درین شماره:

Revue mensuelle VAHID

Directeur. VAHIDNIA

15 _ Rue Mochtari. Ave. Ghaani - Tehran

Tel. 42493

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

سیف‌الله وحیدنیا

زیر نظر شورای نویسندگان

جای اداره: تهران- خیابان قاآنی (تیر) کوی مشتری- شمارهٔ ۱۵- تلفن : ۴۲۴۹۳

تک شماره در ایران بیست‌وپنج ریال- سالیانه سیصد ریال - خارجه ۲ لیرهٔ انگلیسی

نمایندگاه فروش- شاه‌آباد - کتابفروشی خیام - دانش- ابن‌سینا - امیرکبیر

ماهنامه

علمی، ادبی، انتقادی، اجتماعی

جلال‌الدین همایی (سنا)
استاد دانشگاه

فراموشی

ای آفت علم ای فراموشی — ای داروی بی‌حسی و بیهوشی
شاه از تو فتد بخاك درویشی — شیر از تو رود بخواب خرگوشی
آن‌لب که کلید گنج دانش بود — بسته‌است ز تو بقفل خاموشی
برمن شده گربهٔ قوی‌چنگال — آنکس که نداشت چاره جز موشی
نه‌حفظ مراست جزخطا کاری — نه [illegible] خصم را خطا پوشی
ای جان پدر نصیحتی گویم — شاید که بگوش هوش بنیوشی

* * *

علمی که دراو گزند نسیان است — آن به که دراو بجهد کم کوشی
علمی بطلب که شاهد معنیش — جاوید تو را کند هم‌آغوشی
رو ساقی باقئی بجو کز وی — پیوسته شراب جانفزا نوشی
نه در پی جستنش ببازاری — نه درغم گمشدنش بفروشی

۱۹ بهمن‌ماه ۱۳۴۳ شمسی

«هم ادبیات واقعاً آفرینش است
«وایتهد»

قسمت اول

تعلیم و تربیت و ادبیات

هوشنگ میرمطهری

تربیت چیست؟[۱] و تربیت ادبی کدام است؟ و ادبیات در تربیت جدید چه نقشی داراست؟

رشد تدریجی اعمال یك عضو، و یا مجموعه‌ئی از اعضای بدن که براثر تمرین بسط وتکامل پیدا کند از نظر علمی به آن تربیت گفته میشود. چنین پرورشی ممکن است، براثر عمل شخص دیگری در انسان واقع شود، که آن تربیت بمعنی قدیمی است. و کلی ترین شکل تربیت و پرورش است. و نیز ممکن است تربیت بواسطه عمل خود موجود زنده واقع شود این طریق را در اصطلاح انگلیسی «پرورش خود» یا Self education گویند.

اما آنچه در تحت عنوان پرورش جوانان گفته میشود مجموعه‌ی رفتاری است که بزرگسالان و اقوام طفل آنرا تشکیل میدهند و نسبت به بچه‌های خود انجام میدهند، تا تمایلات خاصی را در آنان رشد داده و عادات معینی را در آنان وجود آورند. وقتی تنها کلمه‌ی «تربیت» یا پرورش بکار برده میشود، «تربیت» یا پرورش اطفال انسان منظور نظر است وحال آنکه این کلمه شامل پرورشی که حیوانات نسبت به بچه‌های خود میدهند نیز میباشد، و از نظر پرورش حواس، منظور نحوه‌ی رفتاری است، که بوسیله‌ی آنها حواس رشد خاص پیدا می کند، و بواسطه‌ی بکار افتادن بطرز خاص بایکدیگر ضمن کار، هم آهنگی پیدا کرده عمل آنها دقت پیدا میکند، و در نتیجه در میان منظومه‌ی اعضای بدن عضوی باسایر اعضای آن، در عمل چالاکی و امکانات نو پیدا میکند. و یا مثلا از نظر روانی یك حس براثر رشد خاص میتواند، منشاء ادراکات نوین و دریافت‌های تازه‌ای بشود. چنانکه دقت ادراکات پرورش یافته‌ی

---

۱ ـ درموضوع «تربیت» و هدف‌های فلسفی آن بشماره ۲ و ۳ سال ۱۳۴۳ مجله آموزش و پرورش وزارت فرهنگ سابق بقلم نگارنده مراجعه شود.

یک نقاش و یا موسیقی‌دان یا نویسنده مسلماً با ادراکات همین شخص قبل از اینکه بمنظور موسیقی و یا نویسندگی یا نقاشی پرورش یافته باشد ، تفاوت فاحشی دارد در هر صورت هیچ تعلیم و تربیت صحیحی نیست که عقل و جسم هردو را رشد ندهد .

هدف تربیت .

تربیت عقل و جسم بطور ساده ، تعلیم و تربیت بطور کلی باید شخص را چنان بپرورد که چیزهائی را خوب بداند ، یعنی خوب بشناسد و چیزهائیرا خوب بتواند انجام دهد وایتهد ، در کتاب امال تربیت میگوید :

در سیستم ملی تعلیم و تربیت سه روش عمده لازم است که عبارتند از

۱ ـ برنامه های ادبی

۲ ـ برنامه های علمی

۳ ـ برنامه های فنی

اما هریک از این سه برنامه باید شامل دو برنامه‌ی دیگر باشد . منظور اینستکه هرگونه تعلیم و تربیت باید بشاگرد « فن و علم و مجموعه‌ای از «عقاید» و «افکار کلی» و «ادراک زیبائی» بیاموزد و هرسوی پرورش شاگرد در نور دیگر جوانب آن بدرخشد

البته همواره نسبت یکی از برنامه‌ها تاکید بعمل می‌آید .

مستقیم‌ترین تربیت زیبائی طبعاً در برنامه‌ی فنی واقع میشود و آن درموردی است که پرورش مزبور شرط پیشرفت درهنر یا حرفه‌ای باشد . « چه یکی از عناصر زیبائی مهارت در فن است »

اما درهردو مورد ، تعلیم و تربیت و تربیت ادبی و علمی اهمیت بسیار دارد .

«ادبیات وتسریع تولید»

« بعضی برای ریاضیات ارزش فوق‌العاده قائلند و برنامه‌ی ادبی را بنظر حقارت می‌نگرند» وحال آنکه فکر بشر بدو صورت داوری یا قضاوت و تصدیق . و یا عدد بیان میشود ، بطوریکه درا کثر زبانها شمردن و صحبت کردن یک ریشه دارند چنانکه در فارسی میگوئیم .

محاسن اورا برشمرد و فلان عدد را شمرد ، و در فرانسه Raconter بمعنی حکایت کردن و Conter یا Compter بمعنی شمردن است ـ مثلا در اصطلاح فرانسه

Compter tous les pas de quelq'un

تمامی قدمهای کسی را شمردن ـ بمعنی یکایک اعمال او را از نظر دقت خاص گذرانیدن واین عبارت عیناً درفارسی همین معنی را میدهد و در آلمانی Zahl بمعنی عدد و بمعنی زبان هردو آمده است و درانگلیسی نیز دراین جملهٔ شکسپیر «شمردن» یعنی «دیدن» یا قضاوت کردن آمده است .

I Count my self in nothingelse So happy
As in a soul remembering my good friends

یعنی‌هنگامی‌که درروح‌خود یاددوستان خوب‌خود می‌افتم، خود راچیزی‌نمیشرم.
چنانکه فردوسی فرمود :

به‌گیتی نباید ترا یارجست بی‌آزاری و مردمی‌بار تست

وسیسرون‌می‌گفت: بهترین دوست ماشرافت وفضیلت‌ماست، واگر بفارسی‌صحیح‌تربخواهد جمله‌شکسپیر ترحمه شود باید چنین گفته‌شود، آندم‌که یاد دوستان‌خوب‌خود می‌افتم‌از شادی خویشتن را فراموش می‌کنم‌که خود را فراموش‌کردن نیز همان‌خود را بچیزی نگرفتن است یا دریك‌لحظه خود را بشمار نیاوردن است . ویادرفارسی‌می‌گوئیم‌ایام‌فراغت‌وخوشی بادوستانرا نمیتوان‌بشمارعمر آورد. یعنی‌مصاحبت‌باآنها را چون‌چون‌گذشت‌عمر قضاوت کرد. وحسابش درست نیامد یعنی درست قضاوت نکرد ویا برعکس حسابش درست درآمد یعنی صحیح قضاوت‌کرد . ودرقرآن اکثر «حسب» بمعنی شمردیا «حساب بمعنی‌شمردن» بمعنی داوری‌هم آمده‌است .

لاتحسبن‌الذین قتلوا فی‌سبیل‌الله. امواتاً ـ سوره ۳ آیه ۱۸۸

آنانراکه درراه حداکشته شدند مرده مپندازید...

یایحسبه‌الظمان‌ماء سوره ۲۴ـآیه ۲۹ـ عمل‌آنانکه‌کافر شدند همچوسرابی‌است که تشنه‌آنرا‌آب «میشمرد» یعنی می‌پندارد وقضاوت می‌کند.

ویا «ولاتحسبن‌الله غافلا» سوره ۱۴ آیه ۴۲ حدا را غافل مپندارید...

یامشمرید... و حاسبوا قبل‌ان تحاسبوا ـ بمعنی‌اینکه از خود حساب بگیرید یعنی درباره حود بیاندیشید وخود را مورد بررسی قراردهید،وموجب شگفتی نیست که‌اگر در دائرةالمعارف فرانسه ریاضیات ومنطق وزبان را دریك مجلد تحت عنوان‌ابزار عقلی آورده است outillage mentale آورده‌استونیزهمان مؤلف‌آمال تربیت‌گوید :

ادبیات وهنر فقط تأثیر غیرمستقیمی برکار مایه‌های عمده‌ی زندگی ندارنـد، بلکه مستقیماً موجب بسط و سعه نظر میشوند. باکمك ادبیات وهنر دنیائی‌بسیار فراختر ازماحصل حواس ظاهری‌گشوده میشود .

درهنگامه‌ی تصادم ملت‌ها. ونژادهاکه نتیجه‌ی‌آن بالمآل در کارگاه‌ـها تعیین حواهد شد نه دررزمگاهها، پیروزی ازآن فریقی‌خواهد بودکه برخزائن کارمایه‌ی‌عصبی تربیت یافته‌تری احاطه‌دارند که دراوضاع واحوال مساعدبارشد معتدل وهمه‌جانبه‌ای به کارمشغولند ، ویکی‌ازآن شرائط‌لازم هنراست .

دانشمند مذکور قدم‌ازین فراترگذارده‌گوید :

تسریع تولید بدون‌کارگرانی‌که تجدید قواکرده باشند خط‌مشی‌اقتصادی شومی است وگوید :

دریں‌جاست‌که ادبیات وهنردرملتی‌که تشکیلات آن مقرون بسلامت باشد باید تاثیرحود را نمایان سازد .

خدمت هنروادبیات به تولید اقتصادی ازحیث اهمیت‌فقط بعدازغذا و خواب است .

بازهم او گوید :

این چه گفتیم دربارهٔ تربیت هنرمند نیست . بلکه آنچه گفتیم دربارهٔ استفادهٔ ازهنرمند بعنوان عامل لازم زندگی سالم استو باید بگویم :

هنر در زندگی فکری مشابه خورشیداست درجهان مادی

ودرهمین بخش از کتاب خود این دانشمند اشاره میکند .

روش تعلیم وتربیت برنامهٔ ادبی مطالعه زبان است . یعنی مطالعهٔ عادی ترین روش انتقال احوال ذهن بدیگران ، امافنی که بایدفراگرفته شود فن بیان شفاهی است . و علمی که باید آموخته شود مطالعهٔ ساختمان زبان وتجزیه و تحلیل روابط زبان واحوال ذهنی است . که بدیگران انتقال داده میشود. ازین گذشته روابط لطیف زبان با احساس وتوسعه عالی دستگاههای حسی که الفاظ نوشته شده و تلفظ شده خوش آیند آنهاست بدریافت های دقیق زیبائی منجر میگردد . که بواسطهٔ بکاربردن توفیق آمیز زبان بیدارمیشود وبالاخره خرد درجهان همان شاهکارهای تلفیق زبانی حفظ شده اند چنانکه عالیترین تعالیم. روحی و کلمات الهی را که شفابخش روح ما دربرگترین آلام روحی وطوفانهای مصیبت زای زندگی است . از طریق زبان تعلیم میشود .

دنباله درشماره آینده

دخترك دندانساز

جور دندانپزشك دختم نیست
که بجز دردمند را ندهد
من ازآن ماهروی نشکیبم :
هرزمان کآرزوی دیدارش
درد دندان کنم بهانهٔ خویش
بگشاید در و به پیش آید
برنشاند بصندل و دوسه نیش
در فغان آیم و فشارم سخت

سخت، چندانکه غیرت پدرش،
بار نزدیك گوشهٔ جگرش .
راه وصلش گزینم و خطرش
کرده خواهم که برکشم ببرش
روم و حلقه بر زنم بدرش
دوخته بر دهان من نظرش
زندم تا ز درد نیشترش
بازوان حلقه وار برکمرش

دکتورعلی اصغرحریری ـ پاریس

اشیائی از موزه چهلستون اصفهان

عبدالحسین سپنتا

درشمارهٔ هفتم مجلهٔ وحید از ظروف وگلدانهای چینی متعلق بعصرصفوی که‌در موزهٔ چهلستون اصفهان موجوداست صحبت کردیم واینك بذکر بعضی‌اشیاء دیگر که درنوع خود بسیارجالب توجه‌است و درموزهٔ مزبور وجود دارد میپردازیم .

خرقهٔ شیخ صفی‌الدین درموزه چهلستون اصفهان

یکی از اشیاء جالب‌نظر خرقهٔ متقال کهنه‌ایست برنگ نخودی سیر که باپارچه ابریشمی سرمه‌ای حاشیه‌دوزی شده عرض خرقه ۱۳۱سانت و طول آن ۹۶ سانت میباشد

بطوریکه گفته میشود خرقهٔ مزبور متعلق بشیخ صفی الدین بوده و از بقعهٔ اردبیل بدست آمده است بعید نیست که خرقهٔ مزبور چون متعلق بجد سلاطین صفویه بوده آنرا برای یادگار و تبرک در سر مزار شیخ و یا در اصفهان محفوظ داشته‌اند ولی آنچه مسلم است خرقهٔ مورد بحث با سایر ظروف چینی که متعلق به بقعه شیخ صفی الدین در اردبیل میباشد و اینک در موزه اصفهان است باین شهر نیامده زیرا نویسنده خوب بیاد دارم که در سال ۱۳۰۱ شمسی که برای اولین بار باصفهان آمده بودم خرقهٔ مزبور را با رونوشت عهدنامه بخط کوفی که شرح آن در شماره‌های سابق مجله وحید آمد دیده بودم و هر دو شیئی که در نظر عموم مقدس شمرده میشد در چهلستون نزد سرایدار محل محفوظ بود و هردو را منسوب بحضرت علی علیه‌السلام میدادند و بهمین مناسبت نیز در روز عید غدیر و ۲۱ ماه رمضان عده‌ای برای زیارت آن میرفتند بنابراین میتوان حدس زد که اشیاء مزبور از زمان صفویه در اصفهان بوده است و در هرحال در اواخر قاجاریه در اصفهان وجود داشته‌است درصورتیکه سایر اشیاء موجود در موزه چهلستون را پس از تشکیل موزه آنجا از تهران انتقال داده‌اند.

چند جلد قرآن خطی گرانبها نیز بشرح زیر در موزه چهلستون اصفهان موجود است :

۱ـ قسمتی از قرآن خط کوفی روی پوست آهو با سرلوحه ساری مختصر باندازه ۳۵ × ۴۲ با جلد تیماج چرمی و نقش ترنج و لچکی، راقم نامعلوم و دارای ۵۷۵ ورق (این اوراق قرآن نیز از سابق در چهلستون نزد سرایدار نامبرده در بالا محفوظ

یك صفحه از قرآن بخط کوفی روی پوست آهو اندازه ۴۲ × ۳۵ سانتیمتر موجود در موزه چهلستون اصفهان

بوده و ممکن است اوراق مفقوده را اشخاص برای استفاده و یا ندانسته از لحاظ تبرک برده باشند.) ۲

۲ـ قسمتی ازقرآن بخط کوفی روی پوست آهو رقم علی بن اسمعیل زین العابدین باندازه ۵ر۳۷ × ۳۶ جلد تیماج باترنج ونیم ترنج طلاکوب دارای ۲۳۲ ورق.

۳ـ قرآن بخط نسخ روی کاغذخان بالغ بدون رقم بردوصفحه اول سرلوحه سازی با سطوری بخط ثلث باندازه ۲۰ × ۳۰ ازآستانه شیخ صفی الدین در اردبیل باتیماج با ترنج ونیم ترنج دارای ۴۵۶ ورق ، تاریخ آنرا قرن نهم هجری دانسته اند .

۴ـ قرآن بخط نسخ روی کاغذ ترمه باچهارصفحه مذهب و سرسوره های طلاکاری باندازهٔ ۲۶ × ۳۷ جلد تیماج طلاکوب باترنج ونیم ترنج ۳۱۳ ورق .

قالیچه های سجاده ای ذیل نیز جزو اشیاء موزه چهلستون میباشد:

۱ـ قالیچهٔ سجاده ای دارای زمینهٔ قهوه ای روشن و نقوش گل و بوته و ترنج باندازهٔ ۰۰ × ۱۳۵ که آنرا از تبریز ومتعلق بقرن دهم هجری میدانند. در قسمت بالای قالیچه زیرحاشیه این جمله بافته شده است. عجلوا بالصلوة لااله الااله محمد رسول اله.

۲ ـ قالیچه سجاده ای زمینه قرمزحاشیه سرمه ای بانقش شبیه گلدان ودومناره درطرفین باندازهٔ ۱۰۰ × ۱۳۵ درقسمت زیرحاشیه دولچکی زمینه لاکی با نوشتهٔ عجلوا بالتوبه قبل الموت وعجلوا بالصلوة قبل الفوت آنرا از زمان قرن دهم هجری دانسته اند.

۳ـ قالیچه سجاده ای زمینه سفیدباحاشیه سبزسیر، زیرحاشیه داخل دولچکی کلمات «عجلوا بالصلوة» دیده میشود باندازه ۹۷ × ۱۶۰ در وسط شکل ترنج و اطراف ترنج با آیه «نادعلی مظهرالعجایب» تزئین یافته وآیة الکرسی بافته شده است .

چند قطعه زری نیز بشرح زیر دراین موزه وجوددارد :

۱ـ قبای زری زمینه قرمز بانقش گل برنگهای سبز وآبی وبنفش سیر وحاشیه زمینه نخودی باندازه ۱۵۶ × ۹۱ که دارای آستین وجلوآن باتکمه بسته میشود.

۲ـ بقچه زری زمینه قرمرجقه ای برنگ زرد باندازهٔ ۵۹ × ۶۰ .

۳ـ بقچه زری زمینه سرمه ای بانقوش برنگ سفید باندازهٔ ۴۵ـ۵ × ۵۹ .

۴ـ زری زمینه سرمه ای نقش درختی برنگهای نارنجی، سفید، زردبطول ۱۱۹ وعرض ۷۱ سانتیمترمتعلق بزمان صفویه و احتمالا بافت اصفهان یاابیانه .

۵ـ زری زمینه پسته ای حاشیه دار مزین بنقوش طاوس ودرختاندازه ی ۵ × ۸۰

۶ـ زری زمینه نخودی بانقوش گل وبوته درهم برنگهای سبز و زرد وقهوه ای روشن باندازهٔ ۶۱ × ۱۶۰ رنگ رفته ازآستانه شیخ صفی الدین انتقال یافته .

۷ـ زری سروی زمینه سبز بانقوش سرو وگل وبوته باندازهٔ ۸۷ × ۵۰

و اماسایر اشیاء جالب توجه موزه چهلستون اصفهان :

۱ــ سر علم برنجی با دوسراژدها درطرفین که سریکی ارآنها حدا شده باندازهٔ ۱۷۵×۶۹ آیهٔ نصرمن‌الله روی صفحه مدور آن منقوش است وزن آن ۵٫۵۰۰ کیلوست.

۲ــ سرعلم برنجی که دوطرف دارای میله‌هائی برای نصب پرمیباشد بطول ۱۶۵ سانتیمتر وبوزن ۲۱٫۲۵ کیلو.

۳ ــ سرعلم مشبك با آیه‌ای از قرآن بخط نسخ بطول ۹۴ سانتیمتروبوزن ۷٫۱۵۰ کیلو.

۴ــ سرتوق مشبك که دارای دوگوی مدور واستوانه‌ای میباشد بطول۹۸سانتیمتر وروی‌گوی‌آن‌آیاتی ازقرآن بخط نسخ منقوراست بوزن ۶٫۴۰۰کیلو.

۵ــ سرعلامت برنجی ناقص بطول ۲۴٫۵سانتیمتر.

۶ــ سرعلم برنجی مشبك باخط تزئین یافته وباسه سر اژدها بطول ۹۲سانتیمتر که ازامامزاده‌اسمعیل اصفهان بموزه انتقال‌یافته بوزن ۴٫۴۵۰ کیلو.

این قبیل سرعلم‌های پولادی وآهنی درسایرنقاط نیزدیده میشود ارجمله چند عدد سرتوق قدیمی درموزهٔ شیراز دیدم که‌آثارصفویه ارآنهانمودارمود.(توق یا توغ‌علم و رایتی راگویندکه مخصوصاً درمراسم مذهبی وایام‌عاشورا پیشاپیش‌دسته‌های عرادارحرکت میدادند وعلامت ونشان محله‌های مختلف شهربوده ودرزمان صفویه بهترین سرتوق‌های پولادی طلاکوب ساخته شده، امروزنیز دراصفهان شبیه‌آن سرتوقها باهمان تزئینات‌توسط استادان‌کارساخته میشود ولی طلاکوبی‌وریزه‌کاریهای عصرصفویه ممکن نیست.)

۷ــکاشی مدور زمینه سفیدکه بانقش انسانی سواربر اسب برنگهای لاجوردی،و قهوه‌ای تزئین یافته ودریك طرف‌کاشی‌زیردست‌اسب سوراخ دایره‌ای شکل وجوددارد.

۸ــکاشی مدور زمینه مشکی‌که بانقش دوحیوان درحال حمله‌بیکدیگربرنگهای زرد طلائی وآبی تزئین‌یافته درزیرکاشی سوراخ مدوری وجوددارد.

۹ــکاشی مدور زمینه فیروزه‌ای بانقش دوآهوبرنگهای طلائی ولاجوردی قسمت پائین‌کاشی‌که قطعا دوکاشی نامبرده دربالا سوراخ بوده شکسته‌است.

درباره مورد استعمال این نوع‌کاشیهای مدورنظریات مختلف‌است،از جمله گمان میکنند برای تزئین عمارتها بکارمیرفته‌است ولی راجع بسوراخ مدور در قسمت تحتانی آن نظرقاطعی اظهارنمیشود. نویسندهٔ این مقاله دوعددازاین‌نوع‌کاشی بدست‌آورده است‌که روی یکی نقش شاخه‌گل وبرگی برنگ‌آبی‌کشیده شده و روی‌دیگری ۸مرتبه یاالله‌نوشته شده و سال ۱۲۳۰ را داراست.

هردوکاشی مزبوز دارای سوراخ مدوری درقسمت‌پائین‌آن‌است. تصادفاً یك کاشی بهمین طرز نیمه شکسته بدستم افتادکه درسوراخ مدورآن قسمتی ازرنجیرباقی‌مانده‌بود؛ اززنجیر مزبور چنین میتوان تصورکردکه پیالهٔ فلزی سقاخانه‌ها را باین‌کاشی‌هابارنجیر

۱۰ـ گلدان زمینه سفید لعابدار بانقوش انسان و گل و بوته و اشکال هندسی تزئین شده دهانه ۱۲ وارتفاع ۳۴٫۵ برلبهٔ داخلی آن خطوط تزئینی کوفی دیده میشود از گرگان بدست آمده است .

۱۱ـ تنگ فلزی گرگان؟ بادهانه ۹ وارتفاع ۳۱ سانتیمتر.

۱۲ـ تنگ سفال لعابدار زمینه سفید باخطوط موازی لاجوردی که دهانه آن بشکل سرخروس ودارای دسته است. دهانه ۶٫۴ .

۱۳ـ تنگ کوچك سفال لعابدار زمینه سفید گردن باریك که باسه ردیف نوشته تزئینی کوفی و ترنج طلائی تزئین یافته است. دهانه ۹٫۵ ارتفاع ۲۱٫۵ لبه داخلی تنگ بایك ردیف خط تزئینی شبیه بکوفی تزئین یافته است .

۱۴ ـ کاسهٔ سفالی لعابی زمینه سفید کعب دار لب برگشته طلائی که درون آن با یك ردیف بخط نسخ واشکال هندسی زینت یافته. دهانه ۲۱ ارتفاع ۹/۵ بیرون کاسه با نقوش گل و برگ طلائی رنگ رفته تزئین یافته .

۱۵ ـ کاسهٔ سفال لعابی زمینه سفید که بانوشته تزئینی نسخ و نقوش هندسی و گل برگ طلائی زینت یافته. دهانه ۲۲ ارتفاع ۱۰٫۴ـ حارج کاسه باترنجهای طلائی زینت داده شده .

۱۶ ـ کاسه سفالی زمینه سفید که بانوشته بخط نسخ وثلث درسه ردیف و خطوط تزئینی شبیه بکوفی زینت یافته دهانه ۲۱٫۵ ارتفاع ۹٫۵ کف طرف بانقش مرغابی سفید تزئین یافته .

۱۷ ـ کاسهٔ سفالی لعابدار لاجوردی که بانقوش هندسی زیر لعاب تزئین شده. دهانه ۱۸ وارتفاع ۹۴ بیرون طرف دارای لعاب لاجوردی صدف گرفته است .

۱۸ ـ تنگ شیشه‌ای گردن باریك که روی دهنهٔ آن قطعاتی بشکل فلس ماهی دیده میشود. دهانه ۲ ارتفاع ۲۳/۵

۱۹ ـ تنگ شیشه‌ای برنگ سبز کم رنگ با دسته و دهانه ناودانی دهانه ۶٫۵ و ارتفاع ۲۲٫۵

۲۰ ـ تنگ شیشهٔ گردن باریك دهنه پهن باخطوط برجسته موازی زینت یافته دهانه ٤ وارتفاع ۱۷ درمحل اتصال گردن به بدنه یك ردیف خط زیگزاگی.

۲۱ ـ تنگ شیشه آبی گردن باریك آبی رنگ بی‌دسته که با خطوط مارپیچی روی گردن زینت یافته دهانه ۱٫۸ وارتفاع ۱۸٫۵

۲۲ ـ تنگ شیشه قهوه‌ای رنگ روشن با دهنه مدور بدون نقش. دهانه ۷٫۸ و ارتفاع ۱۸

۲۳ ـ بشقاب بشکل مستطیل مینائی بازمینه سفید روی لبهٔ برگشته یك ردیف خط تزئینی کوفی دهانه ۲٤ ارتفاع ۱۵٫۵

اشیائی که ازشماره دهم تابیست وسوم در بالا ذکرشده ازگرگان بدست آمده است.

۲۴ ـ بشقاب بشکل مستطیل دارای زمینه سفید بالب برگشته روی لبه یك ردیف خط ترئینی کوفی دیده میشود دهانه ۲۴ ارتفاع ۵ر۱۵ کف ظرف با نقوش و خطوط هندسی برنگ طلائی زینت یافته محل پیداشدن آن ری است

۲۵ ـ کاسه سفالی لعاب دار کمبدار سفید بدون نقش. دهانه ۱۸ و ارتفاع ۵ر۹ از گرگان .

۲۶ ـ تنگ شیشه‌ای دسته‌دار دهان گشاد بـا برجستگی روی دسته برنگ زرد دهانه ۵ر۶ وارتفاع ۵ر۱۴ ازگرگان .

۲۷ ـ شمعدان بلندفلزی دوپارچه که بادوردیف نوشته بخط نستعلیق و نقوش گل وبرك کنده کاری شده وپیالهٔ شمعدان روی یك نعلبکی قراردارد. دهانه ۵ وارتفاع ۵۵ از آستانه شیخ صفی الدین دراردبیل انتقال یافته ومتعلق به قرن دهم هجری تشخیص داده شده است بوزن ۷۱۵۰ گرم .

۲۸ ـ شمعدان یاعودسوز دوشاخه برنجی بدنهٔ آن بانقوش ترنج و نیم ترنج کنده کاری شده. دهانه ۳ر۵ وارتفاع ۵ر۴۴ از آستانه اردبیل انتقال یافته است بوزن ۵۱۰۰ گرم.

۲۹ ـ کلاه خود فولادی طلاکوب باخط نسخ و گل و برگ بوزن ۲۰۵۳ گرم

۳۰ ـ زره نیم تنه بایقه پارچه صورتی ودارای تکمه‌های فلزی. طول ۵ر۷۸ عرض ۱۵۵. بوزن ۷۶۲۵ گرم .

۳۱ ـ شلوار زره‌ای با دو زانوبند فولادی ، پشت شلوار چرمی با آستر پارچه بطول ۹۲ وعرض ۵۶. وزن ۵۵۰۰ گرم .

۳۲ ـ اسطرلاب برنجی بایك صفحه مشبك عمل حاج علی بن صادق باترئین گل و بوته دربالای اسطرلاب طول ۵ر۱۲ عرض ۵ر۹ بوزن ۳۷۰ گرم .

۳۳ ـ درچوبی گردو بانقش گل و برگ واشکال هندسی منبت کاری بطول ۱۸۵ و عرض ۹۰ درقسمت بالای درداخل دومربع این کلمات دیده میشود «گشاده باد بدولت همیشه این درگاه. بحق اشهدان لااله الاالله» گفته میشود از آستانه شیخ صفی الدین اردبیلی انتقال داده شده است .

۳۴ ـ درچوبی گردو که بانقوش اسلیمی گل و برگ منبت کاری شده بطول ۲۵۲ عرض ۹۳ روی دماغه درنام «استاد محمود» منبت کار خوانده میشود (هردو درنامبرده دربالا دولنگه‌ای میباشد)

۳۵ ـ شمشیرفولادی با دسته استخوانی دوطرف زیردسته دودایره طلاکوب دارد طول ۹۴ عرض ۳ روی تیغه تاریخ ۱۰۴۰ نقرشده وزن آن ۷۱۵ گرم است.

۳۶ ـ درچوبی بانقوش هندسی خاتم کاری بطول ۱۸۸ وعرض ۱۱۰ (دولنگه است)

۳۷ ـ شیئی مخروطی شکل چوبی که روی آن باترنج برگ وشکل درخت سرو و ترنجهای کوچك تزئین شده قطردهانه ۲۳ ارتفاع ۳۰ ازکاشان. آنرا کلاه درویشی دانسته‌اند.

۳۹ ـ تنگ شیشه‌ای دهان گشاد آبی رنگ دهانه ۲ر۶ ارتفاع ۱۳

۴۰ ـ کاشی متعلق بحمام علیقلی آقا دارای زمینه سفید و نقوش اسلیمی گل و بر لاجوردی باحاشیه سرمه‌ای و نقوش شاخ و برگ سفید ورود ۵۰ر۱ × ۱۰ر۱ که از ۶ عدد کا درست و شکسته تشکیل شده است .

۴۱ ـ کاشی الوان متعلق بازاره دیوار بانقوش انسان اسب سوار وشکار برنگ زرد وسبز ۳۰ر۱ × ۵۲ر۱ .

۴۲ ـ کاشی زمینه لاجوردی باحاشیه زرد رنگ و نقوش گل و برگ واسلیمی برنگ زرد وسبز وآبی ولاجوردی ۱۱۸ × ۴۸ .

۴۳ ـ کوزه دسته‌دار سفالی بدون لعاب ۵ر۷ × ۵ر۱۵

۴۴ ـ گلدان شیشه‌ای گردن بلند با دهانه مدور که روی لبه خارجی با خط برجسته تزئین یافته دهانه ۵ر۷ـ ارتفاع ۲ر۱۴ .

۴۵ ـ کاشی لچکی زمینه سفید با نقوش گل و بوته لاجوردی قهوه‌ای و سبز زیتونی ازحمام علیقلی آقا .

۴۶ ـ گلاب پاش شیشه‌ای آبی کم رنگ گردن سفید ـ دهانه مدور بالوله ودس دهانه ۵ر۷ ارتفاع ۵ر۱۷ روی گردن محل اتصال دسته یک ردیف برجستگی دارد .

۴۷ ـ گلدان شیشه‌ای گردن بلند برنگ آبی سیر با دهانه ۷ر۸ وارتفاع ۵ر روی گردن گلدان مارپیچ برجسته است .

عبدالحسین سپنتا

نوائی بر نمی‌خیزد !

چه شد کز مطرب مجلس نوائی بر نمی‌خیزد
و گر خیزد نوای آشنائی بر نمی‌خیزد

نوای نی ببزم ما عجب شور و نوا بخشد
که میگوید نوا از بینوائی بر نمی‌خیزد

بغیر از خون دل ساقی بجام ما نمی‌ریزد
جز از بالای مهرویان بلائی بر نمی‌خیزد

مدار امید شادی هرگز از محنت‌سرای غم
که از ویرانهٔ جغدان همائی بر نمی‌خیزد

محیطی کاندر آن غوغای زاغان غلغل اندازد
صدای بلبل دستانسرائی بر نمی‌خیزد

در آن وادی که گمره ادعای رهبری دارد
سپنتا مانده گمره رهنمائی بر نمی‌خیزد

اسناد تاریخی

وفات وبخاك سپردن ناصرالدینشاه

شهادت ناصرالدینشاه در روز جمعه ۱۷ شهر ذی‌القعده ۱۳۱۳ درحرم حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام بطپانچه شش‌لوله میرزا رضای کرمانی شد . پس‌از کشتن جنازه را میرزا علی‌اصغرخان صدراعظم باکمال چابکی‌چنانکه کسی‌ندانست شاه‌کشته شده حمل به تهران‌کرد و فردای‌آنروزکه شنبه ۱۸ شهرمزبور بود با حضور تمام خانواده قاجاریه و امرای ایران درتکیه دولت‌که ازبناهای بزرگ‌خودشاه شهیداست امانت‌گذاشت و بعد از یکسال‌خیال‌داشتندکه در روزهفدهم شهرذیقعده ۱۳۱٤ حرکت‌بدهند وبحضرت‌عبدالعظیم دفن‌نمایند شب‌هفدهم بحکم‌پادشاه جمجاه مظفرالدینشاه از تکیه‌دولت بطورخفیه جنازه را حمل بزیردالان سردراساسیه نمنتند‌صبح‌که تمام تدارکات حاضربود باران‌بشدت‌میبارید که‌حرکت دادن غیرممکن بود موقوف‌کرده این پادشاه بزرگ بعداز پنجاه سال سلطنت سه‌روز وشب‌درآن دالان‌که جای قاپوچی‌ودربانست ماند تاروزپنجشنبه نوردهم‌شهرذیقعده باتشریفات زیاد و حضور جمیع علما و شاهزادگان و اعیان و وزرای ایران و شخص خود مظفرالدینشاه وتمام سفرا و وزرای مختارممالك خارجه‌وتمام قشون‌حاضرطهران پنج‌ساعت بغروب مانده‌جنازه را درکالسکهٔ‌بسیارمرتفعی‌که‌شخصی‌فرنگی‌بچهار هزارتومان تمام‌کرده بودحمل‌کرده بحضرت عبدالعظیم بردند . تمام شهراز زن‌ومرد وصغیروکبیر برای‌تشییع جنازه وعزاداری‌حاضربودند و تمام‌مردم قسمی‌برای این‌پادشاه بزرگ گریه میکردندکه مافوقی‌متصور نبود بانقاره‌خانه وتوپخانه وموزیك‌وتمام اسبابها تنظیمی ؟ حمل به حضرت عبدالعظیم‌کرده ودفن‌نمودند فاعتبروایااولوالابصار . نگارنده‌هم درامانت‌گذاشتن وهم‌در حمل‌به‌حضرت‌عبدالعظیم‌علیه‌السلام‌همه‌جا حاضر بود . حرره‌الحاجی‌محمدحسن‌معتضدالدوله ابن‌مرحوم مهدیقلی میرزا ابن مرحوم ولیعهد عباس میرزای قاجار بتاریخ پنجشنبه ۱۹ شهرذی‌القعدة‌الحرام سنه ۱۳۱٤ مراجعت از تشییع شاه شهید ناصرالدینشاه قاجار . این مطلب بخط محمدحسن‌میرزا ودرحاشیه کتاب‌مجموعه اشعارمتأخرین که یك‌جنگ‌قدیمی‌است نوشته شده (و)

بد نیست بدانید که :

درترکیه ۱٤٦۳۰ دکتروجوددارد. ازاین عده ۳۵۰۰ نفر در خدمت دولت هستند سه درصد ازمردم ترکیه مسلول هستند. در آمد سرانه هرنفر درترکیه ۵۵لیره استرلینگ‌است ۲میلیون‌نفر تراخمی در ترکیه وجود دارد .

(مجله سوسیال‌عدالت‌ترکیه - ۱۹٦۴)

«۲» معرّفی دیگر نسخ ضمیمه رساله داء خفی

عبدالحسین حائری

دفتری که رساله «داء خفی» را در صفحه ۱۲۳-۱۲۵ آن نوشته‌شده دارای ۲۳۸ صفحه و همهٔ آن بجز صفحهٔ ۱۲۶-۱۶۲ بخط نسخ تحریری سالك‌الدین محمد حموی و صفحات ۱۲۶-۱۶۲ بخط محمدامین پسر محمود دستجردانی نوشته‌شده‌اند.

صفحاتی که بخط محمدامین است در ۹۹۳ پایان یافته اما رساله هایی که بخط سالك‌الدین است، برخی در ۱۰۰۰ و برخی در ۹۹۹ و برخی دیگر در ۹۹۳ و یا در ۹۹۲ کتابت شده سالك‌الدین درذیل یکی از رساله‌ها (رساله افیونیه ص ۷۰) نام خود را چنین آورده:

مؤیدالحموی سالك‌الدین محمد.

این دفتر درخاندان محمدحموی دست بدست گشته و در ۱۱۰۲ در دست یکی از نوادگان وی بوده و او در پشت نخستین برگ دفتر چنین نوشته‌است:

« انا تراب اقدام العارفین راجی عفورب العالمین، ابن ابن ابن الحموی السعدی الانصاری محمدالمدعو بسالك‌الدین ۱۱۰۲».

درذیل رسالهٔ فصد (ص ۱۱۳) حموی کاتب، از حملهٔ ترکان به شهر یزد یاد کرده. متن نوشته‌اش این است:

« تمت الرساله - سنه ۹۹۲ حین نزول الاتراك السفاك الناپاك ببلدة یزد فی (یا) من ابرقوه. خذلهم الله تعالی وقهرم وابتلاهم باصعب البلاء».

ازجمله یادداشت‌های جالبی که در این دفتر هست یادداشتی است دربارهٔ چای خط این یادداشت شبیه‌خط نسخه‌ها نیست وبنظر میرسد که درقرن ۱۱ نوشته شده. آنچه‌مسلم است دروقتی بوده است که هنوزچای درایران حتی برای درمان‌هم معمول نبوده و ازاین یادداشت پیداست که هنوز (درهنگام یادداشت) اکثر مردم از وجود چای‌ونام آن بی‌اطلاع بودند.

یادآوری: اغلاط زیردرشماره گذشته مجله‌راه یافته‌است لطفاً اصلاح فرمائید: صفحه ۷۸ سطر ۳ بجای «آثار فلسفی او» عبارت «آثار طبی و فلسفی او» ودرسطر ۱۴ بجای عدد ۹۶۰ رقم ۹۶ صحیح است.

صاحب یادداشت که گویا خود ذوق پزشکی داشته از «چای ختایی» بعنوان
داروی شگفت‌انگیز یاد کرده و بتوصیف شکل ومزه و خواص وطریق استعمال
ن پرداخته .

متن یادداشت مذکور چون خالی از فایدت نیست خاصه که نمونهٔ یک نثر
رین وصحیح فارسی است (البته با حفظ رسم‌الخط آن) در اینجامیآوریم :

« ازجمله ادویهٔغریبه که‌اسم آن در کتب صیدنهمذکور نیست‌واگر هست
ل‌زمان رابر آن‌شعور نه. دوائیست که ازختا (کذا) می‌آورند‌ومسمی است به‌چای
تایی و آن برگ‌درختی‌است که‌درحالت تارگی‌شبیه‌است به‌برگ‌درخت سیب‌ودرطعم
ی عفوصتی فی‌الجمله هست و در دفع فضول از معده مدخل تمام دارد وز غم فقیر
ست که طبیعت آن معتدل مایل به‌حرارتست واعضای رئیسه‌را مقوی‌بود و باقهان
بغایت مفیدبود . واصلاح احشابکند فی‌الجمله جماعتی را که شره‌ایشان‌درا کل
لبست بغایت موافق‌است و طریق استعمال آن چنانست که کمابیش دوسه‌مثقال‌در
ف تازهٔ قلعی‌یاسنگی‌ومقدار دورطل آب برسر آن‌ریزند و بآتش آهسته بجوشانند
نصف بازآید و آب آن‌رنگ‌نارنجی‌پیدا کند. آنرا در کرباسی یا کبره بپالایند و
، گرم چندقدح از آن بربالای طعام بیاشامند بی‌آنکه شیرینی‌اضافهٔ آن کنند.

ازشخصی‌ثقه که دومرتبه سفرختا کرده بود استماع افتاد که انواع چای
ختلف‌است و نزد ختائیان بغایت‌عزیز ومکرم‌است . چنانچه (کذا) نوعی‌از آن
ند که یکمن آنرا بیک‌مثقال نقره‌فروشند ونوعی‌هست که‌مثقالی[از] آنرا با مثقال
ره برابر میکنند .

از مسافری که‌از ماوراءالنهر آمده‌بود مسموع شد که‌چای برگ‌نباتیست
هرسال می‌کارند وساق آن مانند نیلوفر ولبلاب بردرخت و چوب می‌پیچد و
ین استماع افتاد که تخم آنرا بجهت نواب‌اعلی برسبیل تحفه‌آورده‌اند .

نکته‌ای که ازسطر آخر یادداشت مزبور استفاده میشود درخور تأمل‌است
را نشان میدهد که تخم‌چای در زمان صفویه به ایران‌آمده است .

دراین‌دفتر ۱۵ رسالهٔ‌نادرطبی‌است که در این‌جا بااختصاراز آنهانام‌می‌بریم:

۱ ــ رسالهٔ فارسی افیونیهٔ محمودبن مسعود (قطب‌الدین شیرازی (م ۷۱۰) (ص۱ـ۷۰)

۲ـ بدیعات اختیاری فارسی ـ درحل مشکلات اختیارات بدیعی [۱] (ص۷۴-۲۰

۳ ــ گفتار ابن التلمیذ در فصد عربی (ص۱۰۶ـ ۱۱۲)

٤ ــ گفتار ابن‌سینا درنبض . عربی (ص۱۱٤ـ۱۲۳)

٥ ــ رساله «داء خفی» محمدبن‌زکریا رازی عربی - (۱۲۳ـ۱۲٥)

٦ ــ رساله هندباء [۲] ازابن‌سینا (دربارهٔ کاسنی) ـ عربی ـ (ص۱۲٦ـ۲۹

۷ ــ رسالهٔ دربارهٔ عمر دارو های مفرد و مرکب از زهری اندلسی عربی (ص۱۲۹ـ۱۳۰)

۸ ــ در قوانین پزشکی بکاربردن داروهای قلبی. ازنجیب‌الدین‌سمرقند عربی ـ (ص۱۳۰ـ۱۳۱)

۹ ــ گفتاری دراثبات وجود منی برای‌زن ــ عربی - (ص۱۳۲-۱۳٥)

۱۰ ــ رساله‌ای جالب دربارهٔ قوانین داروشناسی - عربی (ص۱۳٥ـ٥۱

۱۱ــ رساله‌ای‌منقول‌ازبقراط‌دربارهٔ‌نشانهای‌مرگ- عربی-(ص۱٥۱-٥۳

۱۲ ــ رساله‌ای دربارهٔ حفظ‌الصحه . عربی . (۱٥۳ـ۱٦۲)

۱۳ ــ رسالهٔ‌سکنجبین ازابن‌سینا [۳] . عربی . (ص۱٦۳-۱٦٦)

١٤ - لذة السامع فی منتخب الخواص والمنافع ، عربی (ص۱٦۸-۱۷٦، این رساله ناقص است .

۱٥ ــ رساله در اصول ترکیبات تریاق فاروق . فارسی (ص۱۷۸ـ۳۸؛ ازکمال طبیب شیرازی . وی‌این رساله رابرای شاه نعمت‌اله ولی نوشته .

امیدوارم فرصتی‌دست‌دهد تادربارهٔ برخی‌از رساله‌های‌مجموعه که‌فهرس اجمالی‌آنها دراین مقاله‌ثبت افتاد درهمین صفحه‌بتفصیل بحث کنیم .

---

(۱) نگاه‌کنید به فهرست مجلس ج ٦ ص۱۳۱. (۲) فهرست دانشگاه ج٤ص۱۳، وفهرست مجلس تألیف نگارنده ۲٦۱ـ۲٦۳. مؤلفات ابن‌سینا-دکترمهدوی۲٥۳ـ۲٥٥
(۳) مؤلفات ابن‌سینا ص ۱۲۳.

عمر هدر رفته

میوزد بر تن من باد زمستانی — تن بلرزد آید از آن باد بآسانی
من ز طوفان حوادث نهراسیدم — عاجزم اکنون از باد زمستانی
برف پیری بسرم بارد ومنا کنون — که چه بنوشته مرا چرخ به پیشانی
باد آبانی در گوش دلم گوید : — چندای برگ خزان دیده گرانجانی
گل بیفسرد وفرومرد وفراز آمد — باغ را گاه تهی دستی و عریانی
وین دل تافته از عشق تو دریابد — روزدم سردی و هنگام پریشانی
وه کزین عمر هدر گشته پشیمانم — تا چه بار آرد این مایه پشیمانی
دهش وخاسته دل را بستوه آورد — این ز کمیابی و آن یك زفراوانی
کیست آن بخرد آگه که حقیقت را — پرسد از من سخنی چند به پنهانی
کای برهنه تن آراسته جان برگوی — چیست پرمغزی و آنگه تهی انبانی
دانش اندوزی گویند که ناچیزی — چیز گرد آر که گویندت سلطانی
تا از آن ترك فرومایه چه نعمت یافت — آن جوانمرد سخنگوی خراسانی
رنجها برد که با گشت زمان هرگز — ننهد کاخ سخن روی بویرانی
داستانهاش بشهنامه فروخواند — رسم شاهنشهی و راه جهانبانی
پشت پا زد همه بر بخشش محمودی — که بگرمابه نگهداران ارزانی

آری از این همه کالا که جهان دارد
مرد را نیست برازنده چو نادانی

دکتر لطفعلی صورتگر ـ استاد دانشگاه

بیان گردستان و دوستان عزیز آن سامان

بهار کردی

عبدالله ایوبیان

جشن فرخندهٔ بهار کردی که باجشنهای خجستهٔ **بهمنجنه و سده** همبستگی بسیار روشن ، عمیق و ریشه داری دارد یکی از بزرگترین جشنهای با شکوه باستانی و ملی مردم کردستان است .

یکی ازمشخصات برجستهٔعظمت تمدن ایران باستان وجود جشنهای بزرگ ملی است ؛ جشن که نشانهٔ شادی وتجلی روح و افکار زنده وعالی انسانی است در تاریخ تابناك ملتما ، شاید بیشتر ازسایر ملل درخشندگی وشکوه ونقش حیاتی داشته است .

سرزمین کوهستانی پرآب و آفتابی **ماد** باستانی یعنی کردستان عزیز امروزه ، دیرباری است که مرکزیك فرهنگ وتمدن اصیل ومهد آزادگی وشوق وشور وشادی و سرور بوده است ؛ تعدد جشنهای خجستهٔ امروزی مردم آزاده و شادمان کردستان در بسیاری از موارد جشنها وروزهای گرامی ایرانیان عهد قدیم را بیادمیاندارد[۱]

---

۱ ــ نك : گاه‌شماری درایران قدیم، حسن تقی‌زاده، تهران ۱۳۱۶ هـ ش، ص۱۹۲

ونك: لغت‌نامه دهخدا (گ ـ گیریاسی) تهران ۱۳۳۵ ص ۸۰

باتوجه به نقش آتش وموقع ومراسم این جشن و اطلاعات واسنادی که ازجشنهای باستانی **بهمنجنه وسده** دردست داریم بامناسبات روشن و ریشه‌داری میان این جشن‌ها بنظر میرسد که اهم آن موارد نسبت همبستگی بقرارزیر است .

۱ ــ موقعیت زمانی هردوجشن تقریباً دراواسط زمستان است واگراختلافات وتعبیرات مربوط بایام کبیسه و تقویمهای محلی را درنظربگیریم ، شاید دربعضی از سنوات باهم منطبق هم گردند .

بقیه پاورقی درصفحه بعد

وجود جشنهای باستانی گواه برمحکم بودن شالودهٔ ملیتوحیات جامعهٔ ما در آن مان است : همچنین نمایندهٔ آثار جنبش و پیروزی بوده وروحیهٔ شاداب ملی نیاکان ما در مظاهر دلانگیز آن جشنها تجلی مینموده است .

باوجود گرویدن به آئین اسلام ، تسلط بیگانگان برمیهن عزیرما ، **عرب زدگی** سایه‌های شوم یاسای مغولی که بیشترمظاهر ملی ومعنوی ، بساط شادی و سرورجامعهٔ آریائی نژاد را در غالب نقاط ایران زمین درهم نوردید ، معهدا **کرد** دریگانه قلعهٔ تسخیرناپذیر بیعت کردستان ، سخت مدافعه و مقاومت کرد و حافظ ناموس و سنن ارزندهٔ نیاکان خود میراثهای گرانبهای ملی ومعنوی آنان گردید .

این یادگارهای پرارزش ملی یعنی سنتهای تاریخی حیات ملت ما با وجود این که راعصار مختلفهٔ تاریخ درمعرض بی اعتنائیهای مذهبی وسیاسی و .. قرارگرفته است ،ولی ازهنوز آتش مینوی زردشتی یادگار دیرین نیاکان ما در جشنهای بزرگ و فرخندهٔ بهار کردی بیلندانه) ، چهارشنبه سوری۱ و نوروز۲ باستانی در سرتاسر کردستان فروزان و رتواندار است .

برگزاری مراسم جشنهای ملی و باستانی ، یعنی تجلی ودرخشش آثار باشکوه وروشن معنوی پدران مادر عصرحاضر که در غالب نقاط کردستان و بعضی مناطق ایران زمین معمول است بابزرگترین مظهر تمدن وفرهنگ اصیل ما نشانه وگواه برمحکم بودن شالودهٔ ملیت وپیوند وبهم بستگی تاریخ و گذشته وحال ماست .

دنباله پاورقی صفحه قبل

۲ ــ درجشن بهار کردی (بیلندانه) وهمچنین درجشنهای بهمنجنه وسده نیز آتش فروزانی معمول است .

۳ ــ مسابقات وتفریحات هنری وپهلوانی واسبدوانی وپرش وجهش روی آتش و تیراندازی درتمام این جشنها بصورت متشابه معمول است

٤ ــ مراسم تجلیل وخواندن دعای آتش وجشن .

٥ ــ تاریخ مشترك و وحدت قلمرو جغرافیائی کردان باسایر برادران ایرانی که به جشن‌های بهمنجنه وسده معتقد بوده وهستند .

٦ ــ وحدت نژادی وفرهنگی کردان باسایر برادران ایرانی که آثار آن رادراین میراثهای گرانبهای ملی وباستانی میتوان جستجو کرد

۱ ــ نك : جشن سده نشریه شماره (۲) انجمن ایرانشناسی تهران ۱۳۲٤ ص۳۳و۸۹ و نك : مجله مهرسال اول شمارهٔ ۱۱ مقالهٔ «چهارشنبه سوری» نفیسی

۲ ــ نك : مم وزین احمدخانی به تصحیح گوبو کرمانی کوردستان عراق (اربیل هه‌ولیر) ۱۹٥٤ چ ۲ ص٥٠

و نك : مموزین احمدخانی به تصحیح م.ب.رودنکو مسکو ۱۹٦۲.۱ ص٥۳.

جشنهای ملی و مذهبی امروزه نیز در کردستان با شوق و شور و شکر و شادی برگزار میشود ؛ کردان به جشنهای ادیان و مذاهب غیربومی (مسیحی و یا اسلامی - عربی) رنگ ملی کردی داده و با عشق و ذوق بیشتر از سایرین و از آن جمله مسیحیان و مسلمانان عرب آن را برگزار مینمایند۱ و اما تعدد مذاهب در کردستان باعث شده پیروان هر عقیده‌ای علاوه بر جشنهای عمومی و کردی با جشنهای مخصوصی که دارند: از آن جمله **یزیدی‌ها۲ علی‌الهی‌ها۳ و کل‌بش‌ها۴ و اهل‌حق‌ها۵ و مسیحی‌های** کرد ؛ هرکدام برای خود جشنهای باشکوهی با مراسم خاص برگزار می‌نمایند .

خلاصه کردان برای خدا و زندگی و کار و جنگ و عروسی و مرگ برای همه چیز جشن و سرود دارند و برای هر کار مفید و مثبتی که انجام میدهند جشن میگیرند به عبارت دیگر کردان همیشه برای ایجاد جشن و شادمانی و سرور پی بهانه میگردند .. اگر جشنهای خصوصی و خانوادگی و ایلاتی را بحساب بیاوریم میتوان گفت : کردان همیشه در **جشن ، سوری و شادی** هستند .

جشنهای ملی و مذهبی امروزه نیز در کردستان باشوق و شور و شکر و شادی برگزار میشود ؛ جشنهای کردی به ترتیب و درجهٔ اهمیت بقرار زیر و بر سه گونه‌اند:

۱ ـ جیژنه = Céyne = یعنی جشن

۲ ـ سورانه = Surane = سوری گونه

۳ ـ شایی = Sayiy = شادی

بحث دربارهٔ جشنهای متعدد و روزهای گرامی و فرخندهٔ کردی را به وقت و فرصت مناسبتری محول می‌کنیم۶ و دراین مقاله به تحقیق و مطالعهٔ جشن بزرگ و مقدس **بهار کردی** و مناسبات آن با اعیاد **بهمنجنه و سده** میپردازیم .

جشن بهار کردی

بزرگترین جشن ملی و باستانی ملت کردستان ، بهار کردی یا « بیلندانه = Bêlhindane » است، این جشن با فروشکوه در عصر سیصد و بیستمین روز سال و چهل و پنجمین

---

۱ ـ نك تقویم محلی کردی اثر نگارنده تبریز ۱۳۴۳ ص۲۵
ونك : نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز سال شانزدهم شمارهٔ تابستان ۱۳۴۳

۲ ـ نك : یزیدیها وشیطان‌پرستها، غضبان، تهران ۱۳۴۱ ص۱۱۷

۳و٤و۵ ـ دسته‌های پیرومذاهب مخصوص در کردستان و بعضی نقاط ایران
نك : رسالهٔ بررسی تحقیقی ادیان و مذاهب مردم کردستان نگارش فتاح زبیری، تبریز ۱۳۴۳

٦ ـ نك : تقویم محلی کردی اثر نگارنده تبریز ۱۳۴۳ ص۲۵

روز زمستان بعنوان آغاز سال کردی۱ برگزار میگردد .

این جشن خجسته در کردستان جنوبی تحت عنوان وهار کوردی۲ (بهار کردی) و در منطقه مکریان۳ ـ منگور۴ به نام «بیلندانه = Bêlhindane» و در غالب نواحی کردواری۵ بهاری سکران۶ نامیده میشود . جشن بهار کردی ظاهراً در بعضی نواحی با «سورانه ی سه ته ی مه ری = Suraney Setey Méry = یعنی جشن سدهٔ گوسفند۷ در بعضی مناطق ازجمله محال بیگزاده۸ بوکان۹ وسقز۱۰ منطبق میگردد .

---

۱ ـ آغاز سال کردی در بعضی نقاط از اواسط پائیز و در غالب نواحی کردستان در اواسط زمستان شروع میگردد ، چنانکه در ترانهٔ عامیانهٔ زیر مصرح با این است که آغاز سال در پائیز است «پاییزه و سه ری سالی بالات له دبالام هالی ـ بریاته نیاگولنك بام له به رری و كه ژالی» ترجمه: پائیز و آغاز سال است ـ (قد) و بالای تو بر اندام من بپیچید ـ کاش تنها گلی بودم در بلندی برای کژال، نخستین برف که در پائیز ببارد و بنام «به فری به رابی» یعنی برف قوچ میباشد طلیعهٔ سال تازهٔ کردی است؛ بسنجید آنرا با آغاز سال نو قدیمی ایرانیان ، یك تقویم محلی کردی

۲ ـ مردم کردستان جنوبی یعنی اهالی کرمانشاهان و قسمتی از لرستان علی الخصوص **کلهرها و گورانها** چهل و پنجمین روز زمستان را بنام جشن آغاز سال با مراسم بسیار جالب توجهی برگزار میکنند. آقایان دکتر محمدعلی میرزایی و دکتر نقی پور کلهر میگفتند شخصاً دراین جشنها در کرمانشاهان و قصرشیرین شرکت کرده اند .

۳ ـ مکریان = Mukryan = یا کردستان مکری عبارت ازمنطقهٔ کردنشین آذربایجان غربی و مرکز آن **مهاباد** است .

۴ ـ منگور = Mengur = یکی از ایلات اطراف مهاباد.

۵ ـ کردواری = Kurdewari : منطقه کردنشین دور از کردستان.

۶ ـ سکر = Sekir = یکی از ایلات پراکندهٔ کردستان

۷ ـ سه ته ی مه ری = یعنی سدهٔ گوسفند (میش) و آن عبارت است از جشنی که درست صد روز بعداز یکنوع جشن سرسال کردی یاجشن آمیزش و تخم گیری گوسفند جشن سدهٔ میش رامیگیرند. نگارنده پس از تحقیقات زیادی که درمیان کرمانجها، بگزاده ها و مرنکنها ولرها و روندی ها و ... درباره جشن سدهٔ گوسفند (میش) بعمل آوردم پی بردم که آنها معتقدند که چون صد روز از آمیزش و تخم گیری گوسفندان میگذرد ، میشها یك مرحلهٔ بحرانی راطی کرده بسلامت خود را به آغاز بهار کردی رسانیده و بچهٔ که درشکم آنهاست درست صد روزه است وموقع آن رسیده که بچهٔ گوسفند درشکم مادر تغذیه وارتزاق میکند . لذا باید علوفهٔ میشها را ازاین روز زیاد کرد ـ دراین روز مالداران جشن میگیرند و برعلوفهٔ گوسفندان اضافه میکنند و باین مناسبت سوری برپا میکنند و بآن باصطلاح محل «سوری سد میش» میگویند وچون جشن آمیزش گوسفندان دراواسط پائیز است و آن جشن درهمهٔ مناطق کردستان در یك روز انجام نمیگیرد و به نسبت نواحی ییلاق قشلاق و آب و هوا تغییر میکند و در بعض موارد می بینیم که جشن سدهٔ گوسفند باجشن سدهٔ مشهور منطبق میگردد بعقیدهٔ نگارنده اگر جشن سدهٔ گوسفند را همان سدهٔ عهد باستان ندانیم دست کم میتوان گفت شاید مناسباتی باهم دارند: الله اعلم

و بی‌مناسبت نیست که این جشن خجسته درهرحال ما را بیاد عیدباستانی سده که تعلق بهمهٔ ایرانیان دارد می‌اندازد .

مراسم جشن بهار کردی :

درسرتاسر کردستان ومیان‌کلیهٔ ایلات وعشایر کرد این جشن‌تحت یك‌نام‌وعنوان وبیك شکل برگزار نمیشود واما آنچه که مسلم وانکارناپذیراست دراصل و بنیاد تمام آن مراسم یك وحدت و اصالت وجوددارد که نشانهٔ یك پیوند ریشه‌دارتاریخی است.

باکمال تأسف باید یادآورشدکه آئین جشن بزرگ وفرخندهٔ بهار کردی مانند جشن مقدس سده ۱ دربعضی نقاط مخصوصاً شهرها که تمدن‌جدید درآنجا نفوذکرده‌بکلی فراموش شده‌است؛ ازآن جمله درشهرمهاباد درحدود نیم قرن بیشتراست که برگزاری آئین جشن بهارکردی را ترك کرده‌اند، خانم محترم عمویم۲ که فعلادرحدود هشتاد سال عمر دارد و در قید حیات است میگفت که درسنین جوانی ما درچهل‌وپنجمین روززمستان مراسم جشن «بیلندانه»۳ درشهرمهاباد باشکوه فراوان برگزار میگردید؛ تا یکمرتبه ملاهای شهر علمای مذهبی وسادات وطلاب که درترویج سنن وشعائراسلامی- عربی تعصب میورزید اجتماع کرده و بااستفاده ازقدرت عمال حکومت وقت از برگزاری آئین جشن «بیلندانه» درشهرمهاباد (ساوجبلاغ مکری) به بهانهٔ دین‌که این جشن متعلق به‌گبرها و آفتاب‌پرستان‌است‌جلوگیری کردند، خانواده‌هاواشخاصی‌راکه به‌آیین«بیلندانه»وفادار بودند واظهارعلاقه میکردندکافر وملحد قلمداد کرده وواجب‌القتل میدانستندوبه اذیت‌وآزارشان می‌پرداختند تا بالاخره رفته رفته درنیم قرن اخیر این مراسم هرچندگاهگاهی ازطرف اشخاص و خاندانهای وفادار برگزار میشد ولی چنانکه مشاهده خواهد شد این جشن ظاهراً درمهاباد فراموش ومتروك شده‌است .

آئین جشن «بیلندانه» وبهار کردی :

نگارنده بعدازتحقیقات زیادی‌که دربارهٔ آیین جشن بهار کردی بعمل آورد در بعض نقاط آثار و یا اخباری بدست‌آورده وبطور خلاصه درزیر شرح میدهد : ازعصر روز

۱ــ نك : گاه شماری درایران قدیم، حسن تقی‌زاده، تهران-۱۳۱۹هـ ش ص ۱۹٤
ونك : جشن سده نشریهٔ شماره (۲) انجمن ایرانشناسی تهران ۱۳۲٤

۲ــ خانم زبیدهٔ ایوبی همسر مرحوم جناب‌آقای سید عبدالرحمن ایوبی

۳ــ بیلندانه =Bêlhindanə : معنی تحت لفظی این‌کلمه درلهجهٔ‌نمکوری- کردی سورانی، یعنی بیل راگذاشتیم منظور این است که بهار کردی فرا رسیده، برف نمیبارد تا بروبیم؛ بقرارمعلوم در زمانهای قدیمتر دو بیلندانه بودبیلندانهٔ کوچك‌که در اوائل ماه دوم زمستان‌بوده وبیلندانهٔ بزرگ‌که درچهل‌وپنجمین روز زمستان آغازگشته و گاهی جشن سه شبه...

چهل وپنجمین روز زمستان که میگویند امروز «بیلندانه» یا «بهار کردی» است جوانان دسته دسته دختر وپسر جمع میشوند[۱] هرجوانی که به محل اجتماع میآید همراه خود یك پشته خار یا هیزم میآورد معمولا دختران جوان روغن کرچك یاگیاهان معطرکوهی از قبیل اسپندر «شەوبونە»و... باخودمیآورند ازجانبهٔ تازه‌ترین عروس ودامادآتشی به‌میدان جشن میآورند و بدست سالخورده‌ترین دانامرد[۲] آبادی آتش‌مینوی جشن فرخندهٔ‌بیلندانه یا بهار کردی‌برافروخته میشود. جوانان دسته دسته درآبادی پراکنده میشدند و بعد در خانه‌های مردم مراجعه میکردند وبرای مخارج جشن چیزی میخواستند و دم در یا پشت بام جوانان به عنوان مراسم بیلندانه یا بهارکردی گاهگاهی لباسهای مخصوص و فاخری می‌پوشیدند وترانه‌های زیر را دسته‌جمعی میخواندند[۳]

«هەتەری[۴] ومەتەری[۵] ، باخوا دوربن لەشەری، چنیکمان بو باوینە پشتچەپەری»

« Heterê w Meterê y Xiuva dur bin le Sere, Citêkman bo baôène derê».

یعنی. ای‌آتش، ای مهر، خدایاازشر دورباشید، چیزی برای ما به‌پشت چپر[۶] بفرستید .

۱ ـ معمولا قاطبهٔ مردم همه با هم در یك محل جشن برگزار میکردند ولی گاهگاهی بعلت اختلاف و یا موقعیت محل در چندین نقطه جدا ازهم جشن برگزار میشدو آتش‌برافروخته میگردید مانند جشن چهار شنبه سوری که‌هرکسی درخانهٔ‌خودآتش برمیافروزد.

۲ـ دانامرد ترجمهٔ «پیری ژیر=Pîri jir»کردی است یعنی‌پیری‌عاقل‌محل که معمولا مشاور عمومی درآبادی است .

۳ـ این ترانه را درچهارشنبه‌سوری هم دربعضی محلها میخوانند و این بعلل متروك ماندن جشن بهارکردی وفراموشکاری‌عمومی وعدم حفظ سنن باستانی‌است .

٤ـ هەتەری= Heterê : یعنی ای‌آتش‌که دراصل هتر+ی Heter+ê بوده است وهتر=Heter یعنی‌آتش و پسوند (ی=ê) درکردی درحالت ندا پس از منادی آمده وعلامت مؤنث است و دراینجا آتش منادی ومؤنث مجازی است .

٥ ـ مەتەری =Meterê :یعنی ای‌مهر که‌دراصل(متر+ی=Meter+ê) بوده‌است و(متر=Meter) یعنی مهر وپسوند (ی=ê) درکردی در حالت ندا پس از منادی‌آمده وعلامت مؤنث است و دراینجا مهر منادی ومؤنث مجازی است .

٦ـ چەپەر=Ceper : دربی‌است که ازچوبهای نازك بافته شده و در دهات

درمیان بعضی کرمانجها۱ مخصوصاً منگورهای کردستان ایران وعراق بجای ترانهٔ فوق ترانه زیررا که درآیین «بیلندانه» میخوانند :

«کابانی دەس بەزیره ، دەستك دە مالی بگیره ، هەچی خوشە بون نبیره»

« Kabané des be Zêre , desték de malê bigêre , hecî xose bon binêre, » .

یعنی: ای کدبانوی دست‌طلائی، دستی‌تو خانه‌بگردان۲ هرچیزخوشی(مطبوعی) دارید برای ما بفرست همچنین میان‌بگرادەها(فیض‌الله‌بیگی) و قسمتی ازعشایر سقز بجای ترانهٔ فوق درآیین جشن «بیلندانه» ترانهٔ زیررا می‌خوانند:

«هەلاوە و مەلاوە۳ ، کوروکچتان بی بەزاوا، چتکمان بونجەنه نیوتاوە»

« Helawe w Melawe, Kur uv Kictan bé be Zawa , Çitèkman bo bixene nevu tawe.»

یعنی : ای جوان وای جوان؟ پسر و دخترتان بداماد باشند، چیزی برای ما به تابه بیندازید.» درکردستان جنوبی مثلاکرماشاهان وقصرشیرین در آیین جشن بهار کردی (بیلندانه) ترانهٔ زیر را باآهنگ بسیاردلنشینی میخوانند:

«اوساحویی‌وچه‌کوژی، خوداکوری نه‌کوژی‌ـ ایمشەو سەرەوەهارەـ شادی‌وەمالتان‌بوارە»

«Usa Xoy w Çekuji , xuda Kuré nekujî , imsew Sere Wehare , Sadî we maltan biware.»

یعنی: «استاد خود وچکشش (سلامت باد) ، (و) خداوند پسرش را نکشد ... امشب سربهاراست (و) شادی بخانهٔ شما میبارد»

واما عشایرواهالی شهر **ایلام** درهمین جشن همان‌ترانه رابصورت‌زیرمیخوانند:

« هیلی‌مەلی ، دەستی‌کە یوانو وە زەر وپلی ،

ایمشەو سەرە وەهارە ، خیروە هونەت بوارە .»

Hêlê Melê, Destî Keywanu we Zer u Pilê, îm-Sew sere wehare, Xêr we Hunet biware.»

یعنی : «هیلی‌مەلی۴»، دست‌کدبانو بازر و «هلی۵»؟

امشب سربهاراست ، خیربخانه‌ات ببارد .

چنانکه ملاحظه‌میشودآثار این‌جشن بزرگ‌ومقدس در میان مردم مناطق مختلف کردستان بازمانده است واما اهالی هرمحل مطابق لهجهٔ‌خود تغییراتی‌دراین‌ترانه‌داده‌اند آنچه مسلم‌است اصالت ووحدت وبیان‌یك‌آیین باستانی‌وتاریخی‌است‌که هنوزهم‌متروك‌نشده

۱ـ کرمانج یاکورمانج : بزرگترین تیرهٔ کرد که شامل قسمت مهم‌وبیشترایلات وعشایرکردستان است .

۲ـ مقصود این است‌که سوراخ سنبهای خانه را جستجوکن، چیزی پیداکن.

۳ـ معنی «ای جوان» را با شك و تردید پذیرفته‌ایم هەلاوە =هە+لاو+ە و ظاهراً یعنی ای جوان ، هە ادات ندا ، لاو یعنی جوان و (ە) پسوند و در اینجا علامت مذکراست. و مەلاوە مهمل هەلاوە؟

۴ـ۵ ـ معنی‌صریح این‌دوکلمه‌را نمیدانم‌شاید محرف «هەلاوە ومەلاوە» درلهجهٔ ایلامی‌هستند وهلی‌ظاهراً یعنی دست‌یا پا ؟

است و اما بعلت بی‌توجهی و نفوذ تمدن‌جدید و خاصیت زشت‌فرنگی‌مآبی متأسفانه رفته رفته قلم‌بطلان برروی‌آن خواهد کشید ؛

بهرحال درمقابل تقاضا وخواندن آواز دسته‌جمعی و ترانه‌های فوق‌قاطبهٔ‌مردم‌سنتاً خود راموظف میدانستند هر کسی‌متناسب شأن‌وحال خود وجهی‌میپرداخت یاچیزی از قبیل قندوچای ونان وحوروبادام ومویزوگاهی‌بره وجوجه‌وکره و روغن و هرچه داشتند البته غالباً خوردنی‌بآنهامیدادند. جوانان باشوق و شور به محل اجتماع که همانا جایگاه آتش افروزانی‌بود برمیگشتند ، هردسته‌ای که بیشترپول‌وچیزهایی‌که‌نام بردیم‌جمع‌آوری‌میکرد کسب‌افتخار مینمود مسلماً جوانان‌هم نهایت‌کوشش خودرا بکار میبردندکه این افتخار را نصیب خودبکنند مانندمسابقهٔ امروزی درمدت‌کمترکار بیشتررا انجام‌میدادندومردم‌آبادی بدین وسیله‌جوانان‌خودرا آزمایش‌میکردند، پس‌ازآن کلیهٔ جوانان بمحل‌اجتماع برمیگشتند وقهرمانان‌کار درمیان جوانان تعیین ومعرفی‌میشدند .

دررقص‌دسته‌جمعی که‌دورآتش ترتیب‌میدادند «سرچوبی» را به‌بزرگترین‌قهرمان جشن‌واگذار میکردند[۱] ، گاهگاهی که هواخیلی‌خوب بود ، محل‌اجتماع برگزاری‌جشن دربیرون ازآبادی معین میشده‌است ، دورادورآتش زن‌ومرد و دختروپسر باهم میرقصیدند[۲] وپشت‌سرآنان سوارکاران ، نیزه‌اندازان و پهلوانان هنرنمائی‌میکردند ، عملامانندمسابقه های امروزی ، قهرمانان سوارکاری‌وتیراندازی و نیزه‌بازی‌و کشتی‌رامعین ومعرفی‌میکردند جوانان‌هم انواع و اقسام سرگرمیها و بازیهای محلی را اجرا میکردند ، آوازخوانان «چرگر»ها ترانه و سرود ومنظومه‌های حماسی میخواندند و ... آنچه راکه جمع کرده بودند قسمتی‌را درمحل اجتماع میخوردند، وبقیه‌را چنانکه‌شخص فقیرومستحقی‌درآن‌جابود به او میدادند وگرنه وجه و هرچه بود برای فقرا و یا مجور (سرایدار مسجدآبادی) بخانه‌اش میفرستادند .

از بزرگ و کوچک برقاطبهٔ‌مردم واجب‌بودکه برای جشن‌وآتش بهارکردی‌هیزم وخار وروغن‌کرچک بیاورند واما ازطرف ارشدخانواده‌ها یک‌چوب نیمه‌خشک‌درازی[۳] تهیه میشد ، چنانکه‌کسانی‌باغ و بیشه‌داشتند میبایستی‌از باغ‌وبیشهٔ‌خود چوب راتهیه کنند؛سپس سرچوبها راباهم‌می‌بستند وته‌آنها را درآتش فرومیکردند.

درست در موقع دمسادم غروب چهل و پنجمین روز پس از مطالعه و تفأل[۴]

---

۱ ـ سرچوبی ـ یعنی‌رأس حلقه رقص‌کردی ومعمولا این‌مقام در رقص امتیازی دارد مخصوصاً درجشنهای‌ملی‌ورسمی .

۲ ـ درکردستان زن ومرد و پسرودختر باهم به‌آزادی میرقصند و این رقصهای بسیارجالب واصیل‌کردی هیچ‌مناسبتی‌بارقصهای معمولی‌کاباره‌های امروزی ومجالس‌فرنگی مآبها ومقلدین ازخارجی‌ها ندارد .

۳ـ درست باندازهٔ‌دستهای بازکشیده‌ازهم

٤ ـ شیوهٔ‌کار و وسیلهٔ تفأل درمیان ایلات منگور ، لر ، مکری ، گوران،سکر وبابرسوها و...! متفاوت است و موضوع مقالهٔ مفصلی‌است‌که نگارنده امیدوار است در فرصت‌مناسب تقدیم خوانندگان فاضل‌مجله وحیدبنماید .

پیردانا[۱] وخواندن دعای جشن هر ارشد خانواده چوب سرسوختهٔ خودرا برمیداشت ودوان دوان به خانهٔ خود میبرد، چنانکه مشعل چوب تاخانه خاموش نمیشد به‌شرحیلی خوب بود وآنرا بفال نیك میگرفتند؛ مشعل رادر تمام اطاقهای خانه وحتی درمطبخ وطویله ومرغدان وهمچنین یك بار دورادور خانه آن را میگرداندند وچندین بار ازمنزل به نیت مزارع و باغ و بوستان واموال غیر منقول دور ومنقول آن را تکان میدادند .

واما بعداز مطالعات وتحقیق زیادی که در غالب نقاط کردستان ایران درباره جشن «بیلندانه» بعمل آوردم بیك حقیقت تلخ وناگوار برخوردم که آیین جشن «بیلندانه» (بهار کردی) براثر عدم توجه بحفظ سنن وشعائر مقدس ملی وباستانی رفته رفته درشهرها فراموش شده است ، نفوذ روزافزون تمدن نیرومند وگسترش یافته غرب درشرق ، این قبیل آداب و رسوم ملی راکه بالنسبه ضعیف هم شده از بین میبرد ، آشفتگی ونابسامانی اوضاع اجتماعی ملت ما و روح مادی گری ویأس وحرمان وبی ایمانی وضعف واحساس حقارت نسل جوان نسبت بخود نیز باعث شده که بدون توجه به عواقب وخیم که ما را استقبال میکند ؛ جامعهٔ ما بطور کلی روی به تقلید وبیرنگی ما بی کرده وآیین اصیل نیاکان خود را بدست فراموشی میسپاریم[۲]

جشن بزرك «بیلندانه» درحدود نیم قرن پیش باشکوه فراوان درسرتاسر کردستان برگزار میگردیده است ؛ هنوز جای شکر وشادی است که درنتیجه پاکی و عدم آلودگی مردم مناطق کوهستانی دوراز شهرهای بزرگ ، هنوزهم در بعضی از زوایای دهکده های باصفای کردستان عزیز وزیبای ما بمناسبت حلول «بیلندانه» (بهار کردی)، کـردان آتش مینوی برمیافروزند ، سرودهای بهار کردی رامیخوانند ، نوازندگان سازهای محلی مینوازند ونی میزنند، وسواران تیراندازی وهنرنمائی مینمایند ، دختران وپسران جوان وسایل برگزاری مراسم جشن را تهیه می بینند ومردان پیر تدبیر وتفأل[۳] میکنند وبزرگان قوم تبریك وتهنیت

---

۱ ـ پیری ژیر = peri jir : یعنی پیردانا ؛ درمیان ایلات وعشایر وروستاها و دهات کردستان به‌مردان سالخورده باصفا و عاقلی برمیخوریم که طرف توجه و احترام عمومی هستند وبه‌مردان عاقل معروف وبه‌چشم‌وچراغ منطقه‌موسوم هستند ، در گرفتاریهایی که برای اهالی یاافراد پیش میآید از وجود این پیرمردان هوشمند ومجرب وکاردان برای رفع مشکلات استفاده میکنند .

۲ ـ بهمان اندازه که شیوه‌های مقبول اقتباس تمدن وفرهنگ وهنرهای زندهٔ ملل ضروری است ؛ تقلید نامتناسب ، نابخردانه وزشت است .

۳ ـ تفأل جنبهٔ نجومی ورنگ شاعرانهٔ دارد ـ علاوه ازچوبهائی که بوسیله ارشد خانواده‌ها تهیه میشد چندین چوب نازك که بوسیله رئیس ایل یاجانشین او تهیه میشد بنام (گندم علف ، آب ، شادی ، آشتی ، جنگ ، ناخوشی ، اختلاف ، دروغ ، دربدری و...) بهم می بستند ودرآتش میگذاشتند، پس ازخواندن دعا پیردانا از روی چوبهای سوخته «بزدت» برای اهالی آبادی اوضاع آینده را تفأل وپیش بینی میکرد یااینکه (احساس تجربی خودرا بدین وسیله ابرازمیکرد؟) مثلا یادآورمیشد که درسال آینده گندم وآب و علوفه فراوان

بقیه پاورقی درصفحه بعد

این جشن بزرك را بەمردم وهمدیگرمیگویند۱
همهٔ طبقات مردم درغالب ازگوشەهای کردستان۲ دراین جشن‌ملی۳ باشوق‌وشور وهیجان غیرقابل وصفی شرکت کرده وهرکدام مشعل بحت واقبال خود وا خانوادهٔخویش را چنانکه ذکرشد بدست‌گرفته وبسوی خانهٔ خودمیروند؛
خدای وآفرینند؛ آتش وجهان را میستایندوازخداوند میخواهندکه دروغ وبدی وزشتی ودشنام‌وکینه‌وناخوشی‌راازخانهٔآنها براند، تاازآن‌مظاهر شوم‌اهریمنی‌درامان‌باشند.
خواستارصلح وشادی وتندرستی وبرومندی وکامیابی تمام افراد خانواده‌وکسان وهموطنان خویش میباشند وهمچنین سلامت‌گاووگوسند و برواسب وسگ‌و... هرآنچه‌که دارند ازخدا می‌طلبند، مشعل‌های‌آتش ازچندین فرسخ پیداست وصدای دهل وسرنا وسه‌تپل در آسمان و درەها می‌پیچد و دختران و پسران جوان ازبامداد تا تنگ غروب گرم رقص وپایکوبی وبازی وپذیرائی ازاهالی‌آبادی هستند بدینسان وهراران‌بار بهتر و باشکوهتر مراسم جشن بزرگ ومقدس «بیلندانه» (بهارکردی) درمحیط سادهٔ پرازمهرو صفا وآزادگی وجوانمردی برگزارمیگردد .
پایان

۱ـ یکی ازاختصاصات برجستهٔ این جشن خجسته‌ورمزعظمت‌آن درعرض‌تبریکات مخصوص‌آن نهفته‌است ؛ باید یادآورشد این جشن اصطلاحات خاصی درزبان کردی برای عرض تبریك وتهنیت دارد و اینك چندنمونهٔ تبریکات را درزیر نقل‌می‌کنیم.
«بیلندانەت‌دبەربی» : ـ یعنی بیلندانه برتو [مبارك] باد « بیلندانەت‌خوش‌بی » یعنی «بیلندانه» برتوخوش باد. «بەهاری‌کوردیت‌پیروزبی» بهار کردی برتو پیرور باد . و درجواب معمولا میگویند: «پیکه وەن بی» یعنی [این جشن‌را] باهم داشته‌باشیم یاوله‌خوش بیلندانان» ازخوش بیلندانەها باشی ویا «وەهارن پیروزبی» یعنی بهارماپیرورباشد .
شایان توجه‌است‌که پیشدستی درعرض تبریك «بهارکردی و بیلندانه» نقش و اهمیت خاصی داردکسی‌که قبلا تبریك میگوید برطرف مخاطب ایجاد تثبیت حقی‌میکند، مثلا درمقابل تبریکی‌که‌گفته میتواند هرچه ازطرف بخواهد و مخاطب مجبور است بدون چون وچراآن را بپذیرد .
۲ـمقصودمناطقی‌است‌که‌هنوزهم‌این‌جشن‌درآنجابرگزارمیگردد. ۳ـازبعضی‌قرائن‌ومشخصات معلوم‌است‌که‌اساساً این‌جشن مذهبی است ولی‌چون بمرورتاریخ پیوسته‌واختصاصات مذهبی نیزرنگ‌ملی بخودگرفته‌است، بالاخره بعنوان‌یك‌جشن مذهبی‌ملی‌محسوب‌میگردد .
پاورقی ازصفحه قبل
خواهد بود ومردم دورازجنگ وناخوشی واختلاف خواهند زیست و اما دروغهایی ما را تهدید خواهدکرد. درمیان‌کلهرها وگوران‌ها پیرزنی چوب نیم‌سوخته‌ای بنام « پلسك= Pilisk» ازکوه پرت وبعد تفأل میکنند وبقول دوست فاضل وارجمندم‌جناب‌آقای‌زنده‌دل پیران‌کردان سراب اردبیل‌که زبان مادری را فراموش‌کرده‌اند، مراسم وجشن‌خاصی‌بنام «کلویز» دارندکه از فروریختن کاەریزه تفأل و وضع سال‌آینده را پیش‌بینی‌میکنند.

مرور زمان

توچه داروئی‌ای مرور زمان؟ که ز دل رنج دردها ببری
غم دل میبری و سیل آسا کوه اندوه راز جا ببری
گله‌ها، شکوه ها، کدورت‌ها رفته رفته ز یاد ما ببری
لذت عیشهای زود گذر رنج آلام دیر پا ببری
شام غم را سحر نکرده هنوز روز شادی باشتها ببری
اعتدال قد رسا گیری جذبه روی دلربا ببری
نیروی چشم تیزبین کاهی رمق جان با صفا ببری
تاب رفتن ز پای راه نورد زور دست گره‌گشا ببری
زدل اندیشه های دور و دراز ز سر پر هوس هوی ببری
آبروی بهار و رونق باغ رنگ و بوی گل‌وگیا ببری
ذلت و تیره روزی ضعفا حشمت و جاه اقویا ببری
مجرمان را گنه بپوشانی اثر لغزش و خطا ببری
نزد قاضی بگاه دادرسی ارزش حق محض را ببری
ز تو هر تازه‌ئی شود کهنه کهنه را رونق و بها ببری
حادثات پر از هیاهو را ز نظر بی سرو صدا ببری
مرگ یاران کنی‌توسهل وزدل یاد از دیده رفته‌ها ببری
در قفای تو عالمیست روان عالمی در قفا کجا ببری؟
با همه قدرتت نیارستی غم دیرینه مرا ببری

یعنی از خاطر فسرده من
یاد آن یار بیوفا ببری

ناصر دولت‌آبادی

پادشاهی اتابك « مظفرالدین ابوبکر بن‌سعد » بتصریح فاضل فقید عباس اقبال آشتیانی در کتاب تاریخ مفصل ایران « سی‌وچهار سال و شش‌ماه ویازده روز » از ۲٤ ذی‌الحجه سال ٦۲۳ تا ٥ جمادی‌الاولی سنه ٦٥۸ بوده است ـ این اتابك «برای تهنیت‌فتح بغداد » فرزند خود سعد را بخدمت هولاگو فرستاد وچون وی پس‌از تحصیل اجازه ازهولاگو عازم شیراز شد در اثنای طریق ازمرگ پدر آگاه گشت وخود نیز بعلت بیماری «درتفرش» دوازده روزپس از وفات پدر درگذشت و تابوت وی‌را بشیراز بردند ـ سعدبن‌ابی‌بکر درتشویق و تربیت دانشمندان و ادبا میکوشیده و شیخ‌اجل سعدی تخلص خود را ازنام وی گرفته و نگارش گلستان و نظم‌بوستان باسم این‌شاهزاده در زمان حیات پدرش « مظفرالدین ابوبکر » دارای لقب ـ وارث‌ملك سلیمان ـ سلطان البروالبحر ـ اتفاق افتاده وجهان ادب راتسخیر کرده است .

در باب کلمهٔ اتابك، ظاهراً معدول از «آتابیوك» نیز میدانیم که‌اصل‌آن ترکی‌وبمعنی « پدربزرگ » میباشد و شاهان شاید باعتبار ارادهٔ « پدرتاجدار » از «شاه» یاپیشکاران سلاطین یاکارگزاران شاهزادگان طراز اول را باین‌لقب‌مینامیده وگاهی این عنوان مخصوصاً در عهد قاجاریه‌بر «صدراعظم» اطلاق میشده است ٠ میرزامحمدعلیخان‌سروش اصفهانی :

صدراعظم آفتابست‌ونظام‌الملك‌ماه   آسمان این‌دو کوکب آستان‌پادشاه

سیدمحمد صادق ادیب الممالك فراهانی : (جهانیان همه فرزند و

پادشه پدرست ـ اتابك راداستاد اینهمه فرزند) و مسلمست که قصد این‌دو گویندهٔ سخن سنج از « صدراعظم » و« اتابك » «میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان اتابك ـ صدراعظم» میباشد .

«حکایت کنند از بزرگان دین	حقیقت شناسان عـین الیقین»
«که صاحبدلی برپلنگی‌نشست	همیراند رهوار و ماری بدست»

آورده‌اند که روشن‌روان وصافی‌ضمیری از زمرهٔ بزرگان دین و صنادید شرع‌مبین و عارفان بحقایق‌وارباب یقین برپلنگی‌سوار شده‌بود وآنراچون‌مرکبی شتابان و تندپوی و فراخ گام ورام میراند و بجای تازیانه ماری در دست داشت . درجات معرفت خداوند را سه‌نام نهاده‌اند :

۱ ـ علم‌الیقین ـ یقین‌واطمینان‌قلب‌عارف بوجود مبدأ کائنات برمشاهده و معاینه .

۲ ـ عین‌الیقین ـ حصول‌مقام کشف وشهود گذشته از مرتبهٔ علم یقینی و دیدار بچشم‌بصیرت و عین‌باطن.

۳ ـ حق‌الیقین ـ فانی شدن در ذات حقیقت مطلقه. وحدت حقهٔ حقیقیه هستی‌محض ، وازین‌فنا بمقام بقارسیدن

«یکی گفتش‌ای مرد راه خدای	بدین ره که رفتی‌مرا ره نمای»
«چه کردی که درنده رام توشد	نگین سعادت بنـام تـو شد»

کسی‌بوی گفت ای‌آنکه مردانه درطریق معرفت ایزد گام نهاده و آنرا بپای همت‌سپرده وطی کردهٔ بدین راه که پیمودهٔ هادی ورهمنون‌من‌باش ـ کردارت چه‌بود و از چه‌روی درنده و جانور مردم‌شکار و دد آدمیخوار باتو ستیزه نکرد و نرمخوئی‌نمود و چگونه اسم تونقش انگشتری اقبال و خاتم‌سعادت گشت؟

«بگفت ارپلنگم زبونست و مار	وگرپیل‌وکرکس‌شگفتی‌مدار»

او در پاسخ گفت اگرپلنگ ومار یافیل و کرکس وعقاب تیزچنگ در برابرمن مغلوب «شکست‌یافته» وناتوانندعجب‌مکن ـ «زبون» درین‌بیت فارسیست

وآنرا نبایدبا «زبون» عربی اشتباه کرد ـ شاعر عرب گوید :

« فدت نفسی و ماملکت یمینی　　فـوارس صدقت فبهم ظنون »

« فـوارس لایملون المنایـا　　اذا دارت رحی الحرب الزبون»

« جان وخواستهٔمن برخی سوارانی باد که گمان مندربارهٔ دلیری آنان در پیکار درست شده وجای شبهه نمانده است ـ آن نبرده سواران که چون آسیای جنگ سخت بگردش آید ازمرگ نشکوهند وبیم ندارند «حرب زبون» نبردی که از انبوه لشکر رزم آزمایان یکدیگررا برانند تاگریزگاهی یابند .

« توهم گردن ازحکم داورمپیچ　　که گردن نپیچد زحکم توهیچ»

تونیز از فرمان ایزد دادار روی متاب و اعراض مکن تا که آنگاه از دستور توهیچ آفریده سربازنزند «سرنکشد» چون ازو گشتی همه چیز از تو گشت. آنگاه که آن خداوند و مملوك وی شدی و بندهٔ «چشم برحکم وگوش برفرمان» گشتی وبعبودیت مطلق از نیستی هست نمای خودگذشتی، همانا همه چیز ملك تو میشود وهنگامی که ازوبرگشتی وروی تافتی سراسر موجودات از توروی برمیتابند از « گشت » که در دو مصراع بلفظ ماضی آمده مستقبل محقق الوقـوع اراده شده است .

«چوحاکم بفرمان داور بود　　خدایش نگهدار و یاور بود »

آنگاه که فرمانروای مردم مطیع و پیرو امر دادار جهان آفرین «خداوند خداوندان» باشد ایزدیکتا پاسدار ودستگیر ومعین اوست « من کان لله کان الله له » آنکه برای خداوند از خود چشم پوشد و ویرا باشد و بجان درتحصیل رضای او کوشد آفریدگار یار ومددکاراوست .

کان لله بودهٔ درمامضی　　تا که کان الله له آمد جزا

محالست چون دوست دارد ترا　　که در دست دشمن گـذارد ترا

«... فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه ...» آنگاه که ترا دوست بدارد

ومحبوب اوباشی «محال بضم میم» و ممتنعست و نتواند بود که ترا یاری نکندو بخود واگذارد و بخصم سپارد. اگرچه «دشمن» را بمعنی عام (عدوی مملکت ـ خصم جان ومال ـ مخالف آسایش ورفاه حال...) میتوان دانست لکن بهتر آنست که بمدلول حدیث نبوی « اعدی عـدوك نفسك التی بین جنبیك » (دشمن‌ترین دشمنان تو نفس تست که در میان دوپهلوی تو ، درون سینهٔ تو جای دارد) ازین کلمه «نفس‌اماره» اراده شود. این استاد خود میگوید :

بردند پیمبران وپاکان   از بی ادبان جفای بسیار

« ره اینست روی ازطریقت متاب   بنه گام وکامی که داری بیاب »

راه نجات وصراط مستقیم اینست «ازسبیل سلوك» وجاده طریقت که ترا بحقیقت رساند بازمگرد. تا از طلب حصول ودر سلوك وصول روی نماید ، درین راه قدم بگذار ومطلوب خود را بیاب، بمقصودی که تراست خواهی رسید.

«نصحیت کسی سودمند آیدش   که گفتارسعدی پسندآیدش»

هر که چندان تیره درون وسیاه دل نیست که موعظت در وی اثر نکند پند و اندرز سعدی برای اومفید باشد وسخنش را بسمع قبول وگوش جان‌بشنود وبدان بگرود وگرنه :

با سیه دل چه سود گفتن وعظ   نرود میخ آهنین بـر سنگ

مقصود از ایراد حکایت مزبور و نظایر آن تشویق و تحریض مـردمان بتهذیب نفس وتصفیهٔ باطن وستم نکردن برخویش و دیگـران و رسیدن بسعادت جاودانست.شیخ ابوسعیدابوالخیر: «هذب‌النفس‌اولا والافلاتشتغل بترهات‌الصوفیه» خواجه عبدالله‌انصاری: «اگربرآب روی خسی باشی و اگر برآسمای‌پری مگسی باشی دلی‌بدست‌آر تا کسی‌باشی» وخسی‌درین‌مورد جانوری خرد پشه مانندست که برروی‌آب میدود .

دولت اشک

Le seul bien qui me reste au monde
Est d'avoir quelquefois pleuré .
Alfred De Musset *

بهترین ثروتی که مانده مرا / گوهر اشک گاهگاه من است
در فراز و نشیب عمر هنوز / اشک من همدم و پناه من است

***

اشک نبود مگر عصارهٔ دل / کز ره دیدگان فرو ریزد
بارها دیده‌ام که اشکی چند / در دل خلق شوری انگیزد

***

مادرم چون که دیده برهم بست / من دچار غمی عظیم شدم
اشک من بود آن که گفت مرا / که از آن روز من یتیم شدم

***

چون به‌انصاف بنگرم درخویش / یادم آید چه نقصها دارم
اشک خجلت به گونه‌ام لغزد / سرزنشها به خود روا دارم

***

بار ها شعر نغز و شورانگیز / کرده پر اشک دیدگانم را
سحری ، بعد قرنهای دراز / نور بخشیده است جانم را

***

گر جفایی رسد به مظلومی / که نیارم رهاندنش از بند
دلم از درد بشکند ناگاه / چشمم از اشک تر بود یکچند

***

انده بینوایی مردم / بارها کرده است گریانم
اشک نتوان فشاند زان که مرا / گوهری نیست تا بیفشانم

***

چون عزیزان شوند از من دور / دیده یکچند هست اشک آلود
آرزویم همیشه این بوده است / کاشکی در جهان فراق نبود

***

گاه بوده‌است اشک شوق وامید / روشنی بخش زندگانی من
اشک در دیده حلقه بسته ولیک / هردم افزوده شادمانی من

***

در همه عمر ، وقت محنتها / کس مرا غیر اشک یار نبود
دل من خون شدی ز تنهایی / اگرم اشک غمگسار نبود

---

* بیت اول ترجمهٔ شعر آلفرد دوموسه شاعر فرانسوی است که در پایان قطعه‌ای بنام اندوه ، Tristesse سروده است . رک.
Poésies Nouvelles (1836 – 1852), par Maurice Allem, Paris 1958, P. 135

دکتر غلامحسین یوسفی
استاد دانشگاه مشهد

هستی

دکتر سید جعفر سجادی
معلم دانشکدهٔ ادبیات تهران

کلمهٔ هستی‌وهست از کلمات متداوله است که درمحاورات خواص و عوام اغلب
بکار برده میشود و ازآن معنائی بجز متقرر وثابت چیزی خواسته نمیشودومقابل نیستی‌است
هست‌ونیست دولغت متقابل ومتباین‌اند چنانکه هستی‌و نیستی دومعنی‌منتزع از متقرر وثابت
درخارج ومقابل‌آن یعنی‌غیرمتقرر درخارج میباشند .

کلمه «هستی» بظاهرمفهوم است واغلب درمحاورات عامه‌وخاصه بکار برده میشو
لکن‌از نظردقت فلسفی‌مورد بحث بسیاری از متفکران قرارگرفته است وگویند : مفهو
آن ازشناخته‌ترین اشیاء است‌وکنه وذات‌آن درنهایت خفا ونا آشکار است و در این مسأل
درمانده‌اند که حقیقت‌وکنه‌وجود وهستی‌چیست ؟ واین کلمه که درهرمورد ملاك‌حکم‌موجه
در قضایای موجبه است خود چیست ؟ موقعی که گوئیم انسان هست یا موجوداست، حیوا
موجوداست، یاعقلی‌هست ، عدالتی‌هست کیفری‌هست ، عقابی هست و ... این هست چـو
چیست که ملاك نشان‌دادن حالت‌تقرری وثبوتی‌اشیاء است . بعضاً گفته شده‌است که هستی
هست معنای رابطی‌ووصف‌اشیاء متقرراست چنانکه‌نیست و نیستی‌وصف‌اشیاء غیرمتقرراست
خود امری‌نیست ورای اشیاء مختلف‌متقرر ، واین کلمهٔ نعتی‌است وصفتی‌است که خود معنی
رابطی‌داردو درمقام‌بیان‌قضایای موجبه روابطی‌بیش نمی‌باشد چنانکه‌شیخ‌اشراق این‌معنی‌ر
بطورتفصیل بیان کرده‌است وگوید : این کلمه‌را اشخاص‌برای‌نشان دادن حالت ثبوتی اش
بکاربرده‌اند چون ناچار بوده‌اند درمقام بیان این‌معنی‌که فلان امرموجود است در مقابل
آنکه‌امری وجود ندارد لغتی‌بکار برند که بیان حال موجبه‌بودن نسبت‌هائی‌شودو کلمهٔ‌وجو
را برای این‌منظور بکاربرده‌اند ودرطول زمان تصور شده‌است که این کلمه خود یك امر

مستقل ومتأصل است و بدین ترتیب این لغت بعنوان اصلی در فلسفه وارد شده است و جنبه های مرکزی و محوریت به خود گرفته است بطوریکه فلاسفه درمقام جستجوا موضوع کلی که امری کلی تر باشد و بتواند موضوع فلسفه اولی و علم اعلی شود وجود را برگزیده اند و گفته اند وجود نظر به شمول و عمومیتی که دارد موضوع فلسفه اولی است آنهم وجود **من هیث هو** وجود بدون تحدید بحد خاص و تعین و تشخص درمورد مخصوص ، درحالی که وجود بدین وصف که غیرمتعین وغیرمتشخص باشد خود چیزی نیست بجز یك امر اعتباری و انتزاعی ، نهایت چون شمول و کلیت دارد و تواند وصف هر امری متقرر شود اگر گفته شود موضوع علم الهی است بلااشکال است ، نه بدان جهت که خود موصوفی باشد و موضوعی مستقل قابل حمل اوصاف بلکه بدان جهت که وصفی است عام و معنی است شامل ، در جریان بحث فلاسفه میتوان گفت که این کلمه بموجب اصطلاح خاص مصطلح شده باشد برای یك امری متقرر و ثابت عام که شمول آن واقعی وعینی باشد نه وصفی واعتباری و این امر ربطی باصل وریشه لغت ندارد و البته مناقشه وبحثی در وضع اصطلاح نیست .

بهرطریق اگر اصطلاح خاص هم ایجاب کرده باشد که برای این کلمهٔ اصالت موضوعی قائل شوند حس وحدت طلبی میان اشیاء جهان وجود ، عامل مؤثری بوده است و بدین جهت است که آنانکه برای وجود اصالتی موضوعی وعینی قائلند آنرا واحد دانسد و دومرا بت بشدت وضعف ومشکك میدانند ومساله را مشائیون بدین ترتیب مطرح کرده اند که : کل ممکن زوج ترکیبی له ماهیة ووجود ، و بر آن شده اند که موجودات مختلف ومتشتت دنیا هریك درحد ذات خود مرکب اند از دوامر که یکی را وجود نامیده اند و دیگری را ماهیت در اینجا نیز این بحث پیش آمده است که اگر اشیاء مختلف با تجربه و تحلیل عقلی منحل بدو امر شوند و یا در واقع و نفس الامر هرچیزی دوچیز باشد درحال که درجهان عینی بمعنای ماکه محسوس است یك امر بیش نیست هر امری یك امر است نه دوامر ومشاهده و وجدان این امر را مسلم میدارد مسأله اصالت وجود وماهیت ازهمین جا سرچشمه میگیرد در اینجا باشکالی برخورد کرده اند که هردوامر یعنی وجود و ماهیت نتوانند اصالت داشته باشند زیرا لازم میاید که هرامری دوامر باشد متأصل ومتقرر درخارج و این خلاف وجدان وشهود وحس است گرچه ممکن است ادعا کرد که در نفس الامر یعنی خارج ازحس وحواس ما هرامری دوامر باشد و حواس ما ناقص است ودوامر را یك امر میبیند لکن این مطلب را نباید فراموش کرد صحبت ما درمورد علم واطلاع و آگاهی خودمان میباشد وقضاوت ما درمواردی است که در اختیار ما باشد و درمعلومات خودمان باشد و کاری بآنچه دست رسی بدان نداریم نمیتوانیم داشته باشیم برفرض که قبول نمائیم که امور در نفس الامر وضعی دارند که دراختیار ما نیست وخارج ازحدود علم ومعلوم ما است و بهرطریق و ترتیب گفته اند .

ان الوجود عارض الماهیة   تصوراً و اتحدا هـویـة

وبا این فرض عدهٔ باصالت وجود گویند وگویند ماهیات اعتباری‌اند این امور متخالفه ومتضاده ومتشتته که محسوس بحواس‌اند وملموس ومبصرند ومحدود بحدود ومتمیز به‌تعینات‌اند جنبهٔ اصالتی‌دارند که جنبه‌وجودی‌آنها است ونحوه‌تقررآنها است و حدود و تعینات‌آنها که ماهیات‌آنهامیباشد اعتباری‌است‌ومنشأ اثر نیست ومنشأیت‌اثر اشیاء ازلحاظ جنبهٔ‌وجودی‌آنهاست‌نه‌ماهیت‌واین‌وجودات‌مختلف خود منشعب‌از اصل‌اند که‌آن وجودحقیقی است وکلی‌است که‌این وجودات اجزاء‌آن میباشد کل بمعنی‌سعهٔ‌وجودی نه‌کل‌بمعنی‌ذواجزاء مادی نه‌کلی‌بمعنی‌ذوجزئیات. توضیح‌آنکه‌کل عبارت‌از امری‌است‌که از اجزائی ترکیب یافته باشدوآن اجزاء علل‌معده یافاعلی‌برای‌پدیدارشدن‌آن کل‌اند و باازبین رفتن هریك ازآن‌اجزاءآن‌کل خودبخود ازآن حالت‌کل‌که قبل‌از وجودآن جزء داشته‌است ازبین‌میرود وهمه‌این احزاء درخواص وآثارآن‌کل مشترکند و جمعاً سبب وجودآن‌کل شده‌اندوکلی عبارت از امری وباصطلاح منطقیان مفهومی‌است‌که دارای افراد متعدده‌باشد و صدق آن کلی‌برافراد صدق مفهومی‌ونعتی‌است وصدق‌حمل برموضوع است ویك امراعتباری است که موطن‌آن و عاءاعتبار استوبا ازبین‌رفتن همه‌جزئیات خارجی‌هم‌آن کلی‌خود درظرف‌خود که اعتباراست‌موجوداست وازبین نمی‌رودکلی منطقی‌باشد یا طبیعی یا عقلی‌برحسب اختلاف وضع وموردی‌که دارند واصل‌بودن‌وکل بودن وجود از قبیل‌کل بودن‌مرکب نسبت‌باجزاء نیست وازقبیل‌کلی‌نسبت به جزئیات‌هم نیست وبلکه‌نحوه‌کل دیگری است نه کل بآن‌نحو که اجزاء مؤثردرکل بودن‌آن میباشندبلکه او اصل‌وریشه وعلت‌اجزاء و وجودات خاصه است بدون عکس‌ودرعالم طبیعت‌چنین‌وجودی ازباب تقریب ذهن وتشبیه‌هست‌که آفتاب‌باشد چنانکه انوارجهان ازاشعهٔ‌آفتاب‌اند بدون‌آنکه این‌اشعه مؤثردر وجودآفتاب باشدآن‌نور کل علت‌این‌انوارمنشعبه‌است نه‌آنکه انوارمنشعبه‌علت‌آن باشندپس‌پدیدار شدکه‌کل بودن آن اصل‌نحوهٔ وجودی دیگری‌داردکه‌کل سعی‌است و بدان‌جهت رحمة واسعه‌گویند و این انوارکه وجودات خاصه‌اند از اومنشعب‌شوند وبدوبازگردند .

هرکسی کودور ماند از اصل‌خویش باز میجوید زمان وصل خویش

این‌همه وجودات متشتت ومختلف‌همه لمعات‌آن نوراند درمراحل مختلف‌بالوان مختلف‌نمودار شده‌اند و هرکدام مظهری و نموداری از جنبهٔ وطوری ازاطوارآن اصل‌اند بدیداری یکی‌هستند و بدیداری دیگرمتعدد .

چونکه این‌جمله ز یك‌دست‌آمدست این چرا هشیار آن مست آمدست
چون زیك‌دریاست این جوها روان این چرا زهراست وآن نوش روان
چون همه انوار از شمس بقا است صبح کاذب صبح صادق ازکجااست (ازچه‌خاست)
چون ز یك سرمه‌ست ناظر راکحل از چه آمد راست بینی و حول
چون زدارالضرب سلطانست راست نقد را چون ضرب‌خوب و نارواست
چون خدا فرموده ره را راه من این خفیرازچیست وان یك راهزن
چون ز یك بطن‌اند این جر وسفیه چون یقین کالولد سرابیه
وحدتی که دید با چندین هزار صد هزاران جنبش از عین قرار

حال باید دیداین وجوداصل و کل که ازاو تعبیر به نفس رحمان شده است و میتوان حق المخلوق گفت چیست این کثرت ازوحدت و وحدت در کثرت چیست نفس است ، عقل است، روح است، عرش است، فرش است، چیست؟ اکنون که روشن شد که فلاسفه از وجود چیزی دیگر جزمعنای رابطی ووصفی را خواهندو بیان شد که مشائیان خود راه و روش دیگر پیش گرفته اند گوئیم حق مطلب این است که دومکتب اساسی در این زمینه بوجود آمده است که بعضاً ناشی از جهل هریك بمشرب و نظر دیگری بوده است وچه بسیار است جدالهای علمی ومباحث مفصلی که دراثر نادانی و ناآشنائی باقوال و آراء یکدیگر پدید آمده است. مشائیان که وجود را نااصیل واعتباری میدانند مرادشان همان وجودات خاصه درمرتبه اول و وجودمطلق بمعنی امرعام اعتباری انتزاعی است نه مطلق الوجود و چنین نیست که اصل و منشأ وجودات متفرقه را اعتباری بدانند وبلکه حقیقت منأصلهٔ که پایه تمام حقایق است قائلند. وآن حقیقت پابرجا و منأصل ذات احدیت است ودرآنجا ترکیبی و ازدواجی قائل نباشند مگر آنان که مسألهٔ توحید را منکر باشند نهایت درسلسله آفرینش نظر و آراء خاصی دارند ونهایتی درست کنند و بدایتی. موجودات را یك بیك بررسی کنند و بالاخره به همهٔ آنها توجه کنند و سلسلهٔ که بمثابه زنجیر بهم پیوند دارند بگویند بدین ترتیب که مطلق الوجود را مبدئی است منزه از تجسم و صفات مادی و آن روح محض است وعقل و خرد بحت است و آن درعالم لامکان است که عالم واقع است و آنجا است که منبع فیضان وجودات وموجود از آنجا سرچشمه میگیرند و آن وجود در مرتبه بساطت وشرافت ذاتی موجودات اشرفی دیگر که از جنس وسنخ خود است یعنی خردان بوجود میاورد بدین ترتیب که اول ماخلق عقل است وازعقل اول خردان دیگر طولا وعرضاً پدیدآیند کلی تا بخردان جزئی انسانی رسد ودر دوشادوش خردان روان یا نفس پدیدآید که در رتبت اخس وادنی از خرد میباشند وعلت نفوس جزئیه اند وبدین ترتیب ازمبدأ فیاض مراتب وجود تنزل یابد تا بماده رسد و بهیولی ختم شود وجهان متکثرات باوسائطی پدیدار وهویدا شود وهمه بارعایت مراتب و وسائط منظم پایدار بمبدأ کل اند دراین طریقهٔ خشکی خاصی هویدا آمده است وبابراهین منطقی که نیزساخته مغزمنظم این طبقه است این مراحل را باثبات رسانیده اند مراتب عقول طولیه وعرضیه وجزئیه ونفوس کلیهٔ وجزآنها ازخواص فکر مشاء است روش افلاطونی که مشهور است روش اشراقی است نیز دراساس مثل این ترتیب و انتظام را بنوعی دیگر حفظ کرده است که ازکلیات شروع میشود تا مثل اعلی و مثل الامثال ختم میشود وجهان ماده سرابی و نمودی میشود درمقابل جهان معنی وکلیات و مثل و یا ماوراء طبیعت که اصل و اساس هستی وبلکه حقیقت هستی است لکن در جهان دیگر یا عالم ماوراء افلاطون این مثل حقیقت دارند و متحقق پس متکثرات معنویه موجودند با نظم ومراتب خاص خود .

دراین بین روش دیگری هست محققانه تر وعمیق تر که اکنون که بنااست وجود را اصطلاح ازحقیقت واصل کائنات بدانیم بامشرب عرفانی واشراقی ومشاء هرسه آشنا میشویم و هرسه را باهم تلفیق وتوفیق میدهیم و مکتب وجودی پدیدمیاوریم وفلسفه متعالیه وجودیه میسازیم .

با آنکه در میان فلاسفه مذهبهائی که مبین این معنی ومشخص این حقیقت باشد وجود داشته است چنانکه مکتب اخوان الصفا و حمیدالدین کرمانی داعی الدعاة اسماعیلیه و محی الدین عربی وجز آنها. لکن آنکه بدین معنی شناخته شده است والحق در این مورد بیانات ظریف ودقیقی دارد صدرالدین محمدبن ابراهیم شیرازی معروف بملاصدراست. در این مکتب دیده میشود که همه چیز وجوداست نفس عقل روح وجان همه مراتب وجود شناخته میشوند و آن نظم وترتیب ارسطوئی وعقول طولیه وعرضیهٔ یکسره درهم ریزد وبنای نوینی ریخته میشود وآن یك وجود ویك نور است که درجهان هست وآن مطلق وجوداست ومنبع کل است عقل، نفس و سایر روحانیات هم از تجلیات وجودند چنانکه ماده وهیولی وجهان مادی طولی وعرضی در کار نیست همه دریك عرضند وهمه دریك طولند اخس واشرف ازمیان برخیزد وحد نهائی وبدائی ازمیان برداشته شود و درهرانی وهردقیقهٔ موجودات پدید آیند ومعدوم شوند وبعبارت دیگر اطوار وشئون وجود دائماً متبدل ومتغیر شوند چنانکه امواج نورواسعه آفتاب وامواج دریا هرآنی در موجی است اشعهٔ آفتاب که لایزال تابش کند هرآنی برجهان اشعهٔ دیگر تابش کند واین اشعه نه ثابت باشد نه راکد امواج نوری همواره متبدل شوند بیایند وبگذرند ومرکز نور ودریا درحال خود باقی باشد درعین حال باطوار مختلف درآید چنانکه دریا بامواج مختلف نمودار شود وعدم عبارت از سکون دریا و فرونشاندن امواج است و وجود تحرك دریا وتموج آنست .

ز دریا موج گوناگون برآمد ز بیچونی برنگ چون برآمد
چو نیل از بهر موسی آب گردید برای دیگران چون خون برآمد
ازین دریا بدین امواج هردم هزاران گوهر مکنون برآمد
چو یار آمد ز خلوتگاه بیرون بهر نقشی درین بیرون برآمد
گهی در کسوت لیلی فروشد گهی از صورت مجنون برآمد
بدین کسوت که می بینیش اکنون یقین میدان که هم اکنون برآمد
بمعنی هیچ دیگرگون نگردید بصورت گرچه دیگرگون برآمد

* * *

ازجنبش این دریا هرموج که برخیزد بروادی جان آید برساحل دل ریزد
دلرا همه جان سازد جانرا همه دل آنگه جان ودل جانانرا با یکدگر آمیزد
جان ودل جانانرا با یکدگر آن لحظه فرقی نتوان کردن تمییز چو برخیزد
چون پادشه وحدت بگرفت ولایت را آن ملك بدان کثرت بگذارد و بگریزد
جائیکه یقین آمد شك راچه محل باشد ظلمت بکجا ماند بانور که بستیزد
تشنگان صحاری را سیراب کند هردم از فیض چنین دریا ابریکه برانگیزد
ایمرد بیابانی بگریز ازین ساحل زان پیش که در دامن موجیت فروریزد

مرتضی مدرسی چهاردهی

« سیر تاریخ نگاری و فلسفه اجتماعی آن »

- ۲ -

حکیم ابوالقاسم طوسی

شیخ ما گفت : فردوسی طوسی از جمله بزرگترین و مشهورترین شاعران ایران است، زنده کننده زبان فارسی و درعین حال یکی از بهترین تاریخ نگاران ایران می باشد . شاهنامه اثر گرانبها و جاودان این مورخ نامی ، از چند جهت بر کتابهای بی شماری که بزبان فارسی تألیف شده برتری دارد .

با سنجش نمونه‌های رنگارنگ کتابهای تاریخی مطلب روشنتر می گردد. دراینجا می‌خوانیم که فردوسی کیست؟ شاهکارادبی و تاریخی او چیست ؟!

ابوالقاسم فردوسی در نیمه اول قرن چهارم هجری شاید در حدود سنه سیصدوسی درطوس، یکی‌ازشهرهای خراسان بدنیا آمد، وی دریك خانواده‌متوسط و دهقان‌متولد شد، پدرانش‌دارای آب‌وخاك بودندوبا کشاورزی گذران‌میکردند ، نام خود وی و نام پدرش بدرستی روشن نیست، ولی ابوالقاسم کنیـه مسلم اوست، در زمان تولد فردوسی طوس و سایر شهرهای خراسان پیرو سامانیان بود که‌در بخارا سلطنت میکردند . خراسان بتوسط والیانی که از بخارا فرستاده میشدند اداره میگردید .

قرن چهارم که فردوسی در اوایل آن بدنیا آمد ، درخشان‌ترین قرن در

تاریخ تمدن اسلامی است ، خراسان یکی از مراکز مهم این تمدن عالی بود بازار دانش وادب در آنجا انتشار کامل داشت، گذشته از آن درخراسان شعورملی و توجه بسابقه تاریخی در میان مردم رواج پیدا میکرد در زمینه ادبیات مخصوصاً شعرفارسی تدریجاًجای‌عربی رامیگرفت،میل‌ورغبت‌توده بر آگاهی‌یافتن‌بتاریخ‌ملت و اوضاع و احوال گذشتگان خود بیشترمیشد زمامداران ، هیئت حاکمه هم این احساسات مردم را تا اندازه‌ای تشویق می کردند.

فردوسی هم زیرتأثیر این جریان‌های فکری واقع شده بود کتاب‌ها ، رساله‌ها، یادداشت‌های تاریخی هرچه بدستش میرسید مطالعه میکرداز پیرمردان وآشنایان بتاریخ باستانی ایران هرچه می‌شنید با ذوق وشوق حفظ می کرد سپس دراین اندیشه افتاد که اطلاعات خودرا برشته تحریر درآورد،چون طبع‌شعرداشت کتاب تاریخ ایران را بشعرتألیف کرد، که همین شاهنامه حماسهٔ ملی‌ایران است . فردوسی شاهکار گرانبهای خودرا به سلطان محمود غزنوی هدیه کرد، درآن‌زمان سامانیان پاشیده شده بودند، تمام خراسان وقطعه‌های مهم دیگری‌ازایران‌بتصرف سلطان محمود غزنوی درآمده بود .

شهرت فتح‌های وی بهمه قسمت‌های جهان اسلامی رسیده بود ، محمود سبکتکین اگرچه ازجنبه نژادی با پادشاهان کیانی‌وساسانی که‌تاریخ‌آنان‌موضوع شاهنامه بود بستگی نداشت، ولی قسمت مهمی ازایران در زیرحکومت و سلطنت مستقیم‌وی‌بوددربارغزنین ازحکیمان، دانشمندان‌ایران‌وشعرای‌پارسی پر بوداز‌ین‌رو سلطان‌غزنوی‌نمایش‌یکی‌ازشاهنشاهان‌ایران‌را داشت. هدیه کردن‌تاریخ‌شاهنشاهان ایران‌باستان باوکار بی‌موردی نبود دریغا هدیهٔ‌گرانبهای فردوسی در دربار غزنین آن جورکه می‌بایست مورد قبول واقع نگردید جایزه‌ای راکه حکیم فردوسی امیدوار بود ازشهریار دریافت نکردوشاعرمورخ رنجیده‌خاطرازغزنین بیرون‌رفت!

سلطان محمود سبکتکین شایستگی تکیه زدن به تخت کیان و ساسانیان را «به‌گمان فردوسی» نداشت‌لذاهجواو بگفت‌وهم هجوسبب‌شد تا پایان عمرخودرا شاعر درگمنامی وفراموشی بسر برد! همیشه درمعرض خطرسلطان مقتدر غزنوی

بودتااینکه درسال چهارصد وسیزده درحالی که سنش ازهشتاد بیشتر بوددر گذشت !

این بود شرح مختصری ازنابغهٔ بزرگ ایرانی، که جنبه تاریخ نگاری وی پوشیده‌مانده است ؟! در صورتیکه وی یکی‌ازبهترین مورخان‌است که تاکنون تاریخ ایران را بزبان فارسی نوشته‌اند ، در شاهنامه فردوسی خصوصیت‌ها، مزیت هائی است که‌درهیچ یك‌ازتاریخ‌های فارسی پیدا نمی‌توان کرد! البته‌بخش بزرگی از شاهنامـه با افسانه آمیخته شده است باندازه‌ای که دیگر نمیشود بآن قسمت نام تاریخ گذاشت !

دربرخی ازبخش‌ها هم مطلب‌ها، روایت‌های فردوسی بامطالب وروایات درست تاریخی که از کتابهای یونانی و رومی می‌آید بجزآن ترتیبی است کـه در شاهنامه‌است !! اینها درست‌است ولی باید درنظرداشت که تاریخ ملت‌های باستانی مانند یونان، روم ، هند ، عرب همه اولش افسانه و اساطیراست، این بخش‌ها را فردوسی ازخودش نبافته‌است؟! بلکه ازنوشته‌ها، روایت‌هاوسینه‌بسینه‌دریافت کرده است، مورخان دیگرایران هم همین روایت‌های افسانه‌آمیز و باور نکردنی را در کتابهای خود گنجانیده‌اند. ازمزیت‌های شاهنامه‌یکی‌این‌است که درآن کتاب‌تاریخ ایران شرح داده شده‌است نه تاریخ پادشاهانی که درایران سلطنت کرده‌اند. اساساً نام ایران وایرانی درکتابهای دیگربندرت برده میشد شهریارانی که در شاهنامـه نامشان برده شده همه‌آنان چه افسانه باشد مانند کیومرث ، جمشید، یا تاریخی باشند مانند اردشیر، انوشیروان همه بعنوان پیشوای ملت و اداره کـننده کشور یادآوری وستوده شده‌اند. سهم ایران وایرانی در تشکیل تاریخ چهار هزارسالـه بکلی فراموش نشده‌است فردوسی عصرپهلوانی ایرانی و تورانی راشرح میدهد ، دلیری وقهرمانی ایرانیان باستان را درضمن برخوردهائی که این دونژاد بـا هم داشته‌اند مینمایاند یك ملت جنگجو وحشی ویغماگر باملتی متمدن و صلح‌جو و درعین‌حال دلیرهمسایه هستند، جنگجویان چپاول گربیشتر در هنگام هجـوم به همسایگان خود بودند، اسباب زحمت آنان‌را فراهم می‌آوردند صلح جویان‌ایرانی با شهامت وغیرت در زیر رهبری پادشاهان وسرداران دلیرخود از خاك وطن عزیز

دفاع کردند، بیگانگان را بیرون راندند ، در تمامی جنگ‌ها و برخوردها پیروزی نهائی با ایرانیان است. دلیرانی که در این جنگ‌ها هنرنمائی میکنند مثل اعلای شجاعت وشهامت ومردانگی وشرافت هستند ایرانیان درین نبرد و کشمکش درعین اینکه ازخاك میهن خود دفاع می کنند وانتقام کشتگان خودرا می گیرند با بدی وخوی اهریمنی که طرف برابر باکارهای خود آنان را تمثیل می کند می جنگند!!

غایله اسکندر وشکست ایرانیان را فردوسی با تصرفی که درنسب اسکندر مینماید از اهمیت می‌اندازد و آن رابدرجه یك نبرد خانوادگی میرساند!!

دورهٔ اشکانیان ازنقطه‌نظر فردوسی دورهٔ فترت در تاریخ ایران است!! و آن ارزش‌را ندارد که تاریخ مفصلی برای آن نوشته‌شود !! با اشعار حماسی ستوده گردد تنها به‌شمردن نام پادشاهان آن دوره فترت وانحطاط بسنده کرده است!

دوره ساسانیان دوره تجدید عظمت ایران باستان است، دراین دوره که نام شهریارانی‌مانند اردشیر ، انوشیروان، پرویز بطرز جالبی ضبط شده است بطوری که نام کیقباد کیخسرو را بیاد می‌آورد وبنام پهلوانانی که رستم وزال و گودرز را بیاد بیاورند برنمی‌خوریم ؟!! تا هنگام تمام شدن داستان میرسد ، شکستی که منتظر ایران است بزرگترین تمام شکست های تاریخ دراز آن است ، این مرتبه خطر از سوی مغرب می‌آید فردوسی در مقام شرح این داستان دل خراش در وضع غیر مساعدی قرار گرفته است ! مهاجمان که با حمله ناگهانی خود تاریخ پرافتخار ایران را بغتة قطع کرده بودند ، عزیزترین اساس افتخارآمیزی که بالاتر از آن را فردوسی نمی‌توانست تصور بکند ویران کرده بودند اتفاقاً باخود دینی‌را همراه آورده بودند که فردوسی‌ازجان ودل معتقد به‌آن دین‌بود . این‌مرتبه دست‌فردوسی مانند جنگ ایران وتوران بازنیست‌ولی نبوغ‌فردوسی‌در اینجا خود را نمایان‌نموده وی را بطور آبرومندی از وضع مشکل و خطرناکی که مقدرات تاریخ جلو او گذاشته بود نجات داده‌است فردوسی انتقام جنگ قادسیه را بافساد حکومت های اموی وعباسی گرفته است !!

تألیف دکتر
محمد معین

فرهنگ فارسی

استاد دانشگاه
تهران

تهیه و تدوین لغت و فرهنگ بزرگترین و اساسی ترین گامی است که میتوان برای زبان فارسی برداشت و هر کوششی که در این راه بعمل آید باید مورد توجه و اقبال شدید دولت و ملت ما قرار گیرد بنابراین انتشار « فرهنگ فارسی » تألیف آقای دکتر محمد معین استاد دانشمند دانشگاه تهران که بهترین کتاب در این زمینه وجوابگوی بسیاری از مسائل لغوی ، ادبی و زبانشناسی ما است مژدهٔ بزرگ ونوید امید بخشی برای فارسی زبانان بشمار میرود .

دوجلد از این فرهنگ نفیس (از حرف الف تا کاف) بترتیب در بهار و دیماه امسال منتشر شده است و دو جلد دیگر که شامل بقیه حروف و اعلام و ترکیبات بیگانه مستعمل در زبان فارسی است نیز بزودی بزیور طبع آراسته خواهد شد (۱)

استاد معین بیگمان بزرگترین لغوی کشور ما است که تمام نیروی مادی ومعنوی خویش را وقف خدمت بزبان وادب فارسی کرده است. وی سه زبان زنده جهان یعنی انگلیسی آلمانی وفرانسه را بخوبی میداند و در دستور و سایر فنون ادب استادی مسلم است و سالها باعلامه دهخدا در تنظیم لغتنامه همکاری داشته واکنون نیز بنابر وصیت آن مرحوم ریاست سازمان لغتنامه را عهده دارست و کار این مؤسسه تحقیقی را رهبری میکند از اینرو شایسته ترین کسی است که میتواند کار فرهنگ نویسی را بدست گیرد وآن را به پایان برد.

مؤلف دانشمند درتدوین کتاب از آخرین شیوه های لغت نویسی جهان استفاده کرده و درمقدمه (۲) دراین باره چنین می نگارد :

---

۱ ــ قسمتی از جلدسوم و تقریباً تمام جلد چهارم بچاپ رسیده است و بنابراین انتشار دوجلد دیگر نیز دیری نخواهد پائید .

۲ ــ مقدمه صفحه چهل و نه .

«روش ما در فرهنگ حاضر ممزوجی است از روش فرهنگهای ذیل:
«المنجد (عربی بعربی) ، استینگاس (فارسی بانگلیسی) ، میلر (فارسی بروسی) وبستر (انگلیسی به انگلیسی) ، بروکهاوس (آلمانی بآلمانی) و لاروس (فرانسوی بفرانسوی) بامطابقه بافرهنگهای متداول فارسی.
ازاین‌میان عنایت و توجه ما به لاروس کوچك که مورد استقبال کامل ایرانیان قرارگرفته بیشتر بوده است» (۱)

استاد دراین تألیف روش گروهی‌را که امروز علمی‌ترین شیوه تحقیق و پژوهش است بکاربسته و در توجیه این‌طریقه پسندیده با انصاف عالمانه خاص خویش‌چنین‌مینویسد: «هیچ فرهنگ کاملی‌کار یك‌تن نباید باشد و نمیتواند باشد اسناد و انتساب یك فرهنگ (مانند لاروس ، کیه ، المنجد وغیره) بیك مؤلف برای پیشقدمی و طرح اصلی‌وکوشش بیشتری است که مؤسس آنها بعمل‌آورده .

کتاب حاضرمبتنی‌بر ۳۰۰۰۰۰ فیش است‌که نگارنده بیاری‌گروهی‌از دوستان و دانشجویان در طی‌بیست سال فراهم‌کرده . طرح تألیف و تصحیح و هماهنگ کردن و پرکردن خلا ها از نگارنده است اما سروران و همکاران فاضل من هریك در حد حدود و در رشته تخصصی‌خویش کوشیده‌اند و فرهنگ را بصورت کنونی‌درآورده‌اند این عده شامل سه‌دسته است :

۱ ـ استادان بزرگوار وهمکارانی‌که درمورد لزدم بدانان مراجعه شده وایشان درکمال لطف یادداشتهائی‌تهیه و ارسال فرموده‌اند .

۲ ـ همکارانی‌که مدتی‌بطور مداوم درتدوین وتنظیم فرهنگ حاضرکارکرده‌اند

۳ ـ دانشجویان دانشکده ادبیات که از سال تحصیلی ۳۸ـ۱۳۳۷ تاکنون در استخراج لغات و اصطلاحات و ترکیبات از متون نظم و نثر فارسی از قدیم ، متوسط ، متأخر و معاصر ، با ما همکاری کرده‌اند تعداد این دانشجویان گرامی از چهارصد متجاوز است(۲) . »

فرهنگ حاضرکه فرهنگ متوسط(۳) یافرهنگ شماره ۳ نامیده‌شده شامل یك مقدمه محققانه وسه‌بخش است بخش اول مشتمل برلغات ادبی ، ریاضی ، نجومی، پزشکی طبیعی ، اقتصادی ، فقهی ، حقوقی ، فلسفی ، هنری ، ورزشی ، نظامی‌وکلمات مربوط به‌پیشه‌های مختلف است . بخش دوم به ترکیبات خارجی‌که وارد زبان فارسی شده است اختصاص دارد وبخش سوم شامل اعلام و نامهای خاص‌است .

مقدمهٔ فرهنگ‌که ازلحاظ اطلاعات عمومی مربوط بزبان فارسی بسیار جالب و

---

۱ ـ مقدمه فرهنگ فارسی ص‌چهل و هشت

۲ ـ همان مقدمه از ص‌هشتادویك تاهشتاد وهفت

۳ ـ دربرابر فرهنگ مشروح یا فرهنگ شماره۱ فرهنگ بزرگ یا فرهنگ شماره ۲ فرهنگ‌کوچك یا فرهنگ شماره۴ و فرهنگ مختصر و فرهنگ جیبی‌که بعداً بیرون خواهد آمد .

نفیس‌و کم نظیراست خود بهترین گواه احاطهٔ‌وسیع و تسلط کامل مؤلف برمسائل زبان‌فارسی ونماینده رنج توانفرسا و بی‌پایانی‌است که وی در پژوهشهای ادبی‌وزبانشناسی‌برده است .

دراین مقدمه استادانه این‌مطالب بچشم میخورد :

منابع‌زبان فارسی ، عناصراصلی‌زبان فارسی ، اهمیت زبان فارسی، فرهنگهای ما ، روش‌کار ، مآخذ و...

این پیش‌گفتار عالمانه وموجز حاوی نکات و دقایق ادبی و زبانشناسی بیشماری است‌که مطالعه‌آنرا برای دانشجویان عزیز دانشکده ادبیات و دوستداران زبان و ادب فارسی لازم و ضرور میسازد .

متن‌فرهنگ نیردارای مزایا وفوائدی است‌که در فرهنگهای دیگردیده‌نمیشود وبرای‌آگاه شدن ار آن بهتراست سطوری ازمقدمه را دراینجا نقل‌کنیم :

«۱ـ فرهنگ حاضر تا آنجا که ممکن است شامل محاسن فـرهنگهای معروف اروپائی (لاروس ،کیه ، وبستر ، بروکهاوس) والمنجد عربی‌است .

۲ ــ تعدادلغات فرهنگ حاضربیش ار لغاتی‌است‌که در فرهنگهای فارسی‌قدیم وجدیدآمده (صرفنظراز لغت‌نامه دهخداکه دائرةالمعارف است) چه‌هرچند تعداد مواد فرهنگ ناظم‌الاطباء و فرهنگ‌آنند راج بیش از فرهنگ حاضراست بایدگفت‌که بسیاری از لغات عربی‌که درآنهاآمده هرگز درفارسی (متون نظم ونثر و تداول فارسی‌زبانان) بکارنرفته و بنابراین اصلا درقلمرو فارسی درنیامده ونباید در فرهنگهای فارسی‌آنها را وارد کرد .

۳ ــ فرهنگهای متداول فارسی (قدیم‌وجدید) اصولا به‌اعلام توجهی‌نکرده‌اند و فقط‌عده‌ای محدود از اعلام را طرداً للباب درطی‌لغات‌گنجانیده‌اند وفقط‌دوفرهنگ‌معاصر تعدادی از اعلام را جداگانه آورده‌اندکه هرچند سعی‌مؤلفان‌آنها مشکوراست‌کماً وکیفاً قابل مقایسه با اعلام‌کتاب حاضرنیستند (در این مورد نیز لغتنامه راکه دائرة المعارف است باید مستثنی‌داشت) .

٤ ــ ترکیبات خارجی‌مورد توجه فرهنگ نویسان مابوده وفقط محدودی در بعض فرهنگهای‌گذشته (آنندراج ، ناظم‌الاطباء) و یکی‌از فرهنگهای معاصرآمده‌که قابل قیاس باتعداد ترکیبات مندرج دربخش دوم‌کتاب حاضرنیست (در این مورد نیز لغتنامه مستثنی است)

۵ ــ ضبط تلفظ‌لغات باحروف لاتینی‌مخصوص(۱) نخستین‌بار درکتاب حاضربکار رفته (تنها دریك‌فرهنگ ازحروف معمولی‌لاتین استفاده‌شده)

٦ ــ ریشه و وجه‌اشتقاق لغات واعلام درهیچیك از فرهنگهای فارسی (قدیم و جدید) داده‌نشده . فرهنگ‌حاضر نخستین فرهنگ مستقلی‌است‌که دراین راه‌گام برداشته.

۷ ــ هویت دستوری لغات مورد توجه فرهنگ نویسان قدیم نبوده و بعض فرهنگهای معاصر دراین راه قدم برداشته‌اند هرچند خدمت آنها شایان تقدیر استولی

---

1 – Appareil diacritique

اقدامشان بکمال نرسیده (مواد مجلدات اول لغتنامه‌هم فاقـد هویت دستوری است ولی بدرخواست مؤلف‌ارجمند فرهنگ فارسی‌علامه مرحوم دهخدا موافقت کردند که‌این مزیت نیز بمزایای دیگر لغتنامه افزوده شود)

۸ ـ آگاهی‌از صرف‌افعال با مراجعه بمصدر آنها که این امر نیز در فرهنگهای فارسی بی‌سابقه است

۹ ـ نخستین‌بار است که درفرهنگ فارسی‌اشاره به‌غیرمستعمل بودن‌و کم استعمال بودن لغات مندرج شده .

۱۰ ـ فرهنگهای متداول فارسی (قدیم‌وجدید) عنایتی‌بتصاویر نکرده‌اند بعض فرهنگهای معاصر تعداد محدودی تصویردرج کرده‌اند که ازلحاظ کمیت‌قابل قیاس‌بافرهنگ حاضر نیستند تصاویری که درطی کتاب‌آمده، درتجسم معانی‌لغات‌کومك بسیارمینماید.

۱۱ ـ فرهنگهای متداول از چاپ‌نقشه بعلت اشکالات فراوان صرفنظر کرده‌اند وفقط یك‌فرهنگ به‌چاپ تعدادی محدود اقدام نموده وآن‌هم ازلحاظ کمیت و کیفیت قابل مقایسه بافرهنگ حاضر نیست

۱۲ ـ جدولهای مختلف (ازقبیل الفباهای مختلف ، جدول‌صرف وغیره) موجب افزایش اطلاعات مراجعان خواهد بود

۱۳ ـ نمره‌بندی مواد (لغات‌واعلام) موجب‌سهولت مراجعه‌و کشف منظورخواهد شد این‌کار تاکنون درهیچیك ازفرهنگهای فارسی‌و بسیاری ازفرهنگهای اروپائی‌انجام‌نشده

۱۴ ـ نمره‌بندی معانی‌مختلف یك‌ماده نیز سبب سهولت پیدا کردن معنی مقصود وتمییزمعانی متعدد خواهد بود . این طریقه درفرهنگهای فارسی‌سابقه ندارد و بسیاری ازفرهنگهای اروپائی‌نیز فاقدآنند (۲) »

باتمام مزایا وفوائدی که‌برای فرهنگ برسمردیم جای شك‌وشبهه‌نیست تاتدوین فرهنگ دقیق وجامع برای زبان فارسی‌زمانی‌دراز باقی‌مـانده است و راههای دشوار و پرپیچ وخمی بایدسپرده‌شود تا این آرزوجامه‌عمل پوشد . جائی که مؤسسه‌لاروس بامتجاوز ازیك قرن سابقه‌کار و برخورداری از وسایل وسرمایه و نیروی انسانی‌وعلمی‌شگفت‌انگیز خود هنوز قادر نیست فرهنگهای خویش را خالی‌از خطاولغزش منتشر کند چه کسی‌میتواند ازفرهنگ نویس ایرانی‌که هیچیك ازامکانات و مقدورات یادشده را ندارد توقع تألیف فرهنگی‌کامل و عاری ازعیب و نقص داشته‌باشد ، مؤلف دانشمند که خود بیش‌از هرکسی بدشواری‌کار واقف‌است‌باکمال انصاف‌وبدون هیچگونه اغماضی معایب‌ونقائص‌کتاب رانیز یادآورشود و دراین‌باره چنین می‌نگارد :

« شاید ما خود پیش‌از دیگران ازنقصها و عیبهای فرهنگ حاضرآگاه باشیم . نقصها وعیبها رابردوبخش میتوان تقسیم‌کرد: بخشی‌مربوط‌باغلاط واشتباهات است‌وقسمتی مربوط‌بطرح ومشخصات فرهنگ . در مورد بخش‌اول ، ما از خوانندگان فاضل ، تقاضا

---

۱ ـ واگرهم احیاناً داده‌اند غالباً از قبیل فقه‌اللغه عامیانه است

۲ ـ مقدمه ص هفتاد و هشت

وش پسندیده‌ای راکـه درباره دیگر مؤلفات نگارنده بکار برده‌اند ، در مورد
کتاب حاضر نیز تعقیب کنند و نظرات خود را در حرح و تعدیل واضافه و نقصان و
ط بمابنویسند ما باعرض تشکر درچاپهای بعد آنها را بکارخواهیم بست .
مورد بخش دوم ، طرحی که برای فـرهنگ حاضر ریخته شده ایجاب سبکی
ادی محدود میکند وفی‌المثل بزرگترین نقصی که شاید بتوانند براین فرهنگ
شواهد وامثله‌است ، شواهد و امثله کافی‌را درفرهنگهای بزرگتر گنجانیده‌ایم
سرتلخیصی‌است ازآن فرهنگها ، همچنانکه لاروس و وبستر وبرو کهاوس کوچك
ین راه را رفته‌اند(۱) »
ما بهرحال نمیتوان شك‌داشت که فرهنگ موجود بهترین‌فرهنگ متوسطی‌است
برای زبان فارسی‌نوشته شده است و ازلحاظ دقت و جامعیت و مستند بودن
، نسامه‌های نظیر خود برتری دارد و بیگمان باك سروگـردن از همه آنها
. .
سپس استاد برای رفع‌این نقائص ومعایب وتکمیل‌کار خطیر لغت‌نویسی وخدمت
، و فرهنگ ایران طرحهای وسیعی که در آینده برای این امـر مهم در نظر
مرفی‌مینمایند و دراین مورد ازپیرلاروس،مؤسس یکی‌از بزرگترین فرهنگهای
میگیرند وگفته اورا نقل‌میکنند،آنجاکه نوشته‌است « کتابی‌تالیف خواهم
ن هرکس بترتیب الفبائی‌همه معلوماتی‌راکه امروزه مغزبشری را غنی‌میسازد
ثروتی‌که من‌کسب‌کرده‌ام‌آنرا برای شخص‌خود بکار نمی‌برم و دراین‌کارهم
ن نخواهم‌داد زیرا تمتعاتی‌که تنها فردی وشخصی باشد قلب را تهی‌میکند واز
اقعی‌جز خود پرستی‌بیهوده بشمار نمیاید » و آنگاه مینویسند « نگارنده نیز
شایستگی‌رادرخود نمی‌بیند باگامهای‌آهسته بهمان راه میرود وامیدداردکه
و پس ازآن بتوصیف فرهنگهای متعددی (شامل فرهنگ مشروح و فرهنگ
ك وجیبی‌وهمچنین فرهنگهای اختصاصی‌وغیره) که درآینده باید بچاپ برساند
(۲)
ست‌که همت‌بلند استاد معین را دراین‌کار حیاتی‌بستاید و هدف مقدس و شیوه
ا مورد تحسین قرار ندهد . بیگمان همه دانش پژوهـان ، و همه
ن کامیابی این دانشمند گرانمایه را در راهی‌که در پیش‌گرفته است آرزو

ایان مقال‌برای مزیدفایدت‌وآگاهی‌بیشتراز شیوهٔ‌تألیف فرهنگ مورد بحث
، از نظرخوانندگان‌گرامی‌وادب خواه مجله میگذرد **دکتر فرشیدورد**

مقدمه ص هشتاد .
برای‌آگاهی‌از چگونگی و ویژگی این فرهنگها خوانندگان ادب دوست
هنگ مورد بحث صفحه چهل‌وپنج راهنمائی میکنند

سوسن (و پیاز آن)

سوسنبر (و گل آن)

سوسن بری (و مقطع گل آن)

سوسن sūsan [په. sūsan — معر. sūsan, sawsan] (اِ.) (گیا.) گیاهی است[1] از تیرهٔ سوسنی‌ها که جزو گیاهان تك لپه‌یی جام و کاسه یکبین است. گلی است صلی و دارای گلهای زیبا و درشت برنگهای مختلف. اصل این گیاه از اروپا و ژاپن و آمریکای شمالی و هیمالیاست. جهت ازدیاد این گیاه معمولا در پاییز پیازهای فرعی را از پیاز اصلی جدا میکنند و در بهار مجدداً میکارند؛ بیلگوش، فیلگوش، بیلغوش، زنبق، رشتی. || ~ِ آزاد. (گیا.) سوسن سفید (ه م) || ~ِ آسمانگونی (گیا.) سوسن چینی (ه م) || ~ِ ابیض (گیا.) سوسن سفید (ه م) || ~ِ احمر. (گیا.) گلایول (ه م.) || ~ِ اصفر. (گیا.) سوسن زرد (ه م) || ~ِ الوان (گیا.) گونه‌ای سوسن[2] که دارای گلهای درشت و رنگارنگ است. اصل این گونه سوسن از ژاپن است؛ سوسن خوش اندام || ~ِ بری (گیا.) گونه‌ای سوسن[3] که دارای گلهای سفید کوچك و بوی بسیار مطبوع است. این گونه سوسن در اردیبهشت ماه گل میدهد و گلهای آن معمولا بشکل خوشهٔ یك طرفی است. || ~ِ چینی[4]. (گیا.) گونه‌ای سوسن که دارای ساقه‌های سبز و تند و گلهای لاجوردی است. اصل این گونه سوسن از هیمالیا میباشد؛ سوسن ختایی، سوسن لاجوردی، ایمار و قالس، سوسن کبود، سوسن آسمان‌گونی، سوسن آسمانجونی. || ~ِ ختایی. (گیا.) سوسن چینی (ه م) || ~ِ خوش اندام. (گیا.) سوسن الوان (ه م) || ~ِ ده‌زبان. (گیا.) سوسن سفید (ه م.) || ~ِ زرد ۱- (گیا.) یکی از گونه‌های سوسن[5] که دارای گلهای طلایی است. اصل این سوسن از ژاپن است؛ سوسن اصفر، صاری زنبق، سوسن ژاپنی. ۲- وج (ه م) || ~ِ ژاپنی. (گیا.) سوسن زرد (ه م) || ~ِ سرخ (گیا.) گلایول (ه م) || ~ِ سفید. (گیا.) سوسنی[6] که دارای گلهای سفید است. این گونه را بمناسبت زیبایی خاصی که دارد بیشتر پرورش میدهند؛ سوسن آزاد، سوسن ابیض، سوسن ده‌زبان، سوسن گل‌دراز. صح. ـ وجه تسمیهٔ ده زبان بدان جهت است که کاسبرگها نیز همانند گل‌برگها سفید و مشابه آنهایند و با توجه باینکه تعداد هریك ۵ عدد است بدین نام موسوم شده. || ~ِ کبود. (گیا.) سوسن چینی (ه م) || ~ِ گل‌دراز. (گیا.) سوسن سفید (ه م.) || ~ِ لاجوردی (گیا.) سوسن چینی (ه م) || ~ و سیر (کن.) ناسازگاری، عدم موافقت (مثلا بین آب و آتش).

سوسنبر sūsanbar [= سیسنبر. په. sīsīmbar، یو. sisúmbrion] (اِ.) (گیا.) گیاهی است[7] از تیرهٔ نعناعیان که دارای نوعی ساقهٔ خزندهٔ هوایی و ساقهٔ زیرزمینی است و این ساقه در فواصلی ریشه تولید کرده و در مقابلش یك ساقهٔ هوایی خارج میشود و باین ترتیب گیاه تکثیر می‌یابد. برگهایش متقابل، بیضوی، نوك تیز، دندانه‌دار و کمی پوشیده از کرك بدرازی ۴ تا ۷ سانتیمتر و بعرض ۲ تا ۳ سانتیمتر است.

۱- Lilium(.ل), lis(.فر) ۲- Lilium élegans(.ل) ۳- Muguet(.فر)
۴- Hemerocallis coerulea(.ل) ۵- Hemerocallis flava(.ل), lis jaune(.فر) ۶- Lilium candidum(.ل), lis blanc(.فر)
۷- Menthapiperata(.ل), menthe poivrée (.فر)

دکتر علیرضا بشارت
استاد دانشکده علوم اداری و بازرگانی - دانشگاه تهران

مفهوم جدید مدیریت و رهبری : مدیر بعنوان عامل تغییر

«۵»

ملاحظه میشود اگر گفته‌ها و عقاید هریك از دانشمندان فوق بمرحله عمل درآید ممکن است مآلا موجب تغییر وضع سازمان و تلفیق آن بامقتضیات و احتیاجات روز و همچنین موافق باهدفهای جدید سازمان گردد . معهذا در این عقاید بطور وضوح بماموریت مدیر یا رهبر در زمینه ایجاد تغییر اشاره‌ای نرفته است . تکیه کلام آنها بیشتر برروی درك واقعیت‌ها و امکانات سازمان برای نیل بهدفهای موجود آن و یا روی تلفیق بین منافع موجود فرد بامنافع موجود سازمان گذاشته شده است (the Fusion theory)۱ مثلا اینکه این دسته از دانشمندان بیشتر هدفهای فردی و سازمانی موجود و مستقر را که اغلب بر پایه انتظارات و توقعات عادی جامعه و یا برمبنای سنت‌های دیرین گذشته استوار است مورد توجه قرار داده‌اند و بتغییر هدفها و منافع فردی و گروهی براساس احتیاجات واقعی آنها و بخصوص بمسأله هم‌آهنگ کردن این هدفها و منافع بامقتضیات زمان و مکان و بامقتضای ابداعات و اکتشافات جدید توجه چندانی معطوف نداشته‌اند .

---

1 – Argyris, Personality and Organization, op–cit;
[illegible] Process, op–cit

مفهوم وظیفه تغییر :

پرفسور براون[2] (David Brown) برعکس علمای فوق‌الذکر جمله وظائف مدیر یارهبریك سازمان اجتماعی‌را دریك ماموریت‌اصلی‌واساسی خلاصه‌میکند . او عنوان «مدیر» (manager) را «بماموراایجادتغییر» (change agent) مبدل میسازد . بزعم پرفسوربراون فرق‌اساسی بین نقش یك‌مدیر (manager) با نقش یك مأمور تغییر (change agent) دراینست‌که اولی‌خود وقدرت ونفوذخود را بچهار دیواراختیارات و خطوط ارتباط رسمی

(formal authority and formal communication network)

درسلسله‌مراتب اداری‌مقیدمیکند . «مدیر» بمفاهیمی‌از قبیل امرودستور (command) حق قانونی (legal right) ، مقررات (regulations) ، و بالاخره مجازات و پاداش براساس ارزیابی‌کار (work evaluation) تکیه‌میکند . برعکس «عامل‌تغییر» حدودی برای‌اعمال نفوذ خود جز حدعدم قبول و پذیرفتن‌آن نفوذ توسط افراد سازمان اجتماعی‌خویش نمی‌شناسد . «مأمورتغییر» میتواندقلمرو نفوذ خود را تا بی‌نهایت توسعه دهد مشروط براینکه اسبابی فراهم آوردکه مردم ، ارباب رجوع ، و بخصوص کارمندان سازمان او نفوذ او را بپذیرند[1] . این نظر بلحاظی با تئوری پذیرش چستر بارنارد (Barnard's theory of Acceptance) موافقت دارد گواینکه مسیر و هدف استدلال مختلف‌است . بارنارد بابیان‌تئوری‌پذیرش یاقبول‌خود میخواهدثابت‌کندکه‌جریان اختیار دریك سازمان ازپائین ببالاست و نه‌ازبالا بپائین ، و حال آنکه از فحوای استدلال پرفسور دیوید براون اینطور استنباط‌میشودکه جریان اختیار عملی‌وقدرت ، ازهمان بالا سرچشمه میگیرد ؛ اما این‌قدرتی‌که از رأس یابالای سلسله‌مراتب اداری سرچشمه میگیرد فقط‌آن اندازه میتواند درعمق هرم سازمان اجتماعی‌گسترش یابدوپیش‌برودکه‌قادر بنفوذ درسطوح وطبقات‌مختلف‌این‌هرم باشد . ازاینروست‌که پرفسوردیوید براون‌مانندپرزیدنت ودروویلسن معتقداست‌که مدیریك‌شهر یا رئیس قوهٔمجریه یك‌مملکت قانونا و وجدانا میتواندآنقدر عظمت واقتدارپیداکندکه مایل باشد[2] اما عملا چه وقت یك‌چنین قدرت و عظمت دلخواه‌میتواند نصیب‌یك مدیریایك مجری‌کل بشود؟ آنموقع‌که مدیر خود را تنها مدیر ، اداره‌کننده ، مرجع‌صدوراحکام ودستورات وبالاخره مختار رسمی‌وقانونی‌بحساب نیاورد ، یعنی‌موقعی‌که عنوان‌خود را از مدیریامأمور تثبیت‌وضع وشرایط‌موجود به «عامل تغییر» تبدیل‌دهد ، مدیرگاهی‌در صدد ایجاد تغییرهم برمیآید اما این‌تغییر ودگرگونی را میخواهد صرفا با استناد بحق‌قانونی‌خودوتکیه باختیار رسمی‌وامرودستور ونهی‌بوجود

---

1 – David s· Brown, « The Ultimàte Managerial Challenge: Creative Change», Public Management, Vol XLV No 12, Dec· 1463, pp· 271–276·   2 – Ibid

آورد . برعکس عامل تغییر سعی میکند شرایطی فراهم نماید که افراد سازمان اجتماعی تحت
رهبری او بطیب خاطر و با اراده و میل از تغییرات پیشنهادی او استقبال کنند . حتی استقبال
و پذیرش صرف هم کفایت نمیکند «عامل تغییر» کوشش مینماید شرایط ومقدماتی را تمهید کند
که نه تنها زمینه برای قبول پیشنهادات او و سایر اولیاء سازمان فراهم شود بلکه زمینه را برای
قبول مستدل ومنطقی پیشنهادات خود آماده میسازد . قبول دراینحال مبتنی بر ترس یا تمجید
یا فریب خوردگی نیست بلکه بر قدرت فکر ، اظهار نظر واجتهاد کسانی که پیشنهادات را
مورد قبول قرار میدهند استوار است . درواقع «عامل تغییر» باین حد هم اکتفا نمیکند . او
مصر است که تحولات و تغییرات لازم از نیروی تفکر و قدرت ابتکار وابداع افراد سازمان سرچشمه
گیرد . یعنی عامل تغییر سعی میکند که وسائلی فراهم آورد که مردم را به فکر کردن ، تصمیم
گرفتن ، وطرح ریزی نمودن در باب مسائل روزمره سازمان و یا در مورد مشکلات واحتیاجات
کلی آن وادار نماید . آنها را تشویق میکند که بفکر خود تغییرات لازم را بوجود آورند . در
واقع صحه گذاشتن عقاید پیشنهادی مدیر سازمان وحتی استقبال کارمندان از تغییراتی که بوسیله
مدیر پیشنهاد میشود اگر از روی جهل و یا از روی آنچه که بآن نام ایمانی کور (blind faith)
داده اند انجام شود عنوان «مدیر» را «بعامل تغییر» مبدل نخواهد کرد . این نوع پذیرش و
قبول بیشتر باروح حکومت دیکتاتوری یا نوع اداره آمرانه سازمانها سازگاری دارد تا با
نحوه اداره دموکراتیک و یا باماهیت واقعی وظائف مدیر بعنوان یک عامل تغییر .

بقول پرفسور دیوید براون نقش مدیر بعنوان عامل ایجاد تغییر شباهت زیادی با
وظیفه اساسی یک پدر در دنیای خانواده دارد . سرپرست یک خانواده بخوبی میداند که تا
چه اندازه اختیارات رسمی او بعنوان یک پدر برای اعمال نفوذ در فرزند خود و تعیین خط مشی
زندگی او محدود و ناچیز است[1] . البته چنین پدری توجه دارد که معلومات و تمدن بشر بطور کلی
وکولتور جامعه او بالاخص میراث ارزنده ای را بجا گذاشته است که ناگزیر باید از مواهب
آن طفل را برخوردار کرد . او بخصوص سعی میکند قسمتی از این میراث را ، که بطفل
در مورد چگونه باید خود را برای تنازع بقاء با تغییرات مداوم محیط زندگی اجتماعی تطبیق دهد،
در اختیار طفل بگذارد . او بطرق مختلف طفل را آماده میسازد تا آنچه را که موسسات آموزشی
اجتماع برای این منظور باو عرضه میدارند فراگیرد . بعلاوه این پدر شخصا تجربیات
قیمتی در طول حیات خود اندوخته است وطبعا مایل است که محصول این تجارت را دراختیار
فرزند خویش بگذارد . دراین مورد هم بدون شک فرزند خود را آماده ومستعد پذیرفتن این دسته
تجارب مینماید . اما آنچه مسلم است نقش عمده یک پدر فهمیده باینجا خاتمه نمی یابد .
بقول پرفسور دیوید براون ، سعی میکند نه تنها فرزند خود را بحداکثر استفاده از

---

۱ ـ برای وقوف بیشتر بعقاید پرفسور براون در این زمینه بمأخذ قبلی
صفحه ۱۰۴

آنچه که جامعه یا دیگران ازیکطرف وخود او ازطرف دیگر بطفل میدهدواداره بلکه اهتمام وافی مبذول میدارد تا فرزنداو حداکثراستفاده را ازآنچه که فقط وفقط درنهاد ونهان خود دارد ودیگران را ازآن بهره‌ای نیست بعمل آورد . دراینجا پدرسعی میکندکه علاوه برآنچه که جامعه وخود اوبطفل میدهند به بیندطفل اوچه منابع فیاض وچه استعدادهائی صرفاً درتملك خاص خود دارد وچطورمیتواند اوراتشویق نماید تا ازاین نیروی خلاقه درون خویش که فقط مخصوص اوست وتنها در دنیای بسته انفرادی (individual idiocyncracies) او وجود دارد بهره برداری کند ودرنتیجه چیزی ارزنده باجتماع آینده تحویل دهد. طفل دراینحال با ابداعات ، ابتکارات ، اختراعات ، سنخ فکرها و معتقدات مخصوص خویش ناگزیرنحوه زندگی فردی و اجتماعی خود را بنحومطلوب دستخوش تغییرمیسازد . درچنین وضعی قسمت اعظم تغییراتی که باقتضای زمان و مکان درنحوه زندگی فردی واجتماعی طفل پدید میآید وکیفیت حیات ومعشیت اورا ازطریق زندگی پدر واجداد وی ممتاز میسازد بدست خودطفل انجام می‌پذیرد . پدر دراینجا نقش عامل تغییر را باری مینماید ، منتهانه بعنوان مباشر تغییریاکسی که جزئیات و چگونگی تغییروتحول را طرح ریزی و دیکته میکند ، بلکه بعنوان رهبر وفردی که صرفا موجبات فراهم آوردن تغییررا با راهنمائی وتشویق مدبرانه خویش برای طفل خود تمهید کرده است . این پدرموجباتی را فراهم میکندکه طفل بادست خود وازهمه مهمتربافکرخویش هرتغییری راکه درجهت بهتر کردن زندگی فردی واجتماعی خود وتطبیق آن بامقتضیات جدید ضروری میداند بمرحله عمل درآورد.

با اینکه فکرپرفسور دیویدبراون با عقیده دانشمندمشهور بروکز ادامس ، که قبلابدان اشاره رفت ، تاحدود زیادی شباهت داردمعهذاکاملا یکسان نیست . هردو دانشمند، یکی بطور صریح ومستقیم (براون) ویکی بطور ضمنی وغیرمستقیم (ادامس)[1] ، وظیفه اساسی یك مدیررا در درتوانائی او برای ایجادتغییرات تشخیص میدهند ؛ وبازهردو ، یکی بصراحت (ادامس) و یکی بطور ضمنی (براون) ، بنقش مدیر در زمینه تثبیت سازمانهای اجتماعی (stabilizing function) ، ازطریق هم آهنگ کردن این سازمان‌ها با تغییرات محیط اجتماعی ، اشاره مینمایند . اختلاف کلی بین این دوعقیده در چگونگی ایجاد تغییرودرکسانی است که این تغییرات بایدبدست آنها انجام پذیرد . گواینکه بروکز ادامس در این زمینه توضیحاتی نداده است معذالك ازنوشته‌های او افاده میشودکه فکر مدیر و اولیاء سازمان این تغییرات را طرح ریزی وبرای اجراء بواحد های اجرائی سازمان دیکته مینماید . در حالیکه بزعم براون کارمندان سازمان ، مؤسسین و منتبع حکومت با کمك ، تشویق ، راهنمائی ، ورهبری مدیران سازمان باعمال تغییربدرجه‌ای از رشدفکری و استقلال رأی

---

1 – Adams, op-cit .

میرسند که میتوانند مشکلات سازمان واحتیاجات کارخود را بخوبی درک کنند ، وخود برای اینمشکلات و مسائل راه علاجی پیدا نمایند ، خودآنها طرح نقشه نمایند وخودآنها هم آن نقشه‌را بمرحله اجرا درآورند .

تفاوت بین این دوطرز فکربسیار فاحش است . اختلاف بین این دوعقیده همان اختلاف بین فلسفه عمده‌ای است که پشت سرتمرکز وعدم تمرکز قرارگرفته است. وتوالی خوب وبدی هم که براین دوسنخ مختلف فکربار میشود بلحاظی همان نتایج و عوارضی است که برحکومت‌های دیکتاتوری یابرعکس حکومت‌های مردم برمردم بارمیگردد . در یکی مردم درتعیین سرنوشت خودشرکت داده‌میشوند ، و مجال فکروابداع بآنها داده میشود . در دیگری مردم آلت بلااراده فکروتصمیم دیگران قرارمیگیرند و دیگررشدواستقلال فکری معنی ومفهومی پیدا نمیکند .

وقتی مردم خود ازفهم ودرک مشکلات زندگی اجتماعی خود عاجزگردند درنتیجه با وضع موجود زندگی خود که برای آنها فراهم کرده‌اند یا فراهم آمده است خو میگیرند ؛ درسنن ، رسوم ، ومعتقدات عتیق زندگی ومشکلات ومصائب لایدرک آن برای همیشه عجین میشوند . وبهمین دلیل نه تنها خود درمقام تغییراساسی راه رسم زندگی ونحوه فعالیت های اجتماعی خود و تطبیق آنها با احتیاجات روز ومقتضای زمان برنمیآیند وقتی هم تغییراتی از خارج اعم ازاینکه ازطرف دولت مرکزی یامقام و مرجع دیگری ـ بآنها دیکته شود اغلب مقاومتی در قبال آن بچشم میخورد . یا تغییرپیشنهادی را علنا نمی‌پذیرند و یا اگرهم با نیروی جبروفشار ظاهرا قبول کنند درعمل مورد کارشکنی آنها قرارمیگیرد . ازاینرو تغییر باغلب احتمال تحقق نمی‌پذیرد ، یا وقوع آن لااقل برای مدت‌مدیدی دستخوش اطاله وتاخیر می‌گردد .

تغییروضع موجود درایران : ملاحظات عملی وارائه پیشنهادات

چه کنیم که مردم جامعه‌ماهم بفکر کردن ، وبتغییرواصلاح وضع زندگی فردی و اجتماعی خود تشویق‌شوند ؟ این سئوالی است که باید باتوجه بمباحث گذشته ، وقایع خاصی (cases) که قبلا مذکورافتاد ، آراء و عقاید دانشمندانی که در این مقاله مورد بحث قرارگرفت ، اوضاع واحوال خاص کولتور جامعه وبالاخره بالحاظ امکانات اجتماعی ، سیاسی واقتصادی این سرزمین برای آن پاسخی مناسب پیدا کرد . بالطبع این جواب نمیتواند بجزئیات وتفصیل بپردازد ودرصدد دیکته کردن تمام قدمهای فرعی واجرائی راه حل‌های پیشنهادی برآید . دراینجا یک سیاست کلی وطرح عمومی در زمینه ایجاد تغییروبهتر کردن وضع موجود ارائه میشود که درصورت قبول وتصویب ازطرف مصادر اموراجتماع باید درباب آن برنامه‌ها و پروژه‌های اجرائی تهیه گردد ...

بودن گوشه هائی از این سیاست و خط مشی کلی پیشنهادی بطریق و یا طرق اجرائی خاص
اشاراتی بعمل خواهد آمد ولی این گونه اشارات صرفاً استثنائی است و برای جلب توجه خوانند
محترم باین حقیقت است که اغلب براین اجرای یك سیاست واحد طرق و وسائل اجرا
گوناگونی وجود دارد که میتوان درهرمورد باقتضای شرایط خاص از یك یا چند طریق اجرا
بخصوص استمداد جست چون برای باجراء درآوردن یك فکر و یا سیاست کلی اغلب شق
وطرق مختلفی وجود دارد طبعاً باید درباب انتخاب بهترین راه برای نیل بمقصود تحق
لازم بعمل آید. قضاوت در زمینه بهترین راه وصول بیك هدف، یا بعبارتی دی
بررسی در باب بهترین طرز اجرای یك خط مشی و یا یك سیاست کلی اغلب بست
باوضاع واحوال خاص وشرایط زمان ومکان دارد. فی المثل ایجاد استقلال فکری، اتک
بنفس، نیروی ابتکار، و اتخاذ تصمیم در من تبع یك حکومت محلی ممکن است محت
تدابیر اجرائی وتمهیداتی باشد که با نوع تمهیدات، نوع مقدمات، ونوع برنامه
اجرائی که برای حکومت محلی دیگری لازم است فرق اساسی داشته باشد. سیاست هم
سیاست است؛ هدف اساسی دراین مورد اینستکه رشد فکری در مردم هرمحل و دراتحاد اجتما
بطور کلی، بوجود آید. ولی حصول این هدف اساسی احتیاج بوسائل اجرائی خاصی دا
که بدون شك مقتضای کولتور، ارزشها ومعتقدات اجتماعی هرمحل ـ social and
(cultural values) دریك موقع بخصوص نوع و چگونگی این وسائل را مشخ
میسازد.

سیاست کلی که باید برای ایجاد رشد و بلوغ فکری درمردم جامعه ما دنبال کرد

تارعنکبوت آداب و رسوم کهنه ومعمول را که بدور چشم و فکر و ذهن مر
مملکت ما تنیده و دنیای دید و جلوه گاه افکار وعقاید آنها را تنگ ومحدود ساخته ا
نمیتوان بدون فراهم ساختن اسباب ومقدمات لازم بیك بار معدوم ساخت. تغییر سنت
دیرین وسنخ معتقدات فردی واجتماعی مردم چیزی نیست که دفعة ودر ظرف زمان محدو
مثل یك روز ویك ماه وحتی یك سال انجام پذیر باشد. جدا کردن مردم از آنچه که ب
سالیانی متمادی خوگرفته اند کار آسانی نیست. این امری است که باید بتدریج انجام پذی
این تحول باید برضا و رغبت وبدست مردم صورت گیرد، و براساس تشویق و آنهم اغ
تشویقی غیرمستقیم باشد نه برشالوده جبر وتهدید و زور. غرض اساسی در اینستکه ف
مردم بکار بیفتند، توسعه ورشد و تکامل پیدا کند. و دست وبازو و زبان و قدم و انس
آنها بفرمان این فکر توسعه یافته وابتکارات و تصمیمات مولود آن، نه برشالوده دستو
حکم و اجبار دیگران، بکار افتد.

تغییر راه و رسم و کیفیت زندگی مردم یك جامعه ایجاب میکند که اولیاء حکو

ن نقش رهبر (Leader) یعنی فراهم‌آورنده موجبات تعبیر(Change agent) را
باءکنند تااینکه‌بخواهندجنبه ریاست‌وامرودستورسبت بیك‌سلسله مرئوس (bossism)
بخودگیرند. امروز تئوریهای اداره امورعمومی، علم‌الاجتماع‌وروانشناسی بهمان‌اندازه
حکومت‌های مطلقه واستبدادی را، بلحاظ عدم توجه بآراء عمومی، مورد انتقادقرار
هد بهمان قدرهم «حکومت فلاسفه» را بهمین دلیل عدم‌اتکاء بافکارعامه مردم مطرود
شناسد. اولیاء حکومت مرکزی ویابطورکلی مدیران سازمانهای اجتماعی نباید باستناد
که حکومتهای محلی ومن تبع آنها و یااعضاء سازمان اجتماعی جاهل وبیسواد و فاقد
ت درك، استنباط واخذ تصمیم هستندآنها را درتعیین سرنوشت خود، و درتصمیماتی که
قیماً یا بطورغیرمستقیم با زندگی ویا با منافع‌آنها بستگی دارد ، شرکت ندهند
م‌کردن مردم درامر حکومت وراهنمائی ورهبری‌آنها درایفاء وظائف ومسئولیت‌های
ی واجتماعی خود باعث میشود، که، بقول پرفسورکیس دیویس، نیروی فردفرد افراد
د رهبری به نیروی رهبر (leader) علاوه گردد ؛ درحالیکه ریاست‌کردن ، با
بجلوراندن (Pushing) ، وبالاخره ساری نگرفتن معتقدات و عقاید افراد یك
ان اجتماعی- هراندازه هم‌که بعلت‌کوته‌نظری، تنگ فکری‌ویا دلائل دیگراین‌آراء
تقدات ناچیز جلوه‌کند - باعث میشودکه یك سلسله نیروهای منفی - بتعداد افراد
س یا من‌تبع - به تنها نیروی مثبت که نیروی رئیس است اضافه شود. و ناگزیر
ی جمع این نیروی مثبت ونیروهای منفی چیزی جزایجاد مشکلات و ناراحتی‌هائی
سازمان اجتماعی نخواهد بود. ۱

ایجاد رشد وبلوغ فکری را میتوان بوسائل زیر تمهیدکرد

یجاد عدم تمرکزسیاسی واداری لازم:

برای واداشتن مردم بفکر در زمینه مشکلات زندگی اجتماعی خود و تعبیر
موجود هیچ وسیله‌ای بهترازشرکت دادن عملی‌آنها در امور مربوط بمحل و یاشهر
ه‌آنها نیست. و برای اینکه مردم را تا حدود زیادی درامرحکومت خود دخیل و
سازیم چاره‌ای جزتوسل بایجاد عدم تمرکزسیاسی و اداری لازم نداریم . در این
حکومت ازمردم هرمحل انتظارمیرودکه بعلت تماس نزدیك‌تر بامشکلات و حوائج
، قریه، شهر، ولایت، وبالاخره ایالت خود و درنتیجه وقوف بیشتر براینگونه
ت واحتیاجات شخصا درصدد پیداکردن راه حل‌های مناسب برآیند.مردم‌دراینحال
خود مشکلات و حوائج حکومت‌های محلی خویش را مرتفع‌میسازند بااینکه عدم

---

1 – Keith Davis, Human Relations At Work, (
... Hill Book Company Inc. 1962), P. 113

تمرکز سیاسی واداری شرط لازم وحتمی است معذالك بخودی خودبرای تأمین این‌منظور کفایت نمیکند. شرایط[۲] ذیل هم ضروری بنظرمیرسد.

۲- رهبری حکومت مرکزی :

ممکن است عدم تمرکز بحدضرورت ولزوم بوجودآید معذالك مردم آنطورکه باید وشاید در اداره امورحکومت محلی خویش شرکت نکنند، ویا ممکن است مردم در اداره امورمحلی سهیم باشند اماآنقدرها درتنظیم سیاست‌هـا و خطمشی‌های زنـدگی اجتماعی خود بصیر وصاحب‌نظر نباشند. درهردوصورت نتیجه مثبتی‌عایدجامعه نخواهدشدو باغلب‌احتمال‌اداره‌حکومت‌براساس تدابیر کهنه،روشهای آزمایش‌شده‌قدیمی‌وسنت‌های‌دیرین اجتماعی‌کماکان ادامه پیدا میکند وبه بیانی دیگروضع‌بد ویا ناقص موجود تثبیت‌میشود.

دلائل بیمیلی افراد برای شرکت جستن‌درفعالیت‌اجتماعی واداره‌امورحکومتهای محلی خود، ودرصورت تمایل بشرکت علل وفاداری‌آنها بسیاست‌ها و برنامـه‌های اداری گذشته احتماع خویش زیاداست. ممکن‌است انگیزه‌های مختلف در اینمورد وجود داشته باشد؛ وبازامکان داردکه این‌انگیزه‌ها درهمه‌جا وهمه‌وقت بطوریکسان صادق نباشد. از میان علل وانگیزه‌های گوناگون میتوان به‌تنـبلی فکری افرادبشر، خوگرفتن بوضـع موحود، انس والفت داشتن باعادات،آداب، رسوم، وسنن دیرین اجتماعی وبـخصوص با سنت‌های عتیق اداری جامعه، جهل وبیسوادی مردم، عدم وقوف‌آنان نسبت‌بیك‌نوع‌زندگی بهتر، وبالاخره بمقاومت طبیعی افرادبشر درقبال هرگونه تغییر اشاره‌کرد. [۱]

نقش رهبری حکومت مرکزی باید درخنثی‌کردن این عوامل وانگیزه‌های‌منفی جلوه‌گر شود. حکومت مرکزی درعین‌اینکه باید ازدخالت مستقیم‌در اموریکه ذاتاً محلی است خودداری نماید، میدان‌آزمایش وخطا را برای مردم هرمحل واتخاذ تصمیمات محلی آنها باز وبلامعارض میگذارد. مردم حکومتهای محلی را تشویق میکند که دراخذتصمیم شرکت جویند. درعین‌حال از راهنمائی‌آنها برای تقلیل‌خطاهای‌ارتکابی فروگذار نمی‌نماید. درواقع وظیفه حکومت مرکزی دراین زمینه دونوع‌است: یکی علاقمند ساختن‌مردم‌برای شرکت در اداره اموراجتماع خود ودیگری راهنمائی حکومتهای محلی در بهتر کـردن کیفیت وماهیت تصمیماتی‌که اتخاذ میکنند.

۱- اصولا فکریا پیشنهاد تغییر وضع موجود افرادی راکه باید موضوع‌آن‌تغییر قرارگیرند مواجه بایک‌آینده مبهم و مجهول میسازد ؛ و چون افراد بشرعموماً در مقام مواجهه باآینده‌گنگ و مجهول احساس عدم امنیت خاطردارند بالطبع مقاومتی در مقابل تغییرازخودنشان‌میدهند. البته این امر در موردکسانیکه درجریان تغییر گذاشته‌میشوند ومیتوانندلزوم‌آنرا درك وبرمبنای‌آن پیش‌بینی‌کنند صادق‌نیست.

ا
د
ڊ
ذ
ب
ظ
و

ارلش دومیانس[1]

مهندس
پرویز
بهبودی

پیش‌گوئی‌های ارلش‌دومیانس عجیبتر وقویتر از «نوستراداموس[2]» با دقت و صحت تصور به‌حقیقت پیوسته‌اند .

ارلش دومیانس در سال ۱۴۸۶ میلادی در شهرمیانس متولد شده است پدر او هرمن‌گروم[3]، سلمانی‌همان شهر بود . ارلش از کوچکی‌علاقه زیادی به تحصیل علوم‌دینی اشت و استعداد بخصوصی‌در این‌رشته ازخود نشان‌میداد وروی همین‌عشق وعلاقه بمذهب ود که در ۲۰ سالگی وارد دیر کشیش‌های گوستن[4] شدو پس‌از شش‌سال تحصیل که توأم با بادت و تقوابود بالاخره درسال ۱۵۰۶ رسماً بمقام کشیشی‌نائل‌آمد ومدتی‌درمعیت یکی ز واعظین معروف زمان خود به‌اغلب نقاط‌آلمان سفر کرد. دریکی‌ازاین مسافرتها بودکه ن‌ارلش ولوتر[5] ملاقاتی‌دست داد و بحثی‌درمورد مسائل‌دینی‌میان‌آن دو درگرفت که اثر ن تاآخرعمردرقلب ارلش باقی‌ماند و یك‌بحران شدیدروحی‌در او بوجودآورد بطوریکه یده اونسبت‌به‌اصول مذهب‌کاتولیك عوض‌شدوتصمیم گرفت راه‌نجات وحقیقت ورستگاری‌را ط درضمیرووجدان خود جستجونماید پس‌از این ملاقات چه تغییراتی‌در اخلاق و رفتار لش پیداشد برای‌مامعلوم‌نیست‌ولی‌آنچه‌که «پانتادیوس[6]» تاریخ نویس‌وشاگرد باوفای‌او این باره‌مینویسد اینست‌که درسال ۱۵۲۳ درنتیجه انحرافات دینی‌که در او ظاهر شد پ‌کلمان هفتم[7] او را مرتدشناخت و این ارتداد چنان ترس‌ووحشتی‌در وجود او ایجاد د که ارلش مجبورشد زندگی‌اجتماعی‌را ترك‌گفته وبرای اینکه کمترشناخته شود ریش دی بگذارد واسم پدری‌خود راکه «گروم» بود به «میانس» تغییردهد ولی‌این‌تغییرات ری آرامشی‌در روح اوبوجود نیاورد ودرچهل‌سالگی‌رؤیاها والهامات‌گوناگون‌آسایش احتی‌را از اوسلب میکردند بطوریکه خود ارلش در این خصوص مینویسد : « شبی‌در

1- Ulrich de mayence 2- Nostradamus
3- Hermann Krumm 4- Augustin 5- Luther
6- Penta dius 7- Clement

حالیکه بخواب فرورفته بودم ناگهان بیدارشدم و در بالین خود سایه‌را دیدم که دراو نجات دهنده نوع بشر یعنی حضرت مسیح راشناختم او بمن گفت من آمده‌ام تاتو را کمک کنم تا سخنان دیگری بشنوی ـ سخنان من سخنان آسمانی است و باید توسخنانیکه از زمین میآید بشنوی زیرا بدون فهم آنها وجود من قابل درك نیست و برای اینست که من برادر خود «لوسیفر۱» که اسم دیگر او «اینومبرال۲» است بتو معرفی میکنم سعی کن سخنان اورا بشنوی او تمام اسرار زمین را بتو فاش خواهد ساخت زیرا بدون درك آنها درك اسرار آسمانی مقدور نمی باشد.

این رؤیا ها در تمام عمر ارلش تجدید میشود واوهم همه آنها رادریك کتاب عجیب «اربورمیرابلیس۳» درخت شگفتانگیز ـ که درچهل و شش جلد ترکیب یافته است جمع آوری نموده است. این کتاب که بعضی از مؤلفین آنرا «تورات جهنمی» نامیده اند از نظر دینی و تنوع مطالب و پیش گوئی ها بزرگترین کتابیست که تاکنون برشته تحریر درآمده است پانتادیوس درمورد پیش گوئی های او معتقد است که همه آنها بوسیله یك نیروی مافوق طبیعت باو الهام میشده همچنین «دکترهولز۴» دانشمند و محقق معاصر که مطالعات عمیق و دامنه‌داری درباره کتاب ارلش بعمل آورده است مینویسد: «ارلش آنچنان باصراحت ودقت آینده راپیش گوئی کرده است که گوئی از گذشته صحبت میکند»

تصورمیرود که شرح پیش گوئی های ارلش که مربوط بوقایع واتفاقات تاریخی قرون گذشته است برای خوانندگان این مقاله زیاد جالب توجه نباشد ولی بدون تردید دانستن پیش گوئی های او که باوقایع مهم قرن ماارتباط پیدا میکند واکثر ماها قسمتی از آنها را دیده ویا درآینده خواهیم دید بدون فائده نباشد. ارلش جنگ بین‌المللی اول و دوم را پیش گوئی کرده وقوع یك جنگ جهانی سوم را نیز درسال ۱۹۸۲ خبرداده است. خود او وقایع مهم قرن بیستم را درکتاب «درخت شگفتانگیز» چنین مینویسد: «... فردای آنروز اینومبرابل نزد من بازگشت ومرا به قله کوه بلندی هدایت کرد که معابد بیشماری از دور دیده میشد وتعداد آنها بقدری زیاد بود که سفیدی آنها رنگ آبی افق را در نظر محومیکرد هزاران هزار دختر زیبا سوار هزاران هزار اسب بطرف این معابد بالامیرفتند درحالیکه هریك ازآنها جوان خوشرو و رشیدیرا با خود همراه میبردند. اینومبرابل بمن گفت اینست یکی ازسه رژه ئی که درقرن بیستم اتفاق خواهد افتاد و این یکی کوچکترین آنهاست که دردهه دوم ودرسال چهارم آن پیش خواهد آمد باو گفتم چقدر این رژه باشکوه است آیا این جوانان که ما می بینیم خدایان هستند؟ او بمن جواب داد اینها ارواحی هستند که ازتن جدا شده‌اند وهریك ازآنها بطرف معبد۵ خود درحالیکه بوسیله فرشته هدایت میشوند درحرکت میباشند.»

۱ـ Locifer ۲ـ Innombrable ۳ـ Arbor Mirabilis
۴ـ Dr. Holz

۵ـ ترجمه تحت‌اللفظی باین شرح است آنها به Walhalla میروند درحالیکه هریك بوسیله Wal kyrie خود هدایت میشود ـ Wal halla معابد قهرمانان ژرمن‌ها است Wal kyrie درمیتولوژی ژرمن‌ها فرشته بود که ازقهرمانانیکه درجنگ کشته میشدند پذیرائی میکردند.

این پیش‌گوئی ارلش که مربوط به جنگ بین‌المللی اول است چنان با صراحت ودقت بیان شده‌است که احتیاج به هیچگونه تعبیر و تفسیر ندارد. دهه دوم و سال چهارم قرن بیستم عبارتست از ۱۹۱۴ که تاریخ وقوع جنگ را ارلش باقلم شاعرانه و با اشاره میتولوژی آلمانی آن بیان کرده‌است . جنگ بین‌المللی دوم نیز بااین ترتیب پیش‌گوئی شده است و درمورد جنگ جهانی سوم که هنوز اتفاق نیافتاده‌است ارلش تاریخ آن‌را درسال ۱۹۸۲ تعیین نموده‌است ودراین خصوص خود اوچنین میگوید . . . از دیدن لاشه این اسبهای سیاه که گوشت بدن آنها تکه‌تکه شده بود ازمشاهده جسد این سواران که رنگ صورت آنها از شدت عذاب سیاه شده بود اشك از دیدگانم جاری شد دراین‌موقع «اینومبرابل» در بالای کوهی روی صخره بزرگی حیوان عجیبی را بمن نشان داد بدن او شبیه سوسمار وتعداد بیشماری‌سر - که هریك‌ازآنها شبیه‌سرحیوانی بودند ازبدن اوخارج میشد - او بمن گفت موقع برگشت به‌آتش اولی فرا رسیده‌است شما که ازآتش بوجودآمده‌اید بایستی دوباره بآتش برگردید وزندگی را دوباره شروع کنید زیرا شما نتوانستید باهم توافق کنید - خداوند بی‌نظمی دوباره برگشته‌است - ارلش درسه صفحه بزرگ ازکتاب خود جریان جنگ سوم جهانی را بااین ترتیب بیان میکند وچندبار ازباریدن آتش ازآسمان که در جنگ‌های قبلی سابقه نداشته‌است سخن بمیان میآورد و بالاخره اتمام جنگ را که توأم با مصیبت ونکبت عظیمی برای همه خواهد بود پیش‌گوئی میکند. درموردوقایع سال ۱۶۹۵ ارلش چنین نوشته‌است «اینومبرابل» مرا درمقابل بازی‌شطرنجی قرارداد وگفت ایست بازی بزرگ دهه ششم وسال پنجم آن (۱۹۶۵) - ۸ پادشاه ازدهه اول قرن این‌بازیرا شروع کردند پادشاه عاج - پادشاه ابینوس پادشاه - طلا. اولی‌اگر مواظب خود نباشد دراثر اقدامات وتای دیگرضعیف وناتوان خواهد شد واین بازی بین پادشاه ابینوس وطلا ادامه پیدا خواهدکرد پس از دو دهه دیگر بالاخره پادشاه طلا به دورقیب خود غلبه کرده ودر این ازی‌آنهارا مات خواهدنمود. بعقیده دکتر«هولز»که متخصص در تفسیر نوشته‌های ارلش ست بدون‌شك درجنگ‌سوم‌طرفین‌متخاصم ازاسلحه هسته‌ٔ‌اتمی استفاده خواهندکرد وبا‌این‌ترتیب صیبت بس‌عظیمی گریبانگیر نوع بشرخواهدشد وای بسا ممکن‌است که تمدن فعلی از بین نته وبشر دوباره بوضع ماقبل تاریخ برگردد خوشبختانه خود ارلش هم راه امیدی در ابل مسئولین امرگذاشته‌است وبآنها تذکر داده‌است که همه این بدبختیها نصیب نوع رخواهدشدمگراینکه انسانهاراهنمائیهائیکه ازطرف‌پروردگارخواهد شدقبول بکنند-در رد سه‌پادشاه دکترهولزمعتقدات منظور ارلش سه‌نژاد سفید وسیاه و زرد است و اگر نان‌ارلش را باوربکنیم‌بایستی انتظارداشته باشیم‌که درسال جاری مسیحی رقابتها و خوردهای سیاسی شدیدی بین‌سه‌حریف سفید وسیاه وزرد بوقوع‌به‌پیوندد.

بنا به پیش‌گوئی ارلش « درسال ۱۹۶۷ یکنفرکریستف‌کلمب تازه پیدا خواهد وباکشتی‌مخصوص خود پا به‌جزیره‌ٔ خواهدگذاشت که هیچ‌چیز زنده‌ٔ‌درآن وجودندارد رت این جزیره بقدری زیاداست که همه‌چیز را میسوزاند وسرما درآنجا بقدری شدید که هیچ موجود زنده‌قدرت مقاومت درمقابل‌آنرا ندارد . این‌قهرمان ... ماك ما ..

این جزیره باخوف‌ووحشت بی‌سابقه روبرو خواهد شد در این چند سطر بدون تردید ارلش پیاده شدن انسان رادرماه پیش‌گوئی کرده است بدون اینکه ازملیت قهرمان اسم ببرد.

ارلش ازوضع زندگی بشر درقرن بیست‌ویکم بتفصیل سخن میگوید واینست شرحیکه او درمورد یك شهر قرن آینده که اولادواحفاد نسل فعلی درآن زندگی خواهند کرد می‌دهد:

این شهردرکنار رودخانه‌رن‌واقع شده عمارتهای آن بلندتر ازکاتدرال‌هاو بشکل تخم مرغی‌وازیك ماده‌شفاف ساخته شده‌اند .

ساکنین این‌شهرهمه دارای‌بالهای بزرگ‌هستند به هرطرف که میخواهند پرواز میکنندوهمه آنها لخت‌هستند وعادت‌لباس پوشیدن‌بکلی‌دراین شهرترك‌شده است این‌جماعت لخت‌اهمیت زیادی به‌زیبائی‌اندام خودمیدهندوسعی‌میکنندبه‌هرترتیبی که هست‌اندام‌خودرا بهتروبدون عیب نگاهدارند . هوای شهربااستفاده ازخورشیدهای مصنوعی‌طوری تنظیم‌شده است که گوئی بهار دائم‌درآن شهرحکم فرماست حکومت در این شهرموقتی‌است وبرای‌حل یك‌مشکل حکومتی‌بطور موقت تشکیل و پس از حل مشکل دوباره منحل میشود حداکثر استفاده ازمنابع طبیعی‌بعمل میآید و مردم در راحتی،سلامتی وفراوانی بسرمیبرند و کار روزانه‌آنها پیش‌از یك‌ساعت نخواهد بود این‌زندگی‌بهشتی‌چند سال دوام خواهد داشت ؟ ارلش‌دورهٔ آنهارا بیش‌از یك‌قرن پیش‌بینی‌نمیکند بعداً عصرغولهاخواهدرسیددراین‌عصر بشر تلاش خواهدکردکه درکارهای خود از خالق‌بزرك تقلیدنماید و بااین ترتیب‌انسانهاتحت نفود غولها خواهندافتاد وچون غولها قوی‌تراز انسانها هستند بالاخره زندگی‌بشرباخطر نیستی‌مواجه خواهد شد .

بنابه‌نظردکترهولز مقصود از غولهاگردانندگان‌صنعت‌اتمی‌هستند که‌درواقع‌تمام اختیارات عصرحود را دردست خواهندداشت وچون‌آنها دست‌باجرای‌کارهائی‌خواهندزدکه ازقدرت‌بشرخارج‌است‌این‌عمل‌آنها باعث‌خواهد شدکه زندگی‌بشرباخطربزرگی‌روبروشود.

در خاتمه این مقالـه بطور اختصار از نوشته هـا و پیش گوئی های ارلش دومیانس چنین نتیجه‌میگیریم : درسال ۱۹۶۷ اولین فضانوردکه ملیتش معلوم‌نیست پا به کره‌ماه خواهدگذاشت درسال ۱۹۸۲ جنگ‌سوم دنیا رامنهدم خواهدنمود این‌خطرممکن است باتوجه پروردگارعالم برطرف‌شود وصلح‌برای‌مدت‌نسبتاً زیادی درجهان برقرارگردد دراین مدت دراثرترقیات علوم بشربرای خود دنیای جدیدی‌که از حیث وسائل زندگی و پیشرفتهای صنعتی قابل مقایسه باجهان کنونی‌نیست پی‌ریزی‌خواهدکرد ودرسال۲۱۲۳ این تمدن به اعلادرجه خواهد رسید سپس‌درنتیجه پیدایش مسائل ومشکلات عظیم‌که بشر ازحل‌آنها عاجز خواهدماند این‌تمدن‌درخشان روبه‌قهقرا خواهدگذاشت وبتدریج‌پایه‌های آن چنان سست‌ومتزلزل خواهدشدکه‌درسال ۲۵۰۰ خطر نیستی‌دوباره‌آن را تهدیدخواهد نمود بعقیده ارلش بالاخره درسال ۳۰۰۰ اثری ازنوع بشردرروی زمین‌نخواهدماند .

حال این‌سئوال پیش‌میآیدکه‌آیا واقعاً همه‌پیش‌بینی‌های این‌مرد عجیب و بدبین به حقیقت حواهد پیوست ؟ یا نه ــ البته خود ارلش‌هم کاملا ناامید نیست و میگوید که بشرمیتواند باتوجهات پروردگار عالم (روشنائی‌های خداوندی) درصورتیکه بتواند آنها رادرك‌کند خود را ازاین مهلکه‌نجات‌دهد .

نظری در مقالهٔ آقای حائری

رسالة

فی‌الأبنة

تألیف محمد زکریای رازی

فاضل ارجمند آقای عبدالحسین حائری که چندسال است در تنظیم فهرست کتابهای خطی کتابخانه مجلس شورایملی رنج فراوان میبرند وتا کنون به طبع ؛جلد از آن توفیق یافته‌اند درضمن کنجکاویهای خود هروقت به کتابی یارساله‌ای ‌خورده‌اند که پسند خاطر دیرپسند ایشان قرار گرفته یا درآن اهمیتی سراغ ‌رده‌اند ازتعریف وتوصیف آن برای کتابدوستانی که‌به گنجینه مخطوطات‌مجلس ‌اجعه میکنند دریغ نداشته‌اند ودراین راه ثابت قدم بوده‌اند . این خصلتی است ، سیزده سال‌پیش‌ازاین‌نظیر آن را درآقای گورگیس عوادرئیس فاضل کتابخانهٔ ‌ۀ عراق درشهر بغداد دیدم آقای گورگیس عواد هم مانند آقای حائری هر ‌ن به کتابی یا رسالهٔ خطی یا چاپی برمیخورد که مشاهده‌اش بحث ونشاطولذت ‌ر اوتحریك میکرد تا بهمهٔ آشنایان کتابباز خود آن را معرفی نمیکرد از پا ‌نشست واینك جای مسرت‌است که‌درتهران سیه‌پستان‌هم‌آقای حائری‌را داریم درمعرفی مجموعه‌های خطی ورسالات نادر مانند رساله رازی همان لذت‌روحی کارخوده‌میبرند که دوست فاضل عراقی ما و همکار ایشان از کار کتابشناسی ‌یبرد .

آقای‌حائری درمقاله‌ای که زیرعنوان «معرفی یک ... از آثار ...

فوق‌الذکر درجزو مجموعه‌های رسایل خطی کتابخانهٔ مجلس پرداخته‌اند. اینکه مرقوم داشته‌اند از این رساله[۲] جز نسخه موجود در کتابخانهٔ مجلس و نسخه‌ای که اسعدبن‌الیاس‌شامی هشت‌قرن پیش در بستان‌الاطباء از آن نقل کرده است نسخه دیگری ازآن هنوزدیده نشده‌است، باید یادآوری کرد درفهرستی که دکترصلاح‌الدین المنجد برای کتابهای خطی طبی عربی از روی فهرستهای کتابخانه‌های عالم درقاهره تهیه کرده ودرمجلة‌المخطوطات العربیة به‌چاپ رسیده نسخه دیگری ازاین رساله را نشان میدهد که درمراکش موجوداست و نگارنده دراستقصای قبلی خود راجع به‌آثار بازماندهٔ محمد زکریا به‌وجودآن آشنا شده بودم.

بنابراین پیدایش این نسخه برای جناب آقای حائری که فهرست دکتر صلاح هنوز ازلحاظ ایشان نگذشته حقیقةً چنانکه اشاره فرموده‌اند پیش‌آمد بزرگی بلکه فوزعظیمی بوده است اما سبب اینکه درصورت انتشاریافته‌ازسخنرانی رادیوئی این‌جانب دربرنامه مرزهای دانش راجع به‌رازی از آن‌نام برده نشده‌بود تنها برای مراعات ذوق عمومی دراستماع خطابه‌ای که لااقل یك میلیون‌نفر بدان گوش فرا میداده‌اند ازذکر لفظ‌آن خودداری شد وگرنه نقل‌آن درضمن کتابی یا مقاله‌ای که جنبهٔ تحقیقی دارد لازم است، همانطور که ابوریحان‌وابن‌ابی‌اصیبعه به‌نام‌آن‌تصریح کرده‌اند. ضمناً توجه بدین نکته پیش‌ازکشف نسخهٔ‌مجلس شوری که نام دیگراین رساله«فی الداءالخفی» درنسخه‌مراکش‌ذکرشده ودربستان‌الاطباء که دردسترس‌من‌بود«فی‌الابنه»خوانده شده‌بودارجح‌دانست که‌به‌نقل‌مطلب‌موردنظر باقید «رساله‌ای» از رسایل محمد زکریا اکتفا ورزد. نکته دیگری که در مورداین رساله باید درنظرداشت این‌است که‌به فرض نبودن‌این رساله با مراجعه به فهرست تألیفات محمد زکریا ومشاهده اسامی کتابهای متعددی به نام وزرا و رجال عهد معتضد که‌زندگانی‌آنها غالباً به آغازعهد مکتفی منتهی شده‌است تردیدی در این حاصل نمیشد که رازی درعهد معتضد خلیفه طبیب بنامی بوده‌است.

وجود رساله بسیار معروف برءالساعة با ذکر نام ابوالقاسم عبیدالله‌وزیر بطور مطلق و همچنین‌وجودرساله‌ای‌دیگربه نام قاسم‌بن عبیدالله وزیر پسر همان ابوالقاسم وزیر و وجود رسالهٔ دیگری‌بنام ابوحازم قاضی‌دوران‌معتضد و بازگشت

ازی از بغداد بهری در حدود ۲۹۱ که آغاز عهدالمکتفی استاین نکته رامسجل
یسازد که رازی درعهد معتضد طبیب بنا ی در بغداد بوده است. اما اینکه به استناد
ول قفطی وابن ابی اصیبعه پیش ازسفر بغداد رئیس بیمارستان ری بوده است با سایر
رائن وموارد مربوط به تاریخ زندگانی او سازش ندارد و در آثارموجود رازی چیزی
که دلالت به اشتغال او بهطبابت و تدبیر بیمارستان ری پیش ازسفر بغداد داشته باشد
یده ایم بلکه برعکس درضمن تجارب خود گاهی میگوید «فلان امر را در بیمارستان
داد و بیمارستان ری وخانه خود آزمودم چنین بود وچنان بود . »

قیدتر تیب بیمارستان ری پیش از بیمارستان بغداد درعیون الانباواخبارالحکما
نهٔ قدیمتری دارد که از آنها نقل کرده اند و آن طبقات الحکماء ابن حلجل اندلسی
قات الامم صاعد اندلسی است که دوری هردو از محیط زندگانی رازی ایشانرا از
نیق در تاریخ زندگانی او محروم داشته است همانطور که ابوریحان با وجود
یکی زمان و مکان بامحیط زندگانی رازی، درمقدمه رسالهٔ خویش راجع بهفهرست
بهای رازی تصریح میکند جزاین مطالب چیزی از زندگانی او برای من به تحقق
سته است .

بعلاوه این نکته با آنچه در عیون الانبا راجع به مسافرت رازی به بغداد
واندسالگی نوشته شده وطب را درسن کبر آموخته و تمایل او به تحصیل طب از
هه به بیمارستانی در بغداد آغاز شده سازش پیدا نمیکند.

بیش ازدوسوم مطالبی که در همین مأخذهای قدیمی راجع به زندگانی
ذکر شده باحقیقت زندگانی موافقت نمیکند ونمیتوان بهقبول وتطبیق آنها
شد. مثلا ابن ابی اصیبعه درعیون الانباء نقل میکند که گویند رازی در آغاز
راف بود وبرای من این محقق نبود تااینکه نسخه ای کهنه از کتاب منصوری
او یافتم که آخرش افتاده وقسمت زیاد آن از کهنگی فرسوده بود و بر آن
خط متن نوشته بود : کناش منصوری تألیف محمدبن زکریای رازی صیرفی
که این نسخه پیش او وجودداشت بمن گفت این دستخط رازی است.»

درصورتیکه رازی درمتن کتاب حاوی خویش ضمن نقل مطالب ازدیگران از

یکجا بیاد دارم که دریکی از نسخه‌های خطی کتابخانه ملك نوشته بود « محمدبن زکریای رازی صیرفی چنین گوید» ودرصورتیکه رازی همیشه مطالب مربوط به شخص خودرا ذیل کلمه (لی) یعنی «مراست» می‌آورد واز این نقل صریح او معلوم میشود محمد زکریای رازی صیرفی طبیب دیگری ازاهل ری بوده‌است که‌بواسطه شباهت کنیه ونام وپیشه‌اش با رازی اشتباه شده‌است ودرصورتیکه خط او واقعاً بر منصوری بوده است معلوم میشود در روزگار رازی میـزیسته است . همانطور که ابوالخیرحسن‌بن سوار (به‌نقل‌ابن‌ابی‌اصیبعه)تاریخ وفات ابوبکر محمدبن‌زکریای طبیب را با تاریخ وفات‌ابوبکر رازی دیگری اشتباه کرده ودوبیست‌ونود واندنوشته است یا همانگونه که ابن‌شیراز به‌نقل قفطی تاریخ فوت اورا با وفات رازی‌سومی اشتباه کرده وسیصد وشصت‌وچهار قید کرده‌است .

غرض این‌است که قرائن واوضاع واحـوال کلی دراستنباط از زندگانی رازی نشان میدهد که اوطب را دربغداد آموخته وبکاربرده ولی به کمال شهرت آن در ری رسیده‌است .

اما قید تاریخ تولد رازی درحدود ۲۴۰ قمری به اعتبار سفراو درسی‌واند سالگی از ری به بغداد بوده که به‌فرض توسعهٔ مفهوم «اند»تا «نه» و تطبیق ۳۹ با ۲۷۹ که آغازخلافت معتضد بوده‌است دیگرمحلی جهت‌تصورآن پیش‌از۲٤ باقـی نمی‌ماند مگراینکه بخواهیم‌محملی‌جهت‌امکان‌تحصیل‌طب‌پیش‌ابن ربن‌ازمعاصرین را برای رازی زمینهٔ بسازیم دراینصورت رازی باید درفاصله عهد معتصم و متوکل خلیفه به بغداد رفته باشد تا بتواند طب را برصاحب فردوس‌الحکمه بخواند واین ازمسائل ناممکن‌است.

بااینهمه باید گفت‌دست‌یافتن‌به‌چنین‌اثر نادری‌درجزومجموعه‌های‌رسائل‌نادرخطی از رازی برای‌آقای حائری فوزعظیمی‌بوده‌است که درخورتهنیت‌میباشدوامیدواریم ارزش معرفی رسائل دیگرآن مجموعه برای ایشان کمترازتوصیف این‌رساله‌نباشد واستفاده خوانندگان مجله وحیدراکامل سازند. ۱۳٤۳/۱۱/۱٤

محمد – محیط طباطبائی

چشم سیاه

مسحورم از آنحالت گیرنده نگاهت
آن شیوهٔ جادوگری چشم سیاهت !

حرفی‌که زبانم بتو گفتن نتوانست
با نیم نظر گفت نگاهم به نگاهت !

آنروز که سوی تو دلم عزم سفر کرد
گفتم که: برو دست خدا پشت و پناهت!

بازآی که گرد از رخ زردم بفشانی
تا چند دل آزرده نشینم سر راهت ؟

بی‌تابم از آن زلف شکن در شکن تو
وآن غمزهٔ تقوا شکن گاه بگاهت !

ماهی‌است که‌دور از توام‌از‌روی‌تومهجور
ای جان بفدای تو و آنروی چوماهت !

درگلشن عشق تو ، چه جای گل‌شاداب؟
کز مهر نظر دوخته دارم بگیاهت !

ایدل همه مهری و کست قدر ندانست
آخر بمن عمزده‌گو چیست گناهت ؟

غم نیست « ادیبا » که دلی سوخته‌داری
زنهار ، ز سوزندگی شعله آهت !

ادیب برومند

برحسب تحقیقی که بعمل آمده و در کتاب بسیار با ارزش **جهان ایران شناسی** (ص۵۱) عنوان شده است[1] نخستین کتاب فارسی که در کشور روسیه بطبع رسیده **ترجمهٔ انجیل** است. که بسال ۱۸۱۱ میلادی توسط یك کشیش مقیم شیراز بنام **هانری مارتین** تهیه‌شده و در سال ۱۸۱۵ در **سن پترز بورك** پایتخت روسیه بچاپ رسیده است.

بنده کتابی دارم بنام **شاهنامهٔ کاترین** در بحر متقارب که بیست و دو سال پیش از کتاب مزبور یعنی ۱۷۹۳ میلادی درهمان شهر باحروف سربی درشت و ترجمهٔ روسی اشعار در ۱۳۸ + ۲ صفحه بقطع خشتی بطبع رسیده‌است. که چون اقدم از ترجمهٔ مزبوراست و کتاب دیگری هم که پیش از آن چاپ‌شده باشد بالفعل سراغ نداریم باید آنرا نخستین کتاب فارسی چاپ روسیه شناخت.

این شاهنامه یا شاهکار جمعاً ۹۶۶ بیت و مشتمل است بر مآثر و آثار **کاترین کبیر** امپراطریس روسیه (۱۷۲۹-۱۷۹۶م) که **اشرفی** نام شاعری سروده و از سیاق سخنش پیداست که اهل آذربایجان بوده، چه در تحت تأثیر لهجه اشعاری بوجود آورده که بسیار شیرین و دلنشین است، و نظیرش را درین اواخر دیده‌ایم.

متاسفانه از آغاز نسخهٔ بنده ۳۸ بیت افتاده است. و دنبالهٔ مطلب از جایی شروع میشود که شاعر میگوید: بفضل خداوند دست ملکه رابوسیدم، و برسم رسولان پیام گزاردم، و بلطف شاه امیدوار شدم که بفریاد خان خواهد رسید، و طبعم مایل

۱ – درین کتاب مستطاب اشتباهاتی راه یافته که زیبندهٔ آن نیست و امیدست که در چاپ دوم تکرار نشود.

شدتامدح اوسر کنم وآنچه‌دیده‌ام بنظم آرم و در روزگار بیادگار گذارم .

مقدمهٔ کتاب اینست که بعین‌عبارت و تمام حروف نقل‌میشود :

« برارباب‌خرد وخواننده‌گان این کتاب‌مخفی‌نماناد که‌این چندابیاتیکه بجهت‌شأن و شوکت و عدالت و سخاوت و نگهداری مملکت این شهنشاه عظمی بکاترین بیقرین روی جهان که درین چندورق مسطوراست درنزد صفات‌حمیدهٔاوار هزاران یکی‌میباشد وعظمت وقدرت او زیاده‌از حدوبیانست و قلم و زبان از عهدهٔ تحریر آن بر نخواهدآمدوشمهٔ که‌این‌غریب‌مهجور اظهار کرده است‌مانندقطره‌ایست که داخل‌دریای‌محیط‌شده باشدهر گاه حیوة باقی‌باشدبجهت‌یادگاری شه‌نامه‌تمامی بنظم درآورد خواهدشد والسلام»

آغاز موجود :

بفضل خـداوند عـالمیان — به بوسیده‌ام دست شاه جهان

انجام :

نما کوته ای اشرفی تو کلام — که قول توثابت بود والسلام

سخن‌مختصر خوب‌وبس‌خوشنماست — بنرد فهیمان غرض مـدعاست

هر آنکس باشعار تو برخورد — بداند که این شاه صاحب‌خورد

قرینه نـدارد درین روزگـار — ندیده است دوران چه‌اونامدار

« دارالسلطنهٔ پطرزبورغ در باسمه خانهٔ پادشاهی باسمه شده تحریراً فی‌سنهٔ ۱۷۹۳ »

و اینك برای تفریح و انبساط خاطرخوانندگان پاره‌یی از اشعار گزین ین کتاب‌آنتیك را بصورتی که هست‌عیناً نقل‌میکنم :

در وصف عمارت مرمر سرکار شاه جهان که بیمانند میباشد

میان عمارات شاهـی یکی — بود افضل از طاق کسری بسی

چهار از نود بیش دارد او طاق — ز خوبی بمانندهٔ نـه رواق

یکی از دگر بهتر و با صفا — شبیهست ببـاغ ارم آن سرا

هرآنکس که وارد شود آنمکان — نخواهد که برمثل ادریس آن

برون آید از آن مقام هیچ او — بمانـد [illegible]

همه سنگ دیوار آن مرمرست | میان عمارات آن سرورست
سبب اینکه از معجر و پنجره | برنج است اسباب آن یکسره
نبردند یکزرع چـوبی بـکار | هنر بین که شه کرده است آشکار
برنجش بنوعیست شفاف وصاف | که گوی طلائیست آن بیگزاف
سراسر بـود شیشهایش بلـور | کنند دعوی روشنی گر ز دور
توان کرد باور سخن های‌شان | که جمعند ایشان یکی باشد آن
به بافتند مخمل پراز شکل ها | کشیدند بدیـوار چند خانها
بنـازم بتدبیر شاه زمـان | که ارصیت احسان چنان کار کنان
رسانده بهم بهر صنعت گـری | مریزاد دستی و آن پیکری
که بافته چنان مخمل زرنگار | پراز صورت از بهراین شهریار
چه گویم در وصف حمام آن | که ازسنك یکپارچه است حوض آن
تـراشیده آن سنگ استاد کار | گذاشتند در آنجا او را بکار
سفیداست آن‌سنگ بمانند برف | بقد یك آدم بود هر طرف
تمامـی سقفش بـود لاجورد | ز هر رنگی از رنگها فرد فرد
بهـر زینت و زیب آراستند | بروی زمین خلـدا فراشتند
هر آنچه کنم وصف دولت سرا | یکی از هـزارش نیایـد بجا
همان به که لب را به بندم دیگر | روم بـر سرقصه هـای دیگر

درصفت باغ دلگشای قصبه‌پطرغوف‌که راوی کلام
برالعین (کذا) دیده است :

بسا باغ دارد شه بـا وقـار | زشهر و ز اطراف وقرب‌وجوار
که شاه جهان گاه فصل بهار | بهنگام گلها در آن لاله زار
برسم تماشا در آن باغ هـا | که دارند هریك هزاران صفا
نشیمن کندهر کجارا که خواست | نماید عمل هرچه او را رواست
مهیاست هـرجـا اساس شهی | هر آنچه بود لایق سروری
یکی باغی از باغها زانمیان | پطرغوف بنامی خجسته مکان

در رثاء دوست

گـر دل بخدمت وطن خـویشتن نهی
جان بایدت که برسر این ماجری دهی
پستی کنند اگر چه به شأن ازفلك بری
خصمی کنند اگر چه بخوی ار ملك بهی
در مشرق این بلا همگانی بود که خلق
از خیروشر خـویش ندارنـد آگهی
در ظلمتی براه مخوفی رونـد و نیست
کس را خبر که ره بکجای است منتهی
اف برتعصبی کـه بسی ران بود نفور
دین حنیف و کیش مسیحائـی و بهی

***

از ترکش اجانب و شست خودی بجست
تیری کـه او فتاد ز پـا قـامتی سهی
شد منظر جـلال و امیری رمـا نهان
شد مسند نخست وزیـری زوی تهی
نصرت قـرین خصم دغـا شد بنا حقی
منصور ما بدار بقـا شد بنـا گهی
سربود و سربلند از آبروی شد هدف
هست این خطرهمیشه برآن کش بودمهی
از خود بجاگذاشت همه فخر ونام نیك
با خـود بخاك برد همه فر و فرهـی
من در رثاء او چه سرایم که میکنند
اندیشه نارسائی و الفـاظ کـوتهی
او رفت و رست از بد ایام و کاشکی
فرخ تو نیز از غم آندوست وارهی

اسناد تاریخی ۲

طهران شب سه‌شنبه ۱۰ ذی‌القعده ۱۳۱۴

قربان خاکپای مبارکت‌شوم[1] فرصت آنکه بازجسارت کنم که ازطرف اشرف حضرت اقدس والا چاکرفدوی بکلی فراموش شده‌ام ندارم. شارژ دافرروس از دوساعت بغروب مانده نزد فدوی بود وحالا که یك‌ساعت بیشترار شب گذشته است رفت تفصیل اظهارات او که ازروی تعلیمات بطرز بورغ بود اگرچه غالباً باید بعرض حضور مبارك برسد فرصت و وقت مساعدو مفصل میخواهد بیش‌ازین فرصت ندارم که فقط مسئله مشئومه ایلوس ارمنی وزحمات مستحدثهٔ ازین‌مسئله رامعروض دارم لاجرم وحشت واضطراب ارامنه وخیالات مسیو پطرف باعث شده است که دوفوج قزاق بسرحد جلفا آورده‌اند و این دوفوج فقط محض تهدید است بلکه اگر دنباله کار درازکشید وزودتر برای سفارت اطمینان حاصل نشد قزاقها را به‌تبریز وارد میکنند باتلگراف عرض‌خواهم کرد سه‌فقره باید اجراشود اولا اعلان‌عمومی

---

۱ ـ دستخط امین‌الدوله به مظفرالدینشاه ـ اصل این‌سند درکتابخانهٔ مجلس‌شورایملی است.

بحکم همایون شاهنشاهی که ارامنه در تحت امنیت و حمایت مخصوص دولت هستند و باید
نسبت بآنها و جهاً من‌الوجوه امری ظهور نکند که مخل نظم‌وامنیت باشد وهر کس بخلاف
حکم دولت مرتکب حرکتی‌شد تنبیه‌سخت میشود ، دیگراینکه مرتکبین ومؤسسین بی نظمی
که واقع‌شده واین زحمت رابی‌سبب تولید کردند بمعرض تحقیق آمده وتنبیه بشوند. دیگر
ینکه غارت خانه ارامنه لیلاباد را عیناً او غرامهٔ بگیرند ردکنند که معلوم شود باعادهٔ
ظم ومجازات اهل‌فساد اقدام واهتمامی‌هست این سه‌کار حتمی‌ولازم الاجراست و اگر جداً
بازماً اقدام نشود وعیناً امنیت‌حاصل نگردد وارامنه که درقنسولگری‌ملتجی‌هستند متفرق
ده بجای‌خود نروند مداخله یعنی ورود قزاقهای روس به‌تبریز قطعی‌ومسلم است ومآل
نکار ونمایش‌آن درنظرخارج وداخل معلوم . میگویند دراین‌ایام‌که این‌غایله درمیان‌بود
بایستی‌همه روز مأمورین ایالات در تفحص احوال و تحقیق وقایع و تقصیرات اخیراً و
تسبین قنسولگری روس‌باشند و بروند وار ارامنه وارسی و دلجوئی کنند و از قنسولگری
س اطلاعات بپرسند واگر برای بطرف شبههٔ باشد رفع نمایند هیچ بظاهرآن و تکالیف
روحه اعتنا نکرده‌اند بدیهی‌است حضرت‌اقدس ارفع‌والا مکلف نبودند شخصاً باینکارها
سند اما حکومت بلدیه وکارگذاران خارجه رالازم بود که غفلت‌نکنند مکرر بقنسولگری
س ودیگران گفته شده‌است که بی‌نظمی‌مرتفع وامنیت‌حاصل است در صورتیکه هم‌تهدید
اش شهری بطورسابق مستمر ووحشت ارامنه باقی واجراء قنسولگری محصورند حتی‌از
ولگری وخانه ارامنه که برای آوردن‌آب مشروب میروند کوزهٔ آنها را شکسته بطور
تعرض میشوند بعضی‌ارامنه که خواسته‌بودند بدکانهای خود بروند و امنیت خود را
ان نمایند دربازار ازتهدید وتخویف‌سادات ومتفرقه مجبور شدندکه برودی برگشته
انه‌های خود متحصن‌بمانند سربار وتوپچی که برای تامین‌ارامنه مأموریت‌داشته خدمت
له را بتعرض هیزم ومایحتاج ارمنی ها منحصر کرده‌آنها را بیشتر عاجز کرده بودند
به ازین زمینه‌اطلاعات سفارت‌روس بسیاراست وطوری در بطرزبورغ شبهات واقعشده
که تقریباً حکومت‌آذربایجان را ملغی‌عن‌العمل تصور کرده بخودشان واجب‌دیده‌اندکه
، حفظ‌انتظام ایروان ونخجوان‌وقارس‌وقراباغ وغیره‌وغیره که ارمنی‌ومسلمان‌بیکدیگر
ط دارند بانتظام تبریزمداخله نموده باقشون خودشان مرتکبین‌خلاف را تنبیه نمایند
له معروض داشته بودیم پیش‌از ورودجناب مستطاب‌اجل‌اکرم امیرنظام ودر زمانی‌که
حکمرانی‌راجع وعاید بخدام‌آستان والاست اینحرف‌منقطع ونظم‌کار مسلم‌میشد خیلی
نتیجه خوب میداد بی‌جهت دنباله‌حرف دراز شده است و واقعاً قدری‌هم کارگذاران
سهل‌انگاری‌میکنند مثلاخیلی‌آسان‌بودکه بلطایف توجهات حضرت‌اقدس‌والاودلجوئی
بطرف را از تصورات پریشان‌که ناشی از مسموعات و اتفاقات مختلفه‌است منصرف
دند درموقع و بی‌های وهو وزدوبندی‌میشد ببعضی‌وسائل و وسائط بخرج‌آنهامیرفت
امات جدی درتأدیب مؤسسین فتنه‌هست بازهم انشاءاله فرصت از دست‌نرفته‌است و
خصوص در فقرات معروضه‌خواهند فرمود . هیچ‌ندانستم چه‌عرض کردم چراکه‌در
بی‌فرصتی‌وخستگی‌خاطر که از بیانات شارژدافر روس داشتم‌بعجله جسارت رفت .
ن مطاع .

دومین پاسخ بمسابقهٔ شعر نو :

۲

درزمینهٔ مسابقهٔ شعرنوکه درشماره اول سال‌دوم مجله مطرح کردیم علاقمندانی چند، مطالبی فرستاده‌اند. درشماره گذشته اظهارنظر آقای دکترخراسانی‌چاپ شد ودراین شماره نظر خانم مهین تحدد را چاپ میکنیم .

خانم تحدد پس‌ازذکرمقدمه‌ای نوشته‌اند :

و اما معنی شعر...

تصویر پری قصه‌هاکه بهنگام کودکی‌مادربرایش وصف کرده«چشم بادامی، ابروکمانی، گیسوفری، دندان مرواری، دخترشاه پریها ، زیبا چون پنجه‌ی خورشید» درخیالش زنده میشود. میگوید :

قصه‌ها چون سیب سرخی در سینه این پری پنهان بود، و عطر بوسه‌های ناب برروی لبانش مانند موجی ازابر آمد،وسپس زارید«همچنان که ابرمیگرید» (نسبت ابروباران‌باحشم وگریه پری بی‌تناسب نیست).

پس‌ازآن خنده‌کرد، خنده‌هایش مانند رنگین‌کمانی بودکه پس‌از بارانهای تند درآسمان پیدا میشود (تشبیه قشنگی‌است)

من چراغم را : یعنی چشمهایم را مانندمرواریدی برسینه‌بلورین او دوختم، یعنی به سینه‌اش‌که قصه‌ها درآن پنهان بود نگریستم، و با این نگاه اورا شناختم. (وجه شبه نور و روشنائی درچشم چراغ).

گفتم : توهمانی‌که درمیان قصه‌های مادرم زندگی میکردی، تو همان پری چشم بادامی کمان ابرو، گیس بور، دندان مرواری دختر شاه پریان‌هستی!..

پری خندید وگیسوانش را بازکرد « برای شناسائی بیشتر او » گونه‌اش را لمس کردم .

وازخالی‌که برگونه‌اش‌بودواوراشناختم«بازهم وصف‌پری‌قصه‌هااست»

گفتم : آیا توهمانی‌که مادرم ازتو حکایتها میگفت:اگرچنین‌است: بگوکه مرا دوست داری .

«پیوندی که میان احساس‌کودکی‌وخواسته‌های جوانی‌میتواندباشد، درکودکی‌پری‌قصه‌هارا دوست‌داشته و اکنون‌بجستجوی‌انسان پری‌وشی‌است».

پری باتمسخرمیگوید «لالائی مادرت‌گزافه‌ای بودتااین که تو در گهواره‌ات آسوده بیاسائی‌آسمان‌آبستن انسان دیگرنیست: یعنی موجودیت‌من حقیقی نیست ودیگرآسمان مانند من انسانی نخواهدآفرید.

نوروز

نوروز یادگاری‌است ازتاریخ ایران‌باستان وتنها جشنی‌است ازجشنهای ایرانیان
یم‌که با تسلسل نسل‌بنسل تاامروز بما بارث رسیده است . روزگاری است که‌آتش سده
موش شده‌استوشکوه‌مهرگان‌فراموش گشته‌است ولی‌آئین نوروز نامدار مشوش نشده‌است
مچنان پایداراست ؛ بس‌شگفت‌آور است که‌چندان حادثه وفتنه که در طی اعصار مملکت
ارآنها گردیده است نتوانسته‌اند خللی به این سنت دیرینه برسانند. حتی شاید بتوانیم
ییم‌که گذار روزگار نیزتأثیری دررسوم معمول‌آن نداشته است؛ برخی گویند که شاید
بل‌آنست که جشن‌نوروز مصادف باآغازسال خورشیدی است ولی‌خواهیم دید که‌این‌رائی
، ضعیف چه‌اگرهم‌درآغاز چنین‌بوده است بمرورزمان تبدلاتی‌درآن رخ‌داده است که‌مبنی
س تقویم درست دورسال شمسی بوده است.

آنچه برای ما اهمیت دارد بستگی تاریخ نوروز است با تاریخ کشورمان تا ما
خ‌درست ودقیق‌نوروز رانشناسیم تاریخ درست ودقیق‌کشور خودرا نخواهیم شناخت؛

ظاهراً هرایرانی دروهلهٔ نخستین‌گمان میبرد که نوروزرا میشناسد وازتاریخ‌آن
است ولی‌اگر یکنفربیگانه‌متجسس دربارهٔ‌آن سؤالاتی‌مطرح نماید ، انصافاً‌چه‌جوابی
ند بدهد که پرسنده‌را قانع سازد؟

اینجاست که بنقص معلومات‌خود پی می‌بریم. ازآنچه گذشتگان درکتابهای خود
اند وراویان درروایات خودآورده‌اندو بالاخره ازهرچه گفته‌اند وشنیدیم وخوانده‌ایم
نتیجهٔ مثبت بدست می‌آید؟

دراینراه نه‌بیرونی ماراراهنمائی تواندکرد ونه‌طبری ونه‌ثعالبی و نه‌فردوسی تا
، بنوروزنامهٔ منسوب بخیام‌که نه‌نوروزنامه است ونه‌ازخیام !

آیا بانام جمشیدو کیخسرومیتوان مستمع‌را راضی گردانید؟ که میداند که‌جم کی
کی‌کی ؟

... نوروز یادگاری است از تاریخ ما و آن روزی است که با آن سال نو آغاز میشود. پس
برای آن که تاریخ خودرا بدانیم برماست که معلوماتی صریح دربارهٔ سال نو داشته باشیم که آن
مبداء تاریخ و گاهشماری ماست .

گروهی چنین پندارند که فرقهٔ دیلماجیه (که امروزه در ایران با عناوین غلط و
نادرست و بی‌معنی مستشرق وخاورشناس شهرت* دارند) دراین زمینه اطلاعاتی بیشتردارند
زهی تصور باطل ، زهی خیال محال !

بخاطردارم که در چندسال پیش مقالاتی تحت عنوان «تفکیك تاریخ از افسانه و
افسون» انتشارمیدادم ، یکی‌از دوستان دانشمند درانتقادیکه نوشته بودگذشته از اینکه
شخصی دیگر راشریك نگارنده قرارداده بود اظهارمیکرد : «این عقایدرا تا یك (کذا) ا
فرنگی نگوید ما نمیتوانیم بپذیریم!»

(ما فعلا در بارهٔ اینگونه طرزفکر غلط مجال بحث نداریم چه شیوهٔ این رفیق
نویسنده‌ما بیشتر بضربت وجنگ‌ومجادله‌شباهت‌دارد تاباانتقاد . تنها بعنوان‌جمله‌ای معترضه
دراینجا یادآوری میکنم که مذاکرات خصوصی این‌جناب با بنده آشکارا حاکی‌بود که‌خو
عقیده‌ای بدیلماجان فرنگی ندارد)

تصور نرود که من‌قدرکارهای پرارزش دیلماجیه‌را نمیدانم‌بلکه‌فعالیت وپشت‌کا
ایشان‌درامر تحقیق غالباً‌مایهٔ‌حیرت‌من‌شده‌است‌ولی باهمه‌ارادتی‌که بایشان دارم. میخواهم
هموطنان خودراازاشتباه‌بیرون‌بیاورم، دیلماجان‌خودنیز دعوی‌علم‌لدنی‌ندارند. نه‌پیغمبرند
که ازآسمان برای‌ایشان وحی‌نازل شود ونه‌امامند‌که علم‌را ازپیغمبر آموخته باشند. بلکه
بشرندکه علاقه بدانستن دارند وآنچه میدانند جزنتیجهٔ تحقیقاتشان نیست !

من هم خودمدعی‌علم لدنی‌نیستم وهرچه بیشترمی‌آموزم‌بیشتراعتقاد پیدامیکنم‌که

تا بـدانجا رسید دانش من　　　　که بدانم همی‌که نا دانم !

ولی‌اگر بنظر التفات بنگرید میتوانم چندمطلب‌مختصرکه دربارهٔ نوروز بدست
آورده‌ام درآغاز امسال بعنوان هدیهٔ نوروزی تقدیم‌نمایم واین مختصر

برگ‌سبزی‌است‌تحفهٔ‌درویش　　　　چه کند بینوا همین دارد

اینك سال‌خورشیدی ۱۳۴۴ با حلول نوروز امسال‌آغاز میشود ، حال‌باید‌دید‌که
از چه‌زمانی این‌طرزگاهشماری شمسی درایران‌آغازشده است؟

درست ازهشتاد وهفت‌سال پیش ازاین‌که بتقریب با نیمه سلطنت ناصرالدین‌شا
قاجار مطابق‌است (جمادی‌الاول ۱۲۹۶قمری) وآن‌عصری است که درآن تغییرات وتبدلا

۱ــ استعمال کلمهٔ دیکه درفارسی قواعدی مخصوص دارد و این طرز استعمال که
امروز درایران معمول‌شده است تقلیدی‌است ازفرنگیان که‌از طریق عثمانی‌وارد ایران‌شده
است. احتمال میدهم درآینده مقاله‌ای دراین‌مورد بنویسم ع. ح.

[illegible] ایران برجهای [illegible] از لحاظ حالیه [illegible]
بحساب برجهای دوازده‌گانه رسماً معمول گردید (حمل ـ ثور ـ جوزا ـ سرطان ـ اسد
سنبله ـ میزان ـ عقرب ـ قوس ـ جدی ـ دلو ـ حوت) وچنانکه میدانید چندی بعد برجها
جای خود را بماههای زردشتی دادند (فروردین ـ اردیبهشت ـ خرداد ـ تیر ـ امرداد
شهریور ـ مهر ـ آبان ـ آذر ـ دی ـ بهمن ـ اسفند ارمذ) وازاین تاریخ است (که
اکنون سی‌سال از آن‌می‌گذرد) که گاهشماری ما بشکل کنونی در آمده است .

اما سال‌معروف بسلطانی‌یاملکی‌ویاجلالی‌که تنهامعمول منجمان‌بود قدیمتراست
وآن‌همچنانکه از نامش پیداست مربوط بروزگار سلطان‌جلال‌الدین ملکشاه‌سلجوقی است
که بوسیله انجمنی‌متشکل ازمنجمان برقرار گردید . آغاز آن روز آدینه یازدهم‌ماه رمضان
است‌ازسال ٤٦٧ هجری‌قمری مبداء این‌تاریخ جلالی‌از همان زمان است‌که امسال مطابق
میشود باسال ٨٩٢ شمسی‌ازتاریخ جلالی‌درصورتیکه بحساب‌تاریخ عهد ناصرالدینشاهی‌آغاز
سال ١٣٤٤ است .

باید دانست که در تقویم جلالی نیز بجای بروج دوازده‌گانه ماههای زردشتی
(فروردین ـ اردیبهشت...) بکار می‌رفت وسال شمسی‌درست باحلول بهار آغاز میشد.

پس‌از تمهیداین مقدمه رشته‌سخن ما را باینجا کشانیده‌است‌که بتحقیق پیدایش
این ماههای زردشتی‌بپردازیم‌تا بدانیم از کی‌درایران استعمال این‌نامهای‌ماهها از فروردین
و اردیبهشت تا اسفند ارمذ ایجاد شده‌است؟

قدیمترین مدارک تاریخی‌که تاحال حاضر بدست‌آمده‌است عبارتست از پاره‌های
ظروف‌سفالی (که‌بزبان لاتینی‌اوستراکا Ostraca نامیده‌میشود) این ظروف در چندسال
پیش‌ازاین بوسیلهٔ روسیان درضمن‌کاوشهای‌کهنه‌نسا پیداشده‌اند . کهنه‌نسا از نواحی شهر
عشق‌آباد است .

عشق‌آبادشهریست‌تازه که همزادپایتخت‌کنونی‌ایران ، طهران‌استولی‌درنزدیکی
آن‌ویرانه‌های‌شهریست‌که آن‌همعصر «ری» ماست‌که آن‌نیز مانندری «رگه» بدست‌پادشاهان
اشکانی‌ایجاد شده‌است و عجب‌این است‌که آن نیز مانند ری درقرن هفتم هجری (سیزدهم
میلادی) هنگام یورش‌مغول بکلی‌خراب وازنقشه جغرافیا حذف شده است . نام‌آن شهر
«نسا» است‌که درخرده‌آوستا «نسایه» آمده‌است.

این شهر نسا قدیمترین پایتخت اشکانیان است‌که آن پادشاهان در آن دارگه
بنانهاده‌اند و این ازآن قبیل بناهاست که یونانیان (اگریکیان) آنرا هکاتومولوس
(Hekatomylos) نامند وفارسی‌آن صدستون است یعنی‌کاخیکه دارای‌صدستون‌است و
تعبیراعتضادالسلطنه بشهری‌که صددروازه دارد ناشی‌از اشتباه‌اوست .

در زیر تپه‌های‌همین‌شهر نساست‌که روسیان معنوناتی یعنی‌آرشیوهای اشکانیان‌را
کشف کرده‌اند وآن‌سفال پاره‌های مقابراست . چه‌گورستان پرتویان (پارتها) درآنجاواقع
بوده‌است ومقابر پادشاهان اشکانی‌درآنجاست.

این متون که روسها مشغول قرائت آنها هستند ، بخط پرتوی یا پهلوی است و مربوط است باداره اوقاف (روانگان) یعنی باغها و تاکستانها که وقف روان اشکانیان بوده است وازآن قدیمترین اسنادومدارك بدست می‌آیدکه درآنها نام ماههای فروردین واردیبهشت وخرداد و... برده‌شده است وچون این ماهها درخرده اوستا نیز ذکرشده‌اند پس جز که ماههای زردشتی نتوانند بود .

لازم است این نکته را یادآوری بکنم که هخامنشیان زردشتی نبودند بلکه مجوس بودند وماههای ایشان باماههای زردشتی تفاوت کلی داشت . دین ایشان مبنی بر پرستش ارباب انواع بود وازجمله خدایانی که می‌پرستیدند یکی شعله نفت بود و مانند کلیه اقوام معارر آنعصر مشرك بودند نه موحد وحال آنکه زردشتیان یا آس‌ها خدائی واحد را می‌پرستیدند که آنرا «آشه» می‌نامیدند یعنی قطب آسمان که آنرا به آسیاب تشبیه میکردند ولی اندکی پیش یاپس از ظهورساسانیان است که خدای واحد قوم سکان (اقوام سکه که جهال در نتیجهٔ قرائت غلط خط لاتینی ساکاها گویند) یعنی «آشه» به کلمهٔ «آسوره مزده» ترجمه شده است . و این لفظ آهوره‌مزده همان ستاره مشتری است (اورمزد) که رب‌النوع آثوریان «آثور» باشد و همچنین خدای بزرگ یونانیان (اگریکیان) بود .

مطابق همین زمان مجوسان کیخسرو را باکورس خودشان تطبیق کردند وبدینقرار کیخسرو آتش اساس اوستا و فرشته نگهبان کانون یـا اجاق با شعله معبد هـای نفت مشتبه گردید .

(این توضیح اجمالی لازم بود تاتفاوت مجوس وزردشتی معلوم‌شود . چه بعضی از متعصبان بااصرار وتأکیدی که‌دراین امردارندافکارعامه را با تبلیغات بی‌اساس خود دچار مغلطه می‌نمایند تاآنجا که کلمه «گبر» را به‌کلمه «کافر» تعبیرمیکنند و حال آنکه «گبر» درفارسی بمعنی مرد است درمقابل زن وبهمان معانی مستعار مرد مانند رشید و پهلوان و قس علی ذلك .)

در نتیجه این تعبیرات وتطبیقات است که‌دو نوروز بوجودآمد : یکی نوروز آسیای مرکزی که موروث ومعمول ماست ودیگری نوروز خوزستانی که جشنی است محلی ویادگار مجوسان هخامنشی است . این عیدنوروز بهاری ما در امتداد خط نوروز جلال‌الدین ملکشاه که‌درهشتصدو نود و دوسال پیش برقرارشده‌است همان جشن زردشتی یعنی جشن بلخ وطخارستان وکلیه خراسان باستان واحتمالا جشن اشکانیان قرن‌اول پیش‌از میلاد مسیح‌است که‌این اشکانیان آنرا از «آس» ها گرفته‌اند یعنی از پرستندگان خدای واحد «آشه» وازاینجاست که‌یونانیان ایشان را آسیوبی Asioi نامند و رومیان آسیانی Asiani و جهودان وترسایان اسنی Esseni اما نوروز خوزستانی که‌بعد از اسلام نوروز خلیفه معتضد عباسی گردید، مربوط به‌فصل بهره برداری خرما بودکه آن میوه خوزستان ومداین (طیسفون) است نه‌میوه ایران باستان مابنابراین عیدنخلی بودکه ایرانیان آنرا درخت آسوریك می‌نامیدند.

حال ببینیم این مدارك کهنه نسا مربوط به چه زمانی است؟ بطور کلی ازصدسال تا بیست وپنج سال پیش از میلاد مسیح ولی قسمت مهم آن مخصوصاً اززمان سلطنت فرهاد ثابت است (یعنی ازسال ۷۷ تا ٦٦ پیش از میلادمسیح) ازمهرداد ثانی و اردوان ثانی درجزء درگذشتگان نام برده شده است که در موقوفات حق داشته‌اند . همچنین پادشاه اصفهان گودرز که از دودمان گئو (گیوشاهنامه) بود وبانی قدیمترین ناحیه اصفهان «الجئی» همچنانکه ازنامش پیداست.

دراین مدارك کهنه نسا گذشته ازنامهای ماههای زردشتی نامهای رجال نیز بنظر میرسد که کاملا زردشتی هستند مانند سروشداذرو وهومن (بهمن). بنابراین میتوان بتحقیق گفت که درقرن اول پیش ازمیلاد مسیح درشهرهای پرثو خراسان مانند نسا و آپـا اورته (آب آورد یاابیورد وطن انوری) نیاگان ما همان پروردگار واحد را می‌پرستیدند که ما امروز می‌پرستیم وزمان را بوسیلهٔ همان ماهها می‌شمردند که ما امروز می‌شماریم و سال را ازآغاز بهار میگرفتند همچنانکه ما امروز می‌گیریم .

پیش ازآنکه این مقال بپایان آید خاطرنشان می‌کنم که مبداء این تاریخ ایرانی ازآن افسانه‌ها نیست که درضمن وقایع قرون خالیه مفقود شده باشد. آن تاریخهای دوازده هزارساله که درتقویمها دیده میشود وگروهی ازمتعصبان درنگارشهای خود بکارمی‌برنددر ردیف تاریخهای اقوامی است که اصل نژاد خود را بخلقت آدم می‌پیوندند و این عصر را آخرالزمان می‌پندارند. چه جزذات خداوندگارهرچیزی دردنیا ابتدائی دارد. گاهشماری ما بستگی باصولی اجتماعی ودینی دارد. ازمدارك و معلومات اخیر که دردست دارم ودر مقاله‌ای دیگر بعرض خواهم رسانید برمن ثابت ومدلل کرده‌اند که نوروزما در سال ۱۲۸ پیش از میلاد مسیح تأسیس شده است وبانی آن قوم سکان است که بلخ راتصرف کردومکدونیان راازآنجا بیرون راندند. این سنت تا زمان سلطان جلال الدین ملکشاه محفوظ بود و پس از آن درسایهٔ تقویم جلالی ادامه پیدا کردتا امروز بدست مارسید .

پاریس : دکتر علی اصغر حریری

بد نیست بدانید که :

آقای اسپرنر مدیر دانشگاه هامبورگ در مصاحبه‌ایکه در مـاه گذشته کرد، گفت برای توسعه دانشگاه در هامبورگ ظرف ۱۵ الی ۲۰ سال آینده معادل ۵۰۰ میلیون مارك (تقریباً ۱۰۰۰میلیون تومان) خرج خواهدشد. در حال حاضر یك چهارم این دانشگاه عظیم ساخته و آماده شده است.

شادباش عید

نوبهارست وگل افشانی فروردین
عیدنوروز و تماشای گل و نسرین

موسمی کرده روان را بصفا روشن
جشنی آورده بخاطر سنن دیرین

فرخا عیدی شایسته بصد تبریك
خرما فصلی بایسته بصد تحسین

دل بیاراید عیدی که بود چونان
جان برافروزد جشنی که بود چونین

جشن دیرین غم دیرینه برد ازدل
خاصه چون دست طبیعت کندش آذین

نفس باد صبا خرم و مشك افشان
روی زیبای چمن شسته وعطر آگین

دشت چون هامون سرسبز و نشاط افزا
باغ چون بستان خانخشر و بهشت آئین

گلشن آری چو بهشت است برینایی
وندرو نرگس نو خاسته حورالعین

گشت بلبل نوا کامروا اکنون
بوداز این پیش اگر افسرده دل ومسکین

دست درگردن گل دارد و آراید
بستر از دیبه واز برگ سمن بالین

زمی از سبزه فلك راست همی مانند
گل واشکوفه درو چون مه وچون پروین

دوش در گوش دلم پیك صبا میگفت
کای بجان گشته ز آسیب زمان غمگین

سال نو گشت غم کهنه ز دل بزدای
که دهد شادی نو رنج کهن تسکین

حیف باشد که جهان خرم و تو درغم
رخ برافروخته گلبرگ و تو رخ پرچین

خاسته نغمهٔ مرغ سحر از گلشن
که بهنگام گل از باده جدا منشین

گوش جان واکن وازمرغ چمن بشنو
که گشادیده و زیبایی بستان بین

ساتکینی که روان پروردت درکش
نازنینی که دل از کف بردت بگزین

کان حکایت کند از بزم خوش خسرو
وین حدیث آورد از لعل لب شیرین

هوشیار از اثر آن نگذارد هوش
پارسا در قدم این بفشاند دین

رامش جشن کهن بین ببهار نو
فر افریدون با جلوهٔ فروردین

در سرا پردهٔ دیبای چمن گلشن
تکیه برگاه بزرگی زده با تمکین

جشن نوروز بشایستگی آراید
بر بساطی شده از لطف وصفا تزئین

ساغر از لاله می از ژاله چراغ از مه
چتر از اشکوفه کلاه از سمن سیمین

سوسن وسیره وسنبل سمن وسوری
سروو سیسنبرش آن هفت گزیده سین

گاوچشمش چو یکی کاوسر اندر کف
در برش خارسنان آخته وزو بین

ثنا گستری استاده هزار آوا
خواند و مرغ شباهنگ کند آمین

کای بتو دیدهٔ صاحبنظران روشن
دیرمان دور ز دست هوس گلچین

خواهش دل بوداز دوست درین موسم
که جهان پر شده از مهر و تهی از کین

کز سر مهر یکی خواندو بپذیرد
شادباش من اگر سست و اگر سنگین

محمد علی نجاتی

بمناسبت انتشار منتخب مصوری از
جامع‌التواریخ رشیدی

دانشمندی که قربانی خدمات بزرگ خود گردید

«چنگیزخان‌وحکومتش» عنوان کتاب مصوری‌است که اخیراً بوسیله بنگاه (آرتیا) درچکواسلواکی (پراگ) بچاپ رسیده ونسخه‌ای ازآن‌که مقدمه‌ای بزبان‌آلمانی‌دارد در برلن بدست‌نگارنده رسید .

این‌کتاب محتوی ۲٤ قطعه مینیاتور رنگین است که در دربار اکبرشاه گورکان در اواخر قرن شانزدهم مسیحیّ (دهم‌هجری) تهیه‌شده وصفحاتی ازکتاب جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌اله راکه اصل‌آن درقرن چهاردهم برشته‌تحریردرآمده تزئین کرده‌است. مینیاتورها ازنسخه خطی‌کتاب‌که درکتابخانه سلطنتی‌ایران محفوظ‌است عکس‌برداری‌شده وچه ازحیث انتخاب صحنه‌ها وموضوع وچه ازحیث رنگ‌وکاغذ و سایر موارد فنی زیبا و نفیس‌است . پس‌ازچاپ فهرست‌تصاویرتاریخچه مختصری ازحکومت مغول وهمچنین دربار اکبرشاه (۱۶۰۵ـ۱۵۵۶م‌ـ۹۶۲ـ۱۰۱٤ ه) وشیفتگی‌اوبهنرنقاشی ایران برشته‌تحریر درآمده وگفته شده است‌که چگونه هنرمینیاتور از ایران بهندوستان رفت یعنی اکبرشاه در دربار خود از وجود دواستاد ایرانی (میرسیدعلی‌تبریزی۱ و عبدالصمد شیرازی) ۲ استفاده‌کرده مکتبی برای‌آموزش این‌هنرایجادکرد . این استادان وشاگردانشان‌بسیاری ازکتب را تزئین‌کردند وازآنجمله جامع‌التواریخ است.

---

۱ ـ میرسیدعلی‌مصور در شعرجدائی تخلص میکرد و از نقاشان مشهوراست وی فرزند میرمصور بود اصل این‌پدر و پسرهنرمند از ترمذ خراسان میباشد . میرسیدعلی‌در نقاشی وتذهیب بمراتب‌عالی‌رسید ، درمجلس سازی بسیارچابك دست وموشکاف شد درعهد شاه طهماسب درکتابخانه همایونی‌کارمیکرد ودرسال ۹۵۱ که همایون پادشاه بایران‌آمد درخدمت وی با جمعی دیگر هنرمندان از هرطبقه بهندوستان رفت و بملازمت این پادشاه اختصاص یافت وازین زمان‌است‌که نقاشی‌ایرانی در هندوستان رواج یافت و این مکتب شاگردان فراوان بوجودآورد .

دنباله پاورقی درصفحه بعد

انتشار این کتاب باردیگر نام خواجه رشیدالدین فضل‌الله را در محافل تحقیق بسیاری ازکشورهای اروپائی برسرزبان‌آورد وجا داردکه مانیز بدین مناسبت‌ازآن مرد بزرگ و نامدار که در دستگاه اعقاب مغول برای خدمت بعلم وفرهنگ و بهبود اوضاع اجتماعی ایران زحمات بیشمار کشید و سرانجام جـان خـود را برسرآن نهاد تجدید خاطره‌ای بنمائیم .

دوران خواجه رشیدالدین فضل‌اله

صدها سال پیش‌ازین مردی قهار و بی‌باك از میان قبیله‌ای سوارکار بـرخاست . دربارهٔ این‌مرد اسرارآمیز که چون طوفانی‌عظیم از دل دشت گبی (gobi) پاگرفت‌ودر مدت‌کوتاهی امپراطوری مقتدری را بنیان نهاد روایات بسیاری‌هست . این پسرصحرا که روی زین‌اسب بزرگ‌شد تموچین نام‌داشت وبعدها چنگیزنامیده شد.

درتواریخ ثبت است‌که این رگبار مرك ازمغولستان برآمد ودرسر راه‌خود از دیوار چین‌گرفته تا قلاع مستحکم سمرقند وبخارا و قصور زیبای‌کشورهای اسلامی‌همه‌را درهم‌کوبید وباخاك یکسان‌کرد .

از سواحل دریای زرد درآسیای شرقی تاقلب اروپا صدای سم‌ستورانش دلها را لرزانید . قتل‌وغارت ، خون واشك بدل‌کردن شهرهای‌آباد وپرجمعیت بدشتهای خاموش برای اطفاء عطش جهانگیری اوکافی نبود بلکه‌همواره آرزو داشت‌که جهان‌سراسر دشتی باشدکه تنها قبیله سوارکار مغول درآن چادرنشینی‌کرده برآن حکم‌فرمائی‌کند. یاسای‌او مجموعه قوانین‌قهاری میبودکه میبایستی‌چشم بسته اطاعتش کرد و دربند بندآن مجازات مرگ تکرارمیشد . بردرهرخیمه ، بردیوار هرشهر ، برپیشانی جبال پامیرکه بام دنیا میخواندندش همه‌جا نقش‌بودکه هرکس یاسای چنگیزی راگردن ننهد سربباد خواهدداد وبرای انجام دستورات وحشتناك اوضامن اجرائی‌بهتراز نام ساده وبدون القاب اونبود.

بقیه پاورقی از صفحه پیش

میردرخدمت همایون پادشاه بودوتشویق فراوان‌میبافت وبخطاب (نادرالملکی) مفتخرگردیدوچون‌همایون‌پادشاه درسال ۹۶۲ وفات‌یافت‌جلال‌الدین‌اکبر بتخت‌نشست‌استاد همچنان مقرب بودواین‌پادشاه برعایت وعزتش افزودچنانکه مولاناقاسم مذهب‌وعبدالصمد ودوست مصورکه هرسه ازایران همراه او بهندوستان‌رفته‌بودند همیشه ملتزم‌رکاب بودند جلال‌الدین اکبرنزد وی‌مشق تصویرمیفرمود تاآنکه پس‌ازپنجسال رخصت‌سفرمکه‌یافت‌ودر آنجاازاین‌جهان‌درگذشت، بنابراین‌قاعده‌بایدوفاتش درحدودسال۹۶۷اتفاق‌افتاده‌باشد (و)

۲ ــ عبدالصمد زرین‌قلم‌شیرازی ازنقاشان مشهور بود اونیز از استادانیست که همراه همایون بهندوستان رفت ومورد نوازش بسیارقرارداشت ازعبدالصمد آثارگرانبها باقیست . وی‌عمرطولانی‌کرد وتا اواخرقرن دهم یعنی حدود سنه‌هزار میزیست (و).

اولین اعلام یاسا این بود «درآسمانها یك خدای بزرگ وناديده وجود دارد و زمین یك فرمانروای مطلق وآن منم چنگیز» .

فرامین او منجز ، صریح و قاطع بود . گویند یکی از دبیران خوارزمشاه را خدمت خود گماشته بود و روزی اوراًمأمور کرد که نامه‌ای به بدرالدین لؤلؤ والی‌موصل بنویسد و بدوخاطر نشان کند که اگر بدرالدین فرمان برد سرومال وزن‌وفرزندان او بماند واگر تمردوعصیان نماید خدای جاوید داندکه ملك ومال موصل بکجارود . دبیربعادت دبیران شاهان ایران وتوران بیان‌چنگیز را در عباراتی پیچیده والفاظی‌مرغوب بیان‌کرد ولی‌چون چنگیز قاطعیت کلام خود را درآن نشناخت وگفت این‌منشی‌دلش باما یاغی‌است او راگردن بزنید وفرمانش در دم اجراشد .

دربرابرحکایات‌وروایاتی‌نیزازین‌مرد نقل‌میکنند که بانوشته‌های برخی‌ازمورخین در ترسیم قیافه‌سفاك وخونخوار و وحشی‌اومغایراست (بایددرنظرداشت بیشتروقایع نگارانی که‌دربارهٔ چنگیزسخن‌گفته‌اند خودساکنین ولایات مغلوب‌بوده‌اند وبعلت‌ازدست‌دادن جاه‌و مال گاهی‌سخنانشان بغض‌آمیز بنظرمیرسد).

میگویند چون جلال‌الدین خوارزم با ۷۰۰ نفر از سپاهیانش درکنار رود سند دلیرانه جنگید وچون امید غلبه‌را از دست‌داد با اسب برلشگریان مقدم اردوی چنگیز تاخت وهمینکه ایشانرا عقب‌راند خود را بآب‌انداخته ازآنسوی سند در حالیکه دستارش بگردنش‌آویخته بود باتحقیردستی‌بسوی‌سپاه جراردشمن تکان‌داده دورشدچنگیز به‌پسرانش که‌همراهش بودند رو کرده وگفت « چنین جانشینی‌میباید داشت‌آری چنین جانشینی چون این‌مغلوب دلیر» . این‌حس‌احترام برشادت ودلیری‌دشمن ازمردی صرفاوحشی‌وبی‌احساس سنگ‌دل وتشنه‌خون ساخته‌نیست .

صاحب‌طبقات ناصری‌دربارهٔ‌اومیگوید: «چنگیزخان درعدل چنان بودکه در تمام لشکرگاه هیچکس‌را امکان‌نبودی‌که تازیانهٔ افتاده‌را از راه برگرفتی‌جزمالك‌آن‌ودروغ‌و دزدی درمیان لشکراو خودنشان ندادی».

درتاریخ‌حبیب‌السیر (تألیف‌خواندمیرص۱۸) دربارهٔ‌چنگیزمینویسد: «چنگیزخان تابع‌هیچ‌دین وملتی‌نبود وازتعصب ورجحان مذهبی‌برمذهبی‌احتراز می‌نمود بتعظیم‌وتکریم علما و زهاد هرطایفه می‌پرداخت ... همچنین در آنجا که از واقعهٔ جند صحبت می‌کند (ص۱۰ همان‌کتاب) میگوید :

« چو مردم نکردند در جند جنگ بکشتن مغـول نیز نگشاد چنگ»

مورخین بیطرف دربارهٔاش میگویندکه چنگیز صحرانشین تازی بودکه با کمك اراده واسب‌وشمشیرش‌تمام موانع‌را ازسرراه خود برمیداشت‌دلیری را میستود ، امانت را دوست‌داشت ، بکسانی‌که تسلیم‌میشدند زنهارمیداد وآنگاه‌که خیانت میدید سفاکی‌بیرحم وبینظیربودکه میتوان سرآمدخونخوارانش نامید وانگهی‌قتل وغارت‌شیوه‌ای بودکه جمیع حکمرانان همجوارش مرعی‌میداشتند چنانچه خوارزمشاه ومادرش‌ترکان خاتون خودنمونهٔ برجستهٔ این‌شیوهٔ زمان بودند .

اما تحقیق این مقال کار این مقاله نیست وسخن را بفرصتی دیگر برگذار میکنیم.
آنچه مسلم است این است که اعقاب او چه آنان که در سرزمینهای وسیع مغولستان وترکستان شرقی وچین وختا ماندند وچه آنان که بنام سلسلهٔ ایلخانان بکشور ایران حکمرانی نمودند با رفتار خشن وقتل وغارت چنان ترس ووحشتی درسرزمینهای زیر سلطهٔ خود ایجاد کرده بودند که نظیر آن هرگز دیده نشده بود.
دربارهٔ وضع علوم و ادبیات باید گفت که طوفانهائی که برسرمردم دیار مغلوب میگذشت همچنین از بین رفتن کتابخانه‌ها ومراکز علوم وادب مجال ووسیله کسب علم وادب را بمردم نمیداد بعلاوه مغول ، خواهان وخریدار آن نبود۱ ونوع معتقدات وعادات آنان با این قسم معارف تناسبی نداشت گویا فقط بستاره شناسی وکیمیا ابراز علاقه مینموده‌اند ودر دربار خود دبیرانی صرفا برای کارهای اداری و دیوانی نگاهمیداشته‌اند اما در پیشرفت فن تاریخ نویسی تأثیر کامل داشته وبهترین تواریخ درزمان حکومت ایشان برشته تحریر درآمده. وقایع نگاری نزد مغول سابقهٔ مدید داشت یعنی چینی ها را از قدیم عادت براین جاری بود که گفته‌های روزانهٔ امپراطوران خودرا یادداشت نمایند ومغول نیز بآنان تأسی جسته وسخنان پادشاهان خود را روزبروز مینوشتند . علاوه براین قوم کوچك مغول که در مدتی کوتاه بسرزمینهائی بیکران دست یافته بود رفته رفته درتمدن وآداب ملل مغلوب حل میشد و برای ماندن نام قبیلهٔ خود ابراز علاقه میکرد . در زمان استیلای مغول وقایع فوق العاده ازقبیل برافتادن دولتهای بزرگ وخلافت عباسی بوقوع پیوسته بود وایلخانان برای زنده ماندن آن دامان همت بکمر زدند تا یادگارهای اجدادی و قومی آنان ثبت گردد و همچنین شیفته آن میبودند که احوال ممالك مجاور را بخوبی بدانند در این میان سعی غازان و اولجایتو و ابوسعید بیشتر ازهمه بوده ویکعده ازمهمترین تواریخ عهد مغول بتشویق این سه ایلخان مدون شده است۲

---

۱ ـ درعهد استیلای تاتار نثر فارسی بعلت احتیاجات اداری و بی رونقی بازار عربی رواج کلی یافته ونظم آن جزیك رشته که اشعار عرفانی وغزل است وآن نیز غالباً برای بیان همان قبیل افکار بوده است بتدریج درنشیب تنزل افتاده است . در عوض بهترین نمونه های این نوع شعر که میتوان آنها را زیباترین ازهارو پرمغز ترین اثمار بوستان رنگین ادبیات فارسی دانست دراین دوره بوجود آمده وشاید بتوان گفت که ازاین حیث هیچیك از ادوار ادبی قابل مقایسه بااین دوره ازادبیات ایران نباشد چه این زمان زمانیست که فکر بلندوذوق سرشار امثال شیخ عطار ومولوی و سعدی شیرازی و اوحدی اصفهانی و فخرالدین عراقی و شیخ محمود شبستری وخواجه حافظ شیرازی عالی ترین افکار عرفانی وتصوف را درآراسته ترین لباس نظم فارسی بجلوه درآورده و قوم ایرانی را در عالم بیلندی فکروصفای قریحه بوضعی شایان معرفی کرده‌اند (نقل ازتاریخ مغول تألیف مرحوم عباس اقبال ص۵۱۴).
۲ ـ باید یادآورشد که اباقاخان و تمام جانشینان هولاکو را که انقراض این

دنباله پاورقی درصفحه بعد

رشیدالدین فضل‌اله

رشیدالدین فضل‌اله پسرعمادالدوله‌ابوالخیر و نوادهٔ موفق‌الدوله همدانی است و جد اوموفق‌الدوله باخواجه نصیرطوسی در قلعهٔ الموت مهمان اجباری فدائیان اسماعیلیه بودند و پس‌از اینکه هولاکوآنجارا فتح‌کرد موفق‌الدوله بخدمت سلطان درآمد. رشید-الدین ایام جوانی را درهمدان بتحصیل فنون مختلفه مخصوصاً علم طب‌گذرانده و در زمان اباقاخان سمت‌طبیب خاص‌شاه رایافت و محبوبیت و تقربی‌کسب‌کرد . در زمان حکومت غازان دراواخر سال ۹۶۷ ازطرف غازان‌خان بوزارت منصوب‌گردیدکه بمشارکت خواجه سعدالدین محمدمستوفی ساوجی امورمملکتی را اداره نمایند.

در زمانیکه غازان بسلطنت رسید بر اثر بباد رفتن ذخائر و خزائن هلاگـو و بذل‌وبخششهای بیجای ایلخانان جانشینان‌او خزانه‌تهی ووضع مالی‌کشور بس‌آشفته بود . غازان‌خان درایام سلطنت‌کوتاهش بوضع‌قوانین مالیاتی، اصلاح امور زراعتی‌وآبیاری، لغو مواد چندی از یاسا و وضع مقررات عادلانه بجای آنها اقدام‌کرد . یکی از بزرگترین اصلاحاتی که در زمان غازان انجام شد ترتیب امور مرافعات و انتصاب قضاة و امـور معاملات عرفی‌بود که مردم دراثر آشفتگی‌آن بجان ومال خود امان نداشتند.

درزمان غازان ابنیه‌وآثار بی‌نظیری ساخته شد. مدارس، خانقاه جهت دراویش رصدخانه‌ها ، دارالشفا ، بیت‌الکتب ، بیت‌القانون وغیره و تمام شهر او جان را از نوبنا کردند .

اثر همین اقدامات‌است‌که غازان رایکی‌ازپادشاهان بزرگ شرق میشمارندویکی از بزرگترین پادشاهان‌سلسله‌ایلخانانش میدانند و چنانچه مورخان برآنند غازان قسمت عمده این‌افتخار وبلندنامی‌راازبرکت وجودمرد فاضل‌وکاردانی داردکه همانا رشیدالدین فضل‌اله است یا درحقیقت اوست‌که وارث این‌نیکنامی است. بعلت همین‌کاردانی و درایت است‌که غازان تهیهٔ تاریخ اقوام مغول را بدوواگذاشت و خواجه باوجود داشتن مسئولیت عظیم ادارهٔ امورملك و با وجودکبرسن و ضعف مزاج و ناتوانی انجام این امر مهـم را بعهده‌گرفت .

بقیه پاورقی از صفحه پیش

سلسله درایران سلطنت‌کرده‌اندایلخانان میگویند و چون این سلسله دیگر چندان‌ارتباطی با خوانین مغولستان نداشته ومحکوم‌حکم‌دربارقراقروم نبوده‌اند و رسم‌سلاطین ایران رادر پیش‌گرفته‌اند درحقیقت‌سلسلهٔ مستقلی محسوب‌شده‌ویك‌طبقه ازشاهان‌ایرانی بشمارمیروند. دردربار این‌پادشاهان است‌که بسیاری از بزرگان‌ایرانی علم‌وادب چون عطاملك جوینی ، صاحب‌دیوان‌شمس‌الدیوان‌ملك‌جوینی، رشیدالدین‌فضل‌اله، غیاث‌الدین محمدفرزندرشیدالدین تمام هم‌خودرا صرف‌آبادی شهرهای ویران‌وساختن نهرهاوتبدیل‌اراضی بایربمزارع خرم‌و آباد وتأسیس محله‌ها وکتابخانه‌ها و رصدخانه‌ها وغیره‌کردند.

جامع‌التواریخ رشیدی

خواجه رشیدالدین پس‌از قبول این مأموریت مهم ابتدا بوسیلهٔ مطالعهٔ اسناد مغولی و کتاب طلائی مغول حاوی وقایع نگاری زمانهای مختلف در گنجینهٔ شاهان محفوظ وجز شاهزادگان احدی‌را اجازهٔ رؤیت آن‌نبود اطلاعاتی جمع‌آوری کرد وسپس بامذاکره مطلعین تاتارواخذ اخبار شفاهی از پولارچینگ‌سانگ سفیر خاقان چین در دربار ایلخان و خود غازان اساس کتاب معتبر خود را بنام تاریخ غازانی ریخت. تاریخ شروع کتاب را ۷۰۲ه نوشته‌اند . هنوزکار باتمام نرسیده بودکه غازان درگذشت و بـرادرش اولجایتو جانشین اوگردید. اولجایتونیزچون برادرمقدم‌خواجه راگرامی‌داشت و باتمام کتاب تشویق نمود بعلاوه از اوخواست که اضافه برتاریخ اقوام مغول بخش دیگری مشتمل برجغرافیای ممالك مغول وهمجوار بدان بیفزاید وبدینترتیب طرح جامع‌التواریخ ریخته شد. خواجه باکمك فضلاو صاحبنظران هرطایفه وملتی که درسلطانیه و تبریز مقیم بودند و با همکاری دو دانشمند تاتار بنام یسامی ومکسون که هردودرعلم طب و نجوم وتاریخ ختا اطلاع کافی داشتند واستفاده ازاطلاعات گروهی از دانشمندان چینی و تبتی وایغوری و فرنگی ویهود بکارتهیهٔ جامع‌التواریخ مشغول وآنرا درسال ۷۱۰ بپایان رسانید.

این کتاب عظیم‌ترین شاهکارهای تاریخی است که در عصرمغول در ایران برشتهٔ تألیف درآمده وازبزرگترین‌آثار ادبیات‌ایران وازمهمترین تواریخ عالم است‌ودرحقیقت ارث بزرگی‌است که ازخواجه بخزانهٔ ادب ایران رسیده‌است.

جامع‌التواریخ مطابق نقشهٔ رشیدالدین بایستی درچهارجلد تنظیم‌شود :

مجلد اول ـ تاریخ‌اقوام مغول ازقدیمترین ازمنه وشرح‌طوایف ومساکن هریك وتاریخ اجداد چنگیزخان و اعقابش تاعهد اولجایتو واین‌همان است که بنام‌تاریخ غازانی موسوم ودر دست است.

مجلددوم ـ درتاریخ سلطنت اولجایتوتازمان تألیف‌کتاب و مجمل‌تاریخ انبیا و خلفا و پادشاهان وسایرطبقات مردم از عهدآدم تا زمان تألیف. مفصل تاریخ هرقومی از اقوام عالم. همچنین دراین مجلد درنظربوده‌است که تاریخ‌اولجایتو اززمان تألیف جامع‌التواریخ ببعدرا مورخین دیگربرآن بیفزایند .

مجلدسوم ـ دربیان صوراقالیم و مسالك وممالك. ازاین‌قسمت امروز اثری در دست نیست و بطوریکه حدس میزنند ممکن است این قسمت از کتاب در موقع تـاراج و انهدام ربع رشیدی از میان رفته باشد .

خواجه‌رشیدالدین‌آثار دیگری‌داردکه ازآنجمله‌است الاخبار والاثار ـ توضیحات که‌درمسائل‌تصوف‌و کلام بحث‌میکند ـ مفتاح‌التفاسیر ـ الرسالة‌السلطانیه ـ لطائف‌الحقایق بیان‌الحقائق ـ همچنین منشآت خواجه‌رشیدالدین گنجینه‌ای است حاوی نکات بسیاردرامور مختلف ومطالب بسیارادبی وتاریخی در بردارد . درحقیقت باید مجموعه قوانین موضوعه بوسیلهٔ غازان‌را نیز درشمارآثار رشیدالدین محسوب کرد. خواجه رشیدالدین برای‌اینکه آثارش‌مورداستفادهٔ‌آیندگان وعموم مردم‌ایران‌واقع گرددتألیفات‌فارسی‌خودرا بزبان‌عربی

يك صفحه ازمينياتورهای كتاب (چنگيزخان وحكومتش)

برگرداند وهمچنین تألیفات عربی خودرا بفارسی ترجمه کرد و برای استنساخ آنها زحمات بسیار متحمل شدو نسخه‌های گوناگون باطراف نزددوستانش بامانت نهاد تا شاید بدینوسیله از تلفشدن آنها جلوگیری کند ویك نسخه کامل باسم جامع تصانیف رشیدی بانقشه‌هاوصور لازم ترتیبداده ودرربع رشیدی گذاشت که متأسفانه دستخوش تاراج گردید.

خواجه رشیدالدین علاوه‌بر ابنیه وآثاری که درسلطانیه از خود بیادگار گذاشت در تبریز ربع رشیدی را بناکرد که دارای مدرسه دارالشفا و کتابخانهٔ بزرگی بود و اوقافی برآن اختصاص دادکه صرف استنساخ کتابهایش شود و مقبرهٔ هم برای خود درآن محل تعیین کرد .

قتل خواجه رشیدالدین

چنانچه دانستیم خواجه محمدساوجی‌سعدالدین وخواجه رشیدالدین سمت‌وزارت در دستگاه غازان واولجایتو داشتند. در دوران اولجایتو مرد زیرك وجاه‌طلبی که دراصل دلال احجار کریمه میبودوفضل‌وسوادی‌نداشت‌بنام‌تاج‌الدین علیشاه‌بوسیله آشنائی‌با بزرگان بدربار راه‌یافت وبه‌شاه نزدیك‌شد. سعدالدین ازاین تقرب دلخوش‌نبود و تاج‌الدین‌آنرا دانست وبدشمنی با او برخاست تاسرانجام سعدالدین بقتل‌رسید.

درمورد خواجه فضل‌اله نیزبااینکه خودرشیدالدین مشارکت اورا درامروزارت توصیه کرده بود نتوانستازخبث‌نیت‌دست‌برداردوجاه‌طلبی‌اورا بدشمنی باخواجه‌برانگیخت علیشاه چندی‌متعرض‌فرزندان خواجه‌شد وچون نتوانست تقصیری برآنها ثابت کند بیماری حواجه را وسیله‌سعایت قرار داده بالجایتوگفت‌که خواجه تمارض میکند و قصدش ندادن حساب غنائمی‌است که حیف ومیل کرده است. باوجودیکه این رقابت دائم‌اولجایتورا بستوه آورده بود خواجه همچنان در مقام خویش بـاقی و معزز مـاند . پس از مرگ اولجایتو (رمضان ۷۱۶ هـ) ابوسعید جانشین اوشد واین‌رقابت وخصومت وکشمکش ادامه داشت تـا جائیکه سرانجام اورا متهم کردندکه بکمك‌پسرش ابراهیم که شربتدار اولجایتو بوده‌آن شاه را مسموم کرده است ودونفر ازامرا نیزکه از تاج‌الدین پول گرفته‌بودند بصحت‌واقعه گواهی‌دادند وحکم‌قتل‌آن مرد بزرگ وپسرش عزالدین ابراهیم صادرشد و در تاریخ۱۷ جمادی‌الاول سال ۷۱۸ ابتدا فرزندش عزالدین ابراهیم را که ۱۶ سال داشت در برابر دیدگان‌پدر کشتند وسپس‌آن وزیر دانشمند را در۷۳سالگی در تبریز بدونیمه کردند. بعد ازقتل رشیدالدین فضل‌اله دشمنان اوتمام‌اموال اووفرزندانش‌را ضبط نمودند . محلهٔربع رشیدی بغارت‌رفت امانام نامی‌خواجه با خطوطی زرین درتاریخ‌تلاش مردان بزرگ ایران برای احیای ملیت وادب‌وفرهنگ ایران تاابد باقی است وفرزندان ایران بروان پاکش درود میفرستند.

برلن فوریه ۱۹۶۵ــ شهناز اعلامی

بقلم دکتر سیدجعفر سجادی
معلم دانشکده ادبیات تهران

انستیتو ایرانشناسی دانشگاه پاریس

انسان کامل

قسمت ایرانشناسی انستیتو ایران و فرانسه
گنجینهٔ نوشته های ایرانی

مجموعهٔ رسائل مشهور به کتاب الانسان الکامل

تصنیف عزیزالدین نسفی

به تصحیح ومقدمه ماژیران موله فرانسوی (تهران-۱۳۴۱)

سالها است که سازمانی بنام انستیتو ایران شناسی دانشگاه پاریس در ایران تأسیس
زیر نظر دانشمندگران مایه پرفسور هانری کربن به کار تحقیقات و تتبعات علمی و ادبی
یژه درقسمت فلسفه اشراق ایران وقسمتهای عرفانی خدماتی انجام داده و میدهد وآثار
ودمندی که همه از آثار قلمی بزرگان علم وادب ایران میباشد بطرز جالبی چاپ ودراختیار
ما نیان قرارداده اند . واین خدمت بزرگ هم ازنظرملی ماوهم از نظرانسانی قابل تقدیر
شایسته تقدیس است .

کتاب حاضر که این فقیر بی بضاعت شرحی بر آن نوشته ام چنانکه ازعنوان آن
انسته میشود مجموعه ایست از رسائل عرفانی که بقلم یکی از بزرگان عالم علم وادب درقرن
شم نوشته شده است این شخص عزیزالدین محمد نسفی معروف به شیخ عزیز نسفی از اکابر و
شاهیر صوفیه است شرح حال و وضع زندگی وی بعللی نامعلوم وشاید بواسطه وجود نسفیهای
تعدد که هریك از اکابر علما بوده اند بدرستی معلوم نیست . تذکره نویسان نیز مطالبی درهم
نوشته اند چنانکه بعضی کتاب منازل السائرین را بوی نسبت کنند واین شاید بدان جهت باشد

که جزء رسائل وی رساله هائی در باب سلوك وسیر معنوی موجود بوده است و رسالهٔ بنام منازل سائرین وسلاك درمیان رسائل وی دیده میشود .

درتمام رسائل مؤلف خود را باجملهٔ چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا عزیزالدین محمد نسفی معرفی کرده ظاهراً وی ازمریدان شیخ سعیدالدین حموی مستوفی در ٦٥٠ هـ ق بوده است که در ٦١٦ هـ ق درابرقوه درگذشته است و بالجمله کتاب نامبرده یکی از کتب باارزش وبسیار نفیس است که بوسیله این سازمان به طبع رسیده است و از جمله کتب دیگری که زیر نظر پرفسور کربن وانستیتو ایران شناسی فرانسه به طبع رسیده است کشف المحجوب سجستانی، مجموعه دوم مصنفات شیخ اشراق ، جامع الحکمیتین ناصرخسرو وکتاب عبهرالعاشقین روزبهان بقلی شیرازی وکتب دیگری که درحد خود کم نظیرند ضمناً تذکرمیدهد که این حقیر فقیر را عقیده براین است که یکی از راههای ترویج وعلوم وادب ونشر آن معرفی کتابهای مربوطه است بآن طریق که هستند و بیان مقام وموقعیت ومحل آنها وشرح غیراز نقل است .

درهرحال این کتاب باکاغذ بسیاراعلا وچاپ کم غلط به قطع وزیری بافهرستهای مختلف و کامل بطبع رسیده است شامل چندین رساله وفصل است بقرارزیر :

۱ ـ فصل اول دربیان شریعت وطریقت وحقیقت. ۲ ـ فصل دوم دربیان انسان کامل ۳ ـ فصل سوم در بیان کامل آزاد . ٤ ـ فصل چهارم در بیان صحبت ٥ ـ فصل پنجم در بیان سلوك .

این پنج فصل را ظاهراً بعنوان مقدمه ایرادکرده است ورسائل عبارتنداز :

۱ ـ رساله اول دربیان معرفت انسان شامل چهارده فصل. ۲ ـ رساله دوم دربیان توحید شامل پنج فصل. ۳ ـ رساله سوم دربیان آفرینش ارواح واجسام شامل نه فصل. ٤ ـ رساله چهارم دربیان مبدأ ومعاد برقانون اهل حکمت شامل ٥ فصل. ٥ ـ رساله پنجم دربیان سلوك شامل ده فصل. ٦ ـ رساله ششم درآداب خلوة شامل چهار فصل. ۷ ـ رساله هفتم در بیان عشق شامل دوفصل. ۸ ـ رساله هشتم دربیان آداب اهل تصوف شامل هشت فصل. ۹ ـ رساله نهم دربیان بلوغ وحریت شامل سه فصل. ۱۰ ـ رساله دهم در بیان آنکه عالم صغیر نمودار عالم کبیر است شامل ٥ فصل ۱۱ ـ رساله یازدهم دربیان عالم ملك وملكوت وجبروت شامل ٥ فصل. ۱۲ ـ رساله دوازدهم نیز دربیان عالم ملك وملكوت وجبروت شامل سه فصل ۱۳ ـ رساله سیزدهم نیز در بیان عالم ملكوت و جبروت شامل سه فصل . ١٤ ـ رساله چهاردهم دربیان لوح وقلم ودوات شامل ٥ فصل. ۱٥ ـ رساله پانزدهم دربیان لوح محفوظ وجبرواختیار...شامل ٥ فصل. ۱٦ ـ رساله شانزدهم دربیان لوح محفوظ عالم صغیر شامل ٥ فصل. ۱۷ ـ رساله هفدهم دربیان احادیث اوائل شامل شش فصل. ۱۸ ـ رساله هجدهم دربیان وحی والهام وخواب دیدن شامل هشت فصل. ۱۹ ـ رساله نوزدهم در بیان سخن اهل وحدت شامل ٥ فصل. ۲۰ ـ رساله بیستم سخن اهل وحدت در بیان عالم شامل ٥ فصل . ۲۱ ـ رساله بیست ویکم دربیان ذات ونفس ووجه ودربیان صفت واسم وفعل شامل نه فصل . ۲۲ ـ رساله بیست ودوم دربیان بهشت ودوزخ شامل شش فصل.

دنباله درصفحه ۷۱

عبدالحسین سپنتا

موزه ارامنه در جلفای اصفهان

دراصفهان موزهٔ مهم وتاریخی مخصوص آثارویادگارهای برادران ارمنی ما
جود دارد که‌دیدن ومطالعه دراشیاءموجودآنجاازلحاظ‌اطلاع برفرهنگ Culture
مدن تاریخی ارامنهٔ ایران لازم ومفید می‌باشد.

متأسفانه هنوز کسانی هستند که بگذشتهٔ تاریخی ارامنه و رابطه و تماس
دیك آن ملت کهن سال با ایرانیان باستان بی اطلاع میباشند و بهمین جهت بانظر
حترامی که شایسته است به فرهنگ وزبان ومراسم وآداب ارامنه نمی نگرند.

موزهٔ جلفا یك نمونه کوچك ازآثارباقیمانده این فرهنگ است ،مخصوصاً
ون مربوط بارامنهٔ ایست که در زمان شاه عباس بایران کوچ داده شده اند شایان
جه و مطالعه بیشتری میباشد.

ماراجع به تاریخچهٔ مهاجرت ارامنه باصفهان ذکری نمی کنیم زیرا خود
استان مفصل است که در خوراین مقاله نیست و فقط باختصار درباره موزه کلیسای
انك اکتفامی کنیم (وانك درزبان ارمنی بمعنی کلیسای بزرگ است که درآنجا
لوم مذهبی نیز تدریس میشود) . این موزه مقدمات شروعش در سال ۱۹۳۰ میلادی
اهم شد و ساختمانی که درطرف شمال محوطه کلیسای وانك برای حفظ کتب خطی
کلیسااختصاص‌داده‌شده بودباتغییراتی بهمت‌و کمك‌وحسن سلیقه«سر کیس‌خاچاطوریان»
قاش معروف ارمنی برای موزه آماده گردید.

سرکیس خاچاطوریان اصلا از ارامنهٔ قفقاز و سالها در پاریس به تحصیل و
مرین نقاشی مشغول بوده و در سال ۱۹۲۹ و۱۹۳۲ ازنقاشیهای صفویه درعالی قاپو و
چهلستون کپیه هائی برداشته که بعداً در پاریس ولندن و آمریکا نمایشگاهی ازآن
رتیب داد وچند سال قبل درهمانجاها جهان را بدرود گفت.

درانبار کلیسای وانك وسایر کلیساها و در منازل ارامنه و بین خانواده‌های
دیمی ارمنی که برای سالیان دراز باهند و اروپا رابطه تجارتی داشتند و مسافرتها

کرده بودند تابلوها و اشیاء عتیقه و گرانبها وجود داشت که براهنمائی وتشویق سر کیس خاچاتوریان و بعد ها چند قطعه نیز بکمك استیفان هاییان که از دانشمندان ارمنی جلفا بود وسه سال قبل در گذشت بموزهٔ جلفا تقدیم وانتقال یافت .(جلفا دارای ۲۴

(کلیسای وانك جلفای اصفهان ـ عکس از هوان)

کلیسا بوده که تماماً بوسیله ارامنه ساخته وپرداخته شده ازجمله عبادتگاه کوچکی بود که درسال ۱۶۰۶ میلادی ساخته شده وقدیمترین کلیسا محسوب میشود، کلیسای مریم درسال ۱۶۱۳ توسط خواجه اواتیك باباکی و کلیسای بدخم در سال ۱۶۲۸ توسط خواجه پطرس ولیجانیان ساخته شده ونقاشی آن درسال ۱۶۳۵ تمام شده ، بزرگترین کلیساهمان کلیسای وانك است که بهمت خلیفه داوید در ۱۶۰۶ عمارت اصلی آن ساخته شده و درسال ۱۶۱۵ قسمتهائی بآن اضافه شده و بدستور و خرج خاجه آوادیس استیپانوسیان توسط نقاشان ارمنی نقاشی شده خواجه آوادیس در ۱۶۵۹ در گذشت .در حال حاضر از ۲۴ کلیسای ارامنه درجلفای فقط ۱۳ کلیسا باقی مانده است .)

ازمهمترین اشیائی که در این موزه وجود دارد قریب هفتصد جلد کتاب خطی ارمنی است که اغلب تورات وانجیل ونسخ مذهبی روی پوست وکاغذ میباشد ودارای

ـصفحه ها ونقاشیهای مذهب وطلاکاری بسیارزیبا میباشد که‌کار ارامنه درارمنستان
ـث وارامنه جلفادرموقع کوچ باصفهان همراه‌آورده اند .موضوعهای‌نقاشیهای انجیل
ـاماً اززندگی مسیح و داستانهای تورات وانجیل است تعداد کتب خطی انجیل بر
ـیست جلد میرسد وقدیمیترین انجیل موجود متعلق به اواخرقرن دهم میلادی است
ـه فاقد نقاشی وتذهیب میباشد،این مجموعۀ کتب قدیمه خطی مذهبی ارامنه درنوع
ـرد بی نظیروبسیارجالب توجه است .

یکی ازمعروفترین نقاشان ارمنی بنام «توروس» بوده که مشهور استدرسال
ـ۱۳۱ میلادی درگذشته‌است ولی‌درموزۀ جلفاانجیلی موجود است که دارای نقاشیهای
ـست وبتاریخ ۱۳۲۰ میلادی نوشته شده وجود این انجیل ثابت میکند که برخلاف
ـچه معروف است «توروس» درسال ۱۳۲۰ میلادی زنده بوده از آثار نقاشان معروف
ـامنه در جلفا اثراستیفانوس و دو پسرانش که در اوایل قرن هفدهم میلادی در جلفا
ـزیسته اند در این کتابهای مذهبی دیده میشود (در کلیسای وانك غیر از نقاشیهای
ـمت بالا اطراف زیرگنبد بقیه از نقاش ارمنی «اوانس مرکوز» معروف به «تی‌یه‌ـ
ـآلویس » یعنی «نوربخش جهان » میباشد که درحدود ۱۷۰۷ میلادی مرده واصلا
ـل جلفای اصفهان بوده است) .

بعضی کتابهای خطی موجود در موزه جلفا دارای جلدهای نفیس با روکش
ـلاد وصدف‌وبرخی‌مرصع‌باجواهرات‌ونقره کوب متضمن‌اشکال‌وطرحهای‌مذهبی‌میباشد.

غیرازکتب نامبرده که تماماً مذهبی است کتاب گرانبهای دیگری در این
ـوزه وجود دارد بنام «کانونیکون» که حاوی‌مجموعه مباحثات مذهبی‌است وقسمتی‌در
ـن کتاب خطی وجود دارد که درنسخ خطی دیگردیده نشده است .

جای تأسف است هنوز بر بسیاری حتی بر نویسندگانی نیز این موضوع
معلوم است که اولین چاپخانه ایران در جلفای اصفهان تحت نظر و بهمت خلیفه
ـاچاطور کیساراتسی تأسیس شده است ، واولین کتابی که بنام «وارك هارانس» یعنی
ـزندگی مقدسین» دراین چاپخانه چاپ شد درتاریخ ۱۶۴۱ میلادی که درحال حاضر
ـین این کتاب با نمونه‌هائی ازحروف آهنی چاپ و دستگاه فشاروکاغذ و مرکبی که
ـماماً درجلفای اصفهان بدست ارامنه تهیه شده درموزۀ جلفا نگاهداری میشود .

(اولین کتاب که بزبان ارمنی دردنیا چاپ شده درسال ۱۵۱۲ میلادی یعنی قریب شصت سال بعد ازاولین کتاب گوتمبرگ درونیس بوسیله ارامنه بچاپ رسیده .)

در موزهٔ جلفا دورهٔ نفیسی نیز از اولین روزنامه ارمنی وجود دارد که بنام «آستارار» درسال ۱۷۹۴ تا ۱۷۹۶ میلادی درهند بوسیله کشیشی بنام «هاراتون شوماونیاتس» که ازشیراز بمدرس رفته بود وخود درآنجامؤسس چاپخانه ای بود منتشرمیگردیده .

در موزهٔ جلفا تا بلوهای گرانبهای نقاشی روی کرباس و پوست چرم و فلز و پشت شیشه وجود دارد که اغلب موضوعهای مذهبی وازنقـاط مختلف مانند هلند ، ایتالیا ، ارمنستان وهندبایران آورده‌شده ودر کلیساها یا بین‌خانواده‌های قدیمی‌ارامنه وجود داشته گردآوری شده است .

مخصوصاً طرحی از«رامبراند» وتابلوبخاك سپردن مسیح معروف به«پی اتا » که با ثرقلم توانای«آنی بال‌کاتارزی»نسبت داده میشود (نقاش معروف‌ایتالیائی درقرن ۱۶ میلادی) وتابلومریم منسوب برفائیل ازشاهکارهای فوق‌العاده این موزه است .

سایراشیاء این کلیسا عبارتست از : کارهای چوبی و عاج کاری ، چند قطعه نمونه‌قالیچه های قرن هفدهم‌کارقفقاز، نمونه ای‌ازلباسهای قدیم ارامنه روی مجسمه‌ها سوزن دوزی ها وزری های قرن۱۷کارارامنه که اغلب لباسهای مذهبی‌خلفا و کشیشان ارمنی است ، مجسمه چوبی مریم‌کارایتالیا درقرن ۱۶ ، صلیب چوبی منبت .

قسمت مهمی ازاین موزه که درسالن سوم نگاهداری شده فرمانهای شاهان صفوی به‌بعد میباشد که‌برای حفظ و آسایش ارامنه صادر گردیده در بین فرمانهـای مزبورفرمانی است ازشاه عباس کبیر که ازمفاد آن میزان علاقه واحترام اورا بارامنه میتوان دریافت. این فرمان بشمارهٔ۱۶۵ درموزهٔجلفا ضبط است ومتن‌آن‌ازاین‌قراراست:

«حکم جهان مطاع شد آنکه وزارت ورفعت پناه شمس‌الوزراءوالرفعه‌میرزا محمد وزیردارالسلطنه‌اصفهان بداند که‌عرضه داشتی که درینولادرباب جنگ‌جماعت ارامنه جولاه (جلفا) ومردم ماربانان (مارابین) نوشته بود رسید ومضامین آن معلوم گردید بارك‌الله روی‌ایشان سفید فی‌الواقع قاعده مهمان‌نگاه داشتن همین باشد جمعی که بجهة خاطرما ازوطن چندین هزار ساله خود جلا شده باشد و خروار خروار زر و ابریشم راگذاشته بخانهٔ شما آمده باشند گنجایش دارد که بجهة چند خربزه‌وچند

ین انگورو کلوزه با ایشان جنگ کنید درجولاه خانه بود که دو هزار تومان خرج آن کرده بودند آنرا خراب نموده کوچ خود را بردوش بدانجا آمده‌اند باایشان‌این عمل میباید کرد بسیار بسیار بد کرده اید ازتوبغایت الغایت عجب بوده که قتل مردم مارا نان نکرده است ایشان را از مردم مورچه خورت پنداشته که با میهمان بد بر میخورند آن برسر ایشان آوردیم که دیدی بهمه حال خاطر جوئی مردم جولاه نموده نوعی نمای که تسلی و راضی شوند درین زمستان از صاحبان باغ پلاسان یا ماربانان ایشان را جا دهید آنچه ملك ما بوده باشد ایشان راجا دهید وتتمه که بماند خانهای رعیت را کرایه کرده بجهةایشان جاتعیین نمای که انشاء الله تعالی درآینده بجهة خود خانه سازند می باید که جمعی که باایشان نزاع کرده اند تنبیه بلیغ نمائی فی شهرربیع‌الثانی ۱۰۱۴ .

این بود متن فرمان شاه عباس درموزه جلفای اصفهان . درتنظیم این مقالهٔ لازم میدانم ازاطلاعات مفیدی که دوست‌عزیزوبزگوارم‌آقای دکتر گارومیناسیان که خود یکی ازدانشمندان تاریخ دان میباشند و اسباب افتخار اصفهان هستند دراختیار اینجانب گذاشته اند تشکر کنم همچنین از بعضی یاد داشتهای دوست در گذشته ام مرحوم‌استیفان‌هانانیان که چند سال‌قبل درروزنامهٔسپنتا منتشر گردید ونامبرده سه‌سال پیش جهان را بدرود گفت استفاده کرده ام .

نقش نو

بس رنجها که بردم ازاین‌گیرودارها — درگیرودارگشت تبه روز گارها
راهی نصیب ما بجزاز گمرهی نشد — پیموده ایم‌گرچه بسی رهگذارها
ازپشت پرده شعبده بازان کهنه‌کار — مردم فریفتند وکنند افتخارها
چیزی نبود درپس‌آن پرده غیروهم — مارا فریفت وسوسهٔ پرده دارها
پوشیده‌گشت چشم خرد ازغبارجهل — باید ز دود زآینهٔ دل غبارها
خواهم بکارگاه نوی نقش نو زنم — دیگردلم‌گرفت ازاین‌کهنه کارها
بارگران جهل «سپنتا» مکش بدوش — سربارِبارما شده این بار ــ بارها

اصفهان ــ اسفند ۱۳۴۳

عبدالحسین سپنتا

شکوفه

شکوفه دیدم و یاد جمال او کـردم
شکفت خاطرمن تا که یاد او کردم

هرآن لطیفه که گفتم زلطف ونزهت گل
چونیك در نگری وصف حال او کـردم

فضای تیرهٔ طبعم چـو روز روشن شد
بدل چو یاد ز صبح وصال او کـردم

زشوق قامت سرو و چمـن بـرقص آمـد
سخن چو از قد با اعتـدال او کـردم

به لاله‌وگل‌وسنبل‌نه‌رنگ ماندونه‌روی
چو من حدیث رخ وزلفوخال‌او کردم

هوا خوشست وچمن دلکش است ویاربکام
بیار باده کـه حالـی مجال او کـردم

زقیل و قال جهان فارغم بدولت عشق
که عمر صرف به قیل ومقال او کردم

نـه راه کفر سپردم نه دل بـدین دادم
هـر آنچه امر تو بود امتثال او کـردم

پارسا تویسرکانی

بیارآن بهاردل‌انگیز
دراصفهان که هنوزدر
خاطرم‌شکوفان‌است...

علی اکبر کسمائی

زاینده رود

میخواستم نقشی از «زاینده‌رود» با آنچه‌دل‌میسرود بر صفحه کاغذ آورم. شبی در «عمارت‌تیموری»۱ به آشفته دلی برخوردم که روح مجسم‌هنر بود. گفتی همهٔ زیبایی‌هنر را در خلقت او بکار برده‌اند وهمهٔ‌هنر زیبایی را در او به ودیعت نهاده‌اند. چون عود عطر آگین وچون‌افسانه سحرآمیز بود. ازآن‌شب اصفهان برای من زیباتر شد و قرار شد که فردا همدیگر را درکنار زاینده رود ببینیم...

فردا که آمد زاینده‌رود دیگری باخودآورد. دیدم‌این همان است که من‌میخواستم بسرایم‌وشاید دل‌من هنوز قادرنبود کلماتی بدین رسایی‌دروصف زاینده‌رود بیابد:

***

گویی‌سیلابی‌از نقرهٔ‌مذاب، لغزان ومواج، آرام آرام همچنان پیش‌میرود. نه‌خشمی‌ازآن هویداست و نه هیچگونه هیجانی درخود نهفته‌دارد. نه‌تکاپویی‌میکند و نه‌تلاشی‌از خود نشان‌میدهد زیراکه ازهمه‌کس بهتر سرنوشت جاودانی‌اش را میداند: این رفتن‌دائمی‌سرنوشت جاودانی اوست وتوگویی که ازهمین سرنوشت محتوم چنین‌افسرده ومحزون است!

این همان رودی‌است‌که‌سلطان‌شاعران۲ در پیام ترانه‌آمیزش بتوسط‌آنان‌که خوشبختی دیدارآن نصیبشان است بدو سلام ودرود میفرستد و آنرا «زنده‌رود» می‌نامد. اما درنگاه نخست توگویی‌که این رود مرده است وچون بچشم‌دل در آن بنگری ودرین نگاه تأمل کنی، رفته رفته رودمرده را زنده می‌یابی! چنانست‌که ازمرگ دیرینه‌یی چشم برزندگی‌گشوده ویابتعبیری‌دیگر، پس‌از حیاتی‌دیرپا رفته‌رفته‌چشم‌از زندگی برمیگیرد!

---

۱ ــ محل باشگاه افسران اصفهان.

۲ ــ اشاره به تصنیف ملک‌الشعراء بهار:

به اصفهان رو که تا بنگری بهشت ثانی

به زنده رودش سلامی ز چشم ما رسانی

شاید این معنویت زاینده‌رود و یا این آمیختگی‌اش با رازی بیان ناشدنـی برای آنستکه ما اندیشه‌های خود یا آرزوهای خودرا برصفحه‌اش منعکس میکنیم و باچشم دل بدنبالش میرویم ولی سرانجام بجایی نمیرسیم . او بمرداب میرسد و ما بسراب .

آسمان آتش گرفتهٔ غروب دامان خونینش را تاآنجاکه چشم کار میکند برپهنای بی‌پایان فلك گسترده‌است . درین هنگام چنانست که گرد تمام سرخ گلهای جهان را براین سیلاب نقره‌فام پاشیده‌اند تا رنگ آنرا همچون آسمان غروب آتشین سازند . اگر درین لحظات ازکنار زاینده‌رود بگذرید عطر و بوی آنرا نیز بصورت یك احساس مافوق بیان باضمیر خود درك خواهید کرد !

زاینده رود همچنان آرام و بی‌سرو صداست . درست حال زنی مرموز را دارد که هیچکس نتوانسته است برای او روحیاتی فرض کند وهمه تاکنارش راه یافته‌اند ولی ازگوهرش چیزی بدست نیاورده‌اند!

اگر لختی درپیش روی آفتاب برچهرهٔ آلوده‌اش بنگرید ، درهرلحظه هزاران نقطهٔ نورانی می‌بینید که برصفحهٔ امواج لغزنده‌اش هریك باندازهٔ چشمکی تند ، لمحه‌یی میدرخشد ومحومیشود ... گویی که ازسیلی زمان چهرهٔ این زیبای فرتوت آبله گون شده‌است.

رازهای خاکیان راشب دانست و بماه و ستارگان آسمان گفت . ماه برزاینده‌رود تافت وآن رازها را با او درمیان نهاد ؛ اما زاینده رود کسی‌را ازآن رازها آگاه نساخت و فقط سربگوش پایه‌های چندپل کهن‌سال نهاد ومحرمانه نجوائی کرد و گذشت.

اما شب‌هنگام اگرازکنارش بگذرید درآرامش وسکوت شبانگاهی غوغایی دگراز سینهٔ زاینده‌اش میشنوید . رود درسکوت شب آهنگی دیگرمی‌نوازد و دل درآرامش نیمه شب آوایی دگراز زمزمهٔ امواج میشنود . اما سپیدهٔ صبحدم همه رازها را از میان برمیدارد توگویی که زاینده‌رود از روز ازل چیزی نمیدانسته و حتی همه رویاهای شب دوش را نیز فراموش کرده است !

اوهم درصف باشکوه طبیعت سلامی بخورشید میدهد و امواج خود را از انعکاس انوار آفتاب زرین میسازد و بدنبال بقیه روز می‌شتابد زیرا از همه کس بهتر سرنـوشت جاودانی‌اش رامیداند : این رفتن دائمی سرنوشت جاودانی اوست!

پل خواجو

زاینده‌رود آرام وخاموش آغاز بهارکه هنوز از طبیعت سرمست اردی‌بهشتی بجوش وخروش در نیامده ، همین که از دهانه‌های مجلل «پل خواجو» و ازکنارآن تخته سنگهای گویا که بشکل پلکان عمارتی زیبا در زیرپل دامن افشانیده‌است میگذرد ، آنزاینده رودساکت وآرام که درچندقدم فاصله می‌بینید نیست : این رود خروشان ومغرور و مفتخری است که از آغوش «خواجو» میگذرد ...

زاینده‌رود آرام وخاموش همین‌که از کنار تخته‌سنگهای بنیان «خواجو» میگذرد تاریخ گویای این پل عظیم‌را بازمزمهٔ ذرات خود می‌آمیزد وآهنگی بدیع همچون انعکاس احساسات عمیق درژرفای روح بگوش بصیرت بینندهٔ زنده‌دل میرساند.

آغوش گسترده وپراز نوازش پل‌خواجو سالهاست که بروی زاینده‌رودبازاست‌ولی زاینده رود پر کرشمه همچون دلدادهٔ بی‌تابی هنوز هم چنانست که تازه برای نخستین بار میخواهد درآغوش او بغلطد !

این دو درآغوش‌هم و بگوش یکدیگر رازونیازها دارند : زاینده رود ازگذشت زمان وناپایداری روزگار نکته‌ها میگوید وپل‌خواجو ازپایمردی وبنیاداستوار، وازشکوه و جلال تاریخ زندهٔ یك‌شهر کهنسال برای اوداستانها می‌سراید.

این پل نیست که برفرق زاینده‌رود زده‌اند. این‌رخسار زیبای تاریخ است که‌در اشك جاری اصفهان منعکس شده...

خورشید اردی‌بهشتی که‌گرد زر بررخسارهٔ خواجو می‌افشاند ، اثرسحردرین‌پل تاریخی دارد. من‌آن روز بامدادکه پای برپلکان با شکوه پل خواجو نهادم خـویشتن را بربالهای تاریخ صفوی در پرواز دیدم و بنظرم رسیدکه شاه عباس را در شاه‌نشین خواجـو می‌بینم. رخسارموقر وچشمان نیمه‌خمار را بردورنمای‌طبیعت‌باصفای اصفهان دوخته بود. زاینده‌رودکه اززیر پایش میگذشت، می‌پنداشتم دریایی‌عظیم ومواج‌است که موجهای‌بلندش تا فرق‌سر شاه‌عباس میرسد ولی‌اورا درخودغرق نمی‌سازد وشگفت این‌بودکه‌موجهای بلند بی‌آنکه اورادرخودگیرندازسراو میگذشتند واورا درخود غرق‌نمی‌کردند؛ اماسرانجام‌مرا که با بالهای خیال برفراز سراوپرواز میکردم درخودگرفتند . وقتی بخودآمدم ، «پل خواجو» رابی‌شاه‌عباس‌دیدم‌وچون برامواج غلطان‌نگریستم تنها تصویری ازچهرهٔ‌مردانه‌اش بجای مانده‌بود !

زاینده‌رودگل‌آلود ، درپرتو زرین خندهٔ آفتاب بهاری میدرخشید . رنگ برنز داشت. به تخته سنگهای بزرگ پلکان خواجو میخورد و میگذشت . ازآنجا دور شدم اما زمزمهٔ زاینده‌اش هنوز درگوش جانم‌بود !

عالی قاپو

کاخی‌کهن ، مشرف بر میدان شاه اصفهان ، سالهاست کـه با نگاهی‌ثابت‌وعمیق‌براین‌شهر تاریخی مینگرد... این‌چشم تاریخ صفویه است‌که هنوز نگران دشت خرم وآن هامون بدیع وآن رودزنده‌دلی است‌که اصفهان افسونگررا دربرگرفته‌اند. این‌تاج تاریخ‌صفویه است‌که برتارك اصفهان میدرخشد .

عالی‌قاپو همچون‌آن مردان سالخوردزمان که‌ازدست‌روزگار سیلی خشم‌خورده‌اند و ازنامرادیها بجان‌آمده‌اند وهمچنان‌پای استوار برپهنهٔ هستی‌دارند، شمارا به‌آرامی‌برای کاوش درنهاد براسرار خود دعوت میکنند.

عالی‌قاپو مانند مردم پرمایه ، آنچه دارد ، رنگ فریبندهٔ ظاهر نیست و هرچه هست در نهاد اوست. به این جلال و جبروت شکسته و به این شکوه و زیبایی گذشته نگاه نکنید. از پایین در نگریستن ببالای او و تأمل در کنگره‌هایش شتاب نورزید . یك لحظهٔ بعد از پای تا فرق سرش را زیرپا خواهید داشت و از آن فراز خوش‌منظر، سراسر اصفهان افسونگر را در آغوش چشم مشتاق خویش خواهید یافت.

بیایید ازین پلکان مارپیچ، ازین نردبام تاریخ، ازین مسیر باریك که روزگاری شاهان صفوی را به عرش عالی‌قاپو میرساند ، باهم بالارویم : از تنگی راه و تیزی پله‌ها و تاری فضا گله نکنید . طریق بلندی را همیشه آسان نمیتوان طی کرد . وانگهی این پلکان را چنین زده‌اند تا شمارا در طی آن به تأمل وادارند . در خیال خود جستجو کنید : این شاه‌سلطان‌حسین صفوی است که با آن ردای گشاد و بلند و آن عمامهٔ بزرگ و سنگین ، با همهٔ سستی و ثقلی که داشت این پلکان تنگ و تاریك را تندوچابك بالامیرفت !

برابن دهلیز تیره و تار بنگرید و یادی از اندیشه‌های تیروتار مردم آن روزگار کنید. میگویند شاه‌سلطان‌حسین بدین گوشه می‌شتافت تا از آفات زمان در امان باشد !

ذرات اثیر در فضای عالی‌قاپو ، رؤیای تاریخ صفویه را در دماغ شما، همچون رایحهٔ عطری که خاطراتی خوش در دل برانگیزد ، به رقص درمیاورد !

این پلکان مارپیچ ، این دهلیزها، این اتاقهای کوچك و بزرگ و این مهتابیهای تنگ و باریك که هر کدام بسویی از اصفهان می‌نگرد ، این نقشهای در و دیوار که هنوز رنگ وروغن قدیم را از دست نداده‌اند، اینها همه چشم نگران و زبان گویای تاریخ صفویه‌اند که باشما سخن میگویند !

لختی درنگ کنید و به دیوارهای این اتاق کوچك بنگرید: چنانست که بامقواهای خوش‌نقش ونگاری شکل صراحی و جام باده بریده‌اند و بردر و دیوار آویخته‌اند ، میگویند درین اتاق رامشگران می‌نواختند و این دیوارها در پرتو رازی که دانش دیرینیان از آن باروربود، آهنگهایی راکه ازسازها برمی‌خاست و آوازهایی راکه مطربان زمان سرمیدادند در تارهای ناپیدای خود میگرفتند و تا دیرزمانی طنین آنرا بگوش کاخ‌نشینان میرسانیدند .

اینك باردیگر بر آن جامهای کوچك وسبوهای ظریف که بردر ودیوار نقش بسته است بنگرید: می‌پندارید که درون آنها را ازمی‌موسیقی پر کرده‌اند وروان شما ازین ساغر جاودانی‌است که جلال وجمال عالی‌قاپورا مینوشد !

اینك پای برصفهٔ عالی‌قاپو نهاده‌ایم . اینجا فرق‌سر عالی‌قاپوست که تانوك قدم اصفهان از آن هویداست : در منظر دیدگان شما ، آن چهل‌ستون زیباست که همچون زنی افشانده گیسو درپشت درختان کاج وسپیدارهای خوش‌قامت اصفهان بعشوه پنهان است. افق اصفهان رااز هرسو بنگرید چنانست که برآفاق پرالهام شعرنظر افکنده‌اید و برصفحهٔ بدیع طبیعت قصیده‌یی دلکش خوانده‌اید .

دورنمای اصفهان دومزیت کم‌نظیر دارد : هم کوهستانست و هم دشت و هامون !

ابهت کوه وعظمت‌دشت ، دست درآغوش‌هم داده‌اند وآدمی را به پرواز درآن پهنه‌رویائی ترغیب می کنند .

چهل ستون

آنجا بهار اصفهان را باجلال هنر میتوان دید . آنجا تنها باغی‌جان پرور نیست بلکه گلشنی‌از زیبایی تاریخ است . آنجا تنها کاخ باشکوهی‌نیست بلکه خانهٔ دل شاه‌عباس‌است .

ندانستم این‌کاخ زیباست که به بهار اصفهان میخندد و یا بهار اصفهان است که چهل‌ستون باشکوه را چنین‌زیبا دربر گرفته ...

امواج نرم استخر ، سایهٔ ستونها را با کرشمه‌یی به لرزه درمی‌آورد . گویی زمزمه‌یی خفیف درگوش‌آنها دارد .

ستونهای بلندکه سرافتخار برصفحه آن سقف سراسر هنر سوده‌اند و پای ثبات برسطح ثابت‌کاخ شاهی‌دارند ، ازآن قرن‌هاکه با سربلندی وسرفرازی گذرانده‌اند و از آن حادثات زمانه‌که هنوز درآنها رخنه‌یی‌نکرده است نکته‌ها می‌گویند؛ اما امواج نرم استخرکه سایه این‌ستونها را در دل‌گرفته‌اند به‌آنها میگویند : شما را روزگاران دراز ازپای درنیاورده‌است ولی‌ما براندام شما لرزهٔ شوق می‌افکنیم زیرا رؤیای شما درقلب ما جای‌گرفته‌است . شماکه سالهای سال‌درآغوش فضا با باد وطوفان وآفتاب جنگیده‌ایدخم به‌ابرو نیاورده‌اید اماهمین‌که در دل‌ما منعکس‌شده‌اید به‌لرزه در افتاده‌اید!

نسیم دلکش‌اصفهان‌که عطربیشه‌ها و نکهت زاینده‌رود را به مشام جان‌میرساند درسطح استخرقصر ، بوسه‌ها برآب میزندوآب ازآن بوسه‌ها به‌لرزه‌همی‌افتدواین‌هیجان اوست‌که بشکل‌موج پدیدهٔما می‌آید !

براین امواج نرم و نیلی‌دل بسته و به‌زمزمه‌یی‌که با سایه ستونها دارند گوش میدادم . آن‌ستونهای بلند در دل آب ابهت خود را از دست داده بودند و چیزی‌که شاید مطبوع‌تر ازابهت باشد بدست‌آورده بودند وآن : نرمی‌وسیالی‌بود . جلال ستونها در دل آب به‌جمال‌آمیخته به ابهام مبدل شده‌بود . بجای ابهت ، لطافتی آمیخته با رؤیا یافته بودند . ستونها باکبروغرور به‌آبهای استخرمیگفتند : «این خودمانیستیم بلکه سایه های ماست‌که با اشارات شمابه‌لرزه درمی‌آیند». آب‌میگفت: «سایه‌های شمانیزاز شماهستند ، شماخود بیست‌تابیشتر نیستید اما به «چهل‌ستون» معروف شده‌اید. بیست‌تای‌دیگرتان راکه سایه‌های‌شماهستند ، مادر دل‌خودجای داده‌ایم ودرآینهٔصافی‌ضمیرخویش به‌جلوه‌درآورده‌ایم پس‌نیمی‌از وجود شما ، نیمی‌ازشأن وشهرت‌شما وبلکه همه‌شکوه وشوکت‌شماراخیال ورؤیا پدید آورده است!»

ستونهای استوار ، در دل‌آب‌می‌لرزیدند وموجهای بی‌قرار ازسرطنز سربسرآنها می‌گذاشتند !

ادیان چینی

دکتر منوچهر خدایار محبی
عضو مجمع بین‌المللی تاریخ ادیان

مقدمه :

زندگی‌دینی درچین با « آئین‌قدیم چین » Sinisme آغاز میگردد . این دین بدوی بیکی‌از اشکال «جان‌دینی» بسیارشباهت‌دارد که مخصوص چین‌میباشدوپایه‌واساس«دین کنفوسیوس» بشمارمیرود .

درنتیجه تحولات واصلاحاتی‌که در «آئین‌قدیم چین» بعمل آمد «دین‌کنفوسیوس» ظاهر گردید وعقاید،بدوی را بشکل‌نوین وصورتی‌تازه‌ترجلوه‌گرساخت‌وافکارقدیم‌رادرلباس جدید درمعرض افکارمردم چین قرارداد .

دیگر «دین‌لائوتزه» Lao-Tseu «یا» کیش تائو Taoïsme میباشد که از نظراصول با برخی‌ازمقاصدادیان فوق مغایرت‌دارد ولی‌چون محصول افکارمردم چین است باعتباری چند باعقاید قدیم‌وافکار کنفوسیوس بستگی‌دارد .

برای تحقیق در ادیان چین‌بهترین‌کتب بشرح زیراست :

۱ ـ سه‌جلد کتاب «مارسل‌گرانت» تحت‌عنوان : «دین‌چینی» و «تمدن چینی» و «افکارچینی» بترتیب چاپ‌سالهای ۱۹۲۲ـ۱۹۲۹ـ۱۹۳٤ میلادی»۱

۲ ـ ماسن‌اورسل دراثرخود «فلسفه‌شرق»۲ و «کوشود» درکتاب « خردمندان و شعرای‌آسیا»۳ درباره‌عقاید وافکارچینیان مباحث‌فراوان‌دارد .

---

1 - Granet (marcel) : La Religion des Chinois, Paris, 1922
: La civilisation Chinoise, Paris, 1929
: La Pensée Chinoise, Paris, 1934

2 - Masson-oursel : La Philosophie en orient

3 - Couchoud, P.-L. : Sages et Poètes d'Asie, Paris, 1916

۳ـ کتاب «چین‌وچینیان» تألیف «لین‌یوتانگ»۱ و کتاب «طریقه وتقوی» نگارش «لائوتزه» که «ستانیسلاس‌ژولین» در ۱۸۴۲ آنرا بزبان فرانسوی ترجمه کرد۳ ازنظر اینکه آنرا دونفر چینی نوشته‌اند اهمیت بسیاردارد.

٤ ـ کتاب «عقاید کنفوسیوس» که درقرن نوزدهم «پوتیه» آنرا بزبان فرانسوی ترجمه کرد ۲

فصل اول

کیش باستانی چین

متون مقدس کیش باستانی چین را میتوان از پنج کتاب تحت عنوان «کینگ» Les King بدست‌آورد. بخش‌های‌بسیارقدیمی‌این‌کتاب‌مربوط به‌قرن ششم پیش ازمیلاد وقبل ازظهورکنفوسیوس میباشد. کنفوسیوس وجانشینان درآن تغییراتی دادند و اصلاحاتی بعمل آوردند.

این‌کیش باستانی‌را میتوان نوعی «جان‌دینی» نامید زیر اصول‌آن ارواح را در زندگانی انسان دخالت‌میدهد. درردیف اول ارواح‌اجداد قراردارد که قدیمی‌ترین‌مراسم وآداب مردم چین‌را تشکیل میدهد.

تا مدتی دانشمندان‌گمان میکردند نیاکان مقدس اولیه اجداد پدری بودند ولی اکنون معتقدند درقدیمی‌ترین جامعه چین‌متملق به‌بیش‌از یکهزارسال قبل ازمیلاد مراسم ابتدائی به‌نیاکان مادری تعلق داشت. دراینصورت بافندگان ارزش‌اجتماعی مهمی‌داشتند. خانه بزن‌تعلق‌داشت. شوهرقبل‌ازهرچیز داماد خانواده بشمار میرفت، فقط ارواح نیاکان مادری میتوانستنددوباره درنوزادان حلول‌کرده وبشکل انسان درآیند.

سپس‌آهنگران بربافندگان برتری یافتند. مردان برزنان‌غالب شدند ومراسم دینی به‌نیاکان پدری تعلق‌یافت ۴

آداب دینی این‌است‌که آثارنیاکان راکه درروی الواح معبد اجداد قراردارد، تذکردهند وخاطرات‌آنانرا تجدیدکنند. درحالات سخت ودشوار ازآنان‌کمك بخواهند. درمجالس ومحافل سرورایشانرا بیادآورند وپیرترین فرد خانواده هدیه و پیشکش تقدیم دارد. این‌دین مردان روحانی ندارد و دارای تشریفات خارج از خانواده نیست نیاکان زندگان را رهبری وهدایت میکند. درمقابل اعمالی‌که زندگان انجام میدهند، اجداد

---

1 – Lin-yu-Tang : La chine et les chinoise, Paris, 1937

2 – Doctrine de Confucius, traduction Pauthier, Paris

3 – Le livre de la voie et de la vertu, de lao-tseu, traduction stanislas julien, Paris, 1842

4 – Granet : La civilisation chinoise. صفحه ۱۹۷ـ۲۰۵

آنانرا شرافت معنوی میبخشند . دردین باستانی چین عقیده بارواح زمین وآبها وکوهها و جنگلها موجود است.

درعصر قدیم که زنان برمردان برتری داشتند ودرمراسم دینی «نیاکان مادری» سهیم بودند ، «مادر زمین» را مقدس میدانستند. خانه بزن تعلق داشت. درهمان خانه روی زمین یا حصیری زن بامرد مقاربت میکرد «مادرزمین» اورا آبستن میکرد و بارور میساخت ، در همین هنگام، نیاکان مادری تجسم یافته ودر جنین حلول میکردند.

درمکانهای مقدس «اعیاد جوانی» برپا میکردند و جوانانرا برای ازدواج آماده میساختند. دربهار پس از انجام کارزمستان «عصر نامزدی» بشمار میرفت . دختران جوان در معرض تمایلات دختران قرار میگرفتند. در پائیز پس از کار تابستان پسران را در معرض تمایلات دختران قرارمیدادند. باین وسیله جوانان همسران خودرا انتخاب میکردند ودر زندگی جدید وارد میشدند ۱

چون پرستش «آسمان» که «نر» بودتوسعه یافت ، زمین که «ماده» بودارزش قدیم را ازدست داد.

پادشاه مراسم باستانی را در معبد آسمان انجام میداد . خود را «پسر آسمان» میدانست سلطنت را حقوق الهی میشمرد وترتیب نظم ونسق جهان را بعهده داشت ۲

دربعضی کتب از «شانگ تی Chang-ti» ملکوت آسمان وحاکم جهان سخن در میان است دربرخی کتب خدای شخصی وانحصاری برقرار است .گرانت مینویسد: این خدا فایده‌ای ندارد جزاینکه عنوان «پسر آسمان» را بپادشاه تخصیص دهد.

ازنظرعلم افسانه شناسی سیاسی خدای متعال چیزی جزوجودی ظاهری ولفظی نیست ۳ بدون دخالت خدا ارواح کارخودرا انجام میدهند. نیکوکاران را پاداش میدهد . بدکاران را مجازات مینماید. اگرپادشاه آداب دینی را نیکوانجام دهد محصولات طبیعی فراوان میگردد اگردولت وظیفه خودرا بدانجام دهد درطبیعت بی‌نظمی بوجود میآید . نوامیس طبیعی با قوانین اخلاقی و اجتماعی ترکیب میشود و اساس انتظام طبیعی و اجتماعی را فراهم می‌سازد ۴

بنا بروایت باستانی «وویی wv yi» یکی ازخاقانهای دودمان شانگ Shang خدا ناشناس بود. باخدایان درافتادبروح عالم بالا ناسزا گفت وبا او ببازی شطرنج پرداخت باین ترتیب که فرمان داد یکی از درباریان بجای روح عالم بالا باوی شطرنج بازد، وچون بردرباری پیروزشده روح عالم بالارا بریشخندگرفت : انبانی چرمی راکه باواهدا کرده بود

---

1 – Granet : La civilisation chinoise, صفحه ۱۹۱ـ۲۰۳ـ۲۱۰
Masson – oursel : La philosophie en orient, صفحه ۱۲۶
2 – Masson - oursel : La philosophie en orient, صفحه ۱۲۸
3 – Granet : La pensée chinoise, صفحه ۵۸۶
4 – Masson – oursel : La philosophie en orient, صفحه ۱۳۰

ازخون انباشت و برای‌سرگرمی آنرا آماج تیرخود قرارداد. تاریخ گزارانی که تاریخ پرهیزکارترند روایت‌میکنند که صاعقه‌یی «وویی» را بهلاکت رسانید۱

درجهان اصلی کلی‌ومسئول ومؤثر برقرار است که آنرا «تائو tao» مینامند. تائو وجه‌کلی‌را بیان میدارد که به‌تجمع واتحاد حقایق‌جهان تعبیرمیکردد۲

گرانت درکتاب‌خود «تائو» را با «ماما» تشبیه وتبیین میکند۳

با وجوداینکه درجهان «وحدت کلی» تمام موجودات را بیکدیگر نزدیک‌میسازد طرزتفکرچینی‌دواصل جدا ازیکدیگرنیز برقرار میسازد. «یانگ yang» اصل‌نرین و «ین yin» اصل‌مادین است۴ تفاوت‌آن در اوضاع اجتماعی تضاد اجناس و اتحاد نروماده است. چون‌یانگ‌وین‌درهم‌آمیزند موجودات ظاهر میگردد. این تفاوت منحصر بانسان در زندگانی‌نیست، بلکه‌شامل‌کلیه طبایع‌جهان‌میگردد. شکل‌خارجی‌اشیاء وگرما و خورشید وتابستان «یانگ» است. شکل‌داخلی‌اشیاء وسرما ورطوبت‌وسایه وزمستان «ین» را تشکیل میدهد. چون دواصل نروماده یعنی‌یانگ‌وین متحدگردد، تنظیم‌وترتیب درجهان بوجود میآید واصل‌سوم بنام «تائو» ظاهرمیگردد.

درچین اثرمهم‌درفلسفه اولی «ای‌چینگ I-ching» یا «کتاب تحولات» است۵ روایت‌کرده‌اند که این‌سند عجیب که بمنزله آغاز تاریخ فکرچین است در زندان بوسیله وان‌وانگ wen wang» که‌یکی‌از بنیادگذاران دودمان «چو» میباشدنگاشته‌ودرنوشتن آن ازافکار خاقانی افسانه‌یی‌بنام «فوشی fu-hsi» استفاده شده‌است. گویند «فوشی» هشت «کوا koa یاسه‌خطی» مرموز ابلاغ‌کرد. این سه‌خطی‌ها که درفلسفه‌اولی‌چین‌همان نوامیس وعناصرطبیعت میباشند، هریک شامل سه‌خط است و این خطوط یا پیوسته است و نماینده یانگ‌یااصل «نرین»یاشکسته‌است‌ونماینده ین‌ویا «اصل‌مادین». دراین دوگانگی معنوی، یانگ‌همچنین نماینده اصل‌فلکی‌مثبت‌وفعال ومولد نوروگرمی وزندگانی است، وین نموداراصل منفی‌ومنفعل و مظهرظلمت و سردی ومرگ شمرده میشود. «ون‌وانگ» خطوط را دوبرابرکرد وترکیبات خطوط وشکسته را بشصت‌وچهار رسانید، وباین شیوه

---

1 – Durant, will : The story of civilization, new york 1954 صفحه ٦٤٤

2 – Granet : La pensée chinoise, صفحه ۳۰۰

3 – « : « « صفحه ۳۰۱

4 – « : « « صفحه ۱۱۵

5 – Fenollosa : Epochs of chines and japanes arts new - york 1927 رجوع شود به‌صفحه چهارده

Hirth, friedrich : Ancient history of china, صفحه ٦٢

نام خودرا جاویدان ساخت وسرچینیان را بدوارانداخت . هریك از این خطوط با یکی از قوانین طبیعت مطابقت دارد. همه تهولات تاریخ وعلوم‌زاده تغییرات‌و تأثیرات متقابل این ترکیبات است دانش سراسر در شصت‌وچهار «شیانگ shiang» یا «مثال» هایی که بوسیله « سه خطی‌ها » ممثل میشوند ، مکتوم است . واقعیت را سراسر میتوان متقابل و اتحاد عناصردوگانه‌گیتی ـ اصل‌نرین و اصل مادین یانگ‌ویین ـ ساده و خلاصه‌کرد .

چینیان «کتاب تحولات» را وسیله غیبگوئی ومهمترین اثرعمیق‌خود میدانستند. برآن بودندکه اگرکسی این‌تراکیب را دریابد برهمه قوانین طبیعت دست خواهد یافت کنفوسیوس این‌کتاب رامنظم‌ومدون‌کرد وآنرا با تفاسیرخود بیاراست ، و برترین‌کتاب شمرد. وی آرزو داشت‌که پنجاه‌سال فراغت‌یابد تا دراین‌کتاب تأمل‌کند ۱ (دنباله‌دارد)

---

1 - Hushih : Development of the logical method In ancient china, شانگ‌های ۱۹۲۲

Suzuki : Brief history of early Chines philosophy. لندن ۱۹۱۴ صفحه ۱۴

شمع صاعقه

زمانه عرصهٔ جولان مرد باید و نیست
طبیب‌هست ودواهست ، درد باید و نیست
غبار حادثه افشاند سایه بسر سر دشت
پدید نقش سواری ز گرد باید و نیست
حیات بخش وامید آفرین به پهنه‌ی چرخ
چو آفتاب ، یکی رهنورد باید و نیست
بتازیانه‌ی این رهرو سپید و سیاه
کبود روزوشبم چهر زردباید بایدونیست
مرا بسیر گلستان عمر در همه عمر
دلی چو باد صبا هرزه گرد باید و نیست
خلیده خار ندامت بدل نباید و هست
شکفته در چمن عشق ورد باید و نیست
چو شمع صاعقه در بزم شب گرفتم پای
دمی چو باد سحرگاه سرد باید و نیست
شرار آتش آهم چو شعله‌ی خورشید
بدامن فلك لاجورد باید و نیست

مشفق کاشانی

مکاتبات ادبی

حضرت آقای وحیدنیا دام عزه‌العالی

قربانت گردم شمارهٔ دوازدهم و حید هم رسید و لذت و استفاده بسار بردم خداوند یارویاورتان باشد . مقالات فاضلانه حضرت آقای ناصح همچنان دنباله دار ساران رحمت بیحساب‌است وسرچشمه استفاده است‌ولی نمیدانم‌آیا تفسیر تمام ابیات لزومی دارد ویا آیا بهتر نیست اگر تنها ابیات مشکل را که فهمش آسان نیست تفسیر میفرمودند والا مثلا این بیت ،

« جهانت بکام و فلك یار بـاد — جهان آفرینت نگهدار باد »

که درهمین شمارهٔ ۱۲ وحیدآمده است چه احتیاجی به تفسیرداردونظایر این بیت خیلی زیاد است البته درمقام محترم ایشان این قبیل تذکرات فضولی است و لی نظربعلاقه ای کهٔ بکارایشان دارم جسارت و رزیده و شاید خود ایشان هـم نظر ارادتمندشان را زیاد بی پایه ندانند .

دیشب گلستان سعدی رامطالعه میکردم درنسخه‌ای که بامقابله متن تصحیح شده بدست مرحوم فروغی وآقای قریب باهتمام دکترمحمد جواد مشکور (گویا در سال ۱۳۴۲ شمسی چون این تاریخ درپائین مقدمه دیده میشود والاحود کتاب تاریخ طبع ندارد ویا برمن مفقود مانده است) بچاپ رسیده است درصفحه ۱۳۲ باین بیت برخوردم (درداستانی که بااین‌جمله‌شروع میشود : « یاد دارم در ایام پیشین که من ودوستی چون دوبادام مغزدرپوستی صحبت داشتیم ».

یار دیرینه مراگوبزبان توبه مده — که مراتوبه بشمشیرنخواهد بودن

البته تشبیه زبان بشمشیر بسیارمناسب است ولی آیا نمی توان احتمال داد که «مراتوبه بشمشیربباید بودن» هم امکان پذیراست (البته مصراع بدین نحوصورت

فقلت یمین الله ابرح قاعداً و لو قصعوا رأسی لدیك و اوصالی

تقریباً بهمین مفاد است .

اما تنها حضرت شیخ نیست که ابیاتی با اوزان مختلف فارسی یا عربی بلا فاصله وپیاپی وبدون ایراد جملهٔ نثر در گلستان آورده باشد بلکه تا آنجا که بخاطر دارم پیش ازوی ابوالمعالی نصراله بن عبدالحمید منشی در کتاب نفیس ترجمهٔ کلیله و دمنه که درسال ۵۳۸ یا ۵۳۹ هجری نگارش یافته نیزچنین کرده است واین شیوه تا آنجا که تناسب معانی محفوظ ونکات فصاحت وبلاغت ملحوظ باشد مقبولست نهایت آنکه برخی ازسخن سنجان ذکراشعارمتوالی را بخصوص بدوزبان و اوزان عدیده مرجوع شمرده ومعتقدند که پس ازانشاء چندین صفحه بنثر، بخلاف روش دانشمند ایرانی ابن المقفع ترجمان یا واضع متن کلیله و دمنه که در سراسر کتاب خود بیتی شعرنیز گنجانیده است بهترمینماید که شعری بیاورندتاطبع خواننده ملول نگردد بنده نیزدرسیره جلال‌الدین بهمین نظر گاه بگاه نثرعربی رابنظم پارسی ترجمه کرده‌ام ونیزمناسبترمیدانم که در ترجمهٔ ادبی عربی بپارسی بقدرامکان از درج اشعار یا منثورات تازی خود-داری شود .

توکلی بن اسمعیل بن حاجی الاردبیلی المشتهر بابن البراز (درویش توکلی بزازی در کتاب مفید حویش «اسس المواهب السنیه فی مناقب الصفویه» «صفوة الصفا» که درشیوائی و رسائی از کتابهای یگانه زبان پارسیست ، غالباً بعد ازتحریر سه چهارتا ده دوازده سطرمنثوریکی دوبیت بفارسی یاعربی درج کرده است ولی بسیار کم اتفاق میافتد که شعرعربی یا فارسی بی فاصله ذکرشده باشد واین نیز بجای خود مطلوب و مستحسن بنظرمیرسد . وللناس فیما یعشقون مذاهب. درپایان نسخهٔ اردیوان مطبوع ادیب‌صابر ترمدی راکه سالی چند درتصحیح و تحشهٔ آن صرف شده است توسط حضرت دکتر وحید نیا بخدمت تقدیم میدارم وامیدوارم‌نوشتهٔ باشد که بخواندن بیر زدوکما بیش نظرعاطفت ارباب فضل را معطوف دارد .ارادتمند .

محمد علی ناصح

دیماه ۱۳۴۳

باب اول - درعدل و تدبیر و رای

شنیدم که دروقت نزع روان   بهرمز چنین گفت نوشیروان

شنیدم که بهنگام جان کندن ، جان آهنگ ، احتضار ، نو شیروان بفرزند خود هرمز (شاید مأخوذ ازاورمزد بمعنی رب‌الارباب باشد) چنین خطاب کرد :

که خاطرنگهدار درویش باش   نه دربند آسایش خویش باش

که دل بینوایان بدست آوروخاطرنیاز مندان را پاس دار ودراندیشهٔ رفاه راحت خود مباش وپای بست خوشی خویش مشو ، زیرا :

نیاساید اندر دیار تو کس   چوآسایش خویش جوئی وبس

آنگاه که تنها خواستار و طالب تن آسانی و فراغت خود باشی و بکار مردم پردازی کسی درقلمروفرما نروائی توروی آسایش نمیبیند و بنا چار در کشور تومقیم میماند وبارسفرازآن برمیبندند .

نیاید بنزدیك دانا پسند   شبان خفته و گرگ در گوسفند

بنزد مردم دانا «بعقیدهٔ خرد مندان» پسندیده ودلپذیر نیست که چوپان سر بسترخواب نهاده و گرگ دررمه افتاده باشد .

برو پاس درویش محتاج دار   که شاه از رعیت بود تاجدار

بر این باش که در طریق رعایت رعیت و نگاهداشت جانب محتاجان و مستمندان گام برداری زیرا راه درست اینست وشهریار بسبب وجود عامه مردم ورعایا تاجدار وصاحب افسرشاهی وسریرسلطنت تواند بود .

رعیت چو بیخند و سلطان درخت   درخت ای پسر باشد از بیخ سخت

ای‌فرزند عامه مردم ورعایامانند ریشه وبن هستند وپادشاه بمانند درختست وسختی وپای برجائی واستواری هردرخت ازریشه واصل آنست .

مکن تا توانی دل خلق ریش   و گرمیکنی میکنی بیخ خویش

تا میتوانی ، تاحد امکان اکنون که قدرت داری چون دولت بدست تست خاطر مردم را مجروح ودل آنان را ریش و خسته مساز چه اگر بآزار خلق گرائی ریشهٔ خودرا بر کنده وبدست خود دراستیصال وخانمان سوزی خویش کوشیدهٔ .

اگرجادهٔ بایدت مستقیم   ره پارسایان امید است و بیم

اگر ، مفید تحقیقست ـ هما نا ترا باید و لازمست که راه درست و راست پیش گیری و درطریق صواب گام نهی وآن‌راه که طریقهٔ ار بـاب تقوی و پارسائی و اصحاب زهد وورع باشد اینست که بفصل وعنایت ایزدی امیدکامل ورجاء اثق داشته باشی ازعقوبت داد ارجهان آفرین سخت بترسی « ... لاتقنطوا من رحمة الله..»«... ان ربك لذومغفرة وذوعقاب اليم»

طبیعت شود مـرد را بخـردی   بـامید نیکی و بیم بـدی

خرد مندی با امید بخوبی وترس ازبدی جبلی وسرشت انسان درفطرت وی جایگزین میشود زیرا آنکه بحقیقت‌عاقلست بنتایج حسنهٔ‌کارهای نیك‌امید واطمینان دارد و از عواقب افعال مذموم میهراسد و ازینرو آن میکند کـه در جهان فرو دین مشمول عنایات الهی ومقبول خلق ودرجهان برین ازنعیم جاودان بر خور دار باشد ـ اومید وامید(مشدد) وامید مخففـآن ،هرسه یکیست . امیدواربودآدمی بخیر کسان .

گرین هردو در پادشه یافتی   در اقلیم وملکش‌پنه یافتی

آنگاه که‌این‌دوخصلت ، «بکارهای خوب همت گماشتن و از کـردار زشت

میزداشتن» را درپادشاه،شهریار،شاه نگهبان کشور بیبنیملك و سرزمین وی پناهگاه
لجأ ومأمون توتواند بود ودرآن خطه بآسایش توانی زیست .

که‌بخشایش آرد برامیدوار بامید بخشایش کردگار

زیرا چنین شاهی بامید بخشایش خداوندی وغفرانالهی ازگناه فرود ستان
ه بعفو و چشم پوشی وی از خطا یا امید وارند در میگذرد و بآنان بنظر احسان و
ماض مینگرد .

گزندکسانش نیاید پسند که ترسد که درملکش آید گزند

آزار مردم را نپسندد و روا نـدارد چه از آن بیمناکست کـه بکشورش
سیب و گزندی رسد و بنیاد ملکش ویران گردد .

و گردرسرشت وی این خوی نیست درآن کشورآسودگی بوی نیست

واگردرفطرت و نهاد وی خوی وسنجیهٔ خدا ترسی و پاسداری خلق نباشد
مزروبوم وی امید وآرزو وبویهٔ راحت وآسایش نتوان داشت .

(ببوی‌آنکه زمیخانه جرعهٔ یابم روم بسوی خراباتیان کشم بردوش)

ودربعضی نسخ بجای«بوی نیست»«روی نیست» یعنی وجهی ندارد نوشته اند
ی ضبط اول مرجح مینماید .

اگر پای‌بندی رضا پیش‌گیر وگر یك سواری سرخویش‌گیر

اگر درآن کشورپای بند و بعلت علاقه ازاقامت درآن سر زمین نـاچاری
ر چه پیش آید راضی باش و اگرمجرد وتنها یا یکه و یگانه سواری بر اسب تند
وی‌برآی و بترك آن دیار بگوی و از آنجا کوچ کن و برو و طریقی که میبایدت
ش گیر .

فراخی درآن مرزو کشورمخواه کـه دل تنگ بینی رعیت زشاه

درآن ولایت وناحیت که مردمی را ازپادشاه ملول وآزرده و گـرفته خاطر
شاهده کنی وسعت رزق وخوشی و گشایش مجوی زیرا نخواهی دید .

ز مستکبران دلاور بترس ازآنکـو نترسد زداور بترس

از گردن کشان وخود پرستان سخت دل و بیباك و ازهر کس از ایزد دادار نهراسد بیمناك باش .

دگر کشورآباد بیند بخواب — که دارد دل اهل کشورخراب

آن پادشاه که خانهٔ دل مردم کشور را ویران وخاطرشان را پریشان سازد هیچگاه جز بخواب ودرعالم رؤیا ملك خویش را معموروآبادان نبیند .

خرابی وبد نامی‌آید زجور — رسد پیش بین‌این سخن رابغور

ازبیداد وظلم ویرانی کشور زاید وبرای پاد شاه زشتنامی حاصل آید ومرد هشیار که رویداد آینده وپایان‌کاررا بدیدهٔ بصیرت وبیشبینی مینگرد بژرفا وحقیقت این نکته آگاهست و بجور اعساف که مملکت را خراب و نـام ستمکار را ننگین میسازد دست نمیزند .

رعت نشاید سیداد کشت — که مرسلطنت را پناهند وپشت

هلاك ساختن و نابود کردن مردم بستم و ظلم شایسته و سزاوار نیست زیرا هماناآنان‌تنهاپاسدار وحامی‌وپشتیبان‌پادشاه‌وحافظ سلطنت اویند .

مراعات دهقان کن‌از بهر خویش — که مزدور خوشدل کند کاربیش

بمصلحت و سود خود جانب بر زیگر و روستائی را نگاهدار زیرا اجیری که مزد بگیرد وبدان خوشنود و شادمان باشد بیشتر از بیگار و سخره بکار میکوشد وتوجه میکند .

مروت نباشد بدی با کسی — کزو نیکوئی دیده باشی بسی

درآئین جوانمردی وفتوت ورادی روا نیست که بآنکه از او خوبی بسیارو خیر کثیردیدهٔ شربرسانی وروش ناپسند پیش گیری . مروت در اصل عربی « مرووت » است وصحیح نیکوئی چنانکه درشرح دیوان ادیب صابر گفته ام نیکوی میباشد .

شنیدم که خسرو بشیرویه گفت — در آندم که چشمش زدیدن بخفت

بسمع‌من‌رسید که خسرو پادشاه ساسانی در حال احتضارآنگاه که دیده اش ازدیدار بازمیماند وبخواب ابدی میرفت«بشیرویه»فرزند و کشندهٔ خود چنین گفت :

دکتر لطف‌الله هنرفر

یک فرمان تاریخی از شاه عباس کبیر در مسجد شاه اصفهان

شاه عباس اول که بمناسبت خدمات برجسته‌اش در تاریخ ایران عنوان (کبیر) باو داده شده در سال ۹۹۶ هجری در سن ۱۸ سالگی بتخت سلطنت جلوس کرد و در سال ۱۰۳۸ پس از ۴۲ سال سلطنت بافر و شکوه بدرود حیات گفت. از این پادشاه در پایتخت وی اصفهان چند فرمان بیادگار مانده است از آن جمله فرمانی است بر یک لوح بزرگ از سنگ مرمر بطول ۱٫۱۷ متر و عرض ۸۵ سانتیمتر در دالان غربی ایوان شمالی مسجد شاه که بسال ۱۰۳۸ هجری یعنی آخرین سال سلطنت این پادشاه مورخ است. این فرمان که بخط نستعلیق خوش برجسته حجاری شده و مبنی بر بخشش مالیات صنف دلاکان و آینه داران فصادان و ختنه‌کاران و کیسه مالان و آبگیران و خدمتکاران حمامهای مردانه و زنانه و تیغ سازان و چرخگران و سنگ سایان و سایر جماعت سلمانی منسوب به (خاصه تراش) میباشد بشرح زیر است:

«فرمان همیون شرف نفاذ یافت آنکه چون توجه خاطر خطیر مرحمت اثر و تعلق ضمیر منیر معدلت گستر همایون بترفیه‌حال و فراغ بال کافه خلایق و عباداللّه بتخصیص کاسبان و درویشان سلمانی و سلیمانی که عبارت از دلاکان و آینه داران و فصادان و ختنه‌کاران وجامه داران و کیسه مالان و آبگیران و خدمتکاران حمامات مردانه و زنانه و تیغ سازان و چرخگران و سنگ‌سایان و سایر جماعت جملات سلمانی که بخاصه تراش

منسوب ومتعلق‌اند درجه اعلی ونهایت کمال دارد درزمان فرخنده‌نشان نواب گیتی‌ستان فردوس مکانی جنت آشیانی **جدبزرگوارم طاب‌ثراه** که‌امرخاصه تراشی بسعادت‌نصاب زبدةالصناع **استاد علی رضا** دلاك‌خاصه شریفه رجوع گشته‌احکام مطاعه‌لازم‌الاطاعه نواب گیتی ستانی خصوصاً حکیمی که بتاریخ شهرذی حجةالحرام سنه۱۰۲۱عزاصدار یافته مشعر برآنکه در زمان سابق خاصه تراشی‌مبلغی‌بعنف‌وتعدی ازجماعة سلمانی‌و سلیمانی‌بازیافت مینموده اند وسعادت نصاب‌مشارالیه‌ازتاریخی که خدمت خاصه‌تراشی باو متعلق گشته‌آن جماعت را از مطالبات مذکوره معاف گردانیده و شرط کرده که یکدینارازجماعت کاسبان ودرویشان‌سلمانی وسلیمانی‌طلب ندارد وثواب‌آنرابروزگار فرخنده آثار**نواب گیتی ستان فردوس مکانی شاه بابام انارالله برهانه** هدیه نموره‌ودراحکام مذکوراست که هیچ‌آفریده‌ازحکام وتیولداران و کلانتران‌وسربلوکان محال و ضابطان وصاحب اختیاران فیوج ممالك محروسه اصلا و مطلقا بهیچوجه من‌الوجوه بعلت‌اخراجات وعوارضات مسدودةالابواب‌ازعلفه وعلوفه وقنلغا والاغ‌والام وبیکاروشکاروطرح ودست اندازوبیشکش وسلامی وعیدی ونوروزی وجوه کپك مرنی وزرتفنگچی‌وسایرتکالیف‌دیوانی بهراسم ورسم که بوده باشد حواله و اطلاقی بجماعة دلاکان وسایرکاسبان مذکورفوق که بخاصه تراش تعلقدارند ننموده وقلم وقدم کشیده کوتاه دارد وشکروشکیات‌ایشانرا مؤثرشناسند وچون جماعة تیغ سازان وچرخگران ازقدیم‌الایام بخاصه تراشان متعلق ومنسوب اند وهرگزنسبتی بجماعة شکاك‌نداشته اند بهمان دستوربمومی الیه متعلق دانسته بقاعده زمان اعلیحضرت شاه جمجاه جنت مکانی علیین آشیان کدخدایان شکاکی دخل درایشان ننموده‌وطمع وتوقعی‌ازایشان‌نکنند وازقانون قدیم درنگذرند ومقدمات مذکورمؤکدبه‌لعنت نامه گردانیده چون سعادت نصاب مشارالیه بدستوربخدمت بخاصه تراشی نواب‌کامیاب همایون ما مفتخروسرافراز است وشفقت ومرحمت‌بیدریغ شاملحال‌مومی‌الیه است مقررفرمودیم که جماعة‌سلمانی

---

۱ ـ نقل‌ازکتاب « گنجینه تاریخی اصفهان » تألیف نگارنده‌که بزودی انتشارمییابد. این مرمان ازلحاظ شیوه تحریرعین کتیبه است .

وسلیمانی را بدستورنادرالعصرمشاراليه منسوب و متعلق دانند ایشانرا ازاخراجات و عوارضات مسدرة الابواب مؤکد به لعنت نامه معاف ومسلم ومرفوع‌القلم دانسته‌حکم نواب گیتی ستان فردوسی مکانی رابامضاء نواب‌همیون ما متصّل ومقرون شناسند وحکام و کلانتران‌وارباب واهالی وضابطان فیوج وسفید ریشان ممالك محروسه‌این علطیه‌را دربارهٔایشان ستمم برقرارداشته‌ازفرمان قضا جریان درنگذرند وخلاف کنندمراموردد سخطالهی وغضب پادشاهی‌شناخته‌ازمدلول‌آیه کریمه«فمن بدله‌بعد ماسمعه فانما اثمه علی‌الذین یبدلونه ان‌الله سمیع‌علیم . » عدول و انحراف نورزند و هرساله درین باب حکم مجدد نطلبند وچون پروانچه بمهرمهرآثاراشرف‌اقدس اعلی مزین ومحلی گردد اعتماد نمایند **تحریراً شهرذی حجة الحرام سنه ۱۰۳۸ » (۱)**

بد نیست بدانید که :

ازسال ۱۷۸۹ تا سال۱۹۶۴ تعداد ۳۵ نفردرآمریکا بمقام ریاست جمهوری رسیده‌اند ازاین‌عده‌دو نفرفدرالیست ، ۱۵ نفر دموکرات چهار نفرمحافظه‌کار۱۳ نفرجمهوریخواه بوده اند .

۸ نفرازآنان حین دوران ریاست جمهوری درگذشته اند۲۳نفر ازرؤسای جمهوری‌آمریکاحقوقدان، یکنفرروزنامه نگار، یکنفر کشاورز یکنفرمهندس ، یکنفربازرگان یکنفرخیاط وشش نفرافسربوده اند .

آقای ولیام هنری هاریسن و زاکاری تیلور ، جمس‌کارفیلد تقریباً یکسال وآقای فرانکلین دلانوروزولت ۱۲سال درمقام ریاست جمهوری انجام وظیفه کرده اند .

اولین رئیس‌جمهورآمریکا جورج‌واشنگتن بوده که ازسال۱۷۸۹ تا۱۷۹۷ این سمت را داشته است .

تاریخچه جواهرات سلطنتی ایران

نوشتهٔ :
رابرت م . کالرس

ترجمهٔ :
محمد فلاحی

سال ۱۷۲۹ بود که لشکریان سلحشور نادر مهاجمین افغان را بعد از یك سلسله نبرد های خونین از سرزمین ایران بیرون کردند واشرف فرمانروای ایشان را سربریدند .۱ ازجمله غنائم بیشماری که پس ازاین پیروزی نصیب سربازان ایرانی گردید الماس درشتی بود که باشیوه خاصی بکلاه افغانی دوخته شده بود .

امروزه تهران پایتخت کشور کهنسال ایران مفتخر بداشتن بزرگترین کره جغرافیای جواهرنشانی است که علاوه برالماس مذکور تعداد ۵۱۳۶۶ عدد جواهرات ذیقیمت وگرانبهای قاره ها ودریاهای کره زمین را روی آن مشخص میسازد .

این کره افسانه ای فقط یکی ازاقلام سه هزارگانه جواهرات سلطنتی است واین جواهرات که ۴۰ در صد پشتوانه پول رایج مملکت ایران را تشکیل میدهد از شگفت انگیزترین گنجینه های نفیس دنیاست .۲

شمشیرهای مزین به یاقوت وزمرد و یراقهای مرصع به دانه های الماس و

---

۱ ــ اشرف دربیست سوم ربیع الثانی سنهٔ ۱۱۴۲ هجری قمری پس ازشکست درجنگ مورچه خورت اصفهان بجانب شیرازفرارکرد ودرزرقان تجدید قوا نمود و باقشون نادر مصاف داد و مجدداً شکست خورده و هزیمت نمود و بالاخره در غره محرم همانسال وسیله تفنگ بدست ابراهیم نامی کشته شد . (و)

۲ ــ این کره که ۶۶ سانتیمتر بلندی دارد وروی پایه مرصعی قرارگرفته درسال ۱۲۹۱ هجری قمری بدستور ناصرالدینشاه ساخته شده است و ۴۴ کیلوگرم طلای ناب دارد . (و)

اج وتخت های طلائی سلاطین وخلاصه انبوهی ازدانه‌های الماس، لعل، زمرد، فیروزه کـه اینك زیر طاقهای مر مرین نمایشگاه میدرخشد هر بیننده را مجذوب شکوه و یبائی خود میکند .

شایسته است هر کسی که گذرش بهشهر زیبای تهران میافتد چند ساعتـی دم رنجه دارد وازاین دفینه بسیارپر بهائیکه درطبقه پائین ساختمان بانك ملی ایران ا یکدنیا ابهت سحر آمیز بمعرض تماشای عمومی گذاشته شده است دیدن نماید . تی اگرشخصی نیمی‌ازچشمهای خود را ببندد و ازمقابل‌قفسه های جواهرات‌بگذرد بش وتلؤلؤرنگهای الوان گوهرهای گرانبها که مظهری ازقلمرو عظمت امپراطوری گذشته ایرانست همچون امواج داغ سراب دشتهای سوزان شخص را مبهوت ومغزرا کنده ازتحیر خواهد ساخت .

تاریخ اولیه خزائن سلطنتی ایران مبهم وغیرمعلوم است . پادشاهان ایران رطول سلطنت قرنهای متمادی مقادیر کثیری طلا ، نقره، یاقوت ،الماس وسایرانواع نگهای قیمتی و گوهرهای‌جواهرنشان بصورت غنائم‌جنگی‌از ممالك بیگانه به کشور ود میآوردند وآنهارا درخزائن خود واقع درشوش ــ تخت جمشید ــ پا سارگا د و کباتان میاند وختند . این جواهرات طی سالهای بیشمارچندین باردستخوش چپاول غارت قرار گـرفت ودست بدست گشت . امروزه فقط اقلام معدودی از گوهر های وجود را میتوان به پیش ازقرن پانزدهم نسبت داد .

الماس دریای نور که بنابروایات تاریخ در کلاه کورش کبیرپادشاه سرزمین یران بوده است بسال۵۵۸ــ ۵۲۹ قبل ازمسیح نسبت داده شده و بدینجهت یکی از دیمیترین‌عتیقه های‌موجود میباشد .[۱] این‌الماس که‌احتمالا گرانبهاترین گوهردفینه

---

۱ ــ مشهور است‌که جواهرات در یای نور و کوه نوررا نادرشاه باخود ازهند بایران آورده وشایع است که این گوهرگرانبها را محمد شاه در کلاه خود پنهان نموده بود و نادر کلاه ود را با کلاه محمد شاه عوض‌کرد و گوهررا بدست آورد و این شایعه شاید از آنجا ناشی شده اشدکه در تاریخ جهانگشا نوشته است « . . . افسر سروری را از سر بر گرفته ، بـا خوانین و مراء باستظهارتمام وارد دربار سپهر اختتام‌گردید .» (و)

سلطنتی است خواهر بزرگ الماس کوه نور است که اینك زیبائی بخش تاج ملکه الیزابت وجزوجواهرات سلطنتی انگلیس می باشد .

زمانیکه هردوالماس دریای نوروکوه نور بایران تعلق داشت ارزش وبهای آنها معادل هزینه کل روزانه دنیا بود . متاسفانه فتحعلی شاه با حك کردن نام خود بروی الماس دریای نورقیمت واقعی آنرا تقلیل داد .

بطوریکه‌اشاره شد جواهرات ذیقیمت سلطنطی چندین‌باردستخوش حوادث ناگوارقرارگرفت . در سال۶۳۳ بعد از مسیح اعراب بایران حمله کردند و خزائن خاطره انگیزاین کشوررا که یادگاری بس نفیس ازسلاطین مقتدر ایران بزرگ‌بود بباد غارت بردند . دراین چپاول دفینه ایران«بهارقالی»خود را که تعلق به‌امیرخسرو دوم داشت وسمبولی از باغ پرصفائی بود از دست داد این عتیقه بی‌نظیر بطول۱۸۰فوت بارشته های‌طلاحاشیه دوزی‌شده وباگوهرهای‌پربهاءتزئین یافته بود .Legend مورخ معروف معتقد است که‌بعد ازاینکه دوسوم قالی مزبوررا بفرمانروایان اعراب‌تخصیص دادندیك سوم‌باقیمانده را بقطعات کوچك‌بریدند وبافتخارپیروزی‌جنگ بین سربازان عرب توزیع کردند . امروزه هیچگونه اثری ازقالی مذکوردردست نیست .

گوهردیگری که خزائن سلطنتی ایران از دست داد مربوط بسال ۱۵۱۰ میباشد زمانیکه سربازان شاه اسماعیل اول لشگرازبکان ترك را درهم شکستند یکی ازسربازان سرحکمران ازبك راکه از متعاقبان چنگیزبود بشاه اسماعیل هدیه کرد و وی را زر اندود نمود و کاسه حاص شراب خود قرار داد . متأسفانه این گوهر گرانبهای تاریخی نیزدرچپاولهای متعدد ازبین رفته است .

جواهرات مربوط‌بدوره صفویه یا بعد ازآن مشخص بوده وهویت‌آنها بیشتر دردست میباشد . درطول‌حکومت سیصد ساله خاندان صفویه که عصرطلائی سلطنت ایران را تشکیل میدهد کشور وحدت عظیمی بخود گرفت و حدود آن بیش از پیش افزایش یافت . دراین دوره بود که روابط سیاسی واقتصادی ایران با نیروهای مقدتر اروپائی‌آسیائی‌تحکیم یافت‌وگرانبهاترین عتیقه های دنیا به دفینه های‌شاهان ایران لطف وصفائی بخشید . اسبهای شاهان مزین به یراقهای جواهرنشان‌وآبدارخانه‌ایشا

مجهز به ۴۰۰۰ گیلاس طلائی بود .

برخی از گوهر های حزائن‌صفویه‌ارمغان نسلهای گذشته و قسمت دیگر آنها به غنائم جنگهای عظیم و پیروزی سلاطین ایران تعلق داشت . در دوره سلطنت خاندان صفویه هدایا وره‌آورده‌های پاد شاهان خارجی وپیشکشهای سر داران داخلی به خزائن سلطنی افزوده شد و فیروزهٔ های معادن خراسان و مر وارید های سواحل خلیج فارس دفینه ایشان را با لطف وزیبائی خاصی بیاراست .

زمانیکه قدرت شاهان ایران روبضعف گرائیدسر بازان افغان پس ازشکست ایران وغارت خزانه کشور گوهرهای گرانقیمت را ببهای نازل بدر باریان پادشاهان هند فروختند .

دربحران همین دوره فترت بود که بر گی دیگر از تاریخ کهنسال ایران ایران ورق خورد ونادرپادشاه سلحشوروجهانگشای بزرگ به تخت سلطنت رسید .

نادر گرچه درنبردهای خونین اشرف حکمران افغان را سر برید و الماس بی همتاوپرقیمت ایران را مجدداً بکشورخود بارمغان‌آوردولی هنوزچشم‌در گوهرهای دیگرداشت . زمانیکه این سردارنامورلشگریان افغان را درهم کوبید و ازنبرد های خونین فراغت یافت روی بهندوستان آورد وبایاران خود تا شهردهلی پیش رفت.سال ۱۷۳۹ یعنی درست یکسال بود که نادرجواهراتی‌بارزش ۰۰۰ ، ۰۰۰ ، ۰۰ ۷ روپیه همراه با شهرت ـ قدرت و ثروت بی نظیری بسرزمین ایران بازآورد .

تخت طاوس و نه تخت سلطنتی جواهر نشان دیگر که مرصع به گوهرهای عتیقه میباشند ازیادگارهای این پادشاه جنگ آوراست [۱] .

گوهر گرانبهای دیگری که احتمالا بزرگترین یاقوت دنیاست و همچنین شمشیرجهانگشای نادری که غلاف‌آن‌مرصع به ۱۸۶۹ الماس‌دانه‌وآراسته به‌میناکاری های‌رنگین و ظریف میباشدازره آوردهای دیگر نادر است که امروزه در جوار سایر

---

۱ ـ تخت طاوس بدستورفتحعلی شاه قاجار ساحته شده است . و شامل ۲۶۷۳۲ قطعه جواهر میباشد(و)

جواهرات سلطنتی ایران تلؤتلؤ خاصی دارد[۱] .

نادرشاه ۷ سال پس ازفتح هندوستان بقتل رسید . بعد از مرگ وی مجدداً افغانها بایران حمله کردند ودوباره قسمتی ازجواهرات را بغارت بردند .

پادشاهان دیگر که یکی پس ازدیگری به تخت شاهنشاهی ایران رسیدند ذخائری بخزائن ایران افزودند . آغا محمدخان وفتحعلی شاه قاجار نیز دراین امر سهمی داشتند . تاج کیان که مزین به مروارید ــ یاقوت ــ زمرد و الماس در زمینه مخملی است برای فتحعلی شاه قاجارساخته‌شد. فتحعلی شاه تخت نادرشاه رابهزینه خود بمدل تخت طاوس بر گرداند وآن را با ۲۲۴۳۹ دانه جواهر نفیس مرصع ساخت این تخت مدتها برای تاجگذاری بکارمیرفت .

فتحعلی شاه قاجار بعدها به‌دفینه سلطنتی ایران بی عنایت شد و بدینترتیب مجدداً وقفه ای درذخائر گرانبهای جواهر کشورایجاد گردید .

زمانیکه وی درزمستان سال۱۸۶۹ عتیقه بی‌نظیر کره جغرافیائی را با۱۲۸ پوند زمرد ــ یاقوت والماس وفیروزه موجود درخزانه بر روی گوی طلائی بوزن ۷۵ پوند ساخت « روی این کره خشکی های زمین با یا قوت ــ در یاها با زمرد و سایر خطوط جغرافیائی باالماس مشخص شده است ولی‌استثناءخشکی‌های جنوب شرقی‌آسیا ـ ایران ــ انگلستان با الماس هندوستان بالعل بنفش وآفریقای مرکزی و جنوبی با یاقوت کبود نشان داده شده است .

رضا شاه کبیرسرسلسله خاندان پهلوی پادشاه قاجاررا برانداخت و در سال ۱۹۲۱ بتخت سلطنت رسید . تاج گرانبهای پهلوی که مرصع بـه ۲۳۸۰ دانـه الماس ۳۶۸ عددمروارید ومقداری زمرد ویاقوت کبود بود برای تاجگذاری ایشان در سال ۱۹۲۶ ساخته شد . حمایل زیبای تاجگذاری که ۶۴ مروارید خلیج فارس روی‌آن دوخته‌شده بودبعداً بنفائس مذکور اضافه گردید .

---

۲ ــ این شمشیرپس ازجهانگشائیهای نادربجواهرآراسته شده و بشمشیر جهانگشای نادری موسوم گردیده است . نقاشی ومیناکاریهای مختلفی برپشت وروی‌آن شده وپشت آن‌تصویر فتحعلی شاه قاجاروشعرزیردیده میشود :

این تیغ جهانگشاکان گهراست — گردون قتال را هلال ظفراست(و)
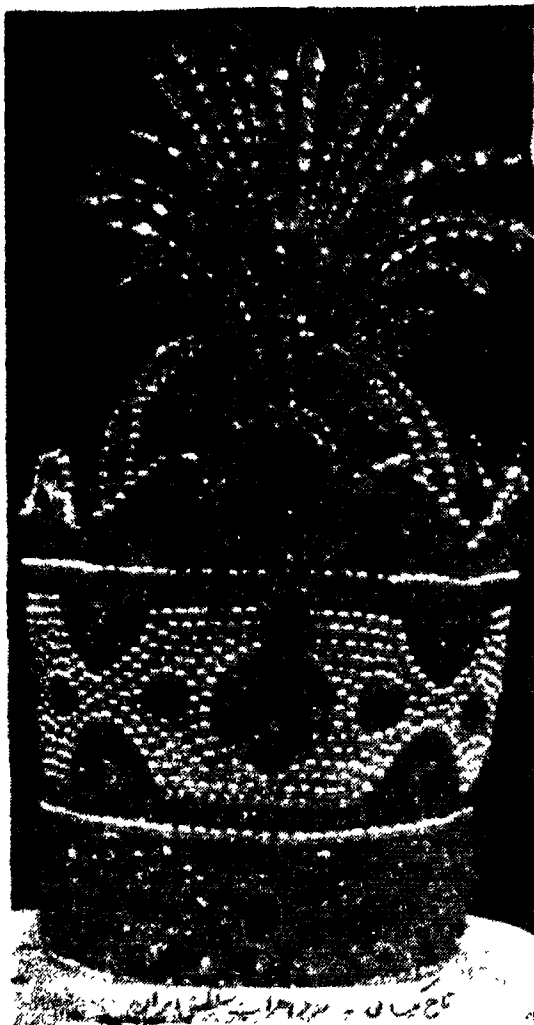
رضا شاه کبیر درسال ۱۹۳۸ کلیه جواهرات گرانبهای سلطنتی را بصورت اندوخته واحدی درآورد وپشتوانه پول رایج ایران قرارداد.

امروزه ۶۰.ر.پشتوانه پول کشوررا طلاو۴۰.ر. بقیه راهمین ذخائر نفیس تشکیل میدهد .

اعلیحضرت محمدرضاشاه‌پهلوی شاهنشاه ایران که در سال ۱۹۴۱ بتخت سلطنت نشست جواهراتی بدفینهٔ مذکور بیفزود .

درزمان ملکهٔ ثریا جواهرساز بزرگ آمریکائی بایران دعوت‌شد تا سنگهای قیمتی آزاد رادرقالب‌های جالب مرصع بصورت نگین درآورد.

کلاه‌خاصی مزین به۲۴۹دانه الماس و۷زمرد درشت تهیه وهمراه با گردن بندنفیسی‌از ۱۶۹مروارید برای استفاده ملکه ایران دراعیاد وجشنهای رسمی به خزائن سلطنتی سپرده شد .

در دسامبر۱۹۶۰ اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی باقطع نوار سه رنگ نمایشگاه‌جواهرات سلطنتی را برای بازدید عموم گشودند .

اینك در حالیکه نورمستقیم چراغهای بلند سقف مرمرین نمایشگاه مز بور را روشن‌میسازد ، تلؤلؤ مستقیم وخیره کننده این جواهرات که یادگاری ازپادشاهان پراقتدارایران است ازشکوه وعظمت تاریخ ۲۵۰۰ ساله سلطنت این سرزمین حکایت میکند .

٧

مرتضی مدرسی چهاردهی

«سیر تاریخ نگاری و فلسفهٔ اجتماعی آن»

-۲-

((بهمراه فردوسی در شاهنامه))

امین ریحانی مورخ ومؤلف و نویسنده بزرگ لبنانی است . اشعار ابوالعلاء معری شاعر و فیلسوف مشهور را ازعربی بانگلیسی ترجمه نمود و در آمریکا و دیار عرب مشهور گردید، سفرنامه ای تألیف کرد بنام «ملوك‌العرب»شادروان محمدقزوینی مقالهٔ نفیسی در بارهٔ آن نوشت که در مجله ایرانشهر وبعد در« بیست مقاله قزوینی » منتشر گردید، وی درسال‌هزارونهصدوسی‌وپنج میلادی‌در پرورشگاه یتیمان اسلامی در بیروت در بارهٔ فردوسی سخنرانی کرد که اینك عین آنرا از مجموعهٔ « ادب وفن » « چاپ بیروت ۱۹۵۷» دراینجاترحمه مینمائیم .

☆ ☆ ☆

شاهنامه را تا کنون هیچ یك از شاعران به نظم عربی ترجمه نکرده اند تا بتوانیم ارزش فنی و مزیت های آن را بخوبی درك کنیم، تصور میکنم بـه « نثر» هم هر اندازه که مترجم بخوبی از عهده ترجمه بر آید و امانت بخرج دهد ، باز برای خواننده جزمقداری داستانها وحکایت ها ازتاریخ ایران باستان چیز دیـگری بنظر نمیرسد ، درصورتیکه همین افسانه ها وحکایت ها درزبان فارسی ، مقداری بسیارار زیبائی شاهنامه بشمارمیرود .

گرچه در برخی از قطعه های ترجمهٔ نثری ، اند کی روح اسلوب شعری نمایان است ولی باوجود این بر تری اصلی شعری ، بکلی ازدست رفته است . کتاب شاهنامه ، مانند کتابهای خوب دیگر، اندیشه های نغزوفکرهای بلند را دربردارد.

چنانکه بخش مهمی ازتاریخ باستانی و شرح احوال شهر یاران و پهلوانان ملی ایران را دربردارد، دستورهای زیاد برای بکاربستن درزندگانی بآدمی میآموزد ازترجمه نثری برخی قسمت ها میتوان تا اندازه ای بارزش این شاهکاربزرگ ادبیات زبان فارسی‌پی‌برده بعظمت‌روحی‌شاعرنابغهٔآن سرزمین‌آشنا گردید.فردوسی درستایش «خرد» میگوید : حرد بهترین نعمتی است که ایزد، بانسان داد .

بهترین‌کارهای اوستایش ازعقل‌است ، خرد رهنما ، دلگشا ،درهردوسرای دستگیرت خواهد بود ، اگرعقل روشن نباشد حردمند یك آن هم شاد مان نخواهد بود ، آنکه خرد را رهبر خود نسازد ، دلش از کرده خویش « ریش » میشود !! چون درست بنگرید « خرد » جسم‌وجان است، نخستین چیزی است که‌آفرید گارآن را شناخت !

خرد ، افسر شهر یاران بود　　خرد ، زیور نامداران بود
خرد ،چشم‌جان‌است‌چون‌بنگری　　توبی چشم ، شادان‌جهان نسیری
همیشه خرد را تو دستور دار ،　　بدو ، جانت از ناسزا دور دار

حکمت عقلی وروحی فردوسی درهمین کلمه هاست، طوری آنرا پرورانده است که حتی « معتزله » ازآن پیروی میکردند ، اکنون هم پس ازهزارسال ، برای اثبات گفته های وی جز همان برهان های عقلی زمان حود اودلیل دیگری در دست نداریم .

چنانکه شاعروفیلسوف عرب«ابوالعلاء»دراین باره بافردوسی‌هم داستان‌است واینها توارد خاطراست .

یرتجی الناس ان یقوم امام　　ناطق فی الکتیبة الخرساء
کذب الظن لا امام سوالعقل　　مشیراً فی صبحه و السماء

مانند این اشعار بسیار در کتابهای اللزومیات و الغفران ثبت است . اکنون بفردوسی بازمیگردم . پس از آنکه در دیباچه از آفرینش جهان واسرار کائنات و آسمان وستارگان و گیاه وجانوران گفتگومیکند درباره پیدایش بشر میگوید :

همین که انسان پدید آمد ، کلید سراسر این بندها گردید ، سرش مانند « سروبلند » راست است، دارای سخنان خوب و خردکار پذیراست پذیره هوش و رأی خرد است ،اندکی ازراه عقل نگاه کنید که چگونه پایه مردم یکسان است ، مانند اینکه شما انسان را همین صورت ناچیزپندارید ، جزاین نشانی ازاوندانید ، تو بر آورده ازدوگیتی هستی ، ترا بچندین میانجی بپرورانده اند ، گرچه پسین آمد ولی نخستین آفریده توئی وخویشتن را بازیچه نگیر! »

این گفتار ، مرا بیاد داستان « هاملت » اثر شکسپیر شاعر معروف انگلیسی می اندازد که چگونه هریك ازبزرگان وسخن سرایان نامی جهان بااندیشه موشکاف خود نگاهی بعالم خلقت کرده وحقیقت را ازامورناچیزونادیدنی درك میکنند.

« شکسپیر» نیزدرستایش انسان میگوید:

«این خلقت شریف مبارك گردید، آدمی مبارك شد عجب فکروسیعی دارد ،چه اندازه دانا وتواناست، عجب شکل زیبا وطلعت خجسته ای دارد، درکارمانند شهریار ودرادراك مانند پرورد گاراست » .

چه اندازه شاعران ایران وانگلیس درراه این حقیقت که آدمی چیزی از زمین و چیزی از آسمان آفریده بهم نزدیکند و لـی فردوسی از شاعر انـگلیسی کمتر گزافه گوئی میکند .

ترا از دو گیتی برآورده انـد　　　به‌چندین‌میانجی‌به‌پرورده اند

هنگام بیاد آوردن یکی ازپادشاهان ایران باستان که « ضحاك» نام داشت فردوسی وصف دقیقی«که حقیقت آن با دانش های فلکی آن زمان وافسانه ها آمیخته گشته است » نمود ، مانند «هومر» درشاهکارادبی «ایلیاد » وشکسپیردرداستان «ژول سزار» خود را بتمام معنی شاعری دادگر،نوع پروروانسان دوست معرفی کرده است .

چنانکه در باره اردشیر یکی از شهریاران باستانی ایران میگوید « از داستان این پادشاه این است که گروهی ازمؤبدان را باطراف کشورفرستاده بآنان دستور داد که در نهان از امورمردم آگاه شوند هر کجا توانگری دیدند که تهیدست شده وصاحب ثروتی زندگانیش دگرگون گردیدبپادشاه هرچه زود ترخبررسانند تا ازاودستگیری کند ، آبرویش ریخته نشود ، هیچیك ازمردمآن شهر براوضاع واحوالآن خاندان آگاهی نیابد ودرسراسر کشورنیازمندی نماند که از کملك ودستگیری محروم بماند،

همچنان گماشتگان خودرا باطراف میفرستاد تاستمدیدگان را پیدا کنند، مالیات از آنان نگرفته وبیکارشان ننمایند واگربرزگری را بینوا و پریشان احوال دیدند باوکاردهند تا بتواند روزگارش را بخوبی وآرامش بسربرد »

فردوسی درفساد ستمکاریهای بعضی ازشهریاران وفرمانروایان ایران باستان سخنان شیوائی سرود که مانند آن را کمتردرشعرهای سخنوران شرق وغرب می‌بینیم مانند آنکه حکیم طوس همه چیزرا درنهان و آشکارا میدید وخاصیت آن راگرد او می‌بیند که ستمکاری فرمانروایان در جانوران و جمادات هم اثر می کند ازبرای‌این است که میگوید :

اگرفرمانرواستمکارشد، نسل جانورانو حشی وپرندگان قطع خواهد شد ، شیرمادگان کم شده وآب چشمه ها ورودها خشك میشود،بوی خوش دیگربرنخاسته ودرختان « بارور» نمی گردند .

درتوصیف حال‌بهرام که می خواست به مالیات بیفزاید بازگرمثال وپند ها که آن را بعربی«العدل‌الشعری» می نامند قدرت عجیبی ازخود نشان داده است .

بطور کلی ، درشاهنامه فردوسی داستان های زیاد یافت میشود که با پندو اندرزآمیخته شده ودرخواننده تأثیرعمیقی می کند،شاید یکی از بهترین داستان های او، بهرام‌گور، حکایت « یهودی سقا » باشد که درجه‌عدل و انصاف را در ضمن آن مجسم ساخته است .

دکتر علیرضا بشارت
استاد دانشکدهٔ علوم اداری و بازرگانی ـ دانشگاه تهران

مفهوم جدید مدیریت و رهبری: مدیر بعنوان عامل تغییر

«۶»

بااینکه صرف اختیارات محلی و عدم تمرکز سیاسی و اداری یکی از بهترین انگیزه‌ها ومشوق‌هائی‌است که مآلامردم هرمحل را بفکرواتخاذ تصمیم ، در زمینه مشکلات اجتماعی‌خود ، وامیدارد معذالك بدون‌رهبری مرکزی ممکن‌است این‌مرحله ، ودرنتیجه مرحله رشدوبلوغ‌فکری واجتماعی‌افرادهریك‌ازحکومتهای محلی ، دستخوش‌تأخیر گردد ؛ گواینکه‌رشد فکری‌وبلوغ اجتماعی‌مردم یك‌جامعه چیزی نیست‌که بطرفةالعین انجام‌شود. این‌کار محتاج سالیانی‌متمادی شرکت‌درفعالیت‌های سیاسی‌واداری اجتماع واتخاذ تصمیم‌بر مبنای تئوری‌آزمایش وخطا است .

وسائل تسریع جریان رشد و بلوغ فکری و اجتماعی‌مردم هرمحل

حکومت مرکزی در زمینه تسریع این جریان ممکن‌است درهرمحل ازیك‌یاچند وسیله یا طریق تعلیم وتربیت بخصوص استفاده بعمل‌آورد ویا مجموعه وسائل ممکن‌را در راه نیل باین‌هدف تجهیز نماید . این طرق ووسائل را میتوان بدو دسته طبقه‌بندی‌کرد : یکی طرق مستقیم‌ودیگری طرق ووسائل غیرمستقیم.

الف ـ طرق ووسائل مستقیم برای بالا بردن رشد فکری و اجتماعی مردم هرمحل :

حکومت مرکزی ممکن است بطور آشکار اطلاعات و تعلیماتی را که مفید این منظور است تهیه ومستقیماً ازراه نشر کتب، رسالات ، مجلات ، بولتن‌ها ، برشورها ، وگزارشات مربوطه ویاازطریق سخنرانیها ، نمایش فیلم‌های سینمائی ، رادیو ، تلویزیون و غیره در اختیار من‌تبع حکومتهای محلی قراردهد . همچنین حکومت مرکزی میتواند از راه کمك بمؤسسات فرهنگی هرمحل وتشویق آنها بتوسعه مدارس ، ایجادمدارس ودانشگاههای محلی وبالاخره سعی درتعمیم واعتلاء سطح معلومات کلاسیك درهرمحل رسماً این منظور را عملی سازد . بالطبع افرادیکه موضوع این نوع تعلیم وتربیت واقع میشوند بنقش خویش بعنوان متعلم واقفند . آنها بدون شك درباب هدفی که ازاین نوع تعلیم و تربیت و انتقال اطلاعات دنبال میشود وقوف کامل خواهندداشت . بعلت همین وقوف است که تصور میرود افراد مورد تعلیم تاحدودی واکنش‌های نامطلوبی از خود نشان دهند ؛ امکان دارد همانند بسیاری از شاگردان دبستانی ودبیرستانی تا اندازه‌ای تمایل بفرار ازتحصیل واجتناب از فراگرفتن علم ازخود ابرازنمایند . باوجودمواهب عمده‌ای که تعلیم وتربیت مستقیم دارد معذالك یك چنین نقیصه‌ای را نمیتوان ونباید نادیده گرفت و یاآنرا کم اهمیت تلقی کرد .

ب ـ طرق و ابزار تعلیماتی غیر مستقیم برای اعتلاء رشد فکری و اجتماعی مردم :

دراین طریق مردم هرمحل بدون اینکه وقوف داشته باشند که تحت تعلیم وتربیت حکومت مرکزی قرارگرفته اندعملاًمورد تعلیم واقع میگردند ؛ بدون اینکه ازقصدواراده یك نیروی خارجی دراین زمینه مطلع باشند دستخوش رشدوتکامل فکری میشوند . در ینجا حکومت مرکزی سعی میکند کمك‌های خود را من‌غیرمستقیم بمردم هرمحل عرضه دارد. در اینحال مشاورین محلی، متخصصین فنی، ومأمورین تعلیم وتربیت اعزامی ازطرف حکومت مرکزی مأموریت دارندکه درمیان توده مردم وعوام‌الناس زندگی کنند ؛ درخانه‌هائی نظیرخانه‌های آنها ودرجوار منازل آنها بسربرند ؛ بدون اینکه نقش ظاهری آموزگاری و تدریس را برعهده گیرند عملا این‌کار را با رفت‌وآمد با اهالی محل ، دعوت آنها بخانه های خود ، صحبت کردن با آنها، وآشناساختن آنها با نوع زندگی خود بطورغیرمستقیم انجام دهند. دراینحال مردم مدلی از یك وضع زندگی تازه دردست دارند ، آنرا می بینند و حس میکنند و عمداً یا من‌غیرعمد درمقام مقایسه نحوه معیشت وزندگی خانوادگی واجتماعی خود بااین مدل محسوس وغیرقابل انکار وتردید برمیآیند ودرنتیجه ازیك چنین قیاسی درس لازم را فرامیگیرند. در اینحال مردم نتایج ارزنده تغییر پاره‌ای از معتقدات و سنخ فکرهای کهنه را برأی‌العین مشاهده مینمایند وفوائدبیشماری راکه بردگرگون ساختن روشهای معمول ویابراصلاح‌و تغییرفعالیت‌های موجود مترتب میگردد بخوبی پیش بینی میکنند . بطور غیر مستقیم مردم توجه پیدامینمایندکه سنخ فکردیگری که باسنخ فکرومعتقدات آنها متفاوت است در جوار

آنها بمرحله عمل‌واجرا درآمده ونتایج سودمندی‌هم عاید همسایگان‌آنها نموده است. با این‌ترتیب مقاومت مردم در مقابل تغییرات سودمند ولازم اجتماعی تا حدودی زیاد خنثی میگردد ؛ دیگرترس واهی‌وآثار روانی‌نامطلوبی که معمولا دراثر تصور تغییروضع موجود ومواجه‌شدن باحالت‌یامقام‌وموقعیت مجهول پیش‌میآید ازبین میرود . دراینحال نتایجی که برتغییربارمیگردد مبتنی برصرف پیش‌بینی‌نیست. دراینجا پیش‌بینی براساس‌مشاهده آثارعملی تغییردرموارد شبیه بعمل‌میآید . مردم درك‌میکنند که «تغییر» نه‌تنهامتضمن خطری برای‌آنها نخواهدبود بلکه موجبات رفاه فردی ، خانوادگی ، ویا اجتماعی‌آنها راهم فراهم‌خواهد کرد . ازاینروست که باستقبال یك‌چنین‌تغییرمیروند ، وباغلب احتمال بدست خویش بنای تغییر را پی‌ریزی‌میکنند بدیهی‌است طرق‌تعلیماتی‌غیرمستقیم بخوبی میتوانند درمورد تغییر سنت‌های زیان‌بخش اداری‌هم بهمان نحو مؤثرواقع گردد .

درسی از تجارب گذشته :

شاید بتوان درسی‌ازتجارب گذشته‌دراین‌زمینه گرفت وبلااثربودن‌تکیه فوق‌العاده روی‌طرق مستقیم‌ونادیده انگاشتن‌طرق ووسائل‌غیرمستقیم را در اینمورد تا حدودی اثبات کرد . یکی‌از هدفهای‌عمده پروژه‌های مربوط به‌اصل‌چهار (Point Four) پریزیدنت ترومن ، وبطورکلی یکی‌از مقاصد عمده تشکیل اداره همکاری بین‌المللی (I.C.A.) در وزارت‌امورخارجه امریکاوهمچنین غرض‌اساسی‌از پروژه‌های کمك‌های فنی‌سازمان ملل‌متحد (the U.N. technical assistance Projects) همانا ایجاد تغییرات لازم درنحوه زندگی‌مردم ممالکی‌است که ازطرف‌دولت‌فدرال امریکا یاسازمان ملل متحد بآنها کمك‌فنی‌ویامالی‌عرضه میشود ؛ تغییراتی که باعث‌گردد ممالك کمك‌گیرنده تا حدودی از مرحله عقب افتادگی (underdevelopment) و یا از مرحله رشد کم اقتصادی (being less developed, economically) باستان‌رشدوترقی‌وتکامل‌اجتماعی، واقتصادی نزدیك‌ترشوند . براساس‌یك‌قسمت‌ازفلسفه‌ایکه علی‌الظاهر درپشت این‌کمك‌است هریك‌ازمأمورین ومشاورین فنی‌امریکا ویاسازمان ملل متفق .
(the U.S. and the U.N. Overseas technical ceunsultants) باید در واقع ونفس‌الامر نقش یك‌عامل تغییر (change agent) را ایفاء نمایند.این عمال تغییر بایدبسهم ونوبه‌خود بکوشند عواملی‌راکه احیانا سدراه این تغییر خواهد شداز میان بردارند ، و با آندسته از معتقدات و آداب و عادات و رسوم و سنن اجتماعی که ریشه‌های عمیقی‌درکولتوروفرهنگ اقوام داردولی‌درعین‌حال مخل‌راه ترقی‌وتعالی آنهاست عاقلانه بمبارزه پردازند .

این‌مبارزه موقعی‌عاقلانه و مدبرانه‌است که بسهولت‌وبدون ایجاد عکس‌العمل‌های مخرب و یا بدون ایجاد مقاومت های منفی‌و توالی ثانوی‌فاسد ، درحداقل‌زمان ، نتیجه یانتایج مطلوب‌راعاید یك‌جامعه نماید . این‌مبارزه موقعی‌مثبت‌ومؤثراست که درآن سعی

نشود این نوع معتقدات ، آداب کهنه ورفتارها و روش‌ها و ارزشهای اجتماعی (values cultural) ریشه‌دار وعمیق صرفاً وباپول و یا با استناد بزور ، علی‌رغم فهم ، تمایل ، دلخواه ، و اراده مردم ریشه کن شود . باید مردم را معتقد و مومن ساخت که خط‌مشی موجود زندگی‌آنها غلط‌است . این‌ایمان واعتقاد را نمیتوان بآسانی‌درآنها بوجودآورد. ایجاد روح‌ایمان واعتقاد نسبت‌بیك‌نظام‌جدیدزندگی‌اجتماعی‌نباید ازراه تلقین‌صورت‌پذیرد اطاعت بنده وار و کورانه نسبت بیك سیاست اجتماعی ویا اداری تـازه در رشد و بلوغ فکری‌مردم‌یك‌جامعه تاثیرندارد. باید بمردم کمك کرد که‌معایب‌سیستم موجودحودرابفهمند باید بکمك‌حواس‌آنها رفت‌تابتوانندخود مسائل‌ومشکلات زندگی‌فردی و اجتماعی و اداری خود را لمس ودرك کنند ؛ بایدانگیزه‌هائی‌ایجادکرد که فکرآنها را دراین زمینه‌ها بکار اندازد . باید جرقه‌هائی درمحیط تاریك مغز آنها زده شود تا در روشنائی زودگذر آن حقایقی‌راکه برای‌آنها مکتوم مانده‌بوده است به‌ببینند ورابطه‌ای بین‌حقایق و پدیده های تازه‌وگذشته برقرارسازند ؛ فرضیه‌های جدیدی براساس این روابط مشهود ایجاد کنند و آنها را ببوته‌آزمایش‌کشند . دراینحال تئوریهای‌نوی بوجودمیآیدکه برشالوده‌آن مردم نظام زندگی‌فردی ، اجتماعی‌واداری‌جدید خود را استوارمیسازند وتغییرات لازم‌را دراه وروش زندگی‌خویش بوجود میآورند .

دراینجا ملاحظه میشود همه‌چیز وهمه‌کار بفکرمردم و بدست آنها انجام میشود وظیفه «عمال‌تغییر» اعم‌ازاینکه ازممالك خارج‌ویا ازحکومت مرکزی‌مأموریت داشته‌باشند چیزی جز راهنمائی‌وارائه طریق‌مستقیم وغیرمستقیم نیست . قسمت‌اعظم وظیفه عامل تغییر دراینجا اینست که استعدادهای مردمی‌راکه باید زندگی‌آنها مورد تغییرقرارگیرد توسعه ببخشد ، فکرآنها را بکاراندازد ودرنتیجه تقویت‌کند تاخودآنها لزوم تغییر را حس‌کنند و تغییررا بدلخواه وبمقتضای زندگی ومحیط اجتماعی و شرایط خاص خود و بدست خود بوجود آورند .

اگراز بلیونها وملیونها دلاری‌که تابحال از طرف سازمان‌ملل متحد و ایالات متحد امریکا رسماً صرف کمك ببهبود زندگی ممالك عقب افتاده و یا کم رشد شده است مقداری واقعاً براساس فلسفه‌نوق وبخصوص از طریق تعلیم غیرمستقیم فوق‌الذکر بمصرف میرسیدامروز بدون شك‌نتایج‌مفیدی عاید این‌جوامع شده‌بود . متأسفانه مشاورینی‌از قبیل ویلیام‌وارن رئیس‌سابق‌اصل‌چهار وسرپرست‌قبلی کمکهای‌فنی‌امریکادرایران ، برزیل و کره بااین نوع‌فلسفه ایجاد تغییر آشنا نبودند . فی‌المثل ویلیام وارن (william warn) علی‌رغم نویسندگان دانشمند کتاب «امریکائی کریه‌المنظر» وبرخلاف عقیده‌قهرمان داستان

این کتاب ارزنده (مهندس زشت‌امریکائی‌دردهکده مستعار چنگ‌دانگ) معتقدبود که‌تماس مستشاران ومتخصصین فنی‌امریکائی باتوده مردم و طبقات پائین ویامتوسط اجتماع دون‌شأن مشاورین ومتخصصین‌مزبورمیباشد . بعقیده‌وارن بالطبع مستشاران ومامورین فنی‌امریکائی درممالك خارج‌نمیتوانستند بین‌توده مردم و در خانه‌هائی‌نظیر خانه های آنها و در جوار خانه‌های‌آنها زندگی کنند. اگر بامردم‌عادی‌محشورمیشدندمردم‌آنهارا افرادی‌مثل‌خودوفاقد اهمیت‌تلقی‌میکردند ودیگراعتباری برای نظرمشورتی‌آنها قائل نمیشدند . این‌ادعا بنظر وارن يك‌مسأله مختومه علم‌روانشناسی‌بحساب میآمد . وارن‌ومشاورین‌زیردست او تنها با اولیاء حکومت درتماس بودند وصرفاً ازاین طریق باحتیاجات مردم وقوف پیدا میکردند برای وارن‌تفاوتی‌نداشت‌که این‌حکام محلی‌دست‌نشانده ومنصوب ازطرف حکومت مرکزی یامنتخب مردم‌هرمحل باشند . دوربودن حکام‌مرکزی ازقلمرو حکومت‌های محلی‌ویاآشنا وناآشنا بودن حکام‌محلی‌بمسائل‌ومشکلات محلی‌خود چیزی‌نبودکه مورد توجه‌اوقرارگیرد او ادعا میکرد که تنها ازطریق اولیاء حکومت مرکزی و یا احیاناً از راه تماس باحکام حکومت‌های محلی‌بامشکلات واحتیاجات مردم هرمحل آشنا میشد و صرفا ازراه تعلیم و تربیت‌مستقیم واستفاده ازوسائل سمعی‌وبصری درمقام رفع‌آن‌مشکلات ، ارضاء آن حوائج ودرصورت لزوم‌مبارزه بامعتقدات کهنه‌ومضر برمیآمد . اگرفی‌المثل موش‌دستبردی بانبار غله‌دهاتی‌ها میزدومقداری ازگندم ناچیزی راکه بزحمت و مرارت زیاد جمع‌آوری کرده بودند میخورد وارن‌چاره‌ای جزآن نمیدیدکه خطرموش را روی‌پرده سینماهای‌سیار بزرگ جلوه‌دهد . برای اینکار باکمك‌ذره‌بین دوربین‌های فیلمبرداری جثه‌موش یاموشهائی راکه مشغول خوردن دانه‌های‌گندم بودندچندبرابرمیساخت تاتوجه تماشاگران دهاتی رابموش وخطرناشی‌از حمله‌موش بانبارمحصول وهمچنین بچگونگی‌مبارزه بااین‌آفت جلب نماید . وقتی به‌وارن‌گزارش رسیدکه عده‌ای از دهاتی ها پس از مشاهده فیلم مزبور گفته بودند « تعجبی نیست اگر امریکائی ها نمیتوانند پس موشهای خودشان بربیایند ؛ موشها باین گندگی‌اند ! » وارن‌ابتدا خندیدسپس‌تعجب‌نمودونهایت‌آنرا حمل برکودنی ونفهمی‌بیش‌از حد دهاتی‌ها کرد[1]

آقای وارن توجه نکرده‌بودکه اولاممکن است فیلم‌وسیله تعلیم وتربیت مناسبی برای‌این محل‌یامورد بخصوص‌نبوده‌باشد ؛ چه‌هنوز بعداز سالیانی‌دراز بعلل‌قیودوتعصبات

---

۱ ـ دریکی‌ازکلاسهای رشته‌دکتری‌علوم اداری و مدیریت دانشگاه کالیفرنیای جنوبی‌که درسال ۱۹۶۰ انعقاد یافت استادکلاس (پرفسورگیبل) ازآقای ویلیام وارن‌که قبلا مدیریت‌ورهبری پروژه‌های کمك‌های‌فنی‌امریکارا درسه‌کشور ایران ، کره ، وبرزیل عملا برعهده‌گرفته بود وچندنفردیگر دعوت‌بعمل‌آورد تاتجارب‌خود را باطلاع‌دانشجویان برسانند . نویسنده بعنوان‌دانشجو دراین کلاس‌حضورداشت . اظهارات‌فوق‌ازطرف وارن‌در این‌کلاس بعمل‌آمد و بحث‌مفصلی‌دراین زمینه‌بین‌این نویسنده ووارن‌درگیرشد.

مذهبی مردم پاره‌ای ازدهات ، قصبات وشهرهای ایران عکس‌العمل مساعدی درقبال‌سینما از خود نشان‌نمیدهند . درثانی باغلب‌احتمال دهاتی‌ها حتی دهاتیهای کودن‌هم‌میدانستند که بزرگی غیرطبیعی موشها معلول هنرفیلم‌برداری و سینماست . باغلب احتمال آن اظهار را بعنوان لطیفه وشاید هم بعنوان تخطئهٔ مشاورین‌خارجی واقدامات‌آنها بمیان‌آورده‌بودند. قرون و شاید اعصار متمادی میگذردکه در طی‌آن اقوام‌وملل مختلف ازجمله مردم‌ایران‌با مفهوم خطر موش‌آشنا‌بوده‌اند. شاید درخانه کمتردهاتی‌ایرانی‌باشدکه تله‌موش‌یافت‌نگردد چه‌بسا نظرآن ظریف دهاتی این‌بودهٔ است‌که به‌وارن‌ومتخصصین و مأمورین‌کمك‌های فنی وی گوشزدکنند ایرانی بااین‌نوع معلومات احتیاجی ندارد ؛ او بامفهوم موش و تله‌موش بخوبی آشناست .

اگرآقای وارن ومأمورین او درمیان مردم و دهاتی‌ها زندگی میکردند ، اگر بمعتقدات ، عقاید ، سنخ‌فکرها ، وطرق خاص زندگی آنها‌آشنا شده بودند ، اگرآنهارا خوب شناخته بودند، آنوقت میتوانستند راه صحیح‌مبارزه باموش‌را، که شایدهم واقعاً‌خطر بزرگی برای‌محصول ناچیزآنها بشمارمیرفته است، بآنها بیاموزند؛طوری‌بآنهامیآموختند که دهاتی‌ها تصور میکردند توجه بخطرموش ، فکرمبارزه بااین‌خطر، وتمهیدوسائل‌لازم برای این‌مبارزه ازخودآنها سرچشمه‌گرفته است . اگرمردم فکروابتکار را از خودتلقی کنند آنوقت بارضاورغبت آنرابمرحله عمل درخواهندآورد؛ اینجاست‌که باستقبال «تغییر» میروند وفراهم‌آوردن موجبات تغییر را فریضه اجتماعی خود بحساب میاورند .

اگروارن ومأمورین تحت‌نظراو درجوار مردم ودرتماس باآنهازندگی‌میکردند آنوقت بخوبی میتوانستند ، بطور غیرمستقیم ، قسمت‌هاوگوشه‌هائی‌ازآداب ورسوم‌وافکارو رفتار وطرق زندگی نسبتاً مترقی خودرا درمعرض دید وحواس وقضاوت‌آنها قراردهند؛ ازاین راه قادربودند بتدریج ، اما بااطمینان وبنحو بسیارمؤثر ، تغییر زندگی‌وروشهای معمول‌آنرا بآنهاالهام بخشند. مردم دهاتی‌ویاشهرنشین حکومت‌های محلی دانسته‌وندانسته وبطور ارادی ویا غیرارادی، درمقام قیاس فیمابین دو نوع زندگی متفاوت برمیآمدند . نفس‌این قیاس بقول نویسنده مشهور جان‌کلاردی[۱] باعث‌میشدکه از مرحله فکر ابتدائی (the primitive intellect) بمرحله‌ای‌ازرشد و تکامل‌فکری (the developed intellect) برسند. این مرحله از رشد فکری بنوبه خود موجب میگرددکه در روال زندگی‌خودشك‌کنند : آیاگوشت را بااین‌ترتیب که خودآنها ذبح ونگاهداری میکنندباید تهیه ومصرف‌کرد ؟ آیاطریقی‌که همسایه‌آنها ویا دوستان‌تهرانی ، اروپائی‌یا آمریکائی‌آنها در اینمورد بکارمیبرند بهتر وعاقلانه‌تر نیست؟ چراهمسایه ازآن‌چاه‌ویا جوئی‌که آنهاآب

۱ــ برای‌آشنائی بیشتر در زمینه‌قیاس وفکرومراحل‌آن رجوع فرمائیدبه :
John Clardi, «Manner of Speaking», Saturday Review, June 9,1962. P. 20.

آشامیدنی تهیه میکنند استفاده نمیکند؟ مگر آب آشامیدنی آنها چه‌عیبی‌دارد؟ همسایه آنها چه نوع آبی مصرف میکند ؟ طریق خوردن و خوابیدن ولباس پوشیدن واستحمام و تفریح و جنبه‌های دیگرزندگی انفرادی، خانوادگی ویااجتماعی معاشروهمسایه خارجی آنها چیست؟ زندگی خارجی‌ها درایران چه‌تفاوتی با زندگی آنها در ممالك اصلی خودشان دارد ؟ این سؤالات یکی پس ازدیگری بذهن آنها خطورمیکند. برای پیدا کردن جواب وارضاء حس کنجکاوی خود طبعاً درمقام مشاهده زندگی متخصصین خارجی وسؤال از آنان بر میآیند. عامل تغییر که در اینجاهمان‌متخصص خارجی ویامأموردولت مرکزی است‌سعی‌میکندنه‌تنها وسائلی را فراهم‌آوردکه بطورطبیعی‌ومن‌غیررسم‌همسایه‌ها ومردمی که بااورفت‌وآمددارند ازنوع معیشت وگوشه‌و کنارزندگی‌او با اطلاع‌شوند، بمقایسه بین‌نحوه زندگی خودواختلافات آن بااین‌طرزجدید زندگی‌بپردازند ودرنتیجه ذهن‌وفکرآنها در این زمینه‌ها بکاربیفتد، بلکه کوشش مینمایدتابطورعادی وطبیعی حس‌کنجکاوی‌آنها راهم راضی‌کند؛ بسؤالات‌آنها پاسخ‌های مقتضی و آموزنده‌ای میدهد . تغییر دراینحال مراحل مختلف خودرا بسادگی و سهولت طی میکند. با مقاومتی مواجه نمیشود ؛ واگر احیاناً اشکالاتی درراه فراهم‌آوردن تغییر درعمل بروزنماید مردم‌بسعی وهمت خودآن موانع را ازمیان برمیدارند؛ با چنان اطمینانی در راه‌تغییر سنن، آداب وعادات کهنه ، ومعتقدات اجتماعی مضر بجلومیروندکه گوئی سیلابی عظیم‌خرابه‌های‌بی‌ارزش اعصاروقرون‌گذشته را درهم میریزد، ریشه‌های‌عمیق وفاسد را ازجا میکند ، همه‌آلودگی‌ها راباخود می‌برد، ومعدوم‌میسازد. اگردرفرم‌های اجتماعی خود اولیاء جامعه‌ما در ادوارمختلف‌روی‌یك‌چنین فلسفه‌ایجاد «تغییر» تکیه کرده بودندونقش«عامل‌تغییر» را درمعنائی که توضیح‌داده شدایفامینمودندآنوقت کم‌محتمل‌بودکه تدابیرآنها درعمل خنثی ویاتقریباًخنثی‌گردد. امثله این‌نوع طرحهای اصلاحات‌اجتماعی که مواجه باشکست شده است‌آنقدر فراوان است‌که محتاج بذکر نخواهد بود . همینقدر باید یادآور شدکه‌درزمینه‌رفرم‌حکومتهای محلی‌ایران ، ایجاد عدم تمدکز بیشتروارجاع کارمردم بمردم‌باید بعلل‌اینگونه شکستها‌توجه‌نمود. باید ازتجارب‌گذشته خود ودیگران که شمه‌ای ازآن‌دراین‌رساله‌مذکورآمده است‌درس‌لازم‌گرفت تااشتباهات‌گذشته‌عیناً‌تکرار نگردد. بایدازشکستها واحیاناً موفقیت‌هائی‌که درراه دگرگون ساختن‌راه و رسم‌زندگی اقوام مختلف ودرمسیر ریشه‌کن نمودن‌ارزشهاومعتقدات‌اجتماعی (cultural values) نامتناسب و زیان‌بخش عاید جوامع بشرشده است الهام‌گرفت . ازهمه مهمتر باید بمفهوم مدیریا رهبر یك سازمان اجتماعی بعنوان «عامل تغییر» وقوف کامل یافت . این مقاله ، علی‌رغم اطناب، علم‌تفصیلی ازمطالب فوق‌بدست نمیدهد. بسیاری ازمباحث باجمال‌برگذار شد ؛ اما همین‌علم اجمالی‌شاید برای فراهم‌آوردن‌یك‌نوع سابقه ذهنی ازاین‌مفاهیم‌و بخاطر ایجاد یك تصورکلی نسبهٔ صحیح نسبت بوظیفه اساسی رهبران جامعه و مدیران سازمانهای اجتماعی کافی باشد.

(پایان)

فهم ادبیات واقعاً آفرینش است

«وایت هد»

قسمت دوم

تعلیم و تربیت و ادبیات

هوشنگ میرمطهری

تعلیم و تربیت حقیقی

پاسکال ریاضی‌دان بزرگ میگفت آنکه بگنجینه‌های خرد و آثار شفا بخش روح بشری ازطریق زبان رخنه‌ای باز کرده‌است . شاید بتواند و حتماً هم همینطور است که از خواندن کتابهای مشکل‌مکانیك سماوی‌بی‌نیاز زندگی کندولی‌آنکه با نظام عددی ومحاسبات دقیق ریاضی‌سروکار دارد از بهره گیری ازآثار جاویدان روح بشر که درکتب‌ادب ونوشته های‌آسمانی بی‌نیاز نیست .

نکته‌ی دقیقی‌را که‌ازوایت‌هد بازسزاوار است‌نقل‌شود . چیزی‌است‌که اودرباره مختصات تمدن‌کنونی‌گفته ، اوگوید :

چشم‌امید بشربکارخانه دارانی‌که ازکارخود لذت‌میبرند بیشتردوخته شده است‌تا بکسانیکه بقصدایجاد بیمارستان بکارهای خستگی‌آوری تن‌درمیدهند .

ودرتکمیل‌وتتمیم‌بیان او باید گفت :

شادابی‌وباروری‌نهال آرزوهای‌عالی بشروچشم‌امیدانسانیست بیشتراز کارخانه‌دارانی که‌ازنیروی‌کار خود لذت‌میبرند . به‌هنرمندان ومخترعین وتکنسین‌ها ونوآوران‌روحی‌است که‌ازهنرخود موجبات‌تکامل روحی‌بشررا فراهم می‌آورند و باقدرت خلاقه عقلی و ذهنی لطیف‌خود نیروهای بدنی‌وجسمانی‌وقدرت فعاله‌ی‌کارخانه‌ها را بسوی‌عظمت وکمال و روح انسانیت‌دعوت مینمایند و نقائص بکارانداختن نیروهای جسمانی و اختراعات و اکتشافات را در راه ویرانی‌تمدن به‌بشریت‌گوشزدکرده درتلطیف عواطف عالی بشری ساعی‌هستند. تابشریت راه‌کمال را طی‌کند نه‌اینکه‌قدرت مکانیکی وعلمی‌خود را براثر نشناختن لطیفه

انسانیت که درنهاد او بودیعه نهاده‌شد در راه تخریب ماحصل موفقیت‌های خود در زمینه علوم واختراعات وشئونات گونان فرهنگ ومدنیت بکار اندازد .

درهرصورت بعقیده وایت‌هد تعلیم وتربیت فنی برای روشن کردن فکر کارفرمایان وافراد عادی بطوریکسان لازم است درچنین تعلیم وتربیتی هندسه وشعر هردوضروری است . و درحکم تسمه‌ایست که چرخ خراطی را بگردش درمی‌آورد .

زیرا ادبیات از آن جهت موجوداست . که آن دنیای تصوری را که حیات است و آن قلمروی عظیم را که درون ماست بیان میکندورشدمیدهد ولازم می‌آید که جنبه‌ی ادبی تعلیم وتربیت فنی کوششی برای التذاذ ازادبیات باشد واین حکم‌را باین نحواثبات مینماید.

نخست باید دانست که هیچ‌قدرتی جز خودما نمی‌تواند ما را وادار بزیستن کند اما در زیستن ازدونوع التذاذ بهره‌مندیم :

۱ ـ التذاذ آفرینش

۲ ـ التذاذ آرامش

این دونوع التذاذ لازم نیست ازیکدیگرجدا باشند ، اما التذاذآرامش درقطع و تعطیل کار بدست می‌آید وازشرائط لازم سلامت است . وطبیعت به‌جزء اعظم آرامش مورد لزوم فراموشی وخواب را ملحق ساخته . ونه لذت را چنین التذاذی برای سرعت‌زیاد درکار و پدید آوردن کارهای بزرگ لازم است.

اما التذاذآفرینش بالطبیعه ازپدیدآوردن ترکیبات نوین وفهم دقائق وکار روزمره پدیدمی‌آید . بعبارت ساده‌تر زندگی‌در دوشکل آرامش واستراحت وفعالیت بچشم میخورد ضربان قلب اینمعنی‌راخوب ثابت‌میکند یعنی‌یك لحظه‌زدن ویك‌لحظه‌ایستادن گامهائی است که‌حیات رابجلو میبرد . و هردوشکل آن بصورت انفکاك ناپذیری‌بهم بسته است . زندگی بی‌آرامش واستراحت اگر برای عموم مردم قابل‌دوام نیست مسلماً زندگی بدون فعالیت و کسب موفقیت نوین و فهم دقائق برای افراد برجسته‌ی اجتماع بیمعنی‌است . واما فعالیت بهرصورتی بخواهد ظهورکند ، نخست بصورت فهم‌دقائق نوین جلوه میکند و باین تربیت فهم‌ادبیات را بایدآفرینش‌خواند ، چه در ذهن‌ما نکات دقیقی را پدید می‌آورد . وما را چنانکه گفتیم بدنیای تصوری‌حیات وقلمرو عظیم‌باطن خودمان آگاه‌میسازد . ولی‌درعین‌حال که ادبیات التذاذ آفرینش را داراست درمواردی التذاذآرامش رانیزداراست.

واین درمورد کسانی‌است که‌کارهای ادبی شغل‌خاص آنان نیست از این جهت لازم می‌آید که درتعلیم وتربیت‌فنی کوشش بوادارساختن بسوی‌فهم ادبی‌بشود.

فهم‌این شعراز حافظ :

گل‌یارحسن گشته و بلبل قرین‌عشق	آنرا تغیری نـه و این را تبدلی
چون کرد در دلم اثرآواز عندلیب	گشتم چنانکه هیچ نماندم تحملی
بس گل‌شکفته میشود این‌باغ راولی	کس بی‌بلای خارنچیده‌است زوگلی

بعضی‌از نسخ‌این ابیات راچنین توضیح‌داده‌اند : گل‌را تفضلی‌به‌بلبل نبودو بلبل را تبدلی‌از عشق‌گل‌نه . گل‌درحسن‌وجلوه‌ثابت‌قدم بود وبلبل درعشق‌ورزی بجمال بیمثال

گل همچنان استوار، ولی‌درعین‌حال از آن دشواری دست‌یابی به‌معشوق و یا بطور کلی سختی وصول بمقاصدعالی مفهوم‌میگردد. ودرضمن بنظرمیرسد . راه‌رسیدن بهدف تبدیل صفات عاشق وتحمل دشواریهای راه خطرناك طلب است، ومبداء دریافتن نکته‌ی نو و در نتیجه ایجادتخیل جدید وآماده‌شدن برای‌سیر دروادی حقیقت عملی‌وتشویق بکوشش تازه‌است‌که حود نوعی‌آفرینش است.

پس درشعر دوآفرینش وجوددارد:

۱ـ پدیدآوردن مفهومی‌نوین درذهن‌که خودآفرینش معنوی شناخته شده.

۲ـ پدیدآوردن تحول‌جدیدی درذات شنونده .که از دومین میتوان به‌آفرینش جسمانی تعبیر نمود. چه‌بین مأیوس‌وبی‌عشق‌به‌کار باآنکه‌درراه‌طلب‌خودرا به‌حطرمی‌اندازد فرق‌هاست واین‌معنی درتأثیر این‌شعر حنظله‌ی بادغیسی وتبدیل یعقوب لیث از روی‌گری گمنام بیك‌قهرمان ملی، کاملا هویداست.

گر بـزرگی بکام شیر در است	شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه	یا چو مردانت مرگ رویاروی

این‌جاست‌که آمیختگی جنبه‌ی‌آرامش وآفرینش درادب خوب پیدامیشود. زیرا روح در جوار حقیقت‌آرامشی خاص حس می‌کند. در عین حال‌که این‌آرامش را باآرامشی معنوی وجسمانی بنحوی‌که ذکرش‌رفت درخود بخوبی تشخیص میدهد. آرامش حاصل در فهم ادب‌آرامشی ملکوتی وازنوع (الابذکرالله تطمئن‌القلوب) است « (سوره ۱۲ آیه ۳۰) قرآن‌کریم» آگاه‌باشیدکه بیاد خدا دلهاآرام میگیرد. چه‌نزدیکی باآثارعلوی روح ما را خودبخود مبداء هستی‌نزدیك‌میسازدکه «ان‌من‌الشعرلحکمة» بعضی ازآثارشعری حکمت‌است و خوشبختانه درزبان‌فارسی قسمت‌اعظم حکم‌وکلمات عالی‌روحپرور بزبان شعربیان‌شده‌است حقیقت اینمعنی را امیدوار است درتحت عنوان‌فکرچیست؟ـ روشن‌ترسازیم - پس‌ازین‌مثال بحث خودرا ادامه‌میدهیم. ومباحث قبل رامحض تذکربخاطر می‌آوریم.

۱ـ فهم ادبیات‌را بایدآفرینش خواند و ادبیات درضمن التذاذ آفرینش التذاذ آرامش رانیز دربردارد واین‌درموردکسانی است‌که‌کارهای ادبی شغل‌خاص‌آنان‌نیست. ازین جهت‌لازم می‌آید. که درتعلیم وتربیت‌فنی کوششی به‌وادارساختن التذاذ از ادبیات‌بشودودر همین‌جاست‌که حکم بزرگ وایتهدکه دراین تربیت (یعنی تربیت فنی) هندسه و شعر شرط ضروری تربیت فنی‌است. خوب‌روشن‌میشود وبا درنظرگرفتن اینکه هنرنیزگاهی‌کار ادبیات را انجام میدهد ودرادبیات نیزهنر انعکاسی تام‌دارد ، بخوبی روشن میگردد .که چگونه ادبیات وهنرچون‌خورشیدی درجهان مادی میتابند وزندگانی‌مارا قابل‌زیست‌نموده وسعت می‌بخشند .

واین‌جا ناگزیر ازبیان دو موضوع هستیم :

۱ـ اینکه فهم‌معضلات ادبی درعین اینکه ضروری‌است نباید طوری طرح شودکه موجب رمیدگی خاطر وذهن‌ازفهم حقائق‌گردد وموجب‌ترك لذت‌آفرینش شودومتعلمین‌این راه، عطای‌لذت‌آفرینش رابلقای سخت‌نخشندگی اهل ادب ببخشند و درنتیجه دنیای روح جامعه‌بی‌گلزارکرامات معنوی واخلاقی وظرافتهای انسانی‌شود.

۲ـ اصول درست‌نویسی و ترکیب جمله و عبارت که مبانی صرف و نحو را تشکیل میدهد حتی‌المقدور ساده وضمن متون تعلیم شود. ودرنظر گرفته شود که معمولا نوشته‌ها وزبان و آثار شیوای آن است ، وقواعدصرف ونحوومعانی‌بیان پس از پیدایش زبان‌بوجود آمده است واین‌قسمت جنبه‌ی قطعی وتاریخی دارد. چنانکه مشهود است ، صرف‌نویسان‌و نحویون اسکندریه بعدازآثار فصیح‌یونان واشعارپرآب وتاب هومرکه درحکم فردوسی ، نسبت بقهرمانیهای یونانیان است پدیدآمده است و مغنی و مطول پس از دوران شکوفان ادب عربی ظاهرگشته .

ازاینجهت ازبرای فهم‌ادبیات‌یك‌زبان‌ازنظر پرورشی خیلی‌از مصنفین‌غرب، تاریخ ادبیات را درجهت‌عکس حوادث مینویسندیعنی‌نخست‌متن‌های ساده‌را تعلیم میکنند ومتون سخت‌گذشته‌را بامتن جدیدتری درخود زبان‌قابل فهم‌میسازند و این‌است سرچشمه‌وطرزکار تمام شروح ادبی‌وگذشته ازاین‌بصورگوناگون مسائل اساسی زبان‌وداستانها وقصه‌هاراکه تارو پود ونسج ادب است بانواع وسائل ساده‌کرده دراختیار عامه میگذارد.

ا بیات وحفظ مرزهای ظاهری و معنوی ملیت وقومیت

گذشته از تأثیر در پرورش روحی نقش ادبیات را در حفظ مرزهای ظاهری و معنوی‌ملیت نباید نادیده‌گرفت. چه‌درادوارگذشته عواملی‌که مرزهای‌کشوروموجباب‌بسط قدرت ظاهری تمدن‌هارا تشکیل می‌داد. زور وفشار و مکر و تزویر وگاهی قبضه‌کردن عوامل اقتصادی ودست یافتن بسرچشمه‌های حیاتی‌مردم بوده است، ولی باتوسعه‌تمدن‌عامل تشکیل دهنده روابط مجموعه انسانی‌قدرت عقلی وباریك‌اندیشی‌هائی‌است، که تار وپود ، اصلی تمدن واقعی را میسازد ، و از این جاست که حکمت و کلمات نغزکه بصورت مدون دریك جامعه‌منتشر است بحکم : الحکم جنودالله. «دیباچه‌جلدسوم مثنوی» ادب و فرهنگ مضبوط ملل‌را درحکم ارتش‌روحانی میتوان دانست‌که در واقع تار و پود باطنی هرگونه تشکیلات وتأسیسات ازاقتصادی ونظامی‌گرفته تاسیاسی‌واداری وصنعتی‌راپی‌ریزی میکند و از همین جاست که میتوان‌گفت درکنار امپراطوریهای نظامی و اقتصادی و سیاسی یکنوع امپراطوری جاویدان و خلل ناپذیر دیگر بوجود میآید . وآن امپراطوری و حیطه قدرت عقلی ومعنوی‌است‌که عامل‌حفظ‌آن جبر وجاذبه باطنی قدرت تفکر است‌که رمز دست‌یابی بصورگذشته‌آن شناخت ادبیات است وبرای تقویت ونگهبانی افکار درآینده رشد وپرورش ادبیات وحفظ ذهن نسل‌حاضر ازقرارگرفتن درتحت تأثیر عوامل منحرف‌کننده، لازم‌است که آنهم باز ازوظائف ادبیات است وازاینرو ادبیات قدیمترین عنصر حفظ مرز ملیت در گذشته واساسی‌ترین عامل حفظ موجودیت‌ملی درآینده است چنانکه بهترین پاسخ‌دربرابر ادعاهای پوچ طماعان سیاسی سلاح ادبی است.

مآخذ

1 – Vocabulaire Technique et Critique de la Philosophie
A – lalande ذیل کلمه Education
2 – The aims of Education Alfred North Whiteheaded
3 – Les elements Sprituelles Des Nombres E. Bindel
4 – Pensées Pascale
۵ – دیکسیونر فلسفی Franck
۶ – دیکسیوند فلسفی Dagobert

کتب فارسی و عربی

۱ – رهبر خرد
۲ – اصول اساسی فن تعلیم و تربیت
۳ – منطق صورت دکتر مصاحب
٤ – ترجمه کتاب وایت هد بنام آمال تربیت
۵ – برای اطلاع بیشتری از بحث رابطه ادبیات و باطن انسانی رجوع شود بسخنرانی های این جانب در درس جمال شناسی دانشگاه تهران که درشماره های ٤و٦ و بعد مجله وحید درسال ٤۳ بچاپ رسیده تحت عنوان (درون زیبائی) یاجمال باطن.
۵ – **مغنی** – تألیف ابن هشام جمال الدین ابی محمد عبدالله بن یوسف المصری انصاری متولدسنه ۷۰۸ ومتوفی سنه ۷٦۱.
۶ – مطول – کتابی مشهور درمعانی و بیان است و آن شرح تلخیص المفتاح خطیب دمشقی است توسط مسعود بن عمر بن عبدالله خراسانی هروی (شافعی یاحنفی) ملقب به سعدالدین ومعروف به ملاسعد تفتازانی – متوفی بسال ۷۹۲ (مطابق حروف = طیب الله ثراه) و تفتازان بفتح اول دیهی است از نواحی شهر نسا ازبلاد خراسان در دومنزلی سرخس.
۸ – منتهی الارب – کتاب لغت تنظیم عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پوری برطرز شرح قاموس منتها بترتیب الفبائی.
۷ – لسان العرب تألیف محمد بن مکرم بن علی بن احمد الانصاری الافریقی، ثم المصری متولد ٦۳۰ متوفی بسنه ۷۱۱ درماه شعبان مشهور با بن منظور افریقی.

بدنیست بدانید که :

دربهار گذشته دولت کنیا عضویت یونسکورا پذیرفت. کنیا یکصد و چهاردهمین کشور عضو یونسکو است.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

چکامه‌یی است که این حقیر بمقتضی اداء وظیفه سپاسگزاری وعرض‌امتنان درپاسخ نامه دل انگیزوقصیده عربی غراء لطف‌آمیزحضرت مستطاب علم‌الاعلام حجة‌ـ الاسلام قدوه‌الفقهاء والحکماء والادباءالعظام آیت اله‌العظمی فی الانام شیخنا ومولانا محمد صالح علامه مازندرانی دام تأییدالسجانی ساخته وآنرا بانضمام عریضه‌اعتذاریه ازطهران بمحضرمبارکشان‌دربلده طیبه‌سمنان وقاهاالله من‌آفات‌الدوران‌ارسال‌داشته‌ام. بتاریخ غره رمضان۱۳۸۴قمری و۱۵دیماه۱۳۴۳شمسی‌هجری وانا‌العبدالحقیرالمسکین

(جلال الدین همائی)

ای دل من بانسیم صبحدم کن همعنانی — تازطهران‌خویش را برساحت سمنان‌رسانی

ور که خواهی‌تند تراز برق‌وبادونوررفتن — با براق فکر باید، مرکب همت دوانی

برنشینی گر ببال فکر چون با اسم اعظم — قبل آن یرتد طرفك هر کجا رفتن توانی

درسراغ کوی جانان حاجت‌پرسش‌نباشد — خود چراغ دین ودانش‌باشدت بهترنشانی

چون‌بمقصددررسیدی‌باادب‌واهسته‌رو کن — سوی درگاه خدا وند ادب کهف امانی

شاهباز آسمان پرواز اوج دین و دانش — آیت اله زمان علامه ما زندرانی

آنکه‌بادست‌وزبان‌یعنی که‌بانطق‌و کتابت — کرده‌کاخ‌علم ودین‌راسخت‌پی‌محکم مبانی

رفته ازمازندران‌و کرده درسمنان اقامت — داده این نعمت خدابراهل‌سمنان‌رایگانی

نامش ازنام دو پیغمبرمحمد صالح‌آنکو — حجت یزدان بود در دورهٔ آخر زمانی

کیدوشیددشمنان‌دین‌اگرسحراست‌دارد — کلك‌اوهمچون عصای موسوی معجزنشانی

فهم اودرحل این مشکل ید بیضا نماید — نشنود در طور تحقیق حقایق لـن ترانی

هم بنظم وهم بتألیف کتب پیوسته باشد — طبع و کلك اوبگوهرخیزی‌و گوهرفشانی

ر کلام حکمت آموزش بود حل دقایق — از بیان دانش اندوزش شود کشف معانی
خوشه‌چین خرمنش دانشوران شاگرد واستاد — زله‌خوار رحمتش خوان گستران عالی و دانی
ر فنون حکمت وفقه واصول ازخامه او — گشته پیدا درجهان بس یادگار جاودانی
ست در شعرو ادب هم اوستاد اوستادان — ورد لیلی بایدت باید که آثارش بخوانی
ثر او در چشم دل بهتر زتسمیط لآلی — نظم اودر گوش جان خوشتر زترجیع اغانی
سم بنظم پارسی باشد بآئین نظامی — هم بود در شعر تازی بوالعلاء وابن هانی
ایگاه عزتش باشد بدان رفعت که آنجا — طایر اندیشه را دشوار باشد پر فشانی
تبت او در تقدم همچو مدلولات اول — خاطر او درتجرد همچو معقولات ثانی
یست خصمی‌مروراورهست‌خودخفاش‌باشد — کوعدوی آفتاب روشنست ازتیره جانی
ندران حلبه که بر اسب محلی بر نشیند — خود چه‌آیدازحسود فسکل‌الاخرچرانی
ی خداوند خداوندان علم ای‌آنکه باشد — صیت فضلت بال‌گستر بر اقاصی و ادانی
گنج دین ودانش‌ماایمن است‌ازشردزدان — تاکند کلك گهر سلك تو اورا پاسبانی
وح علوی در سرشت آسمانی تو باشد — حجتی لامع بر اثبات نفوس آسمانی
چامه تازی شیوای تو اندر نامه خواندم — آفرین راندم‌برآن نیروی‌طبع‌ونکته‌دانی
خامه‌ات درنامه طبعت بنظم چامه باشد — آیتی از سحرکاری لابل از معجز بیانی
رترا اندر سخندانی و ابداع بدایع — بس کمالی نبود ار گویند خلاق المعانی
نده رااین‌فخربس کزراه مهرومرحمت‌تو — یاد او در حفظ گیری نام اوبرلفظ رانی
ا همه فرزندگانیم و تویی فرخ پدرمان — می سزد ازما تواضع از تولطف ومهربانی
ر دعا پیوسته خواهم ازخداوند یگانه — عمرطولانی تورا نه‌کم زهشتاد دوگانی
ا بود رسم تعازی و تهانی شاعران را — باد بر اعدا تعازی و بر احبابت تهانی
ر پناه ایزد و تحت لوای آل عصمت — تاجهان باقی بود تو درجهان باقی بمانی
ز **همایی سنا** درپیش تواین چامه باشد — آنچنان کزمور در پیش سلیمان ارمغانی
ر جواب نظم غرای تو الحق شعر بنده — سنگ باشد پیش لعل‌وخاك‌پیش زرکانی
گرنه مدحی‌درخورجاه‌توگفتم‌چشم دارم — درنوردی عیب وظل عفو بر وی گسترانی

۷

نکتهٔ دستوری

عجـــــــــایبها

محمد پروین گنابادی

متقدمان درجمع بستن کلمه‌ها شیوه‌ای داشتند که در نظم ونثرمعاصرمتروك شده است وچه بسا که برخی از مردم بی اطلاع از تحولات زبان وقواعد آن ، چنین شیوه ای را بقیاس با زبان معاصرنادرست پندارند چه امروز هیچکس جمعهای مکسر تازی را بار دیگربه (ها) ی علامت جمع فارسی نمی بندد و درمثل (کتب ها) بکار نمی‌برد واگرچنین کلمه هایی درنوشته های معاصران دیده شودبی‌تردید غلطوحاکی ازبی اطلاعی نویسنده یاگوینده ازقاعده های زبان‌تازی وفارسی‌است لیکن درنوشتهٔ نویسندگان وشاعران همچون بلعمی و منوچهری وهمطبقه های آنان که بهردو زبان تازی وفارسی‌احاطهٔ‌کامل داشتند،هیچکس نمیتواند کلمه هایی چون عجایبها ومنازلها و صد ها کلمه های مشابه آنها را غلط پندارد بهمین سبب دوست دانشمند نگـارنده آقای دکترمعین دررسالهٔ (مفرد وجمع) خویش صدها نمونه از این‌گونه جمعها از شاعران ونویسندگان متقدم راگرد آورده و آنهارا در زمرهٔ خصوصیتهای نظـم ونثر متقدمان شمرده اند . دربارهٔ علت بکاربردن چنین کلمه هایی هنوزنمیتوان حکم‌قطعی صادرکرد چنانکه آقای دکتر معین هم در طرحهای دستوری خویش بگـرد آوری قاعده های پراکنده باآوردن شواهد اکتفامی کنند وبجز در قاعده های مسلم حکم

لعی را به‌آینده موکول می سازند چه تا هنگامیکه نوشتهٔ مستدل ومستندی ازخود
قدمان بدست نیاید باید به برخی‌ازحدسهاوقیاسها استناد جست و یاآنگاه که همهٔ
نهای متقدمان بطوراستقرای‌کاملی بررسی شود ، شاید بتوان نظرقطعی تری بیان
رد وگرنه بی استقرای جامع وهمه جانبه حکم کردن همانند بحثی در بارهٔ همین
مع دریکی از کتب دستورمعاصران خواهد بود که درذیل‌قواعد جمع نوشته بودند:

اسم خاص جمع بسته نمیشود مگر هنگامی که بمعنی مانند و نوع باشد
نانکه گویند : ایران فردوسیها وسعدیها دارد یعنی کسانی مانند فردوسی و سعدی.
سپس نوشته‌بودند ولی این گونه استعمالات‌به تقلید اززبانهای بیگانه است. نگارنده
که حکم اخیررا مشاهده کردم بااینکه به مؤلفان آن کتاب ایمان‌کامل داشتم وآنها
ا ازاستادان مسلم زبان فارسی می دانستم درضمن مقاله‌ای دریکی‌ازمطبوعات معاصر
شتم : حکم قطعی دربارهٔ اینکه «این گونه استعمالات به تقلید از زبانهای بیگانه
شد» چندان پذیرفتنی‌نیست زیرا متقدمان وبویژه سخنورانی چون مولوی«موسیان»
« عیسیان » و« ابوجهان » و مانند اینها بسیاربکاربرده اند وبنا براین توان گفت که
ن خصوصیت در زبان فارسی هست وتقلید ازبیگانگان نیست . دیری نگذشت که
. چاپهای بعدی‌آن حکم‌قطعی را حذف کردند و یکی از شواهد متقدمان را هم در
یان قاعده آوردند . باری ددخصوص این گونه جمعها هم حدسها زده اند : ازقبیل
نکه متقدمان میخواسته‌اند به کلمه های مز بور رنگ فارسی بخشند و جمع های
گانه را نپذیرند از این رو آنهارا بار دیگر بفارسی جمع بسته اند یا اینکه معنی
مع بودن چنانکه سزا است بوضوح درفارسی ازآنها مفهوم نبوده بدین سبب‌آنها را
ارسی‌هم‌جمع بسته‌اند اما چنین حدسهایی بدین دلیل نقض میشود که چرا در بارهٔ
مه جمعهای مکسر تازی این شیوه را بکارنبرده اند . برخی هم برآنند که متقدمان
نها را درفارسی نوعی اسم جمع مانند : گروه وطایفه و لشکر تلقی میکرده و بدین
بب‌آنها را جمع می بسته اند چه اسم جمع کلمه ای است که بی‌داشتن علامت جمع
ها_ان) معنی جمع را برساند وجمع بستن‌آن هم روا است . نظر دیگر این است
که جمع به(ها)درزبان فارسی گاهی معنی کثرت می دهد چنانکه گویند: مدرسه ها

تأسیس کرده و کتابخانه ها بنیان‌نهاده اند یعنی مدرسه ها و کتابخانه های بسیاروپیدا است که درخواندن‌آهنگ صدارا در کلمه های «مدرسه ها» و«کتابخانه ها» بلند تر میکنند تا معنی کثرت را شنونده دریابد و جای تأسف است که در کتابهای دستود زبان فارسی دربارهٔ این خصوصیت مهم یعنی تأکید کردن در یکی از اجزای جمله یا کشیدن صدا هنگام تلفظ‌آن که درعالم معانی هم دربحث تقدم وتأخراجزای جمله اهمیتی بسزا دارد ، گفتگونکرده‌اند و اگرتوفیق دست درآینده دراین باره بتفضیل گفتگوخواهم کرد . باری برحسب این نظر: منظورمتقدمان ازجمع بستن جمعهای مکسرتازی به (ها) ی فارسی نشان دادن معنی کثرت بوده است و درمثل : عجایبها یا کتب هایا منازلها وصد هانمونه دیگر که در متنهای متقدمان‌آمده است نوعی جمع کثرت اند بمعنی عجایب و کتب ومنازل فراوان و بسیار و شاید بتوان این حدس را که نگارنده اندیشیده ام تا حدی پذیرفت اما گفتهٔ برخی از کسان که این شیوه را هم مانند هرقاعده یا استعمال یا نکتهٔ نا معلومی «تأکید» می‌شمرند بسهولت نمی‌توان پذیرفت .

مولانا لطف‌الله نیشابوری

طالعی یا شدم که از پی آب — گر روم سوی بحر بر گردد
ور بدوزخ روم پی آتش — آتش از یخ فسرده تر گردد
ور زکوه التماس سنگ کنم — سنگ نا یاب چون گهر گردد
ور پیامی برم بنزد کسی — هر دوگوشش بحکم کر گردد
بهمه حال شکر باید کرد — که مبادا از ین بتر گردد
اینهمه حادثات پیش آید — هر که را روز گار بر گردد

بقیه از صفحه ۱۶

یازده رساله دیگر که بنام رسائل اضافی ملحق بدین مجموعه شده است در اثبات ولایت و نبوت و غیره میباشد.

در این کتاب مسائل عرفان بنحو دقیق مورد بررسی قرار گرفته است و با بیان وافی وشافی مسائل مورد نظر را شرح و بسط داده است، این کتاب که نمودار کامل افکار بلند عرفانی است ومظهر تلفیق شریعت وطریقت وعقل و نقل وذوق بحساب میآید .

مقام وحدود و ارزش این کتاب

۱ـ از لحاظ نثر فارسی روان و بی‌تکلف و مگر در مواردی که موضوعاً ایجاب میکرده است ازاستعمال لغات وترکیبات نامأنوس خودداری کرده است متضمن لغات بسیاری که فارسی خالص میباشند، جملات کوتاه حاوی معانی بسیار، رسم الخط معمول قدیم در آن رعایت شده است وازلحاظ دستوری میتوان ازاین کتاب بهره‌های فراوان برد .

۲ـ ازلحاظ موضوع چنانکه از نام کتاب معلوم است بحث اساسی آن بیان مقام و موقعیت انسان کامل وارائه طریق به‌روندگان راه حقیقت میباشد. کتابی است عرفانی متضمن دقائق ورقائق بسیار لطیف وظریف.

۳ـ دراین کتاب هدفی دنبال میشود جزهدف امثال محی الدین عربی وابوالقاسم قشیری وابوالحسن هجویری وابوطالب مکی وازفصول ومقالات این کتاب چنان برمیآید که وی خواسته است طریقت وحقیقت را بیآمیزد وبرای منظور خود ازکلمات فلاسفه واهل شرع نیز بهره گیرد نهایت باتأویل و تغییری خاص.

٤ـ تأویلات بسیاری دارد که قسمتی ازآنها در نهایت علو ودقت ولطافت است وبعضی موارد موافق طبع وذوق عرفانی نیست.

٥ـ ذوق اشراقی ایرانی وعرفان هندی وکلمات بزرگان وحکماء ایران و هند استفاده بسیار شده است.

٦ـ آیات واخباری که اغلب عرفا بدان استنادکنند دراین کتاب ایرادشده است و نحوهٔ تعبیرات آن جالب‌تر ازدیگران بنظرمیرسد.

یادآوری

در مقاله بهارکردی نوشته آقای «عبیداله ـ ایوبیان ، در شماره گذشته اغلاط چاپی راه یافته بود واکنون صورت صحیح آنها نوشته میشود:

صفحه ۱۹ سطر ۱٦ «ونشانه» و۱۳ح ـ «گیوموکریانی» ـ ص۲۰ سطر ۱٥ «جیژنه=cêjne» ـ ص۲۱ سطر ٥ «Merî» ـ سطر۳ح ـ «له بالام» و «ته نیاگولیك» ـ سطر٤ ـ «ببیچد» ـ سطر٥ـ «میبارد» و «قوچ معروف میباشد» سطر٥ ص۲۲ سطر۱٤ «اجماع» سطر٤ح «منگوری» ص۲۳ سطر۳ح «گرچك» و«ya» ص۲٤ سطر۳ح«کابانی» سطر۳ «ده‌ستیك» و«بنیره» سطر۹ـ «چنیکمان» سطر۹ـ «بخه نه» سطر۱۱ـ «Nêw» ص۲٥ سطر۱۲ «سرچوبی» ص۲٦ـ سطر ۱۱ح ـ «بزوت» ـ۷ح ـ «بیلندانانبی».

تاریخچه وقف در اسلام

نگارش دکتر علی اکبر شهابی - چاپخانه دانشگاه تهران - شهریور ۱۳۴۳ ـ قطع ۲۹ × ۲۲ سانتیمتر ۱۴۸ صفحه ـ نشریهٔ شماره ۱۴ اداره کل اوقاف.

یک مجلد از این کتاب که حاصل سالها مطالعه و کوشش آقای دکتر علی اکبر شهابی دانشیار دانشمند دانشکده حقوق ومدیر کل اوقاف است بکتابخانهٔ وحید رسیده است. در این کتاب، وقف و اصطلاحات مخصوص آن ـ پیشرفت سریع اوقاف در کشورهای اسلامی ـ نقش اوقاف در پرورش و آموزش و بهداشت و امور اجتماعی ـ نمونه‌هایی از مصارف شگفت انگیز موقوفات ـ شرح وتفصیل برخی از آثار وابنیهٔ تاریخی اسلامی وفهرست جامعی از آنها مورد بحث قرار گرفته وآمار کلیه مساجد ایران، امامزاده‌ها، بقاع متبرکه و مدارس قدیم آورده شده واغلب موقوفات باعکسهای مختلف (۱۱۳ گراور) نموده شده است و شاید اولین بار باشد که کتابی مستقل در زمینه وقف بصورت جامع وکامل نوشته میشود این کتاب برای درج در مجموعه «ایرانشهر» نشریه کمیسیون ملی یونسکو در ایران نوشته شده و سپس بصورت کتاب مستقلی چاپ شده است. توفیق مؤلف محترم را ازخداوند آرزو میکنیم.

هم آهنگی مردم

تألیف احمد بن اسحاق یعقوبی ـ ترجمه آقای حسین خدیو جم - ناشر کتابخانه ابن سینا ـ آذرماه ۱۳۴۳ ـ قطع رقعی ۱۵ × ۲۰ سانتیمتر با متن عربی ۶۹ صفحه.

«احمد بن ابی یعقوب ـ اسحاق بن جعفر بن وهب بن واضح کاتب عباسی است که در قرن سوم هجری یا نهم میلادی آوازه‌اش همه گیر شده بود. یعقوبی با تألیف دو کتاب جغرافیائی وتاریخی خود بنام «البلدان» و «تاریخ یعقوبی» معروف شده است.» رساله هم آهنگی مردم ترجمهٔ کتاب «مشاکلة الناس لزمانهم ومایغلب علیهم فی کل عصر» میباشد. در گفتاری که استاد مجتبی مینوی براین رساله نوشته چنین میخوانیم: «...این رساله را یعقوبی نوشته است که او قدیمترین مؤلفین تاریخ و جغرافیا بزبان عربی، و بدین سمت مشهور است. رساله معروف نبود، مردی ازمحققین جوان ازاهل کانادا (که بیش از یکسال است که در تهران است) بنام: W. Millward آنرا یافته وتنقیح وتصحیح کرده وبچاپ رسانده است.

دوست بنده جوان فاضل وباذوق ودوستار ادب (آقای خدیوجم) آن رسالهٔ یعقوبی را بفارسی ترجمه کرده وچندنکته را روشن ساخته و از برای خوانندگان کتت هدیه‌ای ارزنده ببازار فرستاده است. حق اینستکه آنرا بخوانند. و شك نیست که هرگاه بخوانند از آن فایده خواهندبرد ومانندمن توفیق مترجم رابه ادامهٔ این نوع کار تمنی خواهند کرد.

در این رساله از خلفای راشدین، بنی امیه وخلفای عباسی سخن رفته و متن عربی رساله نیز آورده شده است. آقای خدیوجم بجز رساله «هم آهنگی مردم» کتاب «عقاید فلسفی ابوالعلاء معیری» رانیز بزبان فارسی برگردانده وکتابهای «ابوالعلاء در زندان» تألیف دکتر طه حسین و «عشرت طلبی عباسیان» تألیف دکتر صلاح الدین منجد را ترجمه وآماده چاپ نموده است.

جلال‌الدین همایی «سنا»
استاد دانشگاه

غـــــــزل

تا چند من وفا کنم و تو جفا کنی
چندین ستم بعاشق مسکین چرا کنی

ای پادشه چه کاسته گردد ز قدر تو
گر چشم التفات بسوی گدا کنی

مرهم بدست تست چه باشد اگر زلطف
زخم درون خسته دلی را دوا کنی

محتاج التفات کریمانهٔ توام
ای آنکه خاك را بنظر کیمیا کنی

بیرون نمی‌رود ز دلم سوز مهر تو
مانند شمع گر سرم از تن جدا کنی

سازی اگر بلطف و بسوزی اگر بقهر
کس را کجا رسد که بگوید چرا کنی

در پرده‌یی و پردهٔ خلقی دریده‌یی
آیا اگر زپرده در آیی چها کنی

تو بسته‌یی کمان که بتیرم زنی و من
دایم دعا کنم که مبادا خطا کنی

گفتم غزل بیاد تو روزی مگر تو نیز
این یادگار خوانی و یاد از «سنا» کنی

❁❁❁

ما را قضا بکوی خراباتیان کشید
ای شیخ از چه طعن و تهمت بما کنی

گر می‌خوری و خدمت رندان کنی بصدق
بهتر ز طاعتی که ز روی ریا کنی

عمری بکار خلق تلف شد بهوش باش
کاین دم که باز مانده بکار خدا کنی

شرح حال استاد قریب بقلم خودش (۱)

تولد این جانب (عبدالعظیم قریب) در شب پانزدهم رمضان المبارك بسال ۱۲۹۶ هجری قمری در قریه گرکان از مضافات و توابع اراك اتفاق افتاد. پدرم مرحوم میرزاعلی سررشته‌دار از اهل قلم وفضل و کمال بوده وبسیاری ازافراد خانواده این جانب نیزفاضل ودانشمند بوده‌اند. مادرم درایامی که بانوان ودوشیزگان ایران کمتر بامور تحصیلی می‌پرداختند بآموختن زبان فارسی پرداخته بود وکارهای نوشتنی وخواندنی خویش راخودانجام میداد واشعاربسیاری محفوظداشت. پدراین جانب در امورتربیت وتعلیم فرزندان خوداهتمام تمام داشت وبدین‌کار اهمیت بسیار میگذاشت این‌جانب تحصیلات مقدماتی زبان فارسی وعربی رادرزادگاه خودانجام دادم ودرسال ۱۳۱۱ شهرستان طهران‌آمدم و بتکمیل تحصیل پرداختم.

نخست درسال ۱۳۱۷ هجری قمری‌بسمت معلمی بمدرسهٔ علمیه که یکی از بزرگترین ومهمترین آموزشگاه جدید بودداخل شدم‌وسپس بتدریج درمدرسهٔنظام و مدرسه‌علوم سیاسی‌ومدرسه‌ایران وآلمان ودارالفنون‌ودارالمعلمین‌ومؤسسه‌وعظ وخطابه بانجام خدمات فرهنگی وتدریس‌اقدام نمودم واکنون دردانشکده ادبیات ودانشسرای عالی باموتدریس‌اشتغال دارم ومدت تعلیم وتدریس این خدمتگزارفرهنگ درحدود پنجاه وهشت سال است.

آنچه ازتألیفات وکتبی که باهتمام‌این‌جانب باحواشی وتعلیقات‌بطبع‌رسیده ومنتشرشده بیست مجلد است.

درخاتمه بدرج اشعاری که نگارنده دراین اواخر سروده میپردازد:

کار است وسیله سعادت

یک روز بموسم بهاران	کبتی سوی باغ رفت شادان
ابر سیهی پدید گردید	بارید بشدت و خروشید
زنبور عسل ز جور باران	در شاخ درخت گشت پنهان

۱ ـ این‌شرح حال ازمجموعه نفیس‌وخطی(ملت‌ایران)متعلق‌به آقای‌دکترشهریار نقوی نقل‌شده‌است. استادقریب درفروردین ماه‌امسال جهان‌فانی رابدرودگفت حدایش بیامرزاد.

چون کرد درآن مکان درنگی — پروانهٔ کوچك قشنگی
پرواز کنان رسید آنجا — بنشست و بیارمید آنجا
زنبور ورا چو نزد خود دید — با مهر تمام از و بپرسید
هرگاه که ایستاد باران — زینجا بکجا روی بگو هان
گفتا که درین هوای آزاد — هرسوی پرم بخاطری شاد
بنشینم بر گل قشنگی — لذت ببرم ز بوی و رنگی
بنگر که چه گفت کبت عاقل — شیرین سخنی که میبرد دل
هرگاه که ایستاد باران — خورشید نمود روی رخشان
من پیشهٔ خویش پیش گیرم — دنبالهٔ کار خویش گیرم
زیرا که ترقی است از کار — از کار برند سود بسیار
آنکو بره طلب برد رنج — ز ان رنج بدست آورد گنج
خواریست نصیب قوم کاهل — عزت گردد زسعی حاصل
گر هوش و خرد ترا بود یار — این پند نکو ز دست مگذار
در کار باهتمام میکوش — وز طالع بدمنال و مخروش
بدبختی تو از آسمان نیست — در طالع بدترازیان نیست
بدبختی تو ز پسی تست — وز سستی وخود پرستی تست
با غفلت وکاهلی مشو یار — با کار بساز و کام بردار
کار است وسیلهٔ سعادت — سستی است که آورد شقاوت

(رباعی)

گر باخردی قصد می‌ناب مکن — خودرازشراب مست‌وبی‌آب مکن
از باده مده مایه مردی برباد — بنیاد خرد خراب ازین‌آب مکن

ایضاً

جانا اگرت خیر دو عالم هوس است — نیکی کن اگر به نیکیت دسترس است
ین پند ترا بس است اندر همه عمر — درخانه‌اگر کس‌است یك‌حرف بس‌است

۲۸ر۷ر۱۳۳۴ عبدالعظیم قریب

بوسهٔ جام

کسی که در ره آزار خلق گام گذاشت
چنان گذاشت که هر گام را بکام گذاشت

بجستجوی سعادت زجا نمیرفتم
مرا امید در این آرزوی خام گذاشت

چو تاب رنج نداری ، مجو تن آسانی
که مرغ دانه چو برداشت پا بدام گذاشت

کدام بیخبر این پنج روزه مهلت را
چنان شمرد که عمر عزیز نام گذاشت

چو شمع کشته از آن دود خیزد از سرمن
که سرگذشت مرا گریه ناتمام گذاشت

بعشوه کشتن ما شیوهٔ خرام نبود
کدام عشوه‌گر این شیوه درخرام گذاشت

بهر قدم صنمی دیده‌ام ، نمیدانم
که عشق دردل من حسرت از کدام گذاشت

چو هست ذون گناه از مقام زهد چه سود
مرا که خجلت پیری در این مقام گذاشت

از آن همیشه لب جام بوسه‌گاه منست
که بوسه برلب او گر گذاشت جام گذاشت

ز عشق مانده جدا راز روزگار مپرس
که روزگار بتکرار صبح و شام گذاشت

فلك بجرم جوانی بنای پیری را
جز این نبود که از بهر انتقام گذاشت

بحیرتم که چرا عشق نکته سنج «امیر»
اسیر همچو تویی را امیر نام گذاشت

امیری فیروزکوهی

مسجد سپهسالار[1]

الدال علي الخير كفاعله

درنزد دانشمندان علوم‌دینیه وسیاسیه‌وخداوندان ملك‌ومال‌مستغنی ازتصریح
وضیع‌است که معموری وآبادانی هرمملکت وسعادت وثروت ونیکبختی‌هرملت راچه
عصروزمان خودشان وچه درازمنه واعصارآتیه مانندآثارعالیه وابنیه منیعه‌آنها در
ظاردوست ودشمن وبیگانه واهل‌وطن جلوه‌گر نتواند ساخت وشاهدنتواند بود.

آیا مگر طاق کسری وقصرشیرین وتخت جمشید وجامع‌ایاصوفیه و کلیسای
نت‌پیر شهررم‌ودیوارچین‌وهرمان‌مصرو منارهٔ اسکندریه وجامع‌امویه دمشق وچندین
ارآثاردیگرنیست که امروزنام‌نامی بانیان خودراکه غالباً از صحایف تواریح محو
ده‌است درصفایح خاك وبسیط زمین‌مانند جبال شامخه ثابت وپابرجای وزنده وپاینده
اشته است.

ان آثار نـا تدل علینا فانظر وابعدنا الی‌الاثار

مکرامروزبرای تعیین درجه قوت وقدرت و سنجیدن میزان تربیت ومدنیت
ول قدیمه و ملل جـز آثار عالیه والیه‌آنها دلیل وراهنمائی برای علمای‌آرشئولوژی
علم آثار اولین- باستان شناسی) دراین عالم یافت میشودنه والبته (ان‌المبانی تحکی

1ـ این‌شرح درجلداول‌صفحه ۳۷۰ مجموعهٔ خطی موسوم به «کراسه‌المعی» بخط
مرحوم میرزا حسنخان اعتمادالسلطنه وزیر دارالتألیف ناصری نوشته شده ومخارج بنائی
مسجدرا ۱۲۰ هزارتومان برآوردکرده‌است. این مجموعه نفیس‌هم‌اکنون درکتابخانهٔ‌مجلس
شورایملی مضبوط است. (و)

همت‌البانی) . این فقره‌نیز واضح‌است که هراثری درهرمملکت احداث میشود بانی و مؤسس حقیقی‌آن اثرواساس درواقع شخص معظم پادشاه آن مملکت است . چه اگر پادشاه نباشد عدالت و سیاست متصور نیست وبی‌وجود ایندو امنیت‌مفقود است وهر گاه امنیت‌نباشد عقدجمعیت واساس مدنیت بنی‌نوع گسسته ومنهدم‌میشود چه اگر جمعیت نباشدآثار مدنیت را که برپاخواهد داشت ؟ پس‌شبهه نیست که بانی‌حقیقی‌هرنوع‌آثار مدنیه خداوندان تاج ونگین وپادشاهان محتشم روی زمینند و فخامت ارکان وعظمت بنیان‌آثار هرعصرمرآت قدرت ومیزان شوکت ومقیاس تربیت و مکیال مکنت و مال پادشاه‌آنعهداست که گفته‌اند. همم‌الملوك‌اذا ارادو ذکرها من‌بعدهم فبالسن‌البیان.

ان البناء اذا تعاظم قدره اضحی تدل علی‌عظیم‌الشأن

بالجمله مقصود از تحریر وتمهید مقدمه اینست :

مسجد مرحوم میرزاحسینخان سپهسالار که به‌مسجد سلطانی معروفست ودر واقع بنام نامی‌همایون‌اعلیحضرت‌قدرقدرت شاهنشاهی‌خلداله تعالی سبحانه وشیدارکانه بنانموده است والحق امروز بالاترین‌همه‌ابنیهٔ عالیه‌وخیریه این‌پایتختش میتوان‌شمرد ازسال ١٢٩٦ هجری شروع بنای‌آن شده ولی‌تاامروز بواسطه فوت وفقدبانی‌این‌بنای عالی‌ناقص وناتمام وامر اتمام‌آن‌درعقدهٔ تعطیل‌مانده است واین‌نیست مگر بواسطه‌عدم کفایت مداخل موقوفات وقلت‌اعتنا ومبالات مباشرین . این خانه‌زادبیمقدار باقتضای دولتخواهی‌مدتی‌مدید درباب اتمام این بنای خیرو اختتام عمارت این مسجد غوررسی کرد وباشخاص بیغرض چند که علماً وعملا اطلاع‌کامل درفن معماری دارند مشورت نمود ازنتیجه این‌غوررسی‌وتحقیق ومشاورت همینقدر واضح ومعلوم‌شد که کارعمارت وبنای این‌مسجد عالی‌باینراه که پیش گرفته شده‌است‌باتمام وانجام نخواهد رسید چه امیدی که مباشرین اینعمل دارند که بعد از فوت بعضی از وراث بلاعقب دفعة واحده وجه‌متعسری بدست‌آمده بمصرف اتمام این‌بنا برسانند امیدی بیجا و خیالی‌باطل‌است بلکه خدای‌نخواسته باشد وباین زودیها فوت‌نشوند . چنین بنای عظیمی را که باین خیالات نمیتوان ناقص‌ومعطل گذاشت واین‌فقره‌هم واضح وبدیهی‌است که قطع نظر از

تمام آن تاچندسال دیگرمداخل موقوفات وفابمرمت وحفظ حالت حالیه آن نیز نکرده
بدون اینکه دولت وملت فایدهٔ صوری ومعنوی وفیض دینی ودنیوی ازآن ببرند بعداز
این همه مخارج ویرانه وخراب وآشیانه بوم وغراب خواهدشد زیراکه عمارت ناتمام
ودترازبنای تمام روبخرابی وانهدام میگذارد. پس بربانی حقیقی این مسجد عالی که
شیدارکان دین مبین ومروج شریعت سیدالمرسلین است فرض وواجب است که چارهٔ از برای
تمام بنای این مسجدمبارك که درحقیقت محل فخرومباهات همه مسلمانان خاصه ملت
شرافت ممالك محروسه ایران است بکاربرده درظرف مدت سه چهارسال این مسجد
عالیة البناءراازیردست عمله وبنادرآورده بدین سعی مشکورتمام مسلمین راشاکرومسرور
فرمایند. قال الله تعالی: انما یعمر مساجدالله من آمن بالله والیوم الاخر واقام الصلوة و
آت الزکوة ولم یخش الله فعسی اولئك ان یکونوا من المهتدین. وچارهٔ که این خانه زاددر
بنباب بدست آورده ازقرارشرح ذیل است: هرگاه پسنداولیای دولت ابدمدت قاهره افتد
بدون اینکه خسارتی بطرفی وارد آید درظرف مدت چهارسال عمل بنائی این مسجدشریف
باتمام خواهد رسید وچاره خانه زاد ازاینقراراست:

ازقراری که معماران میگویند برای اتمام عمل بنائی این مسجدوسایرمتفرعات
آن شصت هزارتومان دیگروجه لازم است وآنچه مامیدانیم سالی دوازده هزارتومان هم از
بابت منافع ومال الاجاره موقوفات مسجدبدست مباشرومتصدی امراین وقف میرسد. پس
چه میشد که دولت جاویدمدت علیه یاجناب جلالتمآب امین السلطان وزیرمالیه ودرباراعظم
یاازسلك تجارمحترم این پایتخت یکنفرامین معتمد راکه طالب خیروثواب ومنشأ
خیرواحسان است امرومقرر میفرمود که ازسال خجسته فال هزاروسیصد وچهارالی آخر
سال هزاروسیصدودوازده هجری تمام مخارج عمل اتمام بنائی این مسجدمبارك رابرعهده
گرفته وازقرارذیل تدارك وکارسازی نمایند:

مثلاسال اول هشت هزارتومان ازقرارده یك تنزیل درسال بموقوفات مسجدبقرار
قسط قرض داده و تنزل تنخواه خود را درآخر سال ازمداخل موقوفات دریافت نموده

وجه استقراضی را بانضمام منافع موقوفه که رویهمرفته بیستهزار تومان میشود بمصارف بنائی مسجد برسانند.

سال‌دویم وسال سیم‌هم بهمین منوال که تاآخرسال سوم درشصت هزار تومان خرج بنائی مسجد شده خواهد بود.

درسال چهارم فقط‌ششهزارتومان‌ازمنافع موقوفه رادرعوض‌تنزیل‌ورأس‌المال خودبرداشته ششهزارتومان باقیمانده‌رابنقصان وناتمامیهای جزئیه‌بنائی وازبابت وظیفه وحقوق مدرسین وپیشنماز وسایرخدام مسجد برساند. از سال پنجم‌الی سال نهم‌هم که بهمین قرارموقوفات رااداره نمایدهم مسجد ساخته وهم‌قرض پرداخته وهم شرط وقف حتی‌المقدور وبقدرالامکان ازبابت مصارف مقرردبعمل‌آمده خواهد بود وبعدازنه سال یعنی‌ازابتدای سال‌هزاروسیصدوسیزده تمامی‌مداخل موقوفات‌الی‌ماشاءاله تعالی‌بمصارف مشروطه ومخارج‌مقرره‌وقف خواهدرسید واین‌بنای عالی‌ازباقیات‌صالحات وآثارجلیلهٔ خیریه حوزهٔ‌اسلام محسوب وقرون بسیارباقی واستوارخواهد ماند.

فرمانده و فرمانبر

دکتر مظاهرمصفی

به فرمان‌دهی گفت فرمان بری — که فرمان تو سخت‌وآسان برم
تو امروز سالار و فرمان دهی — من امروز مملوك و فرمان برم
شکیبم به خوی تو کزخوان تو — به فـرزندمان حردهٔنـان برم
فشارم به‌دندان جگرراکه نان — بـه فرزند نو رسته دندان برم
بسازم به خلق تو تـا پیش زن — زپیش تو تن پوش خلقـان برم
شب وروز حون دلم می‌خورند — که روز وشبی را به پایان برم
دو دست دعا در تمنای مرگ — همه شب به درگاه یزدان برم
چو فرمان یزدان بدستم رسد — نهم برسر چشم و فرمـان برم
توازخوان گسترده خیزی گران — که‌ای‌کاشکی‌باخوداین‌خوان‌برم
من‌این‌تن برخاك گسترده خوان — زخوان سیه کـاسه مهمـان برم
تو ازدست باناخوشی جان دهی — من‌از دست توباخوشی جان برم

محمد تقی
مرتضوی

مهر در قوم مغول

یکی ازیاساها وقوانین مغول فرمانی است که در باره تقلیل میزان مهر و صداق دردوره حکومت ایلخانان مغول صادرشده‌است دراین دوره‌بنا بفرمان غازان خان که‌دین وآئین‌اسلام راپذیرفته بود بتبعیت ازفتاوی فقهای اسلام که مهرالسنه راپانصد درهم‌شرعی یا۵ر۲۶۲مثقال‌نقره معین کرده‌اند فرمانی صادرشد که حداکثرمیزان مهر وکابین برای‌عموم طبقات مردم‌ازفقیروغنی بیش‌از۵ر۱۹ دینارنباشد خواجه‌رشیدالدین فضل‌اله درتاریخ مبارك غازانی گوید: «... دیگرمهررا که برند بموجب‌احکام یرلیغ که پیش‌ازاین فرموده‌ایم نوزده دینارونیم باشدزیادت ازآن نبرند...» (تاریخ مبارك غازانی چاپ‌لندن صفحه۲۲۰)

مرحوم احمد کسروی تبریزی درمقاله‌ای تحت عنوان «ارزش دینار وتومان درقرون مختلفهٔ» درمجلهٔ آینده شماره چهارده جلددوم بتاریخ اسفندماه ۱۳۰۵ شمسی چنین مینویسد: «مغول‌درایران پولی‌ازطلاداشتند که بترکی و مغولی «آلتون» نامیده و ایرانیان دینار میخوانند وزن درست این سکه را بدست نیاورده‌ایم ولی ازدقت در نوشته‌های حمداله مستوفی در کتاب نزهةالقلوب برمیآید که ازحیث قیمت $\frac{۴}{۵}$ دینار اسلامی محسوب میشده وازاین قرارتقریباً معادل‌نه‌یاده قران امروزبوده است...»

میس لمتون استاد ادبیات فارسی دانشگاه لندن درکتابی که تحت عنوان «مالك‌وزارع درایران» بزبان‌انگلیسی نوشته وآقای منوچهرامیری‌آنرابفارسی ترجمه

کرده وباهمکاری آقای یارشاطر بطبع رسیده درفصل چهارم زیر عنوان «مغول ودست برداشتن آنان ازسنت» درصفحه ۱۷۹ سطر دوازدهم بنا بر نقل ازصفحات ۲۱۹و۲۲۰ کتاب تاریخ عازانی مینویسد «...حق مهر احکام قاضی نوزده دینار ونیم معین شد...»

بضرس قاطع باید گفت نویسنده انگلیسی و مستشرق دانشمند کلمه مهر «بفتح اول وسکون ثانی» که بمعنی صداق وکابین است بجای مهر «بضم اول وسکون ثانی» تصور کرده وبالمآل عبارات مندرج درصفحات ۲۱۹و۲۲۰ کتاب تاریخ مبارك غازانی تألیف خواجهٔ رشیدالدین فضل اله را که درغایت روانی وسلاست بوده وماعیناً نقل کردیم درست ترجمه نکرده وگمان برده است که نوزده دینارونیم حق الکتابه وحق التحریر احکام قاضی است زیرا جنین نوشته:

The cost of a real. for orders written by a goyion land was to be $19\frac{1}{2}$dinars. «سطر دوم صفحه ۸۷ نسخه انگلیسی»

درحالیکه اگر مستشرق نامبرده بمندرجات صفحه ۳۲۴ همین کتاب مراجعه میکرد وعبارت دیگر خواجه رشیدالدین فضل اله رادرباب میزان مهروکابین که مینویسد «و بحکم آنکه پیغمبرع» نکاح بکاوین سبك مستحسن داشته باید که کاوینها برنوزده دینارونیم مقرر باشد چه درصداق اندك هیچ بزه نیست...» مطالعه مینمود مبادرت بچنین ترجمهٔ نادرستی نمینمود چه درعبارت فوق دیگر کلمه مهر استعمال نشده وبجای آن صداق وکاوین آورده است وموجبی برای اشتباه مستشرق دانشمند که تألیف اوارزنده و محققانه وپرارج است پیدا نمیشد.

صرفنظر ازاینکه قبول پرداخت نوزده دینارونیم برای حق مهر احکام قاضی چنانکه اوتصور کرده درمطلق معاملات بهیچوجه صحیح بنظر نمیرسد زیرا منطق حکم میکند که حق التحریر اسناد به نسبت مبلغ موردمعامله پرداخت گردد ونمیتوان حق- التحریر سندمعامله ای که مبلغ آن مثلا یکهزار تومان است بامعامله دیگری که میزان آن صدهزار تومان میباشد بیك میزان مساوی یعنی نوزده دینارونیم تعیین کرد اصولا درفرمانها وقوانین مغول برای حق التحریر وثبت احکام مقررات واصول معینی معمول و

رایج بوده که برای جلوگیری ازاجحاف وتجاوزقضات و کتاب اسناد ومجلات در دوره ایلخانان وضع شده است وترجمه مذکور بی‌خبری نویسنده را براین مطلب میرساند. برای اثبات این مدعاعین عبارت تاریخ مبارك غازانی را در این بساب نقل میکنم: «...ودیگرفرمودیم که قضات بعلت سجل دردعاوی برعادت معهوددانگی توقع ندارند ونستانند وبمرسومی که فرموده‌ایم قناعت نماید وآن کاتب که حجت نویسد بهرحجتی که مبلغ صددینارباشد یك‌دوم بستاندوآنچه بالای صددینارباشد تایك دینار بستاند و قطعاًزیادت نستاند ومدیر که‌اشهادمیکند بهرحجتی که تمام گواه کنند نیم‌دینار رایج رابستاند وچندانکه همان دعوی مکررشود برهمان مقدارقناعت نماید و هرو کیل که ازدوطرف چیزی گیرد اورا تعزیر کنند...» «صفحه ۲۲۹ کتاب تاریخ غازانی» مسلم است که مطالب فوق نیزازنظرنویسنده پوشیده ومجهول مانده است واگرمورد مطالعه اوقرار گرفته باشد مانع‌ازوقوع اشتباه مذکورنشده است.

داغ آرزو

جزداغ آرزو که نشسته است بردلم — دیگرزعمررفته‌چه‌مانده‌است‌حاصلم
گیرم هزارسال‌شودعمرمن چونوح — از بحر غـم سفینه نیابـد بساحلم
خوابم ربود وقافله همرهان گذشت — ای خضر همتی که رسانـی بمنزلم
زآسان گرفتن‌ارشودآسان‌وسهل کار — پس‌از چه رو فزوده بهر کار مشکلم
صاف‌است وتابناك مرا دل چوآینه — زانرو عیان بود همه اسرار در دلم

«مینو» زهجر دوست سیه گشت روزمن
بـاشد شبی ز مهـر شود شمع محفلـم

رضا شجاعی (مینو)

اردیبهشت

اردیبهشت میگذرد ای بهشت روی — برخیز وزی چمن شو و می نوش و گل ببوی
زینسان که نوبهار برفتن کند شتاب — نبود روا درنگ توای نوبهار خوی
پرلاله گشته باغ و تراساتکین تهیست — گل در کنار جوی و تو از گل کناره‌جوی
هنگامه‌یی شگرف شداز گلبنان بپای — یکدم مپای و از پی‌دیدارشان بپوی
بر کوه‌ودشت بگذرو از شور میکشان — بنگر بچرخ برشده آوای‌های وهوی
بشکفت گل بگلشن و نرگس گشود چشم — سرمست شو چو نرگس و چون گل شکفته‌روی
چون نو گل شکفته برافروز رخ بباغ — وز باده کهن بچمن تازه کن گلوی
بگذر یکی بگلشن و جامی دو نوش کن — بشنو سپس نوای هزار ازچهار سوی
بر گل ببین که چون شکفد برفراز شاخ — برسرو بن نگر که ببالد کنار جوی
با این بگو که در بر بالای من مناز — با آن بگو که با گل رخسار من مروی
اکنون که ژاله گردزداید ز روی گل — باری توهم به آب می اندوه دل بشوی
خاکم بباد میدهد انده یکی بیار — آن آتش روان که بجان بخشد آبروی
جز راه گلستان که بود دلگشای راه — جز کوی میکشان که بود جانفزای کوی
هشدار تا که روی نیاری بهیچ راه — میکوش تا که ره نسپاری بهیچ روی
خواهی شنید اگر سخن اینك ز می شنو — ور گفت بایدت سخن اکنون ز گل بگوی
بشنو از آن پیاله که ماند مرا بدل — بر گوی از آن بنفشه که ماند ترا بموی
این خواهم از خدای که روزی بکام دل — من باشم و تو باشی و گل باشد و سبوی
من در برابر توچو درپیش گل هزار — درپیش گل توچون گل باخاررو بروی
دوری گزیده هردو ز آسیب روزگار — سرگرم جام باده ولب گرم گفتگوی
اینست اگر جهان جهان راست بهره‌یی — جزاین ندارداین دل آزرده آرزوی

با رشته‌های گوهر دریای پارسی
این نغزچامه بافته آمد بتار و پوی

محمد علی نجاتی

مرتضی مدرسی چهاردهی

فرهنگنامه علوم نقلی و عقلی

تألیف دکتر سید جعفر سجادی

در بارهٔفرهنگنامه‌های علوم‌اسلامی رساله‌هاو کتابهای‌مختلفی‌نوشته‌شده‌است، سیدشریف جرجانی محقق‌مشهور کتاب بسیارنفیس تعریفات‌راتألیف نموده،عبدالرزاق کاشی‌اصطلاحات صوفیه رانوشته، کشاف دراصطلاحات فنون‌ازشاهکارهای علمی‌بشمار میرود که بخشی‌ازآن‌دراسلامبول وقسمت‌دیگردر کلکته چاپ گردیده‌واینك‌باردیگر در قاهره به چاپ رسیده است. درزمان ما دکتر قاسم غنی درآخر کتاب تاریخ تصوف اصطلاحات عرفانی‌راتااندازه‌ای فراهم‌آورد واکنون یکی‌ازجوانان پرشور وفاضل ما که درعلوم معقول‌ومنقول مطالعات فراوانی دارددراه فرهنگ نویسی رادرعلوم اسلامی پیش گرفته، چند کتاب‌بسیارباارزش بنام‌فرهنگ مصطلحات عرفا،فرهنگ علوم‌عقلی‌و فرهنگ علوم نقلی تألیف و منتشر ساخته، این کتابها حاصل عمری مطالعه ، بحث و فحص ودقت نظراست ومانند کتابهای پدران ماگران قدر ومعتبر است، چون فنون و دانش‌نوین رشته‌های گوناگون دارد، اصطلاحات آنها هم روزبروز تازه‌تر و دقیق تر میگردد، فرهنگ‌نامه‌های جداگانه‌ای دراین‌زمینه‌فراهم میشود،دانشمندان ومحققان فرهنگ دراین راه‌خوب‌کار کرده‌اند، کسانی که به کتابهای علمی‌اسلامی نگاه میکنند به کلمات و الفاظی برخورد می‌نمایند که معانی‌آنها را نمی‌دانند، چون‌آن معانی در کتابهای لغت نیست ، از طرفی هم نمی‌خواهند در آن رشته‌ها درس بخوانند و اهل اصطلاح گردند، دچارمشکلی می گردند وازمعانی‌آن لفظها و کلمه‌ها بیگانه هستند

حوشبختانه نیازمندی آنان رافرهنگنامه‌های دکترسجادی برآورده میسازد، تااندازهٔ دوستداران دانش را بسوی فرهنگ اسلامی رهبری می‌کند واز یك جهت هم برای دانشجویان سودمند می‌باشد، بهریك از اصطلاحات عقلی ونقلی و یاعرفانی برخورد کنند با این فرهنگ‌ها بآسانی معانـی آن‌ها را درك مـی‌کنند . مؤلف این رشته از تألیف سالیان در از درس حوانده، درس داده، مطالعه و دقت نموده از حرمن فضل وهنر استادان توشه برده وهمه‌آنها رابصورت فرهنگ درآورده و بدوستداران دانش و معرفت بارمغان‌آورده‌است. براستی کتابهای علمی‌اسلامی مشکل نوشته شده‌است، باید آن کتابها رادرنزداستادی‌دانشمند خوب خواندوفهمیدبدون مطالعه ودقت‌کافی‌نمیتوان از کتابهای ابن سینا وصدرالدین شیرازی وشهید اول ودوم وصاحب جواهر و صاحب حدایق بهره بردداین رشته ازفرهنگ نویسی‌آقای دکترسجادی همه‌آن اصطلاحات راجمع‌آوری کرده. بابیانی ساده وروشن از همان کتاب‌ها، اصطلاحات معانی روشن‌و درست نمودار ساخته است ، کسانی که بدنبال اصطلاحات خاص می‌گردند میتوانند گمشده خودرابآسانی‌دراین‌فرهنگ‌ها بیابند،این رشته‌از کتابها که‌ازمیان صدها کتاب عربی‌وفارسی وازهزاران ورق‌وصفحه کتاب ورساله گلچینی شده‌است، میراث فرهنگی ما رابصورت دلکشی دردسترس دوستداران دانش و هنر قرار میدهد. درآن روزهائی که دردوره دکترای دانشکده الهیات بودم مؤلف‌این رشته از فرهنگ‌ها رایکی از بهترین دانشجویان دانشمند یافتم،درآن روزها که هر کس سر گرم‌کارخودبود،دکتر سجادی نقشه و طرح این فرهنگ‌ها را در اندیشه خود می‌پرورانید، تا میوه فکر و دانش خودرابصورت فرهنگ عقلی‌ونقلی درمعرض استفاده فضلاقراردهد، ضمناً مؤلف فاضل این کتاب سالیان دراز بالغت‌نامه دهخدا همکاری داشت و راه و رسم فرهنگ نویسی را از آنان بیاموخت و باسلیقه و ذوق خاص حود راه مخصوص را در تألیف اصطلاحات علمی وفلسفی و عرفانی بکاربرد، وهم اکنون در رشته تألیف خود تخصص پیدا کرده است امیدواریم هریك از فرهنگ‌هـای ایشان در چاپ‌هـای پیاپی بهتر و تکمیل‌تر گردد .

نکودار ضیف و مسافر عزیز وزآسیبشان برحذر باش نیز

مهمان را محترم شمار ومسافر را گرامی‌دار و نیزخودرا ازآسیبشان حفظ کن «بپرهیز که گزندی بتو نرسانند»

ز بیگانه پرهیز کردن نکوست که دشمن توان‌بود درزی‌دوست

ازفریب بیگانگان احتراز جستن بقانون خرد درست وپسندیده است زیرا تواند بود که خصم‌بیگانه بصورت یاریگانه نماید، ممکنست خودرادوست نشان‌دهند وبدین ظاهرفریبنده دشمنی کنند وخصومت ورزند.

✩ ✩ ✩
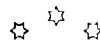
غریبی که پرفتنه باشد سرش میازار و بیرون کن از کشورش

بشخص غوغاجوی وشورش طلبی که ازمردم شهرتو نباشد آسیب مرسان واو را از ملك خویش بران.

تو گرخشم بروی نگیری رواست که‌خودخوی‌بدشمنش درقفاست

در نسخهٔ بجای نگیری، نرانی، مکتوبست و بهترمینماید. اگر تو وی را سیاست‌نکنی و کیفرسخت ندهی بفرمان عقل شایسته و درخورست زیرا همانا‌آن نهاد زشت وسرشت‌ناپسند دشمنی‌سخت‌وخصمی سهمگینست که پیوسته برپی‌اوست وهیچگاه

از وی دور نمیشود.

وگر پارسی باشدش زاد و بوم / بصنعاش مفرست و سقلاب وروم

زاد و بوم باضافهٔ «واو» بعداز «دال» بنظر بنده نرسیده اما «زادبوم» و «زادبوم» درسخن فصحا دیده شده است حمیدالدین بلخی صاحب مقامات حمیدی گوید:

دل ما تنگ شد ز خانهٔ تنگ / رحت سوی فضا کشیم همی
هر که بر زاد بود بندد دل / آن کشد او که ما کشیم همی

نظامی فرماید:

رسیدند از آن مفرش سیم سود / بجائی کز آن بود شان زاد بود

جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی فرماید:

چند گوئی مرا که مذمومست / هر که او ذم زادبوم کند
آنکه از اصفهان بود محروم / چون تواند که ذم روم کند

ولی اگر مسقط الرأس، زادگاه و مولدوی سرزمین پارس باشداورا باقالیم دیگر روانه مساز، تبعیدمکن.

هم آنجا امانش مده تا بچاشت / نشاید بلا بر دگر کس گماشت

وهم درآنجا که، ازبامداد تانیمروز، بوی فرصت حیات مده وحالی بهلاکش رسان چه سزاوارنیست که آشوبگررا ازدیار خویش دورخواهی و بیرون کنی و روا داری که بخطهٔ دیگر برود وفتنه آغازد.

که گویند بر گشته باد آن زمین / کزو مـردم آیند بیرون چنین

زیرامردم دیاربیگانه زبان بنکوهش گشایندو گویندآن سرزمین که نا کسان ونابکارانی چنین زاید وپرورد ویران وزیروزبر باد.

☆ ☆ ☆

ندیمان خود را بیفزای قدر / که هرگز نیاید زپرورده غدر

جاه ومرتبت دیرینگان درگاه خود را بیش ساز ، و حرمت آنان رعایت
رمای زیراهیچگاه تربیت‌یافتگان وبرکشیدگان‌بیوفائی ودغلکاری‌نکنند ونمکخوار
مکدان نمیشکند، برکشیدن، یعنی‌ترقی دادن وافزودن منزلت .خاقانی:
لك بخیره کشی‌برکسی‌کشید کمان   که برکشیدۀ حق بود و برکشندۀ مـا
.وزنی:
رخیره نه‌برکشیداورشه شرق وچین   برلشکرخویش کردلشکرکش وپهلوان

✲✲✲

چـو خـدمتگزاریت گردد کهن   حـقّ سالیـانش فـرامش مکـن
آنگاه که یکی از خدمتگاران و فرمانبران توسالخورده و فرسوده وناتوان
گردد. ناصرخسرو:
دیر بماندم درین سرای کهن من   تـا کهنم کرد صحبت دی و بهمن
دیر بماندم که شصت سال‌بماندم   تـا بشبانـروز هـا همیبروم من
حقوق خدمت سنین متمادی، دیرسالان سالهای درازاورا از یادمبر.
گراورا هرم دست خدمت ببست   ترا بـر کرم همچنان دست هست
اگرهرم (بفتح‌اول وثانی) پیری وفرتوتی‌اوراناتوان ساخت‌وازانجام وظایف
خدمت بازداشت توهمانا مانندگذشته، بربخشش و احسان توانا و قادری، و دست تو
گشاده است.
شنیدم که شاپور دم‌در کشید   چوخسرو برسمش قلم در کشید
چنین‌استماع کردم که‌آنگاه که خسرو،شاید خسروپرویز، برمقرری‌شاپور،
گویاشاپورنقاش، رقم‌بطلان کشید ونام‌وی راازدفتروظایف محو کردشاپورسخنی‌نگفت
وزبان بگله واعتراض نگشود.
چو شد حالش ازبینوائی تباه   نبشت این حکایت بنزدیك شاه
ولی وقتی که‌ازتهیدستی وفقروفاقه‌کارش سخت‌نابسامان وحالش بس پریشان
شد قصۀ بدین مضمون بخدمت شهریار نگاشت وعرضه داشت، قصه درین مورد بمعنی
عرض حال تظلم آمیز است بدان روزگار نجیب‌الـدین شهر زوری مشهور بقصه‌دار

وزارت چند داشت، وقصه‌دار، آن باشد، که مردمان حاجات وتظلمات خویش را، در ایام هفته بنزدوی برند، واوآن شکایات وحوائج رادرشب آدینه، بهنگام فراغت پادشاه، بروی عرضه‌دارد وجواب ستاند، واین دردودمان خوارزمشاهی، منصبی بزرگ بشمار آید. نقل ازسیرة‌جلال‌الدین ترجمهٔ نگارنده.

چوبذل توکردم جوانی خویش   بهنگام پیری مرانم ز پیش

چون روزگارجوانی وایام شباب را درخدمت توبسرآوردم وبپایان رساندم اکنون که پیروفرتوت شده‌ام مراازآستان خویش مران وطردمکن.

☆ ☆ ☆

عمل‌گرد هی مرد منعم شناس   که مفلس ندارد زسلطان هراس

اگرعمل بکسی فرمائی وشغلی دهی‌بآن‌ده که توانگری‌اوراشناخته ودانسته ودریافته باشی‌زیراتهیدست ازپادشاه بیم وباك ندارد.

چو مفلس فرو بردگردن بدوش   از و برنیاید دگر جز خروش

اگرعامل ومباشر توفقیرونیازمند باشدوبگناه ربودن‌اموال دیوان‌حکم کنی که دربندش کشند وسرش ازگرانباری غل‌وزنجیر بسینه‌آید ازوی جز ناله وفریاد بر-نخیزد وپشیزی بدست نرسد.

چومشرف دودست از امانت بداشت   بباید بـرو نـاظری بـرگماشت

آنگاه که عامل دست از درستکاری برداشت وپای درطریق خیانت گذاشت واجبست که ناظری بروی‌نصب کنی تانگران ودیده‌بان‌کاراو باشد.

ور ونیز درساخت با خاطرش   زمشرف عمل برکن و ناظرش

اگر ناظرنیز بااندیشهٔ خیانت‌کارگزار دمسازوباوی هم‌آهنگ شد مشرف‌و ناظرهردو راازشغل معزول‌گردان.

خدا ترس باید امانتگزار   امین کزتوترسدامینش‌مدار

آنکه وی رامعتمد شماری باید از ایزد یکتابهراسد تا امانت را اداکند و بپردازد وآنرا که ازتوبیمناك باشدامین مشناس.

شاعران دورهٔ صفوی

میرابوالقاسم «کاهی»

ادیب برومند

چنانکه تقی الدین کاشانی مؤلف خلاصة الاشعار در جلد معاصران خود می نویسد :

میرابوالقاسم کاهی گرچه در کابل پرورش یافته اما در اصل از سادات اصفهان است وهنگامیکه امیرتیمور در اصفهان حکم بقتل عام داده است یکی از اجداد اورا که سیدی محترم بوده موردنوازش ولطف خاص قرارداده وباخود بسغدبرده است.

میرابوالقاسم کاهی در«کوفن» که یکی ازمحال سغداست، بدنیا آمده ودرکابل نشوونمایافته ودرحلقه عرفان دست ارادت بمولانا (ولدمجذوب)داده ودرخدمت اینعارف بمقامات عالی عرفانی رسیده است بطوریکه وقتی درزمان همایونشاه بهندوستان رفت دراندك مدتی مورداقبال گروه بسیاری ازمردم واقع شده وپادشاه وارکان حکومت نیز نسبت باواعتقاد معنوی پیدا کرده‌اند.

مؤلف خلاصةالاشعار مینویسد: «جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه بعداز پدر اورانگاهداشت وتربیت کلی فرمودچنانکه مکرربملاقات آنجناب میل کرد وچندنوبت بمنزل سید تشریف برده استدعای حضورش بمجلس خاص نمود وچنان مقرر کرد که هرگاه سید بمجلس همایرن‌ما بیاید مبلغ هزارروپیه که عبارت ازبیست تومان باشد

بوی‌دهند سیددرآنوقت تبسمی نمود و گفت گویا پادشاه میل‌ملاقات ماندارند که‌جهت حضور فقیروبسبب دریافت ملاقات، تعیین اجرت، و ترتیب کرایه مینمایند واز موائد احسان وانعام، پشت ماراگرانبار میسازند»

کاهی شاعری وارسته ولطیف طبع‌بوده‌است وتقی‌الدین‌کاشانی قطعه زیرراز نتائج طبع اومیداند:

دوش کشیشی بـدر سومنات — خواند یکی بیت ومن‌آموختم
حاصل‌عمرم‌دوسه‌دم‌بیش‌نیست — خام بدم، پخته شدم ، سوختم

وفات‌کاهی بنابقول تقی‌الدین درسنه ۹۸۸ بسن‌صدودهسالگی درشهر اگره اتفاق افتاد.

ابیاتی ازمیرابوالقاسم کاهی

گر لب غنچه خندان بلب خود مالی — غنچه درپوست نگنجد دگرازخوشحالی

☆ ☆ ☆

ای کبوتر ، جان ما راجانب جانان ببر — پیش‌ازین گرنامه‌میبردی،ازین‌پس‌جان‌ببر

☆ ☆ ☆

روزی که سوسن‌ازسرخا کم دمد برون — باشد هنوز نـام تو، ورد زبـان من
کاهی امید مهر از آن مه جبین مدار — چون نیست طالعی که شودمهربان من

☆ ☆ ☆

بزن برسینه من خنجری چند — زراحت بردلم‌بگشا،دری‌چند
دلا ناید وفا زآنچشم و غمزه — مسلمانی مجو، ازکافری چند

☆ ☆ ☆

نرگس شهلا نبود هـر بهار — اینکه دمد برکمر کوهسار
چشم بتانست که گردون دون — برسرچوب‌آورد ازگل برون

سری سرفراز

باستانی پاریزی
معلم دانشکده ادبیات

پس‌از فاجعهٔ‌عاشورا، دربارهٔ کیفیت سرنوشت سرهای شهداءاقوال گوناگون شنیده‌ایم. ائمهٔ تاریخ‌اتفاق رارند که نعش مبارك حضرت حسین در کربلا مدفون‌است. اما دربارهٔ اینکه سرمبارك‌آن حضرت را کجا دفن نموده‌اند اقوال مختلف‌است، بعضی عقیده دارند که سرحضرت پس‌ازچندی به کربلا عودت داده شدودرآنجا در کنارجسد مدفون گشت.

آن چه مسلم است،اینست که ابن‌زیاد پس‌از واقعهٔ کربلا دستورداد تا امام زین‌العابدین ومخدرات‌اهل‌بیت رابارؤس شهدابه دمشق پیش یزید برند.

ابن‌زیاد، «آن سر وی، با زنان و کودکان خرد اسیر کرد و به شام فرستاد براشتران ، سرهاشان برهنه، وهر جایگاه که فرود آمدندی آن سر وی از صندوق بیرون کردندی و برسرنیزه کردندی، و نگاهبانان برآن کردندی : ابه‌گاه رفتن، تا برسیدند به منزلی که‌آنجا راهب بودازآن ترسایان، ایشان برآن‌رسم که همی‌داشتند برآن سرنیزه کردند، چون شب اندرآمد، آن راهب به صومعه‌اندربه عبادت ایستاده بود، نوری‌دید که اززمین برآسمان همی برشد... ازبام آواز داد که این سر کیست؟ گفتند سرحسین علی، گفت: بدگروهی‌اید، که اگر ازعیسی فرزند مانده‌ای ما او را بردیدگان جای کنیم!

پس گفت: یاقوم، من ده‌هزار دینار میراثی حلال دارم ، اگراین سرفرامن دهیدتابامداد، من‌آن زرشمارابدهم حلال، گفتندبیار، زربیاورد... سراو(را) فرادادند و ببوسیدآن رابه کنار اندرنهاد، و همی گریست تابامداد که صبح بدمید... وآن سر بدیشان بازداد،وایشان اندرصندوق کردند وبرفتند» ۱

۱ــ تاریخ سیستان ص ۹۹

پس ازآنکه به دمشق رسیدند ودختران خاندان رسول، به قول ملابمانعلی کرمانی :

ز جمازه‌ها از یسار و یمین فتادندچون برگ گل برزمین

یزیدلعین اشارت کرد تاسرسرخیل‌آل خیرالبشر را درطشتی زرین نهادند.. ویزید چوبی‌دردست داشت برلب ودندان سیدجوانان بهشت‌زده، می‌گفت: «حسین را چه لب‌ودندان نیکوبود...»

آنگاه‌اسباب سفرامام‌زین‌العابدین وسایراهل‌بیت راتهیه کرده وسرهای‌شهدا را بدیشان سپرد... در بیستم شهرصفر، سرامام حسین وسایرشهیدان کربلارا به‌ابدان ایشان منضم ساخت. ۱

امـا این روایت بهمین صورت تنها باقـی نمانده است و روایـات دیگر نیز هست:

برخی‌نوشته‌اند که سرراپیش عمروبن‌سعید درمدینه فرستادند ودربقیع کنار قبرمادرش حضرت فاطمهٔ زهراء مدفون گردید. ۲

عده‌ای گفته‌اند که سردرخزانهٔ یزیدبود وپس ازمرگ یزید سررا دردمشق نزدیك دروازهٔ «فرادیس» دفن کرده‌اند. هم‌چنین گفته شده‌است که سرمبارك به دستور یزید به‌انحاء بلاد وشهرها فرستاده شد ودر کوچه و بازار گردانده میشد تا اینکه به «عسقلان» رسید ودرآن‌جا حاکم‌آن شهر، سررا نگاهداشت و سالها بعد در جنگهای صلیبی‌اروپائیان به‌آن دست یافتند ویکی‌ازوزرای خلفای فاطمی درمصرسرمبارك راаз اروپائیها به سی‌هزاردینارخرید وبه‌قاهره منتقل ساخت ودرمحلی که به مقبرهٔ حسین معروف‌است (درقاهره) مدفون نمود.

شعرانی درطبقات‌الاولیاء مینویسد: صالح طلائی پس‌رزیك درصالحیه موفق شد سرحسین را بدست‌آورد، سررا باپارچه‌ای ازحریرسبز پوشاند و برتختی آبنوس نهادوآنرا بامشك وعنبرآمیخته ساخت وسپس درمحلی که امروزموسوم به مشهدحسینی

۱ـ حبیب‌السیر ج۲ص ۶۰ ۱ـ مرآت‌الجنان یافعی

ونزدیك «خان خلیلی» (محله‌خلیلی) معروف‌است بخاك سپرد.

جهانگردی از اهالی هرات در کتاب خود موسوم به «الاشارات الی‌اماکن الزیارات» مینویسد: درعسقلان سرحضرت حسین مدفون بود وپس ازآنکه این شهر بدست اروپائیان افتاددرسال ۵۴۹ هجری به‌قاهره منتقل شد. ابن‌بطوطه سیاح مشهور هنگام مسافرت به عسقلان گه‌ید، زیارتگاه معروفی در این شهرهست که سر حضرت حسین‌پیش‌ازانتقال به‌قاهره درآن‌جامدفون بوده‌است. وازطرف دیگرابن‌جوزی عقیده دارد که سرحضرت درمسجد رقه‌نزدیك فرات‌است وگوید:

یزید وقتی سر مبارك را دیدگفت: تراهم نزد اولاد ابی‌معیط بانتقام خون عثمان‌خواهم فرستاد، و این طایفه در رقه مسکن داشته‌اند. اصولا روایات در این خصوص مختلف‌است وبطور کلی مدفن سرمبارك را درشش شهرحدس زده‌اند: مدینه، کربلا، رقه، دمشق، عسقلان و قاهره که در کشورهای حجاز و عراق و شام و مصر واقعند.[۱]

درهر حال، سرهر کجا باشد، چیزی که مسلم است اینست که در تمام این شهرها، ایام محرم برای همهٔمردم روزعزا وسوگواری است ومقام شهید بزرگ اسلام نه بدان پایه است که کسی را محل بحث در اینخصوص که سرمبارك کجا دفن شده و زیارتگاه کجاست پیش‌آید.

مقام حسینی‌درهمهٔاین شهرها موردتعظیم وتشریف وتکریم‌است.

قهرمانی وبزرگواری حسین‌بن‌علی مدفن‌اورا درسینهٔ هرمسلمان وهرشخص صاحب دلی ساخته است وقاهره و عسقلان و دمشق ورقه وکربلا و مدینه، همه اینها بازی‌الفاظ است.

بعداز وفات تربت مادر زمین مجوی　　　در سینه‌های مردم عارف مزار ماست

☆☆☆

قضای روزگارمیخواست که موکب حسینی راگذار به حوالی فرات‌افتد و

۱ـ ابوالشهداء، عباس عقاد، ص ۱٤۹

محلی که آنروز بنام «کوربابل» یاشهر بابل خوانده میشد روزی زیارتگاه مسلمانان شرق و غرب گردد. «کوربابل» بعدها تصحیف یافت و «کربلا» شد و این کلمه که با کرب وبلا متجانس است (کرب وبلا، اندوه وبدبختی و مصیبت را میرساند) وسیله‌ای شد که شعرا ازین جناس استفاده کنند.

تصادف ایام بودتا این مکان رامزار هر انسانی سازد که بوئی ازپاکی وپاکدامنی وفضیلت برده باشد ودرتاریخ هیچ محلی دیده نشده است که تا این حد در نظر مردمان آزادطبع وحقیقت جوی محل تقدیس واحترام باشد.

روزدهم محرم سال ۶۱ هجری بود که فاجعهٔ خونین کربلا پیش آمد، آنروز باقیماندهٔ مردان خانوادهٔ رسول درمیدان جنگ شربت شهادت نوشیدند، آن شب کسی رایارای آن نبود که اجساد شهدا رادفن کند. سرشهدا راازتن جدا کرده ودر کوچه و بازارشهر میگرداندند. دوروز بعد جمعی ازطایفهٔ بنی‌اسدبه‌جمع‌آوری نعش‌هاپرداخته وآنها رادفن کردند.

یك‌شاعرویك‌نقاش هنرمندایرانی منظره‌ای ازین سرمقدس مجسم نموده‌اند که بسیار هنرمندانه جلوه میکند: نقاش یك تن نائینی موسوم به ثقةالسلطنه (فاطمی طباطبائی) ومردی شریف‌بود. اودرهمان‌ایام که حکومت سیرجان‌راداشت، درعین‌حال هرسال روضه‌خوانی مفصلی‌نیزمیکرد، وپدرم نگارندهٔ مرحوم حاج‌آخوند پاریزی که سالی سه ماه زمستان را ندیم وانیس حاکم بود، شبی بربالای منبر اشعارآن شاعر را میخواند وتوصیف سرراازکتب اخبار وبرطبق روایت آن راهب نصرانی بیان میکرد که چگونه بودوچطورنورازآن ساطع میشد. وقتی به‌این شعررسید:

به تماشای تجلی تومدهوش کلیم ای‌سرت‌اناالله و سنان نخلهٔ طور

ثقةالسلطنه بسیارگریه کرد چندانکه بی‌تاب‌شد، وفردا باقلم باریك نگار خود، تصویری ازسرکشیده وآنرا به پدرم تسلیم نموده بود. هرچند این تصویر محو شده‌است، تیمناً اینجاگراور میشود. نقاش گوئی به چشم می‌دیده که بـه قول صاحب تاریخ‌سیستان «هرجاکه فرودآمدندی، آن سروی ازصندون بیرون کردندی و بر سر

نیزه کردندی»، در کنار تصویر نیزه نقاش، با خط خوش خویش چنین نوشته « عمل عبدعبید وغلام زرخرید مملوك مفلوك خدام بااختشام اعلیحضرت قدر قدرت مولانا و مولی‌الکونین سبط رسول الثقلین، ابی‌عبدالله‌الحسین، علیه و علی آبائه و علی اولاده الطاهرین صلوات‌الله من رب‌العالمین ، ولعنة‌الله علی اعدائهم اجمعین ، محمد علی‌بن محمود الطباطبائی النائینی ، غفرالله‌ذنوبها و سترعیوبهم . ورزقناالله شفاعته و زیارته آمین‌یارب‌العالمین، ویرحم‌الله‌عبداًقال‌آمینا، شهر محرم‌الحرام من شهورسنه۱۳۴۱(ق) درسعیدآباد سیرجان به‌ترسیم این سرمقدس موفق گردید.»

اما اشعارشاعری که موجب پدیدآوردن‌این تصویرشد، چنین‌است:

ای زداغ تو روان خون دل از دیدهٔ حور
بی تو عالم همه ماتمکده تا نفخهٔ صور

غرق دریای تحیر ز بلیات تو نوح
دست حیرت به سر از درد تو ایوب صبور

به تماشای تجلی تو مدهوش کلیم
ای سرت سر اناالله و سنان نخلهٔ طور

سر بی تن که شنیده‌است به لب سورهٔ کهف
یا که دیده است به مشکوة تنورآیهٔ نور؟

تا جهان باشد و بودست که دادست به یاد
میزبان رفته‌به خواب‌خوش ومهمان به‌تنور

پای در سلسله سجاد و به سر تاج یزید
خاك عالم به سر افسر و دیهیم و قصور

دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی
وای‌اگرطعنه به‌قرآن‌زندانجیل وزبور

نوشته Dimiter Dimitrov استاد باستان‌شناسی دانشگاه سوفیا

بلغارستان در عالم باستان شناسی

ترجمهٔ : محمد فلاحی دبیر دانشسرای عالی‌صنعتی

ازجنگ‌جهانی ببعد توجه باستان‌شناسان وسیاحان بکشور بلغارستان معطوف شد و بعلت ارزشی که این کشور از نظر قدمت داشت کاوشهای علمی در نقاط مختلف آن بعمل آمد نتیجه این کاوشها کشفیات محیروذیقیمتی است که مدارك باستانی این کشور کهنسال رابما عرضه میدارد.

پروفسور Dimitrov استاد باستان شناسی دانشگاه سوفیا و رئیس انستیتو باستان شناسی بلغارستان تحقیقات مبسوطی درزمینه تاریخ قرون تاریك وقرون وسطای بلغارستان بعمل آورده وبترتیب تجسسات خود رااز عصرحجر تاامپراطوری روم وبیعد ادامه داده‌است. تحقیقات باستان شناسی وی دراین زمینه بسیار پرارزش بودولی نظر باینکه عصرحجر این کشور ازجهاتی چند قابل توجه میباشد بدینجهت در این مقاله بیشتر به تمدن این کشور درعصر حجراز زبان پروفسور Dimitrov سخن میگوئیم.

قبل‌ازجنگ جهانی فقط هفت منطقه مربوط به عصرحجردر کشور بلغارستان شناخته شده بود. بعدها هرچه بیشتر در باره تاریخ مربوط بـه عصر حجر این کشور مطالعات صورت گرفت واقعیات ماقبل تاریخ این کشور کهنسال بیش ازپیش مکشوف و هویدا گردید.

بطوریکه بعدها ۲۰ منطقهٔ دیگر نیز کشف و با آن اطلاعات ما راجع بتمدن بلغارستان درعصرحجر بسیار افزایش یافت.

تپه‌ای موجود در دهکدهٔ Karanovo از جمله مراکز باستانی بلغارستان میباشد. این تپه که خاکریز تاریخی است ۱۳ متر بلندی داشته و باقطار ۲۵۰ × ۱۸۰ متر درست شده است. در نتیجه کاوشهای خاکریز مزبور آثاری بدست آمده که طبق آنها صنایع وقت را از نظر تکامل میتوان بهفت دسته تقسیم نمود. صنایع دسته اول تا چهارم سنگی ـ ازپنجم تاششم سفالی مرمری و استخوانی و خلاصه صنایع دسته هفتم برنزی میباشد. صنایع دسته اول که صرفاً ازسنگ بوده ودر تپه مزبور بدست آمده است به بدوی ترین دورهٔ عصر حجر کشور بلغارستان یعنی به ۵ هزار سال قبل از مسیح تعلق دارد.

کوزه‌ای است به بلندی ۳۷ سانتیمتر که جزو آثار سته دوم بوده و به ٤ هزار سال قبل از مسیح تعلق دارد. (شکل ۱)

این آثارمعرف کوزه‌های تزئین شده (شکل ۱) یااولین مجسمه‌های خدایان است که از نظر فرم و اندازه باهم متفاوت میباشند. صنایع دسته دوم تاچهارم پیشرفتهای تدریجی وتکامل صنایع سنگی بلغارستان رادراواسط عصر حجر یعنی ۴ هزارسال قبل از مسیح نشان میدهد.

صنایع دسته پنجم از قبیل مرمر واستخوان بوده و بیشتر در جنوب بلغارستان کشف شده‌اند. صنایع دسته ششم که اغلب به شمال بلغارستان تعلق دارد شامل آثار پیشرفته سفالی ـ استخوانی ومرمری

است. تاریخ دودسته اخیر به ۳هزارسال قبل‌ازمسیح برمیگردد .

طرف رنگی‌قورباغه‌ای شکلی‌است‌که بلندی‌آن‌۶ر۱۵ سانتیمتر بوده وجزوآثار دسته ششم میباشد (شکل ۲)

مراکز ما قبل تاریخ دیگری‌درنقاط مختلف کشور بلغارستان مورد کاوشهای علمی قرار گرفته وآثار بیشماری از آنها بدست آمده است. ازآنجمله منطقه Azmak است که حفاریهای آن بین سالهای ۶۳ ـ ۱۹۶۰ صورت گرفت . آثاری که‌ازاین منطقه بدست آمد درست شبیه آثار باستانی منطقه Karanovo است باستثنای اینکه صنایع دسته دوم در این منطقه مشهود نگردید .

آثاروصنایع دسته‌هفتم بلغارستان که باوایل عصر برنز تعلق دارد در منطقه Katanovo وسایر مناطق باستانی دیگر که اخیراً موردکاوش قرارگرفته‌اند بدست آمده است. درآثاردسته هفتم دیگر مجسمه‌های خدایان وجود نداشته و بجای آنها بیشترخانه‌هائی باطرحهای مثلثی شکل معرف عصرخود میگردند. درآثار سفالی این دوره‌هم ازنظرفرم وهم‌از نظرتزئین تغییرات فاحشی‌دیده میشود. آنها اکثراً ظرفهائی هستند که دارای بدنه کروی‌ـ گردن کوتاه و دهنه شیب‌دار میباشد. در بعضی از آنها معمولا دسته‌های بلند وبرآمده تعبیه شده است. منطقه Dispiska ازنظرعصر برنز بلغارستان ارزش فراوانی داردزیرا اگرچه‌آثارمربوط باین عصردرسایر مناطق نیزاز

قبیل: Macedonia و Anatolia و Troy بدست‌آمده‌است ولی‌قدمت ودرعین حال گویا بودن‌آنها به‌پایه‌آثار منطقه Dispiska نمیرسد.

(شکل۳) گیلاسی است که‌درمناطق‌ماقبل‌تاریخ ازدهکدهٔ Mihalich بدست آمده است این نوع گیلاس در عصر برنز عمومیت داشته و دراکثر مناطقی که در غرب‌آسیامربوط بدورهٔ برنز میباشند نیز دیده شده است.

گیلاسی‌است به‌بلندی۲۰ سانتیمتر ومتعلق به‌قوم Mihalich ماقبل تاریخ. این‌گیلاس دارای دودسته بوده و هومردر اشعار خود از آن یادکرده است (شکل ۳)

اخیراً دامنه‌مطالعات باستان شناسی کشور بلغارستان وسیعتر شده و همراه با آن آثار مربوط بدوره های مختلف بعدی‌نیز کشف گردیده است.

از آنجمله چهار قبر آجری‌کنبددار است که متعلق به عصرآهن بلغارستان بودمو به‌قرن‌چهارم قبل‌ازمیلادنسبت‌داده میشوند. این چهارقبردر دهکده‌های Koprinka yankovo بدست‌آمده است.

بطوریکه قبلاً اشاره گردید حفریات علمی کشور بلغارستان از جنگ دوم ببعد وسیعتر گردید واین عمل تا امروز نیز ادامه دارد. مناطق مربوط به سواحل دریای سیاه که زمانی مقرمهاجمین یونان قدیم بودبعد ازجنگ حفاری شد و ازآنها شواهد و مدارك باستانی پرارزشی کشف گردید . مناطق دیگر که همچنین موردکاوشهای باستان شناسی قرار گرفت عبارتند از Apollonia و Messembria که امروزه بترتیب به Sozopol و Nessebur معروفند.

خوشبختانه شهرهای بزرگ‌امروزی بلغارستان درست در محلهائی که سابق مقرمهاجمین روم بود بنا گردیده است . این عمل توأم با پیشرفت بلغارستان و اجرا شدن برنامه‌های وسیع شهر سازی این امکان را میسر ساخته است که دولت د.ت به حفریات وسیع و دامنه‌داری زده‌وآثار یا سرزمینهای مربوط به بشرهای اولیه وزمان ماقبل تاریخ را کشف بنماید. بعنوان نمونه هنگام بنای مرکز سوفیا منطقه‌کاملی از شهرباستانی Serdica کشف شد که سوفیاپایتخت امروزی بلغارستان درست در همان محل بنا گردید.

علاوه‌بر کشفیات‌فوق‌درمناطق Plavdir و Stara Zagora نیزحفاریهائی صورت گرفته وطی آن‌آثار رومیهای قدیم کشف شده‌است. از جمله‌آثار بدست آمده تعدادی ساختمانهائی است که بعللی‌ازآنها بسبك تقریباً امروزی و باکاشیکاریهای زیبا تزئین یافته است. کشف شهر رومیهای قدیم بنام Abritus یکی دیگر ازموفقیتهای بزرگ باستان‌شناسی‌است که ضمن‌آن‌یك سلسله‌آثارتاریخی وشواهدنفیس دیگربدست افتاده‌است‌ازآنجمله معبدبزرگی رادرمنطقه Oescus میتوان‌نام‌برد که‌باکاشیکاریهای هنری تزئین شده وزمانی ستایشگاه خدایان بوده‌است.

اینگونه‌کاوشهای علمی‌درسرزمین بلغارستان‌ازعظمت تاریخ تمدن‌این کشور سخن گفته ومسلماً تحقیقات بعدی‌مدارك وآثاردیگری رابرای نشان‌دادن قدمت‌تمدن ماقبل تاریخ‌این سرزمین عرضه خواهد داشت.
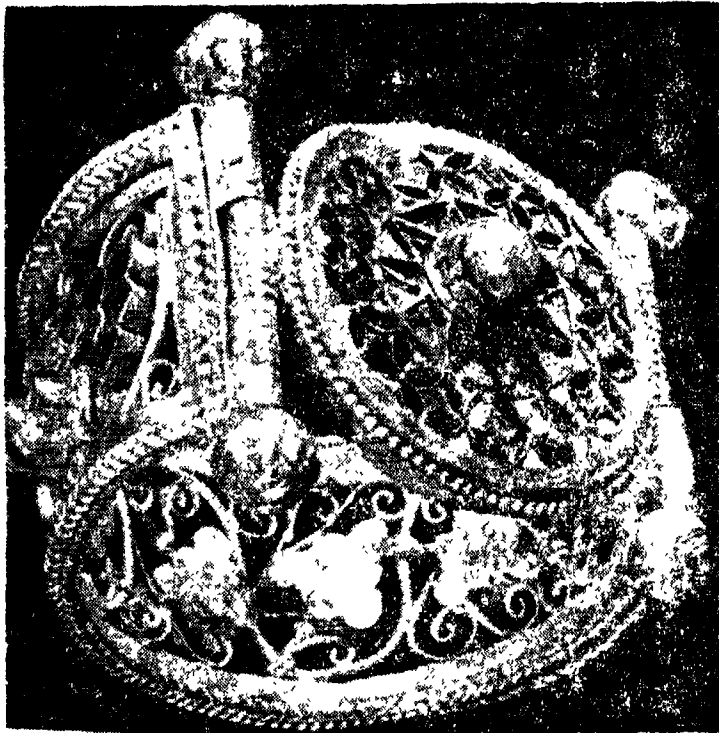
(شکل ٤ و ٥) دو نمونه از آثارکشف شده باستانی در بلغارستانست و از طلای ناب ساخته شده

ادیان هند

دکتر منوچهر خدایار محبی

مقدمه:

مردم هندوستان از نژاد آریائی هستند یعنی قومی که ریشه مشترك ملل اروپائی و ایرانی و هندی است. معنی آریا نجیب است و این لقب را در مقابل اقوامی که در ممالك مختلف مغلوب و مقهور کرده‌اند بخود دادند . مکان اصلی قوم آریا که از آنجا با قطار جهان هجرت کرده‌اند علما باختلاف گفته‌اند، بعضی ترکستان و عده‌ای خوارزم و برخی شمال اروپا را منشاء این طایفه شناخته‌اند .

دسته‌ای که آنان را هندواروپائی مینامند از نواحی بالتیك یا روسیه جنوبی ابتدا ایران را اشغال کردند و سپس بخشی از این عده درقرن شانزده قبل از میلاد شمال غربی هند را بدست آوردند و سپس پنجاب و بعد دره گنگ و بالاخره تمام کشور را متصرف شدند ومردم این نواحی را که کم و بیش تیره رنگ و سیاه بودند در اویدی نام داشتند مغلوب ساخته و تحت استیلا درآوردند.

مدت‌مدیدی مورخین دراویدیها را مردمانی‌وحشی میدانستند تااینکه دانشمندی موسوم به بنرجی (Bannergi) و سرجان مارشال انگلیسی دانستند که در حدود سه هزارسال قبل ازمیلاد در دوره هند تمدن درخشانی مربوط به قبل ازآئین ودا موجود و مغلوبین از غالبین یعنی پیروان تتم و آنیما مترقی تر بودند . آثار ادیان تتم و آنیما نه تنها هنوز بعنوان خرافات در میان مردم عقب افتاده هند جنوبی رواج دارد بلکه در دین هندو نیز موجود است.

علاوه برحیوانات مقدس چون گاو و میمون و مار خدایانی یافت میشودکه سر آنها مانند حیوانات است نظیر گانش که سری شبیه فیل دارد .گیاههای مقدس خدایان مؤنث را تشکیل میدهد که پائین‌تر از خدایان مذکراست که نمونه‌ای ازآنرا میتوان در دکن یافت . موقعیت اجسام مقدس ملکوتی مانند شط‌گنگ ، احترام مردگان ، اعمال جادو ، ارزش مهم لینگا که تصویر آلت مرد در حال نموذ است و عمل جادوئی است‌که بخصوص حاصلخیزی جهان‌است همه اینها آثار تتم را بخاطر میآورد . مفهوم قربانی‌که زائیدهٔ تتم است جایگاه بزرگی در قوم غالب دارد .

عقیده بجهان ارواح که در طبیعت ساکنند و بصورت شرك تحویل پذیرفته و

برخی ازآن ارواح مقام خدائی یافته‌اند نمونه‌ای ازطرز تفکرآنیما است.

رنه‌گروسه درکتاب «تاریخ‌فلسفه‌شرق» مینویسد : در بغازکولی درکاپادس عهد-نامه صلحی مربوط بتاریخ قرن چهارده قبل‌از میلاد بین اقوام هیتیت (Hittits) وآریا بدست‌آمده و ازمیتانیها (Mitanniens) بحث می‌کندکه دوقرن‌قبل ازپارس به‌پنجاب رفته‌اند . این عهدنامه بعنوان خدایان میتانیها : اندرا ، میترا ، وارونا را نام می‌برد که خدایان بزرگ آئین ودا می‌باشند.

در ادیان هند مانند دین مصریان قدیم‌آثار بسیاری از ادیان بدوی دیده‌میشود، و هیچ بخشی از دنیا افکار متافیزیك و عرفان و زندگی روحانی را باندازه هندوستان نگهداری و تکمیل نکرده است. در ادیان هند خدایان متعدد وجود داردکه بتدریج‌بسمت واحدپرستی تحول می‌یابد.

از نظر تحولات تاریخی باید ادیان هندرا مانند مصر در بین ادیان بدوی‌مانند استرالیا وپلینزی و ادیان مترقی چون ادیان سامی قرارداد.

دین برهمن‌حد اقل مربوط به قرن هفتم قبل از میلاد است . قرن ششم قبل از میلاد تاریخ پیدایش ادیان چین و بودا می‌باشد. دین ودا قبل از آئین برهمن و بودا بعد ازآن است.

در هندوستان‌درحدود سیصدمیلیون‌هندو و یکصد هزارنفر بودائی و شش میلیون چینی وجود دارد . دین سیکها که ترکیبی از اسلام و هندو است در حدود هفت میلیون جمعیت هندوستان را تشکیل میدهد .

درهند در حدودهشت‌ملیون‌مسیحی و چهل‌ملیون مسلمان و یکصد هزار زرتشتی وجود دارد که چون از خارج در این دیار رواج یافته است در ردیف ادیان هندی بشمار نمیرود .

دین ودا رستگاری را در فنای نفس میداند . در آئین برهمن معرفت اساس رستگاری بشمار میرود . دردین هندو رستگاری درایمان و عشق استو بالاخره بوداخرد را پایه رستگاری قرارمیدهد. همانطورکه در اسلام توحید ودرمسیحیت‌قربانی و فداکاری ودر زرتشتی اخلاص و راستی اساس احکام دین است.

***

منابع ادیان هند

برای تحقیق در ادیان هندکتب بسیاری وجود داردکه محصول‌کوشش ومطالعات مستشرقین بزرگ و هند شناسان برجسته جهان است که در زیر بذکر نمونه‌ای از این آثار میپردازیم :

۱ـ اولدنبرگ کتابی تحت عنوان « دین ودا » La Religion du véda نوشت که ویکتور هانری آنرا بزبان فرانسه ترجمه کرد و در سال ۱۹۰۳ در پاریس چاپ شد .

Victor Henry: le Bouddha, paris 1903

۲ـ سدر بلوم نیز در کتاب خود موسوم به « رساله تاریخ ادیان » که در سال ۱۹۲۵ درپاریس بچاپ رسید دربارهٔ ادیان هند بحث جالبی دارد .

۳ـ کتاب «فلسفه شرق» La philosophie en orient تألیف پل ماس اورصل (Paul Masson oursel) که در سال ۱۹۳۸ در پاریس چاپ شده‌است‌از نظر ادیان هند بسیار مفید است.

les philosophies indiennes. paris 1931

۴ ـ رنه‌گروسه René Grousset نیز علاوه بر « تاریخ فلسفه شرق » Histoire de la philosophie orientale چاپ پاریس ۱۹۲۳ و کتاب « در باره ملاقات بودا » چاپ پاریس ۱۹۲۹ کتابی تحت عنوان « تمدنات شرق » Les civilisations de l'orient. جلد۲ هند تألیف کرد که در۱۹۳۰ در پاریس منتشر گردید .

۵ ـ دکتر آلبرت شوایتزر (Albert Schweitzer)

در کتاب «متفکرین بزرگ هند» Les Grands penseurs de L'inde چاپ پاریس ۱۹۳۶در باره افکارهندی مباحث فراوان دارد.

۶ـ کتاب کرك‌لینگر تحت عنوان

Etudes sur l'origines et le développement de la vie religieuse «بررسی در اساس وتوسعه زندگی مذهبی» وکتاب رمن‌رولاند (Romain Rolland) موسوم به «راما کریشنا» La vie de Râmakrishna چاپ پاریس ۱۹۲۹ مباحث جالبی درباره ادیان هندی دارد .

۷ـ گری‌نوت (Guerinot) تحت‌عنوان دین‌جین (La religion Djaina) اثری داردکه درسال ۱۹۲۶ درپاریس بطبع رسید ومیتوان اطلاعات‌مفیدی‌درباره‌دین‌جین از آن بدست‌آورد.

۸ - Bhagavat Gîta, traduction Senart, paris 1944

فصل اول : دین ودا

۱ـ متون مقدس

دین ودا به متون مقدسی تعلق داردکه‌آنرا ودا یعنی دانائی می‌نامند.

سدربلوم می‌نویسد : این دانائی از راه گوش بدست میآید نه ازراه چشم . در متون مقدس بجای‌نوشته شده است عباراتی مانند شنیده شده است و یا این سخن از مردم مقدس است مذکوراست.

فلیسین شاله درکتاب تاریخ مختصر ادیان بزرگ مینویسد : قدیمی‌ترین بخش ودا ، ریگ ودا است‌که بین ۱۵۰۰ تا ۱۰۰۰ قبل ازمیلاد تـألیف شده و شامل ۱۰۲۸ سرود می‌باشد

قدیمی‌ترین سرودمربوط به‌قسمت اول‌هزاره دوم قبل ازمیلاد استوکهنه‌ترین کتاب مقدس بشمار میرود.

کتب ودا شامل سرودهای مذهبی ، منظومه‌های فلسفی واشعار دینوی ودستورو قواعد جادو اوراد و اذکار، و وسایل بیدار و تحریك‌کردن عشق‌است . ولی درآن نظریه تناسخ‌که مخصوص هندوهاست وجود ندارد.

ریگ‌ودا را مؤلفین‌آن به ده‌ماندالا (Mandalas) تقسیم نموده‌اند وباستثنای اول و دوتای‌آخرآن بقیه هرکدام به‌رشی‌ها (Richis)ی مختلف یا مؤلفین مقدس‌نسبت داده میشود ،کتاب‌آخر نسبت بباقی باید خیلی دیرتر تألیف شده باشد زیرا با سایرین در دقایق و جزئیات فرق‌کلی دارد ، افکار و خیالات مندرجه درآن خیلی‌کم بدوی بنظر میرسد بلکه میفهماندکه دریك جامعه مترقی تألیف شده و متضمن اعمال و آداب مذهبی پرپیچ وخمی میباشد. درهرحال این‌نکته را باید درنظرداشت و الاکتاب مزبور راجع‌به جامعه ودا و افکار و احساسات آریاهای قدیم درما خاطرات وخیالات غلطی پدید خواهد آورد .

دولافور درکتاب تاریخ هند می‌نویسد : اقوام‌آریا مردمی بودند بغایت متدین و مذهبی‌آئین وآرابی شایسته ومناسب در میان آنها انتشار داشت و چون تمدن آنها روبه ترقی‌گذاشت مشکلاتی درمذهب پدیدآمدکه‌آنرا درهم‌وپیچیده و مراسم‌وتشریفات‌مربوطه راسخت وغیرقابل تحمل قرارداد . بنابراین تألیف سه ودای‌دیگر بمرور ایام برای‌مقاصد خاص مذهبی ضرورت پیداکرد وآن عبارت است از : ساماودا (Sama veda) متضمن سرودهائی‌که اغلب‌آن درریگ ودا بوده وکهنه در مواقع مخصوصی آنـرا میسرودند . یاجور وَدا (Yajurveda) مشتمل بر اجرای احکام قوانین وآداب و مراسم قربانیها. آتارواودا (Atharvaveda) محتوی بر تلسمات سحری و اوراد و ادعیه توفیق یافتن در امور زندگی ونیز افسونهائی برای حفظ ار شرور وبلیات و این ودای‌آخروقتی‌تألیف شده‌که اقوام‌آریا درتمدن خیلی پیشرفت‌کرده بودندومحتمل است‌که درآنوقت ازعقایدو افکار مذهبی بومیها نیز تااندازه‌ای درمیان قسمتی ازآریاها رواج یـافته بود . تغییرات عمده‌ای‌که ازاین راه دراخلاق و عادات‌آریای هند روی‌داد ازنظر تاریخی خالی‌ازاهمیت نیست. آن‌منظرهٔ روشن وبشاشی که از ریگ ودا درمظاهر زندگانی منعکس بود دراین‌جا

تبدیل بیك منظره‌ای گردید که خیلی کم امید بخش و بیشتر حواله بتقدیر و تسلیم بقضا و قدر می‌باشد .

۲ـ خدایان ودا

یکی ازخدایان دین ودا، اندرا (Indra) نام‌دارد. اندرا خدای طبیعت، رعد، طوفان، وباران همچنین یك نوع خدای ملی و جنگجو ومبارز بنفع مردم خود میباشد .
در مقابل اندرا که خـدای خشونت است وارونا (Varouna) خدای خود قراردارد .
دومزیل (Dumésil) درکتاب خود موسوم به «اورانوس‌وارونا» که در سال ۱۹۳٤ در پاریس چاپ‌شد مینویسد : کلمهٔ وارونا بکلمه یونانی اورانوس مخصوص‌آسمان شبیه است و همچنین برای تعیین عبارت خدای بزرگ ایران اهورا بکارمیرود.

وارونا که ابتدا خدای‌آسمان شب ،آسمان ستاره داربود ، کم کم خدای جهان و اخلاق وگردانندهٔ طبیعت و راهنمای انسان گردید .

وارونا با میترا (Mithra) خدای روشنائی و راستی که نیکوکردار است وبر طبق عدالت حکومت میکند شریك است .

مادر وارونا و میترا آدی‌تی (Aditi) نام دارد که وجود مشترك خدایان و اشیاء است وممکن است‌نشانه و علامت مانای بدوی باشد.

از خدایان دیگر ودا دی آاوس پیتار (Diaous pitar) است که نظیر زوس پاتر (Zeus pater) دریونان میباشد و پدرغالب خدایان دیگراست . این خدا شریك پری‌تی‌وی ماتار (Prithivi matar) یالاترمر (La Terre - mère) می‌باشدویکی از پسرانش ثریا خدای خورشید است.

یکی دیگر از خدایان واتا (Vata) خدای باد است کـه همچنین وتان (Wotan) نامیده می‌شود .

درکتب‌وداما نوخدای قانونگذاردیده میشودکه نام او عبارت ژرمنی‌من (Man) و لم (L'homme) را بخاطر میآورد .

کم کم تمام‌این خدایان اهمیت خودرا ازدست‌میدهند و خدایان‌قربانی‌وفداکاری مخصوصاً آگنی (Agni) خدای‌آتش وکانون وسما (Soma) خدای شرب مقدس‌درردیف اول قرار میگیرند .

ارزش قربانی وفداکاری موضوع‌اساسی‌دین ودا راتشکیل میدهد. مردگان برای بقای پس‌ازمرگ احتیاج دارند ازراه خیرات وقربانی وپیشکشی و هدایا تغذیه شوند . خدایان احتیاج دارندکه بکمك آتش بافتخارآنان قربانی‌ها برپاکنند و برای آنان سما یعنی‌آب حیات بریزند.

قربانی خدایان‌را نگهداری وخلق‌میکند،همچنین عمل و رفتار است‌که هستی را

ایجادمیکند. دربین افکارهندو تشخیص وفهم این‌عقیده بسیار مشکل است . زیرا تغییر و تبدیل‌امورخلقت‌نیست و نمیتواند حقیقت ایجاد کند بلکه این‌یك عمل‌انسانی است که‌حقایق خارجی‌را برای‌آدمی ایجادمیکند و برتر ازوی قرار میدهد.

قربانی‌پس‌ازآفرینش‌خدایان‌راحفظ میکند وموجب خشنودی امیال‌انسانی‌میگردد با این‌عمل انسان تصورمیکند زندگی پس ازمرگ ، طول‌عمر ، ثروت ، توانگری اعقاب خویش‌را نگهداری میکند .

درهرحال رستگاری دراین‌عصر ازراه‌قربانی بدست میآید.

جادوگری جزبرای برهمنان برای‌دیگران ممنوع وخلاف دین‌است. روحانیون جادوگرکه برهمن‌نام دارند دستور وآداب قربانی را میدانند وحق دارندآنرا شخصاً یا توسط نمایندگان مخصوص خود عمل‌کنند وپاداشی راکه غالباً حیوانات‌گرانقیمت ویایك یا چندگاوهست دریافت دارند. درسرود شماره ده‌کتاب دهم ریگ‌ودا مینویسد:

«درمقابل‌یك‌گاوکه به‌برهمن داده‌شود تمام‌گیتی پاداش داده‌میشود».

۳ـ طبقات اجتماعی

برای بیان ارزش برهمنان باید طبقات اجتماعی اقوام هندی را شناخت . اولین فرق وامتیازی‌که درجامعه‌آریاها پدیدآمد فرق وامتیاز مابین‌آریاهای خالص وغیرآریاها با نسلهای مختلط بود، این‌امتیاز دربدوامر ازنظر خاندانی ونژادی بود،آریای‌های سفید پوست ازطوایف سیاه‌وحشت‌داشتند ووقتی آنهارا در جامعه خودشان پذیرفتند فقط بعنوان خدمتکاری وغلامی‌بود بدون‌اینکه‌آنانرا دراعمال مقدسه دینی شرکت دهند ، ولی همینکه مستعمرات‌آنان توسعه‌یافت ودولتهائی تشکیل‌گردید، رقابت صنعتی و طبقه‌ای مابین خود اقوام‌آریا پدیدارشد ودوطبقه ممتاز روی‌کارآمدند یکی پیشوایان مذهبی ودیگری مردان جنگ. این‌دوطبقه فقط ازحیث‌کار وعمل ممتاز بودند ولی وقتیکه هیئت اجتماع ترکیبش روبفزونی‌نهاد و زیاد درهم ومختلط‌گردیدآنوقت طبقه‌کارگر لزوم‌پیداکرد باین‌معنی‌که جمعی بمشاغل مذهبی وبرخی بکارهای جنگی وپاره‌ای باموروزراعتی‌مشغول ودسته‌ای‌هم‌به نوکری و غلامی ومتصدی‌کارهای پست بودند. بطوریکه در میان مصریان قدیم و جماعت بنی‌اسرائیل وایرانیان معمول بود مشاغل موروثی گـردید و هرپیشه و کاری بطبقه‌ای از طبقات جامعه انحصار یافت . برهمنان که علمای دین بودند صنفی تشکیل دادند که در اعمال مذهبی وقربانیها اظهار تخصص مینمودند و در ردیف اول جامعه قرارداشتند. بعد از برهمنان دوطبقه وجود داشت‌که طبقات دوم و سوم جامعه را تشکیل میـداد .کشاتریا (Kshatryas) یعنی شاهزادگان و جنگجویان از اشخاصی تشکیل میافت که نسب بخانواده‌های اصیل و نجیب میرسانیدند . و اجدادشان در جنگها با بومیان پیشرو قشون بودنــد .

ویسیا (Vaïcyas) یعنی‌کشاورزان‌کسانی بودندکه بکارهای معمولی‌ومخصوصاً

بکشت وزراعت می‌پرداختند .

طبقه چهارم را پیشه‌وران و کارگران و غلامـان تشکیل میدادند و سود را (Çoudras) نام‌داشتند . این‌طبقه تیره غیرآریائی واز نسلهای مختلف ترکیب یافته و اینها همان صاحبان حرفه‌وغلامان جامعه بودند .

در خارج از طبقات فوق و در تحت آنها طبقه پاریا (Parias) یـا شاندالا (Chandalas) قرار داشتندکه اصطلاحاً نجس خوانده میشدند و از حقوق اجتماعی محروم بودند تا اینکه‌درقرن معاصر گاندی رهبر بزرگ هندوستان این طبقه را هاری‌گان Hurigan یعنی بنده خدا نامید .

باین‌ترتیب تقریباً درآخرعصر ودا دردوره فتوحات وتوسعه مستعمرات که اعمال دین روبازدیاد نهاد و در تقریب قربانیها مشکلاتی پیش‌آمد فقط برهمنان یعنی اشراف می‌توانستند طریقه اجرای‌آنرا معمول‌دارند . از اینرو مورد توجه‌واحترام‌گردیدند ، و زندگانی‌مقدس وتفوق عقلانی وروحانی‌که بخودشان تخصیص میدادند دارای مقام منیع و رتبه عالی‌درجامعه شدندوچون این‌شغل موروثی‌شناخته شدستایش‌واحتراماتی تقریباً تالی احترامات وستایش الهی‌وربانی‌درباره‌آنها مرعی‌میداشتند

۴ ـ واحد پرستی

با وجود تعدد الهه دردین ودا درمتون‌آن آثاری از واحد پرستی دیده میشود که خدایان متعدد را وجوه مختلف ازیك خدای ناشناس نموداره میسازد . سرود یکصد و بیست‌ویك ازکتاب دهم ریگ‌ودا این‌نگرانی را باعباراتی بس‌شیوا چنین‌بیان‌میکند.

«آنکه حیات‌می‌بخشد ، نیرومیدهد سایه اوجاودانی‌است سایه‌اش‌مرگ‌است. آن خداکه ما باقربانیهای خوداورا احترام می‌کنیم‌کیست ؟

آنکه‌وجود ،کوهها، برف ، دریا ، رودخانه‌های دور دست ازاوست،آنکه‌آسمان ناحیه قدرت‌اوست. آن‌خداکه ما باقربانیهای خود اورا احترام می‌کنیم‌کیست؟

آنکه باقدرتش چشمان‌را دربالای همان آبهائی میگرداند که آتش قربانی را قدرت میدهد وتولیدمیکند . آنکه تنهاخدا درفوق تمام خدایان است . آن خداکه ما با قربانیهای‌خود اورا احترام میکنیم‌کیست؟»

رنه‌گروسه درکتاب « تاریخ فلسفه‌شرق » یکی‌از سرودهای ریگ ودا را چنین شرح میدهد :

«خردمندان خدای واحدرا باشکال مختلف‌نام میگذارند وآنرا آگنی(Agni)، میترا (Mithra) ، و وارونا (Varouna) مینامند»

درمتون ودا تحولاتی ازنظریه مانا Mana) و همچنین یك عروج بسمت واحد پرستی وجوددارد‌که دارای‌ارباب انواع‌است. خدامانند روح‌عالم‌وعالم چون جسم‌خدااست.

درقطعات این‌متون یك روحانیت شدید دیده میشود‌که بوسیله‌آن تحول مذهبی راکه از دین‌ودا به‌دین برهمن منتهی میشود میتوان بیان‌کرد .

بقیه دارد

لغات و عباراتی که از زبانهای انگلیسی و فرانسوی ترجمه شده است

دکتر خسرو فرشیدورد

(ف) نشانه اختصاری فرانسه و (ا) نشانه اختصاری انگلیسی است

برایں اساس — Sur cette base.ف
برای نمونه — For exemple.ا
برای همیشه — Pour toujours.ف For ever.ا
برای همین خاطر است که، بهمین دلیل است که — C'est pour cette même raison que.ف
برای یکسال — For a year more.ا
برای یك لحظه — Pour un instant ف
برپا کننده — Instaurateur.ف
Appuyer sur les bases solides.ف
برپایه‌های محکم قرارداشتن (تکیه داشتن برپایه های محکم)
برتری نظامی — Supériorité militaire.ف
برج عاج — La tour d,ivoire.ف
برخورد آراء ـ برخورد عقاید — La rencontre des idées.ف
برخلاف قانون ، خلاف قانون — Contraire à la loi, ilégal.ف
Roncontrer de grands obstacles
برخوردن بموانع بزرگ، برخورد بموانع بزرگ
بردن جنگ(۱) (پیروزشدن درجنگ) — To win the battle.ا
بررسی جراید، بررسی مطبوعات — Revue de presse ف Press review.ا
بررسی کردن — Examiner.ف
Reconnaître.ف To recognize (... the new regime).ا
برسمیت شناختن (... رژیم یادولت)
برضد کسی قدعلم کردن یا اقدام کردن یا قیام کردن — Se lever contre quelqu'un ف
برطبق قوانین (خستگی ناپذیر) — Conformement à des lois (inlassables).ف
برطبق نقشه، طبق نقشه — According to plan.ا
برطرف شدن خطر(۲) — Le danger est dissipé, Le danger est eliminé.ف

---

۱ ـ مثلا میگویند امریکا جنگ را برد.

۲ ـ معنی عبارت فرانسوی «خطر برطرف میشود» ولی از نظر مراعات اصول لغت نویسی آنرا بصورت مصدری ترجمه کردیم .

برطرف‌کردن توهمات	Dissiper les allusions
برطرف‌کردن سوء تفاهم	Dissiper un malententdu
برطرف‌کردن‌محاصره ، برداشتن‌محاصره ، رفع‌محاصره	Lever le siège
برطرف‌کردن موانع	Dissiper les obstacles
برطرف‌کردن محدودیت ها	Dissiper les restrictions.ف
برقرارکردن‌صلح ، برقراری‌صلح ، استقرار صلح	Rétablir la paix.ف
برقرارکردن‌نظم ، استقرارنظم	Faire regner l'ordre ف
برنامه انقلابی	Programme révolutionnaire.ف
برنامه روزنامه	The daily programme ا
بریتانیای‌کبیر	Grand Bretagne ف Great Britain.ا
بزانو درآوردن(۱)	Mettre à genou.ف
بزرگی‌روح . عظمت‌روح	Grandeur d'âme ف
بزورکار‌ـ بنیروی‌کار (بزورکارقبولشد) بوسیله‌کار	A force de travail ف
بستررودخانه	Le lit d'une rivière.ف
بسترشدن	Etre alité, être hospitalisé.ف
بستر کردن	Aliter, hospitaliser.ف
بستگی داشتن	Se rattacher à.ف
بسود ، بنفع (بنفع‌کسی‌کنار رفتن)	Au profit de.ف
بسه‌درصد رسیدن ، بسه‌درصد بالغ‌شدن	Atteindre trois pour cent.ف
بطریق دیگری بیان‌کردن ، بشکل دیگر یا بصورت دیگری‌گفتن	To express in another way.ا
بطریق‌عادی	D'une façon normale, normalement
بطریق‌غیرقانونی	D'une façon illégale, illégalement.ف
بطوراجتناب‌ناپذیر ، بطور غیرقابل اجتناب	Inévitablement.ف Inevitably.ا
بطوراخص	Particulièrement ف
بطورافقی	Horizontally.ا
بطور تصاعدی	Progressivement.ف
بطورجدی ، جداً (۲)	Sérieusement.ف Seriously.ا

---

۱ ــ برای نظیراین معنی‌مرحوم بهار بزانو افکندن آورده است؛

آنروز که شاپور به پیش‌سم شبرنگ — افکند بزانوی ادب والرین را

۲ ــ درقدیم برای این‌معنی «بجد» بکارمیرفته‌است :

عاشقم بر لطف و برقهرش بجد — بوالعجب من عاشق این هردوضد

(مولوی)

بطورخستگی ناپذیر — Infatigablement.ف

بطور خودکار — Automatiquement.ا Automatically.ا

بطوردائم ، بطورمداوم — Continuellement.ف Continuously. Permanently.ا

بطور رسمی — Officiellement.ف

بطور روزانه — Journellement.ف

بطور طبیعی — Naturellement ف

بطورعادی . بطریق عادی — Normalement.ف

بطو.عجب — Etrengement.ف Strangely.ا

بطور عموم — Publiquement, en Publique. généralement.ف

بطور غریزی — Instinctement.ف

بطور غیررسمی — Unofficially, informally.ا

بطور عیرقانونی — Illégalement, illégitimement, d'un façon illégale.ف

بطور غیرکافی — Insuffisamment.ا

بطورغیرمترقبه ، بنحو غیرمترقبه — Inopinément. d'une manière inattendu.ف

بطورغیرمستقیم ، غیرمستقیم — Indirectement.ف

بطور غیرمشخص — Indistinctement.ف

بطور قابل اعتماد — Confidently.ا

بطورقابل ملاحظه ، بطور قابل توجه — Remarquablement. Considérablement.ف Considerably.ا

بطورکلی — Généralement, en général.ف in general.ف

بطور مجاز — D'une manière autorisée.ف

بطور محسوس — Sensiblement.ف

بطورمستقیم ، مستقیماً — Directement.ف

بطور مداوم — Continuellement, de façon continuelle, constamment.ف Continuously, Permanently.ا

بطورمساوی (این‌واژه بمعنی‌همچنین‌هم‌هست) — Egalement.ا

بطورمعمول ، معمولا — Ordinairement.ف

بطور مطلق — Absolument.ف

بطورمنظم ، منظماً — Régulièrement.ف

بطورموازی — Parallèlement.ف

بطور ناتمام	Inachèvement.ف
بطور نامحسوس	Insensiblement ف
بطور نامرتب ، بطور نامنظم	Irrégulièremevt ف
بطور نامساوی ، بطور غیرمساوی	Inégalement.ف
بطور نامشروع	Illegitimement ف
بطور وسیع	Largement ف Largely.I
بطوری که ، بنحوی که (۱)	De sorte que ف
بعدازمیلاد	After Christ I
بعلل مختلف	Pour diverses raisons ف
بعنوان	A titre de.ف
بعنوان یک جاسوس	As a spy I
بعنوان رئیس (بعنوان رئیس انتخاب کردن)	Comme chef.ف
بعنوان عضو (بعنوان عضو پذیرفتن)	As member.I
بعنوان مثال	A titre d'exemple.ف
بعنوان یک خبر رسمی	Comme une nouvelle officielle.ف
بعنوان یک موضوع جداگانه	Comme une question à part ف
بعهده گرفتن مسؤولیتی	Assumer une responsabilité.ف
بقیمت (درمثالهائی مانند : بقیمت ازدست دادن جان)	Au prix de.ف
بقیه ازشماره پیش، دنباله شماره پیش	Suite ف
بکار بردن نفوذ خود	To use his influence. I
بکار بردن نفوذ شخصی خود	To use his own personal influence. I
بکارگذاشتن، کارگذاشتن	Mettre en oeuvre ف

۱ ــ درقدیم بجای این اصطلاح برآسان که ــ بدانسان که ــ زانسان که ومانند آنها بکار میرفته است :

چو گرد آمدندی از ایشان دویست — **برآنسان که نشناختندی که کیست**
(شاهنامه ج۱ ص۱۳۶ س۳۵ چاپ بروخیم)

ز مادر بزادم بدانسان که دید — **ز گردون بمن بس ستمها رسید**
(همان کتاب ص۱۷۱ س۷۵۸)

یارب این آتش که بر جان منست — **سرد کن زانسان که کردی برخلیل**
(حافظ)

۴

تهیه کننده

قصهٔ هاجر

از سورهٔ ابراهیم تفسیر عتیق

غلامرضا ارژنگ

... خدای دراین سورت یادکرد از ابراهیم آن وقت بوده است که اسمعیل راو هاجر را بزمین‌مکه بردوآنجا بگذاشت وسبب‌آن بودکه ابراهیم را از ساره هیچ فرزند نمیآمد ، ساره ویرا گفت دریغ‌باشد که‌چون‌تومردی بی‌نسل ماند ، هاجر رابتودادم، باشد که‌ترا ازوی فرزندی باشدکه ازمن همی نبود . ابراهیم را از هاجر اسمعیل‌آمد و هاجر کنی‌زکی(۱) بود ساره را ، ملك‌جزیره داده بود اورا ، وسبب‌آن بودکه ابراهیم چون هجرة کردسوۂ (۲) شام ، ساره را باخود همی‌برد . ساره نکوروی ترین زنان روی زمین بود ، وجمال‌ازحوامیرات‌بساره‌آمد ، وازساره بیوسف‌آمدآنکه درجهان‌وجهانیان‌پراکند. در وقت‌هجرت ابراهیم ملکی‌بودظلوم وغشوم(۳) ، عادت داشتید(۴) که هرزن [را]که عروسی‌خواستی‌بود ، شب‌نخستین‌نزدوی‌بردندی ، اگرپیش‌خویش‌آمدی‌ویرا نگاه‌داشتید(۴) واگرنیامدی بگذاشتی ، و برراهها نگه‌بان داشتید(۴) تاباج استندی ، و ابراهیم مردی غیور [بود] (۵) وساره را در صندوق‌کرده بود وقفل برافکنده ، وهب‌بن‌منبه(۶) گوید ابراهیم خری‌حریده‌بود به بیست‌درم‌که‌ساره را بران‌نشانده بود عشاران ملك جزیره‌قصد کردندکه صندوق را بگشایندگفتند تودرصندوق مالی‌نفیس(۷) داری تابنگریم تا عشرچه آید . ابراهیم‌گفت شما چندان‌قرارگیریدکه خواهید وعشربستانید وقفل‌مگشایید. ایشان حریص‌تربودند ، گفتند زرداری، گفت‌باج زربستانید وقفل‌مگشایید .گفتندجواهرداری گفت‌باج جواهربستانید بهرچه‌خواهید فراگیرید وقفل مگشایید . ایشان باز نیستادند ، بگشادند ، ساره رادیدند باجمال‌وی ، گفتند این‌جزملك رانشاید ، هردورا نزدیك ملك [آوردند] . گفت‌این زن‌تراکه‌باشد . (از ابراهیم پرسید) گفت خواهر منست ملك گفت اورا بمن ده‌تامن تراغنی‌گردانم . ابراهیم‌گفت این‌بوی بود ، تاوی‌چه‌خواهد ملك‌فرمود تا ابراهیم را غایب‌کردند ازسراء (۸) وبفرمود ساره رابگرمآب(۹) بردند ، وبلباسهاء فاخر وعطرهاء عاطر بیاراستند وپیش‌ملك‌آوردند وابراهیم آنجاکه بودبرخویشتن‌می‌پیچید

خداء، جبرئیل رافرمود تا پربرنهاد، میان ابراهیم و آن ملك همه وسایط برگرفت تا ابراهیم‌سر(۱۰) میدید ملك را وساره‌را. چون‌آن ملك‌قصد ساره‌کرد، درساعت بدوچشم کورگشت، زلزله درآن خانه‌افتاد. ملك‌گفت ای‌زن مگر توجادوی‌که این حال برمن چنین درآمد؟ ساره‌گفت نه‌من‌جادویم، که‌من‌عیال این مردم‌که وی‌دوست خداست، خداء نگذارد (ساره‌گفت) که‌هیچ حرام بحرم اورسد. ملك‌گفت پس‌دعاکن تامن‌بحال خویش آیم، وترا نیازارم. ساره دعاکرد، ملك‌درست شد. بنگریست، جمال ساره را دید، صبرش‌نماند، دیگرباره قصدکرد، دستش‌خشك‌شد، وگفته‌اند هفت‌اندامش خشك شد، گفت زنهار فریادم رس. گفت‌خصم تو ابراهیم‌است. این نه بمن‌است، این خداوند من کرده‌است، تاوی چه خواهد.

بیك روایت جبریل‌آمد، گفت یا ابراهیم خداء میگوید تاآن مرد ازهمه املاك حویش بیرون‌نیاید وهمه را بتوتسلیم‌نکند‌نگرتااورا دعاء عافیت‌نکنی. ملك‌گفت همه‌بتو تسلیم‌کردم مرا درست‌کن تامن‌ازاینجا بروم. ابراهیم دعاکرد، وی‌درست‌گشت، دانست که‌ویرا هیچ‌چیز نیاید ازابراهیم وازساره خللی(۱۱) خواست و مرساره را گفت که من روی‌ترا بدیدم **هاجرك** بگیراین کنیزك‌که مزدتو، هاجر را بوی‌داد.

قصهٔ هاجر

هاجر، خاك‌کنیزك‌آن ملك‌بود، اورا بساره داد[ه]، پس‌ازآن روزگاری‌برآمد ساره ازفرزندآ[ورد]ن نومیدگشت مرابراهیم راگفت دریغ‌بودکه چون تومردی بی‌نسل ماندی، هاجررا بتودادم مگرتر ازوی نسلی‌باشد. ابراهیم‌را از هاجرپسری‌آمد، نامش اسمعیل، پسرلطیف وظریف، ابراهیم درحب وی‌چنان ببودکه از وی هیچ صبر نداشت. ساره رارشك‌گرفت. ابراهیم[را] گفت‌من‌اورابتودادم بران‌شرط‌که مرارشك‌ننمای(۱۲) اکنون مرا درین رشك صبربرسید. ویرا از نزد من ببر که من هاجر را و بچهٔ ویرا نمی‌توانیم(۱۳) دید، در اخبارست‌که اسمعیل بسه‌سال از اسحق(۱۴) مه‌بود. اسحق را تونجهٔ(۱۵) زد، ساره‌آن بدید. ساره‌خشم‌گرفت. سوگند خوردکه پاری(۱۶) ازهاجر بازبرد، اورا بیفکندوپارهٔ (۱۶) از اندام وی‌ببرید. ختان زنان ازآنجاست. جبرئیل آمد وابراهیم را بران‌آورد و [تا] ایشان را بران‌نشاند وهمی‌برد. به‌بیابان مکه‌رسید. فرمان‌آمدکه ویرا اینجابنه وبازگرد[د] هاجرگفت مارا باکه بسپاری، اینجا دیارنیست گفت‌باخداء. هاجرگفت **حسبناالله‌نعم‌الوکیل** ابراهیم بازگشت، چون‌ازدیدارغایب خواست‌شدن این‌دعابکردکه دراین سورت یادکرده است.(۱۷)

هاجر[ه] پارککی(۱۸) آب‌داشت درمطهره(۱۹) وپار[ه] ککی‌نان‌داشت‌وشالی، آن‌شالی(۲۰) برشاخ مغیلان‌افکند وسایه‌بانی‌بکرد مراسمعیل را، و او شیرخواره بود. ابراهیم‌برفت بادلی‌پرغم وچشم‌پرآب، وهرزمان بازپس‌مینگریست تا ازدیدار ایشان‌غایب شد، وهاجرتنهابماند، وهیچ‌آبش نماندوازتشنگی‌شیرش بازاستاد.

زمانی‌برصفا می‌شد بهرسومی‌نگریست، زمانی‌برمروه‌می‌شد، کسی‌را نمی‌دید، بانزد اسمعیل می‌آمدووی‌همی‌گریست. پس‌خاموش‌ببود، هاجرپنداشت‌که وی بمرد. گاه

برروی درافتادی و گاهی بقفا بازافتادی ، چنانکه عادت کودکان باشد پای فرازمین میزد . خداء جبرئیل را فرمان داد تا پر برزمین زد آنجاکه پاشنهٔ اسمعیل بود . چشمهٔ آب بدید (۲۱) آمد . هاجر آنجاکه بود آوازی شنید که هیزاء (۲۲) . بشنید تاسه بار ، و هیچ کس را ندید گفت تو که ای که مرا آواز دهی ومن ترا نمی بینم؟ گفت بیا که خداء آب بدید [۲۱] آورد . وی بدوید ، آب بدید . گفت این کراست ؟ آواز آمد که تراست واسمیل را ، بخورید که هم طعام [است] وهم شراب . آنکه قومی از بنی جرهم سوی شام همی شد . از راه دور افتادند در آن بادیه تشنگی برایشان غلبه کرد ، هیچ آب نیافتند . از دور بنگریستند ، مرغان دیدند نزد هاجر درهوا پروازی میکردند گفتند آنجا آب است . دوتن را بفرستادند ، بیامدند ، هاجر را دیدند واسمعیل را پرسیدند هاجر را که توکی(۲٤)؟ وی قصه خویش بگفت وایشانرا آب داد بخوردند ، خوش بود ، بازگشتند و یاران خویش را خبر کردند ، همه آنجا آمدند هاجر راگفتند ما اینجا آییم واهل وچهارپایان خویش را اینجا آریم و مقیم فرونشینیم و تو مرا (۲۵) ازاین آب نصیبی کن تاماترا ازمال وچهارپایان خویش نصیب کنیم . هاجر گفت چنین کنم . برفتندواهل واملاك خویش را ازیمن آنجا آوردندوفرود آمد[ند] بازنان و کودکان ومواشی بسیار . هاجر رانکومیداشتند تا اسمعیل بزرگ شد وهرسال ابراهیم ازساره بشام دستوری خواستند(۱٦) بزیارت اسمعیل وهاجر آمدی بز براق...

«هنگام نقل ، گاف فارسی که درمتن خطی دارای یك سر کش بوده بشیوهٔ امروز بادو سرکش نوشته شد وبرای سهولت خوانندگان نقطه گذاری شد.

۱ ـ کنی زکی = کنیزکی. ۲ ـ سوٴ = سوی. ۳ ـ غشوم = ظالم ، ظلوم . ٤ ـ داشتید = ماشتی. ۵ ـ هرجا جاافتادگی بنظر آمد داخل [ ] وکلمات زایدداخل ( ) نوشته شد. ٦ ـ وهب بن منبه : (٦٤٦ـ۷۳۳) ولد بذمار (الیمن) . کان فارسی الاصل . اشتهر بمعرفته اخبار اهل الکتاب ... «المنجد». ۷ ـ درمتن خطی «نفس» نوشته شده که خطاست. ۸ ـ سراء = سرا = سرای. ۹ ـ گرم آب = گرمابه. ۱۰ ـ سر؟ ستر؟ سرا ؟ ۱۱ ـ خللی؟ «حلالی» بنظر درست میآید. ۱۲ ـ ننمای = ننمایی. ۱۳ ـ نمی توانیم بقرینه حطاونمیتوانم درست است. ۱٤ ـ اسحق ـ فرزند ابراهیم ازساره. ۱۵ ـ تونجه = توانچه = بروزن ومعنی طپانچه است که بعربی لطمه گویند. (برهان قاطع . دکترمعین). ۱٦ ـ پاری = پارهٔ = پاره ای. یای نکره بیشتر بشکل ء نوشته شده . تونجهٔ = تونجه ای ۱۷ ـ (وچون ابراهیم گفت:... پروردگارا من فرزند خویش را بدره ای غیر قابل کشت نزدخانهٔ حرمت یافتهٔ تو سکونت دادم . پروردگارا ! تانماز بپا کنند . پس دلهای مردم را چنان کن که هوای آنها کنندوازمیوه ها روزیشان ده تاشایدسپاس دارند ۳۷ (سورهٔ ابراهیم . ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده» ۱۸ ـ پاره = پارك. پارك + ك (تصغیر) + ی (نکره) = پارککی . ۱۹ ـ مطهره = ظرف آب. ۲۰ ـ درمتن خطی شالی نوشته شده ولی شال درست بنظرمیآید. ۲۱ ـ بدید = پدید. ۲۲ ـ هیزاء ؟ ۲۳ ـ جرهم : قبیلة عربیة قدیمة قبل آنها جاءت من الیمن وأقامت فی مکة وهلکت کماهلك اهل عادوثمود. کانت من العرب العاربة . «المنجد». ۲٤ ـ تی کی؟ = توکه ای ۲۵ ـ درمتن خطی مرا آمده ولی بقرینه ، ما را درست است. ۲٦ ـ بقرینه (خواستید) درست است .
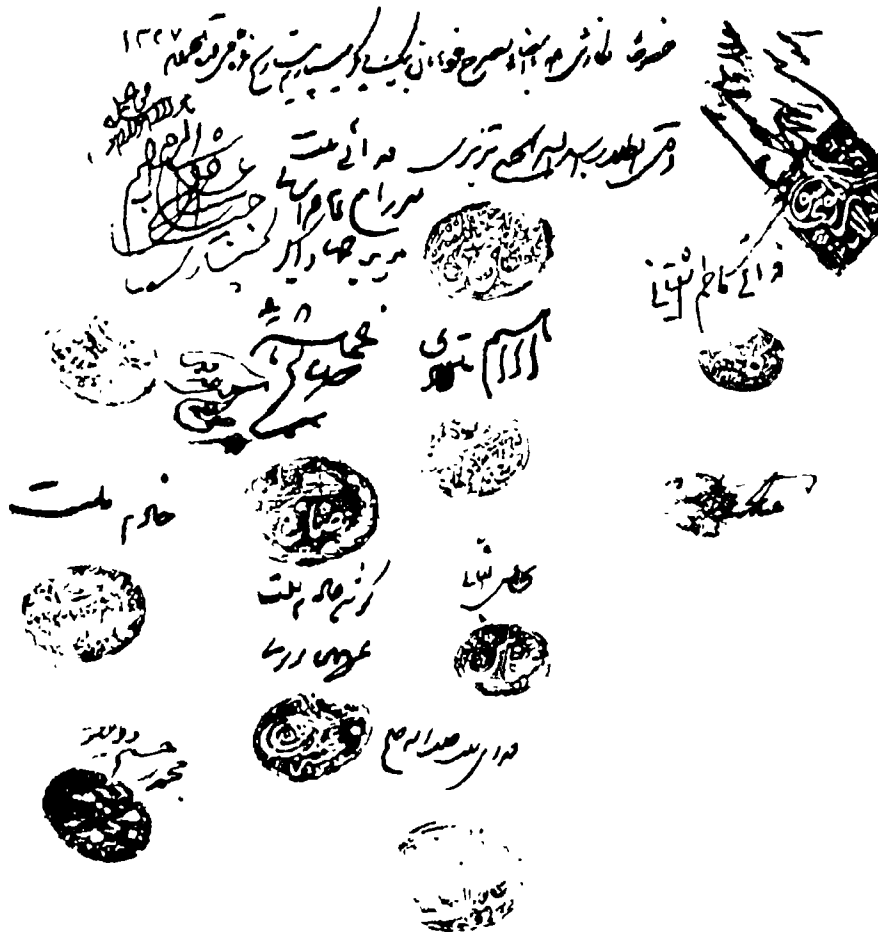
سو گندنامه‌ایست که بامضای چندنفر ازسران مشروطیت رسیده و از طر
آقای نورالله‌خان ضرغامی فرزند مرحوم ضرغام‌السلطنه بختیاری (صاحب امضاء ا
سند) بدست ما رسیده است و برای اولین بار منتشر میشود . از صاحبنظران تقاضا
انتظار داریم اگر اطلاعاتی دراین زمینه دارند برای‌مجله وحید بفرستند.

آثار تاریخی لنجان اصفهان

دکتر
لطف‌الله هنرفر

بلوك **لنجان** از نواحی بسیار حاصلخیز و پربرکت اصفهان است که درجنوب‌غربی اصفهان واقع‌شده و **زاینده‌رود** از میان‌آن میگذرد و بدوقسمت : لنجان علیا و لنجان سفلی تقسیم میشود.

لنجان سفلی بطول ۴۲ وعرض ۳۰ کیلومتر محدوداست ازشمال به‌اصفهان‌و بلوك **ماربین** ازمشرق به‌شاه‌کوه و ازجنوب به‌کوه **اشترجان** که لنجان سفلی‌را ازلنجان‌علیا جدا میکند. زاینده‌رود این‌قسمت را بدوبخش شرقی‌وغربی تقسیم میکند: قسمت‌غربی‌آنرا بلوك **اشترجان** وقسمت‌شرقی را دهستان **گرکن** مینامند و زارعین در دو طرف‌آن بیشه هائی احداث کرده‌اند که ازمنابع اقتصادی این‌منطقه است وبعلاوه زیبائی خاصی‌باین‌دشت پهناوربخشیده و تفرجگاه عمومی‌است. کشاورزی عمده این ناحیه کشت برنج و در درجه دوم گندم وجو وصیفی‌کاری مانندهندوانه وخربوزه وپیاز است ولی‌باغات میوه‌آن‌بسیارکم است و دامداری نیزبعلت فقدان مراتع طبیعی ضعیف ولبنیات وفرآورده‌های‌آن‌کم است. مرکز این بخش **فلاورجان** است‌که پلی تاریخی ازعهد صفویه دارد، مرکز لنجان علیا **مبارکه** است‌وآبادیهای مهم‌آن عبارتست از: خولنجان (خـان‌لنجان) دیزیجه ـ کرکوند نکوآباد ـ وینیچه ـ اشیان ـ درچه ـ آدرگان.

خان‌لنجان که امروزمردم‌آنرا (خولنجان) تلفظ میکنند سابقه‌ای قدیمی دارد ناصر خسرو جهانگرد معروف ایرانی در قرن پنجم هجری هنگامی‌که از صفحات غربی اصفهان باین‌شهر سرازیرمیشده‌است ازبلوك‌آباد **لنجان** عبور کرده وبه **خان‌لنجان**رسیده است چنانکه میگوید :

«... وازآنجا به **خان‌لنجان** رسیدیم وبر دروازه شهرنام سلطان **طغرل‌بیك** نوشته دیدم و ازآنجا بشهراصفهان هفت‌فرسنگ بود. مردم خان‌لنجان عظیم ایمن‌وآسوده بودند هریك بکار وکدخدائی خود مشغول»

پل فلاورجان از پلهای تاریخی لنجان که در دورهٔ صفویه بنا شده‌است

قلعه تاریخی خان‌لنجان‌را ابتدا مؤیدالملك فرزند نظام‌الملك‌وزیرمشهورسلاجقه برفراز یك‌رشته از کوههای محلی این ناحیه که به کوه (قلعه‌بزی) معروف است بناکرد و سپس با تدابیری قلعه‌مزبور بتصرف **ابن‌عطاش** ازرهبران باطنیان درآمدو بصورت‌یکی‌از مراکز مهم‌جنگی مورداستفاده پیروان‌حسن صباح قرارگرفت. هنوزآثاراطاقها وبرجهای دفاعی و حوضها و آبگیر ها و چاهی که در پائین این قلعه وجود داشته است در محل مشاهده می‌شود.

دیگر از قلاع تاریخی لنجان **شاهدز** یا **دزکوه** است‌که ملکشاه سلجوقی‌پس از انتخاب اصفهان به‌پایتختی خودآنرا برفراز رشته‌ای دیگر ازکوههای‌لنجان بنانهاده، خزانه وانبار سلاح‌خودرا بآنجاانتقال داده‌است ولی‌وزیر اونظام‌الملك با بنای‌آن قلعه در چنان‌نقطه‌ای از اینجهت‌که مبادا روزی مورد استفاده مخالفان سلطان قرارگیرد موافقت نداشته است‌کما اینکه عاقبت پیش‌بینی او صورت عمل بخودگرفته و **احمدبن‌عبدالملك عطاش** رهبر فدائیان اسماعیلیه بالطایف وتدابیری خودرا دردستگاه سلطنت مورد اعتما قرارداده وبسمت معلم سربازان‌دیلمی محافظ قلعه خودرا بآن حصن‌حصین داخل نموده‌و تبلیغ سربازان مزبور بآئین اسماعیلی‌زمام امورقلعه را بدست‌خودگرفته‌وگرفتاری‌بزرگ برای ملکشاه وجانشینان وی فراهم‌کرده است،امابطوریکه ازوقایع دوران‌پادشاهی‌سلطا محمدبن‌ملکشاه نتیجه‌گرفته میشوداین‌سلطان‌سلجوقی درسال (۵۰۰هجری) ومقارن دوم سال‌پادشاهی‌خود بقلع وقمع باطنیان همت‌گماشت وقلعه **شاهدز** راپس‌ازسالها که شاهد ناظر وقایع خونین ومصائب بیشمار بوده‌است بتصرف درآورده و احمدبن‌عطاش ویاران‌او بهلاکت رسانیده است.

غیراز ویرانه‌های قلاع اسماعیلیه که بنام مهمترین آنها قلعه‌خان لنجان‌وشاهدز اشاره‌شدآثار تاریخی‌موجود درلنجان عبارتستاز : **بقعه‌پیر بکران ـ مسجد اشترجان** و مقبره ساراخاتون وغار (گیلی‌میلی) که چشمه آب و چنار عظیم‌الجثه‌ای دارد و پلهای **فلاورجان و بابا محمود**

مقبره ساراخاتون (سارح بت‌آشر) درقبرستان قدیمی‌کلیمیان درقریه پیربکران ازآثارکهن یهودی درشهراصفهان استوقدیمی‌ترین سنگ نوشته‌ای کــه بزبان عبری در این‌محل بدست‌آمده وازقدمت محل وسابقه‌اقامت‌کلیمیان دراصفهان حکایت دارد از قرن دوم مسیحی‌است. هم‌اکنون قبرستان یهودیان در پیربکران مورد استفاده کلیمیان است و مانند قرون‌سابق اموات خودرا درمحل‌مزبور دفن میکنند .

صفه‌وبقعه **پیربکران** در ۳۰ کیلومتری جنوب غـربی اصفهان در اواخـر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری محل تدریس محمدبن بکران از علماء و زهاد مشهور لنجان بوده که پس‌از وفات درهمین محل‌مدفون شده‌است وقبه‌ومحوطه آرامگاه او را بـا تزیینات فراوان‌گچ بری ازنوع تـزیینات مسجد اولجایتو در مسجد جمعه‌اصفهان تزیین کرده‌اند . نام‌محمدبن بکران درکتیبه‌های زیبای این‌بقعه بخط‌ثلث‌گچ بری‌شده وکتیبه های مزبوربتاریخ ۷۰۲ هجری که‌سال‌وفات محمدبن‌بکران بوده وسال ۷۱۲ که‌سال‌اتمام بنای مزبوراست مورخ شده‌است.

بعقیده **هرتسفلد** (E. Herzfeld) باستانشناس معروف بقعه‌پیربکران‌تقلید وپیروی عالی‌ازطاق‌کسری است .

مسجداشترجان ازآثار مهم‌عصرایلخانان مسلمان مغول است که مقارن اواخر سلطنت سلطان‌محمدخدابنده (اولجایتو) بوسیله‌**خواجه‌فخرالدین‌محمدبن محمودبن علی‌اشترجانی** که‌بفحوای‌کتیبه‌سردر بزرك‌مسجد**ملك‌الوزراء** محسوب‌میشده‌بناگردیده ویکی‌از ابنیه نفیس‌وبسیارجالب لنجان دراستان تاریخی اصفهان است.

این مسجد که ازنظروسعت نیزقابل ملاحظه‌است دارای دوسر درتاریخی درسمت شمال ومشرق‌است . سردرشمالی که متجاوز از ۱۲ متر ارتفاع دارد با کاشیهای نفیس و قطاربندی مقرنس عالی‌تزیین شده‌ودرطرفین‌آن دومناره موجوداست‌که بیش‌از دوسوم آنها بمرور زمان‌فرسوده وخراب‌شده ولی‌آثار برجای مانده‌آنها هنوز از عظمت‌سابق و نفاست تزیینات‌آنهاحکایت‌میکند . نکته‌قابل توجه درمناره‌های سردرشمالی‌مسجداشترجان‌آنستکه مناره‌های مزبورمانند مناره‌های منارجنبان اصفهان متحرك هستند وباحرکت‌دادن یکی‌در دیگری نیزحرکت محسوس ومشهود میگردد .

سردر شمالی مسجد جامع اشترجان مورخ بسال ۷۱۵ هجری

کتیبه سردر شمالی مسجد که بخط ثلث مخصوص بـا کاشی نگاشته شده بشرح زیر است :

« امر ببناء هذا المسجدالمبارك الصاحب‌الاعظم ملك‌الوزراء فی‌العالم‌فخرالدنیا والدین محمدبن‌محمود بن‌علی‌الاشترجانی»

ودرکتیبه سردرشرقی وهمچنین کتیبه گچ‌بری داخل گنبدسال بنای مسجد مزبور (۷۱۵ هجری) ذکرشده است.

ابن بطوطه سیاح مشهور مراکشی که درسال ۷۲۷ هجری شهراصفهان رادیده و مدتی درخانقاه (علی بن سهل) دراین شهر بسر برده است در مسافرت خود بسوی اصفهان از نواحی پر برکت لنجان عبورکرده و شهر اشترجان و مسجد جامع عظیم آنـرا توصیف کرده است .

ابن بطوطه چنین میگوید :

« پس ازچندروز از **ایذه** حرکت کردیم . منزل اول در مدرسةالسلاطین که مقبره خانوادگی پادشاهی است توقف کردیم وچندروزی درآنجا ماندیم . سلطان قدری پول برای من ورفقایم فرستاد. تامدت ده روز درقلمرو حکومت اتابك راه پیمودیم، راه ما ازمیان کوههای بلندبود وهرشب درمدرسه‌ای منزل میکردیم که درهمه آنها وسایل خورد وخوراك مسافرین فراهم بود. از این مدرسه‌ها برخی در میان آبادی قرارگرفته و برخی دیگر در مواضع غیرمعمور بناشده وناچار اجناس مصرفی آنها رااز نقاط دیگر میآوردند. روزدهم بمدرسه‌ای رسیدیم که (کریوا الرخ) نامیده میشد. این منزل آخرین نقطه زیر حکومت اتابك بود وازآن پس مسافرت ما درزمین پهناور وپرآبی آغاز شدکه از مضافات شهراصفهان بشمار میرود . در این طریق نخست بشهر **اشترگان** رسیدیم . **اشترگان** شهری است نیك وپرآب ودارای باغها، مسجد زیبائی نیز داردکه آبی از وسط آن میگذرد . سپس بشهر **فیروزان** رفتیم که شهری کوچك است ونهرها و باغها ودرختها دارد. بعداز نمازعصربود که باین شهر رسیدیم ومردم برای تشییع جنازه‌ای به بیرون شهرآمده بودند،ازپیش وپس جنازه مشعلها افروخته بودند وبدنبال آن شیپورها میزدند و مغنیان آوازهای طرب‌انگیز میخواندند . ما ازکارآنان درشگفت شدیم و یك شب درآنجا ماندیم و فردا به قریه فیلان رفتیم . »[۱]

۱ـ سفرنامه ابن بطوطه (ترجمه فارسی) صفحه ۱۸۹و۱۹۰ چاپ تهران

دکتر شهریار نقوی
اردیبهشت ۱۳۴۴

شمه‌ای از روابط ایران و پاکستان

پاکستان غربی که‌شامل‌وادی رودسند (مهران) میباشد وازنظر باستانشناسان دارای سوابق بسیاردرخشان وتاریخ ممتد چندین هزارساله بوده واز کشورهای بسیار قدیم محسوب میشوداز دیرزمان دراغلب ادوارتاریخی خود ازنظر تحولات سیاسی و فرهنگی باایران زمین‌همداستان‌بوده‌است. کتاب مقدس‌آریائی بنام **«رگ‌وید»** که‌در حدود ۱۲۰۰-۱۵۰۰سال پیش‌ازمیلاد مسیح درسرزمین پنجاب نوشته‌شده ودارای اسامی جغرافیائی وخدایان قدیم‌ایران است وهمچنین زمزمه‌های وجدآفرین تمدن باستانی که ازلب هرخشت شهرهای مکشوفه‌سندوپنجاب بنام**موهن‌جو**داردو**هرپا** و **تیکیلا** و امثال‌آن‌میتوان شنیدمبین ومویدعلایق کهنسال پاکستان‌غربی‌باایران میباشد.اززمان قدیم فعلامدارك زياددرزمینه روابطدو کشورردردست‌نسیت ولی‌درقرن‌ششم قبل‌ازمیلاد پنجاب و بلوچستان در زمان کورش کبیر مؤسس خاندان هخامنشیان کـه در سالهای ۵۵۸-۵۲۹ق.م حکومت میکردبدست ایرانیان فتح گردید. داریوش کبیر تمام نواحی سند وپنجاب ووادی مهران را درنبشته‌های تخت جمشید ونقش رستم جزوقلمرو خود میشمارد. جانشینان او نیزآن سرزمین را در سلطنت خود داشتند. در سلطه یونانیان پاکستان غربی درسرنوشت باایران شریك‌وسهیم بود.شاهان ساسانی بویژه اردشیراول

ازحیث‌دیانت وتمدن نیزوادی سندتحت تأثیرنظرات وروشهای ایرانیان قرار گرفته و بهمین‌علت‌آئین‌بودا، **میترادماگی** درآن‌نواحی پیروان زیادی‌داشته و کیش‌مانی بیش از ایران درپاکستان رخنه و نفوذ پیدا کرده است. وجود سنگ نبشته‌هـا، گذاشتن اجساد مرده‌ها درهوا که درشهر تیکیلا معمول بودورواج رسم‌الخطی بنام خروستی که ازرسم‌الخط‌آرامی ایرانی استخراج شد مؤیدنفوذافکارایران قدیم درپاکستان میباشد بنابراین میتوان گفت وادی سندازایام کهن ودوران‌قدیم‌خودجزدرادوارسلطنت عده‌ای از سلاطین مانند راجگان خاندان **«موریا»** و **«کشن»** و شاهان بابری وانگلیسی‌ها پیوسته باایران هم سرنوشت بوده‌وعلایق نزدیك‌این‌دو کشوربربهم‌پیوستگی ریشه‌دارو محکمی بناگردیده است.

اشاعه‌اسلام‌بوسیله مبلغین‌ومتصوفین‌ایرانی درسرزمین هندوپاکستان‌اهالی‌آن دیارراببیش ازپیش‌باایران مرتبط‌ساخت وزمینه‌بسیارمساعدی جهت‌توسعه زبان‌وادبیات وهنرودیانت ایرانی درآنجا بوجودآمد. درنتیجه تماس لشکرگشایان ترك و ایرانی که فارسی‌زبان وپرچمدارتمدن وفرهنگ‌ایران بودند بابومیان‌آن دیاروضع زندگی اهالی‌هندد گرگون‌شد- فارسی‌زبان رسمی گردید‌واثرات‌عمیقی درتمام زبانهای محلی شبه‌قاره بجاگذاشت. زبان‌اردو که امروزدرتمام هند وپاکستان زبان‌عمومی مردم‌است ویکی‌ازبزرگترین زبانهای‌زنده‌جهان‌بشمارمیرودزائیده همین تماس‌ایرانیان بابومیان آن شبه‌قاره میباشد. شاهان‌ادب پرور وهنردوست وامراء دربار دهلی، سند، حیدرآباد دکن، گولکنده ، بیجاپور ، لاهور، لکهنؤ ،کشمیر و غیره که اولاد آنان اکنون درپاکستان گرد آمده‌اند مربی شعر وسخن وهنر ایران بودند و پروانه‌وار گرد شمع فارسی وآثارارجمند ادبی‌ایران میگشتند.آنها علاوه براینکه عده زیادی ازشعراء و نویسندگان‌ایرانی وفارسی گوی‌هندوپاکستانی‌راهمواره‌موردالطاف‌خسروانه‌قراردادند مساجد وآرامگاه‌ها وکاخها، وباغهای متعددی را بنانهادند که ازحیث هنر و زیبائی درجهان شهرت بسزائی دارد.

درسال۱۸۵۷ میلادی درباردهلی برچیده‌شدوآخرین‌تاجدارخاندان بابریان بهادرشاه‌ظفر که بفارسی‌واردوشعرمیگفت‌به‌شهررنگون (برما)تبعید گردیدوبدینترتیب

شمع فارسی درمر کز بزرگ خود که درباردهلی بود کشته شد وآخرین شاعرفارسی گوی
آن دربارمیرزااسدالله خان غالب باردو گرائید. ولی زبان فارسی وادبیات درخشان آن
برروح اهالی آن سرزمین حکمفرما بودلذا دردربارهای نوابان لکهنووحیدرآباد دکن
وراجگان متعدددیگر یکه ازروی شدت علاقه بفارسی حاضر بهقطع علایق باآن نبودند
ولذاپرچم آن دراهتزازماند وحتی تا۳۸سال قبل غلام قادر گرامی جالندهری که درسال
۱۹۲۷ میلادی فوت شد درحیدرآباد دکن بعنوان شاعردربار میزیسته است علاوه بر
شعراء ودانشمندان عالیمقام نظیر شبلی نعمانی، الطاف حسین حالی، مولانامحمد حسین
آزاد، سرسیداحمد خان، سیدسلیمان ندوی، حافظ محمود شیرانی، علامه محمداقبال
لاهوری وحتی شعراو نویسندگان معاصراردومانند شادروان بابای اردومولوی عبدالحق
شبیرحسن جوش ملیح آبادی، حفیظ جالندهری، مرحوم پروفسور محمد شفیع،
حسام الدین راشدی دامن فارسی رارهانساخته وخدمات شایانی بادبیات آن انجام د
ومیدهند. بویژه علامه محمداقبال پرچم فارسی راعلیرغم نامساعد بودن اوضاع برافرا
ونام جاویدان و مقام بلندآن راحفظ نمودودرراه توسعه آن باتمام قوا کوشید.

بسال ۱۹۴۷ میلادی بمنظور حفظ میراث فرهنگی مسلمانان هندوستان
ثمرهٔ مساعی مشترک آنان وایرانیان بوده کشور مستقلی بنام پاکستان بوجود آمده ا
جهت تشیید وتحکیم روابط فرهنگی دو کشور ورویهم انباشتن وسایل دوملت در
تحفظ وبهترشناساندن ترکهٔ ذیقیمت علم وفرهنگ نیاکان وقهرمانان مشترک ادب و
لازم بنظرمیرسد هردوملت بهترو بیشتر بیکدیگر آشنا شوند وبهمین منظوردرنظر گ
شد بوسیله مجله وزین وحید بعضی ازسخن سرایان معاصر فارسی گو وخدمت گذ
صدیق فارسی وایران درپاکستان در اینجا معرفی شوند. آشنائی بهنفوذ عمیق فا
وادبیات وهنروفرهنگ ایران درمردم کشوربزرگ پاکستان معرف بسیارمؤثر بزرگ
اجداد عالیمقام تمام افراد ایرانیست وبهمین علت بازگوئی این داستان نهایت ارز
واهمیت رادربردارد.

بازگواین قصهٔ پارینه را

در پاکستان غربی لااقل چند صدهزارنفر ازاهالی کوتیا و مستونگ

مرزنشین درلهجه‌های هزارا، قندهاری،کابلی، هراتی ومستونگی‌فارسی صحبت‌میکنند وجاهای دیگرآنکشور فارسی زبان تکلم مردم نیست اما درعین حال جمعیتی که در پاکستان بفارسی‌علاقه شدیدی‌دارد درمقابل خودجمعیت ایران چندین برابر است و این موضوع جالب درمقالات بعدی‌مورد بحث قرارخواهدگرفت- فعلادر اینجا اشاره باین امرلازم است که درحال حاضراغلب شعرای معاصرارد ومانند جگرمراد آبادی، احتر شیرانی، دکتر عندلیب شادمانی، نیرواسطی، صوفی غلام مصطفی تبسم، حفیظ هوشیارپوری، رئیس امروهوی، اسدملتانی، مولاناظفرعلیخان ظفر- سیدانور علی شاد آغاصادق نقوی،مولانا غطامی، حسین‌کاظمی، امیراحمدمیر، بانونواب صدیق علیخان خانم‌ثریاسلیم، شیخ محمدایوب، محمدگل بلوچ و امثال آنان که در فرصت دیگری معرفی خواهند شد بفارسی نیزشعر میگویند وکسانیکه بیشتر بفارسی‌شعر می‌سرایند تعدادشان نیززیاداست وبعضی‌ازآنان بآثارشعری فارسی‌خودعلاقه‌وافری داشته‌ودرصدد چاپ کلامشان برمی‌آیند دراینجا فعلایکی ازشعرای فارسی گوی‌معاصرپاکستان‌آقای دین‌محمدادیب فیروزشاهی که درخدمتگذاری بفارسی وادبیات ایران شهرت بسزائی دارد و سال گذشته (۱۹۶۴ میلادی) مجموعه اشعارش را در ۱۵۵ صفحه باکاغذ اعلی بعنوان «کلیات ادیب» درحیدرآبادسند (پاکستان‌غربی) بچاپ رسانیده است معرفی می گردد.

در مورد مولانادین محمد ادیب که صاحب تألیفات متعددی بفارسی میباشد استادسعیدنفیسی‌درمجله فارسی «هلال» چاپ کراچی شماره زمستان۱۹۵۶ میلادی در صفحه ۴۷/۸ زیرعنوان «مولوی درپاکستان» چنین مرقوم داشته‌اند:

«...درسراسراین کشور بزرگ ودرمیان این هشتاد میلیون نفرجمعیت هیچ کتابی بشهرت مثنوی مولانا نیست. در حیدرآباد سندپیرمرد خمیده، خوش سیما، با ریش سفیدوچهره گیرا مولوی دین‌محمدادیب فیروزشاهی یك‌دوره‌ترجمه منظوم شش دفترمثنوی مولاناراکه بهمان بحررمل‌بزبان سندی منظوم کرده است باکمال خضوع

ومهربانی بمن‌یاد کارداد...»

آقای غلام‌مصطفی‌قاسمی رئیس، شاه‌والی‌الله‌اکادمی (حیدرآبادسند) پیرامو
شرح‌حال‌مولانادین‌محمدادیب درآغاز کلیات‌ادیب چنین مینویسد- (عین‌عبارات‌آقای
قاسمی که نمونه‌ای ازسبك‌نثرفارسی پاکستان میباشددراینجا نقل میشود):

«بردانشمندان وسخنوران مخفی نماند که سرزمین سند از دور جامان‌سم
تاازمنهٔ‌ابتدائی تسلط‌انگلیس مرکزومجمع بسیاری ازسخن سرایان زبان فارسی بود
مقالات‌الشعراء تذکرهٔ‌شاعران فارسی گوی‌این سرزمین‌تألیف میرعلی شیر(قانع) تتو
(وفات ۱۲۰۳هـ) که مشتمل براحوال واشعارهفتصد شاعر فارسی‌گو است وتکملهٔ آ
تألیف مخدوم محمدابراهیم خلیل (وفات۱۳۱۷هـ) که محتوی براحوال واشعار هشتا
ویك تن سخن سرایان دیگراست دلیل وافی و شاهد راست برادعای ماست- اگر چ
دردوره‌انحطاط‌ادب خاوری‌ماننداسخنوران وسخن سنجان‌سابق کسی نمانده کمین‌شمهٔ‌ا
ذوق‌پارسی شاعری میدرخشید. سیدعلی گوهرراشدی، خواجه محمد سعیدلواری وا
مولانابهائی ومولانا محمد عاقل عاقلی ودیگرسخنوران‌اشعار فارسی راانشاء می کرد
لیکن مع‌الاسف که تاهنوز کسی اززمره بزرگ شعرای متأخرین‌این مرزوبوم‌نگذشت
که‌اثروی مانند کلیات ادیب‌باقی مانده که حاوی برماده‌های تاریخ راجع به علماء
صلحاء وادباء ودانشوران سند هم باشد واین سعادت درنصیب مولانا دین محمدادیب
فیروزشاهی بود که کتاب حاضرمسمی‌به کلیات ادیب‌انشاء فرمود. لطافت‌الفاظ وروان
سخن این کتاب را دیده بی‌ساخته برزبان می‌آید کـه اگر مولانا ادیب سعدی سند
گفته شود مبالغه نباشد، «مولانادین محمدادیب درسال قمری ۱۴۱۴ هـ به شب آدین
بتاریخ پانزدهم شوال‌المکرم موافق بیست ویکم مارس ۱۸۹۷م درقریه فیروزشاه‌تو
یافت. نام پدرش پاندهی قوم‌چنه از اولاد مخدوم پیروج (عبدالله) آچواله هست
قریه فیروزشاه به‌سبب دارالعلوم‌اسلامیه که بنا کرده علامه عطاءالله است بسیار شهر
دارد. علامه عطاءالله فیروزشاهی منبع بزرگ علوم دینی وعقلی ومرجع‌انام بود. ناظ

کلیات از اعزهٔ علما است ـ مولانا ادیب قرآن کریم و کتب ابتدائــی پا ـسی را در این مدرسه تعلیم گرفت ودرحلقه درس‌مولانا‌الهی بخش شامل‌شد. مولانا‌الهی بخش از اجله تلامذهٔ مولاناشفیع محمد مسجدی است که درسندی و فارسی شعر میگفته. استاد اومولانا مسجدی نیزشاعرسه زبان سندی فارسی‌وعربی بودند. صحبت وتلمذاین شاعر بی‌عدیل وادیب بی‌مثل طبع‌مولاناادیب راآن قدرجلابخشید که درطامبعلمی درپارسی وسندی شاعری میکرد. نزد مولانا الهی‌بخش ازگلستان تاتحفةالاحرار جامی و انشاء ابوالفضل خوانده بعده عربی شروع کرد و نصاب نظامی در سال قمری ۱۳۳۴ ﻫ در ماه سوال تمام کرد»

مولفات مولاناادیب: بقول‌آقای غلام مصطفی قاسمی مولاناادیب فیروزشاهی در علوم مختلف ادب و دین تألیفات و تراجم متعددی دارد و شرح مختصر آن بقرار زیر است.

۱ ـ الشرف‌العلوم منظوم سندی تــرجمه منظوم بزبــان سندی از مثنوی مولوی رومی (چاپ شده) ۲ـ چهره‌گشای مثنوی ترجمهٔ رونمای مثنوی (شرح چهل بیت دیباچه مثنوی دو بار چاپ شده (۳ ـ ترجمه منظوم‌اختتام مثنوی تتمه دفتر ششم مثنوی تألیف مولاناالهی بخش‌کاندهلوی ۴ـ مجموعةالاشعار فارسی حاوی ۸۰۰ شعر شعرای مختلف ۵ـ نور علی نور ، ترجمه سندی از خاتم‌الانبیاء درفن سیرت (شامـل نصاب مدارس گردید وپنج بارچاپ شد) ۶ـ علم‌اخلاق ترجمه سندی‌ازیکی ازتألیفات غزالی ۶ ـ ادعیــه صبح و شام (سندی) ۸ ترجمه سندی کشف‌المحجوب ۹ ـ کلید بهشت ترجمه سندی ۱۰ـ بهشتی کوثر (سندی) ترجمه از بهشتی زیور تألیف مولانا تهانوی ۱۱ ـ علاج‌القحط والوبا ترجمه سندی ۱۲ـ منع‌الانام (فارسی) و تراجم دیگر ازفارسی وعربی

نمونه کلام:

قند پارسی

باشد زبـان خوب نه مانند پارسی — در شرق و غرب هست سمرقند پارسی
از کثرت رواج همین پارسی به سند — لاریب گشت سند سمـرقند پـارسی
شیرین تر است از لب لعل بتان هند — سرمـایـهٔ حیات سخن قند پـارسی
اردو زبان که هست جدید و لذیذهم — در تار و پود او شده پیوند پـارسی
خوبان پارسی همه بخشند زندگی — ز آب حیات دلکش و دلبند پارسی
ما مستفید از ادب پـارسی شدیم — از بسکه دلپذیر شده پند پـارسی
سلطان ملك معرفت آن شاه روم علم — در ملك شعر هست خداوند پارسی
دورمغول که ختم شد از مدت مدید — تا هم به پاك و هند بخوانند پارسی
هم‌ازز بان مصطفوی‌کان فصیح گوست — گردید فیضیات و برومند پـارسی
از پارسی خسرو وفیضی، است‌نام‌هند — در هند نیززین شده دلبند پـارسی

از بردن صدف به عدن زشت تر بود
در پارس از ادیب گر آرند پارسی

غزل

عیش وخوشی‌ز گردش لیل‌ونهاررفت — چون دور لطف ازفلك فتنه بار رفت
چون لن‌ترانی ازطرف طوریار رفت — از موسی حواس شعور و قرار رفت
باد صبا گهی که به باغ چهان وزید — بلبل زفرط شوق سوی لاله زار رفت
چون ابر نو بهار بارید در چمن — دام و دد و غزال سوی مرغزار رفت
گل‌چون‌شکوفه‌منقبض‌ازانفعال گشت — چون‌درچمن به‌نازچمان گلعذار رفت
در درسگاه عشق شود امتحان جان — منصور هم ز درس محبت به‌دار رفت

پیغام وصل یار چوآمد سوی ادیب

بیرقهای دورهٔ ناصری

طاهری شهاب ـ ساری

اردیبهشت‌ماه ۱۳۴٤

دردورهٔ سلطنت ناصرالدینشاه‌یازده نوع بیرق‌ازدولتی وملی ومذهبی‌رسمیت داشته بشرح زیل:

۱ـعلم مشهور بعلم‌کاویان‌ـ طوق‌این علم‌ازطلای مرصع ساخته شده وصورت دوازدها دردوسمت درپنجه‌ای طوری قرار داشت که سرازدهاهای مزبور بجانب طوق علم بوده وپارچهٔ که‌این علم رازینت میداد عبارت بود از کیسهٔ ازماهوت سرج وچند سلامه از شال ترمه بالوان مختلف، این علم مخصوص غلامان خاصهٔ کشیکخانه بوده است تاقبل ازسفر عتبات شاه بسال ۱۲۸۷ هجری قمری‌این علم فقط دارای طوق طلا بوده وسپس تصویر دوازدها را برآن افزودند و چون کم کم درهرسال برمقداراحجار کریمه و گرانبهای آن افزوده میکردند لذا شاه‌بعدازسفر عتباب دستور داد آنرا از مأمورین کشیکخانـه تحویل گرفته و بموزهٔ سلطنتی کاخ گلستان منتقل نمایند و در مواقع لزوم مانند جشن اسب دوانی و یامسافرتهای شاهانه بخراسان و یا آذربایجان از موزه خارج و تحویل کشیك‌چی باشی نموده و اوآنرا تـا پایان مراسم جشن و یا مسافرت موردنظر حفاظت نموده وپس از انقضای تشریفات رسمی مجدداً به خزانه یا موزه سلطنتی عودت میداد.

۲ـ بیرق‌فوج پیاده ـ این بیرق عبارت از پردهٔ مربع شکل از حریر بوده و درچهار ضلع آن که‌ازتافته سرخ بوداین عبارت نوشته شده بود: بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم انافتحنا لك‌فتحاً مبینا. در وسط روی تافته سفید رنگ تصویر شیرو خورشید و بالای خورشید دروسط شکلی لوزی مانند که متنش آبی بود باخط طلائی نوشته شده بود: السلطان ناصرالدینشاه قاجار و درسه طرف پردهٔ این بیرق ریشه گلابتون‌آونگ بوده وطوق‌آن ازنقره وبالای طوق پنجهٔ‌نقرهٔ نصب ودروسط پنجهٔ مزبور جملات لااله‌الاالله کنده شده بود.

۳ـ بیرق توپخانه ـ این بیرق در سر در عمارات توبخانه نصب میشد و مخصوص توپچی نبوده است. شکل آن عبارت از یك میل آهنی بارتفاع سه‌متر بوده است وپرده‌اش مربع مستطیل، سمت بالا حاشیه‌ای سبز و طرف پائین حاشیه‌ای سرخ داشته‌دروسط روی‌پارچهٔ سفید رنگ یك سمت شیروخورشید ودرمقابل شیروخورشید یك ارابه توپ وسه توپچی بحال‌آماده باش وبالای تصویر ارابه توپ شکل چند عدد گلوله وبالای گلوله‌ها دو لوله توپ بدون تکر و در اطراف لوله‌های توب چند بیرق کوچك آبی که تصویر تاج کیان در وسط این بیرقها نقش شده بود خصوصیات بیرق توپخانه راتشکیل میداد.

۴ـ بیرق توپچی ـ چوب این بیرق بارتفاع دو مترونیم و پرده‌اش مربع متساوی‌الاضلاع که دورش دارای حاشیهٔ سبز و در سمت بالای این حاشیه عبارات: بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم و انافتحنالك فتحاً مبینا و سمت پائین عبارت نادعلیا مظهر العجایب و در سمت دیگر مقابل چوب بیرق ، نصرمن‌الله وفتح قریب نوشته و در سه طرف‌این پرده ریشهٔ گلابتون‌آونگ وروی پارچهٔ‌آبی رنگ که دروسط بیرق دوخته شده بود شکل توپی که روی تکر سوار است نقش ودر پهلوی آن چند گلوله توپ تصویر گردیده بود. طوق این بیرق عبارت ازسه گلوله مدورسوار بریکدیگر وبالای گلوله‌ها شکل دو لوله توپ و روی لوله‌های توپ شیپور و دو شیر بی‌خورشید در دو طرف شیپورها طوری تصویر شده بودند که هر کدام شمشیری در دست داشته و

روبروی هم بطرزی قرار گرفته بودند که دستهای شیرها بهم وصل وپای هریك ازآن شیرها بلوله توپ‌نصب وجنس‌این دوشیروشیپور از برنج مطلا بوده است.

۵ـ بیرق سوارنظام ـ وآن عبارت‌ا زپردهٔ بشکل‌مربع متساوی‌الاضلاع ازحریر بوده، متن‌آن سفید وسه‌طرف‌آن دارای حاشیهٔ آبی رنگ که باریشهٔ گلابتون آونگ شده زینت یافته‌بوددرحاشیه‌بالا، بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. درحاشیه پائین، انافتحنالك فتحاًمبینا ودرحاشیهٔ جلو، نصرمن‌الله‌وفتح‌قریب ودر قسمت بالاشکل خورشیدی تصویر گردیده بود که نوری سبزرنگ برآن می‌تابید ودر تلؤلوی این نور عبارت السلطان ناصرالدین شاه‌قاجارباخط طلائی نوشته‌شده‌بود. طوق‌این بیرق‌مدور ودرسرطوق‌شکل سرنیزه‌ای نصب‌وغالباًاین طوق‌ازنقره وبعضی‌اوقات هم‌ازبرنج مطلاساخته میشدو گاهی هم طوق‌این بیرق قبه‌ای بدون سرنیزه بود.

۶ـ بیرق عزا ـ این‌بیرق درایام عزاداری وتعزیه خوانی و مخصوصاً دردههٔ اول محرم‌ویادرفوت پادشاهی‌ویایکی‌ازعلمای بزرگ روحانی ویاشاهزادگان وامرای لشگری دربالای ابنیه دولتی نصب میشده است وجز درموقع عزاداری حضرت خامس آل‌عبا درسایر مواقع نیمه افراشته بود، پرده‌اش از پارچه‌ای سیاه رنگ بشکل مربع مستطیل ودروسط‌آن تصویرشیروخورشید رسم شده بود.

۷ـ بیرق سوارهٔ قزاق ـ این بیرق ازپارچه‌ای بشکل مربع مستطیل بازمینه سفید تشکیل یافته ودروسط‌آن سه رنگ پارچه دیگر بموازات یکدیگر برنگهای سیاه درقسمت بالاوسبزدرقسمت وسط وقرمز درقسمت پائین دوخته شده ودرپارچه سبز رنگ وسطی‌بازهم پارچه سفید رنگ دیگری بشکل‌بیضی دوخته شده ودرآن تصویر شیروخورشیدی برنگ طلائی رسم گردیده‌این پارچه‌های‌الوان درمتن اصلی بیرق که سفیدرنگ‌است طوری قرار گرفته بودند که قسمتهائی ازمتن درقسمت بالاوپائین‌سفید مانده ودر قسمت متن سفید بالائی‌این عبارت نوشته شده: ملك‌ناصرالدین. در قسمت بالای‌چوب بیرق طوقی مدوراز برنج وبالای طوق صفحه‌ای لوزی شکل نصب شده که حواشی‌این لوزی‌آبی کم‌رنگ ووسط لوزی سفیدودرآن علامت شیروخورشید برنگ

طلائی رسم گردیده واززیر طوق*دوشلاله یکی بزرگ و دیگری کوچك برنگ سبز آویخته بوده است.

۸ـ بیرق رسمی ابنیه دولتی ـ این بیرق عبارت از پرده مربع شکل بسه رنگ سبز و سفید و سرخ تشکیل یافته بود و در قسمت وسط آن که برنگ سفید بوده علامت شیروخورشید رسم گردیده وبرای خورشید هم مانند تصویریك زن گیسو وچشم وبینی و دهان نقاشی گردیده ودر اطراف سرخورشید سر نیزه‌های سرخ نورانی نقش کرده بودند.این بیرق اختصاص داشت به‌ابنیه و عمارات سلطنتی و سربازخانه‌ها و بنادر و هرچه متعلق بدولت و سلطنت بوده. و بیرق کشی پرسپولیس که بامر ناصرالدینشاه خریداری وددردریای جنوب نماینده نیروی دریائی دولت ایران بودنیز ازهمین جنس بوده‌است.

۹ـ بیرق سلطنتی ایران ـ این بیرق‌هم مانند بیرق دولتی ایران ازسه رنگ سبزوسفیدوسرخ تشکیل‌ودرقسمت‌پارچه‌سفیدرنگ‌آن علامت‌شیروخورشید بااین‌تفاوت که برای خورشید دیگر نقش شمایل زن نقاشی نشده و در بالای سرخورشید نشان تاج کیانی رسم‌شده وپارچه این بیرق بوسیله ریسمانی ابریشمین برنگ آبی ازچوب جدا وبرسرچوب بیرق گلوله نوك تیزی‌ازطلاقرار داده بودند.

۱۰ـ بیرق قاپوق ـ این بیرق‌ازچوب بلندی بارتفاع‌ده‌متر که‌درنوك‌آن قبه‌نوك تیزی‌قرارداشت‌تشکیل میشده،پارچه‌این بیرق‌برنگ قرمزوبشکل مثلث‌بوده‌است وآنرا دردومو، دمحل‌استفاده قرارمیدادند یکی‌برای مجازات مقصرین محکوم بمرگ ویکی در موقع حرکت اردو برای جنگ و یا مسافرتهای شاهانه. هنگامیکه میخواستند مقصری رادرمنظرعام بقتل‌برسانندآنرا برروی سکوی مدوری که ازآجرساخته شده‌و بارتفاع یکمتربودنصب نمودموآنگاه مقصراعدامی رامیآوردندودرپای‌این بیرق بدست میرغضب میسپردند واو مقصررا دوزانودرپای بیرق نشانیده ودستهای محکوم‌راازپشت بسته وچشمانش راهم بادستمال می‌بست وآنگاه سرش راباخنجرویاشمشیر ازبدن جدا نموده وجسدش رابرای عبرت‌ناظرین تامدت سه روزدرآنجا قرارمیدادند. بیرق‌قاپوق

داشت وبعدازچندی بوسط سبزه میدان وآنگاه بطرف میدان اعدام (میدان محمدیه۔ یاخیام فعلی) منتقل گردید. بیرق‌قاپوق رادرهنگام‌اردو کشی ویامسافرتهای شاهانه‌نیز مورداستفاده قرارمیداند وهر کجااردو اطراق مینمودواین بیرق در کناراردو بازارنصب میگردید وزمانیکه ازجایش برداشته میشدعلامت‌آن بود که‌اردوباید حرکت نماید.

۱۱ـ بیرق تعزیه سلطنتی ـ این بیرق یاعلم از روز سوم محرم تاعصر روز عاشورای هر سال مورد استفاده قرار میگرفت. دوستعلیخان معیرالممالک در کتاب یادداشتهائی اززندگی ناصرالدینشاه دربارۀاین علم‌مینویسند، یکی ازچیزهای دیدنی حرکت‌دادن علم شاه بود که روزسوم محرم معمول میگردید، علم مزبوررا که پنجه بزرگی اززرناب برسرش‌نصب بودباندرون میآوردندتاموقعیکه مهدعلیا مادرشاه زنده بوداو متصدی بستن وزینت‌آن میشد وپس ازفوت مهدعلیاانیس‌الدوله زن سوگلی شاه اینکاررا انجام میداد و پس ازآنکه علم را بانواع جواهر وجیقه مرصعی که از زمان نادرشاه مانده بود تزئین و با پارچه‌های گرانبها از قبیل طاقه شال و زری‌های قدیمی وغیره میآراستند آنرا کنار حوض بزرگ اندرون قرارداده دوستگانی‌های عظیم پراز شربت اطرافش میچیدند. زنهای شاه وتمام‌اهل اندرون که بالغ برسه‌هزارتن میشدند بدور علم حلقه میبستند و انیس‌الدوله درپای‌آن ایستاده شربت میداد. سپس یکی از دخترهای فتحعلیشاه که زنی سالخورده و محترمه بود و شاهزاده خانمه‌اش میگفتند کنارعلم‌آمده نوحه سرائی‌آغاز مینمود وحضار بدون استثناء سینه زنی‌مشغول‌میشدند پس‌ازربع ساعت که بدینموال میگذشت نایب‌السلطنه باندرون آمده علم را حرکت میدادند. امیر کبیر بجلو و اعتمادالحرم و دیگر حواجه سرایان بدنبالش راه افتاده باآدب خاص‌علم‌رابه تکیه‌دولت برده درجایگاه حودقرار میدادند. مرحوم غلامحسین حان‌افضل‌الملك زندی کرمانی مینویسد درشب عاشورااین علم راقاپوچی باشی بدست گرفته درجلوفراشان سرکاری درتکیه‌دولت بگردش درآورده ونوخوانده وسینه زنی مینمودند وواگردان نوحه‌آنها چنین بود:

جان را بفدای شهدا میکنم امشب　　　برناصرالدینشاه دعا میکنم امشب

درعصرروزعاشوراکه‌تعزیه‌تمام میشدفراشباشی علم‌رابه خواجه باشی تحویل

مرتضی مدرسی چهاردهی

«سیر تاریخ نگاری و فلسفهٔ اجتماعی آن»

- ۵ -

((ابن عربشاه مورخ تاریخ تیموری))

مورخان و نقادان تاریخ اسلام آنانکه آثار جاودانی از خود بیادگار گذاشته‌اند و درباره شخصیت‌های تاریخی تألیفات بسیار نفیسی دارند. کمتر بحث‌های تاریخی را مورد بحث و انتقاد قرار داده‌اند بلکه کوشش آنان بیشتر در فراهم آوردن اطلاعات و چگونگی احوال بزرگان تاریخی بوده است!

چنانکه بزرگترین مورخ اسلامی ابن‌خلکان میراث تاریخی مهمی از خود گذاشت. شرح احوال بزرگان را بروش بسیار دلکشی در صفحه‌های تذکره تاریخی خود انعکاس و تجلی داد تاریخ نگاران دیگر که از وی پیروی کردند همین گونه قضیه‌های تاریخی را مورد بحث قرار داده‌اند گرچه در گروه مورخان اسلامی نادره‌هائی یافت شدند که مانند ابن‌خلدون مورخ بزرگ اسلامی با نظر دقیق انتقادی قضیه‌های تاریخی را حلاجی کرده و روشن ساخته‌اند [۱] با تمام اینها فقه تاریخی جایگاه بزرگ داستان تاریخی را نمی‌گیرد! خصوصاً جای شرح زندگانی «بیوگرافی» مردان تاریخی را خالی می‌گذارد!

۱ـ نگاه کنید: الف کتاب مقدمه ابن‌خلدون ترجمه پروین گنابادی ب سلسله مقالات فلسفه تاریخ و اجتماع ـ ابن‌خلدون بقلم مرتضی مدرسی چهاردهی در شماره‌های سال اول مجله وحید.

بحث وتجزیه وتحلیل انتقادی که داستان تاریخی رادر باره اشخاص روشن سازددراواخرقرن هشتم‌هجری‌بروز کرد ودرآخرهای قرن‌نهم هجری تکمیل گردید.

تاریخ نگاران توجه خاصی درشرح احوال وآثار زندگانی مردان تاریخی نمودند ، بخصوص در باره تاریخ شهریاران و بزرگان معاصر گفتگو و دقت بیشتری بکاررفت !

همه میدانیم که درقرن هشتم گرفتاری ومصیبت‌های بزرگی دامنگیرجهان اسلامی شد!! مورخان‌آن عصردرباره حادثه‌ها، آفت‌های اجتماعی و سیاسی عصر خود بیشتردقت وتأمل‌نمودندائرهای جاودانی وگرانبها درصفحه روزگار گذاشتند، براستی از بهترین تجلیات خامه مورخان اسلامی بشمارمی‌رود بزرگترین حادثه تاریخی آن زمان‌ظهورتیمورفاتح‌تاتاری‌است که‌چون‌تندباداجل کشورهای‌اسلامی رادرهم‌نوردید!! خرابی‌ها، ویرانی‌های بسیارشرق نزدیك رادچار ساخت پیش‌از او هلاکو و چنگیز آنهمه بلاهاراایجاد کرده بودند! !درحدود نیم‌قرن کشورهای پهناوراسلامی ازسمرقند تاشام درزیرفشار وآزارتیموریان بود!! عوامل دلهرگی وترس بافتوحات تاتار همه‌جا رافراگرفت! بطوریکه مورخ اسلامی آن‌مصیبت‌ها راباچشم خودمیدید!! درعلت‌های حادثه‌ها وخون‌هادقت بیشتری مینمود! !مورخ‌بزرگ‌دورهٔ‌تیموری چگونگی گرفتاریها را با چشم خود میدید هم‌چنین ستاره اقبال تیمور را نگاه می کرد که چگونه بروز وظهور نمود !

نام این مورخ بزرگ‌اسلامی‌شهاب‌الدین دمشقی‌است وبنام‌ابن‌عربشاه مشهور گردیده فضاوقدراورابنام مورخ تاریخ تیموری شناخته!!

ابن‌عربشاه تاریخ زندگانی تیمور وفتوحات اورا شیوا ودلکش نوشت، حقاً آثارقلمی اوشاهکاری ازادب، نماینده خیال زیبا، ذوق‌لطیف اوست! یك سندگرانبهای تاریخی بلکه بزرگترین، مهمترین سندعصرتیموری، یاشعرمنثوربشمار میرود وانسان رابیاد داستانهای پهلوانان قرون وسطائی اروپا می‌اندازد!! این روش داستان تاریخی اسلامی رادرچهره زیباودلکشی درتاریخ‌ادبیات‌اسلامی جلوه‌گر کرد.

تاریخ‌ابن‌عربشاه به‌نثری مسجع وشیوا وپرازمطالب تاریخی تألیف گردید.
ابن‌عربشاه نویسنده وشاعری بود که باثرجاندارخود کتاب تاریخ خودرابنام «عجایب المقدور» تهیه و تألیف کرد! وی بیش از هر چیز مورخ چیره دستی بشمار میرفت ، چون بسیارمیل داشت‌داستان تاریخی رابااسلوب مسجع بپردازداین سنت را درعبارت تاریخی‌پدیدآورد!! گاهی‌هم بعضی‌ازجمله‌های‌او باندازه‌ای نارسااست که‌خواننده کتاب را بخنده می‌اندازد؟!

ابن‌عربشاه ازعهده تألیف کتاب تاریخ تیموری خوب‌برآمد، تا کنون تاریخ وی مهم‌ترین مرجع تاریخ تیموری می‌باشد.

ابن‌عربشاه خودش‌اسناد ومدارکی که مورداطمینانش بودفراهم وجمع‌آوری کرد! بانفوذی که دراجتماع‌های گوناگون، منصب و مقام‌های مختلف و رسمی داشت توانست نتیجه مطالعات‌ودقت خودرا بصورت کتابی درتاریخ تیموری تألیف کند، اودر هفتصدونودوسه‌هجری دردمشق متولد شد.

درهنگامی که دمشق دربحرانی‌ترین‌روزها بسرمی‌برد! فاتح تاتارباوج عزت خود رسیده بود، درآن هنگامه مورخ اسلامی سن‌چهارده سالگی را می‌پیمود! فاتح تاتاری مانند سیلی خروشان‌بنزدیك شام‌رسید!!ازهیچگونه ویرانی، خرابی فروگذار نکرده بود،خانداناین تاریخ نگارناچارشد که بآناتولی یا کشورروم که درآن زمان بایزیداول سلطان‌عثمانی پادشاه‌آن بود رهسپار گردد تاشاهد نکبت و خرابی‌هائی که بدستور تیمورانجام میشد نباشد !!

هنگامیکه تیمور وفات کرد خاندان ابن‌عربشاه بترکستان رهسپار گردید ودر سمرقند ماند.

ابن‌عربشاه نزدبزرگان‌آن شهرسرگرم تحصیل شد، زبان ترکی وفارسی را بیاموحت، ترکستان درآن زمان در زیرنظر خلیل سلطان نواده تیمور بود. سمرقند پایتخت امپراطوری‌فاتح‌تاتارهمیشه‌بیادفتحها وجهانگیری‌تیموربود!! درچنین محیطی که پرازیادکارهای تیموری بودمورخ‌اسلامی مدتی‌بسربردمیتوان گفت ازهمان زمان دراندیشه تألیف تاریخی درباره عصر تیموری افتاد!! گرچه پس از مدت زیادی آغاز

تألیف تاریخ خود را نمود . مورخ اسلامی از دربار تیموری حرکت نکرد تا آنکه تمـام حادثه ها ، فتح هـا ، شرح زندگانـی تیمور را بخاطر سپرد پس از آنکـه بکشورروم وارد گشت باسلطان محمد اول پسر سلطان بایزید اول که شهید جوروستم امیر تیمور شده بود پیوند کرد و بسمت ریـاست دیوان انشاء دربار عثمانـی منصوب گردید!!چه زبان‌های فارسی وترکی وعربی را خوب‌آموخته بود، متصدی نوشته‌های سلطان عثمانـی گردید نامه‌هائی کـه سلطان با همسایگان و امیران خود داشت باو برگذار شد!

از این جهت مورخ بزرگ اسلامی ابن‌عربشاه توانست اجتماع‌ها ، انقلاب هائی که بادست‌تیمورسرنکون یاایجادمیشدازنزدیك به بیند!!درنمایشگاه جهان‌چگونه تیموربازی کرد؟! توانست بااسنادومدارك تاریخی نزدیك شود!!ازبزرگان، معاصران خود داستانها را بشنود! باخاندانهائی که حادثه‌ها، اتفاق‌ها در سرنوشت آنان بـازی کرده بود پیوستگی پیدا کند!

از این سبب کتاب عجایب المقدور از نفیس ترین سندها و مدارك تاریخی دوره‌تیموری‌است که‌ابن‌عربشاه‌تألیف‌نمود.اگرچه همه‌آن کتاب موردتوجه‌ودقت‌نیست ولی‌روی‌هم‌رفته کتاب بسیار گرانبهائی‌است وازآثارجاودانی تاریخی بشمار میرود.

این کتاب راابن‌عربشاه ازسال هشتصدوچهل بتألیف آغاز کرد، بدواًازدربار عثمانی کناره گیری نمود، بحث ودرس را کنار گذاشت، درحدود پنجاه سالگی علوم وفنون‌ادب رابحدکمال داراشد. آشنابدقت‌های سیاست زمان خود گردید! بتدوین و تألیف جنگ‌های فاتح بزرگ اقدام کرد،آنچه ازپیرمردان وزنان دیده وشنیده بودبا دقت‌تاریخی‌تجزیه وتحلیل‌نمودبروش‌حماسی‌وجوانمردانه بنگارش کتاب‌خودپرداخت! درآغاز کتاب تاریخ باکینه‌وبغض شدیدی‌نسبت به‌تیمورچنین نوشته‌است:

از شگفتی‌های حوادث روزگار داستانهای تیمور است!! بلکه از آفت‌های بزرگ بشمارمیرفت!! رئیس‌تبه‌کاران تیمورلنگ جانی بود!! باپای لنگ خود فتنه‌ها درشرق وغرب ایجاد کرد!

اقبال دنیا باو روی‌آورشد! کوشش‌ها کرد تا در عرصه زمین نسل کشاورزی

را از میان بردارد!!

پس از آنکه ادیم زمین‌را از کثافت‌کاری‌های خود با شمشیر طغیان آبیاری کرد !! جامعه بشری را پراکنده ساخت عملیات نجس خود را بیشتر ثابت نمود من میخواهم آنچه رادیده وشنیده‌ایم در اینجا نقل‌نمایم ، زیرا یکی از داستانهای بزرگ مادر شگفتی‌های روزگار بشمار می‌رود!

باین‌سبك‌نگارش این مورخ بزرگ نباید وحشت نمائیم؟! چه ابن‌عربشاه به نکبت‌ها ، بدبختی‌ها ، دربدریها ، بلاهائی که تیمور درمیهن وی انداخت آشنابود!! زندگانی خودرا ازترس و جوروستم اوبدربدری گذرانید!! دید این فاتح بچه‌زشتی‌ها شهریاران را گرفتار کرد!! این‌ها تولید کینه وبغض در مورخ بزرگ نمود. درآغاز تألیف تاریخی خود نتوانست ازبروز نفرت وانزجار نسبت به‌تیمور خودداری کند!!

این‌خصوصیات اورا ازمقام یك مورخ بزرگ و محقق پائین نمی‌آورد!! ابن عربشاه کتاب خودرا بصورت داستان نوشته‌است، ازجملات‌ومقتضیات سجع بیرون‌نشده درهمان حال‌مطلب‌ها راناقص‌نگذاشت! ازابرازتعجب نسبت‌بفتوحات و دقت و مهارت نظامی تیمورلنگ خودداری‌ننمود؟ فصل‌مخصوص درتحلیل موهبت‌ها وصفت‌های‌بدیع تیمور اختصاص داد!!

ابن‌عربشاه شرح‌زندگانی تیموررا بروایتی که شنید ، چگونه بروز وظهور کردآغازنمود ! شبیه بافسانه‌ای‌است درقالب داستانهای شعری ! داستان دلکشی برشته نگارش درآورده میگوید: تیمور در سجستان بدزدی پرداخته بود !! تیری بپای وی خورده لنگ شد!!»

پس‌ازآن درباره اقبال این‌جوان پرشور می‌پردازد!!

رهبرانقلاب دراقلیم ترکستان بود! تا اینکه پیشوای هنرمندی گشت سپس فاتح‌وپادشاه‌آن کشورمیشود!! مورخ‌ما وصف می‌نماید که چگونه مانند سیلی سهمناك از سمرقند بکشور شام و بملت‌های اسلامی‌صدمه واردساخت!! توجه ودقت بسیار در جنگ‌های تیموری در کشورسوریه می کند که‌چگونه خونریزی‌وخرابی‌واردساخت!! باعلماء ودانشمندان برخوردنمود !! باآنان چگونه به جدال فقهی پرداخت!!

درملاقات ابن‌خلدون مورخ وفیلسوف مشهور با تیمور نوشته است در کنار دیوار شهردمشق باوبرخورد کرد!! میگوید :

« اومذهب وقیافه‌مخصوصی‌داشت! بروش خاصی روایت‌نمود! علماء باعمامه‌ها وهیئت‌های‌ظریفی دربرابروی ایستادند! مهیابشنیدن گفتار و کرداراوشدند!! هنگامی که باووارد شدند باحالت‌ترس دربرابراو ایستادند!! تاآنکه تیموراجازه‌نشستن‌دهد؟!

بعدازآن نگاه‌تندی بآنان کرد ! حندان از برابرشان گذشت! ابن خلدون متوجه‌تیمورشد درآن هنگام تیمورمتوجه اوشده بود بیشتر بوی‌نگریست!! ابن‌حلدون گفت‌شکر گذارخداوند بزرگ وعظیم هستم‌مشرف بحضور شهریارشدم ، تاریخ مرده‌را زنده ساختم !!روزگار مغرب ومشرق را دیدم !!

باهرامیر ونایب‌امیرآمیزش پیدا کردم پروردگار بمن‌منت نهاد تا این‌زمان را دیدم!! شکرخداوند که زنده‌ماندم پادشاه حقیقی‌را دیدم که سلطنتش موافق مسلك شریعت‌است؟!! خوراك شهریارراجرای دفع تلف‌شدن می‌خورند بنابراین‌خوراك‌سلطان موجب فخروشرف است!!

تیمور باهتزاز درآمد! درشگفت‌شد!! بترنم درآمد! ازهمه‌منصرف گشت!! متوجه ابن‌خلدون شد! از شهریاران عرب. اخبار روزگار: دولت‌های اسلامی وآثار آنان جویا گردید؟! [۱]

ابن‌عربشادربخش‌تاریخ‌تیموری‌در کشوراناتولی‌دادسخن‌داد! به‌چه مصیبت‌ها و بلاها گرفتار شد !

ابن عربشاه در ماوراء النهر در نزد سیدمحمد جرجانی و ابن جزری که‌در

۱ــ نگاه‌کنید به‌کتاب زندگانی وفلسفه سیاسی‌واجتماعی سید جمال‌الدین‌افغانی «فصل‌ابن خلدون در دمشق» تألیف مرتضی مدرسی چهاردهی چاپ دوم از انتشارت مجله ماه نو .

سمرقند بودند[۱] به‌تحصیل پرداخت ودرسمرقند شیخ‌عریان ادهمی را ملاقات‌نمود، از محضر او بهره‌مندگردید ، در بلاد روم ده سال ماند. قاموسی بنام الترجمان‌المترجم بمنتهی‌الادب فی‌اللغة الترك والعجم‌والعرب را تألیف کرد ، کتاب جامع‌الحکایات ومع الروایات را اززبان‌فارسی بترکی درشش جلدترجمه‌نمود در دربار عثمانی‌رئیس‌دیوان انشاء شد. از طرف پادشاه‌عثمانی بشهریاران بعربی‌وترکی‌ومغولی‌وفارسی‌نامه‌ها نوشت هنگامیکه ابن‌عثمان‌وفات کردبوطن قدیم خودحلب رهسپارگشت مدت‌سه‌سال‌درآنجا توقف کرد روزها درد کانی که در کنار مسجدقصب‌بودمی‌نشست‌وازمردم دوری‌میکرد[۱]؟ گویا دست‌جفاکارروزگارنمی‌خواست که‌آسایش خاطری برای ابن‌عربشاه‌فراهم گردد ناچار درهشتصدوبیست وپنج بدمشق رفت ودرآنجا از ابوعبداله محمد بخاری که از دوستان وی‌بود حدیث فراگرفت ، در هشتصد وسی‌ودوهجری به‌حج رفت ودرهشتصدو چهل بقاهره شتافت مخصوصاً با ابوالمحاسن تغریبردی رفت وآمد داشت ، در خانقاه صلاحیه درقاهره بسال هشتصدپنجاه وچهار درگذشت[۲]

ابن‌عربشاه اصلاایرانی‌بودوزبان‌فارسی‌را میدانست، درتألیفات خود ازمنابع ایرانی استفاده شایان‌نمود حکایت کنند : ابن‌عربشاه «۱۳۸۹ـ۱۴۸۰» میلادی اصلااز مردم دمشق‌بود!درجنگ شام‌اسیر تیمور گردید و اورا بسمرقند فرستاد ، درمدت‌اقامت درآن دیار بهره‌ها برد ، درسفر خوارزم وسایرنقاط اطلاعات بسیارنفیس‌ازایران‌وترك بدست‌آورد، دوزبان بیاموخت بسلطان‌محمداول‌بن‌بایزید پیوست ومقرب درگاه اوشد پس‌ازآن بحج‌رفت. بعدبمصر برگشت. کتاب تاریخ تیموری اورا شاعر وادیب‌هنرمند معاصرآقای نجاتی‌استادانه‌بنثرفارسی‌ترجمه کرد و خدمت‌بزرگی‌ازاین‌راه‌بتاریخ‌نمود.

---

۱ ـ ابن جرزی از بزرگترین دانشمندان علوم قرآن است در علم قرائت استاد و صاحب‌نظر و مؤلف‌کتابهای طبقات القراء . القراآت العشر چاپ قاهره است ، شاگردان میر سیدشریف براستاد خورده‌گرفتند که‌مولانا علامه‌مشرق است‌چگونه‌ابن‌جرزی راکه دانای قرائت قرآن مجید است در همه احوال برخود مقدم میدارد؟! سید در پاسخ گفت‌آری اوعالم بقرائت‌های قرآن مجیداست من عالم قیل وقال‌هستم!!
«کتاب طبقات‌القراء تألیف مدرسی چهاردهی خطی»
۲ـ محمد عبدالله عنان مورخ نامی و نویسنده مشهور عرب.
۳ـ قصة‌الادب فی‌العالم تألیف احمد امین ودکترنجیب چاپ‌مصر.
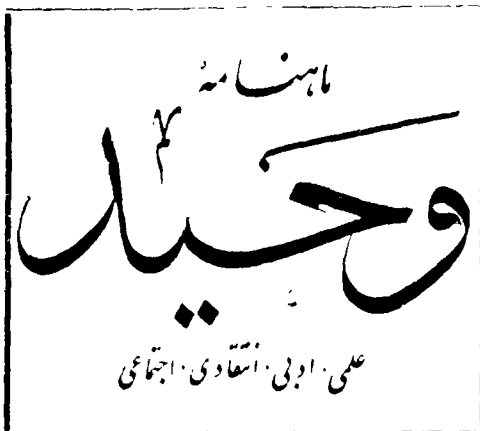
دکتر ابوتراب نفیسی
رئیس دانشکدهٔ پزشکی اصفهان

بهبود وضع دانشگاههای کشور بطور عموم(۱)

تأسیس دانشکده‌ها معمولا به دو علت اساسی است یکی رفع احتیاجات ضروری و فنی و باصطلاح انسانی کشور ازقبیل تربیت پزشك، مهندس ، معلم، مهندس کشاورزی و نظائر آن‌ها که جنبه فوریت داشته و برحسب هرمحل یا استان واحتیاجات برنامه‌های عمرانی آن منطقه باید تشکیل شود و شامل دانشکده‌های پزشکی ، فنی ، کشاورزی ، تربیت معلم ، لیسانس دندانپزشکی و داروسازی و حرفه‌ای ونظائر آنها است . ودیگری که درظاهر اهمیت کمتر داشته و باطناً اگر مهمتر نباشد بهمان اندازه باید مورد توجه قرار گیرد ، تأسیس دانشکده بمعنای اصلی کلمه ، یعنی بالا بردن سطح دانش است که آن شامل دانشکده‌های علوم وتحقیقات و فراهم ساختن وسائل کسب درجات دکترا های مختلف و باصطلاح Ph.D است که هسته اصلی و اساسی علم ودانش کشور را تشکیل میدهد وپایه معنوی اجتماع خواهد بود و همزمان بادانشکده‌های گروه اول ویالااقل اندکی بعد ازآنها باید تشکیل شود . بنظراینجانب مهمترین واساسی ترین مسئله که باید مطمح نظر قرار گیرد تعیین خطمشی آینده و سیاست کلی آموزش و پرورش عالی کشور لااقل برای ۷ سال آتیه است . باید تعیین شود که درچه منطقه و کجا چه دانشکده هائی لازم است تأسیس شود وآیا از دانشکده های موجود کدامیك باید تقویت شوند و کدامیك باید بنقطه دیگر منتقل شده یا بسته شوند.

پس از اینکه این برنامه بطورقطعی تعیین شد مرحله دوم پیاده کردن این نقشه

۱ـ این مقاله برای طرح در کنگره دانشگاههای کشور تهیه و برای درج درمجله وحید فرستاده شده است .

واجرای آنست، برای اینکار سه پایهٔ اساسی لازم است: یکی دانشجو دوم استاد سوم وسیله.

بنظر من دانشجو باندازه کافی موجود است . وسیله رانیز میتوان با پول تهیه کرد ولی نقصی که کاملا محسوس است موضوع کمبود استاد است .

بنابراین قبل ازاینکه اجازه تأسیس دانشکده داده شود باید پس از مطالعه درباره لزوم وامکان تأسیس آن ابتدا استادآنرا تأمین کرد زیرازیان عدم تحصیل بمراتب ازتحصیل ناقص کمتر است .

اینجانب باعقیده آنان که میگویند بایدابتدا دانشکده را بایکی دولا براتوار نیمه تمام یاچند معلم بدون تجربه وناآزموده شروع نمود و سپس بتکمیل آن پرداخت صددرصد مخالفم زیراهمانطور که شاعر گفته :

طفل نازادن به ازشش ماهه افکندن جنین

مملکت ایران بابرنامه های وسیعی که تحت تـوجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درپیش دارد دربیست سال آینده دارای سدهای متعدد وصنایع بیشمارخواهد شدو کشاورزی آن بصورت مکانیزه درخواهد آمد و این اجتماعات احتیاج بیشتری به بهداشت وفرهنگ خواهند داشت درنتیجه قسمت اول برنامه بایدآن باشد که در کدام منطقه ازاستانهای کشور دانشکدههای پزشکی، کشاورزی ، تربیت معلم ، حرفهای و بهداشتی باچه مقدار گنجایش ضروری است و آیا دانشکده های موجود تکافوی چنین مسئولیتی را خواهدنمود یانه؟ درصورتیکه کافی نیست بایدآنها را توسعهداد و در رفع نواقصشان کوشید واین کار با کمك سازمان برنامه و برنامههای حساب شده انجام پذیر خواهد بود .

اما برای دانشکدههای علوم وتحقیقات بنظراینجانب یك یادو دانشکده مجهز وکامل فعلا کافی خواهد بود وکادرآموزشی آن حتماً بایدبطورتمام وقت باحداکثر مزایا کار کند وازهر گونه امنیت خاطروثبات وضع برخوردارباشند .

بالاخره دسته دیگری ازدانشکدهها هستند که ازنظراحتیاج کشور دردرجه نهائی قراردارند وبصورت تزئین یك بنای ساخته شده ومحکم مورد لزوم میباشند وآنها

عبارتند ازدانشکده های ادبیات، حقوق ، هنرهای زیبا ، زبان، علوم‌اداری ، الهیات ونظائرآنها وطبعاً تعدادآنها باید محدود باشد وشاید درتمام کشور یك یا دونمونه از آنها کافی باشد .

درخاتمه این‌بحث دوموضوع اساسی‌است که حتماً برای بالابردن‌سطح‌علمی دانشکده‌ها واستفاده صحیح‌از این‌نیروی انسانی که درحقیقت زبده اجتماع است باید درنظر گرفته شودوآنها عبارتند از :

۱ ــ بایدتدابیری‌اندیشید که دانشجویانیکه‌برای تحصیل دانشگاهی‌بخارج کشورمیروند بنحومنظم وحساب‌شده هدایت‌شوند ومشاورینی‌کارآزموده‌درداخل کشور ودرسالهای‌آخر متوسطه یاکالجها دردسترس باشد که‌آنها را درانتخاب راه‌آینده‌خود با درنظر گرفتن استعدادهای‌آشکارا ونهان‌آنان وسایرامکانات مادی‌ومعنوی و محلی و منطقه‌ای وهمچنین احتیاجات فنی‌وعلمی کشور راهمائی کند تااینهمه‌سرمایه مادی و معنوی کشور بیهوده هدرنرود . به‌موازات‌این‌برنامه باید برنامه‌دیگری نیز برای‌جلب جوانان ایرانی که دردانشگاههای خارج فارغ‌التحصیل شده‌اند طرح کرد برای‌اینکار بامطالعاتی که در چندسال کار دانشگاهی‌خود بعمل آورده‌ام و مخصوصاً استفاده که از نوشنجات‌دکتر کلودفارکنرClaude. Forkner(مجله:Nemj 270-25june64) و جورج استودارد Stoddard از دانشگاه نیویورك که برای مطالعه درباره وضع دانشگاههای کشورسال گذشته بایران‌آمده نموده‌ام‌باین نتیجه رسیده‌ام که علل‌اساسی عدم تمایل بر گشت دانشجویان تحصیل کرده خارج مخصوصاً امریکائی بوطن خـود بقرار زیراست :

اول ــ دانشجوی‌جوان‌زندگی‌درامریکا رامطبوع‌تر وسهلتریافته و انتخاب‌جا وشغل‌آینده خویش‌را وسیعترویافتن‌کار را آسانترمییابد .

دوم ــ اکثراوقات دانشجو برگشت‌بوطن خودرا مشکل‌مییابد زیرا زندگی او درآنجایکنوع مبارزه باعقاید قدیمی‌واحتمالا موانع سیاسی را در پیش دارد .

سوم ــ اغلب مواقع‌دانشجو درامریکا دوستانی یافته یابافرد امریکائی‌ازدواج

کرده که حاضر نیست آنقدر فداکار باشد که زندگی غیر امریکائی را که احیاناً مشکلاتی از قبیل ناراحتی‌های منطقهٔ ، نبودن بهداشت کافی ، بدی وضع مسکن و غیره دربردارد قبول کند .

چهارم ـ سطح اطلاعات این دانشجویان اغلب بالاتر ازهمگنان خود بوده و پست های جالب توجه‌تر و بهتری در دانشگاههای امریکا یا کار خانه های امریکائی بدست میآورند . که برای جبران این نقیصه یا نقائص باید اولا برنامه هـای حساب شده‌ای طرح شود که فارغ التحصیل جوان ایرانی از طرف دانشکده یا وزارت آموزش وپرورش وبمنظورادامه تحصیل در رشته معینی که هم مورد نیاز کشور است وهم بااستعداد وذوق‌وسلیقه اوارتباط‌دارد بخارج رفته وتعهد بسپارد که پس‌ازتکمیل معلومات خویش بر گردد یا افراد دانشگاهی که شغل رسمی در دانشکده ها دارند بورسهائی بدست‌آورند که بتوانند مطالعات خود را دور از هر گونه دغدغه خاطر در خارج دنبال کرده ومراجعت کنند وباصطلاح برنامه (تکمیل تحصیل وبر گشت) باید اجراء گردد (Learn and Return) وثانیاً کاربااندازه کافی و درخور استعداد و لیاقت‌آنان باحقوق مکفی در اختیارشان گذاشته شود که پس از مراجعت گرفتاریهای مادی واجتماعی نداشته باشند .

۲ ـ موضوع دیگری که دراینجا باید بدان توجه‌شودآنست که ازاین ببعد ارزش‌کاغذی دیپلم‌ها ولیسانسها ود کتراها باید ازبین برود زیرا باروش فعلی‌مثلا ارزش استخدامی یك دیپلم ماهیانه چهارصد و پنجاه تا ۵۰۰ تومان ، لیسانس ۹۰۰ـ۱۲۰۰ تومان، دکترا ۹۰۰ـ۱۵۰۰ تومان ونظیرآنست و بیشتر دانشجویان فقط برای استفاده ازاین حقوق است که مرتب تحصیل‌میکنند وسالی نیست که یکعده لیسانسیه و دکتر مانند قارچ فارغ‌التحصیل نشده وتحویل جامعه داده نشوند بدون اینکه عملا در کار آنان تغییری‌حاصل شده‌باشد یاباری‌بیشترازدوش اجتماع بردارند بلکه‌فقط‌تغییرعنوان میدهند برای‌اینکه ازدرآمد بیشترآن استفاده کنند.

ناتمام

سفرنامهٔ رضا قلی میرزا

یکی از کارهای پسندیده‌ایکه برخی از دانشمندان ورجال ما به آن دست‌زده‌اند ، نوشتن‌سفرنامه‌وشرح‌حالات مختلف زندگی‌خودبوده‌است. این‌سفرنامه‌ها اغلب خواندنی‌است ومستندات‌تاریخی‌راشامل میباشدزیرا برخی‌ازصاحبان‌آنها خودشاهد و ناظریا بازیگرحوادث بوده‌اند وبخصوص‌آنانکه بدون نظروغرض دست به‌قلم برده‌اند خیلی‌از نکات مبهم‌تاریخ را روشن ساخته‌اند . شاهدصادق مثال ماسفرنامه‌ناصرخسرو است‌که در نه‌قرن پیش‌نوشته شده ونویسنده بادیده تیزبین‌خود همه‌دیدنیهائی‌که در راه‌سیروسیاحتش بوده دیده‌وباقلمی بسیار شیوا آنرا برشته تحریر کشیده است .

سفرنامه‌ایکه ازاین شماره‌درمجله‌وحیدچاپ میشود متعلق به‌رضاقلی‌میرزا فرزند حسینعلی‌میرزا فرمانفرمای فارس و نوه فتحعلی‌شاه میباشد که با انشائی ساده‌آنچه را که‌دیده و درمأموریت‌های خودانجام داده رشته‌تحریر کشیده‌است وصرف‌نظرازطرزجمله‌بندی ورعایت اصول ودستورزبان، دارای مطالب‌مستندیست که بسیار ارزنده‌وقابل‌استفاده بنظر رسیده‌است. این سفرنامه شامل دوقسمت‌است قسمت اول در ذکروقایع فوت فتحعلی‌شاه و جانشینان اوومحتوی۱۰۹صفحه وقسمت‌دوم شرح مسافرت رضاقلی‌میرزا به‌بغداد ، شام ، بیروت و بعضی‌از کشورهای‌اروپائیست وبیش ازدویست صفحه ازسفرنامه راشامل‌شده‌است . این‌سفرنامه با «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم»شروع‌وبااین عبارات خاتمه پذیرفته است: « بتاریخ یوم‌شنبه سیزدهم‌شهرذی‌الحجة‌الحرام سنه ۱۳۲۰ مطابق پارس‌ئیل ترکی‌برحسب‌امرمبارك بندگان حضرت مستطاب اجل‌اکرم افخم‌صاحب‌السیف والقلم آقای معتمد دیوان دام‌اقباله العالی سفرنامه مرحوم‌رضاقلی‌میرزای نایب‌الایاله ولدمرحوم حسینعلی‌میرزای فرمانفرما ولدخاقان مغفور فتحعلی‌شاه‌قاجارطاب‌ثراهم باکمال‌افتخار بیدابن بنده فقیرضعیف‌محمود بن‌علی‌نقی‌الشیرازی سمت‌اختتام پذیرفت والسلام‌خیرختام». (و)

***

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر وقایع وفات خاقان مغفور فتحعلیشاه و ادعای سلطنت شاهزادگان ایران در سنه ۱۲۵۰

بعد از ورود موکب خاقانی بدارالسلطنه اصفهان سرکار اقدس فرمانفرما را از مملکت فارس احضار سرکار فرمانفرما نیز شرفیاب حضور شهریاری گشته واینجانب را مأمور به بندر بوشهر فرمودند که در آنجا رفته جمعی فراهم آورده چنانچه حضرت ایشان بطریق تمنا وخواهش ایشانرا مورد التفات فرموده فنعم المراد والاکه مطالبه بقایا فرمایند وبعلت باقی مالیات ایشانرا نگاهداشته باشندوشاهزادهٔ دیگرمأمور بهمملکت فارس کنند . بعدازرجعت وانصراف موکب خاقانی اینجانب جمعیت کرده وآن شاهزاده منصوبرا خارج ازمملکت نمایم اینجانب نیز تدارك خودرا دیده روانه بوشهر گردیده وبرادر عـزیز حسام الدوله در رکاب فرمانفرما بخاکپای شهریاری مشرف گشته بعداز ورود باصفهان بعلت یك کرور متجاوز بقایای فارس سرکار فرمانفرما در کشمکش محصلین پادشاهی گرفتار آمده و سرکار شهریاری نیز بعلت ناخوشی قدیم ودردسینه هرروز بداحوال ودرآزارمیبودند تااینکه روز بروز ناخوشی شدت کرده و بنیه مبارك تحلیل رفته آثار موت را خاقان مغفور درناحیه مبارك خود مشاهده فرمودند . ازاینکه مرحمت قلبی را حضرتشان نسبت بسرکار فرمانفرما داشته بتوهم اینکه مبادا دروفات ایشان بسرکار فرمانفرما صدمهٔ وارد شود باقی تنخواه ایرانی را دست آویز کرده محمدتقی میرزای حسام السلطنه را محصل بقایای فارس فرمودند و باتفاق فرمانفرما روانه فارس وعبداله خان امین الدوله را بادههزارسواروپیاده وچهارعراده توپ درعقب ایشان فرستادند که بعدازورود به مملکت چنانچه تنخواه باقی را سرکار فرمانفرما درعرض دهروز کارسازی نمودند فبهاوالا بسرکار شهریاری عرض شود که موکب همایون خود حرکت کرده باشند وتشریف فرمای شیراز گردند . سرکار فرمانفرما وحسام السلطنه باتفاق رخصت انصراف ازدربار شهریاری یافته متوجه فارس شدندوامین الدوله بسبب تدارك نوکروابوابجمعی درخارج شهراصفهان نقل مکان کرده توقف نمود که بعدروانه شود دوروز بعد از روانه شدن مرحوم فرمانفرما یوم پنجشنبه نوزدهم شهرجمادی الثانی طلوع آفتاب خاقان جنت مکان ازحرم بیرون آمده بارعام دادندودرسلام مقررداشتند تاکه ابوابجمعی امین الدوله زودترروانه گشته جمعی ازسرکردگان نوکررا احضارفرموده بلطف مبارك اظهارالتفات درباره ایشان مبذول فرمودند قشعریره وآثارلرزه دروجود مبارك ملاحظه کردند بعدازسلام تشریف فرمای اندرون گشته بگرمابه تشریف برده تنویروتغسیل بعمل آورده بیرون آمدند ، طرف عصراحوال مبارکشان متغیرشده آنجا بهرام خواجه را مقررفرمودند که نشسته وبراو تکیه دادند وپای مبارك رادر دامن تاج الدوله گذاشته ساعتی بیحال بودند بعد بتاج الدوله گفتند که روزگار من گذشت

شما هریك فکر کارخود را کرده باشید و بارهنگ و نباتی طلبیده چند قاشق که میل فرمودند سررا ببالین نهاده روی مبارك را بقبله کرده در نهایت فصاحت بذکر کلمه طیبه مشغول و بدرود تاج و تخت کرده عالم فانی را وداع وسلطنت باقی را اختیار نمودند .

ذکر وفات خاقان مرحوم وبردن جنازه او به معصومه قم

بعداز آنکه خاقان مغفور رحلت از سرای فانی نموده شاهزادگان که در رکاب مستطاب ملتزم بودند قریب بیست نفراز شاهزادگان میبودند ولی شاهزادهٔ که همگی کوچکی اورا میکردند واز فرمایش او بیرون نمیرفتند منحصر بعلی نقی میرزای رکن الدوله بودکه درحیات خاقان مرحوم صاحب اختیار دارالسلطنه قزوین بود . چندی بودکه پسرخود را مأمور بحکومت قزوین نموده شب وروز درسفر وحضر در آستان وپیشگاه آنحضرت مقیم و مستقیم بود ودقیقهٔ ازالتفات حضور محروم نبود دراین مقدمه که بجهت حفظ اردو ومحارست حرم وخزاین بمشورت اله یارخان آصف الدوله وسایر امنای قاهره وشاهزادگان دارالخلافه تاج سلطنت را برسر گذاشته نقاره خانه پادشاهی را بطریق سابق کوبیده جمیع شاهزادگان و امراء ایران واولیای دولت قاهره بدستور خاقان مغفور بروبر فرود آورده امورلشگروسپاه منظم ومنسق گردید دراین مصیبت عظمی وواقعه کبری نفس احدی بیرون نیامده سه روزبعداز این مقدمه دراصفهان توقف امین الدوله که وزیر پادشاه و هواخواه دولت فرمانفرما میبود و منظوراینکه اورا بدست آورده پایه سلطنت راپاینده دارند امین الدوله که ازخارج شهرمأمور بمملکت فارس بود بعداز استماع وفات خاقان مغفورلشکراو متفرق شد اوضاع خود رامغشوش دیده ازخارج شهرداخل شهرشده ودرخانه جناب مقتدائی آقا سیدمحمد باقر رشتی جمعیتی بمحارست خودفراهم آورد ومستعد ومضبوط نشست ، سیف الدوله شاهزاده که صاحب اختیار اصفهان میبود اونیز ازرکن الدوله توهم کرده بطرف بختیاری رفته رکن الدوله وآصف الدوله وسایرین هرقدر کردند که بتوانند امین الدوله را بچنگ آورده میسر نشدروزچهارم بعدازوفات خاقان مغفور مرحوم اردوی سلطانی بقانون حیات خاقانی حرکت کرده ازاصفهان ونوبتخانه درجلوسرباز نظام بسته عقب نوبتخانه اهالی حرم عقب سرباز نعش خاقان مرحوم درتخت روان مرصع عقب حرم رکن الدوله وامراء عقب تخت و کشیکچی باشی باسایرشاهزادگان ولشکریان درتیپ سواره بآئین هرچه تمامتر بهمین قسم منزل بمنزل طی مسافت کرده تاورود به معصومه قم نمودند همگی شاهزادگان وامراء قاجارلباس سیاه پوشیده سینه راچاك زده سروپا برهنه خاك برسر کنان و گریبان چاك درجلوتخت میآمدند تاروضه مقدسه درمکانیکه درحیات خود خاقان مغفورمقبرهٔ بجهت خود معین وسنگ مرمر بسیار خوبی از اشعاردربار خودنقروحجاری نموده آن گوهرپاك را در آن خاك وتربت پاك سپرده وروی آنحضرت را نیز بتربت جناب خامس آل عبا حضرت سیدالشهدا علیه السلام که درحیات خود خاقان مغفور بقدر یکصدمن تبریز ذخیره کرده وجمع نموده پوشانیدند .

سر دخمه کردند سرخ و کبود　　　تو گفتی که خاقان بگیتی نبود

آصف‌الدوله که از سرکار علی‌شاه ظل‌السلطان مخوف بود و همواره هواخواه محمد میرزای پسر نایب‌السلطنه میبود از تشویش ظل‌السلطان همراهی بشاهزادگان نکرده در معصومه قم بر سر تربت خاقان مغفور مجاور، ظاهراً بتلاوت قرآن و باطن بفساد کار ظل‌السلطان مشغول گشته رکن‌الدوله وسایر شاهزادگان و امراء با جواهر وخزاین و اسباب سلطنت بالتمام وارد دارالخلافه ، جمیع جواهر واسباب سلطنت را برهگذار نثار سرکار ظل ـ السلطان نمودند ازمشاهده کوه نور وتاج ماه ونورالعین ظل‌السلطان‌ظل سلطنت را درخود مشاهده، لوای سلطنت را برافروخت ودر یوم چهاردهم شهررجب‌المرجب ۱۲۵۰ ساعت‌سعد تعیین نموده برتخت طاووس نشست، بارعام در داده شاهزادگان دارالخلافه وامراء قاجار وسرکردگان لشکرپادشاهی و نوکرعراقی ومازندرانی جمله بالتمام سرفرود آورده تهنیت سلطنت گفتندوسکه دارالخلافه را باسم‌ایشان زدند وخطبه سلطنت را باسم‌ایشان خواندندو حضرت ظل‌السلطان دست سخاوت وبخشش بآن مال فراوان گشاده هریك ازشاهزادگان و امراء وسرکردگان لشکریان‌را واهالی طهران را انعام واحسان فراخورحال خودنمود . چنانچه درعرض چهل روز دوکرور ازآندولت خداداد بمردم داد ودهش‌نمود، کمال‌حسن سلوك را درباره شاهزادگان وعیال خاقان جنت مکان وسایر اعیان و اهالی ایران مرعی داشت وکوس سلطنت بنام نامی ایشان بلندآوازه گـردید وبهریك ازشاهزادگان و اسباط خاقان‌جنت‌مکان اطراف مملکت ایران فرمانفرمائی مرعی داشته نصایح مشفقانه در حـفظ سلطنت ورعایت صله رحم‌که ودیعه پروردگار است مرقوم وبدلجوئی مردم و تربیت‌سپاه مشغول وخزانه را بیرون ریخته ازهرجهت ساز لشکر وسپاه وتوپخانه نموده .

گفتار در ذکر سلطنت محمدشاه :

بعد از فوت خاقان خلدآشیان محمدشاه درتبریز بخدمات محوله بخودمشغول، محمدرضا میرزای شاهزاده که پیوسته درهوای رضای محمدشاه پرواز مینمود از آنواقعه بنه واسباب خود را دراصفهان سپرده خود بچاپاری چهارده روزه به تبریز رفته وبیـان واقعه را نمود. محمدشاه ازعدم رضای اهل‌آذربایجان و نرسیدن یکسال مواجب نوکر و نداشتن دیناری نقد وجواهر، استطاعت سلطنت را درخود ندید وهوس این امر رانداشته عاقبت باصرار قایم‌مقام وایلچیان انگریز و روس در دوشنبه هفدهم شهر رجب‌المـرجب ۱۲۵۰ جلوس نموده سکه تبریز را باسم خود زده وخطبه سلطنت را باسم خود خواندند. اینخبر که به ظل‌السلطان علیشاه رسید بنا برعایتی که مهتران‌را برکهتران وزیردستانست خواست که ناصحی نزد او فرستاده که او را به نصایح مشفقانه براه آورده خیالات بیهوده را از سراوبیرون‌کند رکن‌الدوله متعهداین خدمت شده‌خلعتی‌فاخرمشحون بجواهر آلات نفیسه ولآلی قیمتی بجهت محمدشاه‌آراستند و فرمانی درغایت مهربانی و دلجوئی مشعر

برنصایح واندرز نوشته بمضمون اینکه بیهوده اخلال در دولت کردن چه صورت دارد ازمیان پنجهزار ذریه واحفاد خاقان مغفور لازم‌است که یکی متقلد امرسلطنت‌گشته سایر اطاعت اورا بجهت حفظ مال وعیال خود کنند اینك باعتبار اجماع شهزادگان و امـراء قاجار و سرکردگان لشکر و اکثر اهالی مملکت من ادعاء این امررا کرده و سایـر شاهزادگان نیزمیباشندکه هریك دراین امر از تو اولویت دارند چنانچه تصورات باطله را ازخود رفع‌کرده سر اطـاعت را پیش‌آوری بقانون سابق منصب ولیعـهدی و مملکت آذربایجان وخراسان را بتو و اولاد نایب‌السلطنه مرحوم واگذار نموده دولت خـداداد ومملکت اجداد راباهم خواهیم‌خورد والاآماده ضرب وجدال باش که اینك لشکر بی‌پایان برسر تو خواهم فـرستاد و سیصدهزار تومان انعام به رکن‌الدوله دادند و او را روانـه بآذربایجان مأمورنموده بعد از ورود رکن‌الدوله به تبریز ابتداء کمال رعایت را از او منظورداشته بعدباشاره قائم‌مقام نواب معزی الیه را باهمراهان‌او درحلقه قراول‌انداخته که‌احدی ازآنجا خبر بیرون نیاورده ودرهمان روز بهوای تسخیر دارالخلافه از تبـریز حرکت کرده وهفت عراده توپ بی‌اوضاع و هفتهزار سرباز بی‌پارا مصحوب خودگردانیده سپاه‌ولشکریانش بعلت سفرزمستان‌وانگهی درمملکت آذربایجان قدرت حرکت از آذر- بایجانرا نداشته متمسك ببعضی از معاذیر شدند قائم‌مقام بندابیرچندکه درحقیقت‌منظور ورأی پادشاه برآن بود مبلغ یکصدهزار تومان از ایلچی انگریز و روس قرض کرده و ایشان را بجهة رد تنخواه استقراض همراه‌آورده وتنخواه را قرارداده‌که بـعد از ورود بدارالخلافه‌ردنموده لشکر را حرکت داد واز تبریزحرکت‌کرده وارداردبیل شدند و دو برادر ازمحمدشاه بودکه یکی را بسن نوزده سال و او راخسرومیرزا میگفتند و یکیرا پانزده‌سال که او را جهانگیر میرزا میگفتند هردو ازیك مادر ومادر ایشان هردو ازاهل آذربایجان بسبب ایلیت بسیار راغب ومایل‌آندو شاهزاده بودند و میان آندو برادر بـا محمد شاه چندان الفـتی نبود در این وهله که باردبیل آمـد خسرو میرزاکـه حاکم اردبیل بود ودرحسن‌وکمال عدیل‌نداشت‌وحسب‌الامرخاقان مغفور بپای‌تخت روس‌رفته ودر آنجا هنرها بظهور رسانیده‌که تصویرآن را درهرصفت بالفعل جماعت‌روسیه مثل‌تصویر پادشاه نقش‌مینمایند بابرادرخودجهانگیرمیرزا استقبال نمودوکمال خدمتگزاری‌رابظهور رسانیدندند. محمدشاه بتحریك‌قایم‌مقام بیم از آن داشته کـه چون از اهالی آذربایجان راغب براین‌شاهزادگان میباشند مبادا اینهارا بعدازاین‌خیال فسادی بهمرسدبنابراین‌شب هنگام‌آندوجوان بیچاره را احضارو‌بعداز ملاقات حکم نموده‌که چشمهای‌آن نورالعین را بیرون‌آورده‌درقلعه‌اردبیل محبوس نمودند وبجهت‌حب‌دنیا قایم‌مقام بعدازاینهمه‌مرحمتهای نایب‌السلطنه مرحوم چنین ملامتی‌بزرگ‌را ازخردوبزرگ برخودگذاشت وبعدازاین‌معامله متوجه‌خمسه‌گردیده. درخمسه فتح‌اله میرزاگزیرار خدمت ندیده‌سرانقیاد پیش‌آورد وپس‌از ورود بەزنجان جمیع‌اسباب ودواب فتح‌اله میرزا رامصلحت رفت‌که ضبط شود وآن قلیل

اسباب بعلت نبودن درزنجان مزید براسباب سلطنت‌فرموده از زنجان‌متوجه قزوین‌شده و نرسیده بقزوین‌منوچهرخان گرجی که‌ازجانب خاقان مرحوم بحکومت رشت‌وگیلان‌و بمنصب معتمدالدوله‌ای سرافراز بودباپانصدسوار وپنجاه هزارتومان پیشکش‌وارد اردوی محمدشاه وملحق باسباب‌محمدشاه‌گردید و مورد التفات بی‌اندازه‌گشت واله‌یارخان آصف‌الدوله که بتزویروحیله درآستانه معصومه‌خزیده بود بعدازآنکه از لشکرمحمدشاه اطلاع یافت علم را افراشت ازحوالی قم‌وساوه وتوکروقلمرو وکمره قریب بدوهزار سوار و سرباز فراهم آورده بعدازآنکه ازوصول منوچهرخان ملحق باردوی محمد شاه شد از وصول منوچهـر خان وآصف‌الدوله ناتمامی سلطنت تمام‌گشته وقوتی درامر سلطنت بهمرسید. حرکت‌خود را تعجیل داده خارج از قزوین نزول نموده نوکر قزوینی دسته بدسته ملـحق باردو میشدند اینخبرکه بدارالخلافه وعرض ظل‌السلطان رسیدلشکر خود را سان دیده‌سی‌هزار سوار وپیاده بسرداری شاهزاده امام ویردی میرزای‌کشیکچی‌باشی شاه مرحوم در مقدمة‌ـ الجیش باستقبال محمدشاه فرستاد وسهرابخان‌گرج را نیز بادوهزار سوار وبیست‌عراده توب متعاقب سرکشیکچی‌باشی روانه‌کرد وکیومرث میرزای ملقب بابوالملوك را با سه‌ـ هزارجمعیت دیگرمتعاقب فرستاد ویك‌یك آن‌لشکر وسپاه را بنفسه خودسان‌دیده ومواجب سال‌گذشته را تمام با مواجب سال‌آینده بعلاوه سواری بیست‌تومان وپیاده ده‌تومان انعام بدست خود دردست ایشان‌گذارده‌وسرکردگان سپاه را هریك فراخور احوال اسب واسلحه ویراق وانعامات فرموده اسبهای توپخانه را هریك پنجاه‌تومان ابتیاع‌کرده با اسبابـی بزرگ وتهیهٔ عظیم چنین‌لشکریرا که هرگز درایران لشکر باین‌آراستگی مهیا نشده بود سان دیده روانه نمودند وخودظل‌السلطان درشهرطهران باجمعی‌ازشاهزادگان دارالخلافه ومحمد باقرخان قلعه بیگی برادر آصف‌الدوله توقف نموده امام ویردی میرزا بمنـزل میآمد تا نزدیك بقزوین رسید از اینکه رکن‌الدوله بـرادر او درقراول بود هـر روره تهدید باو مینمودندکه اگر برادر تو باماکج تابی کند چشمهای تو را خواهیم‌کند از اینطرف هم رکن‌الدوله ببرادرش نوشته‌جات نوشته منع ازنزاع وجدال میکرد وترغیب درخدمت محمدعلی‌شاه مینمود. آن نمك‌ناشناس مجنون نیز به‌نوشته‌جات برادر فریفته‌شده شب هنگام‌بدون‌اطلاع سرکردگان وامیران لشکر ده دوازده‌هزار سواربرداشته روباردوی محمدشاه روان و درچادر ایلچی روس پناهید بعداز اطلاع محمدشاه بروصول کشیکچی‌ـ باشی لنجی‌صاحب‌انگریز توپچی‌باشی خودرا باچهارعراده توپ مأمورکرده لنجی بـدون اطلاع چهارعراده توپ راآورد بحوالی اردوی بیصاحب اهل‌اردو بجهت سردی هـوا در دره نزول‌اجلال نموده لنجی توب را ساچمه پرکرده بالادست اردو برسر بلنـدی استوار نموده ودهن‌توپ را باهل اردوکرده صبح اهل اردو برخاستند سرهای توپ را روی‌خود دیده وسردار را ندیده‌آوازلنج بلندشدکه سردار شما دیشب ملحق باردوی ماشده خدمت دراطاعت محمدشاه نمود شما هریك‌که سراطاعت دارید بسم‌الله شرفیاب‌خدمت شویدوهریك هم‌که بطهران میروید رفته‌باشید وهریك‌هم بخانه خودمیروید بروید اگرصدا در آورید وبخواهید نزاع کنید چهار توپ ساچمه را یکدفعه آتش میدهم دیاری از شما باقی نخواهد ماند .

بقیه دارد

اندیشهٔ پاك

ز روزیکه افراشت یزدان پاك سراپردهٔ هستی ما بخاك
ازآندم که کرد آدم ازگل پدید زجان خود او را بتن جان دمید
وز آنروشنی‌ها که او را بجان نهاد از پی دید سود و زیان
زهر بهره کزمهـر بر وی نمود ز دانش یکی بهره برتر نبود
چو نیکو همه بودها بنگری نیابی ازین بود بالاتری
که مردم بدانش روان پرورد بهر نیك و بد پی ز دانش برد
بلندی ازین ره توان یافتن ز هر بد دل و دیده برتافتن
کسی‌کت بدانش گشاید دری دهد بر تو بالا شدن را پری
بپای خرد بسپری راهها جدا راهها سازی از چاهها
ولی دانش آنگه شود جانفزا که ره سوی نیکی نماید ترا
گشاید برویت در مردمی نماند بجا کاستی و کمی
پی دیگران کاری آید ز تو دل دردمندی گشاید ز تو
تنی را برآری ز چاهی بماه دهی گمرهی را نشانی ز راه
گر از دانش تو زیانی رسد وزویت زیانی بجانی رسد
سرائی بدست تو ویران شود دل و جانی ار تو پریشان شود
همان به‌کزین بهره مانی بدور که بدبین بدخواه آن به‌که کور
خداوند مردم بمهر آفرید ز بی مهر مردم چه آید پدید
تو آموختی دانش از روی آز به زانروکه داری بدانش نیاز
کنون پاس اندیشهٔ خویش دار که ناری ز دانش زیانی ببار
بپیرای اندیشهٔ خود نخست برآید مگر کاری از تو درست

وگرنه مجو برتری و مهی
که اندیشهٔ بد نیارد بهی

ذکائی بیضائی

اسناد تاریخی

فرمان ناصرالدینشاه به ظل السلطان

شرح حال استاد جلال‌الدین همایی

(بقلم خودایشان)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

نه شکوفه‌یی نه‌برگی نه‌ثمر نه‌سایه‌دارم　　همه‌حیرتم که دهقان بچه‌کار کشت‌مارا

اصل من‌ازشیراز و زادگاهم اصفهانست و اکنون بیست‌وپنجسال میگذرد که در طهران توطن‌دارم سه‌سال قبل‌از آنهم بخدمت معلمی‌درتبریز بودم پس‌بیست‌وهشت سال‌است که‌از اصفهان هجرت کرده‌ام بیادشعر استاد جمال‌الدین محمدبن‌عبدالرزاق اصفهانی‌افتادم که گفته است :

گرچه مرا زاد سپاهان و لیك　　خوی ندارد کـه پسر پرورد

گرچه شرر زاید از آتش همی　　نیست بر آتش که شرر پرورد

ولادتم حوالی سحرگاه‌شب چهارشنبه‌غره‌رمضان المبارك سنه ۱۳۱۷ هزاروسیصد وهفده قمری سیزدهم جدی (=دیماه) سال ۱۲۷۸ شمسی‌هجری درمحله پاقلعه اصفهان که‌قدیم محله باغات میگفته‌اند اتفاق افتاده است در خاندانی‌که چندپشت زن و مردشان همه‌اهل سواد وفضل‌وعلم وادب وهنربوده‌اند در آن روزگاران‌که زن درس‌خوانده باسواد بندرت یافته‌میشد زنان خانواده ما عموماً ازسواد فارسی‌وعربی وشعر وادب بهرهٔ مردانه داشتند مادرم‌که اکنون درسن‌هشتاد سالگی‌بحمدالله درقید حیاتست درخواندن و فهمیدن متون‌نظم و نثر فارسی وعربی‌دست کمی‌از تحصیل‌کردگان مدارس عالیه‌ندارد .

پدرم میرزا ابوالقاسم محمدنصیر متخلص بطرب (متوفی ۱۳۳۰ قمری هجری) ازاکابر فضلا وشعرا وخوشنویسان معروف اصفهان‌بود جدم همای شیرازی شاعرعالم عارف نامدار سدهٔ سیزدهم هجری‌است (متوفی ۱۲۹۰ قمری) که‌دیوانش همسنگ دیوان قاآنی ووصال شیرازی بطبع‌رسیده است عموی‌بزرگم ملك‌الشعراء میرزا محمدحسین‌عنقا (متوفی ۱۳۰۸ قمری) عموی‌کوچکم میرزامحمدمتخلص‌بسها (متوفی۱۳۳۸ قمری) هردو ازاساتید مسلم شعروادب بودند .

نام‌خودم (جلال‌الدین) شهرت (همایی) تخلص (سنا) است . در شعر و ادب چکیده‌ام نه‌چسبیده ، بررسته‌ام نه‌بخود بر بسته .

پیش‌از آب‌و گل‌من در دل من‌مهر تو بود   باخودآوردم از آنجا نه‌بخود بر بستم

تحصیلاتم نه‌پیش‌خود وازافواه رجال سرمایه‌گرفته است‌که سالیان دراز بانظم‌و ترتیبی‌درخور یکسره همت‌براکتساب علوم وفنون‌گماشته درمحضراساتید فن بزانوی ادب نشسته‌منت استاد و ادیب‌کشیده ورنج فراوان برده‌ام تافنی‌را آموخته ومعرفتی اندوخته وازآن طبقه‌نبوده‌ام‌که مولوی‌معنوی فرموده‌است :

هر که گیرد پیشه بی اوستا   ریشخندی ... بشهر و روستا
هر که در ره بی قلاوزی رود   هر دو روزه راه صد ساله شود
هر که تازد سوی کعبه بی دلیل   همچواین‌سرگشتگان‌گرددذلیل

مقدمات فارسی‌وعربی‌را نزد پدر وعمویم سها رحمة‌الله علیهما آموختم‌تحصیلات جدیده راقسمتی درمدرسه حقایق وبیشتر درمدرسه قدسیه‌اصفهان انجام دادم که مدیرش مرحوم میرزا عبدالحسین‌قدسی (متوفی ۱۳٦٦ ق) ومعلم عربی‌میرزاحسن قدسی رحمة‌الله درتعلیم وتربیت حق‌فراوان برگردن من‌دارند خداوندشان بیامرزاد وخاکشان سیراب باد بعدازآن مدت بیست‌سال متوالی درمدرسه نیماورد‌که از مدارس قدیمه معروف اصفهانست مسکن‌گزیده باعشقی‌سوزان مشغول تکمیل ادبیات‌وتحصیل علوم عقلی‌ونقلی‌شدم تادرفقه‌و اصول بمرتبه اجتهاد وملکه راسخه استنباط ورد فروع براصل رسیده از مراجع بزرگ تقلید بچندفقره اجازات روایتی واجتهادی‌نائل‌آمدم ودرفلسفه وریاضیات‌وهیئت و نجوم و فن‌استخراج وعمل‌اسطرلاب ازاستاد بی‌نیاز شدم بمناسبت‌فلسفه یک‌دوره‌کامل هم از علم‌طب قدیم را نزداستادان فن‌آموختم ودر دوران‌تحصیل چنانکه مرسوم است‌بتدریس حوزه‌های طلبگی‌نیز اشتغال‌داشتم چندانکه در چند سال آخر تدریس مغنی و مطول و شرح شمسیه منطق باین بنده‌انحصار داشت وهمواره هفتاد هشتاد تن ازطلاب درس‌خوانده فاضل‌بحلقه مدرس من می‌نشستند واکنون جمعی ازآنها در ردیف فضلاوعلمای بزرگ‌کشورمحسوبند. دراینجا لازم‌بود ازاساتید بزرگوار خودنام برده باشم .

۱ ـ **شیخ محمد خراسانی** استادفلسفه که‌حدود سیزده‌سال نزداوتحصیل‌کردم وفاتش غره‌ذی‌الحجة ۱۳۵۵ قمری .

۲ ـ **شیخ علی مدرس یزی** متوفی ۱۳۵۳ استاد مغنی و مطول وقسمتی از شرح لمعه .

۳ ـ حاج میرزا محمد صادق ایزد آبادی مجتهد معروف متوفی ۱۳٤۸ قمری فوائدومتاجر،متن وخارج رانزداو تحصیل‌کردم باقسمتی‌ازکفایهٔ آخوندخراسانی.

۴ ـ **ملاعبدالکریم گزی** استاد فقه‌متوفی ۱۳۳۹

۵ - **میرزا احمد اصفهانی** مدرس معروف متوفی ۱۳۴۸ شرح‌لمعه و درایه ورجال نزد او خواندم .

۶ - **حاج ملاجواد آدینه‌یی** متوفی ۱۳۳۹ فن‌معرفت تقویم‌وقسمتی‌ازشرح منظومه حکمت‌وشرح نفیسی‌طب را نزد اوخواندم.

۷ - **حاج میرزا سیدعلی‌جناب** رحمةالله استاد ریاضیات جدید و اسطرلاب وزیج واستخراج تقویم من‌بود .

۸ - **آقای سیدمهدی درچه‌یی** - متوفی ۱۳۶۴ قوانین رانزد اوخواندم .

۹ -**حاج میرزاعلی آقا واعظ** شیرازی که درهمین‌سال ۱۳۷۵ مرحوم‌شد.

۱۰ - **میرزا ابوالقاسم طبیب‌احمدآبادی** متوفی ۱۳۷۱ دونفراخیراستاد طب‌من بوده‌اند شرح‌اسباب وقانون ابن‌سینا را نزدایشان تحصیل کردم .

۱۱ - **حضرت استاد علامه جناب حاج آقا رحیم ارباب** ادام الله‌ایام افاضاته - هیئت مسطحه‌واستدلالی وحساب وجبرومقابلـه قدیم و قسمتی از فـقه را نزد ایشان تحصیل کردم وارمیان استادان‌من اکنون این بزرگوار زنده و بقیة الماضین است القاب آیةالله و برهان الحکماء والفلاسفه وجالینوس الزمان وامثال‌این‌عناوین راکه‌اساتید من‌حقاً استحقاق‌داشتندمحض‌اختصار حذف کردم معرف‌مقامات علمی‌واخلاقی آن‌بزرگواران را بوقت وفرصت موکول‌میکنم والله الموفق.

ضرورت معیشت عاقبت مرا مجبور بقبول خدمت دولت کرد و در میان خـدمات شغل معلمی را اختیار کردم واین وظیفه را مدتی در دبیرستانها (مدارس‌متوسطه) گزاردم پس ازآن داخل دانشگاه شدم حدود ده‌سال تدریس فقه دانشکده حقوق سال سوم قضایی علاوه بردرس ادبیات دانشکده ادبی ودانشسرای عالی برعهده بنده بود چندیست که درس دانشکده حقوق را دراثرخستگی و رنجوری مزاج بدیگری واگذار کردم اکـنون درسم منحصر بدانشکدهٔ ادبی است .

صدیك آنچه تاکنون بفارسی وعربی تألیف کرده واشعاری که به دوزبان‌ساخته‌ام طبع ونشر نشده واین حس خودنمایی درمن نبوده‌است که هرچه امرزمیگویم و مینویسم فردا درمعرض انتشار قرارگیرد. بخشی ازتألیفات وتصحیحات طبع شده من‌باینقرارست:

۱- **تاریخ ادبیات ایران** -که اولین تألیف مفصل فارسی دراین موضوع‌است وشاید من اولین‌کسی باشم‌که این فن را بصورت تازه درفارسی پایه‌گذاری کـرده‌ام دو جلد این تألیف درسنوات ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ شمسی طبع شده و سه مجلد دیگرش هنـوز خطی است .

۲ـ **مثنوی ولدنامه** با صحیح‌ترین شرح احوال مولوی صاحب مثنوی.

۳ـ **کتاب التفهیم** ـ ابوریحان بیرونی شامل فنون ریاضی و هیئت و احکام نجوم و اسطرلاب با تحقیقات که چند برابر اصل کتاب میشود.

۴ـ **غزالی نامه** ـ شرح حال مفصل امام محمد غزالی که یکدوره کامل از تاریخ علوم و ادبیات و مذاهب اسلامی قرن پنجم هجری در آن درج شده‌است.

۵ـ **رسالهٔ شعوبیه** ـ درشماره‌های مسلسل مجله مهر طبع شده‌است.

۶ـ **مصباح الهدایه** و مصباح الکفایه، عزالدین محمود کاشانی مشتمل بر تاریخ تصوف و عقاید صوفیه.

۷ـ **رساله تحقیق در دستورفارسی** ومقایسه آن با صرف و نحو عربی با اظهارعقیده که صرف و نحو عربی از فارسی مایه گرفته‌است در چند شماره مسلسل مجله فرهنگستان طبع شد.

۸ـ **کنوزالمغربین** ـ منسوب با بوعلی‌سینا درعلوم غریبه.

۹ـ **معیارالعقول** درفن جراثقال منسوب بشیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا که هردو با مقدمه‌یی چند برابر اصل است.

۱۰ـ **نصیحةالملوك** ـ امام محمد غزالی باتصحیح ومقدمه.

۱۱ـ **منتخب اخلاق ناصری** ۱۲ـ **سه جلد کتاب قرائت‌فارسی** ـ مخصوص دبیرستانها.

۱۳ـ **دستورزبان فارسی** ـ دو دورهٔ کامل دوکتاب اخیر با شرکت چند تن ازفضلای نامی کشور تألیف شده‌است.

۱۴ـ **منتخب‌اشعار** مربوط باوائل عهدشاعری که درمجموعه‌یی بنام دانش‌نامه در۱۳۰۲ شمسی طبع شده‌است اما تألیفات چاپ نشده بسیارست ازجمله:

۱۵ـ **تاریخ اصفهان** درهفت‌مجلد بزرگ شامل‌تاریخ‌وجغرافیا ورجال وابنیه و عمارات و مقابر وزبان وعادات و رسوم اصفهان ازقدیمترین ایام تاریخی تا عهدحاضر که قرن ۱٤هجری است ـ ازجمله درفصل رجال تاکنون حدوده‌هزار نفر راثبت کرده و تراجم احوال آنها را نوشته‌ام آرزو دارم که این کتاب چنانکه درنظراست طبع شده تقدیم صاحبنظران گردد.

۱٦ـ **ابوریحان نامه** کتابیست مفصل درشرح احوال ابوریحان بیرونی وعقایدو افکار وآراء تازه او درفنون ریاضی وطبیعی که حدود ششصد صفحه قطع وزیری بر آورد میشود. ۱۷ـ **تاریخ ادوار فقه‌اسلامی** ۱۸ـ **قواعدفقه بفارسی** ۱۹ـ **یکدوره فلسفهٔ قدیم بفارسی** ۲۰ـ **رساله ارث** بفارسی مشتمل برقواعد میراث با اصول

اجتهادی وتطبیق موارد با قواعد ریاضی جدید وتاریخ میراث اسلام وسایر ادیان که‌حدود نهصد صفحه وزیری تخمین میشود.

۲۱ـ قواعد فلسفه بعربی با ترجمه وشرح فارسی که درسبك خودبی‌نظیرست

آقای سید یا حیدرشهریار وفقه‌الله خواسته بودند که نظر خود را دربارهٔ شعر جدید با نمونه‌یی چند از اشعار خود بنویسم متأسفانه اطاله‌کلام مجالی برای این مقصود چندان باقی نگذاشت‌که بتوانم حق مطلب را اداکنم ناچار باختصار برگذار میکنم اما شعرجدید. من‌از این نوع اشعارکه اسم شعرتازه روی آن گذاشته‌اند چندان بدم نمیآید اما بهمان اندازه که‌ازشوخیهاومطاییات‌نه بقدرسخنان جدی واضحتربگویم هنوز این قبیل منظومات حکم اشعار فکاهی‌شوخی‌را دارند شاید روزی بیایدکه همین شوخیهای مضحك‌را بجای شعرجدی واقعی تلقی‌کنند .

«که داندکه فردا چه زاید جهان».

اما دوستانه و از روی خیرخواهی عرض میکنم ایکاش جوانان نـو کار موزون طبع ماگرفتار لغزش وانحراف نمیشدند وبراه راست می‌افتادند وکار میکردند تا مثـل فردوسی وسعدی ومولوی وحافظ بار می‌آمدند نه اینکه خود را عاجز ازاتیان مثل‌آنهـا میدیدند ودهن‌کجی به‌آنها میکردند.

هرچه دریـن پرده نشانت دهند   گـر نستانی بـه از آنت دهنـد

دیگر دراین‌باره عرضی ندارم ــ این غزل را بتازگی ساخته وهیچ‌کجا طبع و نشر نکرده‌ام .

جز هوای تو دگر ملتمسی نیست مرا   غیر سودای تو در سرهوسی نیست مرا
سر زلف توکمنـد دل مهجـورانست   بخت بد بین‌که بدان دسترسی نیست‌مرا
شکوه از دوست مگر هم ببردوست برم   که بجز درگه او ره بکسی نیست مرا
با من ای مرغ شب‌آهنگ‌توافسانه بساز   که درین‌کنج قـفس همنفسی نیست مرا
شرمسارم ز تو ای برق جهانسوز که تـو   خرمنی خواهی وجز خاروخسی‌نیست‌مرا
توغم‌گنج‌خور ای‌خواجه که ازدولت خود   بیم از دزدی و باك از عسـی‌نیست مرا
درهوا جلوه‌کنان چون‌نگشودم پر وبال   شکن دانـه شکنج قفسی نیست مرا
گر زبانزد بترشرویی و تلخی شده‌ام   نیش زنبوری و رنج مگسی نیست مرا
مگر از وادی ایمن طلـبم ورنـه سنا   اندرین دشت امید قبسی نیست مرا
یارب از راه کرم برمن درمانده ببخش   که بجز لطف تو فریادرسی نیست مرا

حوالی نیمه شب دوشنبه ۲۸ اسفند ماه ۱۳۳۴ شمسی مـوافق ٦ شعبان ۱۳۷۵ قمری هجری بدرخواست عزیز گرانمقدارآقای سیدباحیدر شهریار ادام‌الله توفیقاته‌العالی نوشته شد .

سالها روز و شب بقصد خلوص — رنج بردم بعلم اندوزی

گفتم این خود ذخیرتی باشد — گاه پیری و ضعف امروزی

بعد پنجاه سال زحمت و رنج — وانهمه جهد دانش آموزی

ناگهان برد آفت نسیان — همه دانسته های دیروزی

× ×

نور علم ار شنیده ای آن نیست — سند شغل و مایهٔ روزی

نار علم است این نه نور بدان — یوسفی را زگرگی و یوزی

بلکه توفیق حق بود که کند — بنده یی را سزای بهروزی

بحضور محترم حضرت دوست ارجمند جناب آقای دکتر وحیدنیا دام فضله تقدیم شد که اگر مستحق انتشار دانند آن را در مجله محترم (وحید) درج فرمایند [illegible] ۱۹/بهمن ماه ۱۳۴۲ شمسی (جلال الدین همایی)

شرار عشق

پریشان ساز آن زلف دوتا را — پریشانتر از اینم کن خدا را

گره بر گیر زان زلف گره گیر — عبیر آمیز کن باد صبا را

بچین زلف تابی دیگر انداز — ببر تاب از دل سرگشته یارا

شرار عشق در جانم بیفروز — بسوزان این دل درد آشنا را

بیازارم بتا هرچند خواهی — ولی هرگز مبر از یاد ما را

سعید «نیاز کرمانی»

ایران شناسی در پاکستان

دکتر شهریار نقوی
استاد دانشگاه

چـنانکه در شماره پیش مجلهٔ ارزندهٔ وحید مرقوم افتاد بین دو کشور همسرنوشت ایران وپاکستان سوابق بسیار دیرین تاریخی وسیاسی و روابط بس نزدیک دینی وفرهنگی وادبی وجود دارد و هراندازه که در این زمینه تحقیق و تفحص بیشتری بعمل آید چهرهٔ زیبای حقیقت ودرخشندگی اصالت مطلب گیراتر ومهرآفرین تر میگردد بهمین علت کسانیکه پیرامون علایق دو کشور همجوار که از ایـام کهن بفرمان تقدیر همداستان و درسرگذشت یکدیگر سهیم وشریك بوده مطالعاتی انجام داده‌اند برآنند که روشهای گوناگون زندگی واندیشه واغلب مظاهر هنروفـرهنگ اهالی پاکستان بنحو زایدالوصفی تحت‌نفوذ ایران قرار گرفته و دارای تجـلی روح ایرانیست . درمقابل مرور زمان وانقلابات جهان نفوذ ایـران درآن سرزمین دچـار اضمحلال نگردیده وامروز هم فروغ همین حقیقت درتمام شئون زندگی و پدیده‌های فکری پاکستان چشمان صاحب‌نظران را خیره میسازد. بخصوص برای ایرانیان توجه باین مطلب از مجاهدتهای خلل ناپذیر پدران ومیراث افتخارآمیز نیاکان خود یاد کردن وبگنجینه‌های مباهات وسربلندی پیشینیان خوددست یافتن است. هنگامیکه مساجد زیبا وقلعه‌های پر ابهت وباغهای دلنشین وسایر ساختمانهای تاریخی لاهور و

پیشاور وملتان و داکاوچتگانگه وشهرهای دیگرپاکستان را همردیف عمارات دلارا
وباغهای با صفای اصفهان وشیراز وخراسان و سایر نقاط ایران در ذهن مجسم‌میسازیم
یکانگی وهم‌آهنگی عجیبی رادر روان همه‌آنها مشاهده‌مینمایم و درسینه آنها نفسی
را احساس میکنیم که برلبان نغز گویان طوس ونیشاپور وشیراز مترنم‌بوده است‌بویژه
مرغزارهای کیف انگیزیکه در کرانه‌های پرخروش رودخانه‌های سندوستلج و بیاس
وراوی وچناب وجهلم جلوه‌نمائی‌میکند ازنواهای سوزناك بلبلان خوش‌الحان رکناباد
پرصدا و قلمرو وادی‌مهران مکمل هفت‌اقلیم معنای تاجداران سخن عجم‌میباشد.البته
درك چنین‌مطلب ارزنده مستلزم مطالعه‌وبررسی‌وضع فارسی و ایراندوستی درآن کشور
است که شمه‌ای ازآن رادراین سطورمیگنجانیم:

جمعیت‌پاکستان که درحال حاضر بالغ برصد میلیون نفر میباشد با در نظر
گرفتن سوابق‌تاریخی وفرهنگی‌وادبی‌خود که از ایران سرچشمه گرفته علاقه مفرطی
بسرزمین جم‌وکی داشته‌ودل به‌نی‌جانسوز زبانیکه ازهفت شهرعشق حکایت‌میکندبسته
است . پیشروان ملت پاکستان نظیر سرسید احمدخان ، مولانا محمد حسین آزاد ،
مولاناالطاف حسین‌حالی ، شبلی‌نعمانی و امثال آنها که در سرزمین هند کنونی زیسته
ولی‌بنیان گذار نهضت مسلمانان‌آن دیار بشمارآند ودرواقع موسسین پاکستان میباشند
درتمام زندگی‌دوستدار صمیمی‌ایران بوده وخدمات‌بس‌ارجمند نسبت‌بدین کشوروزبان
فارسی‌انجام داده‌اندومعرفی‌آنان وآثار گرانمایه‌شان‌درشماره‌های بعدبعمل خواهدآمد
دراین شماره بوضع فعلی‌فارسی درپاکستان میپردازیم .

بعلت اینکه تمام سرمایه میراث فرهنگی و علمی پاکستانیان در زبان
فارسی وجوددارد وبدون‌تردیدبعدازقرآن موجبات اتحاد فکری‌بین طبقات گونان‌مردم
درنواحی‌مختلف‌آن‌مملکت‌بوسیله همین‌زبان فراهم گردیده است‌واردو که زبان‌عمومی
چندین صدمیلیون نفرجمعیت شبه‌قاره پاك وبهمارات و زبان ملی پاکستان میباشد از
همان زبان سرچشمه گرفته وآب میخورد در پاکستان مقام بسیار مهمی را داراست و
محبوبیت‌آن درتمام‌طبقات‌مردم‌بحدیست که حتی‌سرود ملی‌آنکشور که‌ذیلادرج‌میشود
وبوسیله شاعرمعروف اردوحضرت حفیظ‌جالندهری بزبانی گفته شده‌است که ۹۹درصد

آن فارسیست ولی‌بدون هیچگونه‌ایرادی ازطرف تودهٔمردم مورد قبول گردیده و با استقبال شایانی‌از طرف‌عموم‌آنان روبروشده است.

سرود ملی پاکستان

پاك سرزمین شاد باد — کشور حسین شاد باد
تو نشان عزم عالیشان — ارض پاکستان
مرکز یقین شاد باد

پاك سرزمین کا نظام — قوت واخوت عوام
قوم ملك سلطنت — پاینده تابنده باد
شاد باد منزل مراد

پرچم ستاره و هلال — رهبر ترقی و کمال
ترجمان ماضی‌شان‌حال — جان استقبال
سایهٔ خدای ذوالجلال

بنابرمقام ارجمندی که فارسی‌را بعلل مختلف‌درقلوب مردم پاکستان‌حاصل است‌آن زبان‌نشانه‌فضل ودانش‌محسوب گردیده وجهت‌ابراز‌احساسات‌عمیق‌ولطیف‌عشق وبشردوستی‌بکار میرود وبهمین دلیل گویندگان وسخنرانان‌آن‌دیار بمنظورفزونی‌تاثیر بیان وتاکیدمطلب و تزئین کلام در بیانات و مرقومات خود از ابیات فارسی استمداد میجویند. بعلاوه حفظ میراث‌فرهنگی‌آن کشور بدون بفارسی کمتر امکان‌داردوهمچنین پیشرفت و تقویت‌اردو نیز بدون تمسك‌بفارسی‌میسر نیست وبهمین‌علل علاقه‌ونفوذ فارسی دراذهان جمیع افرادملت پاکستان‌روبتوسعه است وآنان ازبدوتشکیل کشور نوبنیان خود درصددحفظ‌وبسط‌روابط فرهنگی‌باایران‌بخصوص توسعه‌فارسی‌برآمده والان‌تعداد زیادی ازموسسات فرهنگی وعلمی‌درآنکشور مشغول تهیه و چاپ کتب فارسی میباشد همچنین انجمنها ومجلات فارسی که درپاکستان منتشر میشود بطرق گوناگون بدین زبان خدمات گرانقیمتی‌انجام میدهند وحتماً شرح‌آن برای هرایرانی‌علاقمند بفارسی

بسیارجالب است و بهمین‌منظور*در اینجا بدرج‌پاره‌ای از اطلاعات مربوط مبادرت میشود

موسسات تدریس فارسی

درتمام دانشگاههای پاکستان که عبارت است از دانشگاه پنجاب (لاهور) دانشگاه داکا (بنگال) دانشگاه پیشاور ، دانشگاه حیدر آباد ، دانشگاه راجشاهی ، دانشگاه اسلامی بهاولپور ، دانشگاه کراچی که شامل بیش از ۱۵۰ دانشکده دارای کرسی‌فارسی‌میباشدوهمچنین‌در کلیه دبیرستانهای‌ملی‌ودولتی‌ومدارس عمومی‌وخصوصی کرسیهای فارسی‌وجود دارد وتعداد محصلین آن زبان در تمام موسسات تحصیلی بالغ برچندین میلیون نفراست حتی‌درمکتب‌هایی نیز که برای کودکان درمساجددایراست پس‌از قرآن گلستان وبوستان و کتب‌اخلاقی فارسی تدریس میشود. تمام دانشگاههای نامبرده کرسی‌مجلل‌فارسی‌را دارامیباشدوشرح هر کدام ازآنها بااینکه برای‌علاقمندان بسیارجالب است ولی‌فعلا دراینجا مقدورنیست .

انجمن های فارسی در پاکستان

اصولا درتمام دانشگاههای پاکستان انجمن مجلل ادبی‌فارسی زیرسرپرستی رئیس‌قسمت فارسی‌دایراست وعلاوه برآن دراغلب دانشکده‌ها درشهرهای مختلف نیز انجمن‌فارسی‌دائر ومورد علاقه‌دانشجویان‌آن زبان‌میباشد بطورنمونه در اینجا پاره‌ای ازانجمنهای فارسی‌را نام میبریم :

انجمن ادبی‌پاکستان وایران که بانگلیسی‌پرشین‌آکادمی‌نامیده‌میشودبوسیله پرفسور دکترغلام سرور رئیس قسمت‌فارسی در دانشگاه کراچی تشکیل گردیده وآن دراوقات مختلف جلسات ادبی‌برگزار مینماید . بعلاوه مجله‌ای نیز بنام حافظ هرسه ماه یکدفعه ازطرف همین‌انجمن انتشارمی‌یابد .

انجمن‌فارسی ـ در دانشگاه کراچی‌دائراست وکار کنان آن که دانشجویان کلاسهای فارسی‌اند جلسات ادبی‌دراوقات مختلف برپامیکنند ودرآن ازطرف‌استادان ودانشجویان سخنرانی‌های مفیدایراد میگردد .

انجمن ادبیات‌ایران ـ درآذرماه ۱۳۳۹ در شهر کراچی‌انجمنی بهمین اسم

بکوشش آقایان ممتاز حسن ایراندوست معروف پاکستان و پیرحسام‌الدین راشدی خدمتگزار بنام‌فارسی بمنظور حفظ وترویج‌وتوسعه‌زبان وادبیات فارسی‌تشکیل گردید

انجمن‌ایرانشناسی ـ بکوشش‌آقای‌سیدوزیرالحسن عابدی استاد زبان‌فارسی دردانشگاه پنجاب (لاهور) تاسیس گردید و آن در مواقع مختلف اجتماعات ادبی برگزار می‌نماید .

سازمان فارسی ـ انجمن‌بسیارمفیدی بنام سازمان فارسی‌درنتیجه کوششهای فراوان‌آقای سیدسبط حسن‌رضوی درشهر راولپندی بوجودآمد ودرمدت کم‌موردتوجه همگی‌اهالی پایتخت‌جدید پاکستان واقع گردید . علاقمندان‌بفارسی‌زیرلوای سازمان فارسی‌دورهم جمع میشوندوطبق‌آئین سازمان فقط بزبان فارسی تکلم و اشعار فارسی میخوانند . این‌انجمن که به‌سرپرستی‌آقای ممتاز حسن و بریاست بانو بابرشروع بکار کردالان دارای کتابخانه ومدرسه‌تدریس فارسی‌است‌ودرمواقع مقتضی‌جلسات پرشکوه آن برگزار میشود .

مجلس‌فارسی ـ انجمن ادبی فارسی در دانشکدهٔ دولتی شهر کویتا تأسیس گردید وسالی‌چندبار بوسیله اعضاء وکارکنان‌آن جلسات جالب ادبی‌برگزار میشود وشعرای فارسی گوی پاکستان که عدهٔ‌قابل ملاحظه‌ای از آنان درآن شهر موجوداند کلام‌فارسی‌شان رادرمقابل شرکت کنندگان قرائت‌میکنند .

مجلات منتشره فارسی

هلال ـ دوازده سال قبل‌مجله‌ای بنام هلال ازطرف اداره‌مطبوعات پاکستان در کراچی‌بفارسی‌منتشر گردید وازآن به‌بعد بانظم و ترتیب خاصی هرسه‌ماهه یکبار مجله‌مزبور در ۷۰ ، ۸۰ صفحه انتشارمییابد ـ مجله هلال‌فقط مطالب ادبی‌رادارااست وکاغذ وعکسهایی که درآن چاپ‌میشود بسیارجالب‌توجه‌است. مولانا محمد عابد شبر که‌الان‌مدیریت‌آن را بعدازآقایان منظورالحق عثمانی‌ودکترعبدالمجیدعرفانی‌بعهده دارند باکمال جدیت وپشتکار وعلاقه درترقی وتعالی‌آن میکوشند و در نتیجه کوشش خستگی‌ناپذیرایشان مجله هلال‌توانسته‌است‌درتمام محافل فارسی‌جهان مقام‌آبرومندی را برای خود پیدا کند .

سروش ـ همزمان باهلال ازطرف اداره مطبوعات پاکستان اجرا گردید و هرماهه دومرتبه از کراچی انتشار می‌یابد . این‌مجله نیزشامل مطالب ادبی وفرهنگی بوده و بویژه بمطالبی که بیشترمربوط به‌فارسی‌افغانستان‌باشد میپردازد .

صدای‌پاکستان‌ـ‌مجله‌ایست‌ماهانه که‌درسال ۱۹۵۰ م ازطرف‌رادیوپاکستان اجراگردیده واکنون نیزبکوشش آقای‌شاه حسن‌عطا در ۲۵ صفحه و بامطالب بسیار سودمند ادبی‌مرتباً انتشارمی‌یابد .

مجله انجمن عربی‌وفارسی ـ این‌مجله سالی‌سه‌مرتبه ازطرف انجمن عربی‌و فارسی‌دانشگاه پنجاب لاهور بمدیریت آقای پروفسور دکتر محمد باقر رئیس قسمت فارسی‌دانشگاه مزبور منتشرمیگردد ـ این‌مجله وزین‌شامل مطالب تحقیقاتی درزمینه ادبیات وفرهنگ فارسی‌میباشد وصرفاً جنبهٔ علمی‌وفرهنگی‌را پیش گرفته است .

نباض ـ آقای نیرواسطی‌رئیس انجمن اطبای پاکستان که پیرومکتب طب یونانی‌میباشند ازلاهور ماهی‌یکبار مجله‌نباض را که مطالبی در اردو نیز دارد منتشر میسازند . هدف‌آقای نیرواسطی‌ازانتشار این مجله‌تبلیغ افکار وآثاربوعلی‌سیناست

حافظ ـ مجله‌سه‌ماهه بنام حافظ‌را آقای سیدپیرحسام الدین‌راشدی‌باشرکت آقای فرزانه‌نماینده کتابفروشی‌زوار تهران‌در کراچی‌بفارسی‌انتشار میدهند . هدف‌این مجله‌نشرمطالب ادبی‌فارسی در پاکستان میباشد .

موسسات انتشار کتب فارسی

خط‌اردو همان خط فارسیست که از عربی گرفته شده‌است لذا تمام ناشرین کتب‌اردو باسانی‌میتوانند کتب‌فارسی‌هم چاپ کنند وچه‌بسا که کتب فارسی‌بوسیله‌همین ناشرین اردوبطبع رسیده‌ومطبوع ذوق‌علاقمندان بفارسی گردیده است ولی‌بازهم‌عده‌ای ازناشرین وموسسات مخصوص طبع کتاب فارسی‌بوده وبرای‌چاپ کتب‌ومطبوعات‌فارسی در کشور معروف‌شده‌اند وآنها عبارت‌انداز :

سندی ادبی بورد (حیدرآباد)　اقبال آکادمی (کراچی)　دانشگاه پنجاب (لاهور)

پنجابی‌ادبی‌اکادمی(لاهور) کتابفروشی‌شیخ‌مبارك‌علی(لاهور) فیروز و پسران (لاهور) انجمن ترقی‌اردو(کراچی) کتابفروشی‌غلامعلی‌وپسران (لاهور) پشتواکادمی (پیشاور) شعاع ادب (لاهور)

و از اینها فعلا دراینجا سندی ادبی بورد را معرفی میکنیم :

سندی ادبی بورد (انجمن ادبی سندی) که یکی ازموسسات بزرگ و علمی پاکستان بشمارمیرودو دبیرآن‌آقای محمد ابراهیم جویود مهم‌ترین شخصیت علمی‌در هیئت مرکزی‌اش‌آقای سید پیرحسام‌الدین‌راشدی میباشد درسال۱۹۵۱میلادی‌زیرسر-پرستی دولت مرکزی استان سابق هند تاسیس یافت و از ابتدای تشکیل مشغول کتب سندی در زمینه تاریخ و ادبیات گردید ولی چون فارسی در ادوار مختلف سلاطین مغول ،کاهره، تالپوره که درسند حکمفرما بودند زبان‌دربار بوده واغلب‌آثار گرانمایه آنزمان بهمان زبان صورت گرفته‌است بدین جهت وبمنظور احیاء و معرفی‌آثار پر ارج اهالی سند سندی ادبی بورد دست باقدام چاپ کتب قدیم فارسی زده ودر حدود سی‌جلد کتاب که در زمینه‌های گوناگون‌تاریخ وادب‌از ادوار گذشته در گنجینه های علمی‌اهالی‌آن دیاربجامانده بود بطبع رسانیده است در نظراست بتدریج درحدود صد کتاب فارسی‌بوسیله همین‌موسسه بزرگ منتشر گردد . کتابهای فارسی که سندی ادبی بورد بطبع‌آن همت گماشته بشرح زیرمیباشد :

تحفة‌الطاهرین ـ اثرشیخ محمداعظم‌تتوی (قرن‌دهم هجری) بکوشش آقای بدرعالم درانی در ۲۳۲ صفحه انتشاریافت .

مثنوی چنسیرنامه ـ اثر ادراکی بیگلاری (شاعر قرن‌دهم) بکوشش آقای پیرحسام‌الدین راشدی شامل ۲۰۲ صفحه‌بسال ۱۹۵۶ م درکراچی چاپ‌شد .

دیوان‌عطا ـ اثرعبدالحکیم عطا (شاعرقرن‌یازدهم) بکوشش‌آقای سیدمحمد مطیع‌الشرراشد در ۴۶۱ صفحه‌طبع گردید .

مثنویات هیرورانجها ـ اثرچندتن ازشعرای فارسی گوی پاکستان بکوشش حفیظ‌هوشیارپوری در ۴۰۴ صفحه بسال ۱۹۵۷ م درکراچی بچاپ رسید .

مقالات الشعراء (تذکره) تألیف میرعلی‌شیرقانع تتوی متوفی ۱۲۰۳ هجری

بکوشش پیرحسام‌الدین راشدی در ۱۰۱۸ صفحه بسال ۱۹۵۷ طبع شد .

تکمله‌مقالات الشعراء (تذکره) ـ تألیف مخدوم ابراهیم خلیل متوفی ۱۸۹۸ میلادی بکوشش پیرحسام‌الدین راشدی چاپ شد .

مثنوی مظهر الآثار ـ اثر سیدشاه‌جهانگیر هاشمی کرمانی متوفی ۱۵۲۰م بکوشش پیرحسام‌الدین راشدی چاپ شد .

تاریخ مظهر شاهجهانی ـ تألیف یوسف میرك امیرخانی در ۴۹۴ صفحه بکوشش پیرحسام الدین راشدی چاپ شد .

روضة السلاطین ـ (تذکره شعرای فارسی) اثر فخری هروی

بکوشش پیرحسام الدین راشدی چاپ شد .

ترخان نامه (تاریخ) ـ تالیف محمد میرتتوی بکوشش سید پیرحسام‌الدین راشدی چاپ شد .

لب تاریخ سند ـ تالیف خدا دادخان شامل ۴۱۲ صفحه بکوشش دکتر ن ـ ا ـ بلوچ چاپ شد .

تاریخ سند ـ تالیف عبدالما جدجو کیو ـ بکوشش دکتر ن ـ ا ـ بلوچ .

کلیات مایل ـ اثر میرغلام علی مایل متوفی ۱۲۵۱ هجری بکوشش محمود احمد عباسی ومحمد حبیب‌الله رشدی در ۶۳۴ صفحه چاپ شد.

دیوان غلام ـ اثر نواب غلام محمدخان لغاری بکوشش دکتر بلوچ چاپ شد.

تاریخ تازه نوای معارك ـ تالیف عطا محمد شکارپوری بکوشش آقای عبدالحی حبیبی چاپ شد.

مثنویات قانع ـ اثر میرعلی شیرقانع تتوی بکوشش سید پیرحسام‌الدین راشدی چاپ شد.

دیوان عظیم ـ شامل ۲۶۶ صفحه بکوشش آقای دکتر غلام‌مصطفی قاسمی چاپ شد.

هشت بهشت در ۳۴۸ صفحه بکوشش پیرحسام‌الدین راشدی چاپ شد.

دیوان محسن ـ بکوشش آقای حبیب‌الله رشدی چاپ شد.

تاریخ طاهری - تالیف سید طاهر محمد نسیانی تتوی کــه درسال ۱۰۳۰ هجری صورت گرفت بکوشش آقای دکتر نجاتبخش بلوچ چاپ شد.

مکلی نامه - (تاریخ سیاسی) ازمیرعلی شیرقانع تقوی بکوشش پیرحسام الدین راشدی چاپ شد.

منشورالوهیت-اثرمیان نورمحمدخدایارخان والی سندبکوشش پیرحسام الدین راشدی چاپ شد.

حدیقةالاولیاء - (تذکره اولیای سند) تالیف سید عبدالقادر تتوی بتصحیح پیرحسام الدین راشدی جاپ شد.

تحفةالکرام - تاریخ سند) ازمیرعلی شیرقانع تتوی بکوشش پیرحسام الدین راشدی چاپ شد.

تذکره امیرخانی - بکوشش میرحسام الدین راشدی بطبع رسید.

واکنون یکی ازشعرای فارسی گوی معاصرپاکستان آقــای نیر واسطی را معرفی میکنیم.

آقای پرفسور نیرواسطی درخانواده‌ای از سادات واسطی در شهر «بجنور» (ایالت شمالی هند) بسال ۱۹۰۱ چشم بجهان گشود - تحصیلات مقدماتی را در همان زادگاهش طبق معمول زمان با «آمدنامه» و «حمدباری» کتب (فارسی آموز) آغاز نمودو زود بدروس گلستان و بوستان واسکندرنامه وشاهنامه رسیده و تکمیل آن همت گماشت ودرنتیجه علاقه شدید واستعداد سرشاریکه درفراگرفتن زبان و ادبیات فــارسی ار ازخود بروز داد توانست درعین عنفوان جوانی بسرودن اشعارفارسی بپردازد - ابیات زیر یادگاری ازهمان دوران وی میباشد.

جلوه‌آرا شد به بالین مهر عالمتاب من	بخت من بیدار گشته ازفسون خواب من
فتنه آرای قیامت شوخی رفتار تــو	جلوه پیرای جنان خون دل بیتاب من
سوی میخانه بیا ای زاهد کوثر فروش	درد مخموری نمیدارد شراب ناب من
ساقی سرمست نذر آتش سیال کــرد	خرقه وسجاده من ، منبر ومحراب من

نیر از کیف نگاه مست او شد فیضیاب   نغمه من شعر من جام شراب ناب من

نیر واسطی بعلت اقتضای محیط مذهبی که درآن میزیست ابتدا باشعار مذهبی که باصطلاح نعت نامیده میشود توجه بیشتری مبذول داشت و بدو زبان اردو وفارسی درهمین زمینه اشعار زیادی سرود که درمحافل دینی‌تحسین فراوانی برای‌وی کسب نمود واو همه‌جا بااستقبال شایانی مواجه گردید ولی در زمان جنگ‌اول‌جهانی وبعد ازآن اختتام نهضت‌آزادی طلبی واستقلال یابی درشبه قاره هند وپاکستان‌باوج شدت رسید وتمام مردم را متوجه خودساخت و نیر واسطی هم مانند سایر شعرای میهن‌دوست اشعار پرشوری گفت وتمام همم خودرا در افروختن‌آتش انقلاب بکاربرد و دراجتماعات سیاسی که ازطرف حزب‌های بزرگ سیاسی‌وقت مانند کنگره ملی هند ، «خلافت کمیته» برگزارمیشد اشعارآتشین خود را قرائت نمود .

وضع‌بحرانی سیاسی هند که افکارهمه مردم رادچارهیجان‌شدیدی نموده‌وبرنامه تحصیلی اغلب محصلین را دستخوش وقفه و رکود ساخته بود در مورد ادامه تحصیل نیرواسطی نیز بی‌تاثیر نماند. سرگردانی‌های متوالی ومسافرتهای مداوم بنقاط مختلف کشور که نصیب نیر واسطی شده بود در راه ادامه تحصیل وی موانع بزرگی ایجاد نمود ولی اومطالعات خود را در زمینه طب یونانی متوقف‌نساخت وسرانجام ازمراکز علمی طبی دهلی مدارك عالیه را درعلم طب بدست‌آورد. نیرواسطی درسال ۱۹۲۵ میلادی بشهرلاهوررفت وهمانجا رحل اقامت گزیده وشغل خودش راکه طبابت بود آغازنمود وازآن به بعد درآن شهر بعنوان طبیب حاذق وادیب عالیمقام زندگی کرد والان هم همان‌جا با علاقه زایدالوصفی مشغول خدمت بفارسی وایران میباشد .

مشارالیه اولین مجموعه‌شعرش را بنام‌میکده بسال ۱۹۳۱ میلادی طبع‌نمود واثردوم راکه شامل‌اشعار بهردو زبان‌اردو وفارسی‌میباشد بنام (شعر وحکمت) درسال ۱۹۵۹ میلادی بچاپ رسانیدسومین مجموعه‌اشعارش نیزدردست انتشاراست .

نیرواسطی بنابرعلاقه مفرطی که بایران وایرانیان ودانشمندان و سخنوران این سرزمین دارد وهمواره در تشیید تحکیم روابط فرهنگی دو کشور میکوشد و علاوه

براینکه بریاست انجمن‌اطبای پاکستان برگزیده شده‌استرئیس‌مجلس بوعلی‌سیناهم هست که بمنظورمعرفی وتبلیغ افکار وآثارحکیم‌نامدار شرق‌بوعلی‌سینا تأسیس گردیده است . مجلس بوعلی‌سینا جهت‌آشناساختن‌مردم پاکستان به‌شخصیت‌بزرگ ونابغه‌عظیم وبی‌همتای‌مشرق زمین تمام قوای‌خودرا بکارانداختەوباتشکیل جلسات‌وانتشارماهنامه‌ای بنام (نباض) منظور خودرا که ازنظرایراندوستی‌نهایت اهمیت‌را داراست عملی‌میسازد برخی‌ازاشعار نیرواسطی‌بطور نمونه درزیرآورده میشود :

ناله دل

(در هرات گفته شد)

برمزار حضرت مولانا جامی رحمت‌الله علیه

بیامد بر در جامی گدایی — فقیری ، خسته حالی ، بی‌نوائی

بیامد تشنهٔ بر سلسبیلی — غریبی ، سائلی ، ابن السبیلی

ز خاك پاك بهر دلستانی — دلی بیتاب و چشمی خونفشانی

نوایش ناله درد آشنائی — شکست شیشه دل را صدائی

دل از دیوانگی آوارهٔ عشق — جگر از سوز آتشپارهٔ عشق

گدای ره نشین جادهٔ جام — ز سرمستی خراب بادهٔ جام

به رخ زرد و به سر خاك غریبی — به لب قم یا حبیبی یا حبیبی

بصحرای جنون رخت سفر بست — زسرهوش وزلب آه ودل از دست

بر آمد از درون دل خروشم
که من دل را بجام تو فروشم

۷

شیراز

(در شیراز گفته شد)

زهی بوی گل و ریحان شیراز خهی لعل لب ترکان شیراز
نگارانش ز لب شکر فروشند ز مژگان دشنه وخنجر فروشند
به رکناباد و گلگشت مصلی فضای جلوه عرش معلی
برای مستی دیوانهٔ عشق زلالش باده خمخانهٔ عشق
لطافتهای سعدی و زبانش خم حافظ به بزم میکشانش
دل مهجور عاشق را مکانی بشهر دلبری کوی فلانی

خوشا شیراز و وضع بیمثالش
خداوندا نگهدار از زوالش

بحضرة شیخ الرئیس بوعلی سینا

(در همدان گفته شد)

حکیم شرق وطبیب فرید وشیخ زمان جلال عظمت آدم جمال بزم جهان
کمال علم تو پیرایهٔ جهان جمال جمال علم تو سرمایهٔ جهان کمال
نظام حکمت قانون توحیات من است نجات من ز شفا و شفا نجات من است
پیام دانش توشان حجب الاسلام بزیر سایهٔ الوند عظمت اسلام
منم که نام تو دردنکر صبح وشام منست می مغانهٔ فکرت شراب جام منست
گذشت عمر در افسانه محبت تو خوشا نصیب که دیدم بهشت تربت تو

بشوق یك نکهت بیقرار آمده‌ام
کرم نما که غریب الدیار آمده‌ام

ناتمام

غزل

ای بهشت اهل معنی صورت زیبای تو
دل ز جام عشق سرمشت و خرد شیدای تو
پرتو مهر امیدی نور چشم روشنی
زان سزد بر چشم روشن بین عاشق جای تو
حسن خویش از چشم من بنگر که آئینه ست پاك
زان نماید خوش فروغ چهر مهر آرای تو
زد رقم منشور خوبی تا بنامت كلك صنع
شد بران طغراخم گیسوی مشك آسای تو
تا شراب عشق پیماید بما آن چشم مست
هوشیاران سرخوش و مستند از صهبای تو
دست دست تست دل خلوتسرای مهر تست
در همه عالم که باشد آنکه گیرد جای تو
وه که چون آباد ماندی از وصالت ملك دل
گر نبودی ترکتاز هجر جانفرسای تو
مدعی افسانه داند عشق عالم سوز من
زانکه آگه نیست از حسن جهان آرای تو
بر سر مه پا نهم گر دسترس باشد شبی
تا چو گیسوی سیاهت سر نهم در پای تو
ما گدایان رهیم ای شاه و خاك درگهیم
خود نیاز ما چه سنجد پیش استغنای تو
گرچه ناصح پست شد چون خاك ره تا بر گرفت
سایهٔ مهر از سر وی قامت رعنای تو
دیده از روی تو و دست طلب از دامنت
بر ندارد تا کند جان برخی سودای تو

محمد علی ناصح
رئیس انجمن ادبی ایران

قابل توجه جوانان کوه‌نورد پایتخت

نقاره‌خانه ضحاک

گوبینو دانشمند معروف فرانسوی در زمان ناصرالدین‌شاه نمایندهٔ سیاسی دولت خود درایران بود وتصویراورابسیاری ازاهالی طهران درعمارتی که درجلوخان مجلس شورای ملی باسم «لقانطه» معروف شده بود وغذاخانهٔ خوبی بوددیده‌اند .

گوبینودربارهٔ مملکت‌ماچند کتاب‌نوشته است که محتاج‌بمعرفی ما درینجا نیست ودانشمند محترم استادنصرالله فلسفی در کتاب « هشت مقالهٔ تاریخی وادبی »[1] خود بتفصیل ازو وآثارش سخن رانده‌اند .

ازجمله تألیفات گوبینو کتابی است در ده‌جلد باسم «تاریخ پارسیان» که در سال ۱۸۶۹میلادی درپاریس بچاپ رسیده‌است[2]. درجلداول این کتاب (که شاید بتوان گفت جنبهٔ تاریخی علمی‌آن قدری ضعیف‌است) در صفحات ۳۱ ببعد در موقع بیان اخلاق ورسوم آباء واجدادآریائی ما ایرانیان شرحی‌آمده است مشعر براینکه آریائیهای قدیمی بناهای خودرا باقطعات بزرگی از سنگ نتراشیده میساخته‌اند و

۱ــ چاپ دانشگاه طهران سال ۱۳۳۰ ش.

گوبینوبنام «داستانهای‌آسیائی» داستانهای بسیار شیرین و خواندنی دارد که عده‌ای ازآنها دربارهٔ مملکت ما وهموطنان ماست وآقای م.عباسی‌آنها را بفارسی ترجمه نموده‌است و درطهران درسال ۱۳۳۳ش بچاپ رسیده‌است .

۲ـ ازقرارمعلوم این‌کتاب راهم‌آقای فرهوشی اخیراً بفارسی‌ترجمه نموده‌اند و امیداست بزودی بحلیهٔ طبع‌آراسته گردد .

وعلت نتراشیدن سنگ احترامی بوده‌است که برای عناصر اساسی وازآن جمله سنگ قائل بوده‌اند.

آنگاه گوبینو دربارهٔ این نوع ابنیه که نمونه‌های‌آن دراطراف جهان و بخصوص در اروپا نسبة زیاداست مطلبی بیان میکند که زبانزد فرنگیهاست ازقبیل اینکه این بناها در زمانهای بسیارقدیمی بدست مردمی ساخته شده است که بموجب افسانه‌های اساطیری یونان قدیم آنها را « سیسکلوپ » میخوانده‌اند و مانند دیوهای خودمان مردمانی غول‌آسا با قدو قامت بسیار بلند بوده‌اند و درقساوت و تبهکاری میزیسته‌اند وبجای دوچشم تنها یك چشم در وسط پیشانی میداشته‌اند .

راقم این سطور در خاطر دارد چندسال‌پیش ازین که در مصاحبت آقای دکتراحمد فرهاد از راه فرانسه مسافرتی باسپانیا مینمودیم دروسط شهر آوینیون درقسمت جنوبی خاك فرانسه درموقعی که کاخ پاپاهای مسیحیان‌کاتالولیکی را (که در ششصد سال قبل ازسال ۱۳۰۹ تا ۱۳۷۷ میلادی درآن شهر مستقربودند) تماشا میکردیم بقلاع واستحکاماتی رسیدیم که تنها دیوار و بدنه‌ای ازسنگهای نتراشیدهٔ بسیارعظیم ازآن باقی مانده بود که میگفتند ساختهٔ دست سیسکلوپهاست[۱] و فی‌الواقع شگفت‌انگیز بود که چنین تخته سنگهای بزرگی را چگونه بروی هم سوار نموده و دیوارساخته‌اند .

گوبینو در کتاب «تاریخ پارسیان» معتقد است که آریائی‌های قدیم ابنیهٔ رسمی وعبادتگاهها وقلاع خودرا بهمین طرز واسلوب میساختنه‌اند ومیگویدتنها یکی ازین نوع ساختمانها را برأی‌العین دیده بوده وآن هم در ایران بوده‌است و دربن باب چنین نوشته‌است :

«درنزدیکی شهردماوند که درپانزده یا شانزده فرسنگی[۲] درشمال شرقی طهران واقع است چنین بنائی را دیدم. شهر کوچك دماوند یکی از قدیمی‌ترین

۱ـ آقای دکتراحمد فرهاد ازآنجا عکسهائی برداشتند و شاید در خدمتشان موجود باشد .

۲ـ گوبینو بجای فرسنگ کلمهٔ فرانسوی «لی‌یو» - Lieue - رااستعمال کرده‌است.

شهرهای دنیا بشمارمیآید و امروز درپس‌پرده ضخیم درختان بید در کنار نهر نسبتاً عریضی پنهان است. دارای‌آب وهوای بسیار باطراوت وخنکی‌است ودرقعر درۀتنگ وپر از گیاه وعلفی واقع شده‌است. درجانب دیگرآن جویبار کوه پر سراشیبی تیزی دیده میشود که درقلهٔآن تخته سنگ عظیمی قرار گرفته‌است. باید راهی را که در طرف مشرق واقع است گرفت تا بتوان بقلهٔآن کوه رسید. راه نسبتاً هموواری‌استواز وسط فضائی‌میگذرد که دوطرفش را تپه‌هائی گرفته‌است. چون‌بقله‌برسی خودرادرجای خشك وخالی وکاملاآزاد و ازهر جانب گشوده‌ای خواهی‌یافت. درآنجایك‌نوع‌مهتابی وسیعی دیده میشود که تقریباً درصد قدمی فضا دارد وازجانب شمال بجنوب کشیده شده ودرست درمقابل مشرق درجائی که خورشید طلوع میکند واقع شده‌است . این مهتابی یا ایوان ازتخته سنگهائی ساخته شده که بزرگی‌آنها‌تعجب‌آور استوبمهارت روی یکدیگر قرار گرفته‌است . این بنا کاملا طابق النعل‌بالنعل نظیر همین بناهائی است که دراقطارخاك اروپا دیده میشودآنها را بناهای «سیسکلوپ»ها میخوانند و من بلاتردیدآنرا ازهمان نوع ساختمانهائی میدانم که در پلاشیکون[۱] شهرآتن و در خرابه‌های تی‌رانت[۲] دیده‌ام. درین قبیل‌بناهای باستانی‌آثار قوت وقدرت و عظمت کاملا پدیدار وآشکار است وانسان متحیر میگردد که با چه مهارت و نیروئی این مصالح کلان وسهمگین را روی یکدیگر سوار کرده‌اند. کسی که خود را بقلهٔ آن کوه برساند وتماشاچی چنین بنای عجیبی گردد مشاهده خواهد نمود که این بنا در جریان زمان صدمه ولطمه مهمی ندیده‌است والا آوار و خرده مصالح وسنگ شکسته دراطراف پاشیده و پریشان باید زیاد باشد بلکه برعکس معلومست که مرور زمان آسیبی وارد نساخته وبنا بهمان صورت قدیمی خود باقی مانده‌است .

«بنائی که موضوع این گفتاراست عرض وطول زیادی ندارد و بسیار تنگ ساخته شده‌است وهمینکه‌آدم بدانجا رسید همینقدر کافی‌است که هشت نه قدم جلو

۱- Pélasgikon - درخاك تسالی ازیونان ودرخلیجی بهمین نام درنزدیکی‌آتن.

۲- Tyrinthe - قسمتی از دریای مدیترانه که درسمت‌غربی ایطالیا بین سواحل‌آن کشور وجزایر سیسیل وکورس وجزایر دیگر واقع است .

برود تا بمخرج آن که مشرف بر درهٔ عمیقی‌است برسد واین خود میرساند که ما با دژ وبرج وبارو وقلعه واستحکاماتی سروکار نداریم وهمچنین جای شك وشبهه‌ای نیست که بقایای‌کاخ وعمارتی هم نبایدباشد وانگهی درآن ارتفاع هیچ چشمهٔ آبی وجود ندارد و اگر بخواهندآبی بدانجا بیاورند باید درظرفی ازجاهای دورتر و پائین‌تر بیاورند واین نیزدلیلی‌است براینکه این ساختمان برای مسکن دادن بکسانی ساخته نشده است. « در افسانه‌های محلی این بنا بنام «نقارخانهٔ ضحاك» خوانده میشودیعنی محلی بوده‌است که برسم قدیم ایرانیان هرروز در موقع طلوع وغروب‌آفتاب درآنجا طبل و کرنا ونقاره میزده‌اند. این عادات ازعادات قدیمی مهم پادشاهان ایران زمین وهنوزهم درطهران معمول ومرسوم‌است[1] و لابد درآغازکار و در روزگاران قدیم از عادات‌ورسوم‌مذهبی‌بشمارمیآمده‌ومنظورازآن سلام‌دادن‌بخورشیدطالع‌وغارب‌بوده‌است .

«پس‌بدین نتیجه میرسیم که این مهتابی بالای دماوند که آنرا «نقاره خانهٔ ضحاك» میخوانند بنائی بوده مذهبی که بدست اولین‌آریائی‌هائی که قدم‌بدین‌سرزمین نهادند ساخته‌شده است ونمونهٔ گرانبهائی‌است ازطرز بنائی‌وساختمان‌آنها و اگر آنرا با بناهای دیگر از همین‌نوع که درخاك اروپا باقی‌مانده است مقایسه‌نمائیم برما معلوم خواهد گردید که برای ساختن‌آنها چه‌مقدار اراده و انرژی وقوت و همت لازم بوده است‌ودرین‌ساختمانهائی که آفریدهٔ قدرت‌وایمان است‌چه‌عظمت وشکوه‌شگفت‌انگیزی خفته که چشم‌وخاطررا خیره ومتحیر میسازد»

☆☆☆

این بود شرحی که گوبینو دربارهٔ این‌خرابهٔ باستانی‌نوشته ونظری که‌دربارهٔ

۱ـ راقم این سطورخوب بخاطر دارد که دربالای مدخل ارگ درطهران ایوانی بود وهرروز درموقع غروب‌آفتاب (طلوع‌آفتاب را درخاطرندارم چون طفل بودم ودرآن موقع خوابیده بودم) درآنجا طبل وکرنا ونقاره میزدند ونمیدانم چه عیبی داشت‌اگراین رسم باستانی رانگاهداشته‌بودیم. مگرانگلیسها متمدن نیستندکه‌آنهمه عادتهائی‌راکه چه بسا بنظرمضحك میآید نگاه‌داشته‌اند. مگر درسویس هنوربعضی ازمردم‌کوهستانی‌زنگهائی بلباس خود نمی‌آویزندکه اگر احیاناً راه راگم‌کردندآن زنگوله‌ها را بصدا درآورندتا عابرین اطراف خبردار شوند .

آن دارد. خود راقم این سطور بدبختانه نه چنین طرفه بنائی را دیده و نه حتی تا کنون چیزی درخصوص آن شنیده‌ام. از هموطنانی که در اینجا دسترس بدانها داشتم تحقیق نمودم آنها نیز مانند من خبر و اطلاعی نداشتند ولهذا عین مندرجات کتاب « تاریخ پارسیان » تألیف گوبینو[1] را بترجمهٔ فارسی بعرض خوانندگان رساندم وامیدوارم جوانان کوه‌نورد وباهمت پایتخت (واز آن جمله آقایان دکتر صناعی و ایرج افشار که میدانم عشق مخصوصی بکوه‌نوردی دارند) اگر تا بحال ازین کوهی که در طی گفتار گوبنیو از آن سخن رفته است صعود نموده واز آن بناعکسی برداشته‌اند شرح ووصف آنرا بانشان دادن عکسها برایمان درهمین مجله ویادرجای دیگر بنویسند ویا اگراین بنا برای آنها نیز مجهول است کمر همت بسته با کمك طناب وعصاو کفش میخدار خودرا دراین ایام خوش تابستان بدانجا برسانند وشرحش را برایمان نقل نمایند تا ازین بنای باستانی که از یادگارهای نیاکان نامدارماست بیش ازین بی‌خبرومحروم ومغبون وشرمنده نباشیم علی‌الخصوص که این بنای تاریخی در بیرون دروازهٔ شهرو باصطلاح درزیر سرمان واقعست.

ژنو خرداد ۱۳۴۴
سید محمدعلی جمال‌زاده

اسم کتابی که اساس این مقاله‌است ازین قرار میباشد:

Le Comte de gobineau : « Histoire des perses » – d'après les auteurs orientaux grecs et latins.- Henri plon paris, 1862 (2 vol).

کنت‌دو گوبینو: «تاریخ پارسیان» - بموجب مورخین مشرقزمینی ویونانی ولاتینی - پاریس ۱۸۶۹ (در۲جلد)

۱ـ آیا جای افسوس نیست که بهترین کتابهای تاریخ ماایرانیان را فرنگیها نوشته باشند. آیا موقع آن نرسیده‌است که ما خودمان هم بااستفاده از اسناد واطلاعات زیادی که شادروان پیرنیا درمجلدات کتاب تاریخ خود جمع‌آوری نموده‌است درصدد نوشتن تاریخ خودمان بطرز واسلوبی که امروز درفرنگستان (اعم از اروپا وامریکا) معمول ومتداول‌است برآئیم وتاریخی بنویسیم که تاریخ زندگی وآنچه درگذشته ازخوب وبد و زشت زیبا بر سرمان آمده (ویا ما بسر دیگران درآورده‌ایم وآنچه مخلوق فکر وذوق ودست ومغزمان بوده‌است باشد نه‌وقایع نگاری روزانه شاهان وسلاطین و امرا و بزرگان آن هم تنها در مدح و تعظیم)

تفاهم ملل*

غلامحسین یوسفی

وظیفه‌یی که برعهدهٔ بنده‌مقررست اینست که درین محضرشریف مختصری‌درتفاهم بین‌ملل به‌عرض برسانم ، برای‌این منظورازاندیشه‌هایی‌که به ذهن مردم بشر دوست دنیا گذشته‌است‌نمونه‌هایی‌نقل‌خواهم‌کرد تامقدمه‌یی‌باشد برای‌آشنایی‌باهدفهای منشورملل‌متحد ونیزاذهان را بامطالبی‌که سخنرانان محترم در دیگر جلسات ، راجع به فواید ناشی از همکاریهای بین‌المللی‌در زمینه‌های مختلف ، خواهندفرمود مأنوس‌کنند .

اجازه میخواهم عرایض خودرا با دوبیت پرمغز از اشعار عارف بزرگ **مولانا جلال‌الدین محمدمولوی** بلخی‌آغازکنم، مولوی درکتاب گرانقدر مثنوی‌فرموده‌است:

ای‌بسا هندو و تـرك همزبان   ای‌بسادوترك چـون بیگانگان

پس‌زبان محرمی خود دیگرست   همدلی از همزبانی خوشترست

چنان‌که حضارمحترم میدانند مولوی‌خواسته‌است بگوید : تنها شباهت صوری و ظاهری از قبیل داشتن یك زبان مشترك مردم را باهم همفکر و هم‌آهنگ نمی‌کند چه‌بسا ممکنست هندو وترکی‌که دوزبان مختلف‌ودوملیت متفاوت دارند باهم‌انس و تفاهم داشته باشند و دوترك همزبان بایکدیگربیگانه‌وار رفتارکنند پس‌زبان محرمی‌واشتراك فکر و تفاهم موضوعی‌برتراز اینهاست ومولوی همدلی‌را برهمزبانیهایی‌که مهرآمیز نباشدترجیح میدهد. البته‌مقصود مولانا این‌نیست‌که همزبانی‌وهمکیشی‌واشتراك دردیگرمسائل‌درنزدیك کردن‌آدمیان بهم‌بی‌تأثیرست بلکه‌خواسته است‌نکته‌یی‌باریکتر راکه مقصود غائی است با ما درمیان بگذارد .

این‌قبیل اندیشه‌ها بزمان ومکان خاصی‌بستگی‌ندارد وتا افرادبشرباهم زندگی میکنند به‌آنها محتاج‌هستند . امروزنیز باهمه ترقیاتی‌که‌انسان درتحصیل‌وسایل‌زندگانی ومعیشت ودرزمینهٔ علم وصنعت‌کرده است ازین راهنماییها بی‌نیاز نیست زیرا بقول برخی صاحبنظران «معنویت بشرپابپای «تکنیك» پیشرفت نکرده است»[1] حتی میتوان‌گفت‌که در

---

* سخنانی‌است‌که بمناسبت سال همکاریهای بین‌المللی‌روز سه‌شنبه چهارم‌خرداد ماه درتالار رازی دانشگاه مشهدایراد شده‌است .

۱ ــ مجلهٔ سخن دورهٔ یازدهم شمارهٔ ٤ص٤٩٥

زندگانی بشر امروزه این‌مسائل* بصورتی‌مهمتر و در محیطی‌بزرگتر و باکیفیتی‌شگفت‌انگیز وجود دارد .

می‌دانیم‌که از روزگاران کهن‌بشررا موجودی اجتماعی‌دانسته‌اند یا بقول‌حکمای قدیم حیوانی‌که بالطبع‌مدنی‌است . زندگانی‌اجتماعی مستلزم اینست‌که انسان‌برای‌آسایش وحفظ منافع خودبادیگرمردم ، براساس توافقهایی‌طبیعی ، همکاری‌کند یعنی‌وظایفی‌راکه نسبت‌به‌اجتماع برعهدهٔ اومقررست انجام‌دهد تا درمقابل بتواند از حقوقی‌که متوقع است بهره‌ورگردد . این‌اساس زندگانی‌اجتماعی‌است . بنابرین‌آدمی در اجتماع مقداری بسود دیگران میکوشد تاازثمرهٔ‌کوشش دیگران برخوردار شود زیرا اگرقرار شود ، درجامعه هرکس فقطوفقط بفکرخود ومنافع‌خود ومقاصد خودباشد نیروهای آدمیان بجای آن‌که یك‌جا جمع‌گردد وبسودهمه بکارافتد یکدیگر را خنثی‌خواهدکرد شبیه قایقی‌که‌گروهی درآن نشسته‌باشندوهریك بسوییش‌برانند ، ناگزیر هرگز به‌ساحل نخواهدرسید.

اما این‌توافق اجتماعی‌به‌آسانی‌حاصل نشده است زیرا آدمی طبیعتی دارد سخت خودخواه و همین خودخواهی‌یا Egoïsme انگیزهٔ بسیاری از کوششهای او در زندگی است ، پس‌برین طبیعت غلبه‌کردن و به‌راهی‌برخلاف‌آن یعنی‌نوعدوستی روی آوردن کاری دشوار است .

شنیده‌ایدکه وقتی‌مسلمانان پس‌ازتحمل شدایدبسیار درغزوهٔ بدرپیروزگشتند و درتقسیم‌غنائم شادبودند پیغمبربه‌آنان فرمود : ازجهاد اصغرفارغ‌گشته‌ایم ولی‌جهاداکبری درپیش‌داریم ؛ چون‌ازاو پرسیدندکه جهاداکبرچیست ؟ فرمود جهادبانفس وخودپرستی:۱

ای‌مهان کشتیم ما خصم‌برون ماند زان خصمی بتر دراندرون (مولوی)

اما درمقابل این تمایل ، استعدادی دیگرنیز دربشر وجود دارد که **اگوست کنت۲** فرانسوی ، بنیان‌گذار فلسفهٔ تحققی۳ ، آنرا به دیگر خواهی Altruisme یانوعدوستی‌تعبیرکرده وگفته‌است‌که سرچشمهٔ این تمایل عواطف قلبی است . هرقدر این استعداد درانسان پرورش یابد علقهٔ‌خانوادگی و نوع‌پرستی و مدنیت در وقوت میگیرد و آدمیت واحساسات انسانی در جهان پیشرفت میکند ، ازینرو اگوست‌کنت خود به «دین انسانیت»۴ ایمان می‌آورد یعنی‌همان نکتهٔ باریکی‌که **جرج‌مور۵**، نویسندهٔ ایرلندی در اواخرقرن نوزدهم واوایل قرن‌بیستم ، گفته‌است : «سرانجام به‌این نکته میرسیم‌که بیش

---

۱ ـ اشاره‌است به : قدمتم خیرمقدم وقدمتم‌من‌الجهاد الاصغرالی‌الجهادالاکبر مجاهدةالعبد هواه ، سیوطی ، جامع‌الصغیر ج۲ص۷۲ ، نیزرك . مناوی ، کنوزالحقائق ص۹۰ ؛ بصورت : رجعنامن‌الجهاد الاصغرالی الجهاد الاکبرنیز نقل شده است .

۲ ـ Auguste Comte (۱۷۹۸ـ۱۸۵۷) ۳ ـ Philosophie Positive

۴ ـ Religion de l' Humanité سیرحکمت در اروپا ج۳ص۱۱۱ـ۱۳۴

۵ ـ George Moore

ازیك‌نژاد دردنیا وجود ندارد : نژاد انسانیت».۱

همه کوشش هادیان بشرو بزرگان متفکران این بوده‌است که بتوانند بشر را به آدمیت نزدیك کنند ، ازخودخواهی‌او بکاهند وبرانسانیتش بیفزایند چندان‌که در اندوه و درد بادیگران شریك‌باشد وسعادت خودرا به‌سعادت همگنان وابسته‌بداند :

نخواهد کـه بیند خردمندریش | نه‌برعضو مردم نه برعضو خویش
کەمرد ،ارچه‌برساحل‌است‌ای‌رفیق | نیاسایـد او دوستانش غـریق (سعدی)

✿✻✿

آنچه نفس‌خویش راخواهی‌حرامت‌سعدیا | گر نخواهی همچنان‌بیگانه‌را وخویش‌را

اماهمگام باتعاون اجتماعی ، انسان باید ترتیبی‌دیگر نیز بپذیردکه مرحله‌یی عالیترست‌وآن داشتن‌روح تساهل وگذشت ومماشات یابقول فرنگیان Tolérance است زیرا یکی‌از مظاهرخودخواهی‌آدمی اینست‌که‌گمان میکند هرچه‌او می‌اندیشد درستست و چه‌بساکه جزآن هیچ‌چیزی راقبول ندارد ، بقول **سعدی** : «همه‌کس را عقل خود بکمال نماید وفرزندخود بجمال». بدیهی‌است‌که این‌راه یعنی تصوراین‌که‌فقط‌آنچه مامی‌اندیشیم درستست وتحمل‌واحترام عقایددیگران رانداشتن ، به‌کمال وسعادت‌منتهی‌نمیشود.

خداوند به‌پیغمبراسلام ، باهمه ایمانی‌که به‌آیین مبین‌خود داشت ، چنین الهام میفرمود : « قل‌یاایهاالکافرون ، لااعبد ماتعبدون ، ولاانتم عابدون ما اعبد ، ولاانا عابد ماعبدتم ، ولاانتم عابدون مااعبد ، لکم‌دینکم ولی‌دین»۲ : به‌کافران بگومن آنچه راکه شمامی‌پرستید نمی‌پرستم وشمانیزآنچه را من میپرستم نمی‌پرستید . نه من معبود شما را میپرستم ونه‌شما معبودمرامیپرستید ، دین‌شما ازآن شماباددودین‌من‌ازآن‌من . وقتی‌خداوند درمورد دین ــ که درنظر هرکس مقدس‌ترین عقایدست ــ ما را چنین به اعتدال و تساهل فرامیخواند ، پیداست‌که درمسائل دیگرتاچه حدباید اهل‌انصاف وتحمل‌باشیم بخصوص‌که حتی‌حقایق مسلم‌وتجربی‌علمی‌نیز ازصحت‌واستواری‌کامل ودائمی‌برخوردارنیستند چه برسد به‌عقاید ومباحث نظری . **آناتول‌فرانس** ، نویسندهٔ حکیم‌فراسوی میگوید : «عمرحقایق علمی‌عموماً ازدوتاسه‌نسل تجاوز نمیکند وحقایق تاریخی‌موجوداتی هستند ازین‌هم‌ضعیف‌تر ونحیف‌تر»۳ . **حجة‌الاسلام غزالی** نیزبنوعی‌دیگر ، ازقرنها پیش‌ازاو ، باتوانی‌عقل مارا بمایادآوری مینمود : «حقایق موجوده درعالم منحصربه‌حقایقی نیست‌که ما آنهارا با عقل‌ادراك میکنیم‌بلکه حقایق دیگری‌هم موجودست‌که عقول ما ازدرك‌آنها عاجرمیباشد»۴

---

۱ - After all there is but one race - humanity

۲ ــ قرآن کریم ، سورهٔ ۱۰۹

3 - La durée moyenne des vérités scientifiques est de deux à trois générations. Quant aux vérités historiques, elles sont des créatures bien plus fragiles encore.

۴ ــ بنقل ازکشکول جمالی ، محمدعلی‌جمال‌زاده،ج۲ص۹۷

مگر نه اینست که بسیاری از اصول علمی هر روز دستخوش تغییر و تردید میشود درین صورت چگونه ما میتوانیم بپنداریم که تصورات و افکار ما جاودانه درستست و دیگران برخطاهستند؟! شاید انگیزهٔ خیام نیز توجه به بی‌اعتباری پندارهای آدمی واعتقاد بشر به استواری آنها بوده که فرموده است :

آنان که محیط فضل و آداب شدند | درجمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریك نبردند برون | گفتند فسانه‌یی و در خواب شدند

وقتی انسان بیرون ازچهارچوب معتقدات خویش نتواند چیز دیگری را ببیند تعصب جاهلانه دامنگیر او می‌شود که زیانش نخست او را درجهل دائمی گرفتار می‌کند و بدیهی‌است که دیگران نیز ازتعصب ونادانی او دررنج و عذاب خواهند بود . حقیقت درهر زمینه‌یی یك نکته بیش‌نیست اما ممکنست ما هریك آن را بنوعی ببینیم وخیال کنیم، پس برسراین خیالات باهم ستیزه کردن کاری خردمندانه نیست :

نیست‌وش باشد خیال اندر جهان | تو جهانی بر خیالی بین روان
برخیالی صلحشان و جنگشان | وز خیالی فخرشان و ننگشان

مولوی بسیاری اختلافات نوع بشر را، اختلاف نظرگاه و طرز دید میداند همچنان که هریك از ما ممکنست چیزی را ازسویی بنگریم وبنوعی دیگر ببینیم، ودر نظر او تعصب وسختگیری ازخامی است :

از نظر گاهست ای اصل وجود | اختلاف مؤمن و گبر و یهود
این‌جهان همچون درختست‌ای کرام | ما برو چون میوه‌های نیم خام
سخت‌گیرد میوه‌ها مر شاخ را | زان که در خامی نشاید کاخ را
چون بپخت و گشت شیرین‌لب‌گزان | سست‌گیرد شاخها را بعد از ان
من چه گویم زان که تو خامی‌هنوز | در بهاری و ندیدستی تموز
سختگیری و تعصب خامی است | تا جنینی‌کار خون آشامی است

ویا بقول صائب :

سبك مغزان بشور آیند ازهرحرف بی‌مغزی | به فریاد آورد اندك نسیمی‌نیستانی را

در تاریخ فرهنگ و ادب ایران کسانی که درین مراحل توانسته‌اند به اوج قلهٔ کمال برسند عارفان وبزرگان روشن بین متصوفه بوده‌اند . این گروه در تنگنای مناقشات خصومت‌آمیز جاهلانه که گاه آتش فتنه‌اش شهرهارا می‌سوخت‌وویران‌می‌کرد به مردم می‌آموختند که : الطرق الی‌الله بعددانفس الخلائق ، هرکس حق دارد خدای خود را چنان که می‌خواهد بپرستد و ازآزادی عقیده برخوردار باشد . حتی باانتشارعقیدهٔ وحدت وجود ـ که هرچه درین عالم هست پرتوی از وجود خدا ومانند خدا دوست داشتنی است ـ افراد بشر را دعوت می‌کردند که به‌محبت ایمان بیاورند. درگفتار و آثارایشان

عشق از آدمیان تجاوز کرده به همه موجودات سرایت کرده‌است، ۱ حافظ که مسیح وار ما را به سازگاری دعوت میکند درسی ازهمین مکتب برما فرومی‌خواند :

عیب رندان مکن‌ای زاهد پاکیزه سرشت   که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
من‌اگر نیکم‌اگر بدتو بروخودراباش(یاکوش)   هرکسی‌آن درود عاقبت کار که کشت

ترجیع بند معروف هاتف که درآن‌درآتشکدهٔ معان وکلیسای‌ترسایان وبزم می‌فروشان و می‌نوشان وحتی درجلوهٔ باغ وبوستان نیز نور حقیقت واحدی جلوه گرست پرتوی دیگر از همین روشنایی‌است، ببینید چگونه مارا به تسامح۲ وسعهٔ‌صدرو بزرگواری فرا خوانده است :

در کلیسا به دلبـر ترسا   گفتم ای دل به دام نودربند
ای‌که دارد به تار زنارت   هر سر موی من جدا پیوند
ره به وحدت نیافتن‌تا کی   ننگ تثلیث بر یکی تاچند
نام حق یگانه چون شاید   که‌اب وابن وروح قدس‌نهند
لب‌شیرین گشودو بامن گفت   وزشکرخنده ریخت‌آب‌ارقند
که‌گرازسر وحدت‌آگاهی   تهمت کافری به مـا مپسند
درسه‌آیینه شاهـد ازلـی   پرتو ار روی تابناك افکند
سه‌نگردد بریشم ار او را   پرنیان خوانی‌وحریر و پرند
مادرین گفتگو که ازیك‌سو   شد ز ناقوس این ترانه بلند:
که‌یکی‌هست وهیچ‌نیست‌جزاو
وحـده لااله الاهـو

بنابرین ازخودخواهی‌کاستن وبه نوعدوستی اندیشیدن وعقیده و فکردیگران‌را محترم داشتن وباآنان با سازگاری زندگانی‌کردن هم ازنظراخلاق وهم از لحاظ بقا و استواری جامعه از اصول زندگانی اجتماعی‌است. اما مسائل حیات بشری به همین‌جا پایان نمی‌پذیرد زیرا درعالم تنها یك ملت ویك اجتماع نیست که سرگرم زندگـی است بلکه اجتماعات وملتها بسیارند. می‌توان‌گفت همان اصولی‌که درمورد افراد طرح میشود درباب ملتها نیزصادق است زیرا ملتهای جهان نیز از تجمع افراد پدید می‌آیند و در حقیقت اجتماعی بزرگتر را بوجود می‌آورند که جامعهٔ جهانی‌است، بخصوص در روزگار ما که زندگانی وسرنوشت ملل جهای سخت بهم پیوسته‌است وهیچ ملتی در حـال انزوا

۱ـ رك . عواطف بشری در ادب فارسی، بقلم نویسندهٔ این سطور ، مجلهٔ یغما سال چهاردهم ، شماره‌های دی وبهمن ۱۳۴۰ .

۲ـ استاد مجتبی مینوی این‌کلمه را بمعنی سعهٔ‌صدر وسازگاری Tolérance درسال۱۳۳۱ عنوان مقاله‌یی در مجلهٔ یغما (سال پنجم ص۳۸۵) قراردادند، برای توضیح درین‌باب رك. آزادی وآزاد فکری ص۱۲۶ـ۱۲۸ .

نمی‌توانندزیست. بنابرین همچنانکه مصلحت افراد درهمکاری و تعاون و نوعدوستی است مصلحت ملتها نیزچنین اقتضا می‌کندکه مردم جهان مسائل جهان را باهمفکری وهمقدمی یکدیگرحل کنندتابتوانند درکنارهم بصلح وسعادت بسر برند. تنها **سعدی** ما نبود که می‌گفت:

بنی‌آدم اعضای یکدیگرند / که درآفرینش زیك گوهرند
چوعضوی بدرد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار
توکزمحنت دیگران بی‌غمی / نشاید که نامت نهند آدمی

اقبال لاهوری نیز می‌سرود :

هنوز از بند آب و گل نرستی / تو گویی: رومی‌وافغانیم من
من اول آدم بی رنگ و بویم / ازان پس هندی‌وتورانیم من

ولز۱ ، نویسندهٔ شهیر انگلیسی، هم گفته‌است : «ملیت حقیقی ما بشریت‌است۲» و **مازینی۳** ایتالیایی معتقد بوده : «همچنان‌که افراد اعضای یك ملت‌اند ، ملتها نیز تابعیت دنیای بشریت را دارند». **جیمز مونتگمری۴**، شاعراسکاتلندی، گفته‌است: «بشکل امواج ازهم جدا ومشخص می‌نماییم‌ولی در دریا بهم پیوسته‌ایم»۵ از رودیارد **کیپلینگ۶** شاعر ونویسندهٔ انگلیسی هم می‌شنویم که : من می‌دانم که‌خوبی‌توخوبی منست، تونیز آگاهی که نیروی من ازآن تست۷» . در دنیای فکر و آثار اندیشهٔ ملل مختلف که سیر کنیم این‌گونه اندیشه‌های تابناك فراوان می‌توان‌یافت، اما همگامی ملتها براصولی دیگر نیز استواراست . نخست آن‌که همهٔ ملل جهان حق دارندبه‌آزادی‌چنان که می‌خواهندزندگانی کنند واحترام به‌آزادی هرملتی ازطرف ملل دیگر واجبست‌ولی‌اعتقاد به‌این‌اصل‌بسهولت حاصل نشده، بشر قرنهاکوشیده، وگاه جنگیده است تاامروز این حق را برای‌اوقائلند.

قرنها پیش ازین، **ابوسعید ابی‌الخیر**، عارف خراسانی‌ما ، می‌گفت: «خدایت آزادآفریدآزادباش»، وبیشتر از هرچیزآزادی درونی و وارستگی منظور اوبود. زمانی

---

۱ - Herbert George Wells (۱۸۶۶-۱۹۴۶)

2 - Our true nationality is mankind.

۳ - Giuseppe Mazini (۱۸۰۵-۱۸۷۲)

٤ - James Montgomery (۱۷۷۱-۱۸۵٤)

5 - Distinct as bellows; yet one as the sea.

۶ - Rudyard Kipling (۱۸۶۵-۱۹۳۶)

7 - I shall Know that your good is mine; ye shall Know my strength is yours.

ژان ژاك روسو۱ در کتاب «قرارداد اجتماعی» خود این سخن را تکرار می‌کرد۲. **ژول‌سیمون**۳، فیلسوف فرانسوی و نویسندهٔ کتاب «آزادی» بوجهی دیگر براین بنیان استدلال می‌نمود۴ و رسالهٔ **جان‌استوارت میل**۵، فیلسوف مشهور انگلیسی، در باب آزادی نیزاهمیت بسیار کسب کرد۶. سرگذشت کوششهای قلمی وقدمی بشر برای تحصیل آزادی ومساوات خود موضوع کتابها تواند شد اما بهرحال اینك متجاوز ازیکصد وهفتاد سال است که دواصل آزادی ومساوات درجهان پایهٔ دموکراسی تلقی شده‌است. البته این آزادی به جایی محدود می‌شود وآن وقتی‌است که کسی دراستفاده از آزادی حدود بزیان دیگران وبرخلاف آزادی‌آنان گام بردارد. تمثیل کشتی درین مورد معروفست: جامعه را به کشتی‌یی مانند می‌کنند که افراد درآن درسفرند؛ بدیهی است اگریك تن ازمسافران بخواهد کشتی را سوراخ کند وآب وارد شود، دیگران برای صیانت نفس خود نخواهند گذاشت که اوهرچه بخواهد بکند وآزادانه حیات‌آنان را درمعرض خطر ونابودی قرار دهد۷. درهرحال همچنان که هرجامعه‌یی به رعایت این اصول نیازمندست جامعهٔ بشری نیز به‌لزوم استقرارآزادی ومساوات درمیان ملل عالم متوجه شده‌است وملل مختلف به‌این نتیجه رسیده‌اند که روابط خود را بایکدیگر باید براین‌بنیان‌استوارکنند یعنی دنیایی پدیدآورند که درآن، چنان که روزولت می‌گفت، آزادی بیان، آزادی مذهب، آزادی از نیازمندی وفقر، آزادی ازبیم وهراس برای افراد بشرتحقق پذیرگردد.

اما روابط بین‌المللی از اول براین اصول استوار نبوده وتاریخ‌آن بسیار مفصل وخواندنی‌است. بطور بسیاربسیار مختصر می‌توان گفت که تاریخ تطور و تکامل روابط بین‌المللی را به‌هفت دوره تقسیم میکنند ازین قرار:

دورهٔ اول: ازقدیم‌الایام Antiquité تا سقوط امپراطوری رم.

دورهٔ دوم: از سقوط امپراطوری رم تا خاتمهٔ‌جنگ سی‌ساله و عهدنامهٔ صلح وستفالی (۱۶۴۸)

دورهٔ سوم: ازصلح وستفالی تاانقلاب‌کبیر فرانسه (۱۷۸۹)

دورهٔ چهارم: از انقلاب فرانسه تاعهدنامه‌های سال۱۸۱۵درکنگرهٔ وین

دورهٔ پنجم: ازکنگرهٔ وین ۱۸۱۵ تاکنگرهٔ برلن (۱۸۷۸)

دورهٔ ششم: بعدازکنگرهٔ برلن تا جنگ‌جهانی اول

---

۱ - J.J. Rousseau (۱۷۱۲-۱۷۷۸)

2 - Le contrat social, Paris, p.19

3 - Jules Simon

۴ - رك. آزادی وآزادفکری، مجتبی مینوی، ص۶۹

۵ - john Stuart Mill (۱۷۷۳-۱۸۳۶)

۶ - آزادی وآزاد فکری ص۷۸

۷ - همان‌کتاب ص۹۰

دورهٔ هفتم : ازعهدنامهٔ ورسای تاجنگ جهانی دوم۱

ملاحظه میفرمایید که تأمل درین موضوع یعنی بررسی تاریخ جهان بحری است که درکوزهٔ این سخنرانی مختصر نمی‌گنجد. خلاصه آن که ابتدای تاریخ روابط بین‌المللی از روزگاری شروع میشود که غالب ملل هنوز درحال انزوا وخصومت‌بادیگران می‌زیستند وهمیشه فکراستیلا براقوام دیگررا در سر می‌پروراندند وجنگ تنها راه حل مسائل بود. روابط بین‌المللی مبتنی بود بر بعضی اصول طبیعی ازقبیل رعایت شعائر دینی ومهمان‌نوازی واحترام سفرا. تااین‌که در دورهٔ اعتلای‌تمدن‌یونان حقوق‌بین‌المللی‌ناقصی تازه بوجودآمد. این روابط همجواری نیزمیان شهرهای‌مستقل جامعهٔ یونانی، مانندآتن واسپارت، برقراربودکه تشکیل اتحادیه‌یی داده بودند والا یونانیان هم دیگر اقوام را «باربار Babares» و وحشی وازحقوق مدنی محروم می‌شمردند وبخود حق میدادند که آنان را مطیع خویش‌سازند. اماکار روم‌با یونان متفاوت بود وچون سنای روم‌با سایرملل بشدت رفتار می‌کرد حقوق بین‌المللی‌که براساس مسالمت است در روم نضج نگرفت و حقوق مدنی روم-که الهام بخش بسیاری ازقانون‌گذاران‌دنیاشده‌است- به‌حقوق بین‌الملل اعتنائی‌نکرد. ایرانیان درین زمینه این افتخار را دارند که در روزگار باستان حقوق مردم مغلوب را رعایت‌کرده‌اند و درعهد هخامنشیان شاهنشاه ایران‌با یهودیان به‌مسالمت تمام رفتار نموده‌است. این ابتدای تاریخ روابط بین‌المللی است ولی پس‌ازگذشت قرنها وبوقوع پیوستن جنگهای فراوان و دوجنگ بزرگ جهانی و شکست جامعهٔ ملل سابق، سرانجام سازمان ملل‌متحد پی‌ریزی شد.

پس‌ازآن‌که جنگ جهانی دوم خاتمه پذیرفت بر اساس مواد هشتگانهٔ منشور آتلانتیك-که درسال ۱۹۴۱ میان روزولت رئیس جمهور امریکاو وینستون چرچیل نخست وزیر انگلستان به امضا رسیده بود- ودیگر پیمان‌نامه‌ها، درژوئن‌سال ۱۹۴۵ نمایندگان پنجاه ملت جهان مصمم شدند مساعی خودرا برای ساختن جهانی امن‌تر وبهتر، با تأسیس یك سازمان بین‌المللی‌بنام سازمان ملل متحد، هم‌آهنگ‌کنند: ازآن تاریخ ببعد بتدریج کشورهای دیگری به این‌گروه پیوستند چندان‌که امروز یکصد وده‌ملت جهان به عضویت این‌سازمان درآمده‌اند.

بدیهی‌است بنیان هرسازمانی ازین قبیل نخست بررعایت حقوق بشربایداستوار باشد. پس‌ازچندی درتاریخ دهم دسامبر ۱۹۴۸ (۱۹آذر ۱۳۲۷) مجمع عمومی‌سازمان ملل متحد اعلامیهٔ جهانی حقوق بشررا تصویب‌کردکه نخستین مادهٔآن اینست :

« مادهٔ اول- تمام افراد بشرآزاد به دنیا می‌آیند وازلحاظ حیثیت وحقوق باهم برابرند، همه دارای عقل و وجدانند و باید با روح برادری بایکدیگر رفتارکنند.» ۲

۱- رك . روابط بین‌المللی ازقدیم‌الایام تا سازمان ملل‌متحد، دکتر احمد متین‌دفتری، تهران ۱۳۳۶، ص۱۶۹ ببعد. ۲ - همان‌کتاب ص۳۵۴

و مادۀ دوم آنست که هرکس می‌تواند بدون هیچگونه تمایز ازحیث نژاد و رنگ، جنس، زبان ومذهب وعقیده وملیت وغیره ازتمام حقوق و کلیۀ آزادیهایی که در اعلامیه ذکر شده بهره‌مند گردد۱ .

دیگر آنکه برای حصول امنیتی پایدار- که: در پرتو آن بتوان برای بشر زندگانی سعادت‌آمیزی تأمین نمود- کوشش درراه استقرارصلح مهمترین هدف سازمان شناخته شده و درمادۀ دوم منشورملل متحد تصریح شده‌است که «اعضای سازمان اختلافات بین‌المللی خود را به‌وسائل مسالمت‌آمیز تصفیه می‌نمایند بنحوی که صلح و امنیت بین‌المللی و همچنین عدالت بمخاطره نیفتد».۲

دانشمندان امروز نیز درباب ارتباط علم ودموکراسی بحثهای مفصلی دارند که خلاصۀ آنها اینست : سبب این که علما درمسائل علمی توافق حاصل‌میکنند وفی‌المثل همه قبول‌دارند. دو دوتا چهارتاست اینست که مسائل از راه تجربه ومشاهده وآزمایش ودقت و بحث‌واستدلال منطقی‌طرح وحل وفصل میشود، البته درامورعملی هم مجادلات فراوان روی می‌دهد ولی دیر یا زود بااقامۀ دلائل طرفین مسأله حل می‌شود ونزاع‌پایان می‌پذیرد. بنابرین علم ودموکراسی باهم ملازمه دارند و همچنان‌که از راه بحث‌آزاد و استدلال میتوان به توافق رسید، توصیه میکنند که این طریقه را برای ایجاد توافق و استقرار حقیقت درمیان افرادبشر نیز میتوان بکاربرد۳ .

همه بیادداریم که پیغمبر ما میفرمود : انماالمؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم واتقواالله لعلکم ترحمون۴، مولوی نیز درتفسیراین کلام آسمانی، درغزلی که بدومنسوبست چنین بما درس آشتی می‌داد :

مؤمنان را خواند اخوان درکلام خود خدا ... پس بباید صلحشان دادن بهم ای کدخدا
جنگ باشدکار دیو و صلح کردار ملك ... صلح را باید گزیدن تا بیابد جان صفا
روحهای پاك را از صلح آمیزد بهم ... قطره‌ها چون‌جمع شد رودی‌شودژرف‌ای‌فتی
ریزه‌های خاك‌گر با هم نگشتندی یکی ... کی شدندی برمهان و برکهان جای و سرا
چون ز جمع جسمها آمد چنین بنیادها ... پس ز جمع روحها بنگر چها گردد چها

ملاحظه می‌فرمایید که امروزهم به این راهنماییها نیازمندیم چنان که **جانت هربلیسون۵** امریکایی منظومۀ زیرین را درسال ۱۹۵۵ سروده‌است :

« ای‌خدای هرقوم وملت ، ای‌تویی که خدای همۀ زمینهاهستی
وهیچگونه امتیاروتبعیض باطلی‌میان نژادها وزبانها وزادگاهها نمیگذاری،
فرزندان‌تو که براثرترس‌وغرورمنشعب‌شده‌اند، فرسنگهاازیکدیگرجدا افتاده‌اند،

۱ـ همان‌کتاب ص۳۵٤ ۲ـ همان‌کتاب ص ۳۱۲ ۳ـ رك. آزادی و آزادفکری، مجتبی مینوی ۱۳۳۸، ص۲۳ ببعد ٤ـ قرآن‌کریم، سوره۴۹ (الحجرات) آیۀ۱۰
۵ـ Janet Harbison

عنایتی بفرما و بما قلبی رؤف و گوشی شنوا عطا کن تا به درد دل همدیگر گوش بدهیم»[۱]
اما مصائبی که بشر در روزگار ما با آن روبروست سبب شده است که ملل متحد از ین حدود پا فراتر نهند و یاری به یکدیگر را درحل مسائل داخلی و بین‌المللی خواستار شوند زیرا اولا مسائلی که امروز در دنیا پیش می‌آید عوارضش درسرحدات یك کشور محصور نمی‌ماند و به دیگر کشورها هم سرایت میکند : پدید آمدن بیماری یا آفات کشاورزی و مسائل اقتصادی درمملکتی همسایگان ودورتران را نیز بفکر چاره گری می‌اندازد و اتفاقات مختلف بین‌المللی درسرنوشت همگان مؤثرست ازینرو درسازمان ملل‌متحد علاوه برمجمع عمومی و شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری و دستگاههایی که متوجه رسیدگی به مسائل سیاسی صرف است تشکیلاتی دیگر نیز وجود دارد مانند · سازمان بین‌المللی کار، سازمان خوار و بار و کشاورزی ملل‌متحد ، سازمان ترتیبی و علمی و فرهنگی ملل‌متحد (یونسکو) ، سازمان جهانی بهداشت، بانك بین‌المللی ترمیم و توسعه (بانك جهانی) ، مؤسسهٔ عمران بین‌المللی ، مؤسسهٔ مالی بین‌المللی ، صندوق بین‌المللی پول ، سازمان بین‌المللی هواپیمایی کشوری ، اتحادیهٔ پستی جهانی · اتحادیهٔ بین‌المللی ارتباطات دور ، سازمان هواشناسی جهانی ، سازمان بین‌الدول و مشورتی دریانوردی ، سازمان بازرگانی بین‌المللی وغیره . دول عضو سازمان درباب مسائل بین‌المللی باهم همکاریهایی دارند که درجلسات آینده سخنرانان محترم درین زمینه‌ها سخن خواهند گفت و فواید این همکاریها را درامور مختلف بازخواهند نمود .

مسلم است که امروز براثر گسترش روابط بین‌ملل وسهولت وسرعت ارتباط میان مردم جهان درموضوعات فرهنگی ، بهداشتی ، اقتصادی وغیره نیز همکاریهایی پدید آمده است که قابل ملاحظه است . بیرون ازاغراض سیاسی ، بسیار دیده میشود که مردم جهان از احوال بنی‌نوع انسان در دورترین نقاط گیتی متأثر میشوند و درغم وشادی آنان شرکت میجویند و این همدلی ناگزیر حاصل ارتباط بین‌ملل و نشر افکار بشردوستانه و اعتقاد به لزوم تعاون بین‌المللی است .

اما هدفهای سازمان ملل و هر دستگاهی نظیر آن ، هر قدر انسانی باشد ، وقتی تحقق پذیرست که نخست میان مردم جهان تفاهم وحس اعتماد بوجود آید و درمحیط امن و اطمینان متقابلی بتوان مسائل جهان امروز را بمدد همهٔ مردم جهان حل کرد . بعلاوه این طریق مسالمت و آشتی و تفاهم و تعاطی افکار بسود تمدن بشری است زیرا نه تنها پیشرفتها و آبادانیها درسایهٔ صلح میسرست بلکه تمدنهای عالی همیشه نتیجهٔ برخورد تمدنهای مختلف و ثمرهٔ تبادل فکرها و اندیشه‌های گوناگون وروشهای زندگانی متنوع بوده است زیرا همچنان که بقول **جان استوارت میل** «کسی که تنها بافکر و نظر خود آشنا باشد چنته‌اش تهی است»[۲] ، هرملتی

---

۱ ـ آزادی وحیثیت انسانی ، تألیف و ترجمهٔ سیدمحمدعلی جمال‌زاده ۱۳۳۸، ص۷۱
۲ ـ همان کتاب، ص۷۶

وقتی به کمال وسعادت میتواند رسید که ازثمرهٔ فکروهنروفرهنگ وتجربهٔ همه‌مردم‌جهان بهره‌مند گردد .

درحقیقت «لازمهٔ همبستگی‌مردم جهان وحدت‌نظرجهانیان‌است ولازمهٔ‌این‌وحدت نظراشتراك احساسات . اگرتابه‌امروز انسانیت یك‌وظیفهٔ اخلاقی‌بوده‌است ازین پس‌شرط حتمی‌ادامهٔ زندگی‌است»[۱] . بنابرین‌وقتی‌هدف‌گردانندگان‌امورجهان اجرای‌همین اصول‌و تحقق پذیرکردن تفاهم بین‌المللی‌باشد وچنانکه مادهٔ بیست‌وششم اعلامیهٔ حقوق بشرتوصیه کرده‌است : آموزش‌وپرورش درهمه‌جای جهان‌طوری هدایت‌شودکه شخصیت‌انسانی‌هرکس را بحداکمل رشدآن‌برساند ... وحسن‌تفاهم ، گذشت واحترام عقاید و دوستی بین‌ملل و همچنین توسعهٔ فعالیتهای ملل‌متحد را در راه‌حفظ صلح‌تسهیل نماید[۲] ، مردم‌جهان‌درپناه این‌تفاهم ازآشتی‌وسازگاری وجمعیت‌خاطر وهمکاری برخوردار حواهندشد وبشرروزبروز به‌ترقیات بزرگترنایل خواهدگشت واگرنه‌چنین‌باشدوهرفردوکشوری دنیارا فقط‌اززاویهٔ منافع‌خود ببیند وبرای دیگرملل، باصداقت‌تمام ، آزادی ومساوات‌کامل‌قائل‌نباشد، ابرهای سوء تفاهم وکینه‌وخصومت افق‌حیات بشررا تیره‌خواهد نمود .

بدیهی‌است همهٔما، درعین‌کمال‌علاقه‌ودلبستگی به‌ملیت‌خود ، ازصمیم‌دل آرزومندیم درمیان مردم‌دنیا حسن‌تفاهم وهمدلی‌وهمکاری‌هرچه‌بیشتر تحقق‌پذیرشود وهمه‌ملل جهان‌در امنیت وآشتی‌به‌پیشرفت وترقیات‌بزرگ‌موفق‌شوند . درخاتمه ازحوصله‌یی‌که حضارمحترم دراستماع عرایض بنده‌بخرج داده‌اند تشکرمیکنم وچندبیتی‌ار تمیثلی را که استاد فقیدم شادروان ملك‌الشعرای بهار درقصیده‌یی‌بسال ۱۳۱۰ شمسی سروده است به‌عرض‌میرسانم . مفهوم این‌ابیات اینست‌که حقیقت واحد ونظرگاهها مختلف‌است و بااندکی‌تأمل وانصاف میتوان به‌وحدت نظروتفاهم رسید.

دارم حکایتی سره و نغز و دلپذیر	بشناس گفتهٔ سره از گفت ناسره
خفتند در اطاقی هر شب چهار طفل	اندر کنار دایگکی پاك و طاهره
زن شیر گاو دادی دایم به کودکان	وز مادرانشان بگرفتی مشاهره
آن خوابگاه پنجره‌یی داشت مشرقی	وزشیشه های الوان ، پوشیده پنجره
شبهای ماهتاب شدی ماه جلوه گر	با چند رنگ ار پس آن تنگ دایره
هرکودکی بدیدی از جایگاه‌خویش	مه‌رابه‌رنگ‌دیگر ، ازان‌خوب منظره
ازآن چهارطفل ، یکی‌طفل‌کور بود	وز رنگهای مختلفش ، پاك ذاکره
لیك‌آن‌سه‌طفل‌دیگر، هریك‌رماه‌خویش	تحسین کنان بدندی گـرم مناظره
آن یك‌زماه سبز ودگریك ز ماه زرد	دیگر زمـاه سرخ ، بمانند مجمره

۱ ــ مجلهٔ سخن دورهٔ ۱۱ ص۴۹۵

۲ ــ روابط بین‌المللی ازقدیم الایام تاسازمان ملل‌متحد ، ص۳۵۸

وان طفل کور ، منکر آن هرسه‌ماه بود و آن هرسه منکر او در نقص باصره
یك چند برگذشت، که آن بحث و آن جدال در آن وثاق بود بیك نظم و پیکره
اندر شبان مقمر ، بودند هر کدام از ماه خویش نغمه سرایان چو زنجره
یك‌شب نهاده شبچره زن نزد کودکان خود رفت دگر به آمد برقصد شبچره
ناگاه باز گشت زن و گربهٔ جسور زد خویش را به پنجره ، مانند قسوره
بشکست سخت پنجره و شیشه‌ها بریخت اندر قفای گربه و شد پاك منظره
آن پرده برطرف شد و حس خطاشعار شد در بر حقیقت واحد مصادره
دیدند مه یکیست و ز الوان مختلف آثار نیست وانهمه بحث و محاوره
بدر سپید لامع در دیده نقش بست وز سبز زرد و سرخ تهی‌شد مفکره
برطفل کور ، خجلت خود عرضه داشتند بنگر چگونه طفل سخن گفت نادره
گفت این جمال و جاوه که بینید ازکجا نبود گزافه ، همچو علامات خابره ؟
پس کودکان به مدرسه رفتند و ماه را دیدند تودهٔ گچ ، پر کوه و پر دره
دیدند هست تابش نورش ز آفتاب وان جلوه و جمال ، حدودی‌است بایره
کردند اعتراف که آن جنگ و آن جدال بوده‌است بی حقیقت و بی اصل یکسره

***

هان ای‌بهار ! جنگ و جدال جهانیان هست از ورای پردهٔ جهل و مکابره
ای اخترحقیقت! شو جلوه‌گر که هست گیتی، چو شب سیاه وخلایق چوشبپره ۱

۱ـ دیوان اشعار ملك‌الشعراء بهار ج۱ ص۵۱۹ـ۵۲۱

اثر: آ . می‌یه

ترجمهٔ سید ضیاءالدین دهشیری

خویشاوندی زبانها

آخرین صورت اسامی زبانها که بوسیله F.N. Finck بزبان آلمانی نشر گردیده حاوی نام دویست زبان می‌باشد . این رقم ، بخودی‌خود واجد هیچگونه اهمیتی نمی‌باشد: زیرا صورت مزبور برمبنای اصل‌واحد و یکسانی تدوین نگردیده است ، و چه‌بسا نتوان صورت جامع‌وکاملی که دارای دقت‌وصحت مطلوب‌باشد اصولا تدوین‌کرد . درواقع‌میتوان پذیرفت‌که معادل ومساوی تعداد لهجه زبانهای بکلی‌غیرقابل فهم‌برای‌کسانی‌که به لهجه دیگری صحبت می‌کنند زبانهای جداگانه وعلیحده نیزوجود دارد . ولی‌این حدومرزغیر قابل فهم‌بودن ناپایدار وفراراست : مثلازبان مردم **پروانس** (از استانهای‌کشورفرانسه) وزبان فرانسه بطوریقین دوزبان‌متمایز وممتاز ازیکدیگرمیباشند زیرا برای‌کسی‌که‌فقط یکی‌از دوزبان مذکور را بداند ، زبان دیگری غیرقابل فهم است . ولی آیا زبان مردم **پروانس** و مردم **کاتالونی** (ازاستانهای اسپانیا) هم‌دوزبان متفاوت وعلیحده‌هستند؟ در نظراول ، افرادی‌که بیکی‌از این‌دوزبان سخن‌میگویند زبان‌دیگری (دومی) رانمی‌فهمند ولی‌یك‌نفر پروانسی‌پس‌از تحمل‌اندك زحمتی‌میتواند زبان کاتالونی را بفهمد و بالعکس. بنابراین نمیتوان‌گفت‌که درحال حاضر چندزبان درجهان وجود دارد . ولی دست‌کم یك نکته‌مسلم ومحقق‌میباشد یعنی: شماره زبانهای جداگانه درحدود چندصدمیباشدودردوران حاضر به‌خیلی‌بیش ازهزار idiome (لهجه‌خاص) نسبتاً مختلف‌ومتمایزکه برای فهمیدن آنها وجود مترجم لازم‌است ، صحبت میشود .

برای اینکه دراین انواع مختلف زبانها نظمی وترتیبی‌ایجادکرد ، بعضی‌برآن شده‌اندکه زبانها برحسب‌نکات مشترك وساختمان‌صرفی‌ونحوی‌خود به‌زبانهای isolante (یك‌هجائی)وزبانهای**التصاقی**(agglutinante)وزبانهای**تداخلی**(incorporante)

و زبانهای **تصریفی** (flexionnelle) دسته‌بندی کنند. ولی در ادامه این تقسیم بندی تا به آخر توفیق نیافته‌اند ، وتا آنجا نیز که این تقسیم‌بندی بمرحله عمل درآمده، فاقد هرگونه فایده علمی یا عملی بوده‌است . این تقسیم‌بندی نوعی سرگرمی بوده که هیچ زبانشناسی از آن طرف برنبسته‌است. F.N. Finck درکتاب مختصر خویش فقط توانسته است هشت زبان حاضر و جداگانه راکه‌ازانتخاب آنها ناگزیر بوده‌است توصیف و تشریح کند .

Fr. Müller ، در رساله تشریحی خود درباب انواع اصلی و عمده زبانها، و F.N. Finck ، در وجیزه خود (که ازآن نام بردیم) ناگزیربوده‌اندکه زبانها را برحسب نژادهای انسانی که بدانها تکلم می‌کنند دسته‌بندی کنند. ولی از آنجاکه بین زبان و نژاد هیچگونه پیوند وارتباط الزامی وجود ندارد ، و احدی جداً مدافع این عقیده نیست که یك دسته خاص زبان به‌یك گروه نژادی ویژه مرتبط باشد، و این شیوه از فرط الزام وبرای خالی نبودن عریضه (بعنوان کاچی به ازهیچ‌چیز) انتخاب گردیده است. زیرا اتخاذ این شیوه اندیشه‌های ناصواب و غلط ببارآورده‌است .

بااین وصف، اگرچه هیچ‌اصلی راکه درعصرحاضر بکمك آن می‌توان عموم‌زبانها را طبقه‌بندی کرد قبول نکنیم ، ولی وجود چندین‌گروه زبانی صریح ومشخص را قبول کرده وتعیین نموده‌اند. هیچکس تردید نداردکه‌گروه **زبانهای رمان** که مرکب از زبانهای ایتالیائی، اسپانیائی، فرانسوی، و رومانی وغیره‌است وجود دارد و یك گروه **زبانهای ژرمانی** مرکب اززبانهای‌آلمانی، انگلیسی، دانمارکی، سوئدی وغیره نیز موجود می‌باشد. ویك گروه **زبانهای اسلاوی**، متشکل اززبانهای‌چك، لهستانی،روسی، صربستانی، بلغاری وغیره‌هم وجوددارد وهمچنین زبانهای بسیاردیگری هم موجود است مشابهت‌میان زبانهائی که هرکدام ازاین‌گروهها راتشکیل‌می‌دهند امری‌استواضح ومسلم. ارزش این طبقه‌بندی عملا در وجود این واقعیت نمایان‌است‌که اگرکسی بیکی‌اززبانهای یك‌گروه‌آشنا باشد زبانهای دیگرعضوآن‌گروه راآسانتر می‌تواند فراگیرد . بنابراین یك‌نوع طبقه‌بندی ازنظرزبانشناسی وجوددارد که بنحوی رضایت‌بخش دربعضی موارد بکار بسته می‌شود. دراین‌صورت اگر بررسی شودکه‌آیا با بکاربستن شیوهٔ مزبور می‌توان همه زبانها را طبقه بندی‌کرد یاخیر، اینکار بزحمتش می‌ارزد.

اصل واساس این نوع طبقه‌بندی‌آسان وساده می‌باشد . جمیع زبانهائی‌که در حال حاضر بدانها تکلم میشود، ومتعلق بگروه زبانهای رمان می‌باشد، صورت‌تحول‌یافته گوناگون زبان واحدی هستندکه اکنون دیگربدان تکلم نمی‌شود، ولی‌آثار مکتوب‌آن موجود است، یعنی **زبان‌لاتینی**. زبانهای‌گروه **ژرمانی** خود صورتهای تحول یافته‌زبان مشترك واحدی می‌باشند، که‌آثاری ازآن دردست نیست، ولی می‌توان وجود داشتن آنرا حدس زد و فرض‌کرد. زبانهای اسلاوی صورمتنوعه زبان واحد ومشترك اسلاوی هستند

که امروز گواهی از آن دردست نیست هرچه بیشتر بگذشته دوردست هر کدام از زبانهای ژرمانی توجه کنیم، بیشترمشابهت آنها نمایان می گردد. ودرمورد زبانهای اسلاوی نیزوضع برهمین منوال می باشد . اگر اسناد و مدارك محفوظ مانده اجازه می‌دادند که تاریخ را از زمانهای هرچه قدیم‌تر بررسی کنیم ، سبقاً بزودی، مشابهتی کامل وعینیتی تام و تمام بین زبانهای یك گروه می یافتیم -- بنابراین گروه‌های زبانهائی را که بنحوی سودبخش قابل بررسی هستند از روی وحدت منشاء واصل آنها می‌توان بازشناخت . وقتی می گوئیم چندین زبان متعلق به گروه واحدی می‌باشند، مقصود این است که زبانهای مذکور صور مختلفه ودگرگون شده زبان واحد قدیمتری هستند : زبانهای **خویشاوند** ، بواقع **یك زبان واحد ویگانه‌ای می باشند که باگذشت روزگار به انحاء مختلف تغییر و دگرگونی یافته‌اند.**

بنابراین یك نوع طبقه‌بندی از نظر زبانشناسی وجود دارد که ، دست کم در بعض موارد رضایت بخش میباشد ، و این طبقه بندی همان « **طبقه بندی دودمانی** génealogique » است . این نوع طبقه‌بندی برای بسیاری از زبانها که **موللر وفیك** درضمن طبقه‌بندی نژادی عمومی‌خود گنجانیده‌اند ، به نتایج ثمربخشی رسیده است . همین طبقه‌بندی ، قریب صدسال است موجب ایجاد تاریخ زبانهای هند واروپائی ، زبانهای بانتو زبانهای سامی ، وزبانهای اندونزی گردیده وروز بروز ثمربخش بودن آن بیشتر مشهود میشود تابدانجا که جمعی پنداشته بودند مشاجرات ومجادلاتی درباره آن پدید نخواهد شد و فقط باید برای بکاربستن آن بذل مجهود کرد ولی همین طبقه بندی درسالیان اخیر مشاجراتی اصولی ببار آورد . در واقع موارد ابهامی وجود دارد که بعض از آنها ناشی ازطریقه تحول وتبدل زبانها است ، وبعض دیگر معلول ومولود این نکته میباشد که اشتراك منشأ واصل زبانها را به سادگی نمیتوان روشن ومبرهن ساخت . ازجانب دیگر اشکال کار وارد کردن جمیع زبانها درطبقه‌بندی **«دودمانی»** بعض زبانشناسان را واداشته است که صراحت ودقت را از اصل این طبقه‌بندی سلب کنند ویا آنرا بشیوه‌ای نادرست بکار بندند . ازاین‌رو توجه بخود این اصل ونشان دادن این که تاچه‌میزان طبقه بندی دودمانی زبانها درحال حاضر ممکن میباشد ، وتا کجا میتواند سودبخش افتد ، واز آن چه امیدی میتوان داشت خالی از فایده نخواهد بود

۱

فرمول وتعبیری که برطبق آن بعض زبانها صور تحول یافته زبان واحد قدیمتری هستند حقایق تاریخی متنوع و بغرنجی را دربردارد . درواقع زبانها اشیائی نیستند که یك وجود مادی وصوری قائم بذات داشته باشند وبخودی خود رشد و تکامل بپذیرند . یك زبان **نهادی** است متناسب بایك هیئت اجتماعی وتحولات وتبدلاتی که بخودمی بیند ووابسته بتاریخ آن هیأت اجتماعی میباشد . یك زبان مانند یك نسخه دستنویس ویایك ابزار واسباب دگرگونی نمی پذیرد . زبان محصول ومولود فعالیت دماغی کسانی است که بدان سخن میگویند . ودر

نزد دو نفری که هردو بیك زبان واحد تکلم میکنند یکسان نیست مثلا : دوتن فرانسوی را نمیتوان یافت که عیناً بزبان فرانسوی یکسان و واحدی سخن بگویند . بی‌شك برای هر زبان ملاك و میزانی وجود دارد که سخن گویندگان بدان زبان میکوشند مطابق آن سخن بگویند وخودرا باآن تطابق بخشند . ولی این ملاك و میزان برحسب موارد مختلف بیش و کم مشخص و معین میباشد واحساس وادراکی که هرکس نسبت بدان دارد بیش و کم دقیق میباشد. تحولات وتغییرات زبان ، حتی اگر پردامنه هم باشد ، مانع از آن نیست که مردم مطالب یکدیگر را درك کنند . درنتیجه ، ازنظر زبانشناسی اجتماعات و هیأت‌هائی از زبانها وجود دارد که وحدت آنها بسیار ناکامل و ناقص است وهیچ هیأت زبانی را نمیتوان یافت که سخنگویان بدانها شیوه‌ای بتمام معنی مشابه وهمانند داشته باشند . پس فرمول و تعبیر : **يك زبان صورت تحول یافته زبان دیگری است** ، ازنظر زبانشناسی مفهوم صریح و قاطعی ندارد ، چرا که هیچکدام از آندو زبان را درمرحله‌ای معین نمیتوان بنحو صحیح ودقیق درك کرد .

علاوه براین ادامه حیات زبان فقط ازطریق انتقال ازفردی بفرد دیگر امکان‌پذیر است . دراینصورت ، به کودکانی که سخن گفتن را فرامیگیرند زبانی ساخته و پرداخته تحویل نمیشود . بلکه فقط چیزهائی راکه شنیده‌اند میتوانند خود بزبان آرند ، ومسلم است که بتفاوتهای جزئی وغیربارز لهجه‌ها توجهی ندارند . آنان وقتی بکمك آنچه خود شنیده ومشاهده کرده‌اند ، زبان خودرا درست میکنند ، عیناً ودقیقاً زبان نسلهای قبلی را تکرار و بازگو نمیکنند . حتی وقتی هم که همان صورتها را بکار میبرند ، همیشه آنها را بصورتی واحد یکسان درنمی‌یابند . انتقال زبان ، براثر عدم پیوستگی طبیعی خود ، موجب تغییرات و تحولاتی در زبان میشود . کودکان بهمان اندازه دربرابر نسلهای گذشته آزادی عمل وبیان دارند که ملاك ومیزان باصراحت ودقت کمتری مقرر گردیده و وحدت زبان دراجتماعات زبانی که درآن سخن گفتن می‌آموزند کمتر تحقق پذیرفته باشد .

زبان فقط ازنسلی بنسل دیگر منتقل و دست بدست نمی‌گردد . بلکه پیوسته و علی‌الدوام اوضاع واحوالی ایجاد میشود که بعضی متکلمان بزبانی را وادار ویا ناگزیر میسازد سخن گفتن بزبان دیگری را که برای ایجاد ارتباط باتعداد بیشتری از افراد بشر بکار میرود برزبان مادری خود برتردانند، درنتیجه پیوسته گروههائی از افراد بشر وجود دارند که زبان خودرا عوض میکنند . ولی انسان هرگز يك زبان خارجی را بطور کامل یاد نمیگیرد و نمیداند وجمیع ظرافتکاریهای آنرا فرانمیگیرد ونکات دقیقه آنرا بکار نمیبرد و همه اسالیب آنرا بنحو صحیح رعایت نمیکند . پس هرمتکلمی که زبانی خارجی را بکارمیبرد در هیأت زبانی اغتشاشی بوجود می‌آورد . درهرکجا که مردمانی ازمنشاء وتبار مختلف وجود دارند، وضعیت زبان ناگزیر متزلزل میشود ، وآزادی کودکانی که سخن گفتن می‌آموزند افزایش میگیرد همچنانکه اغلب اتفاق می‌افتد ، وقتی ، مردمانی همگی تغییر زبان میدهند ، مسلم است که زبانی که تازه فرامیگیرند ، ازيك طرف ازجمیع لحاظ ونکات باسرمشقی که مورد پیروی است مطابق نمیباشد وازجانب دیگر آن زبان مدتی چند متزلزل‌تر وناپایدارتر از زبانی است که درپرتو سنت طولانی خود تثبیت شده بود .

قسمتهای مبهم این شیوه ها بهرصورت باشد ، یعنی شیوه‌هائی که تحولات زبان بنا بر آن رخ‌میدهد ، ولی‌یك نکته مسلم ومحقق‌است یعنی : بین‌وضع و منظره یك‌زبان در یك‌مرحله معین ، ووضع‌همان زبان درمرحله بعدی ، اغلب‌اختلافی‌عمیق وجود داردچنانکه یك‌زبان ، درطی‌چندقرن ، ممکن‌است بصورتی‌در آیدکه دیگر قابل تشخیص وشناخت‌نباشد زبان فرانسه سدهٔ یازدهم نوعی‌زبان لاتینی بوده، یعنی‌زبان‌لاتینی عامیانه که آنرادرحدود قرن اول میلادی، اهالی‌کشورگل براثرپیروزی رومن‌ها معمول‌داشتند و بدان‌تکلم آغاز کردند. ولی‌یك‌نفررومن قرن اول شایداین زبان‌لاتینی‌جدید رابیش‌از‌یك نفرفرانسوی قرن‌یازدهم که زبان لاتینی‌قدیم‌را می‌فهمد نفهمد . زبان‌فرانسه ازآن زمان ببعد ، بتحولات سریع خود ادامه داده و روزبروز از زبان لاتینی‌دورتر شده‌است ، ولی ، هرچندهم این تباعد و دوری‌گزینی‌شدت‌یافته‌باشد ، باز زبان‌فرانسه نمیتواند جریك زبان لاتینی‌تحول یافته چیز دیگری‌باشد واین‌امر تازمانی‌که بزبان فرانسه تکلم میشود باقی‌خواهد بود و این حکم صادق .

درواقع ، تعریف « **عینیت** » ازنظر زبانشناسی ناگزیر خصلت اجتماعی دارد : تفاوتهای عملی‌و بالفعل بین‌افرادی‌که بزبانی‌سخن میگویند ، هرچه باشد ، در هرکجا که افرادی ، مطالب یکدیگررا درك‌میکنند ، زبانی واحد وجود دارد ، مشروط بدینکه این افرادبطورآگاهانه ویاغیرآگاهانه واقف وشاعربدین حقیقت‌باشندکه عضویك هیأت‌مشترك ازنظرزبانشناسی‌میباشند . **زبان باگذشت زمان دگرگون** میشود. ولی، اگربمتکلمان بیك‌زبا[illegible] که برخی‌معاصردیگری هستند، توجه‌شود ، ازیك‌نظردر هرکدام ازمراحل‌متوالی که‌مورد نظروحدتی‌وجود دارد . بین‌فتح کشورگل بدست **رومن‌ها** و دوران فعلی ، هیچ مرحله‌ای وجود نداشته که درطی‌آن افرادسخنگوی این‌کشور واقف‌باشندکه بزبان‌دیگری جزبزبان لاتینی‌سخن‌میگویند ، ساکنان‌کشورگل ، خواسته‌اند زبان لاتینی‌را ازآن حود سازند ، وبدین‌مقصودهم نایل‌شده‌اند ، زبان **لاتین** عامیانه‌که زبان فرانسه یکی‌از صور تحول یافته‌آن است ، بازبانی که سرانجام بصورت زبانهای دیگر **رومن** در آمده است تفاوتی‌بس‌اندك دارد . ازآن دوران‌ببعد ، ساکنان‌کشورفرانسه امروزین هرگز قصد آن نداشته‌اندکه بزبان‌نوینی‌سخن بگویند ، آنان همیشه کوشیده‌اند بزبان‌سنتی‌و کهن خویش تکلم کنند ، وهمیشه بدین‌نکته واقف وشاعربوده‌اندکه بزبان واحدی تکلم میکنند. فقط درصورتی‌که دومرحلهٔ دوراز رشدوتکامل زبانرا در نظر بگیریم میتوانیم شاهد اختلاف و تفاوتی‌بارزباشیم . یك‌زبان واحد ، براثرهمان تنوع اوضاع وشرایط تاریخی ، ممکن‌است دستخوش تغیرات‌وتحولاتی‌متنوع‌درنواحی‌مختلفی‌بشودکه مورداستعمال‌است . دراین‌صورت علیرغم ثبات‌وپیوستگی‌باگذشته درهرناحیه ، زبان‌مزبوربتعدادی اززبانهائی‌منقسم‌ومتفرع میشودکه بتدریج ازهم‌ممتاز وممیزمیگردند . زبان‌لاتین ، برهمین‌منوال ، بمقتضای‌مکان ، زبان‌ایتالیائی ، پروانسی ، فرانسوی ، اسپانیائی ، رومانی و غیره گردیده است . بدین ترتیب ملاحظه‌میشودکه معرف‌ومشخص **خویشاوندی** از نظر زبانشناسی فقط یك واقعیت تاریخی‌میباشدوپس : یك‌زبان باصطلاح مولودومحصول وزادهٔ زبان دیگری‌خواهد بود ، در صورتی‌که درجمیع مراحل موردنظرواقع دربین مرحله‌ای‌که بزبان نخستین‌تکلم میشود و

مرحله‌ای که بزبان‌دومین سخن‌میگویند ، افراد متکلم بدان درك کنندکه بزبان واحدی سخن‌میگویند ودراین‌کار اراده‌وآگاهی‌داشته‌باشند ، اعم‌ازاینکه زبان مزبور بطورعادی و طبیعی‌از نسلی‌بنسل دیگرانتقال پذیرفته‌باشد ، ویااینکه بعض‌گروههای بشری‌آنرا بجای زبان قدیمی‌خود قبول‌کرده باشند . **جمیع‌زبانهائی که بدین‌نهج مولود ومحصول زبان واحدی باشند خویشاونـد خوانده می‌شوند** . بدین‌ترتیب ، **خویشاوندی زبان** منحصراً حاصل‌وثمرهٔ ادامه‌واستدامه درك‌وحدت از نظرزبانشناسی‌میباشد .

احساس وقصدافرادی‌که بزبانی‌سخن میگویند به‌استعمال‌آن زبان درهرکجافقط زبان‌واحدی‌مورداستعمال‌باشد ــ امری‌ناآگاه است : دریك‌محیط متجانس‌ازنظرزبانشناسی افرادی‌که بدان‌زبان تکلم‌میکنند مثلا‌این است‌که درپیرامون خود سخن میگویند . ولی درمحیط‌هائی که‌چندین‌نحوهٔ تکلم‌وجود دارد ، آدمی‌میتواند‌که فلان‌یا‌بهمان اسلوب زبان مورد استعمال اواست مثلا : یك‌نفراز اهالی **برتانی** (ناحیه‌ای درشمال غربی‌فرانسه) که بزبان فرانسوی و برتانی‌هردوسخن میگوید درهرمورد میداندکه بفرانسوی‌سخن‌گفته‌است یا به‌برتانی . زیرا اسلوب‌های صرفی‌ونحوی این‌دوزبان ، چنانکه ملاحظه خواهد شد ، قابل‌تداخل وتأثیردریکدیگر نیستند .

شایدآدمی‌بخواهد بگویدکه زبانی‌مولود وزاده زبانی قدیمتر، اگر هم با زبان قدیمترخود نه‌یکسان باشد و به‌مشابه ، دست‌کم ازهمان عناصرزبانی‌مرکب شده‌است . ولی ازاین نکته نتیجه‌ای ببار نمی‌آید .

« بقیه‌درشماره بعد »

پارساتویسرکانی

غــــــزل

گرم جوشی میکند با آذر ساغر لبت
آذرا هرگز مباد آزرده‌زین آذر لبت

زان‌لب نوشین‌مرادم ده‌به رغم‌شیخ شهر
ای بهشت عاشقان روی تو و کوثرلبت

گردره‌خواهم‌شدو بردامنت خواهم‌نشست
گر نشدقسمت که‌چون‌ساغرنهم‌لب‌برلبت

تلخ‌کامان راتوان بانوشخندی‌شادساخت
شکراین‌نعمت که سبقت برده‌ازشکرلبت

رمزی‌ازخونابه دل‌بودوچشم‌خون فشان
آنکه گفتم‌هست‌رنگین چون‌عتیق‌ترلبت

ماهرویا مهروکین از آفتاب آمــوختی
آتش کین در دل و نقش بستم در لبت

آن شکر لب گفت شیرین است شعر **پارسا**
گفتمش آری ولــی زین شعر شیرین‌تر لبت

اسناد تاریخی

دستخطی از
ناصرالدینشاه

معیر الممالك

ازسال خیلی میگذرد واز اقساط دیوانی اطمینانی حاصل نیست که آیا بوقت و موقع خواهد رسید یا نه بموجب همین دستخط ار قرار فرامینی که ار روی دستورالعملها صادرشده‌است چه ازبابت وجوه مخصوص وچه قسطهای خزانه بهمه ولایات حتی یرد و گیلان محصل ومأمورین برای جمع آوری اقساط بفرست و همچنین این محصلین بقایای حکام‌را هم که درطورمارمعین کرده‌اند ار وجوه مخصوص وومالیاتی‌باید وصول کرده برسانند که بتوانند ازآن گرفته بدهند؛ البته کوتاهی نکند واگر وزرائی که اداره ولایات با آنهاست تورا مطمئن هم بکنند من راضی نیستم چراکه درآخر اگر اراقساط مبالغهای کلی باقی بماند باعث توضیح آنها خواهد شد ومن هرگز راضی به توضیح آنها نیستم در کمال تعجیل زودتر داده والا خود مورد مؤاخذه خواهد شد .

معیر الممالك :

عمل خزانه اندرون‌معوق ماند. چندروز دیگرهم ما میرویم ییلاق بایدتاآنوقت تمام شود از امروزکه جمعه‌است همه روزه استمراراً باید بیائید و کار خزانه را تمام بکنید البته .

آئین گشایش راه‌آهن

تهران ـ حضرت عبدالعظیم

درماه دسامبر سال ۱۸۸۸ میلادی ناصرالدین‌شاه بوسیله درشکه طلائی سلطنتی باتفاق ملتزمین رکاب بانتهای شهر حرکت میکند دراین‌محل ایستگاه‌سنگی که داخل‌آن با قالی وقالیچه و ازبیرون با پرچم‌های سه رنگ مزین شده بود ساخته بودند پادشاه ایران از وسط ایستگاه عبور نموده و در سکوی مسافری توقف کردآنگاه لکوموتیو وچهار واگونی که بآن بسته شده بود وبا سبزه وگل و پرچم آنها راآراسته بودند درجلو شاه توقف کرد شاه نسبت بسوار شدن در قطار مشکوك و دو دل‌بود بنابراین بدون اینکه خودسوار شود بملتزمین رکاب دستور سوارشدن داد درحالیکه خود شاه در روی سکوی مسافرین ایستاده بود لکوموتیو حرکت کرد. مسافتی پیش رفت ومجدداً مراجعت نمود. سپس رئیس شرکت‌ودیگران شاه‌ایران‌را متقاعد ساختند که مسافرت باقطار خطری ندارد بنابراین ناصرالدین‌شاه باشك‌وتردید سوار گردید من «گوینده داستان» نیز سوارشدم حرکت‌آهسته‌ترن همه ما رامتعجب ساخته بود بعداً شنیدیم که ناصرالدین‌شاه اجازه تندتر رفتن را نداده بود در هرحال پس ازنیم ساعت بحضرت عبدالعظیم رسیدیم وپس از مختصر توقفی مراجعت کردیم در موقع مراجعت ازلحاظ احتیاط شاه چندنفر و ازآن جمله رئیس پلیس را مأمور کرده بود که پهلوی راننده مراقب او باشند و باهمان کندی حرکت کنند و بااین حال در مدت ۲۲ دقیقه به تهران رسیدیم بعداً متوجه شدیم که تندرفتن دراین راه چندان بی‌خطر نبود زیرا تراورس‌ها را خوب‌کارنگذاشته بودند و بقدری شن ریخته بودند

که چرخها درعوض آنکه روی ریل حرکت کند در شن‌ها می‌لغزید و شاید بهمین جهت کسی تصور نمی کرد شاه تا ایستگاه حضرت عبدالعظیم برود و بنابراین ایستگاه حضرت عبدالعظیم را مزین نکرده بودند.

پس از ورود بایستگاه تهران شاه برای بازدید یکی ازمقدسه (شایدمقصود امامزاده یا مسجد باشد) درشکه سلطنتی را احضار نمود ولی متأسفانه درشکه حاضر نبود و پس از آنکه شاه از این امرمطلع شد دستور دادگاری آجر کشی که در محوطه ایستگاه دیده بود برای رفتن‌آماده کنندفوراً گاری را با قالی وپشتی پوشانیده شاه سوار وملتزمین رکاب پیاده بسوی محل معهود رهسپار شدند.

«مطالب‌فوق‌راآقای‌ناصروزیری ازیادداشت‌های مهندس‌آناتول ترسکینسکی که اطلاعات ذی قیمتی درزمینه‌تاریخچه‌احداث‌راه‌آهن قبل‌از مشروطیت ورقابت‌های سیاسی و امتیاز نامه‌های مختلفه جمع‌آوری نموده استخراج وارسال‌داشته‌اند..»

مهینه خاتون قطب شاه

بر لعل که دید هرگز از مشك رقم
یا غالیه بر نوش کجا کرد ستم
جانا اثر خط سیه بر لب تو
تاریکی و آب زندگانیست بهم

زینت نساء بیگم ازبیکه

بیا که زلف کج و چشم سرمه‌سا اینجاست
نگاه گرم و اداهای آشنا اینجاست
کرشمه تیغ ومژه خنجر و نگه الماس
شهادت ار طلبی دشت کربلا اینجاست

ادیان هند

فصل دوم

دین برهمن

۱ ـ کتب مقدس

دکتر منوچهر خدایار محبی

درقرن نهم یاهشتم قبل‌ازمیلاد برهمنان برای تثبیت‌مقام‌خود درردیف‌اول‌جامعه‌ازآئین ودا دینی‌بیرون‌آوردند که آنرا دین‌برهمن(Brahmanisme) مینامند . متون مقدس دین برهمن برهمنا ها (Brahmanas) و او پانیشاد ها (Oupanishads) نام دارد .

برهماناها باید بین‌هشتصد وششصد قبل ازمیلادتألیف شده باشد.این متون‌شامل کتبی‌مربوط به‌قربانی، اثبات شرح‌های پیچیده، اشتقاق‌کلمات وافسانه‌های خدایان‌است.

اوپانیشادها (محاورات محرمانه) باید بین سالهای ششصد وسیصد قبل از میلاد تألیف شده باشد وآنها را ودانتا: (Védanta) یعنی نتیجه یا پایان ودا مینامید . درنیمه دوم قرن ۱۸ بعداز میلاد یك جوان کنجکاو فرانسوی موسوم به‌آنکتیل دوپرن (Anquetil - Duperron) برای تحقیق محلی درباره دین زرتشت نزد پارسیان بمبئی بهندوستان رفت وکتب خطی بسیاری درباره دین قدیم ایران باروپاآورد. درمیان این متون پنجاه قطعه اوپانیشاد بودکه بزبان فارسی ترجمه شده بود. آنکیتل‌دوپرن‌آنها را بزبان لاتین ترجمه‌کرد. شوپن‌هاور (Schopeanhaver)فیلسوف‌آلمانی دراواخر قرن هیجدهم واوایل قرن نوزدهم از این قطعات استفاده کرد.

اوپانیشادها شامل متون متعدد زیبای هندواست . بسیاری از مردم هند روزانه درباره کتب ودا یعنی اوپانیشادها تفکرمیکنند. گفتارشان درخصوص، وحدت، آزادی، صلح وآرامش روح است‌که انعکاس‌آن درغرب هم یافت میشود.

شوپنهاور میگوید: قرائت این متون سودبخش‌ترین و مقدس‌ترین عمل است

که درجهان ممکن است انجام داد. قرائت این متون موجب تسلی زندگی من بوده و برای هنگام مرگ مرا کافی‌است».

برهمنان ظاهراً درباره رستگاری از راه‌قربانی اصرار دارندولی اعلام میدارند که رستگاری از راه معرفت (Connaissance) بدست میآید و دارندگان چنین معرفتی‌آنرا بمریدان خود انتقال میدهند.

❀ ❀ ❀

۲ـ مکاتب دین برهمن

الف : برهمن و آتمن

یکی از موضوعات اساسی دین برهمن را بحث درباره شخصیت برهمن (اصل اساسی جهان) وآتمن یامن‌کامل (moi profond) تشکیل میدهد. سپس مهاجرت و انتقال ارواح است که سمسار (Samsâra) نام دارد که درنتیجه اعمال موجودات قبلی که به کرمن (Karman) موسوم است تعیین میشود.

عبارت برهمن ابتدا جهت دستورالعمل قربانی است وچون قربانی وضع‌خدایان وجهان را تثبیت میکند این‌کلمه برای بیان اصل اساسی جهان بکارمیرود.

ازآغاز فقط برهمن وجودداردکه خالق خدایان است . برهمن جاویدان در همه‌جا درجلو وعقب و راست وچپ، بالاوپائین موجود و سازنده‌آسمان وزمین و هوا و روح وحواس است .

همانطورکه کف‌ها، امواج، تمام صور، کلیه ظواهر دریا با دریا تفاوت ندارد بین جهان وبرهمن نیز هیچگونه تفاوتی نیست درحقیقت برهمن همه‌چیز است .

جهان خارجی تصاویر محسوس ایجاد میکند. اساس وجود جهان اشکال ونامهای برهمن است‌که منشاء اصلی قدرت جادو واساس عالی هرحقیقتی‌است. باین طریق برهمن ممکن است تغییر وتبدیل صحیحی از مایای ملانزی باشد .

باکشف اساس جهان خارجی متفکرین هندو بخود متوجه میشوند و در عمق خودشان‌آتمن (âtman) را مشاهده میکنند .

درجسم انسان نفخه ونسیم اصل حیات نفوذ داردکه تمام این نسیمها و نفخات بیك نفخه ونسیم مرکزی‌که‌آتمن نام دارد مربوط میگردد .

آتمان در میان نفخات حیات دراطراف و جوانب است. آتمان روح من در ته قلب من است‌که از دانه جو وتخم خردل ودانه برنج ریزتراست .

آتمان روح من در ته قلب من‌است‌که اززمین وهوا وآسمانها وجهان لایتنهاهی

وسیعتر میباشد. درآتمن حقیقی مشاهده میکنیم که مخلوق نیست و جاویدان است. مبدأ، ابتدا، کون پایان چیزی جز صور وظواهر نیستند.

چون در برهمن مطلق خارجی ودر آتمن مطلق داخلی وباطنی یا ذاتی مشاهده میشود متفکرین هندو ازآن اصل دیگری راکه شخصیت کامل برهمن و آتمـن است کشف میکنند و آن حقیقت مطلق را آتمن ـ برهمن (Atman - brahman) مینامند.

درجهان بایدآتمن را دید وگوش کرده فهمید واندیشه نمود. کسیکه آتمن را گوش دهد وبفهمد وتأمل وتفکر کند جهان را میشناسد. زیرا آنچه کـه در ته انسان و خورشیداست تنها یک چیز است.

اگر در وجود خود تعمق و بررسی کنیم، هستی مشاهـده میکنیم. این همـان هستی است که در وجدان هرانسان و دروجود حیوانات ونباتات ودیار حقیقی یافت میشود. درمقابل آنچه وجود دارد ما باید احساس کنیم:

که یکی هست و هیچ نیست جز او ‌‌‌ ‌ وحده لااله الا هـو

***

ب: انتقال ارواح

با وجود عقیده فوق در ظاهر من مطلق خود را از این دنیائی که بـآن شباهت دارد متمایز میسازد.

تعدد موجودات نه تنها بداست و حقیقت ندارد بلکه موجب رنج وبدبختی است. باین جهت خورشید چشم جهان درپناهگاه دور از تمام بیماریهائیکه بچشم انسان حمـله میکند ساکن است، همچنین آتمن بی‌همتا درتمام موجودات درپناهگاه دور از درد و رنـج جهان قراردارد. الدنبرگ (aldenberg) درکتاب خود موسوم به «بودا» که درسال ۱۹۰۳ درپاریس بطبع رسید مینویسد: آتمن بی‌همتا وسعید در عالم تعدد که درحال انقطاع است تجلی نمیکند زیرا درتعدد بدبختی موجوداست بهتر آنست که تعدد وجـود نداشته باشد».

باید دانست که چگونه این بدی تعدد ازمن و جهان جدا میگردد. برای پاسخ باین مسئله دین برهمن ازعقیده قدیمی دین تتم یعنی عقیده مهاجرت ارواح (Smsâra) استفاده میکند.

دین ودا زندگی پس از مرگ را از دین آیم اخذ مینمایدومی‌پذیرد ولی دنباله نامعین و نامحدود وجودهای مختلف همان موجود را نمی‌پذیرد. امـا در دین برهـمن معتقدند که تعدد موجودات متصل بتحول این موجودات درمیان ودرخلال و یا مـطابق با وراثت وتوالی موجودات انسانی یا حیوانی در روی این زمین یا در عوالم دیگر است

هریك ازاین موجودات بوسیله عملیات‌کاملی در وجودپیشین معین میگردد. این احتیاج‌یا وجوب را کرمن (Karman) مینامندکه بعنوان یك سرمایه‌اخلاقی‌دراعتبار یا دربدهی ما میباشد. اگر دارای زندگانی کم و بیش نیکی باشیم بیك زندگانی‌کم و بیش عالی میرسیم یعنی رفتار و سلوك ما شکل دخول و تظاهر مجدد ما را معین میسازد. در اینجا طرز تفکر مذهبی بصورت اصول اخلاقی نمایان میگردد. تصدیق و تصویر اعمال انسان است‌که تظاهر مجدد بهتر یا بدتر را نمایان میسازد .

چون تولد ثانوی شرکت مجدد در رنج جهان است شروع زندگی ابدی‌آغاز رنج ابدی است. دراینصورت رستگاری ازکجا میآید؟ دریك متن برهمن مینویسد : مرا نجات بده. من خودرا مانند قورباغه‌ای در ته سوراخ چاه بدون‌آب حس میکنم».

رستگاری (Moksha) دراین است‌که انسان خودرا ازکرمن رها سازد وآزاد کند تا ازهرگونه تولد ثانوی خلاص‌گردد . این عمل بشرطی امکان داردکه انسان جز آتمن‌کسی را نخواهد. زیراآتمن جاویدان در ماوراء تعدد و نیکی و بدی و رنج قرار دارد. مخلوق نیست و با رنج سروکاری ندارد وهیچ عملی اورا توصیف نمیکند .

الدنبرگ درکتاب خود یکی از متون برهمانا را چنین نقل میکند :

همانطورکه یك قلابدوز قطعات چند رنگ پارچه را جدا میکند ویك چیزتازه دیگر ونمونه بهتری میسازد. همانطور روح در هنگام مرگ جسم را رها میکندکه نابود شود وشکل جدید دیگری خواه انسانی، خواه الهی، خواه موجودات دیگر بخودمیگیرد و درحقیقت‌آنچه در زندگی قبلی‌کاشته درو میکند! کسی‌که نیکی میکند موجود خوبی میشودآنکه بد میکند بدمیگردد نتیجه نیکی پاکی وثمره پلیدی بدی است. کسی که در خود فرومیرود. هوای نفس ندارد. امیال‌خود را رها میکند. وفقط توجه به‌آتمن دارد. چنین‌کسی‌که امیال خود را ازقید جسم و رنج حیات رهائی میدهد بجسم دیگری فرار نمیکند. بلکه خود را در اینجا متمرکز میسازد. او برهما است وبسوی برهما مراجعت می‌کند .

چون خود را از خواسته‌های نفس خلاص سازد .

فانی این جهان جاویدان درجهان برهما داخل میگردد .

چون به شخصیت‌آتمن وبرهمن علم یقین حاصل‌کند. امیال خاموش گردد و رستگاری از راه معرفت بدست‌آید .

کتب اوپانیشاد لذت وحدت عرفانی بین من و وجود همگانی را تقدیس میکند و رنه‌گروسه (René Grousset) در کتاب فلسفه شرق (Histoire de La - philosophie orientale) آنرا چنین‌بیان میکند :

چون او بنگرد، وجود درخشان، خالق قادر متعال، روح شبیه بخود برهمن ، زمانیکه از فوق نیکی وبدی، پاك از هررنجی بگذرد شخصیت عالی درك کندکه دور ودر عین‌حال نزدیك‌است. بینندگان‌آتمن را در قلب خود خواهندیافت . خردمند در حالیکه

بکمال رسیده ودرصلح کامل فرورفته با همه متحد میشود وبه آتمن میرسد که در تمـا،
اشیاء نفوذ میکند .

همچنانکه رودخانه‌ها خود را در دریا می‌نهند ونام خویش را از دست میدهند
واشکال آنها اقیانوس را تشکیل میدهد. خردمند هم خود رااز نام وشکل رها میکند ودر
جوهر درخشان روح گم میشود ونفس برهمن میگردد.»

***

۲ـ مکتب مرتاضان

مکتب یوگا (yoga) که فلسفه مرتاضان هندرا تشکیل میدهد دارای طریقه و
داروئی است که من صوری و ظاهری را از بین میبرد . برای اینکه چیزی جز من اصلی
وجود نداشته باشد پیرو این مکتب یعنی مرتاض (yogi) در صدد است آنچـه که هست
بشود و برای رسیدن بمقصود باید تدریجاً اعمال دقیق و مرتب انجام دهد . مرید این
مکتب باید بیحرکت باشد ودم برنیاورد. انقباض حواس وتمرکز افکار را برقرار سازد
الغاء وحذف تمام افکار راشعار خویش سازد. روش الغاء بنفس را با خشونت نسبت بخود
انجام دهد. حدود شخصیت را درهم شکند. من حادث وشخص ترا ازمیان بردارد .

رنه گروسه مینویسد: موهبت دوگونه بینی وحاضر درهمه‌جائی . نیروی خروج
ازجهان مادی از امتیازات بسیارعادی مرتاضان است. تلقین بخود، ارتباط باارواح، خواب
مصنوعی، خشك وبیحرکت نگاهداشتن بدن که مرتاض درخود ایجاد میکند نوعی نیروی
مغناطیسی دراطراف وی ایجاد میکند .»

الدنبرگ درآثار خودموسوم به «دین ودا» و «بودا» مینویسد:

چون برهمن یا مریدش تکالیف متداول را تکمیل کند و اراده اموال جامعه ر
به پسرش منتقل سارد مانند شخص عابد وزاهد ومنزوی به‌اعماق جنگل‌میرود که درآنجا
به‌سکوت واندیشه مذهبی بپردازد وراهب فقیر می‌شود که آتمن خودرا بشناسد. برهمنان
از توجه بآیندگان واعقاب وثروت و ترقی دنیوی چشم پوشی می‌کنند و بصورت فقیـر
درمیآیند و باین ترتیب رهبانیت هندو راآغاز مینمایند. این فقرا با موهای بلند ، پینه
بسته گندم‌گون چون خدایان در آنان حلول میکنند خود را در وزش‌باد قرارمیدهند.

✿

فصل سوم

دین هندو

۱ - دین هندو و متون آن

درقرن ششم قبل ازمیلاد درمقابل قدرت برهمنان دوعقیده مخالف چین و بودا قرارگرفت. دراینصورت روحانیون لازم دانستند عقاید عمومی دین را با آنچه که ریاست دارند نزدیك سازند. در اثرچنین تحولات دین هندوکم و بیش رسمیت یافت. گرچه برای این تحول فکری نمیتوان تاریخ معینی برقرارساخت ولی میتوان دین هندو را در قرن اولیه بعدازمیلاد یعنی عصر شروع انحطاط بودا قرارداد.

متون مقدس دین هندوعبارت است : ازمتون قبلی ودا برهمنا و اوپانیشادها، متون پورانا (Pourana) یعنی عهد قدیم‌که حاوی افسانه‌های قدیم است .

مهابهارت (Mahâbhârata) که ممکن‌است مربوط به قرن دوم یا سوم قبل ازمیلاد باشد. درقرون بعد دراین متون اصلاحاتی بعمل‌آمد. زیباترین‌بخش‌آن بهاگاوات گیتا (Bhaganat Gîta) سرود بهشتی‌است‌که یکی ازخدایان‌کریشنا (Krishna)را تقدیس میکند . این کتـاب توسط سنارت (Senart) تحت عنوان نامه‌های زیـبا (Les Belles-Lettres) درسال۱۹۴۴ در پاریس چاپ‌شد. رامایانا(Râmayana) حماسه وقصاید قهرمانی‌است‌که‌تاریخ‌آن‌بتحقیق معلوم‌نیست وممکن‌است بقدمت مهابهاراتا (Mahâbhârata) باشد. این‌کتاب داستان زندگی یکی ازخدایان موسوم به رامـا (Rama) راحکایت‌میکند که‌تولسی(Toulsî) شاعرقرن‌پانزده و شانزده آنرا بشعرسرود.

✲ ✲ ✲

۲ - بحر وجود

هندیان مترقی فلسفه اساسی دین برهمن را حفـظ میکنند وگاهی بدبیـنی آنرا تخفیف میدهند .

کرگ لینگر درکتاب خود قطعه بسیارجالبی ازبهاگاوات‌گیتا را چنین بیـان میکند: دراین قطعه‌کریشنا نشان‌میدهد که نظیر برهما است الوهیتی‌که برهمن بی‌شخصیت سابق یعنی درعین حال قربانی قرون‌گذشته ووجودکل فعلی را ادامه میدهد:

«من خودم، قربانی‌هستم، من دعا هستم، من پیشکشی وعمل نیکوی‌آن میباشم .
من عمل قربانی‌هستم، من شراب مقدس وهمچنین‌آتشی‌که روی محراب میدرخشدهستم
من پدرومادر تمام اشیاء هستم، من‌کسی‌هستم‌که تولید میکند و نگاهـداری مینماید. پایان هرخرد، پاك، کلام مقدس ام (om یا Aum کلمه‌الهیت درآن متراکم است)، کلمةالله ، وداها.

بقیه دارد

فرهنگ عوام یا تفسیر امثال و اصطلاحات زبان فارسی

گردآورنده : امیرقلی‌امینی
مدیر روزنامه اصفهان

از انتشارات مطبوعات
علی‌اکبر علمی

یکی از کتابهای بسیار مفیدی که دراین سنوات اخیر به طبع رسیده کتاب
فرهنگ مذکور در فوق است که در نوع خود بکروبدیع و در بین مطبوعات ایران
بی‌نظیر یالااقل کم نظیرمیباشد . این کتاب بوسیله دانشمند گرامی وفاضل نامی‌آقای
امیرقلی‌امینی‌مدیر محترم روزنامه اصفهان تهیه‌وتدوین گردیده و مثل سایرآثار قلمی
ومقالات فاضلانه ایشان مورد توجه ارباب ذوق و فرهنگیان و نویسندگان درجه اول
کشور قرارگرفته است .

دانشمند بزرگوارآقای سیدمحمدعلی‌جمال‌زاده که از مفاخرشهر اصفهانند
شرحی‌بوسیله مدیراین مجله‌خطاب‌به‌آقای امینی‌راجع به‌این کتاب نوشته‌اند که ذیلا
به‌چاپ میرسد ومارا ازنوشتن هرنوع تقریظ وتمجیدی‌بی‌نیاز میسازد .

دوست دانشمندوهمشهری فاضل‌ماآقای امینی‌باوجود اینکه در ریعان‌شباب
وعنفوان جوانی‌اسیر بستروبالین گردیده وصورتاً ازحرکت بازمانده‌اندولی‌درمعنی‌اند
رخنه وفتوری درارکان همت‌وپشتکار وفعالیت ایشان حاصل‌نشده وازراه انتشارروزنام
های وزین وخواندنی‌ونشرمقالات سودمندوعام‌المنفعه درمجلات وروزنامه‌های داخل
وفارسی‌زبان خارجی‌وتالیف وترجمه کتب علمی‌وادبی وتاریخی واجتماعی به پیشرف

فرهنگ ومعارف‌وآموزش وپرورش نسل‌جوان کشور خدماتی بسزا انجام داده‌اند .

آقای امینی به‌زبانهای‌اسپرانتو وفرانسه وعربی‌تسلط کامل دارند وشیوه‌تحریر فارسی‌وسبك وسیاق نگارش ایشان از نظرسلاست و انسجام مورد پسند ارباب ذوق و قریحه واقع‌شده است‌ومقالات گونا گونی که ایشان نوشته ویا کتابهای متنوع‌ومتعددی که‌تألیف ویاترجمه نموده‌اند شاهداین مدعامیباشد . همقلم‌دانشمند ما ازسال ۱۳۰۷ تاسال ۱۳۲۱ روزنامه اخگررا چندین‌سال بطوریومیه وبعداً در هرهفته دوشماره در شهراصفهان منتشر نموده وازآغاز سال ۱۳۲۲ تا کنون روزنامه «اصفهان» راجایگزین اخگر کرده و کوشش داشته‌اند روزنامه‌ایکه زیرنظروبسردبیری ایشان طبع و توزیع میشود ازنظر احتوای مقالات تاریخی‌واجتماعی وترجمه‌های ادبی‌مورد توجه‌اساتیدفن قراربگیرد وخوشبختانه چون‌قصد قربت وخلوص‌نیت داشته‌اند لذا باتمام معنی‌به‌انجام این منظورمقدس توفیق‌حاصل وازهمین روجمعی‌از فضلاونویسندگان عالیمقام‌باایشان معاضدت‌واشتراك مساعی کرده‌اند .

کتابهائی که تا کنون بوسیله‌آقای امینی‌تألیف ویاترجمه گردیده‌بقراریست که ذیلا‌بنظرخوانندگان عزیزمجله وحیدمیرسد .

الف کتابهائی که به چاپ‌رسیده :

۱ ــ هزارویك سخن‌ـ‌سه‌بار چاپ‌شده واینك نایابست.

۲ ــ عروس فرغانه‌ـ ترجمه‌عربی‌در دوجلد که سه‌بارچاپ شده وبازهم نایاب می‌باشد .

۳ ــ داستانهای کوچك‌ـ ترجمه‌از اسپرانتو .

۴ ــ کودك ـ ترجمه از فرانسه.

۵ ــ گزیده‌آثار جلداول.

۶ ــ داستانهای امثال که دوبار به‌طبع‌رسیده‌وازچاپ دوم که دارای‌ملحقاتست فقط‌نسخ معدودی باقی مانده .

۷ ــ غلبه برترس و خستگی‌از انتشارات اداره کل فرهنگ استان دهم که اصل‌آن به‌قلم دکترادوارد اسپنسر کولر امریکائی‌است و دکتر امیربقطر از فرانسه به

عربی و آقای امینی از عربی به‌فارسی ترجمه کرده‌اند . این کتاب در خرداد ۱۳۳۸ به‌طب
رسیده و برنده جایزه سلطنتی بوده است .

۸ ـ سی افسانه از افسانه‌های محلی اصفهان که اخیرا چاپ و منتشر شده‌است

۹ ـ داستانهای تاریخی ترجمه از عربی :

ب ـ کتابهائی که آماده چاپ‌است .

۱ ـ چگونه بچه‌خود را پرورش میدهم ؟

۲ ـ گزیده‌آثار جلددوم .

۳ ـ داستانهای امثال جلد دوم .

۴ ـ افسانه‌ها وامثال بختیاری .

یکی دیگر از اقدامات قابل ستایش آقای امینی تأسیس شیروخورشید سـ
اصفهان وپرورشگاه اصفهانست و ترقی و پیشرفتهائی که در حال حاضر در تأسیـ
شیروخورشید سرخ اصفهان مشهودمیشود نتیجه‌اقدامات و زحمات‌اولیه‌آقای امینی
باید کرد . آقای‌امینی در تأسیس انجمن‌های خیریه اصفهان همواره پیشقدم بوده
نکته‌هم ناگفته نماند که ایشان بموازات‌انجام خدمات علمی‌وفرهنگی‌چون به عمـ
وآبادی نیزعلاقه وافری‌دارند بااحداث قنوات و غرس‌اشجار بیشمار و مستعد و مـ
ساختن اراضی‌بایر بمنظور کشت‌وزرع نست‌به‌تهیه وتأمین‌کار ودرآمد برای روستا
اصفهان اقداماتی‌خستگی‌ناپذیر ومداوم بعمل‌آورده و نظر تحسین و اعجاب همگا
جلب کرده‌اند وعلاوه‌براین چه‌از راه‌قلم وچه ازطریق نمایندگی‌وریاست انجمن
درادوار گذشته بعمران‌وآبادی‌شهرواستان اصفهان خدمات ذیقیمتی‌نموده‌اند امال
آقای جمال‌زاده ضمن‌نامه حود مرقوم‌فرموده‌اند که مثل معروف گاونرمیخواهد
کهن در کتاب فرهنگ عوام ازقلم‌افتاده است‌لزوماً توجه استادگرامی‌را بصفحه
این کتاب جلب‌مینمائیم حون بیتی که به‌صورت مثل‌سایردرآمده یعنی‌شعر :

کار هر بز نیست خرمن کوفتن   گاو نر میخواهد و مرد کهن

مصراع اول‌آن باحرف‌کاف شروع میشود لذاگردآورنده‌حسب‌المعموا

مزبور رادر ردیف حرف کاف ضبط کرده است .

آقای امینی خود اذعان دارند که فرهنگ عوام کامل نیست (چنانکه درچاپ دوم داستانهای امثال پانزده صفحه بعنوان ملحقات به آن افزوده‌اند) وجلددومی نیز برآن افزوده‌اند واینك باهمان همت وپشتکار وفعالیتی که خصیصه‌ذاتی ایشان است به تجدید نظروتکمیل فرهنگ مورد گفتگو اشتغال دارند . گوابنکه آقای امینی درانجام خدمات فرهنگی مطلقاً نظرمادی ندارد ولی انتظارمیرود که یك ناشرخوش انصاف باایشان تماس بگیرد واین تألیف منیف را بطورکامل وبدون غلط چاپی به‌حلیه طبع بیاراید تا مورد استفاده همگان واقع شود . **حسین سعادت نوری**

اینك نامه استاد جمال‌زاده

ژنو ٤ بهمن ۱۳٤۳

حضور جناب مستطاب فضائل مآب آقای امیرقلی امینی دام مجده العالی

قربانت گردم بادآمد وبوی عبیر آورد فراش پستخانه‌ژنو (مردی است که از بس برای من بسته کتاب و مجله وروزنامه آورده ذله‌شده است وضمناً خبردارسدیم که پسر و دخترش هردو در دانشگاه ژنو تحصیل میکنند و هر دو بزودی بمقام دکتری خواهندرسید)همین دیروز پاکتی برایم آورد که درآن دو کتاب بودیکی «دیوان ادیب صابر ترمذی» ودیگری فرهنگ عوام یاتفسیرامثال واصطلاحات زبان فارسی از تألیفات گرانبهای حضرتعالی که سابقاً ندیده بودم و برای ارادتمندتان حکم گنج بادآورده را خواهد داشت . کتاب «داستانهای امثال» رادارم ومطالعه‌آن چه‌سابرایم نه تنها موجب مزید اطلاعات بوده بلکه‌فی‌الحقیقه مفرح‌ذات‌هم بوده‌است و «هزارویك سخن‌درامثال‌وحکم» نیزازجمله کتابهائی است که هرروز مورداحتیاج است وهربار که مشکلی از مشکلات ارادتمندتان را حل میکند برای جنابعالی از صمیم دل و جان طلب توفیق وآمرزش می کنم .

بماهزاربار گفته‌اند وهرروز میگویند که«روح‌سالم‌دربدن سالم» ولی گرچه

اساساً این‌حرف‌صحیح‌است ومنظور وایدآل‌هم‌بایدهمین‌باشدولی‌بکرات دیده‌وشنیده‌ا
که‌افرادی علیل‌وضعیف وحتی‌ناقص دارای روحی نیرومند وفیاض بوده‌اند . فرانسوی
حکیم‌بزرگ خود پاسکال رانمونه میآورند وما ایرانیها جناب عالی را باید مثال قر
بدهیم که بدون پاسالك طریق‌هستید و نه تنها رونده و پوینده‌اید بلکه هادی و دلی
هموطنان پادارشده‌اید ونه‌تنها آنها رادلالت‌میکنید بلکه‌چشم وهوششان راهم‌میگشائ
ونیرومی‌بخشید وراستی‌جادارد بگوئیم که اگر امیرقلی‌امینی راه نمیرود راهنماست
بدین شکستگی‌ارزد بصدهزار (وبلکه کرورها) درست که با همه درستی قدمی بج
نمیروند ومانع جلورفتن دیگران‌هم شده‌اند .

کتاب مرحمتی «فرهنگ‌عوام» رابعجله مرور کردم (همیشه در مورد کت
بهمین‌طرز رفتارمیکنم یعنی‌اول مانند کسی که بخواهد متاع و جنسی را بخرد وار
ساده‌ای میکنم‌وهمینقدر که دستگیرم‌شد که چه‌وزن وبهائی‌دارد با دقت‌بسیار بمطا
دقیق‌آن می‌پردازم) ودیدم اگر وصول را باتشکرات قلبی خود فوراً بعرض نرسا
اینهمه گرفتاری که دراین ایام‌دارم ممکن‌است خدای‌نکرده دربوته اجمال وفرام
بیفتد واسباب شرمندگی گردد لهذا فورا قلم و کاغذ گرفتم و اینك بعرض این مخ
زحمت افزاهستم . کتاب‌بسیار گرانبهائی‌است - دارای ۶۹۳ صفحه بزرگ است و
هرصفحه دردوستون اصطلاحات وامثال‌آورده‌ایدوحساب کردم درحدود ده‌هزاروی
مثل‌واصطلاح‌آورده‌اید و عموما برای هریك تفسیرومعنی‌ذکر فرموده‌اید و واقعاً
را انجام‌داده‌اید که مردنرمیخواهدو گاو کهن (ضمناهمین الان درنوشتن این‌مثل
شك‌حاصل گردید که‌آیا بهمین‌صورت درست استویا «گاونرمیخواهد و مرد کهن
بخود گفتم ازین چه‌بهتر که بهمین کتاب مراجعه نمائی ولی ازشما چه پنهان که
بهیچ‌صورتی‌آنرا نیافتم وهمچنانکه خودتان درمقدمه (درصفحه‌دهم) تذکرداده‌ا
این کتاب حاوی کلیه امثال واصطلاحات متداول‌بین‌تمامی‌فارسی‌زبانان نیست و ،
داده‌اید که اگرچیزی بخاطررسید برآن بیفزایند ویابخودتان بنویسند بهمین
بسیارعاقلانه ومنصفانه رفتار کردم یعنی‌هم درحاشیه یادداشت کردم وهم‌اینك بخ
می‌نویسم .

دوست عزیزم جناب‌عالی‌خدمت بزرگی‌بزبان مادری‌مانموده‌اید یقین دارم اجردنیوی چنانکه‌شاید وباید نداشته است ولی‌اجراخروی خواهد داشت بدین معنی که‌نسلهای‌آینده درتاریخ ادبیات فارسی‌نام نامی‌جناب عالی را با احترام و حقشناسی ذکرخواهند نمود . من‌درین گوشه دنیابرای سلامتی‌وتوفیق وجود عزیزی‌مانندوجود ذی‌جود شما ازصمیم‌قلب وباخلوص‌نیت دعامیکنم وآرزومیکنم که باز درهمین زمینه تألیفات دیگری بقلم‌سرکارعالی‌بچاپ برسدومایه رواج بازارزبان شیرین‌فارسی‌بگردد بخصوص که‌هرروز بالرأی والعیان می‌بینیم که نسل‌جوان‌وجوانان‌ما زبان‌فارسی‌راخوب نمیدانند ومانند پدرانشان ابیات‌وامثال واصطلاحات‌زیادی بزبان‌فارسی‌از حفظ‌ندارند وچه‌بسا باداشتن گواهی‌نامه پایان تحصیلات ازعهده املا وانشای‌آبرومند زبان فارسی برنمی‌آیند وازهمه بدترمنکرلزوم وفایده علم زبان و علم‌املا و انشاء هستند و خیال میکنند که فرنگیها تنهابساختن بمب‌اتمی‌وهزار منفجرات فنی وعلمی دیگر قانعند و اعتنائی‌بزبان وادبیات ندارند در صورتیکه بهیچ وجه من‌الوجوه چنین نیست و بلکه درست خلاف این‌ادعا درست‌است یعنی‌فرنگیها بزبان وادبیات و درست نوشتن بغایت اهمیت‌میدهندوحتی‌در روزنامه‌های یومیه‌چه‌بسامسائل ومطالب‌مربوط بزبان رامطرح میسازند . من‌چندی پیش‌در«مجمع‌الفصحا» شرح‌حال جوانی‌بیست وچندساله‌راخواندم که‌درعهد قاجاریه‌دارای فضل‌وکمال بسیاری‌بوده است‌وگذشته ازاین که خوب شعر میگفته‌دارای تألیفاتی بوده است ممکن است بگوئیم بله درست است ولی درآن دوره تعداد افراد باسوادخیلی کم بود وامروز خیلی‌زیادترشده است‌من‌هم منکر نیستم‌وخوب میدانم که‌ازعمق کاسته وبرسطح افزوده‌شده‌است ولی‌نکته‌ای که باید موردتوجه‌قرارداد این است که‌آیا برای یك‌جماعتی‌بهتراست که چندتن‌اشخاص‌کامل وفاضل‌و دانا داشته باشد که هادی‌ودلیل قوم‌باشند یااینکه اکثریت‌آن قوم کوره سوادی‌داشته باشند ولی فاقد اشخاص‌کامل ونخبه‌وبرگزیده باشند . قوم‌عرب بالتمام بی‌سواد و صحراگرد بود ولی‌یك‌نفر ازمیانش پیداشد که مردفهمیده وداناوبصری بود قرنهاست که کرورهامردم دنیا رابراهی که موردقبول عقل‌وانصاف است‌رهبری میکند و من شخصاهم معتقدم که وجود تعدادی‌اشخاص‌دانا وبینادرمیان‌هرقومی‌در درجه‌اول ضرورت‌است ولی‌البته‌منکر

فایده تعمیم سوادهم نیستم وپله اول کمال را درهمین یادگرفتن الفبا میدانم چیزی
هست آرزویم این است که اولیاء امورمملکتم لزوم و فایده بسیار بزرگ تهیه و تدار
یك هیئت کوچك (مثلا پنجاه نفر) اشخاص زبده وصلاحیتدار ودانا وبینا را هم تشخی
بدهند وباتمام وسایلی که در دست دارند درتهیه آن بکوشند وقتی درآلمان زندگ
میکردم روزی شادروان عزت اله هدایت کتابی بمن نشان داد بقلم یکنفر از اساتید
تعلیم وتربیت موضوع کتاب این بود که ازچه راه وبچه وسیله میتوان فهمید که فلان ط
دارای هوش سرشاروقریحه ونبوغ است واگرتربیت ببیند میتواند درآینده منشأ خدم
عمده بگردد کتاب را گرفتم وبمطالعه آن پرداختم درمقدمه خواندم که نویسنده ک
دریکی از مدارس عالی استاد استوروزی یك نفراز دانشجویان ژاپونی از او پرسیده
است که بچه راه ووسیله ای میتوان فهمید که چه طفلی برای نابغه شدن زمینه داردمؤ
نوشته بود که این سئوال بنظرم خام وبی اساس آمد وجواب درستی ندادم ولی چندی
بازیك دانشجوی ژاپونی دیگری همین سئوال را درسردرس دیگری از من نمود و
متعجب شدم که این چه معنی دارد که جوانهای ژاپونی مدام از من میپرسند و جو
میخواهند . درصدد تحقیق برآمدم وازآنها پرسیدم منظورتان ازین سئوال چیس
گفتند دولت مامیخواهدعده ای ازجوانان ژاپن را ازدختروپسر برای تحصیل بفرنگ
(اروپا وامریکا) بفرستد وما را مأمور کرده است که درین باب تحقیقات بعمل آور
ازاستادان خود وازعلمای علم روانشناسی وعلم تعلیم وتربیت میپرسیم که از چه ر
میتوان فهمید که فلان طفل ویافلان جوان استعدادمخصوص دارد ومیتواند بمقام
برسد ومنشأ خدمات بزرگ گردد . بنده درضمن مقاله ای که یکی دوسال قبل در
«مسائل ایران» منطبعه طهران بچاپ رسیدهمین مطلب را مطرح ساختم و اقوال و
جمعی از علمای بزرگ را درین خصوص نقل کردم ولی دردما این است که بزرگان م
وزراوامنای امورما بقدری گرفتاریهای گوناگون (که دیدوبازدید وجواب دادن ش
و کتبی بگروه مراجعه کنندگان پرمدعا قسمتی ازآن است) دارند که براستی دل
بحال آنها میسوزد ومن شخصاً ازیکنفراز بزرگان آنها شنیدم که میگفت کثرت م

گفت وشنودهای غیرمفید مرا بقدری گیج کرده بود که دیگر اساساً معنی حرفها را نمیفهمیدم و نمیدانستم چه‌جوابهائی‌میدهم . دراینصورت آشکاراست که مقالاتی‌را که‌در روزنامه‌ها ومجله‌ها بچاپ میرسد هرقدرهم مفید و مهم باشد نخواهند دید ووقت و فرصت خواندن ومطالعه برای‌آنها باقی نمیماند دیگرچه رسد بمقالات سست وخامی مانند مقالات من روسیاه .

در هرصورت شما که امیرقلی امینی‌هستید با همه موانع و مشکلاتی که دارید وداشته‌ایدکارهای مفید خوبی انجام‌داده‌اید ووظیفه‌ای را که نسبت‌بزبان‌فارسی که زبان مادری شماست دارید کماهوحقه ازعهده برآمده‌اید واگر ازهرهزار نفر مردم مملکت ما یك نفربشما تأسی میکرد واز راه علاقمندی وعشق بخدمت‌کارمفیدی انجام میداد درهای رستگاری وسعادت بروی ما گشوده میگردید .

اطلاعاً بعرض میرساند که دو جلد « داستان‌امثال »جناب‌عالی رایك‌نفر از دانشجویان ایرانی که در دانشگاه ژنوتحصیلات خود را بپایان رسانیده‌است‌داده‌ام که برای رساله دکترای خود ازآن استفاده نماید.

خدا یار ویاورتان باشد.

ارادتمند قدیمی سیدمحمدعلی‌جمال‌زاده

سرآن نکته که بر پیر خرد مشکل بود
آزمودیم بیك جرعهٔ می حاصل بود

نورجهان بیگم سمرقندی

ای آنکه همیشه در شکستیم از تو
جز رنج و بلا چه طرف بستیم از تو
گفتیم که روز مرگ یابیم خلاص
مردیم و هنوز وا نرستیم از تو

حوری نساء بیگم(نقل‌ازیك جنگ خطی)

بررسی یك مبحث دستوری

پیوند در زبان فارسی

دکتر خسرو فرشیدورد

مقدمه ـ پیوند[۱] یکی از هشت[۲] قسم کلمه فارسی است که تحقیق درباره آن مانند سایر مباحث دستوری مجمل و ناتمام مانده است فی‌المثل هیچ دستوری حتی آن پایه که در مختصرترین دستورهای اروپائی نوشته شده بآن نپرداخته است . چون این مبحث با اقسام مختلف جمله و ارتباط آنها با یکدیگر یعنی با مفیدترین مسائل دستوری سروکار دارد هرچه درباره آن نوشته شود سودمند خواهد بود . ازاینرو نگارنده این سطور برآن شد که این مختصر را که حاصل سالها بررسی آثار مختلف زبان فارسی و دستورهای فرانسوی و انگلیسی و عربی است از نظر خوانندگان گرامی مجله وحید بگذراند[۳] تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

---

۱ ـ در دستور زبان فارسی تألیف آقایان قریب ، بهار، فروزانفر ، همائی، رشید یاسمی در برابر conjonction فرانسوی و conunction انگلیسی و konjunktion آلمانی دواصطلاح برگزیده شده یکی «پیوند» ودیگر «حرف ربط» بنظر نگارنده پیوند بدلایلی که از نظر میگذرد برحرف ربط برتری دارد ، زیرا اولا فارسی است . ثانیاً یك کلمه است. ثالثاً کوتاه و خوش آهنگ است رابعاً منطبق با معنی لغوی و دستوری آن در زبانهائی است که از آن ترجمه شده . خامساً و مهمتر از همه اینکه «حرف ربط» واژه درستی برای این منظور نیست چه «حرف» اصطلاحی است مقتبس از دستورهای عربی بامعنی خاص آن که برابر ادات در منطق است در حالیکه در دستورهای متداول زبانهای مهم هند اروپائی و همچنین در بسیاری از دستورهای فارسی از جمله دستور استادان یاد شده اصطلاح مستقل و معینی بنام حرف وجود ندارد که بنوبه خود به «حرف ربط» و «حرف اضافه» تقسیم شود . اگر مراد از «حرف» مفهوم آن در کتب منطق و صرف و نحو عربی است دردستور فارسی هم باید تعریف و بآن اشاره شود درحالیکه در کتاب مورد بحث ما چنین تعریفی بعمل نیامده. از طرف دیگر چه لزومی دارد که بی هیچ نیازی اصطلاحات مبهم عربی را آنهم در غیر معنی خود

۱ - تعریف و کار پیوند

پیوند کلمه‌ایست که دو کلمه یا دوجمله را بهم می‌پیوندد بدینسان که دو کلمه یا دوجمله راهمپایه‌یکدیگرمیسارد ویا جمله‌ایرا وابسته جمله‌دیگرمیکند . پیوندهاعبارتند از : و ، یا ، تا ، اگر، که،ولی ، چون ، پس ، بلکه ، همینکه ، اگرچه وجزآنها .

مثال برای پیوندی‌که دوکلمه‌را همپایه می‌کند :

«هوشنگ وفرهاد را درخانه دیدم»

«و» دراینجا «فرهاد» را «همپایه» هوشنگ کرده است یعنی‌فرهاد رامثل‌هوشنگ مفعول فعل‌دیدم نموده .

وارد دستور فارسی کنیم . باری‌مفهوم «حرف» در مورد همه «حروف ربط» مصداق ندارد بعبارت دیگر همه واژه‌هائی که زیر عنوان « حرف ربط » در دستورها آمده‌اند حرف نیستند. فی‌المثل «چون» بمعنی «وقتی که» چگونه‌میتواند حرف بمفهوم عربی‌آن باشد درصورتی‌که خود دستور دانان‌عربی‌معادل آن یعنی «لما» و «اذا» ، را اسم‌شمرده‌اند ودر انگلیسی و فرانسه نیز معادل این‌کلمه (when و quand) قید ربطی یا پیوند قیدی (relative adverb) بشمار رفته است (رجوع شود به English Grammar past and present تألیف Nesfield صفحه ۹۱ چاپ ۱۹۵۶)

۲ ــ بیشتر دستور نویسان ما تحت تأثیر نظریات استاد فقید قریب کلمه را به نه‌قسم تقسیم کرده‌اند وبرخی‌نیز آنرا شش‌قسم و برخی‌دیگرهفت قسم‌دانسته‌اند . نجم الغنی‌صاحب نهج‌الادب بتقلیدازعربی‌سه‌قسم‌کلمه ومیرزاحبیب اصفهانی‌وصاحب دستورکاشف ده قسم‌ازآن تشخیص داده‌اند . ولی‌بنظرنگارنده وبدلایلی که فعلا مجال‌طرح‌آن نیست و بایدخودموضوع مقاله‌ای جداگانه گردد بهتراست مانندا کثرمحققان بلندپایه اروپائی کلمه را به‌هشت‌قسم تقسیم کنیم: اسم ، صفت ، ضمیر ، فعل ، قید ، پیوند ، وابسته‌ساز (حرف اضافه) ، صوت . ضمناً باید درنظرداشت‌که این‌تقسیم بندی حاصل دوهزارسال مطالعه در زبانهای لاتینی ، یونانی‌وسایر زبانهای هند اروپائی‌است وباروح زبان فارسی نیز که از همان‌گروه زبانهاست سازگارتراست بنابراین تااین تقسیم‌بندی علمی وسابقه‌دار درنتیجه پژوهشهای زبانشناسان ودستوردانان متزلزل و بی‌اعتبار نگردیده‌باید آنرا پذیرفت و از «ابتکارات» غیرعلمی دستوری نیز خودداری کرد .

۳ ــ مفصل‌ترین بررسیها درباره پیوند بوسیله دانشمندگرامی‌آقای دکترخلیل خطیب رهبردانشیار محترم دانشکده ادبیات تهران بعمل‌آمده است . امیدکه پژوهشهای ارزنده ایشان هرچه زودتر بصورت‌کتاب یامقالاتی‌منتشر شود و دوستداران دستورفارسی را مدد بخشد .

مثال دیگر :

ابر و باد و مه خورشید و فلك درکارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
(سعدی)

دراین جمله واوها کلمات «باد» ، «مه» ، «خورشید» و «فلك» را همپایه «ابر یعنی مسندالیه جمله کرده‌اند (از نظر دستوری مراد از همپایگی آنست که دو کلمه یا دو جمل دارای يك حکم شوند یعنی در عبارت کار مشابهی بکنند)

مثال برای پیوندی که جمله‌ایرا همپایه جمله دیگر می کند :

«من بخانه رفتم و او از مدرسه آمد»

«و» دراینجا جمله «او از مدرسه آمد» را همپایه جمله «من بخانه رفتم» کرده‌است چون جمله «من بخانه رفتم» جمله‌ای مستقل است بنابراین «او از مدرسه آمد» هم جمله‌ای مستق بشمار خواهد رفت .

مثال دیگر :

«چون او بخانه ما آمد و سخنان مرا شنید شاد شد»

«و» دراینجا جمله «سخنان مرا شنید» را همپایه جمله «او بخانه ما آمد» کرده‌است چون جمله «او بخانه ما آمد» جمله وابسته و در حکم قیدزمان فعل جمله بعد است جمله «سخنان مرا شنید» نیز جمله وابسته و در حکم قیدزمان همان فعل است .

مثال برای پیوندی که جمله‌ای را وابسته جمله دیگر میسازد یعنی آنرا درحکم يك کلمه از اجزاء جمله دیگر میگرداند :

«من میدانم که او باینجا بر نمیگردد»

پیوند «که» جمله «او باینجا بر نمیگردد» را مفعول بیواسطه «من میدانم» کرد است . یعنی «من برنگشتن اورا میدانم»

بنابراین ما دو نوع پیوند داریم یکی «پیوند همپایگی» که کلمه یا جمله‌ایرا همپای کلمه یا جمله دیگر می کند یا بعبارت دیگر دو جمله یا دو کلمه را دریك حکم شریك می‌ساز یعنی اگر کلمه فاعل باشد همپایه آن نیز فاعل و اگر مفعول باشد همپایه‌اش نیز مفعول است و غیر و همچنین اگر جمله‌ای مستقل باشد همپایه آن نیز مستقل و اگر وابسته باشد همپایه‌اش نیز وابسته است. دیگر «پیوند وابستگی» یا «پیوند پیروی» که در پیوستن کلمات بهم نقشی ندار و فقط دو جمله را بهم می‌پیوندد و در حقیقت یکی را درحکم يك کلمه برای دیگری میساز یعنی جمله‌ایرا فاعل ، مفعول و قید فعل دیگر و یا وابسته بهريك ازاین سه ازقبیل صفت، بدل مضاف‌الیه ، متمم صفت و یا متمم قید مینماید .

۲ ـ چند نکته درباره ساختمان پیوند

الف ـ پیوند از نظر ساختمان یا ساده است مانند اگر ، و ، تا و چون . یا مرکب است یعنی از دو جزء که استقلال خودرا از دست داده‌اند ساخته‌شده ، مانند بلکه و همینکه و یا جفتی است یعنی از دو کلمه مکرر که بین آنها کلمه یا کلمات یا جمله‌ای فاصله میشود بوجود میآید مانند : «یا میخندد یا میگرید»

ب ـ هرگاه دو یا چند کلمه بی آنکه ترکیب شوند واستقلال خودرا ازدست دهند، کارپیوند را بکنند آنها را گروه‌واژه‌پیوندی یا گروه پیوندی یا عبارت پیوندی مینامیم مانند: بمنظور اینکه، بعلت اینکه، وقتی که وغیره ، زیرا بجای «بمنظور اینکه» «تا» وبجای «بعلت اینکه» «چون» میتوان بکاربرد :

او بمنظور اینکه لباس بخرد ببازار رفت=او ببازار رفت تا لباس بخرد

بعلت اینکه بیمار بود بمدرسه نیامد=چون بیمار بود بمدرسه نیامد.

برخی از گروههای پیوندی بصورت مرکب درآمده‌اند واز اینرو تشخیص دقیق گروه پیوندی از پیوند مرکب امری دشوار ونیازمند به آزمایشهای دقیق آواشناسی و تحقیقات دیگر دستوری وزبانشناسی است که در این مختصر مجال طرح آن نیست و از اینرو از آن صرفنظر می کنیم .

***

بسیاری از پیوندها وگروههای پیوندی هم کارقید رامی کنند وهم کارپیوند را از این قبیلند ، پس ، آنگاه : بنابراین وغیره :

«او بخانه رفت وغذاخورد آنگاه خوابید»

«آنگاه» در اینجا هم قید ترتیب است و«خوابید» را مقیدساخته‌وهم پیونداست وجمله «خوابید» را بهجملهٔ پیش از خود پیوسته است .

***

بسیاری از پیوندها وگروههای پیوندی که دارای معنی نزدیك بهمی‌هستند بوسیله یکدیگر تأکیدمیشوند وگروه پیوندی‌تشکیل میدهندمانند پس‌بنابراین ، پس‌ازاینقرار، امابااینحال ، اما هنوز وبسیاری دیگر . مثال :

«او باینجا نمیآید پس‌از اینقرار آمدن ما فایده‌ای ندارد»

۴ - پیوندها و گروههای پیوندی همپایگی[1]

چنانکه گفتیم این‌واژه‌ها وگروه واژه‌ها دو کلمه یا دو جمله را همپایه یکدیگ می‌کنند . اینهاخود باقسامی‌تقسیم میشوند ودراین مواردبکار میروند: **۱ فزایش ۲نف ۳تقابل‌وتصحیح ۴نتیجه ۵توالی ۶تناوب ۷یکسانی (تسویه)وماننداًنها**

الف ـ پیوندها وگروههای پیوند افزایش

این پیوندها وگروه‌های پیوندی ضمن‌افزودن دوجمله یا دوکلمه بیکدیگر آ را همپایه‌میسازند وعبارتنداز ، و ، چون ، مانند ، مثل ،با ، هم، نیز، همچنین، همان(قدیم)، بعلاوه (باکسره‌آخر)، بعلاوه (بی کسره‌آخر) ،گدشته‌از،این،وآنگهی، مخصوصاً بخصوص، ازقبیل ، ازجمله ، ازطرفی ، ازسوئی، ازطرف‌دیگر ، ازسوی‌دیگر، مثلا، فی‌اله حتی ، نه ... بلکه ، حتی‌هم ، هم...هم ، ازوغیره .

مثالها :

« برای فرهاد پیراهن وکلاه‌بخر» ، «فریدون **و** هوشنگ‌را باخودببازاربیر

زلف‌آشفته**و**خوی‌کرده**و**خندان‌لب**و**مست پیرهن‌چاك **و** غزلخوان **و** صراحی در د

(حافظ)

«هوشنگ چون توبلند بالاست» یا «هوشنگ مثل تو بلندقداست»

«من **با** برادرم بآنجا رفتیم»، «شاه فغفور **با** وزیر و ندیم در نشست و خ فرخ روز نگاه می‌کردند» (سمك عیار) یعنی «من‌وبرادرم. .» و«شاه فغفور ووزیر

«هم من وهم او با این‌کارمخالف بودیم» ، «ما رفتیم اوهم‌آمد »

ای فدای توهم دل وهم جان وای نثار رهت هم این و هم‌آن (ها

« این‌کار مضـر بلکه[2] خطرناك است » یعنی اینکار نه تنها مضراست بل خطرناك هم هست .

---

۱ ـ بسیاری ازپیوندهای همپایگی‌فارسی‌وفرنگی‌باحروف عطف‌عربی منط بین‌حروف عطف‌عربی (ف،ثم،و،لا،بل‌لکن،ام،او،حتی) وپیوندهای‌همپایگی‌فارسی‌وفر عموم وخصوص مطلق وجود دارد یعنی‌همه حروف‌عطف ازپیوندهای همپایگی‌بشمار می اما همه پیوندهای همپایگی حرف عطف‌نیستند.

۲ـ بلکه اگر بمعنای متداول‌آن باشد پیوند همپایگی تضاداست مانند او بلکه خوابید: و اگر بمعنی «شاید» باشد قید شك است مانند: بنشین بلکه بیاید و بمعنی «علاوه برأین» باشد پیوند همپایگی برای افزایش است :

«من حریف او نخواهم بودن مملکت ازدستم بستاند **بلکه** هلاکم کند» (دارابنامه)
یعنی علاوه براین هلاکم کند و چنانکه دیده میشود «نه‌تنها»ی این مثالها حذف شده‌است.
بنابراین «بلکه» بمعنی «علاوه براین» خواه با «نه‌تنها» باشد وخواه بی‌آن پیوندهمپایگی برای افزایش است. مثال برای مواردیکه با «نه‌تنها» میآید :

« **اونه‌تنها** پول خودرا باخت **بلکه** آبروی خودرا هم ریخت »

« نه‌تنها» درقدیم گاه بصورت «تنهانه» میآمده‌است :

« بی‌ادب **تنهانه** خود را داشت بد **بلکه** آتش درهمه‌آفاق زد» (مولوی)

در قدیم همراه «نه تنها» بیشتر بجای «بلکه» «که» میآمده‌است :

« **نه تنها** شد ایوان و تختش بباد **که** کس دخمه‌نیزش‌ندارد بیاد» (حافظ)

وگاه دراین موارد «که» یا «بلکه» بکلی حذف میشده‌است :

«**تنهانه** زراز دل من پرده برافتاد تابود فلک شیوه اوپرده‌دری بود» (حافظ)

یعنی «بلکه تا فلک بود...»

«همه **مخصوصاً** برادرم باین‌کارعلاقه فراوانی دارند»

«همه دانش‌آموزان **مثلا** هوشنگ شما را دوست دارند»

«استادان **ازجمله** آقای احمدی هواخواه شماهستند»

«کسانی **ازقبیل** هوشنگ چیزی نمیدانند»

«درآن انواع مختلف شعر **از** غزل وقصیده قطعه ومسمط وترکیب بند ومستزاد وحتی قصیده‌وجوددارد» ازمقاله آقای دکترخطیبی درمجله دانشکده‌ادبیات سال اول‌شماره اول صفحه ۵۷) .

« من بدانشگاه میروم تا فرهاد را به‌بینم **ودیگراینکه** کتابی هم از کتابخانه آنجا بگیرم »

« اودرتهران تحصیل می‌کند و **علاوه براین** پولی هم درمیآورد»

« دو **بعلاوه** دو میشود چهار» یعنی دو و دو میشود چهار

« این مسافرت **ازیکطرف** خستگی شما را برطرف میکند و **ازطرف دیگر** شما را با مسائل تازه‌ای آشنا میسازد»

« فرهاد عموی فریدون است **گذشته ازاین** معلم اوهم هست »

« پروانه نامزد منوچهر است **بعلاوه** دختر دائی او هم هست»

« او پدر و **درعین‌حال** دوست من»

«همه مردم **حتی** پیران باستقبال اورفتند»

این واژه‌هاوگروه واژه‌ها نیزدرقدیم بعنوان پیوند همپایگی‌افزایشی بکاررفته‌اند:

«با» بمعنی «بعلاوه»

«عهد خراسان وجمله مملکت بخواستیم **با**آنچه‌گرفته شده‌است از ری وجبال‌و سپاهان» (بیهقی)

«دیناری **با** ده پیروزه رنگین سخت بزرك بدست خواجه داد»(بیهقی)

« **تا** » بمعنی حتی. مثال :

« همه چیزبسیم خریدندی **تا** کاه وهیزم» (تاریخ سیستان) یعنی حتی هیزم .

« همه جهان زتو عاجز شدند **تا** دریا   نداشت هیچکس این‌قدرومنزلت زبشر»

همان بمعنی همچنین و نیز که درشاهنامه بسیارآمده‌است :

نبایدکه سیرآید ازکار مرد   همان نیزکندی‌کند درنبرد   (فردوسی)

دیگر بمعنی علاوه براین :

و **دیگر**که اندر دلش راز شاه   بدارد نگوید بخورشید و ماه

(فردوسی)

«نیزهم» :

« با همه سالوس و با ما **نیزهم**   داد او وصد چرا واین دم دهم» (مولوی)

«گفت ای بانو اینجا **نیزهم** خانه شماست» (دارابنامه)

نه ... بس ... که ...

نه من خام طمع عشق تو ورزیدم و**بس**   **که** چو من‌سوخته درخیل‌توبسپاری‌هست

(سعدی

بکمند سرزلفت **نه** من‌افتادم و**بس**   **که** بهرحلقهٔ زلف‌توگرفتاری هست (سعدی

ب ـ پیوند همپایگی نفی : «نه» اگر تکرارشود هم پیونداست و هم جنبهٔ قیدی دارد، و دوجمله یا دوکلمه راکه درنفی اشتراك دارند همپایه می‌کند:

«**نه** هوشنگ را دیدم و **نه** فرهاد را»

«**نه** من پای دارم **نه** مانند من   **نه**گردی زگردان این‌انجمن» (فردوسی

«که ای مدعی عشق کارتو نیست   که‌**نه** صبرداری **نه**یارای‌ایست» (سعدی)

ج ـ پیوندها وگروههای پیوندی تضاد و تصحیح ـ این واژه‌ها گروه واژه‌ها دوجمله راکه مفهومشان متضاد ومقابل یکدیگر است همپایه می‌سازند عبارتنداست از باز[۱] ، بازهم، هنوز، تازه، اما هنوز، ولی‌هنوز، ولی‌باز، لیك، لیکن[۲]

۱ـ باز بمعنی دوباره وهنوز بمعنی «تاکنون» و «تا آنوقت» قیدند ولی اگر بمعنی «بااینحال» بیایند ازپیوندهای قیدی بشمارمیروند .

۲ـ مترادف‌ولی، لیکن ومانندآنهادرعربی‌لکن‌است که ازحروف عطف استدراك شمرده میشود .

ولیکن، معهذا، معذالك، بااینحال، بااین وجود، با وجوداین، درصورتیکه، اما اینکه ، و(بمعنی بااینحال)، افسوس که، حیف که، حالا (بمعنی معهذا)، در عین‌حال، امادرعین حال با اینهمه وماندآنها .

مثالها :

« درآمد او بسیاراست اما **باز** ازکمی درآمد می‌نالد»

« او ازپا درآمده اما **هنوز** نمیخواهد بشکست خود اعتراف کند»

« بماه روی تواین‌آرزوکه من دارم   هزارسال اگر بینمت **هنوز** کمست» (سعدی)

« فرهاد درآمد فراوانی دارد **بااینهمه** همیشه بدهکاراست»

« من از این مرد بیزارم **اما درعین‌حال** به اواحتیاج دارم»

« این شخص هستی ما را بباد داده **تازه** چیزی هم طلبکاراست»

« من منوچهررا دوست دارم **اما** با بعضی ازکارهای او موافق نیستم»

« فریدون ثروتمنداست **ولی** نظربلند نیست »

« من مصلحت نمی‌دانم که بتهران بروی **بااینحال** هرچه میخواهی بکن»

« او باید بحق خود قانع باشد **و** نیست»، «او باید بزرگوار باشد ونیست»

بسکه در خاك تن‌درستان را   دفن کردند و زخم‌خورده‌نمرد (سعدی)

«و» درمثال اخیر بمعنی «درحالیکه» است بنابراین پیوند همپایگی تضاداست .

«من نظرم راگفتم **حالا** خوددانی»

۲ ــ بلکه ، نه،‌نه اینکه ، برعکس، بالعکس ، درمقابل ، وماننداینها دوکلمه یادوجمله متضادرا همپایه می‌سازند که یکی‌ازآنها دیگری را تصحیح می‌کند .

مثال :

«سعیدآمد **نه** علی» ، «یکدل **نه** صدهزار دل‌عاشق اوشد»

«اسب لاغر میان بکار آید   روز میدان **نه** گاو پرواری» (سعدی)

«فرهاد مرد بدی نیست **بلکه** بسیارهم خوبست»

«شما باید بزندان بروید **نه‌اینکه** برمسند ریاست تکیه بزنید»

کار «بلکه» عکس‌کار «نه» و نه‌اینکه وسایرمترادفهای‌آنست، چه بلکه‌ونظایرآن برای‌اثبات‌پس‌ازنفی و«نه»ومترادفهایش برای‌نفی‌پس‌ازاثبات‌است. «بلکه» و« نه »درفارسی حکم «لکن» و «لا» را درعربی دارند. این پیوندها وگروههای پیوندی‌نیز درقدیم‌برای تصحیح بکار میرفته‌اند : بل ، لابل، لابل‌که (بمعنی بلکه) و نی :

«مرا بسود و فروریخت هرچه دندان‌بود   نبود دندان**لابل** چراغ تابان بود»(رودکی)

«فرمان نکردید **لابل** که بامن جفاکردید». (ازتفسیر تربت جام)

« هوس‌بهروز دردلش‌افتاد، بدلی**و**هزاردل بربهروز عاشق شد » (داراب‌نامه)

دنباله درشماره آینده
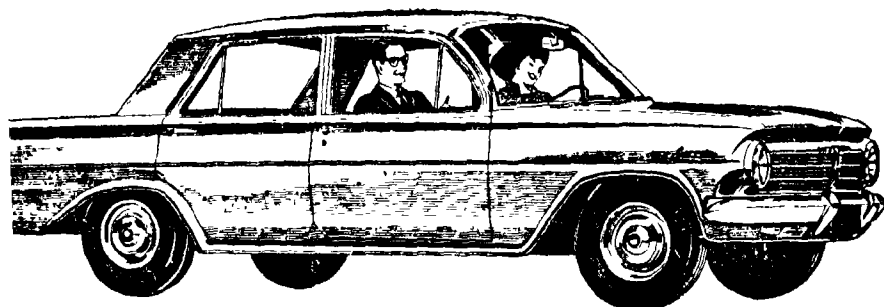
ue mensuelle VAHID

Directeur: VAHIDNIA

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

سیف الله وحیدنیا

_ Rue Djam. Ave. Chah - Téheran

زیر نظر شورای نویسندگان

Tel. 41828

جای اداره : تهران ـ خیابان شاه ـ کوی جم ـ شمارهٔ ۵۵ ـ تلفن : ۸'

تك شماره در ایران بیست و پنجریال ـ سالیانه سیصد ریال خارجه ۲ لیره ا:

جایگاه فروش ـ کتابفروشی‌های خیام ـ دانش ـ امیرکبیر

یادآوری : بخش مقاله سیرتاریخ نگاری وفلسفه اجتماعی آن وبخش دوم مقاله فهرست

پروین گنابادی

تربیت معلم در شرایط توسعهٔ آموزش و پرورش

چندروز پیش درنشریه فرهنگ خراسان خبرمرگ یکی‌از خدمتگزاران صمیمی آن‌سامان شادروان علی‌اشرفزاده راخواندم که‌پس‌از سی‌وسه‌سال خدمت صمیمانه‌و کوششهایی که‌انگیزه‌آنها بشردوستی وایمان بحق‌بود ، آن‌مرد شریف‌چشم ازاین‌جهان بربسته است. خبرمرگ یك‌همکار معتقد وباایمان‌مرا بیادخاطرات دوران معلمی‌انداخت وهمکاری‌درنظرم تجسم یافت‌که ازهرگونه صفات شوم مردم این‌عصر مبرابود و شب‌وروز در اندیشهٔ تربیت نوزادان شهرخویش میکوشید ، کتاب و مجله میخواند ، برمعلومات خویش خواه نظری و خواه تجربی‌وعملی با اشتیاق فراوان‌می‌افزود وهمواره در راه بکمال رساندن تربیت‌نسل جوان به‌سرچشمه‌های دانش وهنروادب نزدیك‌میشد تاوظیفه خطیری‌راکه برعهده‌داشت به بهترین وجهی‌انجام دهد . درقیافه جدی اونور ایمان و وظیفه شناسی‌واعتقاد بی‌شائبه‌به تربیت نسل‌معاصر خوانده میشد اومانند هرمربی‌شایسته وبشردوست هرگز بفکرجاه ومال ومنال نبود همه نیرو های خویش را بی‌ریا وقف بر تربیت نوزادان و جوانان کرده بود هراندیشه نووهرشیوه عملی‌ومؤثر رادر راه‌آموزش وتربیت نوزادان فرامیگرفت وبااینکه مدیرمدرسه بودآنی‌ازکامل‌کردن معلومات خویش‌غفلت نمی‌ورزید‌آخر اوبرخلاف بسیاری ازهمکاران خویش به‌اهمیت مسئولیت بزرگ خود دربرابر جوانان و خانواده‌ها و میهن و خلاصه جامعه بزرگ بشریت پی‌برده بود . اگردرمحیط اوقدرمعلم خوب را نمی‌دانستند وبرخی‌از رئیسان فرهنگ کارداری را برمسئلهٔ اساسی‌آموزش و پرورش ترجیح‌می‌دادند

وبتشویق معلمان وظیفه شناس‌همت‌نمی‌گماشتند ، اوخود به‌پایگاه ارجمندمعلمی‌پی‌برده‌بود وبااراده وپشت‌کارخلل‌ناپذیری میکوشیدشخصیت‌خودرا دمبدم‌بالا ببرد وباعنایت صمیمانه و دلسوزی‌پدرانه‌دست‌نوزادان را بگیردوآنان‌را بیدریغ به راه راست‌وآینده درخشان‌رهبری کند . خاطرهٔ‌همکاری‌با این‌معلم‌شریف‌یکباره‌مرا بخطری که‌درشرایط کنونی، پیشرفت‌آموزش وپرورش‌را ازلحاظ کیفیت‌تهدید میکند، متوجه‌ساخت. درگذشته که‌آموزشگاه‌هاازنظر کمیت تااین حدتوسعه نیافته‌بود مدارس معدودی که درهرشهربکارخطیر آموزش وپرورش جوانان می‌پرداختند و چراغ دانش و تربیت را فراراه جوانان می‌گذاشتند با همچشمی ورقابت خردمندانه میکوشیدند ، وضع آموزشگاه‌ها را ازهمه‌جهات‌آموزشی وپرورشی ترقی دهند معلمان دلسوز وتجربه اندوز وباایمان برمی‌گزیدند و برای پیشرفت جوانان در درس و اخلاق درست راههای سودمند وعملی‌پیش میگرفتندهمان ایمان به‌کارتربیتی وعشق‌به‌وظیفه بزرگترین انگیزه معلمان برای‌تکمیل خویش وبهتر کردن کار مهم‌خود بود و چون تعداد آموزشگاهها اندك بود مدیران مدارس‌میتوانستند معلمان نخبه‌ای‌ازمیان جوانان‌تحصیلکرده بجویند وآنان را باتشویق وترغیب به‌مجهز ساختن خویش دراین امربزرگ رهبری کنند اگربرحسب تصادف گاهی عناصرسودجو ونالایقی‌به‌مدارس راه میبافتند دیری نمیگذشت که توجه خاص اولیای‌کودکان ومدیران مدارس وافکارعمومی‌آنان را به کناره‌گیری از این وظیفه مقدس برمی‌انگیخت وخواه‌ناخواه محیط هماهنگی و همکاری دوستانه‌ای در جامعه فرهنگ وجود داشت درحالیکه امکانات فرهنگیان درآن روزگار ار لحاظ کتاب و دیگر وسایل تربیتی‌بهیچرو با اوضاع کنونی‌قابل قیاس نبود اما هم‌اکنون‌که آموزش و پرورش درسراسر کشور ما باسرعت‌شگفتی‌آوری‌روبتوسعه نهاده و در دورترین نقاط کشوردبستانها تأسیس یافته‌است وگروههایی‌برای امرمقدس معلمی‌دسته‌دسته بروستاها گسیل میدارند ، بیم‌آن میرودکه عنایت به‌کمیت کیفیت‌آموزش وبویژه پرورش صحیح نوزادان وجوانان را ببادفراموشی بسپارد چنین‌خطری اختصاص به‌کشور ماندارد بلکه درسراسر جهان‌که‌پس‌از جنگ ، سازمان ملل‌متحد از راه یونسکو ودیگرسازمانهای جهانی‌درباسواد کردن ملتها گام برمیدارد ، کمبود معلم‌خوب وشایسته احساس میشود و پدید آمدن گروههای بزرگ معلمان‌کم‌تجربه دربرابر اقلیت معلمان شایسته‌بیگمان به‌کیفیت امرتربیت وساختن‌انسان های متناسب باعصرحاضر ، گزند فراوان میرساند وازهم‌اکنون میتوان پیش‌بینی‌کردکه اگردرچاره‌جویی این واقعیت خطرناك‌گامهای بلندی برداشته نشود ، نسل‌آینده گرفتار بیماریهای مزمن اجتماعی‌خواهد شد وازتربیت صحیحی‌که درشرایط عصرنوین باید بدان مجهزگردد محروم خواهدگشت .

اگروزارت آموزش وپرورش‌که اکنون‌کارآن منحصر به باسواد‌کردن‌گروههای عظیم روستاییان وشهریان ودرعین‌حال مجهزکردن نسل آینده به تربیت سازوار با شرایط تمدن معاصراست ، ازراه طرح واجرای نقشه‌های جامع ودقیق‌نیازمندیهای اجتماع نوین

تطبیق نکند وازسوی دیگر با حتیاجها واستعدادها ومهارتهای جوانان وشیوهٔ پرورش صحیح آنها توجه کامل مبذول ندارد، ممکن است نتیجهٔ منطقی وصحیحی از ابتکار طرح و نقشهٔ مترقیانه سپاه دانش بدست نیاید چنین ابتکار بزرگ و شاهانه‌ای نیاز به فعالیتهای صمیمانه و کوششهای مداوم دارد و باید مجریان این طرح عظیم همچون مجاهدان دلاوری اوقات خویش را وقف براجرای صحیح آن کنند وآنی از پیشرفت همه جانبهٔ آن غفلت نورزند وچنین فرصت گرانبهائی رامغتنم بشمارند وبرای مجهز ساختن نسل آینده به دانش وتربیت مترقی عصر حاضر، حداکثر استفاده را بدست آورند تربیت معلمانی دلسوز همچون اشرف زاده ها در شرایط زندگی معاصر که طرز تفکر جوانان تغییر یافته و نیازمندیهای زندگی مادی بیش از حد، در سطح بالاتری جای گرفته، نیاز به نقشه‌ها وطرحهای نوین ومتناسب بازمان دارد. قانع شدن به کلاس چندماهه‌ای که آموزگاران می‌بینند وانتظار معجزه کردن از آنان بی فراهم ساختن موجبات و وسایل دیگر هیچگاه نتیجه رضامندانه بدست نمیدهد ایجاد کتابخانه‌های ثابت و سیار درسرتاسر روستاها وشهرها، تشویق مترجمان ونویسندگان به تألیف وترجمهٔ کتاب های گوناگون فنی وتربیتی درباره روشهای مختلف تربیت درکشورهای مترقی و تحولهای عظیم فن آموزش وپرورش ودانشهای روانشناسی واقتصاد وجامعه شناسی وزیست شناسی ودیگر دانشهای مربوط به تکنیك معاصر وهمچنین کتب مربوط به آموختن زبان و ادبیات و هنر برای معلمان وکتابهای کمکی بزبان ساده برای خردسالان و جوانان باید سرفصل برنامه مترقی وزارت آموزش وپرورش باشد. بنیان نهادن سازمان تألیف و ترجمه‌ای بدو منظور مذکور یعنی بالابردن سطح فهم ودانش واندیشهٔ معلمان وشاگردان از واجبات بشمار میرود چنین کتابهایی باید با نثری صحیح وساده وروان درخور فهم هریك از دودستهٔ معلمان وشاگردان زیرنظر متخصصان فن فراهم آید و بویژه کتابهای کمکی شاگردان از لحاظ اسلوب نگارش باید متناسب باسنین کودکان وجوانان درمراحل مختلف آموزشی باشد.

درچنین سازمانی باید گروهی از متخصصان با دقت فراوان کتابهای مورد نیاز را انتخاب کنند چنانکه ازلحاظ شیوه نگارش درست ودلپذیر وازنظر مفاهیم وموضوع برآورنده همه نیازمندیهای معلمان وشاگردان باشد. درهرشهر و روستا گذشته از کتابخانهٔ عمومی باید درهمه آموزشگاهها وحتی درهمه کلاسها کتابخانه‌هایی متناسب با سطح فکر خوانندگان تأسیس کرد وباتشویق ومسابقه واعطای جایزه مردم وبویژه متصدیان امر آموزش و پرورش ونوجوانان را به کتاب خواندن برانگیخت.

برای اینکه سطح دانش و تجربه معلمان روز بروز بالا برود، ضرورت دارد که هیئتهایی مرکب از متخصصان آموزش وپرورش وبهداشت و تعلیم زبان و اقتصاد همواره در سراسر کشور درحرکت باشند ودرشهرها وروستاها مجالس سخنرانی وکلاسهای کوتاه مدت تشکیل دهند ومردم وجوانان را به اصول رستاخیزی که درکشور پدید آمده آشنا سازند و نیازمندیهای گروه معلمان را درنظر گیرند وآنان را به معلومات نوشوق وعشق به وظیفه

بزرگ اجتماعی خویش مجهز کنند وزارت آموزش و پرورش با نشر جزوه‌ها و رساله‌های سودمند که از لحاظ شیوه نگارش دلپذیر واز نظر چاپ و کاغذ وتصاویر دلپسند باشند میتواند جوانان وبویژه معلمان را بکتاب خواندن دلبسته کند وحتی گروهی از با سوادان را که بخواندن نوشته‌های مبتذل و بلکه زیانبخش خوگرفته‌اند تغییر دهد وطرز تفکر آنها راعوض کند تا به مطالعه آثار ثمربخش خوگیرند .

نکته شایان توجه این است که در این رستاخیز فرهنگی و ملی بزرگترین هدف فرهنگیان باید شناساندن صحیح ملت ایران باشد وسهمی که مردم ما درانتشار وایجاد تمدن از دیرباز برعهده داشته‌اند بایداز راههای گوناگون همچون نشر رساله‌ها بزبان ساده و همه کس فهم وسخنرانیها وفیلمها وجزاینها در نظر نسل معاصر تجسم یابد بیگمان برای مستقر ساختن صلح جاویدان یکی از راههای منطقی در نخستین مرحله خود شناسی ملتها و سپس همدیگر را شناختن است تا بدگمانیها وسوء تفاهمها به گمان نیك وحسن تفاهم مبدل شود و کینه توزیها وتعصبهای نابجا ازجامعه بشریت رخت بربندد و جای آن را دوستی و برادری ملتها بگیرد اگرملت ما بدرستی مفاخر گذشته خودرا بدانند وجنبش‌های بزرك نیاگان خویش را درنشر تمدن پیش از اسلام وپایه گذاری دانش وفرهنگ جهان پس ازاسلام بدانند هرگز بتقلیدهای ناروا از بیگانگان وبیماری خطرناك غرب‌زدگی دچار نخواهدشد و درخواهد یافت که اخذدانش وفرهنگ دیگران هیچگاه باحفظ ونگهداری آیینها وسنتهای ملی مغایرت ندارد واما آنچه مربوط بهوزارت فرهنگ است نمیدانم باتجربه دو وزارتخانه چگونه عملی میشود آیا درهرشهریك رئیس آموزش وپرورش ویك رئیس فرهنگ وهنروجود دارد که هریك جداگانه وبی هماهنگی بکار و وظیفه خود مشغولند یا درشهرها و روستاها یك تن عهده‌دار هردو وظیفه است درهرحال باتوسعه روزافزون آموزشگاهها در روستاها ونقاط دورافتاده و بویژه درمیان ایلها وچادرنشینها وظایفی متوجه متصدیان امرآموزش وپرورش میشود که اساس ملیت ما مبتنی برآنهاست وشایدوزارت فرهنگ وهنرخود بوسیله گسیل داشتن مامورانی بهسرتاسر روستاها وشهرها درباره این وظایف اهتمام ورزد درهرحال هم‌اکنون که باشتاب هرچه تمامتر ، اوضاع واحوال کشور درتحول وتبدل است ووسایل تمدن نوین همچون : نشرتعلیم وتربیت ، رادیو ، مطبوعات ، وسایل تندرو مانند راه‌آهن واتومبیل وهواپیماو جزاینها لهجه‌ها وآیینها ورسمهای کهن را ازمیان میبرد سزا است که باهمان سرعت وسایل عصرنو ودرنهایت دقت ودلسوزی گروههایی برای گردآوری صحیح لهجه‌ها ـ لغات محلی - اصطلاحات وامثال و افسانه ها و بازیها درکلاسهایی تربیت شوند و بیدرنگ به سرتاسر روستاها گسیل گردند چندی پیش کتاب سودمندی بنام : راهنمای گردآوری گویشها تألیف آقای دکترصادق کیا معاون ورارت فرهنگ وهنر بدستم رسید که بسیار سودمند بود و یقین

دارم آقای کیا که اهتمام وعلاقه وافری به فولکلر یا بگفته خودشان (هاموید) ایران‌دارند تا کنون دستورها وراهنمائیهای جامع ومفیددیگری نیزدر باره همه شعب فولکلر گرد آورده‌اند چون درپشت جلد کتاب مزبوره شماره ۱ دیده میشدامیدوارم شماره‌های دیگر آن نیزمنتشر شده باشد بعقیده نگارنده از کتاب مزبور ودیگرشماره‌های آن اگرمنتشرشده باشد باید بتعداد تمام معلمان ایران چاپ و برای آنها فرستاده‌شود وازآنان بخواهند که بدستور آن کتاب در محل‌خودشان گویشها راگردآورند والبته برای بهترین آنها جایزه‌هم تعیین کنند و بهمه آنان اجرمادی‌هم داده شود تا باعلاقه‌مندی بدین‌کار حطیر دست‌یارند . بیگمان هم‌اکنون وزارت‌فرهنگ وهنر برای گردآوری‌ونگهبانی آیینهای کهن محلی‌همچون‌حشنها ـ مهمانیها سوگواریها رسمهای زناشویی . روشهای درمان بیماران وخلاصه‌همه‌آداب و رسوم زندگی وخرافات وترانه‌ها وآهنگها ورقصها وجامه های مختلف برم و رزم و جر اینها طرحهای مؤثری تدوین کرده است بویژه بایددرنظرداشت که ملتما باداشتن سابقه‌تاریخی کهن در بسیاری ازشیوه‌های زندگی ورشته‌های علمی‌وهنری همچون درختکاری و باغبانی‌وگلکاری و دامپروری وهنرهای دستی‌وپارچه بافی وتربیت کرم ابریشم‌وتهیه قماشهای ابریشمی و کژی وپنبه‌ای ومعماری وآبیاری وساختن وسایل کشاورزی وآگاهی‌ازگیاههای دارویی؛ بسیاری ازفنون وهنرهای‌انسانهای‌قدیم تجارب گرانبهایی دارد وبیشك‌در باره هریك‌لغتهاواصطلاح های‌گوناگون درهمهٔ استانها وروستاهای این سرزمین متداول است که اگر باشتاب هرچه بیشتر گردآوری نشود بزودی ازیادها خواهد رفت‌گردآوری همهٔ این لغتها واصطلاحها و تدوین‌آنها بیقین به‌استادانی که دراین رشته‌ها به‌ترجمه وتألیف میپردارند کمك سزایی خواهدکرد و زبان ملی ما را همچنان غنی نگه خواهد داشت مقایسه برخی ار کتابهای دانشگاهیان دراین رشته‌ها مایهٔ حیرت‌میشود چه‌تألیفهای‌آنانکه خود به‌روستاها وشهرهای مختلف سفرکرده وازاصطلاحها ولغات محلی‌تاحدی‌آگاه شده‌اند بانوشته‌ها یا ترجمه های مضحك برخی‌که تنها به‌اطلاعات ماخوذ ازمتنهای حارجی‌اکتفاکرده‌اند ، تفاوت فراوان دارد واگردستگاه مجهزی همچون وزارت‌فرهنگ وهنربه‌گردآوری همه‌این اصطلاحها و لغات همت‌گمارد بی‌تردید خدمتی‌بزرگ بزبان‌ملی‌وکمکی‌شایان به‌مترجمان ومؤلفان‌رشته های مزبور خواهدشد . باری‌گفتار ما ازخدمتگزاران صمیمی‌وکوشا به فرهنگ آغازشد ودرپایان‌هم تاکیدمیکنم که برای تربیت‌کادرهای مؤثری در دو وزارتخانه فرهنگ‌وهنر و آموزش وپرورش‌گذشته ازاقدامات فنی‌تشویق حدمتگزاران واقعی خواه در حیات وخواه پس‌از مرگ ازعوامل مؤثربشمار میرود وبویژه دراین روزگار عنایت‌بوضع زندگی مادی مربیان ومعلمان وتهیه‌کردن وسایل رفاه‌آنان ارمسکن‌گرفته تا دیگر ضروریات زندگی بوسیله تاسیس شرکتهای تعاونی‌مصرف و حتی‌تولید و سهیم کردن‌آنان در اینگونه شرکتها تأثیر بسزایی‌درطرزکار وعلاقه‌مندی‌آنان خواهدبخشید

بادهٔ درد

از : دکتر رعدی

تا گشته‌ام آواره‌تر از اشکی و آهی
سیلی خور سیلاب غمم چون پر کاهی
افسرده ز افسردگی جان ملولی
پژمرده ز بیحاصلی عمر تباهی
نه روز مرا خرمی از خندهٔ مهری
نه شام مرا روشنی از تابش ماهی
گر بر سر من سایهٔ آن سر وسهی نیست
سرمایهٔ درد است چه تاجی چه کلاهی

❁❁❁

ای عشق رمیده نشکیبم ز تو بازآ
تا بر قدمت بوسه زنم گاه بگاهی
در دامگه فتنه و بد عهدی ایام
ما را نبود جز سر کوی تو پناهی
در حیرتم از گمرهی راهنمایان
بگشا دری از رحمت و بنمای تو راهی
آن را که عروسان هنر مونس جانند
هرگز نفریبد هوس منصب و جاهی
وآنجا که حسودان دل یوسف بشکستند
فرزانه عزیزی که نهان ماند بچاهی
شیرینی گفتار نی از بادهٔ درد است
کاین مایه ندادند بهر زرد گیاهی
گل توبه ز مستوری از آن کرد که روزی
بستند بر او تهمت ناکرده گناهی
ساغر شکنان را نرسد دعوی تقوی
خاموشی سنگ است بر این گفته گواهی

❁❁❁

ای ذره چو خورشید شوی صلح‌وصفاجوی
تا خرمن هستی نشود دود سیاهی
رعدی نتوان راز غم عشق نهان داشت
کاین بادیه روشن شود از برق نگاهی

شهریور ۱۳۳۸

حضور حضرت دانشمند گرامی آقای محمدعلی ناصح دامت افضاله

با تقدیم سلام ودعا و ارادتمندی بعرض حضورعالی میرساند که یك نسخه از دیوان ادیب صابر ترمدی که بافتخار کمترین ارسال فرموده بودید تـاره همین دیرور عروصول بخشید. رنگ رخساره حبرمیدهد ازسر ضمیر ازباطنش گذشته که ساعتها و روزهای فدوی را در دریای مسرت ولذت مستغرق خواهدداشت ظاهربسیار دلپذیری دارد باحط خودمانی خوبی که یکی ازنشانه‌های ذوق ایرانیان است نوشته شده است وچنانکه شایدخاطرمحترمتان مسبوق است علاقهٔ زیادی بخط حوب دارم و بی‌نهایت تأسف دارم که حط حوب هم مانند بعضی چیزهای خوب دیگرمان (وازآن‌جمله عبا که سابقاً درآن بار- شرحی در «مجله وحید» بچاپ رسیده است) دارد ازمیان میرود و حتی میتوان گفت ارمیان رفته است بطوریکه در همین اوقات اخیر چندمرتبه ازجانب جوانان ایرانی مراسلات ونگارشاتی بدستم رسیده است که بدون هیچ اغراق ومبالغه‌ای خواندن آن تقریباً از حیز امکان بیرون بود. سی و پنج‌شش‌روز پیش جوانی ایرانی مقیم شهرنوشاتل Neuchatel ارشهرهای سویس بوسیلهٔ تلفون از ارادتمند وقت ملاقات خواست وبدیدنم آمد. جوان آراسته ومؤدبی بود. معلوم شد درآن شهرهم کارمیکند وهم درس میخواند و تحصیلات خود را بپایان رسانیده مشغول رسالهٔ اجتهاد یعنی تزدکترای خویش است. معلوم شدرمانی بزبان فارسی نوشته است وآمده است که ازفدوی تقاضای مقدمه‌ای بنماید. گفتم حرفی ندارم، کتاب را بده تابخوانم و مقدمه‌ای که بامضمون وموضوع کتاب مناسب باشد بنویسم. کتاب راازپاکت بزرگی درآورده بدستم داد. براوراق خطدار بزرگی نوشته شده بود ودرحدود دویست صفحه میشد . در حضور خودش خواستم سطور اول آنرا بخوانم. دیدم خط بقدری خام ومغشوش و (تعارف رابکنار بگذارم) بچگانه وبداست که گمان نمیکنم هیچیك ازمردم ایران بتواند از عهدهٔ خواندن آن برآید ویاآنکه ممکن است اگر سه‌چهارکلمه را بخواندکلمهٔ پنجم ناخوانده بماند و درهرصورت بازحمت ومشقت واوقات تلخی بسیار دست بگریبان باشد وخواهی نخـواهی بنویسنده چنین خطی نفرین ولعنت بفرستد. بجوانی که دارای چنین خطی بود گفـتم ای هموطن جوان عزیزمن، درمملکت ماکه اسمش ایران است ولااقل امروز ده الی پـانزده درصد مردم آن یعنی دوسه‌ملیون ساکنین آن سوادی دارند وباهم مکاتبه ومراسله دارند و روز بروز برتعدادآنها افزوده میگردد هنورماشین تحریر فارسی بآن‌درجه معمول ورایج نگردیده است که همه بتوانند با ماشین چیزبنویسند و لهذا مدتها مجبور خواهند بود کـه

فکر و حرف و نیت و مقصود خود را باهمین خط فارسی بنویسند و دراینصورت اگر طرف ازعهدهٔ خواندن برنیاید کار بیهوده‌ای کرده‌اند و کم کم وسیلهٔ ارتباط ذهنی و فکری درمیان مردم حکم عدم را پیدا خواهد کرد و بصورت وجود منفی درخواهد آمد. درست است که در فرنگستان مخصوصاً امریکا بسیاری از امور تحریری بوسیلهٔ ماشین بعمل میآمد چنانکه خودم آدمی را دیدم که ازبس باماشین کار کرده بود دیگر از عهدهٔ خط نوشتن بزحمت برمیآمد و تنها امضایش را میتوانست بآسانی بنویسد ولی مملکت ما ومردم مملکت ما هنوز باین مرحله نرسیده‌اند و باز شاید یك قرن دیگر وبلکه خیلی بیشتر مجبور خواهند بود که بوسیلهٔ دست وخط دستی باهم مکاتبه نمایند وضمناً نباید فراموش نمود که خط بخصوص خط نستعلیق که ازفرآورده‌های هنری این مرز و بوم است ویکی از افتخارات ما مردم ایران است حکم هنر وصنایع مستظرفه وهنرهای زیبا را پیدا کرده است چنانکه در بسیاری ازموزه‌های دنیا قطعات خطاطان بزرگ ما را در پهلوی پرده‌های نقاشهای بزرگ عالم جامیدهند ودر بسیاری ازمنازل ایرانیان وحتی بیگانگان ، چه درداخله و چه درخارجه قطعات خطاطان بزرگ را (باآن اشعار دلپذیر که چه بسا گفته ومیوهٔ طبع خود آن خطاطان است) قاب کرده‌اند ودر بهترین جای منزل خود بدیوار آویخته‌اند ومدام درمقابل چشم دارند ومایهٔ لذت آینده وروند است وخودمن روسیاه دراین لحظه که این سطور رامینویسم درمنزلم، درمقابل چشمم قطعه‌ای بدیوار کوبیده شده است بخط نستعلیق بسیار ممتاز وتذهیب ونقاشی استادانه این بیت عربی را درمیان آنهمه اسلیمی‌های نقره وطلا وگلها و ریاحین و خطوط و دایره‌های رنگارنگ وآن حاشیهٔ روشن پرنقش ونگار نوشته‌اند که اگر کسی درست معنی آنرا بفهمد ودرآن تفکر وتأمل نماید مایهٔ تسلای خاطر میگردد :

الهی لئن جلت و جمت خطیئتی — فعفوك عن ذنبی اجل و اوسع

بآن جوان خوش سیما وخوش طینت ولی بدخط گفتم عزیزم درمیان ما ایرانیان همیشه میگفته‌اند وهنوزهم میگویند که فلانی اهل خط وربط بوده است ویاهست ونخستین ومهمترین فضیلت هر کس را درخط او میدانسته‌اند (ومن هنوزهم میدانم) وکلمهٔ «ربط» بعداز کلمهٔ خط میآمده است ومقصود از «ربط» ظاهراً تمام کمالات دیگر بوده است که باخط ارتباط دارد یعنی سواد ودانش وفهم ودرستی وهنر وفطانت ومهارت ، خود من خط خوبی ندارم ولی ناخوانا نیست مگر وقتی که بااین قلمهای موسوم به «استیلو» که بتازگی در فرنگستان رایج گردیده است ومانند نوك سوزن باریك است وعرض وقطری که برای تحریر خط فارسی ونستعلیق وحتی نسخ لازم است ندارد چیز بنویسم چنانکه همین معروضه راهم باکمك چنین قلمی مینویسم ولی قلم نی خودمانی برای نوشتن خط نستعلیق درشت دارم وزمانی که در دانشگاه ژنو زبان فارسی درس میدادم باآن قلم نی برای شاگردانم سرمشق مینوشتم ودرموقع عیدنوروز برای هریك ازآنها ـ وازآن جمله برای زن خودم ـ قطعه‌ای باخط بسیار درشت نوشتم و بیادگار برس

این نیز بگذرد

وزنم این‌قطعه را داده‌است قاب کرده‌اند وبدیوار اطاق خواب خود نصب کرده است وحتی‌از یکنفرازدوستان ایرانی‌خود (گویاآقای ابراهیم‌مهدوی) شنیدم که درموقعی که درایطالیا سیاحت‌میکرده است روزی‌برای اصلاح سروصورت بدکان سلمانی‌میرود ودر آینه می‌بیند که در پشت سر او قطعه‌ای بخط نستعلیق بدیوار آویخته‌اند با همین عبارت «این نیزبگذرد» .

راقم این سطورتحصیلات متوسطه را دربیروت «درمدرسهٔ آنطورا درجبال لبنان که‌تعلق بکشیشهای مسیحی‌از طریقهٔ لازاریت‌هاداشت) کرده‌ام ودرآن مدرسه‌بما درس‌مشق میدادند وبعدها در سویس‌هم متوجه‌گردیدم‌که در مدارس ابتدائی اهمیت مخصوص بخط میدهند ودرس مشق‌هم مثل درس‌حساب وجغرافیا وصرف‌ونحو دربرنامهٔ مدارس جای خود را دارد وبرای‌آن‌هم بشاگردهانمره‌میدهند . خلاصه‌آنکه من‌علاقهٔ زیادی بخط‌خوب‌دارم وحتی‌باصطلاح‌امروزیها بطور «ناآگاهانه» که‌همان‌لاءن‌شعور سابق‌خودمان باشدهمچنانکه سابقاً میگفتندکه صورت‌خوب‌نشانهٔ سیرت‌خوب‌است خطزیباراهم نشانهٔروح زیبامی‌پندارم و وقتی‌از جاهای دورنامه‌ای بدستم‌میرسدکه نویسندهٔ‌آنرا نمی‌شناسم همینقدرکه پاکت‌را بازمیکنم وچشمم‌بخط‌خوب وزیبا وپخته‌ای میافتدچنانکه‌گوئی‌بوی عطری بمشامم‌برسد ویا مژدهٔ خوبی‌برایم فرستاده‌باشند ویاصورت بسیارزیبائی‌را برایم تصویر وترسیم نموده باشد انبساط خاطرمی‌یابم وموج مسرت وسبکروحی‌وجودم را فرامیگیرد وچنین‌نامه‌ای رابرغبت میخوانم ومکررمیخوانم‌وزودجواب مینویسم واحساس‌میکنم‌که قلباً وممناً ازنویسنده‌ممنونم ومرهونم ودعای خیردرحقش مینمایم وباتمام ذرات‌وجودم آرزومیکنم‌که اولیاء امورماکه بلاشك‌آنهاهم مانندمن عاشق وطالب‌خط خوب‌هستند متوجه این‌امرمهم باشند ووسیلهٔ درس مشق را درمدارس ابتدائی‌ودوسه‌سال اول دبیرستان بطور جدی اکیداً فراهم سازند و در موقع مسابقات اداری وفرهنگی‌خط خوب راهم ازشرایط اساسی‌قرار بدهند و با تساوی شرایط‌کسی‌راکه خط‌خوب دارد برکسی‌که دارای چنین خطی‌نیست ترجیح بدهند و مقدم دارند وراضی‌نشوندکه تمام‌آنچه درنزد پدران‌ما (ودرنزد تمام مردم فهمیدهٔدنیا) عزیزو گرانبها وباقدر وارزش‌بوده است برایگان وبی‌جهت (وفقط درنتیجهٔ نفهمی‌وعدم توجه و بی‌مبالاتی) ازمیان برود وازذخیرهٔ روحی‌وهنری ماکه ثروت حقیقی‌ما را تشکیل میدهد (وهمچنانکه ذخایرنفتی‌حایز اهمیت‌است و داردحیاتی‌ومماتی میشود آن چیزها هم اهمیت حیاتی ــ ولی‌حیات روحی‌ومعنوی ــ دارد) مدام بکاهد و چیز قابلی جای آنرا نگیرد .

هرآدمی در دنیا ، هرقدرهم تهیدست وفقیرباشد ، سعی‌داردکه درگوشهٔ منزلش لااقل‌یك گلدان شمعدانی‌داشته‌باشد.فقرای مادرایران درحیاطشان‌گل‌خطمی میکارندکه من اسم‌آنرا «گل‌گداها» گذاشته‌ام ــ وبآن‌گلدان‌علاقه پیدامیکنندوهرروز نگاه‌میکنندکه‌آیا برگ‌و شاخ‌تازه‌ای آورده‌است یانه وغنچه‌کرده است‌یانه وبرشدونموآن دلبستگی دارندو بادست

خود بامهربانی وعطوفت بآن آب میدهندو گرد وخاکرا ازآن میزدایندو برگهای خشکیده را می چینندو بدورمی اندازندو بمحض اینکه آفتاب میشود گلدان خودشان رادرزیر اشعه حیات بخش آفتاب میگذارند. بهترین گل مازبان ماست ومازبان شیرین خودمان راقرنهاست که بوسیلهٔ خط خوب وزیبائی که ساخته وپرداخته ذوق خودمان است (مقصودم خط نستعلیق و شکسته و شکسته نستعلیق است) ودرتمام صفحهٔ گیتی طالب ودوستدار بسیاردارد که چون ورق زرمیخرند ومیبرند وزیب وزینت منازل ومجموعه ها وموزه های خودقرارمیدهند) نوشته ایم وهیچ علتی ندارد که مانند پدری که از زورافراط درصرف الکل وتریاك ومورفین بحالت جنون ومرض گرفتارشده فرزنددلبندخود را بدست خود دوربیندازد مانیزدراثر نفهمی وعدم توجه لازم وفقدان حس تشخیص یکی از عزیزترین وشریف ترین فرزندهای روح وذوق خودمان را مانند کودك سرراهی باخود بیگانه بسازیم وبدست خود اسباب هلاك واتلاف آنرا فراهم بسازیم . ازثروت واقعی مادرین قرنهای اخیرخیلی کاسته است ازآنچه اسباب شهرت ومایهٔ سربلندی مابود چیززیادی باقی نمانده است . خداراشکر که هنوز هموطنان عشق و علاقه ای را که پدران واجدادشان به فردوسی ورومی وسعدی وحافظ داشته اند دارند ، ولی خیلی چیزهای دیگرمان کم کم نیست ونابود شده چنانکه گوئی هرگز وجود نداشته است . عظمت صفویان کجا رفت . آن بنا ومعمارو کاشی سازی که مسجدشیخ لطف الله وچهل ستون و عالی قاپو را ساختند کجارفتند . شیخ بهائی کجاست ، چرادیگرصدای میرفندرسکی بگوش مانمیرسد که از عالم زیروبالا باماصحبت بدارد . میناکاری راکه تقریباً اختصاص بماداشت چرافراموش کرده ایم درخاطردارم که حسینقلی خان نواب حکایت میکرد که برای تقویم جواهرات سلطنتی ایران جواهرشناس معروفی را ازپاریس (باروزی چندهزار فرانك طلاحق الزحمه) بطهران آورده بودند واوپس از دیدن جواهرات وآنهمه الماس ومروارید گفته بود بعقیده من چیزی که در میان اینهمه جواهرواقعاً قیمتی دارد همانا این میناکاریهای شماست که ارزش زیادی داردو باید درست حفظ کنید . امروز دیگرما نمیتوانیم میناهای خوبی بسازیم. چرا ؟ فرشهای عهدصفویه که زینت موزه های بزرگ دنیاست بی نظیر است . آیا امروز میتوانیم بخوبی آنها قالی ببافیم ـ مخمل کاشان بکلی از میان رفته است ، درصورتیکه مکرر در اروپا دیده ام که یك قطعه ازآنرا که ازکف دستی بزرگتر نیست مانند پردهٔ نقاشی گرانبهائی قاب کرده اند و درجعبه آینه گذاشته اند . قلمکاراصفهان بقدری تنزل یافته است که اسباب شرمندگی شده است وخداگواه است که خدمتکاری فرنگی در ژنوداشتم که چون یك پرده قلمکارامروزی را که تصویر کلنل محمدتقی خان را روی آن تصویر کرده بودند بردیوار اطاق کوچکی نصب کرده بودیم میگفت من داخل این اطاق نمیشوم ازین تصویر میترسم . خطاطان خودشان کاغذ ترمه میساختند که واقعاً چشم را نوازش میداد . امروز بیست سال است مدام میگویند برایتان کارخانهٔ کاغذسازی خواهیم آورد و درانتظارچنین روزی هنوز کاغذ قرآن و قبالهٔ مادر و دخترمان بایدازخارج بیایدوازهمه بدترآنکه بیم آن میرود که اگرباهزار زحمت وصدحیف ومیل عاقبت روزی دارای کارخانهٔ کاغذ سازی هم بشویم کاغذ بدوگرانی جای کاغذ خوب وارزان

رابگیرد وطولی نکشد که کارخانه مجبورشود تعطیل کند واسباب قراضهٔخود رابقیمت ارزان بفروشد و بازیك‌مرتبه دیگر بما بفهماند که کار دنیاحساب‌دارد وباید اسباب بزرگی‌را فراهم سازیم تا بتوانیم به‌بزرگی برسیم‌واین‌هم کار آسانی نیست وعلم‌واخلاق و درستی و بصیرت و کاردانی‌لازم‌است ودراین کارهم‌مانندهمه کارهای دیگر قبل‌از همه‌چیز ایمان لازم‌است وبدون ایمان حتی‌علم وفن‌وبصیرت‌هم درد را دوانمیکند . خواهیدگفت درعوض این‌چیزهائی که سابقاً داشتیم وامروز دیگرنداریم خیلی چیزهای دیگری را داراشده‌ایم که سابقاً نداشتیم ومثلاامروزصدها مهندس‌دیپلمه وشیمی‌دان ومعمارمدرسه دیده‌داریم . چیزی که هست‌سابقاً چیزهائی‌داشتیم که اختصاص بخودمان داشت‌ومایه‌شهرت و وسیلهٔ ثروت ورفاه‌مردم‌مملکت مامیشد و امروز چیزهائی‌را داراشده‌ایم که اولا همه مردم دنیا حتی سیاهپوستان افریقاهم دارند وثانیاً درجهٔاولش راهم نداریم ویا اگرداریم ازدرجهٔشاذ ونادر‌میگذرد .

حضرت‌آقای ناصح، صحبت بدرازاکشید وازحضرتت که تمام‌این‌مطالب راصدبار از ارادتمند بهتر میدانی معذرت‌میطلبم. همینقدر میخواهم بعرض حضور محترمت برسانم که اگرتنها ازروی خط کتاب «دیوان ادیب‌صابر» که باتصحیح واهتمام فاضلانه واستادانهٔ جناب عالی بحلیهٔ طبع‌آراسته‌گردیده‌است حکم نمائیم کار ممتازی را انجام داده‌اید که مستحق ستایش وسپاسگزاری است ولی‌همینکه ازتماشای خط کتاب‌فراغت حاصل‌آمدمتوجه گردیدم که بر کتاب مقدمه وتعلیقاتی‌هم نوشته‌اید که هر کدام حایز قدر وبهای‌بسیاراست. ۴۶صفحه مقدمه و۵۲صفحه بزرگ تعلیقات وحواشی باآنهمه دقت و نکته سنجی کار آسانی نیست ویقین دارم‌که برای ارادتمندتان دنیائی ازمطالب ونکات ومعلومات‌ذی‌قیمت خواهد بود. درصفحه شماری مقدمه تأسی بمتقدمین فرموده‌اید و بجای یك و دو وسه... حروف ابجد را استعمال فرموده‌اید. این هم سلیقه‌ایست ولی‌آیا واقعاً تصور میفرمائید که فایده ولزومی داشته باشد؟ میترسم چون بصریون چنین‌گفته‌اند ماهم چنین میگوئیم باشد ولی تصدیق مینمایم که دربن زمینه جاهلم وشاید حق اظهارنظر نداشته باشم وهمانا بهتر باشد بگویم هرچه‌آن خسرو کند شیرین بود .

مطلبی که مدتی است توجه ارادتمندتان را بخود معطوف ساخته این‌است که ما می‌بینیم ازهمان‌آغازکار شعر فارسی‌که یازده قرنی ازآن میگذرد شعرا و گویندگان فارسی زبان مقدار زیادی مضمونها و استعارات و نکات واصطلاحات وتشبیهات وتعبیرات وکلماتی استعمال کرده‌اند که مبلغ بسیار زیادی ازآن هنوز هم باقی‌است و شعرای امروز ما هم (شعرای نوپردار کمتر) آنها را استعمال میکنند وبرای‌اینکه مقصودم روشن‌تر گردد ده رباعی اول از رباعیات صابر راکه درصفحهٔ ۴۳۱ دیوان شروع میشود در مد نظر میگیرم. خواهیم دیدکه درهمین ده رباعی صحبت از مبارزهٔ عشق وعقل ، انگشت بدندان گرفتن ، ملك وجان ، شب‌تاریك چون زلف سیاه ، عارض چون صبح، رخسار چون ماه ، زلفین ودل بستن بزلف ، زنگ غم از دل‌بردن، خندیدن‌گل ، ای ترك(خطاب)، بالیدن سرو،خیمه زدن‌شب(بردامن‌روز) ،خرمن‌روز ، نالیدن‌دردل‌شب،دریدن‌پردهٔعمر،شکایت‌ازهجر عنان‌تدبیراز دست‌رفتن‌وخودجنا بعالی که ادیب‌وشاعر وفاضل‌درحقیقت‌مستغنی‌الالقابی‌هستید بهتراز هر کس دیگری مقصود ارادتمند را خواهید فهمید. باید دید آیا «زلفین» را مثلا

بقیه درصفحه ۸۱
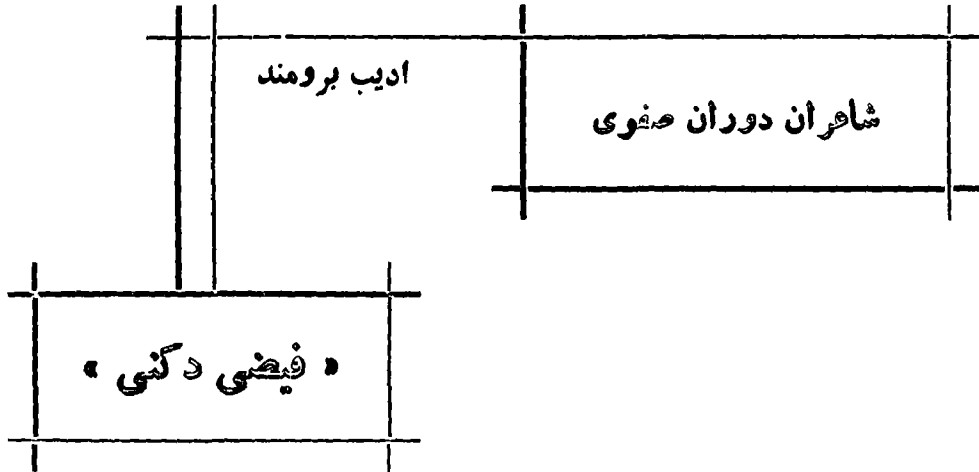
یکی ازشاعران بزرگ پارسی زبان که در دربار اکبر شاه هندی سمت «ملك‌الشعرائی» داشته‌ومورد کمال احترام‌وارادت او بوده‌است شیخ‌ابوالفضل فیضی‌است.

فیضی فرزند ارشد «شیخ‌مبارك‌اکره‌ئی» است که ازمشایخ وفضلای‌هندوستان بوده و درعرفان پیروی ازمکتب «نظام‌الدین اولیا» عارف مشهورمیکرده‌است.

شیخ مبارك فرزنددیگری نیزداشته که درشماربزرگترین‌فضلاونویسندگان زمان خود بوده و«شیخ ابوالفضل» نام داشته‌است.

فیضی ازشاعران بسیار مقتدر و دانشمند زمان خود بوده ودرطرز شاعری شیوه سنائی را تتبع میکرده و درقصیده بسبك«امیرخسرو دهلوی»نیز مایل بوده‌است.

« ابیاتی از یك قصیده فیضی »

حریف خلوت من، عقل ذوفنون منست — صریر کلك من ، آواز ارغنون منست

عجب که حوصلهٔ روزگار برتابد — اگر برون فکنم،آنچه در درون منست!

بهفت دریا ، پرورده‌اند گوهر من — صفاست آنچه درون من وبرون منست!

ستوده منتخب کارگـــاه ابداعـم زمانه کیست که در بند آزمون منست؟
بکاینات درون و برون بیك رنگـم ظهـور من همه آئینهٔ بطون منست!
به پیشگاه ادب تـا ز حـرف لب بستم بهر کجـا که زبان آوری، زبون منست

(ابیاتی ازقصیده دیگر)

دلا تیره همنشین صـفائی طلب کـن ازین خاکدان، کیمیائی طلب کن
چـو بر کشتـی آرزو مـی‌نشینی ز دریا دلان ، ناخـدائی طلب کن
زخود ، ره بجـائی نبردند مردان درین تیـرگی ، رهنمائی طلب کن
نه جولانگــه تست صحرای گیتی ازین دلگشاتر ، فضـائی طلب کن
بساط جهـان نیست از مرد ، خالی ازین کهنه ده ، کدخدائی‌طلب کن
براه طمع ، چند ازین خـاکبیزی ز اکسیر همت ، غنائـی طلب کن
مبر دست بر آخر خـر نهـادان ز خـوان مسیحا، غذائی طلب کن

« ابیاتی از یك غزل »

بازم، جنون سپه کش غوغای دیگرست سلطان‌عشق ، بر سریغمای دیگرست
ملك دلم گرفته ، ستم پیسه‌ئی دگـر کشور خراب معرکه‌آرای دیگرست
یارب چه مظهری‌تو که چشم‌من‌ازرخت درهرنگاه ، محو تماشای دیگرست
آه از دروغ وعده من ، کز پی فـریب فردای حشر، طالب فردای دیگرست

* * *

(ابیاتی از غزل دیگر)

ساقی کشد برقص، دل خونفسرده را گر بر لبم نهد، قدح نیم خورده را
وه چون کنم؟ که‌عشق‌تو آواره‌میکند صد جان پی‌بمنزل مقصود برده را
ای مست ترکتاز ، یکی بر سرم بنه پای بخون اهـل محبت فشرده را
ای کاش همدمی که رساند نـامه‌ام گوید بمن حقیقت حرف سترده را

شهناز اعلامی

فردوسی و کلمات عربی

درهمین‌اواخر روزی بادوستان جوان ایرانی که آنها نیز چون‌من‌دراروپا مشغول تحصیل هستند صحبت‌از «شاهنامه» وترجمه بسیار عالی وممتازی که روکوت شاعر آلمانی (۱۷۸۹ ـ ۱۸۶۶) از آن نموده‌است بمیان‌آمد. درضمن صحبت‌معلوم شد که‌دوستان‌براستی چنانکه عقیدهٔ عمومی‌هموطنان ماست تصور کرده‌اند که فردوسی تعهد داشته کـه دراثر جاودانی‌خود کلمات عربی‌استعمال نکند . کاربمباحثهٔ دور ودرازی‌کشید وسپس‌قرارشد که پانصد بیت‌از اول «شاهنامه» وپانصد بیت‌ازآخر «شاهنامه» را مورد مطالعه قرار بدهیم تا معلوم شود که آیا فردوسی کلمات عربی استعمال کرده است یا نه . این کار مدتی‌طول کشید و سرانجام روزی نتیجهٔ مطالعات خودمان را در مجلسی بمیان گذاشتیم و اینك شرح آنرا برای روشن‌ساختن‌ذهن هموطنان و خوانندگان مجلهٔ گرامی «وحید» دراینجا نقل‌مینماید

اولا مأخذ را «شاهنامه» طبع مؤسسهٔ‌خاور که درپنج مجلد درسال ۱۳۱۲ شمسی درطهران بچاپ رسیده است‌ودردسترس بود قرارداديم و معلوم‌شد درمقدمهٔ کوتاهی که در یك صفحه‌ونیم بقلم‌شادروان رشیدیاسمی‌درآغاز جلداول‌آمده است ومشتمل‌بر ۳۴ سطراست وهرسطرعموماً دارای دوازده کلمه است‌بطوریکه مجموع کلمات مقدمه در حدود چهارصد کلمه بیشترنیست ازقراریکه بدقت شمرده‌شد یکصد ونودوسه کلمهٔ‌آن عربی‌بود و دراینجا برسم‌نمونه دوسه‌سطری از آن مقدمه‌میآورد :

« ازین نسخ‌هم ثابته‌درایران‌بسیار‌بوده وامروز درتمدن امریکا مخصوصاً‌عنوانی دارد چنانکه‌کمال انسانی‌را درقوت این‌صفت می‌پندارند واحوال رجال بسیار را که جز همت‌عالی وعشق‌جازم سرمایه‌ای نداشته وپس‌از سالیان درازبگنج‌مراد رسیده‌اندد‌رمدرسه وجامعه سرمشق نوباوگان قرارمیدهند الخ »

ازاینقرار میتوان قبول‌کرد که در زبان‌کتابت‌فارسی‌کنونی‌درحدود پنجاه‌درصد ازکلمات عربی‌است و مقداری ازآنها از زمانهای قدیم وارد وداخل زبان فارسی‌گردیده است وبقول شادروان میرزا محمد قزوینی‌حودمانی وایرانی‌شده و حق‌مدنیت فارسی پیدا

بقیه درصفحه ٦٦

بقلم مجتبی مینوی
استاد دانشگاه

نورالدین منشی

از مقدمهٔ ترجمهٔ سیرت جلال‌الدین
مینکبرنی

در نسخهٔ عربی سیرت جلال‌الدین که در پاریس است و در متن عربی که چاپ شده‌است (طبع پاریس وطبع قاهره) از لقب مؤلف ذکری نشده است وگویا در نسخ هم که در قدیم در دست بعضی از نویسندگان و مورخین بوده است لقب او مذکور نبوده‌و بنابرین وی را فقط به نام محمدبن احمدبن علی‌بن محمد منشی و نسبت نسوی و زیدری یادکرده‌اند جز درکتاب الاوامر العلائیه ونسخهٔ خطی ترجمهٔ همین سیره و نسائم‌الاسحار ــ من فقط این سه مأخذ را از مآخذ قدیم دیده‌ام ــ که وی را بلقب شهاب‌الدین و شهاب زیدری شناسانده‌اند ، وچنانکه دیده شد ابن‌الفوطی وی را مؤیدالدین‌نسائی خوانده‌است. از جانب دیگر ازکسی دیگر معروف به نورالدین منشی جلال‌الدین خوارزمشاه درجهانگشای جوینی وچندکتاب دیگر بحث شده وگفته‌شده‌است که مدبرملك جلال‌الدین بودودرموقع فتح اخلاط او بودکه فتحنامه را نوشت. بنابرین دراین‌یك‌قرن اخیر برخی‌ازکسانی که‌دربارهٔ منشی‌جلال‌الدین ومؤلف سیره ونویسندهٔ نفثة‌المصدور سخن رانده‌اندآن محمدبن‌احمد نسوی واین نورالدین منشی را یکی دانسته و نام نورالدین محمدبن احمدبن علی‌بن‌محمد منشی نسوی زیدری بدین‌سورت بوجودآمده است ومؤلف سیرهٔ جلال‌الدین ونویسندهٔ نفثة‌المصدور و انشاءکنندهٔ فتحنامهٔ اخلاط و دو نامهٔ دیگرکه ازجانب جلال‌الدین بعلاءالدین کیقباد سلجوقی سلطان روم فرستاده شد دانسته شده‌است. حتی تصریح شده‌است‌که جلال‌الدین هیچ منشی دیگری جز همین مرد (مرکب از دوشخص) نداشته‌است .

وسایل وموادی‌که به دست بنده رسیده‌است در دست‌آن مؤلفین نبوده‌است واگر

موفق به کشف سهو واشتباهی دراین موضوع شده‌ام وهویت آن دو را جداجدا تعیین کرده‌ام نباید بخود غره شوم. اگـر این اسباب‌کار در دست مرحوم علامهٔ محقق محمد قـزوینی افتاده بود مسلماً شریك سهو و خلط دیگران نمی‌شد و این مطلب پیش ازین معلـوم عموم شده بود.

اولا جلال‌الدین مینك‌برنی دراوقات مختلف بیشتر ازیك منشی داشته، وغیر از این شهاب‌الدین زیدری‌نسوی‌یك منشی‌دیگر او بنام الصدرالشهید شهاب‌الدین‌الکوسوی۱ درالاوامر العلائیه نام برده شده‌است و مکتوب خوارزمشاه بعلاء الدین از انشاء اومعرفی شده‌است (چاپ عکسی ۳٦۸، و مختصر آن چاپ هاوتسما۱۵٤، وترجمهٔ آلمانی آن۱۵٤). اگر نورالدین منشی هم درخدمت او بوده‌است (که ظاهراً بوده) وی منشی‌سوم سلطان مذکور بوده‌است. واین‌سه تن‌علاوه برضیاءالملك علاءالدین محمدبن مودودنسوی‌می‌شوند که تا سال ٦۲۲ صاحب دیوان انشاء جلال‌الدین بوده بود. شاید غیر از این چهار نفر کسان دیگری هم در دربار و دیوان ودستگاه وی بعنوان منشی خدمت می‌کرده‌اند کـه ما نمیشناسیم.

ثانیاً شهاب‌الدین محمد نسوی ار شرح‌حال حود وموطن و منشأ خود درسیرت جلال‌الدین سخن میگوید و تصریح می‌کند که مسقط‌الرأس اوقلعهٔ خرندز بوده‌است، وما درتعلیقات، و نیز در مقدمه، روشن کرده‌ایم که خرندز جزء ناحیهٔ زیدر و آن از نواحی‌نسا بوده است. واز نورالدین منشی‌مجموعهٔ منشآتی‌بدست این‌بنده آمده است (بعد ازین بتفصیل معرفی‌حواهدشد) بنام وسایل الرسایل که دران وی نیز چیزی‌از زادگاه و خاندان واحوال شخصی‌خودیاد کرده استو ازان معلوم میشود اصل‌ومنشأ اواز دیه کرکن‌

۱ـ کوسوی یاکوسوئی منسوب‌است به شهر کوسو، کوسوی، کوسویه، کـوسه از شهرهای خراسان که‌گاهی جزء خواف و زمانی از اعمال فـوشنج محسوب می‌شده‌است، نردیك به حرگرد، وفرگرد، واز هردو بزرگتر، ونزدیکتر از آنها به رود هرات بوده است (سرزمینهای خلافت شرقی ص۳۸۳ و٤۳۸). بصورت کوسه درمقامات ژنده‌پیل۱۳٦، وبصورت کوسویه درتاریخ نامهٔ هرات (بسیارمکرر) مذکوراست. در فرائد غیاثی که‌بنام غیاث‌الدین وزیرشاهرخ در۸۳۵ تألیف شده‌است نام یك‌نفر حسام‌الدین عبدالله‌کوسوی که نامه‌های بسیار از اونقل شده‌است دیده میشود ودریك‌جاگفته شده‌است‌که: لشکرجغتای‌به کوسویه رسیدند، و درجای دیگر که: فرزندان شیخ‌الاسلام احمد جام‌که مشایخ کوسویه بودند (فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه طهران تألیف‌آقای دانش‌پژوه،ج۱٤ ص۳۷۲۰ و مابعد، ۳۷۷۰ و۳۷۷٤، ٤۰۵۷ ومابعد). در نفحات‌الانس نیز احـوال شمس‌الدین محمدکوسوی جامی عارف متوفی بسال ۸٦۳ مندرج‌است (چاپ طهران ٤۹٦ تا ٤۹۸). ظاهراً نسبت به‌این شهر بصورت کوسوئی (کوسویی) صواب باشد.

رخ از محال نیشابور بوده و پسر تاج‌الدین علی‌بن‌ابی‌المعالی کریم‌الشرق بوده‌است . اسم این نورالدین چه‌بوده است من‌ندانستم ، چونکه درهیچ مأخذ قدیم آن رانیافتم ، وآنها که‌اورا نورالدین محمدگفته‌اند نام محمدرا از اسم شهاب‌الدین برداشته و باو اطلاق و الحاق کرده‌اند . درمجموعهٔ منشآت خود جز نورمنشی چیزی نیاورده ، و یك‌بار از یك‌نفر «نورالدین محمدتغمده‌الله بالرحمه» یادکرده است (نسخهٔ قونیه ۱۵۲ رو) که واضح است شخصی غیر خود او مراد است . تاج‌الدین علی‌پسر کریم الشرق در اواخر سال ٦٢٤ یا اوایل سال ٦٢٥ بدست براق‌حاجب‌در کرمان کشته‌شد (ترجمهٔسیره ۱۷٦س۱۲)؛ نورالدین منشی تاآن زمان ظاهراً در دستگاه غیاث‌الدین پیرشاه برادر جلال‌الدین مینك‌برنی بوده است وسلطان وخداوندی‌که او درنامه‌های خود ذکرمیکندگویا همان غیاث‌الدین باشدکه خود راجانشین بحق‌سلطان محمد خوارزمشاه میدانسته است و دیگران‌هم‌که در خدمت او بوده‌اندطبعاً وی‌را سلطان‌خویش‌می‌شناخته‌اند ؛ وخواجهٔ جهانی‌هم‌که دراین نامه‌هامذکور است به‌احتمال قوی همان‌تاج‌الدین پسر کریم‌الشرق است‌که پدرخود او ووزیرغیاث‌الدین بوده‌است وبقاعدهٔ وزیران سلاطین خوارزمشاه بدین لقب خوانده میشده . اگر نورالدین پس‌از مقتول‌شدن پدرش وازمیان رفتن غیاث‌الدین خویشتن را بدستگاه جلال‌الدین بسته باشد ودردیوان اوداخل شده یاجزء اطرافیان‌شرف‌الملك درآمده‌باشد توان‌گفت‌که دوسه سالی‌باشهاب‌الدین خرندزی زیدری نسوی‌همکار ولی‌مسلماً مادون‌او بوده‌است ، واینکه‌فتح نامهٔ اخلاط را اوانشاکرده باشدبسیار بمیدوغریب می‌نماید ولی البته غیر ممکن نیست[۱] چنانکه سابقاً گفته‌شد عبارت «مجنونی‌نحوی» که زیدری در نفثه درحق یك نفر منشی‌بکار می‌بردکه شرف‌الملك وی‌را درغیاب زیدری بجای‌او (یا شریك درکار او چنانکه یك‌ثلث کارها را وی‌انجام دهد و دوثلث دیگر را زیدری) گماشته بوده است ممکنست اشاره به نورالدین باشد ؛ وباز ازمنشآت خود نورالدین برمی‌آیدکه دراواخر عهدجلال‌الدین و درازمنه‌ای‌که درحدودآذربایجان وبیلقان واران وتفلیس‌بوده‌اند اربیکاری شاکی‌بوده‌است وشاید فقط چندماهی‌همراه سلطان جلال‌الدین به‌سفر گرجستان رفته‌بوده‌است .

ازاین مجموعهٔ منشآت‌نورالدین‌که بدان‌کراراً اشاره‌کردم دونسخه بدست بنده آمده‌است (یعنی‌عکس‌آنها) که‌هرکدام یك‌نیمه ازکتاب را دارد ، آن‌هم ازاول و اواسط ناقص ویکی‌ازآخرهم ناقص ، واردونسخهٔ مختلف‌است . نیمهٔاول کتاب از کتابخانهٔجان رایلاند منچستراست وآن‌راآقای بوسه‌درآنجا دیده‌بوده ودوست دانشمندگرامی‌آقای‌دکتر عباس زریاب خوئی‌عکسی‌راکه ازآن برای‌خودتهیه‌کرده بودند دراختیار بنده‌گذاشته‌اند

---

۱ ــ امکان این‌هم هست‌که جوینی‌درباب لقب منشی سهوکرده باشد ، و یا اصلا نورالدین را بجای‌شهاب‌الدین منشی گرفته‌باشد ؛ وصاف ومستوفی‌ودیگران‌هم دراین باب مسلماً ازاو پیروی‌کرده‌اند .

نیمهٔ دوم از نسخه‌ایست که اینجانب درقونیه در کتبخانهٔ شخصی آقای عزت قویون اوغلو مهندس راه‌آهن ترکیه یافتم . دو نسخه‌را تاحدی که ممکن بود بترتیب اصلی مرتب کردم و مواضع نقص‌را معین کردم واکنون میتوانم آن را معرفی کنم .

این مجموعهٔ منشآت موسوم است به وسائل الرسائل و دلائل الفضائل که نورالدین منشی در آن نامه‌هائی‌را که خود نوشته است مرتب کرده و آن را برچهار قسمت منقسم ساخته است . نیمهٔ اول که نسخهٔ منچستر باشد ظاهراً ازاوائل دیباجه رادارد وفقط چندورقی ازاول آن افتاده است ودر آن اشاره میکند که برعقب دیباجه فتح‌نامه که به‌عهاد الجهاد مسمی است مذکور خواهدافتاد ، آنگاه دوقصیده آورده است یکی رائیه‌ای بعربی ودیگری بپارسی که بوقت مقام مبارک او (یعنی شرف الملك فخرالدین جندی) جهت ضبط کار آن دیار ودفع ملاعین کفار انشا کرده بود ، مطلع قصیدهٔ تازی اینست :

لـولا مضاء قضاء الله والقدر	ماقید قود مطیاتی الی السفر

وقصیدهٔ پارسی بدین مطلع است :

نمود دوش هـلال از سپهر مینائی	چنانکه زورق ازرق بزر بیندائی

و درضمن آن می گوید :

قضامضا شرف الملك فخر دولت و دین	که فر دولت او راست فر دارائی
پناه دودهٔ آدم علـی ابـوالقاسم	که لشکریست دران همتش بتنهائی
فلك جنابادارم طمع که حرفی چند	زحسب حال رهی استماع فرمائی
. . . .	. . . .
کجاست تانسق نظم بیند آنك او گفت	«دریغ روز جوانی و عهد برنائی»
نبوده‌ام همه عمرو نیم هم‌اکنون نیز	خدای داند دربند مال دنیائـی
ولیك فضل عزیزم نمی‌دهد رخصت	که در مظنهٔ عطلت[۱] کنم شکیبائی

خلاصه اینکه بیکاراست وازشرف الملك کارمی‌خواهد ، و خواه درنظم وخواه درنثر بسیار ازخود وانشاء خود تمجیدمیکند ولاف برتری میزند ، که همین برگران جانی او دلیلی بارز است . درضمن دستورهائی‌هم برای نوشتن مناشیر وفرامین وترسل می‌دهد؛ سپس ازنیت جمع کردن منشآت خویش وآنکه بعضی از آنها را در دست نداشت سخن میگوید و اقرار گونه‌ای (نه صریح) میکند که مضامین بیشتر را مستحضر بود آنها را ازنو نوشت . تقسیمات از این قرار است : ۱ ـ امثله ومناشیر حضرت جلت را مقدم داشت؛ ۲ ـ مخاطبات ومجاوبات درگاه را اعلاه‌الله تالی آن کرد؛ ۳ ـ مفاوضات ومطالعات خداوندا عظم خواجهٔ

---

۱ ـ این‌را درحاشیه نوشته است ؛ درمتن : که درمقام مذلت.

جهان خلدالله دولته‌را درمرتبهٔ ثالث نبشت‌والثالث خیر[1] ، ٤، قصص و مکتوباتی‌را که از جهت‌خود بحضرت حلفاوسلاطین وجناب مخدومان ودوستان وحداوندان نبشته بود درعقب قسم سیم آورد .

برحسب وعده عمادالجهاد من‌السلطان الاعظم‌الی‌الصاحب المعظم‌را پس‌ازدیباجه درج کرده است‌که خلاصهٔ‌آن درتعلیقات همین‌کتاب نقل‌شد (ص ۳۵۹ و مابعد) . تقریر وزارت‌تاج‌الدین‌علی (پسر) کریم‌الشرق در ورق ۳٦آ، سپس‌تقریرمناصب اصفهان برقاضی رکن‌الدین مسعود وتفویض قضای درگاه درجملهٔ ممالک‌به‌نظام الاسلام صاعد در٤٠ب ، و چندمثال‌دیگر ، ازآن جمله مثال‌بوقت‌آنکه ازتفلیس عنان جهان‌گشای صوب‌کرمان‌جهت استخلاص‌آن معطوف گشت خداوند سلطان معظم غیاث‌الدین نامزد سریر سلطنت شد این مثال رابحکم فرمان سوادکرده‌آمد تا ازحضرت اعلی‌بیاض کنند ٦۳ب، وبعضی‌از مثالها تکرارهم شده‌است . درورق ۱۳۳ب قسم‌ثانی‌شروع میشودواولین نامه‌تحت این‌عنوان‌است که : این‌خدمت بحضرت سلطان جلال‌الدین خلدالله سلطانه بوقت‌آنکه دربلاد هند او را باملاعین‌کفار تاتاراتفاق ملاقات افتاد وبریشان ظفریافت تحریرافتاد ؛ سپس‌نامه‌ای‌دیگر که‌هم بدان حضرت بوقت‌طلوع رایات اعلی‌از دیارهند وسند وتوجه برصوب عراق اصدار افتاد . این دوتای اخیرپیداست‌که ازجانب سلطان غیاث‌الدین انشاشده بوده است . این مجلد تاورق ۱٤۳ب میرود وکتاب‌ناتمام‌است وبین‌این مجلدونیمهٔ ثانی‌چیزی‌مشترک نیست ومکررنشده استوبهم متصل‌هم نمیشود .

درنسخهٔ قونیه سه‌ورق اول‌متعلق بقسم دوم‌کتابست و از قراین برمی‌آیدکه در حدود ٦۲۱ نوشته‌شده استوازجوابهائی‌است‌که‌ازجانب سلطان غیاث‌الدین انشا شده‌است؛ ازعبارات‌آن‌اینست : ماامروز درحدود دارالملك همدان‌که مرکزدائرهٔ ممالك جهان‌است باپنجاه هزار سوارمتمکن‌نشسته ، خاطراز جملهٔ جوانب‌فارغ وضمیر بهیچ‌برمورع نه ، از اطراف‌جهان‌رسولان میرسند وبتحری مراضی‌ماتوسل‌میجویند ، روزی‌مال اران‌وآذربایجان بخزانهٔ عامره عمرهاالله میگرارند وروزی‌باج‌وخراج شام ومغرب بخزانهٔ خاص‌تسلیم‌میکنند دفعتی‌تحف وهدایاوخمس وصفایای‌روم وروس میرسانند وگاهی‌خلع و تشریفات و تحف و صلات حضرت‌خلافت مجدهاالله می‌پوشانند ، اتابك‌اعظم اربك‌طریق اخلاص‌ما میسپرد و در

---

۱ ــ این‌نیزیکی‌ازتفاوتهای مابین نورالدین منشی‌وشهاب‌الدین محمدمنشی‌است که دراین منشآت‌این مدایح درحق‌شرف‌الملك هستومراسلات او مندرج است و همیشه خداوند جهان نامیده میشود ، وحال‌آنکه درسیره ونفثه‌از وی بدگوئی‌سیار شده‌استواز دشمنی‌او بامؤلف درهردوکتاب سخن‌رفته ومخصوصاً گفته شده‌است‌که وی هرگز خداوند جهان خوانده‌نشد ، وسلطان اورا جزشرف‌الملك خطاب‌نکرد .

آنکه با او اساس قرابتی را تمهید کنند سعیها مینماید ، و ملك عمادالدین[۱] پسر ملك نصرة الدین هزارسپ بازیادت ده هزارسوار و پیاده در نواحی لرستان منتظر فرمان نشسته است ، و وصلتی که ایشان را بدان مشرف گردانیده بودیم باتمام رسیده الخ . و این نامه متصل میشود به ابتدای قسم ۳ در مطالعات و مفاوضات خداوند اعظم خواجهٔ جهان ، که از اولین نامهٔ این قسم نیز در تعلیقات همین کتاب منتخبی نقل شد (ص ۳۱۵ و مابعد) . تواریخی در بعضی از نامه‌ها هست مثل ۶۱۸ (ق ۲۹ آ و ۴۸ آ) . درعنوان نامه‌ای شخصی در ورق ۴۶ ب میگوید: خداوند عالم سلطان غیاث الدین مال معاملهٔ دیه کرکن رخ را که مولد کمتر بندهٔ دولت قاهره است اسقاط فرمود ، بوقت التماس امضای مثال از حضرت خلافت این قصه فرستاده شد (ان العبد المدعو بالنور المنشی...) ؛ ودر ورق ۴۸ آ : کمتر بنده بقبیلهٔ زهد و امانت و تقوی منسوب است اوقات روز و شب را در تحمل مذلت استفادت احکام شرعی مستغرق گردانیده بود ، ناگاه سیل طوفان هجوم کفار در رسید پرتوشرر نوائر فتنهٔ آن ملاعین بادیار عراق افتاد ، مجال مقام نماند ، برجوانب خوارزم وخراسان نمیتوانست گذشت روی برصوب کرمان آورد ، مقارن آنکه بدارالملك بردسیر رسید خبر حادثهٔ نیسابور شنید ، دیوان انشا در آن وقت مهمل بود فرمان بنفاذ پیوست که کمتر بنده درمباشرت آن خدمت شروع کند . ازاین بیان روشن میشود که در سال ۶۱۸ بکرمان رفته ومتصدی دیوان انشاء غیاث الدین شده است و پدر خود او هم وزیر آن سلطان بوده است . سپس میگوید : مباشرت تمامت کتابت از توقیعی و دیوانی ، مکتوبات دیوان اعلی خداوند جهان ، مفاوضات حضرت وزارت وطغرا کشی مدت چهار سال دراین سفرهای شاق بی‌هیچ شریك و نایب بهاقامت رسانید . پس این نامه دلیل میشود که تا سال ۶۲۲ بکتابت دیوان انشا مشغول بوده وظاهراً درهمان سال است که این حکایت را بقلم آورده است . واین بکلی متفاوت با سرگذشت شهاب الدین خرندزی در همین سالهاست که سابقاً دیدیم (ص که تا کح) . ولی معلوم نمی‌شود که مخاطب این نامهٔ نورالدین کیست و از چه کس میخواهد که فرمان درحق او صادر کند و وی را ازمزاحمت مدعیان خلاص کند .

نکتهٔ دیگری درباب احوال نویسنده از این مجموعه معلوم میشود ، و آن کثرت شرابخواری اوست ، که با آنچه درکتب دیگران آمده است وفق میدهد : در نامه‌ای که مخاطب آن معلوم نیست ودر ورق ۶۲ آ شروع میشود شکایت از کار فعلی خود کرده وتوقع کرده است که کاری بهتر برای او بیندیشد ؛ ودر نامه‌ای که بعد از آن میآید و بشخصی دیگر نوشته شده است میگوید (۶۴ ب ومابعد) : قدری شراب که فرستاده بود رسانیدند ، موقعی بغایت خوب یافت ، وکدام انعام آن حضرت را نه این مزیت حاصل باشد ؟ اما چون خادم (طلب شراب) کرده بود وازدرد وصاف وممزوج وصرف آن نشان نیافته و ، ناگاه برچنان گنج

---

۱ ـ عمادالدین پهلوان مذکور در ص ۲۰۰ و ۲۲۶ ترجمهٔ سیره، ونیز در مجمع الاداب شمارهٔ ۱۰۱۴ .

روان‌ظفر یافت ومثل آن خواسته‌ای ناحواسته بدست‌آورد اشتهاصادق‌تر ازاوقات معهودشده بود ورغبت زیادت ازایام معتادگشته ، افراطی بیشتر میرفت بل‌ادمانی کلی اتفاق می‌افتاد، وازاطراف معارف رسل‌جمع شده‌بود ومشاهیر قصادگردآمده مهمات ایشان مهمل میماند و مصالحی که ازآن جمله بخادم تعلق داشت‌مختل‌گشت ، جواب هریك می‌بایست بشت وکار هرجانب ساخته‌گردانید وآن جماعت را مجال‌انتظار نمانده‌بود ، تعجیل‌می‌نمودندوتشنیع می‌زدند ، خداوندان وپادشاهان می‌فرمودند که‌روزی‌چند دست‌باز کشد میل‌طبیعت رحصت اعراض نمی‌داد ، خداوند عالم‌بذات مبارك خود باکوکبه‌ای از بندگان خاص عنان جهان گشائی بردرخیمه‌باز کشید وفرمود تاازآنچه باقی‌بود مشك‌مشك۱ می‌آوردند وبرخاك‌تیره میریخت ، ویقول‌الکافر یالیتنی‌کنت‌ترابا ، آخرغلوای زحمت‌آن چندرور نیزفرونشست و سورت تصدیع تشنیع‌آن قوم که‌کشت (؟شکست، یا: گم‌گشت ؟) ... توقع میداردکه اگر خداوند پیش‌ازمراجعت با حضرت جلت معتمدی خواهد فرستاد یا ارآن جانب‌آشنائی‌عزم این‌طرف کردیك‌دوحروار دیگر فرستد چنانکه‌بیك‌منزلی‌رسد،خبردهند تابدرقه‌ای‌فرستاده آید و بشب‌نقل کرده شود .

درنامه‌ای میگوید : یالیت‌بجای سباحت‌ذکراین منصب خمول‌گوشهٔ زاویهٔ نظامیهٔ خوارزم باقی‌بودی (۱۱۷آ) . ازبرادران خویش‌ابوبکر و عمر ، وخویشان و متعلقان که ساکن دیه‌کرکن رخاند مکرر یادکرده است . درورق ۱۳۱آ گوید : درشهورسنهٔ ۶۱۶ که‌اطراف‌کرمان مستقرسریرسلطنت بود وکمتربنده ملازمت عبودیت حضرت جلت مینمود دوستی‌از خراسان مفاوضه‌ای منطوی برصحت هلاکت‌اهالی‌نیشابور بردست ملاعین‌کفار.. ، ولی‌وقعهٔ نیشابور در ۶۱۸ بود ، وبهرحال مرادازاین سلطان‌همان غیاث‌الدین‌است.

دراواخراین‌مجموعه نامه‌ایست‌که‌درضمن‌آن اشاره‌میکند به‌نیت‌جمع‌آوری‌منشآت حویش دریك مجلدووقت فراغت‌خویش راصرف این‌کار کردن ، ولی‌بااین تفاوت‌که اینجا ازتقسیم‌آن برسه‌قسم سخن‌میگوید وقسم چهارم راکه نامه‌های خوداوست نام نمی‌برد : از سالها بازمتفرقات مسوداتی‌نظم ونثرتازی وپارسی‌درجهان میگردانید و ازهرشیوه تعلیقات محفوظات ومسموعات حکمیات وشرعیات را درآن سلك‌میکشید چون‌محاورات و مباحثات بطول زمان درزیرغبارنسیان ناپدیدشده بودجمع‌آن واجب‌بود ونقل با جائی‌که در معرض ضیاع نیفتدلازم می‌نمود ، این‌گوشهٔ فراغت‌را صلاحیت‌آن‌دید ، و روری چنددل براقامت خرسندگردانید ، بشرابی خرمائی و احیاناً انگوری تعللی‌میکند و تزجیة الوقتی بجای می‌آوردودرجمع‌آن روزگاری‌میگذراند ، نزدیك‌آمدکه ازان فارغ‌گردد وروی بابندگی درگاه‌آرد . دراثنای این‌حالات حواست‌که حضرت‌فلان را خدمتی کندکه‌آثارآن برروی روزگار مخلدماند ، آغاز انشای ترسلی‌کرد وتألیفی‌را مبنی برسه‌قسم : قسم‌اول مراتب خطاب والقاب‌کافهٔ طوایف‌بنی‌آدم دراقطار عالم‌بنسبت باوضیع وشریف ، دوم‌امثله‌ای‌که از

---

۱ ــ خیك شراب‌را بزبان عربی‌زکرة بضم‌زای میگویند .

آن‌دیوان به‌اصدار آن افتقار تواند بود ؛ سوم مخاطبات و مفاوضات ومکتوباتی که از لفظ مبارك او به‌اصحاب اطراف وملوك عهد وسلاطین روزگار وارکان‌دولت و وررای حضرت‌نویسند، اساس‌نهاد . تمامت را بیرنگ سواد زده است و بیشتر را نقش بیاض پرداخته گردانیده (ق ۱٦۸ تا ۱٦۹)

ولی‌این کتاب ترسل که دراینجا توصیف آن میکنندغیر از مجموعهٔ وسائل‌الرسائل است که در دست‌ماست .

درنامهٔ دیگری‌بار ازاملاك‌خود ودو برادرش نام‌میبرد (۱۷۱ب و۱۷۲آ) ومیگوید موضعی‌موسوم به‌عبدلاباد را ازشرف‌الدین‌پسرعلاء الدین خریده‌است وسال‌گذشته برادرش فخرالدین ابوبکررا فرستاده‌است تاآن موضع‌را بدست‌تصرف‌گیرد و درآن مزارع آغاز زراعت‌وعمارت‌کند ، ودراین وقت‌هم برادرش‌عمررا بازمیگرداندومثال‌اسقاط‌خراج کرکـن رح وامضای حضرت‌خلافت رامیفرستد تا بموقع اجراگذاشته‌شود ، این‌نامه ظاهراً خطاب به‌حاکم یاوزیر یامستوفی‌ناحیه‌ایست ودرحدودسال ٦۱۸ یا٦۱۹ باید نوشته‌باشد.

این‌جلد در ورق ۱۸۱ تمام‌میشود وکاتب‌آن ابوسعدمسعود بن‌ابی‌النجیب‌محمود است‌وتاریخ‌آن جمادی‌الاخره سنهٔ ٦٦٦

دراین‌منشآت‌چنانکه‌معلوم شداسامی‌رجالی برده‌میشود که‌دردستگاه‌خوارزمشاهیان بوده وباآن مربوط‌بوده‌اند مثل‌اتابك ازبك ونصرة‌الدین هزاراسپ والتتمش‌وآی تغمش و منگلی‌وعمیدالدین اسعدابزری ونصرةالدین ملك‌ایناتج‌والغ‌قتلغ‌خان‌ایناتج‌سلغر وتاج‌الدین علی‌پسر کریم‌الشرق ، وغیرایشان .

درباب جدمؤلف‌ابوالمعالی‌کریم‌الشرق ، خبری درتاریخ سلاجقهٔ کرمان محمد ابن‌ابراهیم مندرج‌است، میگوید(ص٦۳) : درسال ٥٦۱ خراجی (برابر٥٦۸ هلالی) بنای مصالحت میان پادشاهان منهدم‌شد، ، بهرامشاه ازاولاد قاورد از خراسان مددخواست امیر ارعش‌زاوه‌ای وچاولی‌قوده کش وکریم‌الشرق رافرستادند ، (ص۷٤) : سابق‌الدین‌علی‌سهل ازاهل ترشیز درخراسان بخدمت درگاه‌کریم‌الشرق موسوم‌بود ، واورا در عهدملك طغرل چندنوبت به‌نامه بکرمان‌فرستاده ؛ درعهدملك‌بهرامشاه (٤سطرپیش دیده‌شود) دردوم‌نوبت که‌ازملك مؤید لشکر خواست در خدمت‌کریم‌الشرق به‌بم‌آمد و درخدمت پادشاه وبزرگان دولت هرروزورقی از اوراق حسن اخلاق بازمیکرد .

بسبب‌این سابقه‌فرزند اوتاج‌الدین علی‌نیز بوزارت‌غیاث‌الدین پیرشاه‌تعیین شده بود (همین‌ترجمهٔ سیره ص۳۸و٤۸ وغیره ، وجهانگشای جوینی‌ج۲ص۲۰۲) ، وبازبدین مناسبت نورالدین منشی‌چون راه بازگشت بخراسان‌را بواسطهٔ هجوم و ایلغار تاتار مسدود دیدبکرمان رفت‌وباوکار دادند .

جوینی‌درباب نورالدین منشی‌میگوید : پیوسته‌بشرب مشغول بود ، کمال‌الدین

اسمعیل اصفهانی با جمعی ازایمهٔ اصفهان بامدادی بخدمت اوشدند ، هنوز از خواب مستی برنخاسته بود ، این رباعی را بنوشت ودرفرستاد وایشان بازگشتند :

فضل تو و این باده پرستی باهم ... مانند بلندی است و پستی باهم
حال تو بچشم خوبرویان ماند ... کانجاست همیشه نور ومستی باهم

و نورالدین منشی راست درحق سلطان قصیده‌ای که مطلع آن اینست:

بیا جاناکه شد عالم دگرباره خوش و خرم
بفر خسرو أعظم الغ سلطان جلال الدین

ومرحوم قزوینی درحاشیهٔ همان صفحه (ج۲ص۱۵۳) از نسخهٔ ح نقل کرده است که: نورالدین منشی چون براین رباعی مطلع شد ومطالعه کرد درجواب این رباعی بگفت:

چون نیست بلندیت ز پستی خالی ... خواهد شدن ازتو دور هستی حالی
خواهم که چوچشم وزلف خوبان نشوی ... یکدم ز پریشانی و مستی خالی

حکایت مست بودن منشی و بزیارت او آمدن شاعر (بدون ذکر نام او) وسرودن رباعی درتاریخ گزیده هم هست (چاپ عکسی ص۴۹۵) . اما آنچه مستوفی درگزیده گفته است که نورالدین مفتی (= منشی ، واگرمفتی باشد نیزدرستست ، چه واقعاً وی از اهل فقه و فتوی بوده‌است) درحق سلطان محمد خوارزمشاه گفت :

شهنشاه جهان بخشا توی آنك ... توان کز رفعتت خواهد فلك قرض

نسبت غلطی است ، چه این قطعهٔ چهار بیتی چنانکه عطاملك جوینی صاحب جهانگشای میگوید (۲ ۸۱) از فریدجامی (منشی ملك فخرالملك نظام‌الدین) است ، وشاید نورالدین در زمان آن واقعه تازه بالغی بیش نبوده‌است .

همچنین آنچه صاحب گزیده میگوید که سلطان جلال‌الدین از اصفهان بکردستان رفت ودرشراب افتاد ، نورالدین منشی گفت :

شاها ز می گران چه برخواهد خاست ؟ ... وزمستی بیکران چه برخواهد خاست ؟
شه مست وجهان خراب و دشمن پس و پیش ... پیداست کزاین میان چه برخواهد خاست!

(چاپ عکسی ۵۰۲تا۵۰۳) ظاهراً درست نیست ، گوئی این مورخین جز نام نورالدین منشی نام هیچ یك از منشیان سلطان را نشنیده بودند و همه چیز را باو نسبت میدادند . بسیار بعیداست که این منشی که خودهمیشه مستغرق شراب خواری بوده‌است و دیگران اورا ملامت میکرده‌اند درحق سلطان این شعر را گفته باشد ، مگر آنکه تلافی خیکهای شراب را درآورده باشد . این رباعی در جهانگشای (۲:۱۸۷) ودرکتاب الفخری (چاپ اهلواردت ص۵۵) آمده‌است بدون ذکر نام گوینده ، و ابن‌الطقطقی صاحب الفخری گوید « قال شاعره یخاطبه» ؛ واگر باید این را بکسی معروف ازاطرافیان سلطان نسبت داد شاید همان شهاب‌الدین

مناسبتر باشد که همین اعتراض را به نثر در نفثة‌المصدور کرده است .

دیگر آنچه دولتشاه در تذکرة‌الشعراء (چاپ براون ۱۳۷) و بنقل ازان صاحب تذکرهٔ مرآة‌الخیال (ص۵۲ تا ۵۳) وصاحب مجمع‌الفصحاء (چاپ‌جدید طهران ج۳:۱۴۴۷ تا ۱۴۴۸) دراین‌خصوص (ازگزیده‌وتذکره) نقل کرده‌اند وپراز خبط‌واشتباه است‌ارزش تکرارکردن را ندارد . صاحب‌مجمع الفصحاشاید قدیمترین کسی‌نیز باشد که نورالدین منشی‌را باشهاب‌الدین محمدزیدری خلط کرده وتألیف نفثة‌المصدور را به نورالدین نسبت داده‌است وشعری راهم‌که زیدری‌خود درنفثه‌ازگفتهٔ خویش‌آورده است بغلط به نورالدین نسبت‌میدهد ، یاشاید بتوان‌گفت لقب‌شهاب‌الدین را بغلط نورالدین می‌آورد . بعداز وی محمدتقی‌حکیم درگنج‌دانش (۳۲۲) ومرحوم محمدقزوینی در رسالهٔ مفردی‌که راجع به نفثة‌المصدور تحریر کرد وبه‌اهتمام مرحوم عباس‌اقبال چاپ‌شد و در مقدمهٔ نفثة‌المصدور بتصحیح دکتریزدگردی مجدداً طبع‌شده است‌وخود عباس‌اقبال وآقای ناصح‌درترجمهٔ خود وآقای دکتر بیانی‌درفهرست نمونه‌های خطوط خوش‌کتابخانهٔ شاهنشاهی (ص۲۹۶ شمارهٔ ۲۳) ومستر بویل درترجمهٔ جهانگشای جوینی(۴۲۰) همگی همین‌خلط و اشتباه را تکرار کرده‌اند . بنده‌نیز اگراسناد ومدارکی‌که دراین‌مقاله ذکرشده است بدستم نیامده بوداز آن گروه متابعت میکردم .

واما فتح‌نامهٔ خلاط که جوینی‌انشای‌آن را به‌نورالدین منشی‌نسبت‌میدهد (و نیز وصاف‌الحضرة ص۵۸۶ ، لابدبمتابعت ازجهانگشا) چنانکه‌سابقاً عرض‌شده‌معلوم نیست‌ازوی باشد . وبهرحال دروسائل الرسائل موجودنیست. کلمه‌ای چندنیز درخصوص ده کرکن‌رخ لازم‌است‌گفته شود : ناحیهٔ‌رخ‌بقول یاقوت‌کوره‌ای یعنی‌بخشی‌از بخشهای‌نیشابور بوده‌است مشتمل بریکصدوشش قریه ، وقصبه‌یاحاکم‌نشین‌آن موسوم به‌بیشك‌بوده است (معجم‌البلدان ۲:۷۷۰) ، وابومنصور عبدالرحیم بن‌محمد بیشکی‌که جوهری‌کتاب‌صحاح را از برای او تألیف‌کرداهل‌همین قصبه بوده‌است (مقدمهٔ‌صحاح ، تألیف‌احمد عبدالغفورعطار ، ص۱۰۹) رخ راعامه ریخ‌میگفته‌اند ، وکرکن یاکذکن (کدکن) بقول دولتشاه مولدشیخ عطاروازنواحی‌زاوه بوده‌است (تذکرة‌الشعراء ص ۱۸۷و۱۹۲) ، درفرهنگ جغرافیائی‌ایران رخ نیشابور مذکور نیست‌اما دهی‌بنام‌رخ‌دردهستان عربخانه، بخش‌شوسف شهرستان بیرجند ، بفاصلهٔ ۹۱ کیلومتر درشمال غربی‌شوسف موجوداست (ج۹ص۱۸۷) . وبدین‌حساب‌نزدیك زیدر ازهمان دهستان میشودکه درصد وپنج‌کیلومتری شمال‌غربی‌شوسف واقع است و اما کدکن نیشابور امروزه جزء تربت حیدریه است و بطول ۵۰ر۵۸ و عرض ۳۵ر۳۵ در فرهنگ‌آبادیهای ایران مذکوراست . درجهانگشای جوینی (ج۱:۲۱۹) کوکروخ‌آمده است‌که درنسخهٔ خ کرکن رخ نوشته بوده است . دوستان میگویندکدکن جزء بلوك رخ امروز موجود است .

حاصل عمر

هر نسیمی که برآن زلف سمن سا گذرد
موج آهی است که هرشب زدل ما گذرد

آگه از درد دلم همنفسی باید و نیست
توچه دانی که چه براین دل شیدا گذرد؟

می‌شود خشك و جگر تافته همچون صحرا
گر شراری ز دلم برلب دریا گذرد

طایر بخت شود بر سر او سایه فکن
هر که در سایهٔ آن قامت رعنا گذرد

کس ندیدست ونبیند پس‌ازاین درهمه‌عمر
سرونازی که چنین سرخوش و زیبا گذرد

از من و روز من زار چه پرسی کز غم
هرنفس در نظرم چون شب یلدا گذرد

سنبل از شرم بتاب افتد و پژمرده شود
گر نسیمی ز دو زلف تو بصحرا گذرد

می‌رود جلوه کنان یار، خدایا سببی
که براین عاشق شوریدهٔ رسوا گذرد

شب وصل است غنیمت شمر اوقات ای دل
حیف باشد که در اندیشهٔ فردا گذرد

(حاکمی) جز رخ‌دلدار چه‌خواهی‌بجهان؟
کاین بود باقی و دنیا همه یکجا گذرد

دکتر اسمعیل حاکمی

مظهر جمال بشر

ترجمه و تلفیق
بقلم : خلیل عباسی

دختر آسمان یا خواهر خورشید

«موراساکی» دوم ـ دوشیزهٔ زیبای ژاپن بهترین زن عصر یا بازیگرهنرمند روزگار

اینها بعضی‌از صفات «موراساکی» دوم‌است که امروز شاغل‌انظار وافکارزیبا پرستان خاوردور است بالاخص شهربزرگ توکیو که مرکزعظیم تمدن‌آسیاست . او انگشت‌نمای خلق‌است‌وچون‌ازدیدهٔ مردم‌نهان شود بتصویراو که درهر محل ومکان‌نصب شده سرگرم میشوند وزبانها بستایش و گاهی‌هم بانتقاد درکاراست اما نوعی مردم‌بمدح وثنای اومباهات میکنند زیرا اومظهرجمال‌بشراست‌وجمال معبود تمام‌ملل واقوام‌است خصوصاً ملتی که چنین دوشیزهٔ زیبا را پرورانیده است . هرکه صورت او را می‌بیند ناگزیر برسم ژاپونیها دو دست‌خود راجفت کرده میبوسد و بردیده وپیشانی‌می گذارد مثل‌اینکه روی‌مهوش اورا بوسیده‌وبنعمت وصال اورسیده که بسپاس معبود می‌پردازد! جزاوهم معبودی‌نمی‌شناسد اگرچه صورت ومجسمهٔ بودا همه‌جا برپا وبرهرصورت‌زیبا غلبه دارد .

آری امروز صورت «موراساکی» بت‌شکن است زیرا ازیك وجود نازنین ، متحرك ومتکلم‌وبازیگرهنرمند یا بعقیدهٔ عشاق فرشتهٔ‌آسمانی و ثانی‌آفتاب رسم شده . همه‌یك نسخه‌از تصویردل‌آویز وی‌دارند حتی زنان و کودکان در داشتن عکسی‌از او بامردان جمال پرست‌رقابت میکنند ! آنهاهم آن صورت را می‌بوسند و بردل و دیده

میکشند مثل اینکه یك نحو عبادت تازه پیداشده که بازار بودا را دچار کساد کرده است آری رونق این بازار تازه بیشتر و کالای آن پسندیده و دلنشینتر است . اکنون بصفت خداوند ادب که «موراساکی» اول باشد اشاره میکنیم و با اینکه اواز چندقرن تاکنون شاغل افکار مردم است واثر ادبی وی بزرگترین اثر عالم بشمار میرود و بتمام زبانهای زنده ترجمه شده ومورد اعجاب و قدردانی گردیده امروز او میرود که پنهان شود زیرا زن دیگری پدیدآمده وهنراورا تقلید کرده اگرچه هرگز باو نمیرسد ولی یك وسیله بلکه سرمایهٔ خوب داردوآن عبارت از جمال است که نام «موراساکی» اول را تحت الشعاع گذاشته . شعاع گفتیم زیرا شعاع خورشید تمام اختران را ناچیز میکند و او بحق یا باطل نام یالقب خورشید یاخواهر آفتاب را گرفته یاعشاق باذوق چنین صفتی را برای اوبرگزیده‌اند و در عین‌حال مدعی هستند که اگر موجودی بهتر ورخشنده‌تر و گرم‌تر از آفتاب میبود حتماً صفت وی را بر «موراساکی» دوم تطبیق میکردند هنوز اشارهٔ ما بشرح حال «موراساکی» اول پایان‌نیافته که بازبدوم می‌پردازیم گویا ماهم با این‌همه دوری مجذوب او شده‌ایم اگرچه هرگز بت‌پرست نبوده ونخواهیم بود که یك معبود مؤنث رابرصنم مذکر ترجیح بدهیم ولی این راز راهم نمیتوانیم مکتوم بداریم که اگر بت‌پرست‌هم نباشیم میتوانیم بعبادت‌آن دوشیزهٔ زیبا ، آن زن فتنه‌انگیز که محشری برپا کرده تن بدهیم وبگوئیم ماهم‌از عقب‌داران کاروان عشق ومحبت یا حوشه چین خرمن لطف‌وجمال ولذت‌میباشیم .

امروزدراغلب‌ممالك‌عالم داستانی بسیار مهم‌ومفصل وارجمند بزبانهای‌مختلف بالاخص انگلیسی‌وجود دارد . این داستان بزرگترین اثرادبی ژاپن‌بلکه جهان است نویسندهٔ‌آن زنی‌بنام «موراساکی» بود . اودرآن داستان که چندهزار صفحه‌است درد های بشررا شرح داده که خودهم درد داشت . اوزیبا بود و درجوانی‌همسرخود را در خاك نهفت ، قلم‌را دردست گرفت وبدرون خانه‌ها رفت و هردردی را که دید وصف نمود . او کتابی‌بنام «داستان‌جنچی» نوشت با اینکه اوپرهیزگار وپارسابود چون‌کاغذ بدست‌نیاورد ودرآن زمان‌ورق کمیاب بود بمعبدبودا دست‌برد واوراق سفید ومقدس‌را

ربود وداستان خود رابرآن متاع‌مسروق نقش‌نمود قهرمان داستان را فرزند امپراطور که‌مادر او کنیز بودقرارداد . نام‌آن کنیزهم «کبریتسوبو» است . نویسندهٔ داستان‌اثر ادبی‌خود را بحداعجاز رسانید . لذت ومحنت‌را بهم‌آمیخت ، جمال وعشق وخیال را وصف‌نمود . ریشهٔ درد هرخانوادهٔ را جستجو کرد . غم‌والم و شادی و نشاط را مجسم کرد . کتاب وی که ازبرکت‌کاغذ دزدی‌مقدس شده‌موجب شهرت‌وعظمت او گردید . بامپراطور نزدیك‌شد . باناز ونعمت‌زیست وبااینکه جوان وزیبا بود بعداز شوهر ناکام خودشوهری اختیارنکرد . درکاخ ارجمندمیان‌بانوان گرامی باعزت بی‌ماننذزندگانی میکرد . همه‌چیز راپشت‌پا زدوازآن قید رها گردید . عزلت برگزید و تاریخ حیات پرافتخار وی‌پایان یافت امانام نیك‌واثر بزرگ و ارجمند اونه‌تنها درسراسر ژاپن‌ماند بلکه‌دراغلب ممالك یکی‌از بزرگترین‌آثار محسوب گردید اگر نگوئیم خود یگانه اثربزرگ است . امروزجانشینی پیدا کرده که خودرا بهمین‌نام موسوم‌نموده است . او «شی‌چی‌پامی‌یا» دوشیزه زیبا وبت‌بی‌همتای امروز ژاپن‌است . اوخود را «موراساکی» نامید ولی‌دوم راهم برنام‌خودافرود . او کوشید که اثری‌مانند داستان «جنجی»ازخود بگذارد وموفق‌نشد باخود گفت : شایداثر قدسی‌آن داستان ناشی‌از سرقت‌اوراق معبد بودا بوده پس‌من‌هم بروم‌وکاغذ کتاب‌خودرا ازآن معبدیامانندآن بدزدم . رفت‌ودزدید ناگاه روحانیون سرتراشیده زردپوش برسرقت اوآگاه شده براوهجوم‌آوردند ، اورا سخت‌نواختند ، زدندوخون‌ازسروروی وی‌جاری‌شد . مظهرجمال بخون‌آغشته گردید! نزد روحانی بزرگ‌رفت . اورا بالباس پاره ورروی‌خونین وسرشکسته وپای‌لنگ‌دید. گفت : زینهار ای‌پرستاران‌بودا ! شمامعبود خودرا خوارنمودید . بودا دیشب‌درعالم رؤیا بمن گفت : من‌فردا بصورت یك‌دختر زیبا تجلی‌خواهم کرد ! این‌دوشیزه شخص خود بوداست . این‌اوراق مسروقه‌هم اموال بوداست . اومیخواهد برای‌شما یك کتاب بنویسد که باخواندن‌آن هرگز گمراه وناتوان نخواهیدبود . اوراآزاد کنید . آزاد شد . روحانی بزرگ‌هم‌آب‌مقدس رابرسروروی اوریخت وراشست ، انوارقدسیه‌تجلی

کرد . جمال بشری باتمام مواهب روحانیت در وجود نازنین «موراساکی» دوم تجلی کرد . فرمود خلعتی زرد رنگ ولی پرند خالص از انبار مقدس آوردند ، براو انداخت . یك بسته کاغذ مقدس با یك رحل منبت گرانبها باو داد و گفت ، ای مظهر روح پاك بودا آزاد باش . مارا ازاین ظلمت وجهالت وغفلت و تعصب نجات بده ! آری انوار جمال موجب نجات بشر از جهل و ظلم و ظلمت است . آن دوشیزهٔ زیبا یگانه مظهر جمال گردید .

«موراساکی» دوم ازمعبد خارج شد ولی درد برتمام اعضاء وی چیره شده بود . درخارج معبد دوپلیس مؤدب بانتظار اوایستاده بودند زیرا خبر سرقت اورا باداره پلیس داده بودند . اونتوانست آنها رامتقاعد کند که مشمول عفو روحانی بزرگ شده یا اوبسته کاغذ رابوی بخشیده ناگریر بدرون معبد پناه برد . این بار تمام روحانیین براثر تذکر وپندرئیس خودبجای ضرب وشتم دستهارا جفت کرده بتن وی مالیده وبردل ودیده کشیده بعبادت بتی که بودا دراو حلول وتجلی کرده پرداختند . خبربرئیس پرستندگان رسید اوخود بامتانت ووقار سوی درخرامید ، روحانیون زاروزار بدنبال او . پلیس رادید وخروشید ومزاحمت را درنوردید . «موراساکی» آزادانه خارج شد . ولی پس ازچند قدمی دوباره دچارآن دوپلیس گردید با ادب واحترام اورا بدادگاه جنحه بردند. چند روزی بزندان افتاد زیرا سرقت نخستین وی برای قاضی مسلم شده بود . خودهم با نهایت بی باکی اعتراف بدزدی کرد و گفت : میخواستم براوراق مقدسه برای نجات بشرازظلم وظلمت ودردومحنت کتابی مقدس بنویسم وبرای ملت ژاپن اثری مانند اثر «موراساکی» بگذارم . زندان هم برای من مدرسه است ومن باید این مدرسه را درزندگانی دیده و نوردیده باشم . آری باید داخل مدرسه طبیعت شد همه تعالیم طبیعت راآموخت جراید مستعد نقل این قبیل اخبار بوده . داستان «موراساکی» دوم را مانند اول آب وتاب دادند برآن واقعه شاخ وبرگ بسیار نهادند . خبرتجلی روح بودا را شرح دادند . عکسهای مختلف ازآن دوشیزهٔ زیبا منتشر کردند . بدنبال آن داستان صورتی از معبد وساکنین

آن برداشتند ، درپیرامون بودا وپرستاران سیاه‌بخت زردپوش مقالات بسیار نوشتند .
«موراسا کی» دوم شهرتی که میخواست بدست‌آورد اما کتاب اورونقی نداشت . روی سفیدوشمایل زیبای‌اوبهترین لوح مقدس‌آسمانی‌بود . او دخترآسمان وخواهرخورشید شد . دوماه درزندان ماند . شفاعت روحانیون بزرگ برای نجات وی سودی نداشت زیرا قانون درآن کشور بالاتراز همه‌چیز است اوخود بدزدی عمدی اعتراف کرد تا بزندان برود . زندان رابهترین دبستان‌دانست . اینك این کودك دبستانی بزرگترین شخص مشارالیه‌شده . طفل‌یکشبه ره‌صدساله میرود . نام «موراسا کی» اول‌راهرچند همیشه زنده‌است دوباره احیا کرد . اما کتاب او جای کتاب «جنچی» را نگرفته پس برای مریدتسلط خود چه‌باید بکند؟

روزنامه نگاران درهر کشوری ناشراخبار شگفت‌آور هستند گاهی‌هم خود وقایع رامی‌سازند . ازآب کره میگیرند وازآفتاب مجسمهٔ‌بنام معبود جدید میتراشند ملیونها بدل میکنند که ملیارد ها بربایند . برای واقعهٔ « موراسا کی » همین‌کار را کردند. شرح حال‌او ، خانه وخانوادهٔ او ، تاریخ‌تولد ، تحصیل واندیشهٔ‌او ، چگونه اوباین فکرافتاد که کتابی‌مانند قصهٔ «جنجی» بنویسد وخودرا «موراسا کی» دوم‌بنامد برای چه‌بمعبد رفت‌واوراق رادزدید وحال‌اینکه مابین زمان او وزمان «موراسا کی» اول تفاوت بسیاربوده درآن زمان که سال‌هزار ویك‌میلادی بود کاغذ نایاب و منحصر بمعابد بود .

او ناگریر تن بدزدی داد. امااین دوشیزه که‌نام حقیقی‌وی «شی‌چی‌پامی‌یا» باشد ازاین سرقت بی‌نیازاست او ازیك خانوادهٔ بالنسبه ثروتمند و معتبر ودارای جاه وجلال‌است . برای اوهمه چیزمیسر بود خصوصاً کاغذ ارزان پس برای چه او بسرقت مبادرت کرده که بزندان افتاده‌است وبرای چه او اعتراف کرده و حال‌اینکه پدر او را بخشیده وعلاوه برکاغذ خلعت بودا را پوشانیده پس او دزد نیست اگر چه با زیبائی ورعنائی خود قلوب بشررا دزدیده ولی دراینجا رازی باشد که از همه مکتوم

مانده وآن عبارت ازقدس وپاکی ودرخشندگی حقیقیآن زن است که اشعه او از پشت پنجرۀآهنین زندان برناظرین که بعشق او دلبسته‌اند می‌تابد. مخبرین وعکاسان هم صفوف مردم را شکافته بتصویر وی یا نقل یك خبر مبادرت می کردند که «موراساکی» مجازی چه گفته؟ چه کرده؟ چگونه نشسته یا ایستاده؟ او می‌خندد، می گرید، سخن می گوید، خودنمائی می کند وبالاخره پرتو روان پرور خود را از پشت میله‌های زندان برپرستندگان جمال‌ارسال می‌دارد! اینهاهمه هیچ‌است.پیشوای بزرگ گفته وتصریح کرده که روح بودا درپیکر نازنین این دوشیره حلول کرده. پس او جانشین بوداست. بودای حقیقی از ازل این بود . مدت چند قرن بصورت یك‌بت جامد سنگین درآمد اکنون بصورت این دوشیزۀ زیبا در آمده است: بودا زیر خاك پوسید ویك‌ذره از اونماند، این دوشیره بااین لطف وجمال وطراوت و خرمی حقاً باید بودای حقیقی باشد نه بودای مجازی. هرزمانی یك معبود دارد واین روزگار چنین معبودی سیمین‌تن وماهرو و طناز لازم دارد.

معبدی بنام بودا درجنوب آسیا از کوه تراشیده شده. از دل سنگ یك پرستشگاه بزرگ سه‌طبقه درآمده،هرطبقه دارای سیصدوشصت وپنج ایوان است بعدد روزهای سال. درهرایوانی مجسمۀ بودا بیك‌حال مخصوص تراشیده شده. بودا نشسته، بودا ایستاده، بودا خوابیده، بودا می‌خندد، می گرید، می‌خورد، می‌نوشد، پندمیدهد الی‌آخر. شایسته‌است که اکنون معبدی برای بودای کنونی که این دوشیزه باشد تراشیم اما نه‌ازدل سنگ بلکه ازقلب پرمهرعشاق. ازجگرارباب ذوق وپرستندگان جمال یك محل عبادت وتقدس باید تراشید. تیشۀ این‌کارخامۀ ارباب جرایداست که مستعد ومنتظر چنین حادثه می‌باشند. جراید این موضوع را بمسابقه گذاشتند ، هر روزنامه که فکر وذوق مخبر یا نگارندۀآن بیشتر و بهتر بود توانست این داستان عجیب وحقیقی رابپروراند، حقیقتی گفتیم که درحقیقت آن شکی نیست اما شاخ و برگ بسیار برآن نهاده‌اند. صورت «موراساکی» دوم مانند تصاویرمختلفه و حالات گوناگون بودا درآمد.

راستی بودا پرستان چرا نباید ازپرستش یك بت‌سنگین عدول کرده بعبادت جمال مادی ومعنوی ومظهر زیبائی ولطف بپردازند؟ چه‌سری دردین بودا بوده که در دین «موراسا کی» نیست؟ دین دین زن‌است وبس.

بودا می گفت: این دوشیزه هم می گوید. زن امروز می گوید: مرا بپرستید که حق در وجود من‌است. پیشوای بزرگ وخازن بزرگترین معابد بودا بمن ایمان آورده. او تصدیق کرده که انوار حقیقت بودا درهستی‌من تجلی کرده! اگرمنکرشوید خوب نگاه کنید که جمال دلربای من بهترین گواه‌است. بودای عصر، زن‌عصر، معبود زیباپرستان، وحی کنندهٔ عشق، الهام‌بخش ذوق وشعر، موجد تصاویر مختلفه بالاخص نقش‌جمال منم. من جانشین بودا هستم. مرا بپرستید که شایان تقدیس‌هستم.

بیست وپنج قرن بشر کوشیدند، تیشه زدند، از اوهـام اجسام و اصنام تراشیدند. همه‌جا مجسمهٔ بودا را که رمزحقیقت باشد نصب کردند. آنها همه گمراه بوده وهستند، شاید با درخشیدن انوارحقیقت که از رخسارهٔ زیبای من ساطـع شده هدایت شوند، ازپرستیدن جماد بعبادت جمال بپردازند:

مرا بشر از سنگ نتراشیده که بت باشم.

مرا طبیعت از امواج شعاع‌آفتاب گرفته، درکالبد سپیده دم ریخته، پیکری لطیف وشفاف ساخته برای شما بت‌پرستان‌آورده‌است.

من ازآسمان فرودآمده‌ام. حقا خواهر خورشید هستم.

اکنون زندان جای من‌است. من باید در زندان بمانم تا زنـدان بشر را بشکنم، تمام قیود وتکالیف وتقالید وتعبدات ضلال را ازبین بردارم. قدرت‌این را هم دارم. زیرا جمال که معبود حقیقی بشراست بحداکمل واتم واعم سرمایه من‌است.

زن عالم منم ولی در ژاپن‌هستم. ازآسمان‌آمدم ودر زندان نشستم‌تامحشری برپا کنم.

چندروز بیش نمانده که‌آزاد شوم، آزادی را برای بشرازآسمان نازل کنم، همه را بتمتع و کسب لذت وشادی وخرمی دعوت کنم. هان ای مردم بنشاط و خوشی تمتع کنید.

بر سر ویرانه‌های «نورباران» و «تل‌واسگان»*

عبدالحسین سپنتا

درمشرق اصفهان بین‌اراضی‌وسیعی که از کنارچهارباغ حواجوشروع واز حیابان شمالی‌ساحل‌زاینده‌رودودوطرف «مادی‌فرشادی»۱ گذشته به‌نهربزرگی‌که ازچشمه‌باقرخان درقلعه طبرك۲ سرازیرمیشود امتدادمییابد بنام «حرابه‌های نورباران» خوانده میشد این خرابه‌ها بقایای قسمتی‌از شهرقدیم اصفهان‌است‌که درحمله ومحاصره‌افغان ویران‌گردیده وروزی قسمتهای شرقی «تل‌واسگان» و «کران»راتشکیل میداده‌است روزی این‌نقطه شهر ومرکز جمعیت‌اصفهان بوده‌وارسال ۱۰۴۰هجری بودکه شهرجدید اصفهان بمحل‌فعلی و ساحل‌زاینده رودکشانده شد،درهمان‌حدودی‌که امروزخیابان شرقی دور شهراحداث شده دیوار وحصاراصفهان این‌قسمت را ازشهرجدا میساخته است و شاید بهمین‌جهت در محاصرهٔ اصفهان‌چون خارج‌از حصارواقع شده‌بود بیشترمورد تاخت و تاز و غارت وکشتار افغانها قرار گرفت .

من‌برای اولین‌بار این‌خرابه‌های تاریخی را در سال ۱۳۰۶ شمسی دیدم منظره اندوهبار خرابه‌های این‌شهرویران مرادرعنفوان جوانی‌چنان متأثر ساحت‌که بعد از سفر هنددرسال ۱۳۳۰ بازمیل بدیدن‌آنجاکردم باقیمانده خانه‌ها ، مساجدوحمام وبازارویران مرابیاد حملات افغانها ، قحطی‌ها ، وباها وبالاخره مصائب وفقروفلاکت عمومی‌که برای دوقرن برآن سرزمین‌سایه‌افکنده‌انداخت. برسرتل‌ودمن‌آن خرابه های تأثرانگیز ودرعین

---

*دقت‌نظر آقای سپنتادرتنظیم‌این‌مقاله موردستایش‌است وبرای‌اولین‌بار است‌که‌در این‌زمینه مقاله‌ای درجراید منتشرمیشود. (و)

۱ــ «مادی» بفارسی‌قدیم‌واصطلاح‌اصفهان ممرومجرای‌آبی‌راگویندکه‌ازرودخانه کوچکتر وازنهربزرگتر باشد .

۲ ــ قلعه‌طبرك درزمان صفویه‌مخصوصاً شاه‌سلیمان مخزن‌جواهرات سلطنتی‌بوده ولی‌فعلا اثری‌ازآن قلعه‌باقی‌نیست .

حال وحشت‌آور نشسته‌تاریخ راورق‌زدم افغانها دربهارسال ۱۱۳۵ هجری مطابق ۱۷۲۲ میلادی موقعی که زاینده‌رود مالامال سیلاب‌بهاری بود ازراه‌یزد وگلناباد بنواحی جنوبی اصفهان رسیدندوچون پلهای‌روی‌زاینده‌رود را نیروی‌صفویه بسته‌بودند وهیچ نقطه‌ای‌گدار قابل عبور نداشت ناچار بطرف ارتفاعات جنوبی‌اصفهان پیشروی کردند .

نمونه‌ای ازخرابه‌های نورباران‌وتل‌واسکان در۳٤ سال قبل

جنگهای افغانها برسرپل «چوم» و «پل‌دشتی» که امروز اثری از پل اخیرباقی نیست برای‌همین بود که ازطرف‌مشرق اصفهان بشهردست‌یابندودفاع دلاورانه احمدآغاقوللر آقاسی‌خواجه سرای دلیرصفویه باافغانها در «شهرستان» آنها راطوری عصبانی کرد که بعد ازفتح انتقام سختی‌ازآن قسمت‌شهر که تل‌واسکان و کران‌نیز جزوآن بود کشیدند.

درتاریخ مدت‌محاصرهٔ اصفهان‌راشش‌ماه وبقولی‌هفت‌ماه وبیست‌وسه‌روز نوشته‌اند که دراین مدت ۲۰۰۰۰ نفراز اهالی اصفهان‌که چهاربرابراین رقم نیز ازگرسنگی و امراض عفونی‌درگذشته‌اند تلفات‌شهر بوده است.

بقول کروزنسکی درموقع محاصره‌شهرمردم گوشت سك وگربه را تمام‌کرده و بخوردن موشها تن‌درداده بودند وبقول محمدعلی‌حزین شاعربخت برگشته‌متواری،خانه‌ها خالی‌از سکنه‌شده بودواجسادمردگان وکشتگان‌را برزاینده‌رود میریختند بطوریکه‌دراوائل قرن‌نوزدهم «جیمزموری‌یر James Morier» مینویسد «چندین میل‌ویرانه‌های‌اصفهان را سواره‌عبور کردم وبموجودی زنده‌بر نخوردم جزآنکه گاهی‌شغالی‌برسردیواری پیدامیشد ویا روباهی‌بسوراخی میخزید» .

آنروز من‌نیز ازفراز تلی‌خاك‌درحالی‌که بدهقانان فقیری‌که ازمیان‌خرابه‌های این‌شهر فراموش شده‌اقصرراه بقراء وقصبات‌خود راجستجومیکردند دنبال چهارپایان‌خود گردوخاك‌کورکننده راشکافته ومیگذشتند مینگریستم‌آن تاریخ‌شوم رابخاطرمیآوردم.

نزدیك غروب‌آفتاب بود منظرطاقهای‌نیم‌ریخته‌وسردابهای فرورفته ودیوارهائی که‌هنوز علائم طاقچه‌ها ، بخاریها ونقل‌دانها برآن‌نمودار بود بسیاراندوهبار بود .

طاقهای زیبا که امروز
اثری از آن باقی نیست
عکس ۳۴ سال قبل

در کنار خرابه‌ها وزیر گرد و خاک مرگ گاهی اسکلت‌های ازهم گسیخته و جمجمه‌های انسانهائی که روزی در آن‌خانه‌ها با سادگی و آسایش زندگی میکرده‌اند پیدامیشد و در کنار آن استخوانها قطعاتی از ظروف شکسته سفالی و لعابدار دیده‌میشد که رنگ شفاف لاجوردی آن چشم‌را خیره میکرد.

روی‌خرده کاشیها نقوش سرو و گل ومرغ وماهی وخطوط هندسی بطور نامرتب دیده میشد که گوئی آن اجسام شکسته الهام بخش‌روح وذوق‌ساکنین آنجا بوده‌اند.

گرچه ازبازار و مساجد وحمامها وخانه‌ها و چهارسوقها و راههای شهر قدیم جز باقرائن نمیشد اثردقیقی بدست‌آورد ولی‌هنوز پیران محل نامهای محلات قدیم آنجا راکه ازپدرانشان سینه بسینه سپرده شده بخاطر داشتند. آنروز از مناظر مختلف آن عکسهائی برداشتم که شما دراین صفحات می‌بینید.

پیرمردی روشندل که‌آثار نیم‌قرن تجربه وزحمت از خطوط پیشانی و چین‌های رخسار نیم‌سوخته‌ٔ او هویدا بود همانطورکه زیر درخت کهنسال کنار چاه‌آب ایستاده بود روی بسوی جنوب کرده باانگشت از دورنشان داده و میگفت:

«آنجا «باغ کاران» بوده۱ آنطرف مادی محل«مهرارت»ودورتر ازآنجاخرابه‌های «منگان» دیده میشود، آنجاکه دو رشته «مادی فرسادی» از روی هم میگذرند۲ «تل‌قصر ملکشاه» است، سپس پیرمرد رو بسوی شمال کرده وچنین بسخنان خود ادامه داد:

طاقهای میدان هنوز باقی‌است، چند صدقدم پائین‌تر محل کوره کاشی‌پزی بوده که شیشه‌گرخانه هم داشته‌است، نزدیک آن جوی‌آب معروف‌است به «خانه‌های زره‌سازان» ودست‌راست‌آنجا «طاقهای پیروران» است که هنوز طاق بزرگ آن باقی مانده درآنطرف‌جوی آب خرابه‌های محله «ساسان»‌است که تا محلهٔ «پافگان»و «امامزاده شاه‌زید» امتدادادارد، آندورها هم محله «آسکان» بوده‌است.»

۱ـ حافظ میگوید:

«گرچه صد رود است درچشمم‌مدام   زنده رود و باغ کاران یاد باد»

۲ـ مادی فرسادی از مادیهای منشعبه از زاینده‌رود ومحل انشعاب آن‌بالاتر از مادی نیاصرم درکنار «ناجوان» (ناجنون) ماربین‌است این مادی همان است که از وسط مدرسه سلطانی چهارباغ میگذرد.

توضیح پیر را آنروز شنیده یادداشت کردم، تاآنکه درسال ۱۳۳۰ یعنی ۲۴ سال بعد باز باین محل رفتم ودیدم قسمت‌های عمده‌ای از خرابه‌ها باراضی مسطح قابل کشت و زرع مبدل شده وخاکهای زیادی‌که از فروریختن ابنیه کهن‌سال تل و دمن‌هائی ببار آورده بود ازمیان برداشته شده وبکار کشاورزی‌آمده‌و زمین‌را همسطح جویهای‌آب‌ساخته‌اند تاآب برزمین سوار شده وکشت و زرع را سیراب کند.
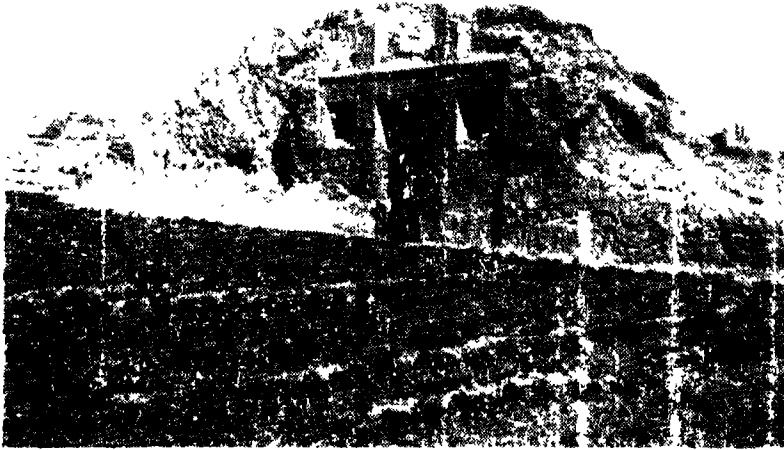
عمارات قدیمه را برای‌کشت وزرع خراب‌کردند. عکس ۳۴ سال قبل

ضمناً برای‌آنکه حدود اراضی وفواصل املاك مشخص ومعین باشدبعضی‌دیوارها وطاقهای قدیمی را محفوظ داشته‌اند و باتلمبه‌های متعددی‌که دراطراف نصب‌کرده‌مشغول بهره‌برداری ازآن بودند بخوبی پیش‌بینی میشد که بزودی سراسر خرابه‌ها و اراضی بکشت‌زارهای سرسبز وخرم مبدل خواهد شد ، درهمان روز در محله زره سازها شاهد خراب‌کردن وکندن یك بنای قدیمی بودم پس از خاك‌برداری از زیر زمین حوضخانه زیبائی پیدا شدکه شاه‌نشین‌آن بطرف مشرق ساخته شده بود و باآنکه عرض طاق‌آن زیاد بود معهذا توانسته بود زیر خروارها خاك بقطر ده‌متر برای دوسه قرن استقامت ورزد تا به‌تیشه‌آزمندانی‌که‌آنجا را بنام خود ثبت داده و برای ایجاد زمین‌کشاورزی مسطح میسازند از پا درآید این طاق استوار از خشت‌وگل و روپوش‌گچ‌ساخته شده‌بود ودرکنار آن حوضخانه تنبوشهٔ سفالی ظریفی مجرای‌آب را نشان میداد که باگچ پوشیده شده بود تا بدیوار مجاور رطوبت ندهد.

وقتی طاق زیبا با نالهٔ دردناکی فرو ریخت قطعه‌ای ازحاشیه زیبای لاجوردی آن پیش‌پایم افتادگوئی بدامن من پناه‌آورده و میگفت چرا هنر و زیبائی را در هم

بشکنند؟! جوابی نداشتم جز آنکه آن قطعه گچ مزین زیبا راکه زینت بخش سردابی بود که زمانی پناهگاه وعشرتکده مردمانی ساده وقانع بوده‌است برداشته باخود ببرم .

این دفعه درآن حدود اثری ازکاشی شکسته‌ها وپیه‌سوزهای ناقص که سابقاً در سراسرآن خرابه بدست میآمد ندیدم زیراآنها را از اراضی کشاورزی برچیده بودند ویا پیله‌وران بامید فروش بخارجیان برده بودند .

سابقاً دراینجا قطعات شکسته ظروف چینی که دارای زمینهٔ آسمانی کم‌رنـگ و نقوش واشکال آبی سیر بود وآنرا ظروف مسقطی مینامیدند پیدا میشد که بهمان شکستگی حالی داشت ومرا یادآور خرابه‌ای در«تل‌واسگان» جوار منزل‌شیخ بهائی‌میکرد که آنجا را خانهٔ مسقطی‌ها مینامیدند .

ظروف وکوزه‌های مسقطی هنوزهم بدست میآید که تاریخ و مـحل ساختن آن طورروشن معلوم نیست وچون ازاقسام‌آن زیاد است اهمیت تاریخی وارزش خود را حفظ کرده وشاید درظرف چندسال این‌نوع ظروف نیز مانند ظروف چینی عصرصفویه نایاب و گرانبها شود .

نمونهٔ ظروف شکسته عصر صفوی که درخرابه‌ها بدست میآید

در خرابه‌های نورباران وتل‌واسگان قطعات شکسته ظروف چینی اعلی بـرنگ سبز روشن وماشی و زرد وقهوه‌ای ساده بدون نقش وگاهی بانقوش برجسته و یـکرنگ بدست میآید که میتوان حدس زد کسانی که روزگاری درآنجا زندگی میکرده‌اندمردمانی متمول و دوستدارآثارگرانبهای‌آنروز بوده‌اند.

دراین حدود قطعاً چاههائی وجوددارد که زیر خرابه‌ها مسدود وناپدید شده‌آیا میتوان حدس زد اهالی محل درموقع دفاع یا فرار از دشمن اشیاءگرانبهای خود را در این چاهها ریخته باشند؟! ولی‌کسی ازاین چاههای ابهام‌آمیز سر برنداشته و اگر هـم برداشته بکسی نگفته‌است .

درمحل کوره کاشی سازی مقداری‌جوش‌کوره و لعاب سبز جوش خورده بدست آمده‌است. درمحل معروف به‌طاق پیروزان طاق بزرگی درجنب طاق‌کوچکی بردوستونو

جرزهای خشتی محکم استوار گردیده و با طاق نماهای کوچك وخوش‌ساخت زینت‌یافته بود لابلای خشتها باگل بندکشی شده بود واز طرز ساختمان وعظمت بنا چنین نمودار بود که مدخل بازار و یا دروازه قصر ویا یکی از اماکن مهم شهر بوده‌است .

متأسفانه از وجه تسمیهٔ «مهرارت» که قطعاً یك نام بسیار قدیمی ایرانی میباشد نتوانستم اطلاعی بدست‌آورم ولی‌آنچه مسلم‌است قسمتی ازتل‌واسکان جزو « باغ‌کاران » بوده که سابقهٔ بسیارقدیمی دارد .

ما دراین مقاله همه‌جا بنام «تل‌واسکان» اکتفاکردیم‌زیراآنچه درتاریخ قدیم اصفهان دیده شده این محل باین نام خوانده شده وگاهی نیز «ترواسکان» آمده‌است ناحیه‌ای‌که مورد بحث‌ما دراین مقاله‌است تا قبل اززمان سنجر بنام‌خاصی خوانده‌نمیشده وبنظر میرسد جزو محلات «کرآن» که حالا «کهران» خوانده میشود بوده وناحیهٔ مستقلی شمرده نمیشده‌است شهرت.این نقطه اززمانیست‌که شخصی بنام «شیخ یوسف بنا» که شاید از سلسله عرفا بوده دراین‌محل سکنی‌گزیده‌است وهنوزهم‌کوچه‌ای بنام او مشهوراست.

در جغرافیای اصفهان بقلم حسین‌بن محمدابراهیم تحویلدار اصفهانی‌که درسال ۱۲۹٤ نوشته شده جزو اسامی محلات اصفهان بمحلهٔ «تل‌واسکان» اشاره کرده ومیگوید «ازکل خراب است وآبادی ندارد.» [۱] ودرجای دیگرمحمداسمعیل راکدخدای‌تل‌واسکان معرفی میکند .

لغت‌سازان باین‌معنی‌متوسل‌شده‌اندکه «تل‌واسکان » از ریشهٔ «تلواسه»آمده‌که بمعنی اضطراب ووحشت است و اطلاق این نام به محل بعدار قتل وغارت و ایجاد وحشت وحطر افغانها بوده‌است، دربعضی‌کتب نیز این‌اسم «ترواسکان» ثبت شده. [۲]

همچنین اطهارنظرشده است‌که این نام از دولعت «تل» و «آسکان» مرکب است و تل بمعنی جنب وپهلوست‌که هنوز هم دربین دهقانان معمول‌است ومیگویند «بیل‌رابگذار تل دیوار» یعنی بیل را بگذارجنب دیوار و«آسکان» محلی‌است در سمت شمال خرابه‌های مربورکه تا محله ساسان وشاه‌میر همزه وطوقچی ادامه دارد و«تل واسکان» بمعنی جنب واسکان بوده‌کمااینکه درهمان حدود نیزمحلی بنام «خور آسکان» وجوددارد‌که وجه تسمیه‌آن «خور»و«آسکان» میباشد یعنی‌مشرق آسکان .

اگرهم محل را «تل» و«آسکان» بخوانیم یعنی‌تلی‌که متعلق‌به‌آسکان‌است شاید راه غلط نرفته باشیم .

واما دراین باب‌که چرااین محل بعدها بنام «تل واژگون» خوانده شده‌معروف

۱ـ نسخهٔ خطی‌این‌کتاب درکتابخانه ملك موجود ودرسال۱۳٤۲ درتهران‌چاپ شده‌است رجوع شود به صفحات ۳۳ و۱۲۶

۲ـ سیدجلال‌الدین تهرانی درتاریخچه اصفهان سال۱۳۱۲شمسی ص۹۱

است این اواخر آقا میرزا عبدالغفار که مردی خوش‌نویس واهل کمال بوده درمحله پاقلعه مجلس درس وبحث داشته بیکی دو نفر ازشاگردان خودکه اراه لی تل‌واسگان بوده‌اند بطورمزاح گفته‌است : شمااز تل واژگون آمده‌اید. و جون‌وضع خانه‌های ویران‌وواژگون محل با سابقهٔ تاریخی حمله افغان نسبت وتشابهی با نام «تل‌واژگون» داشته این‌نام بر سرزبانها افتاده و در دورهٔ‌اخیروقتی کلانتری درآن بخش تشکیل شدباتکاء نامی که‌ربانزد بود بر تابلو کلانتری تل‌واژگون نوشته وازآن موقع در دفاتر ثبتی و نامه‌های دولتی محل موردبحث بنام تل‌واژگون ثبت‌گردیده شهرت یافت.

با تمام‌تفحصی که کردم درآثار کتبی وقباله و منچاقهای قدیمی مربوط بـاراضی واملاك این محل‌نام تل‌واژگون ندیدم دریك قبالهٔ ملکی که بسال ۱۱۹٤ هجری یعنی معاصرسلاطین زندیه نوشته شده ازباغ‌کاران نام برده‌شده ودرسند دیگری‌که سال ۱۲۱۲ هجری نوشته شده از «باغهای واقع درباغ‌کاران ورمین اشترحان (اشترگان) نام برده و دریك سندکه تاریخ محرم ۱۲۳۰هجری را دارد درمحل «باغ‌کاران زمینی را (مشهور بملك قصری) میخوانندکه شاید همان اراضی‌است‌که حالیهٔ قصرملك‌شاه» میدانند و بهمین نام میخوانند .

محمد مهدی‌بن محمدرضاالاصفهانی درکتاب نصف جهان فـی‌تعریف‌الاصفهان۱ ضمن شرح محلات اصفهان مینویسد : دوم باغ‌کاران‌که مشرق جنوبی والحال آنرا خواجو مینامند وبعضی امکنهٔ‌آن هنور بباغ‌کاران معروف‌است۲ ودرجای دیگرمینویسد: باغ‌کاران که ذکرآن دراین رساله مکرر گذشته‌است ازبناهای عرب نیست وازقدیم‌الایام آباد بوده ومحل‌آن طرف جنوبی محله خواجواست و تمام‌آن محل باسم‌آن معروف بوده است تـا زمانیکه «خواجوی» شاعر دراصفهان وفات نموده وبدانجا مدفون‌گشته‌است ازآنـوقت‌آن محله بنام اومشهورشده. حدود باغ‌الحال معلوم نیست‌وتازمان قتل‌عام امیرتیمور گورکانی آبادان بوده‌استوبعدازقتل‌عام خراب ونام‌آن مانده‌است وهمان طرف جنوب محله خواجو که متصل بزاینده روداست هنور معروف‌بباغ‌کاران است ومفضل سعدما فروخی شرحی‌ازآن باغ نوشته» ۳

نصف جهان، تیرواسگان را دهمین محلهٔ شهر میشمارد۴ و ازآب‌محله تیرواسگان تمجید میکند. ۵

۱ــ نسخهٔ منحصر بفرد کتاب‌که درسال ۱۲۰۰هجری برای تنظیم‌مرآت‌البلدان ناصری نوشته وتقدیم ناصرالدین‌شاه شده‌است درکتابخانه دانشگاه کمبریج جزو مجموعهٔ پرفسور برون ضبط است ودرسال ۱۳٤۰ ازعکس نسخهٔ مزبور درتهران استنساخ وچاپ گردیده است.

۲ــ مراجعه شود به‌نصف‌جهان ص۲۵

۳ــ برای متن‌عربی‌ما فروخی مراجعه شود به‌کتاب نصف‌جهان ص۱۷۳و۱۷٤

٤ــ نصف جهان صفحه ۲۷ ۵ــ نصف جهان ص۸٤

مرحوم میرسیدعلی جناب درکتاب «الاصفهان» که درسال ۱۳۴۲ هجری چاپ‌شده ضمن احصائیه محلات شهردرسال ۱۲۹۷ شمسی راجع بقسمت‌شرقی‌شهر که نعمت خانه است خواجو وباغ‌کاران را دارای ۳۵۷ خانه و۲۴۳۱ نفر جمعیت و ترواسکان را دارای ۲۱۸ خانه و۱۴۰۸ نفر نفوس دانسته‌اند۱ وبخشهائی‌که درسال ۱۳۴۳ هجری ابواب جمعی کمیساریای شماره ٤ بوده پاقلمه، کران، دارالبطیخ وتل‌واسکان میشمارد۲ ونیز بدونفر سیاح فرانسوی اشاره میکندکه ضمن‌کشیدن نقشه شهراصفهان تل واسکان (تل‌استخوان) را دارای ۳۰۰ خانه مسکونی ویکهزار خانه غیرمسکونی دانسته‌اند۳ بطوریکه می‌بینید برای اولین‌بارجناب بعدازنام تل‌واسکان، تل‌استخوان را اضافه‌کرده‌است ولی دراین‌باب توضیحی نداده‌است .

همانطورکه درآغاز این مقاله ذکر شد حصاری شهرقدیم رااز خرابه‌هائی‌که مورد صحبت‌ماست جدا میساخته بعیدنیست حصاری‌که تا چندی قبل نیزقسمتهائی‌ازآن در بعضی نقاط دیده میشد درزمان رکن‌الدوله حسن‌بن‌بویه ساخته شده که بنای قلعهٔ طبرك را نیزباو نسبت‌میدهند۴ براین حصار دروازه‌ای مشرف به خرابه‌های تلواسکان بازمیشد که‌آنرا دروازه «ظله» ثبت‌کرده‌اند ، و محمدبن‌محمدرضاالاصفهانی ضمن شرح چهارده دروازه اصفهان دروازه ظله راطرف مشرق شهرنام میبرد۵ و نیز جزء اسامی محلات شهرمحله دهم ترواسکان ومحله یازدهم را ظله میخواند وآنرا ازمحلاتی میشمارد که «درفترت افغان وفتن بعد ازآن خراب واکنون مطلقاً آبادی درآن نیست و جزاسمی‌ازآن باقی نمانده است۶ جناب نیزضمن ذکراسامی دروازه‌های اصفهان از دروازه ظله نام میبرد و درنقشه‌ای‌که برکتاب خود افزوده محل دروازه ظله راکنار حصار شهر نشان داده‌است . ۷

درنزدیکی‌محلی‌که امروز به‌دروازه ظله معروف‌است باغی‌است بنام «باغ‌ظله» که درجوارآن «باغ‌ناچها» واقع است و ناچها به‌هندی یعنی رامشگران وازقرارمعلوم نوازندگان ورقاصه‌های هندی درآنجا میزیسته‌اند این‌باغ را درسالهای قبل دیدم اثر جالب توجهی ازآن باقیمانده بود.

قریب دوکیلومتری مشرق خوراسگان محلی‌است بنام(چنگان=چنگون)نزدیك (بهاران=پارون)میگویندحاجی‌حسن خوراسگانی معاصرسلطان حسین هنگامیکه‌پدرمحمود افغان بدربار اصفهان میآمده‌است در خوراسگان‌که سرراه اوبوده‌است‌پذیرائی شایانی‌از اوبعمل‌آورده وپدرمحمود سفارشنامه‌ای بحاجی حسن‌داده‌که درحمله افغان آن سفارشنامه

۱ـ الاصفهان جناب ص۱۷٤
۲ـ « « ص۱۸۰
۳ـ « « ص۱۸۲
٤ـ نصف جهان ص ۱۷٤
۵ـ « « ص ۲٤
۶ـ « « ص ۲۸

رفته و با ارائه‌آن افغانها ازخراب کردن خراسکان خودداری کرده‌اند، گفته میشود
خرابه‌های این حدود سردابه‌هایی پیداشده که اسکلت زنان درحالی که اطراف سردابه
سته‌اند وچنین مینماید که درحال انتظار بوده‌اند بدست‌آمده‌است.

چند روزقبل‌ازنوشتن این مقاله برای سومین‌بار بدیدن تل‌واسکان وآن حدود
تم متأسفانه اثری ازبناهای‌نیمه‌ویران و تل ودمن‌ها و طاقها باقی نمانده بود سراسر
ت وسیع نورباران و باغ‌کاران وقصرملکشاه تااطراف محله ساسان وپافکان مخصوصاً
دوطرف خیابان جدیدالاحداث دورشهر خانه‌های نوساز وکارخانه شیرپاستوریزه‌ومرکز
تگاه مخابرات سنتو دیده میشد بطوریکه اگر راه‌های سابق وجویهای‌آب که مسیرآن
بیرپیدا نکرده بود وجودنداشت ومیزان تشخیص قسمتهای مختلف‌خرابه‌های‌سابق‌نمیشد
لی ازشناسائی محل اصلی عاجز میماندم .

وقتی با چندتن ازساکنین محل که جلوخانه‌های نوساز ومقابل درهای مدرن
منی که حتی بمضی باخطوط کوبیسم تزئین یافته بود از نام ومحلات اطراف سئوال کردم
کلی اسامی سابق را نمیدانستند وکوچه‌های تازه را بنامهای مبتذل جدید نام گذاری
رده بودند .

تنها بنای قدیمی که هنوز برپا بود ومیان‌آن خانه‌های کوچك نوساز با جلوه
ام خودنمائی میکرد بقعه وگنبد زیبای «شاه زید» بودکه میگویند مدفن‌شاه زیدفرزند
سن مثنی میباشد .
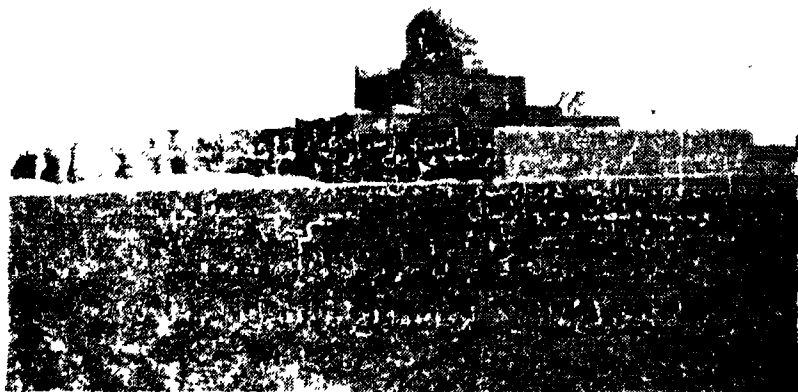
بقعه زیبای شاه‌زید در۴۴ سال پیش

این بقعه همان است که شاردن دربارهٔ‌آن میگوید «این اسم را بمناسبت آنکه
نام یکی‌از پسران امام حسن بوده وبافتخار وی صومعه‌ای دراین بخش ساخته شده‌ومورد

توجه قرار گرفته بمحل مزبور داده‌اند[۱]، این بار نیز از بقعهٔ شاه زید و اطراف آن عکسی برداشتم تا برای مقایسه با عکس سابق در این صفحات چاپ شود.

گدار دربارهٔ آن بقعه میگوید «بنای مزبور گرچه بداست تنوع و روح دارد و بدیع و جالب توجه است واحتمالا در ابتدای دورهٔ صفویه ساخته شده و بعداً شاه‌سلیمان آنرا تعمیر نموده و گنبد کوچکش را از کاشیهای زیبا وظریف با نقوش هندسی آراسته‌است» وسپس راجع به نقاشیهای روی دیوار داخلی زیر گنبد صحبت میکند.[۲]
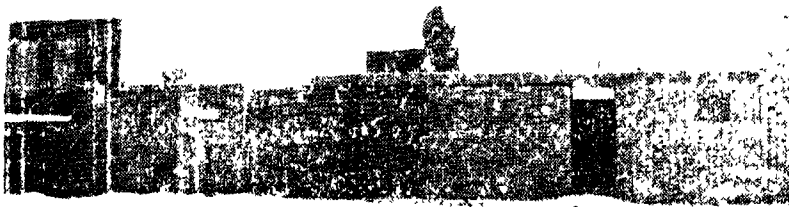
امروز خانه‌های تازه‌ساز تا کنار بقعه شاه‌زید نزدیک آمده

گنبد وبنای شاه‌زید وضع این نقطه را در دفعه‌های قبل که آنجا آمده بودم مجسم میساخت و بیادمیآورد زیرا مانند پیری کهن‌سال وزنده‌دل میان خانه‌های کوچك نوساز که چون نوادگان او گردش را فراگرفته وتا زیرسایه‌اش نزدیك آمده بودند در کمال قدرت واستقامت سر برافراشته وبتحولات ظاهری دنیا می‌خندید ، در بقعه بطرف شمال در مدخلی که شبیه ببازارچه کوچکی بودبازمیشد، صحن شمالی بقعه کوچك وگرد باغچه خشك آن باسنگ مزار فراموش شدگان حاشیه‌بندی شده بود اینها سنگهای مزار مردگان قدیم وبیکسانی‌است که برای حاشیه‌بندی باغچه بکار رفته ولی آنها که وارثی داشته‌اند ویا سنگ قبرشان برای تزئین دورباغچه لازم نبوده‌است قبورشان در محوطه جلو وخلوت عقب بقعه باقی مانده و فرورفتگی قسمتی از بعضی قبور دلیل آنست که بعداز مرگ نیزازآسیب روزگار بی‌نصیب نمانده‌اند .

۱ـ سفرنامه شوالیه‌شاردن چاپ ل. لانگلس جلد۷ ص۴۶ نقل‌ازآثارایران گدار جلد۲ جزوه یك صفحه ۱۱۳.

۲ـ آثارایران گدار جلد۲ جزوهٔ اول شکل۱۳۱۸ شمسی صفحه۱۱۴،

ازبعضی سنگهای مزارکه درسال ۱۳۰۶ برای اولین‌بار درابنجا دیده بودم و کتیبهٔ آنرا استنساخ کرده بودم اثری باقی‌نمانده بود، وقتی درحالی که یادداشتهای آنوقت خودرا دردست داشتم بجستجوی قبور گمشده‌مشغول بودم‌گوئی قیافهٔ متولی آنجا که یکدسته شمع بدست داشت ودرانتظارمشتری بود باشك وتردیدی خاص بمن‌نگران‌بود.

سی‌وهشت‌سال‌پیش دراینجا قبوری دیدم‌که سالهای ۱۰۶۶ - ۱۰۸۴-۱۰۸۶ - ۱۰۹۰-۱۱۰۲-۱۱۱۵-۱۱۲۹-۱۱۳۱ تا۱۲۴۴ روی‌آن‌حك شده‌بود ویکی‌از آن قبورمدفن دخترشهیدثانی‌صاحب شرح لمعه میباشد و روی سنگ آن چنین منقور است : - « انتقلت المرحومه‌الصالحةالعابدةالمتقیةالطاهره العفیفه زینب بنت‌علی بن‌محمد بن‌الحسن بن‌الشهید الثانی‌قدست‌ارواحهم من‌دارالفانیه الی‌الجنة الباقیه لیلةالجمعه عا ر شهرشوال سنه‌اربع وثمانین بعدالالف‌قد (این‌قسمت سنگ شکسته وریخته‌است) ،ورضر یحها» و بسنگ قبر دیگری این کتیبه خوانده میشود.«وفات‌السیدالجلیل‌الحبیب العالم‌العامل السیدحیدر حلف المرحوم السیدنورالدین‌العاملی رابع عشرمحرالحرام فی‌شهورسنه۱۰۱۶»که بقرارمعلوم از اجدادخانواده مشهورعاملی بوده‌است

جلو در ورودی به‌زیرگنبد شاه‌زید سکوئی‌از سنگهای قبرساخته شده‌که زیرآن سردابیست مخصوص‌سپردن اجسادمردگان‌برای‌انتقال‌ازآنجا باماکن مقدسه.

درطرف راست در ورودی‌به‌مقبره این‌جملات‌بخط رقاع خوب‌برلوح سنگی‌منقور است : «توفیق یافت به‌تعمیراین‌آستان منوره متبرکه‌شاه زید در زمان دولت‌سلطان اعظم و خاقان اکرم مالك رقاب‌امم‌سلطان العرب والعجم شاه سلیمان الحسینی‌الموسوی الصفوی بهادرخان خلدالله ملکه‌وسلطانه‌وافاضه علی‌العالمین عدله وبره واحسانه اقل‌عبادالله‌الملك المنان الجمیل‌الجلیل‌الوهاب خادم المعصوم میرزا طالب‌المشتهر بداغانی‌معزالدین محمد فی‌تاریخ سنه‌سبع‌وتسعین بعدالالف من‌الهجرةالنبویه‌والصلوة والسلام علی‌محمدوآله‌اجمعین کتبه‌محسن الامامی»

وبرسمت شرقی دربقعه برسنگی‌این تاریخ نقرشده است.

« بعداز هزاروسیصدوشصت وچهارسال تعمیرگشت بقعهٔ‌این شاه سرجدا-۱۳۶۴»

درتکیه غربی‌شاه زید که چون حریم امامزاده بوده قسمتی از خرابه‌اش بحال سابق هنوز باقی‌است خرابهٔ بنای هشت‌ضلعی ودوطبقه‌ای باقی‌بودکه در دفعه‌اخیر دیدم‌در حال ازبین رفتن‌است این‌بنادرموقع‌آبادانی دارای سه‌اطاق طبقه فوقانی وسه‌اطاق بزرگتر در زیربوده استدرسال ۱۳۳۰ این بنادارای‌گچکاری وطاقهاباخطوط قهوه‌ای رنگ‌وقرمز وسربی‌چندبار روی یکدیگررنگ شده‌بود وهنوز پله‌برای رفتن‌به‌طبقه فوقانی باقی‌بود و درضلع شرقی‌این بناقبری بودکه سنگ‌نداشت وصندوق چوبی‌کهنه‌ای برآن‌نهاده بودند

وآنرا قبر «میر» میخواندند اطراف تکیه بدیوارهای گلی علائم‌طاق نما و جرزهائی بودکه نشان میداد آنجااطاقهائی‌برای بیتوته کردن زوار ساخته بوده‌اند ولی‌درحال حاضر دیوار های تکیه بکلی‌خراب وناپدید وازعمارت هشت‌ضلعی‌وقبرمیر جز یکی‌دوجرزوطاق‌خرابی چیزدیگر باقی‌نمانده است چه‌خوش گفته است خیام :

آنانکه‌محیط فضل‌وآداب شدند...
گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

برای‌آخرین‌بار برسرزمینی که قصرملك‌شاه بود وطاق‌پیروزان برآن‌سایه‌افکنده بود دهقانان را دیدم‌بیل‌میزدند وبرای‌آیندگان کشت وکارمیکردند آنها رفتند واینها نیز خواهند رفت فقط رنگ و روی جهان تغییر میکند وابناء انسان ناچار ازکار وکوشش و بهره‌برداری از زحمات خودهستند ، برروی‌همان خانه‌های خراب وویرانه‌های اندوهبار خاموش و وحشتناك انسانهای تازه‌ای را دیدم‌که با امید وآرزو برای یك زندگی جدید تلاش میکنند وخانه‌ها ازسنگ وسیمان بناکرده وبدون‌آنکه گذشته تأثرآور آن سرزمین را بدانند وبگذشتگان اندیشه کنند پیش میروند وباید هم امیدوار باشند وپیش‌بروند . چه نیکوگفته‌است شاعر :

هرشکاف خرابه‌ای دهنی است — که بآبادی جهان خندد

هر تیره شبی که با توام باشد راز — تا آمده شام میکند صبح آغاز
با اینهمه گر عوض دهندم ندهم — کوتاه شبی چنان بصد عمر دراز

دختر کعب

مگر چشم مجنون بابر اندرست — که گل رنگ رخسار لیلی گرفت
چو رهبان شد اندر لباس کبود — بنفشه مگر دین عیسی گرفت

جهان آرا بیگم

گر بنقد جان‌توانستی خریدن وصل دوست
طالب وصل تو بودی هر که جانی داشتی

مهری بیگم‌هندی

مرتضی مدرسی چهاردهی

«سیر تاریخ نگاری و فلسفهٔ اجتماعی آن»

- ۷ -

((مارکوپولو - ابن بطوطه))

اطلاع زیادی از زندگانی پس از اسیری وی در دست نداریم ! همین اندازه میدانیم که مارکومشهور وثروتمندزندگانی میکرد اورا لیونی میگفتند چه داستانهائی ازخان مغول برای هموطنان خودنقل میکرد! این سیاح بزرگ درسال ۱۳۲۴ میلادی مریض شده واحساس مرگ کرد ! وصیتنامه‌ای نوشته و پس از اندکی وفات نمود در کلیسائی اورا دفن کردند اما آرامگاه اومعروف ومشهودنیست !!

این شرح حال شگفت انگیز از داستانهای شیرین نخستین سیاحی است که عظمت وجلال وشکوه شرق رابجهان نشان داد .

اجتماعات آنعصر خیلی ایمان بگفته ها و روایات این سیاح بزرگ نداشتند شاید (مارکوپولو) دراثراین پیش آمد متأثرشد!! بسیاری ازآنچه راکه دیدمویاشنیده بود بقلم نیاورد چه ملت اواین داستانها را از افسانه‌های وحشت انگیز میدانستند!! ما دراین عصر کنونی آن حوادث وقضایا را تفسیروتحلیل میکنیم!!

اروپا درقرون وسطی از شرق آگاهی درستی نداشت ! اطلاعاتش محدود بودبه آنچه درباره شرق درتورات بود ازجنگجویان صلیبی هم داستانهائی میشنیدند ازشرق

تاحدود شام و بیزنطنیه و مقداری از دریای سیاه را دیده بودند شرق اقصی از اروپا پوشیده و کنار بود با یك پرده خیلی تاریك ومبهمی از خیالات دور ودراز درذهن اروپائیان مجسم میشد باوجود این داستانها و روایات مار کوپولو از شگفت ترین داستانهائی بود که مردم آنوقت از مشرق تصورمیکردند از طلاهای درخشان از شهریاران بزرگ از کاخهای سحرانگیز و نهرهای گوارائی که از شیروعسل آمیخته شده و از پریرویان و مغبچگان از بهشت وشیطانها ارگنجها هرچیز نهفته وپوشیده شرق را اروپائیان اطلاعاتی نداشتند .

(ابن بطوطه) آنچه را که دراجتماعات خود دیده بود مار کوپولو درافکار و اندیشه ها ، گردشها ، سفر ها و شنیدنیهای خود تصور و جستجو میکرد باتمام اینها مشاهدات مار کوپولو ومباحث اواز بزرگترین ومهمترین اسنادی است که سیاحان از خود بیادگار گذاشته اند .

این اسناد از بزرگترین مدارك قسمتی ازآسیای وسطی وچین میباشد وبرای همیشه یادگاری جاودانی خواهد بود ازنفیس ترین مصادر جغرافیائی برای تاریخ نگار ومدقق درشئون زندگانی آسیا میباشندومورخ همیشه بآنها نیازمنداست.

راست است که مار کوپولو مشاهدات تاریخی خود را با یکدسته از افسانه ها وخیالاتی آمیخته ساخته که عقل کنونی آنها را باوروقبول ندارد ابن بطوطه ازآغاز تا پایان سفرنامه خودآنها رابنام (کرامات) نقل میکند اینهم بسته بعصر و عقل آن دوره میباشدمار کوپولو حدوسط را گرفته وازجهت دیگری دراین موضوع سخن گفته است این سیاح بزرگ ودلیرپادشاه بزرگ مغول وامراء وبزرگان و قشون و پرهیزکاران و بندگان واجتماعات ولشگرکشیهای شرق را دیده آنها را باخامه و زبان و عقل آن زمانها برشته تحریردرآورده که ازبهترین سفرنامه های شرقی بشمار میرود .

این سیاح بزرگ از راستی ودرستی درنقل وقایع دوری نجسته وخیلی دربحث خود دقیق وعمیق بودآنهم ازدقت وهنرهای شگفت اومیباشد دلیل دقت وتعمق اوداستان

(اسمعیلیه) است که در زمان او بودما برای نمونه و داوری تاریخی در اینجا ترجمه می کنیم .

اسمعلیه الموت

درشناختن (شیخ جبل) وقصرها و باغات وفامیل‌اواین سهرها را ذکر میکنیم (اشاره بشمال ایران وشهرقزوین است) اکنون ازشیخ جبل گفتگو مینمائیم این‌سامان را بنام ملاحده مینامند . اهالی آنجا ازملاحده هستند یااصحاب عقایدی که ما آنها را درمسیحیت میتوانیم با (تادینی) یا (نالان) و (لالیون) مقایسه کنیم داستان رئیس الموت رامارکوپولو ازاشخاص مختلف‌شنیده‌است .

اسم‌شیخ‌جبل (علاالدین) ودیانتش محمدی‌است مابین دو کوه‌قشنگ گلستان خیلی‌خوبی تهیه‌نمود تمام‌میوه‌های لذیذو گیاههای عطری جهان رادرآنجا فراهم کرد کاخهای زیبا وبزرگی‌باشکال مختلف در آن بنا کرد باطلا زینت داده‌اند فرش آن از حریرهای گرانبها میباشد درهرقسمتی‌قنوات وانهاروجویبارها از شراب وشیروعسل و آبهای گوارا ایحاد نمود ساکنان‌این‌قصرها از زیباترین مردم‌هستند درموسیقی‌وآواز ورقص استادند بخصوص درآوازهای طرب‌انگیز و عشق مهارت دارند!! ساکنان باع هریك لباسهای نفیس‌پوشیده واوقات خودرا بخوشگذرانی در بوستان میگذرانند و ابدا بیرون نمیآیند مقصود از تأسیس این‌باع این است که محمد(ص) رسول خدا به پیروان خود وعده بهشت‌را داده!! باپریان درآنجا سروکار دارند مقصودشیخ‌جبل این است به‌پیروان خود برساند که‌اوهم در ردیف‌محمد(ص) میباشد قدرت‌دارد که‌هر کس را مایل‌است داخل بهشت کند خیلی‌از برای‌باغ دقت میکنند در این باع زیبا کسی بدون اجازه پیشوا داخل‌نشود باع‌هم درقلعه‌مهم وشامخی‌قرار گرفته ویك‌درب‌سری و مخفی‌دارد رئیس‌الموت در دربار خود یکدسته‌از کودکانی‌را که‌سن آنها مابین نوزده و بیست‌است ازساکنان کوههای مجاور که مایل به‌آموزش وپرورش نظامی‌بوده ودارای خصایص شجاعت وبیباکی‌میباشند برگزید همه روزه درباره بهشت موعود برای آنان

شرح میدهند میگویند رئیس هر کسی‌را مایل باشد میتواند داخل بهشت کند گاهی هم افیون درمشروبات یکدسته ازآنها (دسته‌ده‌نفری یادوازده نفری) ریخته ووقتیکه شعورشان سلب‌میشدآنان را در بعضی از کوشکهای قصر گلستان قرار میدادند کم کم حواس‌آنان بجامی‌آمد ومیدیدند هروصفی‌را که راجع به‌بهشت شنیده‌بودند آنجادیده وخود را درمیان پریرویان وحوریان بهشتی‌مشاهده کرده که میخواندند ومترنم بودند ومیرقصیدند با کوچکترین اشاره‌به‌آنان متمایل‌میشدند بهترین گوشتهای لذیذرابرای آنان میآوردند که‌اینجا همان‌بهشت‌موعوداست‌برای همیشه بعیش ونوش مشغول باشید وقتیکه کودکان درآنجا چندروزی را بسرمیبردند دوباره مخدرات به آنان خورانیده شعور را ازآنان میگرفتندوپس‌ازآن ازباغ بیرون‌آورده نزد رئیس‌جبل‌میبردند!!

وی میپرسید کجا بودید؟ درجواب میگفتند دراثرشفاعت شمادربهشت بودیم پس‌ازآن تمام‌کارها وجزئیات عیش‌ونوش‌آنها را باحالت ترسناك بآنان میگفت واضافه میکرد که‌پیغمبرمافرموده هر کس ازبزرگ‌خود دفاع کند برای‌همیشه دربهشت‌خواهد بود هر گاه اخلاص‌داریداطاعت‌خود رابنمائید وروزی خواهدرسید که این‌خوشبختی را داراشوید ، آنگاه همه بایك شور و خروش این عبارات را تکرار کرده و تصریح مینمودند که همه‌خوشبخت هستندچه‌آنکه اوامر بزرگ‌خود را اطاعت کرده ودرراه خدمت باو میمردند !!

دراثر این پرورش و تربیت بود که هر گاه رئیس‌الموت میخواست یکی از روسای مجاورخود ویادیگرانرا بکشتن دهدبوسیله یکی‌ازآن فدائیان او را میکشت فدائیان زندگانی‌را شیرین نمیدانستند چه‌زندگانی‌را دربرابر رئیس هیچ میدانستند ازاین‌جهت‌بود که ترس‌تمام‌اطراف اورا فراگرفته بود علاءالدین‌یك‌وکیل درنزدیکی شام ووکیل دیگر در کردستان داشت هر کدام ازآنان روش او را در تعلیم و تربیت پیروان و کودکان داشتند بدینجهت هیچکس نمیتوانست و نمیخواست خاطر شیخ‌جبل را ازخود تیره‌سازد !!

مقصود از شیخ جبل علاالدین است که در سال ۱۲۵۵ میلادی کشته شد

پسرش (رکن‌الدین) یك سال حکومت کرد که (هلاکو) الموت را محاصره نموده و اسمعیلیه را قلع‌وقمع نمود .

این صفحه‌ای را که مارکوپولو از اسمعیلیه نقل کرده دقت واستقصاء او را کاملا نشان میدهد کسانی که آشنا بتاریخ باطنیه هستند ارزش اینگونه‌اسناد تاریخی را میدانند این‌طرز دقت دربسیاری از روایات تاتار ودول مغول و تاریخ آنانکه این سیاح بزرگ فرنگی نوشته رعایت شده و یادداشتهای مارکوپولو از اسناد گرانبهای تاریخی وجغرافیائی آسیائی‌است وبرای‌معرفی‌اجتماعات‌آسیائی ازنفیس‌ترین اسنادعصر وسطی‌میباشد .

خلاصه اینها ازشواهد تاریخی است که نشان میدهد دشمنان عالم اسلام از دیرترین زمان تاکنون بنام‌های رنگارنگ مقدمات حمله‌بکشورهای اسلامی‌رافراهم نمودند ولی‌خدا نخواست مقاصد شوم دشمنان عملی گردد!!

چنانکه خداوند میفرماید(یریدون ان یطفووادین‌الله والله‌یتم نوره ولوکره الکافرون .

بد نیست بدانید :

ازسال ۱۹۵۸ تا سال ۱۹۶٤معادل یك‌میلیارد مارك (تقریباً ۲۰ میلیارد ریال) خرج توسعه قسمتی ازسازمانهای دانشگاههای‌آلمان‌شده‌است.

٤ر۸درصد این مبلغ برای ادبیات وعلوم‌انسانی-۲۰./ برای‌علوم -۸ر۲۸./ برای پزشکی -۲٤/۵./ برای علوم فنی - ۵ر۵ ./ برای کتابخانه‌های‌علمی-۱ر۸./ برای‌تأسیسات مرکزی- ۱ر۱./ برای‌رستوران وخانه‌های دانشجوئی- ۶ر۳./ برای‌طرحهای‌اختصاصی‌و کلکسیونهای‌علمی.

ازاین مبلغ ۲۲۸میلیون مارك به‌ناحیه بادورتمبرك - ۱۳۷میلیون مارك به رنانی- وستفالی-۱۳۶میلیون مارك به بادیر- ۱۰۸میلیون‌مارك‌به هس- ۹۱میلیون مارك به‌برلن- ۸۲میلیون فارس به باس- ساکس-۷۶میلیون مارك به هامبورگ ٤۶میلیون مارك به سار- ٤۰ میلیون مارك به شلزدیك - هلشتاین- ۳۱میلیون مارك به‌رنانی- پالاتینا- ٤۹۶هزارمارك به‌برم-و۵ر۱۷ میلیون مارك به‌امورتحقیقاتی وطرحهای اختصاصی- اختصاص‌داده شده‌است.

دکتر شهریار نقوی
استاد دانشگاه

ایران شناسی در پاکستان

(۳)

انجمن فارسی دانشگاه پنجاب (لاهور)

انجمن بسیار پرشوری که مدتی است توسط دانشجویان کلاسهای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مربوط و بریاست آقای عبدالشکور احسن استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تشکیل یافته باجوش و علاقه خاصی جلسات پرشکوه خودرا در دانشگاه مزبور برگزار می‌نماید ودر آن زیر نظر استادان دانشگاه دانشجویان کلاسهای فارسی وعلاقمندان بایران پیرامون ایرانشناسی وادبیات فارسی مقالاتی میخوانند وسخنرانی‌ها بعمل می‌آورند دانشجویان در بعضی از جلسات این انجمن برنامه‌های جالبی که درشناساندن ادبیات فارسی کمک بسزائی میکند اجرا مینمایند .

شمه‌ای درمورد موسسات تدریس فارسی درپاکستان قبلا مذکور افتاد و دراینجا بطور نمونه باکمک آمار بوضع فعلی تحصیل فارسی درموسسات علمی که بدانشگاه پنجاب لاهور بستگی دارند میپردازیم :

سال گذشته (۱۹٦٤ میلادی) ۱۲۰ دانشکدهٔ ادبیات درلاهور و شهر های دیگر ایالت سابق پنجاب دارای کرسی فارسی بوده ودرهردانشکده لااقل ۳ استاد بتدریس آن زبان وادبیاتش اشتغال داشته‌اند ـ درامتحانات فوق‌لیسانس ولیسانس ودبیرستانها (از کلاس هشت به بالا) بالترتیب سیصدوپنجاه ـ ودوهزاروپانصد ـ وسیصدهزار نفر دانشجو و دانش‌آموز شرکت ورزیده‌اند ـ تعداد استادان فارسی درکلاسهای لیسانس (دانشکده‌ها) ۲٤۰ نفر ود مدارس متوسطه ۵۵۰ نفرودرکلاسهای هشتم‌وهفتم دبیرستانها پنجهزار نفر بوده‌است . د همین سال سیصدهزار جلد کتاب نصاب فارسی (مربوطه به کلاسهای متوسطه) بفروش رسی است . علاوه براین سال گذشته درامتحانات آزاد فارسی که بنام منشی فاضل و منشی عالم منشی نامیده میشود ومعادل فوق‌لیسانس ولیسانس ودیپلم میباشد بالترتیب ۷ هزارو ۲۵۰ ۱۵۰ نفر داوطلب شرکت جسته‌اند . این آمار نمودار وضع تحصیلی فارسی در قسمتی پاکستان است . در قسمتهای دیگر آنکشور نیز وضع همین اندازه جالب و شای توجه میباشد .

قبلا پیرامون موسسات انتشار کتب فارسی مطالبی نوشته شد ودرضمن یکی از آنها بنام «سندی ادبی بورد» معرفی گردید دراینجا یکی دیگر از آن موسسات را با انتشاراتش معرفی مینمایم :

پنجابی ادبی آکادمی

موسسه بسیارسودمندیکه از نظر انتشار کتب فارسی نیز در پاکستان اهمیت بسزائی را داراست پنجابی ادبی آکادمی است که بسال ۱۹۵۷ میلادی در شهر لاهور بوسیله جمعی از دانشمندان بنام آنکشور مانند آقایان ممتازحسن ، دکتر محمد باقر ، دکتر عبدالله چغتائی، علامه علاءالدین صدیقی ، عبدالمجید بهتی ، دکتر فقیه محمد فقیه وعلاقمندان دیگر بفارسی وایران بمنظور چاپ نسخ خطی کتب قدیم فارسی وعربی واردو و انگلیسی و پنجابی درزمینه ادب و تاریخ وعلوم و فراهمی کتب مهم جهت تحقیقات و تتبعات ادبی وعلمی و بوجود آوردن و نگاهداری کتابخانه وموزه‌ای و برگزاری جلسات وجشنهای ادبی واعزام نمایندگان بکنفرانس های علمی وفرهنگی و ادبی تأسیس یافته است .

پنجابی ادبی آکادمی که بریاست آقای پروفسور دکتر محمد باقر رئیس دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور شروع بکار کرده درطرف مدت ۹ سال که از بدو تأسیس آن میگذرد با اجرای برنامه‌های درخورستایش توانسته است توجه تمام محافل ادبی وعلمی کشور را بخود جلب نماید واز کمك مالی دولت مرکزی پاکستان نیز برخوردار گردد ـ وزارت فرهنگ دولت شاهنشاهی ایران هم بپاس خدمات شایان آکادمی در راه انتشار کتب فارسی با اهدای یك تن حروف چاپی فارسی کمك ومساعدت مهمی بآن موسسه بعمل آورده است . آکادمی مزبور علاوه برچاپ کتب مفید در اردو ، فارسی ، پنجابی وانگلیسی که حتی دراداره فرهنگی بین المللی یونسکو نیزمورد تحسین قرارگرفته جلسات باشکوه یادبود بعضی از ادبای پنجابی فارسی واردو مانند بیهی شاه (شاعرزبان پنجابی) دکتر محمد اقبال (شاعر معروف فارسی واردو) وارث شاه (شاعر معروف زبان پنجابی) برگزار نموده و نمایندگان خود را در برخی از کنفرانسهای علمی درنقاط مختلف کشور اعزام داشته است کتابخانه آکادمی که مرکز تحقیقات علمی برای علاقمندان بشمارمیرود دارای نسخ خطی مهم فارسی نیز میباشد ودرنظر است با فراهمی وسائل لازم کتب بیشتر فارسی بوسیله آکادمی بچاپ برسد .

انتشارات پنجابی ادبی آکادمی

تاریخ کوه نور (فارسی ـ انگلیسی) تألیف فقیر سید نورالدین بخاری بتصحیح آقای دکتر محمد باقر چاپ شد.

داستانهای عشقی پنجاب بفارسی ـ جلد اول (فارسی ـ اردو) در ۲۷۸ صفحه بکوشش آقای دکتر محمد باقر درسال ۱۹۵۷ م چاپ شد .

داستانهای‌عشقی‌پنجاب بفارسی-جلددوم (فارسی-اردو) در۹۹صفحه بکوشش آقای دکترمحمد باقردرسال ۱۹۶۰ م بطبع‌رسید.

دیوان‌غنیمت (فارسی) - دیوان‌مولاناغنیمت کنجاهی بکوشش پروفسور غلام‌ربانی عزیز چاپ شد .

نامه عشق (فارسی) - ترجمه سسی‌پنون ازاندرجیت منشی بکوشش دکتر وحید قریشی چاپ شد .

نیرنگ‌زمانه (فارسی) -تألیف عبدالرسول بکوشش دکترمحمد باقردر۸۸صفحه درسال ۱۹۶۰ م چاپ‌شد .

تذکره‌مردم‌دیده (فارسی) - اثرعبدالحکیم‌حاکم‌لاهوری باهتمام دکترسیدعبدالله درسال ۱۹۶۱م‌با۲۲۹ صفحه چاپ‌شد .

عبرت‌نامه در دومجلد (فارسی) - تألیف مفتی‌علی‌الدین لاهوری بکوشش‌دکتر محمدباقر چاپ‌شد .

نیرنگ‌عشق (فارسی) - مثنوی‌غنیمت باهتمام پروفسورغلام ربانی‌عزیزچاپ‌شد

دیوان‌واقف‌لاهوری (فارسی) - بتصحیح‌ومقدمه‌پروفسور غلام ربانی‌عزیزچاپ‌شد

واقعات درانی (اردو) تألیف‌منشی‌عبدالکریم ترجمه میروارث‌علی‌سیفی باهتمام دکترمحمدباقردر ۲۲۸ صفحه‌درسال ۱۹۶۳ م طبع گردید .

دراینجا لازم بنظرمیرسد آقای پروفسوردکترمحمد باقرکه رئیس پنجابی ادبی آکادمی‌بوده وازهرحیث مبلغ‌مهم ایران وخدمتگزار بزرگ‌وعالیمقام زبان‌وادبیات فارسی درپاکستان محسوب میشود معرفی گردد :

آقای پروفسور دکترمحمدباقر رئیس دانشکده خاورشناسی ورئیس قسم فارسی‌در دانشگاه پنجاب لاهوربسال ۱۹۱۰ میلادی در مضافات شهر لایل‌پور (پاکستان غربی) پابعرصهٔوجود گذاشت - تحصیلات مقدماتی‌ودانشگاهی را درشهرهای مختلف‌پنجاب ازجمله لاهوربپایان رسانیدوجهت‌تکمیل‌تحصیلات عالیه‌رهسپار انگلستان‌شد ودرمدت‌اقامت درانجا (درسالهای ۳۹-۱۹۳۷ میلادی) همزمان باتهیه مقاله دکترا بتدریس زبان شرقی در دانشگاه لندن اشتغال ورزیده در راه بهبود مسلمانان بینوای آن دیار خدمات شایانی‌انجام داد . اوموقع برگشت بمیهن ازاغلب کشورهای خاورمیانه بازدیدبعمل‌آورد وبمحض‌رسیدن‌به‌پاکستان در دانشکدهٔ اسلامی‌لاهور تدریس‌فارسی‌را عهده‌دارشد وازآنجا درسال ۱۹۴۰ بدانشگاه‌پنجاب‌انتقال یافت‌وی‌در زمان جنگ‌بین‌المللی‌دوم درنیروی‌هوائی هندوستان بدرجه‌افسرعالیمقامی‌رسید وبدریافت ۳مدال‌نایل‌آمد . پس‌از خاتمه جنگ ... بعنوان‌معاون مدیرکل درایالت دهلی خدمت کرد و ...

نمود ولی‌از سال ۱۹۵۰ میلادی بریاست قسمت‌فارسی‌در دانشگاه پنجاب (لاهور) منسوب گردید والان‌هم درآنجا مشغول تدریس‌فارسی وتألیف کتب ذیقیمت‌در آن زبان‌میباشد.

آقای دکترمحمدباقردرچندین کنفرانس جهانی‌علمی بنمایندگی‌ازطرف پاکستان شرکت جسته ومقالات زیادی‌پیرامون زبان‌وادبیات فارسی واردو که چکیده‌تحقیقات‌علمی بوده درمجلات کشوربچاپ رسانیده‌است . دولت‌شهنشاهی‌ایران‌بپاس‌خدمات‌باارح‌وی‌درباره فارسی‌نشان سپاس باو اعطاء نموده است . آثار ادبی که مشارالیه بطبع رسانیده بقــرار زیرمیباشد :

۱ ـ شرح‌حال وآثارجویا تبریزی ـ ازانتشارات دانشگاه پنجاب بسرمایه‌اعانهٔ اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران .

۲ ـ زبان فارسی‌امروز. ۳ ـ مولوی. ٤ ـ تاریخ لاهور (انگلیسی)

۵ ـ مدارالافاضل ـ (جلد اول) از انتشارات دانشگاه پنجاب بسرمـایه اعانهٔ اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران .

٦ ـ شرح‌حال وآثارسیمین بهبهانی ۷ ـ تاریخ کوه‌نور ۸ ـ داستانهای‌عشقی پنجاب‌بفارسی (دومجلد). ۹ ـ شرح‌حال وآثار رهی‌معیری ۱۰ ـ شرح‌حال وآثارفروغ فرخزاد. ۱۱ ـ عبرت‌نامه (دومجلد) ۱۲ ـ نیرنگ‌زمانه .

والان بمعرفی‌یکی‌از شعرای پارسی‌گوی‌معاصر پاکستان حکیم‌گل محمدبلوچ ، میپردازیم که کلیات اشعارفارسی‌اش‌را در۲۰۵ صفحه‌بنام ارمغان‌گل ، بسال ۱۹٦۲میلادی مطابق ۱۳٤۱ خورشیدی درکراچی‌بچاپ رسانیده‌است.

حکیم‌گل‌محمد بلوچ‌متخلص به‌گل که‌ازاولاد بلوچ‌های ایرانیست درشهر کراچی بسال ۱۹۱۰ میلادی‌چشم بجهان‌گشود دروس مقدماتی و متوسطه را در مدارس زادگاهش مانند مظهرالعلوم واحرارالاسلام فراگرفته و تحصیل علم‌طب را از طبیه‌کالج دهلی‌بپایان رسانیده است .

در زمان اواخرتحصیلاتش (۳۰ـ۱۹۲٦ میلادی) نهضت‌آزادی هندبشدت رسید وتمام اجتماع رامتوجه خودساخت ـ آقای بلوچ‌هم مانندسایرمیهن‌دوستان در صف آزادی خواهان قرارگرفت وبا اشعار مهیجی‌که باردو و فارسی میسرود در جنگ استقلال طلبی شرکت جست .

مشارالیه درسال ۱۹۳۲ میلادی به بحرین مسافرت وبرای ۱٤سال درآنجابکار طبابت اشتغال ورزید. هنگام تقسیم هند در ۱۹٤۷م وی بکراچی برگشت و ازآن به‌بعد درهمان شهر ماندگار شد. الان دکتر بلوچ درکراچی بعنوان طبیب حاذق مشغول‌خدمت بملت است وعلاوه برمعالجه بیماران با نبض افکارمردم سروکار دارد ـ اودر اشعار خودش که بفارسی و اردو میسراید همواره در راه اصلاح طلبی وانتقاد از وضع نامطلوب توده مردم میکوشد ـ آثار وی‌که بیشتر شامل قطعات وغزل ومثنوی ومسدس است حاکــی از دلسوزی واندوه قلبی ونمودار احساسات شدید وطن‌دوستی اوست واین‌است نمونه کلام :

غزل

سوز دل حود را به حریفان چه فروشم — این گنج گرانمایه به نادان چه فروشم
آموختم از میکده اسرار خدایی — اندیشهٔ رندی به فقیهان چه فروشم
زاهد به پس پرده خورد بادهٔ گلگون — درد ته پیمانه به مستان چه فروشم
آشفته و دیوانه و مستم بنگاهش — مستی خودم را به رقیبان چه فروشم
جان دادم و زان آتش پنهان بخریدم — داغ دل حود را به گلستان چه فروشم
از درد فراقش نکشم آه ز سینه — پس دود چراغ دل سوزان چه فروشم
شد رشک ارم دامن صحرای ز اشکم — این سیل بدان ابر بهاران چه فروشم
آه سحر و نالهٔ شب گشت متاعم — سرمایه درویش به شاهان چه فروشم
در عشق تو چون لالهٔ طور است دل من — شمعست که با مهردرخشان چه فروشم
این روشنی چهرهٔ تو آیت قران — شرحش بدل زاهد نادان چه فروشم

من چاك جگر چون گل رنگین بشگفتم
خونین جگرم را به شهیدان چه فروشم

تهنیت بر ولادت با سعادت ولیعهد سلطنت ایران

زندگی افسرده و حیران بود — خیمه غم در دل ویران بود
ساز بی‌مضراب، نغمه بی‌طرب — بی‌بهار آن گلشن ایران بود
بود چون شاه عجم اندوهگین — رنجبر زان ملك پاکستان بود

تاجداری چون درخشان کوه طور
خواست جلوه ریزی مصباح نور

یك بیك شمع امید افروخته — شادمان شد هر دلی کو سوخته
از نسیم فرح در گلشن بهار — چشمهای هر خزان را دوخته
از خرام بخت در قصر شهی — رشك‌ها را زیر پایش کوفته

انبساط فرح آورده نوید
در گلستانش بهار نو دمید

در شبستان غمش جلوه فکن — آفتابی آمده ظلمت شکن
مژده میلاد فرزندی ربود — از دل ایران همه رنج و محن
بود پاکستان همیشه غمگسار — از نویدش شادمان شد این وطن

از خجسته پای هر دل شاد شد
در دل ما گلشنی آباد شد

در گلستان عندلیبی شعر گفت — از ترنم‌ها دل گل برشگفت
در سپاس شاه گل نعمه سرا — در قصیده عقده دری بسفت
همنوا شد ملك پاکستان بدو — تهنیت چون از دهان گل شنفت

گفتهٔ گل همچو لولوی صدف
[illegible]

یادی از :

مکرم اصفهانی

پارسا تویسرکانی

یکی از ضایعات ادبی ماههای اخیر کشورما، مرگ شاعرآزاده وبدله گوی اصفهان محمدعلی مکرم میباشد که پس ازیك عمرنسبتاً طولانی و دراتریاك سماری ممتد بدرود زندگانی گفت، محمدعلی مکرم که بگفته خودش بسال ۱۳۰۴قمری در حبیبآباد اصفهان بدنیاآمده ازجمله سرایندگانی است که ازمیان مردم برخاسته و برای مردم وبسود مردم سخن گفتهاست .

مکرم درسن هفتسالگی به مکتبخانه حبیبآباد رفت وخواندن و نوشتن فراگرفت وپساز دهسال که دروس متداولآنزمان را درهمان مکتبخانه آموخت به اصفهان رهسپارشد و در مدرسهکاسهگران و مدرسه امامزاده اسمعیل بتحصیل علوم قدیمه پرداخت. درآن اوقات اصفهان مانند سایر شهرهای کشور ما، در زیرسلطهٔ دو نیروی هولناك دست وپا میزد نخست حاکم مستبد و مطلقالعنانی چون ظلالسلطان که علاوه ازحکمرانی اصفهان ولرستان وخوزستان داعیهٔفرمانروائی بهمهایرانداشت ودیگر نفوذ ارباب عمائم که هریك خود را حاکم بحق میپنداشتند. مردمان دیگر چون شتر خارمیخوردند وبار میبردند ودعاگوئی وثناخوانی مشغول بودند .

حکومت و روحانیت نه تنها اختلافی باهم نداشتند بلکه یکدیگررا بنام شرع وعرف تقویت مینمودند وگاهگاهی اگر اختلاف منفعتی بمیان میآمد بزودی مرتفع میگردید زیرا هردو رهرویك راه بودندوآن راه بهرهبرداریاز نادانیو ضعف مردم بود هرکس میخواست مرفهالحال باشد وازگزند این قدرت مصون بماندناگزیر

بیکی از این دو توسل میجست و اگر جز این بود یا حکام ببهانه تمشیت امور و تنبیه ناراحت‌ها اورا از پای درمیآوردند و یا روحانی نماها بعنوان مرتد و نجس اورا بدیار نیستی میفرستادند، پیداست که این قبیل قدرت نمی‌تواند همیشگی باشد وخواه‌ناخواه دیوار ظلم وظالم روزی فرو میریزد .

از سخنان پیامبر اسلام است که مملکت‌داری باکفر امکان دارد و باظلم امکان ندارد .

در آن هنگام وهنگامه که پنجه‌های سهمگین استبدادیان حلقوم مردم را میفشرد و چاشنی این گرفتاریها ، هر روز امامزاده‌ای یك یا چند معجزه میکرد و مصلحت را هر روز امامزاده تازه‌ای کشف و سرگرمی و نادانی جدیدی پیدا میشد نهضت آزادی طلبی در گوشه و کنار آغاز شد. و دراصفهان که بجهاتی از بسیاری شهرهای دیگر بیشتر دراسارت بود این نهضت بهتر تجلی کرد زیرا هم مردم اصفهان که بقول یاقوت حموی اهل فراستندزود دریافتند که کاخ استبداد در حال واژگون شدن‌است وهم سران بختیاری که سابقه پدرکشتگی با دربار قاجار داشتند برای جنگ وستیز آماده شده بودند. متأسفانه تاریخ مشروطیت ایران درست و کامل تنظیم نشده ودوسه‌تن از معاصران که باینکار دست زده‌اند تعصب همشهری گری و خانوادگی را بهمه چیز وهمه کس مقدم داشته‌اند وگرنه‌معلوم نیست که سهم‌اصفهان درایجاد مشروطه وبسط‌آزادی و اشاعهٔ فرهنگ از آذربایجان وگیلان کمتر باشد بهرحال چنانکه میدانیم‌ستمدیدگان قیام کردند ودستگاه استبداد برچیده‌شدسخنوران اصفهان که سرسلسلهٔ‌آنان استاد وحیددستگردی‌است‌بوسیلهٔ اشعاروطنی وسخنرانی‌های متین ومستدل به‌بیدارساختن مردم پرداختند. مکرم نیز دراین اوقات که در عنفوان شباب بود هم‌آهنگ کاروان آزادی طلبان گردید و باطبع خداداد وقریحهٔ تابناك خویش ازیکطرف با عوامل استبداد جنگید و از طرفی خرافاتیان را مورد استهزاء قرار داد .

مکرم درسن ۲۰سالگی یعنی درسال ۱۳۲۴قمری که مبارزهٔ‌آزادیخواهان

مستبدان بمرحلهٔ نهائی رسیده بودبصفوف آزادیخواهان پیوست درآن اوقات مشروط
طلبان بوسیله روزنامه وشب‌نامه ونطق‌های آتشین ومستبدان‌با زور وبیدادگری‌وزندا
وتبعید وبهانهٔ معجزه وخواب‌نما باهم درجدال بودند: جدال نور و ظلمت یا جدا
حق وباطل. هرروز از شهرها خبر معجزهٔ امامزاده‌ها انتشار میبافت ومردم راسرگر
میساخت ومشروطه‌طلبان راکه غالباً گوششان باین حرفها بدهکار نبود به‌بیدینی و بی
اعتقادی بدیانت متهم میساختند ازجمله معجزاتی‌که درهمه‌جا شهرت یافت معجز
هارون ولایت دراصفهان بود که‌آقانجفی روحانی قدرتمند اصفهان بخط خود نوشـ
«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ازجمله کرامات باهرات که‌از برکات‌باب‌الحوائج موسی‌بن‌جعفـ
صلوات‌اله وسلامه علیهما ازمرقد منورحضرت هارون ولایت علیه‌السلام ظهور یافـ
نورچشمی بنده زاده قریب یکماه مبتلا به سه مرض‌حسبه(حصبه) مطبقه و یکی قولنـ
ویکی نوبهٔ ضعف‌دار و دونفر از اطباء اورا جواب دادند ومأیوس ازشفا شدم تاآنکـ
شب جمعه‌آخر شهر رمضان‌المبارك ۱۳۲۹ که بزیارت حضرت امامـزاده مشرف شد
این طفل همراه این‌بنده بود استشفا نمودم وحاضرین درحرم مطهر که اطراف‌ضریـ
بودند دعا نمودندآثار شفا ظاهر شد والان در کمال صحت وسلامت‌است واین کرامـ
بمرتبهٔ عین‌الیقین رسیده‌است من‌اقل‌الطلاب محمدتقی عفی‌اله عن جرائمه:

مهر:محمدتقی‌بن محمد باقر

عکس این مرقومه بهمهٔ ولایات فرستاده شد وچنانکه می‌بینید چنـد غلـ
املائی و انشائی دارد. شهراصفهان راآئین بستند و از شهرهای دیگر تلگرافهای
تبریك رسید، درمیان غوغای عوام مکرم منظومهٔ هـارون ولایت را سرود و نوشـ
«حجةالاسلام میتواند بگوید چنین معجزه‌ای دیده‌است ومن‌هم میتوانم‌باورنکنم.»

یا هارون ولات‌معجزه راگروگرش کن — خشت لحد ملا نصیر را آجرش کـ
آن بز که‌به‌پا قلعه بسی معجزه‌ها کـرد — یاهارون ولات‌آن بزچی را شترش کـ
صد بار قرتخم حلال از تـو شفا یافت — یك‌بار تویك تخم حرومی را قرش کـ
هر کس به رواق توزند لاس به زنـها — یا هارون‌ولات‌چرتا رابرم‌بی‌چچرش کـ

هرزن که باطراف ضریحت بطواف است — ازپنجره یك مشت نخوچی پری چادرش کن
آرند مریضی به پناهت که کندقی — یاهارون ولات رحم تو بر عرو عرش کن
چون بره نذری ز برای تو بیارند — کن قسمت سادات و به‌شب... خورش کن
هر کس که کند سجده بدور حرم تو — یاهارون ولات شمع گچی در...ش کن

از خارجه تکمیل معادن عجبی نیست
این رودخونه یك معدن ریگ است تو درش کن

مکرم مانند همشهری خود صادق ملارجب بیشتر اشعار انتقادیش به لهجه اصفهانی است با این تفاوت که اشعار صادق ملارجب درعین روانی و شیرینی دارای الفاظ رکیك ومطالب دور از عفت عمومی است واشعار مکرم غالباً انتقاد از خرافات و موهومات و ذم بیکاری وتنبلی وتشویق مردم بفرهنگ وآزادی میباشد.

مکرم با نوحه‌خوانی وزنجیرزنی ودخیل‌بستن وحمل‌جنائز ازشهری بشهری دیگر که ظاهراً ازکلیسا اقتباس شده‌است مخالف‌است. ازظلم وبیدادگری- ازریاکاری- از رباخواری از احتکارمینالد ودیوان شعرش که بیش از ده‌هزار بیت است و در۱۳۳۳ بچاپ رسیده گواهی صادق باین مدعاست .

مکرم در اوان مشروطیت کتاب فتح‌المجاهدین را بسرود و بچاپ رسانید اشعار این کتاب به بحرمتقارب میباشد و تاریخچهٔ انقلاب اصفهان را تا فتح اصفهان بدست بختیاری‌ها و اخراج اقبال‌الدوله حاکم اصفهان بنظم‌آورده‌است.

چند تصنیف وسرود وطنی دارد که درهمه‌آنها مردم را بآزادی‌خواهی‌وطلب علم خوانده‌است .

قصائد وغزلیاتش نیز روان‌است وخالی ازلطف نمی‌باشد ولی آنچه او را در میان همگانش ممتازساخته اشعار فکاهی وانتقادی اوست و در این راه مانند بسیاری ازمنقدین نامی، رنجها دیده‌است. او درسال ۱۳۳۹ قمری در اصفهان روزنامه صدای اصفهان را منتشرساخت وهمانگونه که اقتضای طبع وقاد وسرکشش بود بخرده‌گیری

به پهلوی راستش اصابت کرد واز پهلوی چپ خارج شد مدتی دربیمارستان بستری‌بود تا مداوا گردید و پس از معالجه نه‌تنها نتوانست ضارب را سزا دهد بلکه مکرم را مجبور کردند ماهها ازخانه‌اش بیرون نیاید یا درخانه دوستانش مخفی باشد تا دیگر هدف گلوله قرارنگیرد !!

درپایان‌برای‌نمونه ازاشعار جدی آن‌دوست تازه گذشته غزلی‌را که‌باستقبال شیخ‌اجل سروده مینگارد وعکسی را که روزهای آخر عمر بانگارنده برداشته و ظاهراً آخرین عکس اوست بنظر خوانندگان ارجمندمیرساند .

مکرم اصفهانی وپارسا تویسرکانی

خواهم که بدامانت دست طلب‌آویزم — دامن مفشان‌تاجان درخاك رهت‌ریزم

گر روی نمی‌تابی در پات سراندازم — ورتیغ برافرازی حاشا که بپرهیزم

روز از پی‌دیدارت حرباصفتم حیران — شب‌ازغم‌هجرانت چون‌مرغ‌سحرخیزم

وقتی‌اگرازمستی‌شدزلف تودست‌آویز — او سنبل‌تر ریزد من مشك ختن بیزم

باروی‌تو از زندان‌دل‌بسته که بنشینم — بی‌روی‌تودربستان ننشسته که‌بگریزم

درقید غم جانان پابندم و سرگردان — کوپای که‌بگریزم کودست که‌بستیزم

چون‌مشغله‌عشقت‌شد مشعل‌جان‌افروز — آواره ز هرکویم وارسته ز هر حیزم

مکرم بسر زلفت آویخته دارد دل

بشنو که ز دل خیزد آواز دل آویزم

پیاده رفتن شاه عباس کبیر بمشهد

نویسنده :ا-نیکوهمت

یکی‌از پادشاهان بزرگ سلسله صفویه شاه عباس اول است که در روز اول رمضان المبارك سال ۹۷۸ هجری درشهرهرات دیده‌بجهان گشوده و درذی‌الحجه سال ۹۹۶ بتخت‌نشست وپس‌از ۴۲ سال‌سلطنت در حالی که ۵۹ سال و ۷ ماه و ۲۲ روز از عمرش‌میگذشت در روزپنجشنبه ۲۴ جمادی‌الاول سال ۱۰۳۸هجری دراشرف‌مازندران (بهشهرامروز) جهان را بدرود گفت وجنازه وی را ببلده کاشان‌آوردند و در امامزاده حبیب بن‌موسی بن‌جعفرعلیه‌السلام که از اجداد خاندان صفوی وهمواره مطاف‌ارباب نیاز ومحل‌سجده ونماز است بامانت گذاشتند تا ازآنجا بیکی از مشاهد مشرفه برای دفن انتقال دهند .

چون شاه عباس بنابپاره‌ای علل سیاسی‌وتاریخی و مذهبی‌میخواست قبرش‌از انظار پنهان بماند بطوریکه‌مشهور است وصیت کرد که پس‌ازفوتش سه‌تابوت ساختند یکی‌را بمشهدمقدس‌ودیگری را بدارالارشاد اردبیل مرقدشیخ‌صفی‌الدین عارف‌بزرگ وجدپادشاهان‌صفوی وسومی‌را به‌نجف اشرف فرستادند وتنها در یکی‌از این سه‌تابوت نعش شاه عباس را قراردادند .

ذکر کرده‌اند ولی باوجود تحقیقات وکاوشهائی که‌شده تا امروز کسی بطور دقیق نمیداند که‌شاه عباس کبیردر کجا مدفون است .

چنانکه لطفعلی بیك آذر بیگدلی متخلص به «آذر» درآتشکده آذر درباره مدفن شاه عباس میگوید :

«آخرالامر درسنه ۱۰۳۸ بدارالملك بقاشتافته ودرنجف اشرف‌مدفون‌شد».

ولی‌ازآنجا که شاه عباس‌اول به کاشان نیز توجه فـوق‌العاده داشته ، میتوان مسافرتها وتوقف‌های پی‌درپی وطولانی‌او را در کاشان و ایجاد پاره‌ای عمارات و آثار تاریخی‌را درآن شهرمؤید این‌نظردانست و همچنین با توجه بقرائنی از جمله شرح اسکندربیك منشی‌معروف شاه‌عباس در کتاب تاریخ عالم‌آرای عباسی و بررسی و اظهار نظرپروفسور آندره گدار M. Godard استاد ایرانشناس فرانسوی ومدیر کل‌پیشین اداره باستان شناسی‌وموزه ایران باستان تاحدی میتوان قطعیت‌پیدا کرد که مدفن شاه عباس‌اول درامامزاده حبیب‌بن‌موسی‌واقع درمحله پشت‌مشهد کاشان است.

شاه‌عباس پادشاهی‌مدبر ومقتدر وقوی‌الاراده بود که درطول سلطنت بالنسبه طولانی‌خود خدمات ذیقیمت و مهمی انجام داد و فتوحات درخشانی کرد و اصلاحات بزرگی در امور کشوری در عهد وی صورت گرفت بطوریکه بـاعتقاد مورخان وی بزرگترین شهریارایران بعداز اسلام بشمارمیرود .

چون برای شرح خدمات واقدامات مؤثر شاه‌عباس کبیر در رشته‌های‌مختلف وافتخاراتی که بعلت اهتمام وحسن‌تدبیر و کفایت وی‌نصیب ایران شده فرصت مناسبی باید لذاسخن رادراین مقوله کوتاه مینماید .

شاه عباس علاوه براینکه پادشاهی‌بزرگ وسرداری‌رشید بودمانند پاره‌ای از شاهان صفوی گاهگاه‌شعر نیزمیسروده‌چنانکه‌اشعاری‌ازاوبترکی‌وفارسی‌بجای مانده‌است

یکی از غزلها اینست :

تو دوستی‌ومنت دوستدار از جانم		بدوستی که بجز دوستی نمیدانم

محبت تـو بدینم نموده صدرخنه — بدوستی تو بر باد رفته ایمانـم
خداپرستم واسلام من محبت تست — ترا اگر نپرستم مخوان مسلمانم
مراچکار بکفرومراچه‌دخل‌بدین — که‌هرچه عشق توفرمایدم‌همه‌آنم
زهیچ کمترم و کمترم زهیچ اما — یگانه گوهر بحر محیط عرفانم
به پیش دیده من آفتاب ننماید — که درمشاهدهٔ طلعت تو حیرانم
به‌پیش‌دیده حق بین‌تفاوتی نکند — اگر چومور ضعیفم اگرسلیمانم
بمهربانی من بین و مهربانم شو — تومهر کن که‌بمهر توجان‌برافشانم

عجب که ازغم عشق‌توجان برد (عباس)
که درد برسردرد است ونیست درمانم

این غزل‌را مرحوم میرزا محمدعلی‌خان تربیت (متوفی‌بسال ۱۳۱۸ شمسی) در کتاب دانشمندان آذربایجان بصورت زیرنقل کرده :

محبت‌آمدوزدحلقه بردل و جانم — درش گشودم وشد تابحشر مهمانم
نه‌هست هستم‌ونه‌نیستم ، نمیدانم — که‌من کیم،چه کسم،کافرم،مسلمانم؟!
اگرمسخر کفرم ، که‌بست‌زنارم — وگرمتابع دینم ، کجاست ایمانم
ازین که‌هردونیم‌بلکه‌عاشقم‌عاشق — محبت صنمی کـرده نا مسلمانم
اگرچه هیچم وازهیچ کمترم اما — یگانه‌گوهردریای‌بحر(!) امکانم
دوروزشد که‌دگرعاشقم‌بجان‌عاشق — بنوگلی که برد نقددین وایمانم

عجب که از الم عشق جان برد (عباس)
که درد بر سردرداست و نیست درمانم

این بیت لطیف نیزاز اوست :

هر کس برای‌خودسرزلفی گرفته‌است — زنجیرازآن کمست که‌دیوانه‌پرشده‌است

شاه عباس که از اعقاب شیخ‌صفی‌الدین‌اردبیلی (متوفی‌بسال ۷۳۵) بودبسابقه خانوادگی‌نسبت بمذهب تشیع وخاندان رسالت ارادت خاص میورزید و چون درعین

سلطنت مجذوب عالم‌معنی و بسلك‌فقردرآمده بود باتألیف دین‌وسیاست درجلب‌محبت‌و توجه‌مردم میکوشید و بهمین‌ملاحظات‌بسال ۱۰۰۹ از دارالسلطنه اصفهان بعزم زیارت ثامن الائمه حضرت رضا علیه‌السلام پیاده‌بمشهد رفت وهمچنین درسال ۱۰۳۲ بزیارت نجف‌اشرف مشرف‌شد .

جریان پیاده رفتن‌شاه‌عباس‌را بمشهداسکندربیك‌ترکمان‌منشی‌وندیم شاه‌عباس اول‌بانثری‌شیواو ساده در کتاب تاریخ «عالم‌آرای عباسی» که یکی‌از تواریخ معتبر و سودمند دوره‌صفویه است‌وبسال ۱۰۲۵ هجری‌تدوین شده‌چنین نقل کرده‌است:

«چون حضرت‌اعلی‌شاهی ظل‌اللهی نذر کرده بودند که ازدارالسلطنه‌اصفهان پیاده بزیارت روضه مقدس حضرت‌امام علی‌بن‌موسی‌الرضا بروند در سال ۱۰۰۹ اراده خاطراشرف بآن متعلق گشت که آن نذر را بوفارسانیده بدان‌سعادت عظمی‌فائز گردند وبدین‌نیت قدم درشاهراه اخلاص‌نهاده ازدولتخانه مبارکه‌نقش‌جهان باعالم عالم‌شوق‌و جهان جهان‌آرزو واعتقاد بمرحله پیمائی‌آغاز کردند .

مقررشد که هرکس‌ازامراو ارکان‌دولت وملازمان ومقربان میل زیارت‌مرقد امام همام‌را داشته‌باشد سواره مرافقت کند وتکلیف‌پیاده رفتن به احدی نفرموند ولی ملازمان ومقربان بساط عشرت وخدمتکاران رکاب‌اقدس بنوبه و کشیك مرافقت احتیار میکردند وهرگاه ازپیاده رفتن بستوه میآمدند سوار میشدند حضرت‌اعلی برنهجی که نذر کرده بودند پیاده‌قطع مسافت میکردند هرجا که بتعب میافتادند لحظه‌ای اقامت میافکندند وپس‌از اندك استراحتی‌بازقدم در راه‌مینهادند . بدین‌وتیره منازل‌طی‌میشد تاآنکه پس‌از بیست‌وهشت روز همعنان‌مراحل توفیق داخل مشهد مقدس معلی‌وروضه مطهرمزکی‌شدند» .

محمدطاهر نصرآبادی اصفهانی درتذکره نصرآبادی که شامل شرح احوال و آثارقریب هزارشاعر عصرصفوی است ومؤلف‌آنرا بسال ۱۰۸۳ بنام صفی‌میرزا معروف به‌شاه سلیمان فرزندشاه‌عباس ثانی‌تألیف کرده ماده تاریخ پیاده رفتن‌شاه‌عباس‌را بمشهد درقطعه کوتاهی‌چنین سروده است :

از حق موفق آمد شاه جهان کدسازد چون چار رکن گیتی رکن هدی مسخر
از مطلع دل او مهر طواف سرزد طوف امام ضامن کز گفته پیمبر :
هفتاد حج اکبر آمد یکی طوافش این نکتهٔ صحیحست نزدیك نکته پرور
صدقش رفیق و توفیق همراه و بخت همسر در ره پیاده پویان چون آفتاب انور

تاریخ این سفر خواست از شاه طبع گستاخ
گفتا : « پیاده کردم هفتاد حج اکبر »

همانطوریکه ملاحظه میفرمایند ماده تاریخ این واقعه جمله « پیاده کردم هفتاد حج اکبر» است که بحساب ابجد برابر با ۱۰۱۰ میشود ولی چون بنا بگفته مورخان واهل تحقیق شاه عباس درسال ۱۰۰۹ عازم مشهدشده وپیاده ازاصفهان بمشهد رضا رفته است بنابراین مؤلف تذکره نصرآبادی دچار یك اشتباه کوچك شده هرچند ماده تاریخ را نیز بسیار خوب سروده است .

بطوریکه دراشعار زیر ملاحظه میشود تاریخ این سفر همچنانکه اسکندربیك منشی معاصر شاه عباس نیز ذکر کرده ۱۰۰۹ هجری است .

یکی از شعرای معاصر شاه عباس دراین واقعه چنین گفته است :

غلام شاه مردان شاه عباس شه والا گهر خاقان امجد
بطوف مرقد شاه خراسان پیاده رفت با اخلاص بیحد
چوصدقش بود رهبر ، یافت توفیق که فائز شد بدان فرخنده مقصد
چو از ملك صفاهان روبره کرد بدان مطلب رسید از بخت سرمد
دبیر عقل بهر نیکنامی نوشت این نکته برطاق زبرجد

پیاده رفت و شد تاریخ رفتن :
«زاصفاهان پیاده تا بمشهد »

میرزا اسماعیل دبیر تفرشی (۱۲۱۶ـ۱۳۲۲هجری)معاصر دوره ناصرالدینشاه که یکی از استادان فن ماده تاریخ سازی بشمار میرود در این باره قطعهٔ زیر را گفته است :

از شهر صفاهان شه آفاق پیاده | شد تا بخراسان که بدو رحمت بیحد
تاقبررضا بوسه دهد گشتش تاریخ | «با صدق پیاده بشد عباس بمشهد [۱]»

گویند وقتی که شاه عباس در مشهد خادم آستانه قدس رضوی بوده شبی با مقراض گل شمعها رامیگرفت دانشمند بزرگ محمد عاملی معروف به شیخ بهائی حضور داشته این رباعی را بالبداهه میسراید :

پیوسته بود ملا یك علیین | پروانه شمع روضه خلد برین
مقراض باحتیاط زن ای خادم | ترسم ببری شهپر جبریل امین

شاه عباس هنگام توقف درمشهد که باماه رمضان مصادف بوده ازسرشب تاصبح بخدمت آستان قدس رضوی مشغول بوده .

شاه عباس برای تعمیر وتذهیب گنبد طلای آستان قدس رضوی پس از آستان بوسی وتشرف وی بمشهد مقدس اقدام کرد وخشتهای روی گنبد را که ازمس ساخته شده بود برطبق اصول فنی وقواعد زرگری زمان آب طلا داده است.

علیرضای عباسی خطاط بزرگ معاصرشاه عباس کتیبه ای برروی این گنبد نوشته است که متن آن چنین است :

«بسم‌الله الرحمن الرحیم من عظائم توفیقات الله سبحانه ان وفق السلطان الاعظم مولی ملوك العرب والعجم صاحب النسب الطاهر النبوی والحسب الباهر العلوی تراب اقدام خدام هذه الروضة المنورة الملکوتیة مروج آثار اجداده المعصومین السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان فاستعد بالمجیی ماشیا علی قدمیه من دارالسلطنه اصفهان الی زیارة هذاالحرم الاشرف وقدتشرف بزینة هذه البقعة من خلص ماله فی سنة الف وعشر تم فی سنة الف وست عشر .

عمل کمال‌الدین محمود نازل یزدی فی هزار وپانرده کتبه علیرضا عباسی

بطوریکه درمتن کتیبه دیده میشود تزئین وتعمیر وتذهیب این گنبد و زینت حرم و رواقها درتاریخ ۱۰۱۰هجری شروع و درتاریخ ۱۰۱۶ پایان یافته است .

---

۱ ــ دروزن مصراع آخراشتباه کرده‌است . «و»

بقیه از صفحه ۱۴

کرده‌است اما مقصودما دربنجا چیزدیگری است ومیخواهیم بدانیم فردوسی طوسی درهزار سال پیش‌در «شاهنامه» چه‌مقدار کلمات عربی‌آورده‌است برای تحقیق درین‌امر آسانترین راه مراجعه بکتاب «فرهنگ لغات‌شاهنامه»۱ است که‌دانشمندآلمانی **وولف** باهمت اعجاز مانندی تدوین نموده است و برطبق آن‌معلوم میشود که فردوسی‌در «شاهنامه» رویهمرفته بادرنظر گرفتن اعلام (اسامی‌امکنه واشخاص) درحدود نه‌هزارکلمهٔ فارسی وعربی‌استعمال نموده است ولی‌ماخواستیم خودمان‌هم مقیاس ومعیاری بدست‌آورده باشیم وازینرو چنانکه دربالا مذکور گردید پانصدبیت ازاول وپانصد بیت‌از قسمت‌آخر «شاهنامه» را مأخذ قرار دادیم‌تاضمناً معلوم گردد که آیادرظرف سالیان درازی که فردوسی‌بنظم «شاهنامه»میپرداخته است وازقراریکه مشهوراست درحدود سی‌سال میشده است افزایشی‌از جانب‌او در استعمال کلمات عربی‌مشهود است‌یانه . رویهمرفته ازقراری‌که ما استنباط کردیم افزایشی‌درمیان نبوده است ویا اگردرمیان مردم فارسی‌زبان درظرف‌آن مدت استعمال کلمات عربی بیشتر شده‌بوده است اثر قاطعی ازآن درقسمتهای‌آخر «شاهنامه» دیده نمیشود (باستثنای دوسه‌مورد که‌مستقیماً باظهور اسلام ارتباط دارد).

کلمات عربی که درپانصدبیت‌اول‌آمده ازینقراراست ، باید دانست که این‌تعداد بیت‌شامل ابیاتی‌هم‌که بطور نسخه بدل درحاشیه‌آمده (ولی‌بسیار نادر است) میباشد۲

صورت کلمات عربی درپانصد بیت‌آغاز «شاهنامه» :

۱و۲ = **توهم و وهم**

جنان دان که هرگز نیاید پدید — **توهم** درآن‌کس که **وهم** آفرید

۳و۴ = **قادر و حی**

که او**قادر** و **حی** و فرمانرواست — همه چیز بر هستی او گواست

---

1 – Fritz Wolff : « glossar zu Firdosis Schahname » Berlin 1935

این کتاب در ۹۱۱ صفحه بزرگ بچاپ رسیده و لااقل بضخامت خود «شاهنامه» است وپاداش‌آن مؤلف عالیمقام جزاین‌نبود که بدست‌ستمگران فاشیست‌بقتل رسیدودرحقیقة میتوان‌گفت بشهادت‌رسید . روانش‌شاد که خدمت بزرگی‌بزبان وادبیات‌فارسی‌نموده‌است خدمتی فراموش ناشدنی.

۲ـ گاهی میتوان احتمال داد ابیاتی‌که برسم نسخه بدل درحاشیه آمده‌است فردوسی، نباشد .

۵و۶= **آلت و رای**[۱]

بدین **آلت و رای** و جان و روان ستود آفریننده را چون توان

۷= **حکیم**

حکیما چو کس نیست گفتن چه سود ازین پس بگو کافرینش چه بود

۸= **زمان** ۲

ز هر دانشی چون سخن بشنوی ز آموختن یك **زمان** نغنوی

۹= **فلك**

فلکها یك اندر دگر بسته شد بجنبید چون کار پیوسته شد

۱۰= **معنی**

ز راه خرد بنگری اندکی که **معنی** مردم چه باشد یکی

۱۱= **فطرت**

نخستین **فطرت** پسین شمار توئی خویشتن را ببازی مدار

۱۲= **مشرق**

که هر بامدادی چو زرین سپر ز **مشرق** برآرد فروزنده سر

۱۳= **نور**

زمین پوشد از **نور** پیراهنا شود تیره گیتی بدو روشنا

۱٤= **مغرب**

چو از **مشرق** او سوی **مغرب** رسد ز مشرق شب تیره سر برکشد

۱۵= **دایم**

اگر دل نخواهی که ماند نژند نخواهی که **دایم** بوی مستمند

۱۶-۱۷-۱۸،۱۹= **تنزیل، وحی، امر، نهی**

چه گفت آن خداوند **تنزیل وحی** خداوند **امر** و خداوند **نهی**

۲۰ - ۲۱= **بعد، رسول**

که خورشید **بعد** از **رسولان** مه نتابید بر کس ز بوبکر[۳] به

۲۲= **اسلام**

عمر کرد **اسلام** را آشکار بیاراست گیتی چو باغ بهار

۱ـ کلمهٔ «رای» زیاد در «شاهنامه» آمده است (شاید چندصدبار)

۲ـ این کلمه را در زبان فارسی وعربی مشترك هم دانسته‌اند ومعتقدند که ف پهلوی آن دمانك damànak است .

۳ـ اسم علم را بشمار نیاورده‌ایم .

۲۳ = **دین** ۱

پس از هردوان بود عثمان گزین | خداوند شرم و خداوند **دین**

۲۴ = **علم**

که من شهر **علم** علی‌ام در است | درست این سخن گفت پیغمبر است

۲۵ = **قوی**

علی را چنین دان و دیگر همین | کزیشان **قوی** شد بهرگونه **دین**۲

۲۶-۲۷-۲۸ = **نبی، صحابان، نسبت**

نبی آفتاب و **صحابان** چو ماه | بهم **نسبتی** یکدگر راست راه

۲۹-۳۰-۳۱ = **اهل، بیت، وصی**

منم بندهٔ **اهل بیت** نبی | ستایندهٔ خاك پای **وصی**

۳۲ = **عروس**

یکی پهن کشتی بسان **عروس** | بیاراسته همچو چشم خروس

۳۳-۳۴ = **غرق، موج**

بدانست کو **موج** خواهد زدن | کس ازغرق بیرون نخواهد شدن

۳۵ = **وفی**

بدل گفت گر با نبی و وصی | شوم غرقه دارم دو یار **وفی**

۳۶ = **لواء**

همانا که باشد مرا دستگیر | خداوند تاج و **لوا** و سریر

۳۷-۳۸ = **ماء، معین**

خداوند جوی و می انگبین | همان چشمهٔ شیر و **ماء معین**

۳۹ = **حیدر**

برین زادم و هم برین بگذرم | چنان دان که خاك پی **حیدرم**

۴۰-۴۱ = **خطا، مایل**

دلت گر براه **خطا مایل** است | ترا دشمن اندر جهان خوددل است

۴۲ = **بغض**

هر آن کس که دردلش **بغض** علی است | ازو خوارتر در جهان زار کیست

۱ـ زبانشناسان معتقدند که کلمهٔ دین کلمهٔ ایرانی است. دراصل کلمهٔ اوستائی د (dayna) بمعنی آئین زرتشت بوده. در زبان پهلوی میانه دن (dén) نامیده میشده درعربی بدین مبدل شده وبایران بازگشته است.

۲ـ کلمات عربی راکه مکرر در «شاهنامه» آمده ما تنها یك بار بشمار آورده‌ایم

۴۳= **نخل**

کسی کو شود زیر **نخل** بلند — همان سایه زو بار دارد گزند

٤٤= **رمز**

ازو هرچه اندر خورد با خرد — وگر بر ره **رمز** و معنی برد

٤٥= **دفتر** (کلمهٔ معرب)

چو از **دفتر** این داستانها بسی — همیخواند خواننده بر هر کسی

٤٦= **طبع**

جوانی بیاید گشاده زبان — سخنگوی و خوش **طبع** و روشن روان

٤٧= **نظم**

به **نظم** آرم این نامه را گفت من — ازو شادمان شد دل انجمن

٤٨= **حشر**

خدایا ببخشا گناه ورا — بیفزای در **حشر** جاه ورا

٤٩= **وفا**

که دیگر که گنجم **وفادار** نیست — همان رنج را کس خریدار نیست

٥٠- **شمع**

چنان دید روشن روانم بخواب — که رخشنده **شمعی** بر آمد ز آب

٥١-٥٢= **جبرئیل ، کف**

بتن ژنده پیل و بجان **جبرئیل** — **بکف** ابر بهمن بدل رود نیل

٥٣= **عصر**

ز گیتی پرستندهٔ فر نصر — زید شاد در سایهٔ شاه **عصر**

٥٤= **خلق**

بیزدان بود **خلق** را رهنمای — سر شاه خواهد که ماند بجای

٥٥-٥٦= **برج ، حمل**

چو آمد به **برج حمل** آفتاب — جهان گشت با فر و آئین و آب

٥٧= **رسم**

چنین است آئین و **رسم** جهان — پدر را بفرزند باشد توان

٥٨= **صف**

خروشی بر آمد ز لشکر بزار — کشیدند **صف** بر در شهریار

٥٩= **وحشی**

بفرمان شاه جهان بد ، همه — سپاهی و **وحشی** و مرغ و رمه

۲۳= **دین** ۱

پس از هردوان بود عثمان گزین / خداوند شرم و خداوند **دین**

۲۴= **علم**

که من شهر **علم** علی‌ام در است / درست این سخن گفت پیغمبر است

۲۵= **قوی**

علی را چنین دان و دیگر همین / کزیشان **قوی** شد بهر گونه **دین**۲

۲۶-۲۷-۲۸= **نبی، صحابان، نسبت**

نبی آفتاب و **صحابان** چو ماه / بهم **نسبتی** یکرگر راست راه

۲۹-۳۰-۳۱= **اهل، بیت، وصی**

منم بندهٔ **اهل بیت** نبی / ستایندهٔ خاك پای **وصی**

۳۲= **عروس**

یکی پهن کشتی بسان **عروس** / بیاراسته همچو چشم خروس

۳۳-۳۴= **غرق ، موج**

بدانست کو **موج** خواهد زدن / کس ازغرق بیرون نخواهد شدن

۳۵= **وفی**

بدل گفت گر با نبی و وصی / شوم غرقه دارم دو یار **وفی**

۳۶= **لواء**

همانا که باشد مرا دستگیر / خداوند تاج و **لوا** و سریر

۳۷-۳۸= **ماء ، معین**

خداوند جوی و می انگبین / همان چشمهٔ شیر و **ماء معین**

۳۹= **حیدر**

برین زادم و هم برین بگذرم / چنان دان که خاك پی **حیدرم**

۴۰-۴۱= **خطا، مایل**

دلت گر براه **خطا مایل** است / ترا دشمن اندر جهان خوددل است

۴۲= **بغض**

هر آن کس که دردلش **بغض** علی است / ازو خوارتر در جهان زار کیست

۱- زبانشناسان معتقدند که کلمهٔ دین کلمهٔ ایرانی است. دراصل کلمهٔ اوستائی د (dayna) بمعنی آئین زرتشت بوده. در زبان پهلوی میانه دن (dén) نامیده میشده درعربی بدین مبدل شده وبایران بازگشته است .

۲- کلمات عربی را که مکرر در «شاهنامه» آمده ما تنها یك بار بشمار آورده‌ایم

۴۳ = **نخل**

کسی کو شود زیر **نخل** بلند — همان سایه زو بار دارد گزند

۴۴ = **رمز**

ازو هرچه اندر خورد یا خرد — وگر بر ره **رمز** و معنی برد

۴۵ = **دفتر** (کلمهٔ معرب)

چو از **دفتر** این داستانها بسی — همیخواند خواننده بر هر کسی

۴۶ = **طبع**

جوانی بباید گشاده زبان — سخنگوی‌وخوش‌**طبع** و روشن‌روان

۴۷ = **نظم**

به **نظم**‌آرم این نامه را گفت من — ازو شادمان شد دل انجمن

۴۸ = **حشر**

خدایا ببخشا گناه ورا — بیفزای در**حشر**جاه ورا

۴۹ = **وفا**

که دیگر که گنجم **وفا**دار نیست — همان رنج را کس خریدار نیست

۵۰ـ **شمع**

چنان دید روشن روانم بخواب — که رخشنده **شمعی** برآمد ز آب

۵۱-۵۲ = **جبرئیل** ، **کف**

بتن ژنده پیل و بجان **جبرئیل** — **بکف** ابر بهمن بدل رود نیل

۵۳ = **عصر**

ز گیتی پرستندهٔ فر نصر — زید شاد در سایهٔ شاه **عصر**

۵۴ = **خلق**

بیزدان بود **خلق** را رهنمای — سر شاه خواهد که ماند بجای

۵۵-۵۶ = **برج** ، **حمل**

چو آمد به **برج** **حمل** آفتاب — جهان گشت با فر وآئین و آب

۵۷ = **رسم**

چنین است آئین و **رسم** جهان — پدر را بفرزند باشد توان

۵۸ = **صف**

خروشی بر آمد ز لشکر بزار — کشیدند **صف** بر در شهریار

۵۹ = **وحشی**

بفرمان شاه جهان بد ، همه — سپاهی و **وحشی** و مرغ و رمه

۶۰ = **محراب**

بدان‌گه بدی آتش خوب رنگ / چو مرتازیان راست **محراب** سنگ

۶۱-۶۲ = **هدیه ، قبله**

که او را فروغی چنین **هدیه** داد / همین آتش آنگاه **قبله** نهاد

۶۳ = **درع**

چوخفتان‌وچون **درع** وبرگستوان / همه کرد پیدا بروشن روان

۶۴ = **قصب**

ز کتان و ابریشم و موی و قز / **قصب** کرد پر مایه دیبا و خز

۶۵ = **کاهلی**

چه گفت آن سخنگوی آزاده مرد / که آزاده را **کاهلی** بنده کرد

۶۶ = **هندسی**

بسنگ و بگچ دیو دیوار کرد / نخست از برش **هندسی** کارکرد

از اینرو معلوم شدکه درپانصد بیت‌آغاز «شاهنامه» که درآنجا رویهمرفته کلمات عربی کمتر از قسمتهای دیگر آمده‌است در حدود **هفتاد** کلمهٔ عربی پیدامیشود.

درقسمت دوم‌همین مقاله‌درشمارهٔ آینده «وحید» کلمات عربی راکه‌درپانصدبیت‌آخر «شاهنامه» آمده است از نظر خوانندگان خواهیم گذراند .

قطعنامه بیست وهشتمین اجلاسیهٔ کنفرانس تعلیم وتربیت ژنو

۳۱ تیرماه ۱۳۴۴

کنفرانس بین‌المللی تعلیم وتربیت دربیست وهشتمین اجلاسیهٔ مورخ ۳۱تیرماه ۱۳۴۴ ضمن یادآوری اهمیت حیاتی که جهان‌امروز برای‌مبارزه بابیسوادی قائل‌است‌وبا تاییداهمیت‌کنگره وزرای‌آموزش وپرورش کشورهای جهان‌که درشهریورماه‌آینده بمنظورتبادل نظر وایجاد هماهنگی‌درفعالیتهای مبارزه بابیسوادی برای ریشه‌کن‌کردن بیسوادی درتهران تشکیل خواهد شد مراتب حقشناسی‌خود را نسبت به اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران بمناسبت ابتکار شایسته‌وپیشنهاد سخاوتمندانه معظم‌له درتشکیل کنگرهٔ‌وزرای آموزش وپرورش کشورهای عضو یونسکو اعلام میدارد وبه‌کشورهائی که در بیست وهشتمین اجلاسیهٔ‌کنفرانس بین‌المللی تعلیم وتربیت شرکت‌کرده‌اند توصیه می‌نمایدکه باشرکت وزرای‌آموزش وپرورش خود درکنگرهٔ تهران موجبات توفیق این‌کنگره را فراهم نمایند.

فصل سوم

دین هندو

(۴)

دکتر منوچهر خدایار محبی

من ندا ، حاکم، رازق،مسکن خانه، پناهگاه، دوست‌سرچشمه هر زندگی ، اقیانوس حیات‌هستم . من‌آغاز و انجام ، گنج ، تغیرات و نطفه‌ایکه میوه ها را ایجادمیکند ، هستم .

خورشید نور وگرما ازمن دریافت میکند . این منم که باران میدهم و میتوانم محروم سازم ، من‌زندگی ، پایندگی ، مرگ‌هستم . من‌وجود وعدم‌هستم ...

من بعنوان حرد درقلب‌همه جا دارم . من‌لطف نیکی هستم ..

من درتمام اشیاء خداهستم . من‌قدرت قوی‌هستم . من‌زیبائی‌اشیاء زیبا هستم . هوش مردم‌هوشیارم . من‌در روح آنانکه‌میدانند دانائی‌هستم . من درجائیکه عرفان‌خدائی حکومت میکند سکوت‌هستم.»

اکتشاف وجود کل موجب‌میشود که‌تمام امیال خودخواهانه ازمیان برودو آرامش وآسایش درونی که ازخرد ناشی‌میشود بوجودآید .

آنکه مانند تماشاچی‌بازی طبیعت‌را خونسرد و بی‌میل مشاهده میکند اطاعت از قانون‌را میشناسد . آرام‌وخونسرداست . لذت ، درد ، سنگ . شمش‌طلا ، دوست ، دشمن مدح ، ذم درنظراو یکسان است . بهیچ عنوانی‌نمیتواند اورا بسمت خود جلب کند . در جهان نمیترسد زیرا قانونی را کـه برطبیعت حاکم است و هرچیز از آن اطاعت میکند می‌شناسد .

اندوه وغم‌درچنین انسانی‌اثرندارد . لذاید اورا خوشحال نمیکند . طمع‌وطغیان دراو راه‌ندارد . حسادت‌نمیکند . نمیترسد . خشمناك نمیسازد .

ازاینکه توانسته‌است برخرد دست‌یابد لذت‌میبرد . این‌راهب مقدس دانشمند از

تمام اشیاء خارجی آزاد است. برزندگی درونی خودش استیلادارد و بهیچکس و بهیچ چیز بستگی ندارد. چون ازتمام امیال آزاد است. بدبختی نمیتوانند اورا متزلزل نمایدوخوشبختی ویرا منقلب نمیسازد. چنین است خصلت آنکه حقیقتاً خردمنداست.

۳- خدایان و مراسم هندو

دربین تحولات و بررسیهای نظری وفلسفی ومراسم مورد علاقه همگانی در آئین هندو طرز تفکر مشخص ومهمی بنام بهاکتی (Bhakti) وجود داردکه زهدوتقدس (dévotion) معنی میدهد، وآن ایمان بیک خدا وعشق آن ناجی الهی است. پس دراین صورت دیگر رستگاری در قربانی ومعرفت نیست بلکه درچنین عشق است.

این خداطبق مفهوم فلسفه باستانی برای مومنین وتربیت یافتگان درگاه الهام و اموری راطبق مندرجات بهاوات گیتا چنین بیان میکند:

آنکه با ایمان کامل ورغبت وغیرت بسیار ازروی عقیده خودرا درتحت حمایت من که کریشنا هستم قرارمیدهد. من اورا ازتمام نیروهای طبیعت آزاد میسازم. زیرا اودرمن که جوهر برهما هستم فرورفته و مجذوب است.

آنکه بخاطر من خود را ترك میکند و جز من کسی را دوست ندارد چنین کسی مرا مییابد.

کسی که مرا بعنوان وجود واحدی میشناسدکه درتمام موجودات زندگی میکند درهرحال سرنوشت اورا رهبری میکند. آنکس درمن ومن درآنکس زندگی میکنم.»

سدربلوم مینویسد: درعین حال این خدامیتواند ساده و بی آلایش مورد علاقه آنانکه هیچگونه جایگاهی در دین برهمن سابق ندارند واقع گردد.

این عده زنان و افراد طبقات پائین میباشند که نمیتوانند نام راما را برزبان آورند و تصویر کریشنا را آرایش دهند، یا پای سیوا (Çiva) را درحال رقص ببوسند

مؤثرترین فلسفه عدم تناسب وتفاوت راکه مردم برقرار کرده اند دروحدت وجود کل نشان میدهدوموجب پیدایش معانی استعاره وزننده در مراسم تصاویر میشود. همگانی ترین خدایان دین هندوسیوا (Çiva) یاشیوا (Shiva) و ویشنو (Vishnou) است که در راما وکریشنا حلول میکند.

سیوا خدای تخریب وتولیداست. موجودات واشیاء راازمیان میبرد وایجادمیکند. نیروی مخرب ومولد واجب الوجود است که باریاضت وعشرت هردو احترام میشود. لینگا علامت ونشانه سیوا است ومجموعاً سیوا لینگا نام دارد.

این خدا باخدایانی سفاك وستمگر مانند دورگا (Durga) وکالی سیاه (Kali) شریك است.

این خدا دارای سه چشم وبازوهای متعدداست. گردن بندی از سر مردگان بر گردن

وتبرها وزوبین‌ها در دست‌دارد . برروی‌سرش هلال‌ماه قراردارد وجسم‌وی را مارها احاطه کرده‌اند . نیمی‌زن‌ونیمی‌مرداست . پدرومادر تمام اشیاء است .
گاهی‌میرقصد وزمانی‌دراجداد نمایان‌میشود . علامت عجیب‌برای‌تعیین‌طبیعت‌است که‌تمام اضداد دراوجمع میشود .

ویشنو (Vishnou) حافظ‌جهان چهار بازو دارد ودردستهایش یك‌صفحه مدور نوعی‌صدف ، گرز ، وعلوفه قراردارد . لاحس‌می (Lakhsmi) رب‌النوع‌عشق ،زیبائی، فراوانی ، مخصوص‌گاو ماده، نزد اواست . گارودا (Garouda) پرنده خورشیدی‌نیز باوی همراه است .

این خدا برای نجات جهان دفعات مختلف بااشکال‌گوناگون‌گاهی بشکل‌ماهی ولاك‌پشت وزمانی ماننده‌خوك وحشی وشیر و روزی چون راما و کریشنا‌تجلی‌میکند
پادشاهی هندو پسری موسوم به راما (Râma)دارد که‌بتحریك نابرادری‌خویش اورا از خود میراند . همسرش سیتا (Sita) او را در جنگلی جای میدهد . راوانا (Râvana) پادشاه شیاطین‌اورا غافلگیرمیکند وبه سیلان منتقل میسازد. راما با پادشاه میمونها متحد میگردد وبفرماندهی ژنرال میمون‌ها نومان (Hanouman) با نیروئی از میمونها به سیلان‌حمله میکند راوانا را میکشد وسیتارا بدست میاورد .
درکامبوج(Cambodge) درمعبدآنککروات(Angkor Vat) آثارقلمزنی صحنه‌های عملیات رامایانا (Râmayana) در روی دیوارها دیده‌میشود.
باردیگرویشنو بشکل‌کریشنا تجلی میکندکه بیشتر از سایرخدایان مورد علاقه هندویان است . درمغازه‌های مخصوص اشیاء مذهبی‌مجسمه‌کوچك و تصویر او بسیار دیده میشود . این‌خدا برنگ سیاه یاآبی‌سیراست . چشمانی‌کشیده دارد ودربین شبانان‌حود به نواختن نی‌لبك مشغول‌است .

افسانه‌کریشنا داستان عیسی‌مسیح را بخاطرمیاورد . کریشنا مانند مسیح ازیك باکره درآغل‌گوسفندان‌متولدمیشود . پادشاه زمان برای‌ازمیان بردن وی‌کودکان‌بسیاری را میکشد ولی‌تصادفاً باین‌کودك صدمه‌ای نمیرسد ونجات میبابد . ابتداشبانی‌گمنام‌است روزی به‌معبد میرود وبا عقل‌کامل خود برهمنان رابشگفت‌میاورد وزندگی عجیبی‌برقرار میسازد . مردم راتبلیغ میکندکه توکل وتسلیم پیشه سازند وگرد منافع شخصی نگردند وانتظارلطف ومهربانی ازکسی نداشته باشند، عشق‌کریشنا درمنظومه‌ای مربوط به قرن دوازدهم تحت عنوان‌گیتاگویندا (Gîta Govinda) بیان میگردد وآنرا سرود سرود های مذهبی مینامند .
ویشنو باردیگر بصورت بوداتجلی‌میکند . گرچه‌از نظربودائیان عنوان خدائی ندارد ولی‌درهرحال نجات‌دهنده بشریت‌است .
سیوا و ویشنو وبرهماباهم‌تثلیث(Trimourti) هندو راتشکیل‌میدهند. برهمن

بدون شخصیت بعنوان خالق در برهما و مانند مخرب درسیوا وچون مشیت‌ربانی در ویشنو تجلی‌میکند .

در دین‌هندو خدایان دیگر نیز وجود دارد . مثلا خدای خرد موسوم به گانش (Ganesh) سری چون‌فیل دارد . حیوانات مقدس نیزوجود داردکه در درجه اول‌گاو ماده وسپس بترتیب میمون وماراست . درختان وشطوط مقدس‌مانندگنگ فراوان‌است.

عقیده به‌تناسخ ومهاجرت ارواح ادامه‌دارد . مراقبت و دقت در مراسم تشییع جنازه به‌تظاهرمجدد مردگان کمك میکند. مردگان رامیسوزانند وخاکستر آنانرادر آبهای گنگ میریزند .

آئین‌کاست همچنین اساس جامعه‌است . کاست‌اصولا دسته‌حرفه‌ای موروثی راگویند که به‌بعضی‌از فرایض مانندتغذیه وازدواج مربوط میگردد وزن را درموقعیت بسیارپستی قرارمیدهد . باندازه‌ایکه‌تقسیم‌کارتوسعه میبابد تعدادکاستها بسیار زیادمیشودولی‌برهمنان همچنان رل‌رهبری جامعه‌را برعهده دارند .

سالون‌لوی در کتاب «هندوجهان» مینویسد: سیاست‌واسلوب‌کاستها بامفهوم برهمنی کارمن بسیارمربوط است. چون تولد نتیجه مجموع عملیات قبلی‌است. جامعه باید تصدیق ونباید نمایدکه صلاحیت تغییرآنرا ندارد واشرافیت خون یك نوع حق‌عالی‌طبیعی‌است.»

بعضی از دانشمندان هندو برای بهبود روابط کاستها مخصوصاً طبقه پاریا که خارج ازکاستها میباشند بسیارکوشش مینمایند.

مراسم دین هندو عبارت‌است ازتکریم خدایان وانجام فرایض بافتخار آنان و مراقبت مجسمه‌های خدایان وحیوانات مقدس. تفسیل درشطوط مقدس واقدام‌بزیارت‌معابد دربنارس (Bénarés). مرکز زندگانی مذهبی درهندوستان شهر بنارس نیم‌روزجهان است. این شهربازائرین ومرتاضان‌وگاو ومیمونهای مقدس‌و دوهزارمعبد وچندین‌عبادتگاه وپانصدهزارمجسمه خدایان وحمام‌های مقدس وانبار مخصوص سوزاندن اجساد کـه دارد بزرگترین نمایشگاه جهان بشمارمیرود .

* * *

فصل چهارم ـ ادیان مختلفه

۱ ـ دین سیکها و عقاید جدید

قبل‌ازمطالعه ادیان جین و بودا لازم‌بتذکراست که درقرن پانزده وشانزده‌میلادی دین‌سیخها (des Sikhs) که‌ترکیبی‌از هندو واسلام است بوجود آمد .

سیخها درشمال غربی‌هند درناحیه پنجاب اقامت‌دارند . در قرن شانزده میلادی شخصی‌موسوم به کبیراز اهالی‌بنارس پس از فراگرفتن اصول برهمنان درنزد علمای‌اسلام بمطالعه مشغول‌شد و ۱۵۱۸ میلادی وفات‌یافت . این‌شخص دراشعاریکه‌گفت : از عقیده توحید طرفداری‌کرد ومعابد مسلمانان ومسیحیان وهندویان را مقدس‌شمرد . پانزده سال ازاین تاریخ گذشت درسال ۱۵۳۳ مردی موسوم به بابانانك متولد شد و اساس دین‌سیك را بنانهاد .

بابانانك (Gru) یعنی‌معلم وسیك‌بزبان اهل‌پنجاب شاگرد معنی‌میدهد پیروان این‌عقیده را باعتباراینکه شاگردان بابانانك هستندسیك نامیدند .

این‌دین ازتوحید وبرادری وبرابری طرفداری‌کرد واتحاد بشررا اساس‌زندگی شمرد . مسلمان ومسیحی‌وهندو را برابردانست وفضیلترا دراخلاق وتقوی‌شمرد. استعمال دخانیات را حرام‌کرد ولی‌بخلاف دین‌هندو مشروب را جایزدانست .

***

درقرن نوزدهم برهما ساماج (Brahma Samag) که‌ترکیبی‌از آئین ویشنو (Vishnouisme) وبودا ومسیحیت است درهند انتشار یافت . در پایان قرن نوزدهم میلادی ترکیبی‌از عقایدمشابه به توسط دوهندوی بزرگ‌راماکریشنا(RâMa Krsishna) و ویوکاناندا (Vivekananda) رواج یافت .

۲- ادیان مخالف هندو

دین هندو یعنی دین برهمنان ازقرن ششم قبل‌ازمیلاد درمقابل دوعقیده مختلف قرارگرفت. اول دین جین که منحصر به هندوستان است و تا امروز نیز وجود دارد دوم دین بودا که از هند رانده شده و در اطراف آسیا منتشر گشته و دارای پیروان بسیاری است .

میان‌آئیر جائین وبودا جهات اشتراك وموارد اختلاف است مابه‌الاشتراك آنها اعتقاد به‌تناسخ ونفرت ازطبقه براهمه وبی‌قیدی برسوم دیانت سابق‌است .

این دودسته مراسم‌گذشته وروایات وداد خدایان را قبول ندارند وبرای رژیم کاستها ارزش قائل‌نیستند. مابه‌الامتیازآنان در امر ریاضت است‌که‌آئین جین درکمال‌سختی آنرا مجری میدارد وکشتن نفس و تحلیل بدن را موجب نجات میداند ولی دین بودا

ریاضتهای شاقه را منکراست وطالب آرامش واعتدال میباشد .
مؤسسین این ادیان عنوان خدائی ندارند بلکه آشکار کننده وحی وناجی بشر ند .

***

۳- دین جین

دین جین اندکی قبل از پیدایش دین بوداظاهرشد. مؤسس این دین مانند بودااز طبقه کشاتریا (Kshatryas) بود و ماهاویرا (Mahâvîra) یعنی قهرمان بزرگ و ژینا (Jina) یعنی پیروز نام داشت ژینا عقاید خودرا درمیان طبقات نجبا رواج داد و پیروان بسیاری بدست آورد و طبق روایات وارده درسن هفتاد و دوسالگی کشته شد .

دین جین مانند بودا خدا وآفرینش راانکار کرد. جهان را قدیم و ابدی دانست ومعتقدشد که نیستی موجب هستی نمیگردد وازعدم چیزی بوجودنمیآید. پس خالق و وجود کل دراشیاء وجود ندارد. کمال فقط نشانه کوششهای تصوری انسان است .

دین جین مانند بودا عقیده مهاجرت ارواح وتناسخ را پذیرفت و مکتب عالی اخلاق بوجودآورد که اولین دستور آن این است که :

«بهیچ موجود زنده‌ای نباید ستم کرد»

ما به‌الامتیاز ادیان جین وبودا درامر ریاضت است که آئین جین در کمال سختی آنرا مجری میدارد وکشتن نفس وتحلیل بدن را موجب نجات میداند. ولی دین بودا ریاضت‌های شاقه را منکراست وطالب آرامش واعتدال میباشد. دین جین در ریاضت اصل برهنگی وبی‌پیرایگی را دستورالعمل قرارمیدهد ولی ضعفا را اجازه میدهد لباس سبکی داشته باسند. برهنگان وپوشیدگان بایکدیگر تفاوت دارند و به پوشیدگان بی‌آلایش و پاك (habillés de Dlancs)وپوشیدگان هوا (habillés d'aui) موسوم‌اند.

مومنین بدودسته تقسیم میگردند یکدسته رهبانان ودسته دیگر مردم غیر مذهبی ازطبقه سوم را تشکیل میدهند. دین جین‌درهندوستان مخصوصاً درناحیه احمدآباددرحدود یك‌ملیون ونیم پیرو دارد .

بقیه دارد

بررسی یك مبحث دستوری

پیوند در زبان فارسی

دکتر خسرو فرشیدورد

«۳»

در این عبارت جمله «درسهای خودرا مطالعه کردم» جمله بنیادی است و «بدانشگاه رفتم» جمله پیرو یاوابسته است و «چون» پیوند وابستگی زمانی است که باجمله وابسته مجموعاً درحکم قیدزمان فعل‌جمله بنیادی بشمارمیرود (چه‌وقت درسهای خود را مطالعه کردم ؟ چون بدانشگاه رفتم)

درعربی «اداء» بمعنی‌چون وکلماتی‌مانند آن راکه معادلشان درفارسی‌وزبانهای اروپائی‌از پیوندها وگروههای پیوندی وابستگی‌بشمارند اسم مضاف به‌جمله میگیرندباین تعبیردقیق جمله‌ای که ماآنراوابسته خواندیم درواقع مضاف‌الیه «چون» است که‌درحقیقت در حکم‌اسمی‌است که کارقید را درجمله میکند . از همین رواست کـه چون و بسیاری از پیوندها را نباید حرف‌شمرد چه‌اینگونه پیوندها به‌اسم وقید نزدیکترند تا به‌حرف و اگر آنها را قید یااسم بگیریم دچار اشکال نمی‌شویم ولی‌اگر از زمره حروفشان بشمار آریم باشکال برمیخوریم .

بنابرتعریفی که شد پیوندها و گروههای پیوندی وابستگی بر سه قسمند . ۱ - پیوندهائی که جمله اسمی می‌سازند. ۲ - پیوندهائی که جمله وصفی بوجود می‌آورند ۳ - پیوندها وگروههای پیوندی که جمله قیدی می‌سازند . و اینك ماهریك ازاینها را باز مینمائیم .

۱ - پیوند هائی که جمله اسمی می‌سازند

این پیوندهاکه در دستورها به‌حروف تبیین‌وتفسیر معروفند جمله‌ای رادرحکم اسم جمله دیگر می‌سازندکه این‌اسم غالباً معنی‌مصدر یا اسم مصدر میدهد و این جمله ها

مانند هر اسمی دیگر ممکنست کار فاعل ، مفعول ، بدل ، مضاف‌الیه ، متمم صفت ، متمم قید را بکنند .

این پیوندها عبارتند* از که ، تا ، کجا واگر . که اولی بسیار وآخری بندرت بکار میرود .

مثال برای جمله‌ای که درحکم **مسندالیه** یا **فاعل** است .

«لازمست **که** باما ببازار بیائی» یعنی «آمدن تو با ما لازمست» در اینجا جمله «باما بیائی» درحکم مصدر است ومسندالیه «لازمست» بشمار میرود .

« از دست و زبان کـه برآید — **کز** عهده شکرش بدر آید »
(سعدی)

که مصراع دوم فاعل فعل «برآید» است یعنی «بیرون‌آمدن ازعهده شکر اواز چه کسی برمیاید».

«دیراست **تا** ملك ازتورفته است» (سمك‌عیار) . جمله «ملك‌از تورفته است» در حکم مصدراست ومسندالیه «دیراست» محسوب‌میشود یعنی «رفتن ملك ازتودیراست»

« چو دیدم چنین زان سپس شایدم — **کجا**[1] خاك بالا بـه پیمایـدم »
(فردوسی)

یعنی «مردن من مانعی ندارد».مصراع دوم فاعل‌فعل «شاید» است[2]

مثال برای جمله‌ای که بوسیله پیوند وابستگی **مفعول بیواسطه** میشود:

«باوگفتم **که** باصفهان برود» یعنی «باصفهان رفتن را باو گفتم».

جمله «باصفهان برود» دراینجا مفعول بیواسطه گفتم است .

مثالهای دیگر :

« خواستم **تا** اورا تنبیه‌کنم » . یعنی‌تنبیه‌کردن اورا خواستم .

جمله «اورا تنبیه‌کنم» اینجا مفعول بیواسطه خواستم‌است .

بدو گفتم **که** مشکی یا عبیری — کـه از بوی دلاویز تـو مستم
(سعدی)

مفعول بیواسطه افعالی که‌براحساس‌کردن ، گفتن ، شنیدن ، دانستن ، گمان کردن، یقین‌کردن، فهمیدن، خواستن‌ونظایرآنها دلالت‌میکنند ممکنست جمله‌ای باشدکه با پیوندهای «که» و «تا» به‌جمله‌بنیادی ملحق می‌گردد :

(سمك‌عیار)

---

۱ ـ کجا باین‌معنی درنثرامروز بکارنمیرود ودرقدیم هم‌بیشتردرآثارکهنه‌مانند شاهنامه وویس و رامین آمده‌است .

۲ ـ گاهی‌اگرهم درعین حال‌که دلالت برشرط‌میکند جمله‌اسمی میسازد: «اگر باوکمك‌کنی‌خوبست» اگرجمله «باوکمك‌کنی» را مسندالیه‌کرده است .

«تصور کردم **که** بتهران‌میروی» . «ندانم **که**احوال‌خورشید شاه‌بچه رسیده‌است»
«اگر» نیزدر قدیم بندرت بمعنی «که» تفسیرو تبین آمده است و جمله اسمی ساخته است :

امیدم هست **اگر** عطشان نمیرد — کـه بار آید بجوی رفته آبـی
(سعدی)

مثال برای جمله‌ای‌که بوسیله پیوند درحکم **مضاف‌الیه** میشود :
« وقتی **که** باینجا بیائی باتوگفتگو می‌کنم» یعنی «وقت‌آمدن توباینجا» جمله «باینجا بیائی» درحکم مضاف‌الیه برای وقت است .

«ای پادشه خوبان داد از غم تنهائی — دل بیتوبجان‌آمدوقت‌است**که**بازآئی»
(حافظ)

یعنی «وقت‌بازآمدن است» چنانکه می‌بینیم‌جمله «بازآئی» در حکم مصدر است و مضاف‌الیه وقت‌بشمار میرود .
مثال برای جمله‌ای‌که بوسیله پیوند درحکم **بدل** میشود :

«توانم آنکه نیازارم اندرون کسی — حسودراچکنم‌کوزخودبرنج‌دراست»
(سعدی)

یعنی این را ، نیازردن‌کسارا، میتوانم ، چنانکه دیده میشود جمله « نیازارم اندرون کسی » در حکم مصدر است و بدل است از « آن » که خود مفعول بیواسطه فعل «توانم» است .
مثال برای جمله‌ای‌که بوسیله پیوند درحکم اسم **متمم‌صفت** میشود :
«من‌منتظرم**که** برادرم باینجابیاید» یعنی «من‌منتظرآمدن‌برادرم‌هستم»وبدینسان جمله « برادرم باینجا بیاید»درحکم متمم‌برای صفت «منتظر» است.
مثال برای جمله‌ای‌که بوسیله پیوند درحکم اسم **متمم قید** میشود :
« دیروز فرهاد منتظرنشسته بود **که** ما بخانه‌او برویم» یعنی «منتظر رفتن ما نشسته بود » وشك‌نیست‌که جمله «ما بخانه او برویم » در حکم مصدری است که متمم قید «منتظر» شده است .

۲- پیوندهائی که جمله وصفی می‌سازند

این پیوندهاکه دراکثر دستورها به موصول معروفند جمله‌ایرا صفت می‌سازند وعبارتند ازکه وکجاکه دومی دیگر درنثر امروز بکارنمیرود واختصاص بآثارقدیم‌بویژه شاهنامه و ویس ورامین دارد :

مثال :
«مردی**که** دیروزگریه می‌کرد امروز باینجاآمد» یعنی‌آنمرد گریان امـروز باینجا آمـد .

چنانکه دیده میشود جمله «دیروز گریه میکرد» درحکم‌صفت برای«مردی»است.

«ای ساربان‌آهسته ران‌کارام جانم‌میرود وان‌دل که‌باخودداشتم‌بادلستانم‌میرود»
(سعدی)

پیوند «که» دراینجا جمله «با خودداشتم» را صفت «دل»کرده‌است. یعنی «آن دل همراه من».

«چواین کرده شد ماکیان و خروس **کجا** بر خروشد کـه زخم وکـوس،
بیـاورد یکسر چنـان چـون سزید نهـفته همـه سودمنـدی گـزید »
(فردوسی)

یعنی «ماکیان خروس که برخروشد...» یعنی‌ماکیان‌وخروس خروشان»۱

۴ ـ پیوندها وگروههای پیوندی که جمله قیدی می‌سازند

اینها جمله‌ایرا درحکم قید یا متمم قیدی۲ جمله دیگر می‌سازند وعبارتنـد از چون، اگر، تا، بمنظوراینکه، بعلت‌اینکه ودهها نظیر آن که‌درجای خودمفصل‌ترخواهندآمد.

این پیوندها وگروههای پیوندی بنا بر نوع قید یا متممی کـه میسازند باقسامی تقسیم میشوند از قبیل پیوندهای زمان ، مکان، مقدار، کیفیت‌وحالت، شرط، غایت، استثناء، تقابل، علت وغیره وگروه واژه‌های مربوط به‌آنها .

الف ـ پیوندها و گروههای پیوندی زمانی ـ پیوند های زمانی جمله قیدی زمان می‌سازند وعبارتنداز ، چون‌وکه (بمعنی‌وقتی‌که) . تا (بمعنی‌از وقتیکه یا تا وقتیکه‌یاهمینکه)، وقتی (بمعنی وقتی‌که) ، کجا (بمعنی‌وقتی‌که) وچند (بمعنی‌همینکه) دوپیوند اخیرفقط درآثار قدیم باین معانی‌بکار رفته‌اند .

مثال :

« **چون** بدانشگاه رفتم دوستم را ملاقات کردم» . «چون» در اینجا پیوند و با «جمله بدانشگاه رفتم» مجموعاً درحکم قیدزمان فعل جمله بعداست .

۱ـ برای آگاهی بیشتر از جمله‌های اسمی و وصفی رجوع شود به دستور زبان فارسی مبحث ادات وجمله ومفردات (درمعانی‌که وکجا) تألیف استاددانشمندآقای دکتر عبدالرسول خیامپور .

۲ـ متمم قیدی مجموعه‌ایست‌که ازیك حرف‌اضافه ویك‌اسم بوجود میـآید وکار قید را می‌کند یعنی معنی برمعنی فعل تام می‌افزاید درصورتیکه قید فقط یك‌کلمه است ، اقسام متمم‌های قیدی ازاقسام قیود بیشتراست. مـال برای‌متمم قیدی : «او **ببازار** رفت «هوشنگ **باقلم** نوشت». «ببازار» متمم قیدی مکان و «باقلم» متمم قیدی‌ابزاراست.

روز ۱۷ شهریور ماه اولین جلسه کنگرهٔ جهانی پیکار با بیسوادی باشرکت نمایندگان ۹۶ کشورعضو یونسکو درکاخ مجلس سنا تشکیل یافت این جلسه بوسیله اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و بنام ایشان افتتاح شدو با نطق جامع ومستدل شاهنشاه کار خودراشروع کرد . ما ازنظر اهمیت موضوع متن نطق اعلیحضرت را زینت صفحات مجله وحید میکنیم وتبریکات خود را بمناسبت بیست و پنجمین سال سلطنت شاهنشاه تقدیم میداریم

آقای مدیر کل ، روسای محترم هیئت‌های نمایندگی، خانمها وآقایان :

برای من‌مایهٔ کمال خوشوقتی‌است که بنام‌خودم و ازجانب تمام ملت ایران مقدم شما را درپایتخت خویش شادباش بگویم .

هموطنان من ازاینکه کشورشان مرکز کنگره جهانی وزیران آموزش و پرورش برای از میان بردن بیسوادی برگزیده شده است حقاً احساس مباهات میکنند زیرا کاملا باهمیت وشایستگی هدفی‌که شما را دراینجا گردآورده است یعنی باهمیت امرمبارزه‌با بلای بیسوادی‌که همچون سرطانی مانع پیشرفت قسمت مهمی‌ازملل‌جهان است‌وقوف دارند.

وجود بیش‌از هفتصدمیلیون نفرسالمند بیسواد وبی‌بهره ازنعمت‌خواندن ونوشتن در روی زمین مسئله‌ای است‌که بهیچ عنوان‌آنرا نادیده نمیتوان‌گرفت

هفتصد میلیون بزرگسال بیسواد یعنی‌دوپنجم تمام مردان وتمام زنانیکه سن‌آنها از ۱۵ سال‌متجاوز است‌اگر باین‌رقم‌تعداد کودکانی‌را نیزکه به‌آموزشگاه نمیروندبیفزائیم برقمی‌موحش خواهیم رسیدکه شاید ازیك میلیارد تجاوز کند . حقیقت اینست‌که در حال

حاضر ٤٥ درصد افرادی که کمتر از ١٥ سال دارند از هر آموزشی بی‌بهره‌اند و از میان آنهائی هم که بمدرسه میروند بسیاری هستند که بعلت عدم امکانات تحصیلات خود را ادامه نمیدهند وخیلی زود بورطه بیسوادی باز میافتند .

این است واقعیت تلخی که ما با آن مواجه هستیم آنهم درست همان زمانیکه بشریت درقلمرو دانش وفن به جهشی بیسابقه دست زده است .

در تاریخ بشر هرگز احساس یك دگرگونی با این قاطعیت سابقه نداشته است امروزه در پیرامون ما دربرابر ما در درون خود ما همه چیز درحال تغییر وتحول است . از هرجانب حقایقی تازه بما عرضه میشوند که حاصل آنها ابطال بسیاری از آن اصولی است که درگذشته بدیهی بنظر میرسید تعداد اکتشافات تازه با سرعتی روز افزون در افزایش است و پیوسته افقهای وسیعتری را از ترقیات باورنکردنی در برابر بشریت میگشاید . فواصل جغرافیائی روز بروز کمتر میشود وملل مختلف جهان را به یکدیگر نزدیکتر میکند . دنیای ما همواره بیشتر و بیشتر از گذشته خود دور میشود وطبعاً یکی از مشخصات اساسی این تحول بزرگ این است که آن تبعیضاتی که پیش از این طبیعی بنظر میرسید امروز دیگر قابل تحمل نیست زیرا که مردمان جهان بیش از پیش به حقوق مشروع خود پی برده‌اند و میبرند.

زمانی بنظر عادی میرسید که ملل ثروتمند ملتهای ضعیف را تحت الحمایه خویش قرار دهند ولی امروز درجامعه بزرگ بشری کوچکترین کشورها همان حقوقی را دارد که بزرگترین آنها دارا هستند .

زمانی وجود امپراطوریها ومستعمرات قابل قبول تلقی میشد ولی امروز اصل استعمار ازطرف عموم منجمله خود دولتهای مستعمراتی سابق محکوم شده است.

زمانی اصل تبعیضات نژادی مدافعان سرسختی داشت ولی امروز این تبعیضات در قسمت اعظم از دنیای ما ازمیان رفته است وروزبروز اساس برابری نژادی بیشتر مورد قبول قرار میگیرد .

زمانی جنگهای مذهبی امری کاملا رایج بود ولی امروز اصل احترام به معتقدات دیگران جای ناسازگاریهای گذشته را گرفته است .

زمانی نیز بود که اقلیتی از همه مواهب ومنابع مادی استفاده میکرد ودر کنار آن توده‌های عظیم مردم درفقر وفلاکت بسر میبردند ولی امروز قوانین فراوان اجتماعی و مالی علیه این امتیازات بمیدان آمده است و میکوشد تا امر توزیع ثروتها را پیوسته بصورت عادلانه‌تری درآورد .

بنابر این روحیهٔ امروزی جهان که در قالب اصول اعلامیه جهانـی حقوق بشر متجلی است ، ایجاب میکند که تساوی حقوقـی برای کلیه مردم روی زمین امری قطعی شناخته شود .

بااین وصف چنانکه فیلسوف بزرگی گفته است ماهمه دریك دنیای واحد زندگی میکنیم بی آنکه واقعاً معاصر یکدیگر باشیم . اگر سازمانهای اجتماعی وسطح زندگی ملل مختلف را درنظر بگیریم بآسانی میتوانیم همه مراحل تحول اجتماعی را ازتمدن اتمی گرفته تاعصر مفرغ درکنار یکدیگر بیابیم .

البته برای رسانیدن کشورهای عقب‌مانده به ترقی و تمدن کنونی کوششهای بسیاری چه از جنبه ملی و چه از نظر بین‌المللی بکار رفته واصولا فکر توسعه بصورت مایه اصلی اندیشه بشر عصر ما درآمده است .

امروزه حتی یک کشور نیست که در راه سرمایه‌گذاری‌های مفید و فداکاریهائی که در این مورد ضروری است قدم برنداشته باشد . با این همه باید با کمال تأسف گفت بنظر میرسد این کوششها غالباً درجای خود متوقف میمانند زیرا شکافی که ملل ثروتمند را از سایر ملل جدامیکند پیوسته وسیعتر میشود .

علت این امر خیلی ساده است . موضوع توسعه مسئله‌ای نیست که صرفا جنبه اقتصادی داشته باشد بلکه عوامل متعدد دیگری بغیر از این عامل درآن دخالت دارند سرمایه اصلی این کار پول نیست چیزی بسیار گرانبهاتر از آن یعنی سرمایه انسانی است . و این سرمایه‌ای است که بمفهوم واقعی خود جز بر اساس آموزش و پرورش بکار نمیافتد .

جای شگفتی است که این امر بدیهی اینقدر دیر مورد توجه قرار گرفته باشد زیرا یک نظر کلی بتاریخ بشر بخوبی رابطهٔ دائم میان توسعه اقتصادی واجتماعی را از یک طرف و آموزش را ازطرف دیگر روشن میکند . بهرحال مخصوصا پس از جنگ دوم طراحان امور اقتصادی بیش از پیش متوجه این واقعیت شدند که کارآنها صرفا متکی بر جنبه اقتصادی نیست بلکه تمام جنبه‌های اجتماعی را نیز دربرمیگیرد . نظریه کاملا جدید طرح ریزی آموزشی براساسی که باپیش‌بینی‌های اقتصادی قابل تطبیق باشد بصورتی بارز نقش موثر آموزش را در امر توسعهٔ کلی نشان میدهد

امروز دیگر آموزش تنها یکی از حقوق بدیهی هرفرد بشر یا وسیله‌ای برای توسعه معلومات او تلقی نمیشود بلکه درعین حال ومخصوصا بصورت یک سرمایه گزاری پرسود مورد توجه قرار گرفته است .

بنابراین مسئلهٔ پیشرفت ملل درحال توسعه بصورتی کاملا تازه مطرح شده یعنی بدین صورت مطرح شده است که این کشورها نه تنها دچار کمبود اقتصادی هستند بلکه با کمبود دانش و تخصص نیز مواجهند . دراینمورد مشکل بیسوادی برای آنان حکم طناب داری را پیدا کرده است که باید بهرقیمت هست گلوی خود را ازآن برهانند .

ما ایرانیان با این حقیقت دربوته آزمایش آشنائی یافتیم زیرا درجریان مطالعات خویش برای یافتن طرق تسریع توسعهٔ اقتصادی کشور توانستیم اهمیت واقعی این مسئله را دریابیم . مادرین راه اقدام به اصلاحات ارضی کردیم و به رژیم فئودالی گذشته بنفع روستائیان پایان دادیم . ما مترقی‌ترین قوانین را وضع کردیم و بکار بستیم تا کارگران را درسود کارخانه‌ها سهیم سازیم .

ما کارهای بزرگ دیگری درهمهٔ زمینه‌ها انجام داده‌ایم و انجام خواهیم داد تا بتوانیم کشور خویش را درکوتاهترین مدت بپای ممالک مترقی برسانیم . ولی اصلاحات انقلابی که ما بدین‌منظور در زمینه های مختلف اقتصاد خود بدان دست زده‌ایم فقط وقتی بطور کامل ثمربخش میتواند بود که سطح فکری همه‌مردم مملکت بصورتی محسوس بالا رود .

البته سازمانهای اداری مادر گذشته علیه‌جهل و بیسوادی بمبارزه پرداخته بودند ولی این مبارزه از راههای‌عادی وهمیشگی‌صورت میگرفت‌درصورتیکه دردنیائی‌مانند دنیای‌کنونی ماکه باچنین سرعتی‌درحال تحول است‌دیگر بانجام طرق‌معمول وروزمره قناعت‌نمیتوان‌کرد لازمه عصرجدید اتخاذ طرق‌جدید است .

سه‌سال پیش بودکه مابمنظور مبارزه قاطع بابیسوادی وتسریع درتوسعهٔ‌آموزش ابتدائی‌در دورترین نقاط‌کشور سازمانی بنام سپاه‌دانش بوجود آوردیم افراد این سپاه را جوانانی‌تشکیل میدهندکه دوره‌خدمت وظیفه خود رامیگذرانند وقسمتی‌از اعتبارات لازم آنها ازبودجه نیروهای مسلح‌کشور تأمین‌میشود . ارزیابی‌فعالیتهای سه‌سال اول این سپاه دانش نشان‌دادکه خوش‌بینی‌ما دراینموردکاملا بجابوده است ونتایجی‌که ما بدست آوردیم مارا تشویق‌کردکه این‌آزمایش را ادامه دهیم وبرکمیت‌وکیفیت‌آن بیفزائیم . ولی‌جهشی که‌در زمینه توسعه اقتصادی واجتماعی‌ما آغازشده مارا وادارکردکه راههای دیگری نیز برای پیشرفت‌آموزش درکشور خود پیداکنیم . ضرورت ایجاب میکردکه مااین حمله‌را درآن‌واحد ازجهات مختلف انجام دهیم‌یعنی‌درهمان ضمن‌که‌کودکان خویش راتعلیم‌میدهیم بیسوادی را درنزد بزرگسالان نیز ریشه‌کن‌کنیم بدین‌منظور بودکه یك‌کمیتهٔ ملی‌مبارزه بابیسوادی برای تسریع درپیشرفت این‌نهضت ایجادگردید.

ولی‌وسعت ودامنه کوشش‌ملی‌مادراین زمینه‌هرچه باشدنمیتوانیم این حقیقت بارز را فراموش‌کنیم‌که موضوع بیسوادی مانندمسئله توسعه اقتصادی در درجه اول یك مسئلهٔ بین‌المللی‌است‌که باهمه مردم جهان ارتباط دارد .

دنیای‌کنونی‌ما دنیائی‌است‌که درآن‌هرپیشرفتی‌مانندهرخطری‌وهرمسئله‌ای مانند هرراه حلی‌باتمام ملل درهرمرحله‌ای ازترقی‌که باشند بستگی‌کامل دارد . امروز بیش‌از هرزمان دیگرسرنوشت جوامع بشری بیکدیگرپیوسته است . ما همه باهم زندگی میکنیم بنابراین باید باهم نیزکارکنیم .

دربرابر بلائی‌که‌نیمی‌از بشریت باآن‌دست‌بگریبان است نیم‌دیگرجهان‌نمیتواند بی‌اعتنا بماند زیرا سرنوشت‌این نیم خواه‌ناخواه بدان نیم دیگروابسته است . بدین‌جهت بدیهی‌است‌که وجود توده‌ای عظیم ازبیسوادان یعنی‌عامل اصلی‌تقسیم عالم‌بشریت بدوقسمت مجزا تهدیدی دائمی‌برای صلح اجتماعی‌جهان واصولا برای صلح‌جهان است .

مسئله بیسوادی مسئله‌ای است کـه ماهیت جهانی دارد و بناچار میباید بمقیاس جهانی‌نیز مورد مطالعه قرارگیرد و برای مبارزه باآن یك‌تلاش جهانی‌انجام پذیرد .

ازهمین نظربودکه من درآستانه تشکیل سیزدهمین مجمع عمومی یونسکو پیامی بکلیه سران‌کشورهای عضو این سازمان فرستادم وتشکیل‌کنگره حاضر راپیشنهادکردم .

خانمها و آقایان :

مبارزه بابیسوادی یك‌الزام تاریخی‌است برای‌کشورهای در حال توسعه‌راهی‌که ازقرون وسطی‌به‌هزاره سوم میرود ازاین منزل میگذرد ودر سراسرکره زمین هر کوششی

که‌هنوزهم درگوشه وکنارجهان‌کسانی‌هستندکه دراین باره تردید دارند و اقتصاد دانانی که‌خوشبختانه تعدادشان روزبروزکمتر میشود دراین مورد ترازنامه‌هائی‌تنظیم میکنند که حاکی‌از زیان‌است . بعقیده ایشان‌کارآموزش بیسوادان ازنظراقتصادی سودبخش نیست‌شاید اشتباه اینعده درمحاسباتشان نباشد بلکه در فراموش‌کردن این واقعیت باشدکه حتی از پاره‌آهن‌نیزاگر به‌کوره فرستاده‌شودمیتوان محصولی‌عالی‌ساخت . هزینه‌ایکه‌صرف‌آموزش میشود بیسوادان رابصورت افراد بشری واقعی‌درمیاورد وحاصل کارآنها را به سبتی بالا میبردکه هرمخارجی راکاملا جبران میکند .

ازاین‌گذشته امرآموزش چنانکه‌گفته‌شد بیش ازپیش بصورت یك‌الزام عصر ما درمیآید واین موضوع همانقدر درموردکشور های در حال توسعه صادق است‌که در مورد کشورهای‌پیشرفته‌صدق میکند . توسعهٔزندگی‌ماشینی وفنی‌خواه ناحواه رشدفکری‌بیشتری را ایجاب‌میکند . هرقدر ابزارهای کارماکاملترشوند برای‌بکار بردن‌آنها کارشناسانی زبر دست‌تربرای ساختن‌آنها مهندسانی‌آزموده‌تروبرای تکمیل‌آنها محترعینی‌هوشمندترلازمند احتیاج بتذکر نیست‌که درچنین‌وضعی‌بیسوادی عامل اتلاف‌غیرقابل قبول‌نیروی‌فکری‌قسمت عظیمی‌از همه‌جامعه بشریت است .

وانگهی‌چگونه میتوان تحمل‌کردکه درهمان هنگام‌که پیشرفت علوم واطلاعات راه‌آسمانها را بروی بشرگشوده است‌بیش‌از یك‌میلیارد نفراز مردم‌جهان حتی‌از ابتدائی ترین امتیازات علم وصنعت‌محروم باشد ؟ چطور میتوان قبول‌کردکه درآستانهٔ سفرانسان بکرات‌آسمانی بیش‌از یك‌ثلث مردم‌کره خود ما حتی‌امکان خواندن نداشته باشند؟ مسلما این بیعدالتی‌برای هیچ وجدان بشری قابل تحمل‌نیست .

امروز ببرکت همکاری بین‌المللی‌ما نوانسته‌ایم نیروهای عظیمی‌را برای‌مبارزه‌با بلایای طبیعی‌بسیج‌کنیم . دردنیای‌کنونی وقوع هرزلزله و هرسیل و یا هربیماری ساری بزرگی بلافاصله تعاون بین‌المللی‌رابرای‌کمك به‌کسانیکه قربانی‌این بلایا قرارگرفته‌اند برمیانگیزد .

خوشبختانه امروزه بسیج حسن‌نیت‌ها بصورت وجه مشخص دوران ما درآمده و این بسیج درقلمرو مورد نظرما نیزکاملا عملی‌شده است ، اگر دلیلی‌برای این مدعا لازم باشد چه‌نمونه‌ای بهتراز پاسخ‌های گرم ومثبتی‌میتوان یافت‌که سران کشورها به پیام سال گذشته من دراین‌باره دادند ؟

بنابراین جلب‌توجه وعلاقه افکارعمومی جهانیان دراین مورد امری کاملا عملی است ، آنچه باقی‌میماند یافتن وسائل لازم‌برای بسیج‌منابع و نیروهاست . آیاتحقق این مرحله دوم‌کاری دشوارتراز تحقق‌مرحله اولی است ؟

من‌گمان نمیکنم چنین‌باشد ویقین‌دارم شمانیز در این خوش‌بینی با من شریکید زیرا منابع مادی وفنی‌بشریت امروزه بقدری زیاداست‌که تحقق هدف‌ها را در این مورد کاملا ممکن‌میکند . برای رسیدن بدین‌هدف لازم است در درجه اول کشورهائی‌که دچار این‌مشکل هستند قسمتی‌ازدرآمد ملی‌خود را برای این‌مبارزه اختصاص‌دهند وبدین منظور

طرح‌هائی واقع‌بینانه را بمعرض اجرا گذارند وطرقی‌را که بهتر و زودتر به‌نتیجه میرسد پیش گیرند .

ولی‌این کوشش ملی که البته بدون‌آن هیچ کار مثبتی انجام پذیر نیست برای‌حصول نتیجه واقعی‌احتیاج به‌تشریك مساعی وهماهنگی‌در سراسر گیتی دارد . دراین‌جا است که ضرورت مبادله تجارب‌ومطالعه عمیق‌مسائل ومشکلات‌وتطبیق مساعی‌ملتها بایکدیگر بصورت آشکاری تجلی میکند .

شایدلازم باشد دراین‌باره بفکر ایجاد یك‌انستیتوی تحقیقی بین‌المللی‌باشیم . ولی من‌نمیخواهم موضوعی‌را مطرح کرده باشم که‌هرگونه بحث وتصمیمی‌درباره‌آن فقط به‌خود شما ارتباط دارد . یك‌واقعیت دیگرنیز دراینجا بچشم‌میخورد . وآن این است که‌بسیاری از مللی که هنوز با بلای بیسوادی دست بگریبان هستند غالباً قدرت مالـی کافی برای پیروزی‌کامل درمبارزه‌باآن ندارندواین نیز مسئله‌ای است که حل‌آن‌مستلزم تشریك مساعی عمومی است .

شك‌نیست که منابع بین‌المللی تأمین مالی‌این مخارج مانند منابع ملی هرکشور محدودند ولی‌دراین مورد امکاناتی‌وجود داردکه شایسته‌است مورد توجه قرارگیرد . من میخواهم دراینجا مخصوصا بیکی ازآنها که خود ما آن را در زمینه ملی و در مورد سپاه دانش آزموده‌ایم و میتوان این آزمایش را به قلمرو همکاری بین‌المللی نیز تـوسعه داد اشاره کنم .

منظور من هزینه‌های نظامی‌است ـ درسال ۱۹۶۲ این‌هزینه درتمام دنیابه‌بیش از ۱۲۰ میلیارد دولار بالغ‌شده است اگر محاسبات کارشناسان را درباره مخارج آموزش بیسوادان ملاك قراردهیم روشن‌میشود که تنها یك‌سی‌ام ازمخارج نظامی‌سالانه جهان برای باسوادکردن ۷۰۰ میلیون نفربیسواد دنیاکافی‌است .

البته‌ریشه کن کردن این‌بلای اجتماعی‌مستلزم سالها کوشش است واین‌رقمی‌نیست که‌درآن واحد مورد احتیاج باشد .

بهمین جهت‌ماحق داریم این‌سئوال رامطرح کنیم که‌آیا کار ناصحیحی‌است اگراز دولتهای‌مختلف‌جهان‌بخواهیم که‌سالانه‌وآنهم‌برای مدت محدودی که میبایدمعین شود سهمی ناچیزازبودجه‌های نظامی‌خود رابدین‌تلاش‌بزرگ بین‌المللی‌اختصاص‌دهند؟ ۱۲۰ میلیارددلار در سال‌یعنی‌درحدود ۳۱۲ میلیون‌دلاردرروز یا ۱۳ میلیون‌دلاردرهرساعت؛ آیااگرما بخواهیم که هرکشوری درعرض دوازده ماه‌فقط ازهزینه نظامی‌چند ساعت‌خود صرف‌نظر کند وآن رادر راه یکی‌از ثمربخش‌ترین سرمایه‌گذاری های تاریخ‌جهان یعنی‌در راه‌صلح وسعادت جامعهٔ بشری بکاربرد تقاضای دشواری کرده‌ایم ؟

ما ازجانب خود این‌کار را در زمینهٔملی عملی کرده‌ایم وباکمال میل‌حاضریم که آن‌را درزمینهٔ بین‌المللی‌نیز در راه مصالح‌همه ملل‌جهان عملی‌سازیم زیرا همچنانکه گفتم بیسوادی بلائی‌جهانیست که ازمیان بردن‌آن نیز کوششی جهانی را بمقیاسی جهانی ایجاب می‌کند .

خانمها و آقایان :

این‌بودنکاتی که من‌خواستم توجه‌شماراداین‌هنگام که خود را برای‌آغاز مذاکره وتبادل نظردربارهٔ یکی‌از سنگین‌ترین ولی‌عالیترین‌تلاش‌های تاریخ‌بشر برای‌تحصیل‌آزادی واقعی‌خود آماده میکنید بدانها جلب‌کرده باشم.

من صمیمانه امیدوارم که کنگرهٔ شما در پیداکردن فرمول های تازه و مؤثری بمقیاس اهمیت مسئله به‌نتیجه رضایتبخش برسدودرین راه خالصانه‌ترین ادعیهٔخودرا‌بدرقهٔ راه شما میکنم .

پس‌از بیانات اعلیحضرت همایونی‌آقای رنه‌ماهو مدیرکل یونسکواظهار داشت:

اعلیحضرتا ـ قبل‌ازاینکه آن اعلیحضرت جلسه‌را ترك‌فرمایند اینجانب ازطرف سازمان یونسکوکه درآن افتخارخدمت داشته وبدون‌شك دراین خصوص‌سخنگوی‌آن هستم ازحضور ملوکانه اجازه‌میخواهم بابیان نارسای‌خود سپاسگزاریهای عمیق‌خویش رابه‌پیشگاه آن اعلیحضرت ابراز دارم و احساسات همه نمایندگان شرکت کننده در این کنگره را منعکس سازم .

ما از بلندهمتی ومیهمان نوازی‌ملت ایران‌که ازقدیمی‌ترین‌آداب و رسوم‌مردم این‌کشوراست ، سپاسگزاریم . ما ازاین توجه وبلندهمتی‌ومیهمان نوازی قبل از تشکیل کنگره جهانی‌مبارزه بابیسوادی نیزهمواره‌برخوردار بوده‌ایم چه‌دولت ایران هزینه‌تدارك تشکیل‌کنگره راکه مسئولیت معنوی وفنی‌آن بایونسکو است متحمل شده است ولی‌سپاس اساسی‌ما مخصوصا بخاطرتوجهی‌است که‌آن اعلیحضرت پیوسته نسبت به‌کوشش‌های یونسکو دراین امرحیاتی‌مبذول داشته‌اند ومیدارند .

این‌کنگره‌بنا به‌پیشنهاد ودعوت‌هیئت‌نمایندگی ایران‌که ریاست‌آن‌را‌نخست‌وزیر ایران‌که درآن زمان وزارت دارائی‌را برعهده داشتند ، تشکیل‌شده‌است .

این‌پیشنهاد ودعوت ده‌ماه پیش‌درسیزدهمین اجلاسیه کنفرانس عمومی‌یونسکو در پاریس مطرح‌گردید ودرهمان هنگام اعلیحضرت شاهنشاه نیزبرای‌کلیه روسای‌کشور های جهان واینجانب پیام‌هائی‌فرستادند که بدون مداهنه بایدگفت جنبهٔ‌تاریخی‌داشته است.

مجمع‌عمومی‌یونسکو باتفاق‌آراءاین‌پیشنهاد را پذیرفت‌ودردستورکارخود قرارداد تا درسال جاری‌آن را بمرحله‌عمل درآورد .

اعلیحضرتا ـ حضور این گروه عظیم ازشخصیتهای برجسته‌ای که از نقاط مختلف جهان دراینجا گرد آمده‌اند وهر کدام در کشورخود مقام و مسئولیت مهمی دارند و حضور هیأتهای نمایندگی‌هشتادوشش کشور دنیا و نمایندگان مهمترین سازمانهای معنوی‌بین‌المللی جهان‌که مورد احترام همگان است‌نشانه حسن‌تشخیص واصالت ابتکارآن اعلیحضرت بوده وکاملا ثابت مینماید که این‌ابتکار ناشی‌از یك‌نیاز اساسی‌دنیای بشری است .

چنین ابتکار و چنین عکس العملی بنفسه کافی است که باعث مباهات یك پادشاه روشنفکر گردد .

من‌تصور میکنم دراین هنگام‌که ملت‌ایران و همچنین دوستان فراوان ایران در جهان در آستانه آغاز بیست‌وپنجمین سال‌سلطنت پادشاهی‌هستند که هدفشان ترقی و پیشرفت است بهترین زمینه برای‌موفقیت‌این کنگره وهدف‌های عالی آن که شاهنشاه تعیین‌فرموده‌اند فراهم است .

من‌از حضورشاهنشاه اجازه‌میخواهم که ازهم‌اکنون تبریکات و احترامات‌خود را بمناسبت جشن‌بزرگ آغاز بیست وپنجمین‌سال سلطنت‌تقدیم دارم .

آن اعلیحضرت امروز یکبار دیگرمظاهر بلندی‌افکار خویش را ضمن پیام عالی خودکه درمراسم‌گشایش این کنگره‌جهانی‌قرائت، فرمودند بمنصه‌ظهور رساندند و اینجانب دراین خصوص نیزسپاسگزاریهای عمیق‌خود را تقدیم میدارم .

شك‌نیست نمایندگانی که دراینجا گرد آمده‌اند بیانات‌آن اعلیحضرت‌راموردتعمق قرارخواهند داد وقطعاً دراین تعمق به‌اندیشه‌های جدید الهام‌بخش برمیخورند.

توجه اعلیحضرت باین امر که برای ایجاد نهضت بزرگ مبارزه بابیسوادی در جهان بایداعتبارات‌کافی تأمین‌شود ما رابسختی‌تحت تأثیرقرار داده‌است . واگر هدف‌این باشد که کوششهای کشورهای درحال توسعه که حتی‌توأم بافداکاریست به‌نتیجه‌مطلوب برسد اتخاذ چنین تصمیمی‌نهایت ضرورت را دارد .

برای مبارزه بابلاهای بزرگ باید درمانهائی به‌همان مقیاس‌بکاربرد .

این فکراعلیحضرت نیزکه دنیا برای‌آغاز چنین نهضتی وسائل فنی‌ومنابع مالی کافی‌دراختیار دارد مورد تأییدما است وماباید تصمیم بگیریم ازاین وسائل برای‌خدمت‌به بشریت استفاده‌کنیم وآنرا درجهتی‌بکار بریم که بشرامروز ازوضع‌کنونی‌خود نجات‌یابدو شرایط زندگی‌بهتری داشته‌باشد نه‌درجهتی که به‌نابودی اومنتهی‌گردد .

دراین زمینه مسلما همچنانکه اعلیحضرت فرمودند بکار بردن قسمتی‌ناچیز از

اعلیحضرت که مورد احترام همه‌ما هستند با طرح این پیشنهاد از ایـن کرسی بین‌المللی واقعا مارا تحت‌تأثیر قراردادند زیرا می‌بینیم درهمین نزدیکی در منطقه‌ای که احتیاج مبرمی بتعلیم وتربیت‌دارد چگونه ازسلاح استفاده‌میشود واین‌موضوعی است که باید همه‌را به‌تفکر واندیشه وادارد .

بنابراین بزرگترین آرزوی من‌این است که این‌پیام آنطور که درخور آست‌مورد پذیرش همگان قرار گیرد .

سپس‌آقای رنه‌ماهو مدیر کل یونسکو مراسم انتخاب رئیس کنگره را اعلام کرد و بدنبال‌آن آقای دکتر هادی‌هدایتی وزیر آموزش وپرورش ایران ورئیس هیئت‌نمایندگی ایران در کنگره باتفاق آراء بریاست کنگـره‌انتخاب گردید .

آقای دکترهدایتی‌پس‌ازانتخاب شدن بریاست کنگره چنین گفت :

خانمها وآقایان:

اجازه میخواهم قبل‌از ورود در دستورازاینکه اینجانب‌را بریاست کنگره‌جهانی مبارزه بابیسوادی انتخاب‌نموده‌اید صمیمانه سپاسگزاری کنم در مقابل اجتماعی‌باین عظمت وشخصیت‌های بزرگ‌جهانی و کارشناسان برجسته علمی که قطعاً صلاحیت آنان برای قبول مسئولیتی چنین‌سنگین کمتراز اینجانب نیست احساس‌تواضع وفروتنی‌میکنم و تصور میکنم شما باانتخاب‌اینجانب‌خواسته‌اید ازملتی که تحت‌رهبری شاهنشاه خود دست‌بکار بزرگترین جهاد انسانی‌برضد بیسوادی‌شده است وتمام امکانات‌خود را در راه این جهاد مقدس بکار انداخته است تجلیل نمائید .

ما در دوره‌ای زندگی‌میکنیم که تشکیل کنفرانس‌های بین‌المللی‌وسیله‌حل‌بسیاری ازمشکلات است‌اطمینان دارم که درجریان مذاکرات وقتی‌بنام دولت‌خود صحبت مینمائید باین‌نکته مهم‌توجه خواهیدداشت این‌مطلب را از آن جهت عرض میکنم‌که در این‌کنگره موضوعی‌مطرح است که بسرنوشت تمام ساکنان کره ارض‌مربوط است .

همانطور که درگزارش دبیرخانه یونسکوگفته شده امکان‌تشکیل کنگره‌ای باین عظمت‌که انعکاس تأثیرمتقابل سرنوشت‌ملل دریکدیگراست تاچند سال پیش حتی در محیله کسی‌خطور نمیکرد وقابل تصورنبود اکنون این‌کنگره بزرگ تشکیل‌شده و تمام امکانات بین‌المللی برای‌ازمیان‌بردن این‌بلیه‌جهانی‌فراهم گردیده‌است برمااست‌که تمام تلاش خود را بکاربریم‌که امید وآرزوی‌صدها میلیون مردم محروم ازسواد جهان را بیأس‌مبدل‌نکنیم برما است‌که مذاکرات را درسطحی‌چنان عالی‌قراردهیم‌که بتوانیم درمدت‌بسیار کوتاهی که درپیش داریم‌طرحهائی‌مؤثر وقابل‌اجرا برای نیل‌باین هدفهای عالی تهیه‌کنیم .

قطعنامهٔ کنگره

کنگره جهانی وزرای آموزش و پرورش برای مبارزه با بیسوادی با توجه باینکه استفاده کامل از منابع انسانی عامل اساسی ترقی جامعه بشری است .

با توجه باینکه رشد و توسعه مستلزم بسیج کلیه استعدادها و امکانات افراد است.

با توجه باینکه سواد نه تنها یکی از حقوق اساسی بشر است بلکه در عین حال سرمایه گذاری ثمربخشی است که برای توسعه اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی ضرورت دارد.

با توجه باینکه بیسوادی مسأله‌ای جهانی است که حل آن مستلزم همکاری نزدیك کلیه دولتها و ملتها است .

با توجه باصول مصرحه درپیام تاریخی اعلیحضرت همایون شاهنشاه دائر براینکه کلیه دولتهای جهان حقاً میبایدمبالغ وافی تری برای از میان بردن بیسوادی در جهان منظور دارند وازجمله تاآنجاکه ممکن است قسمتی ازمخارج نظامی خود را بتامین این هدف اختصاص دهند .

۱ ـ رهبری الهام بخش اعلیحضرت همایون شاهنشاه راکه درپیام تاریخی معظم له نیزمنعکس است مورد قبول قرارمیدهد وارزش تجارب سپاه دانش ایران را تأیید مینماید.

۲ ـ از مدیر کل یونسکو دعوت میکندکه بامشاوره با دولت های عضو یونسکو امکانات تشدید مبارزه با بیسوادی را با رعایت تمام اصول و مراتب مذکور درفوق مورد مطالعه و بررسی قراردهد وگزارشی دراین باره بمراجع صلاحیتدار یونسکو تسلیم کند.

۳ ـ به تمام سازمان‌های بین‌المللی که بطورمستقیم یا غیر مستقیم دراین مسأله ذینفع هستند توصیه مینمایدکه برای نیل بدین هدف مساعی و کوششهای خویش را گسترش و تقویت کنند و ازسایر سازمانهای بین‌المللی نیز دعوت میکندکه چه ازنظر معنوی و چه از نظر مادی سهم خود را در کوششهائی که برای ریشه کن کردن بیسوادی صورت میگیرد برعهده گیرند .

٤ ـ بتمام سازمانهای ملی وخصوصی ازقبیل کمیته‌های ملی مبارزه با بیسوادی و سندیکاها وموسسات مذهبی واصناف ومجامع تعاونی وبنیادها وغیره توصیه میکندکه چه از نظرمعنوی وچه ازلحاظ مادی در راه تامین هدف عالی ریشه کن کردن بیسوادی سهم خود را برعهده گیرند .

سند تاریخی

اداره تلگرافی دولت علیه ایران

تاریخ شهر سنة ۱۳۰۳

نمره	عدد کلمات	تاریخ مطلب			اطلاعات
		روز	ساعت	دقیقه	
۵	۳۰				

تاریخ ۸ شهر ساعت دقیقه

دستخط ناصرالدینشاه ذیل تلگرافی که درهشتم ربیع‌الثانی ۱۳۰۳ یعنی‌هشتادو یکسال پیش مخابره شده‌است .

«ظل السلطان از آصف الدوله تحقیق بکنید وتلگراف بکنید چرا باسم تعدیل برعیت بام وصفی‌آباد تعدی‌میکنند . البته‌موقوف نمایند تعدیل یعنی‌عدل نه‌این‌است که ظلم بشود.»

مهندس منصور روحانی
وزیر آب و برق

توسعه منابع آب ایران
((مشکلات ـ راه حل‌ها))

حاصل مطالعات صاحبنظران وعلاقمندان به پیشرفت اقتصاد ایران و ترقی سطح زندگی ورفاه وآسایش نسبی مردم وطن ما بالاخره تأمین حداقل نیازمندیهای اکثریت عظیمی که بنام روستائی ۷۰٪ جمعیت ایران را تشکیل میدهند و درطول قرون واعصار از محرومترین طبقات بوده‌اند و افزایش درآمد سرانه عموم مردم در تولید بیشتر وبهتر محصولات کشاورزی ودامی وتبدیل آن بمواد ساخته‌شدهٔ قابل‌مصرف وتوزیع عادلانه‌آنها خلاصه میشود .

بدون تردید محصولات کشاورزی و وفورآن که عامل‌مؤثر جنبش‌وحرکت منظم چرخ اقتصاد کشوراست با کمیت و کیفیتی که‌کافی‌باشد حاصل نمیشودمگر آنکه موانع توسعهٔ کشاورزی ازهرجهت شناخته و ارزیابی شده و درحدود امکانات مالی و انسانی موجود درمملکت این موانع تدریجاً مرتفع بشوند.یکی‌ازبزرگترین‌مشکلات توسعهٔ کشاورزی طبیعت خشك و کمی باران وبرف وفقدان‌آب لازم برای‌زراعت‌است که از روزگار کهن گریبانگیر مردم وطن ما بودموهست.ـ وبااین‌شرح بایدنزولات جوی (برف وباران وتگرگ) که در تمام سطح مملکت نازل مشود ومنبع اصلی

آبهای سطحی وزیرزمینی و رودخانه‌ها ودریاچه‌های آب شیرین را تشکیل میدهند بطرز صحیح وقابل اطمینان شناخته وثبت شده وموجودی این منابع اعم از سطحی و زیرزمینی دقیقاً برآورد شود وسپس تا سرحد امکان فنی وباحدا کثراستفاده ازتکنیك وصنعت مهارشده وبا کمال صرفه‌جوئی و حداعلای بازده در کشاورزی وصنایع ومصارف خانگی وشهری مصرف شوند.

باحتمال قریب بیقین بی‌عدالتی وظلمی که بعلت توپوگرافی وشکل سرزمین ایران درتقسیم وتوزیع این مادهٔ حیاتی درنقاط مختلف وجوددارد با بکاربردن آخرین روش‌های علمی وفنی استخراج وتوزیع آب وبا وضع قوانین ومقرراتی که درجهت تأمین منافع هرچه بیشتر اکثریت باشد قابل تعدیل است . اگر از لحاظ کمیت آب این موازنه کاملا عملی نباشد حداقل از نظر بهای تمام‌شده هرمترمکعب آبی که‌در روستاها بمصرف کشت میرسد این نظریه تا حدود زیادی قابل اصلاح وجبران است کما اینکه این‌نظر در کشورهای راقیه مورد عمل وتجربه قرار گرفته و نتایج نیکوئی از آن گرفته شده‌است .

کمال مطلوب اینست که توسعهٔ منابع آب و نقل آن تا مجاورت روستاها باید بنحوی طرح و اجرا شود تا هر کس بتواند سهم عادلانه‌ای متناسب با احتیاج زراعی خود درفصل مساعدکاشت بدست‌آورده وبنرخی عادلانه که حتی‌الامکان درتمام نقاط کشوریکسان است ازاین ثروت ملی وموهبت خداوندی بهره‌مند شود.

یك‌مطالعهٔ اجمالی‌درقوانین وعرف وعادات جاری درایران درباره‌آب‌قنوات وچشمه‌ها و رودخانه‌ها ثابت میکند که‌این قوانین سازگار بانیازمندیهای وسیع‌امروز ایران وموزون باتکنیك جدیدنبوده وبالاخره باقوانین و مقررات نظیر در کشور های راقیه تناسبی‌ندارد وطبیعت ابتدائی این سنن و عادات ضرورت توأم با فوریت تجدید نظردرآنها رامبرهن و روشن‌میسازد . حقوق خصوصی که طبق‌عرف وعادات گذشته در قرون متمادی ازطرف صاحبان نفوذ کسب شده ومورد عمل‌قرار گرفته واکنون قانونی

شناخته میشوند امکان بهره‌برداری‌کامل ازمنابع‌آب بالاخص‌آب خانه های زیرزمینی را باقی‌نمیگذارد . همانطورکه گاوآهن و خیش چوبین با تراکتور موتوری برابری نمیکند روش‌های استخراج آب های زیر زمینی‌خاص دوره‌های کهن که بهترین آن قنوات است گرچه درموقع خود بسیار هوشمندانه وقابل تعریف و تمجید بوده ولی با گروه چاههای عمیق‌مجهز به‌تلمبه‌های برقی‌ووسائل اندازه‌گیری وادوات فرمان‌ازراه دور وهدایت ازیك مرکزناحیه‌ای قابل قیاس ورقابت نمیباشند .

بطور مثال‌کافی‌است یادآورشویم که درتمام طول‌تاریخ چند هزارساله وطن ماعلیرغم کوشش های وسیعی که شده‌است فقط آب مورد احتیاج ۲٫۵ میلیون هکتار زراعت‌آبی که ۲۵ میلیارد مترمکعب درسال میشود مهار ویا استخراج شده درحالیکه با احداث سدهای سفیدرود ومحمدرضاشاه درحدود ۴ میلیارد متر مکعب در سال آب طغیان این‌رودخانه‌ها مهار ودراختیار قرارگرفته واین رقم تقریباً معادل ۱/۶ کل‌حجم آبیست که درظرف ۲۵۰۰ سال گذشته درسرزمین ایران استخراج شده است. بعبارت دیگرجزئی‌از مساعی که‌دربرنامهٔ دوم‌عمرانی کشور بابکاربردن تکنیك‌ووسائل‌امروزی درمدت ۷ سال بکار رفته باتمام‌مساعی‌پدران واسلاف‌مادرطول ۴۰۰ سال‌برابری‌میکند با این توضیح مختصرمعلوم میشود چه‌زمینهٔ وسیع‌وچه امکان فوق‌العاده‌ای بابکاربردن تکنیك وصنایع‌مدرن برای نسل‌حاضر وجود دارد وافتخارات وصف‌ناپذیری‌درانتظار جماعتی‌است که با اتحاد وصداقت وصمیمیت وبه‌نیت خدمت بدون‌توقع بطرزی‌عاقلانه وصحیح دراین راه قدم بگذارند .

بقیه دارد

نسخ خطی شرقی
و فهرست کتب خطی درشوروی

عبدالحسین حائری

«۳»

۶ـ الدرر المنظومه من النقط المفهومه من شرح الانباری علی مقامات الحریری
تألیف شهاب‌الدین احمدبن محمدحجازی شافعی.

۷ ـ زهر الریاض و نزه‌المرتاض ـ تألیف منصوربن محمدبن عبدالله بن ابی‌صبیح اسدی. ازآثار این نویسنده قرن ۶ـه جزاین کتاب در دست نیست و این نسخه که بخط مؤلف‌است تنها اثریست از منصور اسدی که تاکنون شناخته‌ایم و خوشبختانه دراتحاد جماهیرشوروی نگاهداری شده .

مؤلف درآغاز مقدمهٔ این کتاب چنین آرد : از میان آثار زیبای نظم و نثر عرب که اینجا وآنجا پراکنده بود قطعاتی برگزیدم ودراین کتاب گردآوردم...»[۱]
این کتاب دارای دو «جزء» است :

جزء اول ـ داستانها وقطعات برگزیدهٔ تاریخی (به نثر).

جزء دوم ـ قصائد سخن سرایان عرب ازجاهلیت تا عصر تألیف کتاب

۱ـ وبعدفانی مختار فی هذا الکتاب نبذة من المحاسن المتفرقات ولمعة من الاشعار المنظومات علی سبیل التذکرة لناظر الیه والواقف علیه، یکون کالجلیس المحاضر والندیم المسامر.

۸ ـ ثمارالاوراق تألیف تقی‌الدین ابوبکر معروف به ابن‌حجة[۱]. ابن‌حجة درحماة‌دمشق متولد شد و نیمی از زندگی خویش را در دمشق سپری کرد و بسال ۸۳۷ـه در زادگاه خود بدرود حیات گفت واین نسخه از ثمارالاوراق که ازآن نا بردیم ۲۰سال‌پس از درگذشت او کتابت شده .

۹ ـ لذة‌السمع فی‌المناظرة بین‌اللاف والشمع ـ تألیف علاءالدین علی‌بن مشرف ماردینی حسکفی ازدانشمندان نیمهٔ قرن ۹ـه . حسکفی درآن کتاب داستان این مناظره را بطرزی زیباوبانثرمسجع‌پرداخته ونسخه‌ای که دراتحادجماهیر شوروی موجوداست در اواخر قرن ۹ـه نوشته شده .

۱۰ـ فاکهة‌الخلفاء ومفاکهة‌الظرفاء ـ تألیف ابوالعباس احمدبن‌محمد عرب‌شاه دمشقی .

۱۱ـ سحرالعیون تألیف ابوالتقی ابوبکربن عبدالله هرری شافعی دمشقی ملقب به وفائی (۸۴۷ـ۹۱۲ـه) نسخه‌ای که ازآن گفتگوداریم بخط مؤلف‌است

۱۲ـ مجموعه ۲ دفتریست حاوی نمونه‌های گوناگون نامه‌ها و مراسلات با برخی از زمامداران عثمانی، این مجموعه درنشان‌دادن اوضاع خاص عصر ومحیط نویسنده ونیز روابطی که با سلاطین و زمامداران عثمانی برقرار بوده تأثیر فراوان دارد . این دفتررا گردآورنده‌ای‌ناشناس در۹۷۴ بخط‌خویش‌نوشته واین خودنکته دیگراست که برارزش نسخه میافزاید.

۱۳ـاطباق علی‌الاطباق، تألیف محمداسعد افندی(متوفی‌ـ۱۷۵۲ـم)ا مذکور در ترکیه میزیسته واین نسخه بخط خود اوست .

۱۴ـکتاب العجائب الکبیر ـ تألیف ابراهیم‌بن وصیف‌شاه. این کتا تاکنون انتشار نیافته حاوی اطلاعات ومعلومات فراوانی دربارهٔ مناطق شرقی وآ مرکزی وحائز اهمیت فراوانست دربارهٔ تاریخ زندگی ودرگذشت مؤلف آن

بقیه درصف

۱ـ صاحب بدیعیه وآثار دیگر. فهرست‌مجلس‌ج ٤ ازاین‌نگارنده‌ص۳۳۷.

۲ـ درمتن‌گزارش بنام «مجموع لطیف»آمده .

مجتبی مینوی
استاد دانشگاه

معرفی کتاب سیرت جلال‌الدین مینکبرنی

۱

سیرت جلال‌الدین مینکبرنی سرگذشت پسر سلطان محمد خوارزمشاه است در مدت یازده‌سال : داستان مختصرجنگهای اوست باچنگیز ولشکر مغول و ، سپاه بردن او بنواحی مختلف وفتوحات وشکستهای او و، وقایع ایلغار مغول وتاتار وخرابیهای‌فراوان وبلاهای بیشماری‌که درآن ترکتازیها وپیکارها اقوام تاتار و ترك و مغول به سرزمین و مردم ایران وممالك مجاورآن رسانیده وچشانیده‌اند. بعنوان مقدمه از سیرت و رفتار علاءالدین محمد خوارزمشاه وبیرد‌های او و، تهورهای سفیهانهٔ او درقبال خلیفهٔ عباسی‌و، رعب وهراس‌کودکانهٔ او دربرابر قشون جرار مغول، که منجربه هزیمت و بخواری مردن او و مبتلا گشتن مسلمین در پنجهٔ غارتگران وخونریزان خوارزمی و تاتارگردید هم بحث مختصری شده‌است .

این داستان را شهاب‌الدین محمد خرندزی نوشته‌است‌که شش‌هفت سالی منشی جلال‌الدین بوده ودربسیاری ازسفرها ولشکرکشیها ومیدانهای کارزار با وی همراه بوده است .کتاب را اصلا بزبان عربی نوشته بوده وظاهراً درهمان قرن (قرن هفتم هجری) شخص دیگری‌آن را بفارسی ترجمه و تحریرکرده است . ازاین ترجمهٔ فارسی نسخه‌ای (ظاهراً منحصر بفرد) در کتبخانهٔ شخصی مرحوم مکرمین خلیل ییناںچ استاد تاریخ در دانشگاه استانبول موجود بودکه‌آن را بنده در ۱۳۲۹ ه . ش. درنزد او دید و از وی خواهش‌کردکه عکسی ازان ببنده ببخشد وآن بزرگ پذیرفت. پس از چندی عکس را تهیه‌کرد وتوسط مرحوم استاد عباس اقبال‌آشتیانی ازبرای بنده‌گسیل داشت ، ولی ببنده نرسید. اقبال درگذشت وکتابهای اورا بدانشگاه طهران فروختند واین عکس درآن‌میان

بود. دانشگاه آن را به‌بنده امانت داد ومن برای چاپ تصحیح وآماده‌اش کردم و بنگاه ترجمه و نشر کتاب متعهد طبع و نشر آن گردید .

نسخه‌ای که در کتبخانهٔ مکرمین خلیل بود (وگویا پس از فوت او با کتب دیگر او به یکی از کتبخانه‌های عمومی ترکیه واگذار گردید) تاریخ ندارد، ولیکن از قراین (خط وکاغذ ومرکب ورسم الخط) حدس می‌توان زد که قبل ازسال هفتصد کتابت شده است . اگر این تخمین درست باشد ترجمه می‌توان گفت درقرن هفتم تهیه شده‌است .

ازمترجم نام و نشانی بدست نیامد، وجزچندکلمه‌ای که در اول وآخر گفته‌است۱ وصریح است دراینکه این کتاب ازشخصی غیر ازمؤلف اصل است ، و جز بواسطهٔ چند خبط وخطائی که درفهم‌ودرخواندن عربی‌و درترجمه کردن‌مشهود افتاده‌است، دلیلی براین نداشتیم که این فارسی را هم شخص شهاب‌الدین خرندزی انشا نکرده‌باشد؛ تحریرفارسی بسبك انشای قرن هفتم وبشیوهٔ تحریر مصنف اصل این اندازه نزدیك است. بلی ، بعض ازفصلها وابواب کتاب هم که بزندگانی شخصی مصنف ووقایع عمر او مربوطست‌درترجه نیست و بسیارمستبعد می‌نماید که آن ابواب‌و فصول را مؤلف،اگرخود بفارسی‌برگردانده بود، راضی می‌شدکه حذف کند .

متن عربی هم در دست است ودوبار منتشرگردیده۲ و یك‌بار نیز ترجمهٔ فارسی آن بطبع رسیده، ترجمه‌ای جدید۳، که ازحیث اشتمال برمضامین اصل ازاین ترجمهٔ قد بکمال نزدیکتراست . ولکن این ترجمه مبتنی برمتنی‌است که در پاریس بطبع رسیده گذشته ازاینکه بسیاری از کلمات وعبارات مصنف دور از ذهن ماست ودرترجمهٔ صح ودر فهمیدن آن ما همه‌را ممکنست‌سهو وزلت‌دست‌دهد متنی که هوداس‌باترجمهٔ فرانسه‌ا نتشار داده است بی‌اندازه پرغلط است علاوه براینکه نسخهٔ متن عربی منحصربفرد بوده ا (نسخه‌ای درکتابخانهٔ ملی پاریس) واغلب الفاظ دران بی‌حرکات ونقاط‌کتابت‌شده‌است مصحح و مترجم وناشر فرانسوی از شرق‌شناسان عربی‌دان‌و، وارد درفن تحقیق و، و بمآخذ تاریخی وجغرافیائی‌و، مرد تفحص وتتبع هم نبوده وکاری بسیار سرسری با رسانیده است .

۱ـ همی‌گوید مؤلف اصل صدر سعیدشهاب‌الدین محمد خرندزی رحمةالله (مقدمه) ؛ للهالحمدکه عمرآن قدر وفاکردکه از عهدهٔ این ترجمه‌بیرون‌آمد و تار غزوات آن پادشاه جهانگیر... مدون‌گشت... (خاتمه) .

۲ـ چاپ هوداس (O. Houdas) درپاریس ۱۸۹۵ باترجمهٔ فرانسه، حافظ احمدحمدی در مصر ۱۹۵۳. این‌چاپ مصر مبتنی برهمان چاپ پاریس است

۳ـ سیرة جلال‌الدین ترجمهٔ محمدعلی ناصح ، طهران (۱۳۲٤هـ . ش .

این ترجمهٔ فارسی قدیم حتی ازبرای تصحیح متن عربی‌هم نافع‌است زیرا که مترجم (جز درپنج شش موردی که غلط ترجمه کرده وغلط فهمیده‌است) به‌انشای مصنف و مندرجات کتاب واعلام رجال وامکنه آشناتر بوده‌است و مبنای کار او نسخه‌ای معتبر بوده است (اگرچه‌آن هم دربی‌نقطه و بی‌حرکت نوشتن‌کلمات‌گویا مانند نسخهٔ پاریس بوده است) ، وبهرحال این ترجمهٔ قدیم را مأخذ معتبر دیگری ازبرای تصحیح متن می‌توان محسوب داشت . بنده ازاین دونسخه‌گذشته نسخهٔ ثالثی هم بدست‌آورد، نسخهٔ متن عربی محفوظ درکتبخانهٔ موزهٔ بریتانیا بنشان Or. 5662 که‌آن‌هم (مثل‌نسخهٔ پاریس ونسخهٔ ترجمهٔ فارسی) ازنسخه‌های قرن هفتم هجری است هرچندکه تاریخ ندارد، و از ابتدا و از وسطها و ازآخر آن اوراق بسیار افتاده‌است و ورقهای‌آن مشوش شده است ، دو نوع تشویش : یکی از راه پس وپیش گشتن برگهای این نسخه(که چارهٔ آن‌آسان‌است)ودیگر بعلت تقدیم وتأخیری‌که درنسخهٔ سابق روی داده بوده‌است وکاتب این نسخه دراستنساخ توجه نکرده وعیناً نقل‌کرده و در وسط صفحه وسطر ارتباط کلام‌گسیخته‌است؛ بااین همه عکس این نسخه را نیزبدست‌آورد و ازآن درتصحیح متن و ترجمه استفاده‌کرد .

۲

مصنف اصل

تاریخی مفصل وصریح و معتبر و صحیح از وقایع عهد خوارزمشاهیان و حملهٔ چنگیز و محاربات جلال‌الدین خوارزمشاه بفارسی نداریم . این کتاب نسوی و کتاب جهانگشای جوینی ازهرچه دراین باب داریم بهتراست ولی‌کافی نیست. حق‌اینست که‌همت بگماریم وکتاب ترکستان بارتلدرا[۱] بفارسی ترجمه‌کنیم وسپس‌هرچه ازمآخذدیگر بدست آید بران بیفزائیم. این ترجمهٔ فارسی سیرت جلال‌الدین را می‌توان یکی‌ازآن مآخذ اصلی بشمارآوردکه از برای تکمیل مطالب کتاب بارتلد بکاربابد برد. درحواشی پای صفحات ودرتعلیقات وتوضیحات آخرکتاب ودرهمین مقدمه سعی در رفع بعضی‌ازنقایص‌آن کرده‌ام، ولی هنوز ده یك‌آنچه بایست بران افزوده باشم نیفزوده‌ام. جا و مقام مناسب بیش ازین نبود و از حدتناسب درمی‌گذشت .

۱ـ اصل‌آن به‌روسی بوده‌است، ترجمه‌ای‌بانگلیسی‌ازان شده‌است‌که در اعتبارو صحت همپالکی اصل‌روسی‌است و درسلسلهٔ‌کتب وانتشارات اوقاف گیب منتشر شده است و کتاب معروفی است .

مصنف این کتاب شاید قصد استیفا واستیعاب نداشته ، و بهرحال مرد این کار نبوده است . ما همه گمان میکنیم که اگر شرح وقایع زندگانی ومشاهدات خودرا بنویسیم کتاب رمان یا تاریخ بسیارخوبی خواهدشد . مصنف نیز که درفن انشا سرآمد بوده و در مسیر جریان حوادث واقع‌شده بوده است و وقایعی‌را از این و آن شنیده بوده است ، پس از دیدن وخواندن آنچه ابن‌الاثیر از کارها و جنگهای دورهٔ محمد خوارزمشاه و جلال‌الدین حکایت کرده بوده‌است درصدد نوشتن‌این «تاریخ» یا سرگذشت جلال‌الدین برآمده است ، قدری ازمطالب ابن‌الاثیر را برداشته وبامشهودات ومسموعات خویش توأم کرده وبه‌انشای مصنوع متکلف آن عصر که درمنشآت‌دیوانی متداول بوده‌است کتابی‌بسیار خواندنی‌وبسیار ناقص بوجودآورده . ازهمان ابتدا انسان می‌بیند که آنچه دربارهٔ منشأ تاتار و وقایع ابتدای زندگانی چنگیز وفتوحات او درمغولستان وچین گفته است با تواریخ معتبرموافق نیست . نه‌مآخذ برای اطلاعات در دست داشته‌است وبه‌اهل این نوع تحقیق وتتبع بوده حتی‌بجغرافیای زمان خودکه محل پیشامدها بوده است علاقه‌ای نداشته ونشانی صحیح وصف‌روشن همراه اسامی‌نیست ، شکل مکتوب آنهاهم بطول زمان در دست کتاب بی‌دقت بصورتی غیرمأنوس درآمده است وتطبیق آنها با امکنهٔ معروف امروزی یا مذکور در کتب آسان‌نیست . ازتاریخ زندگانی وسرگذشت اوکه مطلع‌شویم می‌بینیم‌که اورا معذور باید داشت ، وممنون بودکه لااقل دوکتا - ماندنی وخواندنی بجاگذاشته‌است ، نفثةالمصدور بفارسی وسیرت جلال‌الدین بعربی .

هرچند نیت آن را نداشته‌است‌که ترجمهٔحال خویشتن رابنگارد دراین دوکتاب خودآن قدرها ازخودبحث کرده است‌که ازخلال عبارات اوبتوان وی راشناخت . محمد احمدبن علی‌بن محمدمنشی‌از خانوادهٔ اعیانی‌بوده‌است ؛ خاندان اوصاحب قلعه‌ای‌بوده درخراسان بنام خرندز(ظ) ، که قلعه‌ای حصین‌واستوار وکوهستانی‌بوده است در نزدیک شهرزیدر، وآن شهرجزء نواحی‌واعمال شهروولایت نسابوده‌است(درتعلیقات‌ص۲۸۹ تا ۳ درباب این‌اسامی بحث‌شده‌است). لقب‌این‌مردشهاب‌الدین بوده‌است. ازاحوال‌اوائل‌زندگانی وطرزتربیت‌ومراحل تحصیل وکارهای مختلف‌که داشته‌است واینکه سن‌اودرموقع دخول خدمت‌جلال‌الدین‌چه‌بوده خبری‌قطعی‌نداریم و باید بحدس‌وتخمین متوسل‌شویم. ازدو کتابی انشاکرده است استنباط می‌شودکه اهل تحصیل وتعلم‌بوده، و شاید تابیست و دوسه سال بآموختن مشغول بوده‌است ؛ فارسی وعربی‌ومقدمات علوم اسلامی‌را فراگرفته بوده دواوین عربی وفارسی بسیارانس داشته ، حتی‌باشعرگویندگان قریب‌العصر ومعاصرخود مثل‌ابوالمظفر ابیوردی وظهیر فاریابی‌ونظامی‌گنجوی وافضل‌الدین‌کاشانی ؛ کتب‌نثر

یمینی و کلیله ودمنهٔ بهرامشاهی‌را خوانده بوده[۱] وشاید برخی ازآنها را ازبر کرده بوده است ، چنانکه قرآن راشاید تماماً ازحفظ میخوانده .

با بعضی‌ازافرادخاندان صاحبان و والیان نسا دوست بوده‌است. مثلانصرةالدین حمزة بن محمدبن حمزة بن عمربن حمزه[۲] ، برادرزادهٔ عمادالدین محمدی که سلطان‌محمد خوارزمشاه پس‌از مرگ وی نسا رامتصرف شده‌بود ، درسالهائی‌که درخوارزم محبوس‌نظر وممنوع ازخروج بوده بود بامصنف‌مکاتبه داشته‌است وهمینکه پس‌ازمرگ خوارزمشاه‌اولاد و برادر زادگان این عمادالدین به نسا بازگشتند و ولایت و حکومت را بدست گرفتند شهاب‌الدین محمد درنزد اختیارالدین زنگی‌بن عمادالدین محمد بخدمت مشغول شد ؛ و بازپس‌از مرگ اختیارالدین زنگی چون پسرعم این شخص ، همان نصرةالدین حمزه ، جانشین وی گردید مصنف را در امور ولایت نایب خود ساخت . آنچه در سیره راجع به تحصیلات وفضایل نصرةالدین حمزه میگوید نمونهٔ خوبی‌است ازطرز تربیت و مواد درس وتعلم بزرگ زادگان آن‌زمان وآن نواحی (درمواردی‌که بفکرتحصیل و آموختن می‌افتادند) وشاید بتوان بتخمین وحدس مواد درسی ومحفوظات مؤلف را نیز از همان قبیل دانست ، میگوید : نصرةالدین حمزه تحصیل ادبیت وعربیت‌کرده بود وبزبان فارسی و عربی شعر میگفت ، وسقطالزند ابوالعلاء المعری‌راو تاریخ یمینی وملخص فخرالدین رازی‌واشارات شیخ‌الرئیس ابن‌سینا را ازبرکرده بود ، ازنمونه‌ای‌که ازنظم ونثراو در سیره‌آورده است معلوم میشودکه نصرةالدین انشای متکلف مصنوع عربی‌را خوب می‌نوشته‌است.

درسال ۶۱۷ که پس‌از وفات خوارزمشاه جلال‌الدین مینکبرنی بخوارزم روی آورده بوده وبعداز اندک‌زمانی‌ازآنجا بجانب نیشابورکوچ‌کرده‌بوده است ودرکناربیابان نسا باهفتصد تن‌از تاتار جنگیده وایشان را تارومارکرده بوده‌است مؤلف درنزد اختیار الدین زنگی‌بوده است ؛ و دراین موقع گویا تازه ازخردر به‌نسا رفته بوده ، زیراکه درچندصفحهٔ قبل (متن عربی‌چاپ مصر ص۱۲۳ ، این‌باب درترجمه نیست) حکایت میکند

---

۱ ــ دلایلی‌براقتباس او ازاین‌کتب چه درسیره وچه درنفثةالمصدور در دست‌ست درآنچه مربوط به‌سیره است پس‌ازین بحث خواهدشد ، ودرآنچه مربوط به نفثةالمصدور است‌آقای دکترامیرحسن یزدگردی در مقدمهٔ نفثه‌بحث‌کرده‌اند

۲ ــ درسلسلهٔ نسب نصرةالدین واختیارالدین درنسخ سیره خلط واشتباهی شده است‌که نمیدانم ناشی‌از نسخ‌است یا ازخود مؤلف ؛ بهرحال‌کشف‌کردن رابطهٔ نسبت‌میان این دوپسرعم مشکل‌است ومعلوم نشددرکجا جدشان یکی‌میشودو آیا پسرعمی‌ایشان‌حقیقی است یا مجازی ...

که نظام‌الدین‌سمعانی۱ که‌از مرو بخوارزم منتقل گردیده و بخدمت سلطان پیوسته‌بود بقلعهٔ من خرندز رسید ودوماهی‌آنجا نزدمن ماند ، وازسوز درون وپژمردگی‌خاطر چند باری درقلعه وعظ کرد ، وحال‌آنکه درخوارزم اگراز وی تمنی‌میشد که وعظ ومذکری‌کندشاید ردمی‌کرد. وبعدازآنکه‌تاتار برنسا مسلط شدند (باب۲۲ درهمین‌کتاب دیده‌شود) واخبار کشته‌شدن خیوقی باو رسید ترس وهراس براو مستولی‌گردید ، با من برخاکریز قلعه۲ گردش میکرد وجایهائی‌را نشان میداد که مور دربالا رفتن از آن می‌لغزید ، و میگفت «تاتار ازاین‌جا بالا خواهدآمد» . عاقبت به‌اصرار بسیار مراناچارکرد او وکسان‌وغلامان وچارپایانش را ازجانبی‌که روبکوه باشد با ریسمان و طناب پائین بفرستم و بعد از آنکه بخوارزم رسیده بود واولاد سلطان راکه ازآبسکون به خوارزم برگشته بودند دیده بود توقیعی‌از جانب اوزلاغ شاه‌فرزندسلطان مرحوم‌بنام من‌فرستادکه برموجب‌آن محلی‌معتبر را بمن اقطاع داده‌بود .

از پسرعمی‌بنام سعدالدین جعفر بن‌محمد هم نام می‌بردکه‌گویادر موقع اقامت وی درنسا او درخرندز بوده ونامه‌ای مبنی‌از اخبار فرزندان سلطان به نسا فرستاده بوده است (ص۸۸ دیده‌شود) .

پدرمؤلف معلوم‌نیست درچه‌سالی‌درگذشته‌است ، چونکه تاحدود ۶۱۵ زنده‌بوده وآنجاکه‌بحث ازمعزول گشتن نظام‌الملك وبه‌خوارزم رفتنش‌ازنشابور وگذشتنش ازنزدیکی قلعهٔ خرندز میکند (ص۴۵) میگوید بنیابت پدراز قلعه بخدمت‌او فرود آمدم و تقدمه و علوفه باخود بردم وتشییع‌اوکردم ؛ بازحکایت میکندکه درسال ۶۱۶ که نسا راتقاجار وبرکه‌خراب‌کردند من درقلعهٔ خود خرندز بودم(ص۸۰) و درآن هنگام‌که دنیا از فتن موج میزد پناه اسیران وملجای خایفان شده‌بودم ، همه‌روزه ارباب حشمت و جاه بدانجا پناه می‌آوردند وبقدر وسع‌ولایق مرتبهٔ هرکسی خدمتی می‌بردم؛ دیگر نمیگوید پدرم هم بود .

---

۱ ـ احتمال میتوان داد که مراد از نظام‌الدین سمعانی ابوالمظفر عبدالرحیم ابن‌عبدالکریم‌باشدکه فقیه محدثی‌بوده است وتصنیفات داشته و وفات‌اورا درحدود ۶۱۷ گفته‌اند. به معجم‌المؤلفین (۵:۲۰۶) ومآخذ مذکور دران رجوع شود . ولی‌هیچ‌جانیافتم که‌لقب این مرد را نظام‌الدین قیدکرده باشند .

۲ ـ یاپاشورهٔ‌آن ؟ درمتن‌عربی‌لفظی‌بصورت شفقان وسقیف وشقیف دراین مورد وچند محل دیگر (صفحات ۱۲۴،۲۵۸،۲۶۴،۳۵۷ چاپ‌مصر) بکار رفته که بنده درهیچ کتاب لغتی‌معنائی‌مناسب مقام از برای آن نیافتم . در بعضی موارد محتمل است به معنی

در بابی از اصل عربی (چاپ مصر، ص۱۳۵ تا ۱۳۹) که ترجمه‌اش در اینجا نیامده است گفته‌است که بدرالدین اینانج‌خان از بزرگان امرای سلطان آمده بود و با گروهی اندك در بیابان مجاور نسا نشسته بود، اختیارالدین زنگی صاحب نسا خواست اورا دوست بگیرد وی را دعوت کرد که آمد و درنسا اقامت کرد؛ جمعی از تاتار آنجا آمدند که وی را بگیرند، صف قتال کشیده شد ومن بنیابت صاحب نسا درخدمت اینانج‌خان بودم و از وی چنان دلیری ودلاوری دیدم که اگر رستم می‌دید ازوی ترسناك می‌شد؛ ایشان را فرار داد وسپس بسمت ابیورد رفت؛ در غیبت او اختیارالدین زنگی درگذشت واینانج‌خان به‌نسا برگشته ازکسی‌که بجای اونشسته بود خواهش کرد خراج سال ۶۱۸ را برسم مساعدت بپردازد، وپس‌ازگرفتن بسمت سبزوار وازآنجا به‌گرگان رفت، در سال۶۱۹ در فضای وسیعی‌میان جرجان واسترآباد که به‌حلقه(؟) موسوم‌است تاتار باو رسیدند وجنگ به‌شکست وهزیمت اینانج‌خان منتهی‌گردید، و اوگریزان به‌ری بخدمت غیاث‌الدین پیرشاه پیوست، مورد اکرام واحترام غیاث‌الدین شد تا بحدی‌که طمع کرد مادر اورا به‌زنی بخواهد؛ بعدازین چندصباحی بیش‌نزیست‌ودرشعب سلمان (=اشکفت سلمان) درفارس مدفون شد، وگفتندکه اورا به زهر تلف‌کردند. مؤلف‌که همراه اینانج‌خان رفته بوده است تا زمان واقعهٔ گرگان آنجا بوده، و در کر و فر جنگ تا نزدیکی‌قلعهٔ همایون‌رسیده‌است واصفهبد مازندران عمادالدوله نصرةالدین محمدبن‌کبود جامه صاحب‌آن قلعه اورا پناه داده وبعد ازچند روزی‌که راهها ایمن شده بوده‌است مؤلف را با بدرقه بسمت قلعهٔ خودش روانه کرده است.

درباب دیگری‌که بازمترجم ترك‌کرده (چاپ مصر، ص۱۸۷ تا۱۹۱) مؤلف کیفیت پیوستن خودرا بدرگاه جلال‌الدین درسال ۷۲۲ ومنشی اوشدن بیان می‌کند، و اینك خلاصهٔ‌آن باب:

نصرةالدین حمزه چون‌نسا را ازپسر عم خود ارث برد مرا در امور خویش نایب خویشتن ساخت ـ وبعدازآنکه ازفضل او سخن می‌راند و شعروازنثر او نمونه‌ای می‌دهد[۱] ـ ودرآن نوزده‌سال‌که درخوارزم ازحرکت ممنوع بود علوم قدیمه تحصیل‌کرد و درآنها بمرتبهٔ بلند رسید؛ ازآن جمله درنجوم واحکام‌آن‌بسیار ماهرگردید، چنانکه پیش‌بینی‌های اوکمتر خطا می‌شد. وی از دلایل نجومی حکم کرد که طالع غیاث‌الدین مقتضی سعادت یافتن نیست وآتش اومردنی است، وجلال‌الدین است‌که‌ازپردهٔ خفاظهور خواهدکرد و درخشان خواهدشد. بدین‌سبب درموقعی‌که غیاث‌الدین بر عراق مستولی گردیده بود وسلطنتی می‌کرد نصرةالدین برای اونامه‌ای ننوشت وبنام وی خطبه‌نخواند. کینهٔ اورا در دل‌گرفت وطوطق پسراینانج‌خان را بالشکر اینانج و جمعی دیگر از امرا

۱ـ درچاپ پاریس وچاپ مصراین‌نمونه بسیار پرتحریف وپرغلط چاپ‌شده‌است.

وسپاهیان برای شکستن شان وشوکت نصرةالدین فرستاد. وی با ناصحان خود مشورت کرد که ما را چه باید کرد، حاصل گفتگو این شد که من (مؤلف) با مبلغی مال وهدایا برای نشاندن فتنه و بستن دهانها رو بدرگاه غیاث‌الدین آوردم. دربیرون جرجان خیام ولشکرگاهی دیدم ، پرسیدم کیست ، معلوم شد امیری است که از جانب جلال‌الدین مأمور خراسان شده‌است واینان ممن خبرزایل شدن دولت غیاث‌الدین را دادند. اما می‌دانستم که آن پسر اینانج را ازسر شهر نسا چیزی دورنخواهد کرد مگر فرمانی ازجلال‌الدین، پس آهنگ لشکرگاه او کردم، ازراه بسطام خود را به ری رسانیدم و رو به‌اصفهان آوردم . جهـان چون موی زنگی درهم افتاده بود وآرامش وایمنی رخت بربسته ، ماهها در راهها بعلت بلاها ازبرف وآشفتگی و دزدی ورهزنی وکشت وکشتار دچار تعویق وتأخیرشدم وعاقبت چون به لشکرگاه اودرحدود همدان رسیدم سلطان برای هجوم براتابك یغان طایسی شوهر خواهرغیاث‌الدین رفته وغایب بود. سبب این بودکه بعدازآنکه سلطان بر برادر خـود غالب شده بود یغان‌طایسی روی به آذربایجان نهاده و بااتابك ازبك برمخالفت سلطان متحد شده بود،وسلطان لشکر به‌آذربایجان کشید. این خبررا چون داماد غیاث‌الدین شنید بسمت همدان وعراق برگشت که مگر درغیاب سلطان برآنجا مسلط گردد ؛ جلال‌الدین خبردار گشت وناگهان مراجعت کرده درحدود همدان وی راشکست داد واسیرکرد و بخشید و آزاد کرد. درچنین موقعی بودکه من به اردوی جلال‌الدین درهمدان رسیده بودم . نـزد شرف‌الملك جندی وزیرسلطان رفتم وهنوز سلطان برنگشته بود؛ خدمتی وهدیه‌ای را که نصرةالدین حمزه بنام و برای پیشکش بحضور تاج‌الدین علی پسرکریم‌الشرق ، وزیـر غیاث‌الدین، همراه من کرده بود بخدمت شرف‌الملك بردم (وآن هزاردینار بود)،شکرکرد وياری نمود تاکارگزارده شد ومنشور سلطان بنام نصرةالدین برولایت نسا وچند ناحیه‌ای ازنواحی مجاورآن صادرگردید، وکسان تعیین کردندکه همراه من بفرستند ومرا به نسا برسانند وپسراینانج‌خان را ازآنجا برانند (واین وقایع درسال ٦٢٢بود) ؛ امـا دو سه روزی نگذشته بودکه خبررسیدکه نصرةالدین را پسراینانج ازقلعهٔ نسا بیرون آورده و بقتل رسانیده است وجهانی را سوکوارگردانیده ؛ اجرخدماتی‌را نیزکه من به‌والد او در نسا وجرجان کرده بودم باین‌دادکه ازکسان من‌هرکرا یافت‌کشت واز اموال من هرچه بدستش رسید بغارت برد و خانهٔ مراازما ترك اجداد واندوختهٔ شخص‌من بیکبارگی‌رفت.

بعدازآنکه‌سلطان به آذربایجان مستولی‌شد «دیوان کتابت انشا » را بمؤلف تفویض کردند(١٣/١٤٠، ومتن چاپ مصر ١٩٤)، ولی‌در متن عربی لفظ‌دیوان نیست، بعبارت دیگردراین زمان فقط یکی از منشیان بوده است و این کار را هم فقط از برای فراموش کردن غم واندوه دوری ازخانه‌ومسکن و کشته‌شدن خویشان وکسان وبتاراج‌رفتن‌مایملك پذیرفته است .

زن در نظر ملل عالم

عباس خلیلی

عرب : زن کشتزار است . بدلخواه خود از این کشتزار بهره‌مند شوید «نساء کم‌حرث لکم‌فاتوا حرثکم انی‌شئتم» آیه قرآن . ونیز ــ زن گل وریحان‌است ماهمه بوئیدن گل خوشبو را دوست‌داریم. شعر :

ان النساء ریاحین خلقن لنا		و کلنا یشتهی شم الـریاحین

ایران : هنر زن زائیدن شیر نر است .

زنانرا همین بس بود یك هنر		نشینند و زایند شیران نـر

فردوسی

هندوستان : زن‌آینه صفای شماست . خوبی و زشتی شما در آینه منعکس میشود زینهار آینه را تارمکنید .

روم قدیم : زن مادیان تندرو است . سوار خود را زود بمقصد میرساند . گاهی‌هم از فرطشتاب می‌لغزد و سوار را سرنگون میکند .

یونان قدیم : سر وجود در خلقت زن نهفته . چون راز هستی آشکار شود رسوائی بدنبال میکشد .

یونان کنونی : زن مظهرعشق وجمال و وحی کنندهٔ شعر و خیال است از او

الهام بگیرید .

چین قدیم : زن هزار صفت دارد یکی از آنها: لگن پر انگبین است ولی هنوز نیش زنبور در آن نهفته .

چین جدید : زنان ما همه جا با ما گام برداشتند من و همسر مهربانم هردو باهم بمقصد رسیدیم .

وحوش افریقا : زن متاع ذخیره است . هر گاه گرسنه ماندی اورا بخور.

حبشه : زن برای همه خوب است. تو زن را بگیر و مگذار اوترا بگیرد.

ترك : زن شمشیر برهنه و تیز است . شمشیر زن حذر کند که اول برسر او آخته نشود طبیعت زن بریدن است.

بلغار : زن تنور گرم است چون سرد شود خاکستر برسرمردمیریزد.

روس : تو که زن داری ، برولحاف را بفروش و ودکا بنوش . اوتراهمیشه گرم می کند .

افغان : هردشنامی که از زن خود شنیدی بمردم تحویل بده تا همه بر سر تو بریزند .

بحرین : قیمت ماهی دودی باقیمت زن برابر شده .

کرد : زن گل است . آهو است ندانم چیست همین قدر میدانم زن است.

مثل مشهور : زن بلاست . هیچ خانه بی بلانباشد .

فصل پنجم

دین بودا

(٤)

دکتر منوچهر خدایار محبی

۱ - بودا

تطبیق دین بودا با سایر ادیان چنین نتیجه میدهد که این‌عقاید ازچند نظر با سنن باستانی مخالف ومحصول تجربه زندگی مؤسس‌آن است. ازاین‌جهت برای بیان آن دانستن شرح‌حال بودا نهایت‌ضرورت‌رادارد.

بودا یا گتاما در اواسط قرن ششم قبل‌ازمیلاد درخانواده‌ساکیا (Sakyas) (مقتدر) ازنجبای شمال هندوستان متولد شده درطفولیت اورا سیداتا (Siddatha) میخواندند. هنگامیکه براه پارسائی افتاد اورا گتاما نام نهادند وچون بکمال‌رسیدبودا شدکه بمعنی الهام یافته وبیدار شده ودانا وبصیر وناجی‌است. گاهی او را ساکیا مونی میخوانندکه بمعنی حکیم آل‌ساکیا است و در زبان منظوم نیز همین عنوان را دارد. بعضی از دانشمندان ساکیامونی را بمعنی حکیم سیستانی دانسته و بودا را از مردم ایران شمرده‌اند.

مایا (Mâyâ) مادر بودا چندروز پس‌ازتولد فرزندش‌وفات‌کرد. ابتدازندگی باشکوه نجبا واغنیا را داشت ازدواج‌کرد ودارای پسری شد. باوجود زندگی‌مطلوبی که داشت همواره اندوهگین بودکه محصول‌آن افسانه چهاراتفاق را تشکیل‌میدهد:

بار اول‌گتاما از قصر خودخارج شد پیرمردی دید ، ناپایداری جوانی را که اجباراً به‌پیری منتهی میشود دریافت. دفعهٔ دیگر ازخانه بیرون آمد بیماری را ملاقات کرد فهمیدکه روزی سلامتی جای خود را به‌بیماری خواهدداد. سومین بار که بقصد

خروج خانه را ترك گفت جنازه‌ای دیده بخود گفت ، چون مرگ غیر قابل احتراز آید زندگی بچه کار آید؟ دفعه چهارم که* خارج شد درمقابل راهبی قرار گرفت که دارای چهره‌ای آرام و نیکو بود تصمیم گرفت طریق راهب را سرمشق قرار دهد. زندگی با شکوه را رها کرد برای ادراك حقیقت مذهبی و آرامش قلب سختی پیشه ساخت درسن بیست و نه سالگی درشب مهتابی قصر وخانواده خودرا ترك گفت، مدت هفت سال بااشتیاق بریاضت کوشش و فداکاری بسیار کرد وپنج زاهدی که باوی بسرمیبردند اورا ستودند ولی بزودی دریافت که ریاضت خوشبختی ورستگاری دربرندارد. باین ترتیب ازریاضت دست کشید و آنرا عملی بیهوده دانست وبرای باز یافتن نیروی از دست رفته غذا خورد و استحمام کرد زاهدان ازعمل وی اندوهگین شدند ورفیق خودرا ترك نمودند.

گتاما از سی‌وشش سالگی در دریای اندیشه وتفکر فرورفت درزیر درخت انجیر که بعدها آنرا درخت دانش نامیدند نشست. درشب هشتم دسامبر حقیقت بروی آشکار گشت واز این تاریخ بودا لقب یافت وعصرجدیدی درتاریخ بشر پدیدار گشت. گویند بودا دراین شب ازهمه چیز آگاه شد ودریافت که نفوس بشر چگونه از بدنی ببدنی انتقال مییابد و منشاء رنج والم جهانیان کجاست وچگونه چاره آن آلام را توان کرد. این شب را بعثت بودا مینامند ودراین باره خودچنین میگوید:

درهنگامیکه این احوال برمن مکشوف شد وبمشاهده مشغول شدم جان من از گناه حسد وآرزو پاك شد ازگناه تعلق بحطام دنیوی رهائی یافت . ازگناه و خطا مبرا گشت. ازگناه جهل‌عاری گردید در وجود بیدارمن دانش راه نجات افروخته شد و لزوم ولادت جدید (بنابرتناسخ) ازبین رفت. مقام مقدس حاصل آمد . وظیفه انجام گرفت من دیگر باین عالم بازنخواهم آمد. این است آنچه دریافتم» :

بودا چهاربار، هفت روز زیر درخت دانش باقی ماند ولذت نجات را چشید . دریکی ازافسانه‌های پسین مذکور است: مارا (Mâra) شیطان دین بودا وی‌را وسوسه کرد ولی بودا براین دشمن پیروز گشت .

طوفانی ظاهرشد وهفت روز بطول انجامید. هفت‌بار چنبرماری اورا احاطه کرد وحمایت نمود ولی اوآرامش خاطررا حفظ کرد . ماربشکل انسان جوانی درآمد. بودا گفتار اولیه را بوی عرضه داشت که میتوان آنرا سعادت ازلی دین بودا دانست .

«خوشا منزوی خوشبخت که حقیقت را میشناسد ومی‌بیند. خوشا آنکه درراه خود پایدار است وبموجودات بد نمیکند. خوشا آنکه برای اوهرشکنجه ومیل پایان یافته است. پیروزباد پشتکارمن. این درحقیقت سعادت عالی ابدی است.»

چون بودا بفکر ترویج حقیقت افتاد پیاده درشهرهای هندوستان بگردش ودعوت مشغول شد. ابتدا درصدد برآمد پنج راهبی راکه قبلا در ریاضت با وی همراه بودند

براه آورد. آنانرا دربنارس یافت. راهبان ازاینکه افکارباطنی رارها کرده ودارای زندگی باشکوه شده وی را نکوهش کردند . بودا درجواب گفت. باید ازافراط وتفریط اجتناب کرد زندگی خوش و پست و بیهوده وریاضت اندوهناك و بی ارزش را ترك گفت و برای ادراك دانش وآرامش وسعادت راه میانه روی راانتخاب نمود .

سخنان بودا درمقابل پنج راهب تحت عنوان موعظه بنارس معروف است ومیتوان آنرا بنام چهارحقیقت مقدس که بعداً بیان میگردد تلخیص کرد .

مواعظ بودا بدل پنج راهب نشست. استاد را تجلیل کردند واولین دسته ازجامعه بودائی را تشکیل دادند .

درهرحال زندگی بودا بترویج حقیقت وتبلیغ گذشت . پادشاهان را ارشاد کرد امتیارات کاستها را درهم شکست و برای کارگران حقیر امتیازاتی برقرارساخت وآنانرا از حق استفاده از امورمذهبی برخوردار کرد و ازاین روانقلاب اخلاقی بزرگی بوجود آورد.

الدنبرگ در کتاب «بودا» مینویسد: بودا درکوسینارا (kousinârâ) زیردو درخت پوشیده ازگل باپیروانش وداع گفت دراین زمان پسرعموی بودا موسوم به آناندا (Ananda) که وفادارترین پیروانش نیز بود خودرا درگوشه‌ای مخفی ساخت تا گریه کند. بودا بوی نزدیك شده و بامهربانی گفت :

«ای آناندا چنین برارنده نیست، ناله شایسته نیست . ناامیدی بداست. آیا بتو نگفتم که انسان از آنچه دوست داردوازآنچه اورا مفتون میسازدوازآنچه که باید از آن جدا گردد وخویشتن را بی بهره گرداند ودل بستگی نداشته باشد .

ای آناندا چگونه ممکن است آنکه متولد میشود ومخلوق ومصنوع و ناپایدار است نمیرد؟ این ممکن نیست. اما تو آناندا مدتی بارضایت وحسن نیت وخوشحالی بدون حیله ومکر وتظاهر درفکر ودرگفتار ودرعمل بکمال مفتخرشده‌ای ای آناندا تونیکی کرده‌ای پشتکار داشته باش بزودی ازگناهانت رهائی خواهی یافت»

بودا آخرین کلام خودرا باذکر: «همیشه مبارزه کنید» پایان داد و در چهارصدو هشتاد قبل ازمیلاد درسن هشتادسالگی جهان رابدرود گفته و بعالم نیروانا شتافت .

جهان خواب

بشب هر بی‌پناه تیره روزی | برد سوی جهان خواب راهی
جهان خواب را نازم که باشد | درآنجا بی‌پناهان را پناهی

به بیداری هرآنکو در عذابست
اگر آسایشی بیند بخوابست

به‌بیداری زبس داری غم خود | بهرفکری شود حال تو مغشوش
ازآنروجانت آسوده‌است درخواب | که‌خودرا کرده‌ای یکسرفراموش

چو وارستی ز قید خود پرستی
دگر از هرچه هست آسوده‌هستی

ازآن سرگشته‌میباشی که‌دایم | ترا سرگشته دارد کار گیتی
بگیتی‌تاکه هستی‌لحظهٔ نیست | دلت فارغ زگیر و دار گیتی

ترا چون خواب‌ازین‌غم‌ها بدربرد
دگر آسوده دل خواهی بسر برد

نه بهردیگران افتی بزحمت | نه بهرخویشتن مانی در آزار
نه‌عقل‌وهوش‌تا سررا دهد درد | نه احساسی که تادل‌را کندزار

بلی‌چون‌خواب درچشم‌توره‌جست
گشایداز توهر بندی که در تست

زهرچیزی که میگردی خبردار | مقید میشوی برآن کم و بیش
بخواب‌آسوده‌زان‌هستی که‌درخواب | نه‌ازمردم خبرداری نه‌از خویش

ز هرچیزی کزآنی شاد و ناشاد
شوی‌آسوده چون بردیش از یاد

ابوالقاسم حالت

درست است اینکه از خوابی پریشان گهی درخواب هم یابی تب و تاب
ولی آنهم خیال کار روز است کز آن آشفته میگردد بشب خواب
بجسم وجان اگر آلودگی نیست
ترا در خواب جز آسودگی نیست

بهشت است این جهان خواب زیرا «بهشت آنجاست کازاری نباشد»
کسان را خواب چون ازیاد هم برد «کسی را با کسی کاری نباشد»
نیاید خوب وزشت خلق درچشم
همه پوشیده‌اند از یکدگر چشم

جهان خواب از آن رو بهجت افزاست که آنجا عدل وانصافی عجیب است
سراسر خلق را درعالم خواب ز آسایش بیك نسبت نصیب است
همه گر منعمند و گر فقیرند
زفیض خواب یکسر بهره گیرند

اگر آزاده‌ای از غصه آزاد وگر افتاده‌ای از رنج رنجور
اگر فرزانه‌ای درعقل معروف وگر دیوانه‌ای در شهر مشهور
اگر هشیار اگر مدهوش اگر مست
درآنساعت که او خفته‌است خفته است

حنان‌ای خواب‌شیرینی که هرشب توچون‌بازآمدی من‌رفتم از هوش
بچشمم جلوه کن تا با وجودت کنم آسیب گیتی را فراموش
چرا روی از من مسکین نهفتی ؟
مکن کاری که از چشمم بیفتی

مرغ حق

علی
باقرزاده
بقا

ندانم چرا مرغ حق نیمه شب — جهانرا پر از شور و غوغا کند
بهر جا رسد بانگ جانسوز او — اثر در دل سنگ خارا کند
جهانی بخواب‌است‌و او در تلاش — که گمکردهٔ خویش پیدا کند
سکوت شب تیره را بشکند — در آندم که در گلشن‌آوا کند
زآوای او نرگس از خواب ناز — بهر نیمه شب‌دیده را وا کند
بحق گشته مفتون و با یاد حق — بسی ناله در نیمشب‌ها کند
ز هر جا که از حق نشانی‌رسد — بصد شوق آهنگ آنجا کند
رود در دل‌دشت خاموش ودور — ز تن‌ها جدا ناله تنها کند
نشیند ببالای کوه بلند — پی جستجو رو بصحرا کند
بصحرا نیابد چواز وی نشان — فغان از دل ناشکیبا کند
بسوك‌حقیقت بهر مرز و بوم — دریغا دریغا دریغا کند
ز شب تا سحر بانك حق حق‌زند — نه از کس‌نه ازخویش پروا کند
درآن نیمه شب‌همچو من‌آسمان — بصد دیده او را تماشا کند

☆☆☆

حقیقت متاعی است نا یافته — بگو از منش ترك سودا کند
ز گیتی سفر کرد دلخواه او — پی جستنش سعی بیجا کند
ز حق و حقیقت نیابد نشان — جهانرا اگر زیر و بالا کند
پی جستجوی حقیقت ، مگر — عزیمت سوی عرش والا کند
که در فرش از وی نیابد نشان
اگر همچو من دیده دریا کند

شهناز اعلامی

فردوسی و کلمات عربی او

«قسمت دوم»

درقسمت اول این مقاله معلوم گردیدکه درپانصد بیت‌اول «شاهنامه» چه مقدار کلمات عربی موجوداست. دراین‌قسمت پانصد بیت دیگر از قسمت پایان شاهنامه‌را مورد تحقیق قراردادیم تا معلوم‌گرددکه درین پانصد بیت حکیم عالی‌مقام طوس چند کلمهٔ عربی بکار برده است. این پانصد بیت با «پادشاهی یزدگرد» شروع میشود و با «برانگیختن ماهوی‌بیژن را وگریختن یزدگرد وپنهان شدن‌درآسیاب» پایان مییابد(جلد پنجم «شاهنامه» چاپ مؤسسهٔ خاور صفحات ۲۹۶ تا ۳۱۶).

کلمات عربی درین پانصدبیت ازینقرار است:

۱= **دهر**

چنین است کردار گردنده **دهر** — نگه‌کن کزو چند یابی تو بهر

۲= **آلت**

زمانه ز ما نیست چون بنگری — ندارد کسی **آلت** داوری

۳= **ایمن**

دلت را بــه تیمار چندین مبند — بس ایمن مشو بر سپهر بلند

۴،۵،۶،۷= **مؤمنان، امیر، خالق، نظیر**

عمرآنکه بد **مؤمنان** را **امیر** — ستوده ورا **خالق** بی‌**نظیر**

۸-۹= **عرب، عجم**

چو بخت **عرب** بر **عجم**چیره شد — همی بخت ساسانیان تیره شد

۱۰= **قفیز**[1]

برآمد ز شاهان جهان را **قفیز** — نهان شد زرو گشت پیدا پشیز

[1]

۱۲،۱۱ = **صلاب** ، **بلا**

بیاورد **صلاب** و اختر گرفت — ز روز **بلا** دست بر سر گرفت

۱۳ = **غم**

که من با سپاهی بسختی درم — برنج و **غم** و شور بختی درم

۱۴ = **منبر**

چو با تخت **منبر** برابر شود — همه نام بوبکر و عمر شود

۱۵ = **کفش**

نه تخت و نه تاج و نه زرینه **کفش** — نه گوهر نه افسر نه رخشان درفش

۱۶ = **نبید**

نباشد بهار از زمستان پدید — نیارند هنگام رامش **نبید**

۱۸،۱۷ = **کفن : جوشن**

که این قادسی خیمه گاه من است — **کفن جوشن** وخون کلاه من است

۱۹ = **فدا**

تو دیده ز شاه جهان بر مدار — **فدا** کن تن خویش در کار زار

۲۱،۲۰ = **برق، رعد**

فرستاده‌ای تیر چون **برق و رعد** — فرستاد ازین سو بنزدیك سعد

۲۲ = **حریر**

یکی نامه‌ای بر **حریر** سپید — نوشتند بر بیم و چندی امید

۲۳ = **عنوان**

بعنوان بر از پور هرمرد شاه — جهان پهلوان رستم کینه خواه

۲۴ = **فلك**

ببالای او تخت را شاه بیست — بدیدار او در **فلك** ماه بیست

۲۵ = **ردا**

ردا زیر پیروز افکند و گفت — که ما نیزه و تیغ داریم جفت

۲۶ = **نقش**

هنرتان بدنیاست پیراستن — دگر **نقش** بام و در آراستن

۲۸-۲۷ = **رسول، حق**

سر نامه بنوشت نام خدای — محمد **رسولش** **بحق** رهنمای

۳۰-۲۹ = **حد**، **آدم**

۳۶،۳۵،۳٤،۳۳،۳۲،۳۱ = **توحید، قرآن، وحد، وحید، تهدید، جدید**

ز **توحید**و**قرآن**و **وحد**و **وحید** — ز **تهدید** وز رسمهای[۱] **جدید**

۳۸،۳۷ = **ماء ، معین**

ز کافور و از مشك و **ماء معین** — درخت بهشت و می انگبین

۳۹ = **عالم**

که گرشاه بپذیرد این دین‌راست — دو **عالم** بشادی و شاهی وراست

٤۱،٤۰ = **شفیع، مصعد**

شفیع از گناهش محمد بود — تنش چون گلاب **مصعد** بود

٤۲ = **حور**

همه تخت و تاج[۲] وهمه جشن‌وسور — نیرزد بدیدار یك موی **حور**

٤۳ = **شربت**

جهانی کجا **شربت** آب سرد — نیرزد بر او دل چه داری بدرد

٤٤ = **قرطاس**

بقرطاس مهر عرب بر نهاد — درود محمد همیکرد یاد

٤٥ = **سلیح**

که آمد فرستادهٔ پیر و سست — نه اسب و **سلیح** و نه جامه‌درست

٤٦ = **علیك‌السلام**

بدو گفت شمبه که ای نیك نام — اگر دین پذیری **علیك‌السلام**

٤۷ = **طوق**

همه **طوق**‌داران ابا گوشوار — سراپرده آراسته شاه وار

٤۸ = **سنان**

سنانهای الماس در تیره گرد — ستاره است گفتی شبی لاجورد

٤۹ = **مغفر**

همه نیزه بر **مغفر** آبدار — نیامد بزخم اندرون پایدار

۵۰ = **قلب**

برفتند، هر دو ز **قلب** سپاه — بیکسو کشیدند از آوردگاه

۵۱ = **هزیمت**

هزیمت گرفتند ایرانیان — بسی نامور کشته شد در میان

۱ــ رسم درقسمت اول مقاله آمده‌است .

۲ــ [illegible]

۵۲ = **حمله**

به کرخ اندر آمد یکی **حمله** برد | که ازنیزه‌داران نماند ایچ گرد

۵۳ = **منزل**

چو **منزل** بمنزل بیامد به ری | ببود و بر آسود از رود و می

۵٤ = **عقاب**

پی‌پشه تا پر پران **عقاب** | بخشکی چو پیل ونهنگ اندرآب

۵۵ = **میدان**

شما را دل از مرز و شهر فراخ | بپیچیدو از باغ و **میدان** و کاخ

۵۶ = **مهار**

چنان دید کز تازیان صد هزار | هیونان مست گسسته **مهار**

۵۷ = **زحل**

بایران و بابل ز کشت و درود | بچرخ **زحل** برشدی تیره دود

۵۸ = **کف**

بلند اختری نامجوی و سوار | بیامد بکف نامهٔ شهریار

* ✡ *

پس بدین نتیجه میرسیم که عدهٔ کلمات عربی درپانصد بیت آخر «شاهنامه» (اگر مرتکب اشتباهی نشده باشم) ۵۸ است وعجیب آنستکه درین‌قسمت کلمات‌عربی نسبتاً کمتر است تا درپانصدبیت اول کتاب درحالیکه بلاشك فردوسی این‌قسمت اخیررا سالها پس از قسمت اول‌سروده است . اگرچنانکه معروف است و خودفردوسی هم درطی «شاهنامه» مکرر بدان اشاره کرده مدت تألیف ونظم «شاهنامه» را سی‌سال بدانیم می‌بینیم که با وجود تأثیر روزافزون کیش ومذهب اسلام درایران ونفوذ ورسوخ زبان عربی درمیان اشخاص با علم وفضل ایرانی نه تنها استعمال‌کلمات عربی ازجانب فردوسی درآخر «شاهنامه» افزایش نیافته بلکه میتوان گفت‌کاهش نیزیافته است .

بطور اجمال میتوان قبول کرد که در هر هزار بیت از « شاهنامه » در حدود یکصدکلمه عربی (گاهی بیشتر ورمانی کمتر) موجوداست وچون شمارهٔ ابیات این‌منظومهٔ جاودانی درچاپ رمضانی و (مؤسسهٔ خاور) درپنج جلد کتاب که اساس‌کار ما درتهیه این مقاله بوده‌است رویهمرفته بالغ بر۶۱۹۷۰ (شصت ویکهزار ونهصدوهفتاد) بیت‌است[۱] پس

۱ـ جلد اول دارای ۱۲۹۲۰ بیت
» دوم ۱۱۷۲۷ »
» سوم ۱۰۵۲۵ »
» چهارم ۱۳۳۶۲ »

میتوان گفت که جمعاً درحدود شش‌هزار الی شش‌هزار وپانصد کلمهٔ عربی در«شاهنامه» آمده است که بسیاری ازین کلمات مانند «رأی» و «خیر» وکلمات دیگری ازاین قبیل۱ صدها بار تکرار شده‌است وبتقدیر آنکه تمام این ابیات واقعاً از خود فردوسی باشد (وحتی یکهزار و اند بیت دقیقی را هم بشمار بیاوریم) مجموع ابیات هرپنج مجلد عبارت میشود از از ۶۱۹۷۰ بیت .

برای اینکه بتوانیم شمارهٔ کلمات عربی را در«شاهنامه» بطور تحقیق معین نمائیم بهترین‌وآسانترین طریق همانا مراجعه بکتاب «فرهنگ‌لغات شاهنامه» تألیف وولف دانشمند آلمانی‌است وامیداست که این‌کاررا که‌چندان‌دشوارو پرزحمت‌هم نیست یك‌یاچندتن‌از جوانان وهموطنان ما انجام بدهند .

چنانکه درقسمت اول این مقاله مذکورگردید تعداد کلمات «شاهنامه» اعم از اسماء خاص وعام (البته اگر کلمه‌ای مثلاچندصدبار هم استعمال شده است آنرا یك کلمه بشماربیاوریم) برطبق «فرهنگ لغات شاهنامه» تألیف وولف از۹۰۰۰کلمه (نه هزار) تجاوز نمیکند ولهذا میتوان بطورتخمین قبول کردکه لااقل چند صد کلمه ازین نه‌هزار کلمه عربی است. فعلا نظر ما درتهیهٔ این مقالهٔ مختصر وناقص همینقدر است که خواستیم یادآورشویم نظریاتی که‌گاهی ناآزموده و بنابرتعصب خام ایراد میشود وگفته میشودکه فردوسی‌کلمات عربی در«شاهنامه» استعمال ننموده درست نیست وحقیقت امر با نظریات سطحی ابرازشده فرق بسیار دارد وبراستی جای تعجب است‌که‌کسانی مثلا این‌بیت‌معروف «شاهنامه» راکه بسیاری از ایرانیان با سواد از بردارند :

« **قضا** گفت‌گیر **وقدر** گفت ده **فلك** گفت **احسن ملك** گفت‌زه»

ویا این بیت دیگر را :

« مبادا که در **دهر** دیر ایستی **مصیبت** بود پیری و نیستی

که دربیت اول پنج‌کلمهٔ عربی ودربیت دوم دوکلمهٔ عربی‌آمده است تکرار مینمایند وباز باعتقاد خود باقی‌هستندکه فردوسی‌کلمات عربی در«شاهنامه» نیاورده‌است . شاید بتوان ادعا نمودکه چنین‌نظری درنزد بسیاری ازهموطنان ما ناشی از بی‌دقتی‌وتقلیدصرف‌ازعقائد سست عمومی‌است و البته جای تأسف خواهد بود اگر این قبیل‌عقایدوآراء پایهٔ‌فعالیت‌های ملی ولسانی وادبی ماقرارگیرد. چنانکه‌گفته‌اند :

«خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا میرود دیوار کج »

۱ــ مثلا کلمهٔ «و» بفتحه که‌آنرا حرف وصل و واو عاطفه میخوانند و در زبان فارسی استعمال بسیار دارد گویا عربی است زیرا در زبان‌پهلوی فقط او(o) تلفظ میشده است واگر تلفظ امروزی راکه مثلا بجای نان وآب (با واو فتحه) میگویند «نانو آب» درنظر بگیریم شبیه تلفظ ریشهٔ پهلوی است والا عربی‌است .

اثر : فردیناند دوسوسور

نظری اجمالی به علم زبانشناسی

ترجمهٔ : سیدضیاء الدین دهشیری

علمی‌که پیرامون قضایای مربوط بزبان بوجودآمده است پیش‌ازآنکه موضوع و مطلوب حقیقی‌خود را بازشناسد سه‌مرحله را پیموده‌است .

درآغاز ارباب دانش بتدوین آنچه **«صرف‌ونحو ـ گرامر ـ دستور زبان»** نام دارد پرداختند . این‌کار را **یونانیان** آغازکردند و سپس اقوام و ملل دیگر ، بویژه فرانسویان ، پی‌گرفتند وآنرا برمبنای منطق ، وعاری ازهرگونه نظرعلمی وحتی بدون توجه بخود زبان پی‌نهادند ، مقصدگرامر ، منحصراً ، به‌جداکردن وتشخیص صوردرست وصحیح از صور نادرست میباشد . گرامرعلمی است مبتنی‌برمعیار ومیزان ، از مشاهده و پژوهش محض فرسنگها فاصله داردولاجرم سخت محدود وفاقد وسعت‌نظر میباشد

پس از آن مرحلهٔ « **فقه‌اللغة** » فرامیرسد . پیشترهم در **اسکندریه** مکتبی یا نحله‌ای **«فقه‌اللغوی»** وجود داشته‌ولی‌این اصطلاح بویژه به‌نهضتی علمی‌اطلاق‌گردیده‌که **فردریخ اگوست والف** ازسال۱۷۷۷ بوجودآورده وامروزه در روزگاران‌ماهم ، ادامه دارد . موضوع علم فقه‌اللغه تنها زبان نیست ، زیرا این‌علم مقدم برهرکار میخواهدمتون را تثبیت ، تفسیر وتوجیه‌کند . وهمین‌مطالعه وبررسی ارباب این فن راوا می‌دارد که بتاریخ ادبیات ، تاریخ‌آداب واخلاق وبنیادهای اجتماعی وغیره نیزتوجهی‌معطوف کنند با این‌وصف ، فقه‌اللغه روش‌خاصی داردکه همان شیوه وروش‌نقد وانتقاداست و اگر مسئلهٔ زبانشناسی را بمیان میآورد ، بویژه برای‌آن است‌که متون ادوار واعصارمختلف باهم مقایسه‌کند ، وزبان خاص هرنویسنده وگوینده را تعیین‌نماید ، مکتوبات والواح

که بزبانهای باستانی و کهن ویامبهم ونامفهوم تدوین گردیده توضیح وتبیین کند و مفتاح رمزآنها را بدست آورد . بدون تردید این پژوهشها زمینه ایجاد **زبانشناسی تاریخی** را فراهم کرده است :

کارهای Ritschl درباب آثار پلوت (Plaute) را میتوان زبانشناسی نام داد ولی دراین زمینه ، نقد فقه اللغوی از یك نظر وجود ندارد یعنی : این نقد کورکورانه و بنده وار منحصراً به زبان مکتوب پرداخته و زبان زنده و ملفوظ را بدست فراموشی سپرده است . ازطرف دیگر یکسره توجه خودرا معطوف بدوران باستان لاتین و یونانی کرده است .

مرحله سوم وقتی آغاز شد که دانشمندان بدین نکته پی بردند که میتوان زبانها را بایکدیگر سنجید و مقایسه کرد اینکار منشاء ومبداء **فقه اللغه مقایسه ای** (تطبیقی) و یا «**گرامر تطبیقی**» بود . درسال ۱۸۱۶ ، **فرانتس بوپ** درکتاب خود بنام «**اسلوب و طرز صرف فعل در زبان سانسکریت**» ، مناسبات زبان **سانسکریت** را بـا زبان **ژرمانی** ، یونانی ، لاتینی وغیره بررسی کرد . بوپ نخستین کسی نبود که این مناسبات و پیوندها را دریافت وقبول کرد که همه این زبانها متعلق بخانواده واحدی میباشند . این کارپیش ازاو وبویژه بتوسط خاورشناس انگلیسی W. Jones (درسال ۱۷۹٤) نیز انجام گردیده بود . ولی اظهار نظرهای پراکنده وی حاکی از آن نیست که درسال ۱۸۱۸ مفهوم واهمیت این حقیقت بطورکلی فهمیده شده باشد .

بنابراین بوپ کاشف این نکته نیست که زبان سانسکریت خویشاوند بعضی لهجه های اروپائی وآسیائی است ، بلکه وی بدین مطلب پی برده است که روابط و مناسبات بین زبانهای خویشاوند میتواند موضوع ومصالح دانشی مستقل گردد ، روشن کردن یك زبان بتوسط زبانی دیگر ، **توضیح وتبیین صور** یك زبان بکمك صور و علائم زبان دیگر ، امری است که هنوز انجام نشده بود .

اینکه آیا **بوپ** بدون کشف زبان سانسکریت **میتوانست علمی بوجود آورد یاخیر** (لااقل بدین سرعت) **امری مشکوك وقابل تردیداست**. زبان سانسکریت **که بهمراه زبانهای** لاتینی ویونانی سه شاهد میباشند برای بوپ **اساس وبنای مطالعاتی وسیعتروامستوارتررافراهم** آورد این امتیاز **بخاطرآنکه خوشبختانه زبان سانسکریت برای روشن کردن این مقایسه** بنحوآشنائی مفید **ومساعداست نیزافزایش یافت** .

برسبیل مثال ، واژه لاتینی **genus** (ومشتقات آن) را **باواژه یونانی génos** درنظر میگیریم ، **این سلسله واژه ها را اگرجداگانه مورد توجه قراردهیم ویاباهم مقایسه** کنیم ، **نتیجه ای بدست نمیدهند** . ولی بمحض اینکه این سلسله کلمه ها باکلمات معادل آنها

در زبان سانسکریت کنارهم قراردهیم ، نظیرواژه‌های ganasi ، ganasas ، ganas ganasam وغیره ، نتیجه بصورت دیگری درخواهد آمد . در صورتی که بطور موقت بپذیریم که ganas نمایندهٔ وضع اولیه کلمه است ، زیرا که این امر بتوضیح کار کمك میکند نتیجه میگیریم که یك حرف S ناگزیر درصوریونانی کلمه géne(s)os وغیره افتاده است البته هروقت حرف مزبور بین دوحرف صدادار قرارگرفته باشد . سپس نتیجه میگیریم که درهمین شرایط ، حرف S در زبان لاتینی بصورت R درمی‌آید . سپس ، از نظرصرفی و نحوی مثل سانسکریت مفهوم ریشهٔ کلمه ، یعنی عنصری را که معادل باواحد (ganas) است و بطورکامل قابل تعیین و ثابت میباشد ، تصریح وروشن میکند . زبان لاتینی ویونانی فقط درمراحل اولیه خود وضع مشهود در زبان سانسکریت را داشته‌اند . بنابراین درپرتو حفظ همه حروف S زبانهای هندی واروپائی است که زبان سانسکریت دراین زمینه اطلاعاتی بمامیدهد . البته صحیح است که درقسمتهای دیگر زبان مزبور کمترخصوصیات زبان نمونه اولیه را حفظ کرده است : مثلا بطورکامل Vocalisme خود را زیروزبر کرده است . ولی بطورکلی ، عناصر آغازی که دراین زبان حفظ شده برای پژوهش بنحوی اعجاب انگیز کمکی میباشند ـ ودست تصادف زبان مزبور را زبانی بسیار متناسب برای روشن کردن زبانهای دیگر ودربسیاری ازموارد گردانیده است .

ازآغاز امرمشاهده میشود که دوش بدوش **بوپ** زبانشناسانی برجسته ظهورمیکنند نظیر **ژاکوب گریم** ، بنیاد گذار بررسیهای زبان ژرمانی و **پوت** که پژوهشهایش در زمینه علم اشتقاق واژه ها مقدار قابل توجهی مصالح در اختیار زبانشناسان نهاده است و **کوهن** که آثارش درآن واحدهم مربوط بزبانشناسی است وهم به علم الاساطیر تطبیقی وهندی شناسان نظیر **بن‌فی** و**اترخت** وغیره.

بالاخره باید ، درزمرهٔ نمایندگان اخیرمکتب ونحله مزبور ، بخصوص **ماکس موللر** ، **گ. بوریتوس** و **اوگ** را نام برد. این سه تن ، همگی ، به انحاء گوناگون ، در راه بررسیهای تطبیقی خدمات بسیاری گزارده‌اند . **ماکس موللر** درپرتو مصاحبه‌های درخشان خود که تحت عنوان « **درسهائی** درباب علم زبان» درسال ۱۸۶۱ بزبان انگلیسی تدوین شده است بررسیهای مذکور را دردسترس فهم عموم قرارداده است . ولی اشتباه وی ناشی از دقت و وسواس فزون از حد نمی‌باشد . Curtius دانشمند نامدار فقه‌اللغه ـ که بویژه در پرتو اثرخود بنام «**اصول اشتقاق لغات یونانی**» (منتشره در سال ۱۸۷۹) مشهور می‌باشد ـ یکی از نخستین کسانی بوده است که گرامر تطبیقی را بافقه‌اللغه متداول ازقدیم سازگاری وتلفیق داده‌است . فقه‌اللغه بابدبینی وعدم اعتماد پیشرفتهای دانش نوین را دنبال کرده است واین عدم اعتماد جنبه متقابل و دوجانبه یافته‌است . سرانجام **شلایخر** نخستین کسی است که برای تنظیم وتدوین نتایج پژوهشهای تفصیلی و جزء بجزء بذل مجهود کرده‌است . کتاب اوبنام «**خلاصه گرامر تطبیقی زبانهای هندی وژرمانی**» که در

د ولی‌از نظرشناخت روشها ، شناختن این‌خطاها بیفایده نخواهدبود : خطاهای‌یك
m، ، درنخستین مراحل تکوین‌آن ، تصویربزرگ شدهٔ خطاها و اشتباهاتی است‌که افراد
بپذیر.درنخستین پژوهشهای علمی‌مرتکب میشوند .

نتیجه مر فقط درحدود سال ۱۸۷۰ دانشمندان بدین پرسش رسیدند که اوضاع واحوال و
البته هروندگانی زبانهاچیست . درآنموقع ملتفت‌شدند که روابط ومناسبات زبانها ونحوه
درهمین شرایطها یکی‌از وجوه پدیده زبانشناسی‌میباشند ، ومقایسه و تطبیق فقط وسیله‌ای و
ای احیاء وتجدیدایجاد قضایا و واقعیات‌گذشته .
نحوی مثل سانا ناسی بمعنی‌اخص ــ که‌برای مقایسه‌وتطبیق مقامی راکه سزاوار است قائل
است وبطورکامل محصول بررسی‌زبانهای رومان وژرمانی میباشد، عنصر بررسی زبانهای
فقط درمراحل اولیه Die بانگارش کتاب خود بنام « گرامر زبانهای رومان» ۱۸۳۶
حفظ همه‌حروف S ز، بخصوص درنزدیك ساختن زبانشناسی بموضوع ومطلوب راستین آن
بهامیدهد . البته صحیح‌آن است که‌متخصصان زبانهای رومان دارای اوضاع واحوال‌ممتازی
اولیه را حفظ‌کرده است ی هندواروپائی‌را ازآن بهره‌ئی‌نبود . زبان لاتن را که نمونهٔ
ولی‌بطورکلی ، عناصرآغازی مه‌می‌شناختند . بعلاوه فراوانی اسناد و مدارك اجازه میداد
کمکی‌میباشند ــ ودست‌تصادف‌ز. دقیق وجزء بجزء مورد بررسی‌قرارگیرد . این دوموجب
دیگر ودربسیاری ازمواردگردانید د میکردوبتمام این‌پژوهشها سیمای‌منجز و عینی‌میداد .
ازآغاز امرمشاهده‌میشود مشابه‌آن داشتند . بدون شك‌زبان ژرمنی مراحل اولیه
نظیر **ژاکوب** گریم ، بنیاد گذار برخ زبانهائی‌راکه ازآن‌مشتق ومتفرع شده‌اند میتوان
زمینه علم اشتقاق واژه ها مقدار قابل تطولانی ازقرون بررسی‌کرد . بدین‌ترتیب‌متخصصان
کوهن که‌آثارش درآن‌واحدهم مربوط برد ، به‌تصورات ونظراتی‌رسیده‌اند که با تصورات
شناسان نظیر **بن‌فی** **واترخت** وغیره. تفاوت دارد .
بالاخره باید ، درزمرهٔ نمایندگان اه برخاست شخصی‌امریکائی بنام **ویت ــ نی**
موللر ،**گ.بوریتوس** و **اوگ**را نام‌برد. این۱۸) میباشد . اندکی بعد مکتبی نوین ،
در راه بررسیهای تطبیقی‌خدمات بسیاری‌گزارده‌اند راش همگــی آلمانی بودنــد نظیر :
درخشان خودکه تحت‌عنوان « **درسهائی** درباب علم‌زبانهای‌ژرمنی‌مانند W. Bsaune
تدوین شده‌است بررسیهای مذکور را دردسترس فهم عموناس و دیگران . آنان همه نتایج
ناشی‌از دقت و وسواس فزون از حد نمی‌باشد . urtius، درنظم‌طبیعی‌خود برشته‌کشیدند
که‌بویژه در پرتو اثرخود بنام «**اصول‌اشتقاق‌لغات‌یونانی**خود و بشیوه انتزاعی رشد و
مشهور می‌باشد ـ یکی‌از نخستین‌کسانی بوده است‌که‌گرامر تحت‌که بزبانی سخن میگویند
ازقدیم سازگاری‌وتلفیق داده‌است . فقه‌اللغه بابدبینی‌وعدم اعتماد بخطا ونارسا بوده‌است .
را دنبال‌کرده است واین‌عدم‌اعتماد جنبه متقابل و دوجانبه یافته‌اسد، نمی‌توان‌گفت کــه
نخستین‌کسی است‌که برای تنظیم‌وتدوین نتایج‌پژوهشهای تفصیلی و جمله واساسی‌زبانشناسی
کرده‌است . کتاب اوبنام «**خلاصه گرامرتطبیقی زبانهای هندی**»

مرتضی مدرسی چهاردهی

«سیر تاریخ نگاری وفلسفهٔ اجتماعی آن»

-۸-

((تاریخ در عرب))

درمیان عربها فن‌تاریخ مانند سایردانش‌ها وهنرها دراثر ظهور وانتشاردین اسلام پیداشد عرب‌ها پیش‌ازاسلام که آنان راجاهلی‌وعصرشان را عصرجاهلیت‌مینامند ازسواد خواندن ونوشتن بی‌بهره بودند ، فقطشاعران‌آن زمان بعضی‌از حوادث گذشته را بطور اشاره ومجمل در اشعار خود آورده‌اند ، حکایت هائی‌هم راجع بگذشته در مجلس‌های آنان نقل و روایت میشد .

مقدارقابل‌توجهی‌ازآن شعرها وحکایت ها درکتاب های نویسندگان متأخر اسلامی جمع‌آوری وحفظ شده وبدست‌ما رسیده‌اگرچه تاریخ‌نیست ولی بعنوان شعر جاهلی یا ادبیات جاهلی‌از قدیم موردتوجه علماء ودانشمندان اسلامی‌بوده ومیباشد ، اما بعضی‌قسمت‌های عربستان راکه دارای ساکنان شهرنشین ونسبتاً متمدنی‌بود بایداز این‌حکم‌کلی استثناء نمود ، دریمن‌مقداری ازتاریخ پادشاهان گذشته رادرعمارت‌هائی که‌ساخته بودند نقش کرده بودندآن کتیبه‌ها بخطسند نگاشته شده بـود خط سند خطی‌بود که درقدیم دربعضی ناحیه های عربستان معمول بود هم‌چنین بنابنوشته طبری مورخ بزرگ درحیره بوده که تاریخ پادشاهان را نوشته‌آنها را در دیرها وکلیساهای خود نگاهداری میکردند ، حیره‌شهری بود در نزدیکی‌های کوفه که مردم‌آن عربو

مسیحی بودند پادشاهان حیره تابع شاهنشاهان ساسانی ایرانی بودند ، هم لغت و هم خط کتیبه های یمن و کتابهای حیره باخط و لغت مسلمانان بعدی تفاوت داشت ، ظاهراً هیچ کدام آنها مورد استفاده مورخان اسلامی واقع نگردید ، چنانکه گفته شد فن تاریخ درمیان عرب ها پس از ظهور دیانت اسلام معمول شد جمع و تدوین آن درضمن یا همراه علم حدیث بکار آمد ، مسلمانان برای استقصاء و تتبع سنت که پس از قرآن مهمترین برنامه دینی ودنیائی آنان بود ، خودرا نیازمند بدانستن تاریخ زندگانی پیامبراسلام میدیدند ، تاآن راسرمشق وحجت درکارها ورفتارخود قراردهند ، ازاین روعده ای از محدثین پیداشدند که بگردآوری و تدوین روایت های مربوط بزندگانی وجنگ های آن حضرت مشغول شدند ، آثارآنان ، نخستین آثار و کتابهای تاریخی دراسلام است ، قدیم ترین شخصی که درباره سیره یازندگانی حضرت محمدص کتاب نوشت عروة بن زبیر برادر عبدالله بن زبیر معروف بود .

عروة درسال نود وسه هجری قمری درگذشت ، پسر خلیفه سوم ابن عثمان متوفی در سال صد و پنج هجری قمری از جمله کسانی است که کتابی در حیره نوشته است .

توسعه تاریخ ـ اخباری ها

روشن شد که قرن اول اسلام شاهد پیداشدن فن تاریخ درعرب وجهان اسلام بود ، آن هم بافراهم آوردن و تدوین حدیث ها که بستگی بزندگانی حضرت رسول اکرم اصطلاحاً «سیره» گویند بکار آمد ، درحقیقت یک شعبه ازعلم حدیث بود .

اکنون باید دید که این دانش نوزاد چگونه درمیان مسلمانان ترقی کرد ، غیر از «سیره» بخش های دیگر را هم که مربوط بامور دنیائی وغیر دینی بود شامل گردید .

درآن زمان اوضاع دولت بزرگ اسلامی همواره درحال تحول بود. فتوحات

جنگجویان و مجاهدان اسلام ادامه داشت ، در داخله کشور فتنه ها و انقلاب های گوناگون پدید میگردید .

رگ‌عصبیت‌قبیله‌های مختلف عرب بجنبش‌آمده بود ! حس‌هم‌چشمی و برتری جوئی کم‌کم جای عاطفه‌اخوت و یگانگی و آزادی و مساوات دوره هـای اول را می‌گرفت !!

درضمن‌اشخاصی‌مانند« کعب‌الاحبار» و «وهب‌منبه» پیداشده بودند که ادعای اطلاع برتاریخ ملت‌های قدیم وانبیای سلف‌را داشتند !!

چند سبب باعث شد که روایت‌های مربوط باین موضوع‌ها مورد توجه واقع شده وجمع وتدوین گردد .

مثلا درقرآن مجیدوسنت در موردهای گوناگون به داستان های پیامبران پیشین ، ملت‌ها ، شهریاران و اقوام‌گذشته اشاره شده است ، فهم درست وکامل آنها بستگی‌بداشتن‌اطلاعات‌کافی ازتاریخ‌ملت‌های باستانی وغیرعرب‌داشته‌است! علاوه‌براین بعضی‌از خلیفه‌ها مانند معاویه ومنصور مایل بودند که ازتاریخ شهریاران باستان، از حیله ونیرنگ‌های سیاسی‌آنان آشنا گردند !! تا برای دوام یا افرایش‌نفوذ و قدرت خود تجربه‌ها وسرمشق‌ها بگیرند !! آنچه‌جمع‌آوری تاریخ جاهلیت ونسب‌های‌عرب را ایجاب میکرد قضیه‌رقابت وتفاخرقبیله‌های عرب با یکدیگربود!! درآن زمان کار هم‌چشمی وفخرفروشی بریکدیگر درمیان قبایل مختلف‌عرب ازتیره‌های یمن و مصر و قحطان و عدنان خیلی‌بالا گرفته بود ، تاآنجا که گاهی‌کار ازخودستائی‌ورجزخوانی گذشته بکینه ودشمنی و کارشکنی درباره یکدیگر کشیده میشد ، افراد هرقبیله و طایفه میخواست که از مفاخروفتوحات قبیله خود واز ننگ‌های تاریخی قبیله مخالف بیشتراطلاع داشته‌باشد !! تا از آنها درمقام فخر فروشی یا خوار نمودن طرف مقابل استفاده کند !!

شاعران هرقبیله که بمانند ارکان و ناشر اندیشه‌های قبیله‌خود بودند وظیفه

داشتند که این گونه مطلب‌های تاریخی‌را با عبارت های شاعرانه شرح داده در میان مردم منتشرسازند !!

« آیا تاریخ تکرار میشود ؟!! »

روایت‌های مربوط به‌فتوحات محل‌توجه زمامداران وقت بود ، میخواستند بدانند که کدام یك‌ازشهرها بازور ، غلبه ، باصطلاح قانون اسلامی «عنوه» کدامیك باصلح وپیمان ، بتصرف دولت اسلام درآمده است؟! چون‌هریك‌ازآنها ازجنبه خراج، مالیات وجزیه‌حکم‌مخصوص‌دارد.

حالا وقتی که روایت های مربوط برسر موضوع بالا فراهم شد ، گذشته از روایت‌های حدیث وسیره مجموعه دیگری ازخبرها روایت‌ها بدست آمد که موضوع آن عبارت بوداز :

۱ ــ سرگذشت ملل باستانی .

۲ ــ اوضاع زمان جاهلیت .

۳ ــ حادثه‌ها وفتح‌های دوره‌اسلام ، همداین روایت‌ها را «اخبار» راویان و گردآورندگان آنهارا «اخباری» نامیدند ، تنهاروایت کنندگان حدیث‌را «محدث» گفتند ، چندتن ازاخباری‌ها درعین حال محدث‌هم بشمارمی‌آمدند از جمله محمدبن اسحق «متوفی‌درسال صدوپنجاه ودوهجری قمری» میباشد ، کتاب‌بسیارمهمی درتاریخ پیغمبر اسلام تالیف کرد دریغا اکنون در دست نیست کتاب معروف سیره‌ابن‌هشام که چندین‌بار بچاپ‌رسید ، مهمترین مرجع سنددرتاریخ زندگانی حضرت‌رسول‌اکرم‌ص میباشد ، اختصار سیره محمدبن اسحق است ، واقدی « متوفی درسال دویست و هشت هجری» هم‌ازجمله مورخانی‌است که‌جنبه محدثی‌را باجنبه اخباری فراهم کرد کتابی از وی در تاریخ جنگ های حضرت محمدص بنام «مغازی» در دست است که چاپ و نشر شد .

ازنکته‌های قابل توجه درباره این دومحدث واخباری عالی مقام این است که‌هردو بطبقه موالی‌منسوب بودند ، یعنی‌آن دسته ازمسلمانان که ازنژادخالص‌عرب نبودند!! بلکه ازآزادشدگان و یانسل آزادشدگان بکارآمده بودند!! موالی یا آزاد شدگان همانهائی بودند که باپدرانشان درجنگ‌ها اسیرشده و به‌بردگی می‌افتادند ! سپس‌آزاد شده و وارد جامعه‌آزادگان میگردیدند ! ازاین رومعلوم میشود که‌استادی درفن حدیث واخبارهم مانند سایردانش‌ها وهنرهای اسلامی وعرب ازقبیل‌نحو ، لغت وفقه ، کلام از کف عرب های خالص بیرون رفته وبچنگ موالـی و آزاد شدگان افتاده بود .

بعدها بکتاب سیره ابن‌هشام شرح دقیقی نوشته شد بنام «روض‌الانف» ، از شاهکارهای تاریخ نگاری‌است که در مصربچاپ رسید .

این مولفان ازجمله راویانی بودند که تنها جنبه اخباری را دارابودند!!

هشام‌بن محمدکلبی «متوفی‌سال دویست وچهار هجری‌قمری» اخباری بسیار معروفی‌است که‌درعلم انساب سرآمداقران‌خودبودو کتاب‌های«الاصنام»و«انساب‌الخیل» اوجاب گردید .

ابومخنف « متوفی درسال صدوپنجاه و هفت هجری » مؤلف کتابهای بسیار درباره‌تاریخ‌رده «یعنی‌ارتدادعرب‌های‌بدوی،پس‌از وفات حضرت محمدص»حاوی‌تاریخ جنگ‌های جمل وصفین واحوال خوارج میباشد ، ازآن جهت‌است که بیشتر کتابهای ابومخنف راجع بقضایا و حادثه‌هـائی است کـه در عراق اتفاق افتاده است نام وی‌درایران مشهورتر از دیگران است ابومخنف از بزرگان اصحاب اخبار در کوفه بود . ازحضرت جعفرصادق‌ع امام ششم شیعیان روایت میکند . از تألیفات او داستان کربلاست. محدث قمی گوید که‌مقتل‌او اگر دردست‌بود نهایت‌ارزش را داشت‌چنانچه ازنقل بزرگان قدیم روشن‌میشود مقتل‌او قابل اعتماد بود ، دریغا که اصل کتاب وی مانند مقتل‌کلبی‌ومدائنی‌از بین رفته وبدست‌ما نرسید ، ولی این کتاب مقتلی که‌دردست است ودرآخرجلددهم بحارالانوار مجلسی‌چاپ‌شده‌وبا بومخنف نسبت میدهند ، معلوم

نیست از کیست؟!

ابوجعفر طبری در کتاب تاریخ خود درماجرای کربلا ازمقتل ابومخنف بسیار نقل کرد هرگاه آن نقل‌ها با مقتل منسوب بابومخنف سنجیده شود ، روشن میگردد که هیچکدام بیکدیگر بستگی ندارند!! این کتاب مقتل منسوب بابومخنف ارزش و اعتباری ندارد وهب بن‌منبه از جمله ناقلان اخبار راجع به ملل باستانی است ، « در سال صدوده وفات کرد»

یوسف هوروفتس خاورشناس آلمانی در کتاب بسیار نفیس : « جنگ های نخستین ومؤلفان آن» درباره وهب چنین نوشته‌است :

وهب اصلا ایرانی بود، از فارسیانی بود که درزمان جاهلیت خاندان وی در جنوب عربستان ساکن شدند،آن سامان درزیر قدرت کسری انوشیروان بود،مهاجران را ابناء می‌گفتند[۱] اصل کتاب‌های این اخباری‌ها و بسیاری مانند آن‌ها که بازحمت‌هائی تاریخ را در اسلام توسعه داده‌اند، دریغا که از بین رفته‌است!!ولی خوش‌بختانه باندازه قابل توجهی ازمطلب‌ها و روایت‌های آنها را مورخان متأخر مانند طبری وابن‌اثیر در کتابهای خود نقل کرده‌اند، یا ازآنها گلچینی نموده‌اند .

اتفاقاً جالب‌ترین ومفیدترین بخش درآن کتابها هم همان مطلب‌هاست که از اخباری‌های قرن دوم دریافت و اقتباس نموده‌اند .

۱ـ المغازی الاولی و مولفها چاپ مصر

نوشته: هندریک ویلم وایلون ترجمهٔ : احمدراد

آیا: زمانی خواهد آمد که خرد آدمی بر شهوت و غضبش پیروز گردد؟

اگرچه باور کردنی نیست ولیکن ممکن است چنین فرض کرد : هرفرد انسان به‌طور متوسط ۱٫۸۰ متر بلندی ۴۵ سانتی‌متر پهناو ۳۰ سانتی‌متر کلفتی دارد ، یعنی هر نفر را میتوان در ۲۵۰ دسی‌مترمکعب جاداد (البته با درنظر گرفتن دست بالا) بافرض اینکه جمعیت کره زمین‌را برطبق سرشماریهای اخیراز دومیلیارد و نیم بیشتر ندانیم ، معهذا ممکن‌خواهد بود که تمام بشرساکن روی زمین را از خرد و کلان ، زن‌ومرد ، غنی‌وفقیر ، دانشمند ونادان ، زورمند وناتوان - در صندوق مکعبی که هر بعدش یك کیلومترباشد ساندویچ‌وار برروی‌هم چید ، اگرباورندارید خودتان حساب کنید خواهید دید که درحساب خیلی‌هم گشاد دستی‌شده .

اکنون این صندوق مبارك یا پرازلعنت را بربالای کوه بلندی برده در دره وسیعی‌پرتاب کنیم . چه‌خواهد شد ؟

در زیرفشار این بارسنگین‌درختانی خرد میشوند ، سنگهائی‌از جا کنده‌شده غرش کنان فرومیریزند وتابوت دسته‌جمعی بشر به‌ته‌دره‌میافتد. ناگاه بانگ‌سهمناکی شنیده میشود وبشریت درآرامگاه ابدی به خواب میرود .

پس‌ازآن سکوت همه‌جا را فرامیگیرد . انسان باهمه‌شکوه و جلال‌خود ،

در زیرغبار فراموشی دفن میشود . اما ابروبادومه وخورشید وفلك بهمبارزه خود ادامه میدهند ، زمین حرکت منظم خود را دنبال میکند ، منجمان ساکن سیارگان دیگر هیچ چیزغیرعادی در زمین مشاهده نخواهند کرد . پس از یك قرن فقط یك تل پوشیده ازعلف هرزه وگیاه خودرو نشانه آرامگاه بشرمرحوم خواهدبود وبس . فقط نقطه‌ای برروی زمین ! نمایش ناچیزی نژاد بشربدین گستاخی بی‌شك مایه دلخوری بعضی از خوانندگان خواهدبود . لکن اگر باچشم دیگرنگریسته شود شاید برخود ببالیم که با این ناچیزی وخردی چگونه برکارهای بزرگی توانائی داریم .

یك مشت پستاندار که چندان ازمواهب طبیعی بهره نداشت ، به محض ظهور برروی زمین درپیرامون خود گروهی از حیوانات گوناگون را میدیدند که ازهرحیث درمبارزه زندگی از اومجهزتر وآماده‌ترند . برخی از اینان هیکل غول مانندی داشتند به‌طول سی‌متر و وزنشان ازلکوموتیو متوسطی کمتر نبود . بعضی دیگر دارای دندانهای نیشداری بودند تیزتر از تیغداره . عده‌ای هم زره طبیعی پوشیده بودند . از طرفی هم موجودات ریزی وجود داشت که چشم بشرقادر به دیدن آنان نبود و با سرعت عجیبی تجدید نسل میکردند و برشماره‌شان افزوده‌میشد . ولی درمیان این غوغای زندگی ، انسان نازك نارنجی برای ادامهٔ حیات وبقای برروی زمین به محیطی متناسب و شرایط خاصی نیازمند بودباید درقسمتهائی از زمین که قابل اطمینان باشد زندگی کندنه در سر کوهها ونه در دریاها در صورتیکه برای همگنان سهمگینش نه قله کوه بسیار بلند بود ونه‌ته دریا بسیار گود .

وقتی که علم بدما می‌آموزد که بعضی حشرات میتوانند در نفت شنا کنند و برخی دیگردراختلاف حرارتی که‌ما را درچند دقیقه به گورستان میفرستد زنده‌بمانند تازه‌می‌فهمیم که نیاکان نخستین‌ما درآغاز ظهور برروی کره زمین باچه‌رقیبان‌زورمندی دست وپنجه نرم کرده‌اند .

برای حیوانات پیلتن غول پیکری که درپیرامون ما جمع میشدند تا کوشش

ناشیانه ما را در راهرفتن بادوپا تماشا کنند ، چقدر باید این عمل مایه خنده وتفریح بوده‌باشد! بااین‌همه ببینیم سرنوشت ماستودون‌ها (ازحیوانات‌عصرچهارم‌معرفةالارضی) که بانیروی‌فوق‌العاده‌خود دربیش‌از ۱۰۰ میلیون کیلومترمربع‌ازآب وخاك‌فرمانروائی داشتند به کجا منجرشد؟ همه‌نابود شدند .

خلاصه درمدت دویست هزارسال (که‌نسبت به‌ابدیت کمتر از کسری‌ازثانیه حساب میشود)انسان حقیرتوانسته فرمانفرمائی بی‌معارض جزء بدجزء زمین را به دست آورد . اکنون میکوشد که قدرت خود را تا اعماق اقیانوس وبالای جو گسترش‌دهد این پیروزی‌درخشان نتیجه‌عمل‌چندصدمیلیون جاندار است که‌تنهامزیت‌او برموجودات دیگرموهبت عقل‌است وبس .

اما این که گفتم چند صدمیلیون به راه اغراق رفته‌ام . عقل ، این موهبت بزرگ‌الهی ، به‌خالص‌ترین شکل‌خود ، مخصوص‌شماره اندکی از فرزندان آدم است که توانسته‌اند از آن بهره برگیرند ، دیگران جز پیروی از این عده معدود کاری نکرده‌اند . این‌پیشرفت عجیب درحقیقت‌چنان‌باشد که ۱۰۰۰۰ وامانده‌راپیش‌آهنگی رهبری کند .

این‌راه ما را به کجا میبرد ؟ هیچکس نمیتواند دراین‌باره چیزی بگوید ، اما اگر از روی نتایجی که دراین چهارهزار سال اخیر به دست‌آمده داوری کنیم ، پیشرفت ماهیچ هدفی نداشته ...

لااقل تاموقعی که این ارتقا با سبعیت عجیبی‌ما را سوق میدهد که باهم‌نوع خودآنچنان رفتار کنیم که‌هرگز باسگ‌وگاو وحتی‌بایك گیاه چنان نکنیم ، وتاوقتی که‌ازاین راه معمول‌خود روگردان نشویم وضع همچنان خواهد بود که تاکنون‌بوده انسان تنهاحیوانیست که باهم‌جنس خود دشمنی میورزد . کفتار مردار خوارهم‌باهمه پستی‌طبع ، نسبت به‌همجنسان خود کینه ورزی‌ندارد وهمه بایکدیگر باصلح و سلم زندگی‌میکنند . اماانسان شریف از کینه ورزی باهمنوع وبرادرکشی باکی‌ندارد ،

در دنیای کنونی نخستین هم هر کشور آنست کـه خود را برای چپاول همسایگان مجهز سازد .

این سرکشی آشکار، از نخستین ماده ناموس کبیر طبیعت که صلح و سازش را میان افراد یك نوع مقرر داشته ، کار را به آنجا کشانیده که نوع بشر باید در انتظار نابودی خویش باشد .

باید توجه داشت که دشمنان حقیقی ما همیشه آماده مبارزه‌اند . اگر انسان عاقل بی‌لیاقتی خود را در اداره متصرفات خویش آشکار سازد ، هزاران هزار داوطلب برای گرفتن جای او درتکاپو خواهند افتاد . غالباً چنین مینماید که جهان در تصرف بعضی از حشرات که تشکیلات بهتری دارند (وهیچگاه فرصت را از دست نمیدهند!) درخواهد آمد، و با کمك براز ندگی در بنای عظیم متزلزل بشریت که در زیر بار تسلیحات درحال فروریختن است جای گزین خواهند شد .

چگونه ازاین راه کج برگردیم ؟ باید وجدانا بیندیشیم که ما همه برروی یك سیاره جاداریم .

وقتی این حقیقت مسلم را به راستی قبول خواهیم داشت که بفهمیم همه باهم زندگی میکنیم ودرخیر وشریکدیگر شریکیم ، اقرار داشته باشیم که باید بایکدیگر چنان رفتار کنیم که کشتی نشستگان ناوی که در دریای بی کران به سوی نقطه نامعلومی درحرکت است ، بایدباهم رفتار کنند ، آن وقت است که برای حل مشکلات خود گام مصممی برخواهیم داشت .

تنها امیدنجات ما آنست که به این دستور حکیمانه گردن نهیم : « ما همه مسافران یك سیاره هستیم وهمه درسعادت وبهبود دنیا که درآن زیست میکنیم متساویاً مسئولیم . »

فن معماری درزمان امپراطوری تیموریان هند و پاکستان

سید مرتضی موسوی
دانشجوی پاکستانی

دورهٔ تیموریان درسراسر تاریخ شبه‌قاره هند وپاکستان دوره‌ایست‌که از لحاظ مختصات وجنبه‌های مختلف‌خود منحصر بفرد است ـ در همین جنبه هـای مهم و مترقیانهٔ امپراطوری این دودمان پیشرفت‌وتکامل فن‌معماری درشبه قاره هندوستان باندازه‌ایست‌که درسراسر تاریخ قبلی‌درهندوستان اسلامی هیچیك ازسلسله‌های امپراطوری بدین‌نحو باین منظور توجه‌نداشته است وهمین علت‌است‌که درتاریخ معماری مسلمانان عالم سبك معماری دوره تیموریان هند قابل توجه‌میباشد .

وقتیکه ما علل واسباب‌پیشرفت فن‌معماری را در دوقرن اول دوره امپراطوری تیموریان هند جستجومیکنیم متوجه میشویم‌که درتاریخ‌کشورهای مختلف جهان‌کمتر اتفاق افتاده است‌که شش‌امپراطور یك‌دودمان ازپی‌هم درپیشرفت فن‌معماری سهمی‌بسزا ومنحصر بخود داشته باشند ـ پادشاهانیکه در پیشرفت این فن سهم بسزائی داشته‌اند عبارتند از بابرشاه ، همایون‌شاه ، اکبر شاه ، جهانگیرشاه ، شاهجهان شاه و اورنگ زیب‌شاه . در دورهٔ‌تیموریان باید باین نکته‌توجه‌داشت‌که شاهان بزرگ این‌سلسله وقتیکه ازنظرسیاسی باوضاع امپراطوری تسلط می‌یافتند وموقعیت خود را از خلل و ترلزل مصون میدیدند با ثروت بی‌نهایت برای پیشرفت هنرهای مختلف وازآن جمله‌فن معماری میکوشیدند.هریك ازامپراطوران نامبرده فوق بدون‌تردید ذوق لطیف‌وپسندیده خود را در بناهای دورهٔ‌خود باقی گذاشته‌اند .

اگرچه‌اساساً سبك‌معماری تیموریان هندازدورهٔ مؤسس وبنیانگزاراین‌امپراطوری یعنی‌شاهنشاه‌بابر(۳۱ـ۱۵۲۶م) تاآخر دورهٔ‌اورنگ‌زیب‌شاه(۱۷۰۷ـ۱۶۵۸م) یکسان‌است اماتادورهٔ اکبرشاه‌کبیر یعنی‌نیمه‌دوم‌قرن ۱٦م گویا در دوره بابروپسرش همایون‌صورت مستقل ودائمی‌خود رابطور مشخص وممیز ازسبکهای مختلف‌دیگر بخود اختصاص نداده‌است

از لحاظ مصالح ساختمانی بناهای این دوره رامیتوان به‌دو دوره قسمت کرد : دوره اول دوره‌ایست که اکثر بناهای تاریخی باسنگ سرخ ساخته‌شده است‌مثل بناهای دوره‌اکبرشاه. دورهٔ دوم دوره‌ایست که اکثر بنا ها با سنگ مرمر ساخته شده است مثل بنا هـای دورهٔ شاهجهان شاه .

در دوره بابرشاه (۳۱ـ۱۵۲٦م) که ازلحاظ احلاق وکردار خود درتاریخ‌آسیا امپراطورکم نظیربشمار میرود ، بناهای غیرمذهبی مثل‌باغهای بزرگ را بناکردکه‌بسبب مرور زمان ونبودن توجه‌خاص اخلاف وی‌ازبین رفته است‌وخاطرات بارز بابربنام بابرنامه بذوق سلیم معماری‌آن پادشاه بزرگ گواهی میدهد .

در بناهای مذهبی‌این دوره دومسجد درکابلی‌باغ «پانی‌پت» ومسجدجامع‌سامبهل درشرق دهلی‌تاکنون باقی‌است‌که هردو درسال ۱۵۲٦ ساخته شده‌است البته‌مسجد دیگری درآگره همزمان این‌مساجدبناگردیده است‌که بابر درباره‌آن درخاطرات خودگله‌میکند «این‌مسجد ازنظرفنی‌خوب نیست سبك‌محلی‌را بکاربرده‌اند»

در دورهٔ همایون شیرشاه سوری باقدرت خودتخت وتاج همایونی را در تصرف خودآورد ودرنتیجه‌آن همایون یك‌مدت نسبتاً طولانی‌راکه نزدیك بپانزده سال میباشددر غربت وجلای وطن بسربرد ودرهمین زمان‌بودکه بدربار شاه طهماسب پادشاه صفوی‌ایران پناه جست‌وبکمك‌آن پادشاه توانسته‌است‌که تخت‌وتاج خود را بازیابد ـ درزمان‌پادشاهی همایون شاه فعالیتهای‌ساختمانی‌بسبب اوضاع غیرثابت سیاسی‌متوقف بوده است ولی‌باوجود این دومسجد ؛ اولی درآگره که تقریباً ویران‌گردیده است و دومی‌درفتح‌آباد حصار از این پادشاه بیادگار باقیست ـ اما ازمطالعه سبك‌معماری ایندوره چنین برمی‌آیدکه سبك معماری تیموریان بزرگ دراین بناهای مذهبی‌تأثیری بسزا نداشته‌است ولی‌در دوره اکبر شاه‌کبیر درساختمان مقبرهٔ همایون در دهلی‌این‌سبك بامختصات تمام‌خود و تأثیر و نفوذ سبك‌معماری ایرانی دورهٔ صفویه پدیدارگشته است .

مقبره همایون شاه ازلحاظ‌سبك‌خود اولین نمونه ذوق‌معماری تیموری‌هندمیباشد ساختمان مقبرهٔ همایون با کوشش وتوجه بیوه‌آن امپراطور در سال ۱۵٦٤ آغاز گردیده است‌ملکه همایون‌شاه درزندگانی‌همایون در سردوگرم وی‌شریك وسهیم‌بوده است‌بنابراین در زمان غربت وبیچارگی‌شوهر خود بهرجائیکه اورفته است این‌زن باوفا همراهش‌بوده است ، چنانچه درایران‌هم مدتی‌بسربرده بود وسبك‌معماری‌ایران‌را ازنزدیك‌مشاهده‌کرده بود ـ علاوه براین معمار این‌مقبره تاریخی‌بنام میرزا غیاث بطور قطع یك معمار ایرانی بوده‌که باهمکاری وسیع معماران‌ورزیده ایرانی‌وهندی ساختمان این‌بنای تاریخی‌را بسبك مخصوص خود بتکمیل رسانیده است‌که بتحقیق یك‌نمونه بی‌نظیر آمیزش سبکهای معماری ایران وهندمیباشد ـ در نزدیکی‌مقبرهٔ همایون مقبرهٔ تاریخی دیگری‌که در ۱۵٦۲م بنا گردیده است متعلق است‌بیکی‌از وزرای دوره‌اول اکبرشاه بنام اتگاه‌خان‌که سبك‌معماری آن همان سبك‌مقبره همایون میباشد .

دوره اکبرشاه ۱۶۰۵ـ۱۵۵۶م : همزمان باساختمان‌مقبره‌همایون‌شاه دردهلی،
ـ شاه درکار بزرگ احداث شهر بزرگی که محل شهر آگره فعلی میباشد مشغول
است ـ البته درهشت سال اول حکومت اکبرشاه تنها بنای معتبر مسجد کوچکیست
.هلی ،نام خیرالمنازل که سبك آن دارای‌گرایش بیشتر بسبك معماری دوره شیر شاه
ی میباشد .

در دوره اکبرشاه ساختمانهای تاریخی اغلب باسنگ‌سرخ بناگردیده است که در
ـکی محل‌کارساختمانی‌بطور وافریافت میشد ـ البته بعضی‌از بناها باسنگ‌مرمرسفیدهم
ن یافته‌است ـ ساختمان‌قلعه‌آگره درسال ۱۵۶۴ درکنار رودخانه جمنا شروع‌گردید
نمان قلعه‌آگره ۲۷۰۰ فوت طول دارد ـ یکی از مختصات برجسته این قلعه دیوار
دورا دورآن میباشدکه طول‌آن بیش‌از چهارکیلومتر وارتفاع‌آن ۷۰ فوت‌میباشد ـ
قلعه دارای‌دو دروازه‌است که یکی‌درب‌مخصوص پادشاهی‌بود ودومین بنام دروازه دهلی.
ازه دهلی خیلی‌زیبا وپرشکوه است ودرسال ۱۵۶۶ تکمیل‌گردید ـ دومنار و یك‌طاق
گ در زیبائی وشکوه این‌درب بینهایت موثر واقع شده است ـ میتوان گفت‌که این
‌از نمونه‌های خوب سبك‌معماری دوره‌اکبرشاه کبیرمیباشد .

ابوالفضل علامی‌درکتاب آئین‌اکبری درباره سبك معماری این‌قلعه اظهار نظـر
ند ومیگوید که درساختمان این‌قلعه سبکهای معماری بنگال و گجرات بکار برده شده
، ازاین عقیده علامی‌برما روشن میشود که شاهنشاه اکبراز سبکهای مختلف‌معماری در
ـوی خود اطلاعات‌کاملی‌داشته است ولی‌متاسفانه قسمتی‌از ساختمان قلعه اکبری رانوه
اهجهان شاه در زمان پادشاهی‌خود خراب‌کرد تامطابق ذوق‌خودآنها را ازنو بسازد ـ
ر این ساختمان دست‌نخورده که امروزدرآن قلعه باقی‌مانده است تنها «قصرجهانگیری»
، بنابرعقیده بعضی‌از متخصصین فن‌معماری دراین قصر تاثیرسبك معماری هندی‌هم یافت
ود ـ گویا این یك‌نمونه خوب‌آمیزش سبکهای تیموری وهندو میباشد ـ همانطوریکه
گفته شدهمه این‌بناها باسنگ سرخ ساخته شده است و کار های تزئینی چوبی‌هم زیاد
ـ میرسد .

سایر قلعه‌هائیکه اکبرشاه در دوره‌خود برساختمان وتکمیل‌آن توجه داشته‌است
وف‌ترین‌آنها عبارتند ازقلعه‌های لاهوروالـه‌آباد ـ قلعه لاهور همزمان باساختمان قلعه
ره بناگردیده است ـ عمارت قلعه ۱۲۰۰ فوت طول و ۱۰۵۰ فوت عرض دارد ـ همه
رات را در دوقسمت میتوان تقسیم‌کرد ـ اول قسمت‌خصوصی دوم قسمت عمومی ـ میان
ـت خصوصی‌وقسمت عمومی‌عمارتهائی بناگردیده است که‌آنها را از یکدیگرجدامیسازد
ـمعماری قلعه‌لاهور همان سبك معماری قلعه‌آگره است باستثنای بعضی‌موارد که میتوان
ـا تاثیر محلی‌گفت‌مثلا دیواره‌های اطراف قلعه‌آگره که باسنگ سرخ بناگردیده است
ـهور باآجرهای‌کوچك وزیبائی‌ساخته شده‌که در قسمت شمالی قلعه واقعاً بسیار زیبا
ـ‌دروازه بزرگ‌قلعه‌را دروازه‌فیل‌می‌نامیدند زیرا مدخل‌آن باندازه ورود فیل‌باپلکان
سوص مجهز شده است .

قلعهٔ الهٔ آباد درسال ۱۵۸۳ برکنار محل اتصال رودخانه های گنگ و جمن بنا گردیده است ـ درقلعه‌های دوره اکبری ازاین بزرگتر قلعه‌ای ساخته نشده است هم‌طول وهم‌عرض آن ۳۰۰۰ فوت میباشد ـ قصرزنانه این‌قلعه تاکنون آسیب ندیده‌است ـ دراین قلعه تالار بزرگی که برستونهای قشنگ و زیبا تکیه‌دارد مورد توجه قرارمیگیرد ـ قلعه اجمیر که درسال ۱۵۷۰ بناگردید بسبب اینکه‌فقط برای‌موارد اقامت شاهنشاه‌درمسافرتها در نظرگرفته شده بودزیاد وسعت‌ندارد ـ در زمینه‌فعالیت شهرسازی ایندوره‌بنای پایتخت جدید بنام فتح‌پورسیکری است که در زمان‌کوتاه تکمیل‌گردیده است .

شهرفتح‌پورسیکری در ۳۹ کیلومتری‌غرب‌آگره واقع‌است طول آن سه‌کیلومتر و عرض‌آن یك‌کیلومترونیم بوده‌است‌بروی یك‌زمین مرتفع بناگردیده اگرچه ازنظردفاعی ونظامی نبوده است . این‌شهردارای هرنوع ساختمان از قبیل قصور شاهنشاهی و عمارات مسکونی عمومی‌واداری ومذهبی‌میباشد ـ ازمشاهده عمارات این‌شهر چنان‌معلوم میگردد که‌خیلی‌باشکوه وعظمت‌بوده‌است مسجدجامع درشهر جنبه‌مرکزیت داشته‌است ـ جاده‌اصلی ازشهرآگره کشیده شده بود که مستقیماً ازدروازه شهرفتح پورسیکری بدیوان‌عام میرسید و از آنجا تامسجد جامع امتداد میبافت ـ برپشت دیوان عام قصور شاهنشاهی بناگردیده است‌که زیباترین‌آن قصرملکه محبوب اکبربنام جوده‌بائی‌میباشد ـ همه‌قصور و ساختمان های این‌شهر باسنگ سرخ ساخته شده است ـ درباره سبك معماری این شهر وقتیکه دقت میکنیم باین نتیجه میرسیم که ساختمان یك شهر و احداث عمارات گوناگون کاری فوق‌العاده بزرك بوده‌است چنانچه معماران وکارشناسان از بلاد ونقاط مختلف امپراطوری فراخوانده شده‌بودندکه باخودتجربیات ساختمانی‌محل خودرا به‌فتح پورسیکری‌آورده‌اند وبهمین علت درقصرملکه محبوب‌آن شاهنشاه سبك‌معماری‌گجرات ومناطق غربی‌هندوستان بچشم میخورد .

درعمارات اداری فتح‌پورسیکری دیوان‌خاص برای جلال و شکوه و عظمت خود مدیون اخلاق وشخصیت خلاق‌خود یعنی‌اکبرشاه‌کبیر میباشد ـ درعمارات وبناهای مذهبی این‌شهر مسجدجامع ازنظرسبك معماری ومحل ساختمان خود دارای یك موقعیت مرکزی است ودرصحن همین‌مسجد مقبره صوفی‌وعارف معروف سلیم‌چشتی‌واقع است‌که حقاً آن‌هم خیلی‌زیباست ـ مقبره دیگری‌که مجاورهمین مسجدواقع شده‌است مقبره‌اسلام خان است‌که مورد توجه‌عموم قرارمیگیرد ـ ولی‌ازاین همه‌گذشته مهم‌ترین قسمت‌این مسجد جامع از نظرسبك معماری دروازه‌ورودی این‌مسجداست که بنام دروازه‌بلند ، درسال ۱۵۷۱ میلادی بناگردیده ـ دروازه‌بلندیادگار کشورگشائیهای اکبرشاه دردکن میباشدکه ٢٦ سال بعد ازساختمان مسجدجامع باخراب کردن درب اصلی‌آن مسجدازنو بناگردید ـ عمارت این دروازه بلندمجموعاً ۱۳۰ فوت‌طول و ۱۲۳ فوت عرض‌دارد ارتفاع این‌دروازه ۱۳٤ فوت میباشدکه یك‌چهارم این‌ارتفاع را پلکان‌مسجد فراگرفته‌است بی‌مناسبت نیست تذکر داده شود که درساختمانهای تاریخی وبناهای سلطنتی [illegible]

دروازه‌ها توجه خاصی داشته‌اند ولی متأسفانه این نکته را باید ذکر کرد که درمسجدجامع فتح پورسیکری باساختمان همچنین درب بزرك وپرشکوه ساختمان مسجد باهمه زیبائی خود تحت‌الشعاع قرارگرفته است .

پس ازشرح بناهای تاریخی دوره اکبرشاه اکنون به ذکرساختمانها و عمارات دوره پسرش جهانگیر شاه میپردازیم .

جهانگیر شاه ۱۶۲۷ـ۱۶۰۵ م : دوره سلطنت جهانگیر شاه در تاریخ معماری تیموریان هند دوره‌ایست که میتوان آن را بایك پل تعبیر کنیم که میان دوتن پادشاه بزرك که‌علاقمندی وتوجه زیاد بمعماری داشته‌اند کشیده شده است اولی پدرش اکبرشاه و دومی پسرش شاهجهان شاه که درنتیجه ذوق وابتکارخود «تاج‌محل» رابوجود آورده‌است .

اصولا جهانگیرشاه بجای ساختمان عمارات وبناهای بزرك احداث باغهای بزرگ وفرحبخش راترجیح میداد ـ باوجوداین مهم‌ترین بنای دوره جهانگیری مقبره اکبرشاه کبیر میباشد که درمحلی بنام سکندره درنزدیکی آگره درزمان حیات اکبر شاه ساختمان آن آغاز گردیده بود وتاهشت‌سال بعداز وفات او ادامه داشته است مقبره اکبر شاه در ۱۶۱۳ م تکمیل گردید ـ اگرساختمان مقبره‌همایون‌شاه را بامقبره اکبرشاه مقایسه کنیم باین‌نتیجه میرسیم که باگذشت نیم‌قرن‌سبك‌معماری‌تیموری به‌پیشرفتهای قابل توجه‌نائل گردیده است. ساختمان مقبره‌اکبرشاه درمکانی بوسعت ۳۲۰ فوت مربع‌واقع است وحداکثر ارتفاع آن ۱۰۰ فوت‌میباشد ـ هرچهار طرف‌بنای مقبره باغهای زیبا احداث گردیده است که اینهم مخصوص‌ومنحصر بمقبره‌های‌ایندوره است . چیزیکه درمقبره همایون دردهلی ساخته‌نشده است واولین دفعه درمقبره اکبرشاه بنظرمیرسد ساختمان چهارمنار درچهارگوشهٔ‌آرامگاه شاهنشاه بزرگ میباشد ـ بنابرعقیدهٔ کارشناسان واستادان فن‌معماری باوجود اینکه مقبره اکبرشاه دارای بعضی‌از نواقص‌فنی‌میباشد اما ازمعروف‌ترین بناهای تاریخی‌دوره تیموری بشمار میرود .

دربناهای مهم دیگر دوره جهانگیرشاه خود مقبره‌جهانگیرشاه است که‌ساختمان آن درزمان حیات خود او درمحل شاهدره (نزدیکی‌لاهورـپاکستان) بناگردید وبعد از وفات او ملکه محبوب اوبنام نورجهان ساختمان آنرا بتکمیل‌رسانیده‌است‌ـ بنای مقبره جهانگیرشاه هم دارای همه مختصات مقبره اکبرشاه‌کبیر درسکندره میباشد‌ـ منجمله از آن چهارمنار بزرگ وزیبا‌ـ البته دراحداث باغها وحوضهای اطراف مقبره دقت وتوجه بیشتری بکاربرده شده‌است‌که مورد تحسین بینندگان قرارمیگیرد .

سومین بنای مهم تاریخی ایندوره مقبره اعتمادالدوله پدر زن جهانگیرشاه در آگره میباشد که درسال ۱۶۲۶م تکمیل گردید ـ این ساختمان با وجود اینکه با سنگ مرمر سفید ساخته شده‌است ازنظر سبك معماری با مقبره‌های پادشاهان فوق‌الذکر تفاوت زیادی ندارد‌ـ درآخربیان معماری دوره جهانگیرشاه بی‌مناسبت نیست که خاطر نشان

کنیم که دراینـدوره بناهای تاریخی علاوه براینکه باسنگ سرخ بناگردیده‌است با سنگ مرمرهم ساخته شده‌است که یکی‌از آنـها مقبره اعتمادالدوله است که ذکرآنرا در فـوق آورده‌ایم .

سردر آرامگاه امپراطور جهانگیر ـ لاهور

شاهجهان شاه ۱۶۵۸ـ۱۶۲۷م : دوره شاهنشاهی شاهجهان در تاریخ معمـاری هندوستان اسلامی دوره مرمر ، نامیده میشود، برای اینکه اولین دفعهٔ بوده‌است که در همه ساختمانهای سلطنتی وتاریخی بجای سنگ سرخ سنگ مرمربکار رفته‌است که اکثـر آن ازنواحی جودهپور در راجپوتانه فراهم میگردید ـ درنتیجهٔ بکاربردن سنگ مرمر نمای ساختمانهای ایندوره بی‌اندازه بحسن وزیبائی خود افزوده‌است .

شاهجهان درمیان پادشاهان تیموری هند دارای‌ذوق معماری مخصوص خودبوده است و با وسایل وثروت امپراطوری بزرگ هرهوسی‌که دراین‌زمینه داشت ازمخیله بعمل می‌آورد بنابراین بجای ساختمان قلعه‌های جدید بیشتری او در قلعه‌هائیـکه در دوره اکبرشاه بناگردیده بود مخصوصاً درقلعه‌های لاهور وآگره تعمیرات موردنظر ودلخواه خودرا عملی‌کرد چنانچه چندین عمارت وقصر دوره اکبر شاه را خراب کرد تا مطابـق ذوق ومیل خود باسنگ مرمر از نوبسازد، عماراتیکه درقلعه‌لاهور ضمیمه‌گردید عبارتند ... هشت‌گوشه‌ای ویك‌ساختمان زیبا بنام « نولکـها » یعنی

ساختمانیکه باوجود اندازه کوچك خود ساختمان آن نهصدهزار روپیه خرج برداشته باشد همانطوریکه قبلا گفته شده است تمام این ساختمانها باسنگ مرمر بنا گردیده است. شاهجهان شاه عماراتی راکه درقلعه آگره افزوده است عبارتنداز دیوان عام ودیوان خاص و مسجد مروارید وقصر بلور وقصرخصوصی ومسجد نگین و برج هشت گوشه‌ای ـ همه عمارات نامبرده از نظر ساختمان ومعماری خیلی زیبا وعالی ساخته شده است اما مسجد مروارید اسم بامسمی است .

درسال ۱۶۳۸میلادی شاهجهان‌شاه ساختمان شهرجدیدی را در دهلی‌فعلی بنام شاهجهان‌آبادآغاز کرد. ساختمان شهر درکنار طرف راست رودخانه جمنا درنظر گرفته شد ویکی‌ازبزرگترین قلعه‌های ساخت دوره تیموریان‌که امروزه ما بنام « قلعه سرخ » یادمیکنیم تحت‌نظر خودشاهجهان شاه بناگردید . عمارت اصلی قلعه دهلی ۳۱۰۰ فوت طول و۱۶۰۰فوت عرض دارد . میتوان بنای قلعه سرخ را درسه قسمت تقسیم نمود :
۱ـ قصورسلطنتی ۲ـ دیوان عام ۳ـ باغهای اطراف عمارت .

نهریکه برای مصرف آب درقلعه وآبیاری‌باغات احداث گردیده بود«نهربهشتی» نام دارد. ساختمانهای دیوان خاص و دیوان عام وقصر رنگین بی‌نهایت زیباست .

ساختمان بنای بزرگ مذهبی درشاهجهان‌آباد پس ازساختمان قلعه در۱۶۴۴م آغازگردید. مسجدجامع دهلی از بزرگترین مساجد ساخت دوره تیموری هند میباشد اساساً این مسجد باسنگ‌سرخ ساخته شده‌است اما سنگ مرمرهم درساختمان آن بکاررفته است . در دوره شاهجهان باوجود اینکه اکثرعمارات تاریخی‌با سنگ مرمر بنا گردیده است ولی درمنطقه پنجاب ساختمانهای مذهبی و غیرمذهبی ساخته شده‌که مصالح‌اصلی‌آن آجرهای خیلی زیبا وقشنگ است وباکاشی هائیکه خیلی مشابه به کاشی‌های ساخت ایران دوره صفوی است تزئین گشته‌است. بهترین‌نمونه این‌سبك‌درلاهورعبارتند ازمسجدوزیرخان وباغ‌شالامار وباغ گلابی ومقبره آصف‌خان‌وبنای دیگر بنام‌چوبرجی که‌اکثراین‌آثار تاکنون مصون مانده‌است .

درساختمانهای دوره شاهجهان‌شاه پرشکوه‌ترین وبرجسته‌ترین‌عمارت«تاج‌محل» حقیقتاً نمونه باارزش دوق وابتکار شاهنشاه بزرگ تیموریست که عشق ومحبت نامرئی‌خود را بعد ازدرگذشت معشوق ومحبوب خود بجهانیان ثابت‌کرده‌است .

علاوه‌براین بمناسبت اینکه ملکه زیبائی دران بنای نامی غنوده‌است ار در و دیوار ومحیط این بنا لطافت وحسن بی‌اندازه پدیدار میگرددکه علت اساسی‌آن اوضاع ثابت سیاسی وآرامش آنزمان می‌باشد. در اینکه این‌بنای زیبا توسط شاهجهان ساخته شده است تردیدی نیست ولی معمارانیکه این‌کارساختمانی عظیم را بعهده داشته‌اندآیا هندی‌الاصل بوده‌اند یا خارجی موضوعیست جالب‌وقابل‌توجه. از اسناد ومدارکی‌که از دوره تیموری هند دردست است چنین برمی‌آید که فقط وفقط آن معماران و مهندسان هندی (معماران‌ایرانی‌که دراین زمان بهند مهاجرت‌کرده‌اند هندی محسوب کرده‌ایم) بوده‌اندکه کارساختمانی بزرگ ونفیس «تاج محل» معروف را بعهده داشته‌اند.بی‌مناسبت

نیست اگر توضیح داده شود که بعضی منابع اروپائی خاطرنشان ساخته‌اند که در بنای تاج محل متخصصین یادست‌کم مشاورین اروپائی شرکت داشته‌اند ولی بیقین میتوان گفت که دردوره تیموری هند (دوقرن اول) وجود همچنین مشاورین «مدروز» نبوده‌است .

کارشناسان فن‌معماری که برهندوستانی بودن‌معماران تاج‌محل عقیده دارند نظر ایشان آنست که درساختمان تاج‌محل ازاصول سبك‌معماری دوبناهای تاریخی‌معروف دهلی یعنی مقبره همایون شاه و مقبره ارتشبد، دانش پرور اکبر شاه بنام عبدالرحیم خانخانان (متوفی ۱۶۲۷ م) تقلید و پیروی شده‌است و اگر از نظر اصول فنی معماری ساختمانهای مقبره‌های همایون‌شاه ورحیم خانخانان را مقایسه کنیم باین نتیجه‌میرسیم‌که بعلت اینکه مقبره خانخانان نیم‌قرن بعدار مقبره‌همایون ساخته شده‌است براساس واصول‌معماری‌بیشتر استوارمیباشد ـ بنابراین طبق‌اصول پیشرفت وارتقاء طبیعی‌تاج محل‌رامیتوان نتیجه‌ارتقاء فن‌معماری در دوره‌تیموری هند دانست .
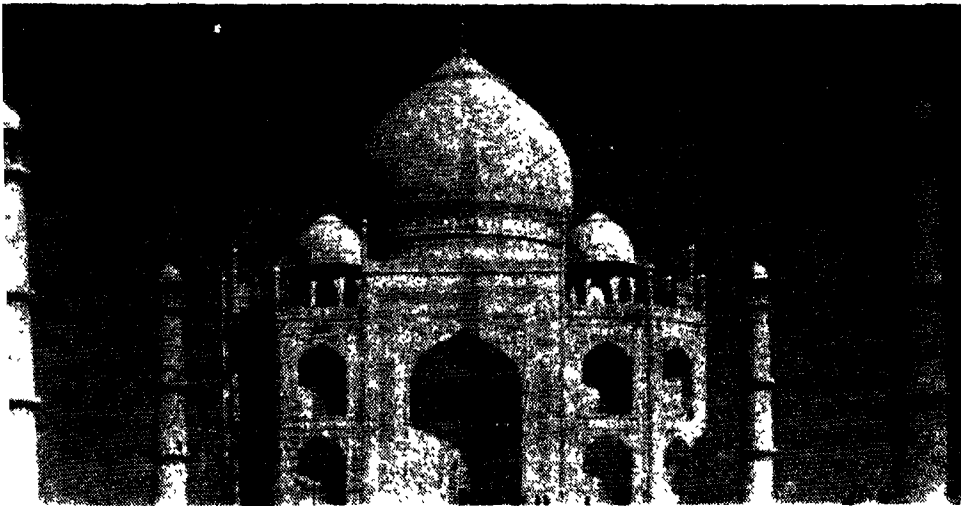
بنای زیبا وبا عظمت تاج محل

در پروژه تاج‌محل ساختمان مقبره نسبتاً مختصر است طول این عمارت ۱۹۰۰ فوت وعرض‌آن ۱۰۰۰ فوت میباشد ، هرچهار طرف عمارت تاج باغهای زیبا و حوضهای باصفا وجود داردکه زیبائی وحسن‌این‌بنا را دوبرابر میکند ـ طبق معمول و رواج «تاج محل» هم بادیوارهای بزرگ‌محصوراست‌که دروازه ورودی‌آن درسمت جنوب قرارگرفته است ـ تاج محل در کنار رودخانه جمنا بنحوی بنا گردیده است که حس طبیعی رودخانه درساختمان تاج‌مؤثرباشد، یك‌حدس دیگری‌که بعضی‌هازده‌اند اینست‌که ازطریق رودخانه هم بوسیله کشتی شاهجهان شاه بمنظور زیارت آرامگاه ملکه فقید خود استفاده میکرده است .

برای اینکه دامنه سخن در اینمورد طولانی نگردد و چون بنای «تاج محل» هم دارای شهرت جهانی است از توضیحات بیشتری خودداری میشود ـ آنطوریکه قبلا گفته شده است شاهجهان علاوه بر ذوق ساختمان بناهای باعظمت و پرشکوه از ذوق احداث و بنای باغهای بزرگ در نقاط مختلف امپراطوری خود بهره کافی داشته است ـ بنابراین زیبا ترین باغهائیکه در دوره تیموری هند در سراسر شاهنشاهی احداث و بنا گردیده است در زمان شاهجهان شاه بوده است از آنجمله مهمترین آنها عبارتند از باغ شالامار و باغ نشاط در کشمیر و باغ شالامار در لاهور و همه اینها بر ذوق و علاقه شاهجهان شاه با حسن و زیبائی طبیعت دلالت میکند ـ باغ شالیمار لاهور درسال ۱۶۳۷ احداث گردید طول آن ۱۶۰۰ فوت و عرض آن ۷۰۰ فوت میباشد بوسیله نهر زیبائی از آبهای رودخانه راوی استفاده میکرده اند ـ طبق معمول از هرچهار طرف با دیوارهای مرتفع که با آجر ساخته شده است محصور میباشد در سرتاسر باغ حوضهای زیبا و فواره های بزرگ موجود است که هم اکنون نیز وسیله گردش و تفریح اهالی شهر لاهور میباشد .

منظره‌ای از باغ معروف شالیمار در لاهور که گردشگاه شاهزادگان مغول تیموری بود

اورنگ زیب شاه ۷ ۱۷ـ۱۶۵۸ : اورنگ زیب شاه پسر شاهجهان شاه آخرین امپراطور بزرگ دودمان تیموری هند میباشد که باوجود اینکه اوضاع غیر ثابت سیاسی

را درپیش داشت ولی وحدت و یکانگی امپراطوری را درزمان قدرت خود باامواج حوادث روزگار نسپرده‌است. طبق‌قول‌معروف«هر کمالی‌رازوالی‌ست»سلطنت ودمان تیموری‌هم درهم شکست اما تازمان سلطنت اورنگ زیب‌شاه امور دشوار سلطنتی بنحو احسن انجام میشد بنابراین ما بذکر فعالیتهای معماری ایندوره مبادرت می‌کنیم .

از نیم‌قرن زمان پادشاهی اورنگ زیب یك‌قسمت قابل توجهی درجنگهای دکن مصرف شدکه پادشاه شخصاً رهبری وهدایت ارتش ونیروی خودرا بعهده داشته‌استچنانچه درسالهائیکه دردکن (صفحات جنوب هند) بسر می‌بردشهر موردعلاقه خودرا بنام‌اورنگ آباد پایتخت دوم خود قرارداد.

ازمعروف‌ترین بناهای تاریخی دوره اورنگ زیب شاه مقبره ملکه اوست بنام رابعه درانی در اورنگ‌آباد دکن. مقبره رابعه درانی در۱۶۷۸م تکمیل گردید و دربارهٔ سبك معماری‌آن میتوان گفت‌که ازسبك معماری تاج محل تقلید و پیروی شده‌است اما آنطوریکه واضح‌است بهیچوجه با «تاج» رقابت نمیکند. درهمین زمان درقلعه سرخ دهلی یك مسجد زیبا بنام مسجد مروارید بناگردیده زیرا در دوره شاهجهان شاه در پروژه قلعه ساختمان مسجدی درنظرگرفته نشده بود وپادشاه برای‌گزاردن نمار بمسجد جامع می‌رفت اما بنا بردستور اورنگ زیب‌شاه که‌متذکر گردیده که‌درموردعبادات‌خودمیخواست که مسجدی درخودقلعه وجودداشته باشد تا درایاب وذهاب وقت تلف‌نگردد.
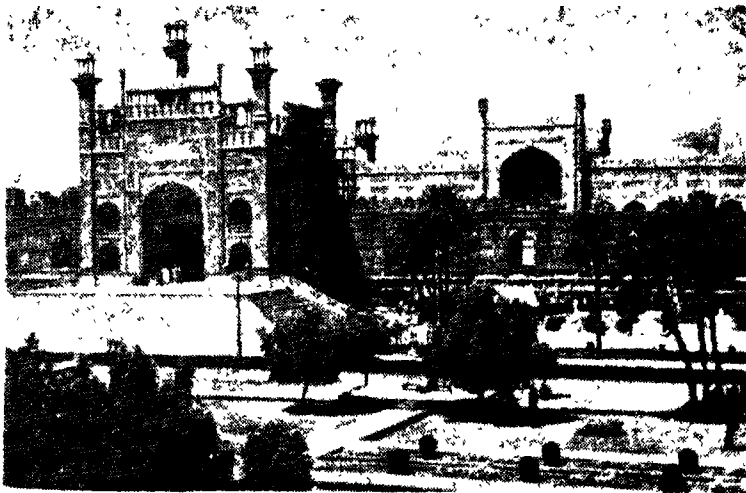
مسجد شاهی ـ لاهور

در عمارات مذهبی دوره اورنگ زیب‌شاه «مسجد پادشاهی» معروفترین و بزرگترین‌آنها میباشدکه نزدیك قلعه لاهور برسبك معماری مسجد جامع دهلی ساخته

شده‌است البته باندازه مسجد جامع دهلی وسعت ندارد باوجود این باابتکاراتیکه در این مسجد بکاربرده شده‌است ازمساجد بزرك ساخت دوره تیموری هند میباشد. مسجدپادشاهی لاهور در ۱۶۷۴م تکمیل گردید. دراین‌بناعلاوه برچهار منارعمارت اصلی مسجد چهارمنار دیگر درگوشه‌های مختلف صحن داردکه درمساجد دیگر ایندوره نظیرندارد .

علاوه برین اورنگ زیب شاه درشهرهای بنارس و متهرا هم مساجد جامع را بنا کرده‌است که درمسجد اول منارهای‌آن فوق‌العاده ارتفاع دارد وارتفاع آن ۲۰۰ متر میباشد و مسجد دوم برسبك مسجد وزیرخان لاهور درمتهرا ساخته شده‌است .

با درگذشت اورنگ زیب‌شاه درسال۱۷۰۷ میلادی شیرازهٔ امپراطوری دودمان تیموری هندگسیخته شد و درقرون هیجدهم ونوزدهم میلادی سلطان نشین‌های مختلف در نقاط ومناطق مختلف هندوستان عنان اقتدار را در دست حودگرفتندکه ازآن‌جمله‌سلاطین اود درلکنئو، حکومت سیکها درلاهور (پنجاب) وسلاطین تالپور درسند وآصفجاهیان در حیدرآباد دکن . بنابراین اگرچه دوره سلطنت تیموریان هندرا بعد از وفات اورنگ زیب‌شاه تا ۱۸۵۷میلادی درهند حساب میکنیم ولی حقیقتاً قدرت پادشاه تیموری دهلی بمقایسهٔ قوای دیگر ازان جمله قدرت استعماری انگلیسها بیش ازشیرقالی نبوده‌است . بنابراین همه‌کارهای ساختمانی درسراسر هندوستان طبق ذوق وعلاقهٔ قوای مقتدرجدیدی دنبال میگردیدکه ماآنها را درسبك معماری دودمان تیموری حساب نمی‌کنیم .

مهندس دستگردی

خواهی نشود دوست ز دستت دلتـنگ
زنهار شوخی ننمـائـی آهنـگ
دشنام دهی که قصه شوخی است مـرا
هر طـور زنی میشکند شیشه زسنگ

با دشمن تو دوست چوشد پیوندش	زان دوست ببر بترس از لبخندش
دندان که‌جهل‌سال توراد‌وست‌بود	با کرم چوشد دوست بباید کندش

اسناد تاریخی

دستخط ناصرالدین شاه به ظل السلطان

ظل السلطان-عدد قشون اردوی منوور ملاحظه شد ماشاءاله عدد کاملی است و با این تفصیل اردوئی است که با کمال شکوه و جلوه خواهد بود. و یقین است که وضع این مشق و اردو را در روزنامه‌های فرنگستان تفصیلش را خواهم خاند ! اما حیف که خودما آنجا نیستیم که تماشای زحمات و خدمات شما را بکنیم اما الحمدلله البته این زحمات شما که حاصلش نظم داخل وخوف دشمن همسایه خودمان است مشهود است همانطور که تلگرافاً نوشتم باید نمونهٔ این قشون را در سفر فارس بنظر ما برسانید . شاه

اسناد تاریخی

سند صفحه مقابل و این صفحه مربوط به « مانور » اردوی تحت سرپرستی ظل‌السلطان فرزند ناصرالدینشاه وحاکم اصفهان و فارس میباشد. اصل سند کاغذی است در ۳۲ × ۲۱ سانتیمتر که در یك قسمت آن صورت جمعیت اردو و در قسمت دیگر آن عباراتی که در زیر ملاحظه میفرمایند بخط ظل‌السلطان نوشته شده و ما رسم‌الخط آن را عیناً حفظ کرده‌ایم. در پشت صفحه نیز توضیحاتی از ازطرف ناصرالدینشاه داده شده که درصفحه مقابل عیناً گراور شده است.
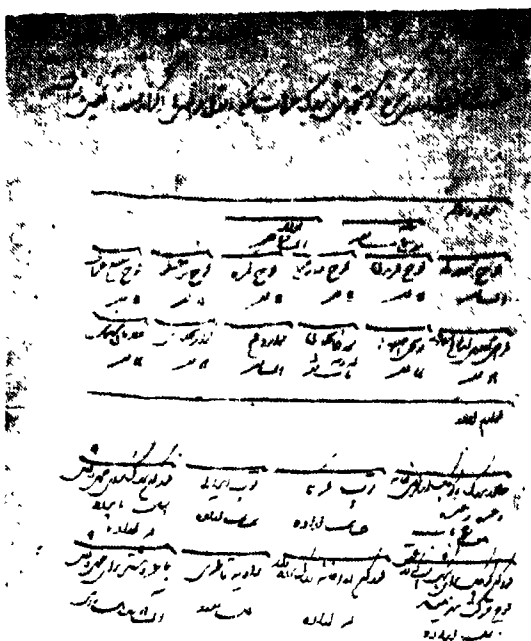
صورت جمعیت اردوی مرع که بجهت مشق بزرك حرکات جنگی وبقول فرانسوی‌ها (گراند منور) تشکیل یافته است.

متن نامهٔ ظل‌السلطان به ناصرالدین شاه

این سوارها یکهزارنفر سواره فتح‌است که همه بیك‌لباس ویك‌زین ویك‌شکل و یك‌طرحند ولی سوار بختیاری وغلامان مخصوص باین‌هیئات نیستند بوضع‌خودشانند.

سربازها هم هرکدام دودست ملبوس دارند که یکدست پوشیده ویك‌دست یدکی است وهرکدام کوله پارچهٔ دارند که در آن کوله پارچه یکدست لباس و یك جفت‌گیوه وبعضی لوازم دیگراست وهر کدام یك قمقمه‌حلبی که حصیر گرفته‌است و پنج خوراك‌آب دارد وکمربندی‌که مشتمل بردو کیف‌است که کیف بزرگ‌چهل‌وشش و کیف کوچك بیست‌ودو فشنگ دارد و کیفی که نان وپنیر دوروزه را بسهولت همراه‌برمیدارد وهمه این‌سربازها باخوددارند ولی دراین اردو چون دو اردوهستند نصف‌خود ونصف‌دیگر کلاه نمدی‌ماهوت گرفته بمیل دلشان درسردارند بعقیده غلام ازحیث مشق وپاکی وتمیزی لباس وخوراك و جا ومنزل وسایر چیزها امتیازدارند دیگر نمیداند که این تمجید غلام ازقبیل‌تعریفی‌است که مادر بدختر خود میکند یا واقعیت دارد استحضاراً جسارت گردید.

بقیه از صفحه ۱۶

چیزی نمیدانم، اما ازآنجاییکه این نسخه در۶۰۷ـه کتابت شده مسلم میگردد که مؤلف تا اواخر قرن۶ و یا اوائل قرن۷ زنده بوده .

۱۵ ـ عجائب‌المخلوقات و غرائب‌الموجودات تألیف مشهور زکریای قزوینی تاریخ نگارمشهور(م‍ـ۶۸۲،ه). این‌نسخه ونسخه‌ای دیگر ازاین کتاب که در مونیخ نگاهداری میشود، ازبهترین وممتازترین دست‌نویس‌ها بشما میآیند.

۱۶ـ آثارالبلاد واخبارالعباد تألیف دیگر مورخ نامداری که در بالا از او نام بردیم . این نسخه کهن‌ترین نسخه‌های این کتاب است زیرا بخط خود مؤلف (زکریای قزوینی) است .

۱۷ـ نخبة‌الدهر فی‌عجائب‌البر والبحر تألیف شمس‌الدین،ابوعبدالله،محمد دمشقی (۶۵۴ـ۷۲۰ـه) نخبة‌الدهر ازنظر موضوع همانند آثار البلاد قزوینی است و این نسخه که ما ازآن یاد کردیم از کهن‌ترین نسخه‌های نخبة‌الدهر است و از روی نسخهٔ اصل که بخط مؤلف بوده رونویس شده .

۱۸ـ تقویم‌البلدان از ابوالفداء اسماعیل ایوبی از فرمانروایان سوریه (۷۷۲ـ۷۳۲ـه). اروپائیان بوسیلهٔ این کتاب باجغرافی‌شناسان و جغرافی‌دانان عرب آشنا شدند وبخصوص دربارهٔ سرزمین مردم اسلاو (صقالبه) و روسیه حاوی اطلاعات فراوان است. این نسخه در زندگی مؤلف کتابت شده .

۱۹ـ نزهة‌الانام فی بلادالشام تألیف دیگری از وفائی دمشقی مؤلف سحرالعیون (شمارهٔ ۱۰همین گفتار) وفائی این کتاب را درسال ۸۸۷، دروصف‌بناهای تاریخی، کتابخانه‌ها، مساجد وباغستانها ودیگرخصوصیات دمشق نگاشته نسخه‌ای که یاد کردیم ۲۰۰ سال‌پس‌از درگذشت‌وفائی‌مؤلف‌نوشته شده وازکامل‌ترین‌وصحیح‌ترین دستنویسها بشمار میرود .

۲۰ـ سه‌سفرنامه منظوم (= ارجوزه) بنامهای :

الف ـ **ارجوزه سفالیه** ب ـ **ارجوزه معلقیه ـ من‌برالهند الی‌سیلان** ج‍ـ **ارجوزهٔ تائیه ـ من‌جده الی‌عدن**ـ.

سراینده این سفرنامه‌های منظوم **شهاب‌الدین احمدبن ماجد** جهانگرد یا نورد نامی، راهنما ومرشد فاسکود و گاما جهانگرد ومکتشف شهیر بوده .

نسخهٔ این منظومه‌ها (= ارجوزه‌ها) تنهادراتحاد جماهیرشو.ویست ودرهیچ از دیگر کتابخانه‌های جهان نسخه‌ای ازآنها وجود ندارد .

استاد سوفسکی در۱۹۵۷ این سفرنامه‌ها را باتعلیقات حود منتشرساحته.

۲۱ـ زبدةالآثار ـ فی‌ماوقع لجامعه من‌الاقامة والاسفار ـ محمدبن احمدبن مدبن جمال‌الدین سکیکردمشقی (م.۹۸۷ـه) خاطرات سفر خودرا ارحماة‌به‌حلب ین کتاب گردآورده ومجموعه‌ای از خطب واشعار خود را برآن افزوده.اشعاری‌را درتاریخ برخی ازجایها سروده نیزبصورت مجموعه‌ای جداگانه براین سفرنامه اق کرده. یگانه‌نسخه این کتاب دراتحاد جماهیر شوروی محفوط است وردردیگر ابخانه‌های جهان، نسخه‌ای دیگر ندارد.

۲۲ـ اخبار بلادالکرج ـ ماکاریوس انطاکی، خاطرات سفرحود وفرزندش به نواحی مختلف روسیه و گرجستان دراین سفرنامه گرد آورده و اکنون بخـط د او درشوروی موجود است. [۱]

دنباله دارد

۱ـ رجوع کنید به ص۶ ش۸ این‌مجله، قسمت دوم‌این مقاله

شوق وصال

بسر کوی تو ، از پا نه ز سر میآیم
فارغ از وسوسهٔ فکر دگر میآیم

خواندی ازدستخطی خوش، ببرخویش مرا
چون قلم، در ره وصل تو بسر میآیم

منم آن بلبل خوش‌نغمه، که باشوق وصال
سوی گلزار تو افراشته پر میآیم

سوی گلگشت فرحبخش تو، ای نوگل حسن
بس فرحناکتر از باد سحر میآیم

تا حمایل کنم این دست بدوش و کمرت
برق‌آسا ، ز سر کوه و کمر میآیم

بهر بوسیدن آن لعل لب بوسه نواز
دامن‌آکنده ز خوناب جگر میآیم

واله وشیفته از نزد تو رفتم زین پیش
حالیا سوی تو ، دل شیفته‌تر میآیم

گردم ازچهره بیفشان؛ بسر انگشت وفا
که بسوی تو سرافشان زسفر میآیم

من (ادیبم) تو هنرمند بدلداری و ناز
با ادب جانب کانون هنر میآیم

ادیب برومند

شعر نو!

با عرق شرم از جبین پر از چین
دفتر اشعار خویش به‌که بشویم

نظم کهن را کنم تحولی ایجاد
یا که ازین بعد شعر کهنه نگویم

✿ ✿ ✿

چند غزل گویم و قصیده سرایم
تا بکی اندر قیود شعر بمانم

سلسله از چه بپای فکر گذارم
قافیه دنبال یکدگر بنشانم

✿ ✿ ✿

عالم نو فکر نو پسندد واین فکر
قالب افکار کهنه را نپسندد

طبع چو آزاد شد ز کهنه پرستی
قید سخن را بپای فکر نه‌بندد

✿ ✿ ✿

گرچه ازآنچه بنام شعر نوا کنون
گشته چوکالای تازه عرضه ببازار

زودگذر یاوه‌ها بسی‌است که نتوان
کس شودش درردیف‌شعر خریدار

✿ ✿ ✿

لیك یقینم بود که عالم نو را
شعر نووسبك نو سزاست‌ازاین‌پس

باید گفتن سخن بشیوهٔ امروز
ورنه دم‌ازشعروشاعری‌پس‌ازین‌بس

عبدالحسین سپنتا

ر جمه‌و تلخیص از مجلات خارجی

«کهن‌ترین قبرستان جهان»

قدمت این قبرستان درحدود چهل هزارسال است

اتو بادردی‌الیس‌سی .Otto Bader'D. SC یکی‌از باستان‌شناسان برجسته
ن و ازآکادمیسین‌های زبده اتحاد جماهیر شوروی است وی‌چهل سال درتحقیقات
سائل مربوط به‌امور باستان شناسی‌شرکت جسته ونقاشی‌های‌عصرحجررا درغارکاپوا
ورال کشف‌نموده‌است. اتوبادر درتابستان‌سال گذشته‌شروع به‌بررسی وخاکبرداری
ك قبرستان بسیارقدیم در شهرولادیمیرواقع‌درحومهٔ‌شهرمسکو نمود . این‌قبرستان
قبلا کشف کرده بود واکنون خاکبرداری از آن را در آبادی سنگیر (نزدیکی
ولادیمیر) شروع مینمود .

سنگیر درحومهٔ شهر قدیمی روسیه «ولادیمیر» ودر ۱۳۰ میلی شمال شرقی
کو واقع شده‌است . درحفاریهائی که دراین‌محل بعمل‌آمده بقایای دوقبرستان بنظر
ده است دریکی‌ازقبرها جمجمهٔ‌انسانی بدست آمده‌است.در زیرسراسکلت یك‌قطعه
، اخری که در مراسم تدفین در قدیم مرسوم بوده یافت شده و بنظر آقای میکائیل
اسمو انسان شناس معروف کاسه سر مـذکور از نوع کاسه سر های اروپـائیها
، است .

ازقبردوم نیز خاکبرداری شد ، عمق قبریك فوت و ۷ر۱ اینچ بود و وضع سالمی‌داشت . کالبدی که در قبرنهاده بودند به‌پشت خوابیده بود و سرش بطرف شمال شرقی‌خمیده ودستهایش روی پاهایش‌نهاده‌شده‌بود . این‌کالبد بنظرمیرسید متعلق‌به‌مرد ۵۵ ساله‌ای‌باشد.

درمراسم تدفین آنهادرقدیم‌مرسوم‌بوده که مقداری زغال‌در قبرمی‌پاشیده‌اند و مقداری گل‌اخرای‌قرمز نیزمیگذاشته‌اندوسپس‌جنازه‌راروی‌آن‌قرارمیدادند.روی‌جنازه نیز مقداری گل‌اخری میریخته‌اند . دراین قبر ودربالای‌سرجسد ۱۵۰۰ زیور آلات استخوانی‌ویك‌چاقو که ازسنگ چخماق درست‌شده بودهمراه بایك‌زیور سنگی که در وسط‌آن سوراخی داشته نهاده بوده‌اند .

زیورآلات استخوانی مشتمل برتعدادی از دندانهای سوراخ شده روباه های قطبی‌و ۲۴ النگوی ومهره‌های عاج منقوش بوده ومهره‌ها را درپارچه‌ای‌نهاده‌بودند.

برجنازه‌روپوشی پوشانده‌بودند وآنرابطرف پشت درقبر بیضی‌شکل خوابانیده بودند . ازنظرباستان شناسی‌صاحب این‌جنازه از نوع کروماگنون وقدآن ۵ فوت و ۷ اینچ ودارای شانه‌ای پهن‌وپاهای بلندمیباشد .

این‌قبرهای‌زمان‌حجرازقدیمی‌ترین‌قبرهای کشف شده‌جهان ودر شمالی‌ترین

نقطه جهان کشف شده و از همه قبرهائی که تا کنون در شمال وغرب دریای‌مدیترانه نزدیك مانتون کشف شده پرارزش‌تر وقدیمی‌تر است .

محلی که این‌قبرهادرآن بدست‌آمده(سنگیر) درسال ۱۹۵۵ میلادی کشف گردیده‌و درخلال سالهای ۶۴-۱۹۵۷ گروهی از زمین شناسان و متخصصان در آنجا تحقیقاتی‌بعمل‌آورده‌اندوباستان شناسان نیز به‌حفاری درآن پرداخته‌اند ودریك ناحیه به‌مساحت ۱۸۰۰ میل‌مربع کاوش‌وخاکبرداری نموده‌اند و ضمن‌خاکبرداری قبرها و زیورآلات مختلفی‌بدست‌آورده‌اند.

غیراز زیورآلات واسکلت‌هاوسنگ‌های چخماق و گل اخری استخوانهائی متعلق به‌فیلهای‌ماقبل تاریخ، گوزن‌های شمالی‌و گاوهای کوهان‌دار وحشی و روباههای قطبی‌وخرگوشهای مختلف‌بدست‌آمده است .

قدمت خاك این‌اراضی‌موردکاوش که بوسیله رادیوکاربن درآزمایشگاههای مسکوو استکهلم موردآزمایش‌قرار گرفته بین‌۳۳تا چهل‌هزارسال‌تخمین زده‌شده‌است.

بررسی یك مبحث دستوری

پیوند در زبان فارسی

دکتر خسرو فرشیدورد

«۴»

«چو بیننده دیدارش از دور دید — هم اندر زمان او شود ناپدید»
(فردوسی)

«تو که نباشی کار مازار است» یعنی «وقتی که تو نباشی»

«تن که پوشیده گشت و حوصله پر — در جهان گونه لعل باش و نه در».
(نظامی)

دراین مورد «که» را بمعنی اگر هم میتوان گرفت ومثلا معنی کرد : «اگر تو نباشی کار ما زار است»

«تا آمد بنوشتن مشغول شد» یعنی همینکه آمد... «تا اورا دیدم بسویش دویدم»

«بروی سبزه وگل خواستم که می نوشم — ز شیشه تا بقدح ریختم بهار گذشت»

مثال برای «تا» بمعنی **از وقتی که** :

«تا روباه بوده بچنین سوراخی نرفته»

«تنها نه ز راز دل من پرده بسر افتاد — تا بود فلك شیوهٔ او پرده دری بود»
(حافظ)

مثال برای «تا» بمعنی، تا وقتی که:

«تا گوساله گاو شود، دل صاحبش آب شود». «تا تریاق از عراق آورند مارگزیده مرده باشد».

«کوزه چشم حریصان پر نشد — تا صدف قانع نشد پر در نشد» (مولوی)

تا پریشان نشود کار بسامان نشود — شرط عقلست که تا این نشود آن نشود»

دراین شاهداز شاهنامه «کجا» بمعنی‌وقتی که آمده‌است :

«چه گفت‌آن خردمند پاکیزه مغز ـ **کجا** داستان زدز پیوند نغز»

چند درقدیم‌گاه بمعنی‌همینکه میآمده است ودرآنصورت باید آنراپیوندشمرد :

« **چند** عهد بدورسید شهررا ضبط کرد» (تاریخ سیستان)

پیوندهای مرکب و گروههای پیوندی زمانی عبارتنداز: وقتی‌که ، هنگامی‌که ، دروقتی‌که ، هرگاه‌که ، هرگاه ، هرگه‌که‌هرگاهی‌که ، راست‌که (بمعنی همینکه) ، حالی‌که، (بمعنی‌همینکه) ، همینکه ، بمحض‌اینکه ، هروقت ، هر وقت‌که ، پس‌ازآنکه ، بعدازآنکه ، ازپس‌آنچه (بمعنی پس‌ازآنکه) پیش‌ازآنکه ، پیشترزانکه ، پیش‌که (بمعنی پیش‌ازآنکه)، پیش‌تا بمعنی پیش‌از آنکه ،آنگاه‌که ، تا وقتی‌که، ازآن سال‌که ، آن‌ساعت‌که ، تاآن ساعت‌که، یکباره (بمعنی‌حال‌که)، بهروقت‌که، هرآنگاهی که،زآن‌گه‌که، ازآنگاهی‌که، بهرآن‌گه‌که ، چندانکه (بمعنی‌تاوقتی‌که) ومانندآنها ، ما ذیلا برای احتراز ازطول‌کلام فقط برای آنهائی‌که درقدیم‌بکارمیرفته‌اند مثال‌میآوریم وازآوردن مثال‌برای گروه واژه‌های متداول درامروز خودداری میکنیم :

«**راست‌که** چیزی‌بدست‌کرد وقوی‌گشت — گر تو بدو بنگری چو شیر بفـرد »
(ناصر خسرو)

« گربنگ خور چو سنگ مانی برجای — **یکباره** چوبنگ میخوری سنگ بخور»
(سعدی)

« توشه خویش زود از او بربای — **پیش‌کایدت** مرك پای آگیش »
(رودکی)

«خیز تا برگل نو کوزگکی‌باده خوریم — **پیش تا** باده خوردبرگل ما دست‌زمان»
(فرخی)

«**حالی‌که** من‌این‌سخن‌بگفتم عنان طاقت‌وتحمل ازدست‌درویش گرفت»(گلستان)

«**حالی‌که** من‌این سخن‌بگفتم دامن‌گل بریخت ودر دامنم‌آویخت» (گلستان)

«**هرگاهی که**من مصلحت می‌دانم پهلوانرا اجازت‌دهم» (دارابنامه)

« یارب از ابـر هدایت برسان بارانی — **پیشترزانکه** چوگردی زمیان برخیزم»
(حافظ)

ب ـ پیوندها وگروههای پیوندی مکانی

درفارسی امروز پیوندساده‌ای برای مکان وجود ندارد ولی پیوند های مرکب و گروههای پیوندی‌مکان‌بسیار است ازاین جمله‌اند ؛ هرجا ، هرجاکه ، هرکجا ، هرکجا که . جائیکه ، محلیکه ، آنجاکه بهرکجا که

« هرجا تـو بروی منهم میآیـم » « هرجا بنشینی منهم می‌نشینم »

«همچنین هریك بجزوی‌که رسید فهم آن میکرد هرجا می‌شنید» (مثنوی)

«هرجا که بروی‌اوهم‌خواهدآمد»،«هرجا که‌اوشدی‌اورا باخودبردی». (بلعمی)

« بگوهرجا که خواهی رو هم اکنون رفیقت فال شوم و بخت وارون»(ویس‌ورامین)

«هرکجا رفتم او را ندیدم»

« هرکجا خواهد فرستد تغزیت هرکجاخواهد ببخشد تهنیت» (مثنوی)

« آنجا که حسام او نماید روی از خون عدو شود گیا روئین » (عسجدی)

درقدیم «کجا» پیوند ساده مکانـی نیز بوده است و جمـله‌ایرا در حکم قید مکان برای جمله دیگر می‌کرده است کجا در این موارد بمعنی « هرجا » و « جائیکه » میامده است :

زبس کو قد دلبر یاد کردی کجاسروی بدیدی‌سجده بردی (ویس‌ورامین)

ج ـ پیوندها وگروههای پیوندی‌کیفیت وحالت

درنثرامروز جمله‌های قیدی‌کیفیت و حالت بیشتر با گروههای پیوندی بوجود میآیند زیرا امروز بجز «که» پیوندساده‌ای‌که بتوان باآن جمله قیدی‌کیفیت ساخت‌وجود ندارد . «که» اگر بمعنی «بطوری‌که» و «بنحوی‌که» باشدمیتوا ند جمله‌قیدی‌کیفیت‌وحالت بسارد مانند «رفت که رفت» یعنی «بطوری رفت‌که رفت وبرنگشت» و «رفتم‌که رفتم» و پیداست دراین مورد «که» جزئی‌ازگروه واژه‌ایست‌که قسمت دیگرآن حذف شده است و دراصل بوده‌است «چنان... که» «بطوری ... که»(چنان رفت‌که‌رفت)

همچنین‌امرور «که» اگر بمعنی «درآنحال» و«درحالیکه» باشدنیزپیوندوابستگی کیفیت و حالت است :

«من‌داشتم غذامیخوردم که برادرم واردشد» یعنی «برادرم در حال غذا خوردن من وارد شد» وبدیهی‌است جمله «من‌داشتم غذامیخوردم» قیدحالت جمله دوم‌است .

«دراین بود درویش شوریده رنگ که[۱] شیری درآمد شغالی بچنگ» (سعدی)

«مادرآنجا فرهاد را دیدیم‌که بازی‌میکرد» .

«که» درمثال اخیر بمعنی درحالیکه است وجمله « بازی میکرد » راهم میتوان صفت‌برای فرهادگرفت وهم‌میتوان قیدحالتش شمرد چه‌قید حالت درضمن‌اینکه فعل‌رامقید میکند اسم راهم وصف میکند .

مثال از آثارقدیم :

«ازناگاه عین‌الحیات وشریفه پیداشدند که بخانه میرفتند» (دارابنامه)

---

۱ ـ «که» در این مورد بمعنی «که‌ناگاه» است .

درقدیم علاوه بر «که» چون (بمعنی آنطور که) ، کجا (بمعنی آنطور که و همانطور که) ، و (یعنی‌درحالیکه) و «که» (بمعنی بطوری که) نیزگاه پیوند وابستگی کیفیت وحالت میشده‌اند .

مثال :

«در او بخشش و دادآمد پدید ببخشید داننده را **چون** سزید» (فردوسی)

«گرش بخش روزیست **چون** بدنخست بماند بسه روز گردد درست» (گرشاسبنامه)

«بدل مگزین تو برمن دیگران را **کجا** [۱] من برتو نگزینم روان را» (ویس و رامین)

«همی‌گفت **و** میرفت دودش بسر که اینست پایان‌عشق ای‌پسر» (سعدی)

«دید پیغمبر یکسی حوقی اسیر که‌همی‌بردند **و** ایشاندرنفیر» (مولوی)

«به پنجاه تیر خدنگش بزد **که**یك‌چوبه بیرون‌نرفت‌ازنمد» (فردوسی)

«زنگی سپر در سرآورد و آن حمله را بگرفت **که** هیچ المی بدو نرسید» (دارابنامه)

گروههای پیوندی کیفیت و حالت که امروز بکار میروند عبارتند از ، همانطورکه ، آنطور که ، آنطوریکه ، چنانکه ، همچنانکه ، آنچنانکه ، بنحوی‌که ، بشکلی‌که ، بطوری‌که ، بنوعی‌که ، هرنوع‌که ، بهرترتیب‌که ، هرطورکه،درحالیکه[۲] درحالتیکه[۲] ، بطریقی‌که، بروشی‌که ، طوری‌که ، نوعی‌که و مانندآنها .

مثال :

«**همانطورکه** گفتی رفتارکردم » ، «**بطوری‌که** دیدی او مرد بدیست» ، «**چنانکه** میدانی‌او مارادوست ندارد». برخی‌ازاینها درقدیم‌هم بکار رفته‌اند.

مثال :

«ازبهرخون ایشان فرزند قزل ملك فرستادم **چنانکه** باید سازد» (سمك‌عیار)

«گفت یاموسی میخواهی‌که مرا بکشی **چنانکه** آن مرد را بکشتی» (ترجمه تفسیر طبری)

«وچون جان بااوجفت نبود هیچ‌کار را بکارنیاید **همچنانکه** چون مردم بمیرد هیچ‌کار را بکارنیاید» (همان‌کتاب)

---

۱ ـ «کجا» رادراینجاهم‌بمعنی «همانطورکه» وهم‌بمعنی«زیراکه» میتوان‌گرفت.

۲ ـ درحالیکه ودرحالتیکه‌گاه پیوند همپایگی تضاد وتقابلند مانند « او چیزی نمی‌داند **درحالیکه** ادعای زیادی دارد » وگاه پیوند وابستگی حالت است مانند « **در حالیکه** میخندیدواردشد».

« **آنچنانکه** یار مردانرا رسید   خلعت و هر کس ازایشان زر کشید» (مثنوی)
«کمندها برسرچنگ گیرند **بهرطریق که** دانند» (دارابنامه)
« **بهرنوعی که** باشد ایشان را بدست آوریم » (همان کتاب) ، «چاره این کار سازم **بنوعی که** بهتر باشد» (همان کتاب)

این گروه‌های پیوندی و پیوندهای مرکب نیز درقدیم جمله‌قیدی کیفیت وحالت وتشبیه می‌ساخته‌اند :

چنین که، چنان کجا (بمعنی آنطور که)، چنان‌چون وچنان چون‌که (بمعنی آنطور که) ، بدینسان که ، براینگونه که، برآنسان که ، زانسان که ، زینسان که ، برآن‌جمله که، براین جمله که ، برآن نسق که ، زانگونه که ، چنانچه ، هرچون که ، بدانگونه که ، بدان نوع که ، براین ترتیب که .

مثال برای اینگونه گروههای پیوندی و پیوندهای مرکب :

«ملك بانجام سخن گفت **چنین که** من‌این هردوطایفه را دوست دارم کس دوست ندارد» (گلستان)

« چوگرد آمدندی از ایشان دویست   **برآن‌سان که** نشناختندی که کیست» (شاهنامه)
« یارب این آتش که برجان منست   سرد کن **زانسان که** کردی برخلیل» (حافظ)
« ز مادر بزادم **بدانسان که** دید   ز گردون بمن برستمها رسید» (شاهنامه)
« در عشق توام واقعه بسیار افتاد   لیکن نه **بدینسان که** ازاین بار افتاد» (عراقی)

« ایرانیان گفتند : مافرمان برداریم **هرچون که** شاه حکم کند منقاد امرشاهیم» (دارابنامه)

«گفت‌ای خداوند این‌بنده برود واین‌کار را **چنانچه** خاطر شاه خواهد باتمام رساند» (همان کتاب)

«اوالثغ بود **چنانچه** اصلا بحرف «را» تکلم‌نمیتوانست نمود وعوض‌راعین‌میگفت» (حبیب‌السیر)

«گویند سه‌روز بگذشت **بدان‌نوع که** دراین سه‌روزهیچکس رامجال خوردن و سخن گفتن نبود» (دارابنامه)

«یك‌دوراینجاویك‌دورآنجا **براین‌ترتیب که** یادکرده‌اند وجایگاه کواکب نموده شد **چنانکه** آفتاب ازسرحمل روان‌شد و زحل و مشتری با دیگر کواکب آنجا بودند » (نوروزنامه)

«برآن روی‌جیحون یکی رزمگاه   بکردیم **زانسان که** فرمود شاه» (فردوسی)
بینداخت زنجیر در گـردنش   **بدانسان که** نیرو ببرد ازتنش » »
نیایش همیکـرد خـورشید را   **چنانچون که** بدراه جمشیدرا » «دقیقی»

گاه جمله‌هائی که با پیوندها و گروههای پیوندی کیفیت وحالت ساخته میشوند افادهٔ نتیجه نیز می‌کنند یعنی این‌گونه جمله‌ها درعین‌حال هم درحکم قید نتیجه‌اند وهم درحکم قیدکیفیت وحالت. فی‌المثل دراین جمله‌ها: «هوشنگ چنان رفتار کرد که همه از او بیزار شدند» . که جمله «همه از او بیزارشدند» در حکم قید نتیجه برای‌رفتار کرد است ودرعین‌حال درحکم قیدکیفیت برای‌آن نیز هست چه میتوان گفت «او تنفرانگیز رفتار کرد» .

گاه اینگونه پیوندها وگروههای پیوندی برتشبیه ومقایسه نیز دلالت می‌کنند زیرا قید تشبیه نیز خود نوعی قیدکیفیت‌است، مثال :

«منهم همانطورکه رفتارکردی رفتار می‌کنم»

«دم عقرب بتابید از سرکوه　　چنانچون چشم شاهین ازنشیمن» (منوچهری)

د- پیوندها وگروههای پیوندی مقدار

اینها جمله قیدی مقدار میسازند وعبارتنداز تا (بمعنی تاحدی‌که‌وتاجائی‌که)، تاجائی‌که، هرچه، هرقدر، هرقدرکه، چندانکه، آنقدرکه، بیش‌ازآنکه، کمتراز‌آن‌که، بقدری‌که؛ همانقدرکه، باندازه‌ای‌که، بحدی‌که، تاحدی‌که، آن مقدارکه :

مثال :

«**انقدرکه** توانست‌کوشید» .

«پس‌**انقدرکه** توانستند برداشتند وبرکنار دریاآوردند». (دارابنامه)

«**هرچه** میتوانی نیکی‌کن»، «هرقدرکه ممکن‌است دانش بیندوز»

«گرچه وصالش نه بکوشش دهند　　**هرقدر** ای دل‌**که** توانی بکوش» (حافظ)

«**تاحدی‌که** میتوانی درس بخوان»، «**تاجائیکه** بتوانم بشماکمك می‌کنم».

«**تا** میتوانی‌نیکی‌کن»،

«**تا** توانی دلی بدست‌آور　　دل شکستن هنر نمیباشد» (سعدی)

«او **بحدی** اصرارکرد**که** از ما اقرارگرفت»،

«بیمار ترا درد **بحدی** شده افزون　　کز ضعف دگر قدرت فریاد ندارد» (قاضی وافی)

گروههای پیوندی مانندبحدی‌که، باندازه‌ای‌که، علاوه برمقدار برنتیجه نیزدلالت می‌کنند .

دنباله دارد

جناب آقای وحیدنیا مدیر ماهنامه وحید

«... ارادتمند نتیجهٔ مرحوم رضاقلی‌میرزا هستم وخیلی مسرورشدم که سفرنامهٔ آنمرحوم‌رادرمجله درج میفرمائید. نسخه‌اصل سفرنامه‌که بخط نجفقلی‌میرزا والی برادر کهتر رضاقلی میرزاست در اختیار این‌جانب است وازچندسال قبل‌درصدد برآمدم‌که‌آنرا تکمیل‌نموده بطبع برسانم . چندی قبل باتمام رسید و فعلا تحت نظر اداره‌کل انتشارات دانشگاه زیرچاپ است وامیدوارم به‌توجه جناب‌آقای دکتر ایرج افشار تاآخرسال‌جاری آماده انتشار شود .

این‌سفرنامه درحدود صدوسی‌سال قبل نوشته‌شده . ودرهمان اوان بوسیله‌خواجه اسعدنام لبنانی‌که عضو قونسولگری انگلیس در شام بوده و بسمت مترجمی همراه رضاقلی میرزا به لندن‌میرود به‌انگلیسی ترجمه و در ۱۸۳۸ میلادی در لندن بطبع رسید . این ترجمه از جهتی‌کامل‌تر ازنسخه فارسی‌است زیرا بعداز ترجمه چندصفحه ازآخر سفرنامه ازبین رفته وناتمام است‌واین‌جانب از روی ترجمه انگلیسی‌آنرا تکمیل‌کرده‌ام.مهماندار رضاقلی‌میرزاودوبرادرکهترش‌نجفقلی‌میرزا وتیمورمیرزا درلندن‌که ازطرف دولت‌انگلیس تعیین‌شده جمیزبلی‌فریزر James Bailie Fraser سیاح ومستشرق‌معروف‌اسکاتلندی میباشدکه چندسفر به‌ایران‌آمده وچندکتاب راجع بمسافرتهای خودش درایران نوشته . اوهم ماجرای دعوی سلطنت حسینقلی‌میرزا فرمانفرما پدر رضاقلی‌میرزا و فرار سه‌برادر را ازایران و وقایع اقامت چهارماهه‌آنها را درلندن در دوجلد شرح داده و در ۱۸۳۸ درلندن منتشرشده است این‌جانب قسمتهائی‌ازکتاب فریزر راهم‌که ارتباط باسفرنامه‌دارد ترجمه‌کرده‌ام‌که باسفرنامه‌چاپ خواهدشد بعلاوه راجع به‌اعقاب رضاقلی‌میرزا که برخی ازآنها ازقبیل نوذر میررا شیخ‌سیف‌الدین معروفند اطلاعاتی جمع‌آوری‌کرده‌ام‌که باچند عکس‌وگراورهای تاریخی‌درقسمت آخرکتاب چاپ‌خواهد شد وامیدوارم کتاب ارزنده و قابل استفاده‌ای ازکار درآید. اصغرفرمانفرمائی قاجار »

چون طبق‌نوشته‌آقای فرمانفرمائی قاجارسفرنامه رضاقلی‌میرزاآنچنانکه درخور است‌بزودی ازطرف دانشگاه چاپ‌خواهد شدلذا خوانندگان‌مجله رابه‌مطالعهٔ کتاب مزبور حوالت‌میدهیم واز آقای‌فرمانفرمائی‌قاجارنیزامتنان داریم که‌هم موجبات چاپ‌این‌سفرنامهٔ جالب رافراهم نموده‌اند وهم‌ما را ازچگونگی چاپ‌آن با خبر کردند. توفیق ایشان رااز خدا آرزومیکنیم . (و)

یاد آوری :

۱ـ در شماره ۹ مجله صفحه ۱۲ سطر ۲ نام ابوالفیض‌فیضی اشتباهاً ابوالفضل چاپ شده است .

۲ ـ دنبالهٔ‌مقالهٔ ایران‌شناسی‌درپاکستان‌رادرشماره بعدمطالعه فرمائید.

معرفی کتاب

فرماندهان کرمان

تألیف شیخ یحیی احمدی کرمانی به تصحیح و تحشیه و با مقدمهٔ دکتر باستانی پاریزی- تهران- ۱۳۴۴- چاپ بهمن- ۸۵ صفحه ۱۵ × ۲۲ سانتیمتر.

فرماندهان کرمان چهاردهمین اثر دکتر ابراهیم باستانی پاریزی استاد محقق دانشگاه است که بعالم علم و ادب تقدیم شده. این کتاب توسط مرحوم حاج شیخ یحیی احمدی کرمانی نوشته شده است. حاج شیخ از شاگردان، دوستان و مصاحبان ناظم الاسلام کرمانی مؤلف کتاب تاریخ بیداری ایرانیان بوده ودر دورهٔ اول و سوم بنمایندگی مردم کرمان درمجلس شورایملی راه یافته وپس از آن دراواخر سال ۱۲۹۶ شمسی تاسال ۱۳۰۰ که سال آخرعمرش بوده است ریاست فرهنگ کرمان را بعهده داشته است.

این رساله «... اختصاص به فرماندهان زمان قاجاری درکرمان دارد. ظاهراً به اشاره وتوصیه مرحوم میرزا فتح اله خان مشیرالممالك یزد نوشته شده است...» آقای دکتر باستانی مقدمه‌ای جامع وممتع در ۱۲ صفحه براین رساله نوشته ومانند همه نوشته‌های مستدل خودحق مطلب را اداکرده است. ما توفیق مصحح ومحشی محترم را در خدمت بفرهنگ از خدا آرزو میکنیم.

غلبه بر ترس و خستگی

تألیف دکتر ادوارد اسپنسر کولز ترجمهٔ امیرقلی امینی ـ از انتشارات ادارهٔ کل فرهنگ استان دهم (اصفهان) خرداد ۱۳۳۸ چاپخانه امامی

کتاب غلبه بر ترس وخستگی در ۱۲ فصل و ۲۰۴ صفحه تنظیم شده است. مؤلف کتاب آقای دکتر کولز مدیر بیمارستان پارك اوینیو شهر نیویورك و عضو جمعیت تقدم علوم امریکا و آکادمی طب و علوم نیـویورك است وی در سال ۱۹۰۷ از دانشکده پزشکی ریچموند و ویرجینیا بدریافت درجه دکتری نایل گردیده و سپس علوم روانـی و طب بیماریهای روحی را در دانشگاه هاروارد آموخته است. دکتر کولز علاوه بر کتاب غلبه بر ترس کتابهای دیگری ازقبیل: طب بیماریهای روانی ـ پسیکولوژی تعلیمات صنعتی، دینی وشفای بیماریهای روانی، روش نوین در درمان اعتیادمزمن. روش نوین در درمان بیماریهای عصبی وشفای آنها، عیوب پرورش تمدن جدید، نترس تألیف وچاپ نموده است. کتاب حاضر توسط آقای دکتر امیر بقطه بعربی ترجمه شده و دانشمند محترم آقای امینی آنرا بزبان فارسی بسیار شیوا برگردانده‌اند. این کتاب ضمناً برنده جایزه سلطنتی در ایران شده است. ماتوفیق مترجم محترم را ازخداوند آرزومیکنیم.

نامهٔ رهبران آموزش کتاب تکوین

تألیف آقامیرزا احمد آشتیانی چاپ سوم در ۳۶۰ صفحه

از نشریات دارالکتب اسلامیه ۱۳۷۴ هجری قمری

این کتاب مشتمل است بر اصول عقاید و بیان راه رشد و نیل بسعادت ابدی که مطالب محققانه آن به چهار فراز و پنج مقصد تقسیم و با براهین و مستندات عقلی و نقلی تبین و تشریح گردیده این کتاب شامل مباحث علمی و معنوی و دقایق فلسفی و الور تکوین و امثال آنست که مؤلف دانشمند کتاب با بیانی روشن و مستدل در آن بحث و گفتگو کرده است، استفاده از این کتاب نفیس را بعموم علاقه‌مندان توصیه و موفقیت مؤلف فاضل و ناشر آنرا از خداوند مسئلت داریم .

ترجمهٔ تقویم الصحه

از انتشارات دانشکدهٔ ادبیات مشهد سال ۱۳۴۴

این کتاب از تألیفات ابن بطلان بغدادی حکیم و طبیب مشهور قرن پنجم هجری است که بزبان‌های فارسی و لاتینی ترجمه شده وحاوی مطالب سودمند طبی است باذکر خواص اغذیه وحالات گوناگون نفسانی وطبایع وعوامل آن که بطوراختصار با جدول بندی منظم تدوین گردیده ــ آقای دکتر یوسفی درشناسایی کتاب ومعرفی مؤلف آن وسخنی که از آن بزبانهای مختلف در داخل وخارج کشور موجوداست اهتمام فراوان بکاربرده ونمونه‌هایی از صفحات نسخ عربی وفارسی موجود آن گراوور ودراین کتاب نمایانده‌اند توفیق ایشان درطبع و نشر نظائر اینگونه آثار گرانبها ازخدا خواهانیم .

مدیریت مجله وحید

درصفحه ۱۶ شماره ۸ سال دوم شرحی تحت عنوان (اداره کل تعلیمات عالیه) درج شده‌است وخواسته‌اند که درمورد مدرسه عالی ادبیات وزبانهای خارجی توضیحی داده‌شود . بدینوسیله باطلاع میرساند که شورای مرکزی دانشگاههای ایران امتیاز مدرسه عالی ادبیات وزبانهای خارجی‌را به‌شخص جناب آقای علی‌اصغرحکمت که از فضلا و دانشمندان وخدمتگذاران فرهنگ کشورند اعطاء کرده وکسی‌دیگررا بعنوان صاحب امتیاز مدرسه‌عالی مزبور نمی‌شناسد . رئیس اداره تعلیمات عالیه .

شرح فوق طی شماره ۶۹۹۲ ازطرف اداره کل تعلیمات عالیه درپاسخ سئوالی که درشماره ۸ سال دوم مجله مطرح شده بود فرستاده شده است. ماازاینکه برخلاف شایع امتیاز این مدرسه عالی به‌شخص جناب آقای علی‌اصغرحکمت که خود از بنیانگزاران دانشگاه و از دانشمندان بنام هستند صادرشده استخرسندیم وامیدواریم این دانشکده بتواند منشأ خدمتی بعالم علم وادب باشد .

آقای سیف‌اله رشیدیان دریك مصاحبه تلویزیونی گفت :

با تشکیل شرکت تعاونی گوشت تهران صرافها که چوبدارها را استثمار میکردند وعامل موثر گرانی گوشت بودند ازمیان برداشته شدند

چوبدار اکنون ظرف ۴ روزپول خود را ازشرکت تعاونی میگیرد در حالیکه قبلا ماهها دوندگی میکرد و تازه چك وعده دارمیگرفت وبانرخ تومانی ۲ریال نزد صراف آنرا بپول نقد تبدیل میکرد

پرویزاعتصامی سخنگوی بانك گفت :

شرکت تعاونی‌توزیع گوشت درفصل‌سیاه‌بهار جلو کمبود گوشت‌رامیگیرد

آقای سیف‌اله رشیدیان رئیس هیئت‌مدیره ومدیرعامل بانك‌اعتبارات‌تعاونی توزیع وآقای پرویز اعتصامی رئیس روابط عمومی وسخنگوی بانك در یك مصاحبه جالب تلویزیونی شرکت کردند.

آقای محمودی‌ازطرف تلویزیون ایران گفت ، بدنبال مصاحبه‌های جالبی که درهفته‌های اخیر با جناب‌آقای سیف‌اله رشیدیان داشتیم قرار شد امشب درباره گوشت که یکی ازحیاتی‌ترین مسائل زندگی مااست‌صحبت کنیم.

درخلال این‌هفته بیشترسئوال کنندگان‌ما وبیشتر بینندگان برنامه‌هاخانمها بودند زیرا ۹۰درصدخریدخانه باخانمهاست عده زیادی که ذینفع‌درتشکیل‌شرکتهای تعاونی توزیع بوده‌اند نیزسئوالاتی کرده‌اند امشب جناب‌آقای‌رشیدیان همانطور که قرارشد بفرمائید راجع بگوشت چه‌اقدامی فرموده‌اید.

آقای رشیدیان جواب دادند.

اجازه بفرمائید کمی راجع بوضع قبل از تشکیل شرکت تعاونی گوشت صحبت کنیم وبعد برسیم‌بعلت تشکیل‌شرکت وشرکتهای نظیراین درگذشته‌چوبدارها گوسفند میآوردند وبکشتارکنندگان میفروختند وگاه اتفاق میافتاد که ۱۰-۱۵ روز طول‌میکشید تاچك گوسفند خودرا بگیرند. گاهی هم‌این مدت یکماه‌بطول‌میانجامید وچوبداران ناچارمیشدند درتهران ودرمسافرخانه‌ها بمانند. صرافهائی حول وحوش کشتارگاه بودند ومنتظرچوبدارها میماندند. تاچکهائی راکه پس‌ازیکماه گرفته و تازه وعده‌دار بود ازآنها بگیرند و بافرع تومانی ده‌شاهی تایك‌قران پول‌بآنها بدهند. در واقع صرافها چوبدارها را استثمار میکردند. این چوبدارهای بیچاره زحمت میکشیدند گوسفند میآوردند ونتیجه‌کارشان را صرافهای رباخوار میبردند.

وقتی که مامیگوئیم برای‌چك کشتارکننده که ۱۰-۱۵روز وعده‌دار صراف تومانی یك‌قران کم میکرد میدانید درسال چنددرصد میشود؟ ۱۰۰درصد۱۵ درصددر روز ۱۰درصد دریکماه و۲۰۰درصد دریکسال، بله درسال متجاوز از۲۰۰ درصد از چوبدارها میگرفتند یعنی سود چوبدار به‌جیب صراف میرفت، اما‌این پول از جیب مردم درمی‌آمد. گرانی را مردم تحمل میکردند و در واقع صراف مردم را استثمار میکرد.

حالاشرکت تعاونی‌گوشت درست شده بمحض که کشتارکننده گوسفند را ذبح کرد، چوبدار پته (فاکتور) میگیرد وبه شرکت‌تعاونی می‌آورد شرکت‌بلافاصله باوچك می‌دهد وروز بعد چك تبدیل به پول‌می‌شود.

این ترتیب‌تسهیلی نیز درامر دامپروری است دربرنامه‌های قبل گفتیم که ما باشرکت‌های تعاونی توزیع، تولید را نیزغیرمستقیم تقویت می کنیم .

بدون اینکه کالای تولید کننده دست بدست شود کالا خریداری ونتیجه‌این می‌شود که تولید کننده چون زودتر به‌پولش میرسد میرود دنبال تولید وافزایش‌تولید.

☆آقای محمودی پرسید حالا که صراف ازمیان برداشته شده چوبدارمالش را ارزانتر میفروشد؟

ـآقای رشیدیان جواب داد :

طبیعی‌است چوبدارهمینکه می‌فهمد پولش را زودمیدهند،ارزانترمیفروشد؟

درست‌است که چوبدار تولید کننده نیست ولی وسیله‌ای‌است که تولیدرا به توزیع برساند ولی‌همین چوبدارها خودشان بالاخره درکارتولید خواهندرفت .

حالا گوسفند رااز تولید کننده یعنی دام‌پرور میخرند ولی امکان هست که بکلی ازبین بروند وبشوند تولید کننده گوسفند .

☆آقای محمودی پرسید مگر قیمت گوسفند و گوشت را شرکت تعـاونی توزیع گوشت تعیین نمی کند .

ـآقای رشیدیان جواب داد :

شرکت حق ندارد بانظر خود نرخ گوشت تعیین کند، نرح گوشت با کمك شهرداری تعیین می‌شود .

شرکت گوسفند راطبق اصل‌عرضه و تقاضا خریداری میکند و قیمت‌آنرا نیزهمین اصل تعیین می کند.

بعلت بدی وضع هوا وسرمای‌دوسال گذشته و کمی بارندگی در دوسال‌قبـل مقدار زیادی ازدامها از بین‌رفت، چه گاووچه گوسفند.

وقتی دام کم می‌شود مدتی‌طول می کشد تاجای کمبودآن پرشود.

سال گذشته عرضه گوسفند بسیار زیاد بود ولی مقدار گوشت انها کم بود.

کمبود مقدار گوشت بعلت کمی مواد غذائی بود.

برای دام باید غذای کافی تهیه کرد .

اگر یك دامپرور ناچار شود کاه را بهقیمت گران بخرد چطور میتواند گوسفندش را ارزان بدهد.

ما برای این که تولید را تقویت کرده باشیم باید قبول کنیم که قیمتها بطورمنطقی پائین بیاید .

☆آقای محمودی گفت :

علاوه بر تلفنهائی که ازطرف اشخاص ذینفع شد کهآیا شرکت تعاونی توزیع گوشت بنفع مردم است یا خیر؟

آنچه از یك دوست خود شنیدهام اینجا بازگو می کنم .

یکی از دوستان نزدیکم درخیابان استانبول بازار گوشت دارد منتهیبجای گوسفند گوشت گاو میفروشد اومیگفت الان چوبدارها پولشان را نقد میگیرند اما اشکالی دارند .

اشکالی که دارند اینست که یك چوبدار از ۲۰۰ گوسفند که میآورد و ب کشتارگاه میدهد آیا حقیقتاً پولی که میگیرد پول گوسفند خود اوست یا مال دیگری است .

ازاین لحاظ چوبدارها کمی ناراضیهستند .

ـ آقای رشیدیان جواب دادند :

در گذشته در کشتارگاه ۱۰۰جوخه کشتار بود حالا به ۲۰ جوخه تعدیل شده .

در گذشته همین گرفتاری بود .

کشتارگاه گوسفند درتهران حدمتوسط روزی۶هزار راس است این‌راتقسیم کنید به۱۰۰جوخه بهریك ۶۰تا میرسد .

البته جوخه‌هائی هـم هست که ۱۰۰تا کشتار دارد بعضی ۲۰۰ تا کشتار چوبدار شاید تردید داشته باشد گوسفندی که در کشتارگاه است مال خودش‌است یا مال دیگری .

الان که تعداد جوخه‌ها و کنترل کارآسانترشده‌است . تا کشتارگاه تـازه بکارنیفتاده این مشکلات قابل رفع نیست وبااقداماتی که ازطرف شهرداری در جریان است امید میرود کشتارگاه تازه بزودی بکارافتد .

آقای محمودی ادامه داد، دوست من گله‌ای هم ازشرکت تعاونی توزیـع گوشت داشت ومیگفت من گاو میکشم وچون باتشکیل شرکت تعاونی گوشت مورد مصرف بیشتر مردم که گوشت آبگوشتی‌است ۷ـ۸ریال ارزانتر شده‌ماهم گوشت گاوی راکیلویی۶ریال ارزان کرده‌ایم‌آیا بانك اعتبارات تعاونی توزیع درنظر دارد بـرای ما هم شرکت تعاونی بسازد ؟

آقای رشیدیان جواب داد: رویهمرفته اطلاع‌خوبی بود. من خوشحال‌شدم ازاینکه تقلیل کمیت گوشت گوسفند موجب شده که گوشت گاوهم پائین بیاید . اما دوست شما ضرر نمیکند بلکه اززیاد فروختن سود بیشتر می‌برد.

✩آقای محمودی گفت :

دوستی میگفت چوبدارها درحال حاضر ناراضی‌اند بدلیل اینکه میگویند خریدارها همان چند نفرسابق‌اند وقتی ناراضی شدند نمیروند گوشت بیاورند ایـن دوست ما پیش‌بینی می کرد امسال درزمستان گوشت گران می‌شود و دولت مـجبور میشود دراین‌کارمداخله کند .

ـ آقای پرویز اعتصامی پاسخ دادند،

بعقیده بنده مسئله بشکل بسیارساده مطرح است به‌بینیم چوبدار کیست.

کارچوبدار تهیهٔ دام است از تولید کننده که میآورد بتهران و در کشتارگاه میفروشد.

هر فروشنده‌ای چه چوبدار وچه شخص دیگر هدفش این‌است که محصول وجنس خودرا زودتر بفروشد وبپول نزدیك کند. تاقبل ازتشکیل‌شرکت‌تعاونی گوشت چوبدار بمراتب بیش‌ازمدتی که‌آقای رشیدیان فرمودند معطل میماند مدتها دوندگی میکرد تااز کشتار کننده پته‌بگیرد.

پته که میگرفت مدتی طول میکشید تاچك بدستش برسد.

بعد چك وعده‌دار را تومانی ۲ریال فرع میداد ونقدمیکرد.

حالا چوبدار گوسفند را که میآورد حداکثر۳روزطول می‌کشد تـا پولش را نقدبگیرد.

اگر چوبداری پیدا شد و گفت بیش‌از این مدت صبر کرده تا بپولش برسد جریمه‌اش را ما حاضریم بدهیم.

تشکیلات طوری داده شده که گوسفند را در واقع بشرکت میفروشند.

خریدار سه‌چهار نفرنیستند خریدار شرکت تعاونی توزیع‌است.

احتمال دارد سه‌چهارنفر نماینده شرکت‌باشنداصولا کسی که شغلش کشتا گوسفند باشد درکارش خبره‌است ومصالح ایجاب میکند ازخبرگی‌آنها استفاده‌شود.

تمام کشتار کنندگان سهیم ودخیل درشرکت تعاونی توزیع گوشت‌هستند

اماآنچه مطرح شد وحاکی ازپیش‌بینی کمبود گوشت زمستان بود. بـا بگویم اصولا گوشت همه‌سال یك دوره فراوانی دارد و یك دوره کمبود،آن هم‌دلیل این است که ما در کشور خودمان هنـوز وسائل نگاهداری دام زنـده و دام کشـ (سردخانه) نداریم.

در ماههای‌آخر زمستان و اول‌بهارهمیشه گوسفند کم بوده وچون عرضه کم شده قیمت بالا رفته‌است .

یك نکته توضیح داده شد که درکشورما دچار کمبود دام هستیم علت هم خشکسالی‌های دوسال‌اخیر است .

شرکت تعاونی گوشت باکمك دولت و با راهنمائی‌هائی که میشود جدا مصمم است درزمستان وماههای اول‌بهار که تمام اصطلاح میکنند به‌سیاه‌بهار نگذارد دچار کمبود گوشت بشویم .

اگر بنا بود کشتار کننده‌ها یك‌یك عمل کنند کمبود هم بود، جبران کمبود باید ازطریق بخش خصوصی بشود که شاهنشاه همیشه امر به‌آن داده‌اند و دولت نیز دراجرای نیات شاهانه قدم برداشته‌است بعضی‌کارمردم بدست خود مردم سپرده شود منتهی ازراه صحیح‌آن .

☆آقای محمودی درپایان گفت درمصاحبه آینده امیدوارم راجع بشرکت کله وپاچه ودل وجگرهم که گویا تشکیل شده توضیحاتی بفرمائیدهمچنین‌دنباله‌بحث راجع بگوشت .

در روز فرخنده آغاز بیست و پنجمین سال سلطنت شاهنشاه
با حضور آقای وزیر کشاورزی

اولین جشن قرعه کشی ، حساب پس انداز نوین بانك اعتبارات کشاورزی طی مراسم با شکوهی برگذار شد

بانو حمیده رنج کش برنده ۳۰۰ هزار تومان جایزه ممتاز گردید .

۱۰۰ سکه‌طلا بین حاضرین درجشن تقسیم‌شد .

بانك‌اعتبارات کشاورزی وعمران روستائی‌ایران عصرروز ۵شنبه ۲۵شهریو دوجشن را یکجا برگزار کرد .

یکی‌جشن فرخنده‌آغاز بیست‌وپنجمین سال سلطنت اعلیحضرت همایونی دیگری اولین‌جشن قرعه کشی‌حساب‌های پس‌انداز نوین . در این مراسم باشکوه ک درمحوطه وسیع وسرسبز باغ بانك صورت گرفت تیمسار سپهبد ریاحی‌وزیر کشاورز آقای دکتر حسن‌زاهدی مدیرعامل بانك وگروه بسیار کثیری ازطبقات مختلف‌مر

اعم از زن‌ومرد ، کوچك‌وبزرك وپیر وجوان شرکت داشتند .

کثرت جمعیت باندازه‌ای بود که برای عده کثیری جای نشستن نبود محل مراسم بطرز بسیارجالبی با پرچمهای ملی ایران تزئین وجراغانی شده بود .

در موقع ورود بهر نفر یك شماره داده میشد که در اثنای انجام مراسم قرعه کشی ، حسابها روی این شماره‌ها نیز قرعه کشی انجام شدو ۱۰۰ نفراز حاضرین درجشن موفق شدند هر کدام یك سکه نیم‌پهلوی طلا دریافت دارند .

دراثنای قرعه کشی نیز پذیرائی گرمی ازمدعوین بعمل آمد ، از طرفی برای اولین بار در قرعه کشی بانکها دسته‌موزیك ، آهنك‌های شادمینواخت .

بطوریکه همه‌احساس آرامش‌وشادی‌مینمودندوبدین جهت‌جریان‌قرعه کشی خسته کننده نبود .

درآغاز مراسم آقای دکتر زاهدی مدیر عامل بانك ضمن عرض خیر مقدم بحاضرین، خدمات ۲۴ ساله سلطنت‌شاهنشاه را ستود و گفت بسیار خوشوقتم که‌جشن قرعه کشی‌در روز میمون و مبارك ۲۵ شهریور که مصادف باآغاز بیست‌وپنجمین سال سلطنت فرخنده اعلیحضرت‌همایونی‌است بر گزار میشود .

آنگاه مدیر عامل بانك فعالیت های بانك را در جهت کمك های اعتباری بکشاورزان تشریح کرد .

سپس‌مراسم قرعه کشی‌زیر نظر آقای مستجاب‌الدعوه آغازشد.

ابتدا رئیس حساب پس‌انداز نوین بانك گزارشی‌داد و گفت با آنکه ازعمر این حساب بیش‌از ۱۱ ماه نمیگذرد معهذا تا بحال بیش از ۲۰۰۰۰۰ حساب افتتاح شده است .

ازاین‌تعداد ۳۹۸۰۵ نفر که ۱۰۰ تومان‌یا بیشترموجودی دارنددرقرعه کشی شرکت داده شده‌اند .

بهرحساب‌واجد شرایط‌شماره‌مسلسلی‌داده شده که روی‌این‌شماره‌هاقرعه کشی انجام میشود .

وی افزود در قرعه کشی‌امروز ۱۶۴۹ جایزه نقدی‌بمبلغ ۵ میلیون‌ریال بین دارندگان حساب قرعه کشی‌میشود .

جایزه بزرك امروز بالغ‌بر ۳۰۰ هزارتومان و کوچکترین جایزه‌۵۰ تومان تعیین شده است .

پس‌از پایان قرائت گزارش ، مراسم قرعه کشی‌زیرنظر هیئت داوران انجام شد وبرندگان اعلام شدند که جریان‌آن در صفحه‌آخر از نظر خوانندگان ارجمند می گذرد .

صورت ریز برندگان جوائز قرعه کشی سالانه حساب پس انداز نوین در تاریخ پنجشنبه ۲۵ شهریور ماه ۱۳۴۴

شماره‌ترتیب	شماره‌حساب	نام‌صاحب‌حساب	نام‌شعبه	مبلغ‌اصلی‌جایزه
(جایزه ممتاز سه میلیون ریالی)				
۱	۱۳۱۹	بانوحمیده رنج کش	آباده	۳۰۰۰۰۰۰
(جایزه پانصد هزار ریالی)				
۱	۱۰۲۴	آقای صالح رشیدی	سقز	۵۰۰۰۰۰
(جایزه دویست هزار ریالی)				
۱	۱۱	آقای خلیل آباده	بندرعباس	۲۰۰۰۰۰

شماره‌ترتیب	شماره‌حساب	نام‌صاحب‌حساب	نام‌شعبه	مبلغ‌اصلی‌جایزه

(جوائز پنجاه هزار ریالی)

شماره‌ترتیب	شماره‌حساب	نام‌صاحب‌حساب	نام‌شعبه	مبلغ‌اصلی‌جایزه
۱	۲۵۷	آقای عباس سید	بروجرد	۵۰۰۰۰
۲	۲	آقای ابراهیم اسمعیل‌زائی	زابل	۵۰۰۰۰
۳	۲۲۲۰	آقای عبدالحسین خوزین کلائی‌نجاتی	کرج	۵۰۰۰۰
۴	۷۰۷۳	آقای ایرج منشی	مرکزی	۵۰۰۰۰
۵	۱۸	آقای‌الهیار عطائی لنگرودی	اصفهان	۵۰۰۰۰
۶	۳۰۵۰	آقای عبدالله وارسته کلاچائی	بندرپهلوی	۵۰۰۰۰

(جوائز پنجهزار ریالی)

شماره‌ترتیب	شماره‌حساب	نام‌صاحب‌حساب	نام‌شعبه	مبلغ‌اصلی‌جایزه
۱	۲۵۶	آقای رحیم محمدی	اراك	۵۰۰۰
۲	۸۸۶	آقای رسام پریمان حسن‌آباد	اردکان	۵۰۰۰
۳	۱۹۶۳	آقای‌محمدحسین‌قاسم‌زادگان-جهرمی	اصفهان	۵۰۰۰
۴	۷۷۹	آقای علی اصغر ضابطپور	بابل	۵۰۰۰
۵	۵۹۸	دوشیزه ناهید زعفری	بروجرد	۵۰۰۰
۶	۹۶۶	آقای‌قربانعلی‌عاشوری پوشتانسرائی	بندرپهلوی	۵۰۰۰
۷	۲۰۷۰	آقای رمضان همتی کلاچائی	«	۵۰۰۰
۸	۳۴۲۹	آقای مراد قاسمیان	«	۵۰۰۰
۹	۳۷۹	آقای غلامرضا الی‌رستمی	بوشهر	۵۰۰۰
۱۰	۹۶	آقای غلامحسین نیك‌پی	تبریز	۵۰۰۰
۱۱	۲۱۰	بانو وحیده امامی	تویسرکان	۵۰۰۰
۱۲	۸۰۷	آقای ماشاءالله سراجی	خرم‌آباد	۵۰۰۰

شماره ترتیب	شماره حساب	نام صاحب حساب	نام شعبه	مبلغ اصلی جایزه

(جوائز پنجهزار ریالی)

شماره ترتیب	شماره حساب	نام صاحب حساب	نام شعبه	مبلغ اصلی جایزه
۱۳	۱۷۳	آقای احمد حاجی‌شیخ	دزفول	۵۰۰۰
۱۴	۵۲	آقای محمدتقی‌محمدی‌دولت‌آبادی	رفسنجان	۵۰۰۰
۱۵	۳۶۲	آقای علی‌جان نور کرباسکی	زابل	۵۰۰۰
۱۶	۸۶۷	بانو سلمی توکل	زنجان	۵۰۰۰
۱۷	۴۶۱	آقای ستارپور صفا	سقز	۵۰۰۰
۱۸	۱۴۱۵	بانو محترم فرزانه	سمنان	۵۰۰۰
۱۹	۲۵۷۲	آقای محمدحسن رفعتی	سیرجان	۵۰۰۰
۲۰	۱۰۹۲	بانو زهراچیت‌ساز محمدی	شاهرود	۵۰۰۰
۲۱	۱۱۳۳	بانو صدیقه سیدصالحی	شهر کرد	۵۰۰۰
۲۲	۱۱۳۷	بانو احترام کریمی	فسا	۵۰۰۰
۲۳	۹۸۵	بانو زهرا حسنی	قم	۵۰۰۰
۲۴	۲۳۴۴	آقای علیرضا مصلح حسن‌آبادی	کاشان	۵۰۰۰
۲۵	۱۰۴	آقای محمدرضا گنجعلیخانی	کرمان	۵۰۰۰
۲۶	۱۳۶	بانو مریم فلسفی	گرگان	۵۰۰۰
۲۷	۲۲۰۴	آقای حسین قربانی‌پور	»	۵۰۰۰
۲۸	۶۷	آقای آی‌دوقدی سیدی	گنبد کاوس	۵۰۰۰
۲۹	۱۰۲۹	آقای عبادالله بازیارزوارق	مراغه	۵۰۰۰
۳۰	۱۲۱۹	آقای بهمن آذرتوز	مرکزی	۵۰۰۰
۳۱	۲۴۷۸	آقای دانیال سنجری	»	۵۰۰۰
۳۲	۳۷۸۴	بانو فرخنده فصیحی‌راد	»	۵۰۰۰

شماره‌ترتیب	شماره‌حساب	نام‌صاحب‌حساب	نام‌شعبه	مبلغ‌اصلی‌جایزه

(جوائزپنجهزار ریالی)

شماره‌ترتیب	شماره‌حساب	نام‌صاحب‌حساب	نام‌شعبه	مبلغ‌اصلی‌جایزه
۳۳	۵۱۱۶	دکترتقی سلیمانی‌مافی	مرکزی	۵۰۰۰
۳۴	۶۱۵۱	آقای محمد بهروز وزیری	«	۵۰۰۰
۳۵	۷۲۳۷	بانو پریوش لشگری	«	۵۰۰۰
۳۶	۸۳۰۸	آقای فرهاد دقیقیان	«	۵۰۰۰
۳۷	۵۵	آقای زین‌العابدین سلیمانپور	مرند	۵۰۰۰
۳۸	۱۱۳۱	آقای محسن‌ضیائی وفائیان	مشهد	۵۰۰۰
۳۹	۱۶	دوشیزه زهره رادی میبدی	نائین	۵۰۰۰
۴۰	۴۸	آقای محسن‌بکائی	همدان	۵۰۰۰

آقای سیف‌اله رشیدیان مدیر عامل و رئیس هیئت مدیره بانک اعتبارات تعاونی توزیع دریک مصاحبه مطبوعاتی گفت :

شرکتهای تعاونی توزیع پدیده جدید اقتصادی است

این شرکتها با تعدیل قیمت‌ها دریك حدمنطقی تولید را حمایت وتشویق کرده وبا ازمیان بردن واسطه‌ها ازاجحاف به مصرف کننده جلوگیری مینماید.

☆ درمیان افراد شرکت‌ها رقابت وجوددارد و بنابراین شرکت‌های تعاونی توزیع انحصار ایجادنمیکند.

☆ شرکت‌ها نه تنها دست‌های واسطه را ازمیان میبرد بلکه با ادغام‌توزیع کنندگان زیادی هم بارزانی قیمت‌ها کمك میکند.

آقایان سیف‌الله رشیدیان مدیر عامل و رئیس هیئت مدیره بانك اعتبارات تعاونی صنفی همراه‌آقای پرویز اعتصامی دریك مصاحبه شرکت کرده ودرباره ماهیت طرح رفاه اقتصادی وشرکت‌های تعاونی توزیع صنفی ببحث پرداختند.

توجه عامه

دراین جلسه گفته شد که همه‌جا صحبت ازاین مصاحبه‌ها ومطالبی‌است که مسئولان بانك درباره ماهیت طرح رفاه اقتصادی بیان داشته‌اند .

این توجه وعنایت مردم علت دارد وآن اینست که امرتعاونی شدن توزیع ا زندگی عمومی بستگی دارد و مسئله‌ایست که باقیمت ، و ارزانی نیازمندیهای عمومی ارتباط پیدا میکند و مردم روی این اصل باین مطالب علاقمند میباشند .

بیانات شاهنشاه

شاهنشاه کراراً طی سخنان خویش مطلب رفاه عمومی را مطرح فرموده و دربیانات روز ۲۸ امرداد این مطالب را بیان فرموده‌اند اقتصاد داخلی‌ما بایدازلحاظ اجتماعی روز بروزبیشتر به تعاونی‌های توزیع وتولید ومصرف متکی گردد .

پدیده جدید

در این مصاحبه به‌آقای سیف‌الله‌رشیدیان گفته شد .

درخلال چندهفته گذشته مسئولان بانك بیان کردند هدفشان اجرای نیات ملوکانه است .

چون پدیده شرکت‌های تعاونی توزیع ازنظر اقتصادی یك پدیده‌جدیداست وآنطور که باید و شاید ـ مردم اکثرا پی‌بنقش و اهمیت شرکتها نبرده‌اند از آقای رشیدیان خواهش داریم توضیح بیشتری درباب این پدیده تازه اقتصادی بدهند .

ـآقای سیف‌الله رشیدیان درپاسخ گفتند :

ماهیت شرکت‌ها

کمان میکنم درجلسات گذشته درباره شرکت‌های‌تعاونی توزیع و ماهیت آنها بحث زیادی شد .

تشکیل این شرکتها الهامی از افکاربلند شاهانه است و در هیچ جای دنیا باین‌صورت وجودنداشته‌است ابتکارش از کشور ماست .

برای کنترل وتثبیت قیمت‌ها راهی جزایجاد این شرکت‌ها وجود نداردا ین شرکت‌ها بدلیل اینکه میتوانندآمار دقیق از میزان مصرف بدست آورند میتوانند تولید کننده را راهنمائی کنند وباو بگویند چه مقدار ازتولیدات اورامیتوانندجذب ومصرف کنند این بزرگترین کمك برای تولید کننــده است وجلو تورم تولیدات را می گیرد .

البته نمیتوان انتظارداشت که این تعاونی‌های توزیع بتوانند باسرعت‌شروع بکار کنند این‌کارزمان میخواهد .

قدرت خرید

تعاونی‌های توزیع سازمان‌هائی است که از طرف فروشندگان یعنی توزیع کنندگان واقعی که مستقیما با مردم تماس دارند بوجود می‌آید وهدف ازایجادآنها این‌است که این فروشندگان بجای اینکه بروند احتیاجات خودرا فردی‌تهیه کنند ازیك مرکز که قوه خرید زیادتر خواهد داشت تهیه خواهند کرد.

این تعاونی‌ها از دست اول ومستقیماً از تولیدکننده جنس می‌خرندومقدار زیادی ازواسطه‌ها ودستهای زائد ازبین میرود ودرنتیجه قیمت‌ها پائین میآید.

کنترل قیمت‌ها

ازآقای رشیدیان سئوال‌شد که ازنظر کنترل قیمت‌شرکت‌های‌تعاونی‌توزیع چه‌نقشی دارند.

آقای سیف‌اله رشیدیان جواب دادند :

تا بامروز یکی از مشکلات دولت‌ها و شهرداری این بود که وقتی که روی کالائی نرخ گذاری میکردند چون مبنائی در دست نبود که نرخ گذاری صحیح است یا نه هر کس به‌قیمتی جنس میخرید ، همه بیك قیمت مساوی جنس نمیخریدند ، وقتی که بامراکز توزیع را بوجود بیاوریم وسروکار فروشندگان یعنی توزیع کنندگان بااین مراکزاست دولت وشهرداری میتوانندبه‌آسانی کنترل کنند وفی‌المثل بگویندشمااین جنس‌را اینقدر خریده‌اید وباید اینقدر بفروشید .

عرضه و تقاضا

سئوال شد که شما گفتید این‌شرکت‌ها را تشکیل‌میدهید تا توزیع‌راکنترل کنید اگرعرضه ازتقاضا بیشترشد که بوفور وارزانی‌جنس کمك میکند ، کارشماجلو این وضع را نخواهدگرفت.

این درست عکس قضیه‌است ، اگرتولید زیادتراز مصرف‌شد تولیدکننده از بین میرود ؟

ـ قطعا تولیدکننده صدمه‌وضرر می‌بیند . تولید زیاد که دربرابرآن‌مصرفی وجود نداشته‌باشد چه‌نتیجه‌ای برای تولیدکننده دارد جزاینکه روی دستش بماند و متضرر شود ؟

دو هدف

سئوال شد تابحال‌شهرداریها قیمت‌ها راکنترل میکردند ودراین شرائط که بانك اقدامات مهمی‌انجام میدهد و هدف مشترکی باشهرداری دارد دراین زمینه چه همکاری با شهرداری میکند .

آقای رشیدیان‌جواب‌داد :

ما باشهرداری ودستگاه های دولت صددرصد همکاری داریم .

راه ما دادن سازمان برای توزیع کنندگان و تامین‌اعتبار برای‌آنها است .
کنترل قیمت در دست دولت‌است . ما وشهرداریها در راه تامین احتیاجات عمومی‌در یك راه‌قدم برمیداریم ویك‌هدف را تعقیب میکنیم .

تنزل قیمت‌ها باید بطور کلی‌منطقی‌باشد . اگرتنزل منطقی‌نبود بزیان‌مصرف کننده وتولید کننده است .

تنزل غیر منطقی قیمت موجب میشود که تولید کننده دیگر تولید نکند و مصرف کننده نیز زیان می‌بیند .

بطور کلی‌ما خودمان مستقیما باتولید کننده سروکار نداریم ولی او را تقویت می کنیم .

انحصار !

سئوال شد که آیا این‌شرکتها ایجاد انحصار میکنند یا نه .

ـ آقای رشیدیان پاسخ دادند :

تعجب میکنم که چطورتوضیحات بنده وافی‌بمنظور ومقصود نبوده است.

به‌بنده بفرمائید جنابعالی که میخواهید کفش‌بخرید بجای کفاش از نانواهم میخرید ؟ قطعا جواب منفی‌است . نان پزی‌کار یك نفراست و کفاشی‌هم‌کاردیگری.

کفاشی‌در انحصار کفاش‌ها ونانوائی‌درانحصار نانواهاست . ما که نیامده‌ایم بگوئیم افراد صنفی تبدیل بیك‌واحد شوند .

ما گفته‌ایم افراد صنف‌بیایند خریدشان را ازیك مرکز بکنند تاقیمت‌ها در سطح پائین‌باشد وتحمیل‌مردم نشود حالا اگر کسی گرانفروشی کند البته‌مردم میروند ازآنکه ارزان میفروشد میخرند .

کنترل قیمت‌ها باتعاونی‌های توزیع‌نیست .

تعاونی‌ها یعنی‌سازمان هائی که احتیاجات فروشندگان را ارزانترتهیه کرده

راختیارآنها بگذارد البته‌مقصود این‌نیست که به تولید کننده صدمه واردآید بلکه دف ازبین‌بردن دستهای واسطه است .

مجموع سودهای مختصری که دستها و واسطه ها تابحال برده‌اندگاه ۱۰۰ ۱۵تا۲۵۰ درصد قیمت‌ها را بالابرده است .

تولید و توزیع صحیح

سئوال شد که پدیده شرکت‌های تعاونی توزیع در علم اقتصاد وجود ندارد نچه‌هست تعاونی‌تولید ومصرف‌است.

باین سئوال‌آقای پرویز اعتصامی‌پاسخ دادو گفت :

آقای رشیدیان توضیحات مفصل و کافی دادند تـوزیع در اقتصاد نقش بسیار اهمیتی دارد

یعنی‌تولید صحیح بدون توزیع صحیح‌نمیتواند بطورصحیح مصرف شود.

بشرهمزمان باتکامل ابزار تولید بوضع توزیع‌هم رونقی‌داده منتهی‌این‌توزیع رچه متمرکزترباشدنتایج‌بسیار عالیتری‌ازآن‌گرفته میشود تولید کننده تحت‌شرائط ملی‌دنیای معاصرنمیتواند مستقیم بامصرف کننده‌ارتباط بگیرد سازمانهای دیگری‌باید ین وظیفه‌را انجام دهند که همان سازمانهای توزیع است .

اگربراهی‌دست‌پیدا کنیم که این سازمانهای توزیع بسالم‌ترین‌ومطمئن‌ترین جهی‌وظیفه‌شان را انجام دهند باید همانراه را انتخاب کرد .

اگرمثلا چندین سازمان توزیع برای خرید گندم بوجود آید و به صورت ر کتهای سهامی‌درآید چون‌درچنین سازمان‌هائی سودجوئی فردی برمصالح‌اجتماعی رتری دارد از لحاظ تمرکز توزیع ازاین راه نمی‌توانیم از مصالح جامعه دفاع کنیم.

فکرشد سازمان‌های توزیع به‌صورت تعاونی‌اداره شود .

تعداد دکانها

چه کسی بمصرف کننده جنس میفروشد ؟ قطعاً صاحب دکان ومغازه که بامصرف کننده تماس مستقیم دارد .

این صاحب دکان ومغازه بامراکز تولیدتماس مستقیم ندارد وآنچه را که برای مصرف کننده احتیاج دارند ازدستهای مختلف میخرند وشاید علت هم این باشد که سرمایه کافی ندارند .

اما وقتی که این فروشندگان یعنی توزیع کنندگان واقعی متمرکز ومتشکل شدند یکجا برای فروش بمشتری کالا بدست میآورند و وقتی سازمان توزیع تعاونی شدقهراً سود جویی فردی منتفی است .

یکی از مشکلات موجود تعداد بیش از حداحتیاج دکاکین است .

این درست نیست که دریك جا ۶ـ۷ دکان قصابی باشد و جای دیگر قصابی نداشته باشد نفع اصناف دراین است که دکان زیادی بازنکنند چون مصرف تقریباً ثابت است هرچه دکان زیادی بازشود نفعی عایدآنها نخواهدشد . صلاح وصرفه دراین است که دکانها درهم ادغام شوند و واحد بزرگتری بوجودآورند که هم مخارج آنها کم شود هم قیمت ها پائین بیاید ، کاری که واحد های کاشی سازی کردند .

گوشت

درپایان پیشنهادشد که در جلسه مصاحبه مطبوعاتی آینده مدیر عامل بانك مسئله گوشت وشرکت تعاونی توزیع گوشت تهران را مطرح نماید.

آقای رشیدیان ازاین پیشنهاد حسن استقبال کردند و گفتند من ازهمه مردم خواهش دارم ما را راهنمائی کنند . ماهیچ ادعا وخودخواهی نداریم .

آگهی شماره ٦٩ قبول درخواست انشعاب آب تصفیه شده در شمیرانات

سازمان آب منطقه‌ای تهران ازساکنین و مالکین واقع در محدوده زیر:

۱ـ شمالاازقسمتهای زیر:

الف : برجنوبی جاده پهلوی محدود بین خیابانهای فردوس ومقصودبیك.

ب : برجنوبی حدفاصل بین خیابان مقصودبیك وجاده قدیم شمیران .

۲ـ شرقاً : برغربی جاده قدیم شمیران محدود بین میدان تجریش وخیابان کاشف .

۳ـ جنوباً : از قسمتهای زیر :

الف : برشمالی خیابان‌کاشف محدود بین جاده قدیم شمیران رودخانه.

ب : برشمالی خیابان نمازی‌محدود بین رودخانه و خیابان مقصودبیك.

ج : برشمالی خیابان عزالدوله محدود بین خیابانهای مقصودبیك و انتهای طوس .

د : برشمالی خیابان پسیان سرازیری (جدلی) محدود بین خیابان انتهای طوس وجاده پهلوی .

۴ـ غرباً : برشرقی جاده پهلوی محدود بین خیابانهای پسیان سرازیـری (جدلی) و فردوس طبق نقشه‌های موجود درباجه مرکزی سازمان‌آب منطقه‌ای‌تهران دعوت مینماید چنانچه مایل بااستفاده ازآب تصفیه شده‌بالوله میباشند باتوجه‌بشرایط زیر اقدام فرمایند .

۱ـ درخواستهائی‌مورد توجه قرارمیگیرد که بضمیمه فرم درخواست‌انشعاب مبلغی بصورت وام بدون بهره برابر ۷۵ ریال برای هرمتر مربع برای تمام مساحت زمین مستغل ولی حداکثر تاهزار متر مربع بعلاوه هزینه تهیه لوازم انشعاب و نصب آن بصورت نقد و اقساط تعهد شود.

۲ـ سفارش‌لوله‌های‌مورد نیاز شبکه این ناحیه وآغاز ساختمان تلمبه‌خانه‌ها ومخازن منوط به‌آنستکه از۱۱۸۵مستغل واقع درمساحت ۷۳ر۳هکتار محدوده فوق حداقل نصف تعداد مستغلات که‌مساحت مجموعشان‌از۳۶۶هکتار کمتر نباشددرخواست اشتراك توام با پرداخت وام برهزینه انشعاب بشرح بند۱ را کرده باشند و اقساطشان را منظماً پرداخت نمایند.

۳ـ باتوجه به‌حدنصاب مندرج دربند۳ مدت انجام‌کارهای ساختمانی لوله ـ گذاری در معابر بین ۱۸ الی ۲۲ ماه از تاریخ تصفیه حساب وام وهزینه انشعاب پیش‌بینی میشود.

۴ـ اگر درظرف یکسال ازتاریخ‌آگهی تعداد مشترکین ومساحتی که‌برای آن درخواست‌آب شده‌است بحدنصاب مندرج دربند۲ نرسد چون اجرای طرح از لحاظ مالی متعسر وغیرقابل اجرا خواهد شد بنابراین سازمان‌آب مراتب‌رابمشترکین اطلاع خواهدداد تا درصورت تمایل وجوه پرداختی رامسترد دارند.

مدت قبول درخواست انشعاب از اول‌مهرماه۱۳۴۴ تاآخر وقت اداری روز ۲۹ر۷ر۱۳۴۴ به‌ترتیبی که اوراق توزیع میگردد تعیین میشود. خواهشمند است مشترکین محترم برای تسلیم برك اعلام تمایل و انجام تشریفات و پرداختهای لازم باجه مرکزی سازمان آب منطقه‌ای تهران واقع در خیابان جنوبی پارك شهر مراجعه فرمایند.

سازمان‌آب منطقه‌ای تهران

آگهی قبول دانشجو

برای رشته تربیت‌بدنی دانشسرای عالی

سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی بمنظور اجرای مرحله اول طـرح تربیت دبیر مصوب شورای مرکزی دانشگاه‌ها برطبق احتیاجات وزارت آموزش و پرورش درسال تحصیلی ۴۵-۴۴ ازبین دارندکان گواهی‌نامه‌کامل متوسطه طبیعی‌برای رشته تربیت بدنی باشرایط زیر تعداد پنجاه‌نفر داوطلب میپذیرد .

۱- داوطلبانی می‌توانند دراین دوره شرکت کنند که تاریخ تولدآنان بعد از روزآخر اسفند یکهزار وسیصدونوزده باشد.

۲- وضع داوطلبان باید ازنظر نظام وظیفه روشن‌باشد .

۳- معدل نمرات کتبی امتحان‌نهائی ششم متوسطه داوطلبان نبایـد از ۱۳ کمترباشد .

۴- داوطلبان نبایدکارمند دولت اعم ازآموزشی ویا اداری باشند

کسانیکه واجد شرایط مذکور درفوق باشند میتوانند تا تاریخ ۱۵ مهرماه ۴۴بادردست داشتن مدارك زیر برای دریافت برگ تقاضای ثبت نام بدانشسرایعالی (واقع درخیابان روزولت) مراجعه کنند .

الف - ریز نمرات کتبی امتحان نهائی سال ششم متـوسطه که به‌گواهـی اداره‌آموزش وپرورش محل رسیده باشد.

ب - گواهی حسن اخلاق ازدبیرستان مربوط .

ج- یك برگ رونوشت شناسنامه .

د - دوقطعه عکس ۳در۴ برقی که درسال‌جاری برداشته شده‌باشد .

ه - قبض رسید بانکی بمبلغ دویست ریال به حساب شماره ۱۹۳۲ سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی دربانك مرکزی ایران .

ضمناً نکات زیررا باطلاع داوطلبان میرساند :

۱- مدت تحصیل دراین دوره دوسال است.

۲- داوطلبانی که ازطریق معدل یا مسابقه ورودی انتخاب میشوند بایدتعهد بسپارند که مدت پنجسال درهرمحلی که وزارت‌آموزش وپرورش تعیین کند بخدمت دبیری مشغول شوند.

۳- به فارغ‌التحصیلان این دوره گواهی‌نامه دبیری تربیت‌بدنی سیکل اول دبیرستانها درامتحانات ورودی مرحله دوم شرکت کنند . پذیرفته شدگان در این امتحان پس‌از دوسال تحصیل و توفیق در امتحانات باخذ لیسانس دبیری تربیت بدنی نائل خواهندآمد.

آزمایشات ورزش ومعاینات بدنی ساعت ۸صبح روز ۱۷ مهرماه ۱۳۴۴ در محل سازمان تربیت معلم وتحقیقات تربیتی (دانشسرایعالی) بعمل خواهدآمد .

آگهی شماره ٦٨ قبول درخواست انشعاب آب تصفیه شده در خارج حدنهائی

سازمان‌آب منطقه‌ای تهران ازساکنین ومالکین واقع درمحدوده زیر :

۱ ـ شمالا : برجنوبی‌خیابان ۲۰ متری خاکی

۲ ـ شرقا : برغربی دانشگاه نظامی

۳ ـ جنوبا : بر شمالی خیابان سی‌متری نظامی

۴ ـ غربا : برشرقی خیابان سی‌متری نمونه

طبق نقشه‌های موجود درباجه مرکزی سازمان آب منطقه‌ای تهران دعوت مینماید چنانچه مایل باستفاده ازآب تصفیه‌شده میباشند ازاول مهرماه ۱۳۴۴ تا آخر وقت اداری روز ۲۹ر۷ر۱۳۴۴ بنوبت (طبق‌تاریخهای تعیین‌شده دربرگ‌اطلاعیه) برای تسلیم برگ‌اعلام تمایل و انجام تشریفات لازم بباجه مرکزی این سازمان واقع در خیابان جنوبی‌پارک شهر مراجعه فرمایندتاپس ازحصول حدنصاب مقرر در تصویب‌نامه و وجود داوطلب بحدکافی‌ترتیب درخواست انشعاب داده‌شود .

ضمناً باطلاع علاقمندان‌میرساند که تاریخ تقریبی‌انجام لوله کشی‌درنواحی خارج حدنهائی ۱۵تا۱۸ ماه پس‌ازپرداخت هزینه توسعه تاسیسات لوله کشی‌پیش‌بینی میشود وفرصت استفاده ازاین‌آگهی‌فقط یکبارآنهم درمدت آگهی‌شده در تاریخ فوق الذکر میباشند .

قبول درخواست وام

برای حفر چاههای عمیق و نیمه عمیق بانك اعتبارات کشاورزی ایران

برای حفر چاههای عمیق و نیمه عمیق از محل اعتبارات اختصاصی سازمان برنامه درخواست وام کشاورزان وخرده مالکان را قبول مینماید

مدت وام ۷ سال وبهره آن ۳٪ است

بکشاورزانی که قادر بمعرفی وثیقه غیرمنقول نباشند

وام در قبال اخذ چاه و تأسیسات قابل پرداخت خواهد بود

سهمیه استانهای مرکز و خراسان هریك ۲۰ حلقه چاه اضافه شده است

متقاضیان میتوانند حداکثر تا ۱۵ مهرماه درخواست خود را بشعب بانك تسلیم نمایند

مدیر عامل بانک اعتبارات تعاونی توزیع طی مصاحبه‌ای گفت: با تشکیل شرکت تعاونی توزیع روده

آنهاکه صادرات روده را زمین میزدند، زمین خوردند

☆ با تشکیل شرکت تعاونی توزیع روده صادرات دهمیلیون دلاری رود ایران از ورشکستگی نجات یافت .

☆ فکر تعاونی شدن امر توزیع ازشاهنشاه است و مافقط مجری این طر مترقی‌هستیم .

☆ منابع جامعه به‌نفع‌فردی افراد مقدم‌است واین فلسفه شرکت‌های تعاو را موفق میدارد .

روده یک کالای صادراتی‌است تا بحال چنددلال وواسطه این کالای مهم و ارزش مملکت ما را وسیله نفع‌پرستی و سودجوئی خود قرارداده بودند.

اینها روده را بقیمتی بسیار ارزان ازقصاب و کشتار کننده میخریدند و

تجار صادر کننده بهقیمتی بسیار گزاف میفروختند این افراد کهازاین راهسرمایههای بسیار اندوختهاند موجب ورشکستگی تجار و تعطیل کارخانهها و بیکاری کارگران شدهاند.

دلالهای روده که میلیونها تومان سرمایه وثروت اندوختهاندودربیغولههائی زندگی میکنند ودرحالیکه صدمیلیون تومان موجودی بانکی آنهاست وروزانه چند میلیون معامله میکنند درسال فقط سیصدتومان مالیات بدولتمیپردازند. این ناراحتیها باتشکیل شرکت تعاونی توزیع روده وتمرکز کار زهتابیها دریك مرکزی کهنفعآن عاید خودآنها خواهدشد مرتفع میگردد.

این مطالب را نمایندگان زهتابیها و کشتارکنندگان میگویند :

نجات صادرات

با تشکیل شرکت تعاونی توزیع روده صادرات دهمیلیون دلاری روده ایران ازیك خطرحتمی نجات خواهد یافت وپا برجا ماند.

این مطلب راآقای سیفالله رشیدیان مدیرعامل و رئیس هیئت مدیرهبانك اعتبارات تعاونی توزیع دریك مصاحبه اعلام کرد.

کارشکنیها

آقای رشیدیان دراین مصاحبه یادآور گردید که مطمئناکارشکنیدستهای زائد واسطهها که باتشکیل شرکت تعاونی منافعآنان قطع گردیده بجائی نمیرسد. وآنها بایدبدانند که منافع اجتماع مقدم برمنافع شخصیاست. اما همینواسطهها که دستشان کوتاه شده میتوانند درهمین شرکتهای تعاونیسرمایهگذاری کنندوچنانچه کسانیکاردان ولی فاقد سرمایه باشند میتوانند درهمین شرکتهای تعاونیکار کنند.

مبتکر فکر تعاون

رشیدیان گفت : مبتکر ومبدع فکر شرکتهای تعاونی توزیع شاهنشاه هستند که ازسالیان قبل بارها لزوم ایجاد این شرکتها را بدولتها تذکر میدادندواینجانب فقط تنظیم کننده آن هستم .

کمک بانک

اعضاء هیئت مدیره شرکت تعاونی روده که با کمك و راهنمائی بانك اعتبارات تعاونی توزیع بوجودآمده دراین مصاحبه حضوردارند وازآنجا که میل دارم هرچیز درنظر مردم روشن ومستند باشد ترجیح میدهم که خودنمایندگان صنف در باب اهمیت کارشان صحبت کنند .

جشن بزرك اقتصادی

دراین هنگام یکی ازنمایندگان صنف گفت : خیلی از افراد مملکت شاید ندانند صنف ما چه رل مهمی ازنظراقتصادی دارد .

ما روده گوسفند باروپا و امریکا صادرمیکنیم ، جنسی که ما صادر میکنیم مصرف داخلی ندارد، ما روده گوسفند را از کشتارگاه میخریم وبا زحمات زیادآماده ودسته بندی میکنیم و ازاین راه سالانه حداقل دهمیلیون دلار ارز برای کشور بدست میآوریم .

قبل ازتشکیل شرکت تعاونی روده هیچ کمکی بهافراد اینصنف از هیچ مرجعی نمیشد اماا کنون ازهمه نوع کمك وراهنمائی بانك اعتبارات تعاونی توزیع کاملا برخورداریم .

سپس یکی دیگر از نمایندگان صُنف اظهارداشت .

فراد غیر فنی

قبل ازتشکیل شرکت تعاونی، افراد غیر صنفی وغیرفنی در کار ما دخالت یکردند وما از دست دوم روده مورد احتیاج خودرا میخریدیم .
یك بازرگان خارجی به‌تهران می‌آمد و بوسیله واسطه‌های سودجومستقیماً ا کشتارگاه ما وارد معامله میشد و واسطه سودجو قیمت را بنفع خود بالامیبرد که ه تنها افراد صنف متضرر میشدند بلکه روده ایران‌در اروپا نیزنمیتوانست بامحصول کشورهائی که مشابه جنس ما عرضه میکردند رقابت کند. براثر مداخله دست‌هـای زائد قیمت روده آنقدر گران میشد که دیگرجای رقابت دربازار خارجی برای روده ایران نمیماند وچون روده فاسد شدنی‌است و شش‌ماه که در انبارهای خارجی مانــد فاسد میشود وبایدآنها را دورریخت، براثر عدم فروش بموقع سرمایه‌های بزرگی از بین میرفت وازلحاظ اقتصادی هم بکشور ضررمیخورد .

نشتت‌افراد

قبل از تشکیل شرکت تعاونی خودصنف هم بطورمتشتت عمل‌میکردند.در بسته‌بندی روده تقلب میشد، جنس وسط درمیان جنس مرغوب بسته‌بندی میکردند و وقتی در اروپا مطابق استاندارد معرفی شده درنمی‌آمد توی سر جنس میخورد و بضرر کشور وصادرکننده تمام میشد، امااکنون که شرکت تعاونی داریـم جنس درست مطابق نمونه بسته‌بندی میشود.

روزی چهل‌هزار روده

سومین نماینده شرکت تعاونی توزیع روده وضع گذشته معاملات روده را

تشریح کرد وضمن آن گفت: شرکت تعاونی گوشت گوسفند تهران ، روده را بمزایده گذاشت وقیمت آن را تاآخرسال تثبیت کرد وما برنده مزایده شدیم .

در گذشته برای هررشته روده از ۳ الی ۷ ریال ناچار بودیم به دسته‌های واسطه بدهیم. کشتار گوسفند درتهران وحومه هرروز ده هزار روده وشهرستانها روزی سی هزار روده وشهرستانها روزی سی هزار رشته روده بدست می آورد ودراختیار صادر کنندگان قرار میگیرد .

کمك بارزانی گوشت

ما هررشته روده گوسفند را ۴۷٫۵ ریال ازشرکت گوشت میخریم ، یعنی با قیمتی تقریباً معادل قیمت سابق که ما ازدست‌های دوم واسطه‌ها میخریدیم ، منتهی آن هفت ریال‌های سابق که باید بواسطه‌ها میدادیم اکنون بشرکت تعاونی توزیع گوشت تهران میدهیم که ازمحل آن کمکی به ارزانی گوشت تهران میشود. ازوقتیکه شرکت تعاونی توزیع روده را تشکیل داده‌ایم، برخلاف سابق که روده راخام صادرمیکردیم، اکنون روده را ساخته وپرداخته که آماده برای نگاهداری سوسیس نیز میباشد صادر میکنیم. بعلاوه پس ازتشکیل این شرکت ما جهت ساختن وپرداختن روده برای هر رشته دوریال بیشتر مزدکارگر میدهیم یعنی سالی پانصدهزار تومان اضافه حقوق میدهیم. نمایندگان صنف تایید کردند که یکی ازواسطه‌های معامله روده صد میلیون تومان ثروت دارد .
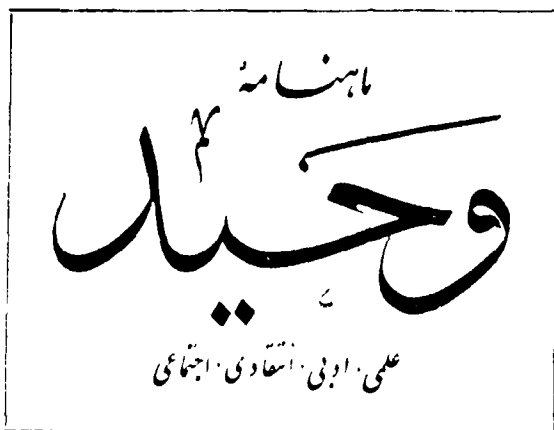
« شهرداریها مکلفند هر سال ضمن تقسیمات بودجـه شهرداری یك‌ونیم درصد از درآمد خود را برای تأسیس کتابخانه‌عمومی وقرائتخانه‌وخرید کتاب واداره کتابخانه هرشهراختصاص‌دهند»

مادهٔ یك طرح قانونی تأسیس کتابخانه‌های عمومی

قرنی که ما درآن زندگی میکنیم قرن بیشرفت علوم و دانشها شناخته شده ست . اختراعات واکتشافات وتحقیقات وتتبعات علمی که دراین قرن پدیدآمده‌اگر قیقاً مورد مطالعه قرارگیرد با قسمت عمده پیشرفتهای تاریخ علمی بشری در ادوار گذشته برابری‌میکند . ترقیات روزافزون در رشته‌های مختلف علوم و فنون بصورت ك‌مسابقه بسیار جدی بین‌دولتهای بزرگ جلوه‌گر است . هرروز بحثی‌تازه و هرهفته طلبی‌نو ازجانبی‌عنوان میشود وهرماه وسال اختراعی‌شگرف‌ازسوی دیگررخ ازنقاب برون میافکند . مانیز خواه‌وناخواه درچنین قرنی زندگی میکنیم و از گـذشتهٔ خود حکایتها وشکایتها داریم ، قسمت‌بیشترقرن را باخواب خرگوشی‌وسیرلاك پشتی‌بسر‌برده ازمرحله واپس‌مانده‌ایم اکنون گویا مقدر یامقرراست که سرازخواب برداریم و در

جهانی که مرکب راهوارش جت واسپوتینک است تلاشی امیدبخش وجنبشی سودمند از خودنشان دهیم شاید بتلافی مافات خودرا باقافلهٔ تمدن بشری همراه وهمگام سازیم .

برای آنکه تحولی عمیق وریشه‌دار در کشور بوجود آید لازم بود دیگر گونی دروضع فرهنگ داده‌شود ، روستائیان و روستازادگان که قسمت عمدهٔ جمعیت مملکت را تشکیل میدهند بمدارس راه‌یابند وازنعمت خواندن ونوشتن بهره‌مند شوند تا اندك اندك باعلوم وتحولات جدیدآشنایی یابند ونبوغ ذاتی خودراآشکار سازندودر راههای مختلف زندگی بابینائی وآگاهی بیشترقدم بردارند .

برای انجام این منظور مهم برنامهٔ تحول فرهنگ بمرحلهٔ اجرا درآمد ، روستائیان و روستازادگان گروه گروه بمدارس راه یافتند ، سپاه دانش تشکیل شد و چراغ دانش وفرهنگ فراراه‌آنان گرفت و باتشکیل کنگره جهانی مبارزه با بیسوادی موضوع بصورت قاطع‌تری مطرح وبصورت عمل درآمد .

پیشرفت سالهای اخیر مملکت در امور باسواد کردن بیسوادان بـا اینکه مراحل اولیه خودرا میپیماید براستی رضایت بخش بوده است . البته پیشرفت سریع از طرفی براثر اهتمام ومراقبت اولیاء اموربوده و ازطرفی حسن استقبال و استعداد فطری مردم عامل مؤثروموجد آن بوده‌است . درهرحال اکنون قریب دومیلیون ونیم نفر از فرزندان کشور بمدرسه‌میروند و بابرنامه‌هائیکه طرح ریزی شده امید میرود که‌ظرف بیست سال با هماهنگی عوامل مؤثر ریشه‌جهل و بیسوادی از مملکت بر کنده شود.

برای‌پیشرفت‌بهتراین‌منظور اسباب ووسائل کارکافی لازم‌است،ازآنجمله کتاب و کتابخانه است که ازضروریات اولیه بشمارمیآید . جوانانی که‌فارغ‌التحصیل‌میشوند برای اینکه‌آموخته‌ها واندوخته‌های علمی‌خود راتکمیل سازند وبتوانند از ترقیات و اکتشافات تازه آگاهی یابند وبمطالب ومسائل علمی‌وفنی‌جدیدآشناشوند بایدبکتاب و کتابخانه دسترس داشته‌باشندآنهم بطورسهل وساده ورایگان ، زیرا همه‌کس راآن استطاعت‌نیست که‌برای خود انواع واقسام کتابها را جمع‌آوری وفراهم‌سازد وهمانطور

درهمه‌جای دنیا معمول است کتابخانه‌های عمومی‌است که احتیاجات عمومی‌را از
ظر مرتفع میسازد بخصوص در شهرها ونقاط دور دست این نیازمندی بیشتر مورد
ه است .

ما می‌بینیم‌درتهران که تا اندازهٔ وسائل تهیه کتاب یامراجعه بکتابخانه‌های
ـصی و عمومی‌فراهم است‌هنوز تعداد این مراجع علمی‌به‌یك صدم مراکز تفریح و
گرمی‌های شبانه وامثال‌آن نمیرسد تاچه‌رسد بشهرستانها و نقاط دور از مرکز که
وجه قادر بمراجعه بکتاب و کتابخانه نخواهندبود .

اکنون مایهٔ خوشوقتی است که این موضوع مهم واساسی مـورد توجه قوهٔ
ه کشور قرار گرفته و طرحی تهیه شده است که بموجب آن کلیه شهرداریهای
ن موظف بتأسیس کتابخانه خواهندشد وهرشهرداری درهر کجای کشور باید یك
، درصد ازدرآمد خودرابدین‌منظور اختصاص دهدوبه‌نسبت‌درآمد خودبه‌خریداری
ب و تشکیل کتابخانه اقدام نماید .

این یکی‌ازکارهای مفید وامیدبخش‌است که دراین‌دورهٔ قانونگذاری بمرحله
، درمیآید و مخصوصاً باتحولی که در امور فرهنگی پیش‌آمده توجه باین امر مهم
ا مورد ضرورت بوده‌است‌وپس‌ازآنکه بمرحله عمل‌درآیدنتیجه ثمربخش‌آن مشهود
اهد افتاد .

کیستم من...

کیستم من چیستم، از قلـزم هستی نمـی
یا بپیش آفـتاب عـالم‌آرا شبنمـی

فیض خلقت همچو باران من حبابی روی آب
یا کفی لرزنده بـر روی خروشان قلزمی

آن[1] اگر خود جوهر فرد وزمان بی‌انتهاست
از زمان بی‌نهایت من چه‌ام ، آنـی دمی

این زمین با ساکنانش جمله باشد درقیاس
ذره‌یی سرگشته انـدر بی نهایت عالمی

هست این منظومهٔ شمسی بر دیگر شموس
اختری در آسمانی، قطره‌یی انـدر یمی

دورها و کورها[2] از خلقت عالم گذشت
زین سپس هم دورهـا وکورها باشد همی

آفرینش خود چه باشد عقدهٔ سردرگمی
زندگـانی خودچه باشد راه پرپیچ‌وخمی

نوش‌ونیش‌ورنج وراحت گردران باگردن است
زین جهان هرگز نیابی هیچ‌شادی بی‌غمی

هرکجا شیطان بودگویند آدم باوی است
پس چرا با این همه شیطان نباشد آدمی

گر نگیرد تربیت از حضرت پیرمـغان
آدمی چبود ، ستوری جـاهل لایعلمـی

زخم خورده رنج برده دردمنـدم مستمند
ای دریغا داروی راحت رسانی ، مرهمی

در بیان حـال زار خـود همایـی سنا
از زبان خـواجهٔ شیراز گوید هر دمی

سینه مالامال دردست ای دریغا مرهمی
جان زتنهایی بتنگ آمدخدا راهمدمی

تهران
تیرماه ۱۳۳٤

جلال‌الدین همایی
استاددانشگاه

۱ـ آن اشاره‌است بنکتهٔ فلسفی که گویند نسبت «آن» به «زمان» همچون نسبت نقطه عرضی‌است بخط مقداری عرضی‌وهمچون نسبت‌جوهر فردیعنی جزء لایتجزاست بجسم طبیعی جوهری‌مطابق‌عقیده‌جماعتی‌که بوجود جوهر فرد معتقدند ، از طبقه متکلمان‌وحکمای‌قدیم ونیزاشاره‌است بعقیده‌جماعتی‌ازفلاسفه که زمان رابی‌انتها بلکه بی‌بدایت و نهایت در جزو موجودات قدیم دانند همچون محمد زکریای رازی وپیروانش‌که معتقد بقدمای خمسه‌اند .

۲ــ دور و کوراصطلاح‌حکماوفلاسفه‌است‌که‌گویند درهردورهٔ بیست‌وپنجهزار و دویست‌ساله اوضاع عالم تجدید میشود .

نوشتهٔ : آلبرت شوایتزر

انسان به انسان تعلق دارد

عالم الهی و فیلسوف و پزشک مبلغ و نامدارترین بشردوست روزگاران اخیر، که درماه گذشته ازدنیا رفت، اصول اعتقاد خویش را برپایهٔ تقدیس زندگی بنانهاده بود . مختصری که پس از این می‌آید ، ترجمهٔ خلاصه‌ای از کتاب اواست به نام «آموزش تقدیس زندگی» که درماه اول سال آیندهٔ مسیحی منتشر خواهد شد ، و این خلاصه در شمارهٔ ماه اوکتوبر مجلهٔ «ریدرزدایجست» چاپ انگلستان انتشاریافته است. احمد آرام

سه نوع ترقی حایز اهمیت است : ترقی درعلم وصنعت ، ترقی در اجتماعی شدن بشر ، وترقی در روحانیت بشری . این ترقی اخیر ازهمه مهمتراست .

به محض آنکه آدمی به جایی میرسد که هستی خود را امری مسلم وتمام شده نمیگیرد ، بلکه آن را به صورتی اندازه ناپذیر اسرارآمیز می بیند ، تفکر آغازمیشود. اثبات اخلاقی زندگی عملی است عقلی که به وسیلهٔ آن آدمی دیگر از زندگی کردن به هرشکلی که پیش آید دست میکشد ، وبه آن میپردازد که به زندگی خویش با چشم احترام وتقدیس بنگرد ، و رفته رفته به جایی میرسد که ارزش حقیقی آن را ادراك میکند . و نخستین گام در تکامل اخلاق این احساس است که آدمی خود را با دیگر آدمیزادگان دارای مسؤولیت مشترك بشناسد .

درانسانهای ابتدایی این احساس مسؤولیت مشترك بسیارمحدود است. چنین انسانی این مسؤولیت را منحصر به کسانی میدانند که با او از لحاظ خون نسبتی دارند، و پس از آن افرادقبیلهٔ خویش را ، که به نظروی خانوادهٔ بزرگتری هستند ، در آن شریك میکند . من دربیمارستان خود ازچنین انسانهای ابتدایی دارم . اگر از یك بیمار سرپایی بخواهم که برای بیماردیگری که باید بستری شود خدمتی انجام دهد ، تنها وقتی به انجام این خدمت تن درمیدهد که آن بیمار بستری از افراد قبیلهٔ او باشد . اگر چنین نباشد ، باچشمانی که ازتعجب ومعصومیت بازمانده جواب میدهد که : «این مرد برادر من نیست.» پاداش وتهدید بهیچ کدام نمیتواند او را به انجام خدمتی برای یك انسان بیگانه وادار کند .

ولی به محض آنکه آدمی دربارهٔ خویشتن وارتباطی که بادیگرانسانها دارد به تفکر آغاز کند ، آگاه میشود که انسانهای دیگر مساوی او وهمراهان و همسایگان او هستند . رفته رفته دایرهٔ مسؤولیت خود را گسترده تر می بیند ، تا به جایی میرسد که همهٔ افرادی را که با او سروکار دارند فرامیگیرد . درمواعظ مسیح و بولوس حواری یك دستور اساسی وجود دارد ، وآن اینکه هرانسان نسبت به هرانسان دیگر تکلیفی و وظیفه ای دارد .

اندیشهٔ برادری همهٔ انسانها در تعلیمات روحانی اغلب شرایع ازاصول آنها محسوب می شود . از این گذشته ، از زمانهای باستانی، فیلسوفان سراسر جهان بشر دوستی ومردمی را مفهومی دانسته اند که عقل آن را ضروری میشناسد.

با این همه ، در طول تاریخ ، این ادراك درونی که وظیفهٔ وسیعتری نسبت به موجودات بشری داریم هرگز نتوانسته است آن گونه که انتظار میرود همگان را تحت تسلط خود قراردهد . تازمان حاضر ، اختلافات نژادی ودینی و ملی پایه های آن راسست کرده است .

انسان به انسان تعلق دارد. انسان از انسان کسب شرافت می کند . بیشتر سردیهایی که میان ما وجوددارد ازآن جهت است که به یك قانون محافظه کاری خاص

اطاعت می کنیم وجرأت این را نداریم که همان محبت وصمیمیتی را که واقعاً نسبت به‌دیگران داریم ابراز کنیم . قاعدهٔ اخلاقی تقدیس زندگی مستلزم‌آن‌است که همهٔ ماها، بطریقی ودرچیزی، مانند انسانی درمقابل انسانی نسبت به‌یکدیگرعمل کنیم .

کسانی که دراشتغالات خود چیزی به‌دیگران نمی‌دهند یا چیزی ندارند که به‌دیگران بدهند، بایستی که مقداری از اوقات فراغت خود را، هراندازه ناچیز ومتفرق باشد، فدا کنند.

خوشا به‌حال کسانی که فرصتهای نیکی می‌یابند ودرآن فرصتها می‌توانند همچون انسانی برای انسانهای دیگر به‌کار برخیزند.انسانیت این گونه کسان‌درنتیجهٔ چنان‌کارها غنی‌تر می‌شود.

چشمان خودرا باز کنید و درجستجوی موجودات بشری دیگری‌باشید که نیازمند کمی وقت یا کمی دوستی یا کمی مصاحبت یا کمی خدمت هستند. ممکن است شخص بیکس یا ناراحت یا بیمار یا گرفتاری باشد که از دست شما برای‌اوکاری برآید و بتوانید دردی از او دوا کنید . چنین خدمتی ممکن است برای انسان سالخورده‌ای صورت بگیرد یا برای کودك خردسالی. ونیزممکن است منظوربزرگی باشد که به‌کارگران داوطلبی نیازمند باشد. اگر بنا است برای پیدا کردن چنین خدمتی مدتی‌هم منتظربمانیدیا درانجام خدمتی که برعهده گرفته‌ایدمحتاج‌بکوششهای مکررباشید، هرگز ناراحت و مأیوس نشوید.

هیچ‌یك از ما نمی‌داند که برای بشریت چه‌کارها به‌انجام می‌رساندوچه‌چیز به‌آن اهدا می کند. این ازما پوشیده‌است، وباید چنین بماند،گواینکه از گاهی به گاه دیگر به‌ما این اجازه داده می‌شود که اندکی ازآن را ببینیم وچنان شود که دلسرد ونومید نمانیم .

درعصر ما باید حیات روحانی تجدید شود . رونسانس جدیدی باید بیاید : رونسانسی که درآن نوع بشر به‌این مطلب برسد که عمل اخلاقی عالیترین حقیقت و عالیترین سوداست. ازاین راه‌است که نوع بشرآزاد خواهد شد .

خاطرهٔ شیراز

محمود فـــــرخ

خوشترین خاطره کز خطهٔ شیراز بماند
یاد رفتار توای‌سرو سرافراز بمانـد

سرو نازی که بـود شهره بگلزار ارم
در برقامت طـناز تو از ناز بمانـد

در گریبان تو رازی هوس‌انگیز بود
در دلم عقدهٔ نگشودن این راز بمانـد

ای بسا شهر که درعمر گذر کردم از آن
این دل اندرهوس شهر دگر باز بمانـد

دل که همواره جهانگرد بدو هرجائی
چون بشیراز گذر یافت بشیراز بمانـد

غزل خوب ز شیراز شد آغاز و هنوز
برتری خاصهٔ آن شاعر آغاز بمانـد

طبع فرخ که سمر بود به پرواز بلند
بر سر تربت استاد ز پرواز بمانـد

گوش جان زمزمهٔ حافظ وسعدی بشنید
کان فضا از سخن عشق پرآواز بمانـد

گذشته و حال

پارسا تویسرکانی

خوشا نشاط جوانی خـوشا زمان شباب
که بی‌خیال مرا روز و ماه‌وسال گـذشت

دریغ وددرد که آن شورو آن نشاط نمـاند
فسوس وحیف که آن خواب‌و آن‌خیال گذشت

ز بام عمر من آن طایر خجسته رمید
ز پیش چشم مـن آن نقش بیمثال گذشت

گذشت و بازنگردد گذشته قصه چـه سود
گر به حال گذشت و اگر به قال گذشت

غنیمتی شمر ایدل که چند روز دگـر
دریغ و درد بگوئیم ازآنکه حال‌گذشت

تاریخ بختیاری

نوشتهٔ سرهنگ ابوالفتح اوژن بختیاری

ای نام تو بهترین سر آغاز　　بی نام تو نامه کی کنم باز

اصل و ریشهٔ بختیاری:

هردوت مورخ شهیر یونان باستان مینویسد : «جماعتی درانقلاب دوم دنیا جزء احفادنوح ازمحل نزول سفینه باطراف واکناف عالم پراکنده شده وعده‌ای ازاین جماعت بطرف مشرق حرکت نموده درجنوب رودجیحون حوالی بلخ کنونی رسیدند . چون آنجا را خوش آب وهوا یافتند بفال نیك گرفته بخت آر نامیدند که بمرور بختیار شدوازطرفی چون سکنه بومی آنجا اینجماعت راکه از طرف مغرب که بزبان خودشان باختر میگفتند آمده بودند باختریان نامیدند و یونانیان نیز در زمان تسلط خود این ناحیه‌را باکتریا و شهر بلخ را باکترا درتاریخ خودثبت نمودند» ولی باختری غیراز بختیاری است این ایل که خاکشان بین اصفهان ، فارس ، لرستان وخوزستان واقع‌شده است در وجه‌تسمیهٔ آن اقوال مختلفی است ومسلماً از دوکلمه بخت ویار ترکیب شده ویاء آخرآن یاء نسبت میباشد.

قول اول آنکه این قوم که در ناحیه مذکـوره درفوق سکونت دارند از نژاد یونانیان میباشند باینمعنی که وقتی اسکندر یونانی درسال ۳۳۰ قبل از میلاد بایران حمله کرد وآنرا مسخر نمود پس از چندی مرد وکشور ایران بین سلوکیدها بطور ملوك‌الطوایفی تقسیم گردید وهردسته‌ای از لشکراسکندر بطرفی پراکنده شدنداز جمله یکعده‌از یونانیان درجبال وصحاری فعلی بختیاری که معقلی محکم داشت سکونت اختیار نمودند وچون ایرانیان بآنها میگفتند که شمادرفتح ایران هنری نکردید وبخت باشما یاری کرده است باسم بختیاری معروف شدند ورفته‌رفته این اسم برای آنها علم شد .

قول دیگری درمیان خود بختیاریان معروف است که مسلماً کلمه بختیاری مشتق از کلمه بختیاروند که یکی از طوایف بزرك بختیاری فعلی است میباشد و احتمال دارد درقدیم الایام یکی از سران این طایفه‌دارای شخصیتی شده و بتدریج کلمه بختیاروند بطوراختصارروی

اصل شخصیت مذکوره بکلیه طوایف اطلاق شده و بطور عموم تمام ایلات بنام بختیاری معروف شده باشد .

قول دیگر آنکه نسبت این ایل را به ملوك آل بویه که ساسانی الاصلند میرسانند و سرسلسلهٔ ایشان را عزالدوله بختیار میدانند زیرا که قبل از عزالدوله بختیار که درسال ۳۶۷ هجری قمری بدست عضدالدوله دیلمی مقتول شده است نامی در کتب تاریخی از این کلمه بچشم نخورده است و ممکن است در زمان قدرت این سلسله جماعتی از آنان در ایران پراکنده گردیده وشعبه‌ای از ایشان که درخاك بختیاری کنونی سکونت اختیار کرده‌اند باسم بختیار معروف شده باشند .

زبان بختیاری درحقیقت همان زبان پهلوی عهد ساسانیان است زیرا بازبانهای ترك وعرب مخلوط نشده بعلاوه اخلاق وسجایای آنها هم همان اصالت آریائی قدیم را در بردارد بخصوص لباس زنان بختیاری که خیلی شبیه بلباس زنان زردشتی دوره ساسانیان است .

بامطالعهٔ مسطورات فوق مسلماً بختیاریها از نژاد یونانیان نیستند وایرانی خالص میباشند ویك نوع نجابت ورشادت ساسانیت بقول دکتر ریچارد سیاح اروپائی درسیمای این قوم مشهود است که درسایر ایلات ایران مشهود نیست خلاصه ایل بختیاری را میتوان ازشعب لر بزرگ دانست وزبان واخلاق وعادات آنها هم با اهالی لرستان فرقی ندارد .

صاحب زبدة التواریخ مینویسد : لر را بدانجهت لر گویند که در ولایت مانرود قریه‌ای است موسوم به کرد و درآن حدود دربندی است که آنرا بزبان لری کول خوانند و درآن دربند موضعی است که آنرا لر خوانند چون اصل این جماعت ازآن موضع برخاسته لران نامیده شدند .

وجهی دیگر بزبان لری کوه پردرخت را لر بکسر لام گویند که بجهت ثقل تلفظ کسره بضمه مبدل گردید وموسوم بلر شد و جای پردرخت را نیز لرستان مینامند و ولایت لرستان دوقسم است لر بزرگ و لر کوچك و مسلماً بنابگفته فردیناند یوستی آلمانی که تاریخ قدیم ایران را نوشته است این اقوام باکردها ازیك نژاد بوده و درحدود خاك مد یا ماد قدیم وناحیه جنوبی آن سکونت داشته‌اند وبعقیدهٔ نگارنده این اصل و ریشه بیشتر ازسایر وجوه بحقیقت نزدیك میباشد .

صاحب تاریخ طبری نیز مینویسد : هزارسال ازطوفان بگذشت ملکی پدید آمد از نسل حام ابن نوح و نامش ضحاك بود واورا بپارسی اژدهاك گفتندی واورا ازبهر آن اژدهاك گفتندی که برهردو کتف آن دوپاره گوشت بود برکردار ماری وآن گوشت پاره‌ها که برسر دوش او بودند ریش گشت ودرد گرفت ، هیچکس علاج آن ندانست تاشبی بخواب دید که کسی بگفتی این ریش را بمغز سرآدمی علاج کن پس هرروز دومرد را بکشتی و برآن ریش مینهادی خوانسالاری بود که این کاربدست اوبود واورا دل همی سوخت برمردمان پس هرروز آن مردان را پنهان کردی ومغز سرگوسفند برریش نهادی وآن مردان را بشب بیرون کردی

وگفتی به بیابانها وکوهها روید تا کسی شما را نبیند وایدون گویند که اصل کردان از ایشان است .

صرفنظراز جنبهٔ افسانه‌ای این روایت اگر قلمرو چنین سلطان جابری را ناحیه غرب ایران بدانیم مسلماً همان افرادمتواری درکوهستانهای غربی ایلات کردو لرایران را تشکیل داده‌اندکه بعدها از آن نواحی بسایر نقاط ایران کوچ کرده و ایلات و طوایف مختلفی را درسرتاسر نواحی جنوبی وجنوب غربی بوجود آورده‌اند بعلاوه کلمه کرد درلغت بمعنی چوپان آمده است .

درهرحال خاك فعلی بختیاری ازلحاظ آب وهوامختلف است جنوب و جنوب غربی گرمسیر یاقشلاق شمال ومشرق آن سردسیر یا ییلاق میباشد گرمسیرات آن حوالی بهبهان ، رامهرمز ، اهواز وشوشتر وبالاخره ایزج یا مال امیراست ونقاط سردسیر آن حوالی کارون علیا وپشتکوه وچهارمحال وفریدن تاحدود اصفهان است . مرکز گرمسیرات آن مال امیر یاایزج ومرکز ییلاقی آن چوغاخور وناغان واردل میباشدکه بعداً در خصوص مراکز مهمه بختیاری که مال امیر درگرمسیر وچوغاخور درسردسیر باشد سخن خواهیم راند.

حکام و فرمانروایان قدیم بختیاری

سلسله‌ها وفرمانروایانیکه درخاك بختیاری ازقدیم الایام سکونت داشته‌اندجماعت انزانها یا انشنها بوده‌اند ومسلماً بختیاریان کنونی نیز اعقاب همان انشها و شوشیاناها می باشند .

وضع حکومت این سلسله‌ها درعهود قدیمه معلوم نیست وتاریخ چیزی راجع باین قبایل ذکر نکرده است ولی ازسال ٤٩٩ هجری قمری محمدابن ابراهیم که نواده فتح الدین فضلویه است ودرنزد اتابکان سلغری فارس خدمتگذار بود بعلت شجاعت ورشادتی که داشت از طرف اتابکان مذکور بحکومت لربزرگ که همین بختیاری فعلی باشد برگزیده شدو کم کم خودرا ازتحت تبعیت اتابکان نیزخارج نمود وبروش سلغریان لقب اتابك را روی خود گذاشت وازاین موقع است که تاریخ حکام این ناحیه روشن میباشد .

بعداز محمد برادرش هزاراسب دراین نواحی کوس لمن الملکی راکوبید وطوایف بسیاری رامطیع ومنقادخود ساخت واز زمان همین اتابك است که برای اولین دفعه نام بختیاران درتاریخ ملاحظه میشود وچون کارش عروجی بسزا یافت خلیفه بغداد نیز منشور فرمانروائی این نواحی را رسماً برایش فرستاد وخلعت روانه نمود وقلمروحکومتی او تاچهار فرسنگی اصفهان امتدادیافت وپس از پنجاه سال حکمروائی درسال ٦٢٥ رحلت نمود وپسرش مظفرالدین تکله جانشین اوگردید واین همان کسی است که بدست هلاکوخان مغول اسیر و بقتل رسید و برادرش شمس الدین اتابك بجای او منصوب گردید .

در زمان این اتابك نواحی لرستان یعنی بختیاری فعلی بنهایت آبادانی خود رسید وبرای اولین دفعه بود که این اتابك بروش حکام مغول ییلاق وقشلاق را دراین نواحی برقرار نمود زمستانها را در ایزج و تابستانها را در حدود زردکوه بختیاری میگذرانید ، اتابك شمس الدین درسال ۶۷۱ هجری وفات نمود وپسرش یوسفشاه بفرمان اباقاخان ابن هلاکو بحکومت بختیاری برگزیده شد وپس از اواتابك افراسیاب حاکم شد وچون این شخص بحکم غازان خان گرفتار ومقتول گردید نصرت الدین احمد پسر یوسف شاه سابق بجای او برقرار گردید وسی وهشت (۳۸) سال باعدل و دادحکومت کرد .

بعداز اوپسرش رکن الدین یوسف حاکم شد وپس از اومظفرالدین افراسیاب پسراو جای پدر نشست ودرزمان همین شخص بودکه مورخ شهیر ابن بطوطه بسیاحت مال امیر پرداخت وشرح مسافرتش را مفصلا درناحیه بختیاری بخصوص از ایزج تاکریوة الرخ که قهوه رخ فعلی در چهارمحال باشد وسرحد شمال شرقی قلمرو اتابك مذکور بوده برشته تحریر در آورده است .

این قطعه شعرعربی از غرفه یکی از کاروانسراهای بین راه ایزج باصفهان نوشته شده بوده است که تمام سیاحان ومورخین قرن پنجم وششم هجری در تواریخ خودذکر کرده اند باین قرار

قبح السالکون فی طلب الـرزق	من الایـزج الـی اصفهان
لیت من زار هـا فعاد الیها	قـد رمـاه الله بالخذلان

یعنی : قباحت داردکسانیکه برای طلب روزی ازمال امیر باصفهان میروند. کاش کسی که بمال امیرمی آید وقصدمراجعت دارد خداوندااورا بتیرمصائب گرفتارسازد.

خلاصه پس از اتابك افراسیاب اتابك پشنگ که برادرزاده او بود حاکم شد که پس از چندسالی جهان را وداع گفت وپسرش اتابك احمدبجای اوبرقرارگردید ولی درزمان او وضع بختیاری روبخرابی گذاشت وپسراو ابوسعید وارث خرابی های پدرگردید وطولی نکشید که بکلی این سلسله که باتابکان فضلویه معروفند بدست جانشینان گورکانیان منقرض وبرچیده شدواین مصادف باسال ۸۳۰ هجری قمری بود و تقریباً یك قرن و نیم بعداز این تاریخ اطلاعی از اوضاع حکومتی بختیاری دردست نیست تا اینکه درعهد شاه طهماسب اول صفوی تمام خاك بختیاری تحت ریاست وحکومت شخصی بنام تاج میر رئیس طایفه استرکی که آن ایام قویترین عشره بختیاری بود درآمد واین شخص هرسال مبلغ خطیری بنام مالیات برای شاه طهماسب صفوی میفرستاد وچون درسال ۹۷۴ هجری ازپرداخت مالیات خود داری نمود بحکم پادشاه مذکور ازحکومت بختیاری معزول ومقتول گردید .

ناتمام

نسخ خطی شرقی
و فهرست کتب خطی درشوروی

عبدالحسین حائری

«۴»

۲۲ـ رحلةالبطریرك مکاریوس ـ دومین سفرنامه‌ایست که دربارهٔ سفر ماکاریوس مذکور به‌روسیه نوشته شده ونویسندهٔآن بولس پسرماکاریوس است.

۲۳ ـ الحقیقة والمجاز فی‌رحلة بلادالشام و مصر والحجاز ـ مؤلف این کتاب عبدالغنی نابلسی جهانگرد معروف است وی دراین سفرنامه،سفر خویش را از سوریه به مصر وحجاز گزارش کرده ونوشته‌های او اطلاعاتی گرانبها دربارهٔ این مناطق دراختیار محققان گذارده و ازاین رو نسخهٔ این کتاب اهمیت فراوان دارد.

۲۴ـسفرنامهٔ سعیدپاشاـ از طرف دولت عثمانی به فرانسه در ۱۱۳۲ ـ ﻫ این نسخه بدین‌گونه معرفی شده «رحلةالسعید باشاعن طرف‌العثملی‌الی بلدفرنسا الی عبدالسلطان بطریق الجی و ذلك فی‌سنة ۱۱۳۲ الهجریه». این کتاب در روشن ساختن تاریخ روابط سیاسی میان دولت عثمانی و اروپا اهمیت بسزا دارد و نیز وصف اروپا را ازنظریك شرقی بخوبی نشان میدهد، تألیف ابوسعید پاشا محمد سعید سفیر سلطان احمد ثالث در دربار لودویك پانزدهم پادشاه فرانسه .

بجز این‌نسخه‌ها که یاد کردیم چندین نسخهٔ بی‌نظیر ونفیس دیگر در لنین گراد موجوداست این چندنسخه‌آن جمله‌است :

التعب‌النشورـ تالیف بیهقی. تاریخ کتابت۵۷۹.

کشاف زمخشری ـ (تفسیر). تاریخ کتابت ۶۷۹.

عوارف‌المعارفـ تالیف سهروردی تاریخ کتابت ۶۹۸. امتیاز این نسخه ـ علاوه بر کهن بودن ـ بدانست که یکی‌ازمحققان همزمان سهروردی آنرا با نسخه‌ای دیگر مقابله واختلاف‌های دونسخه را ثبت کرده .

برخی نسخ نیزهست که اگرچند کهن نیست اما تاکنون‌شناخته‌نبودمانند:

ذکرالموت و الاورادوالاذکار ازامام محمد غزالی.

مروض‌النظیرـ فی‌علم‌التذکیر- از ابن‌قیم‌جوزی .

منتهی‌العقول‌فی‌منتهی النقـول از سیوطی . [۱]

اسقف غریغوریوس چهارم درسفری که بسال ۱۹۱۶ برای شرکت در جشن تولد امپراطور روس، بروسیه کرد مجموعه‌ای ازنسخ خطی نفیس عربی‌به قیصرروس تقدیم داشت. ما ازمیان نسخ اهدائی مزبوراین‌چندنسخه که بسیار پرارزش وجالب‌اند یاد میکنیم :

۱ـ کهن‌ترین نسخ **کتاب مقدس** بزبان عربی. این‌نسخه درسه مجلداست ودر۱۰۲۲ـم کتابت شده .

۲ـ **چهارانجیل** نوشته شده در اواخر سدهٔ ۱۱ و اوائل سدهٔ ۱۲میلادی.

۱ـآقای علی‌اف درگزارش خود ، دراین قسمت از «آداب المتلمین» نیز یـاد کرده وآنرا تألیف نصیرالدین طوسی شمرده‌اند، ظاهرآنست‌که درنسخه چنین‌ثبت شده و مشهور نیزچنین‌است تاآنجاکه مجلسی وحرعاملی وحاجی نوری‌هم چنین پنداشته‌اند ، در ذریعه نیربا اندکی تردید همینگونه‌آمده. گویا نخستین کسانی که بدین اشتباه توجه یافته‌اندآقای منزوی وددانش‌پژوه بوده‌اند بهنگام‌فهرست برداری ازنسخ‌خطی کتابخانهٔمدرسه سپهسالارکه نسخه‌ای ازشرح‌تعلیم‌المتعلم برهان‌الدین زرنوجی دیده‌اند دریافته‌اندکه‌تعلیم المتعلم همان‌آداب‌المتعلمین‌است فهرست ادبیات ص۸ـ۹

۳ـ **رسائل الرسل واعمالهم** . تاریخ کتابت در۷۴۲ـ هـ

۴و۵ـ دو نسخه‌از **مزامیر** . تاریخ کتابت یکی اوائل قرن ۱۱ میلادیست و دیگری
سدهٔ ۱۲ نوشته شده .

۶ـ **سلم الفضائل** تألیف یوحنا رئیس دیر طورسیناء . این نسخه در۵۷۴ـ هـ
وی نسخه‌ای نوشته شده که تاریخ کتابت آن ۳۱۹ـ هـ بوده‌است .

۷ـ دفتری شامل ۹ رساله‌در بارهٔ کارهای کحالان (چشم‌پزشکان قدیم) پزشکی
عبدالرحمان پسر ابراهیم پسر سالم پسر عمار انصاری مقدسی بسال ۵۵۱ـ هـ این رساله‌ها
که در زیر یاد میکنیم دراین دفتر گردآورده :

۱ـ **تذکرة الکحالین** تألیف عیسی بن علی .

ب **تشریح العین** و اشکالها و مداواة اعلالها تألیف علی پسر ابراهیم پسر
یشوع کفرطائی [ط : کفرطوثی] .

ج- **جوامع کتاب جالینوس** فی الامراض الحادثه فی العین .

د- کتاب حنین بن اسحاق دربارهٔ ساختمان و بیماریها و درمان‌های چشم
ابق نظر جالینوس وبقراط ودیگران .

علاوه برنسخ بسیار کهن ویا منحصر بفرد که تااینجا یاد کردیم،در کتابخانهٔ
ن گراد نسخ نفیس بسیاری وجوددارد وما به چندنسخه ازآن میان اشاره میکنیم :

۱ـ المحتسب فی النحو والصرف تألیف ابن باباشاس متوفی در۴۶۹ـ هـ .
، کتاب تاکنون شناخته نشده ونسبتش به مؤلف مزبور نامعلوم بود .

ناتمام

محمد پروین گنابادی

معلم باز نشسته

اوه ! چهل‌سال خدمت پیگیر و مداوم مدت کمی نیست ، آنهم خدمت آموزگاری ، دبیری و تربیت نوزادان و نوجوانان در روزگاری که مردم مدرسه جدید را کفر میدانستند درمحیطی که اندیشه‌های خرافی و تأثیرات شکست وزبونی یك ملت کهنسال دربرابر تهاجم اقوام تجاوزگر وحشی و ستمگریهای فجیع دستگاههای فرمانروای داخلی ، مردم را در منجلاب نومیدی ونفاق و دورویی ونادرستی و تذبذب وترس و فقر وبیماری و هرگونه فرومایگی ناشی‌از جهل وناامنی‌وهرج ومرج سقوط داده‌بود . در چنین وضع نابسامانـی اگرمعلم میخواست به‌هدفها وآرزوهای بشر دوستانه خویش جامهٔ عمل بپوشد و فرزندان چنین مردمی‌را به راهی مترقی‌وتربیتی درست وآینده‌ای تابناك‌رهبری‌کند ، ناگزیر بود درچندین جبهه مبارزه‌کند جبههٔ اولیای نادان و خرافی ، جبهه دستگاههای مقتدر عوام فریبان ولاشخوارانی که‌قدرت وآقایی‌خویش را درجهل مردم میدانستند، جبهه‌بوروکراسی اداری وفساد دستگاه فرمانروا که هیچ‌کاری را بی‌توصیه وپارتی وپول انجام نمی‌دادند و برای خدمتگزاران با ایمان وصمیمی‌ارزش باندازه یك‌پشیز قائل‌نبودند حقوق‌کم و بافقر دست بگریبان بودن ویافت نشدن‌کتاب خوب ونبودن کتابخانه‌های عمومی وفقدان وسایل صحیح‌تربیتی‌وآموزشی راهم بایدبراین مشکلات افزود .

شگفتا ! من‌چگونه‌این‌چهل سال بپایان رساندم ، شبی‌زودتر ازنیمه‌شب‌نخوابیدم هفته‌ای ۳۰ ساعت درس میدادم . گاهی میشدکه برای خریدن یك‌کتاب خوب وسودمند ویاآبونه شدن یك‌مجله مفید تربیتی ازکشورهای خارج ، فرش زیرپایم راگرومیدادم ، دراین مدت دراز شبی‌بی‌قرض سربربسترخواب ننهادم روز ها میشدکه پول ناهار یاشام نداشتم‌وبیك‌وعده غذاخوردن اکتفا میکردم . رتبه‌واضافه حقوقی‌درکار نبود وبرای جبران کسرخرج خویش وخریدن‌کتاب و لوازم کارخود ، باید معلمی سرخانه میکردم ، بجای

توصیه‌بازی ودادن‌رشوه برای‌گرفتن اضافه‌حقوق ورسیدن به پایگاههای برترازراه‌شرکت جستن در بندوبست‌های مفتضح ، برمعلومات خویش می‌افزودم شیوه های سهل در تدریس ابتکار میکردم .

برای پیشرفت دادن شاگردان خود و رفوزه نشدن آنها جلسه های فوق‌العاده (مجانی) تشکیل میدادم وهمان اولیای خرافی‌وعوام باهمه جهل‌وبیخبری این صمیمیت و دلسوزی‌مرا تقدیر میکردند ودر برابر همکارانی که‌سالها درجا میزدند وارراه‌های‌نامشروع ومتکی‌شدن به دستگاههای فاسد وعناصرمقتدر خودرا حفظ‌میکردند و علاقه‌ای به فن‌خود که تربیت فرزندان‌هم‌میهنان‌آنان بود نشان نمیدادند ، بحمایت من برمیخاستند اینگونه پیروزیها بویژه قبول‌شدن شاگردانم بی‌تقلب وتوسل و توصیه در امتحانات بهترین مشوق من‌بود از سوی دیگراحترامی که همکاران همعقیده‌ام برایم قائل‌بودند ، بهترین‌مشوق‌من بشمارمیرفت ، ما هرچند دراقلیت بودیم اما نسبت‌بیکدیگر هماهنگی‌وهمکاری صمیمانه‌ای داشتیم ، درهمه مشکلها بیکدیگر کمك بیدریغ میکردیم ، از راه همفکری ، بسیاری از دشواریهای فنی‌خویش را باهم درمیان‌مینهادیم وپس‌از تبادل افکار راه حلهای صحیح‌بدست می‌آوردیم کتابهاومجله‌های خود را بهم‌عاریه میدادیم هنگامی که برخی‌از رئیسان مدارس یافرهنگ میخواستند در راه هدفهای تربیتی ما اشکال تراشی‌کنند ، بدفاع از یکدیگر برمیخاستیم وبانیروی منطق صحیح‌آنان رامغلوب میساختیم . خاطرهٔ پیروزی بزرگی‌که در راه عملی‌ساختن یك‌شیوه تدریس‌نو (برای‌خردسالان وتسهیل آموزش الفبا بدست‌آوردم نیروی معنوی بزرگی‌بمن بخشید مادر فرزند یکی‌از متنفذان شهرشبها میخواست‌الفبا را بامتدکهنه بفرزندش بیاموزد کودك‌گفته بودمعلم ما اینطور درس نمیدهد و بما در همان کلاس خواندن و نوشتن و بازیهای خیلی خوب و سرود خواندن و مکالمه یاد مـی‌دهد و می‌گوید :

شاگرد کلاس اول همه چیز را باید در همین کلاس فرا گیرد و تکلیف شبانه ندارد .

مادرش گفته‌بود معلم‌تو ... خورده اویك احمق بیسواداست من فردا به رئیس معارف میگویم اورا خارج‌کنند . (رئیس معارف درگذشته لله این خانواده بوده است) کودك‌گریه وزاری‌آغاز میکند و میگوید :

نه ! من معلم خودم را دوست دارم اگر او را خارج کنند من بمدرسه نخواهم رفت .

فردای‌آن شب‌کودك مزبورگریه‌کنان نزد من‌آمد وپیش‌آمد شب‌گذشته را در نهایت راستی وسادگی‌بمن بازگفت. چندروز بعدرئیس معارف‌بمدرسه‌آمد ومرا باطاق‌مدیر احضارکرد وگفت :

اولیای اطفال ازشما شکایت کرده‌اندکه برنامه را عوض کرده‌اید و اگر صحیح باشد شما درخور توبیخ هستید .

گفتم کدام اولیای اطفال همان خانمی که درگذشته جنابعالی معلم سرخانه آنها بوده‌اید ؟ وآنگاه قضیه‌را همچنان‌که ازکودك شنیده بودم برایش بازگفتم وپرسیدم آیا این‌خانم بفرض که من روش غلطی برگزیده باشم از نظرفن تربیت ، حق دارد در حضور کودکش به‌معلم او ناسزا بگوید ؟ وآیا شماکه رئیس‌معارف هستید نباید مدافع من باشید که‌شیوه‌نوی درتدریس الفبا اندیشیده وبرگزیده‌ام و با این شیوه میتوانم درظرف سه‌ماه هربیسوادی را باهمین الفباخواندن ونوشتن‌بیاموزم ودهان گروهی‌راکه طرفدارتبدیل خط فارسی‌به خط لاتین‌اند ببندم ؟

رئیس معارف‌که مردی قدیمی بود همینکه موضوع بستن دهان طرفداران خط لاتین‌راشنید ، نیشش باز شدو گفت :

این شیوه را برایم شرح دهید . من بتفصیل مشکلات روشهای پیشین را تشریح کردم وسهولت وعملی‌بودن شیوه نوین را برایش تجسم‌دادم و بویژه او را بکلاس دعوت کردم و درحضور اوبتدریس پرداختم وشاگردان را امتحان کردم و بوی‌گفتم خودتان هم آنان را امتحان کنید . رئیس معارف‌که خود سالها معلمی‌کرده بود هنگامی‌کـه قدرت کودکان را برخواندن ونوشتن دید وبویژه برنامه مراکه مایهٔشادی وتفریح‌کودکان بود دریافت ومتوجه شدکه‌باچنین برنامه دلپذیری‌که توجه‌کودکان را درمدت یك‌ساعت‌بخوبی جلب‌میکند وآنان را ببازی وقصه‌گویی‌ومکالمه و سرود خوانی و همهٔ تفریحهای سودمند کودکانه سرگرم می‌سازد ، هرگزنیازی به‌تنبیه بدنی‌نیست بویژه‌که درهمان هنگام‌صدای کتك‌زدن وگریه‌کودکی‌را ازکلاس دیگرشنید ، بی‌اندازه تحت تأثیرقرارگرفت و ازمن معذرت خواست وسپس‌به‌آن خانم شاکی‌موضوع رافهماند واورا وادارکرد تاشوهرش‌که از توانگران ومتنفذان شهربود مرا روزی به ناهاردعوت‌کند و معذرت بخواهد درآن روز رئیس‌معارف ازطرف‌آن‌خانواده یك‌جلدکتاب‌کیمیای سعادت‌غزالی ویك‌جلد اخلاق‌ناصری خواجه نصیررا بمن ارمغان‌کرد اوه ! چقدرمشغول خیالات‌گذشته شدم ببینم‌چندتن ازصف کم‌شده است ... یك . دو . سه . و ... هنوز ازپنجاه نفر ۱۰ نفردیگرباقی است تازه پس‌از امضای لیست باید درصف بزرگ پنجاه‌شصت نفری دیگر قرارگیرم‌کمرم دردگرفته است چه‌میتوان‌کرد پیری‌است و هزار عیب‌وعلت .

***

اینها خیالات واندیشه‌های‌معلم ۷۰ سالهٔ بازنشسته‌ای بودکه ازساعت ۹٫۵ بامداد

، اطاق حسابداری فرهنگ استان برای گرفتن حقوق بازنشستگی ایستاده بود .
، دربرابر چشمش نصب کرده بودند که این ترکیب برروی آن نوشته شده بود : لیست
ی . پیرمردی که درپشت سرش بود گفت : لعنت براین کلمهٔ آموزشی ! تقصیر خودمان
عمری را درکار معلمی گذراندیم ودنبال پشت‌میزنشینی ورسیدن به‌مقامات مدیرکلی
. اینها نرفتیم و تأمین‌آتیه ! نکردیم که حالا باید در این هوای گرم مردادماه دو
در صف بایستیم تامبادا دست‌خالی بخانه برگردیم و غرولند بچه‌ها را بشنویم که :
پول نان‌وگوشت وقوت لایموت ناهار و شب .

دیگری که درپشت سراو بود گفت اشتباه می‌کنی این وضع چه ربطی به آموزشی
گرکارمندان اداری به‌سرنوشت ما گرفتار نیستند این گناه بازنشستگی وپیری است
مندان که نمیتوانند مدیرکل بشوند و تازه‌مدیرکلها و رؤسای فرهنگ بازنشسته‌هم
راین «دکان‌پوستین‌دوزی» هرماه‌یکدیگررا ببینند ودراین صف‌جای‌گیرند این‌تقصیر
امعلمان است که جوانان را بدتربیت کردیم حقشناسی را کـه در یك اجتماع اهمیت
دارد درآنها رسوخ ندادیم بآنها نفهماندیم که یك‌اجتماع به‌کودك و جوان و پیر
زمند است کودکان شکوفه‌های درخت اجتماع وجوانان‌گلها وپیران میوه‌آن هستند
اغبان در پرورش شکوفه‌ها وگلها میوه‌باغ است درسن پیری است که‌انسان پخته وبا
وخونسرد ومتین میشود ازنتایج اندیشه ها و کارهای دوران‌گذشته خود برخوردار
د قضایا را همه‌جانبه وباتجزیه وتحلیل منطقی وسنجیدن آنها با همانند های آنها
یشد و از شتابزدگی شیطانی و غرور های نابجا و خود بینی هـای ابلهانه پرهیز
د .

در جامعه‌های مترقی بازنشستگی‌نوعی پاداش‌عالی به‌خدمتگزاران است نه‌تنبیه
دادن . اما بدبختانه از زمانی که در کشور ما (۱۳۳۱) گروهی را بعنوان
مجازات بازنشسته‌کردند وبرای‌آنان به پرونده سازی‌های عجیب دست یازیدند ،
ستگی‌بصورتی اهانت‌آمیز درآمد وبازنشسته راآنچنان جلوه‌میدهندکـه گویی داغ
برپیشانی‌وی زده‌اند . ازآن پس مقررات و قوانین عجیبی برضد بازنشستگان تدوین
د وبوی چنین فهماندند که‌تودرشمار مردگانی . پیدا است که درچنین شرایطی به‌آن
می‌که اجتماع ما ازدیرباز برای پیران قائل‌بود خلل‌وارد میآید و پیران را کهنه
وبیکاره ومهمل باف جلوه میدهند در صورتی‌که این سرنوشت در انتظار همه افراد
، وچه‌بسا پیرانی‌که بیناتر ونوخواه‌تر و پیشروتر از برخی از جوانان‌کم تجربه و
اند .

دراین‌هنگام معلم ۷۰ ساله لیست راامضا کرد ودرپشت صفی قرار گرفت که آن را بیش از ۶۰ تن پیرمرد و پیرزن تشکیل می‌داد و باز بیاد گذشته خویش افتاد باخودمی گفت:

این آقایی که تقصیر رابگردن معلمان می‌انداخت سخت در اشتباه بود یکباره خاطرهٔ اقدامات خود وچندتن ازهمکارانش راکه راه‌درتربیت جوانان کوششهای بیدریغ می‌کردند بیادآورد: درنظرگرفتن پرورش نیروهای روانی و بدنی جوانان از راه‌های عملی مانند انجمنهای خارج ازبرنامه (انجمن نطق ومناظره ونویسندگی- انجمن‌سالنامه- انجمن موسیقی- انجمنهای ورزش و...) برگزیدن شیوه‌های نو در تدریس. تهیه کردن تمرینهایی برای نیروهای دقت وتوجه وابتکار ومدیریت وکلیه‌مهارتها واستعدادهای نهفته جوانان وپرورش دادن‌آنها با شیوه‌های عملی ونوین، سرگرم ساختن جوانان بفعالیت‌های هنری در دوران بلوغ و رهبری‌کردن‌آنان بشیوه غیرمستقیم به هنر و ادب (که در این سن ذوق جوانان در اینگونه فنون بیدار می‌شود) تا در منجلاب فساد سقوط نکنند و بسیاری ازکوششهای صمیمانه دیگر درراه تربیت حقیقی جوانان و هدایت آنان به‌کسب معلومات واطلاعات لازم درزندگی عصر حاضر وبویژه دلبسته کردن‌آنان به مفاخر نیاکان ودمیدن روح غرور ملی درآنان از راه شناساندن بزرگان ونوابغ گذشته درهمه رشته‌های علمی و ادبی وهنری وجزاینها. باخودش‌گفت ما معلمان بدینسان وظیفه میهنی وانسانی خویش را ادا می‌کردیم این تقصیر اجتماع است نه‌معلمان ازسوی‌دیگر بیادصدهاجوانانی افتاد که درآن دبیرستان باآن شیوه‌های درست ودلسوزی تربیت‌شده بودندوآنگاه که‌بیشتر آنان را بیادآورد، متوجه شد که یکی‌ازآنها سمت مهمی در وزارت‌آموزش وپرورش‌دارد دراین‌هنگام ازصف ولوله وداد وفریادی برخاست و رشته افکارش راازهم‌گسیخت. یکی می‌گفت چرااز صبح پیش‌بینی‌نکردید وپول باندازه‌کافی نیاوردید، دیگری‌آه‌وناله میکرد که مریض دارم واو تنها است نمیدانم چه بروی‌آمده‌است. دیگرصف پا برجا بود وکسی ازآن خارج نمی‌شد وپرداخت‌کننده به‌پشت میزش رفته بود وانتظارداشت تا پول از بانک بیاورند معلم ۷۰ساله! ها! چه خبراست‌مگرپول تمام شده‌است؟

-آری مگر توخواب بودی حالا باید مدتها بایستی یاازصف خارج شوی و فردا بیایی تازه فردا هم همین صف لعنتی درانتظارت خواهد بود.

پیرمرد سخت ناراحت شد، پاها وکمرش درد گرفته بود با خود اندیشید که که اگر برود وفردا بیاید، گذشته ازتلف شدن نصف‌روز ودادن‌مبلغی پول تاکسی وضع امروزش نابسامان است وفکرنمیکرد که روز سی‌ام ماه‌هم باین سرنوشت‌گرفتار شود چون حقوق بازنشسته‌ها را از۲۵ هرماه می‌پردازند و او روز سی‌ام آمده بود تا خلوت باشد

. تصمیم گرفت بهرزحمتی باشد درصف بماند وحقوقش را بگیرد وبازدراندیشه‌های فرو رفت :

ها! خوب فکری بخاطرم رسید فردا نزدآن آقایی که درگذشته شاگردمن بوده ن کارمهمی در وزارتخانه دارد می‌روم وباو پیشنهاد می‌کنم که وزارت آموزش و ، ازمحل صندوق بازنشستگی بانکی بنام بانك بازنشستگان وزارت آموزش‌وپرورش دهد وهمهٔ بازنشستگان را ببازکردن حساب‌جاری مکلف سازد ودر۲۵هرماه‌چکی حقوقشان درحساب جاری‌آنان بریزد وازهرچك مبلغ (ده‌ریال) بعنوان ازبین‌رفتن رفت وآمدآنان کسر کند وبنام (عیدی معلمان) آنها را ذخیره نماید. همچنین بر بهای ، ازکتب درسی دهشاهی بعنوان کمك به بازنشستگان آموزشی (آموزگاران-دبیران) ند واین مبلغ را درآن بانك متمرکز سازند ودرپایان هرسال بمیزان یك‌ماه‌حقوق یدی شاگردان) از درآمدهای مذکور بآنها بپردازند. تا از اینراه هم معلمان تشویق شوند وبدانندکه دستگاه تربیتی کشور در روزگارپیری وناتوانی نیز بیاد ست وهم باین‌گروه خدمتگزار عمری در راه دشوارترین کارهای فنی و سودمند ده‌اندکمکی بشود ...

هنوز افکار وی بپایان نرسیده بودکه دریافت نوبت اوست و آنگاه کـه برگ را به پرداخت‌کننده داد وپول را بوسیله شاگردش دریافت‌کرددیدساعت ۱۱٫۵ سته وکوفته بخانه‌اش بازگشت وتصمیم گرفت روزبعد پیشنهادش‌را بوسیله‌شاگردش ل مهمی داشت به‌وزیر بنویسد اما همان شب بخونریزی مغز دچار شد و روز بعد نت .

بیـــــا

ای پری سیما بیا ای خوشتراز رویا بیا — ای عبادتگاه عشق و آرزوی ما بیـا
وقت رفتن وعدهٔ بازآمدن دادی مرا — یا مکن با وعده‌ای امیدوارم یا بیـا
بی‌تو بی‌عشق‌تو بی‌دیدار جان‌افروزتو — روح برجسمم گرانی میکند جانا بیـا
شب‌همه‌شب‌خواب‌درچشمم نمی‌گردد زغم — چون خیال‌خواب بربالینم ای‌رویا بیـا
با همه گردنکشی تسلیم سودای توام — تند خوشو ناسزاگو جورکن اما بیـا

پژمان بختیاری

اسناد تاریخی

خداوند جان‌ناقابل‌خانه‌زاد را تصدق خاکپای اقدس‌همایونت بنماید
اول و احقر خانه زادان علی‌نقی (۱)

بجلال قدرخدای تعالی‌بدرجهٔ شاکرمرحمتهای شاهنشاهانه هستم وباندازه‌دعاگو که مینوانم ادعاکنم درعالم دعاگوئی وشکرگذاری اول دعاگوی قبله‌عالم هستم و میدانم مسلماً هرکس شاکر تفضلات شاهنشاه با این رأفت و رحم نباشد حرامزاده است . عرض اینعریضه تمسك‌قبله عالم اضطراری‌است وبرای‌این است‌که هرروز بخاکپای مبارك‌جسارت ننمایم بعظمت وجلال قدرخدا امروز ازخانه‌زاد مستأصل‌تر وپریشان‌تر وبیچاره‌تروعاجز تری در درخانه نیست . عزت آبروشان همه‌تمام شد . چهارسال است یکساعت‌آرام‌نبوده‌ام وبازهم آسوده‌نیستم مطالبات دیوانی‌هنوز تمام نشده مطالبات مردم که بی‌اندازه است با دویست نفرعیال تمسك قبله‌عالم روحنا فداه بنان‌شب محتاج هستم بی‌پرده عرض‌کنم‌سه‌طفل راکه تفضلا بغلام بچه‌گی سرافراز فرمودند نتوانستم لباسی‌تهیه‌کرده بحضور بیاورم.

میدانم قربان خاکپایت شوم همه‌این بلاها بواسطه نادانی ونفهمی وغرور خودم واردشده و دخلی‌باحدی ندارد هرچه‌کردم خودم‌کردم وتمام‌شدم . حالااینطور شد والله‌بالله تالله ازجان‌سیرشدم وبغیراز فضل‌خدا وجود وکرم عام سایهٔ خدامحال استبهیچ‌چیزاصلاح حال خانه‌زاد بشود . دراین بیچارگی وبیمصرفی از خاکپای فلك فرسای شاهنشاهانه ار

---

۱ ــ میرزا علی‌نقی حکیم‌الممالك از تربیت شده های دورهٔ ناصری‌است . وی تحصیلات طب‌را درپاریس به‌اتمام رسانید ودرمراجعت به‌ایران چون مدتی والی لرستان بود او را حکیم‌الممالك والی میگفتند . وی پسرحاج اسمعیل جدید الاسلام است که در زمان فتحعلی‌شاه مخاطب‌سلام بود وپدرمیرزا اسمعیل‌خان فرزانه وزیرمختار اسبق ایران دراسپانیا (متوفی ۱۳۲۵ شمسی) و سرلشکر حسین فرزانه رئیس اسبق سازمان دفاع غیر نظامی (متوفی‌سوم اسفند ۱۳۴۱)

ـعا یکیرا استدعای قبول‌دارم . شاهنشاه روحنافداه را بخدا و باولیای خدا وبجان
ند بزرك‌که هیچ پادشاهی نداشته قسم‌میدهم بملاحظه یکی از دواستدعا را باجابت
، فرمائید . استدعای اول محض خدا محض خدمات پدرم محض تفضل صرف این
ادی‌که آنقدرنادان واحمق و بیمصرف‌است وآنقدرآلودگی داردکه حواس وهوش‌هیچ
ِبرای او نمانده میل دارید محضاًلله تفضلا ترحماً حفظ بفرمایند و بـرضای خاطر
درآن است باقی‌عمر را در رکاب مبارك جان‌نثار باشد ومثل‌سگ سرازآستان‌مولای
ِ ندارد ومیان اینمردم‌باشداسمی‌که ازتصدق خاکپای مبارك در روی زمین‌پیداکرد
، نرود بیش‌ازاین مفتضح نشود شاید یکوقتی بکار خدمت شاهنشاه بیایـد . حضرت
الا ظل‌السلطان باطناً وظاهراً بیش‌از همه‌کس رضای خاطرمبارك را میجویند جداً و
ساً از جوانمردی وفتوت وبزرگی وشاه‌پرستی‌ایشان بخواهند واسطه وحامی وحافظ
خانه‌زاد بشوند واین خانه‌زاد مردهٔ بیمصرف تمام شده را برای خدمت و دعاگوئی
اه زنده فرمایند ونام نیکی‌اضافه نیك نامی ها بفرمایند احیای اینغلام بیمقدار جز
. و مرحمت حضرت والا بتوسط احدی نمیتواند شد پیش قبله عالم باید توسط کرد
ان توسط فرمایند توسط بایدکمرد خودشان میفرمایند تخفیف باید گرفت خودشان
د ملك‌باید ضبط‌کرد خودشان‌ضبط فرمایند نان بایدداد خودشان بدهند وازشاهنشاه
ند والله‌الملك المدرك خانه‌زاد بدرجهٔ‌گرفتار ومقهور نیست‌که بوصف بیاید و کاری
، بنماید آرزو دارم درخانه‌زادی قبله‌عالم احیاکرده حضرت ظل‌السلطان روحی‌فداه
نشاءاله همین قسم‌که‌پنج‌شش سال‌قبل درخاکپای مبارك بدولتخواهی وخدمت‌گزاری
ی‌ودعاگوئی حضرت ظل‌السلطان معروف بودم‌بازبهمان صفت‌معروف باشم . شق‌ثانی
ت خدای نخواسته بدبختی باعلی درجه رسیده‌باشد وشاهنشاه روحنافداه بخواهندآز
ادیکه سی‌وپنج سال است تربیت‌شده وجانهاکنده صرف نظر فرمایند در اینصورت‌هم
ـل وترحم فرمایند امرملوکانه شرفصدور یابد اگرخانه‌زاد چیزی‌دارد هرچه هست
، وغیرمنقول مثل اموال یك‌مرده از اسباب نوکری وهمه‌چیز دیوانیان‌وسایرطلبکاران
نمایند خانه‌زادرا دستخطآزادی بدهند وحکمی محکم‌که‌کسی متعرض نشود و بـه
، درگوشه نشسته دعاگوی وجود مبارك باشد صبح تاشام چهار نفر مریض به‌بینند یك
دهشاهی از تصدق خاکپای مبارك بگیرد صرف این عیال صغیروکبیرکند و دعاگو
تاتصدق شود چهار نفرخانه‌زاد هستند چشمشان‌کور میشود در رکاب آقاشان خدمت
دنان پیدامیکنند خانه‌زادهم دیگر صبروطاقت وتحملم‌تمام شده یکی‌از این‌دومرحمت
، نشود خانه‌زاد یا باید ناچارقصدجان خودکند یابطور درویشی‌فرار نماید وهیچ‌یك
واسم‌بزرك‌شاهنشاه‌ارواحنافداه مناسبت‌ندارد امر امرهمایون یابکشید یازنده‌فرمائید
الاقدس الاعلی جهانمطاع مطاع مطاع مطاع .

دستخط ناصرالدینشاه :

ظل‌السلطان حکیم‌الممالک نوکر خوب دولت است و عرایضی که کرده است صحیح است بشما مینویسم که توجه احوال او بشود از هر جهت آسوده باشد.

آب گرم - آب گرم ؟

دکتر اسمعیل حاکمی

درتاریخ سیستان (مصحح شادروان بهار) ـ درقصهٔ ازهر بن یحیی (مشهور به: ازهرخر) آمده‌است:

«..... و ازهر مردی گرد و شجاع بود و با کمال [و] خرد تمام و مردی دبیر وادیب بود ومملکت بیشتر بردست او گشاده شد، خویشتن کانا ساخته بود، چیزهایی کرد که مردمان از آن بخندیدی و تواضعی داشت ازحد بیرون، وازحکایتهاء وی یکی آن بود نادر، که روزی مردمان برخاستند اندرقصر یعقوبی، اوانگشت بزفرین[1] اندر کرده بود وانگشت اوسخت کرده وآماس گرفته وبمانده، چون او برنمی‌خاست نگاه کردند وآن بدیدند، وآهنگری بیاوردندتاانگشت‌اوبیرون کرد ازآن وبرفت، دیگر روزهم آنجا بنشست بازانگشت سخت کرده بود بزفرین[1] اندر! گفتند چرا کردی؟ گفت نگاه کردم تا فراخ شد؟ دقیقی بشعر اندریاد کند:

(شعر)

برآب گرم درماندست پایم   چو در زفرین درانگشت‌ازهر...[2]

مرحوم بهار واژهٔ (گرم) را بضم (گاف) وبمعنی غم واندوه گرفته است و درحقیقت‌آب گرم را اضافهٔ تشبیهی فرض کرده که اندوه به‌آب تشبیه شده‌است. بنظر

۱- زفرین : حلقه‌ای باشدکه برچهارچوب در نصب کنند(برهان قاطع)
۲- تاریخ سیستان (چاپ دوم)، صفحهٔ ۲۷۰

نگارندهٔ این سطور واژهٔ (گرم) را بفتح(گاف) ـ ضدسرد ـ باید خواند چه ترکیب (آب گرم) بمعنی: اشك چشم وسرشك می‌باشد وشاعر دراین بیت نوعی مبالغهٔ شاعرانه روا داشته است فردوسی گوید :

عنان تکاور همی داشت نرم همی‌ریخت از دیدگان آب گرم[۱]

فخرالدین اسعد گرگانی (شاعرقرن پنجم) ـ سرایندهٔ (ویس ورامین) ـ گفته است :

بدین‌خواری بدین زاری بدین‌درد مژه پرآب گرم و روی پر گرد[۲]

شرف‌الدین حسام (شاعر وعالم معروف قرن ششم هجری) گفته‌است:

تا توانی زندگانی‌آن چنان کن‌باهمه بشنو ازمن، این نصیحت‌یادبادا ازمنت
کاستینها درغم تو ترکنند از آب گرم گرنشیند خاك‌نرمی ناگهان بردامنت[۳]

دربیت اخیر علاوه برآنکه ـ ازلحاظ علم بدیع ـ بین‌آب وخاك صنعت‌تضاد است میان واژه‌های (گرم) و(نرم) نیز نوعی موازنه‌است و حتماً واژهٔ (گرم) را باید بفتح اول خواند وهمانطور که قبلا گفته شد دراین بیت نیز (آب گرم) بمعنی سرشك واشك چشم است ومعنی بیت نیزکاملا روشن می‌باشد .

مرحوم دهخدا در لغت‌نامه‌آورده است: «..... وآب دیده وآب چشم وآب مژه وآب گرم نیز بمعنی سرشك است»[۴]:

دل شاه شد زان سخن پر زشرم فروریخت از دیدگان آب گرم[۴]

(فردوسی)

در فرهنگ فارسی تألیف آقای دکترمعین استاددانشگاه‌آمده است :

«آب گرم áb(e) - garm (اسم مرکب) ۱ـآب جوشیده و حار ۲ـآب

۱ـ شاهنامه ، چاپ دبیرسیاقی، صفحهٔ ۵٤۹ (جلد دوم)
۲ـ نقل ازلغت‌نامهٔ دهخدا (آـ ابوسعد) صفحهٔ۹
۳ـ تاریخ ادبیات ایران ، تألیف‌آقای دکترصفا، جلد دوم صفحهٔ ۷٦٦
٤ـ لغت‌نامه : (آـ ابوسعد) صفحهٔ ۹
۵ـ لغت‌نامه ، حاشیهٔ همان کتاب

، معدنی گرم که اززمین جوشد. ٣ــ محلی که درآن‌آب معدنی باشد. ۴ــسرشك،
ك...»[۱]واضح است که دربیت مورد بحث مقصودشاعر مبالغه درگریه و اشکریزی
ت که ممکن است براثر هجران وجدایی ازمعشوق یا حادثهٔ ناگواری برای او
صل‌شده باشدو اتفاقاًدر قصیده‌یی (که بیت موردبحث نیز ازهمان قصیده‌است) گفته:

همی بگریستم تا زاب چشمم — چوروی‌یارمن‌شدروی کشور[۲]

این نوع مبالغات دراشعار شاعران بزرگ بسیار دیده میشود . چنانکه
رالدین گرگانی گوید :

جهان دریا کنم از دیدگانم — پس‌آنکه کشتی‌اندر وی برانم[۳]
بگونه‌اشك‌خون‌چندان‌براندی — که‌ازخون‌پای اودر گل بماندی[۴]

کیم ناصرخسرو (شاعرمعروف قرن پنجم) گفته‌است :

ب مژه غریقم و زاتش بدل حریق — چون‌نال‌ازین‌شده‌است‌تنم‌زارونال‌نال[۵]

مدی نظیر همین مضامین را درغزلی معروف بمطلع :

ای ساربان آهسته ران‌کارام جانم میرود
وان دل که با خود داشتم با دلستانم‌می‌رود

ین بیان کرده است :

گفتم بگریم تا ابل[۶] چون خر فرو ماند بگل
وین نیز نتوانم که دل با دلستانم می‌رود....[۷]

۱ـ فرهنگ فارسی، جلداول (آـخ) ، صفحهٔ۲۲
۲ــ دیوان دقیقی، گردآوردهٔ‌آقای دبیرسیاقی صفحهٔ ۱۰۱
۳ــ ویس ورامین مصحح‌آقای مجتبی مینوی صفحهٔ ۳۸۹
٤ــ ایضاً ویس ورامین صفحهٔ ۱۰٦
۵ــ لغت‌نامه (آــابوسعد)ــ حاشیهٔ صفحهٔ ۹
٦ــ ابل : بکسر اول و دوم بمعنی شتر
۷ــکلیات سعدی چاپ علمی صفحهٔ ۵۹۰

توصیف خروس

مقدمه‌یی برچیستانی از ناصرخسرو

مهرداد اوستا

گزارش شیوهٔ سخن واحوال حکیم ناصرخسرو قبادیانی : ازین پیش برقلم سنجان زمانه، بروزگار رفته‌است و ای بس ناگفته‌ماندهٔ گفتنی که پس‌از این‌بروزگار نگاشته خواهد آمد. با اینهمه درپی نه‌قرن این ستیغ سرافـراز ومهیب همچنان در ابرهای افسانه وابهام ازنظر پوشیده مانده‌است و چنین است سرگذشت نوابغی، کـه پروازی بالاتر از پرواز دیگران دارند، ومیتوان گفت که هنر در اوج عظمت خویش مایهٔ گمنامی است اگر نغرور ومنش بزرگان ! برنخورد بیشترکسانی از نـام‌آوری بهره‌مندند، که اندیشه‌یی درسطح اندیشهٔ مردم کوی وبرزن داشته‌اند، خواهند پرسد که تکلیف حافظ، مولوی، عطار وچون اینان ، بااین نظرکه توداری چه خواهـد شد؟ وحال‌آنکه درکنج هر خانقه، و درخانهٔ هرپیرزنی ازاینان میتوان نشانی‌جست درپاسخ باید پرسید که آن‌گوشه‌گیر خانقاهی و این دیگرآیا اینان را دریافته‌اند؟

اینان تا بدین زمان ، همانند قله‌های هراس‌انگـیز وقلعه‌های افسانه‌یی ، ناگشوده واز دور جلوه‌یی برنگ تردید دارند، باشد که(اگرسخن‌بفروتری‌نگراید، چنین که فریفتگان شعر اروپا،آنرا میبرند) بروزگاری هرگز نبوده، مردانی‌شایسته در زمانی بایسته، ناصرخسرو وچون اورا چنانکه هست بنمایانند، دیریست‌تااین‌مثل

بان مردم هند میگذرد. «کوه از دور زیبا و ازنزدیك‌هولناك است»اگرچه‌شبحی
ب از ناصر خسرو را ، میتوان از فراز قصاید بشکوه وتندرآسای و درشت آهنگ
یدار کرد، اماهنوزچهرهٔافسانه‌گون این شاعر نستوده در دوردست قرنهاناپیداست.
امه‌های ناصر خسرو بیشتر بفریاد خشم‌آلود ببری زخم‌خورده وتنها میماند ، که از
نهٔ کوهستان برمیخیزد وبدره‌ها ودشتها غریو میافکند .

این شاعر، هرچند حکمت و کلام را نخستین گوینده‌ایست که دررشتهٔ نظم
شید، وهرچند دراین شیوه ازمقتدایان خود رودکی، شهیدو کسایی پیشتررانده و
ن را بیرون ازکلام وحکمت خنیاگری ولاع دانست، چنان‌استیلای‌حارق‌العاده‌یی
تألیف عبارات وایجاد ترکیبهای بدیع ازخود نشان داد، که بجز او دیگرشاعری
مسلم نیامد .

اگرنه اقتدار حیرت‌انگیز ناصرخسرو درسرودن این چکامه‌ها،آدمی را با
ایب وامیداشت ، چگونه میتوانستیم آنها را بجز خطابه‌یی موزون یا مقامه‌یی
ظوم بدانیم؟

شیوهٔ سخن ناصرخسرو ازنظر پیوند الفاظ و معانی چنان چو شاعران عهد
جوقی، که روزگار شاعری اوست، نیست، اوحتی بشیوه شاعران عصر غزنوی شعر
روده، ودر سبك سخن زمان سامانیان را برگزیده‌است، درحالیکه‌سخن او درتعیین
عری بهیچیك ازشاعران این سه‌روزگار ماننده نیست .

ازاین‌رو ناصر خسرو اگر اندیشه‌اش سرگذشت‌قرن اوست، سخنش کهن‌تر
زمانی‌ست که روزگار اوست وچنینند، شاعران بزرگی که رنگ ناپذیرند اززمان
هر تازه‌یی هرچند نازیبا فریفته نمیشوند.

بااینهمه این شاعر درتوصیف، همان چیزی که بتعریض ازآن یاد میکند،
عالیترین حد وآخرین امکان کرانه ناپذید سخن پارسی چنان‌اقتداری‌نشان‌میدهد،
ه فرخی یامنوچهری...

توصیف‌های او، درانتخاب مناسبترین بحر، چندان با طبیعت نزدیکست که

فریفتگان اشعار متصنع را بیگانه میماند، او بانگاه روشن وبی‌پیرایهٔ کودکی خرد سال به طبیعت می‌بیند، وآنرا توصیف میکند، ودربیان حال چندان صحیح‌است ، که بقول نیچه شاعر فیلسوف‌آلمانی: «آنگاه چون کودکی چشم بجهان گشود وسراسر آغاز شد.»

جای بسی شگفتی‌است که محققین‌آثار ناصرخسرو، همچون‌هرمان‌اته‌آلمانی، وسید نصرالله تقوی وسید حسن تقی‌زاده، آثاری همچون دو مثنوی « سعادت‌نامه »[۱] و «روشنایی‌نامه»[۲] وقطعهٔ «خدایا راست گویم‌فتنه‌ازتست»[۳] ، قطعهٔ «عقاب»[۴] وبالاخره یك دوقطعهٔ دیگر را همچون «بارخدایااگر زروی‌خدایی» را، بحکیم‌نسبت‌داده‌اند، که ازاو نیست .

بدیهی‌ست که استاد بزرگوار ماآقای مجتبی مینوی ، که روزگاری دراز دامن را بتحقیق در دیوان ناصرخسرو بسرآورده‌اند ، دیوان حکیم را از اینهمه عیب خانه‌پردازی خواهند فرمود وشاهکاری بدیع همچون‌کلیله ودمنه بگنجینهٔ‌ادب‌خواهند افزود،آراسته وپیراسته، وجزاین مباد.

ومن مهرداد اوستا، درنگاشتن این مقدمه چنانکه حق کلام‌بود،اگرنتوانم حقی بگزارم، باری توانم باسخنی ازناصرخسرو، که چون چیستانی سروده شده‌است، دامان سخن را زیوری بیندم.

چیستان چنانکه منش دریافته‌ام وپیش ازمن کسی بدان‌اشارت نکرده‌است، یا من ندیده‌ام با خروس گفتگویی دارد، واین توصیف از خروس‌در ادب عرب‌سابقه دارد، چون قصیدهٔ ابوالعلی معری، نه بدین دلپذیری که ناصرخسرواست،هم‌دراین قصیده پیوندهای الفاظ ومعانی چنان زیبا وباشکوه‌است، که دلیلی‌ست برآنچه من گفتم .

۱ـ ازناصرخسرو اصفهانی متخلص بشریف. رك سبك‌شناسی استاد بهار.
۲ـ ازشاعری‌ست همزمان باجامی .
۳ـ این‌قطعه از عین‌القضات همدانی‌ست رك، آثارعین‌القضات باتحقیق‌عفیف‌عسیران چاپ دانشگاه ۴ـ از امیر خسرو دهلوی .

پیام خروس

آن ختلی مرد شایگانی
معروف شده پاسبانی

در گردنش از عقیق تعویذ
بر سرش کلاه ارغوانی

برروی نکوش چشم رنگین
چون بر گل زرد خون چکانی

برپشت فکنده چون عروسان
زربفت ردای پرنیانی

بسیار نکو تر از عروسان
مردیست به پیری و جوانی

بی زن نخورد طعام هرگز
از بس لطف وز مهربانی

تازنده همیشه چون سواری
با بانگ نشاط و شادمانی

وندر پس خویش دو علامت
کرده‌ست بپای ، خسروانی

آلوده بخون کلاه و طوقش
اینست ز پر دلی نشانی

نه لشکری است این مبارز
بل خجده لست شایگانی

✡ ✡ ✡

از گوشهٔ بام دوش رازی
با من بگشاد بس نهانی

گفتا که بشب چرا نخسبی
وز خواب و قرار چون رمانی

یا خود نکنی طلب زیاران
داد خود ازین جهان فانی

نو روز به‌بین که روی بستان
شسته‌ست بآب زندگانی

وآراسته شد چو نقش مانی
آن خاك سیاه باستانی

بر سر بنهاد بار دیگر
نو نرگس تاج اردوانی

درویش وضعیف شاخ بادام
کرده‌ست کنار پر شیانی

گیتی بمثل بهشت گشته‌ست
هرچند که نیست جاودانی

چون شاد نیی چو مردمان تو — یا تو نـه چنین و نه چنانـی
گفتم که بهرسخن که گفتی — زی مرد خرد ، ز راستانی
خـوابم نبرد همی از یـراك — شد راز فلك مـراعیانـی
بشنودم راز او چـو ایزد — برداشت ز گوش من گرانی
گیتی ، بشنو که میچه گوید — با بـی دهنی و بـی زبانـی
گوید که مخسب خوش،ازیرا — من منزلم و تـو کاروانی
واکنون که‌شنیدم ازجهان‌من — آن نکتهٔ خوب رایگانـی
کـی غـره شود دل حـزینم — زین بس بـه بهار بوستانـی
ای مسکین حجت خراسان — بر خوك رمه مکن شبانی

کی گیرد پند جاهل از تو
در شوره نهال چون نشانی؟

بودجه‌های آموزش وپرورش در کشورهای بازارمشترك اروپا

پیشرفت فوق‌العاده آموزش و پرورش در آلمان فدرال از مبالغ بودجه‌های سالیان ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۱ کشورها عضو بازار مشترك اروپـا هویداست . طبق آمارمنتشره بودجه کشورهای‌نامبرده بدینقرار بوده‌است:

	۱۹۵۹	۱۹۶۱	
آلمان فدرال	۹٫۱	۹٫۵	میلیون مارك
فرانسه	۷٫۶	۹٫۱	« «
ایتالیا	۴٫۲	۴٫۴	« «
هلند	۲٫۲	۲٫۳	« «
بلژیك	۱٫۹	۲٫۲	« «
لوکزامبورگ	۰٫۷	۰٫۵	« «

حسین سعادت نوری

رؤیای صادقه
یا
خواب‌های عجیب سلاطین و درباریان قاجاریه

ایرانیان ازقدیم به‌خواب معتقدبوده و برای تعبیر رؤیاهای خود به معبرین
وف مراجعه میکرده‌اند. حاج زین‌العابدین شیروانی که لقب طریقتی اومستعلیشاه و
ص او تمکین بود دربیان تعبیرخواب شرح مبسوطی درکتاب بستان‌السیاحه نوشته است
خلاصهٔ آن دراین‌جا نقل‌میشود:

«راقم در بندر اسکدار شخصی راملاقات نمودکه درفن تعبیر، یگانه ودرتأویل،
بد زمانه بود روزی به‌او گفتم که‌اگرازعلم تعبیرفصلی بیان نمائید غایت لطف خواهد
. درجواب فرمودکه طایفه‌ای ازمتکلمین مطلقاً خواب را معتبر نمیدانند . اما اکثر
نقین به‌شرایطی خواب را معتبردانسته ودرتعبیرآن کتب ورسایل متعدد نوشته‌اند.»

«ازحضرت امیرپرسیدند چه سبب داردکه انسان‌گاهی خواب می‌بیند و چنان
ود وگاهی اثرآن هویدا نمیگردد؟ آن حضرت فرمودکه چون مؤمن بخواب میرود
ح او به‌آسمان پروازمیکند پس‌آنچه روح انسان مشاهده مینماید اثرش محقق‌میشود.»

حاج‌زین‌العابدین باز ازقول معبری که ملاقاتش دست داده‌است چنین‌مینویسد:

«در صحت خواب شرایط بسیار وآداب بیشماراست وچون شرایط‌آن جمع‌گردد
ه خواب صحیح‌باشد چنانکه تأویل خواب ازمعجزات حضرت یوسف بود وقوله‌تعالی و
لك مكنالیوسف فی‌الارض ولنعلمه من‌تأویل‌الاحادیث، اکثر انبیا درخواب مأمورمیشدند
.ان عمل میکردند چنانکه کلام‌الله ازحال حضرت ابراهیم خبرمیدهد انی‌اری‌فی‌المنام
حك تاآنجاکه‌قدصدقت‌الرؤیا اناکذلك نجزی‌المحسنین، و دربارهٔ خاتم‌الانبیا فرموده
صدق‌الله رسوله‌الرویا بالحق، الی‌آخرآیه ومفسرین درتفسیرآیه لهم‌البشری‌فی‌الحیوة
نیا گفته‌اندکه مراد ازکلمهٔ بشری خواب مؤمنان‌است.»[1]

۱ــ بستان‌السیاحه صفحه ٦٥٨

زیگموند فروید روان‌شناس وروانکاو مشهوراطریشی(۱۸۵٦ـ۱۹۳۹م) میگوید رؤیا ازمظاهر ضمیرپنهان است. پس‌ازذکر این مقدمه اینك شرح چند فقره از رؤیاهای سلاطین و درباریان قاجاریه که کم وبیش ویاعیناً بتحقق پیوسته وهمچنین حاکی‌ازاعتقاد آنان به رؤیا وخوابست دراین‌جا به‌نظرخوانندگان خواهدرسید :

میرزامحمدعلی‌خان‌کاشی برادر میرزا فتحعلی‌خان ملك‌الشعرای صبا که‌درخدمت آقا محمدخان منصب‌وزارت داشت به‌جرم آنکه وقتی‌ازقبل لطفعلی‌خان مکتوبی به‌آقامحمد خان نوشته وکلمات درشت‌وناهموار درآن نامه به‌کار برده بود مورد مؤاخذه قرارگرفت سرجان ملکم مینویسد :

وقتی او را به حضور بردند ازوی پرسید چگونه جرئت کردی که به چون من پادشاهی‌از جانب لطفعلی‌خان فرمان نویسی ؟ میرزا محمدعلی‌خان گفت من در خدمت او بودم واوحاضربود وتوغایب ، پادشاه به‌غضب رفته‌فرمودتا دستهایش رابریدند وچشم‌هایش را برکندند. روزدیگر پسراو راخواسته‌گفت‌شب‌گذشته پیغمبررا خواب دیدم وآن حضرت مرا برعملی‌که باپدرت‌کردم‌ملامت فرموده بگوی تاجبران کنم . پسر گفت : پدرم آرزوی مجاورت نجف‌دارد . شاه‌فرمان داد تاقاطروخیمه وسایرمایحتاج سفررا باسیصدتومان‌نقد برای اوفراهم کردند و اوبه‌نجف‌رفت[1]

فریزر انگلیسی‌ضمن‌توضیح شایعاتی‌که راجع به‌فوت فتحعلی‌شاه درافواه‌افتاده بوده است‌چنین میگوید :

« نگرانی‌شاه ومحارم درباری دلایل بسیاری دارد که ازهمه مهم‌تر خواب خود شاه‌درسالهای‌قبل‌است . فتحعلی‌شاه‌چندی پیش درخواب‌می‌بیندکه یك‌نفر رهگذر اسلحه‌ای برای فروش به‌او عرضه وشصت تومان قیمت‌آن را مطالبه میکند . شاه برسرقیمت با او چانه‌وچانه میزند وسرانجام اسلحه‌را چهل تومان خریداری مینماید . فروشنده در مقابل اصرارشاه به‌این قیمت‌تسلیم ولی‌درضمن متذکرمیشودکه شاه بااین عمل‌بیست سال ازمدت سلطنت خود را ازدست میدهد وبیش‌از چهل‌سال سلطنت نخواهدکرد . اینك‌چون چهلمین سال پادشاهی فتحعلیشاه است‌لذا درباریان ازاین حیث متوحش ومعتقدمیباشندکه‌اوامسال خواهد مرد.»[2]

احمد میرزا عضدالدوله میگوید : «اوقاتی‌که ذوالفقارخان‌سردار ، به‌جنگ با فتحی‌خان افغان مأمورشد[3] شبی‌حضرت خاقان درعالم رؤیا ذوالفقارخان را دیده بودند

---

۱ ـ تاریخ ملکم جلد۲ ص۷٤

۲ ـ سفرنامه‌فریزر به‌نقل ازتاریخ روابط سیاسی‌ایران وانگلیس تألیف‌محمو محمود جلداول ص۲٤۲

۳ ـ برای اطلاع ازجزئیات این‌جنگ رجوع‌کنید به‌روضةالصفای ناصری چا خیام جلد نهم ص۵۵۸

،برهنه وبدون لباس به‌اطاق پادشاه وارد شد و به شدت میلرزد ، حضرت خاقان از این
نمه بطوری پریشان‌خاطرشدندکه نیمه‌شب حاجی‌میرزامحمدللةشماع‌السلطنه راکه درعلم
یر بی‌نظیر بود احضاروباکمال تشویش‌خواب رابیان فرموده تعبیرآنرا خواستند .حاجی
ض رسانیدکه این خواب رویای صادقه ونشانهٔ فیروری‌است ازآن‌روکه ذوالفقارشمشیر
حاست وبرهنگی‌آن برآمدن ازغلاف ولرزیدنش حرکت و حمله بردشمن است وفتح با
الفقارخان خواهدبود . گویندتاریخ رویا راثبت نمودند مطابق با رورفتح‌ذوالفقارحان
کست فتحی‌خان بود .

وقتی‌هم‌که تدارك عروسی شاه رضوان پناه‌را (یعنی محمدشاه) میدیدند و جشن
رگ مرحوم مهدعلیا طاب‌ثراها بود دراین بین‌شاه مرحوم به شدت ناخوش شدند . شبی
ضرت خاقان درخواب‌دیدند که‌شاه‌مرحوم را حواجه کرده‌اند . در نهایت افسردگی‌بیدار
ه حاجی‌میرزامحمدرا احضار وصورت خواب را بااضطراب خاطرملوکانه که‌ازآن‌حاصل
ه‌بود بیان فرموده بودند . عرض‌کرده بود خواجه به معنی‌بزرگ و آقاست‌کسی را که
شاه‌عالم بزرگ‌کند وآقائی‌بدهد اعلی‌درجه‌شرافت وحواجگی برای اوخواهدبود.خاطر
مایون ازاین حسن‌تعبیر بغایت خوشوقت‌شد . حاجی‌میرزا محمد همه‌ساله مبلغی مرسوم و
اجب وخلعت‌میگرفت وخدمت محولهٔ به‌اوهمین تعبیرخواب‌بود»۱

فتحعلی‌شاه چندی بعداز قتل حاج ابراهیم‌خان اعتمادالدوله شیرازی از کرده
م وپشیمان‌گردید واعقاب‌وبازماندگان صدراعظم مقتول رامورد نوازش قرارداد وحاجی
رزا علیرضا پسرش‌راکه‌درطفولیت خصی‌کرده بودبه‌ریاست خواجه‌های حرمسرای‌سلطنتی
صوب نمود .

حاجی‌میرزاعلی‌رضا چون‌اولاد نداشت‌میرزا فتحعلی‌خان صاحب‌دیوان پسرمیرزا
ی‌اکبر قوام‌الملك برادرش را به‌فرزندی برگزید وفتحعلی‌شاه نیزیکی‌از دخترهایش‌را
نی‌خرم بهارخانم راکه بعدها احترام‌الدوله لقب‌گرفت بامرد اوکرد . خرم بهارخانم
واهراعیانــی بزم‌آرا خانم وکامران میرزا واورنگ میرزا ار ننه‌خانم خواهر ملاعبدالله
ل‌ساری مازندران بود.۲ حرم‌بهارخانم سرانجام‌به‌عقدصاحبدیوان درآمد۳ درصورتیکه
دیك بود این ازدواج سرنگیرد . فتحعلی‌شاه‌که چشم‌از جهان پوشیدحاج میرزاعلیرضا
صدد برآمد تادیگری‌رابه‌عقد برادر زاده درآورد . حالا بقیه داستان را از زبان خود
بشنوید :

« چون خاقان‌کبیر نماند مرا به‌آوردن این دختر تردیدی افتاده‌که پدر رفته

---

۱ ــ تاریخ عضدی‌چاپ‌کوهی‌کرمانی صفحات ۲۱و۲۲

۲ ــ تاریخ قاجاریهٔ محمد تقی لسان‌الملك سپهر مصحح جهانگیر قائم مقامی
لد اول ص۳۳۲

۳ ــ تاریخ عضدی ص۹۲

بود وحشمتی نمانده . شبی به‌خواب دیدم‌خاقان را باخود سرگران به‌رسم‌ادب زمین‌بوسیدم فرمود علیرضا چرا عروس خود رانمیآوری نماز بردم و گفتم فرمان بردارم سحرگاه بی توانی‌استعداد این‌کار فراهم‌کردم و به‌پایان بردم.»۱

پس‌از فوت حاج‌میرزا موسی‌خان برادر میرزا ابوالقاسم قائم مقام،حاجی میرزا آقاسی ، میرزا عبدالله‌خوئی‌راکه مردی‌صوفی مسلك وعارف‌پیشه‌بود به نیابت‌تولیت‌آستان قدس‌رضوی منصوب‌نمود ، بقراریکه‌میگویند متولی‌باشی‌جدید چندروز بعداز ورودبه‌مشهد مقدس وعتبه‌بوسی حضرت ثامن‌الائمه به‌چندنفر ازخدام آستانهٔ متبرکه اظهار میکندکـه حضرت امام‌الجن والانس صلوات‌الله و سلامه علیه‌را دو مرتبه درخواب دیدم‌که فرمودند عبدالله ازاین‌جابرو والاکشته خواهی‌شد . میرزاعبدالله به‌امرحضرت‌ثامن‌الائمه ترتیب‌اثر نداد وسرانجام درشب بیست‌وهفتم رمضان المبارك‌سنه‌یکهزار ودویست وشصت‌وچهار بدست چندتن ازخدام وعمال وریش‌سفیدان‌آستانهٔ مبارکه کشته‌شد۲

بنابه‌روایت مورخان دورهٔ‌قاجاریه محمدشاه بوسیله‌خواب خود ویکی‌ازکارکنان کاخ سلطنتی ازفوتش‌آگاه میشود . جهانگیر میرزا برادرصلبی محمد شاه میگوید: «شبی ازشبهای رمضان پادشاه مرحوم چنان درخواب می‌بینند که‌اشخاصی چند وارد منزل مبارك ایشان‌میشوند ، بسیارخوش‌رو وخوش‌سیماکه به کسان‌این‌عالم مشابهتی‌نداشتند به‌خوش‌روئی تمام به‌پادشاه‌مرحوم بشارت‌میدهند که‌درهمین مکان فتوحات وبشارات بزرگ به‌شماخواهد رسید ومکرراً اشاره به‌مکانی‌که پادشاه مرحوم خوابیده‌بود مینمایند . پادشاه مرحوم بعد ازبیداری‌این خواب‌را به‌خواص‌وندماتقریرمیفرمایند . هرکس‌بطوری وطریقی‌تعبیرمینماید تاآنکه روزیکشنبه‌پنجم‌ودوشنبه ششم شهرشوال‌المکرم‌یکهزار ودویست وشصت‌وچهارمرض اشتدادیافت وپادشاه مرحوم دانستندکه زمان وصول به‌قرب حق‌تعالی‌نزدیك رسیده ربان به تکرارکلمه توحید و شهادتین‌گشوده درشب دوشنبه چهار ساعت از شب‌گذشته جان پاك تسلیم آفریدگار نمودند ودرهمان موضع‌که آن‌خواب‌را دیده‌بودند این‌واقعه واقع‌شدوتعبیر خواب به‌وضوح پیوست.»۳

خواب یکی‌ازکارکنان قصرسلطنتی‌بنابه‌روایت سپهربااین قرار است : « وهم در این‌ایام یکی‌ازکارکنان قصرمحمدیه درخواب چنان‌دیدکه شاهنشاه سلبی‌سیاه در برکرده برمنبری برآمد وبه‌بانگی‌که سکان‌جمیع بلاد وامصار اصغانمودند مرثیه‌ای انشاد فرمود. بامدادان همچنان‌که دو دستهٔ‌کارکنان میگذشت وشاه‌نگران بود ناگاه زمین ببوسیدوقصهٔ خواب دوشین را بگزاشت شاهنشاه تعبیراین خواب‌بدانست وفهم‌کردکه خبرمرك اوست‌که

---

۱ ــ تاریخ تبریز تألیف‌نادر میرزا صفحات ۲۱۴و۲۱۵
۲ ــ تاریخ نوبقلم جهانگیرمیرزا ص۳۱۰

دوامصار را فروگیرد وبه‌همه‌جا فرا رسد.»[۱]

یکی‌از زنهای‌متعدد ناصرالدین‌شاه دختری‌ازاهالی‌تجریش به‌نام جیران‌وسوگلی حرمسرای سلطنتی‌بود که فروغ‌السلطنه لقب‌داشت . دوستعلی‌خان معیرالممالك نوهٔ‌دختری ناصرالدین‌شاه میگوید :

« چند ماه پس از فوت جیران،صدارت، برحاج میرزاحسین‌خان مشیرالـدوله قرار میگردد . پدرم[۲] که‌یکی ازمناصبش خزانه‌داری بود روزی نزدصدراعظم رفته او را مشغول به مرتب نمودن دخل و خرج دولت و حذف مخارج اضافی می‌بیند . از جمله جمله مصرف روشنائی و آبدارخانه مقبرهٔ جیران راخط میزند وپدرهم ناگزیر ازآن‌پس آنرا نمی‌پردازد »

دیرگاهی‌از این قضیه میگذرد تاشبی‌که پدرم در خواب بوده ناگهان بیدارش کرده‌میگویند فراشی‌از جانب شاه‌آمده وبه‌عجله احضار شده‌اید . پدرم بی‌اندازه بیمناك شده وبه‌شتاب لباس‌پوشیده میفرستد از اصطبل اسب‌بیاورند ولی‌فراش اظهار میداردکه وقتی درنگ‌نیست وناچار پیاده رهسپارمیگردد . در بین راه‌فراش دیگری رسیده میگوید که هرچه زودتر خود را به‌حضور برسانید . وقتی‌پدرم میرسد شاه باجامهٔ‌خواب وشبکلاه در نارنجستان قدم‌میزده . پس‌دوان‌دوان به‌حضور رفته‌منتظر می‌ایستد شاه‌نزدیك اوشده میپرسد ، معیر ، مگر مخارج مقبرهٔ جیران را دیگر نمی‌پردازی ؟ پدرم عرض میکندکه صدراعظم‌آنرا حذف‌نموده است . شاه باصدائی‌گرفته و لرزان میگوید ، اوبسیار بـی‌جا کرده توفردا خودآنجا را دایرساز ومانند پیش مخارج لازم را بپرداز و ازنتیجه مـا را آگاه‌کن . آنگاه اندکی‌فکرنموده بازمیگوید ، ساعتی‌پیش جیران را به‌خواب دیدم که درباغی‌گردش‌میکند وچون نزدیك‌اوشدم روی‌ازمن‌بگردانید سبب‌پرسیدم ازروی‌گله‌مندی گفت عشق ونویدهای وفاداریت این‌بود؟ هرگز باورنداشتم که بدین‌زودی فراموشم کنی وآرامگاهم را تاریك ومتروك‌گذاری؟»[۳]

محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه میگوید «شاه‌فرمودند خوابی‌دیشب دیدم که‌کیف نقشه‌مرا امین‌خلوت[۴] بازکرده‌کاغذهای مرا خوانده‌است . خواستم سرش را ببرم‌بعد چوب زیاد زدم . من‌عرض‌کردم رؤیای صادق است . چون این‌فقره یك‌سال است‌معمول میباشد.

---

۱ ـ تاریخ قاجاریه تألیف سپهرجلد دوم ص۲۱۰

۲ ـ یعنی‌دوست‌محمدخان معیرالممالك‌داماد ناصرالدین‌شاه وشوهرعصمت‌الدوله وخجسته خانم تاج‌الدوله دختر سیف‌الله میرزا پسرفتحعلی‌شاه (یادداشتهائی از زندگانی خصوصی‌ناصرالدین شاه بقلم‌دوستعلی معیرالممالك ص۹)

۳ ـ یادداشتهای خصوصی‌از زندگی ناصرالدین شاه ص۳۵

٤ ـ یعنی‌غلام حسین‌خان پسرهاشم‌خان امین‌الدوله کاشی‌وبرادر میرزا محمدخان اقبال‌الدوله که اول‌امین‌خلوت وبعد وزیرحضوروسپس‌وزیرمخصوص وبالاخره صاحب‌اختیار لقب‌گرفت .

امین خلوت ازخبرچیهای نایب‌السلطنه‌است[۱] کاغذهای کیف را میخواند و به نایب‌السلطنه خبرمیدهد . شاه‌ملتفت‌شد‌بپرسد که مقصودمن‌چیست.»[۲]

میگویندناصرالدین شاه روز جمعه شانزدهم ذی‌قعده ۱۳۱۳ که فردای آنروز قرار بوده جشن پنجاهمین سال سلطنت‌خود رامنعقد نماید عازم زیارت حضرت عبدالعظیم میشود و بواسطه خوابی که قبلا دیده بوده فوق‌العاده سراسیمه به نظرمیامده است . حاج مهدیقلی‌خان‌مخبرالسلطنه‌هدایت مینویسد : «ازپدرم شنیدم‌که شاه درشکارگاهی دراطراف تبریز (بابا باغی) خواب دیده‌بودکه بزرگواری شمشیری‌به کمرش بست ودر روزهای‌قبل ازجشن خواب دیده‌بودکه همان بزرگوار شمشیر ازکمرش میگشاید . روایات دیگرهم گفتند وشبهه‌ای نیست‌که اندیشناك بوده است.»[۳]

اما خواب عجیب ناصرالدین شاه که حاکی از تاریخ قتل او میباشد و راقم این سطور اولین‌کسی‌است‌که چگونگی‌آنرا روشن میکند خوابی است‌که شرح‌آن در زیربنظر خوانندگان عزیز میرسد .

اعتماد السلطنه در ذیل‌وقایع روزیکشنبه ۲۸ محرم ۱۳۰۰ چنین‌نوشته است : امروز شاه تفصیل خوابی‌راکه چندشب‌قبل دیده بودند میفرمودند ، حیوان بزرگی‌که از فیل بزرگتربودبه‌شاه حمله‌برده بود . شاه، بازی‌در دست‌داشته به‌طرف‌آن حیوان‌رها‌کرده بود . باز زیرگلوی حیوان چسبیده‌بود وپوست زیرگلوی اورا دریده خون زیادی جاری شده حیوان به‌زمین خورده‌ومرده بود . شاه از شدت عفونت خون حیوان دور شده بود . حیوان سربلندکرده وبه‌شاه‌گفته بود تاچهارده سال دیگر زنده‌میشوم و به‌توتلافی‌خواهم کرد .» [۴]

ناصرالدین شاه درست چهارده سال بعددر روزجمعه ۱٦ ذی‌قعده ۱۳۱۳ به‌دست میرزا رضای‌کرمانی‌کشته شد . اعتماد السلطنه روزجمعه ۱۹ شوال ۱۳۱۳ یعنی قبل از کشته‌شدن ناصرالدین شاه درطهران وفات‌یافت[۵] والا دریادداشتهای خود اضافه میکردکه خواب شاه قاجار در تاریخ معین‌به تحقق پیوست و ضمناً از وقوع این پیش آمـد اظهار تعجب مینمود .

حاجی‌میرزا محمدتقی‌نوری ازخانوادهٔ نوری های اصفهان ازفضلا ومعبرین‌بنام این‌شهر بودکه درسال ۱۳۲۹ قمری وفات یافت و دربقعهٔ بابا رکن‌الدین تخت فولاد به

---

۱ ـ یعنی‌کامران‌میرزا پسر ناصرالدین‌شاه.

۲ ـ وقایع‌روزانه‌دربار ناصرالدین‌شاه‌بقلم‌محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه ص۱٦۰

۳ ـ خاطرات وخطرات ص۱۰۸

٤ ـ وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه ص۱۱۱

۵ ـ سیاستگران دورهٔ قاجارنگاشته‌خان ملك ساسانی ص۱٦۹

پرده‌شد . ازتعبیرهای اوحکایات زیادی نقل‌میکنند ومنجمله میگویند قبل ازکشته
ناصرالدین شاه یك‌نفرخواب دیدکه شاه‌قاجار لباس قشنگی پوشیده و عمامه زربفتی
هاده است . خواب رابرای حاجی‌نامبرده شرح میدهند واومیگوید شاه‌کشته‌خواهد
پس‌ازآنکه ناصرالدین‌شاه راکشتند علت‌آن تعبیررا اراوخواستند اظهارداشت‌حدیث
ـ من‌خرج عن‌زیه فدمه‌هدردلیل این‌تعبیر بود[۱]

خواب دخترمیرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله نائینی هم ازخوابهای معروف است
عبدالله‌خان مستوفی مینویسد«دخترمیرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله مادرآقای جمشید
چندماه قبل‌ازتاریخ صدارت پدرش‌که خبری از خلع محمد علی‌میرزا نبود خواب
ـ که پدرش از در واردشده تاجی‌دردست دارد ومیگوید تاج‌محمدعلی‌میرزاست‌که
لساعه بروم بر سراوبگذارم و تاج را گوشه‌ای‌گذاشت مشغول پوشیدن لباس رسمی
د. من نزدیك شده دیدم این‌تاج راازبرف ساخته‌اند. به‌پدرم‌گفتم‌این تاج ازبرف
نگاهی‌کرد وگفت برای مدتـی‌که او برسرتخت میماندکافی‌است. این خواب در
انوادهٔ پیرنیا معروف‌و من‌ازمشیرالدوله حسن‌پیرنیا ومرحوم‌اسحق‌خان مفخم‌الدوله
خانم هم شنیده‌ام منتهی در اوایل درخارج شهرتی نداشته و در خانواده مکتوم
ست .»[۲]

***

ازنظرتفریح وبرای تکمیل موضوع مورد سخن بی‌مناسبت نیست‌که خواب حاج
میرزا معتمدالدوله‌را نیزدراینجا نقل نمائیم. معتمدالدوله‌گاهی اوقات‌نمازصبحش
بشده، شبی درعالم خواب‌می‌بیندعمر به‌دیدن او آمده است . شاهزاده پس از انجام
ات میپرسدعلت اختلاف شما باحضرت‌علی‌علیه‌السلام چه بود؟عمرمیگوید این‌فضولی‌ها
نرسیده تونماز صبحت را سروقت‌بخوان و درمعقولات دخالت نکن. شاهزاده پس‌از
واب عمداً همیشه نمازصبح‌راقضامیخوانده‌است . [۳]

علی‌قلی‌میرزا اعتضادالسلطنه مینویسد: «روزی امیرکبیر مرا احضارکرد وگفت
از مأمورین خفیه به من نوشته‌است‌که روزجمعه‌آینده بابی‌ها خـیال دارند به‌هیئت
ع باشمشیرکشیده به مسجدشاه بریزندوآشوبی برپا سازند. رئیس‌این‌طایفه ملاشیخ

---

۱ ـ رجال اصفهان تألیف‌آخوند ملاعبدالکریم‌گزی با حواشی و ملحقات بقلم
سلح الدین مهدوی ص۲۰۶

۲ ـ شرح‌زندگانی‌من‌یا تاریخ‌اجتماعی واداری دورهٔ قاجاریه به‌قلم‌عبدالله‌مستوفی
وم چاپ اول ص۲۴۲

۳ ـ خاطرات وخطرات ص۴۷

علی است که خود را حضرت عظیم لقب داده وفی الحقیقه رئیس بابیهٔ دارالخلافه اوست یکی دیگر میرزا احمد حکیم باشی کاشانی ودیگر میرزا عبدالرحیم برادر ملاتقی هروی که هردو از رؤسای بابیه اند والان درحمایت علی قلی میرزا هستند.»

اعتضادالسلطنه چند نفر از پیروان فرقهٔ بابیه را دستگیر وتسلیم دیوان اعلی میکند. ولی ملاشیخ علی عظیم دراین تاریخ ازمعرکه میگریزد. شاهزادهٔ نامبرده بقیهٔ داستان را چنین شرح میدهد: «بعدازچندی درعالم واقعه دیدم ایوانی است که رو به بیابان چندستون دارد وبعضی از ندماازجمله میرزا عبدالرحیم هراتی برعادت معهود درمجلس انس نشسته اند. دراین بین یك نفر با عصا و ردا وارد شد. میرزا عبدالرحیم گفت آقا ملاشیخ علی حضرت عظیم ایشانند، مرا درآن حالت رؤیا کمال تعجب دست داد که به چه جرئت این مردفراری دراین مجلس وارد شده است .

از او خواستم که چگونگی گریز خودرا توضیح دهد. وی شرحی بیان کردوسپس گفت بااین وصف آیا بازهم به باب ایمان نمیآوری؟ گفتم به چه کرامت وخارق عادت؟ گفت الان میتمایم دیدم سررا زمین گذاشته مستقیم ایستاد وماتحت را بحرکت آورد بطوری که پنداری عظامی دراعضای اونیست. من ازاین تدبیر وحرکت به حیرت افتادم. ملاشیخ علی گفت، حال ایمان آوردی بباب؟ مرا خنده دست داد وازخواب بیدارشدم و روز دیگر در مجلس انس شرح آنرا برای امیرکبیر تقریرنمودم . میرزاآقاخان اعتمادالدوله و آقا میرزاهاشم وغلامحسین خان سپهدار نیزحضورداشتند .»

در سنه ۱۲۶۸ ه . ق. که چندتن ازپیروان فرقهٔ ضالهٔ بابیه قصدجان سایهٔ خدا کردند جمعی، ازجمله ملاشیخ علی دستگیرشدند. شیخ راکه به حضورآوردندمیرزاآقاخان حکم کرد اورا به زنجیر بکشند ومیخ زنجیر را دم کریاس عمارت دولتی نیاوران بکوبند . من به اتفاق غلامحسین خان سپهدار وآقامیرزاهاشم به سراغ اورفتم وپرسیدم مرامی شناسید؟ گفت نمیشناسم. گفتم اسم من علی قلی میرزاست. گفت شناختم. میرزا عبدالرحیم ملتزم حضورشما بود. بعدازچند فقره سئوال وجواب، میرزا هاشم که ازخواب من اطلاع داشت از روی مزاح گفت: خوب است آن معجزه رااز او بخواهید. مرا ازخواب سابق وتقریرات او تعجب دست داد.»[۱]

عبدالحمید اشراق خاوری یکی ازنویسندگان بهائی مینویسد: «ناصرالدین شاه شبی که فردای آن به قتل رسید درخواب دید که تابوتی آتشین ازآسمان فرودآمد و فرشتهٔ عذاب به او گفت برخیز، ودراین تابوت که مقرابدی تست بخواب. وی ازخواب پرید و تا

---

۱ فتنهٔ باب ، متن تألیف اعتضادالسلطنه باتوضیحات ومقالات به قلم آقای دکتر عبدالحسین نوائی صفحات ۴۷و۵۱

تی متحیر ولرزان بود. دوباره که در رختخواب بایکی از زنان خویش خوابیده بود
ابی هولناك دیدکه شرح آن بقرار ذیل درتواریخ ثبت است :

شبی که فردای آن روز ناصرالدین‌شاه را به قتل‌رسانیدند شب را درحالی که‌در
نار ماه پاره‌ای آرمیده بود خواب دیدکه میرزاتقی‌خان امیرکبیر با تشدانی حوبداروارد
. وگفت فردا ملك وملت ایران ازظلم توآسوده میشود. شاه قاجار هراسان از خواب
ید وسررا درمیان هردو دست‌گرفت و از فرط تأثر رنگ از صورتش پریده ناگهان
جه‌اش سراسیمه از خواب جست وفریادی هولناك از دل‌برکشید ناصرالدین‌شاه گفت
ا چه میشود؟ زن‌گفت درخواب دیدم که سقف‌کاخ برسرمن‌فروریخت. شاه نگاهی به‌ساعت
کنده دید نزدیك صبح‌است. باکمال عجله برخاست ولباس پوشید وازقصر خارج شد و
یکی ازخواجه‌ها که بااو بودگفت‌کالسکه مرا درب منزل‌حاج ملاعلی‌کنی بیاور وبطرف
زل ملاعلی روان شد. حاجی شاه را بانهایت تعجب خوش‌آمدگفت . شاه قبل از همه
یز از اوپرسید توازتعبیر خواب هم اطلاعی داری؟ حاجی‌سری تکان‌داد. شاه خواب‌خود
ا بیان‌کرد. حاجی‌سخنانی‌گفت تاخاطر شاه راتسکین بخشد. شاه مراجعت کرد و برای
رامش افکارخود به‌زیارت حضرت عبدالعظیم رفت و درهمانجا بدست میرزارضای کرمانی
قتل‌رسید. » ۱

گویا حاجت به یادآوری نباشدکه مطلب بالا واقعیت ندارد و نویسندهٔ بهائی
دون توجه به تاریخ فوت مرحوم حاج ملاعلی‌کنی این خواب را جعل‌کرده زیرا وفات
یةالله کنی اعلی‌الله مقامه درسنه ۱۳۰۶ ﻫ . ق. یعنی هفت‌سال قبل از قتل ناصرالدینشاه
تفاق افتاده است ، ۲

---

۱ ــ اسرار ربانی به‌قلم عبدالحمید اشراق‌خاوری، صفحه ۴۲۲و۴۲۳

۲ ــ المآثر والآثار صفحه ۱۳۸

دکتر خراسانی

واژه‌سازی
و
روش نوطلبی درنویسندگی

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر
سخن نوآرکه نو را حلاوتی‌است دگر

دین قدیم ایرانی

نام کتابی است که دانشمند گرامی هاشم رضی برشته تحریر کشیده است و بخش‌اول آن که درباره دیانت‌وفرهنگ پیش‌از زردشت نوشته‌شده و از هنرفرهنگ‌و آئین پس‌از زردشت نیز بحث‌میکند ، اخیراً بدستم‌رسید ، آنرا خواندم و از خواندن آن لذت بردم .

پیشرفت چاپ درایران

جای سیارخوشوقتی‌است ، که هنرچاپ درایران تاپایه قابل‌توجهی‌پیشرفت کرده . کتاب حاضرنمونه یکی از بهترین کتب چاپی است که (**مؤسسه انتشارات آسیا**) بانتشارآن همت گماشته است . حروف‌نو صفحه‌های ۲۴ سطری آن و دقت و ظرافت وتناسب درصفحه‌بندیهایش بخوبی مشهود است .

مباحث کتاب

مباحث کتاب ، ازنظریك ایرانی‌علاقمند بمرزوبوم خود جالب ، مختصر و برای‌آگهی مختصری ازفرهنك وتمدن پیش‌از زردشت وپس ازآن‌کافی بنظر میرسد و

...نگان این وادی‌را سیرآب میکند . حقیقت اینست که همینقدر اطلاع از سابقه‌ی افتخار خود برای هرایرانی لازم است .

هم‌آهنگی فصول

بخشهای کتاب هم‌آهنگی‌دارد. برداشت آنها تقریبا بیك اندازه است . یکی ...صل و دیگری مختصر نیست درهر بخش مطالب لازم یکسان عرضه‌شده. اینطور نبوده ...ه نویسنده دریك بخش چون احاطه بیشتری داشته ، دادسخن بدهد و مطالب زیادی ...ارد ولی‌درجای دیگر که‌آگهی نداشته باختصار بگذرد و بگذارد . معلوم است که ...گهی واطلاع وی بیك اندازه بوده ، تاریخ درخشان ایران زمین را مختصر کرده ، ...باره‌ای ازآنرا دراین کتاب منعکس ساخته است .

پیشگفتار علمی

درپیشگفتار کوتاهی که نویسنده در آغاز کتاب آورده ، وسع جغرافیائی ...بران قدیم‌را ، درنهایت اختصار مجسم کرده ، در این خلال از جغرافیای تاریخی ، ...تصاد جغرافیائی ونژادشناسی بکوتاهی‌تمام سخن‌رفته است . رویهمرفته ، پیشگفتار ...ز نظراطلاع عمومی‌بسیار مفیداست .

مآخذ کتاب

بطور کلی ، کتاب دین‌قدیم ایرانی ، یك گزارش کوتاه و درعین‌حال بسیار ...فید ازتاریخ کهن ایران‌است ، که‌نویسنده‌مطالب آنطوریکه گردآوری کرده و بدان ...قین‌داشته بازگوی نموده است . بدینجهت‌مآخذ بیشتر آنها همان یقین نویسنده است ...أخذ دیگری‌را اراده نکرده‌است .

البته در خیلی‌جاهم شماره گذاری کرده و براساس‌آن شماره ها مأخذی در ...خر کتاب برشمرده‌است ، که اگرخواننده‌آن کتاب‌راهم‌حاضر داشته‌باشد، بازبآسانی ...میتواند مطلب مزبور را پیدا کند !؟

البته نقل‌صورت این‌مآخذ درآخر کتاب ازنظرچاپ خیلی کم خرج است و ...رای نویسنده که وقتی‌مطلب نامبرده را در آن دیده زحمت جستجو را ندارد . ولی ...محققان همواره مطلبی‌را که از کتابی نقل‌میکنند ، میان دو گیمه گذارده و در زیر

همان صفحه بجلد وصفحه مأخذ مزبوراشاره میکنند ، تاخواننده بسهولت باصل مطالب دسترسی یابد .

اسلوب نویسندگی

من شخصاً اسلوب نویسندگی این کتاب را پسندیده‌ام واز واژه های تازه‌ای که نویسنده بکار برده (چون بهرانجام ، فرازین گاه آسمان ، فرادستان ، یافته ها . جان گزا ص۱۹ دیرپائی وسخت زیستی با خودآگاه ص۱۸ خاستگاه ایران ص۲۶ . فرادست آمده زمین گستر ص۶۴ ، این خودنشان آغازینی ص۳۹ ، فرازنـای عظمت شاهنشاهی ص۷۴ ، فرومرده ص۷۵ ، سخت کوشی ص۲۸ ، دست یـاب ص۴۰ ، پنج سدسال ص۲۶و ...)

با اینکه بیشترآنها را خودنامبرده وضع کرده ، لذت برده‌ام وحتی از الفاظ قلمبدای چون جوامع ص۱۰ مصالح اولیه ص۱۵ظروف اولیه گلینی که ازفرط استعمال ص۱۴ باالشخصه ص۱۹۷ـ۲۰۰ ، آداب پرطمطراق ص۱۰۷ طبقات عامه عوام‌الناس طبقه‌تحتانی ص۳۱،مقدمه‌ومؤخره‌اش ص۴ ، اخیرالذکر ص۲۱۰ ، مابقی‌اطاقهاص۳۰ هیأت‌های اجتماعیه ص۱۴۰، بعلت‌انس وآشنائی که باثرهای قدیمی داشته‌ام ، نفرت نکرده‌ام .

ولی‌این پرسش همیشه‌برای خواننده وحتی‌نویسنده پیش‌می‌آید که :

اگر کتاب را برای همگان مینویسیم، این الفاظ (فرازین گاه جان گز باخودآگاه ، خـاستگاه ، زمین گستر) چه مترادفهـای متداول دارند ؟ و آنها بادرك وفهم عمومی‌ما آشنائی‌ندارد !؟

نهضت در نهضت ؟

درحالیکه نهضت تازه‌ای برپا گشته ، که واژه‌ها را چون همعنان کمع و.. بهم وصل کرده اسلوب نویسندگی‌زبان فارسی را بصورت مسخره‌ای درآورد دانشمند گرامی نهضت دیگری دراین نهضت بپانموده ، واژه‌های پیوسته‌را ازه نوشته‌است مانند جست‌وجو ، گفت‌وگو ص۳۷ ، حاجت‌مندان علاقه‌مندان ص۵ آ۰۲ـه ، ره گذر ، هم‌چون ، آن گاه ص۶۱ و...

طبیعی است که این افراط و تفریط قیافه زیبای خط فارسی را بصورت بدریخت و اموزون وزننده‌ای درمیآورد .

واژه‌های اضافی

استاد هاشم رضی ، بروش ترادف نویسی پابند است ولی گاهی این ترادفها بقدری جلوه میکند ، که خواننده گمان میکند نویسنده ترادف را برای این کار برده که کتابش از لحاظ حجم زیاد بشود ! شمار ترادفهائی از این قبیل جای و مکان ص۳۱ ، نیازمندیها و حاجات خویش ص۳۵ ، رئیس و بزرگی ص۳۴ ، شغلی ص۳۸ ، پالوده و صافی ص۱۹۲ ازدیدگاه کلمه و واژه ص۳۳، اشکال گوناگون ص۳۸ وشاید ویحتمل ص۱۵۱ ، خصوصیات ویژه گی‌ها ص۱۳۵ .

معمولا ترادف خوب جائی است که یکی از دو واژه معنی بهتر وسیعتر و تری را بفهماند ، نه چون جای و مکان و کلمه و واژه ... که جلوه مسخره‌ای کتاب داده است .

اغلاط نابخشودنی

درخلال کتاب ، گاهی اغلاطی بچشم میخورد ، که از نظر دستور زبان و یا لیم نابخشنودنی بشمار میآید . مادراینجا بچندنمونه آنها اشاره میکنیم :

۱ - زندگی وفرهنگ اولیه ص۱

اول درعربی صفت تفضیلی است که برای مذکر بکار میرود ومؤنث آن (اولی) . ایرانیان از (اول) صفت مؤنثی چون (اولیه) ساخته‌اند ، که برای اسمها و صفتهای بکارمیبرند مانند قرون اولیه ، اعصار کهن ،حالا بکار بردن چنین صفتی برای دواسم زندگی و فرهنگ نه تنها همچون (کارهای مربوطه) غلط است، بلکه زشت وزننده هم واز این قبیل است مسکن اولیه ص۷۶ .

۲ - برعلیه ص۳۶

(علی) خود بمعنی (بر) است که برای مخالف وضد وضرر کسی بکار میرود ، ابر (له) که معنای مقابل این کلمه رامیفهماند . طبیعی است که استاد هاشم رضی

بتقلید گذشتگان هردورا باهم‌بکار برده‌است . در صورتیکه کافی است بگوئیم علیه او
بمبارزه پرداخت .

۳ ـ دوچار ص۳۹ ، کومک۹۳ ، هم‌چونان که ص۶۸ ، یا مستقیم یا غیرمستقیم

اقوام آسیانی (بجای آسیائی ص۷۲) اثاثه (بجای اثاثیه) ، پرا کنده‌گی
ص۱۳۳ ، کیهانی(بجای کیهانی) ص۱۰۲ ، روح متوفا ص۱۱ ، حتا ص۱ ، مبناص۱۱
سکنا ص۲ و...

دراین‌واژها ، استاد روش‌نوینی درنویسند گی وطرز نوشتن کلمه‌های‌فارسی
و عربی‌پیشنهاد کرده‌است ، که‌تامورد تصویب فرهنگستان بخواب رفته ویاتوافق‌همه‌ی
نویسندگان قرارنگیرد، قابل‌قبول‌نیست. برخی‌آنهانه‌تنها غلط‌است‌بلکه‌همانطوریکه
گفتیم ، زشت وگاهی‌مسخره‌هم هست !؟

۴ـ فلزات فلات ص۲۱و...

(ات) علامت جمع مؤنث است درزبان عربی، ایرانیان با اینکه در دستور
زبان خودعلامتهای بخصوص برای جمع دارند، این جمع‌ها را بکاربرده‌اند. استاداز
این قبیل جمعها، با روش نوطلبی که دارد، زیاد استفاده کرده‌است چـون تعبیرات ،
اطلاعات، موازات تزیینات ص۱۳،۱۲ـ۱۰ وگاهی‌هم‌از مرادف‌آنهاهم مانندآگاهیها
ص۴۸ استفاده نموده‌است .

بااینکه ما بااستعمال جمعهای بالا درزبان‌فارسی‌مخالفیم، اصولا بایدبدانیم
درمورد فلزات، فلات‌و... همه سفارشات، گزارشات غلط است چه واژه‌های فارسی با
(ات) جمع بسته نمیشود. همچنین جمعها را چون جواهرات ، ادویه‌جات ص۹۶نباید
مجدداً جمع بست . غلط‌تر ازاین‌آنست که نظرات واثرات را ص۱۳۵ هم، با (ات)
جمع به‌بندیم .

۵ـ مؤمنین ص۱۳۹ مدعوین‌ص۹۸، مغلوبین‌ص۹۰

باید اعتراف کرد، که نویسنده در خیلی موارد جمع‌ها را با اسلوب زبان
فارسی‌آورده‌است‌چون محققان ص۱۳،۱۳۵ ،ساکنان‌ص۴۹و این خود قابل‌ستایش‌است
نگارنده بارها ازنویسندگان وگویندگان رادیوو تلویزیون خواسته‌است، که‌جمع

وش دستوری و براساس شاهنامه فردوسی بزرگ پاسدار سخن فارسی به‌بندند ،
که زبان ماآز این رهگذر از زیر یوغ استعماری زبان‌تازی بدرآید و همه‌جا
زیبا ودلپذیر خودرا نمودار سازد .

وظیفه هرایرانی است که دراین راه بکوشد وحتی ازنوشتن کلمه‌هائی که
، حروف ویژه‌عربی است خودداری نمایند چون اصطبل‌ص۹۰ طوفان، طهران،
س۶۳ چه میتوان توفان، تهران واتاق نوشت .

۶ـ استادهاشم رضی بنظرمیرسد گاهی‌اگر اشتباهی رخ نداده‌باشدازلفظی،
غیرمتداول‌آنرا اراده کرده‌است. مثلا درصفحه ۱۰۷ بدعتهای آریائی را بجای
عهای‌آریائی بکاربرده‌است چه ساختن دست ابزار هرچه هم ساده باشد اختراع
ای‌است‌نه بدعت!. گاهی عناوین‌مصطلح‌چون‌آسیای‌صغیرص۱۰۸ راترجمه‌نموده،
ی **کوچک** گفته‌است،البته در برخی موارد این طریف‌کاریها خالی‌ازلطف‌نیست.

بااینکه استاد دنبال نوطلبی ونوعرضه کردن واژه‌ها میرود ، اغلب هم واژه
وهم واژه فارسی را بکارمیبرد چون مربع ص۲۹ وچهارگوش و...

همچنین واژه تازه‌ای بجای درهرصورت ص۶۲ بکاربرده وآن(**بهرانجام**)
که زیاد تکرار شده‌است ص۱۳۲و...

۷ـ برای یك محقق هیچ‌چیزازآن بدترنیست، که بی‌مأخذ سخن بگوید.
انه استاد هاشم رضی، که فهرستی ازآثار تحقیقی خودرا درآخر همین کتاب داده
ـآن افزوده این روش را با علاقمندی دنبال کرده‌است .

برای نمونه بخشی ازصفحه ۱۰۵ را بازگوی می کنیم :

«... رئیس خانواده مراسم مذهبی راانجام داده وبه‌عنوان‌کاهنی کوچك بود
معه‌یی محدود واین‌چنین رسمی در اسکاندیناویاتاآغازظهورمسیحیت‌رواج‌داشت.
رانجام باپیشرفت زمان وگردآمدن گروه‌های کوچك وبزرگ، و پیچیدگی
مراسم ومعتقدات مذهبی، ایجاب‌شد(!) تا متخصصانی دراین مورد پیدایی یابند
بودآورند.»

یك محقق وقتی میخواهد همین قطعه را بازگوئی کند،چندین مأخذبانذکر
بگفته... باستناد... بدست میدهد.

۸- دانشمند گرامی، بنظر نگارنده در این کتاب دستبگریبان اشتباه دیگری ست که بیشتر از خودحواهی عالم‌نمایان سرچشمه‌میگیرد. وجلوه‌های گوناگونی دارد. یك جلوه‌اش اینست که نویسنده‌خودرا عالم بچندین زبان‌میداند.مثلا درص ۱۱۸ چنین‌میگوید:

' بهرانجام در زبان **سانسکریت** نیز به معنای درستی ومحبت‌است. هم‌چنان در **اوستا** مهرایزد، روشنائی وفروغ ونور است. در **ودا** نیزهمین‌معنا را ارائه‌میکند.

نویسنده ازز بان کهن یونانی نیز خودرا بااطلاع نشان میدهد یقیناً باستناد مآخذ کتاب انگلیسی، فرانسه وآلمانی نیزمیداند.

برای ما ایرانیان، جای افتخار است کـه یك فرزند برومند این‌سرزمین دانشمندی گرانمایه باشد وبالغ برده زبان امروزی وباستانی‌بداند. ولی‌آیا خود این حقیقت را تأئید خواهد کرد؟؟

آخرین سخن

آخرین سخن‌من، درباره روش‌آزادمنشی نویسندهٔ دانشمند کتاب (دین‌قدیم ایرانی، ازآغاز تا ظهـور زردشت)است که درحالیکه در کـتاب خود از دین سخن میراند، پاسداران دین وحرم‌داران را مورد انتقاد شدیدقرارداده، میگوید « ...این هدایا به کیسه فراخ‌کاهنانی که بریش مردم وخدایان می‌خندیده‌اند، فروریخته‌شده... بعد سه‌هزارساله زمان‌درعقاید مردم‌متمدن این‌زمان هنوزتغییر وتحولی‌ایجادنکرده.. هنوز همان مردمان وجوددارند وهمان معابد وهمان‌کاهنان به‌کارخودسر گرم‌اند.»

این گـونه سخنان اگر هم راست باشد ، در مورد تمام رهبران دینی و مذهبی صادق نیست چه مردمان نیك وپارسا وخدمتگزار درمیان این گروه فـراوان است. وانگهی‌استادهاشم رضی معلوم است ازچماق تکفیری که افرادی چون حلاج را برسردار برد وشیخ شهاب‌الدین سهروردی فیلسوف اشراق را برسفره چرمین نشانید، تاسرش ببرند، ترسی ندارد.

درهرصورت، یابگفته خود نویسنده **بهرانجام** نگارنده امیدوارست، یاد- آوری‌های بالا، چنانچه توجه ویرا جلب کند. درچاپهای بعدی‌بتصحیح آنها بپردازد، وهمه‌جا رعایت حزم و احتیاط رابکندوشرایط خردمندی‌رادرنویسندگی‌بجای‌آرد.[۱]

مرتضی مدرسی چهاردهی

« سیر تاریخ نگاری و فلسفهٔ اجتماعی آن»

- ۹ -

((تکامل نهائی تاریخ))

با انقراض سلسله‌خلفای مروانی و تشکیل سلسله عباسی ، تغییرات مهمی در
ع سیاسی واجتماعی کشور بزرگ اسلامی پدیدار گردید ، سلسلهٔ سابق اگرچه
خلافت اسلامی حکم فرمائی مینمود ، ولی درحقیقت حکومت خلفای مروانی یك
مت عربی بود !!

بدستورهای اسلام دایر بمساوات بین‌افراد و بین‌نژادها و طبقات توجه‌نمیشد!!
منصب‌های عالی دولتی‌چه کشوری و چه‌لشکری‌باامیران و بزرگان عرب برگذار
رد !! عنصرهای غیرعرب‌حتی‌آنانی که مسلمان‌شده بودند در دربارخلافت احترام
وئی نداشتند !!

در زمان مروانی‌ها آن سادگی درزنـدگانی راکه عرب‌ها پیش از اسلام
د ، دین‌اسلام‌هم آن را تاکید کرده بود ، هنوز بکلی از بین نرفته بود !! بیشتر
ه‌ها باعرب‌های بادیه‌نشین‌آمیزش وگاهی وصلت مینمودند .

مروانی ها از لحاظ‌اندیشه‌هاو روحیه عربی و ازلحاظ‌جنبه‌روش‌زندگانی به
ی‌ها شباهت‌داشتند !! که یك‌صد سال پیش از این‌ها در شام مرکز حکومت
وان ، یك‌حکومت نیمه‌شهری ونیمه‌عشایری تأسیس کرده بودنـد ، مخصوصاً از

دوره خلافت اموی‌ها ازهنرها ودانش‌های مختلف هنوز درجهان اسلام خبری نبود!!

همین که سلسله عباسی بخلافت رسیدند اوضاع واحوال سیاسی واجتماعی بطور محسوسی عوض شد ، خلفای عباسی که اساس خود را مدیون عنصر ایرانی می‌دانستند روش رفتار مروانی ها را درباره ایرانیان و سایر عنصر های غیر عرب نمی‌توانستند ادامه دهند !!

با روی کار آمدن آل‌عباس عده زیادی از ایرانیان بدستگاه خلافت نفوذ نمودند ، منصب‌های مهمی را بدست‌آوردند .

مرکزخلافت ، پایتخت حکومت از شام به بغداد که در نزدیکی مداین ، پایتخت ایران واقع‌است ، منتقل گردید ، روزبروز برنفوذ عناصرغیرعرب ، مخصوصاً ایرانیان افزوده میگردید و ازنفوذ عرب‌های اصلی کاسته‌میشد ، دربار خلافت‌ساد گی عربی واسلامی‌جای خودرا بجاه وجلال وتکلفات ایرانی دوره ساسانی داده بود . خلفا کم کم رابطه خود را باقبیله های عرب و رؤسای آنان محدود و بریده بودند ، شعرا اخلاق وعادت‌های عرب‌ها رامسخره و هجومی کردند ، خلاصه اگر مروانی ها ادامه حکومت عثمان بودند حکومت عباسیان هم ادامه حکومت شاهنشاهان ساسانی بود ، روش اداره‌کارهای کشوری ولشکری‌هم از ساد گی زمان خلفای راشدین بیرون میشد ادارات متعددی بنام «دیوان» تأسیس میبافت که‌هریکی‌ازآنها عهده‌دار اداره‌یك‌بخش ازکارهای دولتی بود .

ضمناً موازی بااین تغییرات در دربار خلافت و تشکیلات دولتی‌یك نهضت مخصوص‌هم برای ترجمهٔ کتابهای علمی‌از زبان‌های بیگانه‌بزبان عربی پیداشده بود بعضی‌از خلیفه‌ها مخصوصاً مأمون ازاین نهضت پشتیبانی‌وتقدیر مینمودند .

ازطرف دیگرآسان شدن‌مسافرت دراطراف و شهرستان‌های مختلف اسلام که همه‌تابع یك‌حکومت مرکزی‌بودند برخورد مرزی دربین‌نبود ، بسیاری‌ازطالبا دانش و مورخان را تشویق نمود که برای کسب اطلاع و بدست آوردن روایت ها خبرها وشنیدن ازپیرمردان بار سفر بربندد ، درگوشه و کنار کشور پهناور اسلا

ن نمایند ، آنچه‌شنیدنی‌است ثبت تاریخ کنند .

این کیفیت‌های سه گانه سبب‌شد که چهره‌تاریخ نگاری‌بکلی‌عوض‌شود ، و نوینی‌درتألیف و تدوین‌تاریخ فراهم‌آید .

نخست‌مورخان ازتشکیل دیوان‌های‌انشاء ومالیات وپست که بمنزله‌وزارت ر ، جنگ ، دارائی ، پست‌وتلگراف بود ، استفاده‌نمودند خبرهای رسمی‌را که ها میگرفتند در تاریخ های خودنقل میکردند ، صورت عهدنامه ها ، نامه های سیاسی ، آمار متولدین ، در گذشتگان ، مبلغ حقوق فرماندهان لشکر ، مان ، قضات ، درتاریخ‌های قرن‌سوم هجری‌ثبت است

آنچه را که درباب تاریخ ازترجمه کتابهای بیگانه استفاده‌شد ابتدای آن جمه خدای‌نامه ، آیین‌نامه بکارآمد که عبدالله‌بن مقفع‌این دو کتاب را ازفارسی ترجمه نمود[1]

دریافت روایت‌هائی که‌بستگی‌بقضایای‌تاریخی‌داشت از وظیفه‌های هرمصنفی که تا تألیف وی ارزش مطالعه‌فضلای‌آن عصررا داشته‌باشد .

بااین توسعه که درمواد و موصوع های تاریخی پیدا شده بود ، بسیاری از مندان ، علمای بزرگ‌عصر ، حتی‌موثقین از فقهاء توجه و اشتغال بتاریخ را برای عیب‌ونقص فرض‌نمیکردند وآن رابرخلاف شئونات خود نمیدانستند .

مخصوصاً ازقرن سوم علم تاریخ بعنوان یکی از رشته های فرهنگ اسلامی خته شد مورخان مقام خود را در ردیف دانشمندان اسلامی بدست آورده بودند ، ت وجامعه اسلامی‌برای دانشمندان این رشته‌از علوم احترام لازم راقائل شده‌بود ، ن سوم مفهوم مورخ از مفهوم اخباری بکلی جدا شده بود ، اخباری ها که پیش ان علم‌تاریخ بلکه مؤسس آن بودند ، اگر چه از اول‌هم‌آن رتبه و مقامی را که

---

۱ ــ سیرحکمت وعرفان درایران باستان بقلم مرتضی‌مدرسی‌چهاردهی در دوره له ارمغان چاپ تهران .

محدثین دارا بودند بدست نیاوردند ، بیشتر دانشمندان و فقها از آمیزش با اخـباری‌ها دوری میکـردند ، از قرن سوم باین طرف این تنـزل و بی‌اعتباری بیشترمحسوس گردید !! تابجائی‌رسید که درقرن ششم سمعانی[1] درحق این‌طایفه‌چنین نوشت «بکسانی که‌کارشان روایت کردن حکایت‌ها وقصه‌ها وچیزهای عجیب و غریب است اخباری گویند» وعلت اینکه اخباریها از اول مانند محدثین و مورخین دارای وجهه واعتبار نگردیدند این‌بود که روایت‌های‌آنان شامل بعضی‌اخبار و داستان های شگفت‌انگیز وباورنکردنی ازملل قدیم وبنی‌اسرائیل و عرب پیش‌از اسلام بود که از مآخذ بسیارضعیف بدست‌میآوردند بطوریکه مقداری‌ازآنهاهرگز باور کردنی نبود ، گاهی راویان این خبرها متهم میشدند که خودشان آن ها را درست کرده‌اند و بهم بافته‌اند!! اما بهرصورت این اخباری‌ها را با اخباریهائی که‌یك‌طبقه‌ازفقهاء هستند که دراستنباط احکام فقط‌باخبار عمل میکنند خلط نباید کرد .

ازمورخان معتبرقرن سوم ازاین اشخاص باید نام برد ابن‌قتیبه مؤلف کتاب «المعارف» که‌درسال دویست و هفتاد درگذشته است‌بلاذری مؤلف «فتوح‌البلدان» و «الانساب الاشراف» که‌درسال دویست و هفتادونه وفات یافت ، یعقوبی متوفی در سال دویست ونودوچهار مؤلف کتابی‌است درتاریخ که بنام خود وی معروف است و توسط محمدابراهیم آیتی‌بیرجندی بفارسی‌ترجمه و منتشر شد دینوری مؤلف کتاب « اخبار الطوال » که در سال دویست و نود وچهار در گذشته است تا میرسیم بنام بزرگترین مورخان اسلام‌ـطبری که درسیصد و ده درگذشت وی‌در زمان خودیکی از بزرگترین دانشمندان اسلام ومجتهدین اهل‌سنت وجماعت‌بود .

---

۱ ــ کتاب الانساب تالیف امام ابی‌سعدء بدالکریم سمعانی متوفی سنه ۵۶۲ ، ۱۱۶۲م یك‌بار در اروپا ازطرف اوقاف‌گیب چاپ‌عکسی‌شد و اکنون چهارجلد از انتشار دائرةالمعارف عثمانی‌حیدرآباد دکن چاپ شده‌است .

بررسی یك مبحث دستوری

پیوند در زبان فارسی

رخسرو فرشیدورد

تا غایت که، تا غایتی که، آن چندان که، چندانی که نیز از گروههای پیوندی ندکه درنثر امروز بکارنمیروند واختصاص بقدیم دارند.

مثال :

«و توالد وتناسل کردند **تاغایت که** عدد فرزندان یکی ازایشان بقم... زیاده هزار رسید»(تاریخ قم)

«گلنار وخواهرش قمرملك بر بالین وی زاری کنان بودند **تاغایتی که** همه دل ، برداشتند» (سمك عیار)

«**چندانی که** شفاعت کردند سودنداشت» (دارابنامه)

«بهروز گفت: ای خداوند، **آن چندان که** با شما مبالغه کردم که در شهرمروید فتن مصلحت نیست سخن مرا قبول نکردید» (دارابنامه)

ه ـ پیوندها وگروههای پیوندی علت

این واژه‌ها وگروه واژه‌ها جمله قیدی علت میسازند وعبارتند از : زیرا، چه، که، چون، نظر باینکه، بعلت اینکه، بواسطه اینکه، برای اینکه، براثر اینکه، بخاطر اینکه، اینکه، درنتیجه اینکه، ببهانه اینکه، ازترس اینکه، ازآنجاکه، حال که، حالا که، ، ازبس که، ازآنجا... که.

«**چون** درس نمیخوانی ترا دوست ندارم»

دراینصورت دوجمله پیوسته رامیتوان همپایه یکدیگرنیز شمرد : « بااینکه ثروتمند است معهذا ازفقرمی نالد» .

اگر درقدیم بمعنی اگرچه هم میآمده است :

«مرد باید که گیرد اندرگوش ور نوشته‌است پند بردیوار» (سعدی)

لیکن از معانی «که» درحالیکه ، و درصورتی که بوده است در اینصورت پیوند وابستگی تقابل بشمارمیرود .

« پای مسکین پیاده چند رود کز تحمل ستوه شد بختی » (گلستان)

«توکی بدولت ایشان رسی که نتوانی جزاین دورکعت وآنهم بصدپریشانی» (همان کتاب)

این گروههای پیوندی نیز درقدیم برای تقابل بکارمیرفته‌اند . بی‌ازآنکه (بمعنی بی‌آنکه) ، بازآنکه (بمعنی باآنکه) بهرچند که (بمعنی باآنکه).

«**بی‌ازآن** کایدازوهیچ‌خطا ازکم‌وبیش سیزده سال کشید از ستم دهـر ذمیم» (ابوحنیفه‌اسکانی)

«**بهرچندکه** لشکر ماغلبه ترند امـا ایشان را سردار در لشکر بسیارند» (دارابنامه)

ح - **پیوند ها و گروههای پیوندی شرطی** - اینها جمله قیدی شرط می‌سازند وعبارتنداز ، اگر، تا، بشرطی‌که، بشرطاینکه، بشرطی... که ، در صورتیکه ، درصورتی ... که، درحالیکه ، هرگاه ، چنانچه، اگرچنانچه ومانندآنها

مثال :

« **اگر** کارکنی کامیاب میشوی»

«اگر پادشاهی‌خواهی بیزدان دادارکردگار بتو تسلیم کنم» (سمك‌عیار)

« **تا** درس‌نخوانی‌کامیاب‌نمیشوی»

«**بشرطی‌که** اوبیاید منهم می‌آیم».«**بشرطاینکه** توبروی اوهم میرود»

«بدرش اجازت‌داد **بشرطی‌که** از شهر بسیار دورنرود» (دارابنامه)

«**بشرطی** همراه تو می‌آیم **که** مرا آزار ندهی»

«**درصورتی** بآنجا میروم **که** مرا گرامی دارند» . « **در صورتیکه** فرهاد بیاید منهم میآیم»

« **هرگاه** جنگ درگیرد جهان ویران میشود» . «**اگرچنانچه** برادرم پزشك شود ماخوشبخت میشویم»

که ، اگرچنانچه ، گرزانکه ، گرایدون که همه بمعنی اگر درقدیم بعنوان
وگروه‌پیوندی شرط بکار رفته‌اند .

مثال :

د تشنه عشقت **که** نگوید غم‌دل تو مپندار که خون‌ریزی و پنهان‌ماند» (سعدی)

« **اگرچنانچه** بازآید نیك واگرنه همچنان میباشم» (سمك عیار)

نکه من سرشك فشانم بزنده رود کشت عـراق جمله بیکبار تـر شود »
(حافظ)

ایدون که بامن توپنهان‌کنی نپیچی و اندیشه آسان کنی

ن هرچه خواهی همه کام تـو بـر آرم نپیچم سر از دام تو (شاهنامه)

ط ـ پیوند ها و گروههای پیوندی استثناء اینها جمله قیدی استثناء
ند و عبارتند از ، الامگر ، مگر که ، مگراینکه، باستثنای اینکه ، بجز اینکه ،
ه ومانند آنها . **مثال :**

«من بخانه‌آنها نمیروم **مگر** دعوتم کنند»

برجای بزرگان نتوان زدبگزاف **مگر** اسباب بزرگـی همه آماده کنی»
(حافظ)

«من با او آشتی‌نمی‌کنم **مگراینکه** ازکرده خودپوزش بخواهد» . «این‌کارا نجام
الااینکه شما بخواهید» .«**بجزاینکه** دست روی‌دست بگذاردکاری نمی‌کند»

«الاکه» نیز درقدیم بعنوان‌گروه پیوندی استثناء بکارمیرفته است :

من مهره مهر تو نریزم الا که بریزد استخوانم (سعدی)

***

باتوجه به‌مطالبی که‌گفته‌شددرباره معانی‌وکاربرحی‌از پیوندهاوگروههای‌پیوندی
، این نکات را استخراج کرد :

و گاه پیوندهمپایگی‌افزایش است بمعنی‌معروف‌آن. گاه پیوندهمپایگی‌تضاد است
، درحالیکه). گاه‌پیوندهمپایگی‌تصحیح‌است (بمعنی‌بلکه). گاه‌پیوند وابستگی‌حالت
بمعنی‌درحالیکه). گاه پیوند وابستگی غایت‌است (بمعنی‌تاو‌بمنظوراینکه).

بلکه گاه‌پیوند همپایگی‌تصحیح است وگاه پیوند همپایگی افزایش‌است(بمعنی
براین)

تا ازکلماتی‌است که‌معانی‌بسیاری دارد. وقتی‌پیوندباشد دارای این‌ویژگیهااست:

۱ ـ پیوند همپایگی افزایش (بمعنی حتی)

۲ ـ پیوند همپایگی نتیجه (بمعنی درنتیجه وپس).
۳ ـ پیوند وابستگی تفسیر وتبیین (بمعنی که).
٤ ـ پیوند وابستگی زمان (بمعنی از وقتیکه).
٥ ـ پیوند وابستگی زمان (بمعنی‌تا وقتی‌که).
٦ ـ پیوند وابستگی زمان(بمعنی‌همینکه).
۷ ـ پیوند وابستگی مقدار(بمعنی‌تاحدی‌که ، تا اندازه‌ای‌که) .
۸ ـ پیوند وابستگی غایت (بمعنی بمنظور اینکه).

نه گاه‌پیوند همپایگی‌نفی‌است (درصورت‌تکرار)و**گاه** پیوند تصحیح‌است.

که: ۱- گاه پیوند وابستگی است‌که جمله وصفی‌میسازد.
۲ ـ گاه پیوند وابستگی‌است‌که جمله اسمی می‌سازد (پیوندتفسیروتبیین).
۳ ـ گاه پیوند وابستگی زمان است (بمعنی‌وقتی‌که).
٤ ـ گاه پیوند وابستگی کیفیت است (بمعنی‌بطوری‌که).
٥ ـ گاه پیوند وابستگی‌حالت‌است (بمعنی‌درحالیکه و درآنحال).
٦ ـ گاه پیوند وابستگی غایت است (بمعنی‌تاوبمنظور اینکه).
۷ ـ گاه پیوند، وابستگی‌شرط است (بمعنی‌اگر).
۸ ـ گاه پیوند وابستگی علت است(بمعنی‌زیرا).

کجا: ۱ ـ گاه پیوند وابستگی است‌که جمله وصفی می‌سازد(بمعنی‌که) .
۲ ـ گاه پیوندوابستگی‌زمان است (بمعنی وقتی‌که).
۳ ـ گاه پیوند وابستگی‌علت است (بمعنی‌زیراکه).
٤ ـ گاه پیوندوابستگی‌مکان است (بمعنی‌هرجا).
٥ ـ گاه‌پیوند وابستگی کیفیت‌است (بمعنی‌همانطورکه).

اگر: ۱-بندرت‌پیوندوابستگی‌تفسیر است(بمعنی‌که)۲ـ گاه پیوند وابستگی‌شرط است ۳ ـ گاه پیوند وابستگی‌تقابل است ٤ ـ گاه‌پیوند همپایگی یکسانی‌است (بمعنی خواه) دراینصورت تکرارمیشود ٥ ـ گاه‌پیوند همپایگی تناوب‌است (بمعنی‌یا).

در حالیکه: ۱ ـ گاه‌گروه پیوندی وابستگی حالت‌است.
۲ ـ گاه گروه پیوندی وابستگی تقابل‌است.

در صورتیکه: ۱ـ گاه‌گروه پیوندی وابستگی‌شرط است(بمعنی‌اگر).
۲ ـ گاه‌گروه پیوندی وابستگی‌تقابل‌است

چون ۱ ـ گاه پیوندهمپایگی‌افزایش‌است(بمعنی‌مثل). ۲ ـ گاه‌پیوندوابستگی زمان است (بمعنی‌وقتی‌که). ۳ ـ گاه‌پیوند وابستگی‌علت‌است(بمعنی بعلت‌اینکه) ٤ ـ گاه پیوندوابستگی کیفیت است (بمعنی‌آنطورکه).

البته برخی‌از این‌کلمات‌تنهاپیوند نیستند بلکه‌پاره‌ای‌ازآنها حرف‌اضافه وقیدهم هستند . برای دیدن‌مثالها بمتن‌رساله‌رجوع شود.

خلاصه

همپایگی

افزایش : و، چون، با، هم، نیز، همچنین ، مخصوصاً، از، بعلاوه، حتی، نه، بلکه، گذشته‌ازاین، وانگهی‌وجزآنها.
تضاد : ولی، اما، لیکن، هنوز، باز، لیك معهذا، بااینحال، بااین وجود، افسوس‌که، حیف‌که، بااینهمه، ومانندآنها .
تصحیح : بلکه، برعکس، بالعکس، ومانندآنها .
نتیجه: پس، تا، تااینکه، بنابراین، درنتیجه، نتیجة ومانندآنها.
توالی: آنگاه، بعد، سپس، دیگر، سدیگر، پس‌آنکه‌ومانندآنها.
تناوب: یا، یااینکه، والا، وگرنه، «گاهی.. گاهی»ومانندآنها.
یکسانی (تسویه): «چه... چه»، «خواه... خواه» ومانندآنها.

۱ــسازنده جمله اسمی : که، تا، کجا، اگر.

۲ــسازنده جمله وصفی : که، کجا .

وابستگی یا پیروی

۳ــ سازنده جمله قیدی

زمان : چون، که، تا، وقتی، کجا، چند، وقتی‌که، هنگامی‌که، دروقتی‌که، هرگاه و مانندآنها .
مکان : کجا، هرجا، هرجاکه، هرکجا، جائیکه، آنجاکه، بهرکجاکه ومانندآنها.
کیفیت وحالت : که، چون، کجا، همانطورکه، چنانکه، بطوری‌که، بنوعی‌که و مانندآنها .
مقدار: تا، هرچه، هرقدرکه، چندانکه‌ومانندآنها.
علت : زیرا، چون، بعلت‌اینکه ، ببهانه‌اینکه ، ازبس، ازآنجاکه، نظرباینکه ومانندآنها.
غایت: که، تا، تااینکه، برای‌اینکه، ازترس‌اینکه، مبادا و مانندآنها .
تقابل: اگر، اگرچه، هرچند، باآنکه، حتی‌اگر، باوجودآنکه، هرقدرکه، ولو، گواینکه ومانندآنها
شرط : اگر، تا، هرگاه، بشرطی‌که، بشرطی... که، درصورتیکه، درحالیکه، چنانچه، اگرچنانچه و...
استثناء : مگر، الا، مگرکه، مگراینکه، باستثنای اینکه، بجزاینکه، الااینکه ومانندآنها.

...وند و ...روه ...ندی ... در ...بان ...رسی

مآخذ

در نوشتن این مبحث علاوه بر کتب ومتونی که درضمن کار بآنها اشاره گردیده از این کتب ورسالات نیز استفاده شده است .

۱ ـ دستور جامع زبان فارسی تألیف همایون فرخ چاپ تهران ۱۳۳۷

۲ ـ دستور زبان فارسی تألیف آقایان قریب ، بهار ، فروزانفر ، همائی، یاسمی چاپ ۱۳۲۹ خورشیدی

۳ ـ دستور زبان فارسی تألیف دکتر عبدالرسول خیامپور چاپ تبریز ۱۳۳۸

٤ ـ شرح ابن عقیل از بهاءالدین عبدالله بن عقیل العقیلی الهمدانی المصری چاپ ۱۳۷۵ قمری قاهره

۵ ـ مبادی العربیه جلد ٤ ازمعلم رشیدالشرتونی چاپ سوم ۱۹۲٤ میلادی

۶ ـ «قید در زبان فارسی»، رساله دکتری، ازخسروفرشیدورد

۷ ـ ساختمان جمله از دکتر پرویز خانلری

8 – Grammaire raisonnée de la Langue Française par A. Dauzat.

9 – Lexique de la Terminologie Linguistique par Marouzeau.

10 – Dictionary of linguistics by Mario. pei and Frank Gaynor

11 – Grammaire Larousse du xx^{e} Siècle, Paris,

12 – Grammaire du Français par R.L. Wagner et J. Pinchon.

13 – English Grammar Past and Present by Nesfield

اسناد تاریخی

دستخطی از ناصرالدینشاه

سردار کل[1] بخاکپای
ارك عرض می‌نماید ازدیشب تا
ال درمحله بیار بیار؟ ناخوشی بروز
وده بقدر بیست نفرتلف شده اگر
خص بفرمایند شاهزاده را روانه
سکو نمایم در این باب هرچـه
مر ومقرر فرمایند اطاعت نمایم.

☆☆☆

اذن خواستن لازم نیست
درصورت ناخوشی البته البته بدون
درنگ شاهـزاده را روانـه بکنید در ناخوشی نباشد یا اسکو یا جای دورتر .
خودش هم یعنی سردار در ایـن صورت نباید در شهر بماند . خودش هم بـا شاهزاده
برود البته .

۱ـ برای اطلاع ازشرح حال عزیزخان سردارکل به مقالهٔ آقای سعادت نوری مندرج درشمارهٔ ۸ مجله میتوانند رجوع کنند .

دکتر شهریار نقوی
استاد زبان اردو

ایران شناسی در پاکستان

(۵)

اهمیت فارسی در پاکستان : پس از حملات سلطان محمود غزنوی بسرزمین پهناور هندوپاکستان واستقرار حکومت مسلمانان درآن دیار، فارسی، زبان رسمی و درباری‌آن مملکت اعلام گردید وادبیات ارزندهٔ‌آن که مورد استقبال فراوان عموم اهالی‌آنکشور قرار گرفته بود درمدت چندین قرن دراذهان‌آنان رخنه‌ای کرده و برروحیه‌شان تأثیرعمیقی بجای گذاشت. مخصوصاً دربین‌مسلمانان که طبقه حکمرانان را تشکیل میدادند ادبیات فارسی بقدری باایران بستگی‌معنوی ایجاد نمود که‌آنان ازحیث فکر ونظر بتمام معنا ایرانی شدند ودرکلیهٔ‌شئون زندگی باهنودفرق‌محسوسی داشتند. همین فرق توأم بااختلاف دینی موجب شد که‌آنها نتوانستند درامور اجتماعی با هنود کناربیایند وباآنها درنظرات‌ملی‌انبازباشند. بهمین‌علت هنگامیکه‌انگلیسی‌ها بناچار تصمیم به‌تخلیه‌آن شبه‌قاره گرفتند ملت مسلمان بمنظورحفظ شعائردینی‌وابقای روش‌های زندگی که رنگ ایرانی را بخودداشت درصدد تقسیم‌آن سرزمین برآمده و خواستارحاکمیت درقسمتی ازآن گردیدند. با درنظر گرفتن این حقایق میتوان‌ادعا کرد که فارسی وادبیات‌آن اساسی‌ترین نقش را در تشکیل مملکت وملت پاکستان ایفا نموده‌است .

مناطق مختلف پاکستان دارای زبانهای گوناگون محلی میباشد ومخصوصاً درقسمت‌های خاوری وباختری‌آن که بکلی ازهم مجزاست ودرحدود ۱۶۰۰ کیلومتر خاك هند دربین‌آنهاوجوددارد و دربرخی ازشئون زندگی‌مردم دوناحیه کمترشباهتی

بچشم میخورد زبانها ازهم بکلی متفاوت است ولی زبان ومخصوصاً ادبیات فارسی و افکارتصوف ایرانی دربین آنها هم‌بستگی و یگانگی عجیب فکری ایجاد نمودومیتوان گفت بعداز قرآن، ادبیات فارسی نقش مهمی را در ایجاد اخوت و مودت بین‌مردم پاکستان شرقی وغربی ایفا کرده‌است.

ادبیات زبان اردو که زبان عمومی درحدود چهارصد میلیون مردم جهان و زبان ملی‌پاکستان بشمارمیرود از فارسی سرچشمه گرفته وبقدری تحت تأثیرآن‌واقع شده‌است که دراغلب موارد امتیاز مرزبین‌آنها بکلی‌ازبین‌میرود وچنانکه‌درشماره‌های پیشین مذکور افتاد اردو، علاوه براینکه رسم‌الخط و عروض واقسام وسبک‌های نظم‌و نثر وتعبیرات وتشبیهات واغلب ضرب‌الامثال و بیش‌از ۶۰درصدکلمات خودرا ازفارسی گرفته روح‌ادب‌آن نیز ایرانیست‌وبهمین‌علت‌کلیه‌سخنوران وگویندگان اردوبستگی خاصی بفارسی داشته ودارند بطوریکه اغلب آنها آثارشان را بهردو زبان بیادگار گذاشته‌اند وچه بسا که شعرائی درمقابل کلام اردو مانند میرزا اسدالله‌خان غالب و دکترمحمد اقبال لاهوری که از زبده‌ترین گویندگان‌آن زبان محسوب‌اندآثارفارسی خویش را عزیزتر دانسته و آن را بیشتر سرمایهٔ مباهات خود قرار داده‌اند چنانکه غالب گوید :

فارسی‌بین تا به‌بینی نقشهای رنگ‌رنگ   بگذرازمجموعه اردو که بی‌رنگ‌من‌است

☆☆☆

اقبال گوید :

گرچه«اردو» در عذوبت شکر است   طرز گفتار دری شیرین‌تر است

☆☆☆

تنم گلی ز خیابان جنت کشمیر   دل ازحریم حجاز ونوا زشیراز است

عقیده شاعرانقلاب حضرت‌جوش‌ملیح‌آبادی که نامدارترین شاعرمعاصر اردو بشماراست درمورد ادبیات فارسی‌براینست که تمام تاروپود شاعری وی‌ساخته‌وپرداخته کارخانه‌هائی‌میباشد که درکنار کناباد وگلگشت مصلابنا گذاشته شده بود — وی شعر خودش رامدیون حافظوسعدی میداند وبسرزمین‌آنها عشق‌میورزد ومؤمن‌براینست.

پس از اینکه زبان انگلیسی درمؤسسات علمی شبه‌قاره زبانهای شرقی (عربی فارسی واردو) را تحت‌الشعاع قرارداده وفرهنگ وعلوم اسلامی را تهدید به‌نیستی نمود مسلمانان آن دیار بمنظور حفظ مقام و توسعه زبانهای اسلامی چاره‌ای اندیشیدند و بتأسیس مؤسسات ملی پرداختند ازآن جمله‌بود مؤسسه علوم شرقی که مدتهاپیش تحت نظارت دانشگاه پنجاب (لاهور) شروع بکار کرد ـ مؤسسهٔ‌علوم شرقی‌لاهور جهت کمك بکسانی بوجودآمد که از تحصیل انگلیسی سرباز زده یا بعلت گرفتاری های زندگی فرصت‌کافی برای شرکت در دروس مدارس ودانشکده‌ها را ندارند ـ امتحاناتی که‌در فارسی‌بدون شرط وقیدحضوردر کلاسها بوسیله این‌مؤسسه بسیارارزنده برگذارمیشود منشی ، منشی‌کامل و منشی فاضل نام دارد و بترتیب با دیپلم ولیسانس و فوق لیسانس برابر است .

امتحانات این‌موسسه که ارزش مدارك‌آن رسماً ازطرف دولت شناخته شده است‌مورد استفاده چندین صدهزارنفرقرار گرفته واین‌عده ازاسارت بی‌سوادی‌وبیکاری رهانیده شده‌اند بدینترتیب فارسی درپاکستان درپیکار بابی‌سوادی سهم‌بسزائی‌داشته و درسرنوشت عده‌زیادی ازمردم‌آن سامان وتوسعه‌علم ودانش خدمت شایانی نموده است الان‌هم هرسال هزاران‌نفرجهت شرکت دراین‌امتحانات درپاکستان خودشان‌راآماده میسازند تابوسیله‌آن بزندگی‌خود سروسامانی‌بدهند وبابدست‌آوردن مدارك‌تحصیلی‌آن درجامعه مقام شایسته‌ای کسب نمایند .

تمام میراث فرهنگی وآثارتاریخی‌پاکستانیان که سرچشمه مفاخرملی‌آنان بشماراست بفارسی‌است وعلاوه بر کتب ادبی‌وتاریخی ودینی‌واخلاقی که بفارسی مرقوم گردیده سرلوحه‌ها ودر ودیوارهای تمام‌مساجد ومقابر وعمارات قدیم وحتی‌جدیدنیز باعبارات فارسی‌مزین شده‌است و بدینترتیب فارسی در احیای مفاخر ملی‌آن سرزمین دارای اهمیت اساسی‌بوده ودرقلوب مردم جای‌بسیارمحترم وبلندی را حفظ کرده‌است.

بعلت اینکه فارسی‌درپاکستان زبان ادب و تربیت‌محسوب میشود و شیرینی آن تمام قلوبها رابخود جلب‌نموده‌است کودکان را درآن کشور ازابتدای زندگی‌بآن

ا میسازند وبعدازقرآن، گلستان‌وبوستان و پندنامه جزو کتب درسی برای بچه ها میگیرد ـ سخنرانان ونویسندگان درحین کلام و هنگام نوشتن مطلبی اغلب از رفارسی کمك میجویند تابیان خودرا مؤثرتر ونوشته‌شان رامزین‌تر سازند بهمین ، حتی‌دربخش برنامه‌های اردو وسندی وپنجابی‌رادیو پاکستان اسعارشعرای‌نامدار ی‌شنیده میشود و در برخی‌از صفحات مجلات زبانهای مربورعبارات فارسی بچشم وردجملات وحکایات وابیات دلپذیراخلاقی فارسی که مردم درایام طفولیت‌ازآثار ی وحافظ وشعرای دیگر فارسی یاد میگیرند در تمام زندگی بمثابه مشعل در آنان میدرخشد ودراغلب‌مراحل حیات بآنها راهنمائی میکند .

درتمام‌دانشگاههای پاکستان (لاهور ، کراچی ، داکا . پیشاور ، حیدرآباد جشاهی و بهاولپور) که مجموعاً شامل بیس از دویست دانشکده ادبیات میباشد و چنین درتمام دبیرستانهای ملی‌ودولتی ومدارس عمومی که شماره‌آن برچندین هزار لغ میشود کرسیهای فارسی وجود دارد وتعداد محصلین آن زبان متجاوز از چندین لیون نفر است .

درصفحات غربی پاکستان غربی که شامل نواحی‌مرزنشینان‌آنکشورمیباشد نند چترال (ایالت نواب‌نشین که هنوزهم فارسی‌درآنجا زبان درباری و رسمیست) و هرستانهای هزاره ، پیشاور ، پاراچنار ، کوهات ، کویتا ، کرم ایجنسی دیر سمعیل‌خان ومستونگ فارسی‌زبان عمومی‌است و درحدود صدهزار نفر بآن صحبت یکنند ـ بعلاوه میتوان ادعا کرد زبان فکری تمام نویسندگان و گویندگان اردو ارسیست ودرحال حاضر تعداد زیادی از شعرای آن زبان بفارسی‌هم شعر میگویند و شعرای فارسی‌گوی معاصرمانندآقایان‌آغاصادق نقوی ، دین‌محمد ادیب ، شیخ محمد ایوب ، امیرمحمد هزاره ، حکیم گل محمدبلوچ ، دکترمحمداکرم‌شاءاکرام، دکتر عبدالحمید عرفانی‌مجموعه اشعارفارسی خودرا بنامهای شاخ‌طوبی ، نوای فردا ،کاس الکرام ، ارمغان گل ، پروانه پندار وحدیث‌عشق بچاپ رسانیده‌اند واین‌موضوع نیز نفوذ فوق‌العاده فارسی‌را در زمان‌حاضر آشکار میسازد .

دنباله دارد

حسین علی‌میرزا فرمانفرما

شادروان عبداله مستوفی در کتاب تاریخ زندگانیش که در چاپ دوم تاریخ قاجار نامیده‌شده است‌درصفحه۲۹ ضمن معرفی‌اولادفتحعلیشاه نوشته‌اند : « اماحسین‌علی میرزا فرمانفرما والی‌فارس خبری نبود و باسلام و صلوات حول وحوش بخصوص زکی خان نوری برادر میرزا اسداله‌خان وزیر لشکر و رضاقلیخان هدایت وزیر ایالت کروکری میکرده است ودرجای دیگر ، صفحه ۴۰ ، مینویسد که فتحعلیشاه، برای برقراری‌نظم درشیراز که بواسطه بی کفایتی حسین علی‌میرزا فرمانفرما کارآنجاچندان خوب نبود سفری بشیرازرفت.» نگارنده بدون اینکه‌بخواهم تعصب خانوادگی‌بخرج داده وازجداعلای خودم‌بی‌وجه دفاع کنم بقول‌مرحوم ایرج‌میرزا :

گذارم امر را در پای تحقیق　　　سپس خواهم ز اهل فکر تصدیق

حسین علی‌میرزا یکی از پنج پسری است که همه‌درسال ۱۲۰۳ ه ق درقصبه نوا متولد شدند آقامحمدخان سه‌نفرآنها را که عباس‌میرزا ، محمدقلی‌میرزا وحسین علی‌میرزا باشند بفرزندی خود مفتخر کرده‌آنها را بحرمسرای خاص‌میبرند .

حسین علی میرزا در سال ۱۲۱۳ به ایالت فارس و لقب فرمانفرما سرافرا میشود وشاید تنها کسی‌است که ۳۸ سال متوالی بدون انقطاع والی ایالت مهمی چو

فارس بوده بعداً جنوب خوزستان‌هم به قلمرو او اضافه میشود . البته دربادی امر کـه خردسال بوده چراغعلی‌خان نوائی وزیرش فارس را اداره میکرده . شادروان احمد کسروی که حتی دشمنانش دانشمندی و بی‌غرضی او را تصدیق کرده‌اند و تحقیقات تاریخی که نموده معتبرومستند شناخته شده درتاریخ پانصد ساله خوزستان‌صفحه ۱۹۳ مینویسد :

«گفتم که فتحعلیشاه بخش‌جنوبی خوزستان را حزو فارس کرده به پسرخود حسین علی‌میرزا سپرد . حسین علی‌میرزا در آغاز فرمانروائی خردسال بود ولی سپس که بزرگ شدیکی‌از شاهزادگان توانا و کاردان گردید.»

من‌شخصا شادروان عبداله مسوفی‌رانشناخته ودرك نکرده‌ام لیکن‌ازاشخاص معتمد شنیده‌ام که مرد پاکدامن و بقول خودش استخوانداری بوده . کتابی‌هم که با انشاء روان ومشغول کننده نوشته خواندنی‌وقابل‌استفاده‌است واگرحه‌خودش نوشته که کتابش تاریخ نیست اما درچاپ جدید سرگذست زندگانی او ، تاریخ قاجار شده و درست‌هم هست زیرا متأسفانه ما باداشتن چندهزار سال تمدن هنوز یك تاریخ مدون حسابی دنیاپسند وقابل‌اعتمادنداریم. تاریخ ما را کتابهائی‌ازقبیل کتاب مرحوم‌مستوفی وسفرنامه های سیاحان خارجی‌بشکل‌هدیه که اکثراً باهم‌اختلاف‌دارندتشکیل‌میدهد.

شاهد دیگری که بی‌پایه بودن گفته مرحوم مستوفی‌را میرساند این‌است که رضاقلیخان هدایت را وزیرایالت خوانده و حال‌آنکه مرحوم هدایت حودش درجلد نهم روضةالصفا مینویسد که منصب‌تحویلدار جنسی‌واحتساب شیراز را داشته ودرآخر کار که حسین علی‌میرزا به‌نام حسین‌علیشاه درشیراز جلوس‌میکند وشیراز و کرمان و یزدبه نام او سکه ضرب‌میکنند وخطبه میخوانند مرحوم هدایت را به ملك‌الشعرائی دربار ارتقاء میدهد .

نگارنده نه‌محقق هسنم ونه‌مورخ و صرفاً برای انجام یك وظیفهٔ اخلاقی و اجتماعی‌اقدام به‌تکمیل وتصحیح سفرنامه رضاقلی‌میرزا نایب‌الایاله فرزندارشد حسین

علی‌میرزا نمودم ولی‌چون چندسال دراین باره‌مطالعه و تحقیق کرده‌ام و به حقیقت و راستی‌هم حتی‌بیش ازحیثیت اسلافم‌پابندم‌لذامیتوانم با ایمان‌کامل نظربدهم که حسین علی‌میرزا بی کفایت وناّلایق‌نبوده‌است‌والا امکان‌نداشت که۳۸سال‌متوالی به‌فرمانفرمائی ایالت مهمی‌چون فارس که قبلا ولیعهدنشین بوده باقی‌بماند . استنباط این‌جانب این است که وی‌شاهزاده‌ئی کاردان بوده واخلاق ستوده داشته وسلیم‌النفس بوده و برخلاف بسیاری از برادرانش بی‌باك وماجراجو نبوده‌است و اگرتحریك برادر اعیانیش حسن علی‌میرزا شجاع‌السلطنه و تشویق عبداله‌خان امین‌الدوله وزیر اعظم فتحعلیشاه نبود وظل‌السلطان برادر کوچکترش‌هم در تهران به تخت نمی‌نشست شاید بخیال سلطنت نمی‌افتاد و خود و خانواده‌اش را دچار مخمصه نمی کرد .

حسین‌علی‌میرزا در زمان حیات‌پدرش بعداز مرحوم عباس‌میرزانایب‌السلطنه برتمام برادرها مقدم بوده و حتی‌بااوهم رقابت میکرده . اگر بی کفایت و نالایق بود هرگز نمیتوانست با چنان برادر لایق و رشیدی که شش روزهم از او بزرگتر بود رقابت کند .

رفتار محمدشاه‌هم باوجود سرکشی‌وعصیانش زیاد با او بدنبوده زیرابرادرش شجاع‌السلطنه‌را کورمیکند وبه‌اردبیل میفرستد ولی‌فرمانفرما را درمنزل منوچهرخان معتمدالدوله یابقول هدایت درعمارت حورشیدتحت‌نظرقرارداده چند نفر ازچاکران خاصش را بخدمتش میگمارند تا درماه ربیع‌الاول ۱۲۵۱ (در ناسخ‌التواریخ اشتباها ۱۲۵۲ یادشده) در وبائی‌فوت‌میکند .

نجفقلی میرزا والی پسرش در کتاب رموزالسیاحه مینویسد : « سرکار فرمانفرما از این بلیه ناگهان بدار جنان خرامید . نعش اورا درامامزاده‌زید بامانت سپردند بعداز اینکه شاهزاده رضاقلی‌میرزا از سفر فرنگستان به عتبات عالیات عرش درجات عراق مراجعت فرمودند در آستانه مبارکه علی‌ابن ابی‌طالب بمکانی مرغوب درجواران حضرت مدفون ساختند. »

حسین‌علی‌میرزا مانند پدرش طبع‌شعری‌هم داشته‌وحاجی‌اکبرنواب شیرازی

کتاب دلگشای خود مینویسد: « اگرچه طبع شریفش موزون بود لیکن از انتظام ابیات به‌نظم عبارات نمی‌پرداخت و برسبیل اتفاق شعری از بحر خاطر مبارکش چون شاهوار آشکارمیشد» این دوبیتی که اعتقاد و ایمان اورا میرساند ازوست :

ای شیرخدا تو آگهی ازدل ما گر روز ازل‌هم توسرشتی گل ما

با مهرخود آمیخته‌ئی آب وگلم مهر توکجا برون رود ازدل ما

معلوم میشود حسین علی‌میرزا خیلی‌نزد پدرش عزیز بوده و احترامات خاصی برای اوقائل شده‌است چنانکه تاریخ عضدی‌میگوید : «اما احترامات فرمانفرما اینکه درمیان تمام اولاد خاقان مغفور فرمانفرما را مهدعلیای بزرگ (مادر خاقان) بفرزندی نگاه داشت و وصیت کرد همانطور که اسم‌شاه شهید (آقامحمدخان) به‌پسرعباس‌میرزا گذارده میشود اسم‌مراهم‌به‌دخترحسین علی‌میرزا بگذارند . ام‌الخاقان دخترفرمانفرما که گویا قریب نودسال عمردارد ودر کربلای معلی‌مجاور است آسیه‌خانم والده‌ماجده خاقان مغفور نامیده‌شده وخطاب ام‌الخاقان‌یافت .»

حسین علی‌میرزا دارای نوزده پسر وهفت دختر بود . ارشد پسرها رضاقلی میرزا نایب‌الایاله میباشد . پنج‌نفراز دامادهایش بشرح مورخ درفارس نامه ناصری‌از این قرارند :

۱ ـ شیخ‌سیدسعیدخان امام مسقط

۲ ـ محمدعلی‌خان قشقائی پسرجانی‌خانی ایلخانی‌قشقائی

۳ ـ میرزا ابوالحسن خان‌مشیرالملک‌فارس پسرمیرزا محمدعلی‌مشیرالملک

۴ ـ حاجی شکراله‌خان نوری پسراسداله‌خان لشکر نویس و برادر میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله

۵ ـ میرزا ابوالحسن خان پسر میرزا محمد هادی وزیر فارس در زمان ولیعهدی فتحعلیشاه .

اسناد تاریخی

طهران شب ۱۷ شوال ۳۱۵

حضرت مستطاب اجل امجد افخم آقای امیرنظام دام تعالی

با اینکه جناب وکیل الدوله پاکت مرقومات حضرتعالی را محتوی کتابچه تفاوت خرج رقبه فاضل به بنده نرسانیده و با اظهارات شفاهی سرپائی کفایت کرد و بنده جواب سربالا ندادم درین دل شب با این قلم مغشوش در شتابی کـه البته موجب بی‌ربطی عریضه را مختصرعرض میکنم ومژده میدهم که زین پس ترتیب امور مالیه و کار خرج دولت براین نسق مقرر خواهد شد که نه حرف فاضل بمیان بیاید نه حقه بازی وناظر حالی اینقدر در سرحساب و کتاب رنج وزحمت ببرید استدعای مخصوص دارم ومرگ‌من زود صورتی را که خواسته‌ام یعنی مخارج مختصر لیالی آذربایجان را یعنی آنها کـه در تبریز و سایر بلاد و اقطاع آن مملکت هستند تشخیص دهید و بفرستید .

درکار کردستان فرموده بودید جناب‌آقای سالار الملك حفظ‌الله‌تعالی کماکان تو... کند حکمی که در نقل‌مکان‌ایشان‌ازطهران‌صادرنشده بود لکن‌چون می‌بینم روی کردستانی ها باز شده است مصلحت دید بنده آن است که چندی ایشان را به تبریز بخواهید . درباب لشکرنویسباشی آذربایجان ازطرف قرین‌الشرف همایون مقرر شد آدم امین مناسبی‌ازطهران معین‌شود برفیع‌الدوله و مشیرنظام اعتماد ندارند ثانیاً عرض میشود اگر یکی ازین دورا امضا فرمودند تلگراف خواهم کـرد برای ریاست نظام

میفرمایند نواب ظفرالسلطنه سه‌هزار تومان بدهد چرا که با بعض شکایتهای خارجه و داخله بایستی برکاب احضار میشد و بیکار میماند پس عذر و تعلل قبول نیست دیگر نمیدانم چه میخواستم عرض کنم که خاطرم نیست .

دستخطی از امین الدوله به امیرنظام

تمدن وفرهنگ در پاکستان باستان

سید مرتضی موسوی

پاکستان کشوریست نوبنیاد دارای اما تمدن و فرهنگ باستانی ویرانه های مونجودارو و هاراپا درپاکستان باختری مظاهرتمدن مردم دره سندمیباشندکه تمدنآنها دوهزار وپانصد سال پیشاز میلاد مسیح باوج کمال رسیده‌بود و همچنین تاکسیلا و سوات درپاکستان باختری ومیناماتی درپاکستان خاوری دارایآثار عدیده از فرهنگ پرشکوه پاکستان باستان میباشند .

سرزمین پاکستان درطیقرونمتمادی باکشورگشایان نژادهای معروف مثلآریا وکوشانا و پارتیوهن ویونانی وعرب وایرانی وترك وپتان وتیموری وبالاخره با انگلیس سروکار داشته‌است ـ قهرمانان بزرگ تاریخ اسکندر مقدونی ، محمدبنقاسم اولین فاتح عرب دره‌سند ، چنگیزخان، تیمورگورکانیوبابرشاه حاکمسمرقند وبنیانگزار امپراطوری تیموریانهندوپاکستان در زمانهای خودمدتیرا اعمازکوتاه وطولانی . درسرزمینپاکستان بسر برده‌اند .

نژادهای کشورگشای مزبور ازمناطق غربیپاکستان وآسیای مرکزی بنوبهٔخود آثار عمیقیرا برنژاد و دین وفرهنگ وزبان وادبیات پاکستان باقیگذاشته‌اند . لشکر کشیاسکندر روابط وتماسهای اهالیدرهٔ سند را باکشورهای خاورمیانه وآسیای غربیدر زمینه‌های بازرگانی وفرهنگیاستوارنمود . عربها وایرانیها نهالپاکستان اسلامیراهزار سال پیشدرشبه قاره‌هند غرسکردند وتأثیر ونفوذ فرهنگ وافکار مللآسیای غربیبویژه ایرانی درمناطقغربیوشرقی هندوستان ۱۸ سالپیش بصورتکشور نوبنیادمستقل پاکستان بتحقق پذیرفت .

اما موضوعی که در مقاله حاضر مطرح است راجع بتمدن و فرهنگ باستانی پاکستان در ازمنه پیشازتاریخ میباشدزیرا ۲۵۰۰ سال پیشاز میلاد مسیحاهالیپاکستان

ی دارای تمدن وفرهنگ عظیمی بوده‌اند که با تمدنهای قدیم دره‌نیل و بین‌النهرین
ی میکرد . ۱۵۰۰ سال بعد درکتیبه های آسوری (۶۵۰ـ۸۰۰ ق‌ـم) از ارتباطی
ن‌ناحیه باکشورهای‌باختر‌داشته است ذکری بمیان‌آمده است ۲۰۰۰ سال‌بعدداریوش
ه ایران (۵۰۰ ق‌ـم) از مناطق پاکستان باختری بعنوان سرزمین ۷ رودخانه
هیندادا) که‌یکی‌از ایالات امپراطوریش بوده‌یاد میکنند .

درآغاز این مقاله‌صحبت‌از خرابه‌های مونجودارو رفته‌است ورمان‌کمال‌وعروج
مونجودارو از ۳۰۰۰ الی ۱۵۰۰ سال پیش‌از میلادبوده است پس بی‌مناسبت نیست
ن باب بتفصیل بیشتری بپردازیم تاتمدن اهالی‌پاکستان باختری را در طی‌سومین و
هزارهٔ پیش از میلاد بررسی نموده سهم شایسته آنانرا در فرهنگ بشری ارزیابی

.

شهرمدفون مونجودارو درسال ۱۹۲۲ م توسط یکی از افسران عالیرتبه اداره
ستانشناسی هندکشف‌گردید وسپس سرجان مارشال مدیر کل وقت باستانشناسی وسر
روهیلر باستانشناس معروف‌بتحقیق وتدقیق و تفحص بیشتری پرداختند و درنتیجهٔ
ن زایدالوصف ۲ تن دانشمند باستانشناس مذکور اطلاعات مهم و ارزنده دربارهٔ
ك و تمدن و رسوم و هنر اهالی پاکستان باختری پیش از زمان تاریخ بدست ما
است .

خرابه‌های حفاری‌شده مونجودارو برکنارهٔ‌غربی‌رودخانه سند در ۱۰ کیلومتری
ه راه‌آهن دوکری‌واقع‌است . نقشه‌مرتب ومنظم‌شهر ، بناهای محکم‌آجری ،وجود
ٔ سر پوشیدهٔ فاضل‌آب
، چاه‌های ویژه‌ای در
. آن، حمام‌بزرك‌عمومی
سهٔ عالی تعلیمات دینی
دال برآنند‌که درواقع
شهر بزرگی بوده است
ه پایتخت‌حکومت‌وسیعی
شته است . اشکال و
ه‌های حیوانات درنده
نی‌مانند شیر، ببر وفیل
وداشتن شبکه‌فاضل‌آب
آنست که‌این منطقه‌درآن
از بارانهای مفصلی
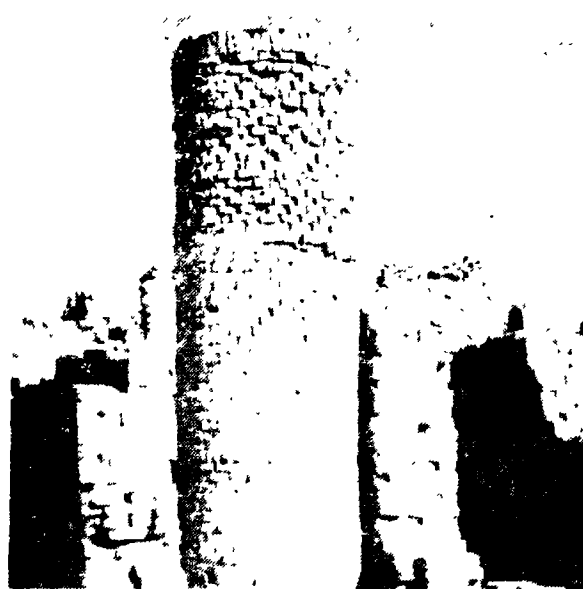
چاهی قدیمی وتأسیسات‌آن

بهره‌مند بوده‌است . ودر نتیجه آن کشاورزی بنحو شایسته‌ای پیشرفت نموده بود و محصولات عمده آن عبارت بود از گندم و جو و پنبه . اهالی مونجودارو علاوه بر فلاحت و صنعت در امور تجارت هم علاقمند بوده‌اند زیرا سنگهای ذیقیمت و جواهرات کمیابی که وجود آن دراین مناطق اصولا سابقه نداشته است در حفاری های متعدد بدست آمده است .

مجسمه‌ای ازمفرغ

مردها باقامت متوسط، قهوه‌ای فام ، باکله‌های دراز و کشیده صورت و مومشکی بوده‌اند . از مجسمه‌هائیکه کشف گردیده است درباره پوشش و پوشاك آنان میتوان استشهاد نمود . بعلت اصلاح صورت وتراشیدن‌سبیل میتوان گفت که آنها یکنوع تیغ را در اختیار داشته‌اند ، زنان نیز لباس زیبائی‌تن‌میکردند و با زینت آلات و زیورات عدیده مانند گردن‌بند و بازوبند و گوشواره‌هائیکه اغلب طلائی‌بوده است حسن و زیبائی طبیعی‌خود رادوبرابر میکردند . بچه‌های‌مونجودارو باوسایل و اسباب بازی متنوع که‌اکثراً گلی‌وسفالی بوده‌است خود راسرگرم میکردند .

آلات وابزار ثبت شده جهت‌اوزان وپیمانه‌ها بکار برده میشدکه درحفریات مختلف بدست‌آمده‌است‌وثبوت برداشتن دستگاه انتظامی وظیفه‌شناس رابهم میرساند . گمان‌میرود که‌اهالی مونجوداروودرفلزات مختلف آهن را در اختیار ... آلات ... ابزار یکه‌در حفاری‌های محل کشف گردیده است در ساختن هیچیك

ازآهن استفاده نکرده‌اندفلزات‌مختلف مانند نقره و مس جهت ساختن ظروف و
ا وکاردها وتیغها بکار برده شده است . همچنین مهرهای زیادی باعبارات عجیب و
شف گردیده است که تاکنون درك مطالب آنها ممکن و میسر نشده است درظروف
کوزه گری‌هم ابتکارات جالب‌رامعمول‌میداشتندکه نمونه‌های بارز آن در موزه‌های
ارو و کراچی بمعرض نمایش‌گذاشته شده است .
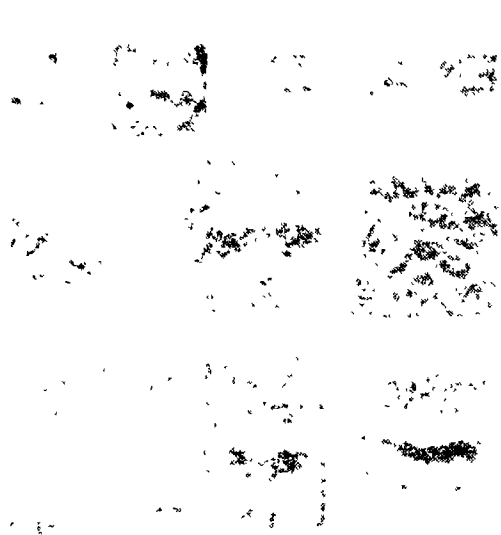
درباره نژاد اهالی‌مونجودارو
، تحقیقات زیادی بعمل آمده
سی بیقین نمیتوان گفت که
ومی بوده‌اند یا از سرزمین
مهاجرت نموده در این‌مکان
مت افکنده بودند ولی بعلت
زمان تمدن مونجودارو پیش
.آریاها بشبه‌قاره‌هندمیباشد ،
بعضی‌از نژادشناسان آنها در
ی بومی بوده‌اند که پس‌از
ونجودارو مردم همنژاد آنها
حات شمالی‌هند بطرف جنوب
ط نژادفاتح‌آریائی‌رانده شدند.

چند نمونه از مهرهای مکشوفه

در زمینه اطلاعات اهالی مونجودارو باید بدانیم که سواد خواندن و نوشتن را
رفتند . ازعلم ریاضی بهره‌کافی داشته‌اند ـ ارقام اعشاری و محاسبات واوزان و
ا همه‌شواهد باسواد بودن مردم دره‌سند میباشند ـ علاوه‌براین مسکوکات ومهرهای
، دارای عباراتیست که الفبای‌آن تاکنون خوانده نشده است . ولی هنوز نمیتوان
گفت‌که اطلاعات ریاضی اهالی دره‌سند قدیمتر بوده است‌یامعلومات معاصرین‌آمان
لنهرین .

چگونه شهر باشکوه‌مونجودارو ویران‌گردید؟ پرسشی‌است که پاسخ‌آن رامیتوان
ع واحوال موجود درخود شهرداد . ازقرائن پیداست‌که روزی مردم شهرغافلگیر
قبیلهٔ مهاجمی‌از سمت شمال‌بشهرآمان دست‌یافته ، اهالی‌شهر را درخانه‌های‌شان ،
ه‌ها و برسرچاه‌ها بیرحمانه بقتل رسانیده‌است . از کتاب هندوئی «برك‌وبدا» که
خدای جنگ‌را «تباه‌کننده‌قلعه» مینامند استنباط میشود که قبیلهٔ‌مهاجم بیرحم‌آریائی
وده‌است . وپس‌ازاین‌حادثه درطی‌اعصار وقرون‌تاسده بیستم‌میلادی گنجهای‌گرانمایه
ن پرشکوه اهالی پاکستان باستان در نتیجه سیلهای معمولی و مداوم رودسند زیر

خاک مدفون گردیده بود . درمدت ۴۲ سال گذشته حفریات و کاوشهای پیاپی و خستگی ناپذیر اداره باستانشناسی هند و پاکستان مونجودارو را باهمهٔ خرابیهای خود برعظمت و شکوه گذشته گواه و شاهد آورده است .
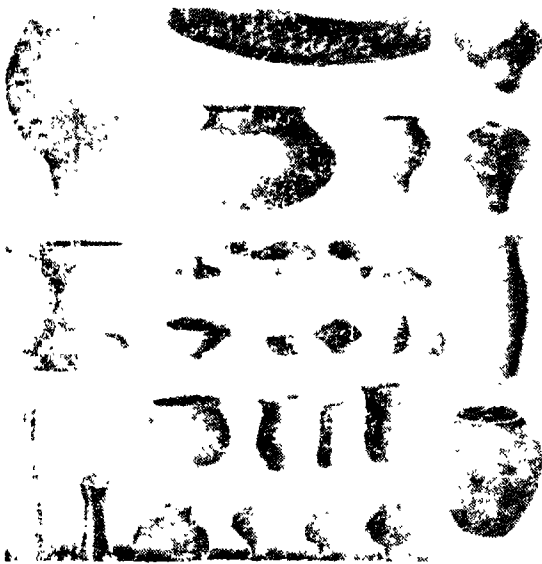
شهر حفاری شده مونجودارو و در سلسله‌ای از تپه‌های نامنظم واقع است آثار و ابنیه آنرا میتوان در دو قسمت تقسیم کرد . قسمت شرقی و قسمت غربی. قسمت شرقی مشتمل است برخانه‌های مسکونی و بازار و قسمت غربی دارای ساختمانهای مهم مانند حمام بزرگ و تالار بزرگ و مدرسه عالی تعلیمات دینی و معبد بودائی که پس از ویرانی شهر بنا گردیده بود . علاوه برین سرموتیمر وهیلر باستانشناس معروف قلاع بزرگی را کشف نموده است که یکی از آنها برمحل نسبتاً مرتفع بنا گردیده است امانتوانسته است بطور قطع بگوید که این معبدی بوده یا قصر یکی از پادشاهان وامرا بوده است.

ظروف سفالین

از مطالعهٔ سبک شهرسازی مونجودارو استنباط میگردد که با نقشه و پیش‌بینی‌های ضروری ولازم احداث گردیده است زیرا اکثر خیابان‌های این شهر دارای ۳۰ فوت عرض است که نقاط تقاطع آنها اکثراً برنود درجه است . منازل مسکونی طبقات اعیان و ثروتمند دارای حیاط بزرگ بوده است که درب ورودی آن بجای در خیابان اصلی از کوچه فرعی باز

معبد تپه

میشد . خودعمارتهای اصلی‌دارای چندین‌اطاق باوسعت‌های متفاوت و بالوازم منزل مانند آشپزخانه وحمام‌است . درحیاط اطاق یا اطاقهای‌مخصوص نگهبانان وسرایدارساخته‌میشد اکثر خانه‌های مسکونی مفروش با آجرهست و مجهز باشبکهٔ فاصل آب‌که امتدادآن در خیابانها و درسراسر شهرتوسط مامورین مخصوص دستگاهی ازقبیل شهرداری نگهداری و تنظیف میگردید . بامشاهدهٔ آثار زندگی‌اجتماعی‌مونجودارو یکی‌ازکارشناسان اظهارعقیده کرده‌است «تااندازه‌ای روشن‌است‌که شهرنخودی‌خودبوجود نیامده‌بود بلکه‌یك ادارهٔ ناظر برتمام اموراحداث وتکمیل‌این شهرنظارت میکرده‌است»

آثار مهم عماری شده مونجودارو .

۱ـ تپه معبد درحومهٔ غربی شهرآثار معبد بودائی متضمن خانقاهی‌است اززمان کوشانااست که‌اززمین اطراف۷۲فوت‌ارتفاع‌دارد ازبالای‌تپه‌منظرهٔ جالب شهرمونجودارو و رودسند دلپذیروفرحبخش میباشد. معبد طبق‌معمول دارای تالار اجتماع‌است‌که اطراف‌آن راحجرهبان گرفته‌است . مقدارزیادی از مسکوکات که‌متعلق‌به زمان۱۷۲ت۱٤۰م میباشد دراین ناحیه کشف گردیده‌است

۲ـ مدرسه عالی تعلیمات دینی: درنزدیکی تپهٔ معبد سمت‌غرب‌درآنسوی‌خیابان اصلی‌آثار ساختمان عظیمی‌است‌که بعلت همجوار بودن باحمام بزرگ میتوان حدس‌زدکه جنبهٔ دینی یامذهبی داشته‌است واز قرائن پیداست که بزرگ‌ترین پیشوای دینی شهرهم درهمین ساختمان اقامت میکرده‌است ۰

۳ـ حمام بزرگ : پروژه حمام بزرگ دارای عماراتیست مانند تالارها واطاقها وسرسراهای اطراف ، استخرآن ۳۹فوت طول و۲۳فوت عرض و۸فوت عمق دارد. هردو طرف استخر دارای پلکان است تاکسانیکه شنا بلد نباشند از استحمام در استخر هراسی نداشته باشند.چاه‌هائیکه برای استفاده‌آب برای استخراختصاص داشته‌است‌تاکنون‌مشخص و ممیز است، لوله کشی‌لازم برای استخراج‌آب مصرفی استخرهم دراین پروژه توجهات بینندگان را بخود جلب میکند. جالب‌تر از همه اینست‌که حمامهای باصطلاح امروزه «خصوصی» نیز دراین حمام بزرگ مورد استفاده قرار میگرفته‌است.

٤ـ تالار بیست‌ستونی: درنواحی حمام بزرگ واقع‌است که اصولا باید محل اجتماع ومجلس مشاوره مردم باشد.

۵- برجهای نگهبانی: تعداد زیادی از برجهای نگهبانی در ناحیۀ جنوبی واقع است که ارتفاع آن ۱۰ فوت است- گوئی اهالی مونجودارو خطر تجاوز و تهاجم را از سمت جنوب احساس میکردند ولی طوریکه قبلا گفته شد باعث ویرانی و خرابی مونجودارو ایل وحشی مهاجمی شد که از طرف شمال بآنان حمله برده و شاید این سمت بیدفاع نیز بوده است .

۶- آثار قصر: در ناحیه جنوبی واقع است . بطور قطع کاخ مسکونی پادشاه یا حاکم آن شهر بوده است . علاوه بر این در قسمتهای دیگر شهر ساختمانهای اداری و اجتماعی و مسکونی واقع است که سبك معماری آن متجانس با عمارات دیگر محل میباشد .

همزمان با اعتلای تمدن مونجودارو در صفحات جنوبی دره سند تمدن و فرهنگ همطراز و یکنواخت دیگری در هاراپا در ۱۵۰ کیلومتری جنوب لاهور امروز یعنی در مناطق شمالی دره سند باوج عظمت خود رسیده بود . شعاع تمدن هاراپا ۱۵۰۰ کیلومتر بوده است که این مقدار چهار برابر ساحت تمدن بابل و دو برابر ساحت تمدن مصر میباشد و چیزیکه از همه بیشتر توجه باستانشناس را جلب میکند اینست که با وجود اینکه بادلائلیکه دردست داریم میتوان اظهار عقیده کرد که برای حمل و نقل کالا و مسافر در دره سند بهترین وسیله جاده‌های متحرك آبی توسط هفت رودخانه تأمین میگردید اما موجباتیکه استعجاب همگی را برمی‌انگیزد متحدالشکل بودن و یکنواخت بودن تمدن و آداب و رسوم مردم منطقه بزرگی مانند دره رود سند در ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد است .

درعقیده پروفسور پیگوت اتحاد شکل نوع ساختمان ظروف گلی، اسباب و لوازم و وسائل کار دال براینست که دره سند کشور وسیعی بوده است دارای دو شهر عظیم و پرشکوه مونجودارو و هاراپا .

درپایان مقاله لازم هست متذکر شود که اگرچنانچه وحدت سیاسی دستگاه‌های بزرگ مونجو دارو و هاراپا مورد و محل قبول همگی نیست، بدون تردید میتوان گفت که وحدت تمدنی و فرهنگی دره سند را پیش از طلوع زمان تاریخ همگی قبول دارند دانشمندان و مورخین بر آنند که درسراسر شبه‌قاره هند و پاکستان مراکز تمدن و فرهنگ باستانی اصیل درمناطقی واقع است که ما امروز بطور پاکستان باختری یاد میکنیم .

کتابخانهٔ وحید

لطیفه ها

گردآورنده : بقا شامل هزار ویک‌موضوع در حاضرجوابیهای ادبی ، مناظرات واخوانیات ، سرگذشت شاعران ، گوشه‌هایی‌از تاریخ ، شاهکارهایی‌از شعرپارسی.

شاعرگرانمایه آقای علی‌باقرزاده (بقا) که‌خود مردی باذوق و سخن سنج است توفیق فراهم آوردن این‌مجموعهٔ گرانقدر را پیداکرده و الحق از عهدهٔ این‌مهم بخوبی برآمده است ، موفقیت ایشان‌را از خداوند آرزو میکنیم و همصدا با آقـای دکتر رسا می‌گوئیم :

بودکلام بزرگان پر از لطیفه ولی ـ لطیفه‌های بقا لطف دیگری دارد .

مجموعه «لطیفه‌ها» در اردیبهشت ۱۳۴۳ درچاپخانه طوس‌مشهد در ۵۵٤ صفحه به‌قطع خشتی‌وباکاغذاعلا چاپ‌شده است .

سفارش‌نامه انجمن آثار ملی

این جزوه چهل‌ونهمین نشریه ازانتشارات انجمن‌آثار ملی وشامل قطعنامه های انجمن‌آثار ملی دراصفهان و کنگره‌بین‌المللی و دارای فهرست اجمالی از آثار تاریخی و یادگارهای ملی‌ایرانست‌که باهتمام‌آقای سیدمحمدتقی‌مصطفوی‌گردآوری و در اردیبهشت ۱۳٤٤ منتشرگردیده است .

این سفارشنامه در ٥٦ صفحه تدوین‌گردیده است حاوی یك‌مقدمه و دوقطعنامه مربوط‌بچگونگی‌حفظ‌آثاروابنیه تاریخی‌دنیا وفهرست‌آثار مذهبی‌وباستانی‌ایران دراستانها وشهرستانهاست‌که مطالعه‌آن برای‌علاقه‌مندان بسیار سودمند و مورد استفاده است موفقیت انجمن‌آثار ملی‌وگردآورنده این‌کتاب را همواره مسئلت‌داریم

منتخبی از آثار رجاء زفره‌ای

به‌کوشش محمدحسن رجائی زفره‌ای ـ دیماه ۱۳٤۲ ـ چاپخانه‌ربانی‌اصفهان

ملامحمدعلی متخلص به‌رجاء و متخلص به‌نجم‌الشعرا درسال ۱۲۸۱ هجری در قریهٔ زفره ازبخش قهپایهٔ‌اصفهان چشم‌بجهان‌گشوده است . تحصیلات مقدماتی‌را در زفره فراگرفته وبرای اکمال تحصیلات قدیمه باصفهان‌آمده است ومقدمات زبان‌عرب ، فلسفه وحکمت وهیئت ونجوم‌را نزدعلمای فن‌آموخته است وسپس به‌زفره بازگشته وتاآخرعمر (۲۵ بهمن ۱۳۲۰) درآندیار بسربرده است . وی ۲٤ جلدکتاب ورساله تألیف نموده و منتخب اشعاراوکه شامل‌قطعات ، غزلیات ، قصائد و رباعیات است در سال ۱۳٤۲ توسط فرزند آنمرحوم به‌زیورطبع‌آراسته‌گردیده است . امیداست سایرتألیفات رجاء نیزبزودی طبع و منتشرگردد .
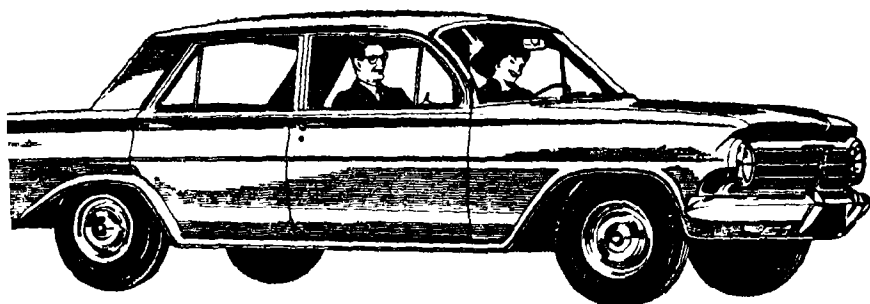
mensuelle VAHID

Directeur: VAHIDNIA

Rue Djam. Ave. Chah - Téheran

Tel. 41828

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

سیف‌الله وحیدنیا

زیر نظر شورای نویسندگان

جای اداره: تهران ـ خیان شاه ـ کوی جم ـ شمارهٔ ۵۵ ـ تلفن:

تك شماره در ایران بیست و پنج ریال ـ سالیانه سیصد ریال خارجه ۲ لیر

جایگاه فروش ـ کتابفروشی‌های خیام ـ دانش ـ امیرکب

سومین سال وحید

محلهٔ وحید با انتشار این شماره دوسال از زندگی افتخارآمیز خودرا بپایان برده سومین سال انتشار را آغاز میکند .

کسانیکه درکار نگارش یك مجله آبرومند علمی وادبی دست دارند بمشکلات این کار خطیر آگاهند و بدشواریهایی که از نظر معنوی واقتصادی درپیش راه موجود است آشنایی کامل دارند و میدانندکه ادامهٔ حیات مطبوعاتی یك چنین مجله که از هرگونه سیاست ودسته بندی خود را برکنار نگاهمیدارد تاچه اندازه متعسر است.

در سالهای گذشته که مقدمات نشر مجله را فراهم میساختیم بسیاری ازدوستان ومصلحت اندیشان مشکلات احتمالی را بما گوشزد نموده از اقدام بدان ما را برحذر میداشتند ، ولی عزم راسخ و بی نظری مادی دراجرای تصمیم مشوق ما بود وکمك چند تن از دوستان ادیب و دانشمند که بپیشرفت مجله از هرجهت مرهـون دستیاری و راهنمایی آنان بوده، انگیزه همت ما دراین کار سترك گردید ، اینك خرسند ومفتخریم که توانستیم منظور خودرا باسرافرازی وآبرومندی دنبال کنیم و هرشماره را از لحاظ مطلب وموضوع وتعداد اوراق مجله وسایر مزایا نسبت بگذشته آن غنی تر و کامل تر عرضه داریم .

بهترین گواه و روشنترین دلیل ما بر کمال این اوراق، توجه و عنایت فضلا و دانشمندان فارسی زبان داخل وخارج کشور است که هرروز بیشتر میگردد و با ارسال مقالات واشعار شیوا و راهنمایی های مفید دراین خدمت بی شائبه فرهنگی یار ومشوق ما میشوند. ازخدامیخواهیم که کارکنان این نامه علمی وادبی را در کار خود موفق و مؤید فرماید تا راهی راکه در پیش دارند با کامیابی بپایان برند .

ان شاءالله

سال سوم وحید

دو سال از عمر این مهنامه بگذشت بدو فرخنده باد این سال و این‌ماه
وحید خوش سخن را سال نو گشت گـرفته شمع دانایـی فرا راه

نیاسوده دمـی لحتی نخفته
ز همراهان بره پیشی گرفته

کسی کـو گوهر مقصود جوید هراس از بحر و از دشواریش نیست
ره معنی بپای شوق پوید غم هموار و نـاهمواریش نیست

وحید رهنورد مـا چنین است
فضیلت‌جوی و فرهنگ آفرین‌است

گرو برده ز مـاه گیتی افروز بروشنرویی و پـاکیزه رایـی
شبانگه بزم یاران را کند روز بدستان خوانـی و موزون سرایی

فراوان گفتهٔ نـاگفته دانـد
حکایت های کس نشنفته خواند

ز هر بابـی درو یـا بی کتابـی نشان خامـهٔ سحـر آفـرینی
ز هر گنجینه‌یی بگشوده بابـی درو ز انـدیشهٔ معنی گـزینی

بدانش کرده گرد از هر کرانه
گلی ، از گلش آرایی نشانه

یکـی باغی در و گلهای سیراب بهر بـرگش نـواسازی نواسنج
بدیده روشنی بخشد بتن تاب ز جان اندوه برگیرد ز دل رنج

درون خسته آساید ز بـویش
روان را رامش افـزاید برویش

بفـرهمت اربـاب فـرهنگ شد این گنجینه از گـوهر لبالب
ز والایی بگردون گشته همسنگ درو فضل و ادب رخشنده کوکب

فروغ بزم جویای هنر اوست
بدانش راهجو را راهبر اوست

بلند انـدیشگان دانش انبار بمردی پـای خـدمت برفشردند
چو دیدندش سزاوار و سرافراز بدست همت خـویشش سپردنـد

بمهرش اوستاد آنگونه پرورد
که در هر دانشی دستی برآورد

همی تا چرخ والا ارجمندست بفر دولت خـورشید و مـاهش
بگیتی تا سخن گیتی پسندست بگردون سر کشیده پایگاهش

وحید خوش سخن جاوید ماناد
چو برگردون مه و خورشیدماناد

محمدعلی

حسین سعادت‌نوری

ابوطالب یا فرخ‌خان امین‌الدوله غفاری

رجال دورهٔ قاجاریه

(۱)

فتحعلی‌شاه عده‌ای غلام ، پیشخدمت داشت که از همه معروف‌تر فرخ و شاهرخ را باید نام‌برد . اسم اصلی شاهرخ ، محمد مهدی و در اندرون علی‌شاه ظل‌السلطان غلام بچه بود . محمد مهدی یك روز پیغامی از طرف ظل‌السلطان برای فتحعلی‌شاه میبرد و چون برازندگی و لطف کلام او مورد پسندشاه قرارمیگیرد بسن هیجده سالگی در سلك پیشخدمتهای شاه منسلك میگردد.[۱] ابوطالب کاشانی هم از پیشخدمتهای طرف توجه فتحعلی‌شاه وجوان‌بسیار زیبائی‌بود وسبب ترقی‌او را اینطور نقل‌میکنند که روزی قلیان برای شاه میبرده است که ناگاه وسط اطاق پایش به لبهٔ قالیچه تصادم میکند وآتش سرقلیان به روی فرش گران‌بها میریزد . فرخ‌خان بدون اینکه ازاین پیش‌آمد دست‌پاچه وسراسیمه شود فی‌الفور میانهٔ قلیان را از کوزه جدا کرده‌آب قلیان را روی‌آتش‌ها میریزد و بواسطهٔ همین‌هوش و فراست از چهار چوب بیشخدمتی‌خارج‌و بعدها رئیس‌خلوت میشودوسرانجام‌به‌مقام سفارت و وزارت‌میرسد.[۲]

---

۱ ـ خاطرات وخطرات نوشتهٔ حاج‌مهدیقلی‌خان مخبرالسلطنه‌هدایت‌صفحات۵و۶

۲ ـ تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه نوشتهٔ عبدالله مستوفی جلد اول چاپ دوم ص۹۰

فتحعلی‌شاه از ملك‌الشعرا برای این دوپیشخدمت جوان ومبادی آداب لقبی میخواهد وابوطالب ومحمدمهدی به‌ترتیب فرخ وشاهرخ نامیده‌میشوند.[۱] میرزامحمد علی‌خان سروش سدهی اصفهانی بعدها در زمان سلطنت ناصرالدین شاه که فرخ‌خان به لقب امین‌الدوله ملقب‌بوده قصیده‌ای درمدح وی سروده وبه‌اسم اصلی او یعنی ابوطالب اشاره‌کرده است . چند بیت از قصیدهٔ شمس‌الشعرا سروش ذیلا برای اثبات این مدعا نقل میشود :

ای زلف دلبر من در جادوئی عجبی
که دایره ز شبه که سلسله ز شبی

فرخ امین دول والا یمین ملــل
پروردهٔ ملکان از روزگــار صبی

بوطالب آن سره‌مرد ازمرد و شده‌فرد
پیش درایت او بوذرجمهر غبی[۲]

فرخ وشاهرخ به‌تدریج مدارج ترقی‌را پیموده‌کار بجائی‌میرسد که درمواقع برگزاری مراسم سلام لباس جواهرنشان پوشیده‌طرفین تخت سلطنتی‌بایستند.[۳] احمد میرزا عضدالدوله مینویسد : «فرخ‌خان غفاری که از نجبای‌کاشان‌وشاهرخ‌خان که‌اهل رستم‌آباد شمیران است رخت جواهر میپوشیدند که زن ازحرم‌خانه با اثاث و تجمل زیاد به‌این هردو مرحمت‌شد . زن فرخ‌خان خاله‌شاهراده عیال حاج‌میرزا موسی‌خان وزن شاهرخ‌خان خالهٔ‌کامران میرزا بود . فرخ‌خان را خاقان مرحوم در سفرخراسان به‌ولیعهد مغفورسپرد . نجابت ذاتی وکاردانی او را به لقب امین‌الدوله و مسند وزارت رسانید. »[۴]

مخبرالسلطنه هدایت‌میگوید : «عباس میرزا نایب‌السلطنه این دوپیشخدمت را به خدمت خود میطلبد فرخ میرود وشاهرخ و فابه‌خرج داده از خدمت شاه دوری نمی‌جوید . حق‌با‌کدام بود بعدها معلوم‌شد . او (یعنی‌فرخ‌خان) به امارت رسید وکار این (یعنی‌شاهرخ‌خان) به‌فلاکت کشید.»[۵]

---

۱ ـ خاطرات و خطرات چاپ اول ص٦

۲ ـ دیوان سروش جلداول صفحات ٦٠٦و٦٠٧ چاپ‌امیرکبیر

۳ ـ خاطرات وخطرات‌ص٦

٤ ـ تاریخ عضدی‌چاپ حسین کوهی ص۷۲

۵ ـ خاطرات وخطرات ص٦

همسر شاهرخ ، بی‌بی‌جان خواهر ننه‌خانم مهدعلیا یکی از زن‌های فتحعلی‌شاه خواهر ملاعبدالله از اهالی ساری مازندران و خالهٔ کامران میرزا و اورنگ‌میرزا و بزم‌آراخانم وخرم‌بهار خانم احترام‌الدوله بود که این آخری طبق وصیت فتحعلی‌شاه به‌عقد فتحعلی‌خان صاحبدیوان پسر میرزا علی‌اکبر قوام‌الملك شیرازی و پسر خواندهٔ حاجی علیرضا در آمد[۱] همسر فرخ‌خان دختر لطفعلی‌بیك اصفهانی و خواهر حاجیه خاتون خانم زن فتحعلی‌شاه و خالهٔ شمس‌بانو خانم معقودهٔ میرزا موسی‌خان پسر میرزا بزرك قائم‌مقام بود.[۲] مسعودمیرزا ظل‌السلطان میگوید: «طایفهٔ غفاری‌ها که از اولاد اباذر غفاری‌هستند در کاشان توقف دارند وامین‌الدوله از آن طایفه است.»[۳]

درمیان رجال دورهٔ قاجاریه هفت نفر به‌لقب امین‌الدوله ملقب بوده‌اند بهاین قرار:

۱ ـ میرزا محمد حسین‌خان صدر اصفهانی .

۲ ـ میرزا عبدالله خان پسر میرزا محمدحسین‌خان .

۳ ـ میرزا صادق قائم‌مقام برادر زاده میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری.

۴ ـ فرخ‌خان غفاری کاشانی .

۵ ـ میرزا هاشم‌خان برادر فرخ‌خان .

۶ ـ میرزا علی‌خان پسر میرزا محمدخان مجدالملك سینکی جدخانوادهٔ امینی.

۷ ـ میرزا محسن‌خان پسر میرزا علی‌خان .

لازم‌است تذکرداده شود که اشخاص سابق‌الذکر قبلا به‌القاب دیگری ملقب بوده وبعدها بترتیب امین‌الدوله لقب گرفته‌اند . عبدالله مستوفی درذیل صفحه ۹۱ چاپ دوم جلداول تاریخ اجتماعی قاجاریه سهواً عبدالله‌خان پسرحاج محمدحسین‌خان صدر اصفهانی را اولین امین‌الدوله ضبط کرده است در صورتی که ابتدا صدراصفهانی بسال ۱۲۲۱ ه.ق. امین‌الدوله لقب گرفت[۴] ودر ۱۲۲۸ که مأمور نظم‌فارس وعراق شد به نظام‌الدوله ملقب گردید ولقب سابق او که امین‌الدوله بود به پسرش عبدالله‌خان داده شد .[۵]

---

۱ ـ تاریخ قاجاریه سپهر چاپ امیر کبیر جلداول ص۳۳۳ و تاریخ عضدی صفحات ۱۷ و۳۸ وخاطرات وخطرات ص۶ ۲ ـ تاریخ قاجاریه سپهر جلداول صفحات ۳۲۶ و۳۳۳ ۳ـ تاریخ سرگذشت مسعودی ص۸۳ ٤ـ تاریخ قاجاریه سپهر جلداول ص۸۵ ۵ـ ایضاً ص۱۵۱

دکتر دره ـ میرحیدر
استادیار جغرافیای دانشکدهٔ ادبیات

مسئله کشمیر

در روز ۱۵ شهریورماه سال‌جاری (مطابق باششم سپتامبر ۱۹۶۵) خبر زدوخورد شدید بین نیروهای هندوپاکستان در منطقه کشمیر درصفحه اول روزنامه‌های دنیا منتشر گردید.۱

بحران کشمیر که برای مدت ۳ هفته مهمترین خبرروز را تشکیل میداد وشدت آن کشورهای بزرگ دنیا را برای شروع یك جنگ بزرگ جهانی نگران کرده بود هنوز تاامروز (۲۱ آذرمطابق با ۱۲ دسامبر ۱۹۶۵) برطرف نشده‌است.

مسئله کشمیر واختلاف بین دو کشور هندوپاکستان بر سر تصرف این ناحیه موضوع تازه‌ای نیست وریشه‌ای عمیق دارد. درست ۱۸ سال پیش یعنی درسال ۱۹۴۷ موقعیکه شبه قاره‌هند با خارج شدن‌اززیر تسلط دولت انگیس بدو کشور هند و پاکستان تجزیه میشد الحاق پرنس‌نشین کشمیر بیکی از دو کشور ایجاد مسئله‌ای کرد که هنوزهم وجوددارد.

برطبق قطعنامه لاهور که درسال ۱۹۴۰ بامضاء رسید مذهب بعنوان تنها عامل تعیین سرحد بین دو کشور هندوپاکستان شناخته گردید وقرارشد که نواحی مسلمان نشین شمال‌ـ غرب‌وشمال شرقی شبه‌قاره تشکیل خاك اصلی کشور مسلمان پاکستان را داده و ایالاتی که اکثریت مسلمان دارند باتوجه بموقعیت جغرافیائی باین دومنطقه ملحق گردند

۱ـ آرشیو روزنامهٔ کیهان از روز ۱٤ امردادتا ۲۱ آذر ۱۳٤٤.

همچنین متن سخنرانی سردار سواران‌سنیق در بیستمین جلسهٔ مجمع‌عمومی‌سازمان ملل در ۱۲ اکتبر ۱۹۶۵.

درموقع الحاق ایالات پرنس‌نشین بیکی از دوکشور هند ویا پاکستان در مورد
ت حیدرآباد جوناگده و جامو-کشمیر مسائل ومشکلاتی بروز کرد. مثلا در مورد
آباد که اکثریت جمعیت آنرا هندوها تشکیل میدادند ولی حاکم آن مسلمان بودوقتی
الحاق ایالت خودرا بپاکستان اعلام‌داشت دولت‌هند قشون‌خودرا وارد ایالت کرده
از انجام مقصود حاکم مسلمان شد وچون دراین‌مورد دلایل‌متعددمذهبی‌وجغرافیائی
بااعتراض دولت پاکستان روبرو نشد ولی درمورد ایالت جامو-کشمیر که درست
مخالف حیدرآباد داشت یعنی بااکثریت مسلمان حاکم آن هندو بوددولت‌هندوستان
نشد که دولت پاکستان سیاستی نظیرآن درپیش‌گیرد وبدین‌علت‌مسئلهٔ کشمیراهمیت
للی پیداکرده هنوز تا امروز حل‌نشده‌است.

برای فهم و درك علت اصلی این اختلاف و اهمیتی که تصرف این قطعه خاك
استراتژیکی واقتصادی برای هردو دولت هند وپاکستان دارد دراینجا لازمست
بررسی‌کامل جغرافیائی این منطقه پرداخته وضمن توضیح دلایلی که این دوکشور
ادعای خود درمورد تصرف کشمیردارند درپیداکردن راه‌حلی که‌منافع هرسه‌کشوررا
داشته باشد اقدام نمائیم.

جغرافیای جامو-کشمیر

جامو-کشمیر بناحیه‌ای گفته میشود که درگوشه شمال غربی شبه‌قاره هند بین
های پاکستان وافغانستان درطرف مغرب وکشورچین درطرف مشرق واقع شده است
حیه که درحدود ۸۲۲۵۸ مایل مربع‌وسعت ودرحدود ٤ میلیون‌نفر جمعیت‌دارد ۱۰ر۷۷
جمعیت آن را مسلمانان ۱۲ر۲۰ درصد آنرا هندوها و بقیه را سیخها (sikh)
، میدهند. ۱

ازنظر تقسیمات داخلی‌این‌ایالت‌شامل دواستان جامووکشمیر ودوبخش Gilgit
ت ولاداخ Ladakh است. استان جامو بنوبه خود شامل ناحیه Poonch ولاداخ

۱ - درآمار وسعت وجمعیت کشمیر درمنابع مختلفه اختلافات زیادی‌دیده‌میشود
ر دائرة‌المعارف بریتانیکا وسعت جامو - کشمیر ۹۲۷۸۰ مایل مربع ذکر شده در
ه‌در World Almanac ۸۶۰۲٤ مایل مربع ولی‌درسایر منابع‌همان ۸۲۲۵۸
مربع ذکرشده است. درمورد جمعیت‌هم همینطور اختلاف زیادی هست‌ولی در رقم
یون نفردرمنابع متعددتوافق کلی‌حاصل است. این‌آمار مربوط‌بسال ۱۹٤۱ میباشد
تاریخ ببعدآمار جمعیت‌جامو - کشمیرتخمین زده شده است.

شامل ناحیه Baltistan بالتستان میباشد۳

چون دواستان کشمیر وجامو از نظر جمعیت و وضع اقتصادی مهمترین نواحی کشمیر را تشکیل میدهند بنابراین نام رسمی این منطقه جامو ـ کشمیر است .

از نظر وضع طبیعی کشمیر را میتوان منطقه‌ای کوهستانی دانست . باستثنای قسمت باریکی از ناحیه جنوب غربی که جلگه‌ایست بقیه نقاط کشمیر بیش از ۱۰۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارند . مرتفعترین نقطه کشمیر درشمال شرقی است آنجا که رشته کوه قره‌قوروم Karakorum با ارتفاع درحدود ۵۰۰۰ متر از شمال غربی بجنوب شرقـی کشیده شده است .

درجنوب غربی کشمیر در استان جامو زمین از جلگه رسوبی باریکی در امتداد سرحد پاکستان قراردارد بتدریج مرتفع شده وبرشته کوه پیرپنجال Pir Panjal کـه ارتفاع آن بیش از ۳۰۰۰ متر است ودرشمال استان جامو واقع شده منتهی میگردد .

استان جامو که شامل نزدیك به نیمی از جمعیت منطقه جامو ـ کشمیر است دارای یك اکثریت هندوست که معیشت آنها از راه کشاورزی تأمین میشود . بهمین علت است که مردم جامو اکثرا در جلگه پنجاب در امتداد دره‌های دو رود Jhelum جلوم و چناب Chenab پراکنده هستند . جامو تنها ناحیه‌ایست که در کشمیر تحت تأثیر بادهای موسمی تابستان قرارمیگیرد ودارای بیش از ۱۰۰ سانتیمتر باران سالیانه است . پایتخت زمستانی کشمیر شهر جامو است که دراین استان واقع شده ومحل تلاقی راه شوسه وخط آهنی است که کشمیر را بپاکستان وهندوستان متصل میسازد .

درشمال رشته کوه پیرپنجال قسمت علیای رود Jhelum واقع شده وبنام دره کشمیر Vale of Kashmir معروفست . دره معروف کشمیر که قسمت اعظم استان کشمیر را تشکیل میدهد بعلت وضع خاص طبیعی خود یك واحد مشخص و ممتاز جغرافیائی را بوجود آورده است . باینمعنی که این دره ازاطراف توسط دورشته کوه پیرپنجال وهیمالایا محاصره

---

۳ ـ این اطلاعات جغرافیائی از منابع زیربدست آمده است.

Robert C. Mayfield, « A Geographical study of the Kashmir Issue» Geog. Review, pp. 181–196.

Josef Korbel, Danger in Kashmir. pp.

۱ نقشه ۱و۲ ازنقشه‌های مقالهٔ Mayfield اقتباس شده وتوسط خانم مهین فرزین در مؤسسهٔ جغرافیا ترسیم شده است .

نقشه شماره ۱
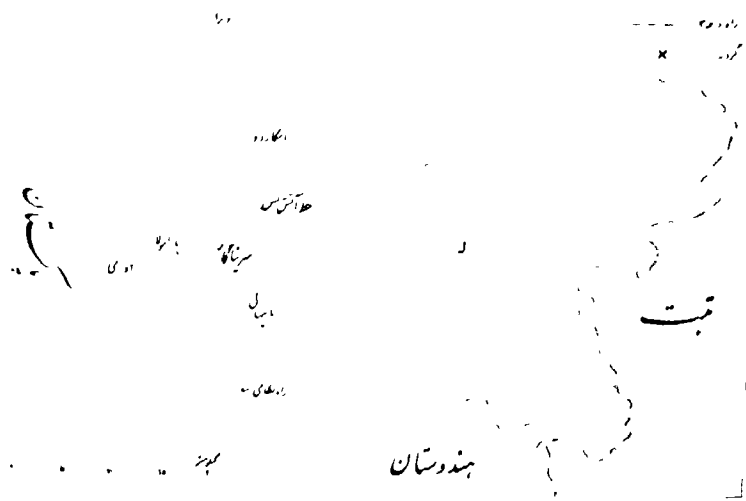
نقشه شماره ۳

نقشه شماره ۲

ین ترتیب درپناه بادهای موسمی‌تابستانی‌منطقه جاموقرارگرفته است معروفیت‌این
بیشتر بعلت خنکی ولطافت هوای تابستانی آن است که از قدیم توجه خانواده‌های
ی که برای رهائی‌ازگرما وهوای مرطوب تابستانی‌هند باین‌منطقه هجوم میآوردند
ت .

ساکنین این دره که تعداد آنها بیش از ۱۶۰۰۰۰۰ نفر است اکثراً مسلمان
ز نظرفرهنگی ومذهبی‌هم یك واحدجغرافیائی‌را بوجودآورده‌اند . زبان‌این‌مردم
شمیری است‌ومعیشت‌آنها از راه‌کشاورزی برروی خاك‌رسوبی وحاصلخیز دره تأمین
. بضمیمه‌کشاورزی جنگل‌داری و تجارت چوب نیز ازمنابع مهم درآمد این دره
میشود . ازنظرصنعتی دره‌کشمیر مهمترین منطقه‌جامو ـ کشمیر راتشکیل میدهد .
دره‌کشمیر بسیارتخصصی وبیشتراز نوع صنایع‌دستی‌است . از سالها پیش‌بافت شال
ی ازفرآورده‌های مخصوص این‌دره بوده ودربازارهای دنیا خواستار فراوان داشته
امروزه صنعت‌شال بافی جای خودرا بصنایع جدیدتر مثل‌قالی‌بافی ـ ابریشم بافی
زی وصنایع چوبی‌داده است . بعلت داشتن‌آب وهوای خوب وفرح‌بخش‌جهانگردی
دره‌کشمیر رونق فراوانی‌داشته وازمنابع‌مهم درآمد منطقه جامو ـ کشمیرمحسوب
. شهر سرنیاگار Srinagar که‌پایتخت‌تابستانی جامو‌ـ‌کشمیر است محل‌تلاقی
ههای مهم‌این ایالت نیزبوده وتوسط‌یك راه‌شوسه ازیکطرف بمرزپاکستان‌وازطرف
رز هند متصل‌میگردد .

ازطرف مشرق نیزشهرسرنیاگار توسط راه شوسه‌ای به‌له Leh که مرکز بخش
ست‌متصل شده‌وازآنجا بمرز تبت‌مربوط میشود . گذشته از دو استان جامووکشمیر
ٔ کشمیر که شامل بخش‌های‌گیلگت Gilgit و بالتستان Baltistan ولاداخ است
های مرتفع و دره های باریك و عمیق پر شده است . رشته کوههای بسیار مرتفع
ا ـ زسکار Zaskar وقره قوروم توسط دره رود سند و شعباتش از یکدیگر جدا
. این‌منطقه بزرگ‌کوهستانی که از نظر وسعت سه‌چهارم خاك جامو ـ کشمیر را
ارد فقط‌دارای ۳۰۰ هزار نفرجمعیت است که بصورت پراکنده در دره رود سند و
ی زندگی‌میکنند .

گرچه از نظر طبیعی شباهتی بین این سه‌بخش کشمیر وجود دارد ولی از نظر
سه‌واحدکاملا مجزا راتشکیل داده وهیچ‌گونه قرابتی‌بین‌آنها ازنظرنژادی ـ زبانی
ی نیست .

مردم بخش‌لاداخ‌ازنژاد مغولی‌هستند ومذهب‌آنهاهم بودائیست . قرابت‌بین‌مردم
ومردم‌تبت‌که درهمسایگی‌بسرمیبرند نه‌تنها ازنظرزبان ومذهب‌است بلکه‌ازنظررژیم
ی نیزمیباشد .

نقشه۳ با استفاده ازاطلس‌تایمز Atlas of Theworld تهیه‌شده است.

ساکنین بخش بالتستان از نژاد هندوآریائی هستند و بمذهب اسلام گرویده‌اند . معیشت اصلی این مردم از راه دامداری و گله‌داری تأمین میشود . کشاورزی هم بطور پراکنده درامتداد دره رودسند وشعبات آن انجام میشود .

مردم بخش گیلگت ازقبایل Pathan پاتان هستند که‌ازنظر نژادی وزبانی‌جزئی ازقبایل پاتان افغانستان ومردم سرحدات شمال غربی پاکستان میباشند . پاتان ها عموماً مسلمانند واز راه اشتغال بگله‌چرانی‌معیشت خود را میگذرانند . در زندگی چادرنشینی وکوچ نشینی‌این‌مردم‌اغلب مجبورمیشوند سرحدات‌سیاسی‌را نادیده گرفته ودردنبال‌چراگاه خوب ازخاك يك‌كشور بخاك‌کشور همسایه رفت‌وآمد نمایند . پاتان‌هاگرچه‌از مسلمانان متعصب هستند ولی‌ازنظر سیاسی‌ونظامی طرفدار آزادیخواهان‌کشمیر بوده و دراغتشاشات سال ۱۹٤۷ بکمك‌نیروهای آزادیخواه‌کشمیر برخاستند .

باتوجه بمطالب بالا اینطورنتیجه گرفته میشودکه منطقه جامو ــ کشمیر باوجود کوچکی‌وسعت بهیچوجه دارای وحدت طبیعی و یا انسانی نیست . از نظر طبیعی وجود کوهستانهای مرتفع و دره‌های باریك وعمیق مانع‌ازآسانی ارتباط ونزدیکی بین‌مردم‌شده ودرنتیجه‌گذشته ازعده‌ای‌که در دره‌کشمیر متمرکز هستند بقیه درنقاط مختلف پراکنده میباشند . از نظرانسانی‌هم وجود نژادها وزبانهای مختلف وجه‌اشتراك بین مردم‌کشمیر را ازبین برده و ازنظرسیاسی هردسته را بیك طرف متمایل کرده است . از نظر مذهب هم گرچه ۷۷ درصد مردم مسلمانند ولی بهیچوجه نمیتوان وجود آن ۲۳ درصد اقلیت را نادیده گرفت .

تاریخچه اختلاف هند و پاکستان در کشمیر

کشمیر باتعریفی‌که ازآن‌ذکرشد درحدود یکقرن پیش‌بوجودآمد . بدین‌ترتیب که امیرهندی‌که ازقبیله دوگرا Dogra بود و امارت نواحی جامو ــ لاداخ و بالتستان را در دست داشت با خرید ویل کشمیر از انگلیس ها بتأسیس منطقه جامو ــ کشمیر پرداخت .

در اوت‌سال ۱۹٤۷ موقعیکه به‌پرنس‌های‌ایالات مختلفه شبه‌قاره هنددستورداده شدکه باید تصمیم‌خود را راجع‌بالحاق بیکی‌از دوکشور هندوپاکستان اعلام نمایند امراء سه‌ایالت حیدرآباد ـ جوناگده وجامو ـ کشمیر سعی‌کردندکه استقلال خودرا حفظ‌نموده و ازالحاق بکشور دیگرخودداری نمایند . درمورد ایالت جامو ـ کشمیر با وجود اکثریت مسلمانی‌که ساکن این‌منطقه بودند مهاراجهٔ هندی‌کوشش میکردکه شاید بتواند استقلال سابق خود راهمچنان نگاهدارد . در این گیرودار بود که درکشمیر بخصوص در ناحیه

ی پاکستان اغتشاشاتی رخ داد واهالی کشمیر عموماً بخصوص هندوها و سیخ ها مورد
و قتل غارت قبایل بدوی ومسلمان پاتان Pathan که درسرحد افغانستان بسرمیبردند
گرفتند .

حاکم هندی کشمیر ناچار ازقوای خود برای سرکوبی غارتگران استفاده کرده
چه عده‌ای از مسلمانان که درکشمیر وجامو رندگی میکردند کشته شده و یازندانی
. هنگامی که اغتشاشات داخلی باوج خود رسیده بود دولت هندوستان بفکر کمك بحاکم
کشمیر افتاد ولی مونت باتن Mountbatten که فرماندار کل انگلیسی هند بود و
اداره امور شبه قاره هند را در دست داشت پیشنهاد کرد که کمك هند بکشمیر موقعی
د رسمی باشد که حاکم کشمیر الحاق خود را بدولت هند رسماً اعلام نموده باشد .
ترتیب دولت هند از مهاراجه خواست که بهندوستان ملحق گـردد و مهاراجه هم
کرد .

گفته میشود که الحاق کشمیر بهندوستان باین شرط توسط مونت باتن[۱] پیشنهاد
تصمیم نهائی موکول بخواست مردم کشمیر توسط اجرای رفراندوم گردد . وقتیکه
کشمیر بهند رسماً اعلام شد قشون هند وارد کشمیر شده وبسرکوبی قیام کنندگان
ت .

دخالت سربازان هندی در زد وخورد بین عمال مهاراجه ومسلمانان کشمیر باعث
دولت پاکستان هم نیروی خود را برای مقابله بانیروی هندوارد کشمیر نماید و در
کشمکش دونیروی هندوپاکستان آغاز شد ومدت یکسال طول کشید. درطی این مدت
، پاکستان نه تنها پیشرفت قشون هند را در کشمیر متوقف ساخت بلـکه بتأسیس
کشمیر آزاد درناحیه آشغالی خود اقدام نمود.

هندوستان که درپیشرفت خود با قوای نظامی پاکستان روبرو شده بود ناچاراً
ان ملل متحد متوسل شد ودرنتیجه دخالت شورای امنیت دولتین مجبور به اعلام آتش بس
دند و خـط آتش بس در ژانویه ۱۹٤۹ حدپیشرفت قـوای دوکشور را در کشمیر
نمود .

بعد از اعلام آتش بس ازطرف دو دولت هندوپاکستان بادخالت سازمان ملل متحد
مه‌هائی چندکه بنام قطعنامه‌های یونسیپ uncip معروفـت بامضاء دولتین رسید
، مواد این قطعنامه‌ها قرارشد که بعدازاعلان آتش بس وعلامتگذاری خـط آتش بس
ی زمین دولت پاکستان وبعد دولت هندوستان بتخلیه قوای حود در منطقه کشمیـر
نمایند . ضمناً بدولت هند حق داده شد که ار حداقل قوای نظامی خودکه لازمـهٔ

۱ـ این مطلب از کتاب «خطردر کشمیر» ومقالهٔ mayfield که شرح کامل آن
بوگرافی آمده‌است گرفته شده است .

حفظ امنیت و برقراری نظم در داخل کشمیر است استفاده نماید . سپس قرارشد که پس از خروج قوای دولتین هندوپاکستان از کشمیر و حصول اطمینان از برقراری نظم مقدمات ایجادیك رفراندوم دراین ایالت فراهم شودتا مردم این منطقه بتوانند بسهولت عقیده خود را نسبت بالحاق بهندو یا پاکستان اظهار دارند . این رفراندوم تحت نظر نمایندگان سازمان ملل انجام خواهد گرفت .

بعد از امضاء این قرارداد جنگ بین هندو پاکستان در اول ژانویه ۱۹۴۹ متوقف شد ومسیر خط آتش بس در ۲۷ جولای همان سال برروی زمین تعیین گردید . ولی در اجرای تخلیه قوای دودولت هند وپاکستان از کشمیر مسامحه شدوچون دولت هند از بیرون بردن قوای خود از کشمیر امتناع نمود دولت پاکستان هم به حفظ نیروهای خود در کشمیر همچنان پافشاری مینمود و دو دولت همچنان یکدیگر را بنقض عهد متهم مینمودند. چون قسمت اول مواد قطعنامه‌های uncip انجام نشد شرایط برای ایجادرفراندوم توسط سازمان ملل هرگز فراهم نگردید ودرنتیجه امروز پس از گذشت ۱۶ سال مسئله کشمیر همچنان بقوت خود باقیست .

درچهارماه گذشته موقعیکه دوباره بحران کشمیر صورت جدی بخودگرفت دولت هند رسماً گناه را بگردن پاکستانیها که ازخط آتش بس عبور کرده بودند گذاشت درحالیکه پاکستان اصرار داشت که قیام توسط آزادیخواهان کشمیر انجام گرفته و دولت پاکستان در آن هیچگونه دخالتی نداشته است درطی این مدت قشون هندوستان از خط آتش بس سال ۱۹۴۹ عبور کرده وقسمتی ازخاك کشمیر تحت اشغالی پاکستان را تصرف نمودندتابتوانند فرورفتگی خط آتش بس در ناحیه اوری-پونچ uri-Poonch را ازبین برده وبصورت خط مستقیم درآورند(نقشه ۳)

تصرف این ناحیه برای هندوستان از نظر استراتژیکی مهم بوده است . دولت پاکستان هم دراولین فرصت قوای خود را درطرف دیگرخط متمرکز کرده وبتصرف ۲۵۰ مایل مربع از ناحیه اشغالی هند در کشمیر وقسمتی ازخاك هند در راجستان پرداخت.

سازمان ملل متحد مجبورشد بدولتین هندوپاکستان اولتیماتوم ۴۹ ساعته برای اعلام آتش بس بدهد و اصرار داشت که هرچه زودتر بااخراج نیروهای هندوستان ازخاك کشمیر موضوع رفراندوم را عملی سازد. درچهارشنبه ۳۱ شهریور هندوپاکستان رسماً اعلام آتش بس نمودند ولی هنوز دو روز ازاین تصمیم نگذشته بود که تیراندازی دردوطرف خط شروع شد و هریك از دولتین دیگری را بنقض مقررات آتش بس متهم نمود . امروز (۲۱ آذر ۱۳۴۴) گرچه زد وخوردهای محلی بین دونیرو دراطراف خط آتش بس ادامه دارد ولی دولتین هندو پاکستان رسماً اعلان آتش بس نموده وخود را برای مذاکرات جدی صلح وسازش نهائی راجع بکشمیر آماده ساخته اند طبق آخرین اطلاع قرار است که دراوایل ژانویهٔ ۱۹۶۶ با دخالت دولت شوروی کنفرانسی در شهر تاشکند Tashkand ب

ررئیس جمهورپاکستان ونخستوزیر هند انجام‌گیرد ودرآن‌کنفرانس امید میرود
.اهی برای حل این مسئله بمیانجیگری دولت شوروی پیداشود.

بمنظور پیداکردن راه‌حلی برای مسئلهٔ‌کشمیر لازمست ابتدا دلایل دو دولت
وپاکستان را برسر تصرف‌کشمیر مورد بررسی قراردهیم وباتوجه بدلایل هریك‌راهی
وجبات رضایت دو دولت هندوپاکستان وآزادیخواهان کشمیر را فراهم سازد در
بگیریم .

دلایل پاکستان درتصرف‌کشمیر

همانطور که وزیر خارجه پاکستان محمد ظفراله خان درنطقی‌که در۶ مارج
۱۹ در شورای امنیت ایراد نمود اظهار داشت دولت پاکستان معتقداست که کشمیر
یل متعددی‌که براساس عوامل متعدد نژادی، فرهنگی، و مذهبی، موقعیت جغرافیائی
‌های ارتباطی- موقعیت اقتصادی و- استراتژیکی پابه‌گذاری شده است باید بپاکستان
شود. البته چنین نظریه‌ای بآسانی قابل قبول نیست واحتیاج‌ببررسی دقیق داد. آنچه
‌است اینست‌که ذکر این عوامل از این نظر مفیداست‌که‌ما ادعای پاکستان‌را براساس
ا مورد مطالعه قراردهیم .

۱- عوامل نژادی- فرهنگی و مذهبی : مهمترین عاملی‌که اساس ادعای
ستان را درتصرف کشمیرتشکیل میدهد وازنظر بین‌المللی‌هم مورد قبول عموم میباشد
، مذهب‌است درتجزیه هندوستان وبخصوص درقطعنامه لاهور تنها عامل تعیین سرحدبین
کشور هندوپاکستان عامل مذهب قلمدادگردید واگر متن قطعنامه فوراً بمورد اجرا
اشته شده بود قطعاً‌کشمیر بدولت پاکستان داده میشد. حالا هم بعلت داشتن اکثریت
مان اگر رفراندومی درکشمیر انجام شود امکان زیادی هست‌که مسلمانان تمایل خود
رالحاق بپاکستان اعلام کنند. ولی‌گذشته ازمذهب ادعای پاکستان درموارد نژادی و
نگی بی‌اساس است چون از این لحاظ درکشمیر هیچ‌نوع وحدت و هم‌آهنگی موجود
ت وهمانطورکه قبلاذکرشد هندوها و تبتی‌ها‌که ازلحاظ مذهب وزبان ونژاد با مردم
کشمیر تفاوت فاحش‌دارند چندان تمایلی بالحاق بیك‌کشور مسلمان‌نخواهند داشت و
. قرار شود سرنوشت سیاسی کشمیر براساس عوامل نژادی و فرهنگی تعیین شود
نایت عموم تامین‌گردد بایدآنرا بقطعات‌کوچکی تقسیم کرده بین کشورهای همسایه
وستان وچین وافغانستان وپاکستان توزیع نمود .

۲- موقعیت جغرافیائی : ادعای دوم پاکستان براساس موقعیت جغرافیائی
میرنسبت بپاکستان است. پاکستان معتقد است‌که‌کشمیراز نظرطبیعی درحقیقت دنباله
ك پاکستان است وباید بآن ملحق‌گردد چون رودسند که مهمترین رود پاکستان است
علیای خود را درخاك‌کشمیر دارد و نیمی‌از اراضی شمال‌کشمیر توسط شعباتی‌که وارد

رودسند میگردند مشروب میشود . بعلاوه رود جلوم Jhelum که دره علیای آن بنام ویل کشمیر Vale of Kashmire معروفست وشامل پرجمعیت‌ترین منطقه کشمیراست بطرف مغرب جاری گردیده وبرودسند درپاکستان میپیوندد بعلاوه توسط دره این رود است که رفت‌وآمد بین کشمیر وپاکستان تسهیل گردیده است .

درمورد این ادعای پاکستان باید گفت که درست است که پاکستان ازاین نظر از کشورهند که توسط کوههای بزرگ هیمالایا و رشته کوه پیرپنجال از کشمیر مجزا شده جلوتراست ولی برخلاف آنچه که ظاهراً بنظرمیرسد بایددانست که عملا بعلت وجود کوههای مرتفع و دره‌های بسیار باریك و عمیق که بین ناحیه لاداخ و پاکستان وجود دارد رودسند نتوانسته یك عامل وحدت بین این قسمت ازکشمیر وپاکستان باشد و در نتیجه مردم لاداخ و دره‌های اولیای رود سند وشعباتش بامردم تبت وهند نزدیکتر تامردم ویل کشمیر.

۴ ـ راههای ارتباطی : قبل از تجزیه شبه‌قاره هند راههای حمل و نقل کشمیر که عبارت ازیك راه‌شوسه قابل استفاده درتمام‌سال‌ویك‌خط‌آهن بود بسیستم‌ارتباطی نواحی‌مسلمان‌نشین که بپاکستان داده‌شده بود متصل‌میگردیدند . بعدازتجزیه‌هم مسئولیت اداره وتوسعه خطوط ارتباطی کشمیر بدولت پاکستان داده‌شد . علت‌اصلی چنین پیشنهادی بیشترمربوط بآسانی ارتباط بین‌پاکستان وکشمیراز نظر طبیعی و مربوط بوجود دره‌هائی است که بین‌پاکستان وکشمیرایجاد تاسیس راههای شوسه وخط‌آهن را آسان کرده است . خط‌شوسه ازیك طرف از طریق‌گردنه باراموLا شهر سریناگار پایتخت تابستانی کشمیر را بشهر راولپندی درپاکستان متصل‌میسازد و ازطرف جنوب‌هم باعبور از گردنه بانیهال که درحدود سه‌هزارمتر ازسطح دریا ارتفاع دارد بشهرجامو و از آنجا بخط آهن بیست‌وپنج کیلومتری وصل‌میگردد که پس‌از عبوراز سرحدپاکستان بشهر سیالکوت واقع‌درپاکستان غربی‌ملحق شود . راه معروف به‌بانیهال که ازگردنه‌ای بهمین‌نام عبورمیکند و امروز در منطقه اشغالی‌هند بنام راه نظامی‌هند معروف‌است درماههای زمستان دراثر برف‌ویخبندان قابل‌استفاده نبود ودولت‌هند اخیراً باایجاد تونلی‌درمحل گردنه‌این راه‌را برای‌تمام‌مدت سال‌قابل استفاده نموده است .

ازنظرارتباطی ناحیه‌جنوب غربی کشمیر و ویل کشمیر بطرف‌پاکستان بازهستند وچون دره کشمیر محل‌تلاقی‌تمام راههای ارتباطی موجود در جامو ـ کشمیر است بنابراین موقعیت پاکستان دراین زمینه به‌مراتب بهتراز موقعیت‌هنداست ولی‌چون دولت‌پاکستان‌هیچ کوششی‌برای بهبود وضع ارتباطی کشمیر درقسمت اشغالی‌خود ننموده وبرعکس هندوستان باایجاد چندراه شوسه که در تمام سال میتواند مورد استفاده واقع شود اقدام کرده است بنابراین نه‌تنها مزیتی که ازاین‌نظرازآن پاکستان‌بوده بتدریج‌برطرف نموده بلکه‌ازنظر ارتباطی‌از رقیب‌خود یك‌قدم‌هم جلوتر است .

۴ ـ روابط تجارتی و توسعه اقتصادی ـ دولت پاکستان ادعا دارد که کشمیر از نظر تجارتی وابسته پاکستان است ومهمترین نقطه‌اتکاء وی دراین ادعا صادرات چوب جنگلی کشمیر است که مهمترین بازار فروش خود را درپاکستان یافته وبااستفاده از جریان آب رودخانه جلوم بنواحی پنجاب وسند که مهمترین نواحی مصرف کننده را تشکیل میدهند میرسد . بعدازچوب دومین عامل مهم صادرات کشمیر میوه و سبزی خشك شده است که گرچه شهر های بزرگ هندوستان همیشه مهمترین بازار فروش را بـرای این قبیل محصولات تشکیل میداده‌اند ولی بندر کراچی مهمترین شهر توزیع کننده این محصولات بوده است .

گذشته ازاین دونوع محصول بازارفروش برای صنایع دستی کشمیر درهند است ودرحالیکه پاکستان همیشه راجع بتوسعه صنعتی در کشمیر صحبت میکند ولی هندوستان عملا دست باقداماتی مفیدزده وباحفاظت از محصولات دستی کشمیری و ایجاد بازار های مطمئن برای آنها منابع درآمد خوبی برای تهیه کنندگان این نوع محصولات بوجود آورده است.

درمورد صنعت توریستی کشمیر درحقیقت وابسته بهردو کشور هندوپاکستان است. چنانچه آمار دولتی جامو کشمیر نشان میدهد در حدود شصت‌وپنج درصد مردمی که بعنوان جهانگرد به کشمیر می‌آیند از راه دره کشمیر بخصوص ازطرف مرزپاکستان که رفت‌وآمد آسان‌تر است می‌آیند . در حالیکه مبدأ تمام این جهانگردان از کشور هند است البته پیشرفتهائی که در امور ارتباطـی اخیراً در منطقه تحت تسلط هند شده است در تضعیف وابستگی بین پاکستان و کشمیر از نظر ارتباطی و توریستی بی‌اثر نیست .

۵ـ آبیاری وتولید نیروی هیدروالکتریك

علاوه بر دلایلی که در بالا ذکر شد دولت پاکستان مدعی است که تصرف کشمیر از دونظریکی توسعه نیروی هیدروالکتریك ودیگری ازلحاظ حفظ منابع آبی بمنظـور آبیاری نواحی سندوپنجاب برای پاکستان اهمیت حیاتی دارد. چندین‌سال قبل از بوجود آمدن پاکستان برنامه ریزان مسلمان محل کشمیر را برای ایجاد نیروی‌هیدروالکتریك و درنتیجه توسعه صنعتی پاکستان درنظر گرفته بودند وهدف این بوده‌است که ضمن‌اجرای چنین پروژه‌ای درتوسعه اقتصادی کشمیر هم گامی برداشته شود .

ازنقطه نظرحفظ منابع‌آبی برای توسعه سیستم آبیاری دولت پاکستان بـرای برانگیختن عقاید بین‌المللی موضوع راپیش ازآنچه حقیقتاً لازم است مهم جلوه داده و تصرف کشمیر را توسط هند یك‌لطمه بزرگ باقتصاد پاکستان قلمداد نموده‌است .

بررسی وضع طبیعی کشمیر نشان میدهد که این موضوع بچند دلیل‌اهمیت چندانی ندارد. یکی‌اینکه وجودکوههای هیمالایا وپیرپنجال در اطراف سرچشمه های رود جلوم مانع ازبرگرداندن‌آب رودخانه به‌پنجاب شرقی توسط هنداست. دوم اینکه‌در امتداد دره سند درآن قسمت که درخاك کشمیرجاری است دولت هندوستان نه‌تنها فعلا فاقد هرگونه پروژه برای تولید نیروی هیدروالکتریك ویا ذخیره‌آب‌است بلکه درآینده‌هم بعلت‌هزینه

بسیار گزافی که ایجاد چنین سدی دربرخواهدداشت امکان اقدام بچنین کاری ضعیف است. مهمترین تاسیسات آبی که بعداز تقسیم شبه‌قاره توسط دولت هند ایجاد شده‌است بر روی رود سوتلج Sutlej است که منحصراً درخاك هندجاری است وهیچ شعبه‌ای در کشمیر ندارد. فقط تنها خطری که الحاق کشمیر بهندوستان از نظر آبیاری برای پاکستان خواهد داشت استفاده از آب رودچناپ میباشد که قراراست توسط تونل انحرافی که حفرخواهدشد از آب آن برای آبیاری زمینهای اطراف رود راوی استفاده شود. بنابراین تنها با استفاده ازاین راه است که پاکستان میتواند نظردول دیگررا نسبت با دعای خود جلب نماید.

٦ـ ملاحظات استراتژیکی : از نظر استراتژیکی دلیل پاکستان این است که بااز دست دادن کشمیر از نظر نظامی طوری تحت مخاطره دولت هندوستان قرارخواهد گرفت که قادر بدفاع سرحدات شرقی خود نخواهدبود. ظاهراً منطق چنین ادعائی براین اساس است که چنانچه کشمیر جزء کشور هند گردد بااستفاده از دره‌های سهل‌الوصول حمله ازطرف هند آسانتر خواهدگردید و باین‌دلیل تصرف ناحیه جنوب غربی کشمیر از نظر استراتژیکی برای پاکستان اهمیت فراوان خواهد داشت.

دلایل هندوستان در تصرف کشمیر

مهمترین عاملی که اساس ادعای هندوستان رادر تصرف کشمیر تشکیل میدهداین است که حاکم هندی کشمیر درسال ۱۹٤۷ رسماً الحاق ایالت خود را بهندوستان اعلام کرده است. براساس این منطق بعلت‌اینکه کشورهند فاقد هرگونه وحدت جغرافیائی باکشمیر است دولت هندوستان سعی کرده که با اجرای برنامه‌های عمرانی در کشمیر و بخصوص بهبود وضع ارتباطات وایجاد بازارهای پردرآمد برای صنایع دستی نظر مردم کشمیر ر بطرف خود جلب نماید وشایدتا حدود زیادی‌هم درنیل باین‌مقصود موفق گردیده‌است.

۱ـ دلایل نژادی ومذهبی : صرف‌نظر ازمسلمانان کشمیر که پشتیبان‌دولت پاکستان هستنددوگروه اقلیت‌هندی وتبتی که در دو ایالت جامو و لاداخ زندگی‌میکنند طرف‌دار دولت هندمیباشند واین‌خودنشانه‌ایست که اگر فرصت اجرای رفراندوم بمردم کشمیر داده‌شود این‌عده رای بالحاق بهندوستان خواهند داد.

۲ـ دلایل اقتصادی ـ ازنظراقتصادی دولت‌هند معتقد است که چون کشمیر بطورکلی ناحیه‌ایست کشاورزی برای توسعه اقتصادی خود ناچاراست که بمراکز صنعتی هندوستان دسترسی‌کامل داشته باشد وبرای تثبیت این موضوع به‌آمار و اردات محصولات نساجی پنبه‌ای وشکر که دو رقم مهم راتشکیل میدهند اشاره نموده باین نتیجه میرسد هندوستان بهتر از پاکستان میتواند احتیاجات کشمیر را تامین نماید. با توجه باینکه اجناس چرمی وغلات که ازپاکستان وارد میشود نیز از ارقام مهم‌وارداتی هستندبنابرا دلیل کشورهندوستان دراین‌مورد چندان قانع‌کننده نیست.

بقیه درصفحه

شعرهای قلابی در شاهنامه فردوسی

حسین مسرور

روزی‌دریکی‌از انجمن‌های ادبی که بحث‌های جالبی‌درمیان بود یکنفر که
یکنم‌پرفسور ریپکا بود پرسید که اگر شعری از شاهنامه بخوانیم آیا میتوانیم
شته باشیم که این‌همان است که عیناً از دهان وقلم حکیم‌طوس گفته ونگاشته
ت ؟

دیر گاهی‌این وسواس خاطرم رامشغول داشته‌بود و تاسف میخوردم که چرا
نه شاهنامه از سدهٔ چهارم یا اقلا از نیمهٔ اول سدهٔپنجم در دست نیست تا این
خیزد و ابیات بدون دستکاری نویسندگان شاهنامه هـا در دسترس مشتاقان
رد .

ازسال سیصدوهفتادویك یاهشتادویك هجری که‌شاهنامه بجاهای‌شیرین‌خود
رد وبقول استادطوس همی‌زیرشعر اندرآمد فلك ـ تاامروز یکهزار و چندسال
وهرنویسنده‌ای که دست بنوشتن شاهنامه برآورده هرجاتوانسته و عقل گردش
ده‌کلمات را نوو کهنه کردومطابق مذاق‌خودش اشعار را بفهم‌وسیاق زمانه‌خود
ویل نموده است تاجائی که امروز نمیتوان ابیات واقعی شاهنامه را دریافت و
ولات زبان ولهجه‌دری رامورد مطالعه‌قرارداد .

گذشته از تصرفی که درابیات شاهنامه شده وواژه های عهد قدیم بکلمات
زمانها برده‌شده‌است اخیراً درقسمتی‌از شاهنامه بیك‌داستان جعلی‌برخوردم که

ازشدت حیرت دهانم بازماند و دردل باین‌نابکاری‌ها وخیانت درامانت‌های ملی‌لعنت فرستادم ومبهوت‌ماندم که کدام متذوق بیذوق و کدام متشاعر بیشعور این‌کار احمقانه را کرده ومزخرفات بی‌ارزش خودرا درافکار ابکار ودر رغرر استادطوس‌داخل کرده و زرپاك وبی‌غش شعر دری را با این لاطائلات و دغل کاری بهم درآمیخته است؟ این داستان جعلی‌ضمن داستان سهراب و گردآفرید دختر گژدهم دژبان دژسپید واقع‌شده هنگامی که سهراب بمرزایران رسیده و بادژبان دژ مرزی گژدهم در کشمکش است گردآفرید دخترایرانی‌بجنگ‌سهراب‌آمده وپس‌از نبردی دلیرانه مغلوب‌سهراب‌میشود وقول میدهد که برود ودژ را دراختیار سهراب‌بگذارد اما پس‌ازنجات وبازگشت‌بدژ شبانه ازراههای مخفی‌دژرا تخلیه کرده عقب‌می‌نشینند ومنتظرپاسخ‌نامه‌ای که بشاهنشاه گزارش داده‌اند میمانند .

جعل کننده داستان درباز گشت سهراب و ندیدن گرد آفرید صلاح دانسته که‌سهراب‌راعاشق گردآفرید کند وبزبان سهراب‌ابیاتی‌عاشقانه بسازد که گوئی‌سهراب درفراق گردآفرید باخود زمزمه کرده است ازاینجا پس‌ازسخن فردوسی که گوید :

چو سهراب و لشکر بر دژ رسید — بباره درون گژدهم را ندید
بشب رفته بودند با گژدهم — سواران و دژدار و گردان بهم
چو سهراب و لشکر بر دژ رسید — بباره درون گژدهم را ندید

ازاینجاست که شاعرقلابی‌واردصحنه‌میشود وابیات بلندوآسمانی‌سخنورط را بقعربی‌ارزشی وپستی گرایش میدهد .

همی جست گرد آفرید و ندید — دلش مهر پیوند او بر گزید
همی گفت ازآن‌پس دریغا دریغ — که شد ماه تابنده در زیر میغ
مرا چشم زخمی عجب رخ نمود — که دهرآنچنان صیدی‌ازمن‌ربود

این سبك‌شعراز قرن‌نهم‌بلکه دهم‌است وباشعرفردوسی‌هیچگونه‌سازشی باز میگوید :

غریب آهوئی آمـدم در کمند — که از بند جست و مرا کردبند

کسانی که باطرز بیان فردوسی آشائی دارند بخوبی غرابت و ناآشنائی این ترا بااسلوب سخن فردوسی درك میکنند . بار قلابی ادامه میدهد :

پری پیکری نـاگهان رونمود — دلم را ربـود و غمم را فزود

درتمام شاهنامه نظیراین مزخرفات وجود ندارد ـ جائی که سخن ازپهلوانی یری مرزداران ایران وبرخورد دوپهلوان که سپاه دوطرف نگران جنگ و پایان وزی هستند شاعر بوم صفت خوش داشته است که سخن از عشق وعاشقی پیش آرد وسخن وسی را که درچند بیت بالاتر از این اشعار گفته است نشنیده انگارد.

بدو گفت سهراب کای خو بچهر — بتاج و بتخت و بماه و بمهر
که این باره با خاك پست آورم — ترا ای ستمگر بـدست آورم

آنگاه گردآفرید درپاسخ میگوید :

بخندید و آنگه بافسوس گفت — که ترکان ز ایران نیابند جفت
ترا بهتر آید کـه فرمان کنی — رخ نامور سوی تـوران کنی

خواننده وکسیکه باطرز سخن شاهنامه وعفت قلم فردوسی آگاه استومی بیند که فردوسی میل ندارد یك دختر دلیرایرانی تسلیم یك خارجی شود و سروته قضیه را با برومندی بهم آورده شاعر قلابی اینها را ندیده گرفته عشق نامه خود را چنین ادامه داده است :

غریب آهوئی آمدم در کمند — که ازبندجست ومرا کرد بند
پری پیکری ناگهان رونمود — دلم را ربود وغمم را فـزود
بناگاه پنهان شد آن دلربا — شدم من بداغ غمش مبتلا
زهی چشم بندی که آن پرفسون — به تیغم نخست ومرا ریخت خون
مرا تلخ شد زندگی بیرخش — تنم شد اسیر شکر پاسخش

ترکیبات وتعبیراتی که در این بیت‌ها بکاررفته همه از سبك قرنهای دهم و دهم‌است ودر اشعار صحیح شاهنامه دیده نشده‌است .

ندانم چکرد آن فسونگر بمن	که تا گه‌مرا بست راه سخن
از آن گفتنش هرگه آرم بیاد	ز داغش شود سوز ودردم زیاد
مرا محنتی بیکران رو نمود	که‌ازیاردوری بمن گشت‌سود
غم‌جان برآردخروش از درون	اگر چند عاشق بود ذوفنون

بعدازآنکه سهراب باخوداین مزخرفاترا زمزمه میکند هومان رئیس سپاه میفهمد که سهراب عاشق شده‌آنوقت میآید وبا او پند ونصیحت‌آغاز میکند .

هومان ازظاهر سهراب بفراست میفهمد .

ولی ازفراست بدل نقش بست	که اورا پریشانی‌ای داددست

ملاحظه کنید دراین بیت نه کلمات درست است نه‌معانی ونه‌ضمایر - و باز میگوید :

بدام کسی پای‌بند آمده است	ز زلف بتی در کمندآمده‌است
نهان‌میکنددردوخونین‌دل‌است	هوس‌میرودراه‌وپادر گل‌است؟!

بیچاره استادطوس که این یاوه‌های بی‌ارزش وژاژهای بی‌سروته راباونسبت داده ازمقام شامخش کاسته‌اند. بازقلابی گفته‌است که هومان پس از درك عشق سهراب نزد اوآمده گوید:

بزرگان پیشین بآئین و کیش	گرامی ندیدند کس‌راچوخویش
صدآهوی مشکین بخم کمنـد	گرفتند و دل را نکردند بند
فریب پری پیـکران جـوان	نخواهد کسی کو بود پهـلوان

غالب این اشعار ازنظر ترکیب‌ناقص‌است‌وهیچ شاعرمتوسطی هم حاضر نیست امثال این ابیات را بخودنسبت دهد. چه نه‌مضمون ومعنی تازه‌دارد ونه‌حسن‌ترکیب باری سراینده این ترهات فکر نکرده که‌میدان‌نبردآنهم فرستاده شاهی مانندافراسیاب نمیتواند وقت خود را صرف عشق وعاشقی کند و دربرابرسپاه کینه‌خواه کـه بایس

ده جنگ را تعیین کنند و برای افراسیاب و کاوس مژده پیروزی سرند مطالب عشقی
ح کنند ووقت خواننده را صرف امثال آن کنند. بالاخره هومان به سهراب میگوید:

کسی را رسد گردی و سروری — که مهر فلك را کند مشتری
نه رسم جهانگیری وسروری است — که از مهرماهی بباید گریست
بدل سرد کن مهرشوخان شنگ — که فردا نمانی زمردان بجنگ؟!
کسی خسته مهر دلبر بود — که او از زر و زور لاغر بود
از آن گفته سهراب بیدار شد — دلش بسته بند پیکار شد
بگفت این ودلرا ز دلبر بکند — برآمد بر افرور جرخ بلند

تا اینجا سخن مغشوش ادامه دارد بعداً باز وارد سخن فردوسی میشود با
، بیت :

وزان سو چو نامه بخسرو رسید — غمی شد دلش کان سخن‌ها شنید

اشعار فردوسی درجائی ختم شد که دژ داران جریان آمدن سهراب وتخلیه
را بوسیله نامه وپیك بکاوس خبردادند .

یکی نامه بنوشت نزدیك شاه — برافکند پوینده مردی براه

پس ازشعر بالا و دنباله آن که باید با رسیدن نامه بکاوس وخبر شکست دژ
ان مربوط باشد و شعر :

وزان سوچو نامه بخسرو رسید. خبری برآن مبتدا گردد ، ناگهان اشعار
بی وارد بحث میشود وتا حدود شصت وهشت بیت بصورت معترضه میان آن دوجزو
ارمیگیرد .

کسانی که بااسلوب بیان فردوسی و کلمات روشن و تعبیرات بدیع اوآشنائی
رند با خواندن این ابیات الحاقی درك میکنند که چقدر خیانت بزرگی است ابیات
ست ورکیك سرودن و به بزرگان ادب نسبت دادن و درنتیجه ازمقام شامخ گویندگان
ی کاستن. امیدواریم که باتوجه شاهنشاه آریامهر وجمع آوری نسخه‌های پراکنده
سی در کتابخانه‌ای که خبرآنرا شنیدیم نسخه شاهنامه‌ای از سده پنجم یا ششم یا
اقل هفتم هجری بدست آید واز این دغل کاریها پرده بردارد .

سیدمحمدتقی-مصطفوی

کتابخانه پهلوی و گنجینه اسناد ملی ایران

از آنچه درباره تأسیس کتابخانه پهلوی ضمن اخبار تازه روزگار درخشان کنونی خوانده ومیخوانیم چنین برمیآمد که مقارن بابسط علوم وفنون جدیدوایجاد دانشگاههای معظم متناسب با پیشرفتها و ترقیات علمی و فنی دنیای امروز یکی از رؤیاهای دلبستگان به میراث فرهنگی ومعنوی ایران عزیز هم صورت حقیقت پیدا میکند وجوانان ما درآینده نزدیك برای درك ودیدارکارهای علمی و ادبی و هنری گذشتگان کشور خود به جایگاهی درپایتخت مرز وبوم شاهنشهی توانند رفت که کتابها واسناد نوشته وتصاویر ونقوش‌قرون پیشین درآن گردآوری شده در پرتو نظم و ترتیب ورعایت قواعد فنی‌آنچه را میجویند بآسانی بدست‌آورند ونسخه‌های خطی و اسنادگرانبهای تاریخی کشور درمعرض استفاده اهل تحقیق قرار داشته از آسیبهای گوناگون زمان محفوظ خواهد ماند.

همانطور که در دوران اعلیحضرت شاهنشاه فقیدآثار وابنیه تاریخی ایرا پس‌از قرنها متروك ماندن و ویرانی بتدریج روی تعمیر وآبادانی بخوددیدوگامها مؤثر دراین راه برداشته شد و هم‌اکنون نیز دنباله کوششها وکارهای اساسی در نگاهداری ومرمت وپاس احترام ابنیه مزبور درسطح بسیار وسیعتر وبالاتر مورد ه گونه تلاش وبررسی است اینك هم که سطح فرهنگ وشرایط اقتصادی و موقع و جهانی ایران‌اقتضای گامهای بلندتروکارهای‌عمیق وریشه‌دار علمی وفرهنگی‌رامینه

تی که بنیاد کتابخانه معظم پهلوی اقدامی قابل ستایش و برازنده چنین دوران پر
اری خواهد بود .

طی سالهائی که از شهریاری شاهنشاه آریامهر میگذرد نسبت به جمع آوری
ه‌های عکسی ومیکروفیلم از کتب خطی ایران که در کتابخانه‌ها و مراکز علمی
کشورها نگاهداری میشود مجاهدتهای شایسته وعملیات نیکو وثمربخشی بعمل
ه است وبا وجود همه سوانح قرون گذشته وحاصل جنگها و بی‌حرمتیها و عوامل
لف ناشی ازبدی وضع اقتصادی کشور که نتیجه آن به یغما رفتن نسخه‌های نفیس
ی وسایر آثار گرانبهای ملی وتاریخی بوده‌است هنوزهم سیاری کتب خطی وآثار
لف دیگر در کشور وجود دارد که هرچه بیشتر و بهتر برای جمع‌آوری آنها و
ظشان ازآسیب حشرات و رطوبت وغیره اقدامات دامنه‌دار موردضرورت است .

آنچه در کتابخانه‌آستان‌قدس رضوی و کتابخانه سلطنتی و کتابخانه مجلس
رایملی و کتابخانهٔ ملی و کتابخانهٔ ملی ملك و کتابخانهٔ مدرسه‌عالی سپهسالار و
ابخانه‌های اماکن متبرك مختلف و کتابخانه‌های متعدد دیگر اعم از عمومی و
صاصی وشخصی وجوددارد نشانه اینست که هراندازه عنایت مقام بلند شاهنشاهی
ان بیشترشامل چنین مقصودی گردد تعداد بس فراوانتری از کتب خطی‌نفیس‌ایران
گوشه و کنار کشور گردآوری شده ازپردهٔ فراموشی و متروکی بیرون میآید و در
ض افاده وبررسیهای علمی وبهره معنوی قرار میگیرد .

مختصر آشنائی باوضع سازمانهای مربوط به کتب واسنادتاریخی‌در کشورهای
رفته وباستانی بخوبی معلوم میدارد که تا چه‌اندازه توجه به گردآوری کتب و
ناد قدیمی درمیهن عزیز ماازنظر پیشینهٔ فرهنگی وتمدن‌چندهزارساله‌این‌سرزمین
ی ضروری وخدمتی حساس و اساسی‌است . بطور مثال بیمورد نیست یادآور شود
ه در کشورهای متحده‌آمریکا علاوه برآن‌همه کتابخانه وموزه ومؤسسات علمی‌وفنی
تلف مرکز مهم ومعظمی بنام مرکز اسناد ملی در واشنگتن وجود دارد که منشور

استقلال کشورهای متحده در گنجینه مخصوص باچه احترام و آئینی نگاهداری شد
همواره دونفر سرباز درطرفین گنجینه باحالت احترام بپاسداری مشغولندو نقوش حاو
صحنه‌های تنظیم سند استقلال کشور آمریکا زینت‌بخش دیوارهای تالار مرکزی عمار
مزبوراست ودر اشکوبهای متعدد بنای مزبور اسناد و کتب خطی و گزارشهای مختل
مربوط به تمام کشورهای دنیا نگاهداری میشود ازجمله اسناد راجع به کشور ایر
قسمتی در بایگانیهای اسناد حروف P بمناسبت نام Persia که سابقاً میهن ما
بدان نام میخواندند وقسمتی در بایگانی اسناد حرف I بمناسبت نام IRAN که
چندسال پیش رسمیت یافته‌است نگاهداری میگردد وچه‌بسیار گزارشهای اقتصادی
فرهنگی وتاریخی درباره کشور ایران درمرکز اسناد ملی واشنگتن موجـود اسـ
طبعاً اگر درتهران مرکز اسنادملی بموازات وتوأم باکتابخانه پهلوی ایجاد گ
چه‌اندازه اسناد پراکنده تاریخی که دربایگانیهای راکد ومتروك‌ادارات یادراخ
عناصر مطلع وبیدار ازهم‌میهنان عزیز قراردارد جمع‌آوری‌وتنظیم خواهد گردید.

دردهلی‌نو پایتخت هندوستان نیز ساختمان بزرگ و مجهزی بنام مر
اسنادملی وجوددارد که ازهنگام تأسیس کمپانی هندشرقی‌برای جمع‌آوری کتب
ومکاتبات سلاطین هند باشاهان کشورهای مختلف جهان (و ازجمله شاهان ایرا
هرگونه اسناد نوشته‌تاریخی کوشش نموده مقدارقابل توجهی‌ازاینگونه کتب و ا
واسنادرابصورت منظم‌وبطریق‌علمی‌وفنی‌نگاهداری میکنندوآزمایشگاههاوکارگا
مختلف برای‌عکاسی وتعمیروصحافی و دفع حشرات و هرگونه کاری که لازمه م
داشتن این گونه‌آثار واستفاده‌آن برای‌مراجعین باشد درمرکز مزبور دائرومشغو
است‌وهزاران اسناد ونسخه‌های خطی‌فارسی‌نیز درمیان‌آثار موجود درآنجانگاه
می گردد .

اگر کشور امریکا ازهنگام منشور استقلال‌آن سرزمین‌اسناد مربوط ب
کنونی‌وملیت خود را دارد ودرشبه قاره هندوپاکستان اسناد نوشتهٔ دوسه‌قرن ا

ِدآوری و بررسی نموده و مینمایند کشور ایران واجد اسناد نبشته از چندین هزار سال
ن باینطرف است که جسته جسته گامهائی در راه نگاهداری آنها برداشته شده و تلاشهای
تلف برای پاسداری و نگهبانی و بررسیهای علمی کلیه اینگونه آثار بعمل آمده است
ن این خدمت بزرگتر و خطیرتر از آنست که تنها با اقدامات جاری وسیره اداری
مول بتوان در راه آن توفیق بدست آورد و بدون دربین بودن عوامل بس نیرومند و
یشههای بلند وافق دید عالی و عمیق دور از خودکامگی و حویشتن دوستی و کوته بینی
یتوان انتظار داشت حق اسناد چندهزارسال تاریخ این سرزمین ادا گردد .

اطاق اسناد در جنب کتابخانهٔ سلطنتی کاخ گلستان ـ مجموعهٔ فرمانهائی از
پریاران ایران درموزه کلیسای معروف جلفای اصفهان ـ فرمانهای عالی و مجلل از
اهان آق قویونلو که درخانواده جابر انصاری اصفهان نگاهداری میشود ـ مجموعه
الهها و اسناد نوشته‌ای که شادروان حاجی حسین شهشهانی گردآوری کرده بود ـ مجموعه
سیار غنی اسناد نوشته متعلق به آقای محمود فرهادمعتمد ـ منشور دشت مغان در موزه
یران باستان مربوط بمواگذاری مقام سلطنت ایران به نادرشاه افشار و رونوشت عکسی
رمان سلطان احمد جلایر در کتابخانهٔ موزهٔ ایران باستان ـ مجموعهٔ اسناد مهم مالی و
داری دوران قاجاریه متعلق به آقایان دکتر مهدوی فرزندان شادروان حاجی امین
لضرب (که قسمت مربوط به مرحوم سید جمال اسدآبادی معروف به افغان را به
کتابخانهٔ مجلس شورایملی اهداء نموده‌اند) . مجموعهٔ اسنادنوشته متعلق به آقای حسین
فتاح ـ نمونه‌هائی از اسناد تاریخی ایران درقرنهای اخیرهستند که یقینامقدارزیادی
زآنهاهم درتصرف و اختیار کتابخانه‌ها یا خاندانهای بزرگان و اشخاص دیگر بوده
نگارنده را درباره آنها اطلاعی نیست یا درحین نگارش این سطور بخاطر نمیرسد.

فرمانهائی که ازقرون اول اسلام ببعد برالواح سنگ و مرمر و احیاناً چوب
نوشته بردیوار ومساجد و ابنیه متبرك مختلف نهاده‌اند خود مجموعه بس مهمی از اسناد
تاریخی را مشتمل میگردد که اصطلاحات اداری و شیوه‌های مالیاتی و اوضاع اجتماعی
ایرانرا در دورانهای شهریاری و سلسله‌های گوناگون پادشاهان دربردارد وبرای اطلاع

و بررسی بیشتر دربارهٔ آنچه از زشت وزیبا برمردم این سرزمین گذشته چه‌ستمها یا ح
دادگستریها رفته بحوه افکار ومعتقدات وراههای تأمین رفاه گروهی از مردم و کمك
برخی اصناف و پیشه‌وران چگونه بوده است مدارکی زنده وگویا بشمار میرود
خوشبختانه قسمتی از اینگونه نوشته‌ها که مربوط به شهر بزرگ و تاریخی اصفهان با
بتازگی در کتاب گنجینه تاریخی اصفهان تالیف آقای دکتر لطف‌اله هنرفر گردآور
چاپ و منتشر گردیده‌است .

سنگ نبشته‌های عیلامی در کوهسارهای خوزستان وفارس و متنهای عیلا
برکاشیها وآجرهای ابنیهٔ شوش و چغاز نبیل وریشهر و سنگ نبشته‌های دوران
اورارتوومادکه در نواحی‌مختلف آذربایجان آشکار گردیده است و نبشته‌های فرا
بزبانهای پارسی‌باستان وآشوری و عیلامی واحیانا آرامی از شاهنشاهان هخامنشی
کوهستانهای بیستون والوندونقش‌رستم ووان وآثار پاسارگاد وتخت‌جمشیدولوحه
گل‌خام باخطوط عیلامی که درکاوشهای‌شوش بدست‌آورده‌اند وبیش‌از سی‌هزار ل
گلی‌مکشوف درتخت‌جمشید مشتمل براسناد اداری ومالی‌شاهنشاهان هخامنشی‌در
امورمختلفی که درکاخهای تخت‌جمشید انجام‌میپذیرفته است (واکنون درموزهٔ ا
باستان نگاهداری میگردد) همگی‌اسناد ملی‌ایران زمین‌بشمار میروند.

خوشبختانه باتدوین وطرح لایحهٔ قانونی‌دژنبشت در دوسال پیش وتخ
یافتن محوطه‌ای بوسعت‌چهل هزارمتر وترتیب نقشهٔ اساسی‌جهت این‌خدمت مهم
تاریخی‌زمینهٔ تهیه‌وگردآوری نمونه‌های نوسازشگرفترین‌ومعظمترین سنك نبشته
باستانی‌ایران همراه بانقوش‌برجسته وآثار تاریخی‌معظم مربوط بهر کدام فراهم

---

۱ ـ یکی‌از همین‌فرمانها متضمن لغو مالیات **خانه شمار** که باصطلاح
درمالانه میگفته‌اند ودرجبهه مسجدجامع دارالاحسان سنندج برلوح مرمرنوشته و
است درشماره آذرماه ۱۳٤٤ مجلهٔوحید طی‌مقاله شیوائی‌بخامه آقای محمد مشیری
گردیده است .

د به‌جامه عمل‌پوشیدن چنین‌طرح بزرك فرهنگی‌وتاریخی‌ایران بوسیله‌وزارت‌محترم
نك وهنرافزونی یافته‌است .
درمورد کتب خطی‌موجود درایران‌اقدامات‌مفید وثمربخشی‌انجام گرفته‌است
جملهٔ مهمترین‌آنها فهرست فنی‌مفصل کتابهای خطی کتابخانه سلطنتی را میتوان نام
که از سالیان دراز مورد علاقه ودلخواه دوستداران این گنجینه نفیس فرهنگی
ان بودوبکاردانی‌و کوشش‌های‌آقای دکترمهدی بیانی‌ریاست کتابخانه مزبوربصورتی
مع و کامل تألیف و تدوین وآماده چاپ گردیده است و همچنین دانشمندانی چون
یان محمد تقی‌دانش‌پژوه وایرج‌افشار وعده‌ای ازدستیاران وهمکامانشان باپشت‌کار
ت قابل‌ستایش دست‌بکار تهیه‌فهرست نسخه‌های خطی کتب در کتابخانه‌های مختلف
ان هستند که گاهگاه آثاری از کوششها و تحقیقاتشان در مجلات یغما و راهنمای
اب ووحید درج میگردد .
باایجاد کتابخانهٔ پهلوی‌هم مرکز بزرگ نگاهداری نسخه‌های‌خطی کلام‌الله
ید و کتابهای نفیس‌علمی‌وادبی‌وهنری‌ایران درقرون گذشته آنطور که شأن‌وشایستهٔ
هنك چندهزارسالهٔ این کشور ودرخورپیشرفتهای کنونی میهن عزیزمان‌است‌بوجود
اهدآمد ولازم بتوضیح نیست که لازمهٔ چنین‌مرکزی مجهزداشتن‌کارگاههای‌تعمیر
حافی‌وجلد سازی وتهویه وترتیب دفع‌حشرات‌آفت کتابهای نفیس وتأسیسات مفصل
کس‌برداری وچاپ‌ودستگاههای اشعهٔ ماورای بنفش‌واحتیاجات دیگردرخوراینگونه
هادرساختمان عظیم‌شایستهٔ‌چنین‌مؤسسهٔ بزرك علمی‌خواهد بودوطبعاً استادان خطوط
ش‌وآشنایان برموز هنری‌جلدسازی وسوخته‌کاری وشیرازه بندی و صفحه‌بندی‌متن
اشیه ونقاشی‌ومینیاتور وتشعیروتذهیب وجدول‌بندی وغیره‌نیز مجال خدمت درچنین
تگاه علمی‌وفنی‌معتبری راخواهند داشت .
مختصر توجهی به آنچه گذشت بخوبی معلوم میدارد که تأسیس کتابخانهٔ
لوی چه‌خدمت بزرگ‌وگام بلندی در راه عظمت‌معنوی ایران و تحقق بخشودن به
زوی‌خواستاران‌زنده داشتن‌مظاهرفرهنگی‌ویادگارهای‌تاریخی‌ایران‌درشئون‌مختلف

علمی و ادبی و هنری بشمار میرود . از پروردگار بزرگ مسئلت مند است هر مقام و هر کسی را که در این باره کوشش و علاقــه بخرج میدهد بیش از پیش تـأیید و کامروا فرماید .

درپایان این مقال جادارد از تلاشهائی که جسته جسته دراین باره قبلا بوسیلهٔ برخی علاقه مندان صورت گرفته است نیزیادنماید چنانکه هیئت مؤسسان انجمن آثار ملی و کمیسیون ملی یونسکو وجناب آقای سناتور دکتررعدی در هنگام تصدی ریاست هیئت نمایندگی ایران دریونسکو وهمچنین دانشمندان گرامی آقای دکترمحسن صبا و جناب آقای مفتاح و آقایان دکتراصغرمهدوی ودکترمهدی بیانی وایرج افشاروشادروان حسین شهشهانی برای ترتیب مرکزاسناد ملی ایران وگردآوری آثار فرهنگی پراکنده آن متحمل زحمات ومجاهدتهائی شده اند که امیداست با تأسیس کتابخانهٔ بزرگ پهلوی به شایسته ترین وجه بصورت عمل درآید وآوازهٔ بلند وجاودانهٔ شاهنشاه آریامهر ما چنین اقدام سترك معنوی درجهان فرهنگ ودانش وهنربهتر ورساتر توأم با نام ایران وفرهنگ وتاریخ چندهزارسالهٔ آن بیش ازپیش پایدار وبرقرار بماند .

پارسای تویسرکانی

آفات حکمرانی

سه چیز آفت محض است حکمرانـی را
بزرگوار کسی دان کـزین سه بگریزد
نخست رشوه ستانی بود که رشوه ستان
زهر رذیلت و هر حق کشی نه پرهیزد
دو دیگر آنکه چو او را تملقی گفتند
بخود نگیرد و بر یاوه گـوی بستیزد
سه دیگر آنکه نگردد اسیر شهوت نفس
امـور خلق بـه رنك هوس نیامیزد
گر این سه شرط میسر شود برای کسی
سزد بـر هبـری ملك و خلـق برخیزد

یك نامهٔ تاریخی از قائم‌مقام فراهانی که تاکنون نشر نیافته‌است

احمد گلچین معانی

کاملترین مجموعه‌یی که از **منشآت قائم مقام فراهانی** دردستست آنست که باهتمام سرکارسرهنگ **جهانگیر قائم‌مقامی** طبع ونشریافته‌است.

درچندسال قبل که ایشان برای‌جمع‌آوری منشآت مرحوم قائم‌مقام کوششی مالاکلام داشتند، بنده در کتابخانهٔ مجلس‌خدمت میکردم، یکروز بایشان یادآور شدم که سوادنامه‌یی ازمرحوم قائم‌مقام نزد من‌است که جزو منشآت اوچاپ نشده‌است اگرمایلید بیاورم و تقدیم کنم.

سرکارسرهنگ قائم‌مقامی بدیدار و دریافت نامهٔ مزبور اظهارتمایل کردند و فردای آنروز بنده‌نامه را بکتابخانه آوردم. ولی ایشان دیگر به‌بنده مراجعه نفرمودند وبراستی دریغم آمد که علاقمندان بآثار قائم‌مقام از وجود چنین اثری بی‌خبر باشند.

باری دربن‌نامه که سوادآن عیناً تقدیم خوانندگان گرامی ماهنامه وحید میگردد. مخاطب **میرزا اسحق** پسرقائم‌مقام و سخن دربارهٔ **تقی‌پسر کربلائی قربان** است که بعدها **میرزا تقی‌خان امیرکبیر** معروف شد.

کاغذیست از مرحوم قائم‌مقام که به میرزااسحق پسرش نوشته وحقیقتاً کرامت کرده

فرزندی اسحق! دیروز از **پسر کربلائی قربان** کاغذی رسید موجب‌حیرت

ناظران گردید. همه تحسین کردند و آفرینها گفتند، الحق یکاد زیتها یضییء درحق قوهٔ مدرکه‌اش صادق است. یکی ازمیان سر بیرون آورد. و تحسینات او را بشان شما وارد کرد. که درحقیقت ریشخندی بمن بود. گفت :

درخت گردکان براین بزرگی   درخت خربزه الله اکبر

نوکر این‌طور چیز بنویسد. آقاجای خود دارد، من‌چون ازتو مأیوس‌نبود آن بود که ریشخندی را تصدیق نمودم. لیکن جهالت **محمد** روح وقلبم را آزرده می‌دارد.

باری حقیقتاً من به کربلائی قربان حسد بردم . و برپسرش میترسم .

حافظاً وهوارحم الراحمین .

یك فقره ازمضمون کاغذش رانقل میکنم : درجواب آن شعر حضرت که من

موبق اونوشته بودم ، واوتعریض فهمیده است .

ان الفتی من یقول ها اناذا   لیس الفتی من یقول کان ابی

وازبابت تأخیر درفرستادن قلمتراش تقاضائی قدری دماغش سوخته بوده که

لعه اظهار انضجارنموده است :

قلت لکلکی الخط اماونـی   ولم یطع امـری ولا زجری

مالك لاتجـری وانت الذی   تحری لذی الغایات ادتجری

فقال لـی دعنی ولا تؤذنـی   حتی متی اجری بلااحری (کذا)

بین تنبیهی ازمن کرده است ، عجبتر اینکه بقال نشده ترازوداری آموخته

طرفی الدمع را لکلکی الخط نوشته است .

باری از **محمد** و **علی** که بکلی مأیوسم . تواگر مرد میدان هستی دستی از

بیرون بیار ، وقلم **کربلائی بچه** را از زمین بردار .

خلاصه این پسرخیلی ترقیات دارد ، وقوانین بزرك بروزگارمیگذارد

تاصبح دولتش بدمد. والسلام علی من اتبع الهدی »

الفت اصفهانی

دل گفت که آرزوی دلدار خوش است

لب گفت سخن همیشه با یارخوش است

چون دیده شنید گفت دیدار خوش است

لبخند زنان بهرسه ، افسونگر عشق

گفتا بکمند من گرفتار خوش است

دکتر سیدجعفر سجادی
معلم دانشکده ادبیات تهران

فرهنگ روز عربی ـ فارسی

تألیف آقای کمال‌الدین موسوی ـ از نشریات کتابفروشی شهریار اصفهان مطبوع بسال ۱۳۴۳ ـ ۶۲۸ صفحه قطع وزیری

همانطوریکه مؤلف فاضل درمقدمهٔ کتاب اشارت فرموده‌اند هدف عمده از تألیف این کتاب ترجمه وشرح جملات واصطلاحات و لغات مستحدثهٔ مورد استعمال روزاست وبدین جهت چنانکه مشتقات وریشه‌های اصلی لغات را باتوجه به‌معانی حقیقی واصطلاحی ومجازی بیان نکرده باشند معذور خواهند بود لکن این عذر بطور کامل نمیتواند مورد قبول واقع شود زیرا چنین کتابی که مأخذ ومستند خواهدبودوبایدبرای همیشه مورد استناد واقع شود گذشته از اینکه رفع نیازمندی کامل مراجعه کننده را نخواهد کرد ممکن است احیاناً مراجعه کننده مبتدی‌را ازمعانی اصلی و حقیقی لغات منحرف نماید وچه‌بسا بعدها دچار اشتباه وگرفتاری شود. برای رفع این نقیصه بهتر این بود که پس از ذکروایراد لغت واصطلاحی ، ابتداء معنی‌اصلی را بیان میکردند و سپس اشارهٔ بمعنی‌مصطلح امروزی مینمودند .

مؤلف‌محترم دراین کتاب هر کلمه را برأسه عنوان کرده وباحروف ۱۲سیا معرب مشخص ومعنای اصطلاحی امروزی آنرا که متداول اهل‌فن و زبان است افاد کرده‌اند وتاآنجا که مربوط بموضوع کار وی بوده‌است مشتقات مربوطه را نیز ایرا فرموده‌اند وبمنظور تقسیم‌کامل معنی‌را بعبارات والفاظ مختلف بیان کرده‌اند و برهم اصل ناگزیرشده‌اند الفاظ غیر فصیحهٔ بکار برند چنانکه بدنبال کلمهٔ «ابتهل» مرقو

، : درخواست کرد از - التماس کرد - به استغاثه کرد - بلابه طلب کرد . ودر
ۀ «ابح» صدا گرفته کرد وخرخر کرد . صدای اورا خشن کرد و گرفته کرد
را گرفت . برخلاف آنچه در مقدمه مذکر شده اند ترتیب حروف تهجی را
ن رعایت نفرموده اند چنانکه بعد از کلمهٔ «احی اللیل» «علم الاحیاء» و . عالم
را ایراد کرده اند و بعداز کلمهٔ اخبار «وکاله الاخبار» ایرادشده است و بعد از
عدم اوقلة الاختیار» ایراد شده است . دراین مورد باید گفت که فاضل مؤلف
اشته اند تمام کلمات مشتقه وحملات ترکیبی که مربوط به منظور وهدف بوده
اد نمایند البته اینکار را ممکن بود بوسیله تهیهٔ فیش ترحمی انجام داد مسألهٔ
مخصات کتاب است از لحاظ ناشر ومحل انتشار .

بامراجعه به صفحه اول ودوم وپشت جلد طرف چپ کتاب ناشر و سرمایه گذار
شی شهریار اصفهان معرفی شده است ودرپشت جلد در طرف راست آرم کتابفروشی
بر دیده میشود وازانتشارات او معرفی شده است گذشته از نکات فوق چاپ کتاب
منقصتی که درمطابع ایران عموماً هست خوب ومنقح است واعراب گذاری کلمات
ست انجام شده است و کمتر غلط وتحریف دیده میشود .

ازلحاظ موضوع کتابی است بسیار سودمند ومفید و بطور حتم و قطع مؤلف
رتهیه وترتیب این کتاب رنج فراوان متحمل شده اند ومطالعات بسیار کرده اند و
متعددی را دیده اند و علاوه برمدارج و مراتب علمی که معظم له دارند سالهای
درگردآوری این لغات ازمآخذ مهم و معتبر امروزی و مجلات و نشریات روز
کرده اند تا کتابی که ازهرجهت درخور اهمیت و نیاز دانش پژوهان است
ار ارباب فضل و کمال گذارده اند ما ارزیابی کامل این کتاب بدیع وپرارزش را
باب فضل و دانش میگذاریم و توفیق و سعادت مؤلف محترم آقای کمال الدین
، را درخدمت بفرهنگ ازخداوند خواستاریم .

«۴»

فهرست مقالات وفصول کتاب سوم ترجمه تحصیل در آغاز کتاب سوم (ص۱۷۳) بدینگونه آمده :

این کتاب مشتمل است براحوال موجودات معلول ومنقسم است برچهار مقاله :

مقالت اول ـ درمقدمات امور [و] اشیاء طبیعی و این فن موسوم است به سماع طبیعی

مقالت دوم ـ درمعرفت اجسام فلکی .

مقالت سوم ـ درمعرفت عناصر و آنچه مرکب اند ...

مقالت چهارم ـ درعلم نفس و بقاء او وحال معاد وبدین مقالت این کتاب ختم کرده آید. اما مقالت اول منقسم است زی هشت فصل (۱۷۵ـ۲۰۴)

مقالت دوم دارای سه فصل است (ص۲۰۴ـ۲۲۱).

مقالت سوم دارای هفت فصل است (ص۲۲۱ـ۲۵۴) .

مقالت چهارم (درعلم نفس) دارای پانزده فصل وفهرست این فصول درآغ مقالت چهارم بدینگونه آمده :

فصل اول ازمقالت چهارم از کتاب سوم دراثبات نفس وجوهریت او و نق آراهای باطل درو .

فصل دوم... در برهان دیگر که نفس مزاج نیست .

فصل سوم ... در آنکه نفس را قواها بسیاراست .

فصل چهارم ... در اشارت زی ادراك .

فصل پنجم ... در ذوق وشم و...

فصل ششم... ابصار.

فصل هفتم ... ابطال آنچه ازعکس شعاع از مرآة گفته‌اند.

فصل هشتم... درمحسوسات مشترك و درحس مشترك .

فصل نهم... دربیان عقل نظری وعقل عملی ..

فصل دهم ... دراحکام مفکره ...

فصل یازدهم ... درقوای محرکه...

فصل دوازدهم ... درعقل ومعقول ...

فصل سیزدهم ... درتعدید قوای نفسانی...

فصل چهاردهم...درآنکه بدنی واحدرا نفسی واحد بود... ودرابطال تناسخ...

فصل پانجدهم ... در بیان نفس انسانی ... وبها تختم الکتاب .

فصل ۱ تا چند سطر به پایان فصل هشتم دراین نسخه موجود است . در پایان
؛ ۲۹۲ فصل هشتم ناتمام مانده ودرآغاز صفحهٔ ۲۹۴ که روی دیگر برگ است دنباله
بحث منطقی است که با مراجعه به متن تحصیل وفصول بعد معلوم گردید دنباله فصل
از باب اول ازمقالت سوم از کتاب اول ـ منطق است وکاتب گویا آنرا متمم فصل هشتم
لت چهارم از کتاب سوم پنداشته ودرپی آن آورده .

کاتب فصل بعد تا پایان فن یا باب اول برهان را بعنوان فصلی ازمقالت پنجم
کرده درصورتی که درمتن عربی، منطق تنها دارای ۳ مقالت است. بنابرین یا ترجمهٔ
ن دارای ترتیبی خاص ویا این نیز اشتباه کاتب است .

برخلاف متن عربی تحصیل، در ترجمه ، کتاب دوم دارای ۷ مقالت است
لت هفتم دربارهٔ «واجب الوجود وصفات او و کیفیت صدور اشیاء» ست (ص ۱۶۵ نسخه)
ن همان مسئله است که درمتن عربی موضوع مقالت اول از کتاب سوم است .

فرق دیگر ترجمه بامتن درآنست که مترجم درآغاز هریك از کتاب‌ها، فهرست مقالت‌ها آن کتاب‌ها و در آغاز هریك از مقالت‌ها فهرست فصول آن مقالت را بتفصیل آورده .

درآغاز کتاب سوم (ص۱۷۲ نسخه) مترجم نام کتاب را **تحفة الکمالیه** و **جام جهان نمای** یاد کند وازسخن وی‌استفاده میگردد که این کتاب درآن‌زمان بنام جام‌جهان نمای اشتهار داشته .

مترجم تحصیل:

سبك کتاب بدون شك گواه کهن بودن آنست‌ونثر یست نزدیك به ترجمهٔ‌حی بن یقظان ازنویسندهٔ مجهول (فهرست نسخ‌مصنفات‌ابن‌سینا ونسخه‌مجلس‌ش:۱۳۷۳ طبا) واین‌بنده‌تصورمیکنم نویسندهٔ ترجمه، بهمنیار نیست اما یکی از شاگردان او یا یکی دیگر از شاگردان شیخ‌الرئیس است ، زیرا مترجم در برخی از جایها برمتن تحصیل افزوده وخرده گیری کرده .

در اواخر فصل چهارم از مقالت سوم از کتاب سوم هنگام بیان نسبت های مقولات وعرض‌هااین عبارت بصورت جملهٔ‌معترضه درترجمه وارد شده :

«چنین گویدمترجم‌این کتاب که این‌سخن یعنی‌صداقت بعض‌اعراض[۱] مربعضی راهم ازجمله‌آن سخنهاست که‌خواجه گوید این‌چنین سخنها به‌سخن‌متصوفه بهترماند که‌بسخن حکما» (ص۲۳۶ نسخه)

---

۱ سطرقبل ازاین جمله این‌است :

آن‌مضیی‌آن جسم‌را اضاءت دهد وبدانکه ضوءموافق حرارت‌بود بطبع ازآنکه بعضی‌از اعراض صدیق‌اند مربعضی‌را. چنین‌گوید مترجم ...

متن عربی تحصیل چنین است :

فان‌ذلك‌المضی فعند‌محاذیة‌الاضاءة‌والضوء موافق‌للحرارة بالطبع فان‌بعض‌الاعراض صدیق‌لبعضها... (نسخهٔش ۱۷۱۵ کتابخانه مجلس‌شورایملی‌فهرست ج۵، گل۲۱۹الف)

مترجم پس‌از افزودن عبارت مذکور دنباله ترجمه‌را ادامه داده‌است .
گذشته ازاینکه اگرمترجم خود مؤلف‌متن‌باشد گمان نمیرود که حودرا
م این کتاب» بخواند ، افزودن جمله‌ای اعتراض‌آمیز و حرده‌گیری برمتن نیز
رینه‌ای تواند بود براینکه کسی جز مؤلف آنرا ترجمه کرده .
نکته‌ای که در این حمله بچشم میخورد و در جایهای بسیاری از ترجمه
شده آنست که شیخ‌الرئیس رابنام خواجه یا «خواجهٔ رئیس» یاد کرده . واین
درزبان شاگردان شیخ و در آثارآنان فراوان است .
درپایان ترجمهٔ منطق (که دراین نسخه‌پایان نسخه‌نیز هست) ، مترجم
ه است :
«چنین گویدمترجم این کتاب که ما دراین ترجمه اشارت زی معانی‌برهان
بم وهیچ التفات باجدل وخطابت و شعرنکردیم» .
نگارنده هنوز به‌تتبع وبررسی و مطالعه کامل این‌نسخه نفیس توفیق‌نیافته‌ام
ماً پس از بررسی کامل، آنرا بهتر خواهیم شناخت .

مشخصات نسخه :

این‌نسخه‌بخط‌نستعلیق‌است و ظاهراً درقرن۱۱ نوشته‌شده اماکاتب رسم‌الخط
ۀ قبل راکه‌ازروی‌آن نوشته ، حفظ کرده. موریانه کنار برحی‌ازبرگها راآسیب
یده ودربعضی‌از صفحات قسمتی‌از سطور نیزآسیب دیده .
قطع : نیم‌خشتی۲۲ × ۱۲س.ح: تیماجی‌قهوه‌ای رنگ که دروسط‌آن‌ترنجی
بیده‌اند صفحات : ۳۳۰ سطور : ۲۰

افغانستان

تذکر :

هنگامی که در اواخر سال ۱۳۰۶ هجری شمسی (فوریهٔ ۱۹۲۸ میلادی) پادشاه اسبق افغانستان شادروان امیر امان‌الله‌خان درضمن مسافرت باروپا وارد برلن گردید راقم این سطور در مجله‌ای که بزبان فارسی و بنام «علم‌وهنر» درپایتخت کشور آلمان بچاپ میرسانید مقالهٔ مفصلی دربارهٔ افغانستان و مخصوصاً تاریخ آن مملکت درشمارهٔ چهارم مجلهٔ نامبرده (شمارهٔ فروردین ۱۳۰۷) منتشر ساخت که مبنی برمطالعات زیادی بود اما چون مجله در همان اوقات بـا مشکل تراشیهای بدخواهانهٔ گوناگونی مواجه وظاهراً در ورود آن بخاك ایران هم از جانب سانسور در سرحـد موانعی ایجاد گردید عدهٔ بسیار بسیار معدودی از ایرانیان ومخصوصاً افغانیان از انتشار چنین مقاله‌ای آگاهی یافته وبمطالعهٔ آن دست یافتند ومیتوان گفت که آن مقاله (که بصورت رساله‌ای درخود مجله بچاپ رسیده بود) دربوتهٔ فراموشی افتاد وکاملا مجهول ماند ، امروزکه پس از ۳۷ سال مجلهٔ « وحید » بمناسبت تشریف فرمائی والاحضرت ولیعهد افغانستان بایران سرمقالهٔ شیوائی مبنی بر خیرمقدم انتشار داده است البته بجا خواهد بود که مقالهٔ «علم‌وهنر» که مطالب و مندرجات آن همچنان کاملا باعتبار خود باقی‌است برسم ابرازشادمانی بسمت بمناسبات دوستانه و صمیمانه‌ای که در میان ایران و افغانستان موجود است و بنا باشتراك منافع و مصالح سیاسی واقتصادی وفرهنگی نه‌تنها پایدار خواهد ماند بلکه روزبروز ریشه‌دارتر و استوارتر خواهد گردید دراینجا از نظر خوانندگان بگذرد .

ژنو ۵ آذر ۱۳۴۴

سیدمحمدعلی جمال‌زاده

مقدمه :

افغانستان وایران درگذشته دارای روابط تاریخی‌مهم بوده‌اند وباحتمال به

برادر ودوست مناسبات بیشتری ایجاد خواهدنمود ولوتنها ازین لحاظهم باشد آشنائی ما ایرانیان بوضع واحوال اینمملکت واهالی آن که قسمت عمدهٔ آن با ما همنژاد وهم کیش و همزبان میباشند لازم وسودمند خواهدبود .

سرزمین این کشورکوهستانی که افغانستان نامدارد و مردم آن همواره بشجاعت معروف بوده وهستند ازچند لحاظ سویس را درسینهٔ اروپا بخاطر میآورد بطوریکه میتوان افغانستان راسویس آسیا خواند . این کشور باراههائی که ازمشرق بمغرب وازشمال بجنوب دارد از زمانهای فراموش‌شده قبل‌از تاریخ وعهدهای بسیاردور یکی‌از چهار راههای‌مهم دنیا بشمارمیرود . مللواقوام‌بسیاری در رفت‌وآمد وکوچها ومهاجرتهای پی‌درپی‌خود که که درسرنوشت نوع بشرنقش مهمی‌راداشته‌است ازخاك این کشور گذشته‌اند . طوایف‌متعدد وملتهای‌گوناگون دراستیلا وهجوم ازجبال‌شامخه ودره‌های مشهورآن عبور نموده‌اند . فاتحین وجنگاوران‌بانام وبی‌نام بزرگ بمنظوردست یافتن‌بدربندها وقلاع‌طبیعی‌واستحکامات خداداد این‌مرزوبوم خونهای زیاد ریخته وآتشها برپاکرده‌اند .

مذاهب وتمدنهای مختلف‌بسیاری درین‌خاك باهم‌مواجه شده و تلاقی کرده‌اند . میگویند که گهواره کیش زرتشت دربلخ بوده‌است. مذهب بودا ازهند[۱] بسوی شمال‌آمد و درحوالی جلال‌آباد وبامیان با اساطیر و صنعت یونانی روبروگردید . افکار بلند و عقاید ارجمند حکیمان درون‌پرورچین از طرف‌مشرق مانندجویبار زلالی‌بجانب مغرب‌روان‌گردید وتابدامنهٔ جبال هندوکوش سرایت‌نمود وازآنجا نیز دورتر رفت . نقل میکنند که طوماس مقدس که یکی‌از حواریون حضرت‌مسیح‌بود از راه‌افغانستان برای تبلیغ‌کیش عیسای‌مسیح بهندوستان رفت ودرنتیجهٔ همت وفداکاری اوست‌که امروز هند دوارده ملیون‌مسیحی‌دارد. سپس‌چند قرن پس‌ازآن‌دین‌اسلام ازهمین‌طریق واردخاك هندشد .

افغانستان نیزمانند ایران چون‌برسرراه هندوستان واقع‌گردیده از قدیم‌الایام هرگردنکشی که هوای ثروت وذخایرهند بسرش‌میزد چه‌مانند اسکندر ازمغرب و یامانند چنگیزوتیمور از مشرق‌آن راه‌راپیش میگرفت وتاهمین اواخر بهمین مناسبت و بازمانند ایران‌خودمان میدان‌رقابت گردنکشان قرن‌بیستم وحریفان قوی پنجهٔ شمال وجنوب‌وشرق و غرب است .

درین‌هیچ‌جای‌شبهه‌نیست‌که نفع‌حیاتی‌ایران وافغانستان درنزدیك شدن‌بیکدیگر وتوحید مساعی‌درتقویت بنای پیشرفت‌وترقی ورفاه مشترك‌است واولین قدم درین راه‌همانا

---

۱ درخصوص ساکنان قدیمی‌هندقبل‌از ورودواقوام‌آریائی‌رجوع‌شودبه‌مقاله‌مفصلی که‌بقلم نگارنده درمجلهٔ «سخن» (شمارهٔ ۸و۹ دورهٔ چهارم - تیرومرداد ۱۳۳۲) درتحت عنوان «تمدن‌هند» بچاپ رسیده‌است ومقالهٔ دیگری‌که در همین موضوع اخیراً بقلم آقای سیدمرتضی موسوی‌درمجلهٔ «وحید» (شمارهٔ آبان ۱۳۴۴) انتشاریافته است (باعنوان«تمدن وفرهنگ درپاکستان باستان».

معرفت و آشنائی بحال واوضاع یکدیگراست و آشکاراست این‌دوملت هر قدریکدیگررا بهتر و بیشتر بشناسند امکان ایفای حقوق یگانگی‌وهمکاری بیشتروواستوارتر خواهدگردید.

قسمت اول

(پاره‌ای اطلاعات عمومی)

پیش‌ازآنکه بتاریخ افغانستان بپردازیم خالی‌از فایده نخواهد بودکه درنهایت اختصار اطلاعاتی‌درباره مردم افغانستان وزبان وکیش‌آنها بعرض‌خوانندگان برسانیم:

۱ ـ قوم افغان

کشورافغانستان از اواسط قرن‌هیجدهم میلادی یعنی‌از وقتیکه‌قوت و قدرت‌در آن‌مملکت بدست‌طوایف وایلات‌وعشایرافغانی‌افتاد بدین‌نام خوانده‌میشود .

ساکنین‌کنونی افغانستان عبارت‌هستندازچهار عنصرکه عموماً در نتیجهٔ اختلاط وامتزاجی‌که‌بمرور ایام بعمل آمد امروز دیگر تمیزآنهااز یکدگرکارآسانی‌نیست و این چهار عنصر ازقرار ذیل میباشند :

۱ ـ افغانها .

۲ ـ ایرانیان .

۳ ـ ترك و مغول .

٤ ـ آریائیهای هندوکش .

افغانها را در زمانهای قدیم پختون یاپشتوان مینامیدند و این اسم اطلاق بتمام قبایل وایلاتی میگردیدکه بزبان پشتو (یاپختو) کـه قرابت زیاد با زبان فارسی دارد تکلم مینمودند .

درمورخین مشرق‌زمین اولین‌کسی‌که‌ازین‌طایفه اسم‌برده عتبی‌است‌درکتاب‌معروف خود «تاریخ یمینی» تقریباً درهمان زمان بیرونی‌نیز ذکرافغانها رانموده‌است . بعدازآن ذکراین قوم دراغلب کتابهای تاریخ‌آمده است ورویهمرفته چنین استنباط میشودکه مسکن اصلی‌آنها جبال‌واقع در قسمتهای‌شمال شرقی هندوستان تاحدود دره های سندبوده است و اغلب در کتابها بجای لفظ « افغان » « اوغان » و « اغان » و گاهی نیز «اغوان» دیـده شده‌است .

عنصرایرانی درافغانستان عموماً «تاجیك» خوانده‌میشود . تاجیکها بزبان فارسی سخن‌میرانند وعبارتند ازکوهستانیهای ایالت‌کابل‌وسکنه‌خود شهرکابل وخینجانی‌ها باریکی های ساکن‌لوغاروبتخاك وخانواده‌هائی که‌درمشرق‌کابل سکنی‌دارند وهمچنین‌اهالی‌سیستان که‌کم‌وبیش بابلوچها مخلوط و ممزوج شده‌اند .

اما آریائی های هندوکوش عبارتند از ساکنین ناحیهٔ موسوم به کافرستان۱ که
فته باسم «کافران سیاهپوش» خوانده میشدند و چنانکه ازکیفیات زبانشان استنباط
قومی‌هستند آریائی‌الاصل وازلحاظ نژادی موقع‌آنها بین‌ایرانیان وهندیان است و
امیرعبدالرحمن‌خان بت‌پرست بودند ولی‌ازآن تاریخ‌بمعد بموجب نوشته‌محرر فصل
بافغانستان در «دایرة المعارف اسلامی» ظاهراً بدین‌اسلام در آمده‌اند .

۲ ـ زبان در افغانستان

تمام زبانهائی‌که امروز در افغانستان بدان تکلم میشود باستثنای قسمت ترکی
د جنوبی‌جیحون وزبان ناحیهٔ کافرستان ازجمله زبانهای ایرانی بمعنی‌اعم این‌کلمه
وازآن جمله زبان فارسی‌است‌که عموماً تاجیکها درولایات‌کابل وهرات‌وبدخشان‌و
ان ودرشهرهای کابل‌وهرات بدان‌سخن میرانند

علاوه‌برتاجیکها قوم «هزاره» نیزکه‌بامغولها بی‌شباهت نیستند وهکذاقزلباشهای
هرات نیزکه ازجمله ایلات‌ترك شمالی‌ایران هستند ودرقرن هیجدهم میلادی‌بخاك
ان‌کوچ‌کرده‌اند بفارسی سخن میرانند .

سایرزبانهای متداول درافغانستان تعلق‌بگروه السنهٔ قدیمی‌ایران شرقی دارد و
است‌از زبانهای «پشتو» (یا «پختو») و «غلچه» و «برگستانی»

زبان پشتو زبان افغانهاست چه‌درداخله وچه‌درخارج سرحدات‌کنونی افغانستان
هفت‌کرورنفر بدان‌زبان سخن‌میرانند که چهارکرورآن درداخل وسه‌کرور دیگر
ك هندویادراطراف و جوانب هستند .

تاریخ ادبیات‌پشتوقدیمی‌است ومتجاوز ازسیصدسال است‌که شعرای‌بزرگی‌مانند
ل‌خان خطك ومیرزاخان وعبدالرحمن و عبدالحمید و کاظم‌خان شیداکـه هرکدام
دیوان وتألیفات هستندبآن زبان نظم‌ونثر نوشته‌اند .

۳ ـ مذهب

مذهب‌رسمی‌افغانستان سنت‌است باستثنای‌هزاره‌های فارسی‌زبان وقزلباشهای‌کابل
، وکیانی‌های سیستان وهرات وایلات غلچه‌که شیعه‌هستند و ازآن‌گذشته پاره‌ای از
بعه ومعتقدبه «پیرروشن» هستندکه پیرومرادآنها بشمار میرود .

---

۱ ـ این‌نام چندی‌است تغییریافته وگویا «نورستان» خوانده میشود .

قسمت دوم

مجملی در تاریخ افغانستان

۱ ـ زمانهای قدیم

درطلوع فجر تاریخ سرزمینی که امروز بنام افغانستان نامیده میشود در تحت تملك وتسلط اقوامی بوده است از نژاد ایرانی . نام پاره‌ای از این اقوام در کتاب اوستا ذکر شده وهنوزهم اسم بعضی از ایالات ورودخانه‌های آن مرزوبوم یادگارهائی هستند که از آن زمانهای بعید باقی مانده است واز آن جمله است :

در اوستا و در زبان فرس قدیم	در عهد پس از اوستا	در زمان معاصر
باخذی Bâkhdhi باختریش در عهد هخامنشیان	بکتریا	بلخ
هریوا Haraêva Haraiwa هیریوا در عهد هخامنشیان	اریانا (اریا) (areia) ariana	هرات (هریو در زبان بلوچی)
مورو (Mouru) (Margu) مرگو هخامنشیان	مرگیانا Marguiana	مرو مرغاب
ورتیگیزا Wartigaêsa	—	بادغیس
فرداثا Fradatha	افادوس Ophadus	فرح‌زود
هیتومنت Haétu mant	اتیمندروس Etymandros	هلمند

درزمان هخامنشیان (۵۵۰ـ۳۳۱ ق‌م) برطبق سنگ نبشته‌هائی که ازآن عهد باقی
ت و بشهادت مورخ معروف یونانی هردوت (۴۸۴ـ۴۰۶ ق‌م) خاك ایران عبارت
یالت بوده که شش‌ایالت‌ذیل‌نیزکه میتوان‌گفت درواقع افغانستان‌کنونی‌راتشکیل
جزو آنها بوده است :

۱ ـ زرنگا (سیستان)
۲ ـ هریوا (هرات)
۳ ـ باحتریش (بلخ)
٤ ـ گندارا (قندهار)
۵ ـ ذتگوش (هزاره)
٦ ـ هروتیش (قندهار)

مورخ‌بسیارمشهوریونانی‌هرودوت(٤٨٤ـ٤٢٥ قبل‌ازمیلاد) که‌اورا ابوالمورخین
ند درکتاب خود ازقومی‌سخن میراندبنام پکتیس[۱] که درنواحی‌سرحدی‌هندوستان
[۲] ساکن‌بوده‌اندواحتمال‌داده‌اندکه مقصودهمین‌قوم پشتو یاپختو (باپاء فتحه‌دار)
ان‌کنونی‌کشور افغانستان میباشند .

هنگامی‌که اسکندر ایران را فتح‌کرد این ایالات اغلب‌میدان تاخت‌وتار قشون
ردید وپس‌ازوفات‌او باایالات‌شرقی‌دیگردرتحت‌تسلط سلوکوس‌سرداریونانی‌درآمد
ن همان‌اوقات چندراکوپتا پادشاه هندپس‌ازآنکه خاك هندرا از تصرف یونانیها
رد باایالات واقع درجنوب جبال‌هندوکوش نیزدست یافت .

ازآن تاریخ ببعدمیان حکمرانان یونانی‌آن صفحات و پادشاهان هندیك سلسله
دهائی شروع‌شدکه جزئیات وتفصیل‌آن عموماً هنوزهم چنانکه‌شاید و باید روشن
، است‌وهمینقدر میدانیم‌که از ۱٤۰ سال قبل‌از میلادمسیح یك‌دسته ازاقوام‌تازه‌ای
حهٔ این میدان مبارزه جلوه‌گرگردید وبتدریج بقسمتی ازآن سرزمین (افغانستان
) دست‌یافت . مهمترین این اقوام قومی بود موسوم به (ساکا) که ظاهراً ایرانی
بوده‌اند و مسقط‌الرأس آنها در قسمت شمال افغانستان در بالای رودجیحون بوده

---

۱ ـ Paktyes ۲ ـ Paktyikes

۳ ـ مقصود ازکلمهٔ ایرانی در اینجا اهالی‌کنونی‌کشور امروزی ایران نیست
ود اقوامی‌هستندکه در زمانهای بسیارقدیم یعنی‌قبل ازدورهٔ هخامنشیان و درعهد
ان میزیسته‌اند وبادسته‌هائی‌که ازهمان دوره‌ها ایران را مقرو مسکن خود قرار
یك‌اصل ودارای یك‌زبان (بالهجه‌های مختلف) ودرحقیقت برادربوده‌اند .

است واسم کنونی‌سیستان (سکستان) ازنام‌آنها مشتق گردیده است۱ حکمرانان این‌قوم که بتدریج برقوت وقدرت‌خود افزودند بعدها باپادشاهان اشکانی که آنها نیزازاقوام ایرانی و هند و اروپائی بوده‌اند زدوخورد ها داشتند که تفصیل پاره‌ای از آنها بطور مختصر در دست است .

درسنهٔ ۹۰ پس‌از میلاد مسیح قوم تازهٔ دیگری‌باسم قوم «کوشان» باین سرزمین دست‌یافت . بعقیدهٔ بعضی‌ازمورخین‌اینها گروهی‌از ملتی بوده‌اند که دراسناد قدیمی‌چین‌باسم «یوهیچی» Yueh-ct مذکورآمده است‌واصلا ترك بوده‌اند ولی‌آثاری در دست هست که دلالت میکندبراینکه یك‌قسمت ازآنها لااقل ایرانی الاصل بوده و دارای تربیت و تمدن ایرانی‌بوده‌اند ودرمسکوکاتی که ازآنها موجوداست‌مشاهده‌میشود که‌عموما اشخاصی‌بوده‌اند پرریش وطویل‌اللحیه وبینی درشت وازینرو حتی‌میتوان گفت که افغانها وتاجیکهای‌امروز اخلاف وفرزندان‌آنها هستند . زبان‌آنها یا اصلا ازجمله لهجه‌های ایرانی‌بوده ویاآنکه اندکی‌پس‌از دست‌یافتن‌بسرزمین‌نامبرده یعنی‌افغانستان‌کنونی قبول یك‌زبان ایرانی نموده بوده‌اندچونکه‌مسکوکات‌آنها عموماً بزبان ایرانی‌وخط‌یونانی است .

ازآنجائی که مبداء تاریخی که درروی مسکوکات سلاطین‌اول‌این قوم دیده‌میشود هنوز درست معلوم نیست اصلاآغاز وپایان دورهٔ سلطنت‌آنها را نمیتوان معین نمود۲ ولی همینقدر میتوان گفت که عدهٔ آنها پنج‌الی‌شش‌نفر بوده و ازحدود ۵۰ سال‌قبل‌از میلادمسیح تا۵۰ سال پس‌ازآن بتدریج برتمام‌آن صفحات‌دست یافتند۳. چون تصور نمیرود که‌اسامی

---

۱ ــ در «شاهنامه»فردوسی‌ازقومی‌سخن میراند‌بنام «سگسار» (سپاهی که سگسار خوانندشان + پلنگان جنگی‌گمانندشان» یونانیها نیز از جمله طوایف «اسکیت» قومی را اسم‌میبرند که «سك» نام‌داشته ولهذاشاید بتوان احتمال‌دادکه این‌قوم همان قومی است که بعدها دراواخر قرن‌دوم قبل‌ازمیلادمسیح واردسیستان (که اسم قدیمی‌آن «درانژیانا»بود) گردید وآن ناحیه‌باسم‌آنها «سکستان (بحستان=سیستان) نامیده‌شده دربن‌خصوص‌مراجعه شودبه «تاریخ روابط روس وایران» (صفحهٔ۴۲) که‌بطور ملحقات درصفحات‌آخرشماره‌های روزنامهٔ‌کاوه (منطبعهٔ‌برلن) بچاپ میرسیدومتأسفانه‌نسخه‌های‌آن که درزیرزمین منزل‌خواهر زنم دربرلن بامانت‌گذاشته شده‌بود درموقع ورود روسها درپایان جنگ عمومی‌دوم بکلی طعمهٔ‌آتش وسیل‌گردید وازمیان رفت‌وخدارا شکر که یك‌نسخه ازآن برای‌خودم‌باقی‌مانده است وآرزودارم که ازنوبصورت‌کتاب بچاپ برسد .

۲ــ باستانشناس‌معروف‌فرانسوی‌استاد شلومبرگر (استاددر دانشگاه‌استراسبورگ فرانسه) دربن زمینه بسیارکار کرده و زحمت‌کشیده‌است ونتایج سودمند و آموزنده‌ای بدست‌آورده‌است وهنوزهم یك‌هیئات علمی فرانسوی درخاك افغانستان مشغول‌کاراست و امیداست که درپرتو همت‌آنها مجهولات بسیاری کم‌کم‌روشن گردد.

۳ــ باید دانست که این مقاله درسال ۱۹۲۸ میلادی (اسفند۱۳۰۶ وفروردین ۱۳۰۷) یعنی۳۷سال قبل ازین نوشته شده‌است و شاید ازین بین اطلاعات جدیدی بدست آمده باشدکه فعلا بر راقم این سطور مجهول‌است .

بن سلسله که معروف به «سلسلهٔ کوشان» هستند در مشرق‌زمین عموماً معروف باشد
د ازلحاظ تاریخ بیفایده نباشدکه اسامی‌آنها را بطوریکه بخط یونانـی روی
، منقوش بدست‌آمده‌است درینجا ذکرنمائیم .

۱ـ کادفیریس اول (Kadphises 1) (کوجولا)

۲ـ کادفیزیس دوم (هیما)

۳ـ کانیشکا (Kanishka)

٤ـ هوویشکا (Huwishka)

۵ـ وازودیوا (Wàsudéwa)

بعضی ازاین پادشاهان دارای قدرت عظیمی گردیدند وقلمرو حکمرانی خود را
سغد وحدود خاك اشکانیان بسط دادند ودر دورهٔ سلطنت اشکانیان۱ با پادشاهان
قابت وزد وخوردهای مهمی داشته‌اند وباآنکه سلطنت‌آنها در هندوستان دنبـالـهٔ
یدا نکرد ولی درافغانستان ریشه افکندند وچندین قرن درآنجا سلطنت نمودند
پس‌از انقراض اشکانیان وبسلطنت رسیدن ساسانیان با پادشاهان ساسـانی دارای
مهم‌اعم‌ازدوستی‌ودشمنی گردیدند وحتی هرمز دوم پادشاه ساسانی (جلوس‌در۳۰۳
دختر یکی ازین سلاطین را بمزاوجت خود درآورد و او در روی سکه‌ای کـه
وداست خود را از « دودمان شاهانهٔ کوشان بزرگ» خـوانده‌است ولی پادشاهان
بتدریج درتحت نفوذ ساسانیان درآمدند وحتی بعضی‌ازآنها اسامی‌پادشاهان‌ساسانی
، ازقبیل هرمز وبهرام وفیروز .

۱ـ چنانکه میدانید اشکانیان یا پارتها ٤۷٤سال در ایران سلطنت کـردند و
، بزرگ‌آنها با روم جنگهای تاریخی نموده‌اند و تیراندازان وکمانداران قیقاج
ا پشت سپاهیان روم را میلرزانید ولی بجهاتی که درست برما معلوم نگـردیده
ا عقیده براین‌است‌که ساسانیان‌آثار آنها را نابود ساخته‌اند) فردوسی‌درشاهنامهٔ
خود فقط ۱٤ بیت درحق‌آنهاآورده‌است و فرموده :

کوتاه بد شاخ و هم بیخشان نگـوید جهاندیـده تاریخشان »
یشان جـز از نام نشنیده‌ام نه در نـامهٔ خسروان دیده‌ام »

خدا پدر فرنگیها را بیامرزدکه‌این‌قسمت‌ازتاریخ‌مارا نیزمانندتاریخ‌هخامنشیان
روشن ومعلوم ساخته‌اند والا امروزهم ما ایرانیان قسمت عمدهٔ تاریخ نیاکان‌خود
انستیم همچنانکه درحدود ۲۵قرن نداشتیم و درجهل وتاریکی سر بردیم.

ناتمام

باد

زباد امشب هیاهویی است برپا | نظیر آن ندارد هیچکس یاد
برآرد که نفیری هول انگیز | که از دل برکشد توفنده فریاد

* * *

همه درها بلرزند از نهیبش | چو آرد حمله سوی خانهٔ من
غریوش خواب از چشمم رباید | « هبوبش خاره در وباره افکن »

* * *

خیابان را بیك دم در نوردد | شکوه موکبش آرد بدل بیم
درختان تناور را نماند | مجال چاره ای جز راه تسلیم

* * *

برقصاند سراسر شاخه ها را | به آهنگی که جز او کس نداند
گهی با مهر گیردشان در آغوش | که آنان را بقهر از خود براند

* * *

گهی فریادی آید از درختی | نشان آنکه بشکسته است از باد
همان بالا بلند آسمان سای | زریشه کنده شد وز پای افتاد

* * *

نه بینی هیچکس را در خیابان | همه رفتند سوی خانه از کوی
فقط بادست آنکو در همه شهر | دمادم روی می آرد بهر سوی

* * *

درون خانهٔ دارنده مردم | نیابد باد جای ره گشادن
اگر چه بردر و دیوار کوبد | نیارد پیشتر گامی نهادن

* * *

ولیکن در وثاق بینوایان | نباشد هیچ چیزی مانع باد
رود تا خوابگاه هرکه خواهد | ز سرما جانشان آرد بفریاد

* * *

مرا ز اندیشهٔ آن مستمندان | نیاید خواب اندر دیده امشب
دلم چون پیکر لرزان ایشان | زانده بار ها لرزیده امشب

* * *

چو صبح آید همه با آشنایان | سخن گوییم از باد شبانه
نیاید یادمان زان طفل بیچیز | که خفت اندر سکوتی جاودانه

* * *

شکست از باد ناگه شیشهٔ در | فغانی کرد و یکسر برزمین ریخت
مرا از آن صدای نابهنگام | از آن پس رشتهٔ افکار بگسیخت

غلامحسین یوسفی

ماجرای جالب یك سنگ گور

محمد مشیری

درمسجدی که مقبرهٔ امامزاده ابراهیم(ع) درمحله (دوەچی) شتربان شهر
ـ درآن واقع‌است، سنگ مرمر خوش‌رنگ، محکوك ومنقش بسیار، بسیارنفیس
ازی بطول چهارمتر و عرض یك مترونیم بدیوار نصب شده که سرگذشت واقعاً
ب ومفصلی‌دارد .

در اواخر قرن سیزدهم هجری میرزا سنگلاخ خراسانی که از اساتید مسلم
ری وخوشنویس ماهری بود درتبریز زندگی میکرد وبعزم‌سیاحت شهرهای مهم
ن وسپس کشورهای ترکستان، افغانستان، قفقاز و عربستان را گردیده و بسال
۱هجری بمصر رسیده وسنگ مورد بحثرا پیدا کرده و روی‌آن‌شروع بکارنموده
ت واستادی تام خودرا درتراش این سنگ نشان داده‌است .

اطراف این مرمر بسیارنفیس یك‌پارچه از خود سنگ قابی درآورده و در
یه قاب،آیات قران، اشعار، دعا وشبکه‌ها وگل واسلیمی‌و برگهای بسیار ظریف
ازی حکاکی کرده و در وسط صفحه سنگ داخل قاب درمساحتی بطول‌یك‌متر و
وعرض نیم متریك (بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم) بخط نسخ حك کرده که درحسن خط
ائی نظیر ندارد .

این خط بی‌نهایت شکیل وعالی پنج سانیمتر ضخامت وبرجسگی دارد.

قلم خط بسیارظریف ونازك و بسیار صاف وجالب میباشد. حـاشیهٔ که دور
راگرفته و در داخل قاب قرار داردمشحون ازگل سرخ وبرگها و غنچه‌هـای
ای مختلف‌است در عین‌حالیکه داخل‌هم شده‌اند هرکدام بطور علیحده و مشخص
ەخاصی دارند.

نظاره این اثرجالب بیننده را بطوری خیره ومسحور و ازخود بیخودمیکند

که بی‌اختیار برمهارت و استادی آفریننده آن آفرین گفته ویقین حاصل میکند که بی‌شبهه اثر دست وهنر صنعتگر بی‌بدیل وچیره‌دست ماهری است .

میرزای سنگلاخ پس ازآماده کردن این‌سنگ باآرزوی بسیار و تحمل مشقت زیاد (با درنظر گرفتن حجم ووزن ونقش وسایل حمل‌آنروزی) به‌شهراستانبول مرکز خلافت عثمانی حمل میکند وبرای فروش به‌سلطان عبدالعزیز عرضه میکند ، چون خلیفه عثمانی به‌صنعت اواهمیت نداده وقدر این هنر را نمی‌داند میرزا مأیوس شده وآنرا با زحمت ومرارت بسیار بایران حمل کرده وبا مراجعه به ناصرالدین‌شاه میخواهد باو بفروشد، این‌شاه نیز قیمتی که لایق زحمت استاد باشد باونمیدهد .

میرزای سنگلاخ که درآفریدن این اثرزحمت بسیاری کشیده بودازاینکه باثر دست وهنر او ارجی نمی‌نهند رنجش‌کامل پیدا کرده و از فروش‌آن منصرف شده ووصیت میکند پس‌ازمرگ‌آنرا سنگ‌قبرش قراردهند، بالاخره همینطورمیشود پس‌از مرگ سنگلاخ سنگ مرمر را بالای سرقبراو که درمسجد امامزاده ابراهیم‌است‌روی دیوار نصب مینمایند.

جای حیرت‌است که این‌سنگ بزرگ وسنگین را خود سنگلاخ از مصر باستانبول و ازآنجا بایران حمل کرده وبدون عیب وصحیح وسالم رسانیده‌ولی‌با کمال تأسف مردمان نالایقی که مباشر حمل‌آن سنگ ازخانه بگور سنگلاخ بودند ضمن حمل‌آنرا شکسته و دوتیکه ساخته‌اند.

لازم است خاطر خوانندگان عزیز را مستحضر گرداند که سنگلاخ از خوشنویسان بسیار مشهور زمان خودبوده وهم‌چنین‌کلیه شرح سیاحت‌ومسافرتهای‌خود را با شرح‌حال خطاطان وحجاران وشاگردان خود و سایر صنعتگران معاصر را در کتاب مشروحی بنام (تذکرةالخطاطین)دردوجلد تألیف وچاپ ومنتشر کرده‌است. و نیز تألیف دیگری بنام (درج جواهر) دارد که‌آن نیزبچاپ رسیده‌است .

میرزا سنگلاخ در کتاب (تذکرةالخطاطین) خود ، درباره شهرهای‌تبریز تفلیس، ایروان، نخجوان، خاطرات‌شیرین وجالبی را شرح میدهد .

خوشبختانه کتاب (تذکرةالخطاطین) بخط خود مؤلف‌بودمویکی‌ازنمونه‌ها؛ زیبا وبسیار خوش خط فارسی است .

پند پدر

بخاطر است مرا نکته‌ای ز پند پدر — که گفت حواهی اگر وارهی رحواریها
عنان زندگیت را بدست خلق مده — که بر تو می‌فکند جز تو پاسداریها
همیشه در غم و اندوه یار مردم باش — ولی مدار ر مردم امید یاریها
اگرکه تکیه بابناء روزگار کنی — بزور حادثه بینی سیاهکاریها
ز دوستان دغل میگریز و صحبتشان — کز این گروه نیاید بزرگواریها
من آزموده‌ام اینرا و تجربت دارم — که اعتماد نشاید بدوستداریها
ترا ز جان و تن خویش دوستتردارند — بصبح شادی، نی شام سوکواریها

* * *

پدر برفت و ز حاطر برفت پند پدر — که دل جوان بد و سرگرم کامکاریها
ز بعد چندی گیتی نمود روی دگر — مدار چرخ بمن کرد کجمداریها
فلك بساغر من ریخت زهرمحنت‌ورنج — جهان بگردنم آویخت طوق حواریها
نیازمند چو دیدند آن گروه مرا — گداشتند و گذشتند چون فراریها
سر از تکبر و نخوت برآسمان‌ساید — همانکه بودش دعوی خاکساریها
بسر رسید مرا عمر در کشاکش دهر — بلب رسید مرا حان ز برد باریها
ز پا فتادم و در بحر فتنه افتادم — اسیر پنجهٔ ام ـــ واج نابکاریها

* * *

بیادم آمد پند پدر که گفت مدار — بجز خدای، ز مردم امیدواریها
بجان خویش پذیرفتم این‌سخن، لیکن — پس از تحمـــل بسیار ناگواریها
تو ای نهال برومند، پند پیرانرا — عزیز دار و گرامی چو یادگاریها
که روزگار بناچار بر تو آموزد
بگونه‌گون غم و اندوه و دلفکاریها

علی باقرزاده «بقا»

هوشنگ میرمطهری

دستگاه شمار دوتائی و طرز خواندن ماشینهای الکترونی

درتئوری اعداد به‌دستگاه شماری برمی‌خوریم که مبنای‌آن دورقم است بنابراین درنوشتن اعداد براین مبنا دوپیکر یاشکل عددی یا رقم بیشتروجودندارد چنانکه دردستگاه‌دهدهی باصفر، ده رقم وجوددارد.ـ که ازنظر ریاضی بواسطه تع محل این اشکال عدد هرقدر هرقدر بزرگ هم که باشد نشان داده میشود . چنانکه مثلا عدد ۱۲۸ رقم ۸نماینده هشت‌یکان و۲نماینده ۲۰ یکان و۱ نماینده ۱۰۰ یکان‌است.

ولی درین دستگاه بجای۱۰رقم. دو رقم بکاربرده میشود. واین دو رقم یـ (۱)یك ودیگری(۰)صفراست.این‌دستگاه دارای این خاصیت‌است، که نیازی د جدول جمع وضرب ندارد.ـ (ضرب وجمع گروهها مباحثی‌است که دراطراف‌آن‌ن بعمل خواهدآمد.) ولی دارای این عیب‌است، که باید تعداد زیادی ازین دورقم ک هم‌گذارد تا عدد نسبتاً کوچکی بنویسیم چنانکه عدد ۱۵۰ در این دستگاه چ نوشته میشود : ۱۰۰ ۱۰ ۱۰۰

که ارزش پیکرهای‌آن از راست به چپ تعیین میشود.

طرز اساسی این نوشتن چنین است :

$۲^{۸} = ۲۵۶$	$۲^{۰} = ۱$
$۲^{۹} = ۵۱۲$	$۲^{۱} = ۲$
$۲^{۱۰} = ۱،۰۲۴$	$۲^{۲} = ۴$
$۲^{۱۱} = ۲،۰۴۸$	$۲^{۳} = ۸$
$۲^{۱۲} = ۴،۰۹۶$	$۲^{۴} = ۱۶$
$۲^{۱۳} = ۸،۱۹۲$	$۲^{۵} = ۳۲$
$۲^{۱۴} = ۱۶،۳۸۴$	$۲^{۶} = ۶۴$
$۲^{۱۵} = ۳۲،۷۶۸$	$۲^{۷} = ۱۲۸$

الی آخر

باین ترتیب اعداد معمولی بااین دستگاه چنین نوشته میشود .

۱	۱×۲^{۰}	۱
۱۰	۱×۲^{۱}	۲
۱۱	$۱ \times ۲^{۱} + ۱^{۰}$	۳
۱۰۰	$۲^{۲} + ۰ + ۰$	۴
۱۰۱	$۲^{۲} + ۰ + ۲^{۰}$	۵
۱۱۰	$۲^{۲} + ۲^{۱} + ۰$	۶
۱۱۱	$۲^{۲} + ۲^{۱} + ۲^{۰}$	۷
۱۰۰۰	$۲^{۳} + ۰ + ۰ + ۰$	۸
۱۰۰۱	$۲^{۳} + ۰ + ۰ + ۲^{۰}$	۹

چنانکه ملاحظه میشود ، ازبالا شروع میکنیم اگر توانی وجود داشت یك
،گذاریم . و اگر نداشت صفر می گذاریم . چه در واقع اعداد تجزیه میشوند به
.انهای متنازل ۲ چنانکه نه در واقع باین شکل تجریه میشود.

$$\begin{matrix} ۳ & ۲ & ۱ & ۰ \end{matrix}$$

$$۹ = ۸+۱ = ۲^{۳}+۰+۰+۲^{۰}$$

$$\begin{matrix} ۱ & ۰ & ۰ & ۱ \end{matrix}$$

چون درمرحله $۲^{۰}$ یك‌عدد وجود دارد که درتجزیه ۹ بآن برمی‌خوریم و آن یك‌هست و درمرحله $۲^{۱}$ عددی وجود ندارد ودر مرحله $۲^{۲}$ همین‌طور،فقط عدد۹ ترکیب میشود از $۲^{۳}$ و $۲^{۰}$ ودرفاصله‌ی بین ۰و۳ توانی وجود ندارد .

روی این قاعده $۲۰ = ۱۶+۴ = ۲^{۴}+۰+۲^{۲}+۰+۰$

$$\begin{matrix} ۱ & ۰ & ۱ & ۰ & ۰ \end{matrix}$$

چنانکه گفته‌شد بواسطه‌ی زیادی تعدادرقم‌ها (بواسطه کمی‌تعدادشکال‌آنها) محاسبه‌بااین دستگاه‌اسباب زحمت‌است. و از همین‌جهت‌آنرابادستگاه دهدهی‌ترکیب می‌کنند باین معنی که ماشین شمار را نوعی‌درست می‌کنند که دارای صفحه مسطیلی است که سوراخهائی درطول ودرعرض دارا می‌باشد.

عدد از روی مراتب توان درستون خوانده میشود و توالی ستونها قدر نسبی عدد را تعیین می‌کند .

مطابق شکل

ستون

۱ ۲ ۳ ۴ — ۵ ۶ — ۷ ۸ ۹ ۱۰

سطر ۴ — ۸ = ۳

۳ — ۴ = ۲

۲ — ۲ = ۱

۱ — ۱ = ۰

سوراخها نماینده جای چراغ است درصورتیکه روشن باشد سطر وستون آن مشخص میشود مثلا اگر در ستون نهم چراغ سطر اول «از پائین شمرده میشود» روشن باشدنماینده ۵۰ خواهدبود چه مطابق این فرض این عددعبارت اهدبود از ۵ = ۱ + ۴ = $۲^۰ + ۲^۲$

وچون در ستون نهم قرار گرفته وستون نهم باعتبار آنکه ستون دهم را به یکان ، دهیم ستون نهم به دهگان تخصیص داده خواهد شد چنانکه ستون هشتم به ن وستون هفتم بهزارگان والخ مختص خواهد بود.

حال اگر مثلا بخواهیم همین عددرا باچراغ نشان دهیم بافرض اینکه اگر سوراخها شکل پر نشان دهیم نماینده روشن بودن چراغها باشد نمایش عدد ۵۰ چنین خواهدبود

ستون	۱۰	۹	۸	۷
طر ۴	●	○	○	○
۳	●	●	○	○
۲	●	○	○	○
۱	●	●	○	○

اکنون روی این قاعده اگر اعداد بزرگتری را نشان دهیم مثلا ۱۴۲۸۵۷ ، خواهیم داشت :

	۱	۲	۳	۴		۵	۶		۷	۸	۹	۱۰
$۲^۳$ = ۸	○	●	○	○		○	○		○	●	○	○
$۲^۲$ = ۴	○	○	○	○		○	●		○	○	●	●
$۲^۱$ = ۲	○	○	○	○		○	○		●	○	○	●
$۲^۰$ = ۱	○	○	○	○		●	○		○	○	●	●
						۱	۴		۲	۸	۵	۷

آنچه سیاه‌شده (یا بانقطه‌ی مربع نشان داده شد) چـراغ روشن‌است ، و آنچه خالی‌است چراغ خاموش است .

پس با درنظر گرفتن اینکه نقطه‌های مربع پر نماینده‌ی هرچراغ روشن و گردی های خالی چراغ خاموش است از روی این صفحات اعداد را میـخوانند ، و ارزش اعداد در پیکرها اروی حمل‌آنها درستونها درمحل ستونهای‌قائم‌خوانده‌میشود، خصوصیت مطلق عدداز روشنی و خاموشی چراغها در سطرها تعیین‌میشود.چنانکه‌عدد ۱٬۲۳٬۴۵۶٬۷۸۹ را میتوان چنین نشان داد.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

درصورتیکه بخواهند توابع و روابطی‌را از قبیل رابطه بین گرما و زمان و فشار گاز رانشان دهندکافی‌است چراغهای رنگارنگ روشن کنند که البته‌طریق این مقاومتها ودقایق‌آن مساله‌ی دیگری‌است که ازنظرفنی‌مورد مطالعه قرار میگیرد.

درین‌جا نمره‌ی ترتیب ستون‌ها را تغییردادیم تادقیقاً مراتب اعداد را روشن کند چه ۹ درمرتبه یکان و۸ درمرتبه دهگان و...

مآخذ این مقاله
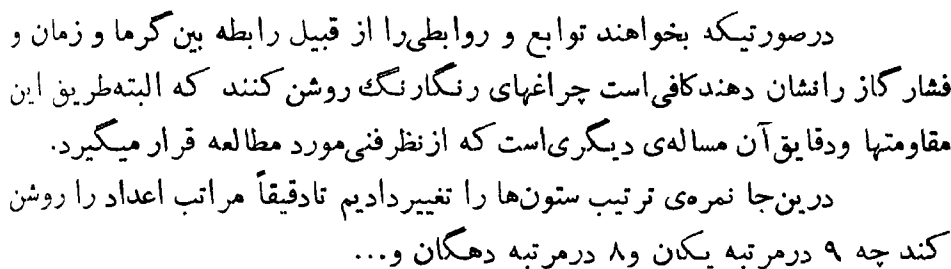
1- Larousse dn × × siecle Systeme Binaire
2- Les merveilles de le Science J.W. watson
3- Découvertes des mathematiques Irwing Adler
4- Thinking machines L Gutenmacher

سخنرانیهای دکتر کندی در دانشگاه تهـران در سالهای ۱۳۳۰و۱۳۳۱ مشارالیه درموقع بیان تئوری‌اعداد به‌دستگاه دوتائی اشاره کرد ، و درین مورد گفت خواجه‌نصیرالدین‌طوسی‌این سیستم‌راموردتوجه‌قرار داده‌است،وفیلم‌هائی از کتب‌اسلامی درین‌زمینه نشان‌داد که بعضی‌ازآنها را این‌جانب یادداشت کرده‌ام .

ریخ بختیاری

نوشتهٔ: سرهنگ ابوالفتح اوژن بختیاری

« ۳ »

حیدرچون ازموضوع اطلاع یافت چاره‌را براین‌دید که ازهمانجا فرار کند وحود
لکه نجات دهد بنابراین بسمت ایلات بختیاری رهسپار شد وتصادفاً با نوکر خود
سوند که یکی‌ازطوایف‌دورکی‌هفت‌لنگ بختیاری‌است پناهنده‌شدند و درخانه کلانتر
آشهبازخدرسرخ بخدمتگذاری مشغول گردیدند .

بنابرشرح فوق میتوان ظهورحیدر یاتاریخ پناهنده شدن او را به بختیاری از
لطنت شاه‌طهماسب اول که درسال ۹۸۴ بوده است تا اوایل سلطنت شاه عباس‌کبیر
، ۹۹۶ هجری قمری‌باشدحدس‌زد یعنی‌آمدن او به‌بختیاری‌بین‌سنوات ۹۸۴و۹۹۶
ت .

در هرحال کلانتر ایل‌مذکور نمیدانست که‌این شخص از بزرگ زادگان طایفه
تان است وخوداوهم خودرا معرفی‌نکرده بود ومعروف‌است که در نزدکلانتر ایل
باکمال سادگی‌وگمنامی‌زندگی‌میکرد و حتی‌شغل چوپانی و بعداً سرپرستی‌گله‌های
ان طایفه را بعهده گرفت .

ازاین ماجرا مدتهاگذشت حیدرجان‌هم بنام‌حیدرکور همچنان بشغل چوپانی و
، اشتغال‌داشت روزها درپی‌گوسفندان بدشتها وکوهستانهای اطراف میرفت وشبها
ل مراجعت مینمود . از جائی خبر نداشت و نمیدانست که بالاخره پس‌از قتل و
ـانواده‌اش باز دوستان و طرفداران این خـانواده در صدد پیدا کـردن او
د خاست .

روزی چندسوار لرستانی‌بخانه همین کلانتر طایفه‌راسوند واردشدندوسراغ‌حیدر
د وچون رئیس‌مذکور فهمید که حیدرازخانواده بسیارمحترم لرستان است واینک
که اوراً بلرستان‌برگردانند وبریاست‌خود برگزینند ابتداحاشاکرد ولی‌چون‌دید

دست بردار نیستند وردحیدر را تاخانه‌او رسانیده‌اند ومیدانند که حیدر باین ایل پناهنده شده‌است ناچاراذعان کرد و برای‌اینکه آبروی‌خود وحیدر را حفظ کرده باشد جواب داد درست‌است این‌شخص اینجاست‌ولی‌فعلا بشکار رفته‌است باید تأمل کنید تا ازشکارگاه‌مراجعت نماید وفوری یکنفررا بالباس واسب‌وسلاح آبرومند بسراغ‌حیدر درچراگاه روانه‌نمود و دستور دادکه اورا با احترام تمام وارد ایل‌نمایند.

بمجردی که حیدر برگشت و لرستانیهاروی دست و پای او افتادند کلانترایل زراسوند بیش‌ازپیش بشخصیت‌خانوادگی‌او پی‌برد وخودنیز ازهمان‌موقع تحت‌تأثیرشخصیت او درآمد.

خلاصه حیدر بادوستان لرستانی‌مراجعت نکرد وطبق عقیده‌خود چون ازنیت این اشخاص‌قلباً مطمئن‌نبود پیش‌خود تفألزد وقرارگذاشت که‌موقع صرف‌شام ونشستن‌سرسفره طعام وآوردن خوراك گوسفند که برای‌میهمانان تهیه‌دیده بودند اگر سرگوسفند بطرف او گذاشته‌شود بفال نیك‌بگیرد وبداندکه خودواخلافش رئیس‌همین‌ایل‌خواهندشد و بنابراین بلرستان نخواهدرفت ولی‌اگرپای گوسفند بطرف‌اوگذارده‌شد اینجاراترك و بافرستادگان لرستانی مراجعت نماید.

تصادفاً موقع صرف‌شام درست سرگوسفند بطرف اوقرارگرفت و روی این اصل تصمیم‌بماندن دربختیاری‌گرفت‌وانصافاً ایل‌زراسوندهم حیدر را ازآن‌ببعد بگرمی‌پذیرفت وکلانترایل یعنی‌آشهباز مذکوردخترخودرابحباله نکاح اودرآورد و ازهمین موقع‌است‌که حیدر به‌آحیدرمعروف گردید وپس‌از مرگ کلانترایل نیزبریاست طایفه‌برگزیده‌شد وچون بخت‌هم با اوهمراه بود چنانکه بعداًخواهیم‌دید خود و اولادش نسل‌اندرنسل در بختیاری حکومت‌نمودند واساس خانواده خوانین وسرداران بختیاری راپایه‌گذاری کردند.

نوکرآحیدرهم‌که بااو به‌بختیاری‌آمده بوداوهم درهمانجا متأهل شد واولاد او نیزنسل‌اندر نسل‌جزء خدمه وخدمتگذاران صدیق‌اعقاب‌آحیدر درآمدند وتشکیل طایفه‌ای را دادندکه بنام یتیمان‌مشهورشدند.

غالب آقا

آحیدر ازدختر کلانترایل صاحب‌فرزندی‌شد بنام غالب‌آقا این‌شخص جوانی‌لایق وباکفایت‌ازکار درآمدکه بعداً ایل‌زراسوندرسماً اورابکلانتری ایل‌انتخاب کردندعلتش‌هم علاوه برلیاقت فطری‌این جوان‌آن بودکه چون‌درآن روزگاران معمول‌بود هریك‌ازایلات ورؤسای طوایف‌شخصی‌را بنام‌گروگان‌تحویل‌دولت میدادند تاآنکه‌کمتر بتوانند نافرمانی نمایند ایل‌زراسوندهم غالب‌آقا راکه ازطرفی‌نسبت بآنها خارجی‌شناخته‌میشد و از طرفی برای اینکه بستگی‌بایل زراسوند را داشت‌بنام‌نماینده‌یاگروگان نزدسلطان فرستادند.

پس‌از چندی‌که غالب‌آقا در دربار پادشاهان صفوی‌که احتمال دارد درآن‌تاریخ

ن بوده باشد اقامت اختیار نمود کم کم اعتماد واطمینان دولت را بخود جمع کرد و دیری
که از طرف دولت مأموریت رتق و فتق امور ایل را بیافت ورسماً بریاست ایل زراسوند
وایف بختیاری منصوب گردید .

خسرو آقا

بعداز غالب آقا فرزندش خسروآقا امور ایل زراسوند رابدست گرفت و جانشین
دید همینطور پس ازاوهم پسرش عبدخلیل آقا بریاست منصوب شد ولی در زمان این
بین ایل زراسوند یا بطور کلی بین طوایف هفت لنگ وچهارلنگ احتلافاتی پیداشدوجنگ
در گرفت ودریکی از جنگهائیکه درمیان این دو واقع شد ومدت هفت شبانه روز طول
عاقبت عبدخلیل آقا بضرب قره مینا ازپادرآمد وبعلاوه جمع کثیری ازایلات هفت لنگ
هلاکت رسیدند .

عبدخلیل آقا

مرحوم حاجی علیقلی خان سرداراسعد در کتاب خودمینویسد : وقتیکه عبدخلیل آقا
گ بزور قره مینا مجروح شد در بستر ناتوانی بحالت نزع افتاد طایفه هفت لنگ بواسطه
ت وشجاعت مشارالیه خواستند این واقعه را ازدشمن مخفی بدارند لباس اورا بیکنفر
باهت تمام بعبدخلیل آقا داشت پوشانیده باسب اوسوار کرده بمیدان حاضر نمودند ولی
راز افراد ایل هفت لنگ که قلباً هواخواه مردم چهارلنگ بود بآهنگ بلند بآنها فهماند
اسب همان اسب است ولباس و سلاح هم همان است ولی مرد آنمرد نیست که دمار از
گارتان برآرد .

این حرف اسباب تجری افراد ایل چهارلنگ شده ویورش سختی نمودند که جماعت
یانی از مردم هفت لنگ مقتول گردیدند وعبدخلیل آقاهم در همانروز بدرود حیات گفت
ن پسراوعلی صالح بیگ درآنموقع نابالغ بود برادرعبدخلیل آقا موسوم باحمد زمام امور
دردست گرفت واین همان کسی است که کلاه از سربرگرفت و بجای آن پارچه باصطلاح
ارلت برسر گذاشت وقسم یاد نمود تا تلافی خون برادر را نکند این لترا ازسر برندارد
آنچه کوشش کرد وتقلا نمود کسی حاضر نمیشد که بااو کمك کند تا بادشمنان او که بیشتر
ارلنگ بودند بجنگ پردازد .

مشهوراست روزی احمد درمجلس سوکواری برادر که عده ای ازجوانان ومردان
را بدورخود جمع کرده بود وباکلمات مهیج برای آنها سخنرانی میکـرد هیچکس باو
نائی نکرد وحاضر بکمك اونشد ناگهان زنی ازایل باباحمد که خواهررضاعی اوبود از
میان بیرون دوید ومشك آبی را برداشت وبدوش انداخت ودست اوراگرفت وگفت ای برادر
ن مردان غیرت ندارند من وهمجنسان من حاضریم که خون خود را در راه توبریزیم . از

این سخن وحرکت این زن چنان غیرت وحرارتی درمردان وجوانان پیداشد که همگی با او همراهی کردند وحاضر بجنگ شدند»

معروف است چنان جنگی باچهارلنگ‌ها نمودند که تاریخ بختیاری آنچنان پیکار و کشتاری رایاد ندارد و درواقع ازهمین جنگ بود که طوایف چهارلنگ حساب کارخود را کردند و فهمیدند باحریف پرزوری روبرو شده‌اند وچاره‌ای ندارند که به تبعیت هفت‌لنگ در آیند وکم کم طوق بندگی رؤساوفرماندهان آنها را بگردن اندازند .

احمد کله‌لتی

اسکندرخان بابادی در تاریخی که بقلم خود اوست شرح مفصلی درباره احمد فوق‌الذکر نوشته‌است که ناگزیر عین نوشته اورا دراینجا بنظرخوانندگان میرسانیم.

پس از کشته شدن عبدخلیل آقا برادر کهترش احمد که او نیز مردلایق وکاردانی بود وهنوزهم وقتی که مابین جمعی ازمردان بختیاری ذکری از جنگهای قدیم میشود احمد را یکی از سوارهای رشید آنزمان که معاصر شاه‌طهماسب دوم صفوی بوده‌است میشمارند.

این احمد جدطایفه احمد خسروی است که فعلا در بختیاری بشجاعت و رشادت معروفند عبدخلیل آقا واحمد پسران خسرو بودند بعد از کشته شدن عبدخلیل آقا اردوی هفت‌لنگ شکست یافتند ولی احمد درصدد تلافی خون برادر راحت را برخونش حرام شمرده وازکثرت غیرت کلاهی از موی بز که ایلات ازبرای چادر سیاه میبافند وموسوم است به لت برسرگذاشت وازجهت استمداد روانه ایلات هفت‌لنگ شد چون ازسابق میان قبایل بختیاری مرسوم بود که هرکس ستم دیده وداغ بدل بوداز برای هیجان ایل و طایفه چنین کلاهی بسر میگذارد وبمنزله چهارقداست یالچك که جهت حمایت واستمداد بمیان ایلات میبرند . و تمام ایلات هفت‌لنگ را غیرت دامنگیرشده وهمه ازجهت خونخواهی برخاستند .

بااین ترتیب تمام هفت‌لنگ برای جنگ حاضر وآماده شدند وازآنطرف نیز ایل چهارلنگ که دشمن قدیمی ایل هفت‌لنگ بود ازجهت جلوگیری خصم خود را آراسته و از دوجانب بهمرسیدند وبعدمسافت بین دواردوی غیور جنگی در دو فرسنگی اتفاق افتاد و قشلاق طایفه بابادی ویورت ایشان بخاك چهارلنگ اتصال داشت وآن اوقات ایل بابادی طلایه وسرحددار ایل هفت‌لنگ بوده‌است ومعلوم‌است دوایل که باهم دشمنی دیرینه داشته و هم‌طلایه نیزواقع شودکمال رقابت وهمچشمی‌را باهم دارند .

دراین وقت عالی نام ازطایفه چهارلنگ که معروف بمالی چپ بود ودرآنزمان از سواران نامی و دلاوران جنگی بشمارمیرفت وشیخ باقرخان بابادی که رئیس طایفه بابادی هفت‌لنگ بودآنهم ازشجعان زمان خود بود واین دو نفر تا آنموقع همدیگر را ملاقات نکرده وبواسطه شنیدن توصیف همدیگر نایرهٔ رشك و عداوت فیمابین شعله‌ور شده بود هرچه زودتر میخواستند باهم روبروشوند .

ناتمام

رمزالریاحین

در وصف اصفهان و مناظرهٔ گلها

رمزی ازمردم کاشان (متولد ۱۰۴۰ هجری) که معاصرومادح شاه‌عباس‌ثانی‌بودو
به‌اختصار واشاره در تذکره‌های نصرآبادی ، تحفهٔ سامی ، آتشکده ، خوشگو و
سادر دیگر آمده است (نگاه کنید به‌فرهنگ‌سخنوران)از خود کتابی‌منظوم‌به یادگار
است که باتاریخ اصفهان‌ارتباط ونکاتی‌را درباب باغ‌هزار جریب‌نو ازعهدشاه‌عباس
بردارد .

کتاب‌موردنظر منظومه‌ای است موسوم به «رمزالریاحین» که‌دراصل چهارهـزار
ده‌استواکنون‌فقط‌منتخبی ازآن را دردست داریم‌که با دیوان صالح‌تبریزی در یك
مورخ۱۱۴۴) درکتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی محفوظ است وآقای ابن‌یوسف‌آن را
سوم فهرست‌کتابخانه مذکور وصف‌کرده‌است .

دوفایدهٔ برین مثنوی‌مترتب‌است: یکی‌آنکه اطلاعاتی را دربارهٔ اصفهان به‌دست
دیگرآن‌که شاعرتفننی‌لطیف‌به‌کاربرده‌وگلهای باغ را به‌مناظره کشانیده واززبان
رتفاخر وبرتری جوئی خود اشعاری‌آورده‌است و از این راه نام عده‌ای زیـاد از
راکه‌درآن زمان‌باغها را باآنها می‌آراسته‌اند به مارسانیده‌است .

بدین دولحاظ طبع این مثنوی درین صحایف خالی ازفایده نخواهد بود.

ایرج افشار

* * *

ـ شکـر شکـر خـداوند — زبان چون مغز بادام است در قند
وندی‌که تن‌را نقـد جان داد — زمین را خلعت هفت آسمان داد
ث را داد عیش بی‌قراری — زمین را راحـتی از خـاکساری
ـ را شیوه دل بردن آموخت — چراغ بخت عاشق را برافـروخت

به‌عاشق رتبهٔ بیچارگی داد نخست‌آز خانمان آوارگی داد
رخش افروخت شمع عالم افروز ز عشق‌آتش بجانها زدکه میسور
عیان هر ذره از مه تا به‌ماهی بوحدانیتش داده گواهی
بکوی او دو عالم در سراغاند مه ومهراین دو رهرو راچراغند
تمنا جان به‌حسرت دادهٔ اوست تماشا در بدر افتادهٔ اوست
سحرها در غم هجران او گم چو خور اندر سواد چشم مردم
کرم چندان ز لطفش عام باشد که آغاز گنه انجام باشد
عطایش چون در احسان گشاید گنه در صورت طاعت نماید
گنه چون از برای رحمت اوست خوشم با شرمساری بر در دوست
غمش را هرکه در آغوش دارد ز جام عیش نوشانوش دارد
چه باشد از غم جانانه خوشتر که با خون جگر شیر است وشکر
ز غمهای فزونم پای کم نیست غمی‌کز دوست باشد هیچ‌غم نیست
من از دلسوزی غم شاد عشقم غم ار کوه است من فرهاد عشقم
مرا درد تو باشد راحت جان ز کس منت نخواهم بهر درمان
نباشد کز غمت درمان دردم
رود از بیکسی بر باد گردم

مناجات

الهی! زین جهانم گوشه‌ای ده به تنهائی ز فقرم توشه‌ای ده
سرم را شور عشقی ده که دیگر درین وادی ندانم پای از سر
وثاقی ده تهی از یاد اغیار درآن توحید نقل و باده دیدار
نگاهم را فروغ ازچشم تر ده دلم را لذت از خون جگر ده
نقاب از رخ برافکن در مزارم تجلی راز کن مشت غبارم
روا باشد که بینندم به پستی نه آخر نقش این صورت تو بستی
عزیزم دادگر خواهی بجانم چنانم کن که میخواهی چنانم
ز بیداری دلم را زندگی ده روانم را متاع بندگی ده
گناهانم به بخش ازلطف واحسان که هستم پای تا سر محض عصیان
زبانم را ببند از گفتن بد بگردانش بصلوات محمد
بیا رمزی ازاین جهل و جهالت
پناه آور به آن ختم رسالت

در نعت محمد(ص)

محمد آبروی آفرینش چراغ نور چشم اهل بینش

گل یکتای باغ عقل اول بجز او هرکه بیند هست احول
مراد از آفرینش بود ذاتش چو ذاتش برکمال آمد صفاتش
خیالش را ز چرخ هفتمین تنك مکان لامکان بر قدر او تنگ
کمال او کجا نقصان پذیرد چراغ معرفت هرگز نمیرد
کسی قدرش بجز قادر نداند درین ره فکر کس مرکب نراند
کسی داند کمالات صفاتش که فهم او رسد بر کنه ذاتش

غزلخوان شو به نعت او دمادم
کزو یابی مراد هر دو عالم

در نعت

صفا رنگیست از روی محمد بهشتی نیست جز کوی محمد
ازآن گل رونق بازار گردید که با رنگش بود روی محمد
از آن با قدر باشد لیلةالقدر که میماند بگیسوی محمد
نماید معنی آیات یکسر ز بسم‌الله ابروی محمد

ازین خوشتر بگو رمزی دمادم
ز جان صلوات بر روی محمد

در نعت

گر نورش نمیشد پرتو افگن چراغ جان کجا میگشت روشن
چه مقصود از دو عالم مصطفی شد دو عالم را ازو مقصد روا شد
همین بس مصطفی مجتبی را که سازد جانشین شیر خدا را

کرا در حور بود زین‌گونه پیوند
که دامادش بود شیر خداوند

در منقبت

علی‌آن شهسوار ملك هستی بحق فرمان ده بالا و پستی
فلك دوریست از دوران حکمش زمین‌گوییست در چوگان حکمش
که جز او باعث ایجاد خلق است ؟ که دیگرواقف از بنیادخلق است؟
که باشد جز علی شیر خداوند ؟ که بخشد جز علی آزادی از بند؟
کرا جز او رسد سالار بودن ؟ وصی احمد مختار بودن؟

علی در هردو عالم پادشاه است بتخت معرفت سر الهست
بفرق از نور تاج و تخت معراج تعالی‌الله زهی تخت و زهی تاج
زمین در راه جولانش غباریست فلك از قلزم جودش بحاریست
کرم خود آیه‌ائی در شأن او بود عطا پروردهٔ احسان او بود
بیکدم دلدل او گاه رفتار دویدی گرد عالم همچو پرگار
علم گشتی چه در کف ذوالفقارش شدی هردم هزاران جان نثارش
کسی کز جان و دل او رانخواهد بغیر از ذوالفقار او را نشاید
سر مردان عالم بود حیدر از آن بنشست بر جای پیمبر
کسی کان دولت و اقبال دارد تولی باعلی وآل‌دارد
بحمدالله من از کاشان اویم همیشه بلبل بستان اویم
مرا این رتبه بس در ملك ایران که باشم روز و شب شه راثنا خوان
زهی دولت که ما داریم بر سر که باشد شاه ما فرزندر حیدر
سزد او را لقب صاحبقرانی
که بادش یار بخت و کامرانی

پس‌از چندین نعت ...

در مدح شاه عباس ثانی

جهان‌را فصل عیش وکامرانی است که شاه دادرس عباس ثانی است
گل یکتای باغ سروری اوست نهال بوستان حیدری اوست
عدالت خانزاد دودمانش سخاوت شیوه‌ای از بندگانش
عیان مردی ز طاق ابروی او شجاعت گوهری در بازوی او
سیه ابری است تیغش آتش افشان که سیل از خون خصم‌آرد بمیدان
دم تیغش دم از اعدا گرفته بیکدم از سران سرها گرفته
کشد چون شعلهٔ تیغش زبانه برد سرها شرروار از میانه
رسیده صیت حکمش هرکجا هست بلندیهای ظلم از عدل او پست
کفش بحریست طوفان خیره گوهر بهر گوهر دوصد عالم برابر
چو رخش همتش جولان نماید فضای دهر یك میدان نماید
جز او کس را سلیمانی نباشد که ثانی را دگر ثانی نباشد
بمدحش توسن اندیشه لنگ است درین ره هرنفس جای درنگ است
اگر چه نیست اسباب جهانم ز مدح اوست گنج شایگانم

تا ابد فرمان رواباد　　بفرقش تاج از لطف خداباد
بەدور اینچنین شاه جوان بخت
که برخوردارباد از تاج و ازتخت

در تعریف صبح صفاهان

روشن صباحی بود خرم　　ار او بیدار چشم اهل عالم
صبح[1]ازصبح وصل یارخوشتر　　سواد چشم عاشق زان منور
ی بزم جان را شمع کافور　　از آن عالم چو فانوسی پراز نور
ی و همجو وصل یار جانی　　نشاط افرا چو ایام جوانی
ی خوشتر از نوروز طفلان　　بزرك و کوچك از وی شاد وخندان
ته غنچهٔ دل از نسیمش　　دماغ جان معطر از شمیمش
ش قاصدی از شادمانی　　هوایش چون هوای نو جوانی
تیر دعا را گشته پیکان　　هوا گردید بر اجرای تن جان
با جمعی ز خاصان مکرم　　چه بلبل هم نوا بودیم با هم
شاداب تیض صحبت خویش　　ز غم بگرفته یکدم رخصت خویش
جانب حدیثی بر زبان بود　　زهر لعلی سخن گوهر فشان بود
ه ز آن میان شیرین ادائی　　بیاد گلرخان بلبل نوائی
نان خرد را نغمه سنجی　　گهر های سخن را کفه گنجی
طوطی لب پی گفتار بکشود　　در گنجینهٔ اسرار بکشود
ز دل آهی کشید و این چنین گفت
ز الماس خرد گوهر چنین شست

در تعریف هزار جریب نو

که باغی درکنار اصفهان است　　کەعیش افراتر ازباغخان است
هشت آئینه دار طلعت اوست　　مسیحا در هوای نکهت اوست
فق عکسی ز گلهای انارش　　بهار عیش برگی از چنارش
باغ است آنکه‌عیش‌افزای‌جانست　　بهشتی در کنار اصفهان است
صایش با صفا چون وسعت دل　　در آن اندیشه ماندەپای درگل
جریبش بی زیاد و کم هزار است
ولی هرگام در وی صد هزار است

در تعریف دریاچهٔ زاینده رود

یکی‌دریاچه‌چشمش زآب گوهر
در‌آن دریاچه‌فیض‌افکنده‌لشکر
نگه را تا بسود مد رسائی
کند در وی تماشا خود نمائی
چو این تعریف‌شوق افزا شنیدم
دگر خود را بجای خود ندیدم
بعـزم سیر آن گلـزار خـرم
میان آرزو بستیم محکم

در راه هزار جریب

چو صرصر روی بر راهش نهادیم
گره از غنچهٔ دلها گشادیم
رهی دیدم مصفا چون ره دل
از آن‌ ره رفته خواهش تا به‌منزل
بهر سویش نهالان دوش بر دوش
چو مستان از شراب ناز مدهوش
بهر سنگی خوش آهنگی ز مرغان
بهر گامی گلـی از ناز خندان
ز بوی گل درآن ره همچو مستان
همی رفـتیم با هم شاد و خـندان
بناگـه شد نمایان بـاغ از دور
بمانند سواد دیده پـر نور
مگویش باغ جنت میتوان گفت
ره او را به مژگان میتوان رفت
سوادش سبز و خرم چون خط یار
ازآن صد رنگ گل گشته نمودار
فلك سر گشتهٔ بـاد بهـارش
زمانه دوری از دور حصارش

در تعریف زاینده رود

نهاده زنده رودش جبهه بر در
ز خاکش آبرو بگرفته گوهر
ازآن نام خوشش‌آن زنده‌رود است
کز آن تخمیر اجزای وجود است
روابخش‌است و در.... روانیست
گواراتر ز آب زندگانی است
نسیم‌اش از رطوبت آن‌چنان است
که‌گوئی در هوا آب روان است۱
حبابش شوخ چشم دلربائی است
گواراتر ز آب زندگانی است
در آن گرداب چون ناف عروسان
شده غنچه صفت برخویش پیچان
زبس صاف است آن پاکیزه گوهر
توان دید از زمینش عکس صرصر
نه‌آب‌است‌آن روان‌بخش جهان‌است
چو حکم شاه در عالم روان است
به پیشش سدی از خارا کشیده
چنان سدی کـه اسکندر ندیده

۱ـ تکرارشده‌است .

در تعریف سد و تاریخ آن

ز گوهر پیش راه آب گوهر / کجایست این‌چنین سد سکندر
بنایش ساخته معمار عالم / چه عهد عاشق غم دیده محکم
چو آن آرامگاه فیض دیدم / دمی آنجا ز شادی آرمیدم
همی حیرت به‌حیرت می‌فزودم / به فکر مصرع تاریخ بودم
گذشت‌ازآب وعقل‌وگفت‌چون‌در / همین دریاچه شد زآب گهر پر
از آنجا هم به‌شیدائی گذشتیم / از آن سد شکیبائی گذشتیم
تمنای دل پر داغ کردیم / دماغ آشفته عزم باغ کردیم

چه باغ از گلشن فردوس خوشتر
چه عنبر خاکش ازگلها معطر

در تعریف باغ هزار جریب نو

ی بروی عیان از چوب شمشاد / چو حرف مرد دانشمند آزاد
وداری ز گل میخش ستاره / تماشایش گلستان نظاره
و سیر آن در عالی نمودیم / ز بسم‌الله قفلش را گشودیم

پس آنکه با هزاران شوق در دل
در آن باغ ارم گشتیم داخل

در تعریف باغ

نس چون محرم بزم چمن شد / تو پنداری ز نو جانی به تن شد
دل گفتم بحمدالله که آخر / نهانی آرزویم گشت ظاهر
کام خویشتن گامی نهادم / در عشرت به روی خود گشادم
ظر صراف بـــازار چمن شد / تماشاخانه زاد چشم من شد
چه دیدم همچو جنت تازه باغی / ز گل در هر طرف روشن چراغی
چه باغ از باغ رضوان یادگاری / بهر برگش شکفته نوبهاری
ندای رب ارنی داد بلبل / تجلی‌زار گشته خارش از گل
گل از خار جفا دل ریش کرده / هزاران راز خود بی خویش کرده
فضای باغ چون دامان گلچین / پر از عطر خوش و گلهای رنگین
زهر گلبن عیان جوش بهاری / به‌پای هر گلی صوت هزاری
صبا چون ساقیان هر سو ز لاله / لبالب کرده از شبنم پیاله

***

فتاده برقع از رخسارهٔ گل شکسته تاب در گیسوی سنبل
به‌مرگ وی سیه پوشیده سوسن گریبان چاك کرده تا به‌دامن
به‌هر سو سرو و شمشاد و صنوبر کشیده بسر فراز آسمان سر
چنارش همچو پر سبز پوشی به بازار چمن جوهر فروشی
ملایك بر فرازش پر گشاده ز افلاك آشیان دروی نهاده
بهر برگش ز عکس جوش گلها یدبیضای موسی گشته پیدا
تعالی‌الله ز صنع کردگاری که پیدا کرد زین سان نوبهاری
به‌تن پوشیده گل‌را جامه صد رنگ نه‌یك زاندازه بیرون‌و نه‌یك تنگ
درختانش بر اطراف خیابان برنگین جلوه یابی خویش حیران
خیابانی است راه او، بهشت است خوشا آن‌سر که‌این ره سرنوشت‌است
بیك سو جوش حسن لاله و گل بیکسو شوخی افغان بلبل
ندیده چشم کس زین گونه باغی بود روشن ز هر برگش چراغی
الهی‌تا باد گلزار عالم بود گلزار طبع شاه خرم
نشیند بر مراد کامرانی در آن گلشن بعیش و جاودانی
گل باغ جهان خندان از آن است که‌کس را نسبتی با روی آن است
گر از مدح و ثنای شاه گویم به‌عمری راه وصف او نپویم[1]

زبان چون قاصر آمد در ثنایش
به رمزی گویم از عالی بنایش

در تعریف عمارت

چو یك چندی تماشا راه بنمود بناگه قصر آن گلزار بنمود(؟)
چه دیدم قصری از فردوس خوشتر درونش چون دل عاشق منور
ز رفعت از فلك سر برکشیده نظر جز آستان او ندیده
همه خشتش ز چاك نازنینان از او آثار معشوقی نمایان
گچش گوهر لب آئینه کردار در آن عکس خیال کس نمودار
خم ابروی آن طاق مقرنس خم افکنده به پشت چرخ اطلس
فروغ شمسهٔ زرین طاقش فکنده خرمن گل در رواقش
ز نور شمسهٔ آن قصر و ایوان کند کسب ضیاء خورشید تابان
چو بر پا شد بنای آن عمارت عمارت یافت دنیای بشارت
که را آرامگاهی این چنین است که چون گلزار جنت دل نشین است

به‌دور آن عمارت آب حیوان
چو عاشق گرد کوی یار گردان

دنباله دارد

۱ـ اصل : نبودم

ـتضی مدرسی چهاردهی

« تکامل تاریخ و فلسفهٔ اجتماعی آن »

- ۱ -

((دوره تجزیه))

نظر دوست فرزانه ما است که :

قرن سوم هجری یعنی قرن طبری کـه از جنبه تاریخ نگاری اسلام و عرب
ـقی نهائی است . درعین حال دوره آغازجداشدن دولت اسلامی ، از بین رفتن وحدت
ـ کشورهای مسلمان نشین بود ، در این قرن است که در گوشه و کنار کشور
ـت‌های محلی تشکیل میبابد ، سلسله های سلطنتی از نژاد های رنگارنك ترك ،
ـك ، عرب ، بربر ، دیلم روی کارمی آیند ، سرداران لشکر ، والیان ، حاکمان
ـتانها رئیسان قبیله وعشایر از ضعف حکومت مرکزی و فساد و بی‌نظمی دستگاه
ـت استفاده نمودند ، درفش گردن کشی و مخالفت رای افراختند !!

خلیفه پس از اندك مقاومت و جنك وستیز ناچار میشود ادعای امیرمتمرد را
نماید!! حتی لقب وخلعت به یاغی سرکش بفرستد تنها بیاد نام خود درخطابه دلخوش
ـ!! امیرتازه بدوران رسیده هم پس از مدتی حکومت واستیلا هنگام مردن فرمان
ـی رابدون جلب رضایت خلیفه به جانشین خود تسلیم نموده ومیگذرد!! بااین ترتیب
ـلسله تشکیل میبافت والی مصر احمدبن طولون بعدازآنکه پایه های حکومت خود
ـمصر استوار کرد ازاطاعت اوامر خلیفه سرپیچیده به شام ومتصرفات حکومت مرکزی

بنای دست‌اندازی را گذاشت!! سرداران خلیفه‌را شکست‌داد ، بصلح و قبول کردن کار انجام شده‌مجبور نمود!!

جوانمرد سلحشوردیگری‌هم‌درسیستان‌ومشرق‌ایران بنام‌یعقوب لیث‌حکومت رابدست گرفت ، سپاه انبوهی‌بدور خود جمع کرد ، برای گرفتن خلیفه و برانداختن اصل خلافت بسوی بغداد حمله‌ور شد ، مرك دلاور سیستانی که در هنگامه زدوخوردها اتفاق‌افتاد برای‌خلیفه‌فوز بزرگی‌شد، دستگاه‌خلافت راموقتاً ازمحکومیت باسقوط نجات‌داد هنگام مرك‌دویاغی «ازنظر خلافت عربی» باوجود تکفیرولعن کردن خلیفه سلطنت و حکومت خود را به بازماندگان خود واگذار نمودند!! سلسله‌های سلطنتی‌مصر وایران‌آغاز گردید ، برودی درتمام قطعه‌های کشور های اسلامی سلسله های چندی پیداشد ، قلمرو زیرنفوذ خودرا ازقدرت کارکنان خلیفه بیرون‌نمودند!! این‌سلسه‌های مختلف که برهیچ گونه اساس‌اخلاقی ، مصالح‌عمومی ، منافع جامعه‌پایه گزاری‌نشده بود ، بهمان‌آسانی که‌تشکیل‌میشدبهمان آسانی‌وسادگی‌هم ازبین‌میرفت!! جای خودرا به‌سلسله‌نو وتازه‌نفسی‌میداد؟! این‌پراکندگی‌ها وآشفتگی‌های سیاسی که برپیکرحکومت اسلامی‌وارد شدناچار موجب ناتوانی دربرابربیگانگان میشد ازاین جهت‌بیگانه درکشورهای اسلامی‌طمع ورزید!! ازحدود و مرزگذشته کشور اسلامی را موردتاخت‌وتاز قرارداد !! نخست دولت روم‌شرقی «بیزانس» بخاك‌اسلام حمله کرد سوریه وشام و بیشتر از همه‌مورد هجوم سپاهیان رومی واقع گردید ! در نتیجه گروه بسیاری‌ازمسلمانان کشته شدند ، عده‌بیشتری باسیری افتادند ، این مصیبت‌ها که در میانه‌های قرن چهارهجری اتفاق افتاد مسلمانان رابهیجان‌آورد ، از شهرها و دیه‌های مختلف‌مردم بعزم جهاد بسوی‌مرزها حرکت کردند!! چون‌فاقد رهبر وسرپرست‌بودند بهیچ گونه دیسپلین‌آشنائی‌نداشتند! کاری‌ازپیش‌نبردند که‌سهل‌است!! دربغدادوجاهای دیگراسباب بی‌نظمی واختلال‌امور شدند ، هنوز بمرز نرسیده بودند که جمعیت ها مجاهد پراکنده و پریشان شدند!!

درقرن پنجم‌وششم خطر بزرگتری متوجه جهان اسلام گردید!! این مر

ن کاتولیك برای جهاد با مسلمانان و تصرف بیت‌المقدس به کشورهای اسلامی
ردند!!

تلفات‌وخرابی‌های‌این‌جنگ‌ها پیش‌از جنگ‌های گذشته‌بود!! مسلمانان‌پس
ا جنگ‌وکوشش توانستند بیت‌المقدس راپس‌بگیرند، فرنگیان صلیبی‌یابقول
ن «افرنج»را از کشورهای اسلامی‌بیرون راندند!!

قهرمان جنگ‌های صلیبی ، صلاح‌الدین‌ایوبی‌از نژاد شریف کرد را دراین
جهانی‌نباید فراموش‌نمود ، کتابهای تاریخی وارزنده درباره این سردار بزرك
تألیف ونوشته‌شد ، هنوز این‌فتنه‌کاملا ازبین نرفته‌بود ، بلای بزرگتری متوجه
اسلامی‌شد!! این‌درد بی‌درمان برتمام بلاها ومصیبت‌های گذشته جان‌گدازتر و
ن سوزتربود!! قبیله‌های مختلف مغول ، برهبری چنگیزخان بسوی کشورهای
سرازیر شدند!! هیچ‌نیروئی‌دربرابر این‌سیل مدهش که از صحراهای‌معولستان
ته‌بود ، تاب‌برابری نداشت؟! هرچه را درجلو خودمیدید ازبیخ وبن میکند!!
وخلیفه‌را این‌سیل‌بنیان کن‌فروگرفت! بغدادخراب وخلافت پانصدساله عباسیان
رفت!! تمدن وفرهنك اسلامی‌چنان ضربتی خورد که بعداز هفتصد سال هنوزهم
ته‌است قدخود را راست نماید!! درهنگام این حادثه ها سلسله‌های کوچك در
ه و کنارپیداشدند!! سپس منقرض گردیدند!

مورخان اسلامی که هریك درزمان خود شاهدبخشی‌از این‌تغییر وانقلاب‌ها
، با اسلوب‌وروشی که طبری‌استاد مسلم‌تاریخ بنا کرده بود ، شرح این حادثه‌های
ا درتاریخ‌های خود ثبت‌وضبط مینمودند ، بدون‌اینکه راجع به تجزیه وتحلیل
حولات اجتماعی ، سیاسی ، اقتصادی ، مذهبی ، علمی‌ابراز عقیده نمایند!! ازاین
ه مورخان نام‌چندنفر مورخ را باید یادآورشد ، مسعودی « ومتوفی‌به‌سال‌سیصدو
وشش» مؤلف دو کتاب مروج‌الذهب و اخبارالزمان ، ابن‌مسکویه مؤلف تجارب
که ذیلی‌است بتاریخ طبری «درسال چهارصدوبیست در گذشت» ابن‌الاثیرمؤلف
ب «کامل‌التواریخ» که‌همطراز تاریخ‌طبری «درسال‌ششصدوسی‌وفات یافت»ابوالفداء

مؤلف کتاب «المختصر من تاریخ البشر» «درسال هفتصدوسی و دو درگذشت» این مورخ که خود ازشاهزادگان ایوبی بود ، در جنگهائی که بامغولان اتفاق می افتاد شرکت مینمود ، شرح آن* جنگها را درتاریخ آورد، همین قضیه به اهمیت تاریخ وی خیلی افزود ، ازاین مورخان که میگذریم میرسیم با بن خلدون مؤلف تاریخ بسیار مشهور بنام کتاب العبر و دیوان المبتداء والخبر»

ابن خلدون که بحق شایسته لقب فیلسوف مورخان شد ازجنبه اینکه درجهان تاریخ نگاری روشی را ابتکار نمود که تاآن زمان ، هیچیك از مورخان بزرگ اسلام و عرب بآن راه وروش وسبك تاریخ نگاری مطلبهای تاریخی را مورد بحث وانتقاد قرار نداده بودند!! شایسته بود که جداگانه ازشخصیت وی و ارزش کتابی که تألیف نمود سخن بمیان آید ، ازاین جهت نویسنده ناچیز این سطرها ، درسلسله مقالات پی درپی که «سال اول مجله وحید» بنام «فلسفه تاریخ واجتماع» از حکیم بزرك اجتماعی اسلام ابن خلدون بحث نمود. درمیان دهها کتاب تاریخ فارسی دو کتاب را دراین عصر نباید فراموش نمود یکی کتاب تاریخ جهانگشای تألیف علاءالدین عطاملك جوینی «۶۵۸ هجری» است «جلداول درتاریخ مغول ، جلددوم در روزگار خوارزمشاهیان ، جلدسوم شامل سلطنت منکوقاآن و بخشی از تاریخ اسمعیلیه الموت» دیگر کتاب جامع التواریخ تألیف رشیدالدین فضل اله همدانی وزیر ، ازمشهورترین کتابهای تاریخ بزبان فارسی است.

کتاب تاریخ جهانگشای نخستین بار به تصحیح و حواشی و مقدمه شادروان محمدعبدالوهاب قزوینی درسه جلد در اروپا چاپ شد، سپس متن کتاب تاریخ جهانگشای بکوشش آقاسیدجلال الدین تهرانی بقطع کتابهای جیبی بسیار نفیس درسه جلد در تهران بچاپ رسید .

چندجلد ازدوره کتاب جامع التواریخ رشیدی در اروپا وبعد در ایران چاپ شد ، در ۱۹۵۷ میلادی جزء دوم ازجلد دوم تاریخ رشیدی در تاریخ سلطان محمود سبکتکین واسلاف واخلاف او ، آنچه بدان متعلق است از تواریخ دیالمه وآل بویه وآل سامان بکوشش احمدآتش ازانتشارات انجمن تاریخ ترك درانقره چاپ گردید . **ناتمام**

دکتر شهریار نقوی
استاد زبان اردو

ایران شناسی در پاکستان

(۷)

دراین سطور دوتن از ایرانشناسان عالیمقام وخدمتگزاران برجسته فارسی
آقای سید پیرحسام‌الدین راشدی که با تألیفات ارجمندش خدمات شایانی
ی کرده ودیگری شاعربنام اردو که بعلت علاقه مفرط خود بادبیات فارسی بطور
ستقیم در گسترش نفوذ فارسی وپیشبرد علایق دوستی باایران در شبه قاره هند و
تان سهم بسزائی دارد معرفی میکردند.

سید پیرحسام‌الدین راشدی

پیر راشدی که یکی از بلند پایه‌ترین دانشوران وایرانشناسان پاکستان و
ی گرانمایه‌آن دیار میباشد بسال ۱۹۱۱ میلادی دریك خانواده معروف روحانی
که باسامی افرادآن کلمه پیر بمعنای مخدوم ازطرف‌علاقمندان بعنوان لقبی‌افزوده
ست) دردیه‌بهمن (شهرستان‌لارکانا) درپاکستان باختری پابعرصه‌وجود گذاشت.
محیط علمی خانوادگی‌اش از ابتدای زندگی اورا شیفتهٔ علم ودانش‌ساخته
وق‌مفرطی در وی بکسب فضائل بوجودآورد .
پیر در طفولیت در راه تحصیل کوشش فراوان کرد و در فراگرفتن علوم
وله هوش وذکاوت قابل توجهی از خود نشانداد و در کانون خانوادگی زبانهای
ی، اردو، فارسی، عربی و انگلیسی را فراگرفت و در شانزده سالگی تحصیلات
ماتی‌را بپایان رسانید . پس‌از تکمیل تحصیل روزنامه نگاری را بعنوان‌شغل آزاد

انتخاب نمود و باسمت مدیریت در روزنامه‌ای بنام «سندزمیندار» که درشهر «سکر» هفته‌ای دوبار بچاپ میرسید آغاز بکار کرد ودرظرف مدت سی‌سال (۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰ م) مدیریت عده‌ای از روزنامه‌ها ومجلات ادبی ازجمله المیفار، ستارهٔ سند، (چاپ سکر) الوحید، قربانی، مهران (چاپ کراچی) را بعهده داشته وازاین‌راه خدمات باارزشی درراه تنویر اذهان‌هم میهنان خودانجام‌داده است وی بمنظورآشنائی بیشتر در مورد وضع فرهنگی وسیاسی عمومی‌مردم جهان به شرق وغرب مسافرت نموده از تعداد زیادی از کشورهای خاور دور و خاور میانه واروپا بازدید بعمل‌آورده است.

پیرراشدی که براستی باید او را مشعلدار مهم فرهنگ وزبان وادب فارسی درپاکستان نامید بنا بعلاقه زایدالوصفی که بعلم و دانش دارد کتابخانهٔ بزرگی در منزل خود فراهم آورده و در آن مقدار قابل توجهی کتب فارسی جمع آوری کرده است. پیرحسام‌الدین در تمام مدت عمر بمطالعات عمیق در زمینه‌های تاریخ وجغرافیا و ادبیات فارسی و عربی و سندی و اردو پرداخته و بنوشتن مقالات و کتب تحقیقی همت‌گماشته است. با در نظر گرفتن معلومات وسیع و خدمات علمی وفرهنگی شایسته تقدیرش رئیس جمهور پاکستان فیلد مارشال‌ایوب‌خان مدال«ستارهٔ امتیاز» بوی‌اعطانمودهو دولت‌شاهنشاهی ایران نیزاورا بپاس تألیفات ارزنده فارسی‌اش با اعطای‌نشان‌سپاس درجه اول، مفتخر فرموده‌است.

پیر راشدی بنمایندگی ازطرف دولت متبوعه خود در کنفرانسهای متعدد علمی وفرهنگی جهانی ازجمله جشن هزارساله بغداد بسال ۱۹۶۲ میلادی‌و کنفرانس زبانشناسان افریقا وآسیا که درسال ۱۹۶۴ میلادی درمسکو برگزارشد شرکت‌جسته است. او که درحال حاضر معاون رئیس انجمن روابط فرهنگی پاکستان و ایران (کراچی) و عضو مؤسس انجمن ترقی اردو وارد وکالج‌و اتحادیهٔ اردو وعضو هیئت آکادمی دانشگاه کراچی وعضوسندیکای دانشگاه حیدرآباد میباشد درتأسیس ونظارت تعداد زیادی از مؤسسات فرهنگی وبنگاه‌های علمی وتحقیقاتی پاکستان مانند اقبال آکادمی‌وسندی ادبی بورد ومؤسسه مرکزی ترقی اردو و انجمن تحقیقاتی پاکستان

ه پنجاب) موسسه سندلوجی (دانشگاه سند) وموزه ملی (کراچی) ودانشکدهٔ
بدالله هارون (کراچی) خدمات شایانی انجام داده والان هم درایفای وظایف
. راین مؤسسات با کمال علاقه میکوشد.

آثار ارجدار فاضل موصوف که اغلب در زمینه ادبیات فرسی نوشته شده
ر میباشد :

۱ ـ مقالات الشعراء تألیف علی شیرقانع تتوی ۲ ـ تکمله مقالات الشعراء
خلیل تتوی ۳ـ مثنوی چنیسرنامه تألیف ادراکی بیگلار ۴ـ مثنوی مظهر ـ
اثر شاهجهان میرهاشمی ۵ـ قصاید ومثنویات علی شیرقانع تتوی ۶ـ مثنویات
بهشت اثر عطاتتوی ۷ـ تاریخ مظهر شاهجهانی تألیف یوسف میرك ۸ـ تاریخ
نامه تألیف میرمحمد تتوی ۹ ـ تذکرهٔ روضة السلاطین تألیف فخری هـروی
کره حدیقة الاولیاء تألیف عبدالقادر تتوی ۱۱ ـ منشورالوصیت تألیف میان
مد .

بزبان سندی : ۱۲ـ تذکره امیرخانی ۱۳ـ مهران جون

بزبان اردو : ۱۴ـ سندی ادب ۱۵ـ مولانا محب علی سندی

کتبی که در دست تهیه دارد (فارسی).

ان فخری ازهروی ۲ـ تحفة الکرام تألیف علی شیرقانع تتوی
ی نامه تألیف علی شیرقانع تتوی ۴ـ مثنوی مهر وماه اثرعطا تتوی
س بهار ۶ـ انشای عطارد
ِ نامه عالم علی خان ۸ـ معیارسالکان طریقت تألیف قانع تتوی
انه سند (مجموعه ای از آثار ۱۰ـ مثنوی ختم السلوك ازقانع تتوی
، فارسی گوی سند)
ذکرة المراد ۱۲ـ وفیات
ریخ فرامین ۱۴ـ سلسله تیموریان
انواده شاه نعمت الله کرمانی در هند و پاکستان
لسله نورجهان بیگم زن جهانگیر پادشاه دهلی . ناتمام

اسناد تاریخی

نامه ظل‌السلطان به ناصرالدین‌شاه

تصدق خاکپای اقدس همیونت شوم . میرزا حسین‌خان نامی‌است متخلص‌بشوکت از اهل‌اصفهان ـ خانه‌اش درمحله پاقلعه واقوام وعشیره دراصفهان دارد خودش درسفارت دولت عثمانی منشی اول است ازبابت حفظ و رعایت علاقه وبستگان خودگاهی باین غلام کاغذ مینویسد وسفارشی از بستگان خود مینماید گاهی هم از اطلاعات مختصری اظهـار میکند با چاپار این‌هفته کاغذی بغلام نوشته‌است لفاً تقدیم گردیدازلحاظ اقدس اعلی‌خواهد گذشت ولی ازقرار معلوم این‌کاغذ بی‌دستورالعمل ازجانب سفیرکبیرعثمانی نیست برای استحضارخاطر مبارك جسارت گردید. الامر الاقدس‌الاعلی‌مطاع. غلام بیمقدارمسعود قاجار

پاسخ ناصرالدینشاه

ظل‌السلطان‌کاغذ منشی سفارت عثمانی را دیدم خیلی‌خوب است‌که شما بااین‌قسم اشخاص یك نوعی مراوده داشته باشیدکه ازآنها اخبار واطلاعات حاصل بکنید. لیکـن هرگز اعتبار باین نوع اشخاص نکنیدکه اسرار واخبار شما را مطلع شوند که فوراً در دراینجا واسلامبول شهرت خواهدکرد اینها هیچ‌اعتباری ندارندکه‌کسی سرخودرا اگرچه یك‌ذره باشد ابرازنماید از اینهاکسب اخباربکنید وهرگزنگذارید اخبار شمارا مطـلع شوند ۱۲۹۸ .

فصل پنجم

دین بودا

۴ - حقایق دین و اخلاق بودا

(۶)

دکتر منوچهر خدایار محبی

از عجایب اینست که کارمن امری مجرد نیست . اغلب علمای بودائی در مادی بودن کار من تأکید تام کرده‌اند تنها چیزی که درجهان سیال بیقرار بقائی دارد کارمن است حتی سنخاره هم صورت فعلی کار من محسوب میشود .

کار من در حرکتی که میکند هرآنی سنخاره‌ای درست میکند . در واقع نسبت سنخاره بکارمن نسبت مراتب وجود است بحقیقت وجود . نزد حکمائی که اصالة الوجودی هستند علل یازده گانه که شمردیم همه قائم بکارمن هستند چنانکه قوای نفسانی قائم بنفس است نزد حکمائی که بوحدت و بساطت نفس قائلند .

بنابراین جهان مادی وعالم معنوی را کارمن اداره میکند و همه قوانین طبیعی از سرچشمه قانون اخلاقی کارمن سیراب میشود .

قانون اساسی کارمن نتایج را جانشین علل میسازد . علامت این وراثت چرخ گردون جهان است . کارمن یا مجموع کارمنها مانند پارچه‌ایست که از آن جهان عارض ساخته میشود . این مشخصات ما را در شناخت حقیقت دوم کـه منشاء رنج است کمك می‌دهد :

« ای پارسایان اینست بیان مقدسی که درباب منشاء رنج بشما اظهار بکنم . مبداء آلام تشنگی وجود (عطش حیات) است که مارا از زادنی بزادنی نقل میکند . همراه این زادنها التذاذ وطمع است که کام خود را از رفع چند تشنگی میجوید ، تشنگی شهوات ، تشنگی وجود ، تشنگی قدرت که موجب عطش امیال و وجود واستمرار میگردد .

متافیزیك بودا

همانطورکه دردین بودا فهم این‌مسئله مشکل‌است که چگونه قربانی‌خدایان را خلق میکند . این مشکل نیز وجود دارد کـه میل موجب پیدایش وجود میگردد . میل ما است‌که مارا بوجود علاقمندمیسازد . عطش‌وجود حتی‌موجب زندگی پس‌از مرگ میگردد و دوباره درما حلول‌میکند یعنی‌رنج دوباره برقرارمیسازد . میل‌حالات متعدد و متشکل‌ظاهرافرادانسانی‌را ایجاد میکنددسته‌ای رابدسته دیگرجلب میکند وپس‌ازمرگ‌هم این‌کار را ادامه میدهد .

این است‌متافیزیك بوداکه برای بیان‌رنج بدان‌توسل میجوید وبرای رستگاری بشریت لازم میداند .

درحکمت بودائی تناقض فاحشی‌هست‌که بظاهرحل‌آن دشوارمینماید وآن تضادی است‌که بین‌عقیده به تناسخ یعنی‌تنقل وتردد نفس‌ازجسمی‌بجسمی و عدم تشخص‌نفس واقع میگردد . البته چنین‌اعتقادی متلازم با اقراربیقای چیزی‌است‌که پس‌از نابودی بدن بجسم دیگرانتقال پذیرد وبالاخره‌درهرانتقالی‌منتقلی‌ودرهرسفری مسافری‌باید وجود داشته‌باشد لیکن بودائیان منکروجود نفس هستند .

نفس بزعم بودائیان مثل‌جسم و مثل همه اشیاء عـالم تقرری نـدارد در هیچ آنی‌نمیتوان‌گفت‌که فلان‌ذره از ذرات‌عالم هست‌یانیست زیرا که اصل دروجود حرکت و استمرار واستحاله وسیلان‌است . آنچه‌را ما نفس میگوئیم مجموعه‌ای است ازامور مختلفی که درحال سیلان بایکدیگراختلاط والتزاج یافت درهرآن موجود ومعدوم میشود. نفس شبیه‌رودآبی است‌که قطرات بسیارجمع شده‌موجی درست‌میکنند‌که تصورنام دارد وقطرات دیگرموجی دیگر احداث میکنندکه تخیل یاتوهم یاتعقل‌نام دارد وجمعاً ماآنرا رودخانه پنداشته ونفس‌میگوئیم . دروسطاین امواج قوه‌ایست‌موسوم به‌ادراك‌که چون‌سلطانی‌برشهر وجود استیلاواشراف‌دارد اما اونیز چیزی‌نیست مشخص وثابت‌اوهم یکی‌ازکائنات فاسدات است‌که در ذوبان وجریان با سایرحوادث شریك‌است .

برخی‌ملل معتقدبنفس واحد وبسیطوثابت هستندکه چون سنگی درکف‌رودخانه بی‌تغییرمانده‌گذر امواج را ملاحظه‌میکند . اما بودائیان چنین نفسی‌را نمیشناسند چه در باطن‌انسان وچه درجوهراشیاء خارجی‌ثبات وقراری نمی‌بینند میان جواهرو اعراض میان مادی ومجرد ازاین جهت‌تفاوتی‌نیست همه‌درتبدیل و درکون وفسادند .

احساسات چشم‌وگوش وادراك‌وعقل‌وخیال موجوداست اماجوهری‌که بصیروسمیع وعاقل ومتوهم باشد‌وجود ندارد .

برای توضیح این‌عقیده مباحثه‌ای راکه یکی‌از بزرگان بایکی‌از علمای‌بودائی کرده ومتعلق بصدسال قبل‌از میلاداست نقل‌میکنیم :

یکی از بزرگان موسوم به (می لیندا) به یکی از مقدسین بودائی بنام (ناگاسنا) گفت اسم شریف چیست ؟

عالم گفت ـ شهریار ! نام من ناگاسناست اما ملتفت باشید که ناگاسنا نامی و تسمیه عبارتی و لفظی بیش نیست مسندالیه در اینجا وجود ندارد .

می لیندا گفت ـ ای جماعت بشنوید که ناگاسنا میگوید کسی که بجای مسندالیه و در اینجا حاضر نیست آیا ممکن است پس ما در موقع مکالمه با جناب فضایل مآب ناگاسنا هیچ کس نیستیم .

خوب استاد بفرمائید اگر کسی نیست پس ما یحتاج شما را که فراهم میکند لباس و زل و دوای امراض را که آماده مینماید ؟ کی از این نعمتها بهره میبرد ؟ کیست که تقیانه میکند؟ کیست که بعمارت وجود خود دائماً مشغول است ؟ کیست که بطریق ندس قدم میگذارد ؟ کی به نیروانا واصل میشود ؟ که میکشد ؟ که میدوزد ؟ که در رق میشود ؟ که دروغ میگوید؟ که مینوشد ؟ که مرتکب پنج گناه کبیره میشود ؟ ن که میگوئی «من» وجود ندارد پس خیر و شر و نیك و زشتی وجود ندارد و فاعل اعمال بد موجود نیست کارهای نیکو و زشت نتیجه نیکو و زشت بانسان نخواهد بخشید و اگر ا بمالی را بکشد مرتکب قتل نشده است .

استاد معظم بفرمائید آیا موی سر ناگاسناست ؟ خیر

آیا ناخنها و دندانها و گوشت و استخوان و پوست ناگاسنا است؟ خیر

استادا آیا هیئت جسمانی ناگاسنا است؟ خیر

آیا احساسات ناگاسنا است ؟ خیر

آیا تصورات و ادراکات ناگاسنا است ؟ خیر

آیا ای استاد بزرك مجموع هیئت جسمانی و ادراك و احساس و تصورات و تخیلات ناست ؟ خیر

پس آیا غیر از جسم و ادراك و احساس و خارج از اینها چیزی هست که ناست ؟ خیر

پس جناب استاد از هر جهت و هر طرف که من میپرسم وجویا میشوم ناگاسنا را نمییابم این ناگاسنا اسمی بی مسمی و لفظی بی معنی است . پس ناگاسنا چیست؟

آنگاه دانشمند بزرگ ناگاسنا به می لیندا چنین گفت :

تو معتاد بهمه ناز و نعمتها و لذات هستی حال اگر در موقع ظهر پای برهنه بسرزمین ن و ریگ تافته راه بروی و قدم برسنگهای تیز و ریگ خشن بنهی البته پاهایت خواهد آمد و تنت خسته و فکرت پریشان میشود و از رنج تن در دماغ تو آلام بسیار د خواهد شد .

حال بفرمائید که پیاده باینجا تشریف آورده اید یا با ارابه ؟

جواب داد من هرگز پیاده راه نمیروم و با ارابه آمده ام .

داناگفت ـ اگر با ارابه تشریف آورده‌اید بفرمائید ارابه چیست؟ آیا مال بندرا ارابه میگویند؟ آیا چرخ را ارابه میگویند؟ آیا تنه و صندوق را ارابه میخوانند؟ آیا یوغ گردن چارپایان را ارابه میخوانند؟ آیا مجموع مال بندوتنه و چرخ و یوغ را میتوان ارابه گفت؟ آیا چیز دیگری خارج از این اشیاء هست که ارابه بآن اطلاق می‌شود؟

می‌لیندا درجواب این سئوالات میگفت خیر ارابه اینها نیست.

پس دانا باو گفت:

بنابراین ای مرد بزرگ ازهرطرف که جویا میشوم ارابه نمی‌بینم پس ارابه لفظی واسمی بیش نیست واینکه فرمودیدبا ارابه آمده‌اید دروغ است. شما خسروهندوستان هستید ازکه میترسیدکه برخلاف حقیقت سخن میرانید.

حضار مجلس که پانصدنفر بودند فریاد برآوردندکه بی‌لیندا اگرمیتواند باید جواب بدهد.

بی‌لینداگفت: ای استادمن دروغ نمیگویم. ارابه موجود است این لفظ را به نسبت بین‌چرخها ومال بند وصندوق ویوغ اطلاق‌کرده وحدتی راکه باین قسم‌حاصل‌میشود ارابه گویند.

داناگفت: صحیح‌است من‌هم میگویم بنسبت مویها وگوشت وپوست واستخوان‌و جمعیت وتصورات و ادراکات وتخیلاتم ناگاسنا را میخوانند اما موضوع معین ومسندالیه مشخص درکار نیست.

دراکثر ملل‌عالم وقتیکه خواسته‌اند تصور وجود راکه عین حرکت است بیان کنند دوتشبیه را ذکرکرده‌اند یکی تشبیه‌بآتش ودیگرتشبیه بآب مثلا هراکلیتوس‌یونانی گوید(عالم درجریان‌است) وعالم‌آتش همیشه نسوز است. بودائیان هم این‌تشبیه‌را دارند. فرق میان فکریونانی وهندی این‌است‌که حکیم یونانی ازاین جریان و اشتعال‌آب وآتش نتایج فلسفی ونظری درباب وجود میگیرد ولی بودائی‌کاری بحقیقت آنها ندارد ونظرش به‌نتیجه عملی‌است‌که ازاین امورحاصل‌میشود. حرکت را محل‌نظر قرار نمیدهد بلکه آثاری‌که ازاین حرکات درحیات وسرنوشت بشری حادث میگردد مورد توجه‌اواست.

چهارسیل‌است‌که درعالم انسانی ریخته همه‌چیز را خراب میکند. سیل آرزو، سیل‌تولد، سیل خطا وسیل نادانی.

همچنین درباب شعله‌آتش‌گویند موجودات شعله‌هائی‌هستندکه‌هستی وولادت‌آنها بسته بتعلق بماده است این مواد قابل احتراق را ازکائنات فاسده میگیرند وچون شعله ماده خودرا سوزانید بادآنرا بمسافتی دورمیبرد و بجسم دیگرمتعلق میکند آنچه را ما موجود شخصی میخوانیم شعله است در دریای مشتعل، قطره‌است در دریای مواج. از شب تا صبح میسوزد ما می‌پنداریم‌که همان شعله تا صبح محفوظ مانده‌است درصورتیکه‌همواره درتبدل و استحاله است وهیچ‌آنی نمیتوان‌گفت‌آنکه پیشتر بود هنوز موجوداست.

کائنات جهان هم چنین هستند عرف و عادت و تصور و ادراك ما آنها را بنائی
و بیك نام می‌خواند والاچیزی درعالم نیست مگر سیلان ابدی .
این جهان بی‌قرار که آنی برجائی باقی نیست ودرآن هیچ چیز جز سیلان محض
ٔترف نمیتوان نشان داد، منشاء آلام است. انسان درچهار موجه این حوادث نه
،آرام تواند گرفت نه چیزی را ثبات تواند داد . ابتلای اودر این عالم نهایتی
رکه اورا نجات نمیدهد زیراکه شعله نفس ماده دیگر برای سوختن میگیرد فقط
،سین ومعصومین است که بازگشتی ندارد یعنی بادآرزو که باید شعله جان را بماده
برساند در وجودآنان نمیوزد پس شعله خاموش میشود وانسان بعالم خاموشی یا
میرود که درآن هیچ نیست نه شعله نه ماده محترق نه باد حامل شعله . برای توضیح
، این عالم ونکات آن مقاوله بودا را با واچاگوتا که درویش بیابانگرد بود ذکر
ومتوجه میگردیم که آیا بودا ببقای نفس وجهانی غیراز این عالم قائل بودیاخیر .
« دراین وقت واچاگوتا آن درویش بیابانی بمحلی رفت که حضرت علیین مرتبت
بود وسلام کرد وسخنان محبت آمیز گفت ودرکنار اونشست وپرسید چه میفرمائید
ن وجوددارد ؟
هنگامی که درویش این سخن میگفت بودا خاموش ماند .
درویش گفت : چطور؟ بودای مقدس آیا نفس وجودندارد؟
بازهم حضرت عالی مرتبت خاموشی گزید.
پس درویش بیابانی واچاگوتا از جا برخاست وراه خویش گرفت ورفت. چون
د حضرت آناندا ببوداگفت : «بزرگوارا چرا جواب درویش بیانی را ندادی؟»
بوداگفت : « اگر وقتی که درویش پرسیدآیا نفس هست باومیگفتم بلی این تأیید
سمندها وبرهمنها بودکه بوجود چیزی ثابت وغیر فاسد درعالم معتقدند و اگر در
، پرسش دیگر اوکه گفت پس نفس نیست من میگفتم خیر وجودنداردباز قول سمندها
منها را تصدیق کرده بودم که بفنا و زوال نفس معتقدند .
پس درهر دوصورت برخلاف حقیقت است وباشتباه سیاق ، زیراکه همین نفس من که
باتو مقابل است درآن دیگر موجود نیست پس هم هست وهم نیست .
این عمل بودا برای امت اوخجسته شده است هروقت که درباب وجود وعدم نفس
از مرگ سؤالی ازآنها بشود میگویند حضرت عالی مرتبت چیزی در این باب تعلیم
ود .
سبب سکوت بودا ازتحقیق عاقبت نفس ومنشأ کائنات وآغاز وانجام چیزهای جهان
ست که میگفت این تحقیقات سودی ندارد انسان باید دراین گرداب گلیم خود راازآب
ن بکشد وطریق قطع رشته رنج والم را پیداکند . برای اومفید نیست که از آغاز و

انجام روزگار مطلع واز سر خلقت آگاه شود. درجواب سائلی کـه از این اسرار جویـا میشود بودا چنین گوید :

«فرض کن شخصی تیری زهرآلود خورده است وفوراً کسان اوطبیبی حاذق آورده اند حال اگرمریض دراین حالت بگوید نمیگذارم جراحت مرا علاج کنید تا نگوئید چه شخصی مرا زد آیا ازطبقه نجبا بود یا ازطبقه براهمه . از نژاد وبچیا بود یا ازنژاد سود را . یا اینکه بگوید : نمی گذارم جراحت را مرهم گذارید مگراینکه بگوئید نام زننده چیست نسبش بچه دودمانی میرسد، خرداست یا کلان وسلاحی که مرا بآن مجروح کرده چگونه است دراین صورت عاقبت آن مجروح چه خواهد بود ، البته ازآن زخم خواهد مرد پس گفت میدانید چرا بودا بشاگردان خود تعلیم نداده است که عالم را نهایتی است یا نه مردم مقدس را پس از مرگ بقائی هست یا نه . برای اینکه دانستن این امور ابداً موجب پیشرفت سالك در طریق قدس نمیشود . از این مطالب روشنائی دل و آرامش خاطر فراهم نمیگردد . آنچه برای روشنائی دل وسکون خاطر لازم بوده همین است که بودا بشاگرانش یاد داده وازاین قرار است حقیقت رنج ، حقیقت مبدأ رنج ـ وسیله قطع رنج ، راه قطع رنج ، باین سبب ای شاگردان من هرچه را تعلیم نداده ام باید مجهول بماند وهرچه تعلیم داده ام باید معلوم و مکشوف گردد . »

درجای دیگریکی ازاصحاب بودا درجواب کسی که راجع ببقای نفوس کامله بعداز فوت پرسش کرده گفته است : آیا هیچ محاسبی هست که بتواند قطرات دریا را بشمارد یا ریگهای رودگنگ راحساب کند همچنین حالی که نفس کامل بعداز مرك بدن دارد بوصف درنمیآید مردمان خاکی نهاد وسیله ندارند که بکنه این مطلب برسندواوصافی چون وجودولا وجود برای کائنات متناهی و مشروط و مقید خوب است اگر بخواهیم این صفات را بعالم نامقید نامتناهی اطلاق کنیم حال ما حال مردی است کـه ریگ گنگ و قطرات دریا را بشمارد » .

پس باین ترتیب دین بودا درباره غالب مسائل متافیزیك مانند دانستن اینکه آیا جهان قدیم یاحادث است ویا درزمان ویادرمکان است بحث نمیکند .

الدنبرگ مینویسد : دین بودا بتمام مسائل متافیزیك که دارای سود اخلاقی نیست بیگانه است» .

ناتمام

ضمیمه ۱۶

اززمان تاسیس خط آتش بس درسال ۱۹۴۹ دولت هند بااجرای برنامه‌های اصلاحات دادن اختیارات بحکام محلی کشمیر نظر مردم را بطرف خود معطوف کرده است. منظورحمایت ازکارگران صنایع دستی کشمیر دولت هند بتأسیس بازارهائی منافع رای فروش محصولات آنها تضمین میکند پرداخته است ولی کوشش هندوستان در صادرات چوب باین کشور با عدم موفقیت روبروشده است چون به آب انداختن رودخانه جاوم وحمل آنها بپاکستان ازاین طریق بمراتب سهل تراست تاازطریق بانیهال.

۴ـ دلایل استراتژیکیـ اهمیت استراتژیکی کشمیر برای هندوستان بیشتر رف ناحیه لاداخ است وآن مبتنی برچنداصل است یکی توجه خاص دولت هند بس و کنترل یك منطقه سرحدی درکوههای هیمالایا. دوم ارتباط نژادی بین خ ومردم تبت بعلت ازدیاد فعالیتها وعملیات نظامی چینیهادرتبت دولت هندوستان که کنترل دقیق برروی تمام راههائی که از هیمالایا گذشته بجلگه هند میرسند ند.

حل مسئله کشمیر

جنگ اخیر بین هندوپاکستان برسر کشمیر وتجاوز قشون هندی وپاکستانی بخاك اعث شده که فعلا جنبه سیاسی این مسئله برسایر جنبه‌های آن فزونی یابد. باین امروزه دولتین هندوپاکستان بیشترسعی دارند ازنظرحفظ آبرو وشخصیت بین‌المللی نطقه کشمیر تسلط یابند تابعلل جغرافیائی ومذهبی. بنابراین هریك میکوشد که را نسبت بادعاهای خود جلب نموده و وضع حق بجانبی بخود بگیرد. بهمین دلیل رای حل مسئله کشمیر دولتهای بزرك پیشنهاد میانجی گری کرده‌اند و پیشنهاد وی راجع بتشکیل کنفرانس تاشکند که قراراست در اوایل ژانویه سال ۱۹۶۶ وسای دولتین هندوپاکستان وشوروی انجام گیرد مورد قبول واقع شده است. قبل باید دیدنظردولتهای پاکستان وهندوستان درحل مسئله کشمیر چیست؟

دولت پاکستان تنها راه حل را دراجرای رفراندوم میداند ومعتقداست که باید مردم کشمیر رادرالحاق بیکی از دوکشور هند وپاکستان خواست واین نظرهرچه مورد قبول واحترام هردو دولت هندوپاکستان قرارگیرد. اگراکثریت مردم ای بالحاق بهندبدهند همان طورکه دلخواه آنهاست بدولت هند خواهند پیوست و طورکه انتظارمیرود اکثریت مردم مسلمان رای بالحاق بپاکستان دهندبازهم نظر د مورد قبول واقع شود. منتهی درصورت دوم دولت پاکستان حاضر است برای

تامین نظر گروه های اقلیت هندو وسیخ هرطور که آنها میل داشته باشند عمل نماید و در صورت تمایل منطقه‌ای راکه اکثریت جمعیت آن هندواست بهندوستان واگذار کند . البته این عمل بعداز اجرای رفراندوم صورت خواهد گرفت .

اما نظر دولت هندوستان درحل کشمیر با نظر پاکستان کاملا متفاوت است . دولت هندوستان انجام رفراندوم را بدلایل اشکالاتی که ممکن است برای اتحاد هند بوجود آورد لازم نمیداند ومعتقداست که برای حل مسئله کشمیر از راههای دیگری باید استفاده کرد مثلا تقسیم کشمیر درامتداد خط آتش بس که در نتیجه دوسوم اراضی کشمیر بهندوستان تعلق خواهد گرفت مورد توجه دولت هند است ودرسال ۱۹۵۶ پاندید نهرو نخست وزیر وقت هند بااین نظر موافق بود .

آنچه مسلم است این است که مسئله کشمیر باید هرچه زودتر بوضع مسالمت آمیزی حل شود . باتوجه باینکه کشور هندوستان بـا داشتن پنجاه میلیون نفر مسلمان امروزه سومین کشور بزرگ مسلمان جهان راتشکیل میدهد اختلاف و دشمنی بین دو کشور دوست و همجوار هندو پاکستان بهیچ وجه صلاح نیست . اگر دولت هندوستان با اخراج نیروهای خود ازمنطقه کشمیر زمینه را برای اجرای رفراندوم فراهم سازد ورای مردم کشمیر درمورد الحاق بیکی از دو کشور مجاور درشرایط مناسب خواسته شود مسئله کشمیر حل شده است ولی درغیر اینصورت باید بفکر راه حل دیگری افتاد که نه تنها بامنافع دو کشور هندو پاکستان تناقص نداشته باشد بلکه نظر وعقیده مردم آزادیخواه کشمیر راهم مورد توجه قرار دهد.

بین پیشنهادات مختلفه موضوع استقلال وخودمختاری ایالت جامو ـ کشمیر که بیشتر مورد توجه آزادیخواهان ویل کشمیر بوده است عملی نیست . کشور احتمالی جامو ـ کشمیر برای ایجاد استقلال سیاسی وحفظ تمامیت ارضی واستقرار خود احتیاج بنیروی کافی نظامی و اقتصادی دارد که متاسفانه دروضع فعلی فاقد آنست

راه حل دیگری که بنظر میرسد تا حدود زیادی منافع و تمنیات هرسه کشور را جوابگو باشد اینست که استانهای گیلگت و بالتستان که درنتیجه وجود خط آتش بس تحت اشغال نیروی پاکستانی بوده است به پاکستان داده شود و ایالت جامو که دارای اکثریت هندواست ولاداخ که ازنظر اقتصادی واستراتژیکی مورد توجه هندوستان است بکشور هند داده شود وچون دره کشمیر دارای اکثریت مسلمان است وفعلا قسمت اعظم آن جزء ناحیه اشغالی هند میباشد وآزادیخواهان کشمیر علاقه باستقلال آن دارند بصورت منطقه آزاد تحت نظر سازمان ملل اداره شود . همراه باآزادی سیاسی آزادی تجارت ودسترسی بکالا وبازارهای هردو کشور هندوپاکستان هم بدره کشمیر داده خواهد شد باین ترتیب کشمیر آزاد میتواند با استفاده از راهی که توسط هندیها تعمیروقابل استفاده شده است محصولات صنایع دستی و میوه‌های خشک شده خودرا به بازارهای هندی که باقیمت مناسب فروخته میشود بفرستند و ازطرف دیگر چوب هم که ازنظر اقتصادی اهمیت زیادی برای کشمیر دارد توسط رودجلوم به

ارفروش درپاکستان فرستاده خواهدشد . صنعت توریستی که ازمنابع مهم درآمده دره میراست با آزادکردن این‌منطقه طبیعتاً توسعه‌خواهد یافت وافراد توریست‌ازهرراهی انتخاب کنند چه از طرف کشور هند وچه ار طرف کشور پاکستان بدره کشمیر راه اهند یافت .

منابع‌فارسی که درتهیه این مقاله مورد استفاده واقع گردیده‌است

ـ مصاحبه باسفیر کبیر پاکستان
ـ مصاحبه با دبیراول سفارت هند
ـ داستان‌کشمیراز۱۹٤۷تا۱۹٦۵ میلادی- ازانتشارات اداره‌فیلم‌ومطبوعات‌دولت‌پاکستان
ـ آتش‌بس‌وبعد- ازانتشارات فیلم ومطبوعات دولت پاکتان
ـ آتش‌بس‌به‌ارتش‌پاکستان-ازانتشارات اداره فیلم ومطبوعات دولت‌پاکستان-اکتبر۱۹٦۵
ـ کشمیر وسازمان ملل- سخنرانی‌آقای‌ذوالفقارعلی‌بتو درجلسه‌شورای امنیت-ازانتش رات اداره فعلی ومطبوعات پاکستان - اکتبر ۱۹٦۵
۷ـ هندوستان درمقابل‌آراء جهان - از انتشارات اداره فیلم و مطبوعات دولت پاکستان اکتبر ۱۹٦۵
۸ـ هند-کشوری‌که مذهب درسیاست‌آن دخالت نمیکند- اداره‌اطلاعات سفارت‌کبرای هند خط تهران
۹ـ کشمیر وملل‌متحد- نشریه اداره اطلاعات هند- تهران
۱۰ـ کشمیر- نشریه اداره اطلاعات‌هند- تهران بهمن۱۳٤۲
۱۱ـ چند سئوال وجواب درباره‌کشمیر- نشریه اداره اطلاعات سفارت کبرای هند تهران بهمن‌ماه ۱۳٤۱
۱۲ـ آرشیو روزنامه‌کیهان از۱٤مرداد تا ۲۱آذر ۱۳٤٤

منابع انگلیسی که درتهیهٔ این مقاله مورداستفادهٔ واقع شده

1 - Spate, o k., «India and Pakistan» chapter 2.

2 - Weigert, Principles of Political Geography, New York: Appleton - Century - Crofts, Inc., 1957, P. 74.

3 - Pearcy and Associates, World Political Geography, New York Thomas Y. crowell Co, 1957, pp 538 - 539

4 - Lewis S. Alexander, World Political Patterns, Rand M.c,

Valley and Co., Second Printing, 1961, pp. 379 - 383.

5 _ R.R. Rawson, The Monsoon Lands of Asia, Chicago : Aldine Publishing Co., 1963, pp. 144 - 7.

6 _ « the partition of India and the Prospects of Pakistan, Geographical Review, XXXVIII, Jan 1948, pp. 5-30.

7 _ Robert C. Mayfield, « A Geographic study of the Kashmir Issue», Geographical reviw, vol. 45, April 1955, pp. 181-196.

8 _ World Almanac, 1966.

9 _ Time Magazine, Aug 20 Aug 27, Sept. 10, oct. 1, 1965.

10 _ Kashmir, Text of Speech by Shri C.S. Jha, Foreign secretary of India. in the Security Council on Sept. 6, 1965, by External Publicity Division, New Delhi .

11 _ Salient Aspects of the Kashmir Situation, by Information Service of India.

12 _ Kashmir Answers Pakistan, by Publications Division, Ministry of Information and Broadcasting Government of India.

13 - Josef Korbel, Danger in Kashmir, New Jersey : Princeton

14 _ University Press, 1954.

15 _ Aziz Beg, Captive Kashmir, Lahore : Allied Business corporation, 1954.

16 _ Kashmir last chance for the United Nations.

17 _ Kashmir slides into slavery, Kashmir Publication.

18 - Kashmir at the interparliamentry Union Conference Ottawa

19 - The Kashmir Crisis, Speeches at the Security Council by Mr. S.M. Zafar,

20 _ Struggle for the Liberation of Kashmir, by the Revolutionary Council of the people of Kashmir.

21 -- Kashmir at the U.N. General Assembly, Sept. 27-Oct. 17,1965.

22 - President Ayub on the Crisis over Kashmir, Department of Films and Publications in Pakistan, 1965.

طمیرزا
ان‌نوری
راعظم

هو

عالیجاه عزت‌همراه‌اعزی‌هادی خان علام ‌یبشخدمت را مرقوم‌میشود که نوشته آلعالیجاه
اصل و از **مطوراتش** آگاهی حاصل گشت درباب مأموریت خود اطهاری کرده بود میباید موافق
ـکمی که در دست‌داردخدمت محوله نخود را بزودی انجام‌دهد ودعوای قمل‌را بگذراند وعالیجاه
جدت همراه دوست عزیز سلیمانخان حاکم صاینقلمه راهم مرداشته‌همراه‌خود بدربار گردو‌مدار
یاوردالبته‌حسب‌المرقوم معمولداشته‌بزودی‌خدمات محوله نخودرا بانحام برساند وباتفاق‌عالیجاه
شارالیه عازم دربارگردونمدار شده بیاید تحلف وانحراف بورزد تحریراً فی شهر رجب‌المرجب
سنه **۱۲۷۲** **درثانی‌مرقوم میشود** ، ازقراریکه معلوم شد معلوم نیست حاجی سلیمانحان این عمل
را تمام‌کندفرزندی‌قائم مقام‌هم‌آمده است البته حاجی سلیمانحان رابرداشته باتفاق‌خود بدارالخلافه
بیاورد که در اینجا تمام شود .

در نمایشگاه کالای ایران

نمایشگاه کالای ایران که آنرا درحقیقت میتوان نمایشگاه پیشرفتهای کشور درشئون مختلف در دوران فرخنده بیست وچهارسال سلطنت شاهنشاه آریامهر شمرد درآذرماه پس ازآنکه سه بار موردبازدید شاهنشاه قرار گرفت و متجاوز از دو میلیون نفر از طبقات مختلف مردم سراسر کشور از آن دیدن نمودند برچیده شد .

دراین اکسپوزیسیون جالب علاوه برپیشرفتهای صنعتی که بوسیله سازمانهای خصوصی ویا مؤسسات دولتی صورت گرفته وبطریق جالبی جمع آوری شده بود قسمتی دیگر ازسازمانهاومؤسسات نیز پیشرفتهای خودرا که درپاره‌ای موارد حقیقتاً اعجاب آور بود نشان میدادند .

و این حقیقت جالب که کشور با برخورداری ازمحیط امن و آرامی که فراهم آمده‌است به ترقیات شگرف نائل آمده بخوبی مشهود بود .

در غرفه‌های بانك ملی‌ایران، شرکت بیمه، پست وتلگراف. وزارت آموزش وپرورش، وزارت کارو امور اجتماعی، شرکت ملی‌نفت، شیروخورشید سرخ ، سازمان بیمه‌های اجتماعی، وزارت کشاورزی، بانك رفاه کارگران و سایر مؤسسات دولتی که هریك عهده‌دار خدمتی بوده‌اند ضمن توجیه‌فعالیتهائی که درطریق تأمین‌نیازمندیها مردم وانجام خدمات مربوطه بوسیله هریك ازاین دستگاهها صورت‌میگیرد نمودار از موفقیت‌های حاصله درمدت کوتاهی که کشور دور ازآشوب و غوغا ازآرامش امنیت برخوردار بوده‌است بدست میدادند.

کش و شریف‌کارگران است بوسیله نمودارهای جالبی نشان داده شده بود که
رشش ماهه اول سال‌جاری، این‌بانك توانسته است در حدود هفتصدو بیست وپنج
ن بیشتر از دوازده ماه سال گذشته بمتقاضیان وام بپردازد و حال آنکه‌وام‌پرداخت
رسال گذشته ازمجموع وامهای پرداختی در سالهای ۴۱ـ۴۲ بیشتر بوده است
آن بود که بوسیله دویست شرکت تعاونی اعتبار که با هدایت این‌بانك در
اهای مختلف کشور تشکیل گردیده حتی درشهرستانهائی که هنوز برای بانك
ت ایجاد شعبه بدست نیامده‌است کارگران از کمکهای مالی بانك برخوردار
ردند .

بعلاوه شعب بانك درشهرستانها ظرف دوسال گذشته بطریق قابل تحسینی
یش یافته وموجب توسعه دامنه خدمات بانك گردیده‌است چنانکه امروز شانزده
د بانك‌بخدمت مشغول می‌باشند .

این پیشرفت حالب درراه خدمت بمردم آنچنان دور از هیاهو و جنجال
ام گردیده که حتی برای ما که بحکم حرفه روزنامه‌نگاری خودراموظف‌بآگاهی
امور میدانیم تازگی داشت‌بافرصتی که دربازدید از غرفه بانك بدست‌آمدومذاکره
مسئولان امورآگاهی یافتیم که قسمت اعظم فعالیتهای این واحد اقتصادی درطریق
مت بکارگران کشورمصروف تهیه مسکن برای‌آنانست وفقط در ششماهه اول سال
ری بانك رفاه‌کارگران باسرمایه‌ای‌معادل یك‌میلیاردریال‌متجاوز از ۳۲۸ر۰۰۰ر۰۰۰
ام‌وام مسکن به ۶۴۸۴ نفرکارگران کشور پرداخته است .

مجموعه فعالیتهای این مؤسسه سودمند نشان میدهد که با سازمان مجهز و
دیریت صحیحی که امروز ازآن برخورداراست میتواندنیازمندیهای این طبقه‌وسیع
ا به بهترین صورت برآوردو کارگران زحمتکش وطن ما در آستانه تحولی که
غازگردیده‌است از این نظر خیال مرفه وآسوده‌ای داشته باشند .
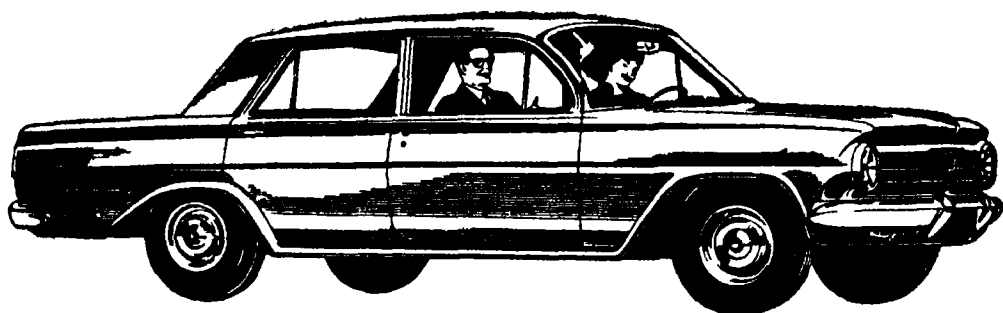
صاحب امتیاز و مدیر مسئول

سیف‌الله وحیدنیا

زیر نظر شورای نویسندگان

Revue mensuelle VAHID

Directeur: VAHIDNIA

No. 55 _ Rue Djam. Ave. Chah - Téheran

Tel. 41828

جای اداره: تهران - خیابان شاه - کوی جم - شمارهٔ ۵۵ - تلفن: ۴۱۸۲۸

تك شماره در ایران بیست وپنج ریال - سالیانه سیصد ریال خارجه ۲ لیره انگلیسی

جایگاه فروش - کتابفروشی‌های خیام - دانش - امیرکبیر طهوری

محیط طباطبائی

صفویه
«از تخت پوست درویشی تا تخت شهریاری»
(۲)

دریکی از کهنه‌ترین نسخه‌های صفوة‌الصفای ابن‌بزاز، ذکر نسب سیادت شیخ‌صفی الدین هست واین نسخه پیش‌ازعهدشاه اسماعیل‌نوشته شده است، همانطورکه محیی‌الدین ابویحیی‌بن ابراهیم‌بن علی‌بن صدرالدین‌ابن‌شیخ صفی درحلب‌پیش ازولادت شاه اسماعیل به‌نسب سیادت منسوب بود و درشجره نسب اونام خواجه علی جدش‌که معروف مردم حلب هم بوده «سیدی‌علی» خوانده میشد.

در اینکه شیخ صفی‌الدین اسنادخرقه‌را درطریقت برنسب صوری مقدم‌میداشته تردیدی‌نمیتوان‌کرد وباوجودیکه بزرگان‌علوی همعصراوحتی درارد‌بیل وتبریزهم‌باعنوان سیدخوانده میشدند همچون سیدجمال‌الدین ، مراد شیخ زاهد وسیدرین‌الدین، ارمریدان شیخ صفی، هرگزشیخ صفی‌الدین وشیخ صدرالدین‌واحفاداولیه شیخ‌باعنوان سید درمدارك واسناد یادنمیشدندبلکه همواره مصدر به لقب شیخ‌بودند ، همانطورکه‌شاه اسماعیل را هم شیخ اوغلی یا شیخ زاده میخواندند .

در زمانی‌که شیخ صدرالدین به‌سفرحج رفته بود،درشهرمدینه‌موضوع عرض‌نسب اوپیش آمد و چنانکه درنسخه کهنه‌ای از صفوة‌الصفا نقل شده « سید صدرالدین تا پیروز زرین کلاه عرض نسب کـرد وازپیروز تاحضرت پیغمبر نیز شمرد ومجموع سادات باتفاق مسلم داشتند ومحقق کردند وجماعت حجاج که بودند براین حالت شاهد شدند.»

وآنگاه شجره نسب‌رادراین روایت ازکتاب ابن‌بزاز،ازپیروز تاامام موسی‌کاظم، چنین‌ذکر میکند:

« ذکرباقی نسب فیروس (پیروزبن) مهدی‌بن علی‌بن حسین‌بن احمدبن داودبن علی‌بن موسی‌الثانی‌بن ابراهیم‌بن ابراهیم‌بن موسی‌الکاظم.»

قضارا این ستون نسب که در این نسخه از صفوة الصفاهست با شجرهٔ خـاندان کواکبی حلب که خودرا ازاحفادشیخ صفی الدین میدانند موافق است وآن‌را ازفیروز یافیروس ویاپیروز به بالا، چنین ضبط کرده‌اند:

«سلطان المشایخ فیروزشاه بن السنجاری۱ بن مهدی بن بدرالدین حسن بن ابی القاسم محمدبن ثابت بن حسین بن احمدبن داودبن علی بن موسی الثانی ابن ابراهیم المرتضی ابن امام موسی الکاظم»

دربرخی ازتواریخ صفویه ایران نیزهمین ستون نسب بامختصر تغییری بجای شجره معهودومتداول ومنقول ازمتن متعارف صفوة الصفا، نقل شده است. مثلامیرزاطاهر وحید درعباسنامه خود آن‌راچنین یادکرده است:

«شیخ صفی الدین اسحق بن قطب الاولیا سید جبرئیل بن قطب الدین صالح بن حسن بن محمدبن عوض بن شاه فیروزبن مهدی بن ابوالقاسم ثابت بن حسین بن احمدبن داودبن علی بن موسی بن ابراهیم بن امام موسی کاظم علیه السلام.»

شجرهٔ معروف ومتداولی که درغالب کتابهای عصرصفوی از ابن بزاز نقل وتکرار شده این است:

«فیروزشاه بن محمدبن شرفشاه بن محمدبن حسن بن محمدبن ابراهیم بن جعفربن محمدبن محمدبن اسماعیل بن محمدبن احمدالاعرابی بن قاسم بن حمزة بن موسی الکاظم.»

این اختلاف روایت درستون نسب خانـدان شیخ صفی مطلبی را تایید میکند که ابن بزاز دربارهٔ نسب اوازقول شیخ صدرالدین درضمن حکایتی نقل میکند:

«حکایت– سلطان المشایخ فی العالمین، شیخ صدرالدین ادام‌الله برکته علی العالمین فرمودکه شیخ قدس سره فرمودکه در نسب ماسیادت هست، لیکن سؤال نکردم که علوی یا شریف وهمچنان مشتبه بماند.»

دریك نسخهٔ کهنهٔ دیگرازابن بزاز، دردنباله این عبارت چنین افزوده است:

«تاآنوقت تفحص اسامی نسب کردند، یافت نشد، دربحرالانساب وغیراواز مردمان مسن که مطلع بودند برینکه اینها سیدند وازاولاد امام‌حسین.

صدرالدین ادام‌الله برکته درزمان سلطان برقوق درسنهٔ سبعین وسبعمائه بزیارت حج اتفاق افتاد. چون حاضرشدند به‌روضهٔ شریفهٔ نبویه، حال چنان افتادکه جملهٔ اشراف مدینه وغیره مجتمع بودند.

ادام‌الله برکته ازسیدالشریف الحسب والنسب، سیدشهاب‌الدین احمدبن حسین که سلطان مدینه بودنداباعن جدالی یومنا، ادام‌الله برکته عرض نسب خودکرد تاپیروز زرین

۱– سنجار ناحیه‌ای است کوهستانی درشمال غربی عراق نزدیك به حدود سوریه که محل اقامت کردان یزیدی بوده است. سنجر سلجوقی گویا درآنجا متولد شده و به نام محل موسوم گشت.

کلاه، سیدشهاب‌الدین گفت که این نسب درغایت خوب است، ازپیروز تاحضرت نبی صلوات الله علیه والسلام عدد کرد. و مجموع سادات به‌اتفاق مسلم داشتند ومحقق کردند وجماعت حجاج که بودند براین حال شاهد شدند.»

تتمه این حکایت به‌شرحی که گفته شددرنسخ عادی از کتاب ابن بزاز نیست ولی دوحکایت دیگر، یکی به‌نقل ازسید هاشم‌بن‌حسن مکی ودوم به‌نقل ازسید زین‌الدین درتوجیه نسب علوی وحسینی شیخ صفی درنسخه‌ها مذکوراست.

بهرصورت موضوع انتساب شیخ صفی‌الدین به‌سیادت که از روزگار شیخ صدرالدین مطرح شده درروزگارشاه طهماسب به‌صورت امرمسلم ومحققی درآمده ودر کتابهای نسب وتاریخی که ازقرن دهم هجری به‌بعد تألیف شده غالباً وارد است.

اصولا وجود عرق سیادت در پیروز کرد سنجانی یا سنحاری امرغیرممکنی نبوده است زیرا هم اینك درمیان اکراد شام وعراق وترکیه وایران وقفقازصدهاخانواده علوی وجود داردکه جمع میان عنصر کردی بودن وعلوی بودن آنها اشکالی ندارد.

بهمان درجه که وجود نسب علوی برای نیاکان شیخ صفی‌الدین اشکالی نداشته است اصرار در اینکه این انتساب ازهرحیث موجه ومحقق است نیز موردی ندارد. زیراتا اواخرعهد صفویه کسانی بوده‌اند که در کیفیت این انتساب تردید داشته‌اند ، چنانکه حسن‌بن حرعاملی در تاریخ خود که به‌عهد شاه سلیمان نوشته چنین توجیه کرده است که شیخ صفی‌الدین دختری راکه ازبطن‌دخترشیخ زاهدداشت به‌سیدی علوی‌دادکه ازپشت‌اوشاه اسماعیل بوجودآمد .

جهل این مردفقیه‌شیعی بر کیفیت انتساب صفویه نشان‌این است که موضوع درنظر دیگران به‌آن درجه که درنظرشاه طهماسب ازجهت‌اثبات وتحقق ودرنظر سیداحمدکسروی تبریزی ازجهت ردونفی حائز اهمیت بوده ، مهم‌نبوده است .

چنانکه خانواده‌های حیدری‌بغدادو کوکبی‌حلب‌درعین انتساب به‌شیخ صفی‌الدین و ادعای نسب سیادت علوی حسینی چندان تعصبی در عرض‌آن به‌خرج نمیدهند .

سید محمد رشید رضا صاحب مجلةالمنار پس از وفات سید عبدالرحمن کواکبی صاحب کتابهای معروف طبایع الاستبداد و سجل مذاکرات ام القری ، او را چنین وصف میکند :

« اوازاسلاف خودسادات‌امرا ، بلند همتی‌ونیروی اراده وبی‌اعتنائی به‌خطرهارا بمیراث برده بود.چه اوازسلاله سید ابراهیم صفوی اردبیلی مهاجر به‌حلب است وداستان صفویه درشهریاری بر کسی پوشیده نیست. بدین سبب خدا بیامرز (یعنی سیدعبدالرحمن) از حکام نمیترسید و به ملاقات آنها نمی‌رفت باوجودیکه حکومت آنها در حقیقت استبدادی‌بود . »

خانواده کواکبی‌حلب که ازنیمه دوم سده نهم تاامروز درآن‌شهرشهرت وحرمت داشته‌اند خودرا به‌شیخ صفی‌الدین منسوب میدانند.

نخستین شخصی که ازاین خـاندان درحلب بمقام بلند پیشوائی رسیده ابویحیی محمد پسرابراهیم اردبیلی مشهور به کواکبی بوده‌است ووجه انتساب او به کواکبی‌این بوده که درآغازامرآهنگری میکردومیخهای ستاره‌ای شکل میساخت که آنهارادرعربی«کواکب» میگفتند، بعد دنبال‌تصوف راگرفت ودر این راه تاجائی پیش رفت که وقتی امرابدرگاه اومیرسیدند واوراسرگرم ذکرمیدیدند برپامی‌ایستادند تا او ذکرخودرا تمام‌کند.

در جنگی‌که میان قایتبای پادشاه مصروشام باسلطان بایزید دوم پادشاه عثمانی رخ‌داد، قایتبای ازاوخواست که برخی ازمریدان خودرا باسپاه مصر برای تبرك ومیمنت بفرستد وپس ازآنکه مصریهاپیروزشدندآنرا حمل بربرکت وجود شیخ کردند.

ابویحیی کواکبی گفته بود «ازاهل‌طریقت او، یعنی‌صفویه، کسی برخلاف روش‌اهل سنت خواهد برخاست» واتفاقاً پنج‌سال پیش ازمرگ او که درسال ۸۹۷ اتفاق افتاد، یعنی در ۸۹۲ شاه اسماعیل بدنیا آمد وپیشگوئی اوتحقق پیدا کرد.

عجب است که سیدابراهیم‌حیدری صاحب کتاب «عنوان‌المجد» نیز خوابی به‌نیای بزرگ خـود شیخ صفی‌الدین‌نسبت‌میدهد که در آن دلیلی‌برظهورشاه اسمعیل و نیای‌خود یافته است .

حیدریهای عراق عرب که از اکراد محسوب میشوند، نسب خـودرا به‌پیرالدین نامی ازنسل شیخ صفی میرسانند که نخست درشمال شرقی خراسان بسر میبرده وسپس به‌ کوههای کردستان آمده ودرمیان کردها میزیسته است. حیدریها درزبان ومذهب وشیوه زندگانی کرد شافعی وطرفدار آل‌عثمان بودند ونسبت‌به‌شیعه وصفویه‌خصومت میورزیده‌اند آثاراین بغض خانوادگی‌درنوشته‌های صاحب تاریخ بغدادبخوبی محسوس است.

کواکبی‌هاوحیدریهاهردوخودرامنسوب به‌ابراهیم صفوی میدانند ولی‌ابراهیمی که حیدریهای عراق خودرا ازنسل اومیشمارند، برادر میانهٔ شاه اسماعیل است که پس از قتل‌برادربزرگترش‌سلطانعلی، طاقیهٔ‌تصوف‌را ازسربرداشت وبه‌برادر کوچك اسماعیل سپرد وبه‌روایتی خودگمنام به‌سیروسیاحت پرداخت‌وبروایتی‌دیگردر رکاب‌برادر کوچك‌خود شاه اسمعیل‌شمشیرمیزد، بهرصورت‌آوارگی‌وبی نشانی‌ابراهیم بن‌حیدرصفوی به‌اینکه‌در کردستان خانواده‌ای بعدهاحامل نسب اوباشند زمینهٔ‌مساعدی‌داده است.

اما ابراهیمی که کواکبی‌هاخودرابدان منسوب‌میدانند، درطومارنسبی که به‌دست دارند «ابراهیم‌بن علی‌بن موسی‌بن‌صفی‌الدین» یعنی همان ابراهیم معروف به‌شیخ شاه‌پدر جنیداست که در روایات ایرانی به‌مسافرت او درنواحی غربی ایران‌اشاره‌ای وجودندارد جزدر داستان تعقیب پدرش خواجه علی سیاه پوش که چون به‌سفرحج رفت پسرنیز درپی اوروانه شدوازراه حلب‌وشام‌به‌حجازرفت ودربازگشت ازحجاز چون باپدربه قدس شریف رسیدند، خواجه علی‌دربیت‌المقدس مرد وهمانجا دفن شدوشیخ ابراهیم به‌ایران بازگشت وبرمسندارشادنشست.ولی در روایت‌خاندان‌کواکبی حلبی‌این‌ابراهیم به‌رحبه وبعدبه‌بیره در کنار فرات رفت وازآنجا به‌حلب آمد و رخت اقامت افکند و صاحب زن و فـرزند

است .

ابویحیی محمد ، صدرخاندان کواکبی ورئیس طریقهٔ اردبیلی شهر حلب که ازمیخ
، به‌مسند ارشادقدم نهاد، فرزندهمان ابراهیم بوده وایشان درظاهر حنفی مذهب و اردبیلی
ه بوده‌اند .

سید محمودکواکبی برادر مرحوم سیدعبدالرحمن کواکبی راکه سال ۱۳۳۲ در
خانه احمدیه حلب باحضور برخی ازفضلای حلب دیدم ودربارهٔ اصل ونسب اوباوی سخن
، میخواست انتساب خاندان خودرا به‌خواجه علی سیاهپوش برساندکه وقتی به‌سفرحج
درحلب رخت اقامت افکند وزن گرفت ونیای ایشان ازآن زن زاده‌شد. ولی شجره‌ای
ت داشت، به‌اسم ابراهیم منتهی میشود که درایران معروف به‌شیخشاه بوده‌است. بهرصورت
دان کواکبی پیش از ظهور شاه اسماعیل ، درحلب صاحب اسم ورسم وشهرت وطریقت
لی بوده‌اند ومسجدجامع کواکبی درمحله جلوم شهرحلب از آثار ابویحیی کواکبی
است که قبر او درهمان جامع برپا وپادشاهان ممالیك مصر گنبدی بر آن قبرساخته
.. درجوانی شیخ ابویحیی کواکبی، داستان مهاجرت سلطان جنید پسردیگرابراهیم از
ن به حلب، اتفاق افتاد که در تواریخ حلب ازحوادث مهمه محلی محسوب شده است،
ب کتاب «کنوزالذهب فی‌تاریخ‌حلب» که نزدیك به‌زمان حدوث واقعه میزیسته است آنرا
مینویسد:

« وفی الثلثاء خامس وعشرین رمضان (سنة ۸٦۳) عقدمجلس بدارالعدل بالجنينة
فل حلب «جانم» وحضره القضاة الاربع والشیخ شمس الدین ابن الشماع وشیخ شمس الدین
السلامی بسبب الشیخ جنیدبن سیدی علی ابن صدر الدین الاردبیلی وهذا الرجل سکن
بنی بهامسجداً وحماماً وللناس فیه اعتقادعظیم بسبب ابیه وجده ویأتمرون بامره ولایغفلون
دمته ویثابرون علی لزوم بابه ویأتیه الناس من الروم والعجم وسایرالبلاد ویاتیه الفتوح
ر. ثم سکن جبل موسی عندانطاکیة هووجماعته وبنی به مساکن من حشب وفی الجملة کان
ریق الملوك لاعلی طریق القوم وکان کافل حلب قدارسل خلفه قبل ذلك فلم یحضروذهب
اعة الکافل الیه شمس الدین ابن عجین الشافعی مفتی انطاکیة فامسکه عنده وهم بقتله ثم
خلفه دوادارالسلطان الماس ومعه جماعة من الاجناد فلم یحضر فلماحضر الناس نسب علی جماعته
مین عنده انه حارب من ذهب خلفه وان فی الوقعة قتل ابراهیم بن غازی من امراء الترکمان
الاقرع .

فعقد هذاالمجلس بسبب هذا . فبینما نحن فی المجلس، ارسل الکافل خلف الشیخ
بن اویس الاردبیلی المقیم بحلب و هذاکان باربل ثم انتقل الی حلب وزوج الشیخ جنید
شیخ محمدثم تشاجر او تطالقا وصارفی النفوس شیئی فلما حضرسأله مایقول فی هذا
ل ؟ فقال انا بینی و بینه عداوة ولایقبل کلامی فیه ثم انصرف، فاستحسن الحاضرون
فبینما نحن کذلك اذحضرت ورقة من عندالشیخ عبدالکریم ان هذا الرجل شعشعانی
ب وورقة من الشیخ احمد البکرجی .

ان هذا الرجل تارك الجماعة و نسب الیه اشیاء (الی ان قال) ثم خرج الناس الی الجبل فاقتتلوا فاسفرت الواقعة عن قتلی بین الفریقین فتسحب من الجبل الی جهة بلاد العجم واقام هناك ثم خرج علی بعض ملوکها فقتل و بعض اصحابه یدعی حیاته.»

اینك ترجمه فارسی آنچه که ابوذر حلبی در وقایع سال هشتصدوشصت وسه در تاریخ خود نوشته است :

«روز سه شنبه بیست وپنجم رمضان (۸۶۳) در دارالعدل حلب به بستانسرا پیش جانم فرماندار حلب مجلسی تشکیل شد، باحضور چهار قاضی ازچهار مذهب وشیخ شمس الدین شماع وشیخ شمس الدین محمد سلامی (ازعلمای حلب) تا بکار شیخ جنید پسر سیدی علی پسر سیدصدرالدین اردبیلی بیندیشند. این مرد در کلن (ازتوابع حلب) ساکن شده بود و درآنجا مسجدی وگرمابه‌ای ساخته وبه‌اعتبار پدر وجدش مردمرا باو عقیدهٔ زیادی بود و ازاو فرمان میبردند و از خدمت اوغافل نمیشدند وپیوسته بردرگاه اوبودند. مردم از کشور روم و (آسیای صغیر) و ایران وسرزمینهای دیگر به‌خدمت او می‌آمدند و برای او پیشکش ونذر می‌آوردند . سپس در جبل موسی نزدیك انطاکیه باهمراهان خود سکونت اختیارکرد. درآنجا خانه‌هائی از چوب ساختند. باری طرز رفتار اوشاهانه بود وباروش درویشی سازش نداشت. فرماندارحلب پیش‌ازاین، دنبال اوکسی فرستاده بودولی اوحاضر نمیشد وشمس‌الدین ابن‌عجین شافعی مفتی انطاکیه نیز همراه ملازمان فرماندار پیش او رفت ولی‌جنید اورادستگیر کرد وخواست بکشد. سپس «الماس» دواتدارسلطان راعقب او فرستاد وگروهی از لشکریان با اورفتند ولی بازهم حاضرنشد. الماس ازپیش اوباز آمد وبه‌کسانی که بااو میزیستندنسبت دادکه باهرکسی دنبال اوبرود جنگ میکنند ودر این واقعه ابراهیم پسرغازی ازامیران ترکمان ناحیه جبل‌اقرع کشته شد و این مجلس برای رسیدگی بدین‌کارمنعقد شده بود.

در اثنائی که مادرآن مجلس حاضر بودیم فرماندار دنبال شیخ محمد پسرشیخ اویس اردبیلی مقیم حلب فرستاد . این مردپیش ازاین دراربل (ظاهرا اردبیل) میزیست وسپس به‌حلب نقل‌مکان کرد. شیخ جنید خواهرشیخ محمدراگرفت وسپس‌کارشان بکشمکش وجدائی وطلاق رسید ودرمیانه کدورتی بازماند. پس‌ازاینکه شیخ محمد درمجلس حاضر شد وازاو پرسیدندکه‌درباره این مرد چه‌میگوئی ؟ گفت مرا بااوسابقه دشمنی است وسخن من‌درباره اومسموع نیست وسپس‌ازجلسه بیرون رفت‌وحاضران برکمال‌عقل اوآفرین گفتند.

در این اثناکه مجلس رسیدگی دایر بود، ورقه‌ای ازپیش شیخ عبدالکریم آمد که این مرد(شیخ جنید) شعشعانی یاشمشعی مذهب‌است. ورقه‌دیگری ازشیخ احمدبکرجی رسیدکه این مردنمازجماعت راترك کرده وبه‌اوچیزهائی نسبت‌داده بود (تااینکه میگوید) «پس مردم بسوی‌کوه روانه شدندوبااو به‌جنگ پرداختند. نبرد به‌درافتادن‌کشتگان ازدو سو منتهی شد و سپس ازکوه بسوی‌کشورایران عقب نشست ودرآنجا اقامت‌گزید وبعدها بربرخی ازپادشاهان‌آنجاخروج کرد وکشته‌شد. برخی ازدوستانش ادعامیکنند که اوهنوز

ت دارد .»

در این شرحی که ازکتاب تاریخ حلب نقل شد و نویسنده آن ناموضوع دعوت به وسابقه نفوذآنها درحلب ونواحی مجاورش ازحیث زمان ومکان نزدیك بوده است ، ان چندنکته مهم استنباط نمود .

اهم این نکات، سابقه ارتباط واعتقادمردم حلب نسبت به شیخ صفی الدین وپسرش الدین بوده که حتی بشیخ جنید امکان بهره برداری ازآن میداده است این نکته ضمناً ی راکه فضل روزبهان اصفهانی دربارهٔ شیخ صدرالدین درعالم آرای خودنوشته تأیید ند وآن پیوستگی مردم روم واکابر آن مرزوبوم بامشایخ اولیه این سلسله بوده است. ریخ ابن بزاز روایات متعددی هست که گسترش حوزه تبلیغ وارشادشیخ صفی را تااماکن ر دور دست پیش میبردو نشان میدهد که این طریقه از تصوف درحیات شیخ صفی الدین تا ه رودنیل وسودان گسترش یافته بود.

موضوع افراهام یا ابراهیم ترسا که درخدمت شیخ به استحقاق تامقام خلافت اورسید بنکه شیخ به دلالت روح شیخ زاهد درخواب اورا مراحم حال شیخ صدرالدین پنداشت انب سیس در دربند کیلکیه فرستاد تادرآنجا به دستگیری و ارشاد پردازد ونماینده ت حوزهٔ دعوت صفویه است وابن بزاز درعهد صدرالدین به دوام وپیشرفت کاراواشاره میکند.

در این صورت که نفوذفکرشیخ صفی از ناحیه ارمنی نشین شمال حلب تاکنار رود وسودان گسترده بود نباید از اعتقاد مردم حلب بدویا پسرش تعجب کرد.

نکته دیگر، سکونت شیخ جنید در «کلز» یا «کلس» است که ناحیه‌ای کردنشین ومهٔ حلب بوده و کردهای یزیدی وشافعی درآنجا اقامت داشته‌اند. چنانکه ازپیش هم ه کردیم در این ناحیه محلی به‌اسم «عشیره بسنجیان» هست که بانام عشیره « سنجان ی » که شیخ صفی ازآن برخاسته قرابت لفظی وموضوعی دارد وچون اسناد موجود ازاین نمیتواند مارا دراعماق قضایای مربوط به آن عصرفروببرد نمیتوانیم ارعلت اختیار ی برای سکونت، ازطرف جنید کاملا پرده برگیریم.

باتوجه بدینکه درشهرستان یابلوك «کلز» دو شهرقدیمی ایرانیسازوجود داشته یکی ازآنها قورس یاقورص بوده‌است و اینك بنام «ده شیخ حروس» و«خوروز» موسوم ، وپیشوای مذهب لبنانی مارونی دراصل ازآنجا برخاسته واین مذهب ترسایی مخصوص درمیان بقایای «جراجمه» یا «مردهای» مهاجر ازایران به‌سواحل سوریه، نشرداده‌است گرقصبه «منبج» یاحنبد که خرو انوشیروان پس ازتصرف وویرانی انطاکیه آن‌را دراین نه پی‌افکند ومنبه فارسی بصورت منبج معرب درآمده‌است.

پس به اعتبار محل سکونت «عشیره بسنجیان» و «ده شیخ خروس» یا «کروس» حیه کلز میتوان دریافت که امرخاصی ازسوابق ارتباط که برما نامعلوم است، جنیدرا از ، بدین ناحیه آورده وساکن کرده بود.

نکته سوم نسبت مذهب شعشانی با پیروی از سید محمد مشعشع جنید است که

معلوم میشود این شیخزاده صفوی برخلاف سنت خاندان خود که بیشتر با شافعیان ارتبا
داشتند، با غلات یاعلی اللهی ها که در این منطقه پیرامون حلب تاشمال در بند کیلکیه سکو
داشتند رابطهٔ نزدیکی برقرار کرده بود وعقب نشینی او از کلز به جبل موسی در سلسلهٔ جبال شما
غربی حلب شاید برای استفاده از نیروی نصیریهای محل در کشمکش با اعوان حاکم حل
بوده است .

نکتهٔ دیگری که ازین شهادت مورخ حلبی هم عصر وشاید هموطن۱ جنید بدس
می آید موضوع شهرت خواجه علی سیاه پوش جد جنید در آن منطقه به «سیدی علی» بو
است که ازالحاق این نکته باشجره نسب آل کواکبی مفهوم میشود ، انتساب خاندان صفو
درحلب به سیادت اگر مقدم براین شهرت درایران نباشد ازآن هم متأخر نبوده است.

این نکته را نیز باید برنکته های دیگر افزود که ازعقب نشینی جنید به ایران
کشمکش با ملوك شیروان و قتل او گفتگو میکند درصورتیکه به اتصال و انتساب قبلی یا بعدی او
اوزون حسن اشاره ای ندارد و ازاینکه به امر غیبت سلطان جنید درنظر ارادتمندانش اشاره میک
استنباط میشود که اتباع جنید به او بانظری بالاتر ازآنچه به پدرونیاکانش مینگریستند نگ
میکرده اند.

درمدارك ترکی عثمانی مسافرت جنید از ایران به طرف مغرب صورت دیگری دار
نخست جنید با سلطان مراد دوم پادشاه عثمانی (از ۸۵۲ تا ۸۵۵) مربوط بوده و سپس
کشور قرامان رفته که هنوز به ممالك عثمانی ملحق نشده بوده وپس از تبلیغ طریق
خود به کیلکیه در شمال حلب رفته و ازایل ترکمان ورسق که بعدها درر کاب شاه اسم
شمشیرزدند در آنجا بازدید کرد وازآن پس به جبال ارسوس درمجاورت خلیج اسکندرو
رفت وپیش از آن نیز دیدن کرده بود ودراین روایت عثمانی به اقامت او درکلس یا
اشاره ای نمیکند ولی جمع این دوروایت ازنظر اصولی اشکالی جز درسنوات ندارد. زیرا
کنوزالذهب عربی تشکیل مجلس جهت رسیدگی به کار جنید را در جزو حوادث رمض
۸۶۳ مینویسد درصورتیکه روایات ترکی حمله جنید به طربوزان وشکست اورا در س
۸۶۱ مینویسند که ناگزیر شد به حصن کیفا برود وعاقبت اوزون حسن اورا به دیار ب
فرامیخواند و سه سال در آنجا اقامت گزیده اوزون حسن خواهر خود را به ازدواج حن
درمی آورد .

دراین صورت توقف او درکلس با اقامت او در دیاربکر همزمان اتفاق می افتد. بعلا
تاریخ بازگشت او به ایران و کشته شدنش درجنگ با پادشاه شیروان، قدری دیرتر ازسا
که درتواریخ ایرانی قید شده انجام میگیرد ولااقل به ۸۶٤ میرسد. به هرصورت تطب
زمان این حوادث بطوریکه درآن میان اختلافی حادث نشود کاری دشواراست . باتم

۱ــ خاندان عجمی حلب عده ای از بزرگان اهل ادب وعلم به حلب داده است
ابوذر نیز با آنها نسبت دارد .

مجتبی مینوی

ستم مرداد ماه ۱۳۴۵

توضیح

جناب آقای دکتر وحیدنیا مدیر محترم مجلهٔ وحید

حال که سلسلهٔ مقالات خانم شهناز اسلامی و دوست ما آقای سید محمدعلی جمالزاده در باب کلمات عربی الاصل موجود در شاهنامه در آن مجله بپایان رسیده است مناسب دید به اطلاع خوانندگان محترم آن مجله برساند که در سال ۱۹۵۳ میلادی درجزء انتشارات او نیورسیته نوشاتل (سویس) کتابی منتشر شد بعنوان Observations sur le vocabulaire arabe du Châhnâmeh (ملاحظاتی درباب الفاظ عربی درشاهنامه) بقلم پروفسور پول هومبر Paul Humbert دارای ۷۴ صفحه، که در آن اولا فهرست تمامی کلمات عربی الاصل شاهنامه را داده است (۹۸۴ کلمه، یعنی صد کلمه‌ای بیش از آنچه آقای جمالزاده قید کرده‌اند)، ولی بعضی الفاظ را از قلم انداخته است (مثلا اثیر را) و بعد یك سلسله ملاحظات و نکات کلی درباب آنها نموده و بیان کرده است ازقبیل اینکه فلان کلمات هریك بیش ازصد بار آمده است (۲۲ تا) و فلان الفاظ بین پنجاه وصدبار وفلان لغتها دوبار ویك بار، و اینکه این الفاظ هرکدام جزء چه دسته ازلغات است (مربوط است بجنگ وسلاح ولشکرکشی، یا به احساسات، یا به اوصاف، یا به عادات، بجهان‌شناسی، یا جانوران، یا طرز اداره و حکومت، یا لباس یا دین و غیره)، ودرآخر کتاب فصلی هم دراین باب دارد که چه خوب بود مطالعهٔ خاصی درهزار بیت منسوب بدقیقی ازهمین لحاظ می‌شد و بین دسته لغاتی که او و فردوسی بکار برده‌اند مقایسه‌ای بعمل می‌آمد. معلوم است که این الفاظ را مؤلف درجزء ۹۸۴ کلمهٔ شاهنامه بحساب نیاورده است. حق اینست کسانی که می‌خواهند دراین موضوع کار کنند و مقاله‌ای بنویسند این رسالهٔ پروفسور هومبر را مطالعه کنند.

رباعی

با دشمن تو دوست چو شد پیوندش
زان دوست ببر بترس از لبخندش

دندان که چهل سال ترا دوست بود
با کرم چو شد دوست بباید کندش

مهندس دستگردی

پارسا تویسرکانی

امید

در دل تیره شب که از وحشت
دد و دام از کنار بگریزند
آسمان ها بهم بر آشوبند
جانور ها زهم به پرهیزند

سر بسر بحر بیکران باشد
موج و گرداب وشورش‌وطغیان
در میان تلاطم امواج
سخت دارد تلاش قایق‌ران

در بیابان دور از آب و علف
که بود راه بسته ازپس وپیش
پیر فرتوت راه گم کرده
مرگ را دیده در برابرخویش

عرصهٔ رزمگاه پر آشوب
مرگ‌راشدپذیره‌از چپ‌وراست
از خروش تفنگ و غرش توپ
کس نداند ره نجات کجاست

با رخی زرد وبا دلی لرزان
میرود پای دار ، یك محکوم
بتماشاگران این صحنه
هست پایان کار او معلوم

ناتوان پیر خفته در بستر
نفسش در گلو فرو مانده
هم دوا در مزاج او بی‌سود
هم طبیب از علاج اومانده

آخرین لحظه‌ای که بایدشان
دست از هستی و حیات کشید
هست چشمان نیمه باز همه
جانب نقطه‌ای به نام « امید »

نامه عزیزالدوله به ناصرالدین شاه و دستور ناصرالدین شاه به معیرالممالک

هو

قربان خاك پای جواهر آسای مبارکت شوم قبل از رفتن کرمان صد تومان شاهی و اشرفی درشب عید مرحمت میشد واین کمینه در کرمان نیز بحکم همیون اعلا میگرفت اکنون فرستاده از جانب معیرالممالك برسم سابق خاسته‌ام در جواب پیغام داده است که باید بعرض خاك پای مبارك رسانیده دستخطی مرحمت فرمایند تاازآن قرار رفتارشودچون واجب بعرض شدعرض بخاك پای مبارك نمودحکم حکم همیون اعلاروحنا فداه است: (عزیزالدوله)

معیرالممالك ازسابق هرقدرساهی به عزیزالدوله میدادید در تحویل حال هم بدهید. شاه ۱۲۸۳

درجزوتفصیل صرف شاهی اشرفی تحویل حمل سنه ماضیه یونت ئیل قبل ازحکومت کرمان کیومرث میرزا عمیدالدوله که بخرج محاسبه جزویه آمده است مبلغ یکصدتومان شاهی اشرفی باسم عزیزالدوله و کیومرث میرزا بدین موجب بخرج حساب خزانه آمده است. عزیزالدوله (هشتاد تومان) کیومرث میرزا عمیدالدوله (بیست تومان) ودرسنوات بعدکه حکومت کرمان باعمیدالدوله کیومرث میرزا شده ...... شاهی اشرفی نوروزی علاوه برای عزیزالدوله همه ساله حواله کرمان گردیده است.

... میرزا بوده است.

مرتضی مدرسی چهاردهی

«ایران در جهان عرب»

- ٦ -

((عراق عرب))

۸۰ - در کتاب تاریخ الامامین الکاظمین ۴ تألیف جعفر نقدی[1] چاپ بغداد ثبت است :

برحسب فرمان ناصرالدین شاه قاجار درهزارودویست و هشتاد و دو هجری قمری ایوان‌شرقی صحن کاظمین را ازبقایای‌طلای‌گنبد سامراطلا کاری کردند،این‌کار پیش از زیارت شهریارقاجار به‌عتبات بود، هم‌چنان‌سقف‌ها وآینه‌ها ونقش ونگارحرم شریف را تعمیر ومرمت ساختند ودیوارخارجی رواق را کاشی‌کاری کردند .

۸۱ - درهزارودویست وهشتاد وسه هجری ناصرالدین شاه قاجارفرمان داد که ضریح‌نقره برروی‌ضریح‌فولادی‌نصب کردندو کتیبه‌های‌حرم وجایگاه‌های‌مخصوص رواق‌کاظمین را باطلا نوشتند درسال هزارودویست وهشتادوهفت هجری‌قمری شهریار قاجاربزیارت‌عتبات نایل شد ومورخان تاریخ زیارت‌را چنین سرودند:«تشرفنا بالزیارة ۱۲۸۷» اصلاحات صحن‌و حرم کاظمین‌را تکمیل کرد بدانشمندان وکلیددارو کارکنان کاظمین مبلغ بسیاری ازطلاونقره‌بخشید[2] .

---

۱ - شادروان شیخ جعفر نقدی قاضی محکمه های جعفری و رئیس آن در بغداد از دوستان نگارنده این‌سطرهادرعراق بودچندکتاب‌نفیس ازتألیفات او دربغداد و نجف‌چاپ‌شده‌است.

۲- ص ۷۷ چاپ بغداد

۸۲ـ در کتاب‌تاریخ کربلاوحائرالحسین(ع) تألیف‌دکترعبدالجواد کلیددار[۱]
ین‌ثبت‌شده است :

درهزار ودویست و هفتاد وشش هجری بزرگترین علمای ایران بنام شیخ
دالحسین تهرانی باثروت بسیاربسوی کربلا شتافت، عتبات‌عالیات را اصلاح‌وتجدید
او تعمیر کرد چنانکه در کتاب تحفةالعالم‌ص۳۰۸نوشته شده‌است که درهزارودویست
هفتاد وشش هجری شیخ عبدالحسین تهرانی بفرمان ناصرالدین شاه قاجار بکربلا
فت گنبد حسینی را طلاکاری کرد وصحن شریف‌وایوان‌های صحن را ازکاشی‌رنگین
نانهاد، قسمتی ازصحن ازسمت بالای سرپاك حسینی رابزرگ کرد، هنگامی که شیخ
زتجدید بنا واصلاح فراغت یافت درکاظمین بیمارشد، درهزار ودویست وهشتادوشش
جری‌قمری وفات‌یافت‌ودر کربلاوی‌رادفن کردند، دوسال‌پیش ازآنکه ناصرالدین‌شاه
اجار به‌عتبات مشرف شود شیخ عبدالحسین تهرانی وفات کرد ، در جهت شمالی درب
سلطانی صحن‌شریف درآرامگاه مخصوص بخود که‌درگوشه شمال‌غربی صحن‌قراردارد
دفن شد ، این ماجرا را به شعرعربی بنظم درآوردند .

۸۳ـ درمجموعه نفیس «مجالی‌اللطف ص۴۳-۴۴» این ابیات ثبت‌است:

ثم أتی الناصرللدین فعم　　مشاهد القدس بفضل ونعم
و ابتاع دوراً ثم‌زادالصحنا　　وزاداءعماراً و شاد مبنی
وأطلق الراحة بالا نجاز　　علی‌یدی‌عبدالحسین‌الرازی
لدی‌الثلاث و الثمانین سنة　　و المائتین بعدألف بینة
وزار بعد أربع للطف　　فوحد الشیخ و قد توفی
و من بعد ماشید کربلاءا　　وروضة الزورا و سامراءا

ناصرالدین‌شاه قاجارنه‌تنها اصلاحات عمرانی درکربلا کرد در کاظمین و
سامراهم تجدیدبنا واصلاحاتی نمود[۱].

۱ـ شادروان دکترکلیدار ازدوستان صمیمی نگارنده این سطرها درعراق بود، بارها
حکایت‌کرد مراکه تحصیلات عالی خود را به‌همراهی یکی ازایرانیان درپاریس‌بپایان رسانید ،
هرگاه‌کمك‌های اونبود نمی‌توانست دراروپا تحصیل‌کند همیشه نسبت بایران و ایرانی احترام
خاصی میگذاشت واز بزرگان سیاست ونویسندگان بنام عراق بشمار میرفت .

۲ـ ص ۲۵۷-۲۵۸ چاپ بغداد ۱۳۶۸-۱۹۴۹

بدیدن من آید . گفت مگر شما شیخ عبدالحسین طهرانی نیستید فرمود بلی ، هستم ، لیکن ممکن است که شیخ عبدالحسین دیگر باشد .

فراش گفت شما امروز در خانه شیخ محمد تقی قزوینی نبوده‌اید ، گفت بوده‌ام . گفت پس اشتباهی نشده ومهیای آمدن امیر باشید . فرمود من منزلی که امیر درآنجا بیاید ندارم. گفت مگر همین جا منزل شما نیست . فرمود منزلم همین است اما بیائید و ترتیب آنرا معاینه کنید که بدانید اینجا نمی‌آید و اورا باطاق بالاخانه برد ووضع آنجا را بدید وگفت مخصوصاً همین جا خواهد آمد و برفت وصبح خود امیر بیامد وشیخ بقدری که میسر یافته بود پذیرائی نمود . آنگاه امیر نظام اظهار داشت که این منزل شما شایسته شما نیست وخانه مختصری بالوازم واثاثالیت درعباس آباد تهیه شده بآنجانقل مکان فرمائید ویك صد اشرفی زرمسکوك بشیخ نیاز نمود وفرمود قروض شما را در بازار مطلعم این وجه را نیز به وامخواهان داده تابازشما رازیارت کنم و برخاسته برفت وازآن پس همواره درترویج شیخ اقدامات کافی نمود وروز بروز درعقاید اونسبت بشیخ می‌افزود تاآنکه محل وثوق امیر شد و طرف مشاوره در بعضی از امورمشکله گردید[۱].

۱ــ میرزا تقی‌خان امیر کبیر تألیف عباس اقبال آشتیانی بکوشش ایرج افشار چاپ دانشگاه تهران ص ۱۶۸ــ۱۷۱

شاد روان عباس اقبال آشتیانی ازمورخان بزرگ معاصراست تألیمات ارزنده اوتاریخ ایران «حمله مغول» خاندان نوبختی ـ دوره‌های مجله یادگار ازشاهکارهای تاریخی وادبی زبان فارسی است ،کتاب‌های تاریخ میرزا تقی‌خان امیر کبیر ـ وزارت در ایران ـ ابن مقفع ـ قابوس وشمگیر زیاری از تألیفات خواندنی اوست،دوره کتاب‌های درسی تاریخ ـ جغرافیا برای دبیرستانهای ایران از بهترین کتابهای کلاسیك است ، اشتباه کوچکی درتاریخ مفصل ایران زاو است که صبح ازل ومیرزا حسین علی بهاءالله را فرزند سید علی محمد باب نوشته است !!گویا اشتباه قلمی یا چاپی باشد . دریغا که مؤلفان کتابهای درسی مندرجات آن کتابها را سرودست شکسته نقل می‌کنند بدون آنکه نامی ازاستاد باصفای خود برده باشند !!

نیاز کرمانی شاعر با ذوق وجوان ما بنا به تشویق نگارنده این سطرها مجموعه مقالات تاریخی اقبال آشتیانی رااز مجلات ومطبوعات فارسی فراهم آورد و بصورت کتاب قریباً چاپ ومنتشر میشود شاید بتوان آن را در ردیف این کتابها دانست ، بیست مقاله محمد قزوینی ، مجموعه مقالات سید احمد کسروی تبریزی ، مجموعهٔ مقالات سید حسن تقی‌زاده ، چهارده گفتار استاد مجتبی مینوی طهرانی ، آرامگاه اقبال آشتیانی درکنار قبرشادروان محمد قزوینی وابوالفتوح رازی درزوایه حضرت عبدالعظیم درری است .

مغر حریری

پس از جنگ

دور جنگ بپایان رسیده بود — آسودم ازشکنجهٔ روحی. ولی چه‌سود ؟
نگ آتشی افروخت در زمین — کز خاك تا بعرش معلـی رسید دود !
نان خـانه برانداز برهـوا — رفتند برشکار چنان دسته های مود! ۱
ای مردم از آن آتش اوفتاد — چون‌آتشی که افتد از آتشزنه به هود۲

* * *

ینه در دل مردم غنود ، لیك — دیـو فساد و فتنه ز اغوا نمی‌غنود !
. چه در همه‌گیتی نویدصلح، — این صلح آن چنانکه تو پنداشتی نبود!
اره باری وغرش دهان ببست، — برهمزن سلامت و راحت دهان گشود !
د روی امان در قفای جنگ، — گر اهرمن برفت ، نیامد فرشته زود !
ه صلح نام . براندام روزگار — رختی‌است کش‌زبغض وعناداست تاروپود!
گ سرد ولی نام صلح داشت، — نابود نام جنگ نگشت از جهان بـود!
رح مردم و اعصاب مرد را — این جنگ سرد بیشتر ازجنگ گرم‌سود!
راکی از آنسو عنان‌گسیخت؛ — تفتین ارتجاعی از اینسو امان ربـود!
ر خویش به‌کوبا وسن‌دومنگ — مانند زرگری کـه طلا برمحك بسود
آزموده پزشکی که خزم را — داروی نو نخست به « کوبایه » آزمود۳
، وپست به‌دوسوی دست‌یاخت! — گویند فی‌المثل که بهر آش بد نخود .
د وسوسه انـدر صدور نـاس — قرآن بیاورید و بخوانید : قل‌اعـوذ
بی از آنکه بکیتی امان‌رسد — هر گوشه مهدشورش ومیدان جنگ‌شود۴
نش طمع ببرد خاك از تبت — تازی ز بـاد کین ببرد آب از جهود

۱ ــ مود ـ عقاب .
۲ ــ هود ـ کهنه‌ای که درآتشزنه گذارند تا جرقه درآن بیفتند .
۳ ــ کوبایه ـ خوك هندی ـ Coboye
٤ ــ شودن ــ شدن .

آشفته هندوچین و بتر ز آندو هندوچین — باآنکه هرسه پیرو صلحند و دین بود[۵]

خواند به اتحاد هنوز اهل هند را — خاکستر مهاتمه گاندی ز گنگ رود[۶]

افتاده‌انـد مسلم و هند و بجان هم ، — در برنموده جوشن و برسر نهاده خود!

کشمیر را بهانـهٔ پیکار کـرده‌اند ، — تا عاقبت کدام بد آنجا کند نفود ؟

* * *

گوئی خدا ز مهر چوطین بشر سرشت، — شیطان نهفته آمد و شری در آن فزود،

زآن شر دیو شدکه بشرگمرهی گرفت — تا برحضیض خاك شد از آسمان فرود ،

دیو حسد بنص اساطیر الاولین — قابیل را بکشتن هـابیل ره نمود!

* * *

آن‌کوبجنگ رفت ، بشر کشته‌یابکشت؛ — وآن کونرفت ، موبعزا کند و روشخود!

راوی کـه بود ناظر میدان کار زار — دستان‌جنگ غالب و مغلوب را سرود :

اینرا به جبن وترس نکوهید و بزدلی؛ — وآنرا به مردی وهنر و پر دلی ستود!

آوخ‌که این نگفت‌که از خون‌کشتگان — شیطان بکشتزار متن داده بود کود ،

پس تخم انتقام بر افشانده اندر آن — تا تخم سبز گردد و بارش توان درود!

* * *

رامشگـری در انجمنی بـا سپاهیی — هریك رهی سرود به‌آهنگ‌چنگ ورود:

مطرب سرود بزم و سپاهی سرود رزم، — من‌لحن آن سرودگزیدم براین سرود!

شادم ز کار و نظم شهان هخامنش — نزحمله‌شان به‌کلده وآثور وماذ ولود[۷]

* * *

روزی من این حدیث پریشان سرودمی — یاری ز در درآمد و دستان من شنود ،

برخیز! گفت ، تا بتماشی برون رویم ، — زاری مکن ز کجروی گنبد کبود !

ز آیندهٔ بشر نتوان بـود نـا امید! — هرزه گیاه یأس ز دل بایدت خشود[۸]

شاید بـه هوش آدمی و فر ایزدی — امیدوار بود و ز دل زنگ غم زدود!

روصبر پیش‌گیر که حاصل شود به صبر — حلوا ز غورهٔ رز و دیبا ز برگ تود!

نومیدی از پلیدی ذات هریمن است! — ای کردگار ! برتو و بر آشتی درود !

۵ ــ بوذ ـ بت‌هندوان که بوداگویندولی‌غلط است‌بیرونی «البذ» ثبت کرده‌است.

۶ ــ گنکرود ـ رودخانه مقدس‌هندیان‌که خاکسترمردگان رادرآن اندازند

۷ ــ لوذ ـ همان مملکت‌است‌که امروز درنتیجهٔ قرائت‌نادرست خط‌لطینی لیدی گویند (Lydie) .

۸ ــ خشودن ـ پیراستن وبریدن‌شاخه‌های‌کج ومموج درختان وکندن گیاههای هرزه .

بمه : فضل‌اله مجلسی　　از: ریدرزدایجست

در آتیه نزدیکی

کارهای شگفتی از دستگاه‌های تلویزیونی پدیدارخواهد شد

مرمصنوعی‌دیگر بنام **تلبناد ونولی** منطقه بزرگی راتشکیل‌داده ودرساعات معینی
برروزمطالبرا انتقال بزمین میدهند.

قمرمصنوعی **ارلی برد** Earl bird در حقیقت مرکزی است که تعدادی
مرهای مصنوعی دیگر باآن تماس گرفته ودرعین حال به‌کانالهای تلویزیون و
ران کانالهای رادیوئی متصل و بمنظور انتشارمطالب و صور ایجاد شده این اقمار
اد مدارهمائی میکنند که بطور خود کار علامات و مطالب را بهر نقطه‌ای
زمین که بخواهدمخابره میکنندپیشرفت اساسی که درین‌انتقالات تلویزیونی‌حاصل
اهدشد موقعی است که این اقمارمصنوعی قدرتی حاصل نمایند که بتوانند مستقیماً
لبرا بهر فرستنده تلویزیون ارسال دارند فقط با مختصر مخارجی باید دستگاه
رنده را طوری تنظیم کرد که مطالبی‌را که ازاقمارمزبورپخش میشود دریافت‌نمود
حال حاضرایستگاههای مخصوصی باید درهرنقطه‌ای موجودباشد تابتواندمطالبی‌را
از طرف قمر مصنوعی **ارلی برد** پخش میشود دریافت دارد این ایستگاه زمینی
یه مطالب پخش شده‌ازقمرمصنوعی‌را گرفته و کنترل‌خواهد نمود وبالاخره‌اکتشاف
ئی خواهد رسید که همانطور که در حال حاضرمطالب وانتشارات فرستنده‌های
یوئی همه‌نقاط جهان بوسیله‌رادیوباموج کوتاه میگیریم‌ازدستگاهای تلویزیونهای
لده نیزمطالب وصوررا که ازهرنقطه عالم پخش میشود خواهیم‌گرفت.

بعضی‌هاتصور میکنند فقط ممالکی که ثروتمند بوده‌ودارای قدرت مالی‌زیاد

و وسائل و آلات وادوات فنی هستند میتوانند از اقمار مصنوعی استفاده نمایند در صورتیکه این مطلب درست وصحیح نیست واخیراً قیمت‌ها بسیار تنزل کرده ومیتوان بامبلغ پنجاه میلیون فرانك يك دستگاه قمر مصنوعی در آسمان نصب وبرای رسیدن بمقصد ۱۵۰ میلیون فرانک جهته سه دستگاه قمرمصنوعی لازم خواهد بود.

درهمان زمانی که قمر مصنوعی **ارلی برد** به‌آسمان فرستاده شد . شوروی اولین قمرمصنوعی خودرا درفاصله ۶۵۰۰ کیلومتری بمنظورانتشار وارسال مطالب از مسکو بمقصد **ولادیوستك** به آسمان فرستاده این قمر میتواند گیرنده و فرستنده مطالب باشد باین معنی که در عین حال هم مطالب و اخباررا پخش نماید وهم آنهارا دریافت دارد .

بدون تردید روزی خواهدرسید که شوروی يك شبکه جهانی از اقمار مصنوعی ایجادخواهند نمودوآنرا دراختیار کلیه ملل خواهند گذارد تا آنها بتوانند تحت شرایط مخصوصی ازمطالب واخباراقتصادی وسیاسی استفاده نمایند و بعداً ممکن است بهمین قبیل اقمارشبکه‌های زیادی برقرارنمود

بدیهی است هرزمان قمرمصنوعی شوروی بتواند مستقیماً مطالبی‌را به‌سکنه قریه‌ای برساند یاآنکه قمرمصنوعی امریکا بدین وسیله ازاحتمالاتی که درمجارستان است استفاده وبهره برداری کند چگونه میتوان‌ازنتایج این انتشارات که ممکن‌است اسلحه‌های وحشت‌انگیز یا وسائل انهدامی که بصلح جهان لطمه واردخواهد آورد جلوگیری نمود انتشارات تلوزیونی که‌ازچندین مرکز بطرق مختلف پخش خواهدشد مؤثر است و برنامه‌های آنها چه تفریحی وچه تعلیماتی ویاتربیتی باشد مورد پذیرش همه شنوندگان وبینندگان قرارخواهد گرفت وبنابراین بدین وسائل میتوان حسن تفاهمی بین‌ملل ایجاد و حتی‌المقدور از تولید وافزایش سوء تفاهمات و خصومت‌ها جلوگیری نمود بنابر این ازهم اکنون لازم است برای‌انجام این منظور نقشه اساسی طرح نمودچه اگرتاپنج سال دیگردر طرح این نقشه اساسی تأخیر شود ممکن است اتفاقات وعواقب بسیار وخیمی که غیرقابل جبران باشد درجهان پدیدآید.

بنابر آنچه اشاره شد بایستی بوسیلهٔ اقمـار مصنوعی برنامه‌های تربیتی و احلاقی وخاصه‌آنچه مربوط ببهداشت وحفظ سلامتی‌مردم جهان‌است وهمچنین‌مبارزه برعلیه بی‌سوادی و سایر مطالب مشابه آن تنظیم وترتیب داده و آن مطالب بساکنین کشورهای عقب افتاده وحتی مردم بدوی‌گوشزد شود ممالك معظم جهان وجمعیت‌های

متخصصین فنی پیش بینی میکنند که بـوسیله تلـویزیون همه کس فوفق خواهدشد که درنقاط مختلفه جهان ازهر نقطه به نقطه دیگر همدیگررا دیده وباهم صبحت نمایند:

امروزه انسان در آستانه انقـلاب عجیبی دربارهٔ انتقال مطالب وصور واقع شده که درنتیجه بکلی زندگانی انسانی‌را دگرگون نمـوده و تلویزیون دوشادوش ترقیات صنعتی درجهان پیشرفت خواهدنمودتاپنج الی ده سال دیگرایستگاههای‌هوائی بوسیله اقمارمصنوعی بسیارقوی دربالای خط استواتاسیس وکلیه مطالب ازآن اقمار به تمام ایستگاههای گیرنده جهان فرستاده خواهد شد قبل ازسنه دوهزار مسیحی - بطوری این اکتشاف تکمیل‌خواهد شدکه درهرساعت ودرهرنقطه بشرموفق خواهد شدمطالب وصورخودرا بهرنقطه یاباهرشخصی بخواهد انتقال دهد.

مثلا سکنه **استکلم** یاساکنین **نیویرك** یا **بوتمزایری** همدیگر را دیده و مطالب خودرا بیان نمایند یامضمون قـرار دادهای بازرگانی یااسناد تاریخی‌ویامفاد تعهدات وپروتکل‌هارا بهرجامیل داشته باشدانتقال دهند.

دانشجویان کشورهای مختلفه خواهند توانست در امتحانات دانشگاههای **اکسفور - هاروارد - ماربن - مسکو** در هر نقطه بخـواهند شرکت نمایند - یا مذاکرات یامفاد مصاحبه‌ها کنفرانس‌ها باستحضار دانشمندان صلاحیت‌داربرسد بدون اینکه احتیاج داشته باشند محل سکونت خودرا ترك کرده و درآن جلسات حضور یافته وشرکت نمایند.

در پیش آمدهای بزرگ جهانی نمـایندگان ملل متحد موفق خـواهندشد به‌محض وصول اخبارمربوط باهمدیگر مذاکره وتبادل افکارنموده بدون اینکه لازم

شودباهواپیما خودرا به‌نیویرك برسانند.

بعلاوه روزی خواهد رسید که بجای کابینه‌های زیر دریائی که درحال حاضر وسیله مخابرات تلگرافی وتلفونی باشد کلیه مطالب ومخابرات وسیله تلویزیون بنقاط مختلفه جهان انتقال داده شود نتایجی که ازاین‌کارحاصل خواهدشد بی‌شمار وبقدری زیاد است که قابل‌احصاء نیست

اولین اقدامی که درباره انتقال مطالب وسیله تلویزیون پدیدآمد درتاریخ۶ آوریل ۱۹۶۵وسیله یك قمرمصنوعی بنـام ارلی‌بود Early –bird بود که در مدار استوائی به‌فاصله ۳۶۰۰۰ کیلومتر زمین است برقرار گردید بوسیله قمرمصنوعی‌مزبور کلیه مطالب از ممالك امریکای متحد شمالی به ممالك اروپا انتقال داده شد و کلیه ساکنین سواحل‌اقیانوس‌اطلس باوجدونشاط فوق‌العادهٔ همان مطالب‌را از روی صفحه تلویزین خودشنیده وتماشا نمایند- اخیراً مانع بزرگی که در راه انتقال صورومطالب درکاربود ازجلوبرداشته شد وروابط بین‌ملل بدین وسیله فراهم شد وحدودجغرافیائی وسیاسی ازبین رفته وازجهت‌انتقال اخبار وجودمؤثری نخواهد بود.

برای اینکه ازپیشرفتی که درین زمینه بوسیله اقمارمصنوعی حاصل شده و معلوم شود چگونه فاصله‌هاوساعات بوسیله این‌تلویزین‌ها ازبین رفته‌کافی است دانسته شود که مطالب وتصویرها بوسیله امواج بلندمنتقل میشود ودراین‌انتقالات پستی‌وبلندی زمین‌ازبین رفته‌وبمتشابهٔ تابش نوردرجهان پخش میشود- این انتقالات بفاصله ۳۰الی ۸۰ کیلومتری بالای سطح زمین انجام میگردد.

بمنظور فرستادن انتشارصور ومطالب به‌نقاط خیلی‌دورتر باید بوسیله اقمار مصنوعی که در فواصل معینی برقرار میشود - آنها را انتقال داد - هرقدر برجهای‌قمر مصنوعی بالاتر واقع شود - انتقالات بهتر صورت میگیرد قمر مصنوعی ادلی برد Early – bird عبارت ازبرج هوائی است که تاسطح زمین ۳۶۰۰۰ کیلومترفاصله دارد این قمرمیتواندانتقالات راباعلامات مخصوص در روی سطح زمین بوسیله دوقمر مصنوعی دیگر که نصب شده وشبکه‌ای تشکیل داده مخابره نمایند این‌قمرمصنوعی‌و

یه و امثال آن باید وسائل اینکاررا ازهرجهت برای این قبیل کشورهای عقب
یه وتوسعه نیافته تهیه نمایند وفقط یك مرکز کافی است که مطالبرا به گوش سکنه
نقاط برساندبالنتیجه چندین میلیون افرادساکن مجمع الجزایر پولینزی یاسکنه
ء واقعه درجنگلها باتوده‌های جمعیت‌های متفرقه در کشور هندوستان وغیره موفق
اهند شد بوسیله تلویزیونهائی که ازنیویورك باپاریس یامسکو منتشرمیشود اخبار
ارات راشنیده واستفاده نمایند.

به ساکنین کشورهائی که دارای اراضی وسیعی هستند از قبیل برزیل یا
وستان فقط میتوان بوسیله یك قمرمصنوعی مطالبرا رسانید.

بسیارجالب است وقتی فکر کنیم که میلیونهامردمیکه تاکنون خطوط آهن
نوبوس یاوسائل تلفونی وغیره راندیده‌اند موفق خواهدشد در اولین تماس خود با
ان آزاد مطالب تلویزیونی را که از هوا منتشر بشنوند یا مشاهده نمایند افراد
لی درحال حاضر به‌وسائل انتقال وانتشار که میتوان آنهارامغزهای الکترونیك گفت
جه‌مینمایند درصورتیکه آن وسائل حالیه‌درقسمتهای اولیه وابتدائی خودسیرمیکنند
ش بختانه درنتیجه تکمیل آن وسائل و تجربیات حاصله روزی خواهد رسید که
ئته‌جات وصور ویادستورهای کتبی یا اداری ویاهزاران مطالب دیگر به‌تمام نقاط
بان انتقال ویاانتشار داده خواهد شد اخیراً بوسیله ماشینهای فوق‌العاده موجبات
نباط باممالك آنطرف اتلانتیك برقرار شده و بوسیله قمرمصنوعی از طرف کشور
یکا مقالات یك روزنامه‌درانگلستان تنظیم گردید وبهمین زودی شبکه‌هائی بوجود
اهدآمد که وسیله اقمارمصنوعی ووسائل الکترونیك مطالب واخبار وصور درجهان
نشرخواهدشد بدیهی است روزی خداهدرسید که بوسیله این اقمار اخبار مطالب
ون توجه به‌فاصله‌ها ومسافت‌ها منتشرخواهد گردید واخبار بطور خودکار(اتوماتیك)
زبان کشورفرستنده به‌زبان کشورگیرنده ترحمه خواهد شد باین ترتیب روز بروز
شار و ارسال مطالب بوسیله اقمار مصنوعی بیشترشده کتابهای بزرگ جهان تمام
لاعات واکتشافات جدیدرا به آن وسیله گرفته وثبت‌نموده سپس دردارالتجزیه‌ها

مورد آزمایش قرارداده شده ودر مؤسسات علمی و دانشگاه‌ها تدریس خواهدشد.

بالاخره هرگونه پرسش وسئوالی که وسیله اقمار مصنوعی بشودبفاصله چند ثانیه شفاهاً یاوسیله عکس روی تلویزیون پاسخ داده‌خواهد شد.

ازاین تاریخ تابیست وپنج سال‌دیگرموسسات وادارات عمومی جهت انتشار اطلاعات واخبارجهانی تاسیس خـواهد شد و همانگونه که درحال حاضر برق وآب مردم تامین میشود آن اخبار نیز منتشرخواهد گردید وهزاران مشترك برای کسب‌آن اخبار آبونه خواهد شد.

این انقلاب تلویزیونی اثرات عجیبی‌در زندگانی وحیات بشرخواهد گذارد بطوریکه بوسیله یك دستگاه تلویزیون گیرنده و فرستنده میتوان باطرف و مخاطب خود درهر نقطه‌ای‌ازجهان تماس گرفته ومذاکره ومصاحبه نمایند بدیهی است بوسیله صورتی از افرادی که باآنهاکاردارید در دفتر خـود حاضراست اطلاعاتی بآنها داده و واخباری راهرموضوع ازآنها کسب نمائید بازرگانان وصاحبان صنایع درهرآن قادر خواهند بود که ازمیزان محصول یانوع اجناس و بورس ونرخ بازارهادرنقاط مختلفه جهان بدست‌آوردبعلاوه مؤسسات بزرگ دیگری‌برای انتشار ویاگرفتن اخبارمربوط به‌ادارات رسمی کشورها یاارتش ویاامورسیاسی ودیپلماسی ویااقتصادی ایجاد خواهد شد پزشکان برای معالجه مرضای خود خـواهند توانست باتماس بامؤسسات پزشکی جهان تشخیص انواع امراض وطرز معالجه را بامتدهای جـدید کسب کرده بموقع اجرا گذارند.

درپایان این نکته قابل توجه است که بااینکه اکتشافات جدید مربوطه انتشاراخبار واطلاعات میسر خواهد شد بااین حال نباید ازخطرات و تجربیات تلخی که درین راه ممکن است پدید آید ازمد نظردور دانست بهمین مناسبت باید دانست که این‌اکتشافات اقدامات واعمال‌بشرراپایمال نکرده هیچوقت‌ماشینهای‌الکترونیکی نخواهد جای کارها و اعمال بشررا که همیشه با دادگستری وانسانیت ولیاقت توام است بگیرند .

بقلم عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت سربداران

نهضت سربداران یکی از نهضتهای پرشورملی استکه درنیمه‌اول‌قرن‌هشتم‌هجری
رمشرق ایران بوقوع پیوست منظور اصلی سرداران و پیروان این نهضت وطنی رهائی از
وغ اسارت قوم بی‌رحم وسفاك تاتار بودکه باسبعیت وخونخواری حاصی یکصدوبیست سال
برسرزمین پدران ما غاصبانه حکومت و تسلط داشتند، قـدرت یاسای چنگیزی وسنتهای
کشورداری منولان واسلوبهای سبعانه بهره‌کشی فئودالی‌آنان بارسنگینی بردوش‌ایرانیان
ومردم سایرممالك همجوار نهاده بود.

بهمین جهت‌خروج سربداران ازلحاظ وسعت بزرگترین وازنظرتاریخی‌مهمترین
نهضت آزادی بخش خاورمیانه در قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) بود و بلاتردید
تأثیرحتمی درجنبش‌های دیگر (ازلحاظ وضع اجتماعی شرکت‌کنندگان وهدفهای سیاسی
همانند آن) داشته است از آن جمله نهضت سادات مازندران در سال ۷۵۰هجری گیلان
درسال ۷۷۲ هجری. کرمان درسال ۷۷۵ هجری. سمرقند و حوزه رودزرافشان درسال
۷۶۷ هجری. ونهضت حروفیون درایران و آذربایجان درنیمه آخرقرن هشتم هجری و
قیام مردم خوزستان درسال۸۴۴وسالهای بعدوغیره. علائم خویشاوندی نزدیکی وجود دارد
پژوهندگان یابطورکلی این نهضت‌هارا مطالعه‌نکرده یاچنانکه باید بررسی‌ننموده‌اند.۱

درقرن هشتم هجری نهضتهای مردم ایران وکشورهای هم مرزآن به‌لباس دین
وبویژه مذهب شیعه ومسلك تصوف ملبس بود.

درآخرین سالهای حکومت ایلخان ابوسعید نارضائی وغلیان افکارقشرهای پائین
مردم روستاوشهرخراسان بحداعلاء رسیده بود وهم درآن زمان واعظی پدیدآمدکه کوشید

۱ـ نگارنده کلیه نهضتهای استقلال طلبانه ایرانیان را در کتابی بنام (تاریخ
نهضتهای ملی ایران) تألیف وتدوین نمـوده استکه سلسله مقالاتی از آن درمجله ادبی
ارمغان بچاپ رسیده ودر آینده نزدیکی نسبت به‌طبع و نشر آن بصورت جداگانه اقدام
خواهد شد .

تا نهضت ناراضیان را سازمان دهد وازلحاظ فکری آنرا رهبری کند، به گفته مورخان قرن هشتم هجری واعظ مزبور یکی ازشیوخ صوفیه وازمردم مازندران بود بنام شیخ خلیفه بنا به گفته ابن بطوطه وی شیخی رافضی (شیعه) بود ودرجوانی به تحصیل علم پرداخت وقرآن ازبر کرد وعلم منطق وعلم الفراسة آموخت . سپس بمطالعه اصول تصوف پرداخت و مرید بالوی زاهد ازشیوخ درویشان که در آمل مازندران بود گشت. خلیفه پاسخ مسائلی را که ناراحتش میکردودر سخنان بالوی زاهد نیافت بسمنان نزد شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی که در آن عهدمعروفترین شیخ دراویش ایران بود رفت .

شیخ علاءالدوله روزی ازخلیفه پرسید که وی پیرو کدامیك ازچهارمذهب برحق تسنن است خلیفه پاسخ داد (آنچه من میجویم از آن مذاهب اعلاست شیخ مؤمن که طاقت شنیدن سخنان کفرآمیز این بی‌دین را نداشت دوات خودرا برسرخلیفه شکست[۱]

پس آنگاه خلیفه به بحرآباد نزدشیخ الاسلام غیاث الدین هبةالله الحموی رفت ولی ازآنجا نیزمراد ومقصوداوحاصل نشد وترکش کرد.

خلیفه جویای چه چیز بود؟ آیا گمگشته وی همان مسائل مربوط بعدالت اجتماعی وپیکار علیه بیدادکه بعد ها بدان پرداخت نبود؟ مورخان دراین باره خاموشند. فقط این نکته محقق است که خلیفه از تعلیمات نامی‌ترین شیوخ صوفیه بیزراضی نبـود وباایشان اختلاف نظرداشت چیزی نگذشت که وی بهسبزواررفت ولقب شیخ برخودنهاد، شهرسبزوار وناحیه بیهق واقع درمغرب نیشابور که برای این تبلیغات برگزیده شده بود بهترین و مناسب‌ترین محل بود روستائیان اطراف سبزوار وطبقات پائین مردم شهری ازشیعیان متعصب وبالنتیجه مخالف قدرت موجود بودند . بگفته مورخان شیخ خلیفه پس از ورود بسبزوار درمسجد جامع منزل کرد و بصدای بلند قرآن میخواند ووعظ میکرد وعده کثیری شاگرد ومرید درگرد اوجمع شدند چیزی نگذشت که اکثرروستائیان آن حول وحوش مریدشیخ خلیفه گشتند. بطوریکه حافظ ابرو نقل میکند:

جماعتی ازفقهای سنی اورا ازنشستن درمسجدمنع میکردندواو بسخن ایشان التفات نمینمود آن جماعت فتوی کردند که این چنین کس واجب القتل باشد یانه؟ اکثری ازفقها نـوشتند که این نامشروع است و چون بر نامشروع اصرار نمـاید و بهنصیحت منزجر نشود بکشند .

فقهای سبزوار کـوشیدند تا شیخ خلیفه را دستگیر کنند ولی در زد و خـورد با پیروان وی کاری از پیش نبردند پس دشمنان شیخ خلیفه تصمیم گرفتند او را پنهانی بقتل برسانند .

روزی صحبگاهان که شاگردان شیخ خلیفه بمسجد آمدندمشاهده نمودند که استادشان را بیکی ازستونهای حیاط مسجد حلق آویز کرده‌اند شکی نیست که شیخ را بقتل رسانید

۱ــ نهضت سربداران تألیف پطروشفسکی صفحه ۲۸

ند ولی اولیاء محلی شایع کردند که وی حود کشی کرده است تاریخ این واقعه ۲۲ ربیع
ل سنه ۷۳۶ هجری بوده است.

یکی از شاگردان شیخ خلیفه بنام حسن جوری بعقل و درایت وقدرت ممتاز بود
جوانی روستازاده بود از دهکده جور . حسن دورهٔ مدرسه‌را باموفقیت بپایان رسانید
تب مدرس مفتخر گردید وشیفتهٔ مواعظ شیخ خلیفه گشت وازالقاب وتعلیمات سنیان چشم
ید، شیخ خلیفه وی‌را بجانشینی خویش برگزیدحسن جوری پس‌ازمرگ غم‌انگیزاستاد
بشابور رفت و به‌تبلیغ تعلیمات‌شیخ خلیفه سرگرم شد وپیشرفت عظیم حاصل کردچنانکه
خواند میگوید اکثر مردم‌کوه پایه نیشابور درسلك پیروان او مسلك گشتند۱

شیخ‌حسن جوری کوشیدتاپیروان خویش‌را متحد نمایدوسازمان آنرا مرتب‌کندو
راً بشکل جامع درویشان درآورد. هرکس‌که دعوت اوراقبول میکرد اسامی‌ایشان‌را
، میگردانید ومیگفت حالاوقت‌اختفاست ووعده میداد که هرگاه اشارت شیخ شود ووقت
رفرا رسد میباید که آلت حرب برخود راست‌کرده مستعدکارزار گردند۲

از این سخنان‌کاملا پیداست که هدف تبلیغات شیخ خلیفه وحسن جوری دعوت
روج علیه اولیای مغول وهمدستان ایشان یعنی فئودالهای بزرگ محلی بود، تبلیغ‌به
وج زیرلفافه صوفیگری صورت میگرفت ورنگ تشیع که مورد توجه عامه مردم بود
ت ولی یك تصادف‌که در قلمرو ایلخانان ترك ومغول ازپیش‌آمدهای عادی بود یعنی
ار ناهنجار یك‌ایلچی‌مغول دردهکده‌ای‌کاسهٔ صبرروستائیان رالبریز وانفجار وطغیانی‌را
ازمدتهاپیش ماده‌آن رسیده بود تسریع کرد مورخانی‌که ازاین خروج خبرمیدهند در
ئیات اختلاف دارند ولی جملگی متفق‌الرایندکه خروج درقریه باشتین‌ازاعمال بیهق
یك سبزوار آغاز گشت .

مجمل فصیحی درباره واقعه قریه باشتین مشروح‌تر ازمنابع دیگرحکایت میکند
نویسد که پنج‌ایلچی‌مغول‌درخانه‌حسین‌حمزه‌وحسن‌حمزه‌ازمردم‌قریه باشتین منزل کردند
ان شراب وشاهد طلبیدند و لجاج کردند وبی‌حرمتی نمودند یکی از دوبرادر قدری
اب آورد وقتی‌که ایلچیان مست شدند شاهد طلبیدند وکار فضیحت را بجائی رسانیدند
عورات ایشان‌را خواستند دوبرادر گفتند دیگرتحمل‌این ننگ رانخواهیم کرد ، بگذار
سابه داربرود، شمشیر ازنیام برکشیدند وپنج‌تن مغول‌را کشتند وازخانه بیرون رفتند
فتند ما(سربدار) میدهیم قیام بدین طریق آغاز گشت‌بگفته حافظ ابرواکثراهالی قریه
شتین مریدشیخ حسن جوری‌گشته بودند وبنابراین ازمدتی‌پیش برای خروج‌آماده بودند
ریکه مورخان مینویسند دراواخرسلطنت سلطان ابوسعید یکی ازمحترمان قریه باشتین
امیرعبدالرزاق‌بن خواجه فضل‌اله باشتینی‌که یکی‌ازملازمان ابوسعید بود مأمورجمع

۱ـ روضة‌الصفامیرخواند صفحه ۱۰۸۳

۲ـ زبدةالتواریخ حافظ ابرو

آوری مالیات ولایت کرمان شد نامبرده به‌کرمان رفت وپس از وصول مالیات آن ولا
کلیه‌وجوه دریافتی‌راصرف عیش ونوش خودنمود، عبدالرزاق‌ازاین‌کار وعواقب‌آن مضطر
شده عازم قریه باشتین سبزوار گردید، تادرآنجا املاك پدررا فروخته وبمیزان مالی
مذکوربه‌ابوسعیدتحویل نماید، دربین راه خبروفات ابوسعید بدو رسید نامبرده خرم ش
وپنهانی درسال ۷۳۷هجری به‌قریه باشتین وارد شد در این زمان بودکه واقعه پنج ایل
وحسن حمزه وحسین حمزه وقوع یافته بود، عبدالرزاق باعزمی راسخ جانب روستائیان
گرفت و آنان را بخروج علیه مأموران مغول دعوت‌کردگروهی از روستازادگان ج
مسلح شده عبدالرزاق را بخاطر نیروی جسمانی وشجاعتش بسرداری‌خویش برگزید
قیام‌کنندگان‌نام(سربداران)را اختیارکردند، علاءالدین محمدهندووزیرخراسان یکهز
سوار مسلح فرستاد تا دفع ایشان نماید ولی روستائیان آنانرا شکست داده و منه
ساختند سپس قیام کنندگان عزم کردند کارهندوی وزیررا نیز بسازند هندوی وزیر
سیصد مرد ازفریومد یکی ازقراء بین شاهرود وسبزوار به‌استرآباد که مقر امیرشیخ
جانشین حاکم‌خراسان بود گریخت ولی سربداران درعقب اوروان شده وخواجه‌راگرف
حدودکوهسار کبود جامه‌گرگان بقتل رسانیدند.

سربداران اموال وخزائن هندوی وزیررا تصرف کرده بین خود تقسیم‌کردن
درآن‌ایام نیروی‌جنگی‌سربداران‌عبارت‌بوداز‌هفتصدتن‌مرد مسلح بگفته‌ظهیرالدین‌مرعش
تمام آزردگان بسوی سربداران میگرائیدند.

چیزی‌نگذشت که‌سربداران شهرسبزوارمرکز ولایت بیهق راتصرف‌کردند و
دیگرشهرهای مجاورراهم تسخیرنمودند. سبزواردژمحکمی داشت‌که مرکزستادسربدا
وپایتخت دولت نوزاد ایشان‌گشت.

سربداران جوین. اسفراین. جاجرم. بیار وخجندرا مسخرکردند. عبدالر
خودرا امیرنامید وبقول خواندمیر بر مسند حکومت تکیه‌زد و خطبه و سکه بنام خو
فرمودومراسم مذهب شیعه‌معمول‌گشت.

بگفته دولتشاه عبدالرزاق درماه صفرسال۷۳۸هجری‌بدست برادرخویش و
الدین مسعود بقتل رسید وسربداران برهبری وجیه‌الدین مسعود لشگریان اعیان ص
نشین مغول وترك وسران فئودال محلی‌راکه به‌مغولان پیوسته بودند تار ومارکردند
باسه هزارنفر ازسربداران‌که یکهزارنفرسوار و دوهزار نفرپیاده بودند درظرف یک
سه سپاه امیران ترك خراسان‌راکه بهفتاد هزارسوار پیاده بالغ میگشت شکست دا
منهزم ساختند وارغونشاه جانی‌قربانی امیر خراسان نیز ازمعرکه‌گریخت وبساحل ا
رفت ۷۳۹ هجری و حدود قلمرو سربداران ازمغرب بدامغان واز مشرق به‌جام وازش
به‌خبوشان و ازجنوب به‌ترشیز رسید[۲]

۱ـ تاریخ طبرستان ورویان ومازندران صفحه ۱۰٤

۲ـ نهضت سربداران تألیف پطروشفسکی صفحه۴۷

چندی بعد طوغای تیمورخان آخرین ایلخان مغول باسپاهی ازصحرانشینان مغول عازم جنگ با سربداران شد این پیکار با پیروزی کامل سربداران پایان یافت سپاهیان ایلخان پراکنده شدند وباخود ایلخان هزیمت یافتند. پس از آن بعضی ازممالک خراسان مطیع وجیه‌الدین مسعود شدند و بحلقه مریدان شیخ جوری که در آن زمان باوجیه‌الدین همکاری نزدیك داشت و بنام رئیس مذهبی خوانده میشد درآمدند پس از آن فتح نمایان سربداران کوشیدند تاقدرت خودرا درسراسرخراسان بسط دهند بهمین جهت باده‌هزارمرد جنگی عازم جنگ بامعزالدین حسین‌کرت‌ملك هرات شدند ودر روز۱۳ صفر سال ۷۴۳ هجری در دو فرسنگی زاوه بین ایشان و لشگریان ملك معزالدین حسین کرت جنگ در گرفت .

هنگام کارزار نخست پیروزی باسربداران بود ولی در حین جنگ ناکهان شیخ حسن جوری کشته‌شدومرگ وی سبب وحشت وهراس سربداران گردید. صفوف‌ایشان برهم ریخت وبالاخره شکسته ومنهزم شدند عده‌ای ازایشان باسارت ملك هرات درآمدند، وی امر کرد که تمام اسیران را باستثنای ابن یمین شاعرفریومدی که‌ازسربداران متعصب بود و در آن جنگ اسیرشده بود بقتل برسانند.

بگفته ابن‌بطوطه در آن ایام سمنانیان یعنی امیر سمنان نیزازسوی مغرب به‌سربداران حمله‌کرد و این خودپیروزی ملك هرات‌را آسانترساخت۱ درهمین جنگ بود که ابن‌یمین نسخه خطی‌دیوان اشعار خودرا نیزازدست داد بعضی از مورخان نوشته‌اندکه شیخ حسن جوری بدست وجیه‌الدین مسعودکشته شده است وبراثر این شایعه ودو دستگی درجمعیت سربداران ایجاد شدکه تاپایان‌کار ادامه داشت وبطور کلی موجب عدم موفقیت قاطع آنان درایران گردید.

پس از این شکست سربداران دیگر نتوانستند در خراسان شرقی استوارگردند وناگزیر بودند به‌خراسان غربی پرداخته‌واز دشمن نیرومندی چون ملك هرات درمشرق متصرفات خود حساب ببرند، وجیه‌الدین مسعود در پایان دوران فرمانروائی خویش به‌مازندران اردوکشید سربداران شهرآمل‌را مسخرساختند ولی بعددراعماق ناحیهٔ پرجنگل رستمدار توسط سربازان ملك رستمدار عده‌ای تلف گشتند وجمعی نیز باتفاق وجیه‌الدین مسعود اسیرشدند وآنگاه مسعودبفرمان ملك رستمدار بقتل رسید ربیع‌الثانی ۷۴۵هجری دوشکست نظامی فوق دولت سربداران را درهم نشکست وبعد ازمرگ وجیه‌الدین مسعود ده تن از زمامداران سربداریکی پس‌ازدیگری بشرح اسامی زیر برسرکارآمدند.

۱ــ محمدآی امیرتیمورکه بعد از دوسال و دوماه حکومت بدست شمس‌الدین علی بقتل رسید ۷۴۷ هجری

۲ــ کلواسفندیار مدت‌کمی حکومت کرد وبعلت ظلم وتعدی بدست سربداران معزول وکشته شد.

۱ــ سفرنامه ابن‌بطوطه صفحه ۲۹۱

۳ـ امیرشمس الدین فضل اله که پس از هفت ماه حکومت بنا بمیل خود فرمانرو
را بامیرشمس الدین علی واگذار نمود.

٤ـ خواجه شمس الدین علی که مدت حکومتش چهار سال و نه ماه بود ودر
۷۵۳هجری بدست یکی ازملازمان خود بنام حیدرقصاب بقتل رسید.

٥ـ یحیی کرابی که مدت چهارسال وهشتماه سلطنت کردوی با سرداران لش
خود در ۱٦ذیقعده سال ۷٥٤هجری درمجلسی که اسماً بعنوان آشتی باطغای تیمورایلخ
مغول تشکیل شده بود شرکت جست دراین مجلس حافظ شغانی یکی از سرداران سر
ضربت مهلکی بهایلخان مغول وارد آوردبطوریکه طغای تیمورخان از ایـن ضربت
رسید وجنگ سختی بین لشگر مغول وسربداران بوقوع پیوست وسربداران در این ج
پیروزی نمایانی یافتند وبدین طریق آخرین تکیه گاه ایلخانان مغول بدون کوشش و بآ
بدست سربداران نابود گردید.

تردیدی نیست که سربداران باویران ساختن این آشیان ددان وراهزنان
بزرگ وبرجسته انجام دادندطبق نوشته مجمل فصیحی سربداران پس ازقلع وقمع ا
ایلخان شهرهای استرآبادشاسفان وبسطام ودامغان وسمنان وخوار وطبران راتصرف کر
وکشورشان ازکرانه جنوب شرقی دریای خزرتاشهرهای طوس ومشهد ممتدشد. یحیی کر
درسال ۷٥۷ یا۷٥۹بدست برادرزن خود کشته شد.

٦ـ خواجهٔ ظهیرالدین کرابی. بعدازخواجه یحیی عملاقدرت بدست حیدرق
افتاد وخواجه ظهیرالدین کرابی اسماً فرمانروا بود ولی بعدازچهل روز حیدرقصاب ح
را معزول کرد وخود برمسند فرمانروائی نشست.

۷ـ پهلوان حیدرقصاب وی نیزپس ازچهارماه حکومت بدست قتلوق بوقا
پهلوان حسن دامغانی که سپهسالار پهلوان حیدرقصاب بودکشته شد.

۸ـ امیرلطف اله بن وجیه الدین مسعود. بعد ازقتل پهلوان حیدرقصاب په
حسن دامغانی باسران سربدارامم ازجناح افراطی ومیانه رومذاکرة نمود ودرنتیجه ط
موافقت کردندکه لطف اله فرزند وجیه اله مسعودکه جوانی برومند شده بودپادشاه ش
پهلوان حسن دامغانی وخواجه نصراله باشتینی اتابکان لطف اله باشندوی پس ازیکسال و
حکومت بدست پهلوان حسن دامغانی دستگیر وسپس بقتل رسید رجب ۷٦۲هجری

۹و۱۰ـ پهلـوان حسن دامغانی ۷٦۲ـ۷٦٦هجری بعد ازجلوس پهلوان
دامغانی برسریر ملك هواخواهان طریقت حسن جوری یعنی پیروان جناح افراطی سر
بمخالفت پهلوان حسن دامغانی برخاستند درآن زمان درویشی جدی وباحرارت بنام
مجدی بانفوذترین پیرواین طریقت محسوب میشدوی یکی ازشاگردان حسن جوری
و دراین موقع دررأس قیامی علیه پهلوان حسن دامغانی قرارگرفت.

درویش عزیزمجدی درطوس بمخالفت وی برخاست وقلعه طوس راگرفت په
حسن بعد ازشش ماه محاصره طوس راباز پس گرفت ولی جرأت نکرد درویش راکه پیر

بام کنندگان بودبکشد و دوخروارابریشم خام بوی بخشید و گفت(تومرد اهل طاعتی من
. خدای میترسم که ترا بکشم برخیز و ازملك من بیرون شو) درویش عزیزعازم اصفهان
د ودرآن شهرمقیم گشت درهمین زمان یکی‌ازمریدان درویش عریزبنام خواجه‌نجم‌الدین
لی مؤیددر دامغان خروج کرد ودامغان‌را ازدست گماشتگان پهلوان‌حسن گرفت وی‌یکی
:هواخواهان خودرا بنام محمود باصفهان فرستادمحمود رهسپار اصفهان شدودرویش‌عزیز
اکه میبایست در رأس قیام کنندگان قرارگیرد بدامغان آورد .

در این میان جمعی در قلعــه شقان برحسن دامغانی شوریدند ولشکریان نیز
دیشان‌پیوستندخبراین خروج به‌علی‌مویدرسید واطلاع یافت که حسن دامغانی بالشکریانش
رای محاصره قلعه مزبورحرکت کرده است خواجه‌علی موید ودرویش عزیزباهزارنفر از
امغان عزم سبزوارکردندتا ازغیبت حسن دامغانی استفاده کرده پایتخت دولت سربداران
امتصرف شوند.

ایشان بدون آنکه باپایداری روبروشوند وارد سبزوارگشتند دولتشاه میگوید
مردمان می‌پنداشتند که پهلوان حسن رسید ودعا میکردند که آفتاب دولت خواجه حسن
کوه بادوباباشمس مسکین میگفت که حسن به‌علی مبدل شد ومردم‌را تحقیق شد که این
واجه علی مؤید است)۱ خواجه علی‌مؤید درسبزواربر سریردولت نشست وخواجه یونس
منانی که وزیرپهلوان حسن دامغانی بود کشته شد، بگفته خواندمیرپهلوان حسن دامغانی
س ازاطلاع ازاین وقایع جزاطاعت چاره‌ای ندیدوبخیال‌مریدی درویش ونوکری‌خواجه
توجه سبزوارگردید.

از این سخنان چنین برمی‌آید چنانکه درگذشته‌وجیه‌الدین مسعودناچارقدرت‌و
حکومت راباشیخ حسن جوری قسمت کرده بود اکنون نیزخواجه علی مؤید همانگونه با
رویش عزیز مجدی معامله کرد وعلی مؤید رهبرسیاسی و درویش عزیز پیشوای روحانی‌و
کری گشت .

بدیهی است که کسی سخنان پهلوان حسن دامغانی‌را مبنی براظهار اطاعت باور
کرد علی‌مؤید نامه‌هائی بسران سپاه سربداران که نگهبان قلعه شقان بودندنوشت که‌حسن
ابکشید آنگاه عازم وطن شوید چون اهل وعیال آنمردم درسبزواربودند بنابراین‌آنان
رحسن دامغانی را ازتن جدا کرده نزدخواجه علی‌مؤید فرستادند (۷٦٦هجری)

درهمین زمان صحرانشینان مغول‌وترك تحت ریاست امیرولی خروج کرد ندامیر
لی پس ازپیکار سختی‌استرآبادرا ازدست سربداران بیرون‌آوردومتصرف شد و بعدشهرهای
سطام ودامغان وسمنان وفیروزکوه‌را ازقلمرو ایشان منتزع‌ساخت۲ بدین‌قرارسربداران
احیه‌های مهم گرگان وقومس‌را در مغرب ازدست دادند خواجه علی مؤید پس از بدست
آوردن زمام امور مملکت بهیچوجه در صدد اقدامات جدی اساسی برای ارضای تمایلات

۱ــ دولتشاه صفحه ۲۸٦
۲ ـ خواندمیرصفحه ۱۵۹و۱٦۰

عامه مردم برنیامد وپس از ده ماه زمامــداری فرصت یافت تاگریبان خویش‌را از چنگ
درویش عزیزوطرفدارانش خلاص کند زیرا نه‌تنهادیگربآنان احتیاجی نداشت بلکه‌مزاحم
وی نیزبودند در اجرای‌این نظردسیسه‌ای ترتیب داد ودرویش عزیزرا تنهاگذاشت‌درویش
عزیزبا ۴۰۰ نفر از مریدان خودعازم عراق عجم گشت خواجه علی مؤید دوهزارنفر مرد
جنگی بدنبال اوفرستاد وامرکردبدون سربریده درویش عزیزبازنگردند این‌عده دریکی
ازمنازل بین راه به‌فراریان رسیدند ودرویش عزیز وقریب هفتادنفر ازیاران اوراکشتند
وسر درویش عزیزرا به سبزوار آورده در چهارسو بیاویختند علی مؤید بــوسیله فشار و
تعقیب وارعاب هواخواهان‌جناح افراطی سربداررا تارومار کرد علی مؤید بیاری سیاست
(تازیانه ونان شیرینی) توانست بیش ازدیکرفرمانروایان سربدار حکومت‌کند ولی‌دوران
شهریاری اوفاقد هرگونه افتخاروعظمت میباشد وی‌که توجه ویاری عامه مردم‌را ازدست
داده بود درمبارزه علیه امیران همسایه نیز نیروئی نداشت‌وضعیف بود وهمواره میکوشید
تاباآنان‌آشتی وسازش‌کند قلمرو دولت سربداران‌که درپیرامون سال۷۵۱هجری سراسر
حراسان غربی وقومس وگرگان راشامل بود اکنون بــولایت بیهق وچندشهرستان مجاور
غربی آن محدود ومنحصر گشته بود ولی بازهم درمعرض تهدید هواخواهان حسن جوری
وهمچنین‌امیران همسایه قرارداشت وی دریورش امیرتیموربایران دست توسل بجانب فاتح
بیگانه درازکرد وجزء ملتزمین رکاب اوشد (۷۸۳هجری) وباانجام این‌کارخیانت خودرا
بدولت وکشورسربداران بیش ازپیش ظاهرساخت ولی آخرالامر اونیز از تیغ بیدادامیر
تیمور در امان نماند ودرسال ۷۸۸هجری بدستور وی بقتل رسید.

ابراهیم صفائی

مرید سیدجمال‌الدین و همکار ملکم حسین قزوینی کیست؟

دریادداشتهای «دکتر خلیل‌خان ثقفی اعلم‌الدوله» که باعنوان «مقالات گوناگون» چاپ شده‌است . یادداشت‌جالبی دربارهٔ یك شاعر و نویسنده شارلاتان و عیاش ایرانی دیده‌میشود که شنیدنی و خواندنی است ، دکتر اعلم‌الدوله نوشته‌است : « وقتی وارد خانه شدیم دربان بما گفت یکنفری که بگمانم از همولایتیهای شما است و کلاه قرمزی برسر دارد پشت اطاق ایستاده و منتظر آمدن شما است ، من و دکتر ابراهیم خان حکیم‌الملك که باهم‌یکدستگاه اطاق درطبقه‌سوم‌اجاره کرده‌بودیم وقتی‌بالارفتیم دیدیم یکنفر عثمانی پشت‌در اطاق‌ما چمباتمه نشسته و چرت میزند ، چون مارا دید ازجا جسته پرسید شما ایرانی‌هستید ؟ گفتیم‌بلی ، گفت قربان‌شما من حسینم . حسین قزوینی ، بفرمائید توی‌اطاق تا تفصیل‌را برای شما عرض کنم، اماقبل‌ازوقت‌دانسته‌باشید که ازشدت گرسنگی وخستگی‌دیگر «نا» بمن‌نمانده اول یك‌دندانگیری بمن‌برسانید تابعد بگویم‌گزارش‌احوال ازچه‌قرار است، ما خوراکی‌آوردیم وچون وقت‌نهار بودبا عجله نهار حاضر کرده میرزاحسین‌خان قزوینی در سرمیز تفصیل خودرا بدین منوال شرح‌داد .

اسم‌من حسین وقزوینی‌الاصلم دراوایل‌جوانی ازقزوین‌بیرون‌آمده وجهانگردی کرده حالا شش هفت سال است که دراسلامبول زندگی میکنم ، در گفتن‌شعرمهارتی کامل ومخصوصاً در بدیهه‌سرائی یدطولائی دارم ، اخیراً سفیر کبیر ایران علاءالملك چون به‌اسلامبول‌آمد یك‌قصیده غرائی درمدح‌او ساختم اوهم نامردی نکرده یك مشت

لیره‌عثمانی بمن داد، پیش خود فکر کردم درصورتیکه آن «نادرویش‌قاجار» برج ایفل را دیده‌باشد دلیلی‌ندارد حسین‌قزوینی درویش بپاریس نرود وآن‌برج را تماشا نکند، این‌بود که‌آن لیره هارا خرج کـرده از اسلامبول با کشتی به مارسیل و از آنجا با راه‌آهن بپاریس‌آمدم ودیشب وارد این‌شهر شده وتمام‌پولهایم ته‌کشیده نه یك‌شاهی درجیب دارم نه با کسی‌آشنا هستم، از زبان‌فرانسه بیش‌از چند کلمه چیزی ندانسته راه‌بردار بجائی نبوده و نیستم تمام شب‌را در کوچه‌های این شهر راه‌رفته هروقت در روی یکی از نیمکتهای خیابان میخواستم بخوابم پلیس‌ها مرا بیدار کـرده میگفتند برخیز راه‌برو، تا بالاخره امروز گذارم باین محله افتاد و همه‌جا بازبان بی‌زبانی سراغ ایرانیهارا میگرفتم، گفتند دونفر ایرانی دراینجا منزل دارنـد، واقعاً چشمم بدیدن جمال‌شما روشن وقلبم گلشن‌شده دانستم که خدای‌تعالی بامن همراه‌است، حالا چیزی که‌ازشمامیخواهم این‌است که پنج‌شش روز از من نگهداری کنید برج ایفل و دیدنیهای پاریس را بمن نشان بدهید، بعداً اسباب مراجعت مرا به اسلامبول فراهم آورده ممنون و شکر گذارم کرده باشید در عوض خـداوند بشما اجر جزیل عنایت خواهد فرمود»

بعد اعلم‌الدوله چگونگی تهیه‌پول وپذیرائی ازحسین قزوینی وشرح‌ولگردیها و عیاشیهای اورا داده و نوشته است که سیصد فرانك هزینه سفررا که برای او جمع کرده‌بودند در مجالس‌رقص دختران وپسران پاریس صرف کرده بگدائی افتاده بود.

این‌داستان مربوط بسال ۱۳۱۲ ق میباشد، اما حسین‌قزوینی کیست؟ مطابق سندی که با خط نظرآقا یمین‌السلطنه وزیر مختار ایران در پاریس[1] در دست است حسین‌قزوینی پس‌از مهاجرت‌ازایران درآغازجوانی به‌استانبول رفته درصف‌شاگردان «سید جمال‌الدین افغانی» درآمده و در مکتب‌او الفبائی از سیاست‌بافی‌آموخته سپس گذارش بپاریس‌افتاده ودیگر ازاروپا دل‌برنکنده وباتهدید و گدائی ازمقامات‌ایرانی

---

۱ ـ نظرآقایمین‌السلطنه‌هم مانند «نریمانخان قوام‌السلطنه» ازرجال‌خدمتگزار ودیپلماتهای لایق ووطنخواه ایران بوده‌اند.

ن می کرده و بمصرف عیاشی میرسانده ومدتی‌هم نوچه «ملکم» بوده واز اوهم
، دریافت داشته و در نوشتن بعضی ازمطالب و مقالات‌هم همدست ملکم بوده
قسمتی از نامه نظرآقا خطاب به اتابك (مورخ ۱۴-ع-۱-۱۳۱۹ ق) دربارهٔ
ینی چنین نوشته شده‌است :۱

« عرض دیگر این است که میرزاحسین نامی قزوینی که گویا از مریدان
ین بوده‌است بپاریس آمده‌است و ازقراری که‌میگوید برای تحصیل‌زبان‌فرانسه
ده است ودر این‌مدت همه وقت امرمعاش و گذران حودرا بگدائی بسر برده
، دراین‌مدت همه‌اوقات از برکت همت ایرانیهائی که دراینجا متوقف هستند
ن‌آمده ومی‌آیندامرمعاش اوبیك‌اندازه مختصری میگذشت، حالاآن‌ایرانیهای
ته‌اند وآنهائیکه دراینجا هستند نمی‌خواهند بیش از این برای چنین شخصی
هند ، بصرافت این افتاده که بامداد و اعانت یکنفر از ایرانیها روزنـامه‌ئی
خودمان راه بیندازد و ازما بدبنویسد اگر این‌حرف‌او راست‌است باید محققاً
کننده‌او میرزاملکم‌خان‌باشدوالاکس‌دیگر نیست که باین‌صرافت بیفتد. اعتقادم
ت که باید اورا برفتن‌ایران تشویق‌وامیدوار کرد که‌اگر بوطن عزیز برگردد
ـمتی باو رجوع خواهد شد که بواسطه‌آن بخوبی گذران‌بکند » باوصول این
نامه مستقیم حسین قزوینی اتابك که مردی بخشنده و کریم‌الطبع بود، برای
یله نظرآقا پولی فرستاد ولی‌او حاضرنشد که بایران‌بیاید واز عیاشیهای پاریس
ردارد .

اینك یك نامه‌هم که باخط خود حسین‌قزوینی است‌گراورمیشود .

حسین قزوینی این نامه را به اتابك نوشته و شیوه ملکم نامه‌اش با تملق و
ـآمیخته است‌هم‌اظهار بندگی و جان‌نثاری کرده هم پول خواسته‌وهم تهدید کرده
که از کثرت‌استیصال ممکن‌است بطبع ونشر جریده‌ئی برخلاف میل خود دست
. متن نامه‌او چنین‌است .

۱ــ قسمتی‌از نامه نظرآقا برای‌نشاندادن نمونه خطاوگراورشد .

«عریضه : از پاریس : بحضور اقدس ومبارك حضرت مستطاب اجل‌اشرف امجد اکرم افخم اتابك اعظم مدظله العالی عرض‌شد . فی ۲۷ ژوئن۱۹۰۱ . تصدق حضور اقدس ومبارکت شوم پانزده‌سال است که از ایران بامید تحصیل دورافتاده و سالیست پنج که اکنون درپاریس بهمان‌امید بمذلت وپریشانی هرچه‌تمام میگذرانم و در این ایام یکی از هموطنان بطبع ونشر روزنامه فارسی‌العباره تحریك و تشویقم کرد . و مصارف آنرا نیز درعهده گرفته است ومقصوداو نیز ازطبع ونشر این جریده واضح و آشکار است . حال جان‌نثار نظر بحب‌الوطن طبیعی که درنهادجان داشته ودارم‌تبعیت آن هموطن و پیروی ازمقاصد او نکرده و یقین‌است که هیچوقت نخواهم کرد و از طرف‌دیگر چنان ازبی‌بضاعتی وتنگدستی مستأصل ولاعلاج مانده‌ام که میترسم کثرت استیصال بآنچه نخواسته و نمیخواهم‌بازم‌دارد ، آن‌آستانه مبارکه‌را امید بلند وقبله حاجات پانزده ملیون ایرانی و خود شناخته و دانسته و اختصاراً بعرض این عریضه جسارت‌ورزیدم که شایدآن ابر رحمت بقطره‌ئی از خاك بافلاکم رسانیده وکمترین بندگان و جان‌نثاران‌آستان مبارك محسوب و مفتخرم بفرمائید ، حالا امر واراده از حضرت مستطاب اجل اشرف امجداکرم افخم اتابك اعظم مدظله‌العالی‌است . فی ۲۷ ژوئن‌مسیحی ۱۹۰۱ ـ اقل جان‌نثاران وبندگان‌آستان‌مبارك حسین‌قزوینی»

این حسین‌قزوینی چنانکه گفتیم ویادداشت اعلم‌الدوله ونامه‌نظرآقا هم‌حکایت میکند ازهنر شاعری ونویسندگی درحدی ضعیف برخوردار بوده ولی قریحه و قلم وسیله کلاشی‌نامشروع او بوده‌وآنجا که پول‌نداشته برای‌راه‌یافتن در مجالس‌شهوترانی وعیاشی(کلوبهای‌شبانه) دلقکی‌پیشه‌میکردوپیوسته بدنبال می‌ومعشوقه‌بوده‌است.

قزوینی‌آزادفکری و سیاست‌بافی را درمکتب «سیدجمال‌الدین» و تهیه پول را بوسیله تهدید در مکتب «ملکم»آموخته و در بی‌بندوباری از تمام شاگردان‌آن دو عالیجناب ! جلو افتاده است ، نامه دیگری از ممتازالسلطنه در دست میباشد و نشان میدهد که‌او تاآغاز سلطنت مرحوم سلطان احمدشاه درپاریس بوده ولی ازآن پس از وی خبری نداریم ، بقرار اظهار یکی از سالخوردگان درآغاز جنگ بین الملل اول درپاریس خرقه تهی کرده‌است .

پایان

۲

سیری در دیوان صائب

مجید اوحدی (یکتا)

مولانا صائب نسبت بمعاصران واسلاف خود نیز بی‌نظیر نبوده وباستقبال پارهٔ ازآنها شتافته‌است ازجمله دوغزل ازطالب آملی ونیز از نظیری نیشابوری[1] و حکیم رکنای کاشانی[2] هریك سه‌غزل وازکلیم، عرفی ، راغب، شیدا[3] امیر[4] حالتی ترکمان[5]

---

۱ ـ نظیری نیشابوری : بعضی‌اورا اهل‌جوین‌دانسته‌اند دراوان شباب‌ازخراسان بآذربایجان‌آمده وبعدروانه هندوستان میشود وبخدمت‌خان خانان‌رسیده ومشمول‌عنایات‌او شده‌است (تذکره آذر) .

۲ ـ حکیم‌رکنا ـ اسمش‌رکن‌الدین مسعود ـ حدودیکصدهزار بیت‌شعر داردودر عهدشاه عباس ماضی‌از اوبی‌التفاتی‌دیده‌بهندوستان رفت‌بعددر زمان شاه‌صفی‌مجدداً باصفهان آمده وبالاخره بکاشان رفته‌ودرآنجا وفات یافت (تذکره‌آذر) وفاتش را نصرآبادی‌درسال ۱۰۶۶ ضبط کرده‌است .

۳ ـ شیدا ـ ازمعاصران صائب دوتن‌شاعر بااین‌تخلص می‌شناسیم یکی‌صلبی‌بیك مشهور بملامه‌اصلش ازتبریز اما درشیراز به‌تحصیل پرداخته وسپس‌بدعوت اکبرشاه‌روانه هندوستان میشود اوایل‌شیدا سپس فارغ تخلص میکرد (نصرآبادی صفحه ۱۵۸) دیگری اصلش ازهنداست دیوانی‌مشتمل برپنجاه‌هزار بیت‌دارد معاشرکلیم بوده ومردی‌زود رنج و باندك توهمی‌مکدرمیشده‌است (نصرآبادی ٤٤٤) صائب‌غزلی‌از اوجواب گفته وچون آثاری ازآنها در دسترس‌نبود معلوم‌نیست که غزل کدام یك‌ازاین دوتن مورد استقبال صائب‌قرار گرفته‌است. شعراینست:

این‌جواب آنغزل صائب که‌شیدا گفته‌است گر تو جویا طالبی مطلوب بی‌همتا طلب

٤ ـ امیر ـ میرزاجلال‌الدین‌فرزند میرزامؤمن‌شهرستانی‌داماد شاه‌عباس‌بزرگ بوده ودراثراعتیاد بشرب مدام درجوزی‌درگذشته (نصرآبادی صفحه ۹۵و۹۶)

٥ ـ حالتی‌ترکمان : قاسم‌بیك‌ازطایفه ترکمانیه‌است نشوونمایش‌درتهران‌ومعاصر ... (تذکره آذر) .

شاپور تهرانی[1] فیضی دکنی[2] هر کدام یکغزل استقبال کرده وغیرازآنها از شعرای دیگری همچون والهی[3] ــ ملك ــ غافل ــ ناصح ــ نصرت ــ ودود ــ نوعی (خبوشانی) رهی ــ میرفصیح ــ سید یزدی وسعیدا نیز نامبرده وباستقبال‌آنها رفته‌است (متأسفانه شرح احوال غالب‌آنها برنویسنده مجهول‌است) ــ درمیان شعرائی که نامبردیم طالب آملی بیش‌از دیگران موردتوجه صائب قرار گرفته و اورا عندلیب باغ‌آمل و طوطی خوش حرف‌آمل خوانده است‌آنجا که گوید :

عمرها رفت و صبا از نازکیهای سخن گل ز خاك طالب آمل بدامن مسرد

وجای دیگر:

هر کەچون‌صائب‌بطرزتازه دیرین‌آشناست دم بذوق عندلیب باغ آمل مسرند

و باز گوید :

بزنیاید شورصائب از شکرزار سخن تازبان طوطی‌خوش‌حرف‌آمل‌بسته‌اند

دربیت اخیر وهمچنین در جای دیگراز فقدان شاعرآتشین گفتاری چون وی تأسف خورده ومی گوید:

طالب‌آمل گذشت وطبعها افسرده شد کزچه‌روآن‌آتشین‌گفتاردرعالم‌نماند

صائب گاهی در مقام مفاخرت برآمده و چنانکه شیوۀ شعراست بطریق ارجوزه این ابیات را سروده است :

---

۱ ــ شاپور ــ ازاولاد مولانا امیدی تهرانی‌اول فریبی‌تخلص میکرده آخر باسم تخلص‌نموده دوبار بهندرفته و ازدولت سلطان سلیم و امرای او خصوصاً میرزا جعفرخان آصف‌خان قزوینی‌رتبه مصاحبت‌یافته وبانعامات سرافراز و بعد ازمراجعت بوطن بدارالبقا شتافته (آتشکده‌آذر) وی‌همشیره‌زادۀ امیدی تهرانی‌است (نصرآبادی‌ــ‌صفحه۲۳۷)

۳ ــ فیض‌دکنی ــ ابوالفیض‌پسرشیخ‌مبارك برادربزرگ‌شیخ‌ابوالفضل دکنی‌است که‌صدرالصدوراکبرشاه گورانی‌بوده در ۱۰۴۰ درلاهور وفات یافته (مجمع‌الفصحاء)

۲ ــ والهی ــ دوشاعربااین نام سراغ‌داریم یکی معاصر بابرمیرزا که بنابقول امیرعلیشیر نوائی‌درمجالس النفائس‌قصیدۀ‌بمدح‌او دارد وشاعردیگرمعاصرسلطان‌حسین‌میرزا بایقرا وازملازمان اوبوده‌است (مجالس‌النفائس صفحه ۴۰و۲۶۲)

بطرز تازه صائب داغ سازم نکته سنجان را عجب دارم کز آمل چو نتو خوش گفتار برخیزد

بطرز تازه قسم یاد می کنم صائب که جای طالب آمل در اصفهان پیداست

اما جای دیگر از اینکه سخنش مورد ایراد طالب آملی واقع نمیشود برخویش سنده دانسته و می گوید :

صائب همین بس است که درسلك شاعران طالب نمی کند بسخنهای من گرفت -

بعداز طالب آملی، صائب نسبت به نظیری نیشابوری وظهوری ترشیزی توجهی دارد ودرمورد ظهوری گوید :

صائب نداشتیم سر و برگ این سخن این فیض از کلام ظهوری بما رسید

جای دیگر درمقام مفاخره اینطور بیان میکند :

بلبل خوشنوای نیشابور خجل ازطبع بی نظیر من است

صائب ضمن مفاخره ، عرفی شیرازی ، نظیری نیشابوری وطالب آملی را در ترازوی قیاس نهاده ونظیری را برعرفی ترجیح داده است .

صائب چه خیالی است شور همچو نظیری عرفی بنظیری نرساند سخن را

ودرمقام مقایسه خود باآنها بدینگونه مترنم است : -

درسخن ازعرفی وطالب ندارد کوتهی عیب صائب این بود کرزمرهٔ اسلاف نیست

صائب دریکی از قصاید خود بمدح ظفرخان ازعرفی- نوعی وسنجر نام میبرد وبطریق ارجوزه میگوید : -

هزار حیف که عرفی و نوعی و سنجر نیند جمع بدار العیار برهان پور(۱و۲)

---

۱ - نوعی - خبوشانی - آذربیگدلی درترجمه حال نوعی باین جمله تنها اکتفا کرده است نوعی از اهل آن دیار (خبوشان) واین چندشعر ازغزلیات او یادگار»

۲- سنجر- اسمش میرمحمدهاشم خلف الصدق میرحیدر رفیعی بعداز پدر بهندوستان رفته وهمانجا وفات یافته است (تذکرهٔ آذر) .

واقعاً جای تأسف است که تذکره نویسان ما تا این حد نسبت ببزرگان سخن ما بی اعتنا بوده اند واگراین شیوه معیار کارباشد میتوان هزاران تذکره نوشت و فقط بذکر تخلص وایراد یك یادوبیت اکتفا کرد !!

که قوت سخن و لطف طبع می‌دیدند　　نمیشدند بطبع بلند خود مغرور
همین قصیده که یک‌چاشت روی داده مرا　　زاهل نظم که گفته است درسنین وشهور

صائب دراشعارخود یک‌جا ازحکیم شفائی وجای دیگر ازسحابی استرابادی نامبرده واز آنها تجلیل کرده‌است.

در اصفهان که بدرد سخن رسد صائب　　کنون که نبض‌شناس سخن شفائی نیس

☆☆☆

غزل‌گوئی بصائب ختم‌شد ازنکته‌پردازان　　رباعی گر مسلم شد زموزونان سحابی

همچنین یکی دومقام ازفغانی که بظن قریب بیقین بابافغانی شیرازی اس یادمیکند وخودرا متبع دیوان وی می‌شمارد

صائب از اینغزل که چراغ دل من است　　افروختم بخاك فغانی چراغها
از آتشین دمان بفغانی کن اقتدا　　صائب اگر تتبع دیوان کس کنی

ضمناً درغزلی که باستقبال او گفته گوید که ازروح فغانی استمداد کرد

اینغزل‌را پیش‌ازاین هرچندانشا کرده‌بود　　صائب ازروح فغانی دیگر استمداد

در اشعار صائب بدو غزل برخورد می کنیم که بقول خود جواب غزل حکیم‌است. گرچه تخلص شفائی حکیم‌نبوده وشفائی تخلص‌میکرد واما چون شا بااین تخلص سراغ ندارم حدس‌میزنم منظور صائب، حکیم شفائی باشدگرچه ر کاشانی‌هم بنام حکیم نامبردار بوده اما تخلص او هم مسیح بوده است. مقطع دو اینست:—

این‌جواب آن‌غزل‌صائب که‌میگوید‌حکیم　　تا نفس باشد کسی بی‌همنفس باشد
این‌جواب آن‌غزل‌صائب که‌میگوید‌حکیم　　بر بناگوشت مثال کفر و دین بنمو

صائب تبریزی‌است یااصفهانی قدیمترین و نزدیکترین تذکره بزمان صائب میرزا محمد طاهر نصرآبادی است که از معاصران وحتی معاشرا محسوب میشود — نصرآبادی در سال ۱۰۸۳ شروع بنوشتن تذکره خود میکند آنموقع صائب درقید حیات‌بوده وچه درذکر احوال صائب وچه درموارد دیگ

حاکی از آنست که وی از یك شاعر زنده صحبت میکند ـ نصرآبادی در ترجمهٔ صائب اینطور می‌نویسد : ـ

«اسم شریف ایشان محمدعلی است ووالدش از کدخدایان معتبر تجار تبارزه اصفهان است... تا آنجا که گوید» الیوم دراصفهان «توطن دارد وعموم خلایق ازصحبتش فیض وافر میبرند... الخ»

بعداز نصرآبادی بتذکره آتشکده آذر بیگدلی برخورد می کنیم. وی با این عبارت شرح احوال صائب را آغاز کرده است : ـ

«اسمش میرزامحمدعلی اجداد ایشان را شاه‌عباس کوچانیده ودرمحله‌عباس آباد اصفهان سکنی داد غرض وی دراصفهان متولد وهم درآنجا کسب کمالات صوری و معنوی کرده صاحب اخلاق‌حسنه بوده وسفر هند نیز کرده بزودی معاودت نموده ودر اصفهان محترم‌بوده واز شاه‌عباس ثانی وشاه‌صفی نوازشات یافته الخ »

دراینکه اجداد صائب تبریزی بوده‌اند جای‌هیچ‌تردیدی نیست اما خـود او را باید اصفهانی دانست زیرا دراصفهان تولدیافته ـ در دیوان‌او در ۲۸ مورد نام‌اصفهان ذکرشده که حاکی از علاقه مفرط او باین‌آب وخاك میباشد صائب صراحت اصفهان را وطن‌خویش میداند :

صائب ازهند مجو عشرت اصفاهان‌را فیض صبح وطن ازشام‌غریبان‌مطلب

درجای دیگر خاك‌اصفهان‌را توتیای دیدهٔ‌امید میداند :

سرمهٔ دیدهٔ امید کنم خاکش را گرمیسرشودم خاك‌صفاهان دیدن

صائب ازفرط علاقه ومحبت بوطن‌خود (اصفهان) میگوید :

درحریم‌خلد اگر باحور هم‌زانوشود خاطر صائب بخوبان صفاهان میکشد

وباز فرماید :

بنگر چه‌رغبتی‌است بساحل غریق‌را صائب عیار شوق‌من و اصفهان مپرس

انصاف‌را اگر کسی شهری را وطن خویش نداند چگونه در فراق‌آن اینطور غزلسرائی میکند :

خوش آنروزی که منزل در سواد اصفهان سازم زوصف زنده رودش خامه را رطب اللسان سازم

یا

چون نگردم گرد سرتاپاترا چون گردباد با کدامانی که می بینم صفاهانست و بس

صائب بالاخره درمورد تبریز که منشاء پدران وی بوده فقط در دومقام از آن نام برده است . یك جا میفرماید :

صائب از خاك پاك تبریز است هست سعدی گر از گل شیراز

و جای دیگر گوید .

در بهار سرخروئی همچوحسنش غوطه داد فکر رنگین تو صائب خطهٔ تبریز را

اصرار دراینکه صائب اصفهانی است یا تبریزی بیمورد بنظرمیرسد زیرا اینقبیل افراد اختصاص بیك جا ویك شهر ندارند بلکه مربوط بجهان وهمه کشورها هستند وما اگر دراین باب سخنی گفتیم از باب تعصب نیست که بخواهیم برافتخارات شهرخویش (اصفهان) بیفزائیم بلکه مقصود حقایقی است که با بحث وفحص ازپردهٔ ابهام بیرون افتد .

نظر دیگران نسبت بصائب

نزدیکترین تذکره نویس بزمان صائب که معاشر اونیز بوده میرزا محمد طاهر نصرآبادی است ــ نصرآبادی ویرا بدینگونه ستوده است :

«انوارخورشید فصاحتش چون خرد خرده بین عالمگیر و مکارم اخلاقش چون معانی رنگین دلپذیر خامهٔ یگانهٔ دوزبانش بتحریك سه انگشت به چهار رکن آفاق و شش جهت پنج نوبت کوفته و گنجینهٔ غیبی را از گوهرمعانی روفته مرآت ظاهروباطن را بصیقل همواری اززنگ کدورت زدوده وباب قبول بروی خویش گشوده ... الخ»

سایر تذکره نویسان معاصراو نیز کم وبیش وی را باحترام نام برده و باعنوان مولانا ونظیرآن یاد کرده اند .

آذر بیگدلی شاید اولین کسی است که صائب را مورد انتقاد قرارداده وسبك او

«درمراتب سخن گستری طرز خاصی دارد که شباهتی بفصحای متقدمین ندارد»
سپس گوید دیوانش قریب به یکصدهزار بیت ملاحظه شده بعداز مراعات بسیار ا
این چندبیت انتخاب شد ـ
رضاقلیخان هدایت نیز درمجمع الفصحا همان عبارت آذررا با کمی تغییر نوشته
و گوید : درطریق شاعری طرزی غریب داشته که اکنون پسندیده نیست ـ
«ریو» درفهرست کتب فارسی خود دربارهٔ صائب اینطور اظهارنظر میکند :
بالاتفاق صائب درشاعری خالق سبکی تازه وبزرگترین شعرای جدید ایران است ـ
پرفسورشبلی در جلدسوم شعرالعجم صائبراآخرین شاعر بزرگ ایران میداند
ودر ابتکار معانی وی را برتر ازقاآنی میشمارد زیرا بنابر عقیدهٔاو قاآنی مقلدفرخی و
منوچهری است وصائب دارای ابتکاراست ـ جای دیگر گوید صائب جنگی ازبهترین
اشعارپیشینیان جمع آورده که نسخه آن در حیدرآباد دکن موجود است ودر این کار
اورا با بوتمام تشبیه میکند که اونیز جنگی بزرگ ازآثار شعرای عرب جمع کرده و
گوید پایه ذوق صائب بیشتر از اشعاری که گردآورده است معلوم و معین میشود تا از
ابیاتی که خود سروده است ـ
پرفسور ادوارد برون پس از تخطئه نظر رضاقلیخان هدایت گوید که عبارت
ریو (که در بالا نوشتیم) خالی ازمبالغه نیست اما بدون شبهه صائب اعظم شعرائی است
که درقرن هفدهم مسیحی طلوع کرده اند وبنظرم تنها کسی است که در این کتاب[1]
لایق شرح مفصل است .
آنگاه می نویسد که چندین سال قبل ابیاتی از کتاب خرابات استخراج کرده ام
آنزمان که درمن درزبان فارسی مبتدی بودم ازاین ابیات بسیار خوشم آمد واکنون نیز
بنظرم خیلی دلپذیر می آیند ـ

طرز صائب وخصائص شعری

بطوری که درضمن مقالات قبل اشاره کردیم صائب رهنورد طرزی بود که
تاآن زمان کمتر شعرا به آن طرز سخن سرائی کرده بودند و یا اگر معدودی چون
عرفی ، ابوطالب کلیم همدانی ، نظیری نیشابوری و طهوری ترشیزی به آن روش شعر

۱ ـ مقصود جلدچهارم تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد برون میباشد .

فراوان بآن اقبال میکند و افراد در حصول آن چیز تازه بریکدیگر سبقت میجویند
وآنقدر پافشاری ازخود نشان میدهند که ازصورت اصلی خود خارج میشود همینکه
طرز سخن‌سرائی بسبك باصطلاح هندی رواج یافت متشاعران همچون خیل مگس که
برشیرینی هجوم آورند به‌پیروی این‌سبك شتافتند وآنقدر درایراد مضامین پیچ در پیچ
وبارد اصرار ورزیدند که یکباره لفظ را فدای معنی کردند واز استعمال الفاظ پیش
پا افتاده ودور از فصاحت دقیقهٔ فروگذار ننمودند کم کم شعر و شاعری به لغزسازی و
معما پردازی مبدل شد و بطوریکه در تذکره نصرآبادی ملاحظه میشود صدها شاعر
نکته پرداز !! بظهور رسید وسخنی‌را که صائب باخون دل بدست‌آورده و بقول خود
آنرا بآسمان رسانده‌بود بخاك سیاه نشاندند ونتیجه این‌شد که درعهد زندیه انجمن
مشتاق بوجودآید وافراد این‌انجمن خوب وبد ، مبتکر ومقلد را یك‌جا بباد استهزاء
بگیرند وباصطلاح تروخشك را باهم بسوزانند .

بلی، این عکس‌العمل پافشاریها و اصرار مقلدین افراطی بود که در ایراد
مضامین بارد ودور ازذهن واستعمال الفاظ رکیك وخارج ازفصاحت بریکدیگر سبقت
می‌جستند وشعر فصیح فارسی‌را از جادهٔ اعتدال منحرف ساختند که ای دو صد لعنت
براین تقلید باد !

ما درمقام‌آن نیستیم که خدمتی‌را که انجمن مشتاق درتجدید سبك شعرای
کهن ازخود نشان‌دادند درقبال بی‌انصافی آنها نسبت بصائب ومکتب اونادیده بگیریم
و بعبارت دیگر این گناه را باآن ثواب پایاپای کنیم بلکه نه‌باید ازآن گناه‌صرفنظر
کرد ونه‌این خدمت را میتوان ناچیز شمرد زیرا بهترین صراف وانتقام جو روزگار
است که هم گناه را کیفر میدهد وهم خدمترا پاداش می‌بخشد ـ کیفرآن گناه اینکه
پس‌ازگذشت سیصد سال کم وبیش دست‌روزگار حجاب ازچهرهٔ حقیقت بیك‌سوافکند
ونشان داد که انجمن مشتاق دربارهٔ صائب ومکتب وی حق کشی کردندواینك بگیتر
آن گناه آتشی که‌آذر بیگدلی افروخته‌بود بآب حقیقت سرد و خاموش شد وگفتارش
مطرود شناخته آمد اما خدمت آنان نیز بی‌پاداش نماند گرچه خود نتوانستند سبك

ناتمام

خشم و طغیان

شب چو رخ‌پوشد عروس چشم‌اخترزای من
پرده برگیرد زرو ، دوشیزهٔ رؤیای من

بند بردارد زپای همتم دست خیال
پرگشاید مرغ پندار فلک پیمای من

با سبکبالی ز روی خاك برخیزم چو باد
سوی بالا آشنا گیرند دست و پای من

دامن افشان از سر این کوی گردان بگذرم
تا ز قاف بی‌نیازی بگذرد عنقای من

عالمی جویم که از وارستگی دیوانه وار
پرزند در آب و آتش روح بی‌پروای من

غافل از سود وزیان خویش، گردد گاه‌رن
در طریق بی‌نیازی ، همت والای من

جذبهٔ خاکی بگیرد دامنم ناگه که هان!
چند بگریزی ز نیروی توان فرسای من

باتن خاکی گریز از عرصهٔ من روی‌نیست
خیره‌ازمن چون گریزی؟ نیستت‌یارای من

چون برنجیر طبیعت بسته بینم پای خویش
بشکند بال غرور طبع گردون سای من

چشم‌پرخون، گیسوان‌آشفته، آتش‌برزبان
خیزد از لبهای لرزان بانگ وایاوای من

از سرخشم آنچنان فریاد رعدآسا کشم
تا فروریزد سپهر از هیبت غوغای من

پنجه اندازم بروی هر بلند اختر ز خشم
خندد ار بــر غیرت‌طبع پلنگ آسای من
سنگ طغیان بر جبین چرخ مینائی زنـم
تـا بسنگ نـامرادی نشکند مینای من
کلك ناهنجار پیشانی نـویسان بشکنم
تـا نبیند تیره ، نقش بخت انـدروای من
خیمهٔ موهوم نـه افـلاك در آتش کشم
تـا نگردد بـر مراد دشمن رعنای من
شیشه‌های عمر دیوان را فرو کوبم بسنگ
در گلو تا نشکنند اهریمنان آوای من
در شب‌آویزم ، بنالم هم نوای مرغ حق
آنقدر حق حق زنم تا خون‌چکد ازنای‌من
تا بکی بازیچهٔ خـودکامی نـاسختگان
عمرمن ، امید من ، امروز من ، فردای‌من
حلق را مفتون هر گـوساله دارد سامری
گـر نهان درآستین باشد یـد بیضای من
اژدرآسا میـکشد زیـن پس بـکام آتشین
سحر افسون پیشگانرا کلك مارافسای من
کـور سازد دیـدهٔ افعی دمان تیره‌دل
چون زمرد ، شعر نغز انجمن آرای من
ای زبانک لای‌لای دایگان در خواب‌ناز
خیز و بنگر دایگان‌را خفته ازلالای من
تخم طغیان در دل ارژنگ باشد دمبدم
شعر شورانگیز عصیان پرور شیوای من

از دکتر خسرو فرشیدورد

تشبیهات و تعبیرات شاعرانه

دربارهٔ شب وتاریکی

یکی‌ازکارهای لازم برای‌ادبیات فارسی گردآوری تشبیهات‌وتعبیرات شاعرانه و نشاندادن سیرآنها درآثار سخنوران است . این‌کار به شاعردرسرودن‌شعروبسخن سنج در شناختن‌آثار ادبی‌یاری می‌نماید ومی‌نمایاندکه‌کدام تشبیه و تعبیرتازگی‌دارد و متعلق به خودشاعر است‌وکدامیك کهنه وازآن دیگرانست . متأسفانه این‌کارمفیدکه مستلزم سالها تحقیق ومطالعه درادبیات فارسی‌وآثار ترجمه‌شده از زبانهای بیگانه‌است تاکنون‌چنانکه باید صورت‌نگرفته است‌وشاعران وسخن‌شناسان ما به‌درستی‌نمی‌دانندکدام تعبیرشاعری تازه وبدیع وکدامیك متعلق‌به گذشتگان‌است. نگارنده‌ضمن سالهامطالعه درنظم‌ونثرقدیم‌وجدید فارسی کوشیده‌ام گوشه‌ای ازاین‌کار راآغاز کنم وبه‌این‌منظور بسیاری‌ازتعبیرات و تشبیهات گذشته وحال‌سخن‌پردازان فارسی‌وفرنگی‌راگردآورده‌ام وآنها را برحسب موضوع طبقه بندی‌کرده‌ام ودراین مقاله‌قسمت مربوط به‌شب‌آن را ازنظرخوانندگان گرامی مجله‌وحید می‌گذرانند . این‌نکته درخوریادآوری است که من‌اگرچه برای تشبیهات وتعبیرات بدیع شاعرارزش فراوانی‌قائلم وآن‌را نشانهٔ زبردستی‌وهنراو درشاعری میدانم ولی مانند ژرار دونروال‌شاعرفرانسوی بکاربردن‌تشبیهات دیگران‌راهمیشه‌دلیل بی‌اعتباری‌شعروبی‌شعوری[1] شاعرنمی‌انگارم زیرا اولا این‌کارممکنست نادانسته‌وبراثر تواردصورت‌گرفته باشد ثانیاً اگراستفاده ازابداعات دیگران خودباابداع ونوآوردی همراه باشد موجب تکامل و غنای ادبیات‌ست چه‌تشبیهات‌وتعبیرات شاعرانه‌نیز تکامل‌وسیروسلوکی دارند. باری‌اگرشاعری‌را که‌ازتشبیهات دیگران استفاده‌میکند بی‌شعور بدانیم‌باید سعدی‌وحافظ راهم از بیشعوران شمرد زیراآنان نیزتشبیهات کهنه‌ای‌مانندلعل‌لب، سنبل‌مو ، زنجیرزلف و... راکه‌ازقرنها پیش‌به‌وسیله شعرای دیگراستعمال شده‌است‌بارها درشعرخودآورده‌اند. بنظرنگارنده آنچه نشانهٔ ضعف‌شاعراست استعمال نامناسب وعاری‌ازابداع این‌گونه تشبیهات‌است‌نه‌به‌کاربردن هنرمندانه‌آنها. اماکدامیك ازشاعرانی که شعرشان دراینجا نقل‌شده‌است تشبیهات دیگران

---

۱ ـ اشاره به‌نظرژرار دونروال آنجاکه گفته‌است : «هرکس‌بارنخست رخساریار را به‌گل تشبیه‌کرد شاعربود وآنکه‌باردوم چنین‌کرد بی‌شعور»

راهنرمندانه بکاربرده‌اند وکداميك‌درکارخود هنری‌نشان نداده‌اند ویاکداميك بی‌حوا...
اشعار دیگران تشبیهات وتعبیراتی‌عین‌آنها بوجودآورده‌اند موضوعی‌است‌که بحث‌آن به...
است به‌فرصت دیگری‌موکول شود .

***

شب‌ازنظر شاعروعارف سرچشمهٔ الهام و معنی‌پردازی است. کمترشاعری است ...
تحت‌تأثیر سکوت‌رازگستر شب‌قرارنگرفته‌باشد وقسمتی‌ازسروده‌های خودرا در وصف ...
نسرائیده باشد. ازاینرو شب‌دمساز وهمرازشاعراست .

وصف شب‌دراشعار وعباراتی‌که‌دراین مقاله‌گردآمده استازجنبه‌های‌مختلف‌مور...
توجه‌قرارگرفته‌است. شب‌ازلحاظ‌رنگ‌به‌اشیاء یاجانداران‌سیاه مانند شده‌است‌ازقبیل‌قیر ،
دریای قار ، آبنوس ، زنگی ، روی زنگی ، لشکر زنگ ، شبدیز ، سمور ،
هندو، ابرسیاه ، زلف، جعد سیاه ، گیسو، زنگار ، مارسیاه دهن بازکرده ،
نقاب عزا ، نقاب سیاه ، زاغ ، پرزاغ ، عنقای سیاه ، پردهٔ‌آبنوس، پیراهن
قیرگون ، پیراهن تیرهٔ‌عزا، پردهٔ تیره،شعرسیاه ، مخمل سیاه ، چشمهٔ‌سیاه،
دود، دود دوزخ ، دوده ، چاه و...

شب ازلحاظ وحشتزائی به **غول** ، **مارسیاه، مارسیاه‌دهن‌بازکرده**، **کسی**
که چشم دژم دارد ، کفن ، کسی که برچهره **خود قیر اندوده** است ،
نقاب غزا و از نظر مرموزی به **کسی که دارای‌روح‌ناپیداست** وبه‌**موجودرازپوش**
و دربی ادراکی وبیخودی به‌**انسان مست یاخفته‌یاخاموش** وازلحاظ زیبائی‌به‌**عروس**
به‌**گل** به **افسونگر**، به **لعبت‌باز** ، به **چترشاهی** و ازنظر افسردگی‌به **دل بی‌سرور**
وازلحاظ وسعت وشمول براشیاء به **دریا** ، **دیار ودیارافلاطونی** تشبیه شده است

تشبیه‌شب به‌زلف وگیسووجعد زلف‌وکسی‌که دارای‌زلف وگیسواست :

چو بنمود شب**جعد زلف سیاه**	از اندیشه خمیده شد پشت ماه	(فردوسی)
چو **زلف شب تیره** آمد پدید	از آنجا یکه سوی لشکرکشید	«
چواز **زلف شب** باز شد تابها	فرو مرد قندیل محرابها	(منوچهری)
چوشب **زلف‌سیاه** افکندبردوش	نهاد ازمامزرین حلقه درگوش	(نظامی)
چوآمد **زلف شب** درعطرسائی	به تاریکی فروشد روشنائی	«
شبی‌گیسو فروهشته به دامن	پلاسین معجر و قیرینه گرزن	(منوچهری)
رهی باریك‌چون پرگار ابروش	شبی‌تاریك‌چون**ظلمات‌گیسوش**	(نظامی)

حافظ با استادی‌وهنرمندی بیشتری‌زلف را به‌شب‌مانند‌کرده است وتشبیه کهن
را بابیان وتعبیری‌نو به‌کار برده‌است :

معاشران گره از زلف یار باز کنید **شبی خوشست بدین رشته‌اش دراز کنید**

یعنی شب را با زلف سیاه و شبرنگ یار دراز کنید.

تشبیه شب و تاریکی به مرغ : یکی از مواردی که شب بآن بسیار تشبیه شده است مرغ بویژه مرغهای سیاهرنگ مانند زاغ و عنقای سیاه و جز آنهاست :

نهاد از حوصله **زاغ سیه پر** به زیر پر طوطی خایهٔ زر (نظامی)
چو طاوس فلك بگریخت از باغ بگل چیدن بباغ آمد **سیه زاغ** »
مگر باز سپید آمد فرادست که گلزار شب از **زاغ سیه** رست »

زاغ شبه رنگ شب بیضه زرین چرخ درزیر بال گرفت. (دارابنامه).
زاغ شبه رنگ شب در دریای مغرب غوطه خورد. (همان کتاب)
پر و بال مرغ سپید روز را بستند و **زاغان سیاه** شب از قفس عالم جستند. (همان کتاب)

شبها چو **توده های کلاغان** شامگاه از دور از دیار افقها رسیده اند (نادر نادرپور)

نظامی شب را به **کوه زاغ برسر و زاغ کوه بر پر** نیز تشبیه کرده است:

شبی تیره چو کوهی **زاغ برسر** گران جنبش چو **زاغی کوه بر پر** (نظامی)

تشبیه شب به عنقا و عنقای سیاه و مرغ بطور عام :

شباهنگام کاین **عنقای فرتوت** شکم پر کرد ازیکدانه یاقوت (نظامی)
عنقای سیاه گردون به باز سپید گردون درعالم مبدل شد. (دارابنامه)
شب چو مرغی عظیم و جوجه خاك خفته در سایه سیه بالش (پژمان بختیاری)
ماندم بر آن فراز و شب **از دور پر گشود** تك تك برآمد از دل ظلمت ستاره ها
(نادر پور)

گاه شب و تاریکی به **پر زاغ** یا **فرشی که مانند پر زاغ** است مانند شده است:

همان که زمین گشت چون **پر زاغ** چنین تا سر از کوه بررد چراغ (فردوسی)
سیاه شب تیره بر دشت و راغ **یکی فرش** افکنده چون **پر زاغ** »

چنانکه دیده میشود این تشبیهات ازشاعری بهشاعر یا نثرنویس دیگر رسیده و مورد استفاده او قرار گرفته است.

شب و تاریکی به پیراهن سیاه ، شعر سیاه ، مخمل سیاه ، پیراهن مشك رنگ، پیراهن عزا یعنی به جامه ها و پارچه های سیاه نیز تشبیه شده است :

چو **پیراهن** شب بدرید ماه نهاد از برچرخ پیروزه گاه (فردوسی)
سراز برج ماهی برآورد ماه بدرید تا نافه **شعر سیاه** »

غروب تاریك و غم افزا فرارسیده و برتن دریا **جامه ای ازمخمل سیاه** پوشانده آسمان نیز در زیر **پیراهن تیره عزا** پنهان شده است . (روبن داریو شاعر نیکاراگوایی)

چو خورشید زرین سپر برگرفت شب تیره ز و دست برسر گرفت
بینداخت **پیراهن مشك رنگ** چو یاقوت شد چهر گیتی برنگ (فردوسی)

شب و تاریکی به نقاب معطر ، نقاب سیاه عزا ، دستمال سیاه ، نقاب دخانی ، کفن ، خیمه ، خیمه سیاه و چتر شاهی هم تشبیه گردیده است :

شاعر ، چنگت را برگیر نسیم ملایم برسطح چمن میوزد و **نقاب معطر** شب را می لرزاند. (آلفرد دوموسه) .

هنگامی که خورشید روی در پشت افق پنهان میکند شب و تاریکی آرام آرام فرا میرسد و **نقاب سیاه عزا** گونه های گلگون غروب را از چشم نامحرمان پنهان می سازد. (برنتارو شاعر قرن هفدهم و هجدهم ایتالیائی ترجمهٔ شجاع الدین شفا)

شبی در غایت تاریکی **نقاب دخانی** برچهرهٔ روشنان گردون بسته . (دارابنامه)

شب خاموش کنار بستر من نشسته است تا چون **دستمالی سیاه** قطره های اشک مرا بخود فرو برد. (دلمیرا اوگوستینی شاعره قرن نوزدهم اوروگوئه ای ترجمهٔ شجاع الدین شفا)

ای عزیز دل گوش کن آهنگ شب دلپذیری را که چون **کفنی** دراز بسوی شرق کشیده میشود ، گوش کن. (بودلر)

پردهٔ کران تا کران شب مثل **کفنی سیاه** همه جا را پوشانده بود . (شوهر آهوخانم صفحه ۷۳۰ ازعلی محمد افغانی)

شب در آفاق تاریک مغرب	**خیمه**اش را شتابان برافراشت	(نادرپور)
از آن به تیرگی شب خوشم که مجنون را	**سیاه خیمهٔ** لیلی بود دل شبها	(صائب)
زمین در سر کشیده **چتر شاهی**	فرو آسود یکسر مرغ و ماهی	(نظامی)

شب در مثالهایی که خواهد آمد به انسان یا موجود جانداری که دست ، انگشت یا چشم دارد و یا کسی که میخوابد و همچنین موجودی رازپوش و اسرارآمیز تشبیه شده است

وای از آن وقت که شب تار نیز **دست حمایت** ازسرم بردارد و مرا باخود تنها گذارد (ریبسن شاعر قرن نوزدهم نروژی)

می کشد **دست** شب تیره به دیوار جهان	تا مگر باز کند روزنه فردا را

(توللی)

شب همه رنگها را یکسان کرده به همه چیز صورت یکرنگ بخشیده **باسر انگشتان** خود آرام مژگان مرا برهم نهاده و آخرین ذره امیدم را به آب خاموشی داده است.
(سیسیلیا میرلس شاعرهٔ قرن نوزدهم و بیستم برزیلی)

شب خفته

گوئی این شب تابستانی خود نیز چرت زنان به خواب رفته است .
(استریند برگ شاعر قرن نوزدهم و بیستم سوئدی)

شب بخوابست و در آسمانها	اختران روشن و با شکوهند	(نادرپور)

شب‌مست ، شب‌خفته ، شب‌افسونگر :

دورآنجا که شب **افسونگر و مست** **خفته** بر دشتهای سرد و کبود (توللی)

شب صاحب چشم :

غافل که کوکب سحری چون نگین‌اشك زد حلقه در سپیدی **چشم شب سیاه**

(نادر پور)

لکه ابری روی **چشم شامگاه** چتر می‌گسترد و می پوشید رنگ

تیره می‌گردید و دامن می‌کشید راه را بر آسمان می‌کرد تنگ (کسرائی)

راز شب :

آیا اگر در **خاموشی راز پوش‌شب** تو واورا درآغوش‌هم غافلگیرمیکردند اوجرأت‌آن داشت‌که آشکار و بی‌پروا بگوید‌تومال اوهستی؟ (مایکف‌شاعرقرن‌نوزهم‌روسی)

راستی شب درتاریکی‌خود به‌تو (میوه) چه **رازی**آموخت‌که اکنون‌برگونه‌های ارغوانی‌تو لرزشی‌از سرما پدیداراست. (نیچه‌فیلسوف قرن‌نوزدهم‌آلمانی)

نیمه‌شب‌آن لحظه‌های خوش‌که نهفته‌است در دل آرام خود **ودیعهٔ رازی**

(نادرپور)

به‌هر بی‌پرده‌ای اظهار نتوان‌کرد راز خود دلشها بود **گنجینه‌اسرار** عاشق‌را

(صائب)

شب‌وتاریکی به‌پرده ، پرده‌آبنوس، پرده تاریکی ، پرده‌تیره نیزتشبیه‌شده‌است:

شب آمد یکی **پرده آبنوس** بپوشید بر چهرهٔ سند روس (فردوسی)

چو خورشید پیراهن قیرگون بدرید واز **پرده** آمد برون »

همه‌شهر درخواب رفته درکوچه ها همه‌جا خاموشی حکمفرماست فقط‌گاه بگاه شعلهٔ‌چراغی **پردهٔ تاریکی** رامیشکافد . (هولدرلین شاعرقرن نوزدهم آلمانی)

گوئی‌سرانگشت جادوئی‌خدا بر **پردهٔ** شبهای‌من‌کابوسی‌هزارشکل وجاودانه رقم زده است . (بودلرشاعرفرانسوی ترجمهٔ حسن‌هنرمندی)

پردهٔ کران تا کران شب مثل کفنی سیاه همه‌جا را پوشانده بود .

(شوهر آهو خانم ص۷۳۰)

برروی‌دنیای‌روزپردهٔ **تیره شب**فروافتاده‌است. (تیوچف شاعرقرن‌نوزدهم‌روس)

هان‌ای شب‌شوم وحشت انگیز تا چند زنـی بجانم آتش

یا چشم مرا ز جای برکن یا **پرده** ز روی خود فروکش (نیما)

قیر، دریای‌قیر ، دریای‌قار۱ موج‌دریای قیر، قیرنیه‌گرزن ، پیراهن‌قیرگون چادرقیرگون نیزتعبیراتی‌است‌که برای‌شب وتاریکی‌بسیاربکار رفته‌است :

۱ ــ قار بهمان معنی قیراست .

شبی چون شبه روی شسته به‌قیر — نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر (فردوسی)
زمین زیر آن **چادر قیرگون** — تو گفتی شدستی بخواب اندرون »
چو خورشید **پیراهن قیرگون** — بدرید و از پرده آمد برون »
شبی گیسو فروهشته به دامن — پلاسین معجر و **قیرینه گرزن** (منوچهری)
شب در آفاق تاریك مغرب — خیمه اش را شتابان برافراشت
آسمانها همه **قیرگون** بود — برف در تیرگی دانه می‌کاشت (نادرپور)
چنان گشت باغ و لب جویبار — کجاموج خیزد ز **دریای قار** (فردوسی)
شبی همچو زنگی سیه تر ز زاغ — مه‌نو چو در دست زنگی چراغ
سیاهیش برهم سیاهی پذیر — چوموج از برموج **دریای قیر** (اسدی)

تشبیه‌شب وتاریکی به‌دود ودوده ازقدیم تاکنون متداول بوده‌است:

شبی همچو بر روی دیو سیاه — فشانده‌دم و **دود دوزخ** گناه
هرسیاهی که شب از **دودسیه** داشت‌فلك — در سر سلسله غالیه فام آوردی
(ظهیر فاریابی)

فرو برد خورشید تا بنده سر — پدیدار شد **دود** در بحروبر (دارابنامه)
که‌چون آتش روزروشن گذشت — پراز **دود** شدگنبد دوردشت »

در زیرسایه روشن ماه پریده رنگ — درپرتوی چو **دود** غم‌انگیز و دلربا
(توللی)

میشود سینهٔ‌شب بازچو **دودی** زنسیم — میشود پرده‌غم دور چوبادی ز سراب
(توللی)

اینجا سکوت وخاطره‌ها خفته‌بود وباد — در **دود** شب تو هم رؤیا دمیده بود
(نادر پور)

رشته های نسیم چون برق مجسم — **دود** شب از شاخه ها می‌رفت بالا
(نادر پور)

هوا اندوده رخساره به **دوده** — سپهر آراسته چهره به گوهر (لبیبی)
شب‌آمد قمرخامه **بردوده** بست — عطارد دوات مرکب شکست (دارانامه)

شب به **چاه وبیغوله** هم تشبیه‌گردیده است :

شبی‌چون **چاه‌بیژن**‌تنگ‌وتاریك — چو بیژن درمیان چاه اومن (منوچهری)
در**چاه**‌شب بسوی تو امید‌بسته‌ام — تابشنوی‌صدای‌مرا‌ازدرون**چاه**
(نادرپور)

آن خنده‌های باد دربیغولهٔ شب — وآن غولها درتیرگی،همصحبت‌او
(نادرپور)

شب‌درایمن مثال به جائی که دارای کرانه است تشبیه‌گردیده :

ای کلاغ شوم که از دنیای کهن آمده‌ای تا در **کرانه‌های مرموز** شب سرگردان
نام اشرافی تو در دیار افلاطونی شب چیست؟ (ادگار آلن پو)

دیار شب :

لی که می‌رمد از زردی غروب — تا از دیار شب بگریزد به شهر روز
م گریخته است از دیار شب — اما پرش به خون شفق می‌خورد هنوز
(نادرپور)

شب و تاریکی در مثالهائی که خواهد آمد به زنگی، حبشی، روی زنگی، لشکر مطرب زنگی، عقابین سیاهی، مارسیاه، شبدیز، سمور، انگشت سیاه، کسی که روی لو داست و به دل بی‌سوز تشبیه شده است :

ت چون **روی زنگی** سیاه — ر برج حمل تاج بنمود ماه (فردوسی)
شب **سیه‌ماریست** گوئی — چو **زنگی** آدمی خواریست گوئی (نظامی)
ام از برای نور پاشی — ستاده **زنگیی** با دورباشی »
نشاه صبح آمد براورنگ — سپاه روم زد بر **لشکر زنگ** »
زنگیی در ماه می‌دید — چومه در قلعه شد زنگی نخندید »
در **عقابین سیاهی** — پر و منقار مرغ صبحگاهی »
شبدیز شب گلگون خورشید — ستام او کند چون گلبرگ بر بید »
د **مطرب زنگی** و روسی — نشاید کرد از این بهتر عروسی »
دوران سنجابی و شق‌دوز — **سمور** شب نهفت از قاقم روز »
جای ماندی چون **سیه‌میغ** — بر آتش می‌روی یا بر سر تیغ »
م سرد چون **دلهای بی‌سوز** — برات آورده از شبهای بی‌روز »
همچو بر روی **دیو سیاه** — فکنده دم و دود دوزخ گناه ؟

تاریکی و شب در این مثالها به عروس، گلزار، لعبت‌باز، نوازنده‌ساز و کسی که سر یا کسی که آفتاب سر او را از تن جدا می‌کند یا کسی که روح دارد تشبیه شده است :

عبت‌باز شب پنهان کند راز — من اندر پرده چون لعبت شوم باز (نظامی)
س شب چو نقش افکند بر دست — به‌شهر آرائی انجم کله‌ای بست »
که کافتاب عالم افروز — سر شب را جدا کرد از تن روز »
یرگی اندر آمد به خواب — چو تیغ تبش برکشد آفتاب (فردوسی)
باز سپید آمد فرادست — **که گلزار** شب از زاغ سیه رست (نظامی)

روح شب ، روح بزرگ و عمیق شب، روح ناپیدای شب :
در هوائی که در خلاء و سکوت دامن گسترده است
روح بزرگ و عمیق شب فرو می‌آید (از آلبر سامن شاعر فرانسوی قرن نوزدهم
جمه حسن هنری)

درآن‌دوچشم که‌چون **روح** شب شکفته‌سیاه نهفته رازی و پوشانده از نگاه منش
(نادر پور)

روح ناپیدای شب‌در بیشه زاران گاه پاورچین و گاهی پر هیاهو
سایه‌ها را میدوانید از پی هم بیشه درهم‌می‌کشید ازخشم ابرو (نادرپور)

دراین عبارات شب به**گل** سیاه تشبیه شده است: ۱

شب چون**گلی‌سیاه** پرافشانده درهوا
باران ریزریز
عطراقاقیا (نادرپور)

گاه شاعران شب را به جائی‌عمیق‌تشبیه کرده‌اند وصفت‌عمیق‌وژرف به‌شب‌داده‌اند.

امشب چه **شب‌عمیق** آرامی است در او نه نوازشی فریادی (نادرپور)
امشب چه **شب‌عمیق** آرامی‌است می‌گوئی وزیرکانه می‌خندی
(نادرپور)

در تاریکی **عمیق شب** که قلمرو خداوندداست زمزمه دلپذیر وخوش‌آهنگی را می‌شنوم (ریلکه شاعرآلمانی)

آنانکه درگذرند این‌آوارا
در **ژرف شب** دراندیشه خویش
درسکوت ودرنسیم
روشن یا محو..... (هانردوورنیه شاعرقرن بیستم فرانسوی)

چنانکه دیدیم‌شاعران‌شب‌را به‌چاه نیز که‌علاوه بر سیاهی‌عمیق‌هم‌هست‌تشبیه کرده‌اند.

***

مثالهائی که‌از نظامی‌واسدی‌وعلیمحمدافغانی‌دراین‌مقاله‌آمده است‌به‌وسیله‌دوشیزه **مریم‌اشراقی** دانشجوی‌دانشکده ادبیات‌اصفهان گردآوری و دراختیار نگارنده‌گذاشته شده است . ترجمه‌هائی که‌نام‌مترجم‌ذکر نشده‌است از**آقای شجاع‌الدین‌شفا** است .

۱ـ «گل شب» نام قطعه شعری‌از نادرپور هم اینست

تاریخ شعر فارسی در هند و پاکستان

۳

سیدمرتضی‌موسوی ـ دانشجوی پاکستانی

قرن هفتم

قرن ششم وهفتم درتاریخ شعرپارسی دورهٔ بسیار درخشانی میباشد در این عصر گویندگان نامداری چون ابوالعلاء گنجوی ، امیرمعزی نیشابوری (م ۵۲۰) حکیم عمرخیام نیشابوری (۵۳۰) سنائی‌غزنوی (۵۴۵) سوزنی‌سمرقندی ، ادیب‌صابر ترمذی (۵۴۶) عبدالواسع جبلی (۵۵۵) سید حسن غزنوی (۵۶۵) رشیدوطواط (۵۷۳)مجیر بیلقانی (۵۷۷) انوری ابیوردی (۵۸۳) فلکی شیروانی (۵۸۷) جمال‌الدین اصفهانی (۵۸۸) اثیرالدین اخسیکتی (۵۸۹) خاقانی شروانی (۵۹۵) ظهیر فاریابی (۵۹۸) نظامی گنجوی (۶۱۴) عطار نیشابوری (۶۲۷) کمال اسمعیل اصفهانی (۶۳۵) امامی هروی (۶۶۷) مولوی (۶۷۲) بدرالدین جاجرمی (۶۸۶) مجدالدین همگر (۶۸۶) عراقی همدانی (۶۸۸) و سعدی شیرازی (۶۹۱) بکار شعر وشاعری پرداخته‌اند .

در زمان سلطنت خسروشاه‌بن بهرامشاه (۵۴۷ـ۵۵۵) وخسروملک‌بن خسروشاه غزنوی (۵۵۵ـ۵۸۲) درنتیجهٔ چیره شدن غوریان درغزنین ، لاهور پایتخت سلطنت غزنوی گردید واکثر گویندگان ونویسندگان وابسته‌بدربارغزنویان در «غزنین‌ثانی» گرد آمدند که معروفترین آنـان حمیدالدین مسعود شالی‌کـوب لاهوری[۱] جمال الفلاسفة یوسف بن محمد دربندی[۲] ابوالمعالی نصرالله‌ابن عبدالحمید مترجم کلیله ودمنه[۳] یوسف بن‌نصر کاتب[۴] عبدالرافع‌هروی[۵] جمال‌الدین ابوبکر بن‌مساعد خسروی بخارائی[۶] بوده‌اند ـ

۱ـ لباب‌الالباب ج ۲ ص ۴۱۲ ـ ۴۱۱ ۲ ـ فرهنگ سخنوران تألیف آقای دکترخیامپور ص۶۶۰ ۳ـ ایضاً ص۶۰۳ ۴ـ ایضاً ص۶۶۱ ۵ـ ایضاً ص۳۷۶ ۶ـ ایضاً ۱۹۱ .

اما رویهمرفته ازوفات سلطان بهرامشاه بن مسعود سوم غزنوی (۵۴۷) تا جلوس سلطان شمس‌الدین ایلتتمش درسال ۶۰۷نابود گردید و مناطق غزنویه شبه‌قاره نخست بدست کشورگشایان تازه نفس غوری و سپس بدست ممالیك‌غوریه افتاد - « از نتایج تاریخی تسلط این‌دولت(غزنوی) باز کردن راه هندوستان برروی دول اسلامی بود که پس‌از غزنویه مکرر آنجارا محل تاخت‌وتازقرارداده دین‌اسلام وزبان‌فارسی وفرهنگ ایرانی را رایج کردند» ۱

نیمهٔ‌دوم قرن ششم مصادف باانقراض سلطنت سلاجقه بزرگ و روی‌کارآمدن خوارزمشاهیان‌وقرن‌هفتم همزمان باحمله‌چنگیز (در۶۱۶ ه) وانحلال خوارزمشاهیان و استیلای مغول در ایران است - «درگیرودار این‌حملات سخت قسمت بزرگی از شهرها ومراکز علمی وادبی ایران ازمیان‌رفت ، وجز چند پناهگاه کوچك و بزرگ درداخل ایران وولایت سند وآسیای صغیر محلی برای‌حفظ بازماندهٔ حوزه‌های‌علمی وادبی وپاره‌یی از کتب باقی نماند که مهمتر از همه‌آنها اراضی تابع ممالیك‌غوریه در آنسوی رودسند وسرزمین حکمرانی سلاحقهٔ‌آسیای‌صغیر وفارس بوده است »۲

یکی از دست‌پروردگان دودمان غوری بنام قطب‌الدین ایبك درسال ۶۰۲ در لاهور برتخت سلطنت جلوس کرد۳ این اولین دفعه بوده است که دولت مجزای مسلمانان در شبه‌قاره تأسیس گردیده بود ، سپس دهلی پایتخت سلطنت ممالیك‌غوریه گردید . مؤسس‌سلسلهٔ ممالیك مرد شایسته وخودساخته‌ای بوده است و بدانش و ادب علاقه و دلبستگی از خود نشان داده‌است ، پس‌از وفات قطب‌الدین (م۶۰۷) سلطان شمس‌الدین ایلتتمش در دهلی بتخت جلوس کرد - در همین دوره ناصرالدین قباچه مستقلا درمولتان وسند حکومت میکرد تا اینکه توسط ایلتتمش مغلوب گشت و خود را در رودخانه‌ای غرق‌ساخت ـ قباچه درزمان فرمانروایی مولتان وایلتتمش درزمان سلطنت ۲۶ ساله خود و همچنین سلاطین دیگر سلسله شمسیه از سرپرستان وحامیان

۱ـ مقدمهٔ دیوان مسعود سعد سلمان نوشته‌آقای رشید یاسمی ص ه چاپ۱۳۱۸
۲ـ تاریخ تحول نظم ونثرپارسی تألیف آقای دکترصفا ص ۳۹
۳ـ رجوع شود بتاریخ ادبیات درایران ج ۲ ص ۵۵ـ۵۸ وج ۳ص۲۱ـ ۲٤

گویندگان ونویسندگان و دانشمندان بوده‌اند « درگاههای آنان یکی از مهمترین مراکز تجمع دانشمندان ونویسندگان ایرانی بود که از برابر مغولان می‌گریختند و بااوضاع آشفته قرن هفتم و هشتم هجری آنان را بجلای وطن برمی‌انگیخت ، [۱] و بوسیله این دسته ازممالیك که تربیت‌یافتهٔ غوریان بودند بسیاری از رسوم ایران شرقی همراه زبان فارسی در شمال هندوستان رواج یافت»[۲]

سخنوران معاصر قطب‌الدین ایبك عبارتند از بهاءالدین محمد اوشی[۳] و محمدبن نصیرجمال‌الدین دکنی[۴] شعر زیر از جمال‌الدین دکنی‌است و غالباً بدون بیان‌اسم[۵] او شعرش‌را در کتب ومقالات‌متعددی نقل‌واقتباس می‌کنند.

چوصاحب سخن زنده باشد سخن	بنـرد همـه رایگانـی بـود
یکی را بود طعنه در لفظ او	یکی را سخن درمعانی بود
چو صاحب سخن مرد آنکه سخن	به از گوهر نغز کانی بـود
زهـی حالت خوب صاحب سخن	که مرگش به از زندگانی بود

پارسی‌سرایانیکه درقرن هفتم درشبه قاره پاك وهندمیزیسته‌اند عبارتند از امیر-ابوبکربن محمدبن‌علی روحانی سمرقندی[۶] شمس‌الدین بلخی[۷] خواجه‌معین‌الدین چشتی‌اجمیری (م۶۳۳) خواجه قطب‌الدین مسعودبختیارکاکی(۶۳۴) فریدالدین گنج شکر(۶۶۴)شیخ بهاءالدین زکریاملتانی[۸] (۶۶۷)جمال‌هانسوی[۹] (۶۵۸)تاج‌الدین ریزه دهلوی[۱۰]شهاب‌الدین مهمره بداونی[۱۱]وفخرالکلام عمیدالدین سنامی وسالاری دکنی (۶۸۵) و فخرالدین ابراهیم عراقی که یك ربع‌قرن درمولتان درپناه ارادت شیخ زکریای مولتانی بسربرده است وحمیدالدین ناگوری[۱۲] (۶۹۵)

۱ و۲ ـ تاریخ ادبیات درایران تألیف‌آقای دکترصفا ج ۳ ص۲۱ـ۲۲
۳ـ فرهنگ سخنوران‌ص۸۹ . ٤ ـ لباب‌الالباب ج۱ ص۱۱۸ ومجمع‌الفصحا ص۱۸٤ ۵ - دیوان بهار (ملك‌الشعرا) ج ۱ مقدمه دیوان ص ش . ٦ ـ فرهنگ سخنوران ص ۲٤۰ ۷ ـ ایضاً ص ۳۰۵ ۸ ـ ایضاً ص ۹۰ ۹ ـ ایضاً ص ۱۳۵ ۱۰ ـ ایضاً ص ۲٤۵ ۱۱ ـ ایضاً ص۳۰۹ ۱۲ ـ ایضاً ص۱۷۳

تنی چنداز گویندگان درایران بدنیا آمدند و متاع شعری‌شان در شبه‌قاره خریدار پیدا کرد «وبهمان میزان که دولتهای مسلمان دهلی قلمرو تسلط خودرادر هندوستان توسعه میدادند بهمان نسبت هم وسیله انتشارزبان فارسی وفرهنگ اسلامی درهندمیشدندوهرچه برمیزان ثروت‌این‌دولتهاافزوده میشدتوجه شاعران ونویسندگان وعلما ومشایخ ازایران بسرزمین ثروتمند وپهناور جدید اسلامی افزایش می‌یافت و دشواریهائیکه درایران برای‌دسته مذکورحاصل میگردیدآنراجبران مینمود.»[۱]

اینك مابشرح احوال وبررسی‌اشعارچندتن ازگویندگان نامدارفارسی شبه‌قاره درقرن هفتم هجری می‌پردازیم .

۱ــ ملك تاج‌الدین ریزه دهلوی : تاج‌الدین گوینده وشخصیت متنفذ زمان سلطنت ایلتتمش وپسرش سلطان رکن‌الدین بوده‌است ـ

صاحبان منتخب‌التواریخ[۲] وتاریخ‌فرشته[۳] وعرفات العاشقین ومجمع‌الفصحا[۴] ویرا ملقب به‌ریزه دانسته‌اند ـ دلیل چنین لقب‌را کوتاه قدی ولاغری وی دانسته‌اند. بعقیده‌بعضی‌از تذکره نویسان شخص دیگری همنام تاج‌الدین دارای قدبلند دردهلی بوده‌است وبرای متمایز ساختن هردوی آنها شاعر مورد مطالعه ما را بلقب « ریزه » میخواندند .

سال تولد تاج‌الدین‌دقیقاً برما روشن نیست ـزمان‌صغرو عنفوان‌جوانی رادر زادگاه‌خود سپری کرده ودرعلوم‌متداوله ودانشهای‌آندوره‌اطلاعات‌زیادی بدست‌آورده وبنابرقرائن‌درسنین جوانی پیشرفتهائی نصیب اوگردیده تااینکه بسمت‌دبیری‌مملکت منصوب گردید ـ

تاج‌الدین نفوذ خاصی برشخص سلطان داشته‌است ودرمسافرتها همواره در رکاب ملوکانه ملتزم بوده و علاوه بر وظایف رسمی وکشوری خود قصایدی در ستایش

---

۱ ــ تاریخ‌ادبیات درایران تألیف‌آقای دکترصفا ج۳ص۲۳
۲ ــ منتخب‌التواریخ‌تألیف عبدالقادر بداونی ص۶۷ چاپ‌کلکته
۳ ــ تاریخ‌فرشته تألیف محمدقاسم فرشته ص۶٦ چاپ‌لکنئو
٤ ــ مجمع‌الفصحا تألیف‌رضاقلی هدایت ج ۱ ص ۱۷٦ چاپ تهران

سلطان میسروده - بنابگفته بداونی[1] «درسنهٔ ست و عشرین وستمایه (۶۲۶) رسولان عرب ازمصر برای او خلعت والقاب‌آوردند وازاین شادی قبه‌ها درشهر بستند وجشنها ساختند» صاحب تاریخ فرشته[2] هم این‌مطلب را بصراحت‌آورده است اما مورخین نام خلیفه را ذکر ننموده‌اند و میتوان گفت که وی ابوجعفر منصورالمستنصر پدرآخرین خلیفه عباسی بوده که سفیری ازجانب خود بدهلی فرستاد و سلطان ایلتتمش را بسمت سلطان هند رسماً شناخت.

این‌امردرموفقیتهای بعدی‌سلطان موثر واقع گردید وپس‌ازاین درمسکوکات عبارات افتخارآمیزی مانند سلطان المقتدر شمس‌الدنیا والدین - ایلتتمش و علاوه بر این ناصر امیرالمومنین هم ضرب میخورد - صاحب تاریخ فرشته بیان میکند که ایلتتمش خلعت اعطائی خلیفه‌را باکمال مسرت و شادی تقبل نموده ، جشن بزرگی گرفت وانعامات گرانبهائی اعطا نمود - تاج الدین نیز قصیده‌ای بدین مناسبت سرود که بمطلع زیرآغاز میگردد -

ناصرالاسلام مستنصر که طوق‌طاعتش زآسمان‌درگردن اهل‌زمین‌آورده‌اند

این قصیده سی‌بیت است و دارای مطالب تاریخی است ، ودرآن ترکیبات دور از ذهن بکار نرفته است - تاج‌الدین در لشکر کشیهای سلطان ایلتتمش شرکت مینمود، درسال۶۲۹موقعیکه سلطان برای گشودن قلعه گوالیار لشکر کشید تاج‌الدین نیز درالتزام‌رکاب‌وی حاضر بودوقطعه‌زیررا در ماده تاریخ تسخیر گوالیار سروده‌است:

هرقلعه که سلطان‌سلاطین بگرفت ازعون خدا ونصرت دین بگرفت
آن قلعه کالیور و آن حصن حصین در ستماة سنهٔ ثلثین بگرفت

بعقیده تقی اوحدی تاج‌الدین ریزه دربین معاصرین خود بی‌مانند بوده‌است وصاحب‌تذکره گل‌رعنا وی‌اورا بلبل هندنامیده‌است.

در سال ۶۳۳ ایلتتمش بدرود حیات گفت و پسرش رکن‌الدین بجای پدر نشست ، امرای دربار هدایائی پیشکش نمودند و سوگند وفاداری یاد کردند -

---

۱- منتخب‌التواریخ ص ٦٦ ۲- تاریخ فرشته ص٦٦

گویندگان هم اشعاری در ستایش پادشاه جوان سرودند ، تاج‌الدین نیز چکام
سروده که دوبیت آن نقل میشود :[۱]

مبارکباد ملك جاودانی ملك را خاصه در عهد جوانی
یمین‌الدوله رکن الدین که آمد درش از یمن چون رکن یمانی

این ستایشنامه مورد پسند سلطان قرار گرفت و تاج‌الدین پاداش همگ
دریافت نمود اما متأسفانه تمام قصیده در هیچیك از کتابها درج نگردیده است ـ
مطالعه اشعار تاج‌الدین چنین نتیجه میگیریم که تشبیهات و استعارات مبهم و پیچ
تاآن زمان رواج ورونقی نداشته ودراشعار شعرا بکارنمیرفته‌است و دوبیت ذیل نمو
از آنست :

خوشا رنجا خوشا دردا خوشا عشق کسی کورا نباشد نیست انسان
چو شمشیرش بخندد خصم گرید بلی از برق پیدا گشت باران

تاج‌الدین دارای مناصب درباری بوده‌ازنظر مادی مرفه‌الحال بوده‌است وقصا
نیزدرمدح امرا ووزراء وقت سروده است.

منظومه های ریزه دهلوی دارای آهنگ دل‌انگیزی است و قصایدش از
استعمال کلمات و لغات بی‌اندازه سهل و روان می‌باشد صاحب تذکره مجمع ال
اشتباهاً بعضی ازاشعارانوری ابیوردی رابتاج‌الدین نسبت داده است مثلاقصیده زیر
اصلاازآن انوری میباشدبتاج‌الدین نسبت داده شده است.

افزود باز رونق هر مرغزار گل چون‌زیریافت ناله‌هرمرغزار گل

البته این اشتباه نمودار شباهت و نزدیکی اشعار انوری و تاج‌الدین از ا
صورت وسبك ومطالب ولغت میباشد.

تاریخ درگذشت تاج‌الدین ریزه دهلوی بطوردقیق معلوم نیست‌اماوی باح
قوی پس ازسال ۶۶۴ در زمان سلطنت غیاث‌الدین چشم ازجهان فانی بربسته‌اس
۲ـ عمیدالدین سنامی: نام کامل وی خواجه عمیدالدین ولقب وی فخرا

۱ـ تاریخ فرشته ص ۶۷ ۲ـ منتخب‌التواریخ ص ۶۹

ده است وی درسال۶۰۱ هجری چشم بجهان کشود[1] عمید ازاهالی منطقه سنام در
احی‌شمال باختری شبه قاره (پاکستان غربی‌امروز) بوده - تحصیلات ابتدائی ونهائی
بود وتربیت وپرورش را ببهترین نحوداشته است شاهزاده محمد پسرغیاث‌الدین بلبن
یرا تشویق و سرپرستی مینمود بنابر استعداد و لیاقت خود وی از سمت شاعردرباری
به‌مقام نظامت کشوری ارتقا یافت وی وظایف مملکتی خودرا باکمال دقت وامانت
نجام میداد ودرنتیجه خدمات ارزنده‌ای،وی بدریافت عنوان فخرالملك‌ازمقام‌سلطنت
نائل‌گردید امااز بخت بد ودرنتیجهٔ سوء تفاهمی وی‌ازسمت دولتی عزل گردیده بکنج
زندان افتاد دریك قصیده حبسیه وی دروغ تهمتهائیکه باوبسته بودند وبیگناه بودن
خودرا بیان نموده است که دوبیت‌آن درزیر نقل میگردد[2]

(همدمانم) هریکی‌درشغل ومن‌در بند حبس
حاش لله زین سخن تنها گنه من کرده ام
کار بر عکس است ورنه خود که روز بد کشد
شغل اشرافی که من بر وجه احسن کرده ام

درمدت همین‌حبس درنتیجه فرستادن قصیده‌ای به‌پیشگاه سلطان[3] خشم پادشاه
فرونشست واوازقیدوبندنجات یافت درزمان ملازمت شاهزاده محمدعمید سنامی ثروت
قابل ملاحظه‌ای دست یافته بود ودران عهدوی شخصاً سرپرستی عده‌ای از شعرارا بر-
عهده داشت-وی‌حتی‌امیرخسرو دهلوی وخواجه حسن‌سجزی‌را در کنف حمایت خود
گرفته بود-سال وفات‌عمیدسنامی بدرستی معلوم نیست، بعقیده صاحب‌آتشکده[4] عمید
در۵۴ سالگی بدرودحیات گفته- است‌درباره صلاحیت واستعدادعمید صاحب‌آتشکده
چنین گفته است «عمیدالدین از اعاظم و افاضل قدماست و در مراسم سخن پردازی
مهارت تمام داشته» عمید اهل فضل وصاحب بصیرت بوده ودر شاعری مقام ارجمندی
داشته است- مورخ بداولی میگوید[5] :«عمیدالدین یکی از اعاظم حکما و افاضل

۱- منتخب التواریخ ص ۱۰۸-۱۰۹ ۲ - ایضاً ص ۱۲۵-۱۲۶
۳- منتخب‌التواریخ ص ۱۰۹ الی ۱۱۳ ٤- آتشکده ص ۱۵۲
۵ - منتخب‌التواریخ ص ۹۶

قدما ست .... در صنایع وبدایع معانی‌بیانش سحرپرداز ودرمتانت ورزانت سخندانی دهنش صاحب اعجاز است»

ارزش و سبك اشعار عمید : عمید سنامی در سخن‌سرائی دارای استعدادونبوغ خاصی بوده است‌وی علاوه برقصیده سرائی درغزل هم داد سخن داده است درحالیکه تا آنزمان درپارسی سرایان هند کمتر گویندگان وسخنورانی بوده‌اند که توجه باین صنف سخن داشته باشند غزلهای عمید دل انگیزوشیواو روان است۔باوجود بکاربردن لغات و کلمات ساده وسهل غزلهای عمید دارای آهنگ مخصوصی است یکی دیگراز مختصات غزلهای وی اشتمال برمطالب ومضامین مشابه درتمام ابیات یك غزل میباشد رضاقلیخان هدایت بطورنمونه اینگونه غزلهای وی غزلی که بمطلع زیرشروع میشود نقل کرده است[۱]

روی تو پیرایهٔ صحن چمن موی تو سرمایهٔ مشك ختن

عمید در قصیده سرائی مهارت و چیرگی خاصی داشته است بعضی از قصاید وی دارای فصاحت وبلاغت زایدالوصفی است که خواننده را به‌تحسین وامیدارد.

در چکامه‌های عمید رقت احساسات جلب توجه می‌کند تشبیهات وی عموماً مناسب ومؤثراست چندبیت ازتشبیب یکی ازقصاید عمید چنین است:

دارم جفائی نو بنو زین چرخ ناخوش منظری
کوری کبودی کج روی عاقل کشی‌دون‌پروری

در موج دریای محن هستم اسیر و ممتحن
این کشتی مقصود من یارب ندارد لنگری

کرداین سپهردون لقب‌برمن همه‌روزم چوشب
هرگز نبردم نزد لب بی خون دل یك ساغری

رخت امیدم برده شد جانم ز رنج آزرده شد
شاخ طرب پژمرده شد بی‌آب چون نیلوفری

عمید در سخنسرایان پارسی شبه قاره نخستین کسی است که درمناظره اشعاری سروده است ـ چنانکه میدانیم درعداد شاعران متقدم اسدی طوسی دراین باره منظومه‌های متعددی مانندمناظرات زمین وآسمان وگبرومسلم و کمان ونیزه وشب وروزازخود باقی گذاشته است ـ عمیدهم دراین صنف سخن قدرت خودرا بخوبی جلوه داده است مانند مناظره باده وبنگ که مطلعش چنین است:

دی درمیان بادهٔ صافی مزاج وبنگ درمصدر دماغ من افتاد شور وجنگ

عمید درمدتیکه بحبس وبند گرفتار بود چندین قصایدحبسیه سرود که همگی شاهد ومظهر افکارخلاقه اوست. قصاید حبسیه عمیددارای احساسات رقیق وعمیق ومظهر درون سوزان اوست بعقیدهٔ صاحبنظران حبسیات عمیدهمسنگ وهمپایهٔ حبسیات استادان سخن مسعودسعدسلمان وخاقانی شروانی می‌باشند مطلع یکی ازقصاید حبسیه عمید چنین است :

منکه چون سیمرغ دریك گوشه مسکن کرده‌ام

ماورای مرکز خاکی نشیمن کرده‌ام

علاوه برسرودن اشعارجدی عمید درفکاهی هم آثاری ازخودباقی گذاشته است وی در مطایبه هم عفت کلام را مراعات کرده است صاحب. آتشکده[۱] چنین گفته است « این چند بیت از قطعهٔ که در هزل نوشته شد ازوست بدنگفته» بیت اول آن بدینگونه است :

خواجه بفزود و لیکن ز ورم گشت مشغول و لیکن بشکم

عمید سنامی درعداد گویندگان بزرگ متقدم شبه قاره پاك وهندمیباشد واگر دیوان کامل او محفوظ و مصون مانده بود امروز نمونه‌های بیشتری ازنبوغ فکری وی بدست ما می‌رسید.

۳ـ شهاب الدین بداونی: دانشمندسخن شناس شبه قاره پرفسورمحمدشبلی نعمانی (متوفی ۱۹۱۴میلادی) درباره شهاب چنین گوید[۲] « این جای تعجب است استادی که

۱ـ آتشکده ص ۱۵۳

۲ـ شعرالعجم ترجمه فخرداعی گیلانی ج۲ ص ۱۰۵

شاعری مثل امیرخسرو در دامنش تربیت یافته وبرشد و کمال رسیده است امروزحتی نام ونشانی ازآن استاد معلوم نیست»

نام کامل وی شهاب‌الدین واسم پدر وی جمال‌الدین بوده ، اهل بداون بوده بمناسبت همشهری بودن مورخ شهیر بداونی سخنانی حاکی ازمهرومحبت درباره وی رانده است[1] رضاقلیخان هدایت ویرا اهل‌مداران درهنددانسته‌است که ظاهراً اشتباه است بعضی از تذکره‌ها درضبط شهرت وی که مهمره بوده است دچار اشتباه گردیده متمره نوشته‌اند.شرح جزئیات‌زندگانی شهاب دردست‌نیست‌اما بنا برعلم وفضل‌وحکمت ویرا افلاطون زمان و بقراط دوران می‌گفتند. درعلوم طبیعی وریاضی وادبی ومعقول ومنقول یدطولانی‌داشته است. امیرخسرو دهلوی در نامه‌ای بزبان عربی درسفرنامه با کلمه‌امام‌ویرامخاطب نموده‌است[2] بدون شك باتبحردرعلوم مختلف واطلاعات وسیعی که داشته صلاحیت شعری این فوق‌العاده بوده است.

شهاب مهمره بواسطه علم وفضل ودانش وبینش‌خود در دربارسلاطین دهلی‌مقام شامخی داشت اما درقصیده سرائی مانند شاعران دیگر زبان بتملق وچاپلوسی آلوده نمی‌کرد. صاحب‌عرفات‌العاشقین درباره سبك وی چنین می‌نگارد « درشعروی صنایع وبدایع بسیار وفصاحت وبلاغت بیشماراست ـ در اکثر قصاید التزامات مشکلهٔ غریبه مکررنموده ونهایت قدرت بصدد ظهور رسانیده»

سخنوران فارسی شبه قاره پیش از زمان شهاب همگی چکامه هائی در ستایش پادشاهان ووزیران و برگزیدگان میسرودند وقصایدی درحمد خدا ونعت پیامبر نمی‌گفتند گویا شاعری درآن زمان فاقدعناصب‌دینی‌ومذهبی بوده‌است اماشهاب مهمره دراینگونه ستایشگری پیش‌تاز گردیده ـ یکی‌ازقصاید وی بامطلع زیردارای مطالب ومباحث مذهبی وعرفانی می‌باشد.

الفم بلوح هستی‌همه هیچ‌درنشانی	ببقای غیرقائم زوجودخویش‌فانی

شهاب‌قصاید مصنوع‌هم‌میسروده‌است‌وبدینوسیله‌مهارت وچیرگی‌خودرا بثبوت‌رسانده است مثلاًقصیده‌ایکه‌مطلعش درزیرنقل میگرددبدون بکار بردن حرف‌الف‌سروده‌است.

۱ـ منتخب‌التواریخ ص۷۱ ۲ـ رسائل اعجازخسروی ج۲ ص ۱۶۸ـ۱۷۲ چاپ لکنئو

ـ بجود و کرم شده مشهور　　علو قدر تو برتر ز گنبد معمور
ـه دیگری دارد باالتزام اینکه درهربیت آن چهار کلمه پیل وشیرو کرگ
ر رفته است که مطلعش اینست
بن پیر کرگ شیرخوی طفل خوار
آن کند با من که پیل و کرگ وقت کار زار
ب مهمره راامیرخسرو دهلوی چنین تجلیل میکند : «برجیس فلك منزلت
والدین که شهاب فلك ازآتش طبع اوصدبار دیوان خودرا سوخته است که
یمان ممالك سخن راعزیمت جمع کردن دیوان بودی ابن جنین راجان رفته
ـ گردانیدی وامراءالقیس چون قیس مجنون گشتی هرشعر بلندشهاب آسمانی
اکب وخلقی دیوانه آن ...»[۱]
ـ خسرو دهلوی از محضر پر برکت شهاب استفاده و استفاضه نموده است
گوید.
شمع من یافته ضیا از وی　　مس من گشته کیمیا ازوی
ثنوی هشت بهشت دربزرگداشت شهاب چنین میسراید
از تمام فنون و فضل تمام　　غیرت بحتری و بو تمام
کره نویسان سال وفات شهاب را بیان نکرده اند اما امیرخسرودرمقدمه دیوان
ـر سال ۶۹۵ ازوی بدین طریق یاد کرده است «مولانا شهاب الدین مهمره و
لدین بخاری که هریکی بوستان علم رابلبلی بوده اند» گفته امیرحسرو این
برساند که درسال ۶۹۵ شهاب مهمره بقیدحیات نبود گویاپیش ازسال مزبور
ت گفته است ـ بنابقرائن وی نزدیك بهشتادسال زندگی کرد وشاگردان
تربیت نموده بود ـ مولاناضیاءالدین بخشی مؤلف آثارعدیده یکی ازتربیت
ـ بوده است.
ت اینکه ازاطاله کلام دراین باب بپرهیزیم ازذکر احوال بقیهٔ گویندگان
ـظم درشبه قاره پاك وهند اجتناب میکنیم.

۱ ـ دیباچه دیوان عزة الکمال امیرخسرو دهلوی ص ٦٤ چاپ دهلی

رحمت‌الله مهراز

بررسی فلسفه ترکیبی اسپنسر

« هربرت اسپنسر Spencer در سال ۱۸۲۰ در «دربی» متولدشد . خانواده‌اش از نظر مذهبی تمایل به ارتداد داشتند. پدرش اهل‌دانش وتألیف بود و هیچگاه برای کسی ، درهرمقامی که بودکلاه بعلامت‌تعظیم برنداشت . اسپنسرمعروف ترین فیلسوف انگلیسی تاچهل سالگی تعلیمات‌کافی نیافت‌وحتی پای‌پیاده ازمنزل عمویش‌که برای تحصیل اوسخت‌گیری‌میکرد فرارکرد حتی‌هنگام نوشتن‌کتابهای خود اعتراف میکردکه‌از دستور زبان انگلیسی چیزی نمیداند. از خواندن کتب خسته میشد ولی‌میل زیادی به‌تجربه ومشاهده داشت. شغل‌اومهندسی وطراحی‌پلها بود . واقع‌بین وعملی‌بود . به‌هنر و شعر رغبتی نداشت . سی‌جلدکتاب تألیف‌کرد ودراین‌آثار کمتر به‌نظریات دیگران توجه‌داشته . افتخارات پیشنهادی دولت را نپذیرفت چون زن نگرفت ازصفات‌گرم بشری‌عاری بود برای مکتب‌خود عنوان « فلسفه ترکیبی (Synthetic Philosophy) را برگزید. طول عمرش هشتاد وسه‌سال بود و درسال ۱۹۰۳ درگذشت » .

اسپنسر فلسفه ترکیبی‌خود را درپنج‌کتاب‌که جمعاً ده‌مجله را تشکیل میدهند تشریح‌کرده است . این‌کتب عبارتند از :

۱ ــ اصول اولیه۱

۲ ــ اصول زیست شناسی۲

۳ ــ اصول روانشناسی۳

۴ ــ اصول جامعه شناسی۴

۵ ــ اصول اخلاق ۵

---

1 - The First Principle

2 - The Principle of Biology

3 . « « « Psycolody

4 « « « Sociology

5 « « « Ethics

این فیلسوف در کتاب (اصول اولیه) میگوید نظریات مربوط به منشاء عالم ما را به امور غیرقابل درکی میکشاند. **دهری** به جهان بی‌علت وازلی معتقداست، **خداشناس** وجود را مخلوق خالق میداند وکودك نیز درقبال استدلال پیروان ادیان می‌پرسد «خدا را که آفرید». بهمین جهت هم آراء پیروان ادیان وهم افکار پیروان علم را نامفهوم و خارج از حوزه درك عقل میداند. اومیگوید مثلا درباره ماده میگوئیم ازاجزاء بی نهایت کوچك ترکیب یافته ولی فوراً عقل از مامیپرسد که این اجزاء قابل تقسیم است یا نه اگر بگوئیم قابلیت تقسیم آنها بی نهایت است که معقول نیست واگرهم نهایتی برای آن قائل شویم بازقابل قبول نیست ابهام حرکت هم برابراست زیرا حرکت عبارتست ازتغییرماده در زمان وتبدل وضع آن در مکان درتحلیل ماهیت ماده نیزباین نتیجه میرسیم که ماده چیزی جزانرژی نیست. انرژی برای اعضاء ما تأثیر دارد ولی از تعریف آن عاجزیم . وی میگوید هرگاه از فیزیك به روانشناسی روی آوریم باز بااشکالاتی روبرومیشویم زیرا آراء نهائی علمی حقایقی را ارائه میدهد که قابل درك نیستند عالم درمطالعات خود بهرسو که متوجه شده با معمای حل نشدنی مواجه خواهدشد وخود اوبهتراز همه درخواهد یافت که این معما را نمیتوان حل کرد. در اینجا به عظمت وحقارت ذهن انسانی پی می برد . عظمت او درتوانائی بوصول بهمه گونه تجارب وآزمایش‌هاست وحقارت او درعجز اواز وصول به ماوراء این تجارب.

او بهتراز همه درمی‌یابد که حقیقت نهائی هیچ چیزی قابل درك نیست وکسی به کمال ذره‌ای راه نمی‌یابد[1] علت مشترك این ابهام درنسبیت تمام علوم است (تفکر عبارتست از نسبت ورابطه امور بیکدیگر) پس هیچ فکری کاری بیشتراز ربطوانتساب نمیتواند انجام دهد. ذهن فقط باپدیده‌ها وظواهر سروکار دارد. اگر بخواهیم بماوراء پدیده‌ها و ظواهر قدم نهیم چیزی معلوم نخواهدشد .

اسپنسر میگوید درملاحظه فکرواندیشه خود درمی‌یابیم که فهم حقیقی که درپشت ظواهر نهان است تاچه اندازه محال میباشدوچگونه ازاین امتناع وعدم امکان ایمان محکم برای حقیقت پیدا میکنیم ولی خود حقیقت را در نمی‌یابیم آنگاه حقیقت را چنین تعریف می کند :

«حقیقت عموماً درسازگار ساختن عقاید متضاد است.[2]»

لذاعلم باید متوجه شود که قوانین آن مربوط به ظواهرواضافات است ودین باید بداند که در راه تحقق عقیده‌ای که با معرفت سازگار نیست کوشش میکند . بنظر اسپنسر فلسفه وظیفه‌اش جمع وتوحید نتایج علوم است . برای ایجاد این وحدت باید همه تجاربی راکه خطوط اساسی علوم را بیان میکند آموخت

درباره قانون تطورمیگوید (تطورعبارت است از تجمع ماده همراه با تجزیه

1 - F. P. Newyork p. 56

2 - «Truth generally lies in the coordination of antagonistic opinions»

حرکت؛ بوسیله آن ماده ازیك تشابه نامعین ومتصل به تنوع معین ومتصل میرسد ، و در این ضمن حرکت بطورموازی تغییرشکل میدهد!) یعنی چه ؟

ظهور ستارگان ازستارگان ابری (Nebulae) ، تشکیل دریاها وکوهها بر روی زمین ، تبدیل عناصربه نباتات وانساج‌حیوانی به‌انسان، تکامل قلب درجنین و بقالب درآمدن استخوانها ازهنگام‌تولدمتحد شدن محسوسات ومحفوظات بشکل اندیشه‌وآگاهی ودوباره بشکل علم وفلسفه ، توسعه خانواده‌ها بشکل عشیره‌ها وقبایل وشهرها ودولتهاو اتحادیه‌ها واتحادیه‌های جهانی، همه تجمع ماده است . یعنی‌مواد مجزا بصورت‌توده‌های متراکم وکل‌ها درمیآیدالبته چنین تجمعی مستلزم‌کاهش حرکت دراجزاء است‌همچنانکه افزایش قدرت دولتها مستلزم‌کاهش‌آزادی افراد است ولی درعین حال اجزاء بهم مربوط میشوند ویك ارتباط متقابل حاصل میگرددکه تولید «اتصال» میکند وبقای جسم‌را تضمین می‌نماید .

دراین تحول، اشکال وصور ووظایف معین‌ترمی‌گردند . ستارگان ابری‌بی‌شکلند وازآن مدارمنظم بیضوی ستارگان پیدا میگردد؛رشته‌کوهها وصفات خاص موجودات‌زنده ظاهرمیشود درساختمان بدن وسازمان اجتماع اصل تقسیم‌کار بوجودمی‌آید اجزای‌این‌کل متراکم نه‌تنها معین‌است بلکه درطبع عمل‌نیزمتنوع می‌باشد سحب‌مضیئه -Primeval Nebvla در آغاز متشابهند یعنی اجزاء آن شبیه یکدیگرند ولی تدریجاً بصورتهای جامد ، مایع وبخاردرمیآیند . یکجا زمین ازگیاه سبزاست ؛ جای دیگر قله‌کوه ازبرف سفید است و دریا آبی‌بنظرمیرسد زبان واحددریك مملکت لهجه‌های مختلف پیدامیکند. سنن وآلات یك قوم هزاران شکل ادبی بخود میگیرد . زبان‌واحد دریك‌مملکت‌لهجه‌های مختلف پیدا میکند . سنن وآداب یك قوم هزاران شکل ادبی بخود می‌گیرد . فرد رو بتکامل می‌نهد ، خواص واخلاق راسخ‌ترمیشوند وهرقوم و نژادی برطبق استعداد ذاتی خویش پیشرفت میکندتجمع‌وتنوع اتصال اجزاء بصورت توده‌های‌پهناور و اختلاف اجزاء درصورگوناگون همه‌کانون قانون تطورند . همه ازپراکندگی به اتصال ووحدت میروند و ازبساطت وتشابه به‌تنوع‌وتعقیدرومی‌نهند؛این‌مدتطوراست . پس‌ازاتصال،روبپراکندگی است وسیرنزولی ازتنوع وتعقید به بساطت وتشابه . این‌جزر تطورمی‌باشد .

اسپنسراضافه‌میکندکه‌تشابه بطورقطع‌دائمی نیست. یعنی اجزاء مشابه نمیتوانند همواره مشابه بمانند زیرا قوای خارجی برآنها تأثیرمشابه ویکسان ندارد یعنی اجزاء خارجی زودترتحت تأثیرقرارمی‌گیرند . طبق قانون(کثرت نتایج) علت واحد میتواند معلول های‌گوناگون تولیدکند وبه تنوع عالم‌کمك نماید وطبق (اصل تفکیك) اجزاء نسبتاً مشابه به یك‌کل ، پس ازآنکه به حوزه‌های جداگانه کشیده میشود ، تحت تأثیر محیطهای مختلف ، محصولات ونتایج مختلف میدهند چنانکه انگلیس‌ها جائی آمریکائی وجائی دیگرکانادائی ودرمحیط دیگر استرالیائی شدند واین همه تحت تأثیراستعدادزمین

محیط است قوای طبیعت ازاین راههای گوناگون تنوع عالم منظورومتحولی را ایجادمیکند
خر از همه قانون تعادل فرامیرسد هر حرکتی براثر مقاومت به انتها میرسد ،
ر نوسان موزون بتدریج سرعت و وسعت خود را از دست می‌دهد مدار سیارات
کمتر وکوچکترمیگردد ، تعادل جای خود را بهانحلال یعنی پایان تافرحام تطورخواهد
اد ، اجتماعات ازهم پاشیده‌خواهد شد ، توده‌ها مهاجرت‌خواهندکرد ، شهرهابزندگی
روستائی برخواهندگشت وخاطره نظم اجتماع ازیاد خواهند رفت . زمین صحنه نمایش
نمایش هرج ومرج خواهدگشت ودرام غم‌انگیزی ازکاهش اجتناب ناپذیر انرژی خواهد
بود وخود مبدل به‌گرد وغبارخواهد شد همچنانکه ازاول بود .

***

درکتاب زیست‌شناسی ، اسپنسر تطورحیات را مورد مطالعه قرارمیدهد وحیات را چنین تعریف میکند «زندگی توافق مستمرروابط درونی باروابط بیرونی است» کمال حیات‌درکمال‌این‌ارتباط‌است‌وزندگی‌وقتی‌کامل‌است که این ارتباط‌کامل باشد. آنچه‌زندگی را برجسته ومشخص میسازد اینستکه پیش ازتغییرروابط بیرونی ، روابط درونی وضعی موافق باآن بگیرد . میان فرد و تولید تضادی وجود دارد . یعنی‌میان پیشرفت و تکامل فرد وتولید نسبت‌معکوس برقراراست . هراندازه‌استعداد وظرفیت‌فرد بالارود نسبت‌تولید روبکاهش میرود با آنکه میان نیازمندیهای گروهی که میخواهند به حیات ادامه دهند با توالد وتناسل یك مطابقت تقریبی وجوددارد بازنمیتوان‌آنراکامل دانست‌دراینجا نظریه مالتوس رامبنی براینکه تزاید نفوس ازحد وسایل غذائی تجاوزمی‌کند می‌پذیرد. اسپنسرنظریات داروین ولامارك را درمسئله بیولوژی وتطورمورد تأیید قرارداده است .

***

درمسئله روانشناسی اسپنسر دراوایل پیرو جبرعلمی وماتریالیسم بود ولی بعداً عقیده خودرا دراین باره تعدیل‌کرد. اماروش اوبیشتر طرح فرضیه‌است وازسبك خودکه اتکاء به‌آزمایش واصول تجربی‌است دورمیشود وی اصرار داردکه بگوید یك تحول‌مستمر ازحالت سحابی تاذهن انسانی وجود دارد که به‌روانشناسی اختصاص داده از ماتریالیسم دورمیشود ومیگوید (آیانوسان یك ذره‌را باضربه عصبی میتوان یکی دانست؟ هیچ سعی و کوشش نمیتواند این دورا شبیه‌هم سازد ازنظر اوباوصف براین برای ذهن تطور وتحولی وجود دارد. انعکاسات ساده به‌ترکیبات پیچیده‌ترتحول یافته یعنی بشکل غرایز درآمده واز راه حافظه وتخیل بعلم وعقل‌مبدل شده میان غریزه وعقل‌خلائی وجودندارد واختلاف در درجات است یعنی روابط درغریزه ساده وکهنه‌است وروابط موجود درعقل نووپیچیده ومعقد میباشد. عمل‌عقلانی فقط یك پاسخ غریزی است. پس ازمبارزه باپاسخهای غریزی دیگرزنده مانده وپیشرفت‌کرده است (مشاوره واخذتصمیم) فقط مبارزه محرکات مخالف است عقل وغریزه ذهنی و زندگی دراصل یکی است.

اراده یك اصطلاح انتزاعی است که ما بحاصل قوای فعال خودمیدهیم وتصمیم عبارت است ازتبدیل یك تصورلجام گسیخته به‌عمل

شاهکار اسپنسرتألیفات او در مسئله جامعه شناسی است باوجودیکه (کنت) بنیاد گذارجامعه شناسی بودولی هیچکس باندازه اسپنسر باین علم خدمت نکرده است بنظراو اگراصل جبرعلمی در روانشناسی صحیح است باید اموراجتماعی نیز تابع روابط علت و ومعلول باشدازینروتاریخ بشررا از روی خطوط کلی تکامل وتتابع علمی‌حوادت درروابط ظاهرو روشن‌که حقایق خام ووحشی‌را به‌طرح ونقشه علمی مبدل میسازد تحقیق میکند پیش‌ازآنکه جامعه شناسی‌رامیتوان علم گفت هزارمانع وجود داردکه بایدازمیان برداشت توهمات فراوان فردی وتربیتی ودینی‌واقتصادی وسیاسی وملی‌موانع‌این علم جدیدهستندو جاهلی که‌مدعی‌هرعملی‌است‌نیزدرآن‌مداحله‌میکند. یکنفرفرانسوی‌مدعی‌شدکه‌پس‌ازسه‌هفته اقامت درانگلستان میتواندکتابی راجع به‌آن مملکت بنویسد پس ازسه ماه متوجه شدکه هنوز برای این‌کار آماده نیست وپس ازسه سال باین نتیجه رسید که اصلا چیزی در این باب نمی‌داند.

اسپنسر برای جمع مواد مربوط به‌جامعه شناسی سه منشی استخدام‌کرد سپس موادجمع‌آوری شده رادرهشت مجله بچاپ رسانید. وی‌اصل تجمع وتنوع رادرتمام ظواهر اجتماعی، از دین وحکومت گرفته تاعلم وهنر نافذ میداند دین درابتداء پرستش خدایان متعدد و ارواح بوده که‌کم وپیش درهمه اقوام یکسانند ، پیشرفت مذهب ناشی ازتصور یك خدای مرکزی وبرتر است‌که خدایان دیگرراتحت اطاعت خود درمیاورد وجای هرکدام را درسلسله مراتب، از روی عملی‌که انجام میدهند تعیین میکنید. شاید نخستین خدایان‌از راه احلام واشباح بوجود آمده باشند. کلمه‌روح دراشباح وخدایان استعمال میشده است واکنون هم میشو. اذهان ابتدائی خیال میکردندکه درحال مرگ یاخواب وبیهوشی روح بدن‌را ترك میکند. حتی خیال میکردندکه درحال عطسه شدت نفس ممکن است موجب اخراج روح شود وکلماتی‌که بعد از آن میگفتند ازقبیل «عافیت باشد» برای اجتناب ار چنین خطری بوده است.

معنی (یهوه) خدای یهود توانا وجنگجواست. وی ظاهراً نخست پادشاهی مستبد بوده و پس ازمرگ بعنوان خدای سپاه پرستش شده . می‌بایستی دل این اشباح وارواح خطرناك‌را بدست‌آورد. تشریفات دفن بصورت عبادت درآمدوهرامری‌که برای‌جلب‌محبت رؤسای دنیوی مرسوم است در تشریفات عبادت و نماز بـرای تسکین غضب خدایان بکار برده شد .

اسپنسرپس ازبررسی نتایج جنگ وجوامع طبقاتی میگوید تاوقتی‌که جنگ از میان‌نرفته تمدن عبارت خواهد بوداز وقفه وفاصله کوتاهی درمیان فاصله‌ها ومصائب.

امکان تحقق یك جامعه عالی بسته به‌ازمیان رفتن جنگ‌است. صنعت دمکراسی وصلح را بوجود میآوردبمحض‌اینکه زندگی ازجنگ خلاصی‌یافت هزاران مرکزپیشرفت

ـصادی تولید میشود وقدرت به‌نسبت وسیعی از راه صلح وصفا در میان اعضاء اجتماع
ـسیم میگردد .

خرافات مذهبی جای خودرا به‌عقاید آزادی میدهد که هدف آن اصلاح حال بشر
ـالی اخلاق در روی زمین است تاریخ عبارت میشود ازتحقیق حال جامعه فعال نه‌جنگ
ـشاهان دیگرشرح حال اشخاص قوی صفحات تاریخ را تشکیل نمیدهد بلکه شرح اختراعات
ـرگ وافکارنو اساس تاریخ میشود .

* * *

اسپنسر پیوسته در جستجوی یك اصول اخلاقی نوین بود تاآنهارا جایگزین
ـلاق ناشی ازعقاید کهن نماید وی اخلاق نوین مورد نظررا برپایه زیست شناسی بنا
ـنهد ومیگوید «اگر عقیده تطور موجودات زنده پذیرفته شودبعضی مفاهیم اخلاقی بوجود
ـواهد آمد»

قبل ازاو هکسلی استدلال نموده بود که زیست شناسی نمیتواند راهنمای اخلاقی
ـد ومانند تنیسون معتقد بود که‌طبیعت بادندان‌وچنگال‌خون آلودخویش‌را به‌خشونت ومکر
میدارد نه به‌عدل ومحبت.

اسپنسر میگوید آن قانون اخلاقی که بااصل‌تنازع بقاء وانتخاب طبیعی سازگار
ـاشدازهمان ابتداء یاوه وبیهوده‌است (عالی‌ترین رفتار آنست که به‌کاملترین وفراخ‌ترین
ـولانی‌ترین معیشت رهبری کند) رفتار هنگامی اخلاقی است که فرد یاگروه‌را بهتر به‌ـ
ـمع واتصال وادارد تابهدف تنوع نائل آیند.

اسپنسرعدالت را در این میدانست که زمین متعلق به‌همه باشدتافرصت وموقعیت
ـتفاده‌ازآن برای همه یکسان شودولی بعداً این‌عقیده‌را ترك کرد. ازنظراوحقوق واقعی
ـسان عبارت است ازحق زندگی‌وآزادی وحق جستجوی خوشبختی بطوریکسان برای‌همه
ـنجا که زندگی اقتصادی آزاد نیست تغییر شکل حکومت‌ها بیهوده است و یك حکومت
ـستبداد را که در امور اقتصادی مـردم دخـالت نمیکند بهتر از دمکراسی سوسیالیسم
ـی‌دانست .

اسپنسرعقیده داشت که جزحقوق اقتصادی تمام حقوق دیگرمنجمله حقوق سیاسی
ـبری جزوهم نیست . بسیاری از دانشمندان عقاید اسپنسررا مورد بررسی قرارداده ودر
ـره آثارش به نقادی پرداخته‌اند که شرح اجمالی آن مستلزم مقاله جداگانه‌ایست

محمدتقی جعفری

وجـــــــدان

ای وجدان، ای‌شگفت‌انگیزترین‌آشنای روح‌انسانی، من دیگر بجستجوی کلمه‌ای که بعنوان یك قالب شایسته روح ترا دربر گیرد تلاش بیهوده نخواهم کرد، مگرمیتوان اقیانوس پر تلاطمی‌را دریك پیمانهٔ کوچك جای داد ؟

ای خورشید روح افروزما، پرتوخودرا ازمادریغ مدار، اگرهم برای چند لحظه چشم بهم گذاشته ومانند شب‌پرگان وصل ترانخواهیم، بالاخره دیدگان خودرا از دست نمیدهیم، زیرا بخوبی میدانیم که چشم بهم گذاشتن وخودرا بنابینائی‌زدن با کوری همان فاصله‌را دارد که هستی بانیستی.

ای مشعل فروزان شبهای تاریك ما، چراستایشت نکنیم؟ درآنهنگام که گردبادهای طوفانی تمایلات مابلرزه‌ات در میآورد، چه مقاومتهای آهنینی که ازخود نشان نمیدهی؟ وچه‌اندازه نیرودردفاع‌مخلصانه ازشخصیت‌انسانی که صرف نمیکنی؟

آری تاآب زلال‌روح خشك نشده‌است، ای‌ماه وش، درآن‌آب زلال‌میلرزی ومیلرزی وتمام وجودمارامیشورانی.

آه، چه کوششها که برای ادامهٔ درخشندگی شعله‌های ملکوتی خودانجام نمیدهی؟ تاآنگاه که ظلمات مترا کم تمایلات وتبهکاریها تلاش بینهایت‌ترا خنثی‌نموده وآغاز خاموشیت فرامیرسد، در آن موقع باصدای ضعیف زیرپنجهٔ حیوانی هوسهای بنیان کن ما که باآخرین نفسهای توهمراه است خاتمهٔ انسانیت‌را اعلام داشته وبراه خودمیروی، وازافق روح ناپدید میگردی.

آه، که پس ازتو دیگر برای انسان جزمشتی رگ وپوست واستخوان ویك عده غرایز کورانه چه مانده است؟

درتاریکی شبهای ظلمانی، آنجا که همهٔ دادگران و همهٔ دادپروران وداد رسان[1] بخواب عمیق فرورفته‌اند، تو، توای همیشه بیدار، دربستر نرم کاخهای مجلل که انسان نیرومندی سرببالش پرنیانش نهاده وبدریای خویشتن خم شده است، ویادر بیغوله‌ای از کوخهای محقر که انسان ضعیفی جسدآزردهٔ بروی‌آن فرش نموده، و بصدای جویبارخویشتن گوش‌فرامیدهد، بساط محاکمه‌رامیگسترانی، وشرافت همراه باخرسندی ویارذالت توام باندامت بدون احتیاج بکاوشهای پیجیده درچهرهٔ درونی‌هر دوانسان برای تونمودار میگردند.

در آنهنگام که میخواهیم‌ازقضاوت عادلانه وانعطاف ناپذیرتو روگردان شویم ، وترانديده بگیریم ، بهرطرف که‌برمیگردیم مانندنورافکن دوارباماميگردی ونورخودرا بقیافهٔ تاریك ودرهم پیچیدهٔ ماميافکنی، مگرانسان راه فراری ازخویشتن سراغ دارد؟ راستی «آدمی کدام روی خودرا نشان میدهد وقتی که طفره میزند».

آن خردمند پاکدل[2] که روزهاوشبهادر ژرفنای اقیانوس‌انسانی‌فرومیرفت وتلاشهای خستگی‌ناپذیری رادر راه شناخت شخصیت عالی انسانی تحمل میکرد، من اطمینان دارم اوترا میجست، وازتوسراغ میگرفت، اماجلال وعظمت تواورا آنچنان خیره نمود که میخواست کشتیبان مرموز کشتی‌انسانی‌را، یعنی‌ترا، آری‌ترا ای زیبای زیبایان پیدا نموده وبستاید، اوراه خودرا گم کرد، و عظمت اثر ترا که درتکلیف احساس نمود، درهمانجا توقف کرده وسرود روح افزای خودرا سرداد:

« ای‌تکلیف، ای نام بلندو بزرگ‌خوش‌آیند ودلربانیستی، اما ازمردم طلب

۱ـ دراین قطعه وجدان بعنوان قاضی عادل مطرح شده است و این نظریه که قاضی درونی است بنابروش مشهوراتخاذ شده است وتحقیق مشروح رادراین باره که آیا وجدان قاضی است یاکیفر دهنده ویاکیفرشونده ویا تشخیص دهنده حق وباطل در رساله مستقلی بیان کرده‌ایم

۲ـ کانت آلمانی

اطاعت میکنی، وهرچندارادهٔ کسان را بجنبش درمیآوری.»

این شور و هیجان دیری نمی‌پاید، زیرا خود کاملا احساس میکند که ای

کشتی بایستی کشتیبان، واین نوربایستی منبعی داشته باشد، لذابا تحی

عظمتی که تمام اعماق روح اورا فراگرفته است میپرسد:

« پس‌ای تکلیف اصلی که شایستهٔ تست وازآن برخاسته‌ای کدامست؟ ریش

نژادارجمند ترا کجاباید یافت؟ که اوبا کمال مناعت‌ازخویشاوندی باتمایلات یکسر

گریزانست. انسان از آنجهت که جزئی ازعالم محسوس است همانا بواسطه‌آن اص

ازخود برتر میرود، وآن اصل او را باموری مربوط میسازد که تنهاعقل میتواند او

درك نماید.»

چراصراحتاً نگویم توئی‌آن‌ریشهٔ ارجمند؟ وتوئی‌آن اصل‌شایسته که ماراد

هنگام‌انجام‌تکلیف رهبری‌نموده وازخود برترمیبری. ومارا بانیروی‌شریف‌آزادی‌آش

میسازی، تا درانجام تکلیف از دوری راه نهراسیم، وازسنگلاخ بودن طرق این پی

مخالف با تمایلات بیمی بخودراه ندهیم.

همیشه عده‌ای ازشکاکان وساده لوحان میخواهند صدای تراخاموش نماین

اینان بایك تفرعن شفقت آمیز وبابهانه جوئی بوسیلهٔ دلیلی که شاید بلاتکلیفی خو

منطق‌راهم فراهم میآورد بمافلسفه‌ها میگویند.

آری اینان از راه شفقت ودلسوزی بمامیگویند : که دراین جهان هس

قاضی وحاکم وناظروشکنجه درونی‌را احساس‌نکنیم. ایکاش دراین گفتن خودفرامو

نمیکردند که‌آنان میخواهند مارابا صدای وجدانی خودهدایت نمایند. شاید این

یك منطق است که برای‌انکارحقیقتی از وجود خود آن حقیقت استمداد میجوید.

اینان درفلسفهٔ خودبماچنین اندرز میدهند: که براه خـود بروید، وا

صدای درونی‌رانشنوید، زیرا اگراین صدا اصالت داشت‌این اندازه هیاهووجنجالها

متنوع راه نمیانداخت.

ولی نمیدانم چرا بااین جمله که « بصدای عقل نیز گوش فرا ندهید زی

اگر اصالت داشت این اندازه هیاهو وجنجالهای متنوع راه نمیانداخت» که دشوارتر ازجمله گذشته نیست، بماالدرز نمیدهند؟

ای وجدان اصیل، میدانی درمقابل نغمه‌های گوناگون تو که همگی یك آهنگ را مینوازند ، کیست که پنبه درگوش میکند؟ یقینا میدانی، آنان کسانی هستند که بنام عقل باپای چوبین خودبرای ماصدهامکتب میسازند، وفلسفه‌های پراز تضاد وتناقضهای غیرقابل تفسیررا برماتحویل میدهند، وهریك ازآنان بحکومت عقل تکیه میکنند، ومخصوصاً دربن‌بستهای نهائی هنگامیکه ازآنها دلیل منطقی عقلی مطالبه میکنیم کلمهٔ سلیم راهم برعقل اضافه نموده ومیگویند:

عقل سلیم چنین حکم میکند. «وچه جملهٔ زیبائی»، وازاین راه بخیال خود انقلابی در فکربشری ایجاد میکنند. ای وجدان زیبامگرعقل سلیم عبارت دیگری ازمفهوم زیبای تونمیباشد؟

چه میشد اگراینان اول تیرچوبی را ازچشمان تیزبین حود درمیآوردند ، سپس به‌عیب جوئی درباره کاهی که روی مژگان توقرار گرفته است میپرداختند ؟ میدانم مرا خواهی بخشید .

زیرا فقط من نیستم، بلکه تمام عقلای دلسوربعالم انسانی میگویند : حتی همین کاه ناچیزرا همان چوبین پاها بروی مژگان تو میگذارند تا بروی آنان خیره نشوی وبگذاری بکاموری خود ادامه بدهند، ویاندانسته برای کامیابی کاموران وسیلهٔ حوبی بوده باشند.

ای وجدان عزیز، مگر اینان هم پیمان شده‌اند که باچشم بهم گذاشتن و وترانديده گرفتن جلال‌الدین رومی وشکسپیر وبالزاك وداستایوسکی وهوگووجبران حلیل جبران وشیلر وتولستوی‌هارا ازتاریخ انسانی حذف نمایند؟

بسیار خوب .

اگراینان را ازتاریخ انسانی‌حذف کنیم چه حواهد شد؟

هیچ .

حتی آجری هم از آسمان بزمین نخواهد افتاد.

اما دیگر کسی‌را سراغ نداریم که تارهای روح انسانی‌را بلرزه درآو
گاهگاهی با نغمه‌های جاودانش ماموجودات خاك نشین‌را با راز بزرگ جهان ه
آشنا بسازد.

مگر اینان سوگند خورده‌اند که بالاتر از اینان پیشوایان مافوق‌الطب
که حل معمای هستی ونیستی در انحصار آنهاست ازتاریخ انسانها اخراج کنند
اینان میدانند ، زیرا اگر نمیدانند چرا دربارهٔ انسان اظهارنظرمیکن
یاچون انسانهای مقتدری هستند باید بدانند که باحذف کردن این دو دسته ا
داران بشریت‌مارادربیابان وحشت‌زای خوروخواب‌وخشم وشهوت، که عبارت د
از زندگانی حیوانی بی‌پشتیبان میباشد، سرگردان میگذارند . مگراینان‌نمی
که ماحقیقت انسان‌را نشناخته‌ایم؟

مگر اینان نتیجهٔ شناسائیهای خودرا در کتابهائی بنام « انسان ه
نشناخته » بمانشان نمیدهند؟ پس این اثبات ونفی‌ها و پیمان بستن‌ها چگونه
خواهد گشت ؟

ای وجدان عزیز. اگرماروزی برای تفریحات فکری، وورزش در
وشطرنج بازی درجهان خیالات، ترا ازمنصب عالی‌ات ساقط کنیم کدامین سپر
مقابل اصل تنازع دربقا که حتی چنگالهای خونین خود را از مکتبهای فلس
میدهد حراست خواهد کرد ؟

ای نیروی رادمردان نیرومند ،بیا امروز که یأس‌ونومیدی پرده‌های
خودرا برسر جهانیان فرود آورده ، و در همه جابانگ شوم « بخورید و بی
بخوابیدمرگ در دنبال‌است» طنین‌انداز شده‌است، بیادست مارابگیر. اینان
نیستند دراین جهان شناسائی بدانشجوئی خود اعتراف نمایند ، زیرا خودرا
تمام عیارمیدانند، وبدون اینکه موضوع تدریس خود، یعنی‌این انسان مرمو
ماتشریح کنند، مارابامنطق منحرف بی‌بند وباری، بنام‌آزادی بسیه‌چال مرگ

که روی آنرا باکاههای بیمقداری بنام زندگانی پوشانیده‌اند میکشانند.

چه باید کرد؟ منطق آنان چنین اقتضاء میکند که باتکیه بلفظ تفسیر نشده تمدن وآزادی شخصیت و «من» ومسئولیت وندامت وخجلت وبالاتر از اینها آن آزادی درونی‌را که برای ماازهمین انسانها سقراطومارك اورل وباعظمت‌تر از اینها علی‌بن‌ابیطالب ساخته بود ازدست مابگیرند ، وبجای آنان شخصیت انسانی‌را با چریدن در علفزار مادیات بیمقدار ودرصورت تعدی بعلف دیگران بالزوم‌چوب بنام کیفرخلاصه نمایند. بگذارفلسفه ببافند، وسنگهارا پی درپی برای خاموش کردن ومتوجه ساختن چند لحظه‌ای قورباغه‌ها باستخرها بیاندازند چه باید کرد؟

این هم اصلی‌است که از قدیمترین دورانهای زندگی انسانی عده‌ای عشق عجیبی به متوجه ساختن دیگران بسوی خود دارند. آنان میخواهند چیزی بگویند که برای دیگران جالب بوده باشد، اما واقعیت چه اهمیتی درمقابل شهرت درمیان مردم دارا میباشد؟ سئوالی است که نباید مطرح شود، و چون حساسیت انسانهارا در موجودیت توای قطب‌نمای کشتی انسانی، بخوبی احرازنموده‌اند، لذا انکارترا بعنوان بهترین وسیله جلب توجه دیگران منظور نموده و میخواهند باشکستن قطب نمای کشتی‌انسانی در این اقیانوس پر گرداب زندگی نام خودرا برای همیشه در تاریخ ثبت نمایند.

بااین حال ای وجدان عزیز، ناامید مباش، افراد زیادی ازپاکان اولاد آدم که درتمام اعصاروقرون بااین کهنه‌سرا قدم میگذارندوبجهان هستی‌بادیدهٔپاك مینگرند ومیخواهند انسانرا بطورجدی تفسیرنمایند، یادر آنهنگام که آرزوی ساختن انسان باشخصیت درذهن‌آنان خطورمیکند دنبال تومیگردند ، وترا بعنوان اولین و آخرین واحدهای شخصیت انسانی معرفی میکنند.

آیا انسانی‌پیدا میشود که میان دوفرد ازافراد انسان که یکی‌عیسی مسیح‌را که برای چند لحظه رفع رنج ومشقت راه وحمل چوبهٔ دار بادوستش درمقابل خانهٔ او باستراحت می‌پردازد، جلوگیری نموده ومیگوید:

« راه بڑو » و دیگری که غذای قاتل جنایتکار خـودرا فراموش نکرده و اضطراب قاتلش اوراآزار میدهدتفاوتی نگذارد؟

می‌بینیم درعین حال که باتو براز ونیازپرداخته‌ام، اشارتهای مرموزی ازتو درمییابم، ولی‌تفسیراین اشارتهابرای من بسیاردشوار است، زیراهرمفهومی‌راکه برای این توضیح درنظرمیگیرم زیبائی و شور وهیجان ملکوتی تراسلب میکند، بااین‌حال همین مقدار درك میکنم که میگوئی: این همه ارمغانهارا برای‌چه بمن میدهی؟ من که ازپذیرفتن آنها معذورم، زیرا من که وجدانم نام نهاده‌اند وستایشم میکنند جز گیرنده ومنعکس کننده صدای‌رسای خداوندی چیزی نیستم. ای‌وجدان ای‌پیك حق وحقیقت ، توصحیح میگوئی ، زیرا اگر چنین اعترافی نمیکردی چگونه میتوانستی صدای خودرا چنین بی‌باکانه‌بگوش اولادآدم برسانی؟ ایکاش رفیق دائمی وهمدوش‌تو که ماآنراعقل مینامیم، چنین اعترافی میکرد، وهدیه‌ها و رشوه‌های انسانهارا وسیله فراموشی حقیقت خود قرار نمیداد. آری ایکاش فراموش نمیکرد که اونیز بایستی بعنوان یك پیك امین انجام وظیفه نماید. مگر عقل یکی‌از دوبال سعادت وفضیلت انسانها در قلمرو زندگی مادی ومعنوی نمیباشد؟ تفاوت میان عقل و آنانکه عقلا نامیده میشوند همان مقداراست که میان دانش و دانشمندان اگر تماشاگران و حتی عقلا و دانشمندان ازرنگ‌آمیزی کردن‌عقل‌ودانش دست‌برمیداشتند،آن موقع‌میدیدیم که چگونه‌این «من» انسانی، یعنی‌آن شعاع خداوندی، بادوبال‌عقل ووجدان بجهان باعظمت هستی‌پیروز گشته وبجای اینکه تسلیم وقربانی‌تاریخ کورانه بوده‌باشد ، باتمام خودآگاهی برای خودتاریخ‌پرافتخاری میساخت.

پیشوایان مذهب شیعه

دکتر منوچهر خدایار محبی (۵)

همچنین ازمفیدالدین جهم اسدی‌ونجیب‌الدین‌محمدبن‌نما،وسیدعبدالکریم ابن‌طاوس مؤلف کتاب «فرحة‌العزی» وبهاءالدین اربلی مؤلف «کشف الغمه» نیز که همه ازعلمای بزرگ و فقهای نامی شیعه بودند بدریافت اجازه روایت و نقل مطالب کتب آنها نائل‌آمد .

علامه حلی درصفات عالیه‌ی انسانی وملکات و سجایای نفسانی ممتاز بود از زمان کودکی ودوران جوانی همواره به تهذیب‌اخلاق‌وتکمیل نفس می‌پرداخت‌زیرا وی ازیکطرف خواهرزاده‌ی محقق حلی مؤلف کتاب شرایع است و از طرفی فرزند نابغه بزرگ سدیدالدین‌یوسف‌بوده است.علامه‌درخدمت‌خواجه‌حکیم‌نصیرالدین‌طوسی وسید رضی‌الدین علی بن طاووس‌ودیگراساتید خودعلاوه بر کسب جهات علمی‌مراتب اخلاقی را نیزکامل نمود . علامه دانشمندی اجتماعی و متحرك و در عین حال عالمی عابد وپرهیزکار بود .

در کتاب «ریاض‌العلماء» مینویسد : علامه حلی سرآمد زهاد وپارسایان‌بود در«نفحات القدسیه»نقل میکند : که بفرزندش وصیت نمود، پس ازمرگش‌تمام‌نمازها وروزه‌ها وحج اورا ازاول تکلیف تا هنگامیکه‌اردنیا رفته است مجدداً برایش انجام دهند ، بااینکه بحج‌رفته‌بود، این وصیت را کسی‌نمود ، که‌موقع‌بلوغ از علمای نامی

وبقولی مجتهد مسلّم بوده وازسنین کودکی نمازخوان وروزه گیر وآشنا بمسائل مذهبی وتکالیف شرعی خود بوده‌است .

درباره اخلاق نیك وهوش‌ذاتی وحاضرجوابی و همچنین صفای دل و سلامت روح وخلوص نیت آن علامه عالیمقام حکایاتی نقل کرده‌اند که چون بنای ما باختصار است از ذکر آنها خود داری می‌شود .

ازخدمات بزرگ وذیقیمت آن مردبزرگ واقعه تشیع سلطان‌محمد خدابنده است که بدست وی‌صورت گرفت‌وبراثر آن مذهب شیعه رسمیت‌پیدا کرد وبرای نخستین بار درایران سکه وخطبه بنام ائمه‌ی اطهار زینت یافت.

دراینجا لازم میدانیم نخست بسابقهٔ اسلام‌آوردن پادشاهان مغول اشاره کنیم وسپس عواملی را که موجب شدسلطان محمد خدابنده‌متمایل بمذهب اثنی‌عشری گردد شرح دهیم .

درزمان سلطنت سلطان‌محمد خوارزمشاه سال ۶۱۶ چنگیزخان‌ازمغولستان لشکر بایران کشید وتا هشت سال قسمتی از کشور ما را مورد قتل و غارت و ویرانی قرارداد ! بعد ازمرگ چنگیز تا حدود سی سال کشور ایران دردست فرزندان او و امرای مغول بهمان سرنوشت‌گرفتار بود ، تا اینکه در سال ۶۵۴ مجدداً نوه چنگیز «هلاکو» بایران تاخت وبقیه‌شهرهارا که‌درحمله‌جدش آسیب‌ندیده بوددرمعرض‌هجوم قرارداد ! بعلاوه هلاکو بعراق وسوریه نیزلشکر کشید وآن دو کشوربزرگ اسلامی آنروزرا بخاك وخون کشید.درآن روزگار تاریك وبحرانی‌خواجه‌نصیرالدین طوسی حکیم‌دوراندیش شیعه توانست با تدبیرخود ، شاه مغول را ازقتل و ویرانی بازدارد بکارهای علمی وترمیم خرابیها تشویق کند .

بعد ازهلاکو فرزندش اباقا بسلطنت رسید ، هلاکو و فرزندش اباقا مانند پدرش تولی خان و جدش چنگیز همه پیرو مذهب بودائی و بت پرست بودند و چون بسیاری از زنان آنها عیسوی بودند مسیحیت در این دوره در دربار مغول نفوذ فراوان یافت ـ درسال ۶۸۰ اباقا بدیار عدم شتافت و«تکودار» پسردیگرهلاکو بجای

برادر نشست واول پادشاه مغول است که اسلام آورده ونام خود را سلطان احمد گذارد وسیاری ازمغولان را مسلمان کرد بدستوروی بتخانه‌ها وکلیساها ومعابد نصارا ویران وبجای آن مساجد باشکوهی ساختند. بعد ازسلطان احمد برادرزاده‌اش «ارغون‌خان» پسر اباقا که مردی بت‌پرست بود درسال ۶۸۳ بسلطنت رسید وقصدآن داشت که آثار اسلامی را بکلی براندازد تاآنکه درسال ۶۹۴ غازان خان‌پسر ارغون بسلطنت رسید و اسلام آورد و صدهزارمغول به پیروی ازاودریکروز مسلمان شدند.

بعد ازمرگ غازان درسال ۷۰۳ برادرش«الجایتو» بجای وی به‌تخت‌نشست چون مادرش مسیحی بود بکیش مسیحی درآمد ولی پس ازفوت مادرش زنی مسلمان گرفت وبدست همین زن مسلمان شد واورا محمد خدابنده خواندند.

نقش علامه در تشیع سلطان محمد خدابنده

این سه نفراز پادشاهان مغول که گفتیم مسلمان شدند، پیرو مذهب تسنن بودند، ولی سلطان محمد خدابنده یکباره مذاهب چهارگانه اهل‌تسنن را ترك گفت وبمذهب شیعه گروید وآنرا درسراسرمملکت رسمی اعلام کرد؟

مؤلف روضات‌الجنات نقل میکند که: روزی سلطان محمد خدابنده‌برزن خود غضب نموده وبروش اهل سنت بلفظ واحد اورا سه طلاقه کرد وچون‌پشیمان‌شد وخواست مجدداً اورابزنی بگیرد دانشمندان اهل‌تسنن گفتند چون زن سه طلاقه‌شده بدون محلل برشاه حلال نمیشود. شاه متوجه شد که مجتهدین‌شیعه بعکس اهل‌تسنن چنین طلاقی راصحیح نمیدانند و چون تحقیق کرد علامه حلی را که آنروز در حله سکونت داشت‌وازمجتهدین بزرگ شیعه‌بود. بوی معرفی کردند شاه علامه‌را بسلطانیه طلبید وعلامه ضمن بحث وگفتگوئی(که بتفصیل آنرا روضات الجنات نوشته است) بشاه گفت: چون این طلاق بدون حضور دونفرعادل صورت گرفته و بلفظ واحد زن را سه طلاقه کرده‌ای نه‌تنها سه طلاقه نیست که محتاج بمحلل باشد بلکه اصولا زن مطلقه نیست ومیتوانی هم‌اکنون نزد زن خود بروی زیرا در مذهب شیعه و پیروان

اهل بیت پیغمبر طلاق باید درحضوردونفرعادل واقع‌شود سه‌طلاق هم‌باید سه‌بارخوانده شود ودرمجالس متعدد باشد . آنگاه علامه با علمای چهارمذهب درموضوعات فقهی و کلامی بگفتگو پرداخت ودرهرمورد مزیت فقه و کلام شیعه رانسبت به معتقدات آنها روشن ساخت واین موجب تشیع پادشاه وسایرافراد مملکت گردید .

مرحوم اقبال آشتیانی استاد مورخ فقید دانشگاه تهران در تاریخ مغول ماجرای تشیع‌سلطان‌محمدخدابنده رابتفصیل نقل کرده وخلاصه‌آن اینست که سلطان براثرنفوذ علمای حنفی خراسان درمیان مذاهب اربعه شعبه حنفی‌را پذیرفت‌ولی‌وقتی اختلافات دامنه‌دار علمای چهارمذهب وبدگوئیهای آنانرا نسبت بیکدیگردیدآزرده خاطرشد ومغولان خواستند اورا ازاسلام برگردانند . یکی ازامرای او که طرمطاز نام‌داشت‌بانواع سخنان‌آراسته‌مذهب‌تشیع‌رادرچشم اولجایتوبه نیکوترین وجهی جلوه داد این بیانات دل اولجایتو رابطرف اهل تشیع متوجه‌ساخت. اقبال وتوجه‌اولجایتو (سلطان محمد) بمذهب شیعه علمای این مذهب رابرآن داشت که ازهرطرف‌باردوی شاه بیایند وبیش ازپیش سلطان رابمذهب شیعه مایل کنند وبکوشند تا با ادله کلامی ایمان اورا محکم سازند وراه نفوذ ائمه سنت را سد نمایند .

از آنجمله علامه جمال‌الدین حسن بن‌یوسف حلی و پسرش فخرالمحققین محمد که هردو ازعلمای شیعه‌اند باجمعی دیگرازپیشوایان این مذهب‌بخدمت‌سلطان محمد به سلطانیه رفتند وعلامه حلی که ازمشهورترین مصنفین فرقه امامیه‌اثنی‌عشریه وازعلمای معقول ومنقول وازشاگردان خواجه نصیرالدین طوسی است برسم تحفه دو کتاب دراصول عقائد شیعه‌تألیف کرده به پیشگاه‌اولجایتوآورد یکی کتاب«نهج‌الحق و کشف‌الصدق» در کلام ودیگری«منهاج‌الکرامه فی‌الامامه» .

اولجایتو علامه وپسرش را محترم داشت وایشان مقیم اردوشدند وبین‌علامه حلی وقاضی‌القضات نظام‌الدین مراغه‌ای شافعی مناظرات بسیاردراثبات حقانیت‌مذهب شیعه‌بایستی‌واقع‌شدودرنتیجه قدم‌اولجایتوبتدریج براثرمصاحبت‌علامه درقبول‌این‌مذهب راسخ‌ترشد مذهب شیعه رونق بسیاریافت وعلمای‌این مذهب که دربحرین‌وعراق‌عرب

تواری بودند جنبشی ازخود بروز دادند و کتبی تألیف کردند و در این کار دخالت علامه ازهمه بیشتر است .

اولجایتو درسال ۷۰۹ امرداد که نام خلفای ثلاثه‌را ازخطبه وسکه بیاندازند و نام حضرت امیرالمؤمنین علی‌وامام دوم و سوم شیعیان رادرخطبه بیاورند ودرسکه فقط برنام حضرت علی‌بن‌ابیطالب اقتصار کنندومردم‌ایران قبول مذهب شیعه‌نمایند.»

سلطان محمد مدرسه‌ای برای اشاعه عقاید شیعه درسلطانیه بنا کرد که شصت مدرس ودویست شاگرد بآموختن مبانی‌وعقایدشیعه مشغول شوند بعلاوه مدرسه سیاره‌باخیمه وخرگاه ترتیب‌دادوهرجا میرفت آنراباخود می‌بردتاعلامه‌حلی‌وفرزندش درمسافرتها بتوانند همراه وی بدرس وبحث ونشرعقائد شیعه اشتغال ورزند .

اگرعلامه حلی درآن‌گیرودار بفریاد پادشاه مغول نمیرسید پادشاه از دین اسلام منصرف می‌شد ومغولان بلائی بروزمسلمانان میآوردند که نام ونشانی از آنها درصفحه روزگار باقی‌نمیماند ودرحقیقت او مانند استادش خواجه نصیرالدین طوسی درحساسترین‌موقع بدادمسلمین‌رسیدوجان وحیثیت‌رجال‌اسلام‌اعم‌ازسنی وشیعه‌راحرید.

✩ ✩ ✩

تألیفات وآثار قلمی‌وی : دانشمند رجالی معروف بشیخ ابوعلی حائری در کتاب منتهی‌المقال ازسید عبداله شوشتری نقل میکنند که علامه درسنین کودکی و پیش ازآنکه بالغ شود بدرجه اجتهاد رسید ومردم انتظار می‌کشیدند که به تکلیف رسدتا ازوی تقلید کنند . علامه درعنفوان جوانی‌دست بتألیف وتصنیف‌زدوآثارآنروز او امروز درشمار بهترین کتب علمی شیعه ومورد استفاده دانشمندان بزرگ است وی دردیباچه «منتهی‌الوصل الی‌علم‌الاصول» گوید : در ۲۶ سالگی به نگارشهای فلسفی خود پایان دادم وبنگارش اصول وفقه پرداختم . اودرعلوم عقلی‌فلسفه و کلام‌ومنطق‌و ریاضی وهیئت وهندسه وغیره وعلوم نقلی تفسیر وحدیث وفقه و اصول و رجال و ادب مهارتی بسزاداشته بلکه باید گفت درتمام آنها استاد مسلم عصربوده است‌وی در تمام

این رشته‌ها کتاب نوشته شیخ فخرالدین طریحی مؤلف «مجمع‌البحرین» از یکی از دانشمندان نقل میکند که پانصد جلد کتاب از تألیفات علامه بخط خودش دیده شده و این تعداد غیرازسایر تألیفات اوست که بخط دیگری بوده است . یکی‌ازدانشمندان که شرح بر تجرید نوشته گفته است مؤلفات علامه حلی‌هزار مجلد بوده است . مؤلف ریحانة‌الادب اسامی (۱۲۰) کتاب اورا نوشته مرحوم سید محسن‌عاملی دراعیان‌الشیعه یکصدونه کتاب علامه را نامبرده و کتب هر موضوعی را جداگانه ذکر کرده است . باین شرح : در علم فقه و احکام اسلامی بر مبنای شیعه بیست کتاب . در اصول فقه نه کتاب . در علم کلام و عقاید بیست و هشت کتاب در فلسفه و منطق بیست و چهار کتاب . در تفسیر دو کتاب . در حدیث شش کتاب . در علم رجال چهار کتاب درعلم نحوچهار کتاب.درادعیه‌چهار کتاب .درفضائل امیرالمؤمنین دو کتاب . درفنون مختلفه ۳ کتاب.جواب مسائل علمی واجازات‌پنج کتاب .باید دانست اینها کتابهائیست که بدست آمده یاچاپ شده است وگرنه ظاهراً آثار علمی علامه بیش ازاینها بوده که اغلب مانند سایرآثارفکری وقلمی دیگربزرگان اسلام یا ازمیان رفته‌ویادلالان اروپائی خریدموازممالك‌اسلامی‌بیرون برده زینت‌بخش کتابخانه‌های‌خویش‌نموده‌اند. درباب تألیفات وی میتوان‌به کتاب«امل‌الامل» و کتاب«ریحانة‌الادب» جلدسوم‌مراجعه کرد که مهمترین آنها بشرح زیراست :

کتاب قواعد-تحریرالاحکام - مختلف‌الشیعه‌دراحکام شریعت- کتاب‌خلاصه رجالی - تلخیص المرام در معرفت الاحکام - استقصاء الاعتبار در تحریر معانی کتاب‌انوار- کتاب تناسب میان اشعریه وسوفسطائیه -نهج‌الاعیان درتفسیرقرآن-انس الوجیره درتفسیر کتاب غریز- ادعیه‌فاخره- نکت بدیعه دراصول‌فقه - مبادی‌الوصول بسوی علم اصول - منهاج‌الیقین‌دراصول‌دین- منتهی‌الوصول بسوی‌علم کلام‌وعلم‌اصول- شرح‌المراد درشرح تجریدالاعتقاد در کلام - انوارالملکوت در کلام - نظم‌البراهین دراصول دین - معارج‌الفهم‌درشرح‌نظم-ابحاث‌المفیده در تحصیل عقیده - نهایةالمرام درعلم کلام - کشف‌الفوائد درشرح قواعد عقاید در کلام - منهاج درمناسك حاج-

تذکرةالفقهاء ـ تهذیب الوصول بسوی علم اصول ـ قواعد ومقاصد در منطق طبیعی و الهی ـ اسرارالخفیفه درعلوم عقلیه ـ کاشف‌الاستار درشرح کشف‌الاسرار ـ درالمکنون درعلم قانون درمنطق ـ مباحثات سنیه ومعارضات نصریه ـ مقامات ـ حل المشکلات از کتاب تلویحات ـ ایضاح‌التلبیس در کلام ـ کشف‌المکنون در کتاب قانون درعلم نحو ـ بسط‌الکافیه اختصارشرح کافیه درعلم نحو ـ مقاصدالوافیه بعواید قانون وکافیه ـ وقواعد جلیه درشرح رساله شمسیه ـ جواهرالنقیه درشرح تجرید درمنطق ـ مختصر شرح نهج‌البلاغه ـ ایضاح‌المقاصد ازحکمت عین قواعد ـ نهج‌العرفان در علم میزان ـ ارشاد الاذهان دراحکام ایمان در فقه ـ تبصرة المتلمین فی‌احکام‌الدین . کتاب تبصره علامه را زین‌العابدین ذوالمجدین استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه طهران بزبان فارسی ترجمه وشرح کرده ودانشگاه طهران آنرا چاپ کرده است.

جهت تحقیق درشرح حال«علامه» علاوه بر کتب رجال میتوان به کتب‌زیر مراجعه کرد : نقدالرجال مصطفی تفریشی ـ کتاب رجال میرزا محمد ـ کتاب مجالس قاضی نورالله ـ تاریخ حافظ ابرو ـ تذکره شیخ‌نورالدین‌علی ـ کتاب مقابیس‌شیخ‌اسدالله کاظمینی ـ مجمع‌البحرین شیخ فخرالدین طریحی ـ کتاب نکاح مسالك شهید ثانی ـ ابن خلکان ـ امل‌الامل شیخ حرعاملی ـ روضةالمتقین محمدتقی مجلسی.

☆ ☆ ☆

۲۶ـ علی‌بن محمد مشهوراست به «نصیرالدین‌کاشانی وبغدادی‌وحلی» که‌در سنه هفتصد وپنجاه وپنج هجری وفات یافته ودرنجف مدفون‌است .جهت‌اطلاع‌ازشرح حال وآثاروی میتوان به کتب رجال مراجعه کرد .

☆ ☆ ☆

۲۷ـ ابوطالب محمدبن حسن بدوعنوان مشهور است ، یکی فخرالمحققین ودیگری «فخرالاسلام» است وی صاحب کتاب «شرح‌القواعد» وفرزند علامه‌حلی‌است وازنظرمنشاء اجتماعی از گروه روحانی بشمارمیرود .

فخرالمحققین نصف شب دوشنبه بیستم‌جمادی‌الاولی سال ۶۸۲ قمری متولد

شد وشب‌جمعه پانزدهم جمادی‌الثانی سال هفتصد وهفتاد ویك‌درسن هشتاد ونه سالگی فوت نمود .

تحصیلات وی‌دررشته علوم معقول ومنقول است .مهمترین اساتیدش(علامه) وبزرگترین شاگردانش «شهید اول» است .

برای تحقیق درآثار واحوال «فخرالاسلام» میتوان به کتاب روضات‌الجنات وریحانةالادب ومجالس‌المؤمنین وتنقیح‌المقال ممقانی وآثارعلامه حلی و شهید اول و سایر کتب رجال مراجعه کرد .

تألیفات «فخرالمحققین» رامیتوان بسه گروه تقسیم کرد . دسته اول آثاری است که متعلق بشخص خود اوست . دسته درم راشرح بر کتب مختلف تشکیل‌میدهد. قسمت سوم حاشیه برآثاردانشمندان است بشرح‌زیر: ایضاح الفوائدفی‌شرح‌مشکلات القواعد که بامرپدرش آنرا تألیف کرده و فقه استدلالی است ـ تحصیل‌النجاه که در اصول دین‌است ـ ثبات‌الفوائد فی‌شرح اشکالات‌القواعد که بموجب‌بعضی‌نسخ‌نام‌همان شرح قواعد است که بنام «ایضاح‌الفوائد» مذکور شد ـ جامع‌الفوائد فی‌شرح خطبة القواعد که شرح خطبةقواعد علامه داشت ـ حاشیه بر«ارشادالاذهان» علامه» ـ حاشیه قواعد علامه وآن غیراز «ایضاح» مذکور در فوق است ـ شرح خطبه قواعد که همان «جامع‌الفوائد» مذکوراست ـ شرح مبادی‌الاصول علامه. شرح نهج‌المسترشدین‌علامه غایةالسؤال فی‌شرح تهذیب‌الاصول علامه ـ الکافیةالوافیه در کلام ـ منبع‌الاسرار.

فصل پنجم

عصر شهید اول تا محقق میسی

۲۸ـ تاج‌الدین‌ابوعبدالله محمد بن قاسم‌بن‌حسین به «ابن‌معیه» مشهوراست وی درسال‌هفتصدوهفتاد وشش‌در«حله» فوت کرد ودرنجف اشرف مدفون گردید . این سال مصادف‌است‌باسال‌قتل‌شهیداول که موضوع‌مورد بحث‌این فصل‌را تشکیل‌میدهد.

✡ ✡ ✡

دیباچه بر فلسفهٔ وجود

همزمان با شکفتن غنچه‌های بهاری بوستان پهناور فلسفه نیز که بدست باغبانان کنجکاو ودانشمند آبیاری میشود یك شاخهٔ گل جدید ببازار کاسدعلاقه‌مندان بهنر اصیل فلسفه عرضه کرده است. این شاخه گل زیبا (دیباچه بر فلسفه وجود) وآن باغبان کنجکاو و دانشمند دکتر محمود رضای الهی است که علاوه بر تحصیلات عمیق فلسفی درایران حدود ده سال جوانی وعمرخود را درراه دانش فلسفه اروپا گذرانده و مدتها با افکار فلاسفهٔ بزرگ آلمان بویژه کانت سرگرم بوده است.

مقدمهٔ استادانه پروفسور بونئواستاد دانشگاه توبینگن که بونسنده محترم کتاب خود را باوتقدیم داشته است درعین اختصار جهان پهناوری ازفلسفه وجود را دربرابر چشم خواننده میگستراند. **باعتقاد این محقق دانشمند فلسفه وجود معنی دارترین کارفلسفی است که آلمانها درقرن بیستم انجام داده اند.**

همه میدانند که پیدایش این فلسفه معلول فشارهای توان‌سوز وطاقت‌فرسائی بود که نبرد جهانی اخیر بآلمان وارد آورد وبسیاری از اندیشه‌های نوو آداب ورسوم تازه‌ای را پدیدار کرد. قافله سالاران این مکتب جدید فلسفی در دوره‌ای که به (دوران ترس و وحشت) نامیده میشود بمنظور پیشگیری ازحوادث ناگوار براساس (حظرهای اصلی وابسته بوجود انسان) ونیز برپایهٔ (نیازمندیهای زندگی بشری) شالده فلسفه جدیدی را بنیان گذاردندودراین کشمکش‌ها بوضع وحالتی که دراصطلاح خود آنان (Existense) نامگذاری شده است بتأسیس یك ایستگاه مجدد فکری توفیق یافتند. این فلسفه سالها بعد بدنیای خارج سرایت کرد واولین بارفکر تیزبین فیلسوفان فرانسه را بخود مشغول داشت تردیدی نیست که جهان فراخ باتأسیس این ایستگاه جدید(فلسفهٔ وجود) نمیتواند کار خودرا بپایان رسیده تلقی کند ورسالت خود را انجام گرفته انگارد بمعنی فلسفه وجود آخرین نقطه تحقیقاتی نیست بلکه هدف فلسفه درهم شکستن دیوارهای وجود خالص و ترتیب دادن یك زندگی معنی‌دارتری برای جهان بشریت است **فلسفه وجود باصطلاح نوبئود واژه‌ای است که کاونگران و محققان فلسفه برای رسیدن بهدف نهائی ناگزیر از عبور وپشت سرگذاردن آن هستند** دربحث‌های کوتاهی که نویسنده فاضل این کتاب بعنوان مقدمه وپیش گفتار بمیان آورده است مسیر حرکت فلسفه و جای‌های رهرو ان تیزهوشی که این جادهٔ ناهموار را گذرانده وبسر منزل فلسفه وجود رسیده‌اند نشان میدهدو خدمت ارزنده‌ای که دانش جهانگیر فلسفه برای خدمت به بشریت انجام داده وهمچنین تأثیری که فلسفه برروی هنر بمعنی عام کلمه گذارده است بدرستی یادمیکند وبالاخره بیاری حتما ناپذیر جامعه بشری را بوجود فلسفه توضیح داده است.

درگفتار اول تاریخچه پیدایش فلسفه وجودرا که ابتدا بوسیلهٔ کیرکگارد دانمارکی (۱۸۵۵ـ۱۸۰٤) پایه گذاری شده وبعد ازنیم قرن بوسیله یسپرش متولد ۱۸۸۳ وهیدگر متولد ۱۸۸۹ فیلسوفان فعلی آلمان تجدید حیات نموده شریح کرده است پس آنگاه بشرح حال وبشیوهٔ افکاروسیستم‌های فلسفی وشباهت وتقابل وتضاد افکار فلاسفه بایکدیگر اشاراتی کرده وبروشن کردن بسیاری ازاصطلاحات ویژه فلسفه وجود همت گماشته است مخصوصاً درباره ژان پل سارتر معروف که دراوائل قرن بیستم (۱۹۰۵) درپاریس متولد شده و پس

ازتحمل زجروشکنجه‌های فراوانی که درزندان یا باصطلاح امروز این مرزو بوم (ندامتگاه) آلمانها باستادی دانشگاه رسیده شرح گویا ومبسوطی نگاشته است .

تا آنجاکه من بنده را آگاهی است ترجمه‌ای از کتاب اگزیستانسیالیزم (اصالت بشر) ازسارتروسیله گزارنده دانشور دکترمصطفی رحیمی انتشاریافته و با وجود اختصار گویای مطالب جامعی ازعقاید فیلسوف معاصرمیباشد در صورتیکه دکتر الهی معتقد است سارترافکار فلسفی خود را درلباس نمایشنامه ورمان بیان داشته وآثارش فاقد عمق علمی وفلسفی است وهمین سطحی بودن این آثار مفسران ومترجمان را بانحراف ازدرک حقایق فلسفی اوهدایت کرده استدرصورتیکه استنباط من ازترجمه کتاب سارتراینست که او معتقد است بشر بحکم آنکه آزاد خلق شده درتعیین سرنوشت خویش مختارمیباشد بنابراین نیازی به ترس ـ آز ـ بیم وامید ندارد که اعمال خودرا با موازین اخلاق انجام دهد 'وعقیده دکارت راکه گفته است (من فکرمیکنم پس وجود دارم) دنبال میکند اعتقاددارد نفس انسانی منشأ ومنبع تمام موجودات است وحتی نفس انسانی منشأ اموری است که علم اخلاق آنها را در حوزه قلمر وخودطبقه‌بندی کرده است یعنی هرچه هست درخود انسان است توجه باینکه رهبرخردمند عالم تشیع قرنها پیش گفته است :

(درد ازتست ونمی‌بینی ودارو ازتست ونمی‌دانی) ویادآوری این شعر

ای آنکه طلبکار خدائی بخود آ ازخود بطلب کز تو جدا نیست خدا

اول بخود آ چون بخود آئی بخدا اقرار نمائی بخـدائی خدا

باتمام آنکه ازلحاظ مایه شعری سست بنظرمیرسد ضروراست. اگراستنباط من درست باشداو بوجود خدایی قائل نیست که مددکاردرماندگان باشد وچراغی فراراه گمشدگان راه تاریک حیات برافروزد وهمین بی‌پناهی واحساس تنهائی است که درجهان آدمی دلهره وحشت واضطراب رامیافریندعقیده داستایوسکی بذهن میرسد که گفته است (اگرواجب الوجود نباشد هرکاری مجاراست) سارترتلویحاً نظرمشهورکانت راکه گفته است (عملت بایدطوری باشدکه بتواند برای همه دستوراخلاقی قرارگیرد باتغییرعبارت باینصورت عنوان میکند (عمل تو باید چنان باشدکه اگرهمه بهمان نحوعمل کنند زندگی بشرمختل نشود) سخن کوتاه دکتر الهی دررهگذر شناساندن مشرب فلسفی طرفداران فلسفه وجودبنام تنی چند ازمتفکران معاصرمانند ـ مارسل نیچه ونظائرآنان اشارتی کرده وکتاب پرارج خود را باعبارت مؤدبانه‌ای که ویژه محققان کم ادعا میباشد درکمال تواضع وادب پایان بخشیده است اودرپایان صفحه ۲۰۵ پیش ازذکرمنابع مهم این کتاب بزبانهای آلمانی ـ انگلیسی ـ فرانسه وذکر آثار وتألیفات فلاسفه‌ای که شرح حال آنان درمتن آمده است چنین می نویسد:

(امید است که ارباب خرد وصاحبان فضیلت برکمی‌های این دفتر، که بسیاری از آنها ازدیده نگارنده هم پوشیده نیست خرده نگیرند چه پیداست که آغازهرکاری خامیها و ناتمامیها خواهد داشت و این بنده که جسارت نشر نظرات و اندیشه‌هائی را داشته است قطعاً پایداری توجه بایرادات وانتقادات بجاراخواهد داشت) .

دکتر محمد شفیعی

فروردین ماه ۱۳۴۵ شیراز

بنابراین باعزمی راسخ وقدمی آهنین بایکی دونفر ازنوکران محرم آنهم باوسایلی بسیارساده بسمت خوزستان حرکت نمود ودرشوشتر خود را بمنوچهر خان معتمدالدوله که جریان آمدن او بشوشتر قبلا شرح داده شده است معرفی کرد.

والی ازابتدا با حسینقلی خان چنانکه روش سیاسی اوبود ازدر مسالمت و نرمی درآمد ومیخواست باصطلاح اورا خام‌نماید ورفته رفته بابچنگ آوردن سایر برادران واتباع او همگی راازمیان بردارد و تلافی بدرفتاری با کلبعلی خان نماینده خود را دربختیاری بنماید ولی ازآنجائیکه حسینقلی خان با پای خود بحضور رفته بود وعذر تقصیرات را آنهم بابیانی بسیارمنطقی‌وحق‌بجانب خواسته بودموجب شد که آتش کینه‌والی‌راتا حدی فرونشاند و کم کم محبت اورا نسبت بخود جلب‌نماید.

طرز برخورد حسینقلی‌خان با معتمدالدوله طوری بود که بالاخره توانست اورا وادار نماید که ازگذشته‌ها صرفنظر کند ومورد عفوکامل قرار گیرد. درهرحال موقعی که حسینقلی خان درواقع پیش یکنفرپناهنده دردستگاه معتمدالدوله بسرمیبرد اتفاقاتی رخ داد که موجبات ترقی وپیشرفت اورا در دستگاه والی فراهم کرد بعلاوه چون جوانی بلندبالا وخوش‌سیما بود رفته رفته در روحیه اطرافیان والی نیز نفوذ و رسوخ خاصی پیدا کرد ومحبت واحترام همه را نسبت بخود جلب کرده بود.

روزی که درچادر یکی‌ازبستگان والی‌عده‌ای‌مشغول بازی‌آس بودندحسینقلی خان هم حضورداشت تصادفاً یکی ازبازیکنان که درحقیقت برسایرین‌ارشدیت‌داشت و دربازی آس کم نقشی‌میآورد ازجای خود بلند شد وجایش‌را بحسینقلی‌خان که در کنار اونشسته بود داد تا برای او بازی کند حسینقلی‌خان هم ناچاراطاعت‌امر کردو از آنجائیکه بخت بااو یارشده بود پشت سرهم خوش‌نقشی آورد وطولی نکشید که بر کلیه حرفا فائق شد وتمام پولهای آنها را برد بطوریکه موجب تعجب همگی‌را فراهم ساخت آن شخص هم که وضع راچنین دید و از موفقیتی که نصیب جانشینش شده بود بی‌اندازه خوشحال شد پولهای برده‌شده رابحسینقلی خان بخشید در واقع این اولین شانسی بود که باصطلاح بحسینقلی‌خان لبخند زد وبا آن پول که در آنزمان سرمایه

قابل توجهی بشمار میرفت توانست بوضع آشفته خود سروصورتی دهد و به تهیه چادر و زین برگ ووسایل زندگی خود ونوکرانش بپردازد .

اتفاقاً دیگری که بیشترموجب شهرت وترقی او گردیداین بود که والی اسبی داشت ازنژاد عرب که بی‌نهایت بآن علاقه‌مند بود شبی سروصدائی در اردوگاه بلند شدوخبرآوردند که اسب مخصوص حضرت حکمران راعربی بسرقت برده و بسرعت فرار کرده است حسینقلی خان که درآنموقع شب درچادرخود نشسته بود وبآینده نامعلومی می‌اندیشید وطوفانی ازاحساسات وافکارمختلفه درسراوبرپا شده بود دراثرهمهمه وهیاهو بیرون دوید وهمینکه ازموضوع دزدیده شدن اسب والی مطلع گردید بدون درنگ باسب خود که نزدیك چادربسته شده بود سوارشد وبدنبال دزد حرکت نمود خوشبختانه چون بوضع صحرا وکوه ودره آشنائی داشت ومسیردزد را میدانسته است طولی نمیکشد که بدزد عرب میرسد وازپشت سراورا نهیب میکند مرد عرب ازترس وبخیال اینکه عده‌ای اورا تعقیب می‌کنند ازاسب بزمین میجهد وبرای نجات خود آنرا رها می‌کند و بطرف دره‌ای سرازیرمیگردد حسینقلی خان هم‌فوری اسب رامیگیرد باسرعت بمقرحکومتی مراجعت مینماید . مراجعت حسینقلی خان با اسب موقعی بوده‌است که هواکاملا روشن شده وخبردزدیده‌شدن اسب ورفتن حسینقلی خان درتعقیب سارق بمعتمدالدوله رسیده واو هم با عصبانیت تمام درمقابل چادرخود بانتظارایستاده بوده است ازدیدن حسینقلی خان و پس آوردن اسب بی‌اندازه خوشحال میشود وازهمان موقع حسینقلی خان در ازاء این خدمت وجوانمردی درردیف مقربین و جزو خاصان معتمدالدوله درمی‌آید وروز بروزکار اودرخدمت این مرد بالامیگیرد تاحدی که انیس وجلیس شبانه‌روزی او میشود وبلقب ناظم نیزمفتخرمیگردد .

دیگر بخت خوابیده حسینقلی خان بیدارشده بود و پیش آمدهائیکه یکی پس ازدیگری برای اواتفاق افتاد موجبات پیشرفت وترقی او را در زندگانی آینده فراهم نمود منجمله روزی که بپاس خدمات والی دردستگیری محمدتقی خان چهارلنگ خلعتی ازتهران برای او رسیده بود ومعمول همچنین بود که درمقابل حاملین خلعه

نمایشهایی‌داده شود بازحسینقلی خان ازخود رشادتها وشجاعتهائی نشان‌داد که‌موجب تعجب همگان وباعث خشنودی‌خاطرحکمران گردید ولی متأسفانه همانروز در آخر نمایش وسوارکاری پای اسبش بسوراخی‌فرومیرود وحسینقلی‌خان سخت‌بزمین‌میخورد واستخوان کتفش میشکند معتمدالدوله هم طبیب مخصوص خود راببالین او میفرستد وبدستوراو بمعالجه‌اش میپردازد تابکلی بهبود مییآبد .

کم کم نبوغ وکاردانی حسینقلی خان اورا درنظرمنوچهرخان معتمدالدوله جوانی لایق وفعال ودرعین حال دولتخواه جلوه‌گرساخت وچون میدانست که بزودی دوران حکومتی اودرنواحی بختیاری وخورستان سپری میگردد و دیگری بجای او بوالی‌گری معین میشودبفکرافتاد که حکومت ومسئولیت منطقه بختیاری رابحسینقلی خان واگذارنماید وبا این ترتیب جبران خدمات اورا بنماید ولی سن کم وجوانی‌او تردیدی برای والی ایجاد کرده بودزیرا حسینقلی‌خان دراینموقع دوران بیست‌وچهار سالگی رامیگذرانده است اما همینکه ازموضوع وقصد والی بوسیله دوستانش‌اطلاع پیدا کرد روزی که اورا در نهایت خوشحالی و باصطلاح سرحال دید چنین بعرض رساند . درصورتیکه صلاح بدانیدعموی پیری دارم که سیارمرد مجرب‌ودولتخواهی است اورا بحکومت بختیاری تعیین نمائید ودستخط نیابت حکومت ومسئولیت‌منطقه را نیزبچاکربدهید والی ازاین پیشنهاد عاقلانه‌کاملا حوشحال شد وهمینطور هم‌عمل کرد زیرا باتعیین پیرمردی بحکومت بختیاری اولا کاملعلی خان واتباع او وحتی‌ریش سفیدان‌وکلانتران‌طوایف مخالفتی نخواهند کرد ثانیاً حسینقلی‌خان راهم بااین‌ترتیب راضی کرده است بنابراین دستورداد حکم‌هارا بهمین قرارصادرنمودند وحسینقلی‌خان باموفقیت کامل بسمت بختیاری رهسپارشد .

باید دانست مدتی راکه حسینقلی در نزد معتمدالدوله بفعالیت مشغول بود برادرانش هم در محل بدستیاری وکمك ریش سفیدان وکلانتران بخصوص ملا عالی سابق‌الذکر وعده‌ای دیگر از بزرگان طایفه احمد حسروی بفعالیت و زمینه سازی دامنه‌داری دست زده وسران ایلات‌وطوایف را باخودهمراه کرده بودند وطوری‌زمینه

ازهر لحاظ آماده شده بود که بمجرد بازگشت حسینقلی خان کلیه سران بختیاری دو
اوجمع شدند ورسماً اورا بحکومت بختیاری شناختند .
موضوع حکومتی حسینقلی خان که کاملا برخلاف انتظار بود موجبات تعجب
کلبعلیخان رافراهم کرد وچون بادولت متبوعه ونظروالی مخالفتی نمیتوانست بکند از
همان لحظه کمرمخالفت وکارشکنی‌را باشخص حسینقلی خان بست وچندین بار بین ا
وحسینقلیخان جنگ‌وستیزهائی اتفاق افتادولی چون علی‌دادسابق الذکر که دراینموقع
منتهای شهرت خود رسیده ودامادکلبعلی خان‌هم‌شده بودواورا آعلی‌دادخطاب‌میکردند
غالباً بعلت شجاعت‌های اوشکست نصیب حسینقلی خان میشد .

آعلی‌داد پهلوان نامی بختیاری

آعلی‌داد که ازطایفه خدر سرخ بود و قبلا هم درباره مختصری شرح دا
شده است ازاعجوبه‌های زمان خودبشمارمیآمد گذشته ازآن اسب وتفنگ اوهم‌مشهو
بود وقتیکه اسم آعلی‌داد بگوش میرسیدرستم دستان را بارخش و کوپال درنظرمجس
مینمود وهو درتن مردان معاصراو راست میشدومثل این بود که این سه موجود را
هم ساخته یاآفریده شده بودند ویکی بدون آن دوتای دیگرمفهومی نداشت واقعاً
همینطوربود اسب وزنه او ازاسبهای بسیار اصیل نژاد عرب بود سینه‌ای ستبر ویال
کوپالی عجیب داشت درصورتیکه شکمش باریك وسرو گردن و کمر چنان ظریف
خوش‌ترکیب بود که بیننده ازدیدن چنین حیوانی سیرنمیشد علائم مشخصه‌ای داشت
پیشانی او کشیده وچهاردست وپایش سفید ورنگ آن هم کهربود بعلاوه باهنرهم
ازکوه مثل بزببالا میرفت ودرسرازیری چون ماربسرعت پائین میآمد ومسافت‌زیاد
خیز برمیداشت خلاصه این اسب نیزمثل صاحبش عجیب وهنرمند بود .
از اینکه این اسب ابتدا کجا بوده وچگونه بدست آعلیداد رسیده است
اقوال مختلفی استولی صحیح ترین قول این است که اسب‌مذکورا بتدا متعلق بجعفرقلی خ
پسر اسدخان بختیاروند بودوآنرابدولتیان‌پیش کش کرده وازآنطریق بتصاحب کلبعلی خ

آمده و چون کسی را جز به آعلیداد شایسته آن نمی‌بیند اسب راباو میبخشد.

راجع بتفنگ آعلیدادهم که معروف به تفنگ‌حاجی‌است آ نهم‌اقوال‌مختلفی ذکر کرده‌اند اما صحیح ترین قول اینکه این تفنگ هم باز باسد خان بختیاروند تعلق داشته و چون روی آن شعری بزبان ترکی با آب طلا نوشته شده میرساند که ساخت دولت عثمانی[1] بوده است وچون پهلوی چخماق آن کلمه اسداله‌الغالب را نیز با آب طلا بطور وضوح وخوانا نوشته‌اند بطوریکه شهرت دارد معلوم‌میشود این تفنگ ازطرف دولت عثمانی باسدخان بختیاروند درازاء تحویل چند تن از یاغیان بصره که فراری بوده واسدخان آنهارادستگیر وتحویل پاشای عثمانی نموده است بعنوان‌هدیه درمقابل اینخدمت داده شده است وامامخصوصیات تفنگ ازاین قراراست :

طول تفنگ ازانتهای قنداق تانوك لوله ۱۳۷ سانتیمتر است طول لوله ۹۸ سانتیمتر که بوسیله پنج بست نقره پیچیده شده وته‌قنداق نیز بایك‌صفحه نقره یکپارچه وسیله میخچه‌های ظریف بچوب اتصال یافته است . روی قسمتی ازلوله وقنداق اشکال بسیار ظریفی طلا کوب شده وچوب قنداق هم ازچوب بسیارممتاز و محکم معروف به چیت[2] که سابقاً مخصوص قنداق بوده است ساخته شده وباصدفهای ریزوظریفی روی آن صدفکاری شده است وزن این تفنگ به تنهائی بالغ برهفت کیلو ودرحال‌پر بودن یعنی باسرب وباروت وزنش ازده کیلو گرم متجاوزمیشده است قطردهانه داخلی لوله (کالیبر) آن ۲۳ میلیمتر بوده است درصورتیکه تفنگ‌های معمول آنزمان قطر دهانه لوله‌های آنها از۱۰ الی ۱۵ میلمتر تجاوز نمیکرده است درواقع‌این تفنگ‌بین‌شمخال وتفنگ سرپرمعمولی بوده وهمه کس نمیتوانسته است آنرا بجای تفنگ معمولی‌بکار برد فقط آعلیداد بود که ازعهده آن برمیآمد واین سلاح باین سنگینی‌چون‌مومی‌در دست اوبوده است .

معروف است قبلا شخصی ازطایفهٔ علاءالدین وند که در دستگاه اسد خان

۱ـ دولت ترکیه را سابقاً دولت عثمانی میگفتند .

۲ـ چیت نام‌نوعی چوب محکم‌بوده است‌که با آن قنداق تفنگ می‌ساخته‌اند.

بختیاروند بوده و در دز معروف او بنگهبانی یا کوتوالی آنجا اشتغال داشته از این تفنگ استفاده میکرده است آنهم با تکیه دادن‌آن به تکیه گاه وگرنه جابجا کردن آن مشکل بوده‌است چه رسد که‌آنرا روی دست‌آنهم درموقع سواری بتوان‌بلندنمود.

تنها کسیکه دربختیاری توانست از این تفنگ حداکثر استفاده را بنماید همان آعلیداد معروف بود که براین اسلحه سرکش تسلط پیدا کرد و در مورد این تفنگ وتیراندازی آ علیداد اشعار زیادی بزبان بختیاری‌سروده شده است که منجمله شعرذیل میباشد .

صد درم بسنگ شاه تیر تفنگم[۱] هر کسی نه دال دید نیا بجنگم

خیلی‌ها تصورمیکردند که پیروزی واشتهار آ علیداد مربوط‌باین تفنگ و اسب‌او بوده‌است درصورتیکه چنین‌نبودخود آ علیداد از اعجوبه‌های زمان بوده است منتها این دو وسیله‌هم بیشترباو کمك کرده است زیرا پس از او اسب و تفنگ وی را دیگران نیز ازقبیل حاجی‌آبندر احمدخسروی استفاده کردند ولی کجاآن هنرهائی که‌این اسب‌وتفنگ در زیرپا ودر دست آ علیداد از خود نشان داده‌اند .

معروف‌است روزی حاجی‌آبندر مذکور که بعد از آ علیداد تفنگ مزبور باو تعلق پیدا کرد باآن بگله گرازی برخورد کرد و سر از عقب آنها گذارد موقع تیراندازی بعلت سنگینی‌ولگد زدن تفنگ‌ازاسب بزیرافتاد واین‌شعررا درهمان‌زمان باین‌مناسبت برای اوسروده‌اند :

حجیم بندر به ورد نداره فندس[۲] وندس به‌گل‌گراز زاسب ورندس،

درصورتیکه ازانصاف نباید گذشت همین حاجی‌آبندر که ازمحترمین‌طایفه

---

۱ ـ موقعی‌علیداد باآن تفنگ ۹عدد دال یاکرکس‌را بایك‌تیرشکارکرده است ومیگوید هرکسی که‌آن ۹ دال را دید به‌جنگ‌من‌نمی‌آید و وزن‌تیرتفنگ من‌هم صددرم بوزن شاه میباشد (وزن‌یك‌من‌شاه باصطلاح‌آن حدود عبارت‌از ۶ کیلو میباشد)

۲ـ یعنی ـ حاجی‌آبندر تفنگ‌معروف به‌حاجی‌مرا برد ولی‌لم‌آن تفنگ‌راندارد باآن تفنگ‌به‌گله‌گراز تیرانداخت وخوداو ازاسب بزیر افتاد .

احمدخسروی بود یکی‌از دلاوران وشجاعان‌بختیاری بوده‌است منتها آعلی‌دادموضوع دیگری‌است نظیراو درآن محیط کمتر بوجودآمده است. اما چگونه‌این تفنگ‌بدست آعلیداد رسیده‌بود بشرح زیراست .

گفتیم قبلا این تفنگ در دست شخصی از طایفه علاءالدین‌وند از نوکران خاصهٔ اسدخان بوده‌است روزی این‌شخص باعده‌ای ازهمقطاران حودهوس میکند که بایلات وچادرنشینان مجاورمخصوصاً دورکی‌ها دستبردی نزند باین منظور شبی‌سرراه قافله‌ای را ازطایفهٔ گندعلی که یکی از طوایف معروف دورك است میگیرند و پشت تپه‌ای کمین میکنند ولی. غافل‌از اینکه عده‌ای ازافراد شجاع ورشید گندعلی (قند علی) دراین قافله‌میباشند وبنابراین پس‌از زدوخوردی مختصر علاءالدین‌وند مذکور وکسانش همه‌بدست تفنگچیان قندعلی خلع‌سلاح میشوند وبااین‌ترتیب تفنگ‌معروف به‌حاجی‌مصطفی‌بدست قندعلی‌ها میافتد که بعد از آن رئیس‌آن طایفه چون تفنگ را ممتاز می‌بیند بعنوان پیش‌کشی آنرا بکلبعلی خان رئیس ایل خـود تقدیم مینماید . کلبعلی خان‌هم آنرا به آعلیداد پهلوان که از هرحیث شایستگی حمل چنین سلاح ممتازی را داشته‌است‌میبخشد واوهم باداشتن‌آن اسب‌معروف‌به‌وزنه واین‌تفنگ‌مشهور به‌حاجی‌دیگر نقصی‌درتجهیزات خود نمی‌بیند وکاملا مجهزمیگردد واز اینموقع است که آعلیداد درعملیات جنگی‌مشهور ومعروف‌میشود .

برگردیم سرمطلب . کلبعلی‌خان باعده و عده بسیار و داشتن دلاوری چون آعلیدادازیکطرف وحسینقلی‌خان وبرادرانش‌باعدهٔ قلیلی‌چون‌حاجی‌آبندروبرادرانش باسامی ملاعالی وآبالی‌وآزینل وبرادر زادگانش مانند آحیدر و ملا کاظم و غیره که اینها نیزهرکدام ازشجعان بختیاری محسوب‌میشدند ازطرف دیگربرای بدست‌آوردن حکومت وریاست بختیاری‌صف‌آرائی نمودند واختلاف و تصادم نیز روز بروز درمیانه شدت میگرفت وبنابراین چاره جز جنگ و خونریزی نبود یا بایستی کلبعلی خان و پسرش ابدال خان از میان برداشته میشدند یا حسینقلی‌خان و برادرانش محو و نابود میگردیدند .

همانطوریکه قبلا نوشتیم کلبعلی‌خان راحب ریاست و بعلاوه سعادت و آتیه
پسرش ابدال‌خان برآن داشته بود که حتی‌الامکان در مقابل مدعیان ایستادگی کند
وحسینقلی‌خان نیز که ریاست وحکومت ایل بختیاری را نسل اندرنسل حق موروثی
خودمیدانست ناچاربمقاومت و گرفتن حق خود و بیرون آوردن آن از چنگ عم و
عموزادگان بود .

گو اینکه کلبعلی‌خان هم مورد توجه وتمایل ایل بود ولی‌دراینموقع ایلات
وطوایف بیشتر ازحسینقلی‌خان حمایت میکردند و نظر ها اکثر متوجه اولاد جعفر
قلیخان بود فقط تنها چیزی که قوای‌کلبعلی خان را بقوای حسینقلی‌خان‌برتری‌میداد
وجودآعلیمدادبود که‌الحق واحدکالف‌بشمارمیرفت‌واین شخص درحقیقت مانع بزرگ
درمقابل حسینقلی خان‌بود وتمام جملات ویورش‌های اورا فقط وجود همین دلاوردرهم
میشکست وبهیچوجه نمیگذاشت برکلبعلی خان فائق آید معهذا ازآنجائیکه خدا
حسینقلی خان همراه بود در دوجنگ که یکی معروف بجنگ دره راز و دیگری
معروف بجنگ بازفت بود تاحدی پیشرفت باحسینقلی‌خان شد وچنانکه خواهیم‌دید
درجنگ اولی آعلیداد مجروح شد و در جنگ دویمی ابدال خان مجروح و مقتول
گردید وبالاخره‌کلبعلی خان هم ازغصه مرگ فرزند پس ازچهل روزدارفانی‌را ودا
گفت و با این ترتیب زمینه برای ترقیات آینده فرزندان جعفرقلیخان صاف و هموار
گردید .

اساس وعلت پیشرفت وترقی‌حسینقلی‌خان اول‌مشیت وخواست الهی بود دوم
همان تحقیرات واذیت‌وآزارهائی‌بود که ازعموی‌خود مشاهده‌میکرد سوم‌استعداد ذاتی
ونبوغ فطری‌شخص او وچهارم اتحاد و پشتکار برادران و بخصوص فداکاری و از خود
گذشتگی‌اشخاص خیرخواه وپیش‌بین ماننده‌ملاعالی وحاجی‌آ بندر احمدخسروی وعده
دیگروبالاخره حکم‌معتمدالدوله[1] و حمایت شاهزاده احتشام‌الدوله[2] جانشین او آ

۱ ــ منظور منوچهرخان معتمدالدوله است .

۲ ــ احتشام‌الدوله فرزندعباس‌میرزا نائب‌السلطنه و گویا برادر بزرگ فرهاد
میرزا معتمدالدوله باشد .

همه این عوامل دست بهم داده وموجب شدند که حسینقلیخان بالاخره برمدعیان خود
غالب وبرهمه آنها فائق گردد اینك بشرح جنگهای مهم ومعروف آنها میپردازیم.

جنگ دره راز وزخمی شدن آعلیداد

گرچه علت وسبب دسائس جنگ همان منافع بین عمو وبرادرزادگان بود
ولی رجزخوانی وخودنمائی آعلیداد بیشتر برتجری این سه برادر افزوده و بالاخره
تصمیم گرفتند که دامان همت را بکمرزنند وباعمو تکلیف را یکسره نمایند بنابراین
حسینقلیخان بهمراهی برادران خود که دراینموقع بزرگشده بودند واتباع خیراندیش
دیگردرسال ۱۲۶۲ هجری قمری بخانه ملکی کلبعلیخان واقع در کرون[۱] حمله نمودند
وبه نهیب وغارت دهات واموال اوپرداختند و چون بین فریقین در گردنه‌ای بنام دره
راز اتفاق تلاقی افتاد این جنگ بآن اسم مشهورشد وچون قهرمان این جنگ نیز شخصی
جز آعلیداد نخواهد بود بنابراین بداستان زد وخورد او باحریفانش که حاجی آبندر
احمد خسروی وعلیجان گرما باشد میپردازیم.

درجریان زدوخورد حاجی آبندر که ازسران اردوی حسینقلیخان بشمار
میآمد وانصافاً مردی شجاع ورشید بود به ملاکاظم برادرزاده‌اش گفت باید علیداد را
که روزبروز در ایل شهرت پیدا میکند ودرواقع مانع پیشرفت کار اولاد جعفرقلیخان
است دراین جنگ بهرشکلی هست ازبین برداریم وباوغلبه کنیم وبرای نیل باین هدف
نقشه‌هایی طرح شده که اگرتو بامن همکاری کنی مسلماً توفیق باماخواهد بود وآن
این است که باید بااوجنگ وگریز کنیم وهمینکه صدای تفنگ علیداد بگوش رسید
بدون آنکه باوفرصت بدهیم تا دوباره آنرا پر کند باو حمله کنیم و کار اورا بسازیم
ملاکاظم باوقول همکاری داد وهمین کارراهم کردند درجنگ وگریزی که با اومینمودند
در موقعی که آعلیداد برای چندمین بار تفنگش بصدا درآمد واز کشته پشته میساخت
حاجی آبندر وملاکاظم باو حمله‌ور شدند علیداد درمقابل گلوله تفنگ حاجی آبندر

۱- کرون قریه‌ای است رمیزوج چهار محال

جاخالی نمود ولی درهمین موقع ملاکاظم که در کمین بود باو رسید و باشلیك گلوله طپانچه دست اورا مجروح وزخمی کرد معهذا بازباهمان دست زخمی و از کار افتاده موفق به پر کردن تفنگ مخصوص شد وبآنها حمله کرد ولی حاجی‌آبندر وملاکاظم از تیررس اودور شده بودند دراین بین علی‌جان کرما که اوهم پای کمی از حاجی‌آبندر نداشت برخورد کرد وفریادزدای پسر گلنار[۱] بارها ادعا کرده‌بودی که حریف میدان علیداد هستی اگرراست میگوئی بیا این گوی واین هم‌میدان علیجان هم‌نامردی‌نکرد ومثل شیری باو حمله نمود ولی همینکه دستش بماشه تفنگ رسید وفشرد علیداد که دراینگونه فنون‌جنگی منحصر بفردبودمثل برق خودرا بزیرشکم اسب‌مخفی نمود و پس از اینکه گلوله از بالای سرش گذشت دو باره روی زین قرار گرفت و دیگر مهلت نداد وباتفنگ کذائی به‌علیجان‌حمله کردومعلوم است که‌رهائی ازچنگ چنان‌دلیری هم غیرممکن بود .

خلاصه پس از بلند شدن صدای تفنگ علیداد علیجان با اسبش هردو بدره غلطیدند و تصادفاً ابدال خان پسر کلبعلی خان در همان موقع رسید چون علیجان را مجروح دید دستورداد اورا بارودگاه بردند وبا وجودیکه جزو دسته مخالفین پدرش بود بمعالجه اوپرداخت وپس ازآنکه جراحاتش‌التیام‌یافت تامدتی‌تحت‌نظرولی بطور آزاد دردستگاه کلبعلی خان زندگی میکرد تا اینکه بعداً بااجازه خود کلبعلی خان بخدمت ارباب زادگان قدیمی یعنی حسینقلی‌خان وبرادرانش پیوست .

این بود شرح مختصری از جنگ دره راز ودلاوری‌های آعلیداد که‌تاحدی بعلت‌تیرخوردن‌دست‌راست‌او بنفع‌حسینقلی‌خان‌تمام‌شدوضمناً کلبعلی‌خان‌هم‌متوجه‌شد که حریف اوآنقدرها هم که‌تصورمیکرد کم‌زور نیست ودرواقع‌همین‌جنگ‌کلیدفتح‌جنگ دوم‌معروف بجنگ‌بازفت‌شدوحسینقلی‌خان هم دید تاعلیداد بعلت‌تیرخوردگی‌ازمیدان

۱ــ گلنار اسم مادرعلیجان کرما بودودربین طوائف رسم‌است کسی‌را که‌میخواهند تحقیر کنند بنام مادرش صدامیزنند .

کنارمیباشد باید هرچه زودترخود را برای جنگ دیگری آماده نماید و
م کند .

قبل ازشروع بشرح جنگ بازفت بدنیست موضوع خوشمزه‌ای که درجنگ
ن حسینقلی‌خان وآعلیداد رخ داده است مختصراً بیان شود .

در موقعیکه میان حسینقلی خان وکلبعلی‌خان صلح وصفا برقرار بود روزی
ه‌ای درمیانکوه بختیاری عبورمیکردند حسینقلی‌خان همانطوریکه سواروددر
بود باخود حرف میزدودستهای‌خود را تکان میداد آعلیداد که پهلو به پهلوی
ر کت بود متوجه شد وپرسید آقاحسین به‌چه فکرمیکنی که‌اینطوردستهایت
میدهی حسینقلی خان درجواب گفت بچیزی فکرنمیکنم فقط دراین اندیشه
ه اگردرهمین موقع ازپشت سنگها چند نفرتفنگچی بمن حمله کنند چگونه
دفاع نمایم و چه اندازه میتوانم براعصابم تسلط پیدا کرده بدون دستپاچگی
را پر کنیم . آعلیداد خنده‌ای کرد و گفت خدا روزید نصیبب نکند که‌مسلماً
ستپاچه خواهی شد بطوریکه تفنگت را هم فراموش خواهی کرد حسینقلی‌خان
اواعتنائی نکرد حتی‌خنده مسخره‌آمیزی هم‌نمود تااینکه در همین جنگ دره
ه حسینقلی‌خان سخت مشغول نبرد بود گاهی حمله میکرد و زمانی بدفاع خود
نش میپرداخت از قضا سنبه تفنگش را برای راحتی و سرعت عمل به پشت یقه
ی فرو کرده بود ولی موقعی که جنگ مغلوبه گردید حواسش پرت شد وبرای پر
ن تفنگ بدنبال سنبه اینطرف وآنطرف خودنگاه میکرد آعلیداد که تقریباً در
دمی اوبود فوری متوجه موضوع شد وفهمید که حسینقلی‌خان‌سنبه‌تفنگ را که
یقه‌اش زده است فراموش کرده ازهمانجا صدازد آقا حسین حرفی که‌در گردنه
کوه بختیاری زدم یادت هست؟ حالا فهمیدی که من بی‌ربط نمی گفتم سنبه‌راپشت
قبایت زده‌ای حسینقلی خان سری بعنوان تصدیق حرف او تکان داد ودردل خود
بچنین مرد با هوش و فراستی که در عین حال اعصاب آهنینی نیز داشت آفرین
ت .

جنگ بازفت[1] و تیرخوردن ابدال‌خان

این جنگ پس ازچندماه که از جنگ دره رازگذشته بود در محلی بنام جنگ‌گاه در بازفت علیا بین حسینقلی خان وکلبعلی خان اتفاق‌افتاد وچون آعلیداد هنوز دراثرزخم حاصله ازطپانچه ملاکاظم بهبودی نیافته بود ابدال خان اسب‌وتفنگ او را دراختیار گرفت وبا وجودیکه علیداد باو گفته بود که‌صبر کن تا من خوب شوم آنوقت جنگ را باحسینقلی‌خان شروع کن بتوصیه او گوش نکرد و به پشتیبانی‌اسب وزنه وتفنگ حاجی بجنگ‌پرداخت‌پشتگرمی دیگری نیزباعث شد که بدون علیداد جنگ راآغاز کند وآن‌قوای تازه‌نفس میرزا قومای بهبهانی‌متنفذ وگردنکش‌معروف زمان خود بود که باکلبعلی خان دوستی داشت وبیاری او برخاسته بود ولی معهذا در این جنگ شکست بقوای‌کلبعلی‌خان‌افتاد وابدال خان نیزتیرخورد و همین‌تیرخوردن ابدال خان باعث متواری شدن وشکست افتادن بقشون‌کلبعلی‌خان گردید .

در این جنگ غنائم زیادی بچنگ حسینقلی‌خان و اتباعش درآمد و در واقع میتوان گفت کلبعلی‌خان دیگر قد علم نکرد وچون پسرش هم پس‌از چندی در اثر جراحتی که درهمین جنگ برداشته بود فوت نمود خود اوهم ازغصه مرگ فرزند که اساساً این تلاشها و زد وخوردها بخاطر حفظ ریاست ایل برای او وآتیه او بود چیزی طول نکشید که چشم ازجهان پوشید ودر واقع نتیجه بنفع حسینقلی‌خان تمام شد و بکلی قضیه برعکس شد یعنی از این تاریخ که سال ۱۲۶۳ قمری سال فوت کلبعلی‌خان باشد حسینقلی‌خان رسماً بریاست قسمت عمده طوایف وایلات بختیاری نایل و پسران کلبعلی‌خان که عبارت بودند از ابوالفتح‌خان و حیدرخان و همچنین داماد اوآعلیداد معروف تحت نفوذ او درآمدند .

۱ـ بازفت ناحیه‌ای است کوهستانی وجنگل‌زار درمیان کوه بختیاری‌وبدوقسمت علیا وسفلی موسوم‌است.

جنگ دوپلان و پیرسرخون[1]

پس‌از فوت کلبعلی‌خان رؤسا و کلانتران بختیاری از دور پسران او کناره گرفتند و بحسینقلی‌خان و برادرانش پیوستند آعلیداد با آنکه خود را درآن میانه تنها میدید ومتوجه شده بود که دیگر حنای او دربین ایلات بختیاری رنگی ندارد و از هرحیث خود و پسران کلبعلی‌خان را شکست خورده و ضعیف میدید باز در سر خیالاتی میپرورانید روی این فکر چون منطقه چغاخور را برای اجرای نقشه‌های خود که اساساً ازبین‌بردن اولاد جعفرقلیخان و کسب ریاست ایل بختیاری بود مناسب دید پسران کلبعلی‌خان را آلت دست قرار داده آنهارا برداشته و به چغاخور که در واقع‌مرکزیتی‌داشت رفت‌ودرآنجا که‌مرکز ییلاقی‌حکومت‌بختیاری بوداقامت گزید .

حسینقلی‌خان از این عمل علیداد ظنین شد بنابراین او را مجبور کرد که با اربابان خود هرچه زود تر آنجا را ترك نمایند او هم چون قدرت مقاومت درخود نمیدید ناچارازطریق گردنه شنستان بطرف‌چهراز[2] پشتکوه بعنوان مهاجرت حرکت نمود و پسران کلبعلی‌خان را هم باخود برد درآنجاآعلیداد و ابوالفتح‌خان متوجه شدند که با این ترتیب نمیتوانند آب رفته را بجوی بازگردانند روی همین اصل ودر نتیجه راهمائی‌آعلیداد صلاح درآن دیدند که به‌جعفرقلیخان پسراسدخان بختیاروند مسبوق‌الذکر که شوهر خواهر ابوالفتح‌خان هم میشد و دوران کهولت را میگذرانید پناهنده شوند .

جعفر قلیخان آنهارا بخوبی پذیرفت وضمناً قول همداد که باآنها همراهی کند ولی در شك و تردید عجیبی قرار گرفت زیرا میدانست که اولا حسینقلی‌خان و برادرانش در اینموقع بسیار نیرومند شده‌اند و ثانیاً اگر برفرض بر آنها فائق آید همه خواهند گفت که این فتح را آعلیداد کرده ودر نتیجه از کلیه مزایا بهره‌مند

۱ـ دوپلان وپیرسرخون نام دومحلی است درپشتکوه بختیاری وپیر بمعرف‌محل یعنی امامزاده است .

۲ـ چهراز قریه‌ای است واقع در پشتکوه بختیاری

خواهد شد و اگر تصادفاً شکست بخورد بکلی محو ونابود میشود و برای همیشه طایفه
بختیاروند تحت سلطه و نفوذ حسینقلی‌خان در خواهد آمد ولی از طرفی هم فکر
میکرد چنانچه با برادران عیالش که در اینموقع تنگ باو پناهنده شده‌اند کمك
مساعدتی نکند گذشته از اینکه صورت خوشی از لحاظ قوانین ایلیاتی وعشایری ندار
و از جنبه مردانگی بدور میباشد حسینقلی‌خان نیز روز بروز قوی‌تر و نیرومند
میگردد و بعید نیست که بتدریج برطایفه او مسلط شود روی این افکار حالت دود
و تردیدی در جعفرقلیخان بختیاروند پیدا شده بود تصادفاً درهمین موقع نو شمال
لرستانی (جد نظر علیخان سردار اکرم) که با جعفر قلیخان مذکور دوست بو
گاهی بسراغ او میآمد باعده‌ای سوار ورزیده و جنگ دیده بدیدن او آمد . ج
قلیخان از دیدن او بسیار خوشحال شد و پس از اینکه چند روزی از او پذیر
گرمی بعمل‌آورد وضمناً برادران عیال خود وآعلیداد پهلوان را نیز باو معرفی
موضوع تقاضای آنهارا باآن دوست قدیمی درمیان گذاشت اوهم تأیید نمود ودر
قول هم داد که همه قسم کمك و همراهی بنماید جعفرقلیخان از حسن استقبال د
خودبی اندازه‌خشنود شد و جریان‌را به آعلیداد و پسران کلبعلی‌خان گفت‌آن
باطناً خوشحال گردیدند وبنابراین قوای سه گانه‌ای در مقابل حسینقلی‌خان تش
داده و بمقدمات حمله پرداختند .

از آنطرف نیز حسینقلی‌خان بوسیله جاسوسانی که داشت و همراه
رفت وآمد و حرکات‌آعلیداد و پسران کلبعلی‌خان بود از جریان فوق اطلاع
کرد و فوری در مقام صف آرائی و تدارکهای‌لازمه برآمد و چون خط سیر
جعفر قلیخان بختیاروند از طرف دوپلان و راه منحصر بفرد بود نقشهٔ جنگی
بشرح زیر طرح نمود .

عده‌ای را بسرکردگی حاجی‌آبندر وآحیدر وملاکاظم‌مأمور تنگه
که‌تنها راه عبور بود نمود ودر واقع راه اصلی عبور قوای دشمن‌را سد کرد ز
از روی پل ازجای دیگری عبور دشمن غیرممکن بنظرمیرسید اینرا هم باید

تنگه‌دوپلان عبارت از دو کوه بلند ودره عمیقی‌است که رودخانه‌کارون باخروش
و تاب سهمگین در ته‌آن جریان دارد ومخصوصاً دراین نقطه بسیار عمیق و با
است و سراشیبی دره نیز بطوری پرشیب و تند وپوشیده از ریگهای لغزنده‌است
پیاده نیز با وسایل خاصی نمیتواند این دره را طی نماید با این شرایط خواهیم
ست که هیچ قوه‌ای درصورتیکه پل مسدود باشد ازآن عبور نمیتواند و روی همین
صعوبت راه است که بین این دره جائی که دو طرف رودخانه بهم نزدیکتر شده
ت پل محکمی بناشده وچون قبلا نیز پل دیگری باوسایل ابتدائی‌تر در نزدیکی
ساخته شده بدوپلان معروف گردیده‌است .

خلاصه قوای حسینقلی‌خان درکنار این‌پل موضع گرفتند و بانتظاررسیدن
من کمین نمودند اماجعفر قلی‌خان بختیاروند قوای خودرا بدو قسمت منقسم کرده
د یك قسمت افراد وسواران لرستانی بود که ازراه معمولی درحرکت بودند قسمت
یگری قوای خود جعفرقلیخان وآعلیداد بود که از راهی دیگرموسوم بدوازده امام
ش روی میکردند ومأموریت داشتند که خودرا بارتفاعات دوپلان برسانند .

درموقعیکه حسینقلی‌خان و سوارانش کنار پل کمین کرده و منتظر رسیدن
شمن بودند ناگهان محافظین پل صدای شلیك چند گلوله را شنیدند و متعاقب‌آن
چندنفر سوار را درارتفاعات دو پلان مشاهده کردند ولی باآن اشکالات و موانعی که
گفته شد خیالشان ازطرف سواران مذکورآسوده بود چون بنظر بعید میرسید کسی
تواند ازآن سراشیبی‌خودرا به ته دره برساند وبعلاوه ازرودخانه خروشان‌کارون نیز
عبور نماید اما غافل ازاینکه آعلیداد این چیزها را مانع‌نمیدید وتابخود آمدنداین
پهلوان دلیر با همان اسب کذائی سراشیبی را مثل برق پائین‌آمد ودر حالیکه تفنگ
خود را هم سردست گرفته بود با اسب برودخانه خروشان افتاد وازآنطرف نیزچون
اجل معلق خود را بساحل رودخانه رسانید .

حاجی آبندر ودیگران خیلی کوشش کردند که علیداد را همان وسط آب
گلوله باران کنند ولی موفق نشدند و همینکه پای اسب علیداد سالم بخشکی رسید

رعب عجیبی محافظین پل وسایرسواران حسینعلی‌خان را فرا گرفت وچاره‌ای جز فرار ندیدند آنچه حسینقلی‌خان وسایرسران اردو نفرات را بایستادگی در مقابل دشمن تحریض میکردند فایده نبخشید وبالاخره رؤسا وسرکردگان نیز ناچار دنبال سواران فراری را گرفته بطرف محلی موسوم به‌پیرسرخون عقب‌نشینی کردندودرهمین عقب‌نشینی بود که اسب ملاکاظم سکندری خوردوپایش زیرتنه اسب‌ماند ومنظره عجیبی‌را بوجود آورد زیرا ازیکطرف میترسید که آعلیداد ازعقب برسد وازطرف دیگریکتای کفش خود راگم کرده‌بودوبجستجوی آن مشغول بود وچون ننگ میدانست که تای کفشش را درمیدان جنگ جا بگذارد سخت برای پیدا کردن آن درتلاش بود در اینموقع حاجی آبندر رسید وبه آحیدرنهیب زدکه ملاکاظم را درپیدا کردن کفش کمك نماید تصادفاً آعلیداد باهمان وضعیت مخوف ورعب‌انگیزیعنی باهمان تفنگ کذائی ازعقب نزدیك میشد وآنچه‌آبندربملاکاظم نهیب‌میزدکه زودترسوارشود سوارنمیشدومیگفت اگرکشته شود بهتراست تالنگه کفشم را درمیدان جنگ باقی‌بگذارم‌وموجب‌طعن و لعن دوست ودشمن واقع شوم .

خلاصه حاجی آبندر دید علیداد خیلی نزدیك شد ناچارگلوله‌ای‌بطرف او شلیك کرد ودرهمان موقع که این سه نفرپیاده وسوار درحال پیدا کردن لنگه کفش درشرف فراربودند ناگهان صدای تفنگ آعلیداد هم ازپشت سربلند شد و در نتیجه هرسه نفرسواربراسبهای خود مجروح شدندولی گلوله‌ها چندان‌کاری نبودمنجمله‌چند چهارپاره بحاجی‌آبندر اصابت کرد واسب ملا کاظم هم بکلی از پا درآمده بود ناچار یکي ازسواران ملاکاظم را ترك خود نشانید واز جلوآعلیداد بسرعت بادگریختند و خود را به سرخون رسانیدند .

اما آعلیداد وسایرسواران‌جعفرقلیخان بختیاروند باین‌هم‌قناعت‌نکردندقوای حسینقلی‌خان را تاسرخون تعقیب نمودند وبچپاول وغارت اموال وتعدادزیادی احشام پرداختند وجمع کثیری نیزاززنان ودختران ساکن سرخون راباخودباسارت‌بردندو چون شب نزدیك میشددرمحلی بنام‌کار توقف‌نمودند دراینموقع حسینقلیخان‌وبرادران

ایرانول
چرخهای عظیم صنایع
ایران را میگرداند
ایرانول

پروفسورم.س ایوانوف
استاد دانشگاه مسکو

نکاتی چند دربارهٔ مراحل اساسی تاریخ ایران درسده های کهن و وسطی

این گزارش بمنزله کوششی است برای تقسیم تاریخ ایران ودولت آن به ادوار معین درعهد کهن و قرون وسطی.

بعقیده ما، عامل عمده‌ای، که درادواراساسی تاریخ تمام نوع بشروملتها و کشورهای جداگانه‌را تعیین مینماید، عبارتست از تبدیل پیکیر نظام اجتماعی ـ اقتصادی به تبعیت از بسط وترقی نیروهای تولیدی. مطابق این اصل ما اعصاراساسی آتیه‌را جدامیکنیم.

ادواری درتاریخ ایران درعهد کهن وقرون وسطی:

۱ـ قدیمی‌ترین دوره، که سازمان اجتماعی ابتدائی ازخصوصیات آن بود، است (ازآغازتمدن بشری درسرزمین ایران تاسده‌های ۸ـ۷ قبل ازمیلاد)

۲ـ دولت طبقاتی، که مناسبات برده داری در آن نقش‌مهم‌راداشته است (ازسده ۶ قبل‌ازمیلاد تاسده ۳ بعدازمیلاد)

۳ـ تجزیه مناسبات برده‌داری و بوجود آمدن وترکیب یافتن مناسبات بدوی فئودالی (سده‌های ٤ـ۷ بعدازمیلاد.)

٤ـ عصر حکمفرمائی سازمان فئودالی (سده‌های ۷ـ۱۸). درحدوداین عصرمیتوان ادوار زیررا جداگانه ذکرنمود:

الف ـ دوره فئودالیسم بسط وترقی یافته (سده‌های ۱۰ـ۱۳)

ب ـ دوران فئودالی خرد ومجزا ازیکدیگر (سدهای ۱٤ـ۱۵)

پ ـ دوره دولت مرکزی فئودالی (سده ۱٦ـ نیمه اول سده ۱۷)

ت ـ دوره انحطاط جامعه فئودالی (نیمه دوم سده ۱۷ـ سده ۱۸)

به وصف مختصرخصوصیات اساسی ادوار عمده بسط و ترقی جامعه ودولت ایران

دراعصارموردنظر بپردازیم.

ایران ـ کشورقدیمی‌ترین تمدن وفرهنگ بشراست، که تمدن مذکور درطول هزاران‌سال قبل‌ازمیلادوعصرمادرسرزمین‌این کشور توسعه‌وترقی‌میبافته است. ازقدیمی‌ترین آثارانسان درسرزمین ایران اقامتگاه دوران اواخر پالئولیت سفلی درناحیه بیستون است در ناحیه غار کمربند نزدیك بهشهر در ساحل جنوبی دریای خزر همچنین اقامتگاههای شکارچیان مزولیتیك ونئولیتیك کشف شده، که باتیروکمان مسلح بوده‌اند و مربوط است به هزاره‌های ۸ـ۱۱ قبل‌از زمان ما. حتی‌درهزاره‌های ۵ـ۴ قبل‌از زمان‌ما درایران‌بخصوص درقسمتهای جنوبی‌وغربی‌آن زراعت بااستفاده ازآب‌رودهاوانهار کوهستانی‌شروع به‌توسعه وترقی‌کرده است. دراواخرهزاره ۲واوایل هزاره اول قبل ازمیلاد پیشه‌وری از کشاورزی جداشده است.

حفریات ژ. دوـ مرگان، ك گیرشمان ودیگران درخوزستان امکان میدهدچنین استنتاج بشودکه درآخرهزاره ۴ـ آغازهزاره سوم قبل ازمیلاد درجلگه رودکارون تمدن طبقاتی وقدیمی‌ترین‌تشکیلات دولتی‌درایران بنام ایلام بوجودآمده‌که مرکزآن شهرشوش بوده است. درایلام ، قبل از سایرقسمتهای ایران مناسبات برده‌داری شروع به ترکیب یافتن‌نمود . مناسبات مذکوربامناسبات خانوادگی و اجتماعی ابتدائی، که در قسمت اعظم سرزمین ایران حکمفرمابود، توأم میگردید.

در اواخرهـزاره دوم واوایل هزاره اول‌قبل ازمیلاد قبایل هند واروپائی‌گروه ایرانی به‌ایران نفوذمیبابندکه بعقیده برخی دانشمندان (ا. می‌یر، ای.م. دیاکنوف و دیگران) ازآسیای مرکزی از طریق آسیای میانه‌آمده‌اند ولی بعقیده دانشمندان دیگر (ر. گیرشمان، ا. آ. گرانتوفسکی ودیگران) ازطریق ماوراء قفقاز راه‌یافته‌است.

درسده ۹ قبل ازمیلاد درشمالغربی ایران‌دولت مادتشکیل یافت، که‌پایتخت‌آن شهر اکباتان بود ودرابتدا بمنزله کنفدراسیون طوایف مادی‌ایرانی زبان‌بود. دراواخرسده ۷ قبل ازمیلادمادها دولت بزرگ آشوری‌هارا نابود وممالك اورارتو ومانئو،وهمچنین قسمت اعظم فلات ایران واز آنجمله نواحی جنوب غربی ایران ـ ایالت پرسیدار ، که طوایف ایرانی درآنجاسکنی داشتند، مطیع خودکردند.

خاصیت سازمان‌اجتماعی مملکت مادهاعبارت ازتجزیه مناسبات اجتماعی‌ابتدائی وتوسعه‌برده‌داری، درحالیکه این جریان درنواحی‌اساسی کشاورزی، درشمال غربی وجنوب غربی کشور ـ درمادوپرسیدا باسرعت بیشتر‌پیشرفت میکرد. درنواحی شرقی ایران، که مالداری کوچ نشینی بطرزی وسیع معمول‌بود، مناسبات‌اجتماعی ابتدائی ورسوم پدرشاهی بسیارقوی وپایداربود.

در اواسط سده ۶ قبل ازمیلاد درنتیجه شورش مـوفقیت آمیزقبایل ایرانی تحت ریاست هخامنشیان علیه‌مملکت ماد دولت بزرگ هخامنشیان تشکیل یافت که دوهزار و پانصدمین سال تأسیس‌آن درایران برگزارمیشود

کوروش پایه گذار دولت هخامنشیان و کمبوجیه فرزند و جانشین وی لیدی و شهرهای یونانی آسیای صغیر و تمام آسیای صغیر - بابل - سوریه وفلسطین مصر وقسمتی از آسیای میانه‌را تصرف کردند. داریوش - جانشین کمبوجیه هم جلگه رودهندرا نیز مطیع خود نمود.

دولت هخامنشیان درآنزمان بزرگترین دولت جهان بود ایران - آتروپاتان. ارمنستان. قسمت جنوبی آسیای میانه - جلگه رودهند - تمام آسیای صغیر - بابل - سوریه. فلسطین - عربستان - مصر - سیرنائیك - جزائردریای اژه - تراکیه - قسمت شمال شرقی شبه جزیره بالکان ومقدونیه جزووقایع آن دولت بود

در زمان خود دولت هخامنشیان دولت پیشروی بود درسده‌های ۲-۹ قبل ازمیلاد مناسبات برده داری درماد وپرسیدا وسایر نواحی اساسی کشاورزی ایران گسترش یافت

شاهان هخامنشی و رجال بزرگ درباری آنان دارای واحه‌های بزرگ اقتصادی برمبنای بهره برداری بودند، که درآنها بردگان (گاردایا کورتاش) کار میکردند

همردیف باایں مناسبات درنواحی مرکزی وشرقی، مخصوصاً در نواحی مالداری کوچ نشینی، بقایای مناسبات اجتماعی ابتدائی کاملا محفوظ بود. هخامنشیان قصدداشتند تمرکز قدرت را در مملکت خودتأمین نمایند و بدین منظور اقدام بساختن راههای زیاد میکردند . مملکت به بیست ایالت بزرگ قسمت میشد، که نایب‌السلطنه‌ها، ساتراپ‌ها، که فرمانروایان مطلق و نامحدود وسکنه آن ایالات بودند آنهارا اداره میکردند. لیکن قوای نظامی تابع سرداراني بودند که استقلال داشتندو تحت امر نایب‌السلطنه‌ها نبودند. بقایای یادگارهای باعظمت معماری درباری و کاخ سازی در تخت جمشید و پارارگادو همچنین مصنوعات پیشه‌های هنری وبدیع، که تاکنون حفظ شده، گواه سطح عالی تمدن وفرهنگ آنزمان است، که از خصوصیات مملکت هخامنشیان بوده است.

در نتیجه کشور گشائی اسکندر مقدونی در سال ۳۳۰ قبل ازمیلاد عمر دولت هخامنشیان پایان یافت و بعداز آن ازسال ۳۱۲ قبل ازمیلاد ایران جزو مملکت هلنی سلوکیدها شد.

لیکن دیگر در سال ۲۴۷ قبل ازمیلاد در نتیجه نهضت ضدیونانی در شمال شرقی کشور دولت پارت‌ها تحت ریاست دودمان اشکانیان بوجود آمد، که پس از آن تااواسط سده دوم قبل ازمیلاد حکومت خودرا برتمام سرزمین ایران کنونی وجلگه رودهای دجله وفرات گسترش داد. دولت* پارت‌ها تااوایل سده سوم بعد ازمیلاد پایدار بود.

خاصیت سازمان اجتماعی- اقتصادی مملکت پارت‌ها عبارت بوداز وجود مناسبات برده داری؛ وجود جوامع دیه نشین، وهمچنین سازمان خانوادگی - پدرشاهی درمیان کوچ-نشینان. درمملکت پارت‌ها تجارت، پیشه‌ها وشهر زیادتوسعه وترقی یافتند: نسا، انطاکیه، مرغیانا، تیسفون (پایتخت اشکانیان)، شوش، اکباتان وغیره . هنرها، معماری وپیکرسازی به سطح عالی ترقی رسید. نقش زردشتی گری بعنوان مذهب رسمی مملکت اهمیت وقدرت مییابد. زبان پارتی ایرانی وسطی- پهلوی زبان رسمی دولتی شده است.

جنگهای فرسوده کننده چندین قرنی باامپراتوری روم ، که از اواسط سده قبل از میلاد اشکانیان برای استیلا یافتن برراههای تجارتی بین مشرق و مغرب بآن مبادرت کرده بودند ، منجر به تضعیف دولت پارت هاشد . همزمان باآن جریان تجزیه مناسبات بردهداری واقع میشد واین امر بشکل انتقال تدریجی بردگان بهزمینهای مزروعی و بهمالکیت دهقانان آزاد عضو جامعه دیه عملی میگردید .

درسال ۲۲٤ بعدازمیلاد اردشیراز خاندان ملوك پرسیدا (فارسی)، که اشراف ایران وروحانیان متنفذ زردشتی از اوپشتیبانی میکردند ، علیه پادشاه پارت قیام نمود او تقریباً تمام سرزمینهای جزوممملکت پارت را مطیع خود نمود ودولت ساسانیان را تأسیس کرد، که تااواسط سده ۷ باقی بود . جریان تجزیه و زوال مناسبات بردهداری دراین دوره باسرعت وشدت بیشتر پیشرفت میکندومناسبات بدوی فئودالی ترکیب مییابد. اشراف بزرگ نظامی- اداری و مقامات بالای جوامع مبدل به اشراف فئودال میگردند و افراد ساده جوامع به تابعیت آنان درمی آیند . جریان انتقال بردگان هم بهزمینهای زراعتی شدت یافته است . روحانیان زردشتی دارای نفوذ فوق العاده میشوند پیشههای مختلف وتجارت در مملکت ساسانیان بهسطح عالی ترقی رسیده ، تمدن وفرهنگ غنی وعلوم وادبیات وهنرها هم توسعه و ترقی مییافت . دراواخر سده ۵ ــ اوایل سده ٦ نهضت ملی نیرومند مزدکیان واقع شد پس ازآنکه خسرو اول انوشیروان اقدام بهاصلاحات نظامی ومالیاتی دیگر نمود ، که منظور از آنها تحکیم قدرت مرکزی شاهی بود ، مملکت ساسانیان بحداعلای رونق وشکفتگی رسید ساسانیان سوریه ، فلسطین ، عربستان جنوبی (یمن) ، وهمچنین مدتی مصر وماوراء قفقاز رامطیع خود کردند . درجنگهائی ، که با بیزانس (روم شرقی) ادامه داشت قوای ساسانیان تا تنگه بوسفور رسیدند . لیکن جنگهای ویران کننده با بیزانس درسده ٦ ــ نیمه اول سده ۷، ومالیاتهای فوق العاده برای احتیاجات جنگی وشدت یافتن تمایلات تجزیه طلبانه فئودالی ومبارزه برای قدرت بین گروههای اشراف طبقه حاکمه دولت ساسانیان را از لحاظ اقتصادی وسیاسی ضعیف کرد وشرایط سقوط آنرا فراهم ساخت

دراواسط سده ۷ دولت ساسانیان در زیرضربات کشورگشائی اعراب سقوط کرد ایران استقلال خود را ازدستداد وجزو خلافت امویان وبعدهم عباسیان شد . سلطه بیگانگان وافزایش بهره کشی فئودالها درسدههای ۷ــ۱۰ میلادی کراراً موجب شورشهای ملت علیه خلافت میشد . تقریباً تمام آن شورشها درایران وکشورهای مجاور تحت لوای مذهبی خوارج وشیعه ، یا در زیرپرچم خرمدینان جریان مییافتند (شورش ابومسلم « علمهای سرخ » در گرگان ، خرمدینان تحت ریاست بابك وهكذا) . نهضتهای ملی وتشدید جریان فئودالی شدن وافزایش نفوذ فئودالهای ایران قدرت خلافت را درایران زایل نمود و درسدههای ۹ــ۱۰ منجر به تشکیل يك سلسله امارتهای موروثی محلی گردید، که فقط اسماً تابع خلافت بودند : طاهریان (۸۲۱ــ۸۷۳) درخراسان ، صفاریان درسیستان (۸۶۱ــ۹۰۰) ، پس ازآنهم در خراسان (۸۷۳ــ۹۰۰) ، ازسال ۹۰۰ خراسان جزوممملکت سامانیان (۸۳۱ــ۹۹۹) شد ، آل زیار (۹۲۸ــ۱۰٤۲) درگرگان ، آل بویه (۹۳۵ــ۱۰۵۵) درایران غربی وبین النهرین. باتشکیل دولت آل بویه سلطه خلافت درایران پایان یافت .

در این عصر جامعه فئودالی توسعه و ترقی یافته و خردومجزا شدن فئودالی (سده‌های ۱۵-) ایران کراراً مورد تهاجم و تصرف بیگانگان واقع و جرو ممالك متصرفی فاتحین است : ترکان سلجوقی (سده‌های ۱۱-۱۲) ، مغولان (سده ۱۳) ، امیر تیمور (سده ۱۴) مانان قره‌قویونلو و آق‌قویونلو (سده ۱۵) . در برخی ادوار این عصر فئودالی دولتهای الی محلی تشکیل میگردیده‌است . مثلا ، درسده ۱۴ پس از تجزیه مملکت هلاکوئیان ، لان تأسیس نموده بودند ، چنددولت درسرزمین ایران تشکیل یافت ، که بزرگترین آنها های چوپانیان ، جلایریان و آل‌مظفر بوده‌است . باوجود این شرایط واوضاع نامساعدو فات خارجیان ومنازعات داخلی فئودالی وتجربه ، ملتهای ایران و کشورهای مجاور آن ن عصر فئودالی بازحمت و نبوغ خلاقه خود در رشته کشاورزی و آبیاری و تولیدات پیشه‌وری هنگ به موفقیتهای بزرگ نایل گردیدند مخصوصاً درسده ۱۰ و نیمه اول سده ۱۱ ، پس انداختن سلطه خلافت ، وهمچنین درسده ۱۲ تازمان تهاجم و تصرف مغولان ازاین حیث شرفتهای عظیم نایل شده بودند ودرآنزمان ترقی اقتصادی میمانند در عصر فئودالی ، به و ترقی کشاورزی ، ساختن بناهای مخصوص آبیاری (مثلا ، سد بزرگ بند امیرروی کر درفارس) ، ترقی تولیدات پیشه‌وری ، توسعه و ترقی شهرها (نیشابور ، ری ، اصفهان ، از وغیره) ، رونق وشکفتگی بیسابقه ادبیات منظوم (شاهنامه فردوسی و غیره) و علوم سینا - بیرونی ودیگران) در کشور مشاهده میشد .

هجوم مغولان (سده ۱۳) ، وهمچنین غلبه امیرتیمور (سده ۱۴) ایران را دچار بیهای عظیم نموده و عواقب نامطلوبی برای اقتصاد آن داشت . لیکن در همان دوران فئودالی هم (سده‌های ۱۲ -۱۵) نمایندگان ملل ایران و کشورهای مجاور سهم عظیمی وارد نگ وعلوم وادبیات منظوم نمودند (عمر خیام ریاضی‌دان وشاعر مشهور ، خواجه نصیرالدین ی ریاضی‌دان ومنجم ، ابوالفضل بیهقی مورخ ، رشیدالدین ، جوینی ، حمدالله قزوینی ، ف ، حافظ ابرو ، عبدالرزاق سمرقندی ، میرخوند ، سعدی ، جلال الدین رومی ، ظ ، جامی وشاعران دیگر) . درهمان دوره هم یادگارهای معماری بسیار عالی از لحاظ ی بوجود آمده است (مسجد - مقبره درسلطانیه ، مسجد کبود در تبریز ، مسجد گوهرشاد شهد وامثال آن) . هنرمینیاتور (مکتب هرات و بهزاد) قالی بافی ، کاشی سازی هنری اعلای مهارت رسیده است .

در اوایل سده ۱۶ دولت متمرکز فئودالی صفویه تحت لوای تشیع بوجود آمده دراواخرسده ۱۶- اوایل سده ۱۷ ، در زمان شاه‌عباس اول به منتهی درجه قدرت و ائی رسید .

دراوایل سده ۱۷ ، گذشته ازسرزمین کنونی ایران ، درشمال غربی ومغرب آذربایجان منستان و گرجستان شرقی وهمچنین عراق جزو مملکت صفویه بود . درمشرق هم صفویه قسمت بی آسیای میانه راودرجنوب رودجیحون وایالتهای هرات وقندهار راتابع وخراج گزار نمودند . درجنوب صفویه پرتقالیها را ازساحل خلیج فارس وجزیره هرمز بیرون راندند کومت خودرا برجزیره مذکور و برخی جزایر دیگر در خلیج فارس مستقر نمودند اصلاحات بی وسایر اصلاحاتی که شاه‌عباس اول عملی نمود منجر به تثبیت و تقویت حکومت مرکزی شد.

در دوره رونق وشکفتگی در مملکت صفویان (اوایل واواسط سده ۱۲) ترقی مشهود کشاورزی ساختن راههاومجاری ، توسعه وترقی پیشه‌ها ، تجارت ، مخصوصاً تجارت خارجی وشهرها وتاحدی توسعه بازارداخلی مخصوصاً درنواحی مرکزی وغربی وشمالی کشور مشاهده میشد معماری (بخصوص دراصفهان) ، هنرمینیاتور سازی وخوشنویسی وهمچنین تهیه قالی هاو پارچه های زیبای هنری بحداعلای ترقی رسیده بود .

سیاست تمرکزامور کشور ومتحد کردن تمام ایالات ایران تحت حکومت صوفیه موجب پدیدارشدن بعضی مقدمات برای تشکیل وحدت اقتصادی وفرهنگی کشور گردید. ولی بااینوصف تمایلات فئودالی درآنزمان بسیارشدید وقوی بود ودولت صفویه بمنزله اتحادیه نظامی-سیاسی بعضی ایالات بود ، که ازلحاظ اقتصادی هنوزهم خیلی کم باهم بستگی وپیوند داشتند، درنواحی اطراف واکناف کشورهم ملل غیرایرانی ساکن بودند .

ازنیمه دوم سده ۱۷ ایران وارد دوره انحطاط اقتصادی وسیاسی وفرهنگی جامعه فئودالی شده است این امردر تشدید بهره کشی از دهقانان ، خراب شدن دهات ، تقلیل تولیدات جنسی وتجارت ، در حدت اختلافات و تضاد های اجتماعی ، شورشهای دهقانان و شهرنشینان ، وهمچنین قیام‌های ملل تابعه برضدصفویان ظاهرشده است . اختلافات ومبارزه برای کسب قدرت بین گروههای مختلف اشراف فئودال و روحانیون متنفذشیعه هم حدت وشدت یافت. شورش طوایف غلزائی وتهاجم آنان به ایران درسال ۱۷۲۲ بدولت صفویان و حکومت آنان پایان داد . سلطه قلیل المدت آنان موجب جنبش وسیع ملی گردید . پس ازبیرون راندن فاتحین مزبوروقشون سلطان عثمانی، که بایران هجوم آورده بودند درسال ۱۷۳۶ نادرافشار بعنوان شاه ایران تعیین گردید . مملکت عظیم فئودالی که نادر درنتیجه جنگها واردوکشی های متعدد بقصدتصرف وکشور گشائی بوجودآورده بود ، وازمغرب به مشرق ، ازبین النهرین تا رود هند ، واز شمال بجنوب ، ازداغستان وبخارا وخوارزم تا خلیج فارس و منجمله جزایر بحرین گسترش یافته بود ، زیاد دوام نیافت . پس ازقتل نادرشاه بوسیله خوانین توطئه گر درسال ۱۷٤۷ ، که با افزایش نارضائی عمومی ازجنگهای دائمی ، که کشور را به فقرسوق میداد ، وتعقیب وتنبیه‌های بیرحمانه نسبت به قشرهای وسیع اهالی ارتباط و بستگی داشت ، مملك وی تجزیه شد ، پس ازآن تاآخرسده ۱۸ منازعات داخلی فئودالی آغازگردید ، باستثنای دوران حکومت کریمخان زند (سالهای ۱۷۶۰-۱۷۷۹) ، که ایران ازمنازعات ودعواهای بنیان کن فئودالها تا حدی آسایش یافت .

در اواخرسده ۱۸ پس ازمبارزه طولانی بین جانشینان کریمخان زند و خوانین قاجار درایران حکومت خاندان جدید - شاهان قاجار برقراروتثبیت گردید وایران وارد مرحله تازه تاریخ خود شد .

بنظرما، ادواراساسی تاریخ مملکت ایران درعهد کهن ودر قرون وسطی بدین قراراست

درخاتمه من میخواهم ازطرف مورخان شوروی آرزوی کامیابی وموفقیتهای بزرگ را برای همکاران ایرانی درنگارش تاریخ اساسی ایران که درنظر دارند ، ابلاغ نمایم . اگرضرورت اقتضاکند ، ایرانشناسان شوروی آماده‌اند براساس همکاری دوستانه همه نوع یاری وکمك دراین امرمهم علمی به مورخان ایرانی بنمایند .

دکتر علی صدارت ـ نسیم

گریز

تا وارهم ز رنج از آنجا گریختم ‌ ‌ ‌ گشتم ز فتنه دور و ز غوغا گریختم
میخواست موج حادثه‌ام در کشد بکام ‌ ‌ ‌ گریان بسان ابر ز دریا گریختم
برخاستم چو آهنگ از چنگ باربد ‌ ‌ ‌ همچون نوا ز نای نکیسا گریختم
چون جانیان ز سایهٔ خود بیم داشتم ‌ ‌ ‌ در سایهٔ سیاهی شبها گریختم
چشمی بسوی من نگران بود خشمگین ‌ ‌ ‌ قابیل وش ز چشم شررزا گریختم
خونی مرا بگردن و رازی بسینه بود ‌ ‌ ‌ از بیم انتقام چو موسی گریختم
چون مصطفی که در شب هجرت ز مکه رفت ‌ ‌ ‌ هنگام شب ز دیدهٔ اعدا گریختم
نه یار غار و یاری روح‌الامین مرا ‌ ‌ ‌ نه فیض روح قدس که تنها گریختم
درخلوتی که کس نبرد ره بجز خدای ‌ ‌ ‌ زین کرکسان زشت چو عنقا گریختم
در جمع مرده دل نفسم را اثر نماند ‌ ‌ ‌ زیشان بکوه و دشت چو عیسی گریختم
آنجا جوانیم همه برباد رفته بود ‌ ‌ ‌ نشگفت اگر چو باد از آنجا گریختم
یاد گذشته‌ها غم دیرینه‌ام فزود ‌ ‌ ‌ از آن گذشته های غم افزا گریختم
تنها فتاده بودم و چون مرغ از قفس ‌ ‌ ‌ زآنجا در آرزوی همآوا گریختم
سردی فزود صحبت یاران سست مهر ‌ ‌ ‌ دل در برم فسرد و ز سرما گریختم
پیراهن دریده گواهی دهد که من ‌ ‌ ‌ آسیمه سر ز دست زلیخا گریختم
حقا که خوب حق نمک را گزاشتم ‌ ‌ ‌ میگفت دل که مگریز اما گریختم
گیتی چنانکه هست غم‌انگیز و تیره است ‌ ‌ ‌ زین تیرگی بعالم رؤیا گریختم
از عالم کدورت و زشتی و تیرگی ‌ ‌ ‌ زی عالمی لطیف و مصفا گریختم
عیش مدام تیره کند روح مرد را ‌ ‌ ‌ در کنج غم ز ساقی و صهبا گریختم
بگذشت آنزمان که تمنا ز من گریخت ‌ ‌ ‌ آمد گهی که من ز تمنا گریختم
چون طفل کو بدامن مادر برد پناه ‌ ‌ ‌ از دست دل بدامن صحرا گریختم
گفتی چرا کناره گرفتی ز من «نسیم» ‌ ‌ ‌ معذوردار کز دل شیدا گریختم

نوشته : س. محمدعلی امام‌شوشتری

یك نامگذاری غلط

دربارهٔ فرهنگ‌وتمدنی که از آغازهای‌سدهٔ دوم‌هجری روئیدن گرفت وتاآخرهای سدهٔ چهارم باوج‌کمال خود رسیده است، درمیان‌محافل‌خاورشناسان اروپائی یك کج‌فهمی بزرگی هنوزرایج است که جاداشت درکنگرهٔ جهانی ایران‌شناسان که درشهریورماه‌امسال با شکوه تمام درتهران تشکیل شد ، مورد بحث قرارگیرد واثرات ناشی از آن ازصفحهٔ دلهاو کتابها زدوده گردد .

متأسفانه نه‌درجلسه‌های‌همگانی‌کنگره‌ونه درکمیته‌های‌گوناگون آن ، هیچ‌کس چنانکه باید وشاید دربارهٔ این‌اشتباه که ازدیدگاه ایرانشناسی بسیارمهم و ارجدار است سخنی نگفت . بسا سبب خودداری ازگفتگودراین زمینهٔ دانشی، ناشی‌ازخوی مهمان‌نوازی ایرانی بوده‌که نخواسته‌اند حتی دریك مسألهٔ علمی وتاریخی اشتباهات پاره‌ای ازمحافل خاورشناسی اروپایی‌را بازگو کنند .

باری راز خودداری ازگفتگو دراین مسأله بزرگ هرچه بوده است ، نویسنده مناسب دانستم دربارهٔ اشتباه مذکور چند سخنی بنویسم‌وبرای چاپ درمجلهٔ وحید بفرستم.

برخی ازخاورشناسان اروپایی دردویست سال‌گذشته تمدن اسلامی را بخطا بنام (تمدن عربی) خوانده وهمهٔ رشته‌های‌گوناگون این فرهنگ وتمدن را ازآن اقوام‌عرب و زائیدهٔ اندیشهٔ آنها قلمداد کرده‌اند . و این کج اندیشی درمحافل اروپایی تا آنجا مشهورشده ودر افکارریشه دوانیده است‌که حتی ابن‌سیناها وراری‌ها و فارابی‌ها را نیز عرب بشمرند .

اگرنامگذاریها بویژه درزمینهٔ دانش و فرهنگ ، بایدکاشف ازمسمی و نمایندهٔ حقیقت باشد ، بی‌تردید بایدگفت این نامگذاری غلط محض است و با واقع و حقیقت و آنچه درتاریخ رخداده است ، بهیچ‌روی منطبق نیست .

نخست‌بار این نامگذاری غلط راکه بهیچ وجه باواقع مطابقت ندارد ، برخی ازخاورشناسان سیاست‌پیشه عنوان‌کرده‌اند . آنان‌خوب پی‌برده بودندکه درروح‌برادران-

ـ ماحس نژادپرستی از هر عاطفهٔ دیگر نیرومندتر است از این رو می‌توان با تحریك
، افکار اعراب را در اختیار گرفت و بهر سویی که بیار باشد، بر گرداید .
گروهی دیگر که بیشتر بن خاورشناسان در جرگهٔ آنان نشسته اند، بی تعمق و تحقیق
گشت شمار نخستین دنباله‌روی کرده و این اصطلاح غلط را بکار برده‌اند، تا رفته رفته
علمی شایع ورایج شده است .
نویسنده دربارهٔ غلط بودن اصطلاح (تمدن عربی) بیاز ندارم سخنی بنویسم .زیرا
صفحه‌های مجله برای بازکردن درچنین بحثی گنجایش ندارد، از دیگر سو هر کس
تمدن اسلامی پژوهشی دارد نیك میداند که در بنیادگذاران این تمدن در همهٔ
گوناگون آن اعم از فلسفه‌واخلاق‌وپزشکی وداروشناسی وریاضیات وستاره‌شناسی
وگیاه‌شناسی وتاریخ وادب، اکثریت باعنصر غیرعرب بوده است و پیشگامان و
ن همگی این رشته‌ها ایرانی بوده‌اند . حتی ایرانیان بودند که الفاظ زبان عربی
ا رنج و تلاش ازمیان تیره‌های گوناگون عرب گرد کردند ودر فرهنگها ضبط نمودند
واعد این زبان وادبیات آنرا مانند صرف ونحو ومعانی و بیان و عروض و بدیع
لمی مدون ساختند ونیز دانشهای مذهبی مانند علم الحدیث وعلم رجال الحدیث و
ل آنرا پایه‌گذاری کردند واین مسأله چندان روشن است که نیازی به بحث و
ندارد .
آنچه نویسنده میخواهم دراین گفتار تذکردهم و روشن سازم سه نکته است که
اویز بدخواهان وموجب کج فهمی نیکخواهان درزمینهٔ این نامگذاری غلط وشهرت
وپا شده است . زیراروشن کردن این نکات برای جوانانیکه میخواهنددرزمینهٔ
لام وایران پژوهش کنند نیزسودمند بلکه ضروری است تا مبادا آنان نیزدچار
ند یا درجستجوهای خود دچارسرگیجه گردند وازقضاوت درست درمانند . اهم این
ست که درزیر بکوتاهی دربارهٔ هرکدام توضیحی نگاشته میشود :
الف ـ زبان عربی ـ زبان عربی که قرآن کریم بآن نازل شده درنظر عامهٔ مردم
بان فرشتگان بشمارمیآمد و دردیدهٔ دانشمندان نیز یك جنبهٔ قدسی و آسمانی
ازاینرو درآغاز تمدن اسلامی بمنظورحفظ زبان قرآن وفهم احادیث نبوی جهادی
آوری الفاظ این زبان وکشف قواعدآن بکار رفت . چون زبان عربی در نتیجهٔ
اسلامی ضمناً زبان دولتی یا بعبارت بهتر زبان رسمی مسلمانان شده بود ، از اینرو
نشها خواه ازمنابع ایرانی گرفته میشد وخواه ازملتهای دیگر، درقالب این زبان
گردید . با این حال باید درنظر گرفت که این اقدام هیچگاه دلیل براین امر
د که سراسر آن افکار وآگاهیها که درقالب زبان عرب ریخته شده ازآن عرب است
عراب تراوش کرده .
زبان ظرف است واندیشه‌ها وافکار چیزیست که درظرف ریخته ونگه‌داشته میشود،
ـ خلار را درشیشهٔ ساخت ملژیك بریزید واگرانگور بی‌دانهٔ قزوین را دربشقاب

چینی روسی جای دهید نه آن شراب بلژیکی خواهد شد و نه آن انگور روسی.

امروز بسیاری ازدانشهای اروپایی درقالب زبانهای دیگر ازجملهٔ زبان عربی ریخته شده است. اگر یکی باین بهانه ادعا کند همگی این دانشها عربی است آیا سخن بی دلیل بلکه خنده آوری نگفته ؟ عین این مثل درزمینهٔ زبان عربی وعلوم وتمدن اسلامی نیز کاملا صادق است . نوشته شدن این علوم بزبان عربی دلیل عربی بودن این علوم وعربی بودن سراسر محتوی این تمدن نمیتواند گردد . همیشه باید زبان را ازاندیشه هائیکه محتوای زبان است جدا گرفت. زیرا دوچیز جداگانه اند وهرکدام تاریخ وسرگذشت جدایی دارند. امروز زبان انگلیسی درجهان زبان دوم شده است وکتابهای علمی در بیشتر کشورها حتی کشورهای آسیایی مانند هندوستان و پاکستان و ژاپن باین زبان نوشته میشود اما این مسأله را نمیتوان دلیل گرفت که همگی علومی که درسینهٔ این کتابها نهفته شده است، ازآن انگلستان باشد . همچنین نمیتوان تمدن اسلامی را به بهانهٔ اینکه در قالب زبان عربی ریخته شده است (تمدن عربی) نام نهاد.

ب- نامها و کنیت‌ها : نکتهٔ دیگری که موجب گمراهی برخی پژوهندگان در زمینهٔ تاریخ تمدن اسلامی شده است شکل نامها وکنیت‌های دانشمندان است در هرطبقه ودسته که همگی بشکل نامهای عربی است. آنچه دراین باره بیشتر باعث اشتباه شده کنیت‌های این بزرگان است که باالفاظ(اب)و(ابن) و(بنت)و(ام) آغازمیشود وشکل عربی محض دارد

این رسم ار باستان زمان در جهان رایج بوده که هرزمان کسانی دین خود را عوض میکردند نام خود را نیزتغییرمیدادند ونامی برمیگزیدندکه با دین نو سازگارتر بوده این رسم درعصرما هنوزهم متداول است چنانکه(کلی) مشت زن امریکایی که مسلمان شده نام خود را به (محمدعلی) مبدل ساخته است . در قدیم نیز روزبه مترجم معروف عصرعباسی پس ازمسلمان شدن نام عبدالله را برای خود برگزید وکنیت او ابن مقفع شد.

در روزگاران قدیم برگزیدن نام خانوادگی برای باز شناختن کسان هم نام از یکدیگرمرسوم نبود . در ایران اشخاص بخاندانهای خود منسوب میشدند مثلا می گفتند آذرمهران . یعنی آذرنامی که ازخانوادهٔ مهران است . در میان عربها هرآدم سرشناسی کنیتی داشت که چنانکه اشاره شد بکلمات (اب) و (ابن) و(بنت) و (ام) آغاز میگردید مسلمانان ایرانی درصدراسلام به پیروی ازهم کیشان خودکنیت های عربی برگزیدند که نامشان در کتابها با همان کنیتها ضبط شده است . پس نباید از روی این کنیتها حکم به نژاد وتبار این افرادداد وفریب کنیت راخورد . درشناختن اشخاص باید جستجووپژوهش بیشتر کرد تا دلیل وقرینه بجهت اظهار نظرفراهم گردد چه بسیار دیده میشودکه نام پدر یا یکی از نیاکان دارندهٔ کنیت عربی نام ایرانی ویا سریانی است و همین قرینه دلیل میشود که شخص مذکوراز نژاد عرب نمی باشد . باری این نکته نیزیکی ازموارد لغزش پژوهندگان درتاریخ تمدن اسلامی است که باید درزمینهٔ آن ژرف بینی و جستجوی بسیار در هرمورد بکار بسته شود .

بقیه درصفحه ۹۷۸

ستاد علی‌نهاد طرلان

دیدار ایران

پرفسور دکترعلی‌نهاد طرلان استادکهن‌سال دانشگاه استانبول از اعضای هیئت کنگرهٔ ایران‌شناسان تهران درمحافل علمی و ادبی‌ایران چهره‌ای آشناست . این ایران دوست‌که نخستین‌بار درهزارهٔ فردوسی بایران آمده بود در ۱۳۴۳ برای ار ازایران دیدن‌کرد وتحت‌تأثیرتحولات بزرگی‌که در سالهای اخیر درکشور ما رده قطعه‌ای‌سروده که اینك‌ازنظرخوانندگان وحیدمیگذرد

استاد طرلان متخصص سبك‌اصفهانی (یاهندی) است و دراین قطعه‌از تعبیرات و خیالی‌شاعران‌آن شیوه نشانهاست .

دیدم ایران را پر از فیض بهار
جابجا آثار عمران آشکار
کشوری سرسبز و قومی کامکار
در تجلی رحمت پروردگار
بلبلان سرمست و شاد و بیقرار
من ، ترنم ریزگشتم چون‌هزار
گل ز ناز و عشوه پر نقش و نگار
باده آتشرنگ وساقی گلعذار
هرطرف رقصد چو من دیوانه‌وار
خون صدتوبه بریزد لاله‌زار
فصل گل اسباب عشرت بیشمار
موج جوشش برسرم گوهر نثار
ای عجب لطفی چنین از روزگار
گشتم ایزد را همی شکران‌گزار
این چنین خواهم ببینم این دیار
بانگ زد مرغ چمن از شاخسار :
« اینهمه آوار ها از شه بود
گرچه از حلقوم عبدالله بود »
دولت شاهنشه گردون وقار
باد دائم پایدار و استوار

دکتر شهریار نقوی
۱۷ مهرماه ۱۳۴۵

ایران شناسی در پاکستان

(شماره ۱۱)

مجله‌های فارسی در پاکستان

بنا به همبستگی زاید الوصفی که اردو بافارسی دارد وبعلت اینکه مطالب فراوان پیرامون ایران وفارسی وادبیات آن بطورمداوم درمجلات اردو گنجانیده میشود و در بعضی مواقع عین عبارات و اشعار آن نیز در آنها بچشم میخورد میتوانیم تمام مجلات وجراید اردورا که شماره آنها بالغ برصدهاعدد میباشد مجلات وجراید فارسی قلمدادنمائیم[۱] ولی مقصودما دراینجا بررسی مجلاتیست که درآن کشور صرفاً بفارسی

۱ ـ اسامی برخی ازمجلات مهم ادبی اردو (وزبانهای دیگر) که در پاکستان بامطالب معتنابه پیرامون فارسی وایران انتشارمییابدعبارت است از:

اردو ـ سه‌ماهه ازطرف انجمن ترقی اردو ازکراچی چاپ میشود
قومی زبان ـ ماهی دومرتبه « « « «
ماه نو ـ ماهیانه ازطرف وزارت انتشارات پاکستان ازکراچی منتشرمیگردد
همایون ـ « بمدیریت میان بشیراحمد ازلاهور
نقوش ـ شماره‌های ویژه‌ای دارد وازلاهور «
ادبی دنیا ـ بمدیریت صلاح‌الدین احمد « « «
اولس ـ بزبان بلوچی ازشهرکویتا ماهیانه «
مهران ـ « سندی « حیدرآباد « «
پشتو ـ « پشتو « پیشاور « «
عصمت ـ بمدیریت رازق‌الخیری ازکراچی منتشرمیشود
افکار ـ « صهبالکنهوی « « «
انجم ـ « نیازصدیقی « « «
نئی‌قدرین ـ « اخترانصاری ازحیدرآباد « «
اقبال ـ بانگلیسی واردو ازطرف بزم اقبال (سه‌ماهه) لاهور
نشریات انجمنها ومؤسسات علمی وتحقیقی مانند مؤسسه تحقیقاتی‌اسلامی (انجمن آسیائی بنگال داکا) وغیره

تهیه و پخش میگردد و بنام مجلات فارسی از طرف دولت ویا افراد ملت بطور منظم انتشار می یابد .

انتشار تعدادی از مجلات فارسی در محیطی که ظاهراً آن زبان در آنجا حکم زبان خارجی را داردو انگلیسی زبان رسمی داردو زبان ملی بشمار میرود موضوع بسیار مهمیست و بما امکان آنرا میدهد که دورنمای زیبای علاقه مفرط ملت آنکشور را با یران وزبان و ادبیات آن ازدریچه اینگونه مظاهر احساسات قلبی عموم مردم آن دیار تماشا کنیم وبه پافشاری وایستادگی آنان که در حفظ میراث فرهنگی نیاگان وآثار ادبی گذشتگان از خودنشان میدهند پی ببریم.

پیش از تجزیه شبه قاره که بسال ۱۹۴۷ میلادی اتفاق افتاد تعدادی ازمجلات فارسی مانند تاج محل وجهان امروز مصور بمنظور تحبیب قلوب علاقه‌مندان بفارسی و حفظ مصالح سیاسی وقت بویژه در نواحی که الان پاکستان غربی راتشکیل میدهد از طرف دولت انگلیس انتشار می‌یافت اما ازبدو تأسیس پاکستان مجلات نوینی بفارسی اجرا گردیدو هدف آنها بطور کلی تغییر کرد و چون نظرات ومرامیکه درانتشار مجلات جدید بکار برده شد باخواسته‌های عموم مردم وفق داشت توجه ملت بآنها معطوف گردید وآنها مورد ستایش وعلاقه همگان واقع شدند.

دراغلب دانشکده‌ها درشهرهای مختلف پاکستان مجلاتی سالیانه وشش ماهه ترتیب میبابدودر اکثر مواردقسمتی ازآنها مخصوص فارسیست که شامل مقالات واشعار آن زبان میباشد ولی شرح آنها بعلت کثرت ازحوصله این اوراق خارج است ومجلاتی درزیر ذکر میشود در پاکستان صرفاً بفارسی منتشر میگردد :

هلال ـ مجله ادبی وفرهنگی است وازنظر ترتیب ومطالب وحوی چاپو کاغذوزیبائی گراور ازمجلات شماره یك فارسی در جهان بشمار میرود درحدود پانزده سال قبل ازطرف وزارت اطلاعات وانتشارات دولت پاکستان(از کراچی) اجرا گردیده ومرتباً سالی چهارمرتبه انتشار می‌یافت. پس ازآقای منظورالحق عثمانی که جانشین آقای دکتر مشایخ فریدنی وابسته فرهنگی وقت سفارت کبرای دولت شاهنشاهی ایران بود

آقای دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی مدیر آن شدو اکنون تقریباً ده سال است آقای
مولانا محمدعابد بشیر که شخص بسیار فاضل ولایقیست مدیریت آنرا بعهده دارد نامبرده
با کمال جدیت وپشتکار در ترقی وتعالی آن می کوشد ودر نتیجه جهد بلیغی که وی در
کار پیشرفت آن مبذول میدارد مجله هلال توانسته است درضمن شناساندن ادبیات وفرهنگ
پاکستان بایرانیان، ادبیات وفرهنگ ایران رانیز بپاکستانیان بنحو شایسته‌ای معرفی
نماید مجله هلال بنا به محسنات گوناگون طباعت ووزین بودن مطالبش که همواره در آن
مشاهده میگردد مورد تحسین فراوان هم میهنان وایرانیان واقع شده وبراساس تشویق
وتمجید علاقمندان از آغاز سال ۱۳۴۵ خورشیدی بصورت مجله ماهیانه‌ای درآمده است
مساعی خستگی ناپذیر معاون مجله خانم شهریار نقوی نیز که از اواسط سال ۱۳۴۴ خورشیدی
این سمت را بعهده گرفته ودر پیشرفت مجله کمك بسزائی نموده است نباید از نظر دور داشت

سروش ـ مجله فرهنگی وادبیست وهمزمان با مجله «هلال» از طرف وزارت
اطلاعات وانتشارات دولت پاکستان اجرا گردیده وماهی دوبار در کراچی انتشار می یافت
است. سروش همواره شامل مطالب ادبی وفرهنگی و تاریخی و هدف اساسی از انتشار آن
گسترش روابط فرهنگی بادولت افغانستان بوده است وبهمین علت فارسی افغانی که
«دری» خوانده میشود با فارسی کنونی ایران فرقی داشته است و در تدوین مطالب
نیز گردانندگان آن بیشتر متوجه افغانستان وتاریخ وفرهنگ آن بوده‌اند. سروش
مدتیست درحال تعطیل است. شماره‌های زیادی که تابحال از آن چاپ شده بسیار ذیقیمت
وارزنده بشمار میرود.

صدای پاکستان ـ مجله ماهانه صدای پاکستان درسال ۱۹۵۰
میلادی ازطرف رادیو پاکستان اجرا گردیده واکنون نیز بکوشش آقای شاه‌حسن ع
در حدود ۲۵ صفحه حاوی مطالب بسیار سودمند ادبی و فرهنگی وتاریخی مرتباً انتشار
می یابد . از نظر معرفی اموز پیشرفت فرهنگی و اقتصادی پاکستان انتشار مجله مز
اهمیت بسزائی را داراست ودر راه گسترش مناسبات دوستی وتحکیم علایق مودت وهمبستگی
دو کشور همجوار بوسیله آن خدمات شایان توجهی انجام می پذیرد . علاوه برمقالا

.یکه شامل مطالب ادبی نیز میباشد درصدای پاکستان برنامه‌های بخش فارسی رادیوی کشور هم بچشم میخورد .

مجله انجمن عربی وفارسی ـ انجمن عربی وفارسی دانشگاه .اب (لاهور) سالی سه مرتبه مجله‌ای بنام انجمن عربی وفارسی را بمدیریت دکتر .مد باقر رئیس دانشکده خاورشناسی دانشگاه لاهور انتشار میدهد . این مجله شامل .الب تحقیقی در زمینه زبان و ادبیات وفرهنگ فارسی میباشد و صرفاً جنبهٔ علمی و .هنگی رادرپیش گرفته است ـ دراین مجله مقالات عربی کمتر بچشم میخورد واولیای .ورآن بیشتر توجه بمطالب فارسی مبذول میدارند و بدینوسیله در توسعهٔ فارسی در .کستان اقدام مؤثروقابل ستایشی را بعمل می‌آورند .

همدرد صحت ـ مجله‌فارسی «همدردصحت» ازطرف مؤسسه بزرگ .لی بنام «همدرد دواخانه» که در کراچی وجود دارد بمدیریت حکیم محمد سعید .و ماهی یکبار انتشار می‌یابد . کاغذ و طباعت این مجله اعلاست و در حدود ۲۵ صفحه دارد و مطالب آن بیشتر مربوط به طبابت و اطباء میباشد . مؤسسه بزرگ مزبور که درشبه قاره هندوپاکستان طرفداران زیادی‌دارد بامنتشرساختن مجله‌همدرد صحت که شامل مطالب پیرامون مشاهیر ایران مانند بوعلی‌سینا و رازی و غیره نیزمیباشد کمك بسزائی بتوسعه فارسی‌وایجاد حسن روابط بیشتری بین دو کشورانجام میدهد .

نباض ـ آقای نیر واسطی رئیس انجمن اطبای پاکستان که پیرو مکتب طب‌یونانی میباشدو «مجلس بوعلی‌سینا» رادرلاهوردایر نموده‌ومجاهدت‌خستگی‌ناپذیری در راه معرفی نوابغ علم وادب ودانش ایران بخرج میدهد ماهی یکبار مجله «نباض» را که شامل مطالب سودمند پیرامون فن طبابت است در۲۵ـ۳۰ صفحه درلاهورمنتشر میسازد . «نباض» علاوه برمطالب ومقالات مفید دراردو بفارسی نیرمطالبی‌دارد واغلب اشعار فارسی درسرورق آن دیده میشود .

حافظ ـ مجله ماهیانه‌ای بنام «حافظ» را آقای سیدحسام‌الدین‌راشدی

با همکاری آقای علی اصغر فرزانه نماینده کتابفروشی زوار تهران در کراچی بفارسی انتشارمیدهد ـ هدف این مجله نشرمطالب ادبی فارسی درپاکستان است . این مجله از نظر کاغذاعلاوطباعت دلپذیرو گراورهای زیبادر ردیف‌مجلات نفیس‌آنکشورمحسوب میگردد .

بزم شوق ـ درنتیجه کوشش پروفسور دکتر غلام سرور رئیس قسمت فارسی دردانشگاه کراچی وهمکارانش مجله‌ای بنام «بزم شوق» بمنظورخدمت بفارسی وگسترش واستحکام روابط ادبی وفرهنگی پاکستان با ایران بسال ۱۹۶۲ میلادی در کراچی اجراء گردیده‌است. «بزم‌شوق» با مطالب ارزنده درمورد ادبیات فارسی‌درشبه قاره هند وپاکستان دراوقات مختلفی انتشار می‌یابد ومورد علاقه دانشجویان مملکت قرار میگیرد .

دوستان دو روی

دوستان دو روی چون شمشیر
تا بدستند بر بلا سپرند
چون فتادند در کف دشمن
دوست را خصم جان بلای سرند
ایمن از دشمنند آن مردم
که از اینگونه دوست برحذرند

وحید دستگردی

احمد گلچین معانی

کوی جنون

درکوی جنون از غم دل خانه گرفتیم / وین خانه بکام دل دیوانه گرفتیم

ویرانهٔ ما بود بسر منزلی آباد / وین منزل آباد بویرانه گرفتیم

از همرهی عقل بجایی نرسیدیم / زان بودکه درکوی‌جنون خانه‌گرفتیم

خوردیم بسی‌سنگ ز اطفال‌سبک سنگ / تا جای دربن سلسله مردانه گرفتیم

از درد سر عاقل و فرزانه چو رستیم / این گوشهٔ آرام شکرانه گرفتیم

تاعقل و جنون را بچه‌سنجند؟ که‌دیدیم / دیوانه همان بود که فرزانه گرفتیم

زنجیر جنون در خور ارباب عقولست / گو سلسله آرند که پروانه گرفتیم

گلچین بود از تارگیی‌درسخن ما / فیضی‌است که از معنی‌بیگانه گرفتیم

مشهد ، کوچهٔ دیوانه‌خانه، ۹ر۴ر۱۳۴۵

علی باقرزاده (بقا)

آبادان

«شب»

ای مه ز روی پرده برافکن که‌شب‌رسید / پایان قصهٔ غم و رنج و تعب رسید

پستی گرفت طایر زرین آفتاب / دست شفق بگیسوی مشکین شب رسید

تا در خلیج فارس نهان شد سپاه روز / خیل شب از کرانهٔ :طالع‌رب رسید

اندہ برفت و رنج برفت ومحن برفت / شادی رسید وعیش رسید و طرب رسید

رندان باده نوش اسیر خمار را / از التفات دوست عصیر عنب رسید

ای نخل آرزو که شیرینی لبت / هرگز به‌شهد قند و به‌طعم رطب رسید

دیدم‌بخواب خوش‌که پس‌از چند انتظار / بر دامن وصال تو دست طلب رسید

جانم هوای لعل لبت میکند مدام / باز آ ، که درهوای توجانم بلب‌رسید

آب بقا به خضر نهدآنکه چون (بقا) / یکدم به فیض صحبت اهل ادب رسید

*

دل سودازده

غم بیازرد دلم غصه بفرسود تنم
دست بردامن ساقی چکنم گر نزنم

غم تو هر نفسم دست بجان یازد اگر
پایمردی نکند جام شراب کهنم

کوه اندوه ز بنیاد کنم چون فرهاد
ساغری گردهد آن خسروشیرین دهنم

جای می خون خورم اکنون که چو پیما نه شکست
شیشهٔ دل بجفا ساقی پیمان شکنم

دل بشکسته گرفتار سر طرهٔ دوست
من سر گشته گرفتار دل خویشتنم

منم آن مرغ شکسته پرخو کرده بدام
کاشنای غم و بیگانه ز باغ و چمنم

تنگنای قفس از خاطر افسرده ببرد
یاد دیدار گل و بویهٔ سرو و سمنم

پرتوی برفکن ای انجمن افروز چو شمع
برمن خسته که پروانهٔ این انجمنم

دل سودازده را آنکه بغم سوخت تویی
وندران سوز نهان آنکه بجان ساخت منم

من سراز پای ندانم برهت دانم لیك
سر گرانست بتن گرنه بپایت فکنم

بدهم عمر و ز کف دامن خوبان ندهم
بکنم جان ودل از صحبت جانان نکنم

لب میگون تو نازم که شکر میبارد
چون بوصفت سخن آغاز کنم از سخنم

این غزل بهر خلیلی که به افغان میگفت:

«زادهٔ دردم و پروردهٔ رنــج و محنم»

محمد علی نجاتی

مسعود فرزاد
لندن

یک روز
در زندگانی خیام

۱ - طرح انتقادی فیتز جرالد :

یک قرن پیش از این ؛ پرتو الهام خیام بر صفحهٔ خاطر فیتزجرالد افتاد و آن مرد
شن ذهن را قادر کرد که یکی از شاهکار های جاویدان ادبی را در زبان انگلیسی
جود بیاورد .

این شاهکار عبارت از یک منظومهٔ صدویک بندی است که هر بند آن به تقلید از رباعی
سی مرکب از چهار مصرع است و باز از روی همان سرمشق سه مصرع اول ودوم وچهارم آن
رای قافیهٔ واحد هستند . ولی اینها شباهتهای فرعی وظاهری است .

نکتهٔ اساسی راجع به کار فیتزجرالد آن است که طرح انتقادی این منظومه را ابتکارات
ود اوست وفیتزجرالد هیچگاه در پی آن نبوده است که رباعی را به رباعی ترجمه کند بلکه
واسته است که این منظومه شرح سرگذشت یک روز تمام ومتضمن معرفی جامع از افکار وحالات
یام باشد خورشید طلوع میکند ومیکده بار میشود خیام هشیار ومتفکر است ولی به تدریج
بحر فکر فروتر میرود وضمناً شراب مینوشد . از فناپذیری زندگانی وعجز عقل بشری از
ل معمای هستی وبسی مشکلات وناگواریهای دیگر متأثر است خشمناک میشود . عاصی میشود
به بیان این اندیشه ها واحساسات خود میپردازد بعداً مستی او فرومینشیند . و چون شب
رامیرسد وماه طلوع میکند خیام در دریای اندوه غوطه ور ودر پایان منظومه مشغول وصیت
کردن است .

۲ - میزان مطابقت منظومهٔ فیتزجرالد با اصل فارسی :

این طرح انتقادی بر سرتاسر کار فیتزجرالد راجع به خیام حاکم است فیتزجرالد
برای پروراندن این طرح (یعنی شرح سرگذشت این روز فرضی که ناچار متضمن ترجمه
مانندی از رباعیات خیام نیز میشود) ازمیان رباعیات مستقل ومتفرق فارسی که ضمناً انتساب
بسیاری از آنها به خیام مشکوک است هر کدامها را که خود میخواست ودر این قالب میگنجید
انتخاب کرد و باز با پیروی از همین نقش ادبی توالی خاصی به آنها بخشید واز هر کدام از آنها

بعنوان مایه فکری برای بندهای منظومهٔ انگلیسی خود استفاده کرد . هرجا که یك بند منظومهٔ انگلیسی از روی یك رباعی فارسی ساخته شده است ترجمه بکلی آزاد است . ولی فیتزجرالد تصریح کرده است که در بسیاری از موارد چند رباعی فارسی را با یکدیگر مخلوط کرده بر اساس مجموع آنها یك بند از منظومهٔ خود را ساخته است .

ادوارد هرن الن (EDWARD HERON-ALLEN) کتاب تحقیقی دقیقی در ۱۸۹۹ درباره ارتباط بندهای منظومهٔ فیتزجرالد با رباعیات فارسی خیام نگاشت و به نتایجی رسید که آنها را میتوان به نحو ذیل خلاصه کرد :

۴۹ بند :ـ هریك ترجمهٔ آزاد و ربیای یك رباعی فارسی در نسخهٔ بادلیان یا نسخهٔ کلکته است .

۴۴ بند :ـ هریك براساس دو یا چند رباعی فارسی است و از این قرار میتوان اینها را بندهای مرکب نامید .

۲ بند :ـ از روی رباعیاتی است که فقط در چاپ نیکلا یافت میشود .

۲ بند :ـ منعکس کنندهٔ روح کلی اشعار اصلی است .

۲ بند :ـ منحصراً براثر نفوذ ابیاتی از منطق الطیر عطار ساخته شده است.

۲ بند :ـ نفوذ غزلهای حافظ را نشان میدهد .

۳ بند :ـ که فقط در چاپهای اول و دوم منظومهٔ فیتزجرالد یافت میشود معلوم نیست از روی چه اصلی ساخته شده است .

۳ ـ مطالعات فیتزجرالد در ادبیات فارسی

فیتزجرالد آشنائی خود را با زبان و ادبیات ما مدیون تشویقها و کمکهای ادوارد کوئل (Edward B. Cowell) دوست جوانتر فارسی دان خویش است که بعدها استاد سانسکریت در دانشگاه کمبریج شد . ولی مایهٔ حیرت و اعجاب است که با وجودی که معلومات لغوی و دستوری و ادبی هیچیك از این دو تن در فارسی اگر با موازین امروزی سنجیده شود عمق خاصی نداشت و دو نسخهٔ بادلیان و کلکته از رباعیات خیام که مورد مراجعهٔ ایشان بود بی نقص و بی غلط نبود موفقیت معجز آسای مورد بحث نصیب فیتزجرالد گردید.

فیتز جرالد به کمك یك کتاب گرامر فارسی تألیف سرویلیام جونز (Sir wlliam Jones) ویك دیکسیونر به سه زبان انگلیسی و عربی و فارسی تألیف فرانسیس جانسن (Francis Johnson) و سئوالات متعدد از کوئل به تدریج با چند کتاب ادبی فارسی از جمله رباعیات خیام و غزلهای حافظ و گلستان سعدی و هفت پیکر نظامی و منطق الطیر عطار و سلامان و ابسال جامی آشنا شد و ترجمه‌های منظوم آزادی از دو کتاب اخیر الذکر نیز منتشر کرد.

۴ ـ سرگذشت نگارش منظومهٔ فیتزجرالد :

کوئل در ژوییه ۱۸۵۶ نسخه‌ای را که خود ازروی یك نسخهٔ خطی رباعیات خیام در کتابخانهٔ بادلیان دانشگاه اکسفرد نوشته بود به فیتزجرالد داد . علاقهٔ فیتزجرالد به

ـمین هنگام شروع شدو تا آخر عمرش ادامه یافت . در این وقت فیتز جرالد چهل و هفت
ـ وچشمانش ضعیف شده بود . و در ضمن مکاتبات مفصل بعدی خود با کوئل مکرراً به
ـری چشمان خود اشاره کرده است . در ژوئن ۱۸۵۷ یعنی قریب یکسال پس از آن
ـرالد رونوشت نسخهٔ بادلیان را دریافت کرد رونوشتی از یک نسخهٔ خطی دیگر
خیام در کلکته که به دستور کوئل تهیه شده بود ، بدست فیتزجرالد رسید . نسخهٔ
دارای ۱۵۸ رباعی و نسخه کلکته دارای ۵۱٦ رباعی بود . فیتز جرالد این هر
ـرا به دقت مطالعه و آنها را بایکدیگر مقابله کرد و منظومهٔ خود را از روی آنها
ـست .

اشتغال فیتزجرالد به منظومهٔ خیام از خویش بیش از بیست سال ادامه یافت و در این
ـار صورت از منظومهٔ او هر نوبت با تغییراتی منتشر شد . و پس از مرگ او نیز پنجمین
ـز آن جزو کلیات آثار او به چاپ رسید . تاریخ این چاپها و شمارهٔ بندهای منظومهٔ
ـالد در هر کدام از آنها بدین قرار است

۱۸۵۹ــ۷۵ بند
۱۸٦۸ــ۱۱۰ بند
۱۸۷۲ــ۱۰۱ بند
۱۸۷۹ــ۱۰۱ بند
۱۸۸۹ــ۱۰۱ بند

نگارش منظومهٔ فیتزجرالد در ژانویه ۱۸۵۸ یعنی قریب بیست ماه پس از دریافت
اولین نسخهٔ فارسی رباعیات خیام به پایان رسید و نخستین صورت چاپ شده آن در ماه
۱۸۵۹ بدون اسم شاعر انگلیسی تحت عنوان :

Rubayat of Omar Khayyam of Naishabur

مقارن پایان پنجاهمین سال عمر فیتزجرالد انتشار یافت و فیتزجرالد مخارج چاپ
ـحتی مخارج اعلان انتشار آن را از جیب خودش پرداخت . خلاصه آنکه نگارش این
نتیجه مقدمات دقیق و مفصل بود و فیتز جرالد حق داشت که یک وقت گفت «کمتر کسی
ـ برای ترجمه به اندازه من رنج برده است»

اینجا بیمناسبت نمیدانم که متذکر شوم که به گمان من فیتزجرالد اصرار خاصی
ـست در اینکه عین چندین لغت و عبارت فارسی را در منظومهٔ انگلیسی خود به کار ببرد
ـی که میتوانست از معادل انگلیسی هر کدام از آنها استفاده کرده باشد . از آن جمله است
ـت» و «مؤذن» و «کوزه نامه» و «پروین و مشتری» و «ساقی» و «تمام شد» شاید
ـت بدین وسیله منظومهٔ خود را در نظر خوانندگان انگلیسی وسط قرن نوزدهم خیلی شرقی
ـ و بالنتیجه مؤثر جلوه بدهد .

۵ ـ انتظام انتقادی در برابر ترجمه

اما باوجودی که فیتزجرالد کار خودرا ترجمه میخواند والبته عمل ترجمه هستهٔ

مرکزی اثراورا تشکیل میدهد درسرتاسر این سرگذشت هنر تنظیم انتقادی فیتزجرالد بر هنر ترجمه اومیچربید . فیتزجرالد خودمتوجه این امر بود . چنانکه پس از دریافت رونوشت نسخه بادلیان از کوئل به او نوشت «یك منظومه مفصل بسیار زیبامیتوان اردوی رباعیات متفرق خیام پدید آورد.» نیز راجع به خیام وشعرای دیگر ایران شاید بالاخص عطار و جامی گفته است: «این شعرای فارسی محتاج قدری هنر هستند برای آن که به آثار ایشان شکل منتظمی ببخشد.» پس از دیدن نسخه کلکته از رباعیات خیام چنین نوشت: «گمان میکنم این نسخه فرصت خوبی برای آزمایش قوای انتقادی بدست انسان میدهد.» و بالاخره هنگامی که نسخه منظومهٔ تکمیل شده خودرا برای کوئل میفرستاد به او چنین نوشت:

«طرح منظومهٔ مرا جالب خواهید یافت.» به گمان من اگر فیتزجرالد مبتکر طرح انتقادی این منظومه را چنانکه باید وشاید بشناسیم میزان اهمیت نسبی فیتزجرالد مترجم را بهتر درك خواهیم کرد و از گرفتاری پیدا کردن تعریفی از کلمهٔ «ترجمه» که شامل این اثر بزرگ بشود رها خواهیم شد . ولی جای شك نیست که دیگران نیز منظومهٔ فیتزجرالد را نوعی از ترجمه تلقی کرده اند . بهرحال در تمجید از آن گفته شده است که این مشهورترین ترجمه‌ای است که از یك اثر شرقی بعمل آمده است و پس از ترجمه کتاب مقدس که نمونه فصاحت در زبان انگلیسی شمرده میشود این زیباترین ومشهورترین ترجمه در زبان انگلیسی است و بالاخره لردتنیسن ملك الشعرای بزرگ انگلستان دراواخر قرن نوزدهم (که بافیتزجرالد آشنا بود و بااو یك وقت درمطالعه حافظ قدری کار کرد) درضمن یکی از اشعار خود گفته است :«درزبان انگلیسی هیچ ترجمه‌ای راکه بهتر از این باشد نمیشناسم.»

فیتزجرالد میدانست اثر باارزشی به وجود آورده است و نیز میدانست که نوشته تا چاپ نشود آخرین مرحلهٔ تکمیلی خود را طی نکرده است . اینك بحث ناقص و بسیار مختصر خودرا باترجمه‌ای ازفیتزجرالد که شامل این هردو نکته است پایان میدهم :

«وقتیکه انسان بهترین کوشش خودرا به جای آورده باشد ویقین داشته باشد که نتیجه بهتر از آن شده است که بسیاری ازاشخاص بخواهند زحمت پدیدآوردن آن را برخود هموار کنند درچنین صورتی هرچند همین نتیجه دوراز کمال مطلوب باشد شخص میل دارد کار را بوسیله چاپ کردن آن اثر به مرحله نهائی برساند.»

ترجمه منظومهٔ فیتزجرالد را به نثر فارسی قریب به بیست سال پیش از این بعمل آوردم ولی نشر آن تاکنون به علل مختلف که بعضی از آنها به تنبلی و گرفتاری خودمن مربوط نیست به تعویق افتاد . بهرحال اکنون دوستان ایرانی میتوانند باخواندن این ترجمه اولا با یکی از شاهکارهای مسلم زبان انگلیسی که البته ازادبیات فارسی ملهم است آشنا شوند وثانیاً بامقایسهٔ هربند این منظومه از یك طرف با رباعی فارسی که کلا یا بعضاً اساس اقتباس فیتزجرالد قرار گرفته است خود میتوانند قضاوت کنند که فیتزجرالد در این اثر خود که برهردو اساس ترجمه آزاد و تنظیم انتقادی استوار است تاچه اندازه برترجمه آزاد متکی بوده است و تاچه اندازه بر تنظیم انتقادی .

ناتمام

حسنعلی حکمت (بخرد)

بوشهر وبرازجان

خورشید بر کشید سراز کوه گسیکان[1] — با گیسوان کاهی وچهری چو زعفران

با آنکه می‌نماید چون ماندگان براه — رخ برغبار ورنگ پریده رمیده جان

با آنکه بامداد نتابد چو نیمروز — با آنکه نیم‌شب‌شده ازخواب‌سرگران

با آنکه تیغ برنکشیده است از نیام — با آنکه تیر برننهاده است در کمان

با آنکه‌رزم‌را به‌نبخشیده ساز وبرگ — با آنکه جنگ‌را به‌نداده‌است‌سازمان

با آنکه موشکانش هنوزند پرسکوب — با آنکه بمب هاش هنوزند در ضمان

سوزنده تر ز شعله هر کوره اتم — پوینده تر ز وهم و تواناتر از گمان

درنده‌خوی وسخت سر وآتشین مزاج — جوشان‌دل‌ومهیب رخ ودوزخی روان

نه دیده راست طاقت دیدار روی او — نه‌تن توان‌آنکه شود در برش عیان

نه خسته را به‌سایه برگی دهد پناه — نه تشنه را به جرعه آبی دهد امان

گوئی‌همی‌گدازد ازخوی تند خویش — گوئی همی فروزد از خشم بی کران

گوئی که شعله میکشدش آزازدرون — گوئی که تف کینه‌برون‌ریزدازدهان

گوئی‌اشاره‌ای بوداز خبث ذات خلق — گوئی شراره حسد از دل کشد زبان

دریای آتشین شده سرتا بسرزمین — چون کوره‌گداخته گردیده آسمان

آن‌سان ز آسمان بدمد شعله برزمین — کزدم فرو بماند هر آزدر دمان

نه جانور تواند بیرون شدن ز جای — نه مرغ را توان پریدن ز آشیان

بی‌چاره‌ناتوان تن من کزصروف دهر — در این مصاف سوزد تا مغز استخوان

ار بام تا بشام همانا بسرآتشم — از شام تا به بام همیدون درآیدان

که‌رنج رفتن است به بوشهروآمدن — که ماندن و کشیدن زجر براز جان

۱ـ گسیکان : کوهی است‌درشمال ومشرق برازجان وبوشهر

در هر سفر ز باد پَه باد آید آتشین — شن‌خیز و خاک‌بیز و بلاریز و جان ستان
در هر حضر ز حدت گرمای نیم روز — چون‌مرغ نیم بسمل گردیده نیم‌جان
تا سرنهم به بستر و برهم نهم دوچشم — صدچشمه آب جوش شودبرتنم روان
تا پانهم به جیب تو گوئی مرازجیب — ماران جان‌گزای برآرد سراز میان
هر دم هزار نیشم گردد فرو به تن — هردم هزار ز هرم ریزد فرو به جان
من آن کسم که‌دیده وسنجیده‌ام به‌عمر — بی‌ارجی و پلیدی اوضاع این جهان
نه‌دیگرم‌هوا وهوس‌های کودکی است — نه‌حرص پیر دارم و نه غفلت جوان
کزحرص مال دست برآرم ز آستین — کز شهرت مقام نهم سر برآستان
دانی که‌چیست‌آنچه کشاند مرابراین — آن‌است احتیاج که ای‌وای‌وای‌از آن
آن‌سان که گفته‌اند بگردند زاحتیاج — چون روبهان لاغر شیران پیلسان
شرمم ز وامخواهان عارم زناکسان — بیمم زآبروست نه از بهر لقمه نان
با این وجود چون به غم خلق بنگرم — شرم‌آیدم چو از غم خودمیکنم بیان
حال کسان که کرده‌دراین‌جایگه‌مکان — صدبار بدتراز من واز حال من بدان
گر درسفر مراست‌یکی‌جیپ زیرپای — گردرحضرمراست به‌سردابه‌ای مکان
صدها نفر بپای برهنه برند بار — صدها کسان نه سایه سقفی نه سایبان
گرشد ز وامهای گرانم خمیده پشت — اینان همارهاند ز ظلم گران حمان
یك روز من برهنه نماندم بهیچ ماه — یك شب گرسنه هیچ نماندم بسالیان
این مردمی که بینم اغلب گرسنه‌اند — لاغرتن و نزار و برهنه چو خیزران
از لطف ایزد از غم فرزند فارغم — نفکنده‌ام کسی به غم ورنج در جهان
بینم به چشم در بن هرکلبه خراب — بس مادران خسته و طفلان ناتوان
مردی شکسته حال‌تراز کودکان وزن — بسته است برتکفل احوالشان میان
برحسب حکم فطرت ازاهل وازعیال — چون تار عنکبوتان برخویشتن تنان
یك‌کاروان اسیرو دوصد کاروان فقیر — خود میرکاروان و ز طفلانش کاردان
چون آدم‌اند و حوا آواره از بهشت — یا یادگار دیرین از عهد باستان

رهای‌پلاس به‌عورت نه‌شان لباس   طفلانشان برهنه چو کرمان‌خاکدان
نده وگرسنه و سرگشته و اسیر   بی‌چاره و برهنه و بیمار و بی‌روان
را هزارگونه امید و تسلی است   اندرز بان بیان و به‌کف باشدم بنان
توان آنکه کنم خالی از درون   خونابه‌ای که پرشده درزخم‌های‌جان
جگر خراشم در دیدگان وزد   بانك هراسناکم بر گوش پاسبان
بی‌نوا کسان همه تسلیم‌ظلم‌وجور   نه مایه امیدی و نه دست ونه زبان
چیزدرخوراست‌بشررابه‌قرن‌بیست   ورنه زچارسوش رسد رنج هفت‌خان
یم وحفظ صحت‌وتفریح وجای امن   پوشیدنی بقدر کفاف و کفاف نان
طول عمر کوته پررنج کم نصیب   زین‌شش‌عطیه‌شان‌نه‌عیان‌است‌ونه‌نهان
دم برایگان نفسی برنمی‌کشند   هر دم کشند رنج و بمیرند رایگان
ردم که دیده‌ام به‌چنین مردم اوفتد   اشکم زدیده خون زجگرمیشودروان
زور آنکه چرخ بیاندازم ازجفا   نه‌زر که فقروفاقه براندازم ازجهان
ستم تهی‌است از زروبازوی‌من‌ز زور   تا ظلم را برافکنم از ریشه خانمان
الم چنانکه نالد از نالـه‌ام زمین   سوزم چنانکه سوزد از سوزمن زمان
ود دل من است که خیزد زشعرمن   سوزد چوخانه‌سربفلك برکشددخان
انابراین‌سرم که‌ازاین‌دل شکستگان   باشد ستی شکسته‌ترم خاطر و روان
زیرا تصورات بلابدتر از بلاست   آب ار گذشت‌ازسرچه‌خردوچه کلان
شدبی خبر ز حظ بصر کور مام‌زاد   حلوا نخورده کی‌بودش طعم دردهان
خوش نعمتی‌است بی‌خبری‌وایم ازخبر   سهل است‌دورخ ار خبرم‌نبودازچنان
بخرد چرا مراست دلی‌نرم این‌چنین   یارب مباد هیچ دلی نرم آنچنان
دردا که دستگیری از پافتادگان   اسمی است بی‌مسما نامی‌است‌بی‌نشان
بعد از خدا کسی نبود غیر پهلوی   امروز بر اریکه ایران خدایگان
شاها پناه و ملجاء درماندگان توئی   دادندیگران همه‌ازخویش امتحان
چندان بمان به‌نیکی‌ورادی‌بروزگار   کز تو بروزگار بماند به داستان

دکتر سید محمود نشاط

((مباحث لغوی))

«بخش اول ـ سعدی»

در دواوین شاعران گاهی باشعاری برمیخوریم که معنی و مفهوم آن روشن نیست واین عدم وضوح وروشنی یا بسبب دشواری ودور ازذهن بودن و باصطلاح غرابت استعمال لفظ است یا غرابت وناهم‌آهنگی معنی ویاتغییریافتن معنی لغت دراثر مرور زمان ، وشایدازهمینجاست که‌ضرب‌المثل‌مشهورالمعنی‌فی‌بطن‌الشاعر بوجودآمده‌است .

این قبیل ابیات در غالب دواوین شاعران کم و بیش دیده میشود و همچنان اشعاری یا عباراتی درکتب نظم و نثر هست که گاهی در بین نقادان سخن مورد بحث‌های گوناگونان وتفسیر و تبیین‌های خاص قرار میگیرد ، از این نوع است بعضی تعبیرات و کنایات و مجازها وبسیاری از اصطلاحات عرفانی وفلسفی وعلمی و معماها وبرخی لغزها وامثال .

مجلهٔ وحید تصمیم گرفت ازاین شماره تحت عنوان «مباحث لغوی» دربارهٔ لغات دشوار ویا توضیح دربارهٔ اشعار مخصوصی ازدواوین وتشریح تعبیرات وترکیبات شاذ ونادر وباصطلاح مشکلات دواوین شاعران را یك‌یك بتدریج مطرح سازد و نظر صاحبنظران را دراین باره جویا شود .

البته ماتوجه داریم که وجوداین‌مشکلها ، خواه‌لغوی‌وخواه‌معنوی‌باشدبرای عموم یکسان نیست وباصطلاح یك امرنسبی بحساب میآید ، یعنی امکان‌دارد که‌برای

استادان سخن وخداوندان ادب درديوان شاعری هرقدرهم نثرش فنی و نظمش مصنوع باشد وتعقید لفظی ومعنوی زیاد داشته باشد بازهم نقطهٔ ابهامی موجودنباشد و دشوار بنظر نیاید ، ولی برای دیگری احیاناً مشکل باشد ولازم بتوضیح جلوه گرشود. اینست که ما درراه خودیك حد متوسطی را انتخاب کرده‌ایم .

ضمناً اگرازدیوانی که نکات دشوار آنرا مطرح میکنیم چیزی از قلم افتاد احتیاج تام بیادآوری وتذکار داریم . امید است با نیازی که ما را از نظرات صائب و اطلاعات عمیق ووسیع نقادان واستادان سخن دراین بحث حاصل است دررفع نیازمندی ما دریغ نفرمایندچه بی‌تردید طی این راه دشوارجز بکمك و اظهار نظرهای دانش‌پژوهان محترم واستادان سخن میسر نیست و باصطلاح قطع این مرحله را مرغ سلیمانی در بایست است.

اکنون تبرك را ازاستاد سخن سعدی شیرازی شروع میکنیم وبااینکه نثرش درگلستان چون آب روان ونظمش درلطافت بی‌نیاز بشرح وبیان است ومصداق صنعت «سهل ممتنع» حقاً شایستگی اثرهای جاویدان اورادارد ، چون مطالعه‌ومداقه درآثار وی برهریك ازافراد فارسی زبان خواه ایرانی وغیرایرانی فرض ومسلم است ماشروع بحث‌های لغوی را ازسعدی نمودیم وترتیب آنرا نیزبطریق الفبائی وتهجی گزیدیم :

الا یا ایها الساقی ادرکاساً وناولها که‌عشق آسان نموداول ولی افتادمشکلها

آب : درنظم ونثرسعدی بمعانی اشك ، عرق ، شراب ، دریا ، آبرو و عزت، نطفهٔ آدمی‌ورونق وصفا بکاررفته است . البته باواژهٔ آب‌ترکیبات نادری هم‌ساخته‌است که‌در شماره های بعد نوبت بدان‌میرسد.

۱-اشك : آب بمعنی اشك دراین بیت بوستان است :

«برحمت بکن آبش ازدیده‌پاك» ودرکلیات‌سعدی‌درهشت مورد دیگرنیزبهمین معنی‌آمده است . نظیراین را فردوسی هم‌دارد :

چوبشنیدگفتارش افراسیاب بدیده‌زخشم اندرآوردآب

۲- عرق بدن : آب بمعنی عرق درغزل ۱۳۲ آمده است[۱] .

خوی عذار توبرخاك تیره میافتاد وجودمرده ازآن آب جانور میگشت

۱- تمام مآخذ صفحه‌ها کلیات سعدی چاپ مرحوم فروغی است .

فردوسی نیز آب را بهمین معنی بکاربرده است :

«دهان خشک و غرقه شده تن درآب»

۳ـ می : درسه موردآب رابمعنی‌شراب ومی‌بکار برده است یکی درغزل هشتم :

زاندازه بیرون‌تشنه‌ام ساقی بیارآن‌آب را اول مراسیراب کن‌وانگه بده‌اصحاب‌را

۴ـ رودخانه ودریا :

قضا را من و پیری از فاریاب رسیدیم در خاك مغرب بآب

در این بیت بوستان آب بمعنی رودخانه استعمال شده و باید یادآورشد که حتی‌گاهی شعرا، آب رابمعنی رودخانهٔ خاصی‌هم‌بکار برده‌اند مثلادراشعارفردوسی‌آب بمعنی جیحون زیادداریم .

آب بدین معنی دوبارهم در گلستان درباب سوم بکاررفته است :

سهمگین‌آبی که مرغابی‌دراوایمن‌نبودی کمترین‌موج‌آسیاسنگ‌ازکنارش‌دربودی

و نیز :

همچنین تا برسید بکنارآبی که سنگ ازصلابت اوبرسنگ همی‌آمد .

۵ ـ آب بمعنی‌آبرو وعزت واعتبار وحرمت وجاه ومنزلت‌وارج وعزت وفرو شکوه وحیثیت ورونق وصفا وطراوت وتازگی وشادابی ومرادفات آن درکلیات‌سعدی ودواوین‌سایرشاعران زیاددیده میشود ، بیست موردسعدی‌آب رادراین معنی‌ومشابهات آن بکار برده است مثلا درغزل ۳۵ :

جای خندست سخن‌گفتن شیرین پیشت کاب شیرین چوبخندی برود از شکرت

یعنی آبرو ورونق وعزت وشکوه شیرین دراثر خندهٔ تو ازبین میرود وهمین استعمال را ناصرخسرو هم‌دارد :

نزدمردم مررجب راآب وجاه وحرمتست گرچه‌گاو وخر ندانند حرمت ماه رجب

گاهی‌آب را درمعنی نطفهٔ‌آدمی بکاربرده‌اند مثلا درمصرع‌دوم این‌بیت‌مشهور بوستان :

دهد نطفه را صورتی چون پری که کردست برآب صورتگری

و ترکیب برآب صورتگری کردن مرادتکمیل نطفه وکاریست که ازتوانائی‌بشرخارج باشد واشاره‌است بآیهٔ چهارم سورهٔ‌آل‌عمران: هوالذی یصوی کم‌فی‌الارحام کیف‌یشاء.

ں علی‌اصغر حریری
س‌مردادماه ۱۳۴۵

دختر همسایه

آن دختر بیمایهٔ همسایه چه‌زود   رشد کرد و بکمال آمد و جانپرور شد؛
بکل بد و آنکه کل بیخار آمد ؛   کل بی‌بربد و آخر کل بارآور شد !
همان دختر همسایهٔ بیمایه ماست   کاینهمه مایه براندوخت و صاحبفرشد!
بدبخت‌همان لحظه که ازمادرزاد،   رنگ رخسارهٔ اوار یرقان اصفرشد؛ ۱
ه درد و بلایش فلك آماج نمود؛   سرخك ومخملك و آبله را اسپر شد ؛
.ویش‌همه‌رنجورشدازخارش‌وجوش؛   تنش آزرده ز زخم‌وخوره سرتاسرشد. ۲
کان دگرش طعنه بزشتی بزدند ،   بردلش‌زخم زبان تیز تر ازخنجرشد.
ستان شد و یاری نکرائید بدو ،   همه یارهم و او بیکس و بی‌یاور شد.
.کار همه باشوخی و بازی شد و او   سرو کارش بکتاب و قلم ودفتر شد .
ن بجزدرس‌و کتاب ایچ بدادش‌نرسید،   علم و فن‌وهنرآموخت و دانشور شد .

***

ن سپس دورتحول شدوبرگشت‌ورق؛   وآن بن خار یکی شاخهٔ سیسنبر شد !
؛ زرد ولب‌خشك وتن‌شوخ و قدکژ،   همچنان سیب‌وشلیل وسمن و عرعرشد!
ی پهن و دهان عفن و چشم رمد ،   فی‌المثل چون قلم وغالیه و عنبرشد! ۳

۱ـ یرقان مرضی است که درآن مواد ملون صفرا بخون درآید وپوست را زرد رداند. اگرچه یکی‌ازاستادان‌دانشکدهٔ‌تهران‌روزی‌درپاریس درحضورجمعی‌اظهارداشت‌که بد وصفرا را دخالتی دراین‌بیماری نیست(؟) ولی‌تاکنون عقیدهٔ‌آن استاد ازطرف‌مجامع لمی تأئید نشده است. گاهی اطفال هنکام ولادت مبتلای این مرض هستند .

۲ـ خوره قرحه‌ایست‌که عمیقانه برنسج قسمتی‌ازبدن می‌نشیند وآنرادر السنهٔ غربی **ulièse** یا **Ulius** نامند .

۳ـ رمد بفتح را ومیم مرض چشم است وبا فتح را وکسرمیم صفت است‌که چشم ریض مراد ازآنست ودراینجا بکسرثانی باید خواند .

چند دندان کج و کهرو کدر داشت، که ریخت　　چون برآمد، همه چون در بر دیما اندر شد
آب ز قوم چنان چشمهٔ کوثر گردید!　　از خسی آن گل و از حنظلی این شکر شد!
طفل زشتی که کسش رغبت دیدار نداشت،　　از کجا این نظر آورد و نکو منظر شد؟
آیت رحمت یزدان همایون فر گشت،　　ز آن سپس کآیت اهریمن بدگوهر شد!
من نگویم که خطا برقلم صنع نرفت!　　پیری این گفت و ندانست کرا باور شد؟
این خطا برقلمی رفت، که از بدبتری،　　خوب شد، به شدو بهتر شد و بهتر تر شد! ۱
دختری زشت، بناگه بکمال و بجمال،　　خه واحسنت و مدیح همه را درخور شد!
بدلارائی و حسن از همه خوبان بگذشت،　　شهربانو شد و شهبانوی این کشور شد. ۲
صیت و آوازهٔ او برهمه آفاق رسید،　　شاه حسن و هنر باختر و خاور شد. ۳
در نهادش هنر و فن چو خدادادی بود　　باری و موسیقی آموخت و خنیاگر شد
تارهای و تـر حنجرهٔ داودی.　　چون حدا خواست ورا تعبیه در حنجر شد.
شد هنرپیشه پرمایه و در صحن طاتر،　　اختران دایره وش گردش و او محور شد ۴

۱ــ به با آنکه بمعنی خوبتر است بصورت بهتر نیز استعمال میشود وما استعمال کلمهٔ بهترتر که تاکنون درفارسی نیامده است و قطعاً نادرست است درمصرع اول با بهام عذر خواسته ایم مقصود اینست که از بهتر هم بهتر شد.

۲ ــ بانو بمعنی ملکه است ولی برحسب عادت معمولی ایرانیان که القاب وعناوین راچندان مبتذل میکنند که مفهوم اصلی خود راگم میکنند امروز بانو بهرزنی اطلاق میشود. چنانکه خان وخانم هم دراصل عنوان شاهزادگان مغول بودو بعدها باهل در یوزه نیز نصیب شد. در حکم امروز نوبت بدکتری رسیده است که گذشته از آنکه هر بیسوادی آنرا بخود می بندد مردم آنرا بنوزادان خود نیز می بخشند. ـ مراد ازشهربانو و شهبانو در این بیت ملکهٔ وجاهت است که برطبق رسم معمول همه ساله درغالب ممالك دنیا انتخاب میشود.

۳ ــ باختروخاور هردو بمعنی مشرق ومغرب آمده است و احتمال قوی میرود که برخلاف رای فرهنگستان ایران باختر بمعنی شرق وخاور بمعنی مغرب باشد چه در ایرانزمین مراد ازباختر بلخ است که درسمت مشرق ایران قدیم (ارینم ویچ) قرارداشت ومراد از خاور خراسان است که درسرحد غربی آن واقع بود و خراسان یا خورآسان یعنی جائی که خورشید در آن میخوابد وغروب میکند.

٤ ــ اختروستار وآستر Aster واتوال Etoil وستلا Stella وشترن Stern وغیره همگی بمعنی ستاره است وازیك اصل مشتقند مقصود ما از آن هنرپیشه یعنی آرتیست پرمایه است همچنانکه کلمهٔ مزبور برسم امروز درکلیه ممالك دنیا باین طبقه یعنی آرتیستهای درجهٔ اول اطلاق میشود.

د برقص و بسبکرفتاری .
اکمر و دامن باریك و فراخ،
هویدا ، که زحضار طاتر ،

سایه‌ای مرتعش ار روشنی لنترشد. ۱
همچووارون بشمر برشده نیلوفرشد. ۲
نعره وهلهله برخاست! عجب محشرشد!

***

س و بیمایهٔ همسایهٔ ما ،
پی‌اوگشت ، زعشاق، روان،
یچ کسی را بنگاهی ننواخت؛
ی ازاو هیچ کسی‌یادی‌نکرد؛
بود ، که‌درجشن هواپیمائی،
جهان بندگی عشق گزید !
بنکاخ‌آمدو شش ماه دگر ،
اد و بگهوارهٔ نازش بسپرد ،
، بلای کهن ازیادش برد!

لعبتی‌شد که براو صاف حسن‌مظهرشد.
هم‌ازآن جمع ، حریری علی‌اصغرشد.
عاشقانرادل ازآن نافته‌چون‌اخگرشد.
ملك‌همه طالب اوگشت ، که باماور شد.
دخترك عاشق شیدای یکی افسرشد ۳
که بشر بود ورهش آخراراین‌معبرشد
سنبله رن شد ونه‌ماه دگرمادر شد. ۴
صاحب زندگی و عایله و شوهر شد .
بخت یار آمد و براوج سعادت برشد.

***

ی بتنعم گـذرانید ، ولـی
سر بیچاره ز طیاره فتاد ،
، همه‌شب ، دربراوبود؛ولی
ده برکند ز تن رخت سپید
سرآمد ؛ که ادبار رسید ؛
هرپیاپی‌رسد ، آن بخت‌سیاه،
، امیدش همه بردختر بود ،
ختر بد ، کودك‌معصوم یتیم ،
کیش تاخت براندام و ریه ،

دور شادی گذران بود ونشاط‌آخرشد؛
مرد و بانوی حرم بیوه و بیهمسرشد،
شب‌دیگر ، نگران دیدهٔ او بردرشد.
در عزا شال سیاهی بسرش معجر شد
بخت برگشت ودگرکار قضا،دیگرشد.
زآن‌سپس،دست‌بهرگل‌که‌برد، نشترشد!
وآن بپائید وجدا از براو دختر شد.
گشت‌بیمار وارآن دیدهٔ مادرتر شد .
همچو افتاد ردم کورهٔ آهنگر شد ،

۱ ــ لنترازکلمهٔ لطینی‌لانترنا Lanterna میاید وآن چراغیرا گویند که در
بعبه‌ویاظرفی‌خاکی‌ماوراء فانوس‌مانند‌گذاشته شده‌باشد . بعقیدهٔ مااستعمال‌لغاتی
این قبیل که خودبخود درفارسی‌داخل شده و بصورت لغتی فارسی درآمده است
بتراز لغات‌ناموزون وتراشیده وناجوری است‌که فرهنگستان وفرنگی مآبان ما
ند ویاازالسنهٔ‌خارجی‌استقراض مینمایند . اساس وظیفه فرهنگستان در صورتیکه
،آکادمی Academie باشد لغت‌بافی وکلمه‌سازی نیست‌بلکه حفظزبانی بصورت
، تثبیت‌لغاتی‌است‌که در زبان‌مردم جاری‌است وزبان‌بآن احتیاج دارد.
۲ ــ سن Scene صحنهٔ طاتر
۳ ــ افسردراینجا بمعنی‌امروزی‌آن یعنی‌صاحب‌منصب استعمال‌شده‌است .
٤ ــ مقصود ما ازسنبله دخترپاك است .

شد جدا کودک بیمار ، بفرمان طبیب ، — از برمادر وروئین ریه را دربرشد ۱

***

مادرازدوری‌فرزند و جوانمرگی‌شوی، — ناتوان‌گشت وزپای‌آمد و دربسترشد
رخ تابندهٔ او زرد و مزعفر گردید ، — زلف زعفوبسرش ، تودهٔخاکستر شد .
شدپناهنده زغم برمی‌وافسون وحشیش، — مستی و سستی و سرسام ورا برسر شد
اندك‌اندك اثر زهر براعصابش تاخت ، — عاقبت کار بـدیوانگیش منجر شد
زیر بار غم ایام ، و را پشت خمید؛ — وآن قد سرو برازندهٔ او چنبر شد .
پیریش زود فرازآمد و درعین شباب، — چشم درماند ز بینائی‌وگوشش کرشد .
فقرپیش‌آمد و یارانش‌پراکنده شدند، — که مکدر شد وبیزر شد وبیزیور شد.
خانه‌خالی‌شد ودرب حرمش‌بسته بماند؛ — خوانش بی‌نان‌شد واز باده تهی‌ساغرشد
چیره‌شد برتن اوسستی وبیماری سل؛ — استخوان بندی ازاوماند زبس‌لاغرشد
تب ز هرگـونهٔ او ، غنچهٔ آذریونـی — بدرآورد وتنش ملتهب از آذر شد ۲
دندههایش، بدوسو، زآن‌تن‌زیباوظریف — آشکارا چوخطوط از ورق مسطر شد ،
افسر ناموران ، زالك گمنامی گشت ؛ — مرد گمنام وسرش را زتراب‌افسرشد
من‌نخواهم ببدوخوب‌جهان‌خرده گرفت — تا نگویند که آن مرد خدا کافر شد
مادر این دهرگواهان زمانیم و هگرز — نتوانیم بـدیـوان قضا داور شد.
داداین زن که‌ستاند ؟ که زمان‌طربش. — همچنان بادبهارآمد وچون صرصرشد!
روزگار آنچه بلاد بود، بدو هدیه‌نمود، — فلکش‌سخت ستمکار وجفا گستر شد !
یارب‌این‌زن‌چه‌گنه‌داشت که‌اندرهمه‌عمر، — اینهمه سختی‌وبیداد ، ورا کیفر شد ؟
زاد بابخت‌بداز مادر و بدبخت بمرد؛ — گرچه بخت‌آمد وسالی‌دوسه‌بختاورشد
کس‌نپرسید که آن شهرهٔ آفاق کجاست — بکدامین درکی ، یابچه‌گوری‌درشد؟
کس‌ندانست که کی‌مردو بخاکش که‌سپرد؟ — یاکجا بهر وی آرامگه و مقبر شد ؟

***

سالها در طلبش گشتم و امروز مرا ، — گور بانی بسر مرقد او رهبر شد ،
زاربگریستم آنجا که دراین‌گور، کسی — خفته‌امروز، که‌روزی بجهان‌مفخرشد!
گفتم این‌برسرخاکش بنویسند بسنگ: — مدفن‌دختر همسایهٔ ما ایدر شد ! ۳
مضطرآمد بجهان و زجهان مضطرشد، — گرچه سالی دوسه اقبال بدوچاکرشد

تاکه زریافت ، بسویش همه روی‌آورشد.

هم از او روی بگرداند ، چنوبیزر شد!!!

---

۱ ــ فلج کودکی‌بیماری Poliomielite ویا Paralysie infantile وآن مرضی‌است که درنتیجهٔآن عضلات‌فلج میشوندوازکار بازمیمانند ودرتحت‌تأثیر آنست که ریه‌از ادای‌وظیفهٔ خود (تنفس) عاجزمیشود ومریض‌را درآلتی‌مخصوص قرارمیدهندکه ریه‌ها را بطورمصنوعی‌بحرکت درمیآورد وکارتنفس انجام‌میگیرد وآن‌آلت راکه بفرانسه Poumon d' acier گویندما بکلمه‌روئین ریه‌ترجمه کرده‌ایم.

۲ ــ آذریون ــ لالهوشقایق را گویند. ۳ ــ ایدر ــ اینجا.

ن ر . دومون‌والون
وتحشیهٔ ایران اریا

R . DE MONT VALON

مسأله مبارزه بابیسوادی

مقاله‌ای که ترجمهٔ آن‌را بامایهٔ اندك خود بعهده گرفته‌ام
بقلم آقای ر. دون‌والون(R. DE MONVT-ALON)
هنگام انعقاد کونفرانس یونسکو درطهران بزبان فرانسه نگارش
یافته بود ودرمطبوعات فرانسه منتشر گردید. نگارندهٔ همین
مقاله نیزمؤلف کتابی‌است بعنوان «یك‌میلیارد بیسواد» که پارسال
درپاریس بچاپ رسیده است.   ایران اریا

کونگ فوصئو [1] (کونفوصیوس) گفته است: «اگر بمن ماهیی بدهی، یك
غذاخواهم خورد: اگر بمن ماهی گیری بیاموزی دیگر هرگز گرسنه نخواهم‌ماند»

۱ ـ کونگ فوصئو (Kung Fu_tseu) فیلسوف بزرگ و مشهور چینی است ظاهراً
سال ۵۵۱ پیش ازمیلاد مسیح متولد شده است ودرهفتاد سالگی وفات کرده است (۴۸۹ پیش
میلاد مسیح) فلسفهٔ او مبنی براصول اخلاقی متعالی است که وفا وحس ملی وخانواده را برتر بالای
همه‌چیز ودرردیف اول قرارمی‌دهد. این فیلسوف چینی درزمانی‌میزیسته است که تمدن هخامنشی
باوج ترقی خود رسیده بود وبا آنکه فلسفهٔ او بتقریب مطابق سمت هخامنشیان است، هیچ سندی
بدست نیست که حاکی ازروابط پارس وچین باشد. درهمین عصراخیر نیزشعارحکومت مارشال
پتن فرانسوی که عبارت ازشرف وخانواده ووطن باشد باهمین سمت مطابقت دارد
اگرنام کونگ فوصئو درایران به کونفوسیوس مبدل شده است بعلت آنست که مرجع
اهل قلم‌درایران‌مطبوعات فرنگی است وکونگ فوصئو بصورت لاطینی کونفوسیوس (Confecius)
درآمده است. تلفظ درست حرف (C) کاملا حرف (س) فارسی نیست بلکه (ج) بسیار رقیق است
که در ایران اهل آذربایجان قادر بتلفظ آن هستند. مسلمانان چین این حرف را (ص) می‌نویسند.
ما نیز ازایشان پیروی کردیم

همه مسأله بیسوادی در این جمله گنجیده است. احتیاج ملتی بخواندن و نوشتن از این روست که درخور اشتهای خود غذا بخورد، یعنی نشوونما بکند. این مایه دانستن را ستی برای نشوونمای او لزوم دارد.

باید اذعان کرد که الفبا بیهوده نیست و بهترین دلیل اینست که می‌بینیم همه دولتها به آن توجه دارند یا لااقل تظاهر می‌نمایند که به آن توجه دارند یونسکو کنفرانسی درطهران تشکیل داد ومنظوراوازآن این بود که پایهٔ مبارزه را با بیسوادی درا کناف زمین طرح نماید. آقای رونه ماهو(René Maheu) رئیس کل یونسکو، هنگام تهیه مقدمات این عمل اظهار کرد: «درطی ده سال ما میتوانیم بدوثلث مردم جهان تعلیم بدهیم ولی «ما میتوانیم» بمعنی «ماخواهیم خواست نیست». پیش ازهرچیز باید گفت که اشکال بزرگ درخواستن است تادرتوانستن[1] امروزه همه شیفتهٔ شیوهٔ انتشارمعلومات مقدماتیند شیوه ایکه امریکائیان «Rهای سه گانه» نامند: (wRiting و aRithmetic و Reading) یعنی خواندن و نوشتن وشمردن. ولی ازآنچه همگی بیزارند بکار انداختن وسایل لازم است. بموجب آنکه افشاندن بذرالفبا درحکم آتش زدن است به باروت یعنی تسریع درکار تجدد وتکامل جامعه‌های عتیق ودرست معلوم نیست که همه دولتها طالب چنین تجدد وتکامل باشند. چه ملتهای ساکن وآرام را آسانتر میتوان اداره کرد تاملتهای جنبنده را. [2]

۱ ـ در فرانسه مثلی است معروف خاص و عام گویند توانستن خواستن است ـ (Pouvoir C'est Vouloir) ونگارندهٔ مقاله در اینجا به آن مثل اشاره کرده است. ناپلئون بوناپارت گفته است ، غیرممکن فرانسوی نیست یعنی اگر انسان نخواهد کاری را انجام بدهد ، می‌تواند .

۲ ـ هیچ محل تردید نیست که فرمانروایان خودپرست اندیشه‌ای جز تحکیم قدرت خود ندارند ومیخواهند تا زنده‌اند رعیت کورکورانه مطیع اوامرشان باشد ، آینده ملت هرچه باشد برای‌شان یکسان است (دنیا پس مرگ من چه دریا ، چه سراب) چه ملتی که بفهمد کورکورانه به اوامرشان گردن نخواهد نهاد .

اگر سلاطین بزرگ ما ازقبیل نادرشاه افشار و آقامحمدخان قاجار ذره‌ای درفکر آیندهٔ ملت بودند هرآینه بتربیت و تکامل او همت می‌گماشتند(حال امرای کشورهای تازی نیز برهمین منوال است) تفاوت فاحش ما بین چنین فرمانداران واعلیحضرت فقید رضاشاه پهلوی وشاهنشاه معاصر

بقیه پاورقی درصفحه ۸۳۰

الفبا آلتی است

باید به این مطلب پی برد که وقتی که سخن از بیسوادی ملتی میرود مراد
لغان است نه کودکانی که هنوز بسن دبستانیاند. شك نیست که در بسیاری از
ها کودکان از آموزش آنچه بدان نیازمندند بی بهرهاند. در اینصورت شرط اول
جاد مدارس است ، مدارس سیار، ولی مسلماً عدم کفایت مدارس نحدی است که
آموزش از بنیان ویرانست (خواجه در بندنقش ایوان است . خانه از پای و بست
، است) کودکان همینکه اندکی سواد بر گرفتند در جامعهای بیسواد در می آیند که
ٔدانش اندك ایشان را خفه میکند گذشته از این اگر جوانان درس عمل فاقد اسباب و
،باشند که مستلزم دانش و شناسائی ایشان است، بی گمان در رنج و زحمت خواهند
۱ .

بقیه پاورقی از صفحه ۸۲۹
ن اعلیحضرت محمد رضاشاه کاملا آشکار است که همیشه ترقی و تعالی ملت را در نظر گرفتهدو
مات شایان نمودند ازقبیل تأسیس مدارس و دانشگاهها و گسیل کردن دانشجویان به اروپا و
ـ حجاب زنان وقس علی ذلك .

البته آنان که میخواهند مردم را مانند اسیران بسخره بگیرند و از کار ایشان استفاده
ند تربیت و ترقی آنان را بحال خود مضر میدانند. در طی آن مدت مدیدکه فرانسویان به مردم
زایر و بلژیکیان به اهل کونگو حکومت کردند، چه قدمی در راه تربیت و تعلیم آنان برداشتند؟
ود که این سرزمینها مستقل شدهاند مردم الجزایر تقریباً همگی بیسوادند و سیاهان کونگو
ز گوشت انسان میخورند.

۱ــ همینکه تعلیم و تربیت در جامعهای بیسواد متداول شد، لامحاله در آغار کار عواملی
هر میشود که باعث سرگردانی و نومیدی تعلیم یافتگان میگردد نخست اینکه عدهشان محدود
ت و اختلاف عادت و مشرب طبقه بیسواد و جاهل را برخصومت ایشان برمیانگیزاند و غرور
ن ایشان را ازمدارا با کسانیکه پائینتر از خود میپندارند مانع میشود دو دیگر اینکه برای
ملی کردن معلومات خود وسائل و آلات و اسباب لازم در دست ندارند و علمشان نیز هنوز در مرحلهٔ
حستین است وقادر بر ابداع و اختراع نیستند بالاتر از اینها پست ترین و زشت ترین غریزهٔ
شری یعنی حسد است که مانع ازپیشرفت کارها میشود آنان که زودتر از دیگران میرسند و
قاماتی را احراز میکنند سدی در راه آنان میکشند که هنوز در راهند برای روشن کردن این
ـسأله مثالی میآورم ، درسال ۱۳۱۸ دوستی بطهران رفته بود و برخلاف انتظارش ازطرف وزارت
رهنگ بعنوان دانشیاری دانشگاه پزشکی طهران استخدام شد ، بیدرنگ باوریر معارف آنزمان
رحوم مرآت ملاقات کرد و گفت اگرمن پزشکم و داروساز ، معلم نیستم و شاگردی که اززیردست

بقیه پاورقی درصفحه ۸۳۱

الفباآلتی است. گروهی آنرامخرب پندارند باستناد اینکه بوسیله کتابت فرهنگهای واقعی شفاهی وازسینهٔ بسینه رسیده ازبین میرودالبته باید اعتراف کرد که سوادفرهنگهای کهن اجدادی‌را تغییرمیدهد . ولی‌از روی‌تعمق باید دید که‌فرهنگ عبارت ازچیست ؟

هرقبیله ودسته ازفرزندان‌آدم جهتی برحیات خود تعیین میکند. فرهنگ عبارتست ازتوضیح وضعی وحاکمیت برآن وضع . وازاین قراروضع همه اقوام تغییر میکند. همه براستقبال‌تمدن فنی‌مجبورمی‌شوند. یعنی‌آلات وادوات ودانستن ایشانرا بتغییروتبدیل طبیعت راهنمائی می کند. پیش ازآنکه تاکنون برآن قادربودند واین

بقیه‌پاورقی ازصفحه ۸۳۰
من بیرون آید ارزشی علمی و عملی نخواهد داشت . معلمی خود رشته‌ای مخصوص است اگر واقعاً در انتصاب من براین‌کاراصرار دارید ، اجازه بدهید تا بازبهرنگستان برگردم‌وعلم‌معلمی بیاموزم .

مرحوم مرآت اینهمه درستی ووجدان وانصاف اورا پسندید وگفت اگر همه ایرانیان وجدان شما را داشتند درزمانی‌کوتاه این مملکت به اوج تعالی‌وترقی میرسید . پس‌باا‌وموافقت کرد وپس ازمواجهه با اشکالات بسیاربالاخره‌کارمسافرت صورت‌گرفت . دراین‌اثناجنگ بین‌الملل پیش‌آمد وی با هزار زحمت توانست بکسب علوم موفق شود در این ضمن در دانشکدهٔ پزشکی طهران تبدلاتی روی داده بود وهمکاران صلاح خود را دراین دیده بودند که نام اورا از فهرست دانشیاران‌حذف نمایند .پس‌ازخاتمهٔ جنگ روزی مرحوم پروفسور(Oberling) درپاریس‌برحسب تصادف‌ملاقات‌اتفاق افتاده بودوپس‌از استحضار ازمعلومات اووچگونگی حالش‌گفته بود دانشکدهٔ طهران بوجود شخصی مانند شما سخت‌محتاج‌است، اسناد ومدارك تان را بدهید تا من در طهران اقدام فوری بکنم وشما رابکاریکه درخورتان باشد بگمارم

دراین حین آن استاد فقید را مشغله‌ای مهم مجبور بترك طهران کرد و بنابراین از ریاست دانشکدهٔ طهران برکنار شد .چون بپاریس‌آمد آندوست را خواست وبه اوگفت مراجع به شما مذاکره‌کردم ولی دوستان‌تان مخالفت نمودند و در جواب سئوال اوکه مراد از دوستان کیست ؟گفت هرکه دوست تراست مخالف‌تراست ! پس از این مقدمه یکی از استادان دانشکدهٔ طهران نیزاقداماتی‌کرده بود ودوستان‌گفته بودند ، «آقا میخواهیدبرای خودمان محل‌بتراشیم؟» البته با چنین روحیه‌ای چه امیدواری برای آیندهٔ این مملکت می‌توان داشت . همه میدانندکه امیدواری این شخص در رشته‌های‌مختلف از ادبیات‌گرفته تا علوم معلوماتی بدرجهٔ استادی‌دارد وبارها بمقامات مختلف متشبث شده است‌که‌کاری پیدا بکند وبوطن برگردد بجائی نرسیده استو اکنون بیست سال است حیران وسرگردان دراین مملکت غربت بلاتکلیف مانده است و انتظار میکشدکه شاید روزی خدمتی به اورجوع بکنند اگر دوستان «صادق و وفادار» بگذارند . جای بسیار تعجب است‌که درمملکتی‌که ظاهراً نه نفر از ده نفر مردم آن بیسوادند برای یکی از با سوادترین مردم آنجاکاری (حتی محقر) پیدا نمی‌شود .

ییروتبدل ذاتی‌خودشان مجبورمی‌شود. هیچ مشابهتی ما بین انسان تمدن جدید
پرشتاب ومتعقل) باهمجنسان جامعه‌های متقدم (تسلیم خرافات وقضاوقدرطبیعی
طی ازانعقاد وبیم) وجودندارد وحدان دراین یکی تیره است ودرآن دیگری با
،وتحلیل. مراد ازوجدان تیره عدم توانائی است برتجزیه وتحلیل عناصرجهان‌و
س شخص ازآنچه درپیرامون اوست. ومراد ازوجدان باتجزیه وتحلیل قدرتست
یهٔ طبیعت و ترکیب مجدد آن قرار دادن انسان درمقام استیلا برعمل ودادن
یها بدست او. ۱

ماشین همدست مرداست

اینکه جامعهٔ تکنیك وفنی‌خطیروتهدید کننده است. هرکس ازآن کمایش
عدارد. ولی‌اطلاعی‌سخت مشکوك. چه‌آنانکه درضمن مکالمه «جهان نوین»رابباد
ادمیگیرند، منکر نتوانند شد که خودنیزدرآن مقیمندوهرگرخیال ندارند که‌دل
ن بردارندوروی به‌جامعه‌های «همج یاوحشی» بگذارند تادرقرب طبیعت نفسی بر
دآسوده وعمری‌بسرآرند. چراکه‌انسان درنهادخوداستعدادی غریزی برای‌جدائی
بیعت دارد. بحدیکه مقاومت باآن تمایل محال می‌نماید. فی‌الجمله انسان طبعاً
عی‌نیست، بلکه برطبیعت حکمران است. اگرحد حکمرانی کوچك و کم‌عرصه
ت. ولی روی‌هم رفته حکمران است ازاینروست که میتوان گفت که رهائی مرد
بیش روی اوست به دربرگشتی محال برپشت سرش. دردنبال مایلها بریده هستند و
، رجعت بطبیعت بسته است. ماناچاریم که بارتعقل خودرابکشیم‌ونتایج عملیات‌او
تحمل بکنیم. بایدنه‌اعتقادکامل‌براین داشته باشیم که تعقل مابرهرعملی‌مجازاست

۱ـ آفریننده هرانسانی را از عقل بهره‌ای داده است و چون انسان مانند جانوران
بکر برای زندگی طبیعی مجهزنیست ، عقل او را برای تهیهٔ مایحتاجش راهنمائی میکند این
یحتاجها باقتضای محیط واقلیم تفاوت می کند عقب‌مانده‌ترین مردمان نیز درحوو احتیاجات
بود آلات واسباب وماشینهائی اختراع کرده‌اند ، ولی امروز که وسایل حمل و نقل سریع‌السیر
اصله‌ها راکمترگردانیده است، قهراًاختراعات انسانهای «تمدن جدید»درسرزمین‌های انسان‌های
تمدن عتیق» رخنه‌کرده است وآن ملل عقب‌مانده ناچارند که خواه نخواه همردیف قافلهٔ زمان
گردند ، باید ماشینهائی راکه خود نساخته‌اند ازدیگران بعاریت بگیرند

وهمیشه خوشبختی به‌بارمی‌آورد ونه‌اورامزاوار تعییب وسرزنش بدانیم.

پس اقوامی بیشمارمنکوب ومغلوب هجوم ماشین‌وآلات شده‌اند ودیگرقادر بدورانداختن‌آنها نیستند. انصافاًاین ماشینها دشمنان سخت وبی‌امان نیزنیستند بلکه دستیاران‌وهمکاران انسانند. اگرتمدن تکنیکی‌وفنی بدون مانع ورادع‌آزادانه درکار پیشرفت و توسعه است و اگر آیندهٔ فرهنگها بسته براین است که چگونه تحلیل خواهند کرد که تمدن تکنیکی ازاصل‌تمدن جهانی است. آنجا که آدمیزادی وجود دارد.همینقدر که تکاملی‌شایسته یافته باشد بذرهای تعقل زمینی خواهند جست که در آن بتوانند ریشه بدوانند. آن که رزکاردخبر از ارزن‌کاری ندارد ولی همه میتوانند همان‌شیوهٔ حساب وشماررابکارببرند همچنانکه همان‌آلات‌واسباب‌کاررا. نتیجه‌اینست که اقوام کهن ناچارازبرگزیدن یکی‌ازاین دوکارهستند: یادرزیرتمدن تکنیک‌وفنی

پایمال کردند یا آنرا استخدام نمایند. ولی اینچنین تمدنی‌را که سرشار از علوم است، بدون داشتن کمترین مایهٔ علمی بزیر فرمان نتوان آورد.

البته اقوامی که خواندن نمیدانستند هیچ در خور سرزنش و تحقیر نیستند. اینان تعلیم یافتگان واقعی هستند. گذشته از این اگر آفریقا و آسیا بر وی از وضع فقر خود رهائی یابند. خواهند توانست از خود فصلی اصلی به تمدن فنی (تکنیك) بیاورند هیچ محقق نیست که این تمدن فنی تن همه ملتها را با همان جامهٔ متحدالشکل خواهد آراست. پس اینهمه ترس و هراس از اتحاد شکل چه موجب دارد؟ پیش از ظهور ماشین اقوام از چندین لحاظ باهم شباهت داشتند و حال آنکه پس از ظهور ماشین آنها باهم ابدا مشتبه نمی‌شوند. روستائی زنگی بیش از آنچه در تصور آید بروستائی اروپائی میماند، ولی شهرنشین لندنی کمتر از آنچه در تصور آید بشهرنشین پاریسی میماند.

چگونه؟ و علی الخصوص: چرا؟

مبارزه با بیسوادی کار ارباب عقل نیست، تفننی است ذوقی و تفریحی بیفایده از ابداعات دانشگاهیان. این دو حقیقت را چنان ثابت شده می‌انگارند که دیگر کسی‌را بر آن اعتراضی نیست: پیکار با بیسوادی باید مربوط به گشایش اقتصادی باشد: یکنفر باسواد دانش نتواند اندوخت مگر بشرطی که آنچه می‌آموزد واقعاً زندگانی او را بهتر گرداند.

البته این دو پیشنهاد برای حل همه مشکلها کافی نیست تعلیم باید بچه زمانی باشد؟ و بدست کدام اشخاص؟ آیا باید اقدامی عاجل برگزید یا عملی متدرج؟ ارزش واقعی اسلوبهای «چشم و گوشی» (یاسمعی و بصری) چیست جماعتی بی‌پروا از اهل خبره تعلیم را بوسیله تصویر و نگار غیرمجاز و مردود می‌انگارند. بعقیدهٔ ایشان اینگونه تعلیم، اگر معمول شود روزی خواهد آمد که وسیلهٔ بسط معلومات خواهد گردید (بدون آنکه احتیاجی بتعلیم نوشتن باشد.)؟ درمیان ملتی بیسواد تمایز عده‌ای که احتیاج بداشتن دارند از عده‌ای که بعلت سن یا وضعیت مهجور خود قادر به اخذ آن نیستند، چگونه ممکن است؟ بچه طریق میتوان مانع شد که مردمی که تازه سوادی اتخاذ کرده‌اند مجدداً در بیسوادی

ثیفتند؟ هزینه‌را از کجا باید تهیه کرد؟ کاروو ظیفه هریکی‌ازسازمانهای ملی‌وسازمانهای بین‌المللی چه خواهدبود؟ ولی‌همهٔ این سؤالهارا میتوان جواب داد، چه‌اینهامسائلی تکنیکی‌هستند، یعنی مسائل‌حل کردنی. یکنفراهل تکنیك سرانجام خواهدتوانست مراروزی بکرهٔ ماه‌بفرستد ولی‌هرگزنخواهد توانست‌بگوید که من به‌آنجاچرامی‌روم ودرآنجاچه‌خواهم کرد؟ اشکال درآموختن‌خواندن ونوشتن به‌سرخ پوستان نیست‌بلکه در این است که ایشان رغبت به خواندن داشته باشند وآموزگاران دلیل محکم بر تعلیم ایشان . اینجا سخن ازآن دلایل‌عمومی نیست که بتجزیه وتحلیل‌آنها پرداختیم یعنی لزوم مجهز بودن برای استقبال شایان ازتمدن تکنیکی‌بلکه بحث برسراعمال و

نهاست بر کیفیتهای مخصوص. این امر موجب طرح سؤالهائی است از این قبیل
خ پوستان مکزیکی که بزبان قستیلی (اسپانیائی) تکلم نمی کنند، تن به تعلم
هند داد ؟ صقلیان چه خواهند کرد؟ آیا باصلاح حکومتهای صعیدولتا (Volta
H)وایران[1] در رفع بیسوادی است؟ آیا قادر بایجادبنای اجتماعی نوینی هستند
ـآن مردم «باسواد» برای خود محلی مناسب پیدا نمایند؟

درمورد طبقه کارگر جواب این سؤال ساده وروشن است: درضمن تعلیم خواندن
ن باید طرق بهتر گردانیدن وضعیت رابیر به ایشان نشان داد ووسایل استفاده را
وماتشان برایشان فراهم نمود. بعبارت دیگر باید سوادرا شریك تشکل اقتصادی و
عی گردانید. باید آموزش را درپروگرام (برنامهٔ) تجدد ملدی ثبت نمود. لاحرم از
ه میتوان نوعی قاعده وقانون استخراج کرد . ملتی بیسواد وقتی هوس آموزش را
اس میکند که طبقه باسواد چندان باو نزدیك باشد که بتواند فاصلهٔ فیمابین را
زه بگیرد واگر فاصله چندان زیاد باشد که آنرا نتوان پیمود هرآینه رغبت وهوس
درآن ملت بسستی میگراید هنگامیکه کلیه ساکنان آمریکای لطینی قادر بخواندن
شتن خواهند گردید تحرك احتماعی درشهرها و روستاها یکسان خواهد شد علیهذا
مه بکلی تغییر خواهد یافت. همینقدر که سؤال «برای چه» جای خودرا بسؤال «بسوی
» بدهد مهمتر واساسی تر اینست که معلوم شود که جامعهای میخواهند ایجاد بکنند در
سورت البته میتوانند آنرا ایجاد بکنند. اصولا نابودشدن بیسوادی واجب است. ولی
قق نیست که همه فرمانداران و قدرتمداران سیاسی واقتصادی وفرهنگی ومتظاهر
رحایت بخواهند پشتیبان چنین اقدامی باشند. خواهند گفت که توسعهٔ سوادزاید است
مخارج هنگفت در بردارد و خواهند کوشید که مقصود باطنی خودرا درظاهر ازروی تزویر

۱ــ نکارندهٔ مقاله من باب مثال اردو کشور صعیه ولتا و ایران نام برده است و هیچ
سد توهین به ایران ندارد بلکه بنابر مثل معروف «دخترم بتو میگویم ، عروسم تو میفهمایم»
رادش ممالکی است که درآنها ارباب نفوذ تکامل و بیداری مردم را بحال خود مضر میپندارند.
گرنه اقدامات مهم ایران درراه تعلیم ملت، ایجاد سپاه دانش ، تکثیرمدارس، افتتاح کلاسهای
بانه ، ترغیب اکابر بر تعلم و بالاتر ازهمه تشکیل کنفرانس یونسکو درطهران برهانهائی قاطع
ست برتصمیم جدی دولت درقلع وقمع ریشهٔ جهالت و بیسوادی ارادهٔ اعلیحضرت محمدرضاشاه
ازکلیه این اقدامات آشکار است که میخواهند پادشاه ملتی لایق ودانا و باسواد ومترقی باشد !

«صورت شرعی» بدهند چه‌مرام اصلی‌ازاین‌بهانه جوئی اینست که براستی تبدل‌جامعه که شرط اول‌قدم در آن تعمیم سواداست بعقیدهٔ ایشان زایداست یاازعدم استیلای‌خود برچنان جامعهٔ نوین وباسوادبیم دارند خلاصهٔ کلام اینست که‌آیاترقی وتکامل واقعی ممالك غیرمتکامل موردقبول است‌یامورد قبول‌نیست؟

تهیه وتنظیم تکامل

ازآن لحظه که اصل‌تکامل موردقبول واقع شد. تعلیم الفبا باید درپروگرام عمومی‌تکامل‌جای‌بگیرد. چه‌بدون‌پروگرامی‌مرتب تکامل‌صورت‌نتواند گرفت بی‌گمان اگردردنیای کنونی وضعی‌اقتصادی وجود دارد که درآن‌بطورکامل وبطورعاجل وبطور عادی، برای ازدیادثروت،اعتمادبه فضیلت واهمیت بازارنباشد، همانا‌وضع ممالك غیر متکامل‌است. در کشورهای صنعتی، فعالیت‌اقتصادی بایدمبنی‌براصول‌محکم باشدبدلیل آنکه اجزاء چرخهاوماشینهاروزبروز پیچیده‌تر میگردد،درکشورهای غیرصنعتی نیز حال برهمین‌منوال است. برای‌آنکه فقر، به‌گردآوردن نیروهای‌انسانی واستعمال‌آنها ازروی‌فکرواندیشه وادارمیکند.پس‌این‌تکامل‌اصولی‌ایجاب میکند که«سرمایهٔ‌انسانی» باهمان نظراحترام‌نگریسته شود که «سرمایه مادی» چه رشدونمواین یکی‌بارشدونمو آن دیگری دوش بدوش میرود.

این سخن‌را حقیقتی‌باید،تامعانی بدل فرودآید!

ازدومثال‌زیرین این‌دعوی بثبوت میرسد : گشایش ممالك‌فقیرمستلزم تجدد زراعتی است که محصول‌آن چندان کم است که باورنتوان کرد وحتی بدرستی معلوم نیست. این‌مسئلهٔ مهم تجددزراعتی‌حل نخواهدشد مگراینکه همهٔ روستائیان یالااقل عده‌ای کثیر ازایشان بویژه طبقه جوانان برای درك معلومات نوین مستعد باشند سهم ایشان تنهامنحصربخواندن طرزاستعمال کودها نیست بلکه ورودمستقیم وکامل ایشان است درجامعه‌ای که پای بست‌آن برکار و کوشش وحرکت‌گذاشته شده است. مقصود قدم‌نهادن‌است‌ازجهان‌عادات ساکن وخرافاتی‌بجهان تعقل ابداعی‌مقصود درهم شکستن طلسم انزوائی‌عتیق‌است وگرنه همه‌آزمایشهای راهنمائی وهمه کشتزارهای دلخواه و

برنجستانهای زیبا که همانند سپاهی آماده بیکار جلوه میکنند زود متروك خواهد شد
مثال دیگر امر اقتصادی بلدی وصنعتی است که اصولا سرشار از تکنیك است بموجب اینکه
زائیده علم است ونتیجه عمل برعلم برای ممالك فقیر لزوم صنعت کمتر از لزوم تجدد
زراعتی نیست چه در تجزیه و تحلیل نهائی می بینیم که قطبهای تکامل صعتی تکامل کلی مملکت
را آغاز میکنند و ادامه آنرا بعهده میگیرند وحال آنکه ترقی وتوسعه صنعت بدون اشتغال
مردم محال است. یعنی بدون مهیا کردن اساسی کارکنان سراوار از هر طبقه واز هر مشغله
از طبقه کارگران گرفته تا طبقهٔ کارگردانان (تصور این که تکامل و توسعه وسیلهٔ دفع مملکتی
است در حالی که مدیریت دوایر بعذر عدم مردی لایق وکاردان ملی از دست بومیان بیرون
باشد خیالیست واهی) از مأمور گرفته تا محقق از اهل تکنیك صنعتی گرفته تا اهل تکنیك
شعبه‌های ضمیمه با آنکه تفوق استخدام واشتغال افراد بر تعلیم وتربیت طبقه بالغ مسلم و
محقق است باز آموختن الفبا بطبقه مردم بالغ لزوم دارد بدلیل آنکه مراد از آن اینست که
کلیه جامعهٔ غیر متکامل را مبدل به جامعه‌ای نماید که شریك تمدن تکنیکی باشد.

تا این شرایط جمع نگردد. اینچنین جامعه‌ها با ترتیب وانتظام درست تکامل
نخواهند یافت واز میان شکافته خواهند شد. آنها نظیر تکامل قلمروهای نفت خیز اقلیم
خوانیره (خاورمیانه) خواهد بود که در آنها دولت طبقه مخصوصی را اثر وتمدمیگردانید
وقطبهای تجدد (یعنی صنایع نفتی) قلعه‌هائی ایجاد میکرد که زمینه اقتصادی کاملا دستخوش
طرق عصر عتیق بود. برای استفاده از حواشی تجدد همیشه در آسیا و افریقا این گونه طبقه
مخصوص متقرب وجود خواهد داشت اروپائیان تقصیر را عطف به غلطکاریهای هیئت حاکمه
ممالك فقیر خواهند نمود. ولی آیا کوشش خواهد کرد و آنچه را که لازم است اعمال
خواهند کرد که توسعه وتکامل بصورتی مرتب درآید؟ [۱]

۱ـ انجمنهای بین المللی همه با نیت خوب ایجاد شده‌اند وهمه دولتها طوعاً و کرهاً در آنها
شرکت می کنند ولی مسلم نیست که همگی در باطن با تصمیمات آن انجمنها موافق باشند اگرچه
ظاهراً مخالفتی ابراز نمی‌کنند. حسن نیت اشخاص را از عملشان باید سنجید مرد بد کار هر گز
کار بد را تحسین نمی کند بعضی از فرمانروایان ممالك اسلامی بویژه آنان که دعوی ریاست دینی
نیز میکنند هیچ بهانه‌ای ندارند که مردم را از ترقی وتعلیم بازدارند درصورتی که دین مبین اسلام
بقیه پاورقی در صفحه ۸۳۹

بقیه‌پاورقی‌ازصفحه ۸۳۸
جداً مشوق علم است و ترقی واساس آن‌برعدل وانصاف‌گذاشته شده است البته چنین پیشوایان «روحانی» که هوا وهوس وتجمل‌شان درسایهٔ جهل و بیسوادی عوام تأمین میشود بیم از آن دارند که‌اگرمردم الفبا بیاموزند افکارشان بازخواهد شد و برحقوق خود آگاه‌خواهند شد دیگر دستمرد خود را تیمناً به ایشان تقدیم نخواهندکرد . تعلم زنان را حرام میدانند چه زن باسواد تن بکنیزی در حرمسراها درنخواهد داد . اینان هرآنچه را برخلاف منافع شخصی خود می‌بینند خلاف شرع می‌نامند وخود بهرعمل مخالف شرع‌که باشد صورت‌شرعی می‌دهند و بی‌پروا به آن مرتکب می‌شوند ربا میخورند ونام آن را بیع بشرط می‌گذارند وزنامیکنند وآنرا بصورت‌صیغهٔ منقطعه درمی‌آرند وهیچ سندی ازاحکام دینی بتجویز این هر دو امر حرام ندارند . اگر واقعاً پیشوایان دینی اسلام حقایق مذهب ما را از روی صداقت بمعرض نمایش میگذاشتند بیش ازدو ثلث مردم روی زمین بدین اسلام میگرویدند . حق آنست‌که ازکشیشان نصرانی سرمشق‌بگیرند که درکلیهٔ وسایل‌تربیت افکار وتبلیغات وتعلیمات اجتماعی دست می‌برند . مدارس‌ایجادمیکنند طناطر میدهند برای سینما فیلم تهیه می‌نمایند . در بازیهای ورزشی‌کودکان و جوانان را مشق میدهند . در بندکسب ثروت‌نیستند و اگرازخود سرمایه‌ای دارندآن‌را وقف اموزخیریه‌میکنند بیمارستانها می‌سازندکه درآنها زنان تارك دنیا بی‌مزد به پرستاری بیماران همت میگمارند زمانی بودکه اینان نیز مانند آخوندهای ما آلودهٔ خرافات بودند واگر درسه قرن پیش ازاین «گالیله» را تکفیر می‌کردند بجرم اینکه‌گفته بود زمین میچرخد ، امروز بواقعیت علوم جدید معتقد شده‌اندوعجب است‌که درسالی‌که اسقف‌اعظم‌پائول‌ششم‌گالیله‌راتبرئه می‌کند وحکم‌تکفیرش را باطل می‌سازد ، شیخ عبدالعزیز معاون‌دارالعلم اسلامی مدینه حکم برثابت بودن زمین‌میدهد وکسانیراکه برحرکت آن معتقد باشند واجب‌القتل میدانند !!!

حاشیه برحاشیه ــ کوپرنیك (Copernic) ستاره‌شناس لهستانی‌متولد بسال ۱۴۷۸ بعد ازمیلادمسیح ومتوفی بسال ۱۵۴۳ ، نخستین‌کسی است‌که‌به حرکت وضعی وانتقالی‌سیارات پی‌برد ورای خود را ابرازکردکه هرسیاره بدورخود میچرخد وبگردآفتاب نیز میگردد. مسلم است‌که این اکتشاف غوغائی برپاکرد و در مباحثه بروی ارباب معرفت بازشد . پس از چندی گالیله ستاره‌شناس معروف ایطالیائی درپیروی ازعقیدهٔ‌کوپرنیك بدلایل محکم حرکت زمین را به ثبوت رسانید . نام این‌ستاره‌شناس ایطالیائی معروف به‌جلیله‌یاگالیله دراصل‌گالیلئوگالیلئی بود (Galileo Galilei) (متولد بسال ۱۵۶۴ ومتوفی بسال ۱۶۴۲) وی در عالم ریاضیات و طبیعیات وستاره‌شناسی یکی ازپایه‌گذاران طریقهٔ تجربه‌ای بود چندین قانون طبیعی‌کشف‌کرده است‌که از آن جمله است تساوی زمان حرکات‌کوچك آویزه یا پاندول . قوانین سقوط اجسام توضیح قاعدهٔ سکون وترکیب حرکات. طرح میزان‌الحراره. بسال ۱۶۰۹ در شهرونیز نخستین دوربین نجومی را ساخت و باآن حرکت وضعی‌کرهٔ ماه را مشاهده نمود . علیهذا چون به رأی کوپرنیك‌گرویده بودکه برخلاف رأی‌کلیسای ترسائی بود ودیوان‌کیفر روم آنراکفرمیدانست ، گالیله محکوم شدکه تعلم‌آن را ترك بکند . ناچار براین حکم‌گردن نهادولی‌چون به‌فلورانس رفت در سال ۱۶۳۲ کلیه حجتهای خود را دایربه حقیقت آراءکوپرنیك منتشر ساخت واین‌امر موجب صدورحکم تکفیر اوگردید وبرای‌گریز ازشکنجه ناچار دربرابرمحکمهٔ دینی بدو زانو نشست وبربطلان عقیدهٔ خود درباب حرکت زمین اعتراف‌کرد (سال ۱۶۳۳) . معهذا در رأی خودچندان ثابت‌بودکه چند لحظه‌پس ازآن جملهٔ معروف‌رابرزبان راند: «Eppur si muove» (وحال آنکه حرکت میکند !) با آنکه درحکم امروز مدتهاست‌که همه حتی‌کلیسا حرکت‌زمین را پذیرفته‌اند حکم تکفیرگالیله همچنان بر جای بود تا آنکه پاپ پائول ششم برآن حکم

بدون تعلم اقتصاد براه نمی‌افتد وتکامل وترقی رضا یتبخش حاصل نمی‌شود، و
مه تعلم، توسعه اقتصادمتکامل پایدار نمی‌ماند. اینك دوحمله که مارا بعواقبی
کشاند. درحقیقت دراندیشه لزوم تقلیل نابرابری مللواستیلا بر تکنیك ماتابه
نمایم که برمامکشوف شده‌است که تعلیم وتربیت احتیاجی‌است متداوم وجزو
نیست. علم وتکنیك ابداع بشراست وبرای روبروشدن باوضع نوین خوداو
خود وادارمیکند. تربیت مردمان بایددر دستورحکومتهاواردشود. برای‌ادراك
ت زمانی‌لازم‌است ولی‌مشاهده این‌حال که امروزه ازلزوم تعلیم‌الفبا به‌بیسوادان
برود وحال‌آنکه پیش‌ازاین تنها به‌تعییب یا تمحید بیسوادان ازدورا کتفا میشد،
یلی‌است واضح براینکه کارتغییر آغازشده‌است.

بقیه پاورقی ازصفحه ۸۳۹
ابطال کشید. (حضرت مسیح بمدعیان خود میگفت. اگر غلط می‌گویم دلیل بیاورید و
ت کنید که سخنم برخطاست واگرراست می‌گویم پس چرامی‌آزارید؟)
اکنون اگرشیخ عبدالعزیز دلایلی برد این رای دارد ابرازنماید ولی حکم برقتل و
بط اموال معتقدان حرکت زمین دادن مخالف عقل است وشرع. اسلام حکم برکسب‌علم‌داده
ت، «اطلبوا العلم ولوکان بالصین» قرآن مجید نیزرای به‌گردش خورشید به دور زمین نمی‌دهد
که می‌گوید حرکت خورشید مستقراست، «والشمس تجری لمستقرلها ذلك تقدیرالعزیزالحکیم
قمر قدرناه منازل حتی عادکالعرجون‌القدیم» اگرسعدی گفته است زمین لگد خورد ازگاووخر
لت آن‌که ساکنست نه ماند آسمان دوار مطابق عقاید عصرخود استدلال آورده است. سعدی
جم نبود شاعربود ومیدانیم‌که پای استدلالیان چوبین بود.

دکتر محمد جواد مشکور

(۲)

دین مـــــانی

سپس انسان نخستین پنج فرزند بیافرید که پنج عنصر نورانی درمقابل پنج عنصر ظلماتی هستند ازاینقرار : هوایا اثیر ، باد ، روشنایی ، آب و آتش پاك کننده . آنگاه انسان نخستین آن پنج عنصر را چون زره برتن کرد و به نبرد پادشاه ظلمات که او نیز خود را باپنج عنصر تاریك مسلح کرده بود فرود آمد ودرپیشاپیش اوفرشته‌ای بنام «نحشبط» با تاج پیروزی بسرحد پایین نزول میکند و باتاریکی درمیآویزد ولی از دیوان شکست میخورد. پس ازآن پنج عنصر نورانی باپنج عنصر ظلمانی آمیخته کرداری راکه صفحات خیر وشر درآنها آمیخته است بوجود آورند . دراین حال انسان نخستین که ازنبرد باظلمت خسته ورنجور بود هفت بار پدرعظمت رابیاری خودبخواند ، پدربرای نجات او بآفرینش دیگر پرداخت واو «دوست» انوار بود که درپهلوی نام او «نریسف» و درسغدی «نریشخ» آمده است . وی « بان بزرگ» (معماراعظم) رابوجود آورد اوهم روح زنده یا روح الحیات را ازخود متجلی ساخت روح زنده پنج پسر بیاورد ازاینقرار: پیرایه تجلی (بایرانی : پاهرگ بید) ، پادشاه شرافت (بایرانی : دهی بید) ، الماس نور (بایرانی : دمیس بید) وپادشاه افتخار (بایرانی: زند بید) وفرشته حامل (اطلس یا « اوموفور» بایرانی «مانبیذبزد» که حکم امشاسپنددین زردشتی را دارند .)

این روح زنده رامانویان مغرب زمین **Spritus vivens** گویندودرنوشته‌های ایرانی معادل آن «غریوژیوندك» وگاهی «مهریزد» و در سغدی « رام راتوخ » خوانده شده است . وی بیاری پنج برادر خودنره دیوان ظلمات رابکشت و پوست از تن آنها برکنده و مادرحیات ازپوست آنها ده آسمان وازگوشت ومدفوعاتشان هشت زمین و ازاستخوانهایشان کوهها را بیافرید .

هرآسمان را دوازده دروازه است . فرشته‌ای که پیرایهٔ تجلی نام دارد مأمور نگاهداشتن آسمانهاست. وفرشته‌ای دیگر که نام اوحامل (**Omophoros**) استومعادل اطلس یونانیان استهشت زمین را روی دوش خودنگاه میدارد . بعد روح زنده هیأت

درا بفرزندان ظلمات نشان داده در آنها هوس‌های شهوانی برمیانگیزد و باین
از نوری راکه بلعیده‌اند بناچار رهامیکنند . وی این نور راآزاد کرده به سه
. ازقسمتی که ازتماس باظلمت صدمه ندیده آفتاب وماه را می آفریند وازقسمتی
ده شده ستارگان رامیسازد . آنگاه از هوا وآتش به فلك میسازد ، و پادشاه
ا را برفراز زمین وامیدارد تا نگذارد رهرارکان ظلمت برمساکن مخلوقات
زد .

پس برای آزاد کردن بهرهٔ سوم نوری که بیشتر آلوده‌شده ، رسول سوم راکه‌در
انی گاهی «مترومیترا» وزمانی «رشن‌شهریزد» وگاهی «نریسه» وگاهی «مهریزد»
است بیافرید. ازاین پیامبر یارسول دوازده‌دختر نورانی متولدشد که‌معادل دوازده
م آن دختران نورانی از اینقرار است : سلطنت ، حکمت ، نصرت ، اعتقاد ،
نقیقت ، ایمان ، صبر ، صدق ، احسان ، عدل ، نور.
امبر خود نیز بمنزلهٔ «بتول روحانی اخص است» پیامبر در آفتاب جای دارد .
ر پانزده روزاول هرماه قمری جوهر آزاده شده نور یعنی همه اجزاء نورانی که
سته‌اند وارواح مؤمنان هستند بوسیله یك ستون نور که بزبانهای ایرانی «منوهمید
دارد بزورق بزرگ یعنی هلال میریزند و آن کم کم پرشده «بدر» میشود ودرپانزده
، آنها ازماه به آفتاب منتقل‌شده وازآنجا بمیهن آسمانی خود میروند. سپس
زیبای خود رابصورت دوشیزه‌ای نورانی و عریان بارکان ظلمات که در فراز
بزنجیرند آشکار میکند ، و بارکان ماده خود را بشکل جوانی آراسته جلوه‌گر

کان نروماده ظلمت درحالت فرط شهوت ذرات نوری که بلعیده‌اند بزیر انداخته
ال گناه نیزازآنها ترشح کرده برمین میریزد وازقسمت‌تر ومرطوب آن نطفه یك
یی تولید میشود و «الماس» نوربانیره خوداورا میدرد ، وازقسمت خشك آن پنج
ید که همه نباتات ازآنها سر برمیزند. ارکان ماده (دروحشان) که بالطبع آبستن
جمال پیامبر رامی بینندسقط جنین میکنندوجنین‌های آنها موسوم به «زن Mazan
Asrèshtar بزمین افتاده ازآنها جانوران دریایی وهوایی وخاکی پیدامیشوند
یوانات ونباتات ازدیوان پلید بوجودآمده‌اند .
هور رسول سوم ماده‌راکه بشکل آزوحرص تجسم کرده بوحشت میاندارد که‌مبادا
نگش بیرون برود وبرای اینکه آن رامحکم در بند نگاهدارد این طرح را میریزد
ظم وجود خود را درشخصی متمرکز نماید که کفهٔ مقابل موجودالهی باشد پس
ر باسم اشقلون Ashaqlon دیگری ماده باسم نمرائیل Namrael مأمور
امرمیشوند . اشقلون همه جنین‌های سقط‌شده را میخورد تا تمام نوری را که
رآنها باشد درشکم خود فروبرد بعدبانمرائیل جفت میشود و از او دو فرزند
ید میگردد که پسررا نام «گهمرد» Gehmurd (کیومرث) و دختر را نام

«مردیانگ» Murdiyanagh استاین پسرودختر دیوزادکه براثر یك تکامل شهوانی بوجودآمده‌اند همان‌آدم وحوا هستندوپدر ومادرنوع انسانند .

چون‌ذرات نورهنوز درپیکرپلیدآدم محبوس‌است برای‌رهایی‌آن نجات دهنده‌ای بنام «دوست» مبعوث‌میشودکه دربعضی‌روایات‌گاهی او را «اوهرمزد» یا «خردی هی‌شهر» (کشورعقل) وگاهی «عیسای‌نورانی» خوانده‌است وی‌مأمور است‌که گهمرد یعنی آدم را از خواب غفلت‌برانگیخته اورا ازاحوال‌جهان‌وسرشت‌خودآگاه کند. وی‌تناسخ‌عقل‌نجات‌دهنده وباصطلاح‌مانویان‌«خدای‌نو» یاهمان‌اصطلاح‌یونانی‌نوس‌Nous یعنی‌عقل‌کلی‌است که‌میخواهد درآدم روح‌خودش راکه‌گم‌شده ودرزندان ظلمت‌بزنجیر کشیده شده برهاند . مانویان در این‌باره داستان مسیح‌را مثال‌آورده‌گویند . شهادت‌مسیح نمونه‌ای است‌از رنج‌جوهرالهی که درعالم منتشراست وهرروز زائیده شده رنج میکشدومیمیرد. این جوهر در شاخه‌های درخت آمده معلق میگردد وشبیه آن وجود مصلوبست، ودرمیوه‌ها وسبزی‌ها حلول‌میکند ودراجزاءغذاهادرمیآید. این‌وجودرنج کش‌رامانویان‌«عیسای‌بردبار» Jesus patibilis ومانویان مغرب اورا عیسای دردناپذیر Impatibilis میخوانند .

آدم ابوالبشر در هنگام بینوایی فریاد برآورد : نفرین برآفریننده بدن من که جانم را زندانی‌کرده است آنگاه «خردی‌هی‌شهر» آدم رابیدار میکند واصل دورحی بدن او ومنشاء آسمانی روح وی را باو آشکارمیسازد و «گنوس» یا معرفت را باوعیان ساخته پرده را ازپیش چشم اوبرمیدارد تا برهمه اشیاء عالم معرفت پیدا می‌کند ونجات می‌یابد .

در روز شمارکه عیسی چون داوری دادگر ظهور میکند دوفرشته‌که یکی‌حامل زمین و دیگری حامل آسمان است بارخود را می‌افکنند آنگاه همه چیز خراب میشود و تشویش وهرج ومرجی‌دراجزاء عالم حادث شده سراسرجهان میسوزد دراین عذاب عام‌که ۱٤٦۸ سال دوام می‌یابد تمام ذرات نورکه استخراج‌آن ازماده ممکن باشد بیرون‌کشیده میشوند، واجزای‌نوری‌که‌هنوز قابل‌نجات‌هستند جمع‌آوری شده بشکل یك تندیس(مجسمه) بآسمان بالا میرود ودیوان وگناهکاران جدا جدا در یك نوع‌کومه (Bolos) یاگلوله گردآمده درتك یك خندق ژرف مدفون میشوند :

قسمت‌کوچکی ازنورتا ابد در ماده اسیرمیماند ، اما این حال موجب‌کدورت خدایان نخواهد شد زیراکه طبیعت آنان باغم سازش‌ندارد وجزبهجت وسرورچیزی‌ادراك نمی‌کنند سپس سدی محکم میان دوعالم‌کشیده میشود و عالم نور ابدالآباد در آرامش و صلح خواهد ماند .

پس خلاصه فلسفه دین مانی آنست‌که قسمت عالی‌انسان یعنی‌روح وعقل‌ازجنس خداوند است راه نجات این است‌که بوسیله مذهب معرفت از حقیقت وجود خود آگاهی پیداکنیم وخود را ازفراموشی‌که درنتیجه امتزاج با «ماده» پیدا شده بیرون بیاوریم بنابراین پس ازمرگ به بهشت نور بالاخواهیم‌رفت ودرآنجا ازصلح «نیروانا» برخوردار

ست . ازاین جهت مانویان گاهی درموقعیکه نفس آنان ایشان را امر به شهوت کرد خود را اخته میکردند وخویش را بوسیله گرسنگی وتشنگی آزار داده و از پاك با آب خودداری کرده بجای آب برای تطهیر خود بول بکار میبردند .

نجات انسان بتوسط گنوس (معرفت) و نورانیت باطنی حاصل میشود . مانی و برای اینکه مستمعین ایرانی بهتر بمطالب آنان پی ببرند نام برخی از ایزدان را بعاریت گرفته ودر سلسله داستانهای مذهبی خویش حتی پادشاهان اوستایی پیدون» را وارد کرده‌اند همچنین فرشتگانی چون گبرئیل (جبرئیل) میکائیل ، ، برسیموس Barsimus وغیره را ازلغت سریانی اقتباس کرده‌اند . مثلا مقصود که دربعضی ازآثارمانویه درردیف فرشتگان نامبرده‌اند آمده‌است ظاهراً همان یعقوب ستواورا با نریمان که باوستائی «نئیریمانه» Nairemanah که لقب گرشاسب استانی ایران است یکی دانسته‌اند .

ظاهراً مانی عقیدهٔ تناسخ را ازهندیان خاصه بودائیان گرفته باشد .

جامعهٔ مانوی ازپنج طبقه مرکب بودمعادل پنج تجلی پدرعظمت ازاینقرار :

طبقه اول مشتمل بردوازده رسول که بزبان پهلوی فریستگان Frêrtaghan ند و آنان معلمانی بودند که بپارسی (هموراك ، یا موژك) خوانده میشدند . و درجات ومراتب معنوی مانوی را بعد از « دین سارار» (دین سالار) یعنی خلیفه شتند. یك درجه بالاترهم بنا به کتاب سریانی کفلپالا درمذهب مانی بوده که فقط زآنها درجهان میتوانستند وجود داشته باشند .

طبقه دوم هفتاد و دو مشمس یا اسقف بودند که بزبان پهلوی ایسپاساگان Ispassa خوانده میشدند ظاهراً ایسپسك تحریف اپیسکوپوس لاتینی باشد.

طبقه سوم را «قسیس» (کشیش) وبه پهلوی مهیشتگان Mahishtaghan ندکه عده ایشان ۳۶۰ تن بودند ونام دیگرایشان «مانسارار» بود

طبقه چهارم صدیقین یا برگزیدگان بودند و به پهلوی « ویزیدگان » Vizidh یا «خرو هحوان» یا « آردا » یا «یزدامذ» خوانده میشدند که منصب لیغ را برعهده داشتند .

طبقه پنجم سماعون بودند که به پهلوی «نغوشاك» یا نیوشکار Niyoshaghan میشدند عدهٔ این دوطبقه آخررا حدوحصری نبود .

نیوشکان عبارت ازتودهٔ مؤمنان مانوی بودند یعنی آنانکه طاقت تعالیم دشوار گان را نداشتند . عبادات مانویان ساده وهمراه با نغمهٔ موسیقی بود. دیگرروزه برگزیدگان ونشان دادن مشت بعنوان رمزو بوسهٔ صلح و سلام برادرانه و اقامهٔ ، یعنی حضورمؤمنین درپای تختگاه عیسی که مانی برآن جلوس کرده است ، بود. بپارسی «عیدگاه» یا «نیشایم» و بترکی «جایدان» نام داشت وظاهراً موعد آن در روزه مانویان بود وبیاد شهادت مانی درماه مارس رومی برپا میشده است .

شب این عید را مانویان احیاء گرفته بگناهان خود اعتراف مینمودند و آمرزش میخواستند صورتی از این تخت جزو آثار تورفان پیدا شده است برای سماعین ده چیز حرام بود از اینقرار : بت پرستی، دروغ گفتن، بخل ورزیدن، قتل نفس، زنا کردن، دزدی کردن، خودداری از تعلیم دیگران ، سحر و جادو کردن، شك آوردن بدین، مسامحه در اعمال مذهبی.
نیوشکان یا سماعون هر روز چهار نماز بجا میآوردند (درمقابل هفت نماز برای برگزیدگان) و این نمازها را در ظهر و عصر و مغرب و عشا یعنی سه ساعت بعد از غروب آفتاب بجای میآوردند.

پیش از نماز با آب جاری وضو گرفته و بدن خودرا مسح میکردند و درصورت فقدان آب باخاك وشن تیمم میکردند. در نماز دوازده بار بسجده میافتادند نمازرا روی بآفتاب وماه میگزاردند .

هفت روز درهرماه روزه میگرفتندولی ظاهراًروزه مهم ومرتب آنهاروزهٔ روزهای یکشنبه بود . « هفت مهر » جزو تکالیف مذهبی بود : چهار مهر مربوط بامور معنوی واعتقادی ، وسه مهر دیگر عبارت از : مهردهان (احتراز از سخنان کفر آمیز) ، مهر دست (اجتناب از کردار مضر برای نور) ومهر بدن یعنی امساك ازمباشرت با زنان بود دادن صدقات در دین مانی الزامی بود . ولی مانـویان از دادن آب و نان به کافران خودداری میکردند ، زیـرا این کار را باعث آلوده شدن ذرات نور که پنهان در آب و نان است میدانستند . اما از دادن جامه و پول وچیزهای دیگر که ازذرات نور تهی بود دریغ نمیکردند.

نیوشکان یا سماعون مجاز بـودند که کشاورزی و صنعتگری و بازرگانی پیشه گیرند وبازنان ازدواج کنند وحتی میتوانستند گوشت بخورند بشرط آنکه خود حیوان را ذبح نکرده باشند . ولی ویزیدگان یاصدیقین از این کارها ممنوع بودند و حق نداشتند بیش از خوراك یك شبانه روز ذخیره کنند وبیش از لباس یکسال را برتن داشته باشند آنان روزیکشنبه راکه روزتعطیل وعبادت نیوشکان بود وروز دوشنبه که روزمخصوص خود ایشان بود روزه میگرفتند وظاهرا هفت نماز درشبانه روز داشتند . ویزیدگان ازگوشت و شراب محروم بودند وبایستی یك تن ازنیوشکان برای ایشان غذا وحتی لقمه تهیه کند. غذای برگزیدگان غالباً سبزی وخیار وخربزه ومشروبشان شیرهٔ میوه ها بود .

برگزیدگان پیش از خوردن غذا خطاب به نانی که نیوشکان برای ایشان آورده بودند میگفتند :

« من ترا نکاشته‌ام ، من ندر ویده‌ام ، من بوجاری نکرده‌ام ، من آرد نکرده‌ام من خمیر نکرده‌ام ، من نه پخته‌ام ومن نشکسته‌ام» (زیرا همه این کارها موجب آزار رسانیدن به نور بود) .

مانی تورات را ازآثار خدای ظلمت میدانست و نوشتهای سن پولوس از قدیسین مسیحی را بی ارزش میشمرد ومیگفت مسیح حقیقی پیامبر و فرستاده نور بود .

آثار مانوی :

مانویان مردم خوش ذوقی بودند موسیقی را دوست داشتند و خط خوش را بسیار ...ند و به نقاشی نیز علاقمند بودند چنانکه کتابهای ایشان با خطی زیبا و مزین به ... دلپسند است . ازذوق شاعری هم بی بهره نبودند چنانکه یك قطعه بخط پهلوی پارتی ...نان بدست آمده دارای فهرستی است که در آن ابیات مطلع سرودها بترتیب حروف ... شده است ، و همچنین یك سرود پارتی در لمین گراد نگاهداری میشود که با رقطعات ... حروف تهجی مرتب شده است .

در کاوشهای تورفان وخوچو آثاری از هنر مانوی بدست آمده است درخوچو غاری ... که منقش به نقاشیهای مانوی است ودر آن صورت اشخاصی که ظاهراً ازطبقهٔ برگزیدگان آن نقش شده که غالباً هیکل آنان بصورت ترکان است و نام آنان بخط اویغوری ...ساویر رسم شده است ، و در پشت آنان زنانی بنظر میرسند که ظاهراً از طبقه ...گانند ولباس آنان بامردان یکی است . در پشت سر زنان نیوشکان را میتوان برحمت ...اد که هم زن وهم مردند

دیگر دو پرچم معبد است که تصاویری از زنان و مردان از طبقهٔ برگزیدگان نقش ...

همچنین در این کاوشها نمونه هایی از هنر نقاشی مینیاتور مانویان بدست آمده که صورت ... مانوی است وشرح آنها بخط ترکی اویغوری نوشته شده است.

این تصاویر که در آنها دقت ولطافت بسیار بکار رفته بیننده را بیاد صنعت مینیاتور ...ان در دوره اسلامی میاندارد ونشان میدهد که صنعت مینیاتورسازی در ایران قدیم ...نه وظاهرا این صنعت را مانویان از کشور ساسانی به ترکستان نقل کرده باشند و ...ساویر صنایع یونانی بین النهرین را بخاطر میآورد که نمونه هایی از آن در نقشهای ...مر «دوراء» هنوز باقی است .

فرق مانوی:

ابن ندیم صاحب کتاب الفهرست مینویسد : مانی پیش از مرگ خویش «سیس» نامی ... خود ساخت .

در زمان اخلاف سیس فرقه‌ای بنام «دیناوریه» (دیناوران) پیدا شدند و با ...) که در بابل وطرفدار مرکزیت مذهبی آن شهر بودند خلاف جستند (وجود مرکزی ماوراءالنهر پدیدآوردند) ابن ندیم میگوید در زمان مارریاست مانویه به سمرقند ...لنهر) منتقل شد درصورتیکه قبلا مرکز ایشان فقط در بابل بود تااینکه ریاست عامه ...ر «مهر» نامی مفوض شد واین امر در دوران خلافت ولید بن عبدالملك و حکومت عبدالله القسری برعراق روی داد .

دراین زمان مهرد توانگری بنام «زادهرمز» بمانویان پیوست پس از مدتی که در
بان ایشان بسر برد دلسرد گشته قصدخراسان والحاق بدیناوران کرد . ولی پس ازملاقات با
اتب حجاج بن یوسف درمدائن که دوست او بود ازاین کار منصرف گشت وبیاری او صومعه ای
رمدائن برپاکرد وخود پیشوای مانویان آن نواحی شد و درهنگام مرگ «مقلاص» نامی
ایجانشینی خود برگزید وازآن پس مانویان به دوفرقهٔ «مهریه» و «مقلاصیه» تقسیم شدند.

مقلاص باردیگر با مانویان دربعضی از امورخلاف جست ازآن جمله اختلاف او در
وصالات» یعنی دوروز پی درپی روزه داشتن بود . تااینکه در زمان خلیفه منصور عباسی ،
بوهلال دیجوری ازافریقا بیامد وریاست مانویان براوقرارگرفت ومانویان بدستوراوحکم
قلاص را در روزهٔ وصالات ترك گفتند ، ودرهمان زمان مردی معروف به «بزرمهر» درمیان
انویان پدید آمدوازخود چیزهای تازه ای وضع کرد، تااینکه ریاست مانویه به «ابوسعیدرحا»
سید وی آنان را در روزهٔ وصالات برأی «مهریه» بازگردانید . تادرخلافت مأمون مردی
که گویا نامش «یزدانبخت» بود بیامد ودربعضی امور نغمهٔ مخالفت آغاز کرد وگروهی از
انویان بوی بگرویدند .

از ایراداتی که مقلاصیان برپیروان مهرد شتند آن بود که میگفتند خالد بن عبدالله
لقسری ، مهررا براستری نشاند . وانگشتری سیمین بدستش کرده وخلعتی ازدیبای رنگین
راوپوشانیده است .

پیشوای مقلاصیه در روزگار مأمون ومعتصم «ابوعلی سعید» وپس از مرگش دبیراو
نصربن هرمزد سمرقندی» بود این شخص برپیروان خود چیزهایی را رواداشت که پیش ازاو
در دین مانویه جایز نبود . ایشان با سلاطین آمیزش داشته و بایشان پشت گرمی داشتند و
بوالحسن دمشقی نیز ازپیشوایان آنان بود . ابویحیی رئیس نیز در روزگار عباسیان از
بزرگان مانویه بشمار میرفت .

نام بعضی ازمانویان در روزگار اموی وعباسی:

ابن ندیم نام بعضی ازکسانی راکه در دورهٔ اسلام بمانویت شهرت داشتند برشمرده
است . ازآن جمله است جعدبن درهم که سمت آموزگاری مروان و فرزندانش را داشت و
بامرهشام بن عبدالملك بدست خالد بن عبدالله القسری کشته شده است .

از بزرگان متکلمان ایشان که تظاهر باسلام میکردند ولی درباطن زندیق ومانوی
بودند : ابن طالوت ، ابوشاکر پسر برادر ابوشاکر ، ابن الاعدی الحریزی ، نعمان
بن ابی العوجاء وصالح بن عبدالقدوس بودند وآنان راکتابهایی درتأیید دوگانه پرستی و
مانویت است .

ازشاعران : بشار بن برد، اسحق بن خلف، ابن سبابه ، سلم الخاسر ، علی بن خلیل،
وعلی بن ثابت ازمانویان بودند .

سپس ابن ندیم گوید : ازکسانیکه دراین اواخر بمانویت مشهورشده اند: ابوعیسی

الوراق ، وابوالعباس الناشی والجیهانی محمد بن احمد است .

بازابن ندیم مینویسد که گویند همه برمکیان جز محمد بن برمك از زندیقان (مانویان) بودند محمد بن عبیدالله کاتب مهدی نیز زندیق (مانوی) بود وچون به آن مذهب اقرار کرد بامر مهدی کشته شد.

ابن ندیم بازمینویسد بهخط بعضی از مانویه خواندم که نوشته بود مأمون خلیفه عباسی نیز از آنان بود ولی دروغ گفته است ، و گویند محمد بن عبدالملك زیات نیز زندیق بود .

مآخذ این مقاله

دراین مختصراز منابع ذیل استفاده شد :

Williams Jackson: Researches in Manichaeism, New-york. 1932.

H. Charles Puech: Le Manichéisme Paris, 1949.

Christensen (A): L'Iran sous les Sassanides, Copenhague, 1944.

ترجمهٔ فارسی : ایران در زمان ساسانیان ، چاپ دوم تهران ۱۳۳۲ .

الفهرست ابن ندیم (مذاهب المانیه، فی فن الاول من المقاله التاسعه)

الملل والنحل ، محمد بن عبدالکریم الشهرستانی (الثنویة المانویه)

مانی و دین او : دو خطابهٔ تقی زاده ، و متون عربی و فارسی دربارهٔ مانی باهتمام احمد افشار شیرازی تهران ۱۳۳۵ .

لسان سپهر (لسان‌الملك)

یادی از گذشته

فاش میگویم و از گفتهٔ خود دلشادم

بر آن شدم که بقلم تکیه‌زده تادرضمن آزمایش محفوظات نامی از گذشتگان ببرم وحقایقی را که برای همه مجهول است فاش سازم وپرده را بالازده اشارهٔ بوضعیت زمان بنمایم

تاریخ اواسط سال ۱۲۹۷ را نشان میدهد ومردم ازطرز حکومت صمصام‌السلطنه بختیاری وچند نفروزیرعوام فریب نالایق خسته شده‌اند وبدنبال زمامدار مقتدر- فعال ولایق میروند .

نویسنده این سطور باهمفکری نصرةالدوله- تیمورتاش- صارم‌الدوله- سالارلشکر مشارالملك- مشاورالممالك انصاری - سیدمحمدامام جمعه تهران- ملك‌الشعراء بهار و دکتر امین‌الملك مرزبان مرای زمینه سازی زمامداری وثوق‌الدوله سخت در تلاش و همه روزه جلساتی داریم و نقشه‌هائی ترسیم مینمائیم و از اشخاص خیلی مؤثر در سیاست ملاقات مینمائیم خلاصه برای موفقیت خودشب وروز در کنکاش وفعالیت هستیم.

دراین موقع مهاجرین ورجال کشوری ولشکری ایرانی تحت رهبری مرحوم مدرس که برعلیه روس وانگلیس درجنگ اول بین‌المللی ناچارشدند ایران را بطرف عراق وترکیه ترك نمایند چون جنگ باتمام رسیده بتهران مراجعه کردند - مردم ازهر طبقه دراطراف مرحوم مدرس جمع میشوندواینجانب نیزازدوستان خیلی نزدیك مدرس بوده اوراتنها نمی گذارم- مدرس قدرت و محبوبیت فوق‌العاده‌ای داردو گفته‌های اومثل وحی منزل مورداحترام است وقاطعیت دارد.

چون نویسنده این یادداشت ازطرز فکروافکارمدرس آشنائی کامل دارم ناچار

م از تصمیمات ونظریات ایشان درامور کشور استعلام نمایم.

سرصحبت را که باز کردم این مرد تیزهوش بافراست اظهار نمود من که از افرت مراجعت کردم وازاوضاع آشفته وهرج ومرج دستگاه حکومت مستحضر شدم ستم ابتدا چندنفر امثال وثوق الدوله - نصرةالدوله - صارم الدوله - تیمورتاش باید مقتال شدوسپس یك دولت مقتدر ودر عین حال آزادیخواه وپابند بقانون زمام امور را ست گیرد.

ازمنزل مرحوم مدرس مستقیماً بملاقات تیمورتاش شتافتم واظهار کردم مدرس جواب بدی برای شماودیگران دیده است تیمورتاش اظهار کرد شنیده ام. گفتم از اسلامبول که مراجعت نموده شما بملاقات ایشان رفته اید؟ اظهار نمودمدرس مرد بی ملاحظه ئی ست درحضورمردم توهین مینماید ونمیشود جواب داد - من به تیمورتاش اظهار کردم من ازنقطه ضعف مدرس اطلاع دارم باهمان حربه اوراساکت وآرام مینمایم - شبانه بمنزل مدرس مراجعت کردم وقتی اطاق ازاغیار خالی شد اظهار کردم تیمورتاش میگوید وقتی کشوراصلاح ورفاه مردم فراهم میشود که دولت مقتدر آزادیخواهی زمام اموررا بدست گرفته وتمام دستورات ونظریات مدرس راعیناً انجام وعملی نماید وباآینکه مدرس بمن نظرخوبی ندارد ولی من برای پیشرفت امور کشوراین عقیده رادارم زیرا مدرس یك رجل باتقوی واز نظر هوش وشجاعت بی نظیر است سپس علاوه کردم با اینکه تیمورتاش این عقیده رادرباره شما دارد معذالك از ترس توهین جرئت نکرده خدمت شماشرفیاب شود.

یك دفعه مدرس اظهار کرد - درب منزل من روی این شغالها باز است.

(نقطه ضعف ازاینجامعلوم میشود) وقتی ازافکار تیمورتاش درباره خودش مطلع شد حس کردم فکرعوض شده واظهارداشت بعضی ازاین شغالهامردم لایق وشایسته هستند اگر برای سعادت مملکت صدیق وباکدامن باشند میتوان ازوجود آنها استفاده نمود بمن ثابت شدمدرس قریباً پیروعقیده من خواهدشد ونقشه من گرفت.

اظهار کردم برای تغییرحکومت صمصام السلطنه وتشکیل حکومت جدیدلازم

است چند ساعت باشما صحبت نمایم چون درمنزل شما آمدورفت زیاد است فردا بعداز ظهر بمنزل تشریف فرماشوید فوراً قبول و شبانه خلاصه مذاکرات راتوسط تلفن به ـ تیمورتاش یادآوری، واورانیز بمنزل خود دعوت کردم طرفین آمدند مذاکرات چهار ساعت بطول انجامید و قرارشد دوروز دیگراین ملاقات تجدید شود خلاصه درنتیجه ملاقات ثانوی قرار براین شد که روز بعد به‌اتفاق‌ایشان درسلیمانیه‌وثوق‌الدوله‌راملاقات ودراین‌ملاقات که بیشتر ازسه ساعت‌بطول‌انجامید ایجاب میکرد که مجدداً این‌ملاقات ومذاکره تجدید شود ـ خاطرم نیست که روز بعد یاروزسوم مجدداًدرسلیمانیه‌تجدید صحبت و مذاکره بعمل‌آمد چون روز نتیجه واخذ تصمیم بود صحبت دراطراف اقدام فوری بود .

کاربه‌اینجا رسید که مدرس و حاج‌آقا جمال وسیدمحمد امام جمعه تهراز وجمع‌دیگر ازعلماء،مدیران‌جرایدوبازاریها بحضرت عبدالعظیم متحصن شده واراحمد شاه تقاضای عزل صمصام‌السلطنه وزمامداری وثوق‌الدوله‌را استدعا کردند چون تحصن بطول انجامیدشاه‌کالسکه عقب علماء فرستاد وآنها به‌شهرمراجعت کردند وتحصن‌خاتمه یافت صمصام‌السلطنه معزول ووثوق‌الدوله‌زمام اموررابدست گرفت ووزراء خودرابا شرح بحضورشاه معرفی نمود .

محاسب‌الممالك شیبانی وزیرپست وتلگراف ـ سردار همایون والی کف وزارت جنگ ـ نصرةالدوله وزیرعدلیه ـ صارم‌الدوله‌وزیردارائی ـ فتح‌الله‌اکبرسپهدار وزیر کشور ـ مشاورالممالك انصاری وزیرخارجه.

تقریباً درمدت‌یکسال‌روابطوثوق‌الدوله‌ومدرس بسیارخوب‌بودو بااینکه جانب عضومؤثر وبانفوذ کمیته مرکزی حزب دمکرات بودم لکن بواسطه اعتماد مرحوم مدرس‌بمن داشت واسطه‌مذاکرات‌بین مدرس‌ووثوق‌الدوله بودم بمحض‌اعلا وثوق‌الدوله راجع به‌عقد قرارداد اعتراض شدید علماء به رهبری مدرس آغاز و یافت حتی اعتراضات خودرابرای دولت فرانسه وآمریکا ارسال ودراین جریان را وثوق‌الدوله ومدرس‌قطع گردید.

اینجانب فرصتی بدست آورده بملاقات مشیرالدوله نایل شدم وعقیده ایشان را درباره عقد قرارداد استعلام نمودم و خواستم بدانم مشیرالدوله چه عکس العملی نشان خواهد داد .

مشیرالدوله اظهار کرد وثوق‌الدوله مرد سبعی است ولی چون من ازدید و بازدید خودداری کرده‌ام بنابراین ازاظهارعقیده معذورم و بلافاصله بازبردستی صحبت را تغییرداد واظهار داشت تألیفات ناسخ‌التواریخ چند جلداست وباید تصدیق نمود که ناسخ‌التواریخ اسباب افتخارعالم اسلام است وبقول کنت گوبی‌نوسفیرفرانسه مقیم تهران لسان‌الملك سپهر اعجوبه زمان است میتوان گفت هیئت حاکمه آنطور که باید از خاندان لسان‌الملك سپهر تقدیر وتجلیل نکرده‌اند. اشخاصی که مشیرالدوله‌را ملاقات مینمایند تصور مینمایند مرد ساده‌ئی است درصورتی که بسیار تودار خودخواه وعاقلی بوده است.

درآنموقع که بین مدرس ووثوق‌الدوله قطع رابطه گردید اینجانب بواسطه اینکه عضومؤثروزارت جنگ بودم مقتضی نبود که دیگر بامدرس رفت وآمدداشته باشم زیراوظیفه اداری غیرازاین نبودمعذالك ازنظرمسلك وروش سیاسی اختلاف بین حزب اعتدالیون وحزب دمکرات بود ومدرس بااعضاء کمیته حزب دموکرات روابط مسلکی نداشت‌واینجانب‌عضومؤثر کمیته دموکرات بوده‌ام‌ولی‌روی‌امتحان واعتمادی که مدرس بمن‌داشت درد دل وپیغامات بوسیله من‌انجام میگرفت.

در آنموقع فصل تابستان بود وثوق‌الدوله در قلهك و اینجانب در تجریش منزل داشتیم شب جمعه بمنزل‌آمدم ازجهانگیرخان پیشخدمت‌وثوق‌الدوله یادداشتی دیدم نوشته بودآقافردا بعد ازظهردرمنزل شهرمنتظرشماخواهند بود.

وثوق‌الدوله‌راملاقات کردم‌اظهارداشت‌ازدوست‌مشترك‌متظاهروناراحت‌چه‌خبر دارید توضیح دادم چون عضودستگاه دولت هستم خبرواطلاعی ندارم مسئولیت اداری اجازه ملاقات‌نمیدهد وثوق‌الدوله‌اظهار کرداشتباه مینمائید چون شماطرف اعتمادمن هستید بهتر بود گاهی ایشان‌را ملاقات و تحبیب میکردید . پاسخ دادم مدرس عداوت

شخصی باشما ندارد که قابل‌اصلاح باشد نه‌شمامیتوانید ازعقدقرارداد صرف نظر نمائید نه اوساکت وآرام خواهدماند حوادث تکلیفرا معین خواهد نمود سپس وثوق‌الدوله اظهار کرد بروید و مدرس راملاقات نموده وپیغام مرااینطور اظهار کنید من امام‌زاده درست نمیکنم نه‌شماراتبعید وتوقیف مینمایم بلکه شاخ وبرگهای شمارا میسوزانم که دسترسی بجائی نداشته باشید.

وقتی بکوچه مدرس رسیدم چند نفر مأمورین شهربانی بمن اظهار کردند کجامیروید بمنزل مدرس ؟ اسم شماچیست ؟ اسم وشغل خودرا اظهار کردم حضرات لذت بردند که گزارش برضد من توسط شهربانی برای رئیس دولت میدهند.

وقتی بملاقات مدرس نایل شدم اول حرفی که زداظهار کردبسیارکار خوبی کردیددراین‌اختلافات‌نزدمن‌نیامدید زیراشماعضودستگاه‌دولت هستید حالاچه شد که تشریف‌آوردید ـ شرح قضیه وپیغام وثوق‌الدوله‌را بیان نمودم مدرس اظهار کرد وثوق الدوله بسیار ـ متهوروجسور است اگر جسارت نداشت و مرتکب چنین خیانتی نمیشد ولی‌تاریخ تکرارمیشودعبدالملك مروان سی‌سال‌درخانه خدامعتکف واشتغال به‌تلاوت قرآن داشت ولی پس‌ازاینکه بخلافت رسید قرآن رابوسید که تاحالا رفیق شما بود وبعدهم شهرمکه‌راآتش زدوبه‌منجنیق بست. بهرصورت وثوق‌الدوله راحالی‌نمائید کارخودم را مینمایم وشماکار خودتان‌را لکن من موفق میشوم وشماضررخواهید نمود اگرقرارداد لغوشدهمیشه متضرر ومنفور ازسیاست دورخواهید بود واگرقراردادعقد وانجام‌گرفت دیگر انگلیس به‌شماکاری ندارد وبرای رضایت ملت ایران شمارا [illegible] خواهدنمود ـ وقتی پیغام مدرس را بیان کردم این مردتیزهوش اظهارنمود خدا آسایش ملترا فراهم آورد ومدرس نمیخواهد بفهمد ایران درچه وضعیت و انگلیس دردنیادرچه وضعیت قرار گرفته من عقیده دارم بزرگترین خدمترابه‌ایران نمود اگرمن باتلاش وزحمات چندماهه انگلیس‌هارا بعقداین قرارداد متقاعد نکرده [illegible] انگلیس‌ها ایران‌را اشغال وبجای من ودیگران یك سرویك ژنرال‌زمام‌امور را بدست میگرفت ومدتی سکوت اختیار نموده‌سپس اظهارداشت بمرگ قوام‌السلطنه علاوه

ات طولانی که باماًمورین انگلیس در تهران نمودم دویست هزار تومان پول
افاتمن بوزیرمختار ایران درلندن بوده است عقیده‌ام این است که فعلا بعد از
قرارداداستقلال وتمامیت ایران مصون خواهدماندوالا ناعوام فریبی وریا نمیشود
کت را اداره نمود وبعدها تاریخ قضاوت خواهد نمودولابمکه بقول مدرس من فدا
بقای ایران فوق بقای من ومدرس است.

بعد ازچندی که احمدشاه ازاروپا مراجعت نمود نریمان وزیرمختار جدید
گلیس نیزدرآن کشتی بوده وبتهران مراجعت کرد و بالاوصله وثوق الدوله بر کنار
شیرالدوله منصوب گردید درهمان ایام بفکر گفته‌های مدرس افتادم که این مردتیز
ش خوش تشخیص چه خوب پیش‌بینی نمود ووثوق الدوله قربانی شد.

بهرصورت وثوق الدوله رفت وسیاست جدید باآب وتاب برای آینده رنگ
میزی شدواحساسات جدید ملی باتعصب برای سیاست بعدی رنگ وروغن میزد.

بحمدالله ماپادشاه دانشمندروشنفکروباابتکارات عالیه داریم که برای تجدید
ظمت ایران روزی ۱۶ ساعت کارمدام تحمل میفرماید که ایران دوش بدوش دول مترقی
جلو رود.

خداوندشاهنشاه آریامهربزرگ ما را از گزندحوادث مصون دارد.

یارب این آرزومراچه خوش است تو بدین آرزو مرا برسان

حقایقی ازخاطرات بنده یزدان وخدمتگزار سلطان لسان سپهر.

۳۰۰۰۰۰ جلد کتاب

از زمان جنگ دوم تاسال ۱۹۶۵ باشر ۲۷۰۰۰ جلدکتاب جدید در آلمان و
برلن غربی رکورد جدیدی دراین زمینه بدست آمده‌است. در مقام مقایسه با سال ۱۹۵۱
تعداد نشرکتابها به دوبرابر رسیده‌است و تقریبا یک پنجم سوژه‌های این کتب در زمینه
ادبیات بوده وسوژه‌های بعدی درمورد اقتصاد ـ علوم اجتماعی و آمار و یا تاریخ و مردم
شناسی است.

درآلمان فدرال و برلن غربی ازسال ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۵ جمعاً ۳۰۰۰۰۰ کتاب به
چاپ رسیده‌است.

۵

نوشتهٔ ادموند میشله وزیر دفاع ملی اسبق فرانسه

ترجمه اصغر فرمانفرمائی قاجار

رهبان فرانز استوك Ableé Franz Stock

صبح یکی از روزهای ماه آوریل ۱۹۴۳ بود . آفتاب بهاری پاریس باطراوت خاص میدرخشید وروزخوشی رانوید میداد . اما برای من که درزندان فرسن۱ بودم و هرروز بیم داشتم گشتاپو عده‌ای ازهموطنانم رامحکوم به فنا و نیستی کند ، آغاز یك روز دیگر ناامیدی‌ونگرانی بود . درآخرین بازپرسی بمن گفته بودند که زن و هفت فرزندانم بازداشت شده‌اند . آیا چه برسرآنها خواهدآمد ؟

ناگهان بصدای بازشدن در سرم راکه بالاکردم کشیشی را دیدم که در آستانه سلول من ایستاده است . من کشیش زندان راطلبیده وانتظارداشتم که کشیش مسن‌وریشوی فرانسوی را که موقع ورود به زندان با یك نظردیده وشناخته بودم بفرستند .امامردی که درمدخل سلول بود باقدکوتاه، موهای‌زرد، گوشهای کمی‌آویزان‌وچشمان گل‌ترنجابیش درست تیپ یك‌مرد جوان آلمانی بود . چنانکه واخوردگی مرا حس کرده باشد ، آهسته گفت که پرمدیو۲ او را فرستاده . پرمدیو همان کشیشی بود که موقع ورود به‌زندان‌دیدم او ازدوستان من وبرای فراردادن پناهندگان ضدآلمانی به‌خارج ازفرانسه بامن‌همکاری کرده بود. گماهی که بخاطرآن‌زندانی‌شده‌بودم وگشتاپوسعی‌میکرد وادار به اعترافم‌نماید. امکان داشت که آنهم نیرنگی باشد . اماقیافه وتبسم صاف وبی‌آلایش‌رهبان‌جوان اطمینان‌بخش بود . بعد ازانجام مراسم کمونیون۳ ابتدا وانمودکردکه میخواهد سلول‌را ترك کند ، اما برگشت وگفت : ما یك دعای آوماریا هم میخوانیم . بعد پشت به پاسبان کرده به زانو درآمدیم . پس‌ازجمله اول دعاکه بلندمیخواند زیرلب وخیلی‌آهسته گفت: زن شما دیروز آمد مرا دید اووبچه‌ها همه سلامتند بعد از جمله دوم‌دعانامه گفت: مبادا نگران‌باشید همه سلامتند ....

این بود اولین ملاقات من با رهبان فرانز استوك کشیش آلمانی، همان‌کسی که

۱ـ Fresne یکی‌ازشهرهای کوچك‌فرانسه

۲ـ Père بمعنی پدر وعنوانی‌که به‌کشیش‌ها میدهند

۳ـ Comunion تلاوت سرودالقربان

د ومحبت بسیاری از فرانسویها را که در چنگال هموطنانش زجر کشیده بودند جلب
• بود. وی عضو میسیون کاتولیك آلمانی در فرانسه اشغال شده بود وخدمات مذهبی
لنانش را که بیشتر کارمندان دفتری وسربازان وافسران آلمانی بودند انجام میداداما
بده ازوظائف رسمیش وبا بخطرانداختن جانش، هرروز بین محبوسین سیاسی فرانسوی
نوادههاشان پیامهائی میآوردومیبرد .

در این وظیفه که برای خودش تعیین کرده بوداودرحقیقت وعملا خودشرادرزمره
زارنفر محکومین وزندانیان قرارداده بود و در سرنوشت شوم آنها سهیم شده بود تا
ها بفهماندکه تنها نیستند . درراه خدمت بسایرین هیچگاه ازخودش سئوال نمیکرد :
این آلمانی است یافرانسوی ؟ آیا آن مسیحی است یایهودی و یا مرتد است ؟ آیا آن
اهکار است یابی گناه ؟ اوفقط از خودش سئوال میکرد : آیا چگونه من میتوانم زجر
ا تخفیف دهم ؟ اوایمان استواروخلل ناپذیر یك مردنحیف خسته ونگران رادرمخالفت
بوای نیرومندی که درطبیعت انسان نهفته بکارانداخته بود. همان غریزهای که انسان متمدن
تفکررا وادار به خونریزی وجنگ وستیز می کند . عاقبت او کامیاب شد و با سرمشق
اردادن خودش نشان داد که عشق ومحبت ازبغض وشقاوت نیرومندتراست .

در ۱۱ سپتامبر۱۹۴۲ استوك در دفتر یادداشت روزانهاش چنین مینویسد : چه
سرتی وچه سعادتی امروز موفق شدم یك کتاب دعای برآی۱ جهت یك محکوم فراهم کنم.

در هفته بعد مینویسد : پاسبان کتاب دعا راکشف کرد وچون محکوم باعدام از
واندن و ملاقاتممنوع بود آنرا ضبط نمود. آیا کسی میتواند گریه یک مرد کور
ا تحمل کند ؟

درظرف مدت شش ماهی که من درزندان فرسن گذراندم (قبل ازاینکه بهزندان
اخو منتقل شوم) رهبان استوك هفتهیك بار میآمد بملاقات من . اوهیچگاه زیاد نمیماند
یرا زندانیان دیگری بودندکه بیشتر از من باواحتیاج داشتند یعنی محکومین بمرگ .
چندین بار قبل ازطلوع آفتاب صدای آنان راکه درحیاط زندان سوار اتومبیلهای سیمی
میکردند میشنیدم. رهبان استوك با یکایك آنان ملاقات کرده بود ؛ قوت قلب به آنهاداده
بود وبا مؤمنین آنها دعا خوانده بود وآخرین پیام آنها رابرای کسانشان گرفته بود. بعد
باتفاق آنها میرفت به محل اعدام یعنی منوالرین (یکی از استحکامات نزدیك پاریس)
برای اینکه تاآخر باآنها باشد .

برای کاتولیکها جمله بخشایش گناهان رابهلاتین ادا میکرد. برای پرتستانهاز
آیات انجیل قرائت مینمود وبرای یهودیها تورات میخواند .

مناظر سوزناك راکه درخاطرش میماند دریادداشت روزانهاش منعکس میکرد :
یك کارمند اداری سابق امتناع می کند ازاینکه چشمانش را ببندند . و می گوید : بزنم و

۱- Louis Braille پرفسور لوی برآی کهخودش کور بود وحروف برجسته
مخصوص خواندن کورها را اختراع نمود ۱۸۵۲-۱۸۰۹

بچهایم .بگوئید «من قادر بودم درچهره مرگ خیره شوم» یا یك زندانی آخرین تقاضایش را می‌کند : «خواهشمندم در کنار رسد تیراندازان بایستید تا وقتی‌میمرم شما را به‌بینم.»

چگونه مردی بحساسیت استوك می‌تواند چنین صحنه‌هائی را چندین سال تحمل کند ؟گمانم جواب این‌سئوال خیلی ساده‌است : برای‌اینکه ناامیدانه باواحتیاج داشتند. به کشیش‌های فرانسوی ندرتاً اجازه داده میشدکه وظایفشان را انجام دهند. اگراو این زندانیان را در آخرین ساعات عمرشان ملاقات نمیکردوقوت‌قلب بآنها نمیداد. کی‌میکرد؟

درماوراء قید اخلاقی خدمت بخلق که استوك شجاعانه در بحبوحه فجایع دوره اشغال فرانسه بخودش تحمل‌کرده بود این عقیده و ایمان نمایان بودکه بالاخره روزی خواهد رسیدکه جامعه بشریت خواهد دانست چگونه باصلح‌وصفا زندگی‌کند او ناچاربود پیش برودگاهی احساسات وعقده های فشرده‌اش باید مفری پیداکنند .

ژان پونید یکی‌ازمحکومین‌این‌موردرا اینطورتشریح‌میکند:«یك‌روز صبح ۱۲ نفر ازاهالی‌نورماندی تیرباران شدندورهبان استوك‌تاآخرباآنها بود. خیلی‌سخت‌وشاق‌بودزیرا آنها را یکی‌یکی تیرباران میکردند واو مجبور بود در حالت نزع و سکرات محکومین سهیم شود . آخرین نفری‌که شاهد افتادن سایرین بود جوانی بود۱۷ساله . صبح روزبعد وقتی رهبان استوك به سلول من‌آمد سرش را بادودست‌گرفته وگریست وگفت :

«خدایا ! چه مردمان سفاك وبی‌رحمی هستند . انجام‌کار چه خواهد بودوبکجا منتهی خواهد شد؟...»

اسامی محبوسین اعدام شده را در میادین عمومی برای اطلاع و ترساندن مردم اعلان میکردند . باین ترتیب بود که نازیها مرگ رهبر بزرگ نهضت مقاومت یعنی هنوره دستین درو Honoré d'Estienne d'Orves را درماه اوت ۱۹۴۱ اعلام کردند چهارماه بعد مرگ‌گابریل پری Gabriel Peri را اعلام‌کردند. اما بزودی به روایت اشخاص و بوسیله مطبوعات سری ما دانستیم‌که چطور آنها شجاعانه مرده‌اند و پیامهای آنان راکه درزندان برای هموطنان وآیندگان نوشته‌بودند خواندیم. این‌پیام‌ها غرور ملی وعشق بفرانسه را درما تقویت میکرد ومقاومت ما را شدیدترمینمود. بعدهامن دانستم‌که رهبان استوك بوده‌که باخطرانداختن جانش پیامها ویادداشت های روزانه دو قهرمان مقاومت را بخارج برده‌واوبوده است‌که تادم آخر باآنهابوده وتوصیف‌کرده‌است که چگونه مرده‌اند . برای اوتفاوتی نداشت‌که‌این دونفرفرانسوی بودند یا یکی‌ازآنها ازطبقه اشراف ودیگری‌کمونیست بوده .

موقعیکه چهارتن‌گروی‌را میخواسته‌اند تیرباران‌کنند استوك اطلاع پیدامی‌کند که برادر یکی ازآنها قبلا اعدام شده وچون رویه نازیها این بودکه از هرخانواده فقط یك نفررا بعنوان‌گروی اعدام‌کنند ؛ استوك به فرماندهی عالی‌قوای آلمانیها در پاریس تلفن می‌کند ویکی ازافسران ارشد را ازبسترخواب بیرون می‌کشد تا فرمان عفوآن تن را بدهد . آن مرد دست‌بند زده وآماده حرکت به قتلگاه بوده‌که فرمان عفومیرسد.

این رهبان پاك‌نهاد تنها کار نمیکرد در هر زندانی یك یا دو پاسبان پیدامیکرد که

است شقاوت آمیز نازیها مخالف بودند ورفت وآمد اورا درسلولها تسهیل میکردند و
ای زندانیان را باومیرساندند . وقتی من درزندان فرسن بودم یکی از پاسبانهائی
ا استوك ارتباط داشت وکیل باشی گبل بود که هیکلاو ظاهراً مانند غول مشئی بنظر میآمد
ای رعد آسائی داشت اما قلبش چون طلا صاف وبی غل وغش بود. نسبت به رهبان استوك
ی بود وهر گاه درموقع ادای مراسم دعا درسلولها به کشیش کومك میکرد فوق العاده
ور میشد . اودرست مظهر یك کالیبان۱ بود. با کمال تأسف بعداً در داخواطلاع پیدا کردم
یکی از همکارانش او را لوداده و بلافاصله تیرباران شده است دوست من ژرف فولیه
(Joseph Folie) یك روزنامه نویس کاتولیك که کشیش راخوب میشناخت اورا چنین
یف میکرد : « بلند بالا ، لاغرونجیب ، شبیه یکی از ملائکه های حجاری شده در
یا های قدیمی . موقعی که من او را در فرسن ملاقات کردم هنوز اثری از نشاط
قیافه ملکوتیش ظاهر بود اما هراعدامی مانند ضربه چکشی حطوط نشاط ومسرت را از
رهاش میزدود وبجای آن ها سوراخهائی ازغصه واندوه بوجود میآورد.

موقعی که به یکی ازدوستان قدیمیش گفته بود : نمیدانم آیا من خواهم توانست
امه بدهم. چقدرخوب بود فقط می توانستم بخوابم . نیروی مقاومت وتحمل اوحیرت انگیز بود.

وقتی به خانه اش در کوچه لوموند بازگشت آنجا هم آسایش نداشت غالباً ۵۰الی
۶ نفر که غالب آنها مادر یا همسر محکومین بودند به ملاقاتش میآمدند که شاید کشیش
درنه ای ازامید برایشان باز کند . عده دیگر گریان وبالان مستقیماً ازقبرستان میآمدند.
نجائی که فرزندان یاشوهرهایشان رادفن کرده بودند غالباً درگورهای بدون سنگ وعلامت.

موقعی که کشیش درفرسن ازما دیدن میکرد درقیافه اثر یك نوع نشاط ومسرت عمیق
سمانی میدرخشید . وقتی فرستادن پیامهای کتبی خطرناك بود آنها راکلمه به کلمه بخاطر
میسپرد . بعدازاینکه منسوبین زندانیان را ملاقات میکرد ازاین سلول به آن سلول میرفت
اخبار خانوادگی وپیامهای شفاهی را به زندانیان میرساند وحتی فرزندان آنان را نام میبرد.

بدترین وسخت ترین درد یك زندانی تنهائی وتشویش خاطر است رهبان استوك
با احساسات سرشارش وبا مهارت خاصی خاطرزندانیان راجمع واحساس شرافت مردی را
دوباره درآنها بیدار میکرد .

بسیاری ازاعضاء نهضت مقاومت اسراری را میدانستند که تأمل داشتند افشا کنند.
ژان پونیه در یادداشتهایش مینویسد که اولین بارکه کشیش را طلبیده کشیش باو می گوید :
«دراعترافاتتان اگرمطالبی هست که با زندانی شدن شما ارتباط دارد بهیچوجه لازم نیست
ازآنچه کرده یا گفته اید چیزی ابراز کنید فقط آنها را به یاد بیاورید من یقین دارم خدا
خواهد شنید »

۱ــ کالیبان Caliban با شخصیت خیالی که شکسپیردراثرخودش به نام طوفان بوجود
آورده وعبارت ازغول مهیب، وخشنی است که دارای قلب پاکی بوده ولی ناچاراست ازیك قدرت
مافوقی اطاعت کند ولی دائماً با او در کشمکش وجدال است مقاومت می کند.

قبل ازاینکه من یادداشتهای روزانه‌اورا بخوانم نمی‌دانستم که مردی که‌ماآورا آنقدر زحمت میدادیم خودش محکوم به نیستی وفنااست‌یك هفته قبل ازاینکه من به داخو منتقل شوم‌معاینه طبی ازاوکردند وپزشك دستوراستراحت‌کامل‌داد. دریادداشتهایش‌مینویسد که قلب من خوب‌کارنمی‌کند ؛ اما همچنان وبلکه باحرارت بیشتری‌به‌کارش‌ادامه‌میدهد.

ابراز شجاعت درمیدان جنگ‌ویاچندین سال روزی ۱۸ ساعت‌کارکردن‌کارمهم و شاقی‌نیست اما استوك دائماً دراثرفشار تشویش‌ونگرانی درعذاب بود ، اشخاصی‌که او را خارج از زندان‌ملاقات‌کرده بودند می‌گفتندکه غالباً اورا دیده‌اندکه ازشدت‌فشارروحی عرق‌میریزد ویامیلرزد چه‌اختلاف بزرگی‌باآن‌کشیشی‌که وقتی‌ما را ملاقات‌میکرداعتماد واستقامت را باقیافه روشن ومتبسمش بماتلقین‌مینمود .

در دوران اشغال فرانسه عده‌معدودی ازکشیش‌هاکه بیشترآنها از اعضاء نهضت مقاومت بودند تقریباً هرهفته محرمانه بارهبان استوك‌ملاقات میکردندکه وسیله‌ارتباط با زندانیان فرسن و شرش‌میدی وسانته را برقرار کند رهبان استوك ازخطربزرگی‌که اورا تهدیدمیکرد واقف‌بوداماحس‌میکردکه وظیفه‌او است‌که بدون‌رعایت ملیت‌اشخاص‌به‌هرکس که‌رنج‌میبرد کومك کند . یکی‌ازکشیش‌های فرانسوی بمن‌میگفت : «اطلاعاتی‌راکه استوك بمامیداد به‌اندازه‌ای ارزش‌داشت‌که نمیتوان قیمتی‌برای‌آنها قائل‌شد زیرا استوك به‌تمام پرونده‌های زندانیان دست‌رسی‌داشت ومیدانست‌که‌گشتاپو تا چه‌اندازه اطلاعات دارد وما میتوانستیم زندانی‌را قبلا واقف‌کنیم وازبازداشت بی‌حساب اشخاص‌دیگر جلوگیری‌کنیم. بعلاوه با این‌اطلاعات خانواده‌ها بهترمیتوانستند وسایل‌دفاع رافراهم‌کنند و زندانیان‌هم میتوانستند جوابهائی‌که بایددربازپرسی‌بدهند قبلاطرح‌کنند .

استوك هیچگاه بادوستان فرانسویش راجع به‌کارهائی‌که آنها درنهضت مقاومت انجام داده‌اند بحث‌نمیکرد او هیچگاه یك‌کلمه برعلیه‌آلمان نمی‌گفت امابهمان شدت‌که فرانسویها بانازیها مخالف‌بودند از نازیهامتنفربود.»

درپایان آخرین ملاقاتهای سری‌یکی‌ازکشیش‌ها راپای‌تلفن‌می‌طلبندوقتی‌مراجعت میکند متبسم‌بوده زیرا اطلاع یافته‌بودکه متفقین درپروانس (Provence یکی‌ازولایات فرانسه درساحل مدیترانه) نیروپیاده کرده‌اند و به‌استوك میگوید :

« من‌بعد زجزومرارت شماپایان خواهد یافت » او جواب میدهد : « نه آنوقت هموطنانم احتیاج به‌کومك من‌خواهند داشت.»

وقتی‌جنگهای خیابانی‌درپاریس شروع‌شد این‌مرد خسته‌وناتوان باقلب بیمارش، در بحبوحه سرایداری به خیابان میرفت که به مجروحین و یا اشخاص مشرف بمرگ کومك کند .

آلمانیهائی‌راکه جراحتشان سخت و خطرناك بود به مریضخانه پیتیه (Pitié) منتقل‌میکردند . درآن مریضخانه‌فقط یك‌پزشك بادو پرستارکار میکرد . استوك سه‌شبانه روز بدون اینکه دقیقه‌ای بخوابد درآنجاکار میکرد

وقتی مریضخانه به تصرف نهضت مقاومت درآمد فرمانده آنها خواست که مجروحین ، تلافی چهارسال فجایعی که نازیها مرتکب شده بودند درخیابان تیرباران کند پرشك را می‌طلبد همینکه فرمانده او را می‌بیند فریاد میکشد «محبر همان استوك اینجاست من درفرسن بودم شما خیلی بمن کومك کردید» کشیش با صدای ملایم و آرامش جواب میدهد ب ، حالا نوبت شماست که به ما کومك کنید ، فرمانده فرانسوی دستور میدهد فوراً میه‌ای بردرمریضخانه الصاق کنند مشعر براینکه مریضخانه تحت حمایت فرانسویهاست و ازهرگونه معامله بمثل خودداری شود

کشاکش جنگ تغییروضع داده بود حالا محبوسین آلمانی بودند که احتیاج به کومك تند . برای اینکه با آنها باشد داوطلبانه خودش را مانند اسیر جنگی تسلیم متفقین کرد .

درجواب کنت ژان دبانژ Comte Jean de Pange که ضمن نامه‌ای از مات او تشکر مینماید چنین جواب میدهد

«من فقط وظیفه رهبانی خودم را انجام داده‌ام حالا هم حاضرم بکسانی که درمذلت دبختی هستند واحتیاج به کومك دارند کومك کنم بهمین دلیل خودم را تسلیم قوای فقین کردم که نسبت به ایجاد حسن تفاهم ومعاونت اجتماعی کومك کرده باشم »

خبر فتح پاریس درماه اوت ۱۹۴٤ درداخو بمن رسید متفقین درآوریل سال بعد خورا اشغال کردند وزندانیان آزاد شدند ومن بفرانسه بازگشتم که وزارت دفاع ملی را بهده بگیرم . پس ازچندی دریك مسافرت رسمی بشارتر از یك مدرسه علوم دینی که سیم اردار دور آن کشیده بودند صحبت کردند ابتدا مطلب دستگیرم نشد پس از استفسار معلوم دمقصود ازاین مدرسه یکی از کلبه‌هائی است که درمحوطه زندان اسرای آلمانی واقع است عده‌ای از اسرای آلمانی در آنجا به تحصیل علوم دینی مشغولند که کشیش بشوند یك الهام و حریك عینی مرا بدانجا کشاند یکی از شاگردان دراطاق رئیس مدرسه را باز کرد و رهبان استوك رامقابل خود دیدم !

باوجودیکه چهل وچندسال بیشتر نداشت رنگش پریده ولاغر بود چشمانش دیگر آن فروغ سابق را نداشت و مرگ نابهنگامی را خبر میداد . باوجود این وقتی حرف میرد قیافه‌اش ازمسرت وخوشحالی میدرخشید زیرا امیدوار بود این کشیش‌هائی که تربیت می کند بعد از بازگشت بآلمان درنهضت آشتی و توافق بین دوملت پیشقدم خواهند شد .

متأسفانه رویاهای او با آنچه بعداز جنگ گذشت وفق نمیداد درهرحال او باوجود ضعف قوا وناخوشی لاعلاج قلبی موفق شد درظرف دوسال درحدود وهزار نفر را برای انجام هدف عالیش که التیام جراحتهای معنوی ناشی از جنگ بود تربیت کند او بآنها میگفت ما باید خودمان را برای هرپیش آمدی آماده کنم سروگردن خودمان را راست نگاه داریم زیرا اطمینان داریم هدف ما صحیح است وبفرض اینکه مورد استهزاء واعتراض واقع شویم نباید مأیوس گردیم . ما باید عشق بوطن را باعشق به بشریت همسازکرده آنرا ماوراء سرحدات ونژادها وطبقات امتداد وگسترش دهیم .

یکسال‌ونیم بعد از این ملاقات اطلاع حاصل کردم که رهبان استوك در پاریس درگذشته است ومسابقه طولانی‌بامرگ پایان‌یافته است چون‌وی رسماً جز و اسرای جنگی بود روزنامه‌ها اجازه‌نداشتند مرگ اورا فوراً اعلام‌کنند بنابراین درمراسم تشییع جنازه او درحدود چندنفر بیشترشرکت‌نکردند ویکی‌از مشایعت‌کنندگان عالیجناب‌انژلورنکالی Angelo Roncali نماینده پاپ درفرانسه بودکه قبلا چندین‌بار به شارتر رفته و کشیش‌را خوب‌میشناخت . پاپ‌آینده جن ۲۳ می‌گفت «خاطره آنچه‌اوکرده است به تمام ملل تلقین‌خواهدکردکه چگونه بایدموانع واختلافات را ازشاهراه دوستی‌حل‌کنند » من باچندنفردیگر رفتم به‌قبرستان تیس (Thiais) رهبان استوك‌راهم مانند‌اسرای آلمانی آنجا دفن‌کرده بودند وفقط‌یك‌صلیب چوبی‌روی قبربی‌نام ونشانش‌دیده میشد . امروز او درشارتر درکلیسای نوسازی به نام سنت‌ژان باپتیست درشبور Saint Jean Baptiste de Rechevres که‌بهمت و تشویق شاگردان سابقش ساخته‌شده در آرامگاه ابدی‌خودآرمیده‌است . این‌کلیسا که نزدیك‌محل مدرسه‌علوم‌مذهبی واقع‌است سمبل‌پیروزی دوستی‌وبرادری است بردشمنی‌و بغض .

بانیان‌قبررا ازجمله‌ای‌که روی‌قبرحجاری‌شده میتوان‌شناخت :

«خانواده‌های زندانیان فرانسوی تیر باران شده سپاسگذارند » اخیراً من در شارتر پیاده بطرف‌کوچه صلح‌میرفتم واز‌کلیسای‌سنت‌ژان‌باپتیست‌وارد میدان رهبان‌استوك شدم . فضای مقابل قبرمطابق معمول‌پرازجمعیت زائرین‌فرانسوی وچندنفرآلمانی بودچند دقیقه درسکوت مطلق جلوقبرایستادم . گوئی حضورآن‌کشیش جوان چشم‌آبی‌راکه‌سابقاً در فرسن ملاقات کرده بودم حس میکردم‌که با صدای آرام و دلنشینش‌می‌گفت :

«عاقبت روزی خواهد آمد که ما بدانیم چگونه بدون اختلاف و موانع با هم زندگی کنیم.»

لی مشیری
لندن

وسند رسمی دولت انگلیس دربارهٔ چگونگی امضاء فرمان مشروطیت وشمه‌ای از فعالیت‌های حوم سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی وشهادت وی

بااینکه‌تا کنون دربارهٔ مشروطیت‌ایران توسط مورخین ونویسندگان‌ایرانی وپائی‌مطالب زیادی بصورت کتاب، مقاله‌ویارساله نوشته شده‌است معهذاگاه وبیگاه اق واطلاعاتی بدست میآید که هنوزانتشار نیافته ودرعین حال نسبتاً تارکی دارد ن‌مطالعه اسنادسیاسی‌دولت انگلستان دو گزارش رسمی ازسراسپرینگ رایس سفیر لت انگلیس در دربارشاهنشاهی ایران خطاب به سرادوارد گری وزیر امور خارجه گلستان بدست‌آمد که دارای اهمیت می‌باشد زیرا این گزارش میرساند که مرحوم ظفرالدین شاه فرمان مشروطیت‌را باطیب خاطرامضاء نکرده بلکه بیشتر درائرفشار رادیخواهان وبعضی ازعلما از روی ترس ناچار گردیده خودش را تسلیم ارادهٔ آنان نماید اینك دوگزارش نامبرده بنظرخوانندگان گرامی میرسد:

نامهٔ محرمانه شماره ۱۶ مورخ ۲ ژانویه ۱۹۰۷ از سراسپرینگ رایس به سرادواردگری.

عالی‌جنابا شاید‌تقدیم‌شرح جریان چگونگی‌اعطاء مشروطیت به‌ملت‌ایران برای‌اطلاع‌آن عالی‌جناب بی‌فائده نباشداین‌اطلاع رامن‌از کسی که خودشخصاً بازیگر عمده‌دراین حادثه‌بوده‌است دریافت داشته‌ام‌مشارالیه چنین اظهارمیداشت: «پس‌ازاینکه درشورا (منظورجلسه مشورتی است نه‌مجلس شورای ملی) بانمایندگان انجمن توافق حاصل شد دیدیم تمام اشکالات واختلافات برطرف‌گردیده است ولی وقتی که ما باتفاق نمایندگان‌باانجمن آمدیم وتصمیماتی‌را که درشورادرموردقوانین اساسی‌مجلس ساگرفته بودیم به‌آنان اعلام کردیم اول‌همه سکوت اختیارنمودند ولی ناگهان شخصی ازمیان گروه تماشاچیان فریاد زدو گفت «آقایان به‌مجلس خیانت شده است» فی‌الفور وضع

بکلی بهم خورد واین آشفتگی ازداخل مجلس به خارج نیز سرایت نمود کاملا روشن شد که مردم پیشنهادات ما راهرگز قبول نخواهند کرد بین ما واعضاء انجمن مذاکرات زیادی ردو بدل شد و کار بمجادله کشید مادیدیم شکاف خیلی عمیق است ونمیشود آنرا باین آسانی بهم وصل نمود ولی یکعده ازطرف مجتهدین وسران مذهبی به میان مجلس آمده واظهار داشتند «مجادلات مافقط به نفع دشمنان آزادی تمام خواهد شد» این اظهار در حاضرین اثر کرد بنابراین ما باهم موافقت کردیم که درپیشنهادات خودمان تغییراتی بدهیم و ولیعهد (محمدعلی میرزا) نیز راجع به مطالبی که بنظر ما ضروری میرسید هیچگونه اشکالی نتراشید ملت نیز هرآنچه را که ما باآن موافق بودیم پذیرفتند دیگر گفتگوئی درمیان نیامد مجادلات خاتمه یافت.

ولیعهد نوشته را نزد شاه فرستاد اعلیحضرت روی صندلی راحتی لم داده بودند با اینکه خیلی خسته بنظر میرسید هنوز قادر بر تکلم بود وحواسش سرجای خود بود وقتیکه مأمور نوشته را حضور شاه تقدیم کرد وشاه متوجه شد که مربوط به قانون اساسی است و برای امضاء نزد وی آورده اند یك ضرب المثل ایرانی را برزبان می آورد: لیس علی المریض حرج در متن انگلیسی نوشته شده: «تصمیم شخص مریض ناخوشی بارمی آورد» و از امضاء خود داری نمود.

این جریانات در روز یکشنبه رخ داد طولی نکشید که مردم در خارج خبردار شدند سپس یکعده ازمجتهدین عریضه ای حضور شاه عرض واظهار داشتند اگر شاه قانون اساسی وفرمان مشروطیت را امضاء ننماید در تمام ایالات ایران شورش و انقلاب برپا خواهد شد واین معصیت و گناه بزرگ متوجه شخص شاه میباشد وهرگاه خون مردم بیگناه که درسایه توجه شاه قرار گرفته اند دراثر قصور وتعلل وی ریخته شود نفرین خدا تا لب گور دامنگیر وی خواهد شد.

این نامه به قصر رسید ودرحضور شاه بدست یکی ازدرباریان مقرب افتاد مشارالیه نامه را خواند و بعد پاره کرد سپس آهسته گفت: «این مطلب نباید بگوش شاه برسد» شاه را ترس برداشت و بوئی برد اصرار کرد باید به او گفته شود مضمون آن نامه چه بوده وقتی که آخر سر موضوع نامه را شنید اظهار داشت «من فردا امضاء خواهم کرد» چندنفر از آقایانیکه

نورشاه بودند عرض کردند «قربان بهتراست همین امشب امضاء فرمایید» از اینرو شاه
ولیعهد و صدراعظم را احضار نمود و درحضور آنان فرمان مشروطیت و قانون اساسی را امضاء
. وقتی که امضاء آن تمام شد گفت «حالا با آرامش خاطر میتوانم بمیرم »!

در دنبال این نامه سفیر انگلیس در تاریخ ۳ ژانویه ۱۹۰۷ ضمن گزارش
بانه درباره حوادثی که در ایران رخ داده راجع به مشروطیت ایران مطالب زیر را
ته است :

«قانون اساسی در ۳۰ ماه گذشته (دسامبر) ساعت ۶ بعدازظهر توسط شاه امضاء
دید سپس ولیعهد و صدراعظم هردو مهر خودشان را روی آن زدند و بلافاصله روز اول
و به تسلیم انجمن گردید سید جمال‌الدین واعظ شهیر و برجسته (والد نویسنده جلیل
مر آقای سید محمد علی جمالزاده) خطاب به جمعیت بسیار انبوهی که در مسجد
تباً همه روزه جمع می‌شدند در تمام مدت ماه گذشته نطق‌های تکان دهنده و مهیج
راد می‌نمود برای اینکه از خط مشی و افکار وی مستحضر شوید مطالب زیر که نمونه‌یی
گفتارهای او می‌باشد بعرض می‌رسد: (خوانندگان فراموش نفرمایند که گفتار مرحوم
ید جمال‌الدین از متن انگلیسی ترجمه شده است) آقایان علما بمن میفرمایند ولیعهد
رفدار مشروطیت است امیدواریم چنین باشد! ولی من بشما تذکر میدهم هیچ ملتی
رگز در جهان تا کنون دیده نشده که آزادی و حریت را بدون خونریزی بدست آورده باشد!
شما باید عنداللزوم همان کاری را که روسها کردند انجام بدهید تزار روسیه باداشتن قشون
دو ملیون نفری که به او مثل یك پدر یك ولی نعمت حتی مانند (استغفر اله) یك امام نگاه
میکردند مجبور شد از افکار عمومی تبعیت نموده و مشروطیت را بملت اعطاء نماید شماها
نباید از جان خود بترسید مرگ باشرافت بمراتب اولی‌تر از زندگی در اسارت است ما باید
جان خودرا فدای دولت و ملت بنمائیم در روسیه حتی بچه‌ها در راه آزادی جنگیدند
من در یك روزنامه خواندم چندی پیش یك پسر بچه ۱۲ ساله در کوچه‌های یکی از شهرهای
روسیه می‌دوید و داد می‌زد آزادی! آزادی! آزادی! قزاقها اورا دنبال کرده و بسوی
او تیر انداختند آن پسر با اینکه زخمی شده بود همچنان می‌دوید و فریاد می‌زد آزادی!
تا اینکه خود را به تیر تلگراف رسانید و بالای تیر رفت و آن کلمه مقدس را

تکرار نمود تااینکه بار دیگر هدف گلوله قرار گرفت وجسد مردمُوی برروی زمین افتاد.
این است راه وروش بدست آوردن آزادی! سران مذهبی وآقایان علما حالا می‌فرمایند شاه آتیه ماهواخواه مشروطیت است ماهم کمال امیدواری راداریم که همینطور باشد ولی هرگاه او روزی عقیدهٔ خود را تغییردهد باید بداند که رفتارما نیز نسبت بوی عوض خواهد شد.

امضاء سرسیسیل اسپرینگ

سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی بطورحتم سهم بزرگی دربیداری ایرانیان داشته است واو تنها کسی بود که عملا راه را برای پیشرفتهای بعدی درطریق آزادی باز نمود و هرگاه نطق‌های آتشین و گفته‌های دلنشین وبلاغت وفصاحت اونبود هرگز مردم ایران به این آسانی آنهمه فداکاریها وازخودگذشتگی‌ها رامتحمل نمی‌شدند علت هم این بود هرچه رامی‌گفت به‌آن اعتقاد داشت وهمه‌اش از ته دل بود این است که گفته‌های اودر دل مردم می‌نشست خودش هم‌می‌دانست بالاخره باید جان خود رادراین راه ازدست بدهد.

موقعی که می‌خواستند سیدجمال‌الدین را ازتهران تبعید نمایند وعین‌الدوله اصرار وتأکید می‌نمود که سید باید دههٔ عاشورا رادرتهران نباشد واورا تهدید به‌قتل نمود مرحوم بهبهانی ناگزیرشد سید جمال‌الدین را راضی کند بطورموقت به قم برود عین‌الدوله برای سید جمال‌الدین مبلغ یکهزارتومان (به‌ارزش صدهزار تومان فعلی) وجه نقد فرستاد که صرف خرج راه نماید ولی سید جمال‌الدین آن پول راقبول ننمود ورد کرد درضمن فرمود «مقصود همهٔ ما فقط این است که شاه مجلس شورا بدهد من اگر بدانم مجلس دادن موقوف و منوط به کشته شدن من است باکمال رضا و رغبت برای کشته شدن حاضرمی‌شوم»

سید جمال‌الدین شخصیتی بودخودساخته واگر تمول ونفوذومعروفیت خانوادگی او مانندحضرات بهبهانی وطباطبائی بودمسلماً سیدجمال‌الدین هردوی آنان راتحت‌الشعاع خود قرارمی‌داد واحتمالا دررأس همهٔ مشروطه‌خواهان قرارمی‌گرفت.

موقعی که مجلس را بتوپ بستند ومقاومت آزادی خواهان درهم شکست و

ستان ومسجد سپهسالار بدست دولتیان خراب شد عده زیادی کشته شدند و بقیه
کشتند عده‌ئی نیز فرار رابرقرار اختیارنمودند ادوارد براون درصفحه ۲۰۸ کتاب
ب ایران چنین می‌نویسد : من‌جمله ازسران آقای تقی‌زاده ومعاضدالسلطنه باتفاق
لی چهل نفرموفق شدند بسفارت انگلیس پناه بیاورند درآن موقع سفارت دستور
ت فقط کسانیرا که جان آنان درمخاطره افتاده بپذیرند هشت نفرازملیون که قبلا
تبعید آنان راخواسته بود وبه مدرسه سپهسالار پناه برده بودند به‌خانه‌امین‌الدوله
، درنزدیکی آنجا بود فرار کردند ولی این‌خائن فی‌الفور تلفناً ورودآنانرابه‌اداره
کزی قزاقها خبرداد بلافاصله یکعده سرباز برای توقیف آنان فرستاده شد .
یکی ازآنها حاجی‌میرزا ابراهیم بود وقتی که سربازان خواستند اورالخت
نند دراثرمقاومت کشته شد سایرین را به باغ شاه بردند روز بعدش میرزاجهانگیر
ان وملك‌المتکلمین راخفه کردند شاهزاده ظهیرالسلطان‌پسرعموی شاه رانیزقرار بود
عدام نمایندولی‌درآخرین‌دقایق‌خلاصی‌یافت گویامادرش که خواهرمرحوم‌مظفرالدین
اه بود گفته بود هرگاه پسرش اعدام شود او نیز خودش را هلاك خواهد ساخت.
پس ازبازجوئی بالاخره‌خلاصی‌یافت‌وبه اواجازه‌دادند به‌اروپا برود(نامبرده
ر۲۰ نوامبر۱۹۰۸ در کمبریج از براون دیدن نمود) ازچهارنفربقیه سیدمحمدپس‌از
گرسنگی و تحمل شداید فوق‌العاده زیاد مدتی در مازندران و گیلان متواری شد تا
بالاخره بخت با اویاری کرد وخودش‌را بجای امنی رسانید آقا سیدجمال نیزازتهران
با لباس مبدل فرارنمود ولی‌نزدیك‌همدان اورا می کشند مستشارالدوله نماینده‌شریف
وشجاع تبریزوشاهزاده یحیی‌میرزا مدت زیادی دربند کند وقید زنجیردرحال اسارت
با یکعده اززندانیان دیگردرباغ شاه بسرمی‌بردند» این بود شرحی که براون نوشته
است ولی کشته شدن سید جمال‌الدین را به تفصیل شرح نمی‌دهد جریان از اینقرار
بود سید جمال‌الدین پس ازاینکه ازخانه امین‌الدوله خارج می‌شود مدتی خودرا در
کنار کوچه پنهان می‌نماید پس از متفرق شدن مردم چون پای ایشان می‌لنگید و با
عصا رامی‌رفتندنمی‌توانستندفرار نمایندمدتی‌پشت‌به‌دیوار می‌ایستند ناگهان درخانه‌ای
بازمی‌شود وزنی ازآن خانه بیرون می‌آید سید راشناخته بمنزل خود می‌برد آن زن

خانم اعتمادالدوله دائی‌محمد علیشاه بود سید جمال‌الدین شب‌را در آنجا ماند و روز بعد بالباس مبدل که درهمان‌منزل تهیه شده بود ازراه قم وهمدان‌عازم عتبات‌می‌شوند درهمدان بدست نایب رضانامی که دردستگاه حکومت‌کار می کند دستگیر می‌گردد آخرسر به دستور وحکم محمد علیشاه پاهایش رازیرشکم‌قاطری بسته واورا به‌بروجرد می‌برند درزندان باتسمه ایشان را خفه می کنند.

ادوارد وآلمونت **Edouard Valmont** جوان اشراف زاده فرانسوی که عاشق یك دخترایرانی می‌گردد و در جزوکادر سیاسی دولت فرانسه درمی‌آید در دورهٔ انقلاب مشروطیت در تهران بسر می‌برد و بزبان فارسی آشنائی داشت از خود یادداشتهائی‌باقی گذارده که بعداً بوسیله‌دونفر نویسنده یکی‌انگلیسی ودیگری‌فرانسوی مشترکاً نوشته‌های او بصورت کتابی درآمده است فصل ۱۳ کتاب نامبرده تصادفاً در ۱۳ صفحه همه‌اش مربوط به سید جمال‌الدین ویکی‌ازنطق‌های معروف ایشان می‌باشدیك عکس نیزاز مرحوم سیدجمال‌الدین درموقع وعظ درمسجد شاه برداشته‌شده که‌گروه خیلی زیادی ازمردم تهران ازهرطبقه پای منبرایشان نشسته وگوش می‌دهند بااینکه تمام خطابه آن روز ایشان درآن کتاب به‌انگلیسی نوشته شده وطبعاً اصالت‌خودرا از دست داده معهذا بسیار مؤثروتکان دهنده است

گرچه سید جمال‌الدین شهید گردید ولی‌روح وافکار اوهمیشه زنده‌وپاینده خواهد ماند خوشبختانه پسرارجمندی ازایشان درحال حیات باقی مانده که خدماتش درفرهنگ وعلم وادب کمتر ازخدمات پدر در راه کسب آزادی وحریت نبوده‌است .

درخاتمه معروض میدارد کتابی که بدان اشاره شد درحال حاضر دردسترس نبود لذا نتوانستم‌نام وعنوان گردآورنده رابنویسم آن کتاب راتصورمیکنم‌در کتابخانه موزه بریتانیا دیدم اگر کسی علاقمند باشدعنوان کتاب‌ونام گردآورنده رابداندممکن است مرقوم نمایند تاقید گردد .

لندن ۲۶ سپتامبر ۱۹۶۶

باقی رحیم زاده
شاعر تاجیکستان

نگاهی

هرصبح شتابان بروم برسر راهی ،
پیش از رخ خورشید ببینم رخ ماهی ،
چون چنبر گل گرد سرش موی سیاهی،
دزدیده بسویم بکند گاه نگاهی ،
ای دل ، تو گواهی ،
ای دیده ، پناهی!

ار قامت تو سرو صنوبرشده حیران ،
سرسبز شده ارقدمش نخل خیابان ،
رشك از لب زیباش بردلعل بدخشان ،
گل درنظرم پیش رخش ، همچوگیاهی
ای دل ، تو گواهی ،
ای دیده ، پناهی !

از بهرمن این خانه واین راه عزیزاست ،
از بهرمن این باغ و گذرگاه عزیزاست ،
از بهرمن این وقت سحرگاه عزیزاست ،
دل برده زمن ماه دلارا به نگاهی ،
ای دل ، توگواهی ،
ای دیده ، پناهی !

٩

محمدحسین تسبیحی

خانقاه

دگر ز منزل جانان سفر مکن درویش
که سیر معنوی و کنج خانقاهت بس
(حافظ)

بدرستی نمی‌توان گفت که لفظ **خانقاه** چه‌وقت و درکجا به ادبیات فارسی وار
گردید وجای ومقامی برای خودپیدا کرد ، زیرا درفرهنگ‌های لغت‌ودرتواریخ وتذاکر
کتب‌ادبی وعلمی کاملا ذکری تاریخی‌وسیری لغوی‌ازآن نیامده‌است . البته جسته گریخ
گفته ونوشته‌اندکه مثلا درفلان شهربرای اولین‌بار برای‌بهمان کس مقامی ساختند وآن
راخانقاه نام نهادند ودرویشان ومذکران وزاهدان درآن گردآمدند وگاهگاهی مسافرا
واز راه رسیدگان وغریبان درآنجافرودمی‌آمدند وبه‌رایگان ازآن مقام‌استفاده‌مینمود
وغذا میخوردند ومی‌خوابیدند ومی‌رفتند ویا درآنجا می‌ماندند و تحت‌تعالیم شیخ خانق
قرارمی‌گرفتند وطریق‌الی‌الله می‌جستند .

ما دراین مقاله به‌لفظ «خانقاه» بدان‌صورت توجه‌داریم که کتابها و فرهنگ
نوشته‌اند والبته سیرتاریخی ولغوی ومعنوی‌آن درنظرگرفته شده تامنظور ومفهوم‌آن‌به
وآشکارترمعلوم گردد . وبدین‌جهت ازقدیمترین کتابی‌که لفظ‌خانقاه درآن‌آمده ـ تاآن
که‌درحدود قدرت‌ماباشد ـ ذکری بمیان‌می‌آوریم . امیداست‌که دراین‌مورد سهوواشتباه
برای‌ما رخ‌ندهد .

دیوانها وکتابهایی‌که بیشترازخانقاه گفت وگوکرده وصاحبان‌آنها درنوشته
وسروده‌های خودآن رابکاربرده‌اند ـ آنهایی‌است‌که متصوفه وعارفان نوشته وسروده‌اند
درکتاب طبقات الصوفیه تألیف‌شیخ‌الاسلام ابواسمعیل **خواجه‌عبدالله انصاری هرو**
که‌بعداز سال ٤٨١ هجری‌قمری‌تألیف‌شده ، چندجا باین‌کلمه برمی‌خوریم . جایی‌بصور
خانگاه وجایی‌دیگر به‌شکل خانقاه ؛ آنجاکه بحث از ابوالمظفر ترمذی می کند چن
می گوید :

« شیخ‌الاسلام گفت : که شیخ‌عباس‌گفت مرا به‌شیراز بودم ، پیش‌شیخ ابوالحسی
سالبه‌در **خانگاه** که‌یکی‌درآمد ماندانستیم ونشناختیم کی‌وی کیست؟.» و درجای دیگر

همین بحث گوید :

«عباس گفت : که شیخ مرا گفت : هروی رود ویرا به گرمابه بر ، ببردم و شیخ جامهٔ تن خویش بیرون کرد و بگرمابه فرستاد . چون فارغ شد ، بیرون آمد وجامهٔ شیخ در وی پوشیدم ، آمدیم تا خانقاه . آن شب دعوة ساختند به شکوه، که شیخ الشیوخ ابوالحسین سال بخانهٔ وی بسیار بوده بود.»

استادمحترم آقای عبدالحی حبیبی قندهاری که نسخهٔ طبقات الصوفیهٔ خواجه عبدالله انصاری را تصحیح کرده وحواشی و تعلیقات وفهارس وفرهنگ لغات وفواید دستوری بر آن افزوده اند ودرافغانستان چاپ شده است، ودر صفحهٔ ٦١٥ چنین آورده اند :

خانگاه فارسی ومعرب آن خانقاه است، مرکب از (خان ـ خانه + گاه) پسوند مکان که مخفف آن خانگه است . کلمهٔ خان درپهلوی «خانك» ودرفرس قدیم «آهنه» است که آنرا مشتق ازمصدر اوستایی «کن» دانسته اند ومعرب آن خانه بود (برهان ص ۷۰۸) بعضی آنرا مرکب از (خوان + گاه) دانسته اند ، یعنی محل خوان و خوردن درویشان . چون فقرای صوفیه بشهری که می آمدند ، جای خوردن ومسکن ایشان خانگاه بود ، و درعمارت آن که اکنون برخی از زمان قدیم مانده اند این آیت کریمه را بطورشعار خانگاه کتابت کرده اند : ویطعمون الطعام علی حبه مسکیناً ویتیماً واسیراً (سورة الانسان آیهٔ ۸).

دراین کتاب (طبقات الصوفیه) صورت معرب آن خانقاه هم آمده ودریکجای املای فارسی آن خانگاه ضبط است . درپشتو وسندی تاکنون خانگاه گویند ، که صورت اصلی کلمه است . در آداب الصوفیه یکی از امالی انصاری نیز کلمهٔ خانگاه مکرر آمده، وآداب سیم آن مشتمل برشرح رفتن درخانگاه است (طبع پاریس) . این کلمه درخراسان قدیم متداول بود ویاقوت ازکتب خانهٔ ضمیریهٔ مرو درخانگاه آنجا ، استفاده ها کرده و کتب مهم آنرا خوانده است(معجم البلدان ـ مرو : ج ٥ ص ١١٤).

اما دراینکه اصولا خانگاه یاخانقاه را برای نخستین بار چه کسی بنا کرد ودر کجا بنا شد سخن بسیار است . ولیکن بازهم در طبقات الصوفیهٔ خواجه عبدالله انصاری صفحهٔ ۹ چنین آمده .

«شیخ الاسلام گفته قدس الله روحه : کی شیخ بوجعفر مرا گفت به دامغان ، نام وی محمد قصاب دامغانی، شاگرد شیخ ابوالعباس قصاب آملی ـ رحمهم الله ـ گفت، از بامحمد طیبی (طیبی) شنیدم : کی پیشین خانقاه (خانگاه) صوفیان کی این طایفه را کردند آنست کی به رمله (شهری بوددرفلسطین، ۱۲ میل دور از بیت المقدس)شام کردند . سبب آن بود کی امیری بود ترسا ، یك روزی بشکار رفته بود در راه دوتن را دید از این طایفه کی فراهم رسیدند، دست درآغوش یکدیگر کردند ، پس آنجا فرونشستند آنچه داشتند از خوردنی فراپیش نهادند وبخوردند وبرفتند .آن امیر ترسا یکی را ازایشان فراخواند ، کی آنچه دیده بود ، ویرا خوش آمده بود ، وآن الفت ایشان ، پرسید از وی کی او کی بود ؟ گفت : ندانم . گفت: ترا چه بود ؟ گفت: هیچ چیز ! گفت ازکجا بود ؟ گفت ندانم !

امیر گفت : پس این الفت چه بود کی شما را با یکدیگر بود؟ آن درویش گفت :

که آن مارا طریقت‌است . گفت : شما را جای هست ، کی‌آنجا فراهم آیند ؟ گفت : ... گفت : من‌شما را جآی‌کنم تا با یکدیگر آنجا فراهم آیید ، **آن خانقاه رمله** بکرد انشدنا الامام :

حیردارحل فیها خیرارباب الدیار   وقدیماً وفـق الله خیاراً للخیار

***

هی المعالم والاطلال والدار   دار علیها من الاحباب آثار

***

واحبها واحب منزلها الذی   حلت به واحب اهل المنزل»

ونیز درصفحهٔ ۱۲ ازهمین کتاب جایی که ازاولین صوفی‌سخن می‌رودآمده :

«... و اول کسی که صوفی خواندند بوهاشم بود و **اول خانقاه صوفیان** ، **خانقاه رمله** بود.»

به‌تبع این قول ازطبقات الصوفیه درجلد اول **طرایق الحقایق** تألیف محمد معصوم شیرازی (معصومعلیشاه) نایب‌الصدر به تصحیح آقای دکتر محمد جعفر محجوب (صفحهٔ ۱۵۲) عین‌گفتار خواجهٔ هروی را آورده است‌ولیکن چیزی برآن‌نیفزوده‌است.

اکنون‌که گفتار قدیم‌ترین‌کتاب را دربارهٔ خانقاه‌خواندیم بهتر است معنی‌لغوی آنرا ازفرهنگ‌ها بدست‌دهیم وسپس درکتب‌دیگرصوفیه به‌تفحص‌وجست‌وجو پردازیم .

درفرهنگ برهان قاطع تألیف محمدحسین بن‌خلف تبریزی متخلص به برهان باهتمام وتصحیح وحواشی و تعلیقات استاد محترم جناب آقای **دکتر محمدمعین** چنین آمده : «**خانگاه** : (ازخانه ـ خان+گاه (پسوندمکان) باگاف فارسی بروزن و معنی خانقاه است وآن‌خانه‌یی‌باشدکه درویشان ومشایخ درآن عبادت‌کنند وبسر برند و خانقاه معرب آنست وبه‌حذف‌الف‌هم‌آمده که **خانگه** باشد .

خانقاه بالا : کنایه ازعالم بالاست‌که آسمان باشد . وملأ اعلارا نیزگویند .

خانقاه : (بفتح سوم) معرب خانگاه ومخفف‌آن **خانقه** محل‌اقامهٔ درویشان و صوفیان است . **خاقانی** گوید :

مرا گریز ز خانه به خانگاه بود   چوطفل کوبرمادرگریزد ازبرباب

حکیم‌زجاجی‌گوید :

شب و روز در خانگاهی بدی   ورا سوی اکسیر راهی بدی

در **فرهنگ آنندراج** تألیف محمد پادشاه متخلص به «شاد» چنین‌آمده :

خانگاه : بطریق مجاز عبادتگاه ومعرب‌آن خانقاه ومخفف‌آن خانقه وتکیه و مقام درویشان راگویند ودربعضی شهرها برای‌توقف فقرا وغرباجای سازندوگاه باشدکه اهل‌آن قریه‌درآنجاجمع‌شوند وهرکس‌هرچه درخانه دارد وباخود برده‌باتفاق فقراخورند واین‌غالباً درگورستان متداول‌است.

حافظ شیرازی گوید:

ه گوشهٔ میخانه خانقاه من است　　　دعای پیرمغان وردصبحگاه من است

وخانگاه (خانقاه) نام شهرکی است از بلاد خوارزم ومحلتی از شهر طهران و نیز بمعنی عالم ، مجلسگاه (۱) ومنزلگاه (۱) یعنی آن مقدار از زمین که در آن خانه خت ، غایتش بمجاز بمعنی خانهٔ خاص استعمال یافته و حکم علم پیدا کرده است و که مزید علیه خان باشد . بهرتقدیر فارسیان بسکون نیز استعمال نمایند .

درلغت نامه ها وفرهنگ های دیگرهمین معانی را بکم وکاست آورده اند. اما بهترین سیرخانقاه را درکتاب مصباح الهدایة ومفتاح الکفایة (صفحهٔ ۱۵۳تا ۱۶۰) تألیف ، محمود بن علی کاشانی متوفی ۷۳۵ باتصحیح ومقدمه وتعلیقات حضرت استاد محقق وشاعرعالیقدر جناب آقای جلال الدین همایی) میتوان یافت بدین شرح :

اساس خانقاه و فایدهٔ آن

هرچند بنای خانقاه واختصاص آن بمحل مساکنت واجتماع متصوفه ، رسمی محدث جملهٔ مستحسنات صوفیان . ولیکن خانقاه را با صفه یی که مسکن فقرای صحابه بود گار رسول ـ صلی الله علیه وسلم ـ مشابهتی ونسبتی هست . چه صفه مقامی بود درمدینه ن واجتماع فقرای اصحاب رسول علیه الصلوة والسلام. هر که اورامسکنی نبودی در امت نمودی . واگر کسی بمدینه آمدی وآشنایی نداشتی که بدو فرود آید به صفه دی .

چنانکه از **طلحه** (طلحة بن عمرو بصری از اصحاب صفه بود) روایت است که ل اذا قدم المدینة وکان له بها عریف ینزل علی عریفه فان لم یکن له بها عریف نزل الصفة ، من نزل الصفة، وهیچ شك نیست که بنای خانقاه برصفتی که اصل وضع اوست، رینتی ینتهای ملت اسلام ـ واختلالی که دراین روزگار بسبب اندراس علوم وانطماس رسوم بدین قاعده متطرق گشته است ، درصحت اصل وضع وفایدهٔ آن قادح نبود.

فواید تأسیس خانقاه

ودرتأسیس بنای خانقاه چند فایده هست :

یکی آنکه محل نزول وسکون طایفه یی بود ازفقرا که ایشان را سکنی ومأوایی شد . وهمچنانکه هرکس راخانه یی ومنزلی هست، خانقاه منزل وخانهٔ ایشان است.

دوم آنکه بسبب مساکنت دروی ، متصوفه را بایکدیگراجتماع وصحبت بیشتر بد ، ودرعموم احوال ازعبادات ومؤاکلات ومجالسات و محاورات باهم مجتمع و شند وبظاهر وباطن بایکدیگر متحد ومتقابل . وبدان واسطه روابط الفت ومحبت و ن ایشان مؤکد گردد ، وقلوب ونفوس وارواح واشباحشان ازپرتو انوار یکدیگر ، ومقتبس شوند واز برکت جمعیت ظاهروباطن وآثار صلوات و دعوات ایشان ؛ چهرهٔ روزگار نزدیکان ودوران تابد ، ونوازل وبلاوعذاب ازایشان مندفع گردد.

چنانکه درخبراست ازرسول صلی‌الله علیه وآله : «ان‌الله‌تعالی لیدفع بالمسلم‌الصالح‌عن‌مأة من اهل بیته ومن‌جیرانه‌البلاء» . وهمچنین درخبراست که: «ان‌الله لیصلح بصلاح‌الرجل‌ولده و ولدولده واهل دویرته ودویرات حوله ولایزالون فی‌حفظ‌الله مادام‌فیهم» . وبعضی حکما گفته‌اند : «ارتفاع‌الاصوات فی‌بیوت‌العبادات بحسن‌النیات وصفاء الطویات یحل ماعقدته الافلاك‌الدایرات.»

فایدهٔ سوم آنکه بسبب اتحاد مسکن و اطلاع براحوال هم ، رقیب یکدیگر باشند ونظرهریك قیدی بود بردیگری تا درمیدان مخالفات و مساهلات مسترسل نشود و پیوسته متیقظ ومتحفظ بودودررعایت تهذیب اخلاق‌واعمال‌واقوال وافعال غایت‌جهدمبذول دارد وبرعیوب وهفوات یکدیگر تنبیه واعلام کنند .

کأن رقیباً منك یرعی خواطری		و آخر یرعی ناظری و لسانی

رسوم اهل خانقاه و خصایص ایشان

بدانکه اهل خانقاه دوطایفه باشند : مسافران ومقیمان .

مسافران : اما رسم صوفیان درسفر آنست که چون‌به خانقاهی قصد نزول دارند جهدکنند تا پیش ازعصر منزل رسند. واگردرراه بعذری متخلف شوند ووقت عصردرآید آن شب به مسجد وگوشهٔ دیگرنزول کنند . وچون درخانقاه روند اول تحیت مقام‌را دو رکعت نمازبگزارند پس سلام کنند وبمعانقت ومصافحت باحاضران مبادرت نمایند. وسنت آنست‌که ازجهت مقیمان بحق‌القدم‌عراضه‌یی‌ازطعام یاغیرآن درمیان‌آرند، وبکلام مسابقت ننمایند ، وسخن تانپرسند نگویند ، وروز از خانقاه به قصد مهمی‌که دارند از زیارت احیاء واموات بیرون نروند تاهیأت باطن ازتغیرات عوارض سفربقرارخود بازآید وجمع گردد ومستعد لقاء مشایخ واخوان شوند ، چه استیفاء حظ خیر از صحبت ، بنور جمعیت باطن میسر گردد . ازبهرآنکه نورکلام وسمع بقدرنورانیت‌دل‌تواند بود وچون‌ازخانقاه بقصدی‌که دارند بیرون خواهند رفت بی‌اجازت مقدم‌اهل خانقاه برخروج اقدام‌ننمایند. وهمچنین درهمه چیز بموافقت رأی واستصواب‌واجازت‌اوشروع کنند . وچون سه‌روز بگذرد اگر نیت اقامت دارند ودراوقات ایشان مجال بطالت بود خدمتی‌که بدان قیام نمایندطلب دارند ، واگراوقاتشان مشغول عبادت بود فکفی بالعبادة شغلا .

واما **مقیمان**خانقاه بایدکه مقدم مسافران را بترحیب و اعزاز تلقی نمایند و بتودد وطلاقت وجه، بدیشان تقرب کنند . وخادم باید که سبك طعامی‌پیش‌آورد وبا ایشان تازه‌روی‌وخوش‌سخن بود .واگرمسافری به‌خانقاه‌رسدکه بمراسم صوفیه مترسم نبود بنظر حقارت وعدم مبالات دراوننگرند واو را ازخانقاه اخراج نکنند و باز نزنند.چه بسیار از اولیاء وصلحاءکه از رسوم این جماعت خالی باشند .

پس اگرایشان را بمکروهی ایذاء رسانند ، ممکن است که باطن ایشان ازآن مشوش ومتألم شود ، واثرضرر‌آن بدین ودنیای موذی لاحق شود . وبهترین‌اخلاق رفق و مداراست با مردم . ودرشت خویی قولا وفعلا نتیجهٔ نفس خبیث است .

آمده است که وقتی اعرابیی درمسجدرسول ـ علیه‌الصلوة و السلام ـ بول کرد ا
صحابه خواستند که اورا برنجانند . رسول ـ صلی‌الله علیه وسلم ـ منع فرمود و
آب خواست وبفرمودتاآن موضع را بشستند، واعرابی را برفق ومدارات مواحب حرمت
تعریف کردند .

واگرکسی به‌خانقاه رسد ومعلوم شودکه صلاحیت مقام ندارد، اورا بوجه الطف
کلام بعد ازتقدیم طعام بازگردانند.

اهل خدمت واهل صحبت واهل خلوت درخانگاه (خانقاه)

ومقیمان خانگاه سه طایفه‌اند : اهل خدمت واهل صحبت واهل خلوت

اهل خلوت: طایفه‌یی باشند ازمبتدیان که بنو درخانقاه آیند. ایشان‌راخدمت
کنند تا بدان واسطه مقبول ومنظوردلهای اهل معاملات ومنازلات شوند وملحوظ لباس
ت وبعد منسلخ گردند وآنگاه اهلیت‌صحبت واستعداد قبول فوایدآن یابند وببرکت
ت اقوال وافعالشان بقید حرمت وادب مقیدگردد وبعد از آن شایستهٔ خلوت شوند .
ان راکه‌اوقات ایشان‌درخلوات‌ازعبادتی خالی نبوداگرخود خفته‌باشند خلوت‌لایق‌تر.
انان رادرجماعت خانه بصحبت نشستن ازخلوت بهتر، تانفوس ایشان بواسطهٔ انکشاف
ت احوال واقوال وافعال خود برنظرحاضران، بمحافظت آداب ورعایت حرمت بقید
مقید گردد .

ابویعقوب سوسی (صاحب تصانیف بسیار وازمشایخ‌صوفیه متوفی ۳۳۰هجری
ی) رحمه‌الله گفته است :«الانفراد لایقوی‌علیه الا الاقویاء ولامثالنا الاجتماع ارفق‌وانفع
ل و بعضهم علی‌رؤیة بعض.»

واهل خانقاه را همچنانکه ازطاعت نصیبی بود ، باید که ازخدمت‌هم‌نصیبی باشد
کدیگررا برکفایت مهمات دینی ودنیوی تعاون وتناصرلازم دانند . وشایستهٔ خدمت ،
ی بودکه اورا جنسیت با متصوفه حاصل بود به تشبه ظاهروارادت باطن یامجرد ارادت
رکه جنسیت با متصوفه ندارد ، بیکی‌ازاین‌دو وجه نشایدکه اوراخدمت فرمایندیاباوی
تلاط کنند . نه‌ازبرای تعزز وترفع، و لیکن جهت شفقت بروی ، چه‌گاه‌گاه ازایشان
مقتضای طبع بشری چیزها حادث شودکه جزبنظرارادت ومحبت زشت نماید ، برایشان
کرشود وزیانش بیش ازسود . واگروجه طعام ایشان ازخانقاه بود ، وشرط واقف آنکه
را دروجه مصالح ارباب ارادت و سالکان طریقت صرف کنند بر مترسمان و متشبهان و
یفه‌یی‌که ازمعاملات قوالب بمنازلات قلوب نرسیده‌اند حلال نباشند . واگرخانقاه را
قفی نبود ودروی شیخی صاحب‌بصیرت حاضرباشد مریدان را برمقتضای مصلحت وقت و
حسب استعداد تربیت کنند. اگرمصلحت‌درترک کسب ودریوزه بیند ایشان‌را بتوکل‌وترک
سبب فرماید . واگرلایق حال کسب یا دریوزه بیند ایشان را بدان فرماید. واگر اهل
خانقاه را اخوان‌باشند وشیخی حاضرنه، آنچه‌وقت‌اقتضا کند ازاین سه طریق‌اختیار کنند.
اگرجملهٔ اقویا وسالکان باشند وبر توکل و صبر قادر ، لایق حال ایشان برفتوح نشستن
بود . والاکسب یا دریوزه آنچه موافق‌تر بینند اختیار کنند .

وباید که اهل خانقاه تا ممکن بود بایکدیگرموافقت درظاهروباطن رعایت کنند ودر وقت طعام خوردن بریك سفره جمع شوند تابظاهرمتفرق نباشند واثر برکت جمعیت ظاهر درباطن سرایت کند وبا یکدیگر بمحبت وصفا زندگانی کنند وغل وغش را در خاطر مجال ندهند . واگروقتی کدورتی ازیکجا بخاطر دیگری رسد اول آنرا زایل گردانند و بریا ونفاق با اوزندگانی نکنند چه هرصحبت که بنای آن برنفاق بود نه بروفاق هیچ خیر نتیجه ندهد . وآنچه ابومحمد رویم ـ رحمه‌الله ـ گفته‌است: «لایزال الصوفیة بخیرماتنافروا فاذا اصطلحوا اهلکوا» اشارت بدین معنی است . چه‌مراداز تنافر دراین‌موضع برکندن بیخ مخالفتست‌ازباطن یکدیگر بتنقیهٔ صدوروتصفیهٔ قلوب‌ازغلول‌وغشوش بواسطهٔ انصاف‌وانتصاف

وهرگاه که بظاهربا یکدیگر تصالح‌وتوافق نمایند وباطنشان برغل وغش یکدیگر منطوی باشد ، خیرایشان مأیوس بود . وفساد وهلاك متوقع .واگرجنایتی ازیکی‌صادرشود بایدکه بدان وقوف واسرارننماید وزود باستغفار آنرا تدارك کند . ونشایدکه مجنی‌علیه رد استغفار او کند . چه دراین باب وعید وارد است‌وپیوسته درآن کوشند که بظاهروباطن بایکدیگرمتفق ومتقابل باشند ، وازجملهٔ کدورات باهمه خلق خصوصاً بایکدیگرصافی و مجرد، تا بهشت مؤجل درحق ایشان معجل گردد ، و وعد دیگران نقد ایشان شود و این معنی که « ونزعنا مافی‌صدورهم من‌غل‌اخواناً علی‌سرر متقابلین (سورهٔ الحجر آیهٔ ۱٤)وصف حال ایشان گردد. وچگونه شاید که دردل صوفی وفقیرمجال غل‌وغش بود وحال آنست که مثار (هیجان وانگیزش) آن محبت دنیاست وایشان‌بترك دنیا وصرف همت ازالتفات‌بدان مخصوص وممتاز .

و بعد از استغفار سنت آنست که طعامی در میان آرند برمثال قادمی که از سفر رجوع کند ، چه جانی بواسطهٔ جنایت وظهورازدایرهٔ حضور و جمعیت بیرون آمده باشدو بسفر تفرقه و غیبت رفته . پس چون دیگرباره بادایرهٔ حضور رجوع نماید ، بحق‌القدوم بایدکه طعامی پیش‌آرد وصوفیان آنرا **غرامت** خوانند. وشرط آنست که چون کسی بنفس ظاهرشود باوی بدل مقابله کنند ، تا اثرظلمت نفس بنوردل مندفع گردد . پس بنابراین جانی ومجنی‌علیه هردو درجنایت داخل باشند .

ازبهرآنکه اگرمجنی‌علیه بدل یا نفس‌مقابله کردی ظلمت‌نفسانی بنورصفت‌قلبی برخاستی ووحشت وکدورت درخاطر بنشستی . وصوفی حقیقی آنست که دایم درتصفیهٔ دل کوشد ونگذاردکه اثرکدورت دراو قرارگیرد.«رزقنااللّه‌هذه‌الحالة بفضله وکرمه».

اخیراً کتابی بنام «**کتاب‌الانسان‌الکامل**» مجموعهٔ رسایل ازعزیزالدین نسفی بتصحیح‌ومقدمهٔ فرانسوی «**ماریژان موله**» چاپ شده است. در این‌کتاب دوفصل دربیان فوایدسفرو آداب خانقاه داردکه بسیارگرانبها است وما رابه بسیاری ازآداب و رسوم و نشست وبرخاست ورفت وآمد درخانقاه آشنا می‌گرداند بدین شرح :

ناتمام

بقیه از صفحه ۹۰۷

ج ـ انتساب به تیره‌های عرب ، نکتهٔ سومی که بیش از هر نکتهٔ دیگر باعث گمراهی و کج‌فهمی پژوهندگان در تاریخ تمدن اسلامی شده است ، نسبتهایی است که در کتب طبقات وتاریخ وادب وسیره، پشت سر نام اشخاص غالباً ذکر شده، و هر یک از آنان را بیکی از تیره‌های عرب نظیر خزاعه، تیم و دیگرها منسوب کرده‌اند . بطور مثال در کتب عربی آن عصر نام طاهر ذوالیمینین را چنین می‌بینید «طاهر بن حسین بن ... مصعب الخزاعی» یا در کتب رجال نام یحیی ابن آدم را چنین « یحیی بن ادم القرشی الاموی» در صورتیکه میدانیم طاهر سپهسالار مشهور مأمون عباسی وفاتح بغداد از مردم خراسان بوده است و هیچ خویشی با تیرهٔ خزاعه از عرب نداشته . یحیی بن آدم نیز نه قرشی و نه اموی است بدلیل آنکه در برخی کتابها پشت سر نام او جملهٔ «مولی لهم» دیده میشود . اینگونه نسبتها چنانکه گفته شد در دنبالهٔ نام بسیاری از بزرگان در عصر اول اسلامی دیده میشود که هر کدام خود را بیک تیرهٔ عربی منسوب ساخته‌اند مانند : خزاعی ، تیمی ، قضاعی ، ضبی و قرشی و مانند اینها

بودن این انتسابها برای کسانیکه در تاریخ اسلام و عرب پژوهش کافی ندارند ، لغزشگاه بزرگی است وچه بسا که موجب گمراهی نویسندگانی شده و آنان را از درک حقیقت بازداشته است ودر نتیجه اصفهانی را ضبی ومروری را خزاعی و همدانی را همدانی (بسکون میم) پنداشته‌اند .

علت رواج این نسبتها را از یکسو در تاریخ عرب واسلام و از دیگر سو در فقه اسلامی باید جستجو کرد. ازاینرو نویسندهٔ این گفتار بهر دو جنبهٔ این داستان اشاره می کنم

میدانیم تا پیش از تشکیل دولت اسلام در آغاز هجرت رسول اکرم از مکه بمدینه در شبه جزیرهٔ عربستان دولتی وجود نداشت و زندگانی اجتماعی ساکنان این شبه جزیره بر بنیاد سنتهای قبیله‌ای استوار بود . هر قبیله در برابر تجاوز دیگران از افراد خود دفاع میکرد وافراد قبیله در هنگام صلح نیز بایستی از یکدیگر حمایت کنند وافتخارات قبیله را که یگانه وسیلهٔ همبستگی افراد یک قبیله بود نگهدارند. ستون فقرات هر قبیله افراد اصیل آن قبیله بودند که نسب خود را نگه‌میداشتند و به آن مباهات میکردند . از اینجهت بود که در تیره‌های عرب به نسب ارج بسیار می نهادند و هنگام ستایش از کسی اورا بلفظ (حسیب) میخواندند. اما همهٔ افراد یک تیره از حیث حسب و نسب برابر نبودند . هر تیره وابستگانی داشت که در ردهٔ دوم وسوم افراد اصیل قرار داشتند . این افراد کسانی بودند یا از تیره‌های دیگر که از راه حلف (پیمان) به تیره پیوسته شده بودند ویا بردگان افراد سرشناس تیره بودند از نژادهای دیگر . گروه دوم را اگر هم آزاد شده بودند به نامهای (موالی) و (احباش) یا (روادف) میخواندند وازحقوق اجتماعی تقریباً محروم بودند

پیغمبر بزرگوار اسلام، در راه فرونشاندن آتش تعصبات نژادی و قبیله‌ای کوشش بسیاری بکار برد . اصطلاحات (مهاجران) و(انصار) و(صحابیان) و(تابعان) تا چندی عنوانهایی

ارجدارتر از انتساب به قبیله‌ها باشد. اما دیری نپائید که باردیگر تعصبات نژادی در برابر مسلمانان غیرعرب و تعصبات قبیله‌ای در برابر تیره‌های غیرقریش و نزاری در برابر قحطانی زنده شد و معنی برادری و برابری اسلامی را پاك از میان برد، بویژه که در فقه اسلامی مسألهٔ (ولاء) در موارد ارث و (قسامه) در مورد ارتکاب قتل عنوان پیدا کرد و پایهٔ حل برخی از فروع فقهی قرار گرفت.

آنچه موضوع انتساب به تیره را در آغازهای عصر اسلامی زنده کرد و باردیگر ارجدار ساخت، یك حادثهٔ تاریخی نیز هست که در زمان خلیفهٔ دوم رخ داده است. تا زمان این خلیفه نام سرباران اسلامی در دفتری ثبت نمیشد و فرمانده سپاه غنیم جنگی را پس از هر جنگ میان سربازان حاضر در جنگ پس از برداشت خمس، قسمت میکرد.

اما در عصر خلیفهٔ دوم که کشورها گشاده شد و سپاهیان افزون شدند و نیز کارداران دولت و کسانیکه سابقه در اسلام داشتند بایستی از بیت المال حقوقی دریافت کنند، نیاز بداشتن دفتری بجهت ثبت نام همگی این دسته‌ها و میزان حقوق و مستمری آنان پیش آمد. خلیفهٔ دوم برهنمائی هرمزان والی پیشین خوزستان که در این زمان مسلمان شده بود و در مدینه میزیست، دفتری برای ثبت نام سربازان ترتیب داد که آنرا (دیوان الجند) نامیدند و دفتر دیگری برای ثبت نام حقوق بگیران که این یکی را (دیوان العطا) میخواندند. در هردو دیوان، ثبت نام اشخاص براساس انتساب به تیره‌های عرب قرار گرفت. نخست از قریش آغاز کردند سپس تیره‌های دیگر را برحسب نزدیکی بقریش در دیوان می‌نوشتند. در پشت سر نام سرباران هر قبیله، نام وابستگان آن که موالی یا روادف خوانده میشدند، ثبت میگردید، دربارهٔ کلمهٔ روادف بجاست توضیحی نگاشته شود. (ردیف) و (رادفه) در عربی بمعنی کسی است که در پشت سر دیگری سوار بر چارپایی میشود اما این کلمه در این زمان در یك معنی اصطلاحی بکار میرفت که مترادف با معنی لغت (دنباله‌رو) در فارسی امروزی است.

پس هر مسلمان غیرعربی که میخواست نامش در دفترهای دولتی ثبت گردد، ناچار بایستی خود را از راه (ولاء) بیکی از تیره‌های عرب ببندد بویژه اگر از طبقهٔ جنگیان بود که بایستی در میدان جنگ ردیف یك قبیله وارد کارزار شود.

این سنت تا سال ۱۳۲ هجری با کمال شدت اجراء میشد بویژه در زمان حکومت خاندان اموی که بنیاد کارشان بر پایهٔ نژادپرستی و برتری تیرهٔ قریش بر دیگر تیره‌های عرب استوار شده بود.

در آغازهای عصر عباسی در اثر نفوذ عنصر ایرانی، چگونگی ثبت دیوان الجند تغییر کرد. بدینگونه که مقرر شد نام سرباران غیرعرب بموجب نام شهر یا استان، موطن آنان در دیوان الجند نوشته شود. اصطلاحات (الخراسانیه) و (المغاربه) و (الاشروسیه) و (البخاریه) که در کتابهای عربی می‌بینید، همگی پس از این تغییر پدید آمده است.

رسم انتساب بیك تیرهٔ عربی در مدتی بیش از یکصد سال در کمال شدت جریان داشت و همین نکته موجب شده که ما امروز در پشت سر نام بسیاری از بزرگان آن عصر در هر دسته و

درکتابهای عربی انتساب یک قبیلهٔ عرب را میبینیم درحالیکه صاحب آن نام اصلا عرب
است .

وجود این نسبتها در کتب عربی انگیزهٔ گمراهی بسیاری ازخاورشناسان درتشخیص
وتبارمردان نامی عصراسلامی شده واین نویسندگان بدون جستجوی کافی همگی اینها را
، این نسبتها ، ازنژادعرب پنداشته‌اند همین تنگ حوصلگی درکاوش وپژوهش موجب
ه تمدن وفرهنگ اسلامی را بنام تمدن وفرهنگ عربی بخوانند وباین نام غلط که مطلقاً
ت سازگار نیست، مشهور سازند

خیلی ازخردمندی بدوراست اگر بپذیریم که آنهمه دانش وفرهنگ درهمهٔ رشته‌های
انسانی بدون سابقهٔ قبلی از اندیشه ومغز مردمی تراوش کرده که تا صد سال پیش در
های سوزان عربستان بحال صحراگردی میزیستند وهیچ اثر قابل ذکرمدونی نداشته‌اند.

درجهان هیچ چیز بیسابقه نیست نهایت آنکه در هرعصر که تکانی دراندیشه قومی
آمده آنچه را ازپیش بوده تنظیم وتنسیق کرده وگاهی باندازهٔ استعداد و شرایط محیط
ی برآنها افزوده‌اند این یک حقیقت بسیار روشن است حتی تمدن امروز اروپا را با
ثروت وشکوه آن نمیتوان بی سابقه وابداعی صرف شمرد وچنانکه دانشمندان درتاریخ
نوشته‌اند پایهٔ کار، درهریک از رشته‌های علمی معلومات پیشینیان بوده که ترقی وگسترش
ومتدرجاً برآنها افزوده گردیده است

خلاصهٔ سخن آنست که نامگذاری تمدن اسلامی بتمدن عربی وعرب خواندن پیشگامان
گذاران این تمدن، غلطی بسیار ناروا ونابجاست که باحقایق تاریخ وفق نمیدهد پس
این غلط را اصلاح کرد و بجای آن اصطلاح (تمدن عصر اسلامی) راکه عاری از رنگ تعصب
است ، رواج داد ومتداول کرد.

پاسخ آقای بزرگ‌نیا به‌استاد همایی

شاعر فحل اوستاد همای — کز خدا آیتی بود برما
نظم او گوهری بود مکنون — نثر او لؤلؤی بود لالا
او بحکمت محققی فاضل — در سخن شاعری است بی همتا
فضل او مثل بحر مواجی است — که نباشد کرانه‌اش پیدا
سینه‌اش خالی از کدورتها — قلب او پرمحبت است و صفا
الغرض با چنین هنر یک تن — نبود زیر گنبد مینا
میر دانشوران همایی راد — که بود صدر دودمان هما

با چنین دانش و هنر فخر است
که ستوده است درار دانش را

معرفی کتاب

۲ - تاریخ تطور نثر فنی

قرون ششم و هفتم هجری

تألیف دکتر حسین خطیبی استاد دانشگاه تهران

کتابی است تازه از انتشارات دانشگاه در باره پیدایش و تحول نثر فنی تا قرن هفتم که بوسیلهٔ آقای دکتر حسین خطیبی استاد دانشگاه تهران نگارش یافته است مراد از نثر فنی یا نثر آراسته نثری است که با خصوصیات و زیبائیهای شعری توأم باشد مانند نثر کلیله و مرزبان نامه و گلستان آقای دکتر خطیبی برای تدوین این کتاب از منابع بیشمار فارسی و عربی و فرانسه استفاده کرده و اثری بدیع و گرانبها چنانکه شایسته یک تألیف دانشگاهی است بوجود آورده است. کتاب حاضر حاصل سالها تحقیق و تدریس جناب دکتر در کلاسهای دانشگاه تهران است و در آن با دلایل تاریخی و علمی ثابت شده است که نثر فنی (نثر آراسته) از پیش از اسلام در ایران وجود داشته و از راه ترجمهٔ آثار پهلوی به ادب عرب منتقل شده و با سجع و آرایشهای لفظی خاص آن زبان درهم آمیخته و سپس در قرن ششم بصورت تازه تری وارد زبان فارسی گردیده است. حاصل این تحول وجود آمدن کتابهائی چون کلیله، مقامات حمیدی، مرزبان نامه، گلستان و تاریخ جهانگشاست البته نثر فنی در قرنهای بعد راه تکلف و انحطاط پیموده و به پیدا شدن نثرهای فاسدی مانند نثر دره نادره منتهی شده است

ما کامیابی مؤلف محترم را در ادامه اینگونه تحقیقات خواهانیم و امیدواریم که آقای دکتر خطیبی این پژوهشهای علمی را در زمینه‌های دیگر نثر فارسی نیز دنبال کنند و کار سبک‌شناسی نثر پارسی را به‌سامان رسانند.

دکتر خسرو فرشیدورد

کتابهای جدید

مادر ـ پرل‌باك ترجمهٔ محمدقاضی ـ قطع‌خشتی ـ چاپ‌ایرانمهر مهرماه ٤٥
٣٧٩ صفحه ـ ٢٢٠ ریال

ایران را از یاد دبریم ـ محمدعلی‌اسلامی ندوشن ـ قطع‌خشتی ـ چاپ ایرانمهر
مهرماه ٤٥ ـ ١٩٢ صفحه ـ ١٠٠ ریال

قرنطینه ـ فریدون‌هویدا ـ ترجمهٔ مصطفی‌فرزانه ـ قطع‌خشتی ـ چاپ‌ایرانمهر
مهرماه ٤٥ ـ ٣٧٦ صفحه ـ ١٨٠ ریال

ننه دلاور ـ برتولت‌برشت ـ ترجمهٔ‌مصطفی‌رحیمی ـ قطع‌خشتی ـ چاپ‌ایرانمهر
مهرماه ٤٥ ـ ٢١٦ صفحه ١٢٠ ریال

روانشناسی ـ کپلاتونف ـ ترجمهٔ‌رزم‌آزما ـ ٨٥ × ٢٢ ـ چاپ‌مطبوعاتی‌گوتمبرك
٣٣٥ صفحه ـ ١٥٠ ریال

خواص آیات ـ نجفی‌اصفهانی ـ قطع‌وزیری ـ چاپ کتابفروشی‌ادبیه ـ مهرماه ٤٥
تهران ١٧٦ صفحه ـ ١٠٠ ریال

علائم‌ظهور ـ محمدجوادنجفی ـ قطع ٥ صفحه‌ای ـ کتابفروشی ادبیه‌مهرماه ٤٥
تهران ـ ٢٦٠ صفحه ـ ١٠٠ ریال

دیوان نباتی ـ ابوالقاسم‌نباتی ـ قطع ٥ صفحه‌ای ـ کتابفروشی ادبیه‌مهرماه ٤٥
تهران ـ ٢٧٠ صفحه ـ ١٠٠ ریال

معلومات‌عمومی ـ صابر کرمانی ـ قطع ٥ صفحه‌ای ـ انتشارات‌مراجی‌شهریور
٤٥ تهران ـ ١١٢ صفحه ـ ٢٥ ریال

طباخی‌نشاط ـ خانم‌نشاط ـ قطع ٥ صفحه‌ای ـ کتابفروشی‌مظفری‌شهریور ٤٥ تهران
٢٦٤ صفحه ـ ١٠٠ ریال

دیوان ایرج‌میرزا ـ ـ قطع زرکوب ـ کتابفروشی مظفری شهریور ٤٥ تهران
٢٢٤ صفحه ـ ١٠٠ ریال

آغاز دانش ـ ترجمهٔ همایون ـ قطع ٥ صفحه‌ای ـ کتابفروشی‌مظفری‌تهران‌شهریور
٤٥ ـ ٢٨ صفحه ـ ٥ ریال

تعلیم انشاء ـ دکتر نریتا ـ قطع ٥ صفحه‌ای ـ کتابفروشی‌مظفری‌تهران‌شهریور ٤٥
٤٨ صفحه ـ ١٠ ریال

سرچشمهٔ زندگی ـ ایزاك‌آلیموف ـ ترجمهٔ‌دکتر بهزاد ـ قطع ٢٢ × ١٥ ـ چاپ
جاویدان شهریور ٤٥ ـ ٣١٢ صفحه ـ ١٥٠ ریال

دلبستگی و ناکامی ـ لوسین‌بام ترجمهٔ‌دکتر تفضلی ـ ٢٢ × ٥ ١ چاپ شرق شهریور
٤٥ ـ ٢١٦ صفحه ـ ١٢٠ ریال

سالهای عمر - ترجمهٔ هوشنگ مستوفی - ۲۲ × ۱۵ - انتشارات جاویدان شهریور
۳۲۰ صفحه - ۱۵۰ ریال

تجارب السلف - هندوشاه نخجوانی تصحیح مرحوم اقبال - قطع وزیری - چاپ
ات طهوری - ۳٦٤ صفحه - ۲۵۰ ریال

خاندان نوبختی - تألیف مرحوم اقبال - قطع وزیری - انتشارات طهوری - ۳۲۰
- ۲۵۰ ریال

نیلوفر عشق - تألیف تاگور - ترجمهٔ پاشائی قطع ۱۵ × ۲۲ سانتیمتر - انتشارات
ی - ٤۱۰ صفحه - ۲۰۰ ریال

یادبودهای سفارت استانبول - جان ملک ساسانی - قطع وزیری - انتشارات طهوری
صفحه - ۱۸۰ ریال

سفرنامه ناصر خسرو - تصحیح دکتر دبیرسیاقی - قطع جیبی - انتشارات طهوری
صفحه - ۲۵ ریال

اندیشه هستی - ژان وال - قطع ۱۵ × ۲۲ - انتشارات طهوری - ۳۲٦ صفحه - ۱۵۰ ریال

چهار مقاله - نظامی عروضی - قطع جیبی - انتشارات طهوری - ۸۰ صفحه - ۲۰ ریال

شهر فرنگ - نوشته همایون عامری - قطع ۱۰ × ۱۵ - چاپ کانون معرفت
یور ٤۵ - ۲۰۰ صفحه - ۲۵ ریال

حسین آنکه هرگز تسلیم نشد - محمد رشاد - رقمی - چاپ اندیشه شهریور
- ۲٦۰ صفحه - ۱۰۰ ریال

سفر رسمی شاهنشاه آریامهر و شهبانوی ایران به کشورهای بلغارستان، مجارستان،
ستان - نشریه وزارت اطلاعات - ۳۱ × ۲۲ سانتیمتر - شهریور ٤۵ - ۹۲ صفحه .

رهبری الهام بخش شاهنشاه آریامهر در پیکار جهانی با بیسوادی ۱٤ × ۲۱ آموزش
رورش اصفهان - شهریور ٤۵ - ۵۲ صفحه

زیبائی و هنر - نوشته سید فضل الله پروین ۱٤ × ۲۱ - چاپ پرچم - اردیبهشت
٤ (مهرماه توزیع شده) - ۲٤۲ صفحه - ۷۰ ریال

عرایس الجواهر و نفایس الاطایب - تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی - بکوشش
رج افشار - ۱٦ × ۲٤ از سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی - ۱۳٤۵ - ۲٤ + ٤۰۵ صفحه

دیوان صائب - با مقدمه و شرح حال استاد امیری فیروز کوهی - ۱٦ × ۲٤ از
لسله انتشارات انجمن آثار ملی چاپ خیام - ۱۳٤۵ - ۱۱۹ + ۹٦٦ صفحه

رمز الریاحین - اثر رمزی کاشانی - بکوشش ایرج افشار - ۱٦ × ۲٤ - از انتشارات
جلهٔ وحید - پائیز ٤۵ - ۳۲ صفحه - ۲۰ ریال

بینوایان - اثر ویکتور هوگو - ترجمهٔ مستعان - ۲۲ × ۱۵ - شهریور ٤۵ - از انتشارات
جاویدان علمی - ۱٦۰۰ صفحه - ۵۰۰ ریال

پرورش درختان میوه - تألیف محمد مشیری - از سلسله انتشارات کشاورزی و
دامپروری - ۱٤ × ۲۱ - ۲۹۷ صفحه - ۱۵۰ ریال

برادران کارامازوف ـ داستایوسکی-مشفق همدانی ـ ۲۲ × ۱۵ شهریور ۴۵ـ از انتشارات کاویان ۹۵۰ـ صفحه ـ ۴۰۰ ریال

رهبران مشروطه ـ ابراهیم صفائی ـ ۲۵ × ۱۷ ـ چاپ شرق شهریور ۴۵ـ ۷۷۶ صفحه ـ ۴۵۰ ریال

منتخب التواریخ ـ ملاهاشم خراسانی ۲۵ × ۱۷ ـ چاپ جاویدان شهریور ۴۵ ۸۰۰ صفحه ۲۵۰ ریال

افسانهٔ زندگی ـ دکتر باستانی پاریزی ۲۲ × ۱۵ ـ چاپ شرق شهریور ۴۵ـ ۲۵۰ صفحه ۱۲۰ ریال

فرهنگ میانه عمید ـ حسن عمید ـ ۱۱ × ۱۷ ـ انتشارات جاویدان شهریور ۴۵ ۱۲۷۴ صفحه ـ ۳۵۰ ریال

پهلوان برزو ـ نوشته کارون ـ ۵ر۱۴ × ۵ر۲۱ سانتیمتر ـ چاپ مؤسسه انتشارات بنیاد ـ شهریور ۴۵ـ ۲۰۲ صفحه ـ ۵۰ ریال

۷۰۰ تست فیزیك و مكانیك ـ علی طاعتی ۱۴ × ۲۱ ـ چاپ بنیاد ـ شهریور ۴۵ ۱۰۴ صفحه ـ ۳۵ ریال

فرهنگ نامهای ایرانی محمد عباسی ـ ۵ر۱۴ × ۵ر۲۱ ـ چاپ بنیاد ـ شهریور ۴۵ـ ۲۱۶ صفحه ـ ۱۰۰ ریال

کیمیای سعادت ـ غزالی ـ قطع وزیری ـ تجدید چاپ کتابفروشی مرکزی ـ شهریور ۴۵ـ ۸۹۰ صفحه ـ ۳۵۰ ریال

اوراق زرین ادبیات جهان ـ علی اکبر اکبری ـ قطع وزیری ـ چاپ کتابفروشی مرکزی ـ شهریور ۴۵ـ ۳۵۰ صفحه ـ ۱۵۰ ریال

زندگانی حضرت علی ـ عمر ابوالنصر ـ پرتو علوی ـ قطع وزیری ـ تجدید چاپ ـ کتابفروشی مرکزی مهرماه ۴۵ـ ۱۲۰ صفحه ۱۵۰ ریال

دیوان عبرت ـ عبرت نائینی ـ قطع وزیری ـ مهرماه ۴۵ ـ کتابخانه سنائی ـ ۳۸۰ صفحه ۱۵۰ ریال

مظهر العجائب ـ عطار نیشابوری ـ قطع وزیری ـ شهریور ۴۵ کتابخانه سنائی ۳۸۰ صفحه ـ ۱۵۰ ریال

گزارش کار کنگرهٔ جهانی ایران شناسان ـ نشریهٔ کتابخانهٔ پهلوی ـ ۱۷ × ۵ر۲۳ شهریور ۴۵ـ ۱۰۲ صفحه ـ چاپخانه بانك ملی ایران

از بردگی تا آزادی ـ تألیف دکتر منصور راستین ـ قطع وزیری ـ فروردین ۴۵ کتابخانهٔ ابن سینا ـ ۳۱۰ صفحه ـ ۱۵۰ ریال

لغت نامهٔ دهخدا ـ از شماره ۱۱۷ تا ۱۰۹ منتشر شده است.

شاگرد بداخلاق ـ دکتر حسین وحیدی ـ مجموعهٔ ده فانتزی چاپخانهٔ خواندنیها قطع جیبی ـ ۲۳۰ صفحه ـ ۲۵ ریال

مأیوس شد وارتباط دوستانه اورا با میرزاحسینخان سپهسالار که دشمن سرسخت او و طرفدار جدی مظفرالدین میرزا ولیعهدبود حس کرد بیش‌ازپیش سوءظن و نگرانیش افزوده‌گردید و مخصوصاً موقعی که اطلاع یافت ایلخانی بدستور محرمانه سپهسالار بطهران رفته وبحضور شاه رسیده و سپهسالار با مهارت خاصی خاطر شاه را از ناحیه ایلخانی آسوده ساخته است بیشتر نسبت بایلخانی کینه پیدا کرد زیرا همانطور که گفته شد ظل‌السلطان‌دراین‌زمان ازهیچکس باندازه سپهسالارو برادرش یحیی‌خان‌مشیرالدوله که مردمانی دموکرات‌منش و بعلاوه طرفدار سلطنت مظفرالدین میرزا بودند نفرت نداشت واین کینه ونفرت هم در سرتاسر کتاب مسعودی آشکارونمایان است .

ظل السلطان درست فکر کرده بود میرزا حسینخان سپهسالار شاید وجود ایلخانی را برای انجام منظوراصلی خود که تغییر رژیم استبداد بمشروطیت بود لازم میدانست وامیدوار بود روزی با کمك ایلخانی بتواند بساط استبداد ناصرالدین‌شاه‌را درهم به‌پیچد بعید هم‌نیست زیرا این شخص بسیار مردی روشنفکر ودموکرات‌منش بوده معروف است موقعی که بنای ساختمان عظیمی را درجنب مسجد سپهسالار که باز آنهم ازبناهای همین مرد متدین وسیاس است گذاشت در جواب دوستانی که باوگفته بودند آن بنای عظیم و سالنهای بزرگ و متعدد را برای چه میسازی گفته بوده است روزی خواهدآمد که همین بنا مرکزاجتماع نمایندگان‌ملت ایران قرار گیرد و من این بنارا بدان امید وآرزو میسازم وبطوریکه میدانیم همینطور هم شد وساختمانی‌را راکه درآن زمان بناگذاشت بعداً مجلس شورای ملی ایران گردید .

باری قدرت فوق‌العاده ایلخانی ودوستی ونزدیکی او باصدراعظم و کدورت واختلاف بین معتمدالدوله والی فارس و ظل‌السلطان حکمران اصفهان موجب قتل او شد وهمان سال بود که سپهسالار موضوع کاغذپرانی‌های فرهاد میرزا را بایلخانی خبر داد وتوصیه کرد که هرچه زودتر با مقداری‌هدایا بطهران‌بیایدوسوءظن شاه را برطرف سازد این بود که ایلخانی بدستور سپهسالار وبدون اطلاع ظل‌السلطان بطهران رفتو وکارش را بعقیده خود درست نمود غافل ازاینکه‌همین طهران رفتن وتماس‌باصدراعظم

وسائل هلاکت او را جلوتر انداخت باینمعنی که دشمن دیگر خود ظل السلطان را
بطهران کشانید و آن ملاقات محرمانه پدر و پسر را در عمارت سلطنتی گلستان
بوجود آورد .

فرهاد میرزا معتمدالدوله که باظل‌السلطان عداوت‌ودشمنی‌داشت بناصرالدین
شاه چنان وانمود کرده‌بود که ظل‌السلطان با کمك‌حسینقلیخان ایلخانی بختیاری که
قریب چندین هزارسوار مسلح دارد وخیلی ازشما که پادشاه ایران هستید قویتر است
قصد تصرف تاج وتخت ایران را دارد ازآنطرف نیز که ظل‌السلطان کمال توهم را
سپهسالارداشت ازنزدیك شدن ایلخانی باو که مظهرسیاست وتدبیر بود و ایلخانی را
منبع قدرت عظیم جنگی بشمارمیرفت نگران شد که مبادابس ازناصرالدین‌شاه‌امیر
راکه بسلطنت ایران دارد ازدست بدهد فوراً بطهران حرکت نمود و بمنظور تبرئه
خود ودفع سوءظن ناصرالدین‌شاه بالاخره اجازه کشتن وازبین بردن ایلخانی را از او
گرفت .

مرحوم حاجی علیقلیخان سردار اسعد نیزدر کتاب خود سوءظن شاه‌رانتیجه
سعایت وکاغذپرانیهای حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله والی فارس میداند که چون
ظل‌السلطان عداوت داشته ومیدیده‌است که او با مرحوم‌ایلخانی صمیمیت‌دارد درصدد
برآمد ذهن شاه را نسبت بایلخانی مشوب کند وظل‌السلطان رابکلی ازلحاظ قتل‌پدر
مبرا وبیگناه میداند .

بهرحال رسم مرحوم‌ایلخانی چنین بود که هرسال که‌ازحوزستان‌محل‌قشلاق
ایل بختیاری به ییلاق مراجعت میکرد سفری باصفهان میرفت ویکماه درآنجا اقامت
مینمود وباظل‌السلطان تجدید دیدار ومودت میکرد وحسابهای مالیاتی راتصفیه‌مینمود
وبعد ازآنجا بچهارمحال حرکت‌میکرد و در چغاخور مرکز ییلاقی خود با برادران
که ازطریق بختیاری با ایل آمده بودند سکونت میکرد .

چغاخور مرغزاری است مسطح که محیط آن به پنج فرسنگ میرسد این
چمن‌زار طبیعی ازهرطرف بکوههای بلندمحصور است واین کوههامخصوصاً کوه

، در جنوب شرقی چغاخور واقع است همیشه پر از برف میباشد وسط این مرغزار
ای است از سنگ که درحلو آن دریاچه وسیع طبیعی جالب توجهی وجود دارد که
راف آنرا چمن فرا گرفته است وبعمارت ییلاقی که ایلخانی برای خود و برادران
سر تپه مذکور ساخته است منظره بسیار زیبائی بخشیده است ایلخانی در طول تابستان
این منطقه زیبا اقامت میکرد وبتمام ایلات و عشایر بختیاری حکمفرمائی مینمود
امقلیخان برادر کوچکش که سمت ایلبگی داشت غالباً درخدمت او بود دو برادر دیگرش
ضاقلیخان نیز که علاوه برحکومت چهارمحال و فریدن سمت پیشکاری و سپهسالاری
یلخانی رانیزداشت پس از انجام مأموریتهای جنگی او هم اوقات را درخدمت برادران
یگذرانید .

سالیکه واقعه قتل ایلخانی رخ داد موقعی که میخواست از گ مسیر حرکت
کند خوابی دید که اورا نگران ساخت ودرآن رؤیا بایلخانی اشاره شده بود که از
رفتن باصفهان خودداری کند وحتی برادران اوهم پس ازاطلاع ازمضمون خواب باواصرار
زیاد کردند که ازاین مسافرت صرف نظر نماید وای بمصداق این شعر:

قضا چون ز گردون فروریخت پر
همه عاقلان کور گردند و کر

نه پذیرفت وچون مردی بسیار مهربان ورئوف وخوش قلب بود وچنین اشخاصی که روح
پاك دارند غالباً خوابهای درست می بینند وحوادث آینده رادرعالم خلسه مشاهده میکنند
ایلخانی هم درعالم رؤیا مرگ خودرا بدست ظل السلطان دیده بود ویکی دو روزهم بنا
باصرار برادران سفرخود رابه تأخیر انداخت وبفکر افتاد که آن سال را باصفهان نرودو
عازم عتبات عالیات شوداماچون از یکطرف نسبت به ظل السلطان خوش بین بودوظل السلطان
هم ظاهراً با اومحبت فراوان ابراز میداشت واورا مرشد خطاب میکرد وازطرفی هم از
ناحیه شاه ودولت امیدواری واطمینان کامل داشته ومیدانسته است که هنوزخدمات او
فراموش نشده است اعتنائی بخواب خود نکرده وراه اصفهان را درپیش گرفته است .

ظل السلطان هم که هرچند سال یکبار بطهران برای ملاقات پدر و خانواده
میرفت آن سال یعنی قبل از آمدن ایلخانی باصفهان برای تشکیل جلسه مشورتی محرمانه

که قبلا ذکرشد به پایتخت رفته بود وچون درآنموقع یکصد نفرازسواران بختیاری جزء کشیك‌خانه دربار بودند ومعمولا با صدراعظم سوار میشدند و حاجی‌علی‌قلی‌خان پسرایلخانی ظاهراً بعنوان ریاست این عده و باطناً بعنوان گروگان در تهران اقامت داشت ظل‌السلطان ازشاه اجازه گرفت که آن صد نفرسوار نیز باصفهان منتقل و جزء ابوابجمعی اوشدند ومنظورش‌این‌بود که پسرایلخانی رابا‌ین وسیله بدون‌آنکه‌سوءظنی را جلب کند باصفهان بکشاند ناصرالدین شاه هم که خود ازجریان‌کاراطلاع داشت موافقت نمود و حاجی علی‌قلیخان راکه در تهران بود ظل‌السلطان با خود باصفهان آورد وچندی بعد ازآن نیزحسینقلی‌خان‌ایلخانی واسفندیارخان پسردیگرش‌باصفهان وارد شد .

دو روز پس ازاین قضایا یعنی عصرروز۲۷رجب‌المرجب سال ۱۲۹۹هجری قمری ظل‌السلطان یك رژه نظامی درمیدان نقش جهان‌اصفهان ترتیب داد که ایلخانی ودو پسران اونیز باتفاق رجال اصفهان برای تماشا دعوت‌شده‌بودند. مشق‌ورژه تمام‌شدو ایلخانی وپسرانش همراه ظل‌السلطان به عمارت دولتی رفتند .

نزدیك غروب بود که ظل‌السلطان به‌ایلخانی گفت شما با مشیرالملك(پیشکار مخصوص او) بدفتربروید ودرباره‌کارهای خوزستان(که‌مقصودش‌امورمالیاتی آنجابود) مذاکره کنید سپس‌به اسفندیارخان[1] وحاجی‌علیقلیخان گفت شما هم بمنزل‌بنان‌الملك بروید که باشماهم‌کارلازم‌دارم .

دوبرادر بمنزل بنان‌الملك رفتند وهنوزمشغول‌صحبت نشده بودند که‌زنجیر بزرگی‌آورده وآنهارابزنجیر کشیدندوسربازان‌دولتی‌هم‌اطراف‌عمارت‌رااحاطه کردند.

مرحوم‌حاجی‌علیقلیخان‌سرداراسعد در کتابش می‌نویسد : همان‌شب‌ایلخانی را بقتل رسانیدند وصبح روزبعد شهرت‌انداختند که ایلخانی سکته کرده است آنگاه جنازه‌آن‌مرحوم رابااجلال واحترام‌شایسته تشییع ودرتخته‌فولاد درتکیه‌میردفن‌نمودند»

مرحوم حاجی میرزا پرویزخان باباری که یکی ازشعرا و نویسندگان بنام

۱ـ اسفندیارخان سردار اسعد جد والاحضرت‌ثریاملکه‌سابق ایران است

زمان خود بوده و نگارنده شرح حال و اشعار او را در تذکره شعرای دو قرن اخیر بختیاری طبع و نشر نموده‌ام سمت ندیمی و منشی گری مرحوم ایلخانی را داشته است و شعر زیر را بنام تاریخ فوت مخدوم خود سروده است :

درهزار و سیصد هجری که یك سالش کم است ایلخانی مرد و ما را ازغم او ماتم است

باری این بود جریان قتل مردی که تقریباً سی سال با درستی و صداقت و در عین حال باقدرت و نفوذ فوق العاده درمنطقه وسیعی از ایران حکمفرمائی میکرد و از مهمترین وقایع و خدمات دولتی او یکی جنگ با انگلیسی‌ها در محمره (خرمشهر فعلی) میباشد که درموقعی که سربازان ایرانی درهرات مشغول جنگ بودند انگلیسی‌ها کشتی‌های جنگی و سربازان خود را به محمره وارد نموده بودند و اسباب زحمت دولت ایران را فراهم کرده بودند مرحوم ایلخانی به کمك قوای دولتی باانگلیسی‌ها جنگید و آنها را ازمحمره بعقب راند . خدمت دیگر او جنگ با اعراب و مشایخ خوزستان بود که آنها را نیز مغلوب و مطیع دولت ایران نمود و شیخ المشایخ آنجا را گرفته مغلولاً تحویل دولت ایران داد و بعید هم نیست که قدرت او در جنوب مخصوص درخوزستان چون مخالف سیاست انگلستان بوده است باعث از بین بردن او شده باشد .

نگارنده درخلال نوشتن این سطور بمطالبی برخوردم که از لحاظ تکمیل مقال لازم میدانم آن را هم اضافه نمایم و آن این است گذشته از نظرات خصوصی ظل السلطان درمورد قتل مرحوم ایلخانی مسلماً قتل او مأخذ و منشأ سیاست خارجی نیز داشته و کاغذپرانی‌های فرهادمیرزا معتمدالدوله بدون شك روی همین اصل بوده است.

حال برای اثبات اینکه معتمدالدوله یکی ازطرفداران واقعی سیاست انگلستان درجنوب بوده و انتصاب او نیز بفرمانروائی فارس و نادر مبنی بر همین اصل بوده است عین شرحی که نادر میرزا قاجار صاحب کتاب تبریز در صفحه ۵۷ نوشته است ذیلا درج میگردد :

«حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله پسر پانردهم نائب السلطنه[1] وصاحب سیف و

۱ــ منظور از نائب السلطنه عباس میرزا پسر فتحعلیشاه است

قلم است درعلوم‌متنوعه‌حظی‌دارد ازاوایل دولت‌پادشاهی ماضی‌همواره بخدمات بزرگ
ممتاز بود هنگام غزو هرات درپایتخت نائب‌السلطنه وپس از آن نائب‌الایالة فارس و
پس ازآن اورا غلطی افتاده تا بدولت انگلیس پناهنده شد وسالها ازدرگاه دورماندو
چون ازآن افتادن بپای حاست وشاه ازسفر فرنگستان به‌تخت‌گاه شد مجدداً حکمرانی
فارس بمو داده شد»

رضاقلیخان هدایت درمجمع‌الفصحا (ج ۱ صفحه ۴۶) درباره فضایل او نیز
چنین نوشته است : « بعد ازرحلت والد بزرگوار و جلوس برادر کامکارش محمد شاه
مأمور حفاظت سرحدات‌فارس وعراق شد ودرفارس انتظامی‌تمام درآن بلاد ایجاد کرد
ودر لرستان و دیگر نواحی سر کشان را برانداحت وی علاوه بر اشعار گوناگون و
کتابی درجغرافیا موسوم به‌جام جم کتاب نصاب انگلیسی نیز تألیف کرده که شامل دو
هزار لغت است»

از مشروحات فوق یکی‌متکی‌بودن او به انگلستان و دیگری تسلط او بزبان
انگلیسی مشخص وروشن است وبدیهی است چنین شخصی که درآن عصروزمان شاید
منحصربفرد بوده است انتصابش درجنوب ایران بانظرانگلیسی‌ها بوده و هرعملی را که
انجام میداده با مصالح آنها تطبیق میکرده است بنابراین استبعادی ندارد که چون
انگلیسی‌ها وجود حسینقلی‌خان ایلخانی بختیاری را مخالف سیاست‌خود درخوزستان
میدانستند بوسیله فرهاد میرزا معتمدالدوله والی فارس موجبات قتل او را فـراهم
آورده باشند .

ازحسینقلی‌خان‌ایلخانی‌شش‌پسر باقی ماند که اسفندیارخان‌وحاجی‌علیقلیخان
بشرح مذکور درزندان ظل‌السلطان بودند ونجفقلی‌خان وامیرقلی‌خان وحاجی‌خسرو
خان ویوسف خان هم در بختیاری تحت سرپرستی نجفقلی خان برادر بزرگتر اقامت
داشتند .

و اما ظل‌السلطان همان‌روز به مجرد بخاك سپرده شدن ایلخانی‌محمدحسین
خان را بشر پدرش امامقلی خان و عمویش رضا قلی‌خان برادران ایلخانی فرستاد

لاغ حکم ایلخانی‌گری و ایلبگی‌گری بآنها احطار کرد که مسئول امنیت
، هستند و باید از اوامر دولت انقیاد کامل داشته باشند

مرحوم حاجی علیقلیخان سردار اسعد وقتی در کتاب خود باینجا میرسد از
، خودگله میکند ومی‌نویسد این تسلیم شدن خوانین در برابر پیغام ظل‌السلطان
کردن برای خونخواهی ایلخانی عمل ناشایستی بود چون اگر خوانین نمیتوانستند
گتری انجام دهند اقلا میتوانستند فشار بیاورند که ظل‌السلطان از حکومت
، معزول شود.

نگارنده نیز باسردار اسعدهم عقیده است ولی تعجب میکنم خوداو که بعداً
در زمان مشروطیت صاحب نفوذوقدرت شدوتهران راگرفت ومحمدعلیشاه راهم از
، خلع نمودچرا این فکر بیفتاد وظل‌السلطان را که درهمان موقع از فرنگستان
ده‌بودتوقیف نکردوانتقام خون پدررا از او نگرفت درصورتیکه یکی از انگیزه‌های
امرمشروطیت و تلاشهای اوچه در ایران وچه درخارج از ایران مسلماً حس انتقام-
، از قاجاریه بوده است. درهرحال اسفندیارخان وحاجی‌علی قلی‌خان در زندان
سلطان بودند و دوستان آنهادرتهران محرمانه سعی‌میکردند وسایل استخلاصشان
هم سازندولی ظل‌السلطان فقط حاجی علی‌قلیخان را پس‌ازیکسال آزاد کردو وعده‌داد
، یارخان‌را نیز تاسه ماه بعد مرخص کندامااین وعده سه‌ماهه قریب شش‌سال‌طول
د واسفندیارخان مجموعاً مدت هفت سال در زندان ظل‌السلطان بسر برد.

ظل‌السلطان همیشه میگفت من از این شیربچه (که‌منظورش‌اسفندیارخان
، تعجب میکنم اوچندسال‌است که در زندان میباشد وزنجیرآهنینی بگردن دارد
هوای صاف وآزاد نیزمحروم است معهذا شجاعت وشهامت خودرا حفظ کرده و
چکترین اثری ازضعف جسمی‌وتزلزل‌روحی دراومشاهده نمی‌شود آرزودارم یکبار
که شده اظهار کوچکی و بندگی کند تامن باندازه وزن اوطلا وجواهر باو بدهم و
رتش راهم ببوسم واز زندان مرخصش کنم وحتی‌همان اقتدار پدرش‌را باو برگردانم
، ازسرسختی وبی‌اعتنائی اوناراحت هستم.

ظل‌السلطان یکی دودفعه هم نزدیکان ومحارم خود را درزندان نزد اسفندیارخان فرستاد وباو گفتند حضرت‌والا میل داردشمافقط اظهار کوچکی کنیدآنوقت نه‌تنهاشمارا آزاد میکند بلکه بیش ازانتظارهمه گونه وسایل‌ترقی شمارا فراهم میسازداما اسفندیارخان همان شیربچه رشید دربرابر این حرفها سکوت میکردآنهم سکوتی که ازهربیان و خطابه‌ای پرمعنی‌تر بود.

باری اسفندیارخان آنقدر درزندان ماند تاوقتیکه ستاره اقبال ظل‌السلطان رو به‌افول گذاشت وناصرالدین‌شاه براثرسوءظن‌شدیدی که نسبت بفرزند خودپیدا کرده بود دستورداد حکومت اوفقط منحصر باصفهان باشد و بقیه قسمتها بخصوص بختیاری که دراختیار اوبودازاو گرفته شود.

این جریان درموقعی اتفاق افتاد که صدراعظمی ایران باامین‌السلطان[1] شدو چون باایلخانی وپسران اونیزسابقه دوستی داشت لذا ازدلتنگی شاه نسبت به‌ظل‌السلطان استفاده نمود وناصرالدین شاهرا متوجه به بی گناهی مرحوم حسینقلی‌خان‌ایلخانی و فرزندانش نمود وحکم‌آزادی اسفندیارخان را ازاو گرفت ولی‌ازنقطه‌نظراینکه شاید ظل‌السلطان بازبعللی ازاستخلاص اسفندیارخان جلوگیری کند یاقبل از ابلاغ‌حکم مذکور درمقام سوء قصداوبرآید حکمرا وسیله چندنفرازمحارم خودباسرعت باصفهان فرستادودستور داد که مستقیماً بزندان رفته همینکه‌اسفندیارخان راسالم وزنده دیدند حکمرا به‌ظل‌السلطان ابلاغ وبلافاصله اورابرداشته به‌تهران بیاورند ضمناً دستورهم‌داده بود که سواران پارکابی بختیاری نیز دوباره بطهران مراجعت نمایند تا اسکورت خصوصی اوباشند.

بطوریکه دربالااشاره شده است‌پس ازقتل‌حسینقلیخان ایلخانی امامقلیخان‌ایلخانی‌شد ورضاقلیخان نیزایلبگی بختیاری گردید وامورات‌ایل وکلیه‌مسئولیتهای منطقه بعهده این دوبرادرمحول‌شد واین‌وضع تاسال۱۳۰۵هجری‌قمری که تاریخ‌خروج اسفندیارخان از زندان ظل‌السلطان بود دوام داشت وچون در خلال این مدت امامقلیخان بزیارت

۱ــ میرزاعلی اصغرخان اتابك اعظم

خدامشرف شده بودبه‌حاجی ایلخانی معروف گردید.

مرحوم حاجی علی قلیخان در تمام این مدت پس از خلاصی از زندان
ران اقامت داشت و درآنجا بادوستان تهرانی ودرباری پدرخودمشغول اقدام برای
برادربود محمدحسین‌خان پسرحاجی‌ایلخانی‌دراصفهان ودردستگاه ظل‌السلطان
سرتیپی داشت وحاجی‌ابراهیم خان پسررضاقلیخان ایلبگی نیز در اصفهان درجه
نکی داشت واین دونفر اخیر همانطور که پدران آنها دربختیاری حاکم بودند و
توجه‌ظل‌السلطان قرارداشتند خودشان‌هم دراصفهان‌ازخاصان ظل‌السلطان‌محسوب
ند. اماهمینکه‌اسفندیارخان(بطوریکه‌درسطورگذشته‌دیدیم) اززندان‌ظل‌السلطان
یافت وبطهران‌رفت‌امین‌السلطان نظرباینکه بااولادحسینقلی‌خان‌ایلخانی سوابق
ی داشت واز طرفی چون حاجی ابراهیم‌خان پسر رضاقلیخان ایلبگی هم دراین
علی‌رغم محمدحسین‌خان پسرحاجی‌ایلخانی بااولادمرحوم حسینقلیخان ایلخانی
ت نموده‌بودوظاهراً ازطرفداران‌اسفندیارخان وحاجی‌علی‌قلی‌خان‌بشمارمیآمدناچار
اینکه محلی درایل برای‌اسفندیارخان پیدا کرده باشد حکم معزولی‌امامقلیخان
ی‌ایلخانی‌راصادرورضاقلیخان‌را سمت ایلخانی و اسفندیارخان را سمت ایلبگی
ری تعیین‌واعزام‌داشت وحاجی‌علی‌قلیخان‌را هم درتهران رئیس سواران بارکابی
ری نمود ولی‌چون اطلاع داشت حاجی‌ایلخانی زیربار نمیرود ناچارعده‌ای قوای
ی بسرکردگی نظام‌السلطنه‌مافی نیز همراه حکام جدیدروانه بختیاری نمود وبالاخره
راهی استعداد دولت حاجی‌ایلخانی مجبورشد که چغاخورمحل حکمرانی‌خودرا
ه نمایدوازآنجاخارج شود واین جنگ چون‌درمنطقه چغاخوراتفاق‌افتاده بجنگ
خورمعروف شدوباوجودیکه دراین جنگ حاجی‌ایلخانی‌وپسرانش نهایت رشادت
اعترا بخرج دادند وچندروزی‌درقلعه چغاخوراستقامت‌وایستادگی نمودندمعهذا
ت نصیب حاجی‌ایلخانی شد واجباراً چغاخوررا تخلیه کرد وبه‌اردل محل‌سکونت
رفت وحکومت‌بختیاری‌را به‌برادر وبرادرزاده خود تفویض‌نمود ودرهمین‌جنگ
اسبت همین فتح بود که اسفندیارخان ملقب به‌صمصام‌السلطنه گردید.

همانطوری که رسم شعرای بختیاری است که برای هرواقعه‌ای شعر میگویند برای این جنگ نیز اشعاری از زبان حاجی ایلخانی سروده‌اند که چند بیت آن که در خاطرم بود دراینجا ثبت گردید:

ز قلعه زیــدم بدرسه کر ابام	گال‌گال است بور بزیــر پام
زقلعه زیدم بدرسه کر بدینم[۱]	گال‌گال اسب بور بزیر زینم
بفرخورده‌قسم‌پوشیده کردین[۲]	لطفعلی‌دولیل‌بدست شوز یده‌شوخین

ولی حکومت رضاقلیخان‌واسفندیارخان بیش‌ازدوسال‌طول نکشید که در نوروزسال۱۳۰۷ هجری‌قمری‌بطهران احضار شدند وامامقلیخان معزول ودر نتیجه فعالیت پسرش محمد حسین‌خان که دراین موقع ملقب به‌شهاب‌السلطنه‌شده بودمجدداً ایلخانی کل بختیاری شدواسفندیارخان حسام‌السلطنه‌ایلبگی ورضاقلیخان هم به‌حکومت چهارمحال‌وفریدن تعیین‌ومنصوب گردیده وباهم بطرف بختیاری مراجعت نمودند.

نوشته لرد گرزن انگلیسی راجع به‌خوانین بختیاری

لردگرزن معروف درسفرنامه خود موقعی که درسال ۱۳۰۸هجری قمری ار خاك‌بختیاری عبور کرده وخوانین بختیاری‌راملاقات نموده است درباب‌حکام بختیاری شرح ذیل را برشته تحریردرآورده که عیناً چون مطابق باوقایع گذشته است‌دراینجا نقل میشود :

«در سنه ۱۸۵۰ میلادی (مطابق ۱۲۶۷ هجری قمری) حسینقلی خان پسر جعفرقلیخان درایل بختیاری نفوذکاملی پیدا نمود وکلبعلیخان را کشته[۳] فوری بدرجه

۱ــ یعنی ، ازقلعه چغاخور بیرون‌آمدم درحالیکه سه پسرهمراه من بود وصدای‌شیهه اسب بور هم زیرپای من بلندبود(منظور ازسه‌پسر لطفعلی‌خان امیرمفخم وسعیدخان بسردارجنگ وغلامحسین‌خان سردارمحتشم میباشد ۰)

۲ــ بفرقسم خورده و نیم تنه نمدی مخصوص جنگ را پوشیده است و لطفعلی هم در حالیکه تفنگ دولول دردست دارد شبیخون زده است

۳ ــ بطوریکه قبلا شرح داده شده است‌کلبعلی خان‌کشته نشده و بمرگ طبیعی وفات کرده است .

، رسید وقریب سی‌سال مستقلا بدون مدعی حکومت تمام بختیاری را نموده و در
م جانشین قابل ولایق محمدتقی خان که لیارد آنقدر تعریف اورا نوشته بود گردید.
حسینقلی خان آدم باوقار و بامعرضه بوده ایل خود را باپنجهٔ آهنین نگاهداری
وده مثل محمد تقی‌خان دزدی را موقوف نمود راه کاروان را باز کرد وکاروانسراها
نمود وخیال داشت که برای باز کردن راه تجارت انگلیس بین اصفهان و شوشتر
انگلیسی‌ها داخل مذاکره شود ولی ازآنجائیکه شخصیت اشخاص درایران اسباب
طر است خاصه درتحت سلطنت شاه حالیه (مقصود ناصرالدین شاه است) که مصمم
د عقیده مرکزیت را قوت دهد درسنه ۱۸۸۲ میلادی (مطابق ۱۲۹۹ هجری قمری)
سینقلی‌خان که چندی قبل ظل‌السلطان را در کوههای خود شاهانه پذیرائی کرده
ود باصفهان دعوت شد ودرآنجا بحکم شاهزادهٔ مهماندارحمه یامسموم شدظل‌السلطان
سئولیت را بگردن شاه انداخت شاه هم اگر واقعاً حکم نداده بود بی‌اطلاع هم‌نبود
درآن اثنا اسفندیارخان پسر ارشد حسینقلی‌خان مقتول گرفتار وشش سال محبوس شد.
در بختیاری سه رتبه معین است اول ایلخانی دوم ایلبگی سوم حکومت چهارمحال
اگرچه حکومت چهارمحال رتبه ایلاتی نیست ولی چونکه اغلب دهات واملاک چهارمحال
مال بختیاریها است ازحیث سیاست طائفه لازم است که حکومت چهارمحال با بختیاریها باشد.
بعد از قتل حسینقلی خان برادر دوم امامقلی خان ایلخانی شد برادر سوم
رضاقلیخان هم ایلبگی سایر اعضای آن خانواده بعنوان گروی در تهران توقف داشته در
سنه ۱۸۸۸ میلادی (مطابق ۱۳۰۵ هجری قمری) بعد ازعزل ظل‌السلطان نخست اولاد
حسینقلی‌خان بیدار شد واسفندیارخان پسر ایلخانی مقتول از حبس مرخص و در تحت
حمایت شاه آمد امامقلی‌خان عموی اسفندیارخان معزول وعموی دیگرش رضاقلیخان
ایلخانی شد امامقلی‌خان معزول چون اطاعت امر دولت رانمود واز ایلخانی گری دست
برنمیداشت مدعیان او بهمراهی استعداد دولت او را تعاقب نموده و مجبور نمودند که
چغاخور را تخلیه نماید بعد ازاین فتح اسفندیار خان ملقب به لقب صمصام‌السلطنه شد
بعد ازدوسال یعنی درسنه ۱۸۹۰ میلادی(مطابق ۱۳۰۷ هجری قمری) رؤسای بختیاری

طهران احضار شدند ودر نوروز همان سال که برحسب عادت ورسم دولت ایران باید تکام تغییر وتبدیل پیدا نمایند امامقلی‌خان مجدداً ایلخانی شد اسفندیارخان ایلبگی رضاقلیخان حاکم چهارمحال اگرچه ظاهراً این سه رئیس با هم دوست بودند ولی اطناً بایکدیگرمعیت نداشتند والبته ترتیب‌حالیه هم طولانی نخواهد بود این‌دوعمو سناً وعادتاً واخلاقاً ازبرادرزاده خودشان که طرف میل ومحبت ایل بود تفاوت‌داشتند من امامقلی رئیس‌حالیه ۶۸ سال است وبحاجی ایلخانی معروف است چونکه بعداز رسیدن برتبه ایلخانی‌گری بزیارت مکه نائل شده بود و چونکه اغلب ریاست حاجی ایلخانی تغییر پیدا مینموده به بی‌طالعی مشهور است ولی بواسطهٔ عدالت طرف محبت بعضی ازطوائف شده‌است‌کلنل بل که درسنه ۱۸۸۴ (مطابق ۱۳۰۱ هجری قمری) به بختیاری مسافرت نموده اظهارحسن‌ظن درباره حاجی‌ایلخانی نموده است درسال هزار تومان مواجب ازدیوان داشته وسالیانه هم ازهرخانه‌ای قریب دوتومان مالیات‌بدولت میداده رضاقلیخان که پنج‌سال ازاو کوچکتراست‌سالی‌پنجهزاروهفتصد لیره‌ازحکومت چهارمحال بدولت مالیات میدهد . اگرچه درسنه ۱۸۸۸(مطابق ۱۳۰۵هجری‌قمری) هواخواه برادرزاده خود بود ولی حالا باهم قهرهستند پسر رضاقلیخان سرتیب فوج بختیاری[۱] است اسفندیارخان دراول جوانی دچارخیلی محذورات‌شده بعدازقتل‌پدرش وحبس خودش ازدولت ایران خیلی متنفرشده وچون رتبه او بدیگری داده شده بود بیشتری اسباب انزجارش ازدولت فراهم‌آمد ولی‌اگر دولت ایران نقشه خیانت نسبت باونکشیده باشد چون جوان است ممکن است بزودی ایلخانی شود این سه نفررئیس سالی یکدفعه درچغاخور که محل حکومت است برای کلیه امورات خودشان مجلس مشاوره تشکیل دادمونقشه‌کار سال‌آینده‌را میکشند درسنه۱۸۹۱ (۱۳۰۸هجری‌قمری) بدون اینکه اسباب تعجب وحیرتم شود شنیدم که مجدداً خصومت بین آنها افتاده ولی تغییروتبدیلی داده نشده ونتیجه برياست رسیدن طائفه هفت‌لنگ این شد که دوئیت بین چهارلنگ وهفت‌لنگ برطرف‌شدوبواسطه‌تزویج‌رئیس‌چهارلنگ‌ها بادختر ایلخانی

۱ـ منظور حاجی ابراهیم ضرغام‌السلطنه است

این دوطائفه مستحکم شده کمتر اسباب دشمنی فراهم میشود ودرباب طوائف
نیاریها من یك نقشه وجدول سیاسی کشیده واسامی کلیه آنها را که تعدادشان
ن اخیر از آن معلوم میشود درجدول مذکور رسم نموده‌ام قبل از این هم سه
ل توزیع شده‌است یکی درایام‌مسافرت راولینسن درسنه ۱۸۳۶ (مطابق۱۲۵۳
یکی درسنه ۱۸۴۱ (مطابق ۱۲۵۸ قمری) توسط دوبد روسی ودیگری درسنه
مطابق ۱۲۶۱ قمری)توسط لیارد انگلیسی ودرسنه ۱۸۸۹(مطابق۱۳۰۶قمری)
هم‌خودشان[۱] به من دادند که ضمیمه آن‌سه‌جدول قدیم نموده وبطبع رسانیدم
جدول‌ها معلوم میشود که‌خیلی ازطوائف درمدت زمان‌ناپدید ومحوشده‌اندبا
خصومت داخلی‌هیچ جای حیرت نیست فعلا مالیاتی که بختیاریها میدهندسالی
دوهزار تومان بحکومت اصفهان وپانزده هزارتومان بحکومت خوزستان است
ن خوانین بختیاری درقشلاق نزدیك شوشترودزفول چادرمیزنند

درسنه ۱۸۸۴ (مطابق ۱۳۰۱ قمری)کامل بل فوق‌الذکرین شوشترودزفول
بید ایلخانی[۲] رامـلاقات نمود و دربهار وپائیز سال بعد باز در اردل که مرکز
بهم‌چنین چغاخور اورا ملاقات کرد قلعه چغاخور درزمان ایلخانی[۳]خیلی مزین
طرز فرنگی بوده ولی‌بعد از فوت بانی تقریباً منهدم شده و اغلب این خرابی‌ها
، زمین‌لرزه بوده است ولی بیست فرسنگی اصفهان ایلخانی خانه ایلاتی‌تازه در
رالدنبه بنانموده که خیلی مزین ومفروش است خوانین بختیاری بواسطه اینکه
رفته وبامردم‌متمدن معاشرت‌نموده کم کم‌تمدن پیدا کرده‌اند خوانین درعمارات
تا زندگی میکنند وایلات زیرچادرها ودر کوهستانات بسرمیبرند.

این بودمختصری‌ازشرح‌مفصلی که‌لردکرزن انگلیسی راجع بخوانین‌بختیاری
اب معروف خود نوشته است و همین مختصر هم میرساند که با چه علاقه خاصی
، بختیاری ومخصوصاً خوانین آنها را ازمد نظرگذرانده است .

پایان قسمت اول

---

[۱] ـ منظور ازخودشان حکام‌وقت‌بختیاری است . [۲] ـ منظور ازایلخانی‌دراین‌موقع امامقلی حاجی‌ایلخانی‌است [۳] ـ منظور از ایلخانی‌دراین‌جا حسینقلی‌خان ایلخانی‌مقتول‌است

هیئت ۵۰ نفری ترکیه بتهران آمد

ساعت نه بعدازظهر چهارشنبه بیستم مهرماه آقای «سری آتالای» نایب رئیس مجلس سنا، آقای «نورالدین اوک» نایب رئیس اول مجلس کبیر ملی ترکیه، پروفسور «جمهور فرمان» رئیس دانشگاه وقریب پنجاه تن دیگر از شخصیتهای برجسته سیاسی و فرهنگی واقتصادی کشور دوست وهم پیمان ما ترکیه با هواپیمای جت بوئینگ ۷۲۷ هواپیمائی ملی ایران وارد تهران شدند.

گروه پنجاه نفری میهمانان ترکیه بمناسبت گشایش خط هوائی تهران ـ استانبول و پرواز جتهای بوئینگ ۷۲۷ دراین خط بدعوت هواپیمائی ملی ایران بتهران دعوت شده اند.

درفرودگاه مهرآباد آقای «نجدت کنت» سفیر کبیر ترکیه، تیمسار سپهبد خادمی عضو هیئت مدیره ومدیرعامل و تیمسار سرتیپ روحت قائم مقام مدیرعامل هواپیمائی ملی ایران، مستشاران وکارمندان سفارت ترکیه، اعضای انجمن دوستی ایران و ترکیه، جمعی از روزنامه نگاران ورؤسا و مدیران هواپیمائی ملی ایران ازمیهمانان مذکور استقبال نمودند بدوا مدیرعامل هواپیمائی ملی ایران بمیهمانان خوش آمد گفت وبرای دوملت برادر وهم پیمان ایران و ترکیه آرزوی سعادت و موفقیت روز افزون نمود. بعد آقای «سری آتالای» نایب رئیس مجلس سنای ترکیه ضمن اظهار خوشوقتی از ورود به ایران ازاقدام هواپیمائی ملی ایران سپاسگزاری نمود. آقای «نورالدین اوک» نایب رئیس مجلس کبیر ملی ترکیه نیز پیرامون روابط صمیمانه دو کشور مطالبی اظهار داشت

درمیان میهمانان هواپیمائی ملی ایران چندتن ازنمایندگان مجلسین، اساتید دانشگاه، روزنامه نگاران واعضای انجمن دوستی ایران و ترکیه ومقامات هواپیمائی کشوری ترکیه دیده میشوند

میهمانان ترکیه ساعت نه ونیم صبح ۵شنبه در آرامگاه اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر حضور یافتند وتاج گلی نثار نمودند وبعد ازکاخ گلستان دیدن نمودند.

عصر ۵شنبه میهمان مذکور ازموزه جواهرات سلطنتی دیدن کردند وبامدادجمعه برای تماشای آثار تاریخی باصفهان عزیمت نمودند شخصیتهای برجسته ترک پس از بازدید از آثار تاریخی اصفهان وآثارباستانی شیراز به تهران مراجعت نمودند

تیمسار سپهبد خادمی مدیرعامل هواپیمائی ملی ایران بنائب رئیس مجلس کبیر ملی ترکیه خوش آمد میگوید

Revue mensuelle VAHID
Directeur: VAHIDNIA
No. 55 – Rue Djam. Ave. Chah - Téheran
Tel. 41828

صاحب امتیاز و مدیر مسئول
سیف‌الله وحیدنیا
زیر نظر شورای نویسندگان

جای اداره : تهران-خیابان شاه -کوی جم - شمارهٔ ۵۵ - تلفن : ۴۱۸۲۸
تک شماره در ایران بیست وپنج ریال - سالیانه سیصد ریال خارجه ۲ لیره انگلیسی

یادآوری :

دنبالهٔ مقاله‌های «جهان عرب» و «پیشوایان مذهب شیعه» و «سیری در دیوان صا

در شمارهٔ بعد مطالعه فرمائید.
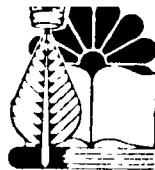
و عرفان ایران ۱۰ -   « ۹ »

نظری به

فلسفهٔ صدرالدّین شیرازی

« ملّا صدرا »

به قلم

دکتر عبدالمحسن مشکوة الدینی

۲۴۰ صفحه ، قطع وزیری ، کاغذ و جلد اعلی   بها ۱۰۰ ر